# منتخب آثار و مقالات

## جلد اول

ضیا

# منتخب آثار و مقالات

# جلد اول

# ضیاء

**17 سرطان 1403**

**2024/07/15**

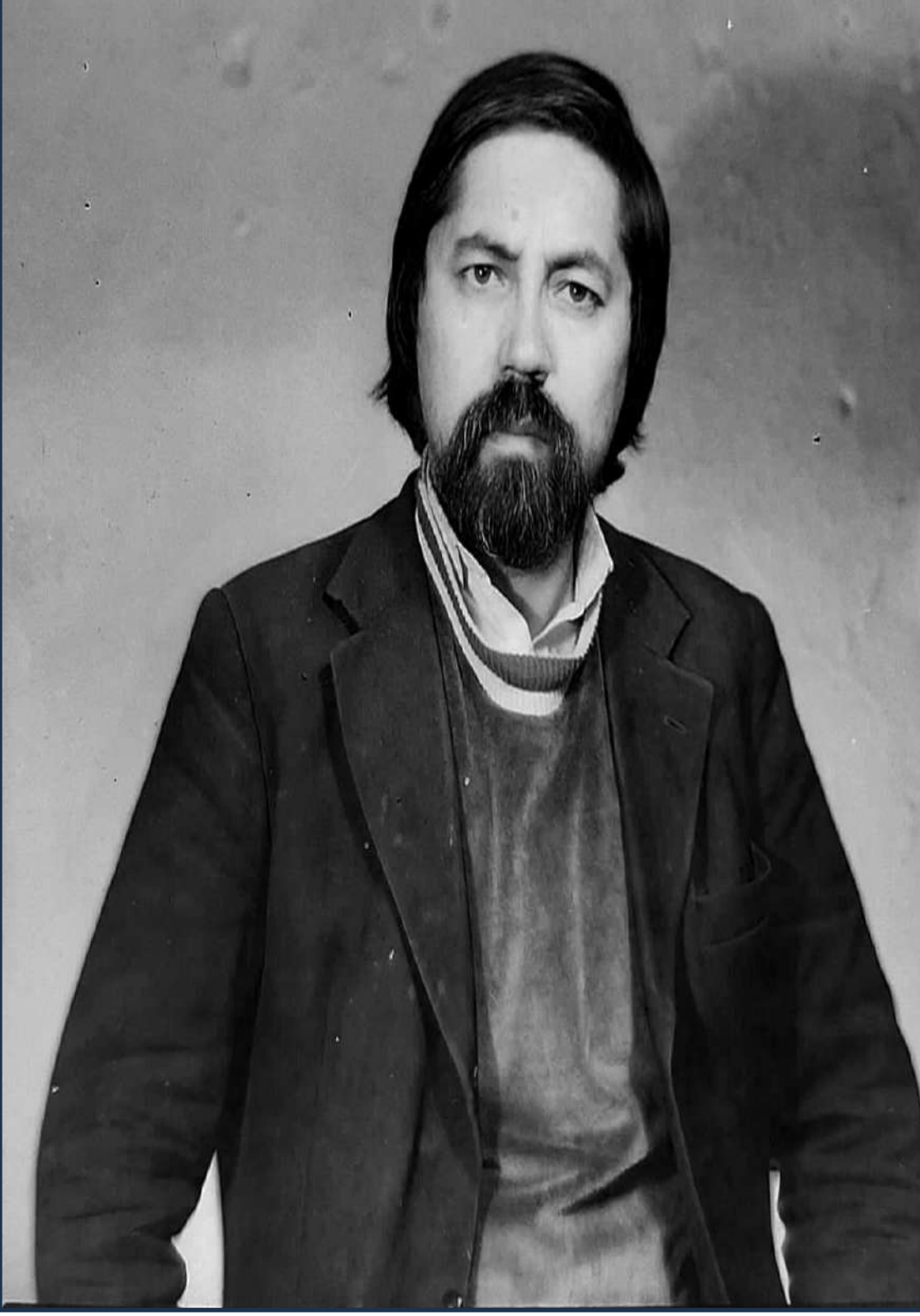

# فهرست مطالب


مقدمه ..... 18

آغاز سخن ..... 21

قطعنامه ..... 27

کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان ..... 27

قطعنامه در مورد حمایت از ..... 31

جنگ خلق در پرو ..... 31

سیمای رهبران جهادی ..... 33

درآئینه موافقت نامه مسکو ..... 33

نظم نوین جهانی برای صد سال خیال واهی امپریالیستی ..... 37

معرفی احزاب وسازمانهای عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ..... 46

حزب کمونیست پرو ..... 46

حزب کمونیست انقلابی امریکا ..... 52

اتحادیه کمونیست‌های ایران ..... 58

( سربداران ) ..... 58

روز نجات ملی ؟ ..... 63

سرنگونی پرچم کاذب ..... 65

سیزده سال بعد از تجاوز 6 جدی ..... 73

مرگ بر صلح ارتجاعی ..... 76

شئونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون جزء اصلی از آماج انقلاب ..... 79

**خطر تجزیه رسمی کشور** ..... 81
**دوام سلطه نیمه فئودالیزم** ..... 82
**پایه ای برای سلطه امپریالیزم** ..... 83
**عاملی برای عقب ماندگی کشور** ..... 84
**سدی درراه شگوفائی مبارزات طبقاتی** ..... 85
**پایه ای برای روند تبانی ارتجاعی** ..... 86
**بمناسبت اولین سالگرد تاسیس حزب کمونیست افغانستان** ..... 86
مرده باد **" انقلاب 8 ثور "** ..... 92
**نفاق علاج ناپذیر** ..... 104
**۱- اختلافات میان بنیاد گراها و میانه روان .** ..... 105
**الف – پایه سیاسی اختلافات .** ..... 105
**ب – پایه ایدئولوژیکی اختلاف :** ..... 106
**ج – ازلحاظ طبقاتی واجتماعی :** ..... 106
**۲- بنیاد گرایان واختلافات بین آن ها.** ..... 107
**الف – بین حزب اسلامی وجمعیت اسلامی :** ..... 107
**ب – چگونگی برقرار ساختن دولت اسلامی واختلاف بر سر آن :** ..... 107
**۳- خود خواهی رهبران وقوماندان های جبهات :** ..... 108
**۴- اختلافات بین احزاب تشیع و تسنن** ..... 108
**الف – اختلافات مذهبی بین این دو فرقه** ..... 108
**ب – اختلافات ملیتی و سلطه شوونیزم** ..... 109
**5. اختلافات بین مذهب جعفری و اسماعیلیه** ..... 110

6 ـ اختلافات بین وهابی ها و حنفی ها ..... 110
7 . تازه مسلمان ها ونقش شان در تشدید اختلافات ..... 111
سرانجام مشی " مصالحه ملی " ..... 112
سکوت را بشکنید! با موضع گیری علیه دولت اسلامی درراه انقلاب به پیش روید.. 115
فاعتبروایااولی الابصار ! شخصیت مناسب برای صدارت ..... 118
چه کسانی قابل اخراج اند ؟ جنرال دلاور یا مجاهدین ؟ ..... 120
چه کسی باید مسئول امنیت باشد ؟ خداداد بیخدا یا ابوذر با خدا ؟ ..... 122
درکشتزار های کوکنار ..... 124
درچغچران الحمد لله امنیت تامین است ..... 125
فقر همسایه در به دیوار کفر- فقر همسایه در به دیوار کافر ..... 126
ادامه جنگ های ارتجاعی ..... 128
1 – جنگهای ملیشه های شمال وحزب اسلامی ..... 129
2 – جنگ های حزب وحدت با اتحاد اسلامی و حزب اسلامی ..... 131
وعده های مرتجعین حاکم ..... 135
وعده به دهقانان – استثمار فئودالی ..... 138
وعده به فقرا - زکات خوری ..... 141
وعده به ملیت های تحت ستم - سلطه شوونیزم ملیت حاکم ..... 143
وعده به زنان - سلطه شوونیزم مردسالار و بردگی خانگی ..... 145
وعده برای سرنوشت کشور – وابستگی وعدم استقلال حقیقی ..... 147
وعده به مهاجرین - فراموشی و نادیده گرفتن کامل ..... 148
وعده در عرصه حقوق و آزادی های اجتماعی و ..... 149

سیاسی – تفتیش عقاید ، سانسوروسرکوب..... 149
بیست وهشتمین سالگرد بنیان گذاری جنبش ک – م افغانستان..... 151
اهمیت تاریخی تاسیس " س . ج . م " ..... 152
اهمیت سیاسی تاسیس " س . ج . م "..... 154
الف - " س . ج . م " و نقش آن در مبارزه علیه نظام حاکم بر جامعه ..... 154
ب - " س . ج . م " الترناتیفی در مقابل رویزیونیست ها ..... 155
ج - " س . ج . م " و گروه های اسلامی..... 157
" س . ج . م " و اشتباهات آن ..... 158
تضعیف عمومی اخوان افراطی ..... 159
تضعیف جدی گلب الدین حکمتیار ..... 159
1 – جنگ کابل ..... 160
2 – راندن حزب اسلامی ازلشکرگاه..... 160
3 – جنگ هرات ..... 161
4 – تصرف میدان هوایی شیندند..... 162
5 – تصرف شیرخان بندر ..... 163
سیاف رانده شده از شهر کابل ..... 164
نقش کناری یونس خالص در حوادث جاری ..... 165
نفاق روز افزون..... 165
سکوت جایز نیست ..... 167
خطرات و فرصتها از خلال صف بندی ها ..... 172
علل و عوامل درگیری های خونین ارتجاعی و نتایج آنها..... 180

راه چاره چیست ؟ ..... 182
مداخله " ملل متحد" روپوش تجاوز امپریالیست‌ها ..... 184
موقعیت موسسه " ملل متحد " بعد از پایان " جنگ سرد " ..... 186
سراب پارلمانتاریزم ..... 189
قضات کیانند وچه تفاوتی بین حرف و عمل آنها وجوددارد ..... 192
نظام های بورژوا دموکراتیک و اعتقادات شان به دموکراسی ..... 194
نظام پارلمانی و کشور های تحت سلطه ..... 198
علل گمراهی ها وارتداد پارلمانتاریستی ..... 205
" رفقای نیمه راه " ..... 205
نقدی بر جراید احزاب ..... 212
اتهامات دروغین بر " مائوئیست ها " ..... 212
به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون ..... 220
به مناسبت دومین سالگرد تاسیس حزب کمونیست افغانستان ..... 226
افشاگری جراید احزاب اسلامی علیه همدیگر ..... 233
احزاب اسلامی و سلسله پروتوکولی های شان ..... 235
نقش بقایای حکومت سابق و ... در تشدید اختلافات بین تنظیم‌های جهادی .... 239
واقعیت دسایس غربی ها و مخالفت احزاب اسلامی باآن ..... 241
افشاء مزدوری ها وخوش خدمتی ها به غرب ..... 242
ارتجاع عرب و منطقه ..... 242
مجله امید درمورد جریده شهادت ..... 242
جریده " فتح " در مورد شهادت ..... 243

جریده شهادت در مورد شورای نظار واحمدشاه مسعود ..... 245
گروه چهارنفره " بیوه مائو" و نسبت دادن گردانندگان جریده شهادت ..... 246
مروری بر نشرات ضد دولتی ..... 247
نای ..... 248
فریاد ..... 249
" طرح پیشنهادی " ..... 249
" برای آغاز کار شورای دموکراسی " ..... 249
" برای افغانستان " ..... 249
جزوه ای از اتحادیه عمومی : ..... 255
رزم زن ..... 257
پیام ملیت ها ..... 259
تنظیم اسلامی دهم ، در حال رسمی شدن ..... 266
به پیش به سوی دنیای نوین ..... 271
خاطره تابناک سیزدهم میزان ..... 274
"س.ج.م " و رهایی توده ها از چنگال نظام حاکم ..... 276
اداره ائتلافی و صدراعظم اسلامی؟! ..... 281
حکمتیار و مسئله ستم ملی ..... 287
مسئله ستم ملی ، ستمی‌ها و شوونیست‌ها ..... 293
ـ ستم ملی امپریالیستی ..... 293
- ستم ملی ملیت حاکم ..... 293
ستم ملی ومسئله زبان ..... 300

- درمورد واقعیت سرمایه داری های کلان شرق و جنوب کشور ..... 302
اما درمورد پرابلم کنر و دره شیگل..... 304
ـ درمورد آباد سازی زمین های سمت شمال ..... 305
- گلب الدین ، پنتاگون و واقعیت ده مرد خطرناک تاریخ ..... 305
مروری بر نشرات ضد دولتی ..... 307
اعلامیه ای از " جبهه متحد ملی" ..... 307
سندی از سازمان ولسی ملت ..... 314
پیام زن ..... 319
اوج جشن فراموش ناشدنی ..... 323
زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ..... 326
در بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون..... 328
دوکارزار در مقابل هم ..... 332
درباره دموکراسی..... 334
دموکراسی و دیکتاتوری..... 334
زباله گردی ..... 341
دموکراسی در چوکات نظم جهانی امپریالیستی ..... 344
دموکراسی ایکه برای افغانستان می پزند ..... 348
انتی کمونیزم – " دموکرات " ..... 351
درباره دموکراسی..... 360
فعالیت دموکراتیک کمونیست ها ..... 360
جنگ جاری ..... 376

پروسه شکل گیری ..... 377
علل وعوامل ..... 381
الف – عوامل داخلی ..... 381
ب – علل وعوامل خارجی ..... 386
نتایج وتاثیرات ..... 390
ازلحاظ سیاسی ..... 390
ازلحاظ نظامی ..... 391
تشتت وتفرقه بیشتر در میان مرتجعین ..... 392
نتایج وتاثیرات روحی اهالی کابل ..... 393
نتایج بین المللی ..... 394
دورنما ..... 394
جنگ ارتجاعی را با جنگ انقلابی پاسخ گوئیم ..... 395
مجله امید و واقعیت مخالفت با تلاش جنون‌آمیز جنگی برای کسب قدرت ..... 397
احزاب جهادی و ماهیت " عفوعمومی " آنها ..... 399
موقف ضد " کمونیستی " تورن اسماعیل ..... 400
گردانندگان مجله امید وآینده حاکمیت اسلامی ..... 403
مروری بر نشرات ضد رژیم ..... 405
"خپلواکی " ..... 405
1 - احزاب اسلامی وخپلواکی ..... 406
2- پدیده " خلق " و پرچم و خپلواکی ..... 411
3- انتقاد از روشنفکران خپلواکی ..... 411

4 – سایر موضع گیری ها و پیشنهاد ها ..... 413
5- مسئله ظاهر شاه و خپلواکی ..... 419
ـ " فراخوان وبیان نامه پیمان نجات افغانستان" ..... 421
فراخوان ... پیمان نجات و برداشت آن از نظام اسلامی..... 422
احترام به اصول دموکراسی وآراء مردم ..... 424
فراخوان پیمان نجات وراه بیرون رفت از بحران سیاسی کنونی ..... 425
مصلح بیطرف ؟!..... 429
" طالبان تاج وتخت " ..... 432
پایه اجتماعی اصلی..... 432
انگیزه ها، علل وعوامل داخلی وخارجی ..... 435
چگونگی برآمد..... 438
روشن شدن بیشتر عوامل خارجی وداخلی..... 440
آغاز شکست ها و بروز مشکلات ..... 441
تسلیم شدن برای مردن ..... 444
پیرامون " یگانه مشعلدار صدیق وراستین " ؟ !! ..... 449
رستاخیز شماره سوم..... 471
ایدئولوژی کمونیستی درونی ، برآمد دموکراتیک ، پوشش اسلامی ..... 471
درمورد مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ..... 476
درمورد رویزیونیزم سه جهانی ..... 481
درمورد دگمارویزیونیزم خوجه..... 484
درمورد تشکیل حزب کمونیست ..... 485

درمورد درخواست عضویت به جبهه متحد ملی ..... 490
پیرامون شماره فوق العاده " رستاخیز " ..... 501
ابتذال ادبی..... 501
نمونه اول ..... 501
درمورد مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ..... 511
درمورد مارکسیزم..... 511
درمورد لنینیزم ..... 517
درمورد اندیشه مائوتسه دون ..... 519
درمورد رویزیونیزم مدرن ..... 521
درمورد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ..... 523
درباره مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم..... 544
اندیشه مائوتسه دون ( مطروحه در بیانیه " جا ا " )..... 547
مائوتسه دون ، انقلاب فرهنگی وجنبش مارکسیست لنینیستی..... 548
مائوئیزم ( مطروحه در سند زنده باد م – ل – م )..... 551
مقدمه ..... 551
مرحله جدید ، سومین و عالیترین مرحله مارکسیزم ..... 552
کارل مارکس..... 553
ولادیمیر ایلییچ لنین..... 553
مائوتسه دون ..... 553
مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم..... 559
سومین قله کبیر ..... 559

به پیش درراه برپائی و پیشبرد جنگ خلق در افغانستان ..... 562
شتر در خواب بیند پنبه دانه ..... 570
اعلام یک موضع ..... 571
ازتسلیم طلبی تا تسلیم طلبی..... 575
ببین تفاوت ره ازکجاست تا به کجا؟..... 587
عنوان افشاگرانه ..... 588
طفره روی و قبول اشتباه..... 590
دفاع شخصی قهرمان پرستانه از " مزاری "..... 595
دفاع " بشردوستانه " از حزب وحدت اسلامی..... 605
شناخت غلط از جامعه افغانستان..... 614
وارونه سازی حقایق درمورد هزاره ها ..... 637
1 – دفاع از فیودال های هزاره ..... 643
2- بحث " تشییع درباری" ، یک بحث نادرست وخاینانه ..... 651
3 - حق خواهی دروغین برای هزاره ها..... 660
دفاع از تئوکراسی..... 669
یاوه گویی های مبتذل درمورد حزب کمونیست افغانستان..... 675
جشن ما امسال جوشان تر بود..... 699
ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ قسمت دوم..... 701
ببین تفاوت ره ازکجاست تا به کجا؟ قسمت سوم..... 717
عصری برای عدالت " امریکائی " ..... 738
خطاب به منسوبین جریان شعله جاوید ..... 760

به حزب کمونیست افغانستان بپیوندید! جریان شعله جاوید را احیاء کنید! ..... 760
مهره های حقیر و بازی های بزرگ ..... 765
پایه های اجتماعی مبارزه انقلابی ..... 781
جنگ های ارتجاعی و فرصت های مبارزاتی ..... 787
درفش مبارزاتی مستقل ..... 805
دیپلماسی جنگی ..... 810
کارگریزم دروغین ..... 814
مرزبندی با " پوپولیزم " در افغانستان..... 816
درمورد پیش شرط های تاسیس حزب کمونیست..... 841
پاسخ به یک نامه ..... 859
مصاحبه نشریه " حقیقت " ..... 881
با سخنگوی حزب کمونیست افغانستان ..... 881
چاره اساسی قحطی چیست ؟..... 917
ضرورت پیشبرد مبارزه قاطع علیه ارتداد و تسلیم طلبی ..... 920
خشم زنان نیروی قدرتمندی در راه انقلاب..... 928
به پیشواز طرح برنامه حزب مائوئیستی ایران..... 932
دستاورد های جنگ خلق در نیپال ..... 940
صلح طلبی امپریالیستها ومرتجعین خسی هم نمی ارزد..... 943
اسلامی سازی ، یک سیاست ناکام ..... 949
زن ستیزی طالبان..... 958
گلوبالیزسیون . تشدید تضاد های نظام امپریالیستی ..... 970

سرنگون باد عاملین اصلی آوارگی وبی خانمانی مردمان ما ..... 994
مرگ بر صهیونیزم درود بر خلق دلاور فلسطین ..... 998
درباره مسئله ملی ..... 1002
درمورد ماهیت حزب کمونیست افغانستان ..... 1010
پیشرفت های جنگ خلق درنیپال و پرو ..... 1017
علیه تجاوز امپریالیزم آمریکا به پا خیزیم ! ..... 1022
شاه شجاع سوم یا ببرک دوم ..... 1024
ستایش های دروغین ، تجلیل های بی پایه ..... 1029
تهاجم امپریالیستی و رژیم دست نشانده ..... 1035
فروپاشی طالبان وقوت گیری مجدد جنگ سالاران ..... 1036
سرهم بندی جلسه بن ..... 1039
ائتلاف بین المللی امپریالیستی ، ارتجاعی وجلسه بن ..... 1042
موافقتنامه بن یا سند خیانت ملی ..... 1044
شاه سابق مهره سازش وتبانی امپریالیستی وارتجاعی ..... 1048
تحویل دهی قدرت به " اداره مؤقت " ..... 1051
امنیت اشغالگرانه وباز سازی استعمار گرانه ..... 1053
تذکراتی درمورد دو نکته ضروری : ..... 1075
انعکاس جهانی جنگ تجاوزکارانه علیه افغانستان ..... 1077
مبارزات ضد جنگ در آمریکا ..... 1080
در کانادا ..... 1082
اروپا ..... 1083

**مصاحبه" حقیقت " با سخنگوی حزب کمونیست افغانستان** ..... 1089
**مسئولیت انقلابیون مائوئیست** ..... 1102
**پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان و پیشرفت‌های آن** ..... 1105
**پیشروی های جنگ خلق در نیپال و مداخلات امپریالیزم آمریکا** ..... 1115

# مقدمه

چهارسال قبل رفیق ضیاء به اثر سکته قلبی در گذشت. رفیق ضیاء چند ماه قبل از درگذشتش در جلسه دفتر سیاسی پیش‌نهاد تدویر کنگره سراسری حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان را در اخیر سال 1399 خورشیدی نمود که از طرف دفتر سیاسی این پیش‌نهاد پذیرفته شد و دفتر سیاسی به این فیصله رسید که در هشتم مارچ 2020 میلادی(17 حوت 1399 خورشیدی) کنگره سوم سراسری حزب را دایر نماید. متاسفانه که مرگ زود هنگام برای رفیق ضیاء اجازه شرکت در این کنگره را نداد. بر مبنای همین فیصله بود که در پولینوم هفتم دور دوم کمیته مرکزی به اتفاق آراء فیصله به عمل آمد که در اول می 2021 میلادی (11 ثور 1400 خورشید) کنگره سوم حزب دایر گردد. مدت اندکی که از پولینوم هفتم دور دوم کمیته مرکزی گذشت، انحلال طلبی از درون حزب سر بیرون آورد. کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت که علیه انحلال طلبی به مبارزه بر خیزد. گرچه مبارزه علیه انحلال طلبی، کندی در روند پیش برد کار کمیته مشترک برای تدویر کنگره سوم سرتاسری حزب ایجاد نمود، خوش‌بختانه که کمیته تدویر کنگره توانست در وقت معین سومین کنگره سرتاسری حزب را تدویر نماید و موفقانه آن را به پیش برد. بعد از تدویر و اختتام موفقانه سومین کنگره سرتاسری حزب، کمیته مرکزی در اولین پولینوم دور سوم کمیته مرکزی فیصله نمود که برای تجرید هر چه بیشتر انحلال طلبی باید مبارزه ادامه یابد. این مبارزه تقریباً وقت زیادی را به خود اختصاص داد. همین مبارزات باعث گردید که در جمع آوری مقالات رفیق ضیاء سکتگی ایجاد گردد. ما این قصور را در انجام این وظیفه مهم می پذیریم.

نشر مدون مقالات و آثار رفیق ضیاء در سطح ملی و بین المللی از اهمیت فوق العاده‌ای بر خوردار است. در صورتی می توان اهمیت آثار رفیق ضیاء را درک کرد، که مبارزات ایدئولوژِک ـ سیاسی وی را از اوایل سال 1360 خورشیدی (1980 میلادی) تا زمان مرگش پی‌گیری نمود.

**رفیق ضیاء در اوایل سال 1360 خورشیدی (1980 میلادی) علیه تسلیمی و تسلیم طلبی، رویزیونیزم و اندیشه های خرده بورژوا مآبانه در درون "ساما" به مبارزه بر خاست. همین مبارزات قاطع و پی‌گیر وی بود که او را به یک مبارز انقلابی مائوئیست تبدیل نمود. رفیق ضیاء اولین شخصیت مائوئیست در افغانستان است که "هسته" نوین جنبش کمونیستی را بنیان‌گذاری نمود. علاقه مندان می توانند تمامی اسناد مبارزاتی رفیق ضیاء را در درون "ساما"، از اسناد تاریخی یک و دو که توسط هیأت تحریر شعله جاوید جمع آوری شده و در سایت حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان موجود است مطالعه نمایند. در زمان و شرایط لازم این اسناد را جمع آوری و در یک جلد جداگانه منتشر خواهیم نمود.**

**رفیق ضیاء اولین شخصیت مائوئیست در سطح ملی و بین المللی است که علیه رویزیونیزم "سنتزهای نوین " آواکیان، رویزیونیزم "راه پاراچندا" به مبارزه بر خاست، و بطور بی رحمانه به افشاء این رویزیونیزم نوخاسته پرداخت و آن‌ها را زمین گیر نمود. به همین ترتیب رفیق ضیاء علیه انحراف عمیق "اندیشه گونزالو" ایستاد و مبارزات عمیق ایدئولوژیک ــ سیاسی را به پیش برد و کمیته مرکزی حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان را در این مسیر رهنمون ساخت.**

**پدیده تسلیمی، تسلیم طلبی، رویزیونیزم و انحلال طلبی در افغانستان و جهان منحصر به فرد نیست، بل‌که مثل قارچ دسته دسته از زمین می‌روید. بنا به قول انگلس « آزادی علم گویا یعنی این‌که، هر که در مورد هر چه که نیاموخته است، هر چه می‌خواهد بنویسد و آن‌را بعنوان یگانه متد علمی ارائه دهد.» همین اکنون در سطح ملی و بین المللی نیز چنین است. ما به خوبی آگاهیم که انحلال طلبان وطنی می خواهند رویزیونیزم شان را « بعنوان یگانه متد علمی» مارکسیزم ــ لنینیزم ــ مائوئیزم جا بزنند.**

**رفیق ضیاء اهمیت مبارزه علیه این انحرافات را به خوبی درک نموده بود، و مبارزاتش را به خوبی و بطور منظم و سیستماتیک علیه انحرافات فوق الذکر به پیش برد.**

**گر چه آثار و مقالات رفیق ضیاء مدتی را در بر می‌گیرد، ما سعی خواهیم نمود تا تمامی آثار و مقالات رفیق را در چند جلد جمع آوری نمائیم.**

**یک نکته قابل یاد آوری است که تمامی اعلامیه‌ها، پیام‌ها، اطلاعیه‌های رفیق ضیاء را در یک جلد جداگانه و ترجمه های اسناد سازمان ها و احزاب مائوئیست جهان که توسط رفیق ضیاء صورت گرفته در یک جلد دیگرمنتشر خواهیم نمود.**

**هیأت تحریر شعله جاوید**

**2 / 4 / 1403 خورشیدی (22/ 6 / 2024میلادی)**

**www.cmpa.io**

**sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com**

# آغاز سخن

بیست وسه سال قبل از امروز جریده " شعله جاوید " در عرصه ادبیات انقلابی افغانستان ظاهر شد . این جریده صرفا توانست تا شماره یازدهم توفیق انتشار یابد. اما انتشار همین تعداد شماره های آن نیز توانست نقش بسیار جدی و عمده ای در شکل دهی و گسترش جنبش انقلابی کشور بازی نماید . بی جهت نبود که نام " شعله جاوید " معرف جنبش ما شد وهمچون سرلوحه جریان دموکراتیک نوین تثبیت گردید .

به یقین ، درشرایط سال 1347 که از یک جانب جنبش ما تازه در حال شکل گیری بود و از جانب دیگر جوشش خروشان انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی در چین ومبارزات آزادیبخش ملی در سه قاره ، تاثیرات پر قدرتی در جنبش انقلابی افغانستان اعمال می نمود ، آنچه برای ادبیات انقلابی کشوردر قدم اول نیازمندی و ضرورت قرارداشت ، انتشار جریده ای بود که " زبان بی قید و بند انقلاب "باشد . * اما متاسفلنه این سازمان جوانان مترقی نتوانست برای انتشارچنین جریده ای – که فقط می توانست یک جریده کمونیستی مخفی باشد – اقدام عملی موفقلنه ای به عمل آورد . این کمبود تاثیرات منفی عمیقی بر جنبش کمونیستی افغانستان بر جا نهاد .

جریده " شعله جاوید " یک هفته نامه علنی و ناشراندیشه های دموکراتیک نوین بود و نمی توانست در اساس وظایف یک نشریه کمونیستی را بر عهده بگیرد . تا جائیکه مربوط به نقش " شعله جاوید " در سطح فعالیت های علنی و دموکراتیک " جریان " بود ، این نشریه نه تنها موفقیت های بزرگ داشت بلکه تاثیرات عمیق و دیرپای نیزبرجاگذاشت . لما " شعله جاوید "تا آنجائیکه در ظرفیت زبان می گنجید ، ازبه عهده گرفتن نشرمباحث کمونیستی ، بویژه در مبارزه علیه طرح های رویزیونیستی باندهای خلق و پرچم و سوسیال امپریالیزم شوروی ، نیز ابا نورزید . البته روشن است که " شعله جاوید " بعنوان نشریه متعلق به یک سازمان و جریان تازه وجدیدالولاده ، نمی توانست دارای نواقص و کمبودات وحتی انحرافات جدی تئوریک نباشد .

پس از توفیق " شعله جاوید " نه سازمان جوانان مترقی و نه سایر بخش های جریان قادر گردیدند انتشار جریده دیگری را روی دست بگیرند . در واقع باید گفت که عدم موجودیت چند ساله هیچ نشریه و جریده ای ، در پهلوی سایر علل و عوامل ، نقش معینی در فروپاشی " س . ج . م " و پراکندگی " جریان دموکراتیک نوین " بازی نمود.

تسلط بلامنازع انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی در طول سالهای دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت ، بر تمامی دسته ها و گروه های برآمده از درون " س . ج . م " و " ج . د . ن " تاثیرات منفی عمیقی بر فعالیت های نشراتی - همانند سایر عرصه های فعالیت مبارزاتی – اعمال نمود . بصورت کلی نشریه های این دوره نه تنها مبلغ و مروج مواضع انحرافی دسته ها و گروه های مذکور بودند ، بلکه همگی فاقد سویه جنبش بوده و عملا تشتت و پراکندگی را دامن می زدند . علاوتا هیچ یک از چند نشریه کمونیستی که انتشار آنها در این دوره روی دست گرفته شد نتوانست ادامه کاری را تاسیس نماید . اما وضعیت در سطح نشریه های ملی – دموکراتیک از این هم بد تر بود .

* - انتشار چنین جریده ای در نشست عمومی دوم سازمان جوانان مترقی در سال 1346 مورد تصویب قرار گرفته بود .

انتشار جراید بسم الله دار و مزین و منقش بآیات و احادیث ، آنهم توسط کسانیکه مدعی حقانیت انحصاری کمونیستی و انقلابی بوده و هستند ، عمق فوق العاده ای خطرناک این وضعیت منفی را نشان می داد ، بویژه که یکی از این جراید، برای مدتی بعنوان ارگان مرکزی یکی از این دسته ها ی پرمدعا منتشر می گردید .

پیدایش جراید " جرقه " ، " شعله " و " ندای انقلابی " در اواسط دهه شصت ، شکوفایی نسبی فعالیت در سطح نشریه ها را به نمایش گذاشت . اما مبتنی بر مواضع ایدئولوژیک – سیاسی اتخاذ شده توسط گروپ های منتشر کننده این جراید نقش معینی بر عهده هریک از آنها قرار گرفت . " جرقه " ارگان تئوریک – سیاسی اتحاد مارکسیستی – لنینیست ها ی افغانستان با وجودیکه برای مدت چند سال بصورت مداوم انتشار یافت

و به هر حال مسایل مختلف و متنوع را به بحث گرفت ، در اساس بخاطر سانترالیزم مسلط بر " املا" – که این جریده مروج و مبلغ آن بود - نتوانست در نهایت نقش مثبت و سازنده ای بازی نماید . ولی "ندای انقلاب " و " شعله " که به مثابه دو جریده مائوئیستی به تبلیغ و ترویج مواضع حرکت نوین مائوئیستی پرداختند – توانستند نقش پیشرونده و مثبتی ایفا نمایند . " جرقه " مربوط به " املا " – بخش مائوتسه دون اندیشه ، با وجودیکه فقط چهار شماره انتشار یافت توانست سهم مهمی از مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی مائوئیستی را بر عهده بگیرد ، که مهمترین آن خاتمه دادن به فعالیت نشراتی املای سنتریست و کلا موجودیت سیاسی – تشکیلاتی آن بود .

کنگره موسسه حزب کمونیست افغانستان که کمونیست های کشور را قادر ساخت به اساسی ترین سلاح مبارزاتی دست یابند ، اسم آشنای " شعله جاوید " را برای ارگان مرکزی حزب برگزید و فیصله اش را دراین مورد در اساسنامه حزب کمونیست افغانستان درج نمود . دلیل انتخاب این اسم کاملا روشن است . " شعله جاوید " اسم آشنا و معرف هویت ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی مائوئیستی ما است . جنبش مائوئیستی افغانستان با نام " شعله جاوید " پیوند محکمی دارد و سالهای سال همچنان سرلوحه موجودیت و فعالیت آن خواهد بود . هیئت جریده " شعله جاوید " امید وار است که ارگان مرکزی حزب ، متناسب با اسمی که برآن گذاشته شده است ، بتواند اساسات وپایه های مبارزه برای رفع تشتت و پراکندگی جنبش کمونیستی کشور وتامین وحدت آنرا که فقط و فقط با گردآمدن به دور مرامنامه و اساسنامه حزب ، بصورت اصولی میسر می گردد ، برای خوانندگانش به روشنی توضیح نماید .

جریده " شعله جاوید " دوره دوم نشراتی اش را به مثابه یک نشریه کمونیستی و مخفی آغاز می نماید و " زبان بی قید وبند انقلاب " خواهد بود . این جریده با وجود سلطه ماوراء ارتجاعی نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور و احزاب و بادارهای آنها و موجودیت مشکلات عدیده در مسیر پر پیچ و خم مبارزه انقلابی ، مروج و مبلغ نترس

مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین را در کشور را اولین گام انقلاب برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و حرکت بسوی کمونیزم جهانی می داند و در راه تحقق آن می کوشد ." شعله جاوید " نشریه ای است که فعلا در خدمت تدارک برای برپایی جنگ خلق در افغانستان قرار دارد و پس از آنکه این جنگ عملا آغاز گردید وسیله ای برای پیشبرد موفقانه آن خواهد بود . در یک کلام این جریده زبان گویای حزب کمونیست افغانستان و مبلغ و مروج مرامنامه واساسنامه آن می‌باشد.

پس از خروج قوای شوروی از افغانستان حالت مستعمراتی – نیمه فیودالی کشور به حالت نیمه مستعمره – نیمه فیودالی تبدیل گردید . در چنین حالتی دشمنی مستقیما در مقابل توده ها ی خلقهای ملیت های مختلف کشور قرار دارد و دشمن عمده شمرده می شود ، ارتجاع داخلی یعنی نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور است . سلطه امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی فعلا از طریق سلطه ارتجاع داخلی برحیات سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی جامعه اعمال می گردد ودرپیوند با آن قرار دارد . مبارزه علیه مرتجعین حاکم در کشور یعنی رژیم مزدور کابل و باند های ارتجاعی اسلامی که تقریبا در مجموع بطرف سازش و تبانی عمومی میان شان در حرکت هستند در سرلوحه وظایف مبارزاتی جریده " شعله جاوید " قرار دارد و مسئولیت عمده آن را تشکیل می دهد .

درشرایط نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی فعلی کشور سلطه نئوکلیونیالیستی امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی شدیدی بالای تمامی ملیت های ساکن در افغانستان اعمال می گردد . ازین جهت تضاد ملیت های مختلف کشور با امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم یکی ا ز تضاد های اصلی جامعه را تشکیل می دهد . جریده " شعله جاوید " مبارزه علیه سلطه گری ها ، مداخلات و دست اندازی های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی بر کشور را یکی از وظایف اصلی مبارزاتی خود می داندکه بلافاصله پس از وظیفه مبارزاتی عمده – والبته در پیوند کاملا عمیق با آن – قرار دارد .

افغانستان یک کشور چندین ملیتی است که در آن علاوه بر ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی ، ستم ملی شئونیستی طبقه حاکمه ملیت حاکم پشتون نیز بر سایر ملیت ها و اقلیت های ملی کشور اعمال می گردد . تضاد میان این شئونیزم و ملیت های تحت ستم یکی از تضاد های اصلی در افغانستان است وحل انقلابی آن یکی از وظایف اصلی انقلاب شمرده می شود . از آنجائیکه جریده " شعله جاوید " مبارزه دراین عرصه را یکی از وظایف اصلی خود می داند کاملا روشن است که باید خود در قدم اول از لحاظ نشراتی تمامی نشانه های ستم لسانی را بدور اندازد و به کمونیست های تمامی ملیت های کشور تعلق داشته باشد بدین جهت است که سعی می شود مطالب قابل انتشار در این جریده حتی الامکان به لسان های متعدد مربوط به ملیت های مختلف افغانستان انتشار یابد . فعلا این جریده به زبان های دری ، پشتووازبکی منتشر می شود . هیئت تحریریه امید وار است که در آینده حد اقل بتواند به زبان بلوچی هم نشر جریده " شعله جاوید " را آغاز نماید .

تضاد میان زنان و شئونیزم مرد سالارانه یکی از تضاد های اصلی جامعه افغانستان است . جریده " شعله جاوید " عرصه مبارزه علیه شئونیزم مرد سالارانه را بعنوان یکی از عرصه های اصلی مبارزات انقلابی مد نظر داشته و مروج و مبلغ خستگی ناپذیر برقراری تساوی میان زنان و مردان می باشد . جریده " شعله جاوید " ارگان مرکزی یکی از اعضای " جا ا " است . ازین جهت این جریده تبلیغ و ترویج برای " جاا " را در میان کمونیست ها وتوده های پیشرو کشور یکی از وظایف اصلی خود تلقی می نماید .

رویزیونیزم در سطح جهانی در حللت مرگ واحتضار قرار دارد وبحران تباه کننده سوسیال امپریالیستها را در بر گرفته است . این ، بخشی از بحران حاکم بر کابل سیستم جهانی امپریالیستی است ، بحرانی که امپریالیستهای غربی به هیچوجه از آن برکنار نیستند . این حالت مایه دلگرمی تمامی کمونیست های انقلابی جهان و منجمله حزب کمونیست افغانستان است . وقتی درفش های کاذب و دروغین انقلاب به سرعت در

حال سـرنگون شـدن اند، درفش حقیقی انقلاب جهانی پرولتاریائی که فعلا در دسـتان جنبش انقلابی انترناسـیونالیسـتی قرار دارد هر روز بیشـتر از پیش درخشـش و بلندی اهتزازعالیتری خواهد داشت باید برای پیشروی های جدی و قاطع آینده بصورت همه جانبه ای کارهای تدارکی لازمه را به انجام رسـاند . جریده " شـعله جاوید " در خدمت اجرای این سلسله وظایف سترگ قرار دارد .

جریده " شعله جاوید " در تمامی عرصه های مبارزاتی سعی می نماید که علاوه بر طرح مباحثات عام تئوریک ، از طریق تحلیل ها و افشـارگری های سـیاسـی مسـایل مهم و وقایع روزمره کشـور و جها ن نیز اعضـای حزب و توده های پیشـرو را به دیدگاه همه جانبه از جامعه وجهان مسلح سازد این نشریه در مبارزه علیه انواع اپورتونیزم و بویژه اشکال مختلف رویزیونیزم تلاش خواهد کرد مباحثاتش اصولی ، زنده و پیشرونده بوده وبری از روحیه دگماتیسـتی و پراگماتیسـتی باشـد . " شـعله جاوید " مبارزه علیه اپورتونیزم مسلط بر دسته ها و گروه های منحرف باقیمانده از جریان دموکراتیک نوین را پیش خواهد برد ، اما سـعی خواهد کرد که بادرس آموزی از گذشـته ، به مشـاجرات لفظی تند و پرخاشگری های زننده و بی ثمروارد نشود .

رفقا ! کمونیسـت های انقلابی افغانسـتان ! همه به دور مرامنامه و اسـاسـنامه حزب کمونیست افغانستان گرد آیند . راه درخشان و آینده تابناک است . فقط باید همتش را داشت و جرئت مندانه حرکت کرد .

زنده باد مارکسیزم !

زنده باد انقلاب !

زنده باد حزب کمونیست افغانستان

# قطعنامه کنگره مؤسس

# حزب کمونیست افغانستان

جنبش کمونیستی – مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی افغانستان در سیزدهم میزان سال یکهزار وسیصد وچهل وچهار،باتاسیس سازمان جولنان مترقی تحت رهبری ایدئولوژیک – سیاسی رفیق شهید اکرم یاری زاده شد .

سازمان جوانان مترقی علیرغم نو پایی به زودی توانست با براه انداختن جریان دموکراتیک نوین ( جراید شعله جاوید ) بستر وسیعی برای تبلیغ وترویج مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم درآنزمان مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون در میان روشنفکران ، کارگران و سایر زحمتکشان بوجود آورد . اما پس از نشست عمومی سوم سازمان ، در سرمسلط شدن رهبری ناسالم ، نه تنها سازمان خود در مسیر انحلال قرار گرفته و تا اوایل دهه پنجاه از هم فرو پاشید ، بلکه جریان دموکراتیک نوین نیز بطور روز افزونی به تشتت و پراکندگی و انحرافات گوناگون کشانیده شد در نتیجه کمونیست های کشور نتوانستند به اساسی ترین سلاح انقلاب یعنی حزب کمونیست دست یابند .

دهه پنجاه ونیمه اول دهه شصت دوران تسلط بلامنازع انحرافات گوناگون اپورتونیستی ، که تاسرحد مواضع رویزیونیستی سه جهان وخوجه ای نیز سقوط کرد . در گروه ها وسازمان های مختلف برآمده از درون " سازمان جوانان مترقی " و " جریان شعله جاوید " بود .

مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ایکه با درس آموزی از تجارب گذشته مبارزاتی وتاثیر پذیری از مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از اوایل سال شصت و پنج براه افتاده بود بخشا دراواخر سال شصت و هشت منجر به تشکیل " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " گردید ."" اعلام مواضع سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " مهمترین مسایل ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش کمونیستی افغانستان را به روشنی توضیح

داد و ازآن جمله در بکار برد اصطلاح " مائوئیزم " بجای اصطلاح " اند یشه مائوتسه دون " با قاطعیت اتخاذ موقف نمود .

تشکیل " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " و انتشار اعلام مواضع آن نه تنها امر مبارزه در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان را بصورت جدی به پیش راند ، بلکه با تاسیس عضویت سازمان در " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " جایگاه شایسته کمونیست های انقلابی کشور در جنبش بین المللی کمونیستی نیز تثبیت گردید .

درنتیجه پیشرفت مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی بسیاری از گروه ها و دسته های برخواسته از درون جریان دموکراتیک نوین که به ناحق ادعای کمونیستی داشتند عملا ازآن دست کشیدند و حتی در عرصه مبارزات ملی – دموکراتیک نیز رو به انحلال رفتند و بخش های از آنها به صور واشکال گوناگون به خدمت گذاران " مشی مصالحه ملی" رژیم مزدور کابل مبدل شد ند .

" سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " به مثابه سازمان مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان تلاش ها و کوشش های سازنده ای را به پیش برد که نتایج آن عبارت بود از تهیه مسوده سه سند اساسی مرامی (اساسات ایدئولوژیک - سیاسی حزب ، برنامه برای انقلاب دموکراتیک نوین و استراتیژی جنگ خلق ) معه اساسنامه حزب کمونیست افغانستان و ایجاد تشکیلاتی که بتواند مبنای تشکیلاتی تاسیس حزب قرار گیرد .

در طی مدت چهار ماهی که برای مباحثه درون سازمانی پیرامون مسوده های اسناد و مسئله تاسیس حزب کمونیست افغانستان ، توسط " مرکزیت موقت سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " تعیین گردیده بود ، نه تنها متن مسوده ها میان اعضای سازمان مورد جر وبحث قرار گرفته و نهایتا بصورت دوسند ( مرامنامه واساسنامه حزب ) تدوین گردید ، بلکه میزان آمادگی سازمان در تقبل مسئولیت تاسیس حزب نیز به ارزیابی گرفته شد و نقش کمیته انسجام و وحدت مورد دقت قرار گرفت . جروبحث پیرامون مسوده های اسناد و ارزیابی از میزان آمادگی سازمان در تقبل مسئولیت تاسیس حزب به نتایج مثبت و سازنده ای رسید .

اما از مباحثات در مورد نقش کمیته انسجام و وحدت در تاسیس حزب این نتیجه بدست آمد که کار این کمیته در ظرف چهار سالی که گویا دایر بوده عمدتا از سازندگی برخوردار نبوده است وهم اکنون خود به بستری برای خرده کاری و دوام آن مبدل شده است . درنتیجه سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان تصمیم گرفت که به دعوت و برگزاری " کنگره موسس حزب کمونیست افغانستان " اقدام نماید . کنگره در موقع معینه بر گزار گردید و جلسات آن مجموعا مدت هفت روز را در بر گرفت .

" کنگره موسس حزب کمونیست افغانستان " با پخش " سرود انترناسیونال " - که در جریان آن تمامی رفقای حاضر درجلسه به پاخاسته بودند – افتتاح گردید . سپس صحبت مقدماتی مختصری بعمل آمد ومباحثه پیرامون متن مسوده های مرامنامه واساسنامه حزب کمونیست افغانستان آغاز گردید .

مباحثات پیرامون متن دوسند اساسی ارائه شده به کنگره با سهم گیری فعالانه تمامی رفقای شرکت کننده مدت پنج روز دوام نمود که درنتیجه آن " مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " و" اساسنامه حزب کمونیست افغانستان " با تعدیلات ، تصحیحات و اضافات لازمه در متن اسناد ارائه شده به کنگره به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت .

پس ازآن ، برای مدت یک روز ، مباحثات مفصلی در مورد این که آیا ابزار تشکیلاتی لازمه غرض تاسیس حزب کمونیست افغانستان فراهم گردیده است یا نه ، بعمل آمد . در ختم مباحثات ، این مسئله که ابزار تشکیلاتی لازمه غرض تاسیس حزب کمونیست افغانستان موجود می باشد ، باتفاق آراء مورد تائید رفقای شرکت کننده در کنگره قرار گرفت .

تمامی رفقای شرکت کننده در کنگره تائید کردند که هرگونه تاخیردر تاسیس حزب کمونیست افغانستان فقط و فقط می تواند نشاندهنده عدم قبول مسئولیت در قبال انقلاب افغانستان وانقلاب جهانی تلقی گردد وبدین صورت کنگره دایر شده رابه مثلبه کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان مورد تصویب قرار دادند . رفقا ، در حالیکه مرامنامه واساسنامه حزب کمونیست افغانستان روی دست رفیقی قرار داشت ، به پا خاستند

**ودرحالیکه بصورت فشرده ای بالای آن ، دست روی دست همدیگر گذاشته بودند وهمگی درحالت منقلب و اشک ریزان قرار داشتند ، با ادای سوگند کمونیستی ، تعهد سپردند که در راه انتخاب شده تا پای جان خواهند رزمید .**

**درختم کار ، کنگره ، اعضای اصلی وعلی البدل کمیته مرکزی حزب کمونیست افغانستان را انتخاب نمود . همچنان کنگره ، ارسال پیام برای " کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " و صدور قطعنامه در مورد حمایت از جنگ خلق درپرو را باتفاق آراء مورد تصویب قرار دادند .**

**رفقا ! درفش حزب کمونیست افغانستان درفش پرولتاریای جهانی و یگانه درفش تابه آخر انقلابی در کشور است . کمونیست های انقلابی افغانستان فقط و فقط بارزمیدن زیر این درفش سترگ است که می توانند وظایف و مسئولیت های شان را در قبال انقلاب جهانی و انقلاب کشور به نحو اصولی و شایسته ای ارائه نمایند.**

**به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ خلق در افغانستان !**

**به پیش در راه انقلاب دموکراتیک نوین وانقلاب سوسیالیستی !**

**به پیش در راه کمونیزم ! یا مرگ یا پیروزی**

**" کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان "**

**اول می – 1991 – 1370**

# قطعنامه در مورد حمایت از جنگ خلق در پرو

راهی که نیروی انقلابی ضعیف وناتوان را قادر می سازد که تنها خود را حفظ نماید ، بلکه نیروهای نظامی ارتجاعی را یکلیک‌نابود ساخته وبه‌تدریج خود را قوی سازد عبارت است از بکار برد دقیق ، جدی و جرئت مندانه قوانین جنگ انقلابی افغانستان . این قوانین در اساس واز لحاظ استراتیژی نمی تواند با قوانین جنگ انقلابی در سایر کشورهای تحت سلطه ، که جنگ انقلابی چین نمونه پیروزمند آن در گذشته و جنگ انقلابی پرو نمونه زنده و موجود فعلی آن می باشد ، فرق داشته باشد ، ولی در عین حال از جهات تاکتیکی معین دارای ویژگی ها و خصوصیات مختص به خود نیز خواهد بود .

( مرامنامه حزب کمونیست افغانستان – فصل استراتیژی جنگ خلق- مبحث جنگ طولانی )

جنگ خلق در پرو ، که تحت رهبری حزب کمونیست ( مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ) آن کشور ، اینک دهه اول موجودیتش را قهرمانانه پشت سر گذاشته است ، جنگی است که‌نه تنهابه خلق پرو ، بلکه‌به تمامی خلق های جهان و پرولتاریای جهانی تعلق دارد . پیروزی ها و موفقیت های این جنگ مایه دلخوشی و مباهات تمامی رهروان راه انقلاب جهانی است این جنگ انقلابی پیشرونده دیگرنه تنهابه تهدید جدی وواقعی علیه ارتجاع حاکم بر پرومبدل شده است ، بلکه خارچشم تمامی مرتجعین و امپریالیستها نیز می باشد بدینجهت است که امپریالیزم آمریکا ، مرتجعین پروئی را زیر بال و پر روز افزون حمایت خود گرفته و یکجابا ارتجاع منطقه نقشه هائی برای مداخله از خارج ، جهت سرکوبی فرزندان خلق پرو، در سر می پروراند . این نقشه های اهریمنی می تولند وبایدبه همت انقلابیون جان بر کف پروئی وحمایت بیدریغ وهمه جانبه انقلابیون سراسر جهان از آنها به ناکامی کشانده شود .

**حزب کمونیست افغانستان بمثابه یک حزب مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ، از جنگ انقلابی ظهر نمون خلق در پروالهام می گیرد وازآن فعالانه پشتیبانی می نماید .**

**1 . حزب کمونیست افغانستان برای بر پائی و پیشبرد جنگ خلق در افغانستان تلاش می نماید . به نظر ما پیشروی و کسب موفقیت های روز افزون درین راستا ، موثرترین راه حملیت از جنگ خلق در پرو می‌باشد . فقط آنگاهی که صلای نبرد انقلابی در کوهپایه های هندوکش طنین افگن شود ، خواهیم توانست از حمایت شایسته و اصولی از جانبازی های رفقای پروئی مان سخن بر زبان آوریم .**

**2 . حزب کمونیست افغانستان سعی می نماید از تمامی راه ها و طرق مستقیم حمایت از جنگ خلق در پرو و مبارزه علیه دشمنان آن استفاده بعمل آورد. ما درین مورد مکلفیت داریم که ازهرزمینه و امکان مبارزاتی ، بویژه در سال بین المللی همبستگی با جنگ خلق در پرو ، دوشادوش تمامی رفقای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، در جهت حمایت از انقلاب پرو، بهره جویی نمائیم .**

**زنده باد انقلاب جهانی !**

**زنده باد جنگ خلق در پرو !**

**مرگ برکلیه امپریالیست‌ها ، سوسیال امپریالیست‌ها و مرتجعین !**

**کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان**

**اول ماه می**

**1370 – 1991**

# سیمای رهبران جهادی

# در آئینه موافقت نامه مسکو

با وجودیکه سیما وچهره ضد انسانی " رهبران جهادی " و پایه های اساسی موضع گیری سیاسی وایدئولوژیک آنها هنوز برای اکثریت توده های میلیونی خلقهای ملیت های مختلف کشور ما کاملا برملا نشده وبرای شناساندن وافشای کامل وهمه جانبه آن زمان بیشتر و پشتکار بیشتری لازم است که مستقیما با پروسه جنگ خلق وایجاد پایگاه های انقلابی در پیوند قرار می گیرد ،با آنهم حوادث و واقعیاتی رخ می دهند که زمینه های خیلی مساعدی برای پیشبرد این مبارزه وافشاگری بوجود می آورند که یکی از این زمینه ها دیدار چند روزه بسیاری از تنظیم های " جهادی " سنی وشیعه تحت ریاست برهان الدین ربانی از مسکو توافقنامه مشترک آنها با جانب روسها بود . این موافقت نامه بعدا از جلنب گلبدین ودیگران نیز با برخی اگرومگرهای مورد تائید قرار گرفت .

موافقتنامه مسکو عبارت آن گام کلیدی و مهمی می باشد که قطعا در شناساندن چهره حقیقی این احزاب که همه مزدور وخدمتگار امپریالیستها ، مرتجعین منطقه و عرب بوده و دشمنان سوگند خورده مردم زحمتکش افغانستان اند کمک شایانی می نماید . برای حزب کمونیست افغانستان تعجبی ببار نمی آورد که چرا این احزاب مدعی دفاع از اسلام در چنین شرایطی که دیگر پروسه از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی می رود تابه فرجام قطعی خود برسد و دولت کابل نفس های آخرین خود را می کشد ، این احزاب بجای تشدید مبارزه علیه دولت کابل و تکیه بر شعار سرنگونی قهری وی و دفاع فعال وبدون قید وشرط از تمایلات آزادیخواهلنه و استقلال طلبلنه جمهوریت های آسیای میلنه ، در خواست غرامات جنگی و غیره و غیره می شتابند تا روس های شوونیست را مورد حمایت قرار داده و نقش ارتجاعی خود را به نفع پروسترویکای

گورباچف ونظم نوین بوش اجرا نمایند . زیرا اگر دیروز این همه تنظیم ها زیرنام مبارزه علیه کمونیزم و قشـــون ســـرخ متجاوز برافغانســـتان در جهت تامین منافع امپریالیزم آمریکا و شـــرکایش‌به خوش خدمتی پرداخته می کوشـــیدندتا دولت ســـرمایه داری بیروکراتیک سوسیال امپریالیستی شوروی و رویزیونیستهای حاکم در آنرا رژیم های " جنایتکار کمونیستی " وانمود سازند ، اکنون بعد از جورآمدن آمریکا و شوروی بخصوص بعد از کودتای‌ناکام ماه ســـنبله جناح بیروکرات ها دهل ونغاره " حل مســـالمت آمیز سیاسی قضیه افغانستان " از جانب بسیاری دول ارتجاعی هرچه بیشتر بصدا درآمده و همه گرگ ها طالب آن شـدند که نباید مردم بیچاره افغانســتان چنین بی ســرنوشــت ، آواره و درحالت جنگی قرار داشــته باشــند ، جنگی که دیگر زمینه دوام آن از بین رفته است .

برمبنای دیدگاه فوق اســت که طرح پنج فقره ای ســرمنشــی دول متحد ، کنفرانس ســه جانبه ایران ، پاکســـتان و مجاهدین یکی بعد از دیگری ارائه وبرگزار شـــدند . همه مرتجعین بر" بین الاافغانی کردن مذاکرات " پافشـاری و برآن رای موافق نشـان دادند . هنوز دور دوم مذاکرات ســه جانبه در ایران و تک ودو ســرمنشـــاء دول متحد به پایان نرســـیده بود که بین وزرای خارجه آمریکا وشـــوروی در مســـکو موافقت‌نامه ای قطع تمویل سلاحها به " هردو جانب درگیر در جنگ افغانستان " به امضاء رسید .

به تعقیب این موافقتنامه هیآتی از جناح های مختلف مجاهدین " به پا بوســـی روســـها دویدند تا عرایض خدمت گذاری و چاکرپیشـگی خود شـان را تقدیم نمایند و تلاش هم کردند که اعتماد روسها را آنچنان جلب نمایند که آنها حاضر شـوند برقید قانونی بودن حکومت ننگین اعتراف و درنشـــاندن این ها بجای حکومت وی حتی اگر لازم باشـــد به مداخله نظامی نیز متوسل شوند ؟ !

وقتی روسها چنین خدمتگارانی صادق و سینه چاکی ظاهرا با اتوریته در بین توده ها را در اختیار داشـــته باشـــند که خواســـته های فقط تبدیل کردن برخی مهره های هیئت

حاکمه مستقر در کابل باشد دیگر قربانی نمودن چند مهره بدنام از حزب وطن اشکالی برایش ندارد .باین ترتیب همه این احزاب ارتجاعی اسلامی اولین قدم مهم را در راه افشای ماهیت حقیتی خود برداشتند که کنفرانس بعدی آنها در اسلام آباد با روسها چهره بیشتر این وطن خروشان را بر ملا خواهد ساخت !

ازاینرو فراخوان حزب کمونیست افغانستان منحیث یگانه ستاد رزمنده حقیقتا انقلابی تا بآخر اینست که نگذارید این جنایت کاران همراه باحزب وطن ، بیروکراتان سابق ، ظاهرخانی ها ودیگر خائنین متحد شده با دست هرچه بازتری مظالم واجحافات ارتجاعی برشما خلق های ملیت های مختلف کشور اعمال نمایند .

خلقهای غیر ملیت های مختلف کشور ! گذشت 13 سال واینکه طی این مدت احزاب اعم ازظاهرخانی و بنیاگراچه اعمالی را مرتکب شدند خود گواه برآنست .

این احزاب هیچگاه برای بنا وتهداب گذاری اصولی وسالم یک افغانستان مستقل وآزاد از چنگ امپریالیزم ، نیمه فئودالیزم وبورژوازی کمپرادور کوچکترین اقدامی نکردند ، برخلاف همیشه بنا بر موقف طبقاتی خویش کوشیده اند هرگونه وابستگی را تقویت و آنرا تقدیس نمایند ، پیوسته به توده ها تلقین نموده اند که بدون " کمک " امپریالیستها وکشورهای ارتجاعی منطقه وعرب مبارزه علیه خلق و پرچم و قشون اشغالگر نمی تواند به فرجام رسد ؟ ! بناء آگاهانه در مدت 13 سال کوشیده اند تا از ارتقاء سطح آگاهی سیاسی توده ها جلوگیری نمایند ، دروازه های مکاتب را بستند، علیه افکار و تمایلات وطن پرستلنه ، انقلابی ، ملی و دموکراتیک منجمله تساوی بین زن ومرد برخوردهای ماوراء ارتجاعی نموده وعلیه این روند ها از سیاست ارعاب و ترور استفاده اعظمی نمودند .

اخلاقیات عالی ، علوهمت و متلنت مردمان افغانستان را که مشهور بود ،با اشاعه خصایل مضموم چون دریوزگی ، چاکرمنشی وبرده صفتی در مقابل خارجی ها اعم از پاکستانی ، ایرانی، عرب ، انگریز وغیره آنقدر تنزل دادند که واقعا ملیه ننگ است .

امروز متاسفانه در نتیجه عمومیت یافتن سیاست های ارتجاعی ، چاپلوسی و دریوزگی پیش هر خارجی نه تنها با عکس العمل جدی مواجه نمی شود ، بلکه نوعی هوشیاری وچالاکی انگاشته می شود . دروغ گفتن و در جازدن به پدیده رایج و عمومی مبدل شده است ، حتی قوماندان های مشهور و جلادی که به اصطلاح وطنی ما ازبروتش خون می چکد ودرستمگری بر مردم بی دفاع شهرت دارد در مقابل یک خارجی به موش مرده و روباه چاپلوسی می ماند که ساعات متمادی منتظر دریافت اجازه ملاقات در پشت دهلیز های ادارات مختلف صف می کشند ؟ !

می گویند " سال نیکو از بهارش پیداست " . خلقهای کشورما بایداین موضوع را عمیقا درک نمایند که این " رهبران جهادی " و سگان پاچه گیر آنها درطول 13 سال چه در مناطق تحت کنترل شان در داخل کشور وچه در کمپ های مهاجرین که آنهم تحت کنترل مستقیم آنها است چگونه " حکومت اسلامی ، عدل ، برادری و مساوات اسلامی " را بر قرار و آنرابه نمایش گذاشته لند .با توجه‌به همین مثال های غیر قابل انکاری می توان وبلید چگونگی آنروزی را پیش بینی نمود که همه جناح های ارتجاعی متفقا حکمرانی کامل براین سرزمین را بدست گیرند .

نیروهای انقلابی وطن پرست و آزادیخواه کشور ! وقت آن نیست که با کم توجهی به سیر اوضاع در حال تکوین – پروسه سازش و مصالحه بین جناح های مختلف ارتجاعی – خود را در حاشیه قرار داده ناظر و تماشاگر بدبختی های عظیمی باشید که فردا دامنگیر خلقهای ما تولند شود .بلید جرئت مندلنه قدم‌به جلو گذارید و در بیدار ساختن توده ها ارتقاء آگاهی سیاسی وبسیج شان شانه به شانه حزب کمونیست افغانستان بکوشید . باید با تمام نیرو وتوان از هر گوشه و کناری و از هر امکانی برای افشاء " مشی مصالحه ملی " و علیه روندگان این روند مبارزه نمود وبه توده ها بفهمانید که راه حقیقی رهایی آنها جز از طریق جنگ خلق ممکن نیست . هیچ سازش و مصالحه ارتجاعی ، هیچ لویه جرگه و جرگه ها و شوراهای ازین قبیل ، هیچ پارلمان و

انتخلبات پارلمانی حقوق حقه توده ها را بر ایشـــان نمی تولند فراهم نملید . حق داده نمی شود ، گرفته می شود ، باید برای گرفتن حق خویش تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان رزمیدن را آموخت و ازآن دفاع کرد .

***

# نظم نوین جهانی

# برای صد سال

# خیال واهی امپریالیستی

امپریالیستهای آمریکایی دراین روزها مستانه عربده سر می دهند . آنها از اینکه می توانند در جهان یکه تازی کنند ، در غرور ، نخوت و تخیلات دیوانه وار امپریالیستی به سر می برند نظم نوین جهانی که از طرف سردمدار قصر سفید مطرح گردیده ، خیال واهی ای است که کامرانی موقتی فعلی امپریالیستهای امریکایی را عمر صد ساله می بخشد .

" نظم نوین جهانی برای صد سال " یک خیال واهی است که بر هیچ حقیقت علمی ، تاریخی واجتماعی استوار نمی باشد .

یکی از آن به اصطلاح حقایقی که امپریالیستهای آمریکایی نظریه " نظم نوین جهانی " شان را بر پایه آن شالوده ریزی کرده اند " امحای کمونیزم " است . این ادعای است که امپریالیستهای آمریکایی با شادی وشعف فراوان بیان می دارند وبا لذت خاصی آنرا پیوسته تکرار می کنند . جورج بوش در مجمع عمومی " ملل متحد " گفت " امحای کمونیزم زمینه خوبی را برای به میان آمدن عصر جدید نظم و صلح آماده ساخت . " ولی آیا این ادعا درست و علمی هست ؟ با قاطعیت باید گفت که نه خیر .

**اولا – از میان رفتن بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی و افول قدرت و ازهم پاشی روز افزون امپراتوری شوروی را " امحای کمونیزم " خواندن نادرست است . کمونیست ها مدت ها قبل یعنی در دهه پنجاه قدرت را در شوروی از دست دادند . آن سیستمی که ازآن وقت تا همین اواخر در شوروی حاکم بود ، سوسیالیزم نبود ، بلکه سرمایه داری بوروکرات باماسک سوسیالیستی بود که با سروسامان دادن یک بلوک سوسیال امپریالیستی ، در دهه های 60 ، 70 و 80 به رقابت سختی با امپریالیزم آمریکا و بلوک تحت رهبری اش پرداخت . درین معنی نابودی پیمان وارسا و فروپاشی روز افزون شوروی ، برای امپریالیزم آمریکا وبلوک رهبری اش یک موقعیت دررقلبت علیه بلوک رقیب به شمار می رود ، اما هیچ چیزی از قبیل " امحای کمونیزم " و " پیروزی سرمایه داری بر کمونیزم " را در بر ندارد .**

**ثانیا – سرنگونی سوسیالیزم و از دست رفتن قدرت سیاسی پرولتاریا در تمامی کشورهای قبلا سوسیالیستی ، نمی تواند " امحای کمونیزم " دانسته شود . درین شکی نیست که هم اکنون کمونیست ها در هیچ کشوری قدرت را در دست ندارند و جنبش بین المللی کمونیستی به مقایسه اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه به مراتب و حتی به نحو فوق العاده ای ضعیف به نظر می رسد. اما نه جنبش بین المللی کمونیستی از میان رفته و نه مبارزه میان کمونیزم و سرمایه داری پایان یافته است .**

**تاریخ نشان می دهد که مبارزه میان شیوه تولید نوین و شیوه تولید کهن به یکبارگی وبا موفقیت سریع وآنی یک طرف و نابودی فوری طرف دیگر خاتمه نمی یابد ، بلکه این مبارزه دهها و حتی سده های متمادی دوام می نماید و پیشروی ها وعقب نشینی ها و پیروزی ها و شکست های زیادی را برای دو طرف در بر دارد . فقط در فرجام این چنین مبارزه ای است که شیوه تولید کهن نابود می شود و شیوه تولید نوین جاگزین آن می گردد . مبارزه میان کمونیزم جهانی و سرمایه داری جهانی یقینا سخت تر ، سهمگین تر و پرفراز ونشیب تر از مبارزه میان سرمایه داری و فئودالیزم، و برده داری واشتراکیت**

اولیه است زیرا که نابودی تمامی اشکال استثمار و بهره کشی و برقراری جهانی عاری از مظالم طبقاتی ، ملی و جنسی ، بار بار نسبت به مبارزات دوره های قبلی مشکل تر وسخت تر است .

اکنون دوره ای از مبارزه پلیان یافته است ، اما بلافاصله دوره نوینی از مبارزه آغاز گردیده است. جنبش بین المللی کمونیستی مشخصا در وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سنگر مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع جهانی را قاطعانه حفظ و حراست می کند ، در هر جای که برایش ممکن است به جنگ علیه ارتجاع و امپریالیزم دست می زنند و در جا های که فعلا چنین کاری برایش مقدور نیست برای براه انداختن و پیشبرد جنگ انقلابی در آتیه تدارک می بیند و نقشه می چیند . جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جمع بندی از گذشته جنبش بین المللی کمونیستی ، پیروزی ها و موفقیت های شایان توجهی کسب کرده و در ین راه همچنان به پیش می رود . این امر در نبرد های کنونی و در مصاف دادن های آینده نقش اساسی بازی کرده و خواهد کرد .

لشکر کشی بین المللی امپریالیستی بر عراق ، نمونه عملی روشن اقدامات برای تطبیق " نظم نوین جهانی " از طریق سرکوب قهری مشترک امپریالیستی خلقها و ملل تحت سلطه ، است . طراحان نظریه " نظم نوین جهانی " هرگز این را پنهان نکرده اند . بش در مجمع عمومی " ملل متحد " از " همکاری های بی نظیر میان اتحاد شوروی وامریکادرقسمت بیرون راندن عراق از کویت " به قدردانی یاد نمود . صدای آمریکا در تبصره رسمی مورخ 8 سپتامبر 1991 خود ازین هم آشکار تر صحبت می نماید : " ایالات متحده و متحدینش در اروپا ، جهان عرب و سایر مناطق جهان نشان دادند که چگونه می تولند این نظم نوین را از طریق همکاری متقلبل و همه گیر تطبیق نمود، طوریکه در نتیجه همچو همکاری ها تعرض آشکار عراق بر کویت عقب زده شد .

اما نمونه تجاوز مشترک امپریالیستی بر عراق ، کما اینکه وحشیگری وتوان سرکوبگری سبعانه امپریالیست ها را نشان داد ، نمی تواند بار بار تکرار گردد . البته

امپریالیســـتها در این جنگ پیروز شـــدند ، لما پیروزی آنها در میدان جنگ علیرغم ، رهبری وشیوه جنگی ارتجاعی ارتش عراق به سادگی بدست نیامد و درین حال مبارزات وسیع و دامنه داری توسط توده ها در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه ، علیه این تجاوز صورت گرفت .

ولی امپریالیســـتها همیشـــه صـــدام وارتش عراق را در مقابل خود نخواهند داشـــت و مبارزات توده ها در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه علیه تجاوزات آنها همیشـه به شـکل تظاهرات غیر مسـلحانه پیش خواهد رفت . مقاومت بر ضـد تجاوزات آتیه امپریالیستها بر کشورهای تحت سلطه می تواند – وباید – توسط کمونیست های انقلابی رهبری گردد . این امری است که هم اکنون می تواند در پرو صورت عملی بخود بگیرد . درآن صورت ماشین جنگی پیچیده امپریالیست ها بلا استفاده می ماند ودریای توفانی جنگ خلق در نبرد های طولانی مدت توده ای ، متجاوزین را در خود غرق می سـازد در آنصـورت امپریالیسـت ها نمی توانند انتظار داشـته باشـند که مبارزات علیه تجاوزات شـان در منطقه مورد تجاوز و بیرون ازآن فاقد انسـجام رهبری انقلابی باشـد و غیرمسـلحانه وغیر جنگی باقی بماند . ودرآنصـورت پروسـه تطبیق " نظم نوین جهانی " خود بیک " بی نظمی بزرگ " مبدل خواهد شد و سرنگونی کل نظم امپریالیستی حاکم بر جهان را تسریع خواهد کرد .

صـــرف نظر از مقاومت علیه تجاوزات امپریالیســـتی ، مبارزات خلقها و ملل تحت ســـتم علیه ســـلطه گری و مداخلات امپریالیســـتی نمی تواند متوقف گردد . یک مورد مهم از نتایج این مبارزات می تواند بهم خوردن سرحدات فعلی کشورهای تحت سلطه باشد . " نظم نوین جهانی " در رابطه با ســـرحدات و حدود کشـــورهای تحت ســـلطه مبتنی بر قبول همان حدود باقیمانده از دوران اسـتعمار کهن اسـت و از ین بابت چیز" نوینی " را در خود ندارد ، در حالیکه این حالت در اثر مبارزات جاری در این کشـور ها به نحوجدی مورد سـوال قرار گرفته اسـت و یا می تواند مورد سـوال قرار گیرد . مثلا سـراسـر منطقه

میان بحیره اژه و بحیره چین را مورد توجه قرار دهیم که ترکیه ، خاور میانه عربی ، ایران ، جمهوری های آسیایی شوروی ، افغانستان کشورها ی شبه قاره هند و چین را در بر می گیرد و تقریبا نصف نفوس جهان را در خود جای داده است . تقسیمات سرحدی موجود کشورهای این منطقه بدرجات مختلفی امروز ه توسط توده ها ملت و ملیت تحت ستم مورد سوال قرار گرفته است . چه نیروی می تواند برای صد سال " نظم نوین جهانی " مبتنی بر تقسیمات کشوری کهنه وباقیمانده از دوران استعمار کهن را بر آنها تحمیل نماید ؟ بیجهت نبود که جورج بوش در مجمع عمومی " ملل متحد " هشدار داد که : " تقسیمات و تعصبات نژادی می تواند این پدیده نوین ( نظم نوین جهانی ) را متاثر سازد . " و نیز متذکر شد که : " احساسات ملیت گرایی یکبار دیگر در آسیا و اروپا مشتعل گردیده است . هرچند دنیای امروز از وحشت قتل عام سلاح های اتمی نجات یافته است ، ولی این تصادمات کوچک و خشمگین همه ما را دچار مشکلات می سازد . "

مبارزات خلقهای تحت سلطه علیه نظام های حاکم بر کشورها ی شان یعنی نظام های نو مستعمراتی – نیمه فیودالی‌نه متوقف شده ونه می توانند متوقف شوند . این مبارزات می توانند وباید تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی به پیش هدایت ورهبری شوند . پرو یک نمونه عالی وزنده ای ازین مورد است . اما پروهای دیگر در پیش است و آنروز دیر نخواهد بود که نه یک پرو بلکه چند و چندین پرو در جهان وجود داشته باشد . این یک خواست و آرزوی ذهنی کمونیست های انقلابی نیست ، بلکه حقیقتی است متکی بر واقعیت های سخت و جانکاه . استثمار طاقت فرسا ، استبداد خشن فاشیستی و ستم ماوراء ارتجاعی ملی و جنسی ، سرشت و سرنوشت خلقهای تحت سلطه را رقم می زنند . کدام ابلهی می تواند ازین خلقها انتظار داشته باشد که دم بر نیاورند و نظم را رعایت کنند . تاریخ چنین چیزی را نه بخود دیده است و نه به خود خواهد دید.

یکی از پایه های اساسی نظریه " نظم نوین جهانی " ادعای مبنی بر پایان یافتن رقابت میان ابر قدرت ها است . بوش در مجمع عمومی " ملل متحد " گفت : " رقلبت میان ابرقدرت ها که روابط بین المللی را برای نیم قرن گذشته تحت تاثیر قرار داده بود اکنون خاتمه یافته و یک فصل نوین سیاسی مشتمل بر فرصت های فراوان ومسئولیت های عظیم گشوده شده است . این یک پدیده کاملا جدید است که رقلبت میان ابرقدرت ها به مساعدت میان آنها مبدل گردیده است . " تبصره رسمی صدای آمریکا در 8 سپتمبر 1991 مطلب متذکره را چنین وضاحت می دهد : " در مدت زمان بعد از جنگ جهانی دوم مردم دنیابا تهدید دیکتاتوری نوین از جلنب اتحاد شوروی مواجه گردیدندو در مقابل ایالات متحده بار سنگین رهبری اتحاد کشورهای آزاد جهان را به عهده گرفت تا از آزادی و دموکراسی ( !! ) دفاع و حراست نماید " وقتی مبارزه پایان گرفت رئیس جمهوری جورج بوش نظریه یک نظم جدید جهانی را ارائه داشت . "

این ادعا پوچ و میان تهی و خیال پردازلنه لند . قبل از همه‌به این دلیل که رقلبت میان آمریکا و شوروی از میان نرفته است . البته این درست است که امروز مناسبات میان آمریکا و شوروی را عمدتا تبانی وسازش شان با همدیگر شکل می دهد و نه رقابت میان شان ، اما رقابت میان آنها کماکان وجود دارد و وجود خواهد داشت . حتی در صورتیکه شوروی کاملا تجزیه شود ، رقابت میان روسیه و آمریکا می تواند بعنوان یک رقابت مهم امپریالیستی در عرصه جهانی عمل نماید .

درعین حال این مسئله قابل توجه و دقت است که وضعیت فعلی شوروی خود یک منبع بسیار مهم و باالفعل اغتشاش و بی نظمی برای کل جهان است و این امر باعث تشویش خاطر تمامی امپریالیستها می باشد .

گذشته از اینها هم اکنون بر پایه تخفیف تضاد میان شوروی وآمریکا از میان رفتن بلوک شوروی و فروپاشی امپراتوری اش ، امپریالیزم قاره اروپا به طرف یک دست شدن پیش می رود . ارتش اروپایی در حال شکل گیری است ، پول واحد اروپایی تا چند سال

دیگربه‌بازار خواهد آمد و اروپای غربی و شـــرقی بســـوی هم نزدیک و نزدیک تر می شـــوند . اینک بلوک بندی امپریالیســـتهای اروپایی علیه امپریالیزم آمریکا دیگریک فرضیه نیست ، بلکه در حال شکل گیری و سر بلند کردن می باشد . تلاش آمریکا در حفظ پیمان اطلس در حال حاضر عمدتا بخاطر جلوگیری از این بلوک بندی است . اما این فقط می تواند شکل گیری نهایی بلوک بندی مذکور را به تعویق اندازد و بهیچوجهی قادر نخواهد بود از تحقق آن جلوگیری نماید .

رقابت میان امپریالیســتهای اروپایی و امپریالیزم آمریکا پدیده ای نیســت که تازه زاده شـــده‌باشـــد . حتی در اوج رویا رویی رقابتی آمریکا وشـــوروی ، مناســـبات میان امپریالیســـتهای اروپایی و امپریالیزم آمریکا خالی از مشـــکلات و مســـایل رقابت آمیز نبوده اســـت . رقابت میان قدرت های مختلف امپریالیســـتی ریشـــه درپایه و اســـاس ســـیســـتم امپریالیســـتی دارد و بایک " اعلام " توســـط جورج بوش و دیگران از بین نمی رود . چنین رقابتی در مناسبات میان آمریکا و جاپان نیز در عرصه های معینی وبویژه عرصه اقتصادی و تجارت جهانی به شدت وجود دارد که با توجه به اوضاع جدی جهانی گستردگی و تعمیق بیشتر آن قویا متصور است .

از جانب دیگر رقابت جهانی ســـبعانه میان بلوک های آمریکا و شـــوروی ، همانگونه که آخرین نمونه این گونه رقلبت نخواهد بود اولین آن نیز نمی‌باشـــد . در گذشـــته بلوک بندی های امپریالیستی ای وجود داشتند که در عمل خطرناکتر از بلوک بندی آمریکا و شـــوروی علیه همدیگر ، تبارز نمودند. بلوک بندی متقابل آمریکا و شـــوروی به جنگ جهانی منجر نشد ، اما آن بلوک بندی ها دو جنگ جهانی اول ودوم را مشتعل ساخت . ازینجهت در آینده رقابت های امپریالیستی سخت تر وسبعانه از رقابت میان آمریکا وشوروی در چند دهه گذشته ، می تواند بوجود آید . مثلا آلمان شکست خورده در دو جنگ جهانی اژدهای زخم رسیده ای است که می خواهد در قالب وحدت اروپا مجددا

سر بلند نماید . بلوک متحده امپریالیستهای اروپا برای یانکی ها می تواند خطرناکتر از بلوک نابود شده سوسیال امپریالیستها باشد .

همانگونه که رقابت میان امپریالیستها در مناسبات مستقیم میان خود شان از بین نرفته است ، در رابطه‌با " مناقضات منطقوی " نیز همچنان وجود دارد . این رقابت همچنان عمل می نماید وممکن است در آینده نه چندان دور یکبار دیگر حدت و شدت کسب نماید . هر گاه مصالحتی و سازشی که اکنون توسط امپریالیستها در روابط با مسایل وروابط مستقیم میان خود شان و در رابطه با منازعات منطقوی " هم توسط خود آنها و هم توسط وابستگان شان – پیش برده می شود بصورت ذاتی پر از کشمکش ها ورقابت ها لند و نمی توانندباعث اتحاد واتفاق خدشه‌نلپذیر میان آنها گردند . امپریالیستها و مرتجعین هرگز قادر نخواهند شد اتحاد پولادین میان شان بوجود آورند. اتحاد فعلی آنها هم شکننده است و هم موقتی . آنها چانس همیشگی برای لشکر کشی های جهانی امپریالیستی علیه خلقهای تحت سلطه در اختیار ندارند .

نظریه نظم نوین جهانی بطور محکمی بر خوش خیالی تبعیت و فرمانبرداری مدام پرولتاریا وزحمتکشان کشورهای امپریالیستی از نظام موجود ، پایه ریزی شده است . لما خلقهای کشورهای امپریالیستی نمی توانندبارکش و جفا کش مدام سیستم ارتجاعی حاکم برین کشورها باقی بمانند . مبارزات انقلابی دراین کشورها هرگز کاملا فروکش نکرده و ازمیان نرفته است . بهشتی که امپریالیستها ادعا می نمایند برای ملت های شان بوجود آورده اند ، بهشتی برای اقلیت ها است و نه برای اکثریت های دوزخی و عاصی . برقراری حکومت نظامی چند شبانه روزی در واشنگتن – این قلب امپریالیزم یانکی – در گرماگرم های وهوی جورج بوش برای " نظم نوین جهانی " و کاوبای‌بازی های بعد از پیروزی در جنگ خلیج نشان داد که تبعیت و فرمانبرداری مردم آمریکا از نظم حاکم بر آن کشور تا چه حد شکننده و ضربه پذیر می باشد . مبارزات پردامنه وگسترده ایکه آمریکا و کشورهای اروپای غربی را در ایام جنگ خلیج بر گرفت

**پتانسیل انقلابی خلقهای این کشورها را در مبارزه علیه نظام حاکم موجود بخوبی نمایش داد .**

**بحرانی که امروز سراسر قلمرو بلوک سوسیال امپریالیستی سابق شوروی را در بر گرفته است ، صرفا بحران یک بلوک امپریالیستی از میان رفته نیست ، بلکه بیک معنی بحران کل نظام حاکم درجهان فعلی است . ازین جهت تاثیرات این بحران هم اکنون دامن امپریالیزم آمریکا و متحدین غربی اش را نیز گرفته و درآینده با تعمیق روز افزون آن بیشتر از پیش وسعت و شدت خواهد یافت . این امر می تواند شرایط خوبی برای پیشبرد مبارزات انقلابی درین کشورها بوجود آورد .**

**شرایط برای پیشبرد مبارزات انقلابی و پیروزی انقلاب در کشورها ی امپریالیستی وجود دارد . یک جنگ جهانی امپریالیستی می تواند تمامی کشورهای امپریالیستی را در یک بحران عمیق غرق سازد و شرایط را برای قیام وپیروزی انقلاب مساعد گرداند . اما پیروزی انقلاب در این کشورها صرفا و منوط ومحدودبه برپایی جنگ جهانی امپریالیستی نیست . وضع فعلی شوروی وبلوک سابق نشان می دهد که حتی در غیاب یک جنگ جهانی ، می تواند آن چنان بحرانی دامنگیر یک ابر قدرت امپریالیستی شود که نه تنها بلوکش را از میان بردارد بلکه موجودیت خود امپراتوری اش را نیز به شدت تحت سوال قرار دهد . بنابر این شرایط برای پیروزی انقلاب در کشورهای امپریالیستی در غیاب یک جنگ جهانی نیز می تواند مساعد گردد.**

**این چنین است که بر قراری نظم نوین جهانی برای صد سال ، یک خیال است ، یک توهم است و یک رویای غیر قابل تطبیق است . " امپریالیزم ببر کاغذی است . " این را باید مدام بخاطر داشت .**

****

شماره دوم " شعله جاوید " برای انتشار آماده می شود که کنفرانس مشترک رهبران جمهوری های آسیای میانه شوروی با اعلام آمادگی این جمهوری ها برای پیوستن به جرگه کشور های مشترک المنافع ، مطروحه از جانب روسیه ، بیلوروسی و اوکراین پلیان یلفت . اکنون دیگر حکومت مرکزی شوروی تحت رهبری گورباچف فقط اسما وجود دارد . اما تلاش برای تشکیل جرگه کشورهای مشترک المنافع ، کوشش دیگری است برای حفظ وبقای امپراتوری مسکو به شکل دیگر . غرب و مرتجعین منطقه نیز بقای امپراتوری مسکو را می خواهند . !

منتشر شده در شماره دوم شعله جاوید ـ دور دوم

***

# معرفی احزاب وسازمانهای عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

## حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست پرو در سال 1928 توسط " خوزه کارلوس ماریاتکی " بر اساس مارکسیزم – لنینیزم بنیان گذاری گردید .

" ماریاتکی " از طریق تطبیق مارکسیزم – لنینیزم با شرایط مشخص پرو ، مشی سیاسی برای انقلاب پرو را تدوین نمود . حزب کمونیست پرو درزمان حیات " ماریاتکی "به عضویت انترناسیونال کمونیستی ( کمینترن ) در آمد . اما " ماریاتکی " عمر کوتاهی داشت ودرسال 1930 به سن 35 سالگی چشم از جهان پوشید . پس از مرگ وی حزب کمونیست پرومواضع انقلابی اش را که اساس برنامه حزب را می ساخت ترک گفت و در مسیر انحراف و ارتداد در غلطید .

دراوایل سالهای 1960 ، تحت تاثیر پلمیک های مائوتسه دون و حزب کمونیست چین علیه رویزیونیزم روسی ، کمونیست های انقلابی در داخل حزب کمونیست پرو ، با

موضعگیری علیه رویزیونیزم مسلط بر حزب ، در فراکسیون سرخ گرد آمدند . منطقه روستایی آیاکوچو رلبلید زادگاه فراکسیون سرخ دانست . کمیته ولایتی حزب کمونیست پرو در آیاکوچو تحت رهبری رفیق گونزالو – صدر فعلی حزب قرار داشت و از سال 60 کار در میان دهقلنان را آغاز کرده بود . مبارزات فرکسیون سرخ علیه رویزیونیزم مسلط بر حزب باعث گردید که در سا ل 1964 رهبری رویزیونیست حزب کنار زده شود . این کار سرآغازی بود برای باز سازی حزب که مدت پانزده سال یعنی تا سال 1979 دوام نمود . در طول این مدت حزب کمونیست پرو بر اساس مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ( حزب درآن زمان مائوئیزم را اندیشه مائوتسه دون می گفت ) باز سازی شده و تمام مواضع که در مخالفت با اندیشه مائوتسه دون ( مائوئیزم ) قرا ر داشتند ، طرد گشتند . این باز سازی که دستیابی به یک حزب طراز نوین پرولتری را برای کمونیست های پروئی ممکن گردانید ، امر تعیین کننده ای بود برای آغاز وپیشبرد جنگ خلق در پرو .

درآخرین سالهای دوره باز سازی ، ساختمان تشکیلاتی حزب در سطح سراسری نوسازی گردید . قبلا حزب به کمیته ها وتشکیلات ولایتی تقسیم شده بود . اما مطالعه تاریخ مبارزات طبقاتی و شرایط سیاسی ، اجتماعی ، جغرافیایی و اقتصادی پرو نشان داد که باید بجای تقسیمات قبلی کمیته ها و تشکیلات منطقوی بوجود آیند . ساختمان تشکیلات حزب بر اساس تقسیمات منطقوی در سال 1977 پایه ریزی شد و همزمان با آن جریان " گسست بزرگ " آغاز گردید . اعضاء وکادرهای حزب کمونیست پرو که در ابتدا ازخرده بورژوازی شهری تشکیل یافته بودند ، خانواده ها و محل های زندگی شان رادرشهر ها ترک گفته وبه روستا ها رفتند تا فعالیت تدارکی برای بر پایی و پیشبرد جنگ خلق را در میان دهقلنان فقیر سازملندهی نمایند . این کار بر مبنای تکیه بر نیروی محرکه مبارزه طبقاتی در روستا یعنی مسئله زمین ، با بکار بستن سه " با " ( زندگی با دهقانان فقیر مبارزه شانه به شانه با دهقانان فقیر و کار با دهقانان فقیر) پیش

برده شد . همچنان در شهر ها کار درمیان کارگران پیش می رفت . در یک کلام حزب از طریق تشـــکیلات توده ای که در میان دهقلنان فقیر ، کارگران ، زنان ، روشـــنفکران و جولنان بنا نهاد ، بحث های لیدئولوژیک – ســـیاســـی دوران تدارک برای برپایی جنگ خلق را در میان توده ها برد و آنها را برای درک ضرورت جنگ خلق یاری رساند .

برگزاری نهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب در جون 1979 با روشـــن ســـاختن طرح کلی اســتراتیژی جنگ خلق و تشـکیل کنفرانس سـراسـری حزب در نوامبر 1979 که مسـایل مربوط به تدارک برای جنگ خلق را مشـخص سـاخت دوره پانزده سـاله باز سـازی حزب کمونیســـت پرو راپلیان بخشـــید .باوجودیکه دراین زمان جنگ خلق به اســـتراتیژی مبارزاتی حزب بدل گشـــته بود و تمامی فعالیت های ایدئولوژیک – ســـیاســـی و نظامی تدارکی در جهت تطبیق واجرای این اسـتراتیژی پیش می رفت، یک خط اپورتونیسـتی راسـت در مورد چگونگی وزمان آغاز جنگ ، در حزب سـربلند نمود . این خط مطرح می کرد که هنوز شـرایط برای آغاز جنگ خلق مسـاعد نیسـت و اگر به این کار مبادرت شـود ، حزب آنچنان ضـربات سـختی خواهد خورد که تا چند نسـل دیگر قادر نخواهد بود سـر بلند نماید . خط اپورتونیسـتی راسـت شـکسـت خورد و نیمی از اعضـای کمیته مرکزی حزب تصفیه گردید .

به تعقیب کنفرانس سـراسـری حزب وبه منظور آغاز جنگ ، یک مدرسـه نظامی در اپریل سـال 1980 توسـط حزب ایجاد گردید تا اعضـای حزب را در مورد مسـئله قهر انقلابی ، جنگ خلق ، تاریخ پرو و مبارزات توده ها آموزش دهد .

درماه می 1980 جنگ خلق در پرو با سوختاندن صندوقهای رای در کشکی آغاز گردید .به تعقیب آن بلافاصـــله عملیات نظامی روســـتایی از قبیـل ویران کردن مزرعـه " آیرامبایا" که درآن صد ها تن از توده ها بسیج شده و خانه مالک را ویران کردند و خود اورا از زمین رانده و زمین را تقســـیم نمودند ، ونیز عملیات نظامی معینی در بعضـــی از

شهرها – منجمله لیما مرکز کشور – براه افتاد که فعالیت های نظامی روستایی از عمده گی برخوردار بوده و فعالیت های نظامی شهری بصورت کمکی پیش می رفت .
درمرحله تطبیق " نقش برای آغاز جنگ " که از ماه می تا دسامبر 1980 را در بر گرفت جمعا بیشتر از 1300 عملیات توسط گروه های نظامی که از طریق ترکیب اعضای حزب و توده ها بوجود آمده بودند ، انجام یافت .
پس از مرحله فوق ، مرحله تطبیق " نقشه برای رشد جنگ " فرا رسید . اولین کارزار این مرحله عبارت بود از کار زار " اسلحه و مهمات بدست آورید " . این کار زا ر از طریق عملیات مصادروی پیش برده شد . یکی از عملیات مهم این کارزار حمله به مرکز پولیس لوریکوچا در شهر آوان تای ولایت آیاکوچو بود که توسط سلاح های چوبی انجام یافت . چریک ها با سلاح های چوبی به مرکز پولیس حمله کرده وبا خلع سلاح کردن پولیس ها سلاح های واقعی بدست آوردند .
مرحله تطبیق " نقشه برای رشد جنگ " ، مجموعا بیشتر از 5300 عملیات مختلف را در بر گرفت و ازجنوری 81 تا جنوری 83 ادامه یافت . دراین مرحله مناطق چریکی بوجود آمدند وقدرت سیاسی نوین خلق در وجود کمیته های خلق ( بصورت نیمه مخفی) شکل می گرفت .
پس ازآن ، مرحله تطبیق " نقشه برای کسب مناطق پایگاهی " آغاز گردید . این نقشه توسط جلسه وسیع کمیته مرکزی – ازجنوری تا مارچ 83 – به تصویب رسید . جلسه در بحبوحه مبارزه دو خط پیش رفت . دیدگاه راست روانه ایکه میگفت درست نیست که مناطق پایگاهی بسازیم ، درین موقع درحزب وجود داشت . این دیدگاه استدلال می کرد که مائوبما آموخته است که برای داشتن مناطق پایگاهی باید اول شکست های مهمی بر دشمن تحمیل کنیم ، درحالیکه ما تا حال فقط با پولیس جنگیده ایم و هنوز وارد نبرد رویارویی با نیروهای نظامی اردوی دشمن نشده ایم . اما از آن جائیکه در طی تقریبا سه سال جنگ خلق در مناطق وسیعی از روستا ها ، با شکست قوای

پولیس و فرار فیودال ها به مراکز شهر ها ، خلای قدرت سیاسی در این مناطق بوجود آمده بود ، حزب نمی توانست از برقراری قدرت سیاسی نوین وایجاد مناطق پایگاهی انقلابی – البته منطبق با اوضاع و حالات خاص پرو صرفنظر نمائید . مواضع راست روانه دوران حزب مغلوب شده و بر سر تطبیق " نقشه برای کسب مناطق پایگاهی " توافق عمومی حاصل گشت .

" نقشه برای کسب مناطق پایگاهی " زمینه برای ایجاد " ارتش چریکی خلق " مساعد گرداند . تااین زمان گروه های نظامی فقط از چریک ها تشکیل گردیده بود ند ودر مقابل پولیس می جنگیدند. اما وقتی حکومت پرو دردسامبر 82 ،با وجود آمدن دورنمای قدرت سیاسی ، تصمیم گرفت اردوی دولتی را به میدان جنگ بفرستد ، برای حزب کمونیست پرو نیز الزامی گردید که ارتش خود را بسازد . " ارتش چریکی خلق " از سه بخش تشکیل گردید : 1 – نیروهای عمده که ماموریت شان انجام عملیات دریک منطقه عملیاتی وسیع است . ، 2 – نیروهای محلی که شعاع عملیاتی محدود تری دارند . و 3 - نیروهای پایه ای یعنی ملیشیا که شعاع عملیاتی بازهم محدود تری دارند . " ارتش چریکی خلق " در مبارزه علیه نظارت راست رولنه که مخالف ادغام ملیشیا درارتش چریکی بود ، بوجود آمد . طرفداران این نظر می گفتند که ادغام ملیشیا در ارتش چریکی با عث نابودی ملیشیا خواهد شد . این نقطه نظر متکی بود بر عدم اعتماد به توده ها ، ارزش دادن بیش از حد به نیروهای نظامی و ترس . این خط در هم شکسته شد و آنهایی که این نظر را داشتند ازخود انتقاد کردند . در نتیجه حزب تصمیم گرفت " ارتش چریکی خلق " را بوجود آورد .

مرحله تطبیق " نقشه برای کسب مناطق پایگاهی " از ماه می 83 تا سپتامبر 86 دوام نمود و جمعا بیشتر از 28600 عملیات را در بر گرفت . تطبیق " نقشه برای کسب مناطق پایگاهی " حزب کمونیست پرو را از " ارتش چریکی خلق " ، مناطق پایگاهی و یک سیستم کاملی از مناطق چریکی ، مناطق عملیاتی و نقاط عملیاتی ، برخوردار

گردانید . درهمین مرحله بود که شورش زندانیان در زندان های مختلف پرو بوقوع پیوست و رژیم را ازلحاظ سیاسی سخت بی آبرو و بی حیثیت ساخت . همچنان در همین مرحله بود که حزب کمونیست پرو در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشرکت در دومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمان های م . ل . ا سهم گرفت و ازآن پس به حیث یکی از اعضای این جنبش بفعالیت ادامه داد . حزب کمونیست پرو اولین عضو " جاا" است که بجای اصطلاح " اندیشه مائوتسه دون " اصطلاح " مائوئیزم " را بکار برد .

دوره تطبیق " نقشه برای گسترش مناطق پایگاهی " که از دسامبر 86 شروع شده وتا ماه می 89 ادامه یافت جمعا بیشتر از 63000 عملیات را در بر گرفت . حزب کمونیست پرو در ماه ها اخیر این دوره قادر گشت کنگره خود را دایر نماید که دایر شدن آن استحکام ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی حزب را کیفیت تازه ونوینی بخشید .

جنگ خلق در پرو ، در طول نه سال فعالیت – از ماه می 80 تا ماه می 89 - بابانجام رساندن تقریبا یکصد هزار عملیات ، موفقیت های شایان توجهی کسب نمود و پس از آن وارد مرحله " نقشه بزرگ برای گسترش مناطق پایگاهی وکسب قدرت " گردید . این جنگ در طول دوسال گذشته بازهم موفقیت های چشم گیری بدست آورده است .

اکنون در مناطق وسیعی از دره ها و کوهپایه های " اند " ارتجاع سرنگون گردیده " انقلاب ارضی پیش برده شده و دولت دموکراتیک نوین ایجاد گردیده است . بهمین جهت است که مرتجعین پروئی و حامیان امپریالیستی شان برای لشکر کشی های امپریالیستی وارتجاعی علیه جنگ خلق در پرو زمینه چینی می نمایند . حزب کمونیست پرو برای مقابله آمادگی دارد . اگر امپریالیست ها به تجاوز ولشکر کشی دست بزنند ، دردریای جنگ خلق غرق خواهند شد و لذت پیروزی سریع در جنگ خلیج را از یاد خواهند برد .

# منتشر شده در شماره دوم شعله جاوید ـ دور دوم

## حزب کمونیست انقلابی امریکا

حزب کمونیست انقلابی امریکا در سال 1975 بر اساس مارکسیزم لینیزم اندیشه مائوتسه دون تشکیل گردید. اتحادیه انقلابی که در سال 1968 در سانفرانسیکو ایجاد گردیده بود، از لحاظ ائدلوژیک- سیاسی و تشکیلاتی نقش محوری در تشکیل حزب کمونیست انقلابی امریکا ایفا نمود.

اتحادیه انقلابی از درون مبارزات دهه شصت از امریکا و سائر نقاط جهان به ویژه تحت تاثیر مبارزات ضد روزیونیستی حزب کمونیست چین و انقلاب فرهنگی چین بوجود آمد ودرابتدا یک دسته محلی کوچک بود . اما در طول فعالیت تقریبا هفت ساله اش نه تنها موفق شد به یک تشکیلات معتبر وبا کیفیت در سطح کل کشور ایالات متحده مبدل شود، بلکه توانست بعنوان محور عمده ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی تاسیس حزب کمونیست انقلابی آمریکا نیز نقش تاریخی ای بازی نماید. این مسیر مبارزاتی پر پیچ وخم وناهموار ، پیشبرد مبارزات علیه انحرافات در درون تشکیلات را نیز شامل می شود . حد اقل دو بار مبارزات عمده ای علیه انحرافات و اپورتونیزم در درون اتحادیه انقلابی پیش برده شد: مبارزه علیه گروه اپورتونیستی " فرانکلین " در اواخر سال 1970 و مبارزه علیه گروه اپورتونیستی " رایت " دراواخر سال 1973 وتقریبا طول سال 1974 در هردومورد گروه های اپورتونیستی از اتحادیه انقلابی منشعب گردیدند ، اما اتحادیه انقلابی با پافشاری روی مواضع اصولی از هردو انشعاب قوی تر و با کیفیت تر بیرون آمد. اتحادیه انقلابی برای طول سال 1973 حرکت به طرف تشکیل حزب کمونیست را به نحو جدی آغاز نمود و دراوایل سال 1975 موفق شد طرح پیشنهادی برنامه حزب را تدوین نماید . همزمان با اجرای این کار ، کمیته های بحث برنامه تشکیل گردیدند ، یک مجله

بنام " به پیش بسوی حزب..." بیرون داده شد ودر سطوح مختلف " کنگره های آمادگی برای کنگره مؤسس حزب " تشکیل گردید .

کنگره مؤسس حزب کمونیست انقلابی آمریکا که حزب را ایجاد نموده و موجودیت آنرا اعلام کرد ، دراواخر سال 1975 دایر گردید . تشکیل حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، گام کیفی مهمی بود که جنبش کمونیستی بین المللی درایالات متحده – این دژ نیرومند امپریالیستی – به پیش برداشت .

اما سال 1975 ، سال درگذشت مائوتسه دون بود رویزیونیست های چینی مدت زمان اندکی پس از درگذشت مائوتسه دون – درسا ل1976 – دست به کودتا زده و قدرت را درحزب کمونیست چین و دولت چین تحت تصرف گرفتند . سرنگونی سوسیالیزم در چین ، ضربه سختی بر جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد و بسیاری از احزاب وسازمانهای مدعی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون را بسوی ارتداد وانحراف سوق داد .

گروه رویزیونیستی جارویس – برکمن در درون حزب کمونیست انقلابی آمریکا پرچم طرفداری از رویزیونیستهای برسرقدرت در چین را برافراشت . اما حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحت رهبری رفیق باب آواکیان ، صدر حزب مبارزه علیه این گروه را موفقانه به پیش برده ودرفش انقلابی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون را برافراشته نگهداشت . این مبارزه در جلسه کمتیه مرکزی حزب د رسال 1977 به اوج خود رسید . رویزیونیست ها حیله گرانه فیصله ها جلسه کمیته مرکزی را تائید کردند . اما در مقابل تطبیق این فیصله ها که افشاگری در مورد رویزیونیزم آنها را د رسراسر حزب نیز شامل می شد ، تاب نیاورده و دست به انشعاب زدند . این انشعاب از لحاظ کمی حزب را ضربه زد ، اما توان انقلابی و کیفیت مبارزاتی اش را ارتقاء بخشید .

انتشار کتاب " خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون " نوشته رفیق با ب آواکیان ، از طرف حزب کمونیست انقلابی آمریکا در سال 1979 ، گام ارزنده ، اصولی ، تئوریک ودارای

اهمیت بین المللی بود که نقش قاطعی در دفاع از خدمات مائو تسه دون وتکامل علم انقلاب پرولتری توسط وی بازی نمود . درهمین سال هنگام دیدار تین سیائوپینگ از آمریکا حزب کمونیست انقلابی تظاهراتی ترتیب داد که از لحاظ مبارزه علیه رویزیونیست های برسر قدرت در چین ، از اهمیت شایسته ای در سطح ایالات متحده و جهان برخوردار شد . پلیس علیه این تظاهرات به سرکوب متوسل گردیده و 88 تن از تظاهرات کنندگان منجمله باب آواکیان صد ر حزب را دستگیر نمود وبرای هریک دوسیه های قطوری ترتیب داد . به ادامه همین دوسیه سازی های ارتجاعی مقامات آمریکایی بود که تبعید اجباری باب آواکیان در سال 1980 پیش آمد .

حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، مبارزه علیه رویزیونیزم خواجه را نیز بطور موفقانه واصولی پیش برده و حملات کین توزانه علیه مائوتسه دون را دفع نمود ، از خدمات مائو در تکامل مارکسیزم – لنینیزم دفاع قاطعی بعمی آورد و ماهیت سراپای رویزیونیستی لاطائلات خواجه را افشاء و رسوا کرد .

مواضع اصولی و دفاع قاطع حزب کمونیست انقلابی آمریکا از مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ، نقش برجسته ای در تشکیل اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه و انتشار بیانیه آن در سال 1980 بازی نمود . برگزاری این کنفرانس نه تنها برای اولین بار – بعد از کمیسیون – تعداد زیادی از سازمانها واحزاب کمونیست را گرد هم جمع کرده و صف واحدی علیه رویزیونیست ها بوجود آورد ، بلکه پایه اولیه ای برای تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوجود آورد .

حزب کمونیست انقلابی آمریکا یکجا با حزب کمونیست انقلابی چیلی ، سند ارزشمند " اصول پایه ای برای وحدت مارکسیست – لنینیستها و خط بین المللی جنبش کمونیستی " را تدوین نمود . این سند سنگ بنای اساسی بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بشمار می رود و انتشار آن نقش مهمی در تدارک تشکیل دومین کنفرانس بین المللی

**احزاب وسازمانهای مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه در سال 1984 ایفا نمود .**

**حزب کمونیست انقلابی امریکا در تدویر دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه و پیشبرد موفقانه واصولی آن که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید ، خدمات قابل قدر و در خورستایش بعمل آورد . این حزب با روحیه عالی انترناسیونالیستی و خدمت به جنبش بین المللی کمونیستی ، در طول تقریبا هشت سالی که از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گذرد ، نقش قاطعی در پیشبرد مبارزات این جنبش و مشخصا فعالیت های رهبری کننده کمیته آن بر عهده گرفته و خالصانه و مجدانه برای استحکام و گسترش " جاا" تلاش بعمل آورده است . مواضع وروحیه انترناسیونالیستی پرولتری حزب کمونیست انقلابی آمریکا نه تنها قابل تائید و ستایش است بلکه این سرمشق ونمونه عالی نیز بشمار می رود .**

**حزب کمونیست انقلابی آمریکا در عرصه مبارزه برای جمع بندی از تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی وتحلیل از واقعیت های معاصر وجاری جهان ، به نحو پیگیری فعال بوده و خدمات تئوریک وارزنده ای برای جنبش بین المللی کمونیستی ، انقلاب جهانی و انقلابی آمریکا انجام داده است . کتاب ها و رسالات متعددی که توسط این حزب منتشر گردیده اند ، ارتقاء سطح مباحثات درونی جنبش بین المللی کمونیستی را به شایستگی مدد رسانده وبه امر ایجاد اساس وپایه ای برای اتحاد عالیتر جنبش بین المللی کمونیستی خدمت کرده اند .**

**ارگان ترویجی حزب بنام " انقلاب " و نیز هفته نامه ای به نام " کارگر انقلابی " توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا منضما انتشار می یابند . " انقلاب " نه تنها برای کمونیست های آمریکا بلکه برای کل جنبش بین المللی کمونیستی یک مجله تئوریک و باارزش به شمار می رود " کارگران انقلابی " یگانه هفته نامه کمونیستی در سطح جهان**

**است . این هفته نامه منضما به افشاء گری سیاسی علیه امپریالیزم آمریکا و امپریالیزم جهانی می پردازد و به ارتقاء سیاسی کارگران وانقلابیون مدد می رساند .**

**حزب کمونیست انقلابی آمریکا هشتمین پولینوم دومین کمیته مرکزی خود در اوایل سال 1988 ، مائوئیزم را بجای اندیشه مائوتسه دون ، رسما مورد تائید و پذیرش قرار داد و ازین بابت درمیان مجموع احزاب و سازمانهای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بلا فاصله پس از حزب کمونیست پرو قرار گرفت . از آن پس تعداد دیگری از مشمولین " جاآ" نیز بکار برد اصطلاح " مائوئیزم " را مورد پذیرش قرار داده اند .**

**درایالات متحده آمریکا – این وحشتناک ترین و نیرومند ترین دژ امپریالیستی – حزب کمونیست انقلابی ، آن ستاد رزمنده و پیشآهنگ پرولتری است که نه تنها از طریق تبلیغ وترویج توسط نشرات ، بلکه با پیشبرد فعالیت های از قبیل اعتصابات ، تظاهرات و شرکت در اعتراضات و حرکت ها ی توده ای و تلاش برای رهبری آنها نیز برای تسخیر مسلحانه قدرت از راه قیام عمومی و پیروزی انقلابی تدارک می بیند . ایالات متحده آمریکا بهیچوجه یک جزیره سکون وثبات برای امپریالیستها نیست و مبارزات مهمی علیه نظام حاکم امپریالیستی در آن جریان دارد . حزب کمونیست انقلابی آمریکا فعالانه این مبارزات را دامن می زند و می کوشد آنها را از دید تدارک برای انقلاب تکامل دهد . دراینجا به سه نمونه مهم این مبارزات که در طول چند سال گذشته روی داده اند اشاره می نمائیم :**

**- سالهای نیمه اول دهه هشتاد شاهد اوج گیری بی سابقه مسابقات تسلیحاتی و تدارکات جنگی بلوک های امپریالیستی رقیب تحت رهبری امپریالیزم آمریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی بود . در مخالفت علیه این وضعیت حرکت ها ومبارزات توده ای مهم و پردامنه ای در کشورها ی امپریالیستی غربی بوقوع پیوستند که مبارزات 29 اپریل سال 85 یکی از آن جمله بودند . این روزدرایالات متحده یک روز غیر عادی بود . دراین**

روز هزاران نفر از توده های مردم از اقشار و طبقات مختلف ، در سراسر کشور ، در مخالفت علیه تدارکات جنگی و حشیانه قدرت های بزرگ امپریالیستی ، و بصورت مشخص امپریالیزم آمریکا ، بحرکت در آمدند . حزب کمونیست انقلابی آمریکا در براه انداختن و پیشبرد این حرکت اعتراضی و بویژه تنظیم و رهبری فعالانه فعالیت های انقلابی کارگران ، با جدیت سهم گرفت و نقش مهمی ایفاء نمود .

- " نبرد پرچم سوزان " مبارزه ای علیه میهن پرستی امپریالیستی که توسط حزب کمونیست انقلابی بوجود آمد و دامنه وسیعی بخود گرفت . " گریگوری جانسون " یکی از اعضای سازمان جوانان حزب کمونیست انقلابی ، پرچم آمریکا را بآتش کشیده بود . هیئت حاکمه امپریالیستی این قضیه را بسیار جدی گرفت و در راستای تبلیغ برای میهن پرستی آمریکایی آنرا به محکمه کشاند. حزب کمونیست انقلابی آمریکا سازمان جوانان حزب و دهها سازمان مترقی آمریکایی ( شامل یک میلیون نفر ) در این قضیه در گیر شدند . مبارزات و مباحثات به سطح جراید، رادیو ها و تلویزیون ها کشانده شد و آنچنان جانانه پیش رفت که سرانجام دادگاه عالی آمریکا در 21 جون 1989 حکم برائت " گریگوری جانسون " را صادر کرد و حکومت عقب نشینی نمود .

- درجریان جنگ خلیج امواج گسترده ای از مبارزات توده ای در اعتراض علیه لشکر کشی امپریالیستی سراسر ایالات متحده را در بر گرفت . حزب کمونیست انقلابی آمریکا از طریق افشاگری های پیهم در دامن زدن این مبارزات فعالانه سهم گرفت و برای پیشبرد آن پیگیرانه تلاش بعمل آورد . یکی از عرصه ها ی مهم این مبارزات تمرد سربازان از رفتن به میدان جنگ بود که حزب کمونیست انقلابی با جدیت برای آن تبلیغ نمود .

ما در قلب دژ نیرومند امپریالیستی یعنی ایالات متحده آمریکا نیروی داریم که به آن افتخار می نمائیم . این نیرو حزب کمونیست انقلابی آمریکا است که برای برپایی قیام

عمومی تسخیر مسلحانه قدرت وپیروزی انقلاب در آمریکا تدارک می بیند . پیروزی نهایی پرولتاریا و سرنگونی امپریالیزم حکم تاریخ است .

**برای اجرا وتطبیق این حکم تاریخ ، به پیش !**

**منتشر شده در شماره سوم شعله جاوید ــ دور دوم**

***

## اتحادیه کمونیست‌های ایران

## ( سربداران )

درسال 1348 ، یک محفل چپ که تحت تاثیر آموزه های مائوتسه دون ودرس های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در خارج از ایران تشکیل شده بود ، با تعیین خط مشی واستراتیژی خود ، وبا پیش گذاشتن اصول و ضوابط تشکیلاتی معین ، بنام " سازمان انقلابیون کمونیست ( مارکسیست- لنینیست ) " اعلام موجودیت نمود . در آن موقع این سازمان ارگانی بنام " کمونیست " انتشار داد. سازمان انقلابیون کمونیست بدون شک محصول تاثیررفیع ترین قله ای که تا بحال توسط پرولتاریای جهانی فتح شده ، یعنی انقلاب فرهنگی ، در جنبش کمونیستی ایران بود . همین مسئله، این سازمان را از سایر جریاناتی که حاصل انشعاب آغاز دهه 1340 از حزب توده و رویزیونیزم خروشفی بودند مجزا می کرد . سازمان انقلابیون کمونیست بر پایه درک عمیق تری از ایدئولوژی پرولتری ، نقش عنصر آگاه ، رویزیونیزم ، اکونومیزم و مشی توده ای ایجاد شده بود . این سازمان جامعه ایران را به عنوان جامعه نیمه فیودال نیمه مستعمره تحلیل می کرد و استراتیژی محاصره شهر ها از طریق دهات را به پیش می گذاشت . سازمان انقلابیون کمونیست نقش فعالی در هدایت جنبش دانشجویی خارج از کشور ایفا نمود و توانست د رآن پراتیک کمونیست های انقلابی زیادی را پرورش دهد .

درسال 1355 ، سازمان انقلابیون کمونیست با گروه پویا ( ازبازماندگان گروهی در ایران بنام گروه فلسطین ) وحدت کرد و " اتحادیه کمونیست های ایران " ایجاد شد نشریه " حقیقت " ارگان این تشکیلات بود . در پی این وحدت ، تغییرات در خط مشی ایدئولوژیک – سیاسی سازمان پدید آمد . بطور مثال عبارت مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائو – بعبارت مارکسیزم – لنینیزم تغییر یافت . این امر معنای نداشت بجز کنار گذاشتن قسمت آموزش های مائو ، ودرواقع رد آن بعنوان مرحله تکامل یافته ازعلم رهایی پرولتاریا . بعلاوه در زمینه استراتیژی انقلاب درایران نیز ، راه مائوئی جنگ خلق بدون ارائه یک تحلیل عمیق از جامعه ، بسود راه قیامی – یا بهتر بگوییم اعتصاب تاقیامی – کنار گذاشته شد . این تغییر وتحولات در سازمان پدیده های اتفاقی یا مختص به عرصه ایران نبود . بلکه به مثابه جزئی از تاثیرات کلی بحران جنبش بین المللی کمونیستی و نفوذ ایده ها وگرایشات نادرست کمنترنی وخوجه ای در جنبش کمونیستی ایران محسوب می شد- یعنی عواملی که همزمان به دوگرایش دگماتیستی و انحلال طلبانه پا می دارد . دگماتیستی در برخورد به اشتباهات گذشته و انحلال طلبانه در برخورد نقاط قوت و مثبت گذشته . وقوع کودتای رویزیونیستی در چین متعاقب مرگ رفیق مائو ، این روند و گرایشات را تشدید کرد .

در سال 1357 ، دربحبوحه انقلاب ایران ، انشعابی درون صفوف اتحادیه بوقوع پیوست و بخشی که بعدها جریان زحمت نام گرفت ، در دفاع از تئوری رویزیونیستی سه جهان از اتحادیه جدا شد. وقوع قیام 22 بهمن ، و پیش از آن انتقال کلی سازمان بداخل ، اتحادیه را در موقعیتی جدید قرار داد . موقعیتی که با عقب ماندگی تاریخی جنبش کمونیستی از سیروقایع عینی و عدم تدارک و بی نقشه بودن در مقابل تحولات سریع توفانی رقم می خورد . اگر چه اتحادیه فعالانه در مبارزات گوناگون توده های شرکت جست اما جهت گم کردگی ایدئولوژیک سیاسی ، التقاط وسانتریزم برسرمارکسیزم –

لنینیزم – مائوئیزم مانع ازآن گشت که اتحادیه بخوبی بتواند از فرصت ها ی انقلابی آن دوره سود جوید .

اتحادیه در سال 1358 ، بهمراه گروه ها وسازمان های موسوم به خط سه وارد کنفرانس وحدت شد تا گامی در جهت وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد حزب طبقه کارگر بردارد . این تلاشی ناموفق بود ، زیرا که اصولا مبنای ایدئولوژیک – سیاسی درستی نداشت . چرا که مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ( درآنزمان اندیشه مائو ) مبنای وحدت قرار نگرفته بود . جنبش کمونیستی ایران از همین چشم اسفندیار بود که مورد اصابت گلوله های اکونومیستی – رویزیونیستی و ناسیونالیستی قرار گرفت .

در همین دوره ، اتحادیه سازمان نظامی خود بنام " تشکیلات پیش مرگ های زحمتکشان " را در کردستان انقلابی ایجاد کرد واین گامی مثبت و مهم در برافراشتن پرچم سرخ پرولتاریا در یک عرصه پر آشوب ومملو از پرچم های طبقاتی مختلف ، بود . اتحادیه در کردستان ، فعالیت های مانند سازماندهی تشکیلات های توده های انقلابی ، اتحادیه های دهقانی ، جنگ دهقانان علیه فئودال ها ، مصادره و تقسیم زمین فئودال های ، آموزش نظامی توده ها وغیره را با شور وحرارت به پیش می برد . " تشکیلات پیش مرگ های زحمتکشان " فعالانه درجنگهای بانه و جنگ مقاومت سنندج در بهار 59 شرکت جست . موضع انقلابی این تشکیلات در برخورد به حاکمیت، بهمراه سیاست آن مبنی بردامن زدن به انقلاب ارضی و برپاکردن اتحادیه های دهقانی، منجر به تقویت اتحادیه در مدت نسبتا کوتاهی شد . اما بعد ها رشد انحرافات ناسیونالیستی و غلبه اپورتونیزم راست بر اتحادیه بویژه در برخورد به جنگ ارتجاعی میان ایران وعراق به انحلال این تشکیلات نظامی منجر شد .

در اواخر سال 59 واوایل سال 60 با تحمیق انحرافات اتحادیه در برخورد به ماهیت طبقاتی حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی و کلا مسئله کسب قدرت سیاسی ، مبارزه درونی میان خط انقلابی واپورتونیزم راست بالا گرفت . قیام سربداران در ادامه ودرنتیجه

همین مبارزه درونی متولد شد . خط راست واکونومیستی به بن بست رسیده بود و مشخصا وقایع بعد از خرداد سال 1360 ، این بن بست ایدئولوژیک – سیاسی عملی را عیان ساخت . قیام سرخ سربداران پاسخی جسورانه بود به شرایطی که ارتجاع اسلامی در پی از بین بردن تمامی دست آوردهای انقلاب 57 بود . نیروهای سربدار دراواخر تابستان سال 60 در جنگل های اطراف شهر آمل متمرکز شده و پس از چندین درگیری کوچک و بزرگ با ارتش و سپاه در طی چند ماه سرانجام در پنج بهمن سال 60 نبرد دلاورانه آمل را سازما ن دادند و ضربات سختی بر پیکر ارتجاع اسلامی وارد آوردند . قیام سربداران در آمل در مقابل تمرکز قوای دشمن از سراسر کشور نتوانست تاب بیاورد و با به شهادت رسیدن دهها تن از کمونیست های سربدار شکست خورد . شکست نظامی سربداران در آمل اساسا نتیجه اتخاذ جهت گیری جنگ کودتا مدت یا بقول مائوتسه دون حرکت بر مبنای " تئوری پیروزی سریع " بود . این نبرد با جهت گیری قیام شهری به پیش برده شد و بهمین خاطر از خصلت دراز مدت جنگ انقلابی غافل ماند . با این وجود این نبرد بردونکته پایه ای استوار بود : یکم " حرکت بر مبنای این اصل که " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید " و ضرورت اعمال قهر و پیشبرد جنگ انقلابی جهت کسب قدرت سیاسی . دوم ضرورت اعمال رهبری پرولتاریا در پروسه کست قدرت وانجام انقلاب اجتماعی . جنگ انقلابی سربداران نه تنها مخالفتی آشکار و قاطع علیه گرایش دنباله روی پرولتاریا از طبقات غیر درجریان انقلاب دموکراتیک بود و ازین زاویه جوهر حرکت خلاف جریان را در خود داشت ، بلکه براین اصل ایدئولوژیک مهم پافشاری می کرد که نباید گذاشت نسل آتی پرولتاریا از میراثی انقلابی محروم گردد ، هرچند شکست موقتی اجتناب ناپذیر باشد . پراتیک انقلابی سربداران ودست آورد های آن مبنای گسستی شد از انحرافات گذشته و ورود به دوره نوین از حیات اتحادیه ، دوره ای که با درک عمیقتر از رسالت تاریخی پرولتاریا و علم وایدئولوژی طبقه بین المللی مشخص شد .

درسال 1361 ، بعد ازآنکه ضربه سراسری ارتجاع بر پیکر اتحادیه فرودآمد وصدها تن از اعضاء و هواداران آن دستگیر واعدام شدند ، کمیته موقت رهبری برای ترمیم ضربه بازسازی تشکیلات ودرهم شکست روند قدرتمند انحلال طلبی در آن روزها تشکیل شد . کمیته موقت در انجام این وظایف من حیث المجموع موفق گشت .

در بهار 1362 ، شورای چهارم اتحادیه برگزار شد که بدون شک حاصل کار کمیته موقت رهبری بود . درمصوبات این شورا و مقدمه ای که رهبری منتخب شورای چهارم نوشت براندیشه مائوتسه دون تاکید گذاشته شد و دستآوردهای مثبت سربداران در مقابله با حملات اپورتونیستی انحلال طلبانه مورد تائیدی دوباره قرار گرفت . در این مصوبات ، وظیفه تدارک جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی تسریع شد .

درهمین دورن ارتباط اتحادیه مجددا با جنبش بین المللی کمونیستی و مائوئیست های راستین سراسر جهان برقرار گشت و درادامه همین ارتباط ، به سال 1363 اتحادیه که بعد از شورای چهارم ماند " اتحادیه کمونیست های ایران ( سربداران ) " را بخود گرفت ، به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیوست و نقش فعالی در رابطه با این جنبش بعهده گرفت .

در بهمن ماه سال 1363 ، نشریه " حقیقت " – دوره دوم ارگان اتحادیه مجددا کار خود را آغاز کرد . درآستانه پائیز 1364 ، اتحادیه که در جریان تدارک برای براه اندازی مجدد مبارزه مسلحانه بود متحمل ضربه دیگر شد و این ضربه بدون شک در امر تدارک جنگ خلق اخلالی جدید پدید آورد . رفقای ارزشمندی از رهبری و کادرهای اتحادیه به اسارت رژیم درآمدند و همان طور که از آنها انتظار می رفت زندان را به سنگر درخشان نبرد بدل ساختند و سرانجام در اسفند ماه 1365 به جوخه اعدام سپرده شدند . خاطره سرخ این رفقا ودیگر شهدای اتحادیه همواره الهام بخش مائوئیست های ایران و مائوئیست های سایر کشور ها است .

اتحادیه بعد از عبور دردل پراتیک خونین وانقلابی و جمع بندی و سنتز تجارب چند ساله اش، سرانجام خود را بر مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم استوار نمود . انجام این مهم در ارتباط نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ودر پروسه مبارزات درونی احزاب وسازمانهای متشکل و دراین جنبش صورت گرفت .

طی چند سال گذشته ، اتحادیه ضمن تدقیق وتکامل خط ایدئولوژیک – سیاسی اش و تبلیغ وترویج آن ، مجدانه در راه ایجاد حزب کمونیست انقلابی درایران وتدارک برپایی جنگ خلق حرکت کرده ، ودرعین حال و ظیفه ترمیم ضربات و سازماندهی و تخصصی مجدد نیروها در شرایط نوین بعد از ضربه راهم به پیش برده است . اتحادیه ، پروسه گذار موفقیت آمیز از دوره بازسازی خود را به واسطه استواری واستحکام ایدئولوژیک بروی مائوئیزم بعنوان رفیع ترین قله مارکسیزم و با تشخیص تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه حلقه مرکزی خدمات مائو ، وانقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا بعنوان پیشرفته ترین تجربه پرولتاریای بین المللی ، با انجام رسانید .

اتحادیه کمونیست های ایران ( سربداران ) امروز در تلاش پیگیرانه برای پیشبرد پیروزمندانه رسالتی است که تاریخ بر دوش پرولتاریای آگاه در ایران نهاده است .

منتشر شده در شماره پنجم شعله جاوید ــ دور دوم

***

## روز نجات ملي ؟

درپانزدهم فبروری امسال ، از خروج قوای شوروی از کشور سه سال گذشت . قبل ازین، در ماه جنوری ، این روز از طرف نانجیب مزدور " روز نجات ملی " اعلام شده بود . " روز نجات ملی " اعلام شده ، توسط رژیم مزدور کابل بدون کدام مراسم رسمی دولتی ، رسم گذشت عسکری ، صدور اعلامیه ها واطلاعیه ها ، برنامه های رادیوئی وتلویزیونی وحتی تذکر ویادآوری صرف ، در وقت معینه مورد تجلیل قرار گرفت ! ؟

بلی ! دنیای عجیبی است ، اما هست و وجود دارد . در چنین دنیای عجیبی وقوع حوادثی از قبیل اعلام روز نجات ملی توسط نانجیب عجیب نیست ! !

سه سال پیش سوسیال امپریالیزم شوروی تحت فشار فزاینده ای عوامل درونی و بیرونی – که مقاومت افغانستان جزء مهمی از آنرا تشکیل می داد – مجبور شد قوای متجاوزش را از افغانستان بیرون ببرد . رژیم ساخته تجاوز قبلا استراتیژی سیاسی اش را برای بقا ودوام معین نموده و آنرا درقالب " مشی مصالحه ملی " ریخته بود . تطبیق این مشی در طول سه سال گذشته از سقوط رژیم بازمانده تجاوز جلوگیری شده است .

اما اکنون که دیگر سوسیال امپریالیزم شوروی وجود ندارد نه تنها رژیم نا نجیب بلکه تمامی مزدوران آن قدرت نابود شده سخت در تلاش اند تا تمامی آثار جنایات قبلی شانرا از میان ببرند . رژیم نانجیب حتی قبل از نابودی رسمی سوسیال امپریالیزم شوروی فاتحه " انقلاب ثور " حزب رهبری کننده آن یعنی " حزب دموکراتیک خلق " را خوانده بود . دولت مرکزی شوروی درآخرین لحظه های حیاتش یکجا با رژیم یلتسین در ملاقات با دارودسته تسلیم طلبان چاپلوس به رهبری برهان الدین – این پروفسور بی برهان دیندار لشکر کشی شوروی در افغانستان را رسما مورد نکوهش و مزمت قرار داد . پس ازآن بود که رژیم نا نجیب حتی تا جای پیشرفت که روز پانزدهم فبروری را روز " نجات ملی افغانستان " خواند و خود را قهرمان این نجات معرفی کرد ، آنهم موقعی که دیگر شوروی سوسیال امپریالیستی همچو آدمک برفی آب شده و از میان رفته بود .

امروز ببرک کارمل ، شهنوازتنی ، اسدالله سروری ، جنرال نادر ، سلطان علی کشتمند و امثالهم همگی به مخالفین تجاوز ولشکر کشی سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان مبدل گردیده است و همگی سنگ ملت خواهی و ملت نوازی را به سینه می کوبند . اما تمامی آنها – همانند نانجیب – درین مخالفت شان خجولانه وشرمگینانه عمل می نمایند . خوب ، حق دارند . آنها ارباب نابود شده را می توانند محکوم نمایند ، اما " وجدانا "

نمک حرام نیستند و لذا نمی توانند از این عمل شان خجالت نکشند و عرق شرم بر جبین جاری نسازند.

مگر جنایات گذشته آنها آنقدر سهمگین و پردامنه اند که از میان بردن کامل آثار شان ناممکن است. اما این ، تمامی مطالب در مورد نانجیب ورفقای مانده و رفته اش نیست . آنها تماما ، بلااستثناء ، امروز همانقدر مرتجع ، همان قدر مزدور ، همان قدر وطن فروش و همان قدر نوکر امپریالیزم اند که دیروز بودند.

آنها اگر امروز ارباب از میان نرفته شان را مورد نکوهش قرار می دادند و حتی روز عقب کشی قوایش راازافغانستان با وقاحت تمام " روز نجات ملی " اعلام می نمایند ، بخاطر اینست که اربابان جدیدی برایشان بیایند . امروز تمامی آنها از نانجیب گرفته تا کشتمند – شاهان ومداح . " نظم نوین جهانی " اند که " بوش مطرحش کرده و دیگرانی از همان قماش ازمیتران یلتسین – برای آن گفت می زنند . " ناسیونالیزم اصیل افغانی " " پشتونولی " و " ناسیونالیزم هزارگی " امروزی آنها همان قدر ارتجاعی اند و در خدمت امپریالیزم جهانی قرار دارند که " انقلابیگری انقلاب شوروی " دیروز شان بود.

" نجات ملی " در نزد آنان مفهومی جز خدمت گذاری و آستان بوسی بردرگاه " نظم نوین جهانی" امپریالیستی ندارد . آنها مصداق شعرآن شاعری اند که مدتها قبل برای قدرت ها و افرادی همانند آنان سروده بود:

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش  من از طرز خرامت می شناسم

***

## سرنگوني پرچم کاذب

پرچم سرخ کاذبی که بر فراز قصر کرملین در اهتزاز بود در آخرین روزهای سال 1991 به پائین کشیده شد و جای آنرا پرچم سه رنگ آشکارا امپریالیستی روسیه گرفت . بدین

ترتیب آخرین نشانه موجودیت شوروی سوسیال امپریالیستی از صفحه تاریخ زدوده شد و این قدرت مهیب رسما از میان رفت .

در بیشتر از سی سال پیش ماهیت انقلابی جامعه شوروی پس از کودتای دارودسته خروشف ، از میان رفت و جای آن را سلطه سرمایه داری بوروکراتیک گرفت و ماسک سوسیالیستی را بر چهره زده بود . پرچم سرخی که ازآن وقت تا پایان سال 1991 بر فراز کرملین د راهتزاز بود ، یعنی پرچم سوسیالیزم کاذب بود که در دستان کثیف سرمایه داری بوروکراتک دارای ماهیت سوسیال امپریالیستی قرار داشت تا بر ماهیت ضد انقلابی اش سایه افگند . این پرچم دیگردرفش انقلابی ای نبود که قبلا در دستان لنین واستالین قرا رداشت .

بیگمان درفش سرخ انقلاب در شوروی به یکبارگی ، ناگهان و بدون مقدمات قبلی تغییر ماهیت نداد . چنین برداشتی با منطق دیالکتیک و قانونمندی تحول وتکامل پدیده ها خوانائی ندارد . د رواقع تحول و تکامل پدیده ها و جهش آنها بسوی تعدیل به پدیده های جدید ، چه بصورت مثبت و پیش رونده و چه بصورت منفی و عقبگرایانه ، فقط پس از یک مرحله تحولات کمی و جهش های جزئی کیفی ممکن و میسر می گردد .

انقلاب اکتبرتوآم با اشتباهات و کمبودات گریز پذیر و گریز ناپذیر پیشرفت و پس ازآن در دوران ساختمان سوسیالیزم در شوروی نیز انحرافات ، اشتباهات و کمبودهای عدیده ای – چه در سطح تئوریک و چه در سطح عملی – به وقوع پیوستند . د رنتیجه نه تنها جلو اشتباهات اولیه انقلاب اکتبرگرفته نشد ، بلکه انحرافات ، اشتباهات وکمبودهای زیاد دیگری نیز برآنها ضم گردیده است . قدرت رویزیونیست ها از درون این جنبه های ضعف ساختمان سوسیالیزم در شوروی شکل گرفت و بویژه در زیر سایه جبهه واحد ضد فاشیزم و سیاست ها و پالیسی های تابع آن در جریان جنگ جهانی دوم و سال های قبل ازآن ، عمق وگسترش بیشتری یافت . حزب کمونیست شوروی در جنگ قهرمانانه ضد فاشیستی تقریبا یک میلیون نفر از بهترین وشجاعترین اعضاء وکادرهایش را ازدست

داد . خلاء ناشی از این تلفات سهمگین ، پس از جنگ زمینه های بسیار مساعدی را برای قدرت گیری رویزیونیست ها ، تقریبا در تمامی سطوح حزبی و دولتی در شوروی فراهم آورد . این ها حتی در همان زمان سالهای آخر حیات استالین به صورت نسبتا وسیعی سیاست ها و پالیسی ها ی رویزیونیستی شان را در معرض اجراء قرار می دادند . فقط یک انقلاب فرهنگی پیروز مند می توانست از احیاء سرمایه داری در شوروی جلوگیری نماید ولی حزب کمونیست شوروی نتوانست به این سلاح مبارزاتی تکامل یافته پرولتری دسترسی پیدا نماید . کودتای دارودسته خروشف درحقیقت تیر خلاصی بود که بر فرق برتری بسیار متزلزل وشکننده سوسیالیزم بر سرمایه داری و کمونیست ها برروویزیونیست ها خالی شد وآنرا سرنگون ساخت .

برخورد نقادانه به انقلاب اکتبر وساختمان سوسیالیزم در شوروی ، برای تکامل آتی جنبش بین المللی کمونیستی یک امرحیاتی است . حتی قبل از این ، تکاملات حاصله توسط مائوتسه دون تا حدود معینی برپایه همین برخورد نقادانه بدست آمد . ناگفته پیداست که نمی توان نقد مائوتسه دون و کمونیست های چینی از ساختمان سوسیالیزم در شوروی را کافی و وافی دانست ، اما باید برآن تکیه نمود و آنرا اساس کار خود درین مورد قرار داد .

انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیزم در شوروی اولین تجربه وسیع و طولانی پرولتاریای بین المللی در کار سرنگونی نظام ستم و استثمار حاکم و پیشروی بسوی جهان عاری از ستم واستثمار بود . این تجربه اشتباهات ، کمبودات وانحرافات بسیاری را با خود به همراه داشت که قسمتی ازآنها را نمی توانست نداشته باشد . اما این تجربه را باید گرامی داشت و از اصولیت ها ونقاط قوت آن – که در مجموع جنبه مسلط آنرا تشکیل می دهد – مسئولانه و شجاعانه به دفاع پرداخت . این تجربه ، تجربه ما – کمونیست ها – و تجربه طبقه جهانی ما – پرولتاریا – است که برای اولین بار جهان را بصورت جدی تکان داد " سرمایه داری را در بخش وسیعی از کره زمین سرنگون کرد و بجای آن سوسیالیزم را

اعمار نمود ، به پی ریزی کمینترن و بعد ها بلوک سوسیالیستی بصورت پایه ای مدد رساند ، درشکست فاشیزم بطور اساسی سهم گرفت و خلاصه بصورت کاملاجدی و در میدان عمل سوسیالیزم را به مثابه یگانه آلترناتیو اصولی ودرعین حال عملی در مقابل سرمایه داری قرار داد و برای جنبش بین المللی کمونیستی از لحاظ تئوریک نیز خدماتی انجام داد . بدین صورت انقلاب اکتبر وساختمان سوسیالیزم در شوروی جهان را وارد امری نمود که برگشت ناپذیر است ، عمر انقلابات پرولتری هرگونه توجهی به این مسایل در نقد انقلاب اکتبر وساختمان سوسیالیزم در شوروی ، منتقد را به نفی کامل تجارب گذشته جنبش بین المللی کمونیستی ، مخدوش کردن مرز میان سوسیالیزم وسرمایه داری و مارکسیزم و رویزیونیزم وبیراهه انحلال طلبی می کشاند وباهر نیت وهرقصدی که همراه باشد ، نتیجه نهایی اش ضربه زدن به انقلاب و خدمت به امپریالیزم جهانی است هرچند پائین کشیده شدن پرچم سرخ کاذب از فراز کرملین وبالا رفتن پرچم سه رنگ آشکارا امپریالیستی روسیه بجای آن ، از سوی امپریالیستها ومرتجعین رنگارنگ پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیزم وانمود می گردد ، اما حقیقت غیر از این است . سوسیال امپریالیزم شوروی یک قدرت امپریالیستی تمام عیار بود و نه یک قدرت سوسیالیستی ، که تمامی خصلت های اصلی امپریالیزم را از انحصارات مالی گرفته تا صدور سرمایه ولشکر کشی و تجاوز به کشورهای دیگر را در خود داشت از میان رفتن این قدرت امپریالیستی اش هیچ ربطی به پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیزم ندارد . این امر البته موفقیتی برای امپریالیزم آمریکا و متحدینش در عرصه رقابت های امپریالیستی بشمار می رود . اما این مطالب را نباید بدین صورت درک کرد که جریان امور کاملا به نفع امپریالیستها و به ضرر انقلاب جهانی پیش می رود . این امر نا مساعدت های برای انقلاب جهانی به وجود آورده است ، اما از جانب دیگر گشایش های مهمی نیز برای انقلاب جهانی، جنبش کمونیستی و پرولتاریای بین المللی بوجود آورده است . این گشایش ها

**آنقدر سخت، جدی و کارساز اند که می توان – وباید- آنها را به جنبه عمده تحولات آتی در سطح جهان مبدل نمود .**

**موجودیت سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش ، قدرت سرکوبگر قوی ای در سراسر قلمرو پیمان وارسا بوجود آورده بود که با توسل به خشم ترین شیوه های سرکوب وکشتار علیه مبارزات توده ها اقدام می نمود . آنهم امروز بجای این بلوک قدرت سوسیال امپریالیستی باقی مانده آشکارا و به نحو بسیار جدی ضعیف تر از آنست که بخواهد وبتواند چنان سیاست های را مورد اجرا قرار دهد .**

**این درست است که دراروپای شرقی وقلمرو اتحاد شوروی سابق تحول بنیادی به نفع توده های مردم رونما گردیده ، اما تغییر سرمایه داری بوروکراتیک بسوی سرمایه داری بازار آزاد در حالی تضاد های طبقاتی را عریان تر و بی پرده تر نموده که سلطه فاشیستی سرمایه داری بوروکراتیک نیز مورد ضربت قرار گرفته و جای آنرا سلطه " دموکراتیک " سرمایه داری گرفته است . این امر به یقین زمینه های مساعدی را برای پیشبرد مبارزات انقلابی دراین قلمرو وسیع فراهم آورده است .**

**گذشته از اینها سوسیال امپریالیزم شوروی وبلوک تحت رهبری اش نه تنها در سطح بین المللی از لحاظ اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی به اعمال سیاست های امپریالیستی می پرداختند بلکه در هر جای که منافع شان اقتضاء می نمود به مداخلات و تجاوزات نظامی نیز متوسل می شدند . قدرت های امپریالیستی ایکه اکنون بجای آنها بازمانده اند ، نمی توانند سیاست های آنها را همانند سابق عملی نمایند . ازلحاظ نظامی نه تنها بلوک وارسا ازمیان رفته بلکه ارتش شوروی سابق نیز در مسیر تجزیه وتقسیم میان جمهوری های مختلف قرار گرفته است ودیریا زود به عنوان یک ارتش واحد ازمیان خواهد رفت . بدین سبب خطر تجاوزات نظامی علیه کشورهای تحت سلطه خارج از مرزهای شوروی سابق ، از سوی این قدرت ها برای مدت زمان معینی که به احتمال قوی مدت کوتاهی نخواهد بود، وجود ندارد. از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی نیز این قدرت ها توان آن را**

ندارند که همانند سابق به اعمال نفوذ و اجرای سیاست های امپریالیستی متوسل شوند و دامنه تاثیر گذاری شان به نحو بسیار جدی محدود گردیده است .

خلاء قدرتی که با از میان رفتن بلوک وارسا و سوسیال امپریالیزم شوروی در سطح جهانی برای کل سیستم امپریالیستی حاکم بر جهان بوجود آمده است ، آنچنان ابعاد گسترده ای دارد که پرکردن آن توسط امپریالیزم آمریکا و متحدینش تقریبا نا ممکن است . این امر به یقین ضربتی بر سیستم امپریالیستی جهانی است و غل وزنجیر سلطه وقدرت آنرا در مجموع ضعیف تر و شکننده تر ساخته است .

تجزیه قلمرو اتحاد شوروی سابق به جمهوری های مستقل باعث تحریک مبارزات ملی ملیت های تحت ستم در کشورهای دیگر – بویژه همسایه جنوبی اتحاد شوروی سابق- شده و این مبارزات را بیشتر از بیش دامن زده است . پان ترکیزم وپان ایرانیزم ارتجاعی که توسط حکام مرتجع ترکیه و ایران در خلاء ناشی از نابودی سوسیال امپریالیزم شوروی ، در سطح منطقه پیشبرده می شود وتن پوش های ارتجاعی ای برای شئونیزم عثمانی و شئونیزم فارسی می باشند ، تلاش های دیگری برای به کج راه بردن ، بخدمت درآوردن و مهار کردن مبارزات ملل ترک زبان و فارسی زبان در آسیای میانه – به شمول افغانستان – محسوب می گردند . اما ارتجاع حاکم بر ایران و ارتجاع حاکم بر ترکیه هرقدر پان ایرانیزم و پان ترکیزم شانرا دامن بزنند ، مبارزات ملی ملیت های تحت ستم غیر فارس و غیر ترک درین کشو ر ها بیشتر از پیش تحریک و برانگیخته خواهند شد .

ازلحاظ مناسبات میان امپریالیستها ، با از میان رفتن سوسیال امپریالیزم شوروی وبلوک تحت رهبری اش ، خطر جنگ جهانی امپریالیستی با وجودیکه کاملا از میان نرفته ولی بوضوح دورترگردیده است . این موضوع البته فراغت خاطری برای مجموع امپریالیستها فراهم آورده وقدرت آنها را برای تمرکز نیروهای شان جهت سرکوب خلق ها وملل تحت ستم افزایش داده است، همچنانی که آنها را به خیال واهی تطبیق ، نظم نوین جهانی، امپریالیستی برای صد سال آتی غرقه ساخته است . مگر از طرف دیگر ، این امر، باعث

**تشدید بازهم بیشتر تضاد خلقها و ملل تحت ستم با امپریالیستها شده وزمینه های بیشتری برای تحریک وتحرک مبارزات ملل و خلقهای تحت سلطه بوجود آورده است.**
**ازمیان رفتن سوسیال امپریالیزم شوروی وبلوک تحت رهبری اش ، مخارج نظامی قدرت های امپریالیستی را کاهش داده و توان آنها را در مجموع برای اعمال نفوذ اقتصادی در سطح جهان افزایش داده است . اما از جانب دیگر صنایع نظامی کشورهای امپریالیستی را که یکی از پایه های اساسی اقتصاد امپریالیستی محسوب می گردد و تا الحال به پیمانه زیادی در رقابت با بلوک ها ی رقیب پایه ریزی شده بودند ، دچار اختلال ودرهم برهمی خواهد نمود و کل سیستم اقتصادی این کشورها را متاثر خواهد ساخت . همچنان عوامل ایدئولوژیک بسیج عمومی جنگی در کشورهای امپریالیستی را به پیمانه زیادی مورد ضربت قرار خواهد داد . این امر در ظرف چند سال آینده تاثیرات مخربش را برارگانیزم و مکانیزم نظامی این کشورها آشکار خواهد کرد وظرفیت جنگی آنها را تقلیل خواهد داد.**
**گذشته ازاینها ، امپریالیستهای غربی و جاپان ناگذیر اند در تامین مخارج اقتصادی با ز سازی امپریالیستی اروپای شرقی و روسیه سهم عمده ای ادا نمایند . فشار اقتصادی ناشی از این تعهد، قدرت آنها را برای نفوذ اقتصادی بیشتر در کشورهای تحت سلطه کاهش خواهد داد واین امر به تضعیف نیروهای ارتجاعی حاکم براین کشورها یاری خواهد رساند.**
**از میان رفتن سوسیال امپریالیزم شوروی وبلوک تحت رهبری اش، تضاد میان امپریالیست ها را تنها تخفیف نداده است ، بلکه اگر دریکجا آنرا تخفیف داده در جای دیگر تشدید نموده است، ولواینکه ابعاد این تشدید نسبت به ابعاد آن تخفیف کمتروضعیف تر است.**
**هم اکنون تضاد میان امپریالیزم آمریکا و امپریالیزم قاره اروپا وتضاد میان امپریالیزم آمریکا وامپریالیزم جاپان ، روز بروز بیشتر از پیش تشدید می یابند. علاوه براین خلاء**

ناشی از نابودی سوسیال امپریالیزم شوروی ، جاه طلبی های بعضی ازدولت های ارتجاعی حاکم بر کشورهای تحت سلطه – بویژه درمنطقه ما – را تحریک نموده و زمینه های سرکش آنها از باداران امپریالیستی شان را بیشتر ساخته است . این عوامل درمجموع باعث می گردند که امپریالیست ها ومرتجعین نتوانند به اتحاد مورد نظری که برای تطبیق " نظم نوین جهانی " ضرورت ندارد، دسترسی پیدا نمایند . درهم وبرهم صفوف امپریالیست ها ومرتجعین به تقویت تمامی رزمنده های مسایل مبارزاتی که درستور قبلی بآنها اشاره نمودیم، کمک می رساند .

تخفیف تضاد میان امپریالیست ها ، امکان استفاده از این تضاد را برای پیشبرد مبارزات انقلابی تا حدود معینی محدود کرده است . اما اگر به تجارت مبارزات سه دهه گذشته توجه نمائیم در می یابیم که این " امکان استفاده " در خلاء ناشی از عدم موجودیت یک قطب نیرومند متشکل انقلابی درجهان کانالی بوده که از طریق آن مبارزات انقلابی بسیاری در گوشه وکنار جهان تحت کنترل این یا آن قدرت امپریالیستی در آمده و قلب ماهیت داده اند . ازین جهت باید محدودیت این امکانرا از یک جانب یک امر مثبت و مفید به شمار آورد و به آن توجه و تکیه نمود . امروز دیگر برای امپریالیستها این امکان به نحو تقریبا شدیدی محدود گردیده است که می توانند مبارزات خلقها و ملل تحت ستم علیه سایر امپریالیستها را از طریق کمک رسانی های نفوذی تحت تاثیر قرارداده وبه نفع خود شان استخدام نمایند . این حالت نیروهای سازشکار و تسلیم طلب بسیاری را از میدان مبارزات ضد امپریالیستی خلقها و ملل تحت ستم بیرون برده و خواهد برد . مجموعه این عوامل به پاکیزگی مبارزات ضد امپریالیستی درعرصه جهان مدد خواهد رساند وآنرا علیه کل نظام جهانی امپریالیستی مسلط سمت وسوی جدی وقاطعی خواهد داد .

مرگ رویزیونیزم ونابودی سوسیال امپریالیزم در اروپای شرقی واتحاد شوروی سابق ، بصورت بسیار مشخصی به رشد وتقویت جنبش بین المللی کمونیستی یاری رسانده

ومیدانهای بازهم وسیع تری برای پیشروی این جنبش باز نموده است . مثلا زمینه فعالیتهای انقلابی و پیشبرد مبارزه برای تشکیل احزاب کمونیستی اصیل در اروپای شرقی و قلمرو اتحاد شوروی سابق بوجود آمده وتلاشهای معینی نیز درین راستا صورت گرفته است . علاوه برین ، پرچم های دروغین کمونیستی بسیاری در سایر نقاط جهان نیز به زیر کشیده شده اند . احزاب و نیروهای رویزیونیست بسیاری نقاب از چهره های شان بر داشته اند وسیماهای سراپا سرمایه دارانه وارتجاعی شان را آشکارا به نمایش در آورده اند . این امر ، درخشندگی درفش انقلاب جهانی را که امروز بطور مشخص در دستان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارد ، بیشتر ، نمایان تر وآشکارترساخته وامکان تمیز وشناسائی آنرا برای توده ها آسان تر نموده است .

بدین صورت است که پائین کشیده شدن پرچم سرخ قلابی از فراز کرملین تنها نا مساعدت ها برای انقلاب جهانی را افزایش نداده بلکه مساعدتهای فراوانی نیز برای آن بوجود آورده است . فقط جریان مبارزه درآینده نشان خواهد داد که چه کسانی قادر خواهند بود تا مساعدتهایشان را تخفیف داده و مساعدت ها را به نفع خود ارتقاء وگسترش دهند ؟ ما یا امپریالیستها ومرتجعین ؟ آنها به شدت تلاش خواهند کرد و ما هم وظیفه داریم نا گذیریم تلاش وجدیت پیگیر بخرج دهیم . بقاء وپیشرفت ما به این تلاش و جدیت مربوط است .

پس با تمام توان و نیرو به پیش در راه انقلاب !

***

## سیزده سال بعد از تجاوز 6 جدي

حدود یک ونیم سال از عمر ننگین کودتای 7 ثور با حرکت ها و مبارزات توده ای علیه این رژیم وکودتا ها منجمله کودتای امین علیه ترکی و رقابت های بین جناح های خلق

**و پرچم و خود خلقها برسرچگونگی دوام واستحکام سلطه سیاسی شان و خدمت به سوسیال امپریالیزم سپری شد .**

**دیگر سقوط این رژیم داشت قطعی به نظر می رسید که تجاوز قوای صدوپنجاه هزار نفری سوسیال امپریالیزم شوروی در 6 جدی 1358 غرض "نجات" این دولت از نابودی حتمی بوقوع پیوست . جانیان خلقی وپرچمی چنین پنداشتند که با این " حمایت نظامی " حاکمیت شان بالای توده های ملیت های مختلف کشور عمر ابدی می یابد؟!**

**ولی تاریخ سیزده ساله بعداز این تجاوز نه تنها واهی بودن پندار این باند ها ی مزدور را به نمایش گذاشت ، بلکه مبارزات قهرمانانه خلقهای پابرهنه وزحمتکش افغانستان به مثابه بخشی از مبارزات خلقهای جهان علیه امپریالیزم وارتجاع ، نقش جدی ای در درهم کوبیدن سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی و ازبین رفتن آن ایفا نمود.**

**این واقعیت تاریخی یکبار دیگر ، بعد از شکست امپریالیزم آمریکا در جنگ ویتنام ، نشان داد که هیچ قدرت وابر قدرتی را یاری آن نیست که با اتکاء به ساز وبرگ نظامی مدرن وقوای نیرومند ومجهز بتواند اراده مردمی ولو ضعیف را که مصمم به مبارزه علیه آن باشد ، ازهم شکند . ازهمین رو قوای مجهز سوسیال امپریالیستی که چاکرپیشگی مزدورانش نیز بدرقه راه آن بود نتوانست با وجود ریختاندن خون دو میلیون نفر توده زحمتکش ، مبارزین انقلابی ونیروهای مقاومت و ویرانی اکثر دهات و بسیاری از شهرهای افغانستان آواره ساختن بیش از پنج میلیون نفر وبجا گذاشتن صد ها هزار معیوب جنگی ، اراده خارائین مردمان کشور ما را پایمال نموده وبر سرنوشت آنها حاکم شود.**

**اما با وجود این همه فداکاری ها و حماسه آفرینی ها ، بنابرعدم موجودیت رهبری انقلابی حقیقی در پیشاپیش این مبارزات و تحمیل سلطه روزافزون نیروهای ارتجاعی برآنها جنگ مقاومت نتوانست آنگونه به پروبار بنشیند که هم امپریالیستها و هم مزدوران آنها را درهم کوبیده ، راه را برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین باز نماید . با این هم ، این**

**جانبازی ها کاملا برایگان نرفت و جنبش انقلابی با وجود فراز ونشیب هایش ، توانست به اساسی ترین سلاح انقلاب – حزب کمونیست - دست یابد.**

**حزب کمونیست وظیفه دارد با سازماندهی و بسیج توده ها و درقدم اول پیشروان شان درمسیر تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق با جدیت واستواری به پیش گام بردارد . فقط با برپایی و پیشبرد جنگ خلق حقیقی است که می توان سلطه ارتجاع وامپریالیزم را سرنگون ساخته و انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند . حال دیگر آنزمان فرا رسیده است که توده ها تحت درفش حزب پیشآهنگ پرولتری فراخوانده شوند ، تا دست به مبارزات جانانه زده ، نیروهای ارتجاعی را همراه با خواسته ها وآرزوهای شوم شان به گورستان تاریخ بسپارند و دست امپریالیستها را از افغانستان کوتاه سازند . حال دیگر زمان آن فرارسیده است که توده ها در یابند ماهیت احزاب ارتجاعی اسلامی نیز همانند خلقی ها وپرچمی های دیروزی و حزب وطن امروزی است . هیچیک از این دوجناح ارتجاعی خواستار آن نیستند که توده ها برسرنوشت خود حاکم گردند و از همین رو است که اکثریت احزاب اسلامی از کوشش در راه حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان وایجاد دولت با قاعده وسیع ، که مفهومی جز تطبیق مشی مصالحه ملی ندارد ، دریغ نمی ورزند.**

**رژیم بازمانده تجاوز هنوز به عمر نکبت بارخود ادامه می دهد . این رژیم می توانست طی چند روز بعد از خروج قوای اشغالگر معدوم گردد ، ولی در نتیجه خیانت های تنظیم های ارتجاعی اسلامی تا الحال پا برجا باقی مانده است.**

**اینک سیزده سال بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر کشور ، که تباهی و سازش بوضوح به جنبه عمده مناسبات میان نیروهای ارتجاعی حاکم بر کشور مبدل گردیده است مخالفت علیه تجاوزپاسداری از جانبازی های جنگ مقاومت فقط و فقط یک راه دارد وآن مخالفت قاطع و مبارزه جدی علیه روند سازش و تبانی ارتجاعی و تلاش برای بر پایی جنگ خلق است.**

# مرگ بر صلح ارتجاعي

بافروپاشی سریع سوسیال امپریالیزم شوروی بعداز کودتای ناکام ماه سنبله 1370 مخالفین محافظه کارگورباچف ، سیراوضاع در افغانستان بطور روز افزونی به نفع " مشی مصالحه ملی " به پیش می رود . موافقه شوروی وایالات متحده برای قطع تحویل اسلحه به جناح های وابسته شان ، اعلام طرح پنج فقره ای سرمنشی " ملل متحد " ، مذاکرات اکثریت مجاهدین با شوروی و روسیه ، قطع عملی اسلحه توسط روسیه وآمریکا به نیروهای وابسته شان ، حمایت آشکار پاکستان وایران وعربستان سعودی از طرح پنج فقره ای سرمنشی " ملل متحد " وتلاش جدی نمایند ه سرمنشی " ملل متحد " برای آغاز مذاکرات وسیع " بین الافغانی " وموافقه رژیم کابل و اکثریت مجاهدین برای شرکت درین مذاکرات ، علایم برجسته این پیشروی این اوضاع را نشان می دهند.

باوجودیکه امپریالیزم روسیه وایالات متحده ظاهراموافقه کرده اند که دیگر خود را از درگیری مستقیم به قضیه افغانسنتان بیرون بکشند ، ولی چگونگی همین موافقه وتلاشهای سرمنشی " ملل متحد " نشان می دهد که : امپریالیستها ومرتجعین منطقه وعرب آرزو دارند از مداخله در امور افغانستان وتعیین سرنوشت مردمان آن دست نبردارند . آنها می خواهند بعد ازین نیز حکومتهای بوجود آمدنی در افغانستان – این کشور شهیدان وقربانی جنایات آنها ومزدوران شان – نتوانند بدون توافق آنها بوجود آیند ؟!

طرح پنج فقره ای سر منشی " ملل متحد " مبتنی بر متحد ساختن همه جناحهای ارتجاعی و تسلیم طلبان ویا حد اقل اکثریت شان به دور یک خواست مشترک ارتجاعی یعنی برقراری یک دولت نیمه فئودالی – نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی مطابق به خط " نظم نوین جهانی " میباشد ، نظمی که فقط می خواهد امپریالیستها حاکمان مطلق بوده و خلقها فرمان برداران حقیری بیش نباشند .

حزب کمونیست افغانستان در مرامنامه اش تحلیل نمود که فعلا جریان تبانی وسازش میان نیروهای ارتجاعی مختلف در کشور ، به تبعیت از جریان بین المللی تبانی و سازش میان امپریالیستها، به روند عمده در مناسبات ذات البینی آنها مبدل گردیده است . این تحلیل مرامنامه حزب کمونیست افغانستان ، امروز به وضوح درست بودن خود را به اثبات می رساند . به روشنی دیده می شود که نیروهای ارتجاعی بیشتر از پیش می کوشند به اختلافات خود پایان داده و قربانی های بیشمار مردمان ما را فدای منافع حقیر ارتجاعی شان نمایند .

وقتی سرمنشی " ملل متحد " در خطابه سال نو عیسوی اش در عین حالیکه بر مصیبت های بشمار مردمان کشور اشک تمساح می ریزد و بر ضرورت حل سیاسی قضیه افغانستان تاکید می نماید ، از اطمینانی که در مورد قبول طرح پیشنهادی پنج فقره ای اش از جانب " تنظیم های جهادی " ، " افغانان سر شناس مقیم کشور های غربی " ، " موی سفیدان اقوام وقبایل و حکومت کابل ، به وی داده شده است ابراز خوشحال نموده وآنرا به فال نیک می گیرد .

آری ، تبارزات این اطمینان وفال نیک را از جانب " اپوزیسیون جهادی " و نیروهای تسلیم طلب، در نشرات شان ومصاحبه ها و تصویب قطعنامه های " شورهای جهادی " و " مشران اقوام وقبایل " که این روز ها بازار آن خیلی گرمست می توان شاهد بود .

نکته جالب اینکه همه نیروهای ارتجاعی ادعا دارند که روند صلح خواهی ارتجاعی آنرا اکثریت نفوس افغانستان مورد حمایت قرار می دهند ؟ ! همیشه اقلیت کوچک مرتجعین چه " میانه رو " و چه بنیاد گرا خود را نماینده مردم جا زده و بدون اینکه به مردم حقی جز انتخاب کردن این یا آن مرتجع برای سرکوب کردن نشان داده باشند ، رای خود را رای مردم جا زده و خود را نماینده مردم معرفی نموده اند .

اصل مسئله اینست که هیچ بخشی از تنظیم های " جهادی " همانند دولت بازمانده از دوران اشغال نه دیروز ونه امروز منافع توده ها را مد نظر داشته وبا اتکاء به توده ها

وسازماندهی درست آنها برای پیش برد یک مبارزه - انقلابی حرکت کرده اند ونه می توانند حرکت نمایند . مرتجعین همیشه نان شان را به نرخ روز ومطابق به هدایات باداران خویش می خورند . دیروز منافع باداران آنها ایجاب می کرد که آنها با تمام نیرو علیه یکدیگر با چنگ ودندان مبارزه نمایند، ولی امروز منافع باداران آنها تقاضا می نماید تا باهم به سازش و مصالحه بپردازند . از اینرو دیروز مرتجعین مخالف رژیم کابل یکصدا خواهان سرنگونی کامل حکومت دست نشانده نجیب بودند ، ولی امروز اکثریت شان خواهان بین الافغانی شدن مذاکرات و حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان به نفع " مشی مصالحه ملی " حکومت کابل و حفظ آن نهاد ارتجاعی منتهی تحت قیادت ظاهر شاه، بر اساس رهنمایی های برادرانه رهبران و حکومت های کشورهای منطقه وامپریالیستها و نظارت قوای حافظ صلح ملل متحد ، برای تطبیق این پروسه شدند .

درواقع با تطبیق طرح پنج فقره ای ملل متحد وایجاد یک دولت با قاعده وسیع جز کوتاه شدن احتمال دست تعدادی از افراد دولت کابل وحزب وطن ، کدام تغییر کیفی در ساختار و ماهیت اساسی دولت بازمانده تجاوز بوجود نخواهد آمد و همان دولت ارتجاعی سرکوب گر با ادغام جناح های دیگری از مرتجعین پایه وسیع تری خواهد یافت .

باوجودیکه توان فعلی مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان بنا بر نوپایی اش از یکجانب و توهم توده ها وخیانت ها وبزدلی ها بسیاری از " رفقای نیمه راه و دشمن شادکن " یعنی تسلیم طلبان داخل صفوف جنبش انقلابی از جانب دیگر در جلوگیری از متحقق شدن مشی مصالحه و تبانی ارتجاعی ورهبری شجاعانه توده ها بخاطر برپایی و پیشبرد جنگ خلق ، عجالتا ضعیف است ، با آنهم قاطعانه علیه دنباله روی از جریان " دفاع از صلح ارتجاعی " ، " مشی مصالحه ملی " و " ظاهر شاه بهتر از بنیاد گرایان و دولت نجیب " مبارزه نموده و در مقابل آن می ایستد .

برای حزب کمونیست افغانستان هیچ فرق اساسی و عمده ای بین ظاهر شاه ، حزب وطن وبنیاد گرایان وجود ندارد . حزب کمونیست همه آنها را دشمن مردم می داند و تاآنجای

که توان دارد در افشا و مبارزه علیه آنها خواهد کوشید و متیقین است که پیشبرد موفقانه این مبارزه بخشی ازپروسه مبارزه برای تدارک و برپایی جنگ خلق می باشد .

***

## شئونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون

## جزء اصلي از آماج انقلاب

حدود جغرافیایی اکثریت قریب به اتفاق کشورهای نیمه مستعمره – نیمه فئودالی امروز همان داغ لعنت بازمانده از دوره سلطه استعماری امپراتوری های سرمایه داری در سه قاره آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین می باشد . نئوکلونیالیزم ، امپریالیستی و سوسیال امپریالیزم منحل شده از آن حمایت کرده اند . هم اکنون تمامی امپریالیست ها در چوکات " نظم نوین جهانی " بر دست نخورده ماندن این حدود پافشاری وتاکید می نمایند . با تقسیم بندی های اجباری این کشورها توسط استثمار گران، نه تنها ملیت های واحدو مسکون در یک سرزمین به چند پارچه در دویا چند کشور جداگانه تقسیم شده اند ، بلکه زمینه های زیادی برای ایجاد منازعات متداوم وجنگهای خونین بین کشورها نیز بوجود آمده اند . برقراری سلطه طبقه حاکمه یک ملیت از طریق زدوبند با امپریالیستها و دولت های مرتجع خارجی منحیث یکی از اهرم های اصلی سلطه طبقات حاکمه ارتجاعی و تداوم وابستگی کشورهای نیمه مستعمره – نیمه فئودال به نظام امپریالیستی جهانی عمل می نماید .

افغانستان نیز از زمره این چنین کشورها به شمار میرود که در آن تقریبا از دوقرن به این طرف طبقات حاکمه ملیت پشتون برای بقا و دوام سلطه شان و خوش خدمتی به استثمار گران انگلیسی وبعدا امپریالیستها و سوسیال امپریالیزم منحل شده شوروی به اعمال شئونیزم شان پرداخته و در استحکام آن کوشیده اند که بسا اوقات این کوشش ها با سرکوب قهری و خونین اقوام و ملیت های مختلف تحت ستم همراه بوده است. از طرف

**دیگر طبقات حاکمه صرفا به این سرکوب های قهری قناعت نکرده و برای از هم پاشاندن شیرازه ملیتی و ملت های مختلف تحت ستم و تبدیل نمودن شان به اقلیت ها در هر واحد باصطلاح اداری – ولایات ، ولسوالی ها و حتی علاقه داری ها – سیاست اسکان ناقلین پشتون و تبعید با شندگان بومی آن مناطق را در پیش گرفتند تا بتوانند در اجرای نقطه" افغان سازی " اجباری کل نفوس کشور توفیق یابند ؟! ولی با این گونه اجحافات وتعدی ها هیچوقت طبقات حاکمه ملیت ستمگر نتوانسته اند جلو مبارزه علیه نا برابری های ملیتی را گرفته وسلطه استبداد شان را عمر ابدی بخشند .**

**ازآنجائیکه تکیه طبقات حاکمه بر شوونیزم ملیت پشتون یکی از عوامل اصلی دوام سلطه استعمار، امپریالیزم ، نیمه فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بوده و هست ، از آنجائکیه در شرایط فعلی با در نظر داشت مجموع اوضاع منطقه و تغییرات بوجود آمده در شوروی قبلی خطر تجزیه کشور در شرایط فعلی به نفع هیچک از ملیت های ساکن آن نمی باشد مرامنامه حزب کمونیست افغانستان برای پیشبرد مبارزه علیه نیمه فئودالیزم ، سرمایه داری کمپرادور ، امپریالیزم و خطر تجزیه کشور، مبارزه علیه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون را از وظایف اصلی مبارزاتی در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین می داند و بر این باور است که با پیشبرد اصولی این مبارزه در پهلوی پیشبرد مبارزه برای حل تضاد های اصلی دیگر برمحور مبارزات خلقها علیه نیمه فئودالیزم – حل مسئله انقلاب ارضی – می توان نقش سازنده ای برای تامین وحدت داوطلبانه ملیت های مختلف کشور ایفا نمود . بدین صورت شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون یکی از اجزای اصلی آماج انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان محسوب می گردد. هرگونه بی توجهی و غفلت نسبت به این مسئله اصلی انقلاب کشور ، از هر موضع وبا هر نیت و قصدی، در واقع بی توجهی و غفلت نسبت به کل انقلاب افغانستان می باشد .**

## خطر تجزیه رسمی کشور

**امروز افغانستان عملا یک کشور تجزیه شده است ، نه تنها ازلحاظ سیاسی بلکه از لحاظ اقتصادی واجتماعی نیز از لحاظ سیاسی بر کشور ملوک الطوایفی حاکم است ، وحدت اقتصادی آن از بین رفته وبخش های بزرگی از قلمروش به مناطق متعلق به اقتصاد و بازار کشورهای همسایه مبدل شده اند و ثلث نفوس آن در اطراف و اکناف جهان آواره می باشند . با توجه به اوضاع منطقه و سیاست ها دولت های حاکم بر کشورهای همسایه می توان به روشنی خطر تبدیل شدن تجزیه غیر رسمی موجود را به یک تجزیه رسمی مشاهد ه کرد .**

**البته فعلا گرایشات تجزیه طلبانه ای در میان ملیت های مختلف کشور حد اقل علنا به مشاهده نمی رسد . اما چنانچه شوونیستها با نابینایی کامل نسبت باوضاع جدید در منطقه وکشور برخورد نمایند و درمقابل خواسته های ملی ملیت های تحت ستم کوردلانه بایستند ، کاملا طبیعی است که گرایشات تجزیه طلبانه درمیان ملیت های تحت ستم علنا بوجود آمده و مبتنی بر محرکات داخلی وخارجی روز بروز تقویت گردند . بدین ترتیب ایستادگی شوونیست ها در مقابل خواسته های برحق ملیت های تحت ستم ، که ریاکارانه زیر نام حفظ وحدت کشور و مبارزه علیه تجزیه طلبی صورت می گیرد ، یکی از اصلی ترین عوامل پیشرفت اوضاع کشور بسوی تجزیه رسمی است . حتی در صورتیکه مرتجعین و امپریالیستها بتوانند با سرهم بندی قضایا از طریق متحقق ساختن تبانی و سازش میان شان خطر مذکور را موقتا دفع نماید ، اما با توجه به ترکیب ملیتی نفوس افغانستان و نفوس کشورهای همسایه این خطر کماکان بصورت بالقوم بشدت وجود خواهد داشت .**

**با توجه به وسایل فوق باید قاطعانه گفت که شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون در صورتیکه قاطعانه سرنگون نگردد میتواند کشور با بصورت باالفعل به خطر تجزیه مواجه سازد ویا این خطر را بصورت باالقوه پا بر جا نگهدارد . پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین**

خلقهای تمامی ملیت های کشور ایجاب می نماید که به شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون به مثابه یک دشمن اصلی بر خورد شده وبا تمام قوا علیه آن مبارزه صورت گیرد.

## دوام سلطه نیمه فئودالیزم

وقتی از شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون صحبت بعمل میآوریم شوونیزم طبقه فئودال و در پیوند با آن شوونیزم بورژوازی کمپرادور پشتون را مد نظر داریم . البته بورژوازی ملی پشتون نیز نمی تواند شوونیست نباشد ، اما وزنه اقتصادی وسیاسی آن در مجموع بخش بسیار کوچکی از شوونیزم پشتون را تشکیل می دهد .

نیروهای فیودالی و کمپرادور حامل و عامل شوونیزم پشتون از رژیم کابل گرفته تا بنیاد گرایان و طرفداران شاه سابق همگی برای دوام و بقای سیستم ارتجاعی حاکم فعلی تلاش می نمایند . طرف ایدئولوژیک وسیاسی این تلاش عبارت است از خواست برقراری حکومت اسلامی در افغانستان . تفاوت میان تلقیات گوناگون رژیم کابل ، بنیاد گرایان و طرفداران شاه سابق از این خواست ، از دید منافع علیای خلقهای کشور تفاوت در جزئیات است و نه در اساس .

باین ترتیب شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون در پیوند بسیار تنگاتنگ با حاکمیت ارتجاعی مذهب و استبداد مذهبی قرار دارد . شعار برقراری حکومت اسلامی برای شوونیست ها ازاین مزیت بسیار عالی وبزرگ برخوردار است که میان ملیت حاکم و ملیت های تحت ستم – با ستثنای بخشی از یک ملیت سلطه ایدئولوژیک وسیاسی واحدی برای افیون مذهب در چوکات مذهب واحد آنها یعنی مذهب حنفی بوجود می آورد و ستمگری طبقه حاکمه ملیت پشتون را در قالب وحدت مذهبی حفاظت می نماید . بهمین سبب تن دادن به حکومت اسلامی در افغانستان مترادف است به تن دادن به سلطه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون به روشنی پیدا است که پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بعنوان انقلابی که استبداد وارتجاع را سرنگون می سازد و آزادی دموکراسی حقیقی

برای توده های مردم بارمغان می آورد ، بدون سرنگونی حاکمیت سیاسی مذهب – که طرف سیاسی شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون است – ممکن و میسر نمی گردد .

## پایه ای برای سلطه امپریالیزم

اگر به تاریخ دوصد ساله اخیر افغانستان نظر اندازیم واضحا می بینیم که سلطه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون مداوما با سلطه استعمار و امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در پیوند بوده و این دو متقابلا به حفظ و استحکام همدیگر یاری و مدد رسانده اند .

گرچه در تمامی کشورها ی تحت سلطه چند ملیتی شوونیزم ملیت حاکم د رپیوند با امپریالیزم جهانی قرار دارد ، اما ضرورت این پیوند برای شوونیست های طبقه حاکمه ملیت پشتون درافغانستان بسیار جدی و مهم است ، آنچنانی که بدون یک پیوند بسیار محکم حفظ ودوام سلطه شان بسیار مشکل و حتی ناممکن میگردد . دلیل این امر را باید در ترکیب نفوس ملیت های مختلف افغانستان سراغ کرد .

ملیت پشتون گرچه بزرگترین ملیت افغانستان است ، اما ملیتی نیست که اکثریت نفوس کشور را در بر بگیرد . از اینجهت طبقه حاکمه ملیت پشتون ولو اینکه با فریب و ریا بتواند والبته تا حال نتوانسته است – توده های ملیت پشتون ویا حد اقل اکثریت آنها را بدنبال خود بکشاند ، بازهم از لحاظ پایه اجتماعی ضعیف خواهد بود . راه بسیار ساده ایکه شوونیست ها برای رفع این ضعف شان یافته اند و از آن تا حال استفاده کرده اند – و بعد از این نیز استفاده خواهند کرد – تکیه بر اربابان خارجی و حامیان استعمار گر وامپریالیست است .

ازجانب دیگر امپریالیست ها نیز نه تنها در گذشته سلطه وحاکمیت شوونیست ها را مورد حمایت قرار داده اند بلکه در حال حاضر وآینده نیز چنین خواهند کرد . امپریالیست ها خواهان حفظ ثبات ونظم موجود در جهان هستند و نمی خواهند بی ثباتی وبی نظمی در جهان دامن زده شود .

" نظم نوین جهانی " مورد خواست امپریالیست ها فقط به همین منظور مطرح گردیده است . سلطه طبقه حاکمه ملیت پشتون در افغانستان تا حال یک جزء اصلی نظام حاکم براین کشور بوده است . ازآنجائیکه امپریالیست ها خواهان حفظ و بقای این نظام ارتجاعی می باشند کاملا طبیعی است که از دوام سلطه شوونیزم پشتون در افغانستان نیز حمایت نمایند آنها حتی از جایگزینی حاکمیت شوونیستی دیگری بجای حاکمیت شوونیستی فعلی بیم دارند زیرا که این امر نیز جامعه افغانستان را در مسیر وقایع و حوادث غیر قابل پیش بینی خواهد انداخت و این حالت برای امپریالیست ها خطر ناک خواهد بود .

این چنین است که سلطه شوونیزم پشتون در افغانستان یکی از پایه اصلی سلطه امپریالیست ها در کشور بود ه ودر خدمت حفظ وبقای این سلطه قرار دارد . حتی می توان گفت که شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون امروز بصورت پایه ای برای مداخلات و دست اندازی های ارتجاع منطقه و عرب بافغانستان درآمده است .

## عاملی برای عقب ماندگی کشور

ستمی که بر ملیت های تحت ستم در افغانستان از جهات مختلف توسط شوونیست ها اعمال گردیده و می گردد ، یکی ازعوامل اصلی عقب ماندگی اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی واجتماعی این ملیت ها بشمار می رود . همانطوریکه قبلا بیان کردیم ملیت ها ی تحت ستم در افغانستان مجموعا اکثریت نفوس کشور را تشکیل می دهند و لذا عقب ماندگی اینها بر کل کشور تاثیر گذاشته و باعث عقب ماندگی اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی واجتماعی سراسری در کشور و حفظ و دوام آن می گردد . حتی صرف نظر از تاثیرات غیر مستقیم ، سلطه شوونیست ها بر کشور مستقیما نیز در عقب ماندگی ملیت پشتون دخیل می باشد . مثلا دوام زندگی بدوی کوچی ها در اصل نتیجه سیاست های سرکوبگرانه شوونیست ها است که کوچیگری آنها را برای سرکوب ملیت های تحت ستم مفید تشخیص داده و برای از میان بردن آن کوشش نکرده اند .

## سدی درراه شگوفائی مبارزات طبقاتی

سلطه طبقه حاکمه ملیت پشتون بر کشور ، البته باعث برانگیختن مبارزات ملی ملیتهای تحت ستم می گردد ، اما در عین حال بصورت سدی در مقابل شگوفائی مبارزات طبقاتی زحمتکشان ملیتهای مختلف کشور – منجمله زحمتشکان ملیت پشتون – نیز عمل می نماید . این امر روحیه شوونیستی و برتری طلبی های ملی را در میان پشتونها دامن می زند و به عنوان عاملی در حفظ سلطه طبقه حاکمه برتوده های پشتون کار می کند و همچون پرده ساتری روی تضاد های طبقاتی تحت نام " پشتونولی " تاثیرات منفی می گذارد . در نتیجه طبقه حاکمه ملیت پشتون قادر می گردد که توده های زحمتکش پشتون را ، بر خلاف منافع طبقاتی آنها ، علیه ملیتهای تحت ستم و بویژه زحمتکشان آنها استعمال نماید .

سلطه شوونیست ها و سیاستهای خانه خرابکن و تفرقه افگنانه آنها زحمتکشان ملیتهای تحت ستم را در چنان جو ناسیونالیستی تنگ نظرانه ارتجاعی می اندازد که از یکجانب بر تضاد های طبقاتی آنها با طبقات استثمار گر ملیتی خودی شان تاثیرات سوء بر جا می گذارد واز جانب دیگر آنها را علیه تمامی پشتونها - بدون در نظر گرفتن تفاوت میان طبقات استثمار گر وطبقات تحت استثمار – بر می انگیزاند و آنها را د رمقابل زحمتکشان ملیت پشتون قرار می دهد . این وضعیت حتی برای شگوفائی مبارزات ملی انقلابی در میان ملیتهای تحت ستم نیز مضر تمام می شود .

البته طرح این بحث به هیچ صورت به این معنی نیست که تا زمان سرنگونی شوونیزم ، شگوفائی مبارزات طبقاتی ممکن نمی باشد . ما باید بر محور مبارزات طبقاتی ضد فئودالی و ضد کمپرادوری ، مبارزه علیه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون را نیز بعنوان یک وظیفه اصلی مبارزاتی درنظر گیریم .

**پایه ای برای روند تبانی ارتجاعی**

چنانچه می دانیم امروز در افغانستان نیز به تبعیت از روند تبانی امپریالیستی ، روند تبانی و سازش میان مرتجعین رنگارنگ روند ارتجاعی عمده را تشکیل میدهد . اساس این روند عبارت است از دست نخورده ماندن سیستم حاکم بر کشور و جلوگیری از پیدایش تغییرات جدی پایه ای که دست نخورده ماندن مناسبات میان ملیتهای مختلف کشور یکی از اجزاء اصلی آن می باشد . روند سازش و تبانی در واقع روند یک دست شدن و متحد شدن مجدد شئونیست ها است که ظاهرشاه سابق سمبل و معرف آن است.

**منتشر شده در شماره سوم شعله جاوید دور دوم**

***

## بمناسبت اولین سالگرد تاسیس حزب کمونیست افغانستان

## کمـــونیـــزم زنـده اســـت

**اول مه امسال ، اولین سالگرد تاسیس حزب ما ، حزب کمونیست افغانستان است . درست یکسال قبل در چنین روزی جمعی از انقلابیون کمونیست ، درکنگره مؤسسن حزب کمونیست افغانستان گردهم آمدند و حزب ما را بر اساس مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم بنیاد نهادند .**

**تاسیس حزب کمونیست افغانستان ، در مقطع اساسی از تاریخ جهان و تاریخ کشور بوقوع پیوست، مقطعی که در آن سوسیال امپریالیزم شوروی و رویزیونیزم روسی آخرین ماه های حیات شان را از سر می گذشتاندند و باند مزدور آنها در افغانستان نیز در حال فروپاشی و سقوط قرار گرفته بود. قبل بر این ، همزمان با سقوط و از میان رفتن حاکمیت باند های رویزیونیست بر کشورهای اروپای شرقی ، امپریالیست های غربی به سردمداری**

امپریالیزم آمریکا شعار " مرگ کمونیزم " را بلند کرده بودند . آنها با استفاده از نام ونشان دروغین رقبای شرقی شان ، تهاجم ایدئولوژیک علیه کمونیزم را سازمان دادند تابرای " نظم نوین جهانی صد ساله " شان پایه ایدئولوژیک فراهم سازند . در چنین حالتی ، نیروهای مزدور آنها درافغانستان نیز از هیاهوی دوباره فرارسیدن سریع زمان " مرگ کمونیزم " در کشورباز نمی ایستادند . این مرتجعین باسودبردن از ماسک ریاکارانه سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان در افغانستان ، مبارزه وحشیانه علیه کمونیزم و جنبش انقلابی مردم را مداوما وبا سرسختی سبعانه پیش برده و می برند .

تاسیس حزب کمونیست افغانستان در اول ماه مه پارسال ضد حمله ایدئولوژیک بسیار مناسب وبموقع علیه حملات ایدئولوژیک امپریالیست ها ومرتجعین بر کمونیزم بود . ودیباچه ای "مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " بدرستی با جملات ذیل آغاز می گردد :

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان محصولی از مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی و ثمره بزرگ مبارزات طولانی و جانفشانی شهدای جنبش کمونیستی کشور است . در شرایطی که سوسیال امپریالیستها ، امپریالیستها ، رویزیونیست ها و مرتجعین رنگارنگ حملات کین توزانه و گسترده ای را علیه کمونیزم و پرولتاریای جهانی در سطح وسیع بین المللی و منطقه منجمله در افغانستان – سازمان داده و به پیش می برند ، تدوین این مرامنامه و تاسیس حزب کمونیست افغانستان و کنگره موسسه حزب کمونیست افغانستان یک ضد حمله کمونیستی اصولی ، شجاعانه و مناسب بشمار می رود .

جنبش کمونیستی (مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ) افغانستان در سال 1344 زاده شد و در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم ، رویزیونیزم و ارتجاع در سالهای اخیر دهه 40 نقش سازنده ای در تاریخ مبارزات انقلابی مردمان کشور بازی نمود . علیرغم اینکه این جنبش با از میان رفتن رهبری انقلابی رفیق شهید اکرم یاری در سازمان جوانان مترقی به اعتراف کشانده شد و درتداوم آن بسوی تشتت و فروپاشی

روز افزون سوق داده شد ، کاملا از میان نرفت و به موجودیت خود ادامه داد . همزمان با کودتای 7 ثور وتجاوز قوای سوسیال امپریالیستی برکشور، تحت تاثیر اوضاع ناگوار جنبش بین المللی کمونیستی و بر پایه انحرافات قبلی ، رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم خوجه ای در بخش های معینی از جنبش افغانستان مسلط گردیدند . اما بخش های دیگر نیز ره بجای سالمی نبردند ودر نتیجه بر کل جنبش کشور رهبری های رویزیونیستی ، اپورتونیستی وتسلیم طلبانه مسلط گردیدند . در نتیجه جنبش ما علیرغم شرکت در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و تحمل فداکاری ها و قربانی های قهرمانانه بسیاری موفق نگردید که درین جنگ درفش مستقل انقلابی خود را برافرازد . ضربات و صدمات کشنده ایکه از بیرون و درون بر جنبش ما وارد گردیده بود ، اساسا موجودیتش را تحت سوال قرار داده وآنرا به نابودی تهدید می نمود . اما مبارزه جدی و پیگیری که علیه این تهدید طی چند سال پیش برده شد سرانجام نتیجه داد . با برگزاری کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان وتاسیس حزب ، نه تنها خطر نابودی جنبش ما از میان رفت ، بلکه گام کیفی بسیار عالی و جرئت مندانه مبارزاتی به پیش برداشته شد این مطلب در دیباچه " مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " بصورت ذیل جلب نظر می نماید :

" اینک به روشنی پیدا است که شعله برافروخته شده توسط پیشروان ما ودرپیشاپیش آنها رفیق شهید اکرم یاری ، نه تنها دیروز " خاکستر جاوید " مدفون نگردیده است ، بلکه با گذار از پیچ وخم های فراوان ، علیرغم تحمل بزدلی ها ، انحرافات ، خیانت ها و ارتداد بسیاری از رفقای نیمه راه و دشمن شاد ، و وارد آمدن صدمات و ضربات بیشماری بر پیکر آن ، فرازنده تر از پیش برافروخته و مشتعل است و میرود تا بر خرمن هستی دشمنان آتش افگند ؛ آتش بزرگ آتش عظیم عوامل نامساعد جهانی و کشوری بسیاری – منجمله عدم موجودیت حزب کمونیست – باعث گردیدند که جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی افغانستان نتواند بصورت مرحله ای از انقلاب ضد امپریالیستی –

ضد ارتجاعی ( انقلاب دموکراتیک نوین) درآید . درنتیجه علیرغم جانفشانی های ایثارگرانه توده های مردم ، مسایل اساسی و اصلی انقلاب کشور همچنان لاینحل باقی مانده و سلطه ارتجاع و امپریالیزم تداوم یافت . تجارب مبارزاتی در سطح ملی و بین المللی ، بار بار نشان داده و به روشنی ثابت ساخته است که : " برای انقلاب کردن به حزب انقلابی احتیاج است . بدون یک حزب انقلابی ، بدون حزب انقلابی ایکه بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم و به سبک انقلابی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیزم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد " . شرکت کنندگان کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان ، با درک همین ضرورت و تقبل مسئولیت عمیق درقبال آن بود . که شجاعانه دست به تاسیس حزب کمونیست افغانستان زده و دردیباچه مرامنامه حزب به تمامی کمونیست های انقلابی کشور فراخوان دادندکه:

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درفش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی کشور در خون خفته ما ویگانه درفش تابه آخر انقلابی در افغانستان است . کمونیست های انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که می توانند وظایف و مسئولیت های شان را در قبال انقلاب جهانی وانقلاب افغانستان به نحو اصولی و شایسته ای ادا نمایند " .

حزب ما در طی یکسال اول حیاتش ، به پیشرفت های کیفی وکمی معینی دست یافته است . در طی این یکسال درک ما از مسایل انقلاب افغانستان وانقلاب جهانی عمیقتر شده وتجارب مبارزاتی ما غنی تر گشته اند . پس از پشت سرگذاشتن یکسال تجربه مبارزاتی حزبی ، میدان های مبارزاتی مشخصی پیش پای ما هویدا گشته اند . دعوت ما از کمونیست های انقلابی کشور برای پیوستن به حزب ، باعکس العمل های مساعدی پاسخ گفته شده است . کمیته تبلیغ وترویج پیشروانه وجرئت مندانه قدم پیش گذاشت وبه حزب پیوست . هم اکنون دسته ها و افراد دیگری نیز درین راستا گام بر میدارند .

حزب به سرباز گیری از میان نسل نوخاسته – این نسل جنگ وخون وآتش – اقدام نمود ه و نتایج خوبی بدست آورده است . جذب خون تازه از متن جامعه واز میان زادگان رنج و پروردگان زحمت ، حزب ما را سرشار تر از نیروی مبارزه وحیات خواهد ساخت .

اینک دراولین سالگرد تاسیس حزب ما ، تغییر وتحول مهمی درکمپ ارتجاع حاکم بر کشوربوقوع پیوسته است . رژیم بازمانده از دوران اشغال وساخته دست تجاوزکاران سوسیال امپریالیست ، از میان رفته و در سراسر کشور حاکمیت بدست نیرو های ارتجاعی اسلامی – این مزدوران امپریالیزم وارتجاع منطقه - افتاده است . این تغییر وتحول خطرات بالقوه و باالفعلی را برای حزب ما وکل جنبش انقلابی درافغانستان بوجود آورده است ، ما در عین حال فرصت ها وزمینه های مبارزاتی بسیار مساعدی را نیز بوجود آورده است . دفع خطرات باالقوه و باالفعل فقط و فقط از طریق استفاده اصولی از فرصت ها و زمنیه های مبارزاتی مساعد ، ، ممکن و میسر می گردد . تحرک واقدام بموقع وانصراف از عدم تحرک و شتابزدگی تامین کننده و ضامن پیشروی های بیشتر ما در مسیر مبارزات انقلابی خواهد بود .

رژیم فعلی ، حاکمیتش را بر کابل با شعار " مرگ کمونیزم " درافغانستان ، از دهان " مجددی" اعلام نمود . واقعا آن " کمونیزمی " که رژیم حاکم فعلی مد نظر دارد ، در افغانستان از بین رفته است . " کمونیزم " خلقی ها و پرچمی ها ، یک کمونیزم دروغین وروپوشی برای جنایات ، وحشی گری ها و ماهیت استثمار گرانه و ارتجاعی آنها بود ، دیگر نه تنها از بین رفته است بلکه درآینده هیچگونه زمینه مبارزاتی نمی تواند بدست آورد . اما کمونیزم " شعله ای ها " نه تنها وجود دارد بلکه زمینه های مبارزاتی زیادی نیز دراختیار داشته و خواهد داشت . این کمونیزم ، نه جنایتکار بلکه قربانی جنایات مرتجعین و باداران امپریالیست شان بوده و هست . این کمونیزم در مبارزه علیه کمونیزم دروغین ( رویزیونیزم ) خلقی ها و پرچمی ها ووطن فروشی های آنها ، قربانی های بی همتای را متحمل شده وحلقه غلامی هیچ قدرت امپریالیستی وارتجاعی را که به گردن

نینداخته است . این کمونیزم ، کمونیزم رهایی وانقلاب است خواسته های که مرتجعین حاکم فعلی همانندخلقی ها وپرچمی های سابق علیه آنها از ته دل دشمنی وعناد می ورزند . این کمونیزم، کمونیزم راستین است ، کمونیزم انقلابی است ، کمونیزم حزب کمونیست افغانستان است و کمونیزم پرولتاریای بین المللی و مشخصا کمونیزم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . این کمونیزم ، نه تنها وجود دارد ، بلکه کیفیتا قوی تر از سابق نیز هست . این کمونیزم دارای ایدئولوژی علمی – انقلابی ( مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ) ، برنامه اصولی صریح ( برنامه انقلاب دموکراتیک نوین ) واستراتیژی مبارزاتی روشن ( جنگ خلق ) است و از یکسال به این طرف اساسی ترین سلاح مبارزاتی یعنی حزب کمونیست را در اختیار دارد .

" مجددی " وعوام و انصارش شعار " مرگ کمونیزم " را همچون شمشیری دورسرشان می چرخانند . این شمشیر برای آنها حربه کارآمدی است ! ؟ آنها فکر می کنند که زدن برچسب "کمونیست " روی هر مخالفی توسط آنها ، همچون " اسم اعظم " تاثیر خواهد داشت ؟! آنها حتی در نزاع های فی مابین خود شان نیز از این " اسم اعظم " استفاده بعمل می آورند . اما کمونیست های افغانستان دیگر از کمونیست خوانده شدن واهمه ندارند . ما آشکار اعلام کرده ایم ومی کنیم که کمونیست هستیم ، مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ایدئولوژی ما است و همچون گردانی از جنبش کمونیستی بین المللی مسئولیت پیشبرد مبارزات انقلابی در افغانستان را برعهده گرفته ایم . این چنین است که آشکارا می گوئیم و اعلام می کنیم که کمونیزم در افغانستان زنده است ، همانگونه که درجهان زنده است .

یقینا مرتجعین حاکم سعی کرده اند و در آینده بازهم بیشتر سعی خواهند کرد که سیاه کاریها و جنایات پرچمی ها و خلقی ها را با استفاده از کمونیزم دروغین آنها ، وبال گردن مان بسازند . اما کدام نیروی درخصومت ، دشمنی و مبارزه علیه رویزیونیست های مزدور وطنی قاطع تر ، استوار تر و جدی تر ازما بوده و هست ؟! اکنون که این جنایت کاران نیز

به صف ارتجاع ضد کمونیست خزیده وبا خضوع وخشوع به خدمت آن کمر بسته اند ، میدان مبارزاتی ما پرصفا تر و درخشنده تر گردیده است ، بگذار آنها نیز شعار " مرگ کمونیزم " را تکرار نمایند . کمونیزم زنده است و کمونیست ها بر میدان مبارزه حاضر اند آینده نشان خواهد داد که حاکمیت ارتجاع دوامی ندارد و انقلاب سرانجام پیروز خواهد شد .

**زنده باد انقلاب !**

**زنده باد کمونیزم !**

*******

## مرده باد " انقلاب 8 ثور "

اینک پس از گذشت 14 سال ، جامعه که با کودتای 7 ثور 1357 آغاز گردیده بود پایان یافت . سردمداران رژیم باز مانده از دوران اشغال هشتم ثور 1371 قدرت را به هم قماشان اسلامی شان انتقال دادند و خود به صورت اولین بیعت کنندگان به دولت اسلامی و " انقلاب اسلامی " درآمدند. بدین سان فاجعه ای پایان یافت ، اما فاجعه دیگری بجای آن نشست ، فاجعه ایکه ابعاد آن کمتر از سلفش نخواهد بود .

" انقلاب اسلامی " پیروزی سرتاسری اش را با نمایشات خونین از قتل وغارت وچوروچپاول شهریان کابل و نفاق علاج ناپذیر " انقلابیون مسلمان " جشن گرفت . توقعی غیر ازاین ها ، فقط می توانست ساده اندیشی و کوته نگری باشد . اینگونه نمایشات ، در سالهای گذشته جنگ ، حتی در دوران اشغال و جنگ مقاومت ، پیوسته توسط اینها تکرار شده و یقینا نمایشات اجرا شده در کابل آخرین آنها نخواهد بود .

علیرغم اینکه توده های مردم هنوز وسیعا ازدرک آگاهانه ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی حاکمان فعلی عاجز اند ، اما پیروزی " انقلاب اسلامی " شوروشوق شان را برنیانگیخت .

آنها در استقبال ازین " انقلاب " جوش و خروش بسیار کمی نشان دادند . در واقع آنچه در میان توده ها بصورت بسیار واضح قابل لمس است ، اضطراب ودلهره آنها درمورد آینده شان می باشد . نه تنها در داخل کشور بلکه در میان مهاجرین نیز ، جشن و سرور واقعی صرفا به حلقات سردمداران فعلی وکاسه لیسان آنها محدود و منحصر باقی مانده است . توده ها ، اگر نه بصورت بسیار روشن و آگاهانه ، ولی با شکوه ها و زبان حال شان نشان می دهند که برای آنها هیچ تفاوت اساسی بمیان نیامده است. دلیل این وضعیت روشن است . آنها با احساس و غریزه طبقاتی شان و با توجه به تجارب روزمره زندگی شان ، می توانند حد اقل بصورت گنگ و نا روشن دریابند ودرک کنند که " انقلاب اسلامی" نسخه ای برای علاج بدبختی ها و فلاکت های زندگی آنها دردست ندارد .

دهقانان فقیر وبی زمین هیچ انتظاری برای شنیدن نوید و بشارتی از " انقلاب اسلامی " ندارند ؛ نوید و بشارتی در سطح دریافت زمین که هیچ ، حتی در سطح تقلیل بهره مالکانه و لغو بیکاری . " انقلاب اسلامی " برای آنها پیغام وبالا تر ازآن دستور وهدایت روشنی دارد : جان کنی به نفع فیودال ها و دوام زندگی سراپا فقر و بدبختی . البته هریکی پس ازآنکه نفسش بند شد وجانش برآمد، دومتر مربع زمین در قبرستان به کف خواهد آورد !! خوب ، این هم راه حلی است اما دلهره و ناراحتی دهقانان را برای دوره قبل از رفتن به قبرستان برطرف نمی نماید .

بار اصلی جنگ 14 ساله بردوش دهقانان بوده است و قسمت بسیار تعیین کننده از صفوف نیروهای جنگی را دهقانان تشکیل می دهند . اینها که تعداد شان به صد ها هزار نفر می رسد ، انتظار دریافت چه چیزی را از " انقلاب اسلامی " دارند ؟ دسترخوان سرکار فقط به زحمت خواهد توانست رهبران و قوماندان ها ی خورد وکلان وعده بسیار کمی از صفوف جهادی را دورخود جای دهد . پس قسمت اصلی صفوف جهادی ، آینده شان را در آینده دولت اسلامی نظارت می کنند ؟ یک راه ساده ویقینا راه پیشنهادی ومورد نظر رهبران " انقلاب " برگشت اینها بر سرکار بزرگی است ، عده بسیار کمی بر

**سر زمین های خود شان و اکثریت بسیار بزرگ شان بر سرزمین های خوانین و ارباب ها ویا زمین های تازه خریده شده قوماندان صاحب ها . اما یاغی گری و بیکارگی باید رفع شوند واین مشکل وتشویش آمیز است . ولی اگر راه دیگری نباشد ، چاره چیست ؟ عده ای خواه ناخواه مجبور اند به این راه بروند . اگر کار وبار بدست آید ، امید به کشت کوکنار ، البته با موافقه ارباب ، می تواند کم وبیش دلخوش کننده باشد . راه دیگر دوام یاغیگری در صفوف دسته های از مجاهدین نا راضی از دولت است که با توجه به قطع کمک های خارجی بقا ودوام تامین شده ای ندارد . راه سومی هم رهزنی ، سرقت و قاچاق مواد مخدر وغیر مخدره و... است . این کار ها در همکاری با مقامات معین دولتی می توانند پیش برده شوند . اما دامنه این کار ها محدود است و نمی تواند برای تمامی مجاهدین کار و غریبی فراهم نماید . برعلاوه پرداختن به این کار ها مستلزم داشتن خصوصیاتی است که همگی نمی توانند ازآنها برخوردار باشند .**

**مشکلات صفوف مجاهدین تنها به مشکلات مجاهدین روستایی محدود ومنحصر نمی گردد، بلکه دامن گیر مجاهدین شهری نیز می باشد . برای عده ای از اینها شاید دروازه بانی ای چپراسی گری ، خانه سامانی ای و چوکی داری ای در ادارات دولتی ، آنهم از طریق واسطه ووسیله بدست آید . اگر کارخانه مارخانه ای بتواند بصورت " اسلامی " فعال گردد ، کاروباری در کارخانجات دولتی ویا خصوصی بدست خواهد آمد اما بیکارگی مانع خواهد بود . کیسه بری و خس دزدی هم می تواند کاسبی ای با حد اقل درآمد محسوب گردد ، ولی اگر کیسه ای برای بریدن وخسی برای دزدیدن گیر بیاید !! برای دوکان داری سرمایه وبرای حمالی وکراچی رانی دست و بازوی کاری بکار است که هیچکدام شان را ندارند . اگر بتوانند جوی از غیرت کم کنند تبنگ فروشی کارآسانی خواهد بود .**

**معیوبین جنگ سرنوشت شومی پیش رو دارند . کارآنها با " کرام الکاتبین " است . البته تازمانی که زنده اند می توانند گدایی کنند ویا تقبل خطر " محکمه اختصاصی " برای**

پرداختن به " کار های نا مشروع " نیزچانس خواهند داشت . مگر راه آسان اینست که اگر اقاربی داشته باشند بارگردن آنها باشند . مجاهدین معیوب انتظار دارند " دولت اسلامی " برای آنها مدد معاش ماهانه ای بپردازد ویا کاری فراهم سازد . ولی دولت برای برآورده ساختن این انتظار چیزی دردست ندارد واگر چیزی هم بدست بیاورد تا رسیدن بآنها خواهد خشکید !!

کارگران چه انتظاری می توانند داشته باشند؟ حق کار؟ شرعا چنین حقی ندارند . حق تشکیل اتحادیه های صنفی؟ طالبان این حق به " محکمه اختصاصی " ارجاع خواهند شد . برخورداری از حقوق صنفی ؟ هیچکس حاضر نیست دراین مورد قولی بدهد . حق اعتصابات و تظاهرات ؟ یاغی گری وباغی گری به شدید ترین وجه سرکوب خواهد شد . کارگرانی که هم اکنون بیش وکم بیکار اند ، آرزو دارند کاری بدست آورند ، و لی نمی توانند انتظار برآورده شدن آرزوی شان را داشته باشند . کارگرانی که کم وبیش کار دارند به بیکاری تهدید می شوند . کارگران مهاجر درایران و پاکستان باید دیگر برگردند به کشور شان . اما در کشور کاری وجود ندارد و گمان نمی رود که رهبران سالهای سال بتوانند از کاربزرگ تقسیم وباز تقسیم مناصب وچوکی های دولتی وبروز اختلافات مدام میان شان فراغت حاصل کنند ، تا بتوانند فکری برای ایجاد کار وروزگار برای بچه های مردم بنمایند . گذشته ازاینها هر کارگری باید این را بخوبی بداند و درک نماید که درجامعه انقلابی اسلامی افغانستان هر گونه صحبتی از کارگران و حقوق کارگران می تواند رنگ وبوی کمونیستی داشته باشد که جزای حق الهی و حق العبدی اش روی هم رفته جزای سختی خواهد بود .

اقشار مختلف خرده بورژوازی بازار ، احساس مصئونیت و امنیت ندارند . اینها در طول سالهای گذشته جنگ مورد چور و چپاول وغارت واخاذی قرار گرفته اند وضرب شصت مجاهدین اسلامی را در روزهای اول استقرار دولت اسلامی درکابل نیز نوش جان کردند . هم اکنون نیز درشهر ها وروستا ها خطر چور وچپاول برطرف نگردیده است و معلوم

نیست که چه موقع جلو غارتگران گرفته خواهد شد . شاید اصلا چنین برنامه ای درکار نباشد !! دوکانداران و تجار خرده پا درگیرودار وکشمکش های فی مابین گروه های مختلف مجاهدین اکثرا متضرر می شوند ، اموال شان مورد دستبرد قرار می گیرد و گاهی خود شان گروگان گرفته می شوند .

روشنفکران غیر خلقی و پرچمی و غیر تنظیمی ، هیچ موقعیت مناسبی درچشم رسی ندارند . موقعیت های شغلی مربوطه اینها را تا حدودزیادی خلقی ها و پرچمی های سابق در دست دارند ومقداری هم به تصرف تنظیمی ها درخواهند آمد . برعلاوه جنابان مولوی ها ، آیت الله ها و ملاها و آخوند ها ی پایین تر ، موقعیت های مهم را علی الحساب بعد از پیروزی " انقلاب اسلامی " تحت تصرف در آورده اند و دامنه متصرفات شان را در آینده گسترش خواهند داد ، آنهم در حالی که مدارس و حوزات دینی ، مساجد و تکیه خانه ها همچنان ملک طلق و مالکیت خالصه طلبای دینی وحضرات آخوند ها باقی خواهند ماند .

زنان در دولت اسلامی افغانستان هیچگونه حقی در امور رهبری ، قضاوت و امامت ندارند . بعضی از " رهبران انقلابی " آنها را صاحب حق رای می شناسند ، بعضی نمی شناسند وبعضی دراین مورد اگر ومگردارند . به گمان اغلب این معضله را با سلب حق رای از مردان حل وفصل خواهند کرد تا سوالی برای خواتین باقی نماند . رعایت حجاب اسلامی حتمی است و زنان مجبوراند آنرا مراعات نمایند . الرجال قوامون علی النساء . هر زنی که این حکم قرآنی را نپذیرد و قیمومیت و حکومت مطلقه مرد بر خود را مورد سوال قرار دهد ، ناشزه است و حکم نشوز بدون مراجعه به محکمه اختصاصی با جزای دلخواه توسط شوهر بالای وی قابل تطبیق است و هیچگونه حق شکایتی هم نمی تواند در میان باشد . صحبت از حق طلاق برای زنان ممنوع است و هیچگونه مجوز شرعی ندارد . هرگونه صحبتی از تساوی میان زنان و مردان نشانه ای از افکار مزدکی وزندیقی وکمونیستی است وبا تمام قوت و قدرت مورد سرکوب قرار خواهد گرفت .

**اما زنان شرعا از حق قبول یا عدم قبول نکاح برخوردار اند ، در شهادت و تصاحب اموال موروثی دوزن هم وزن یک مرد بحساب می آید ، یعنی هر زنی نصف یک انسان که مرد باشد و منصب بسیار عالی و پردرآمد وباشوکت وزارت داخله خانه به آنها تعلق دارد . اما " رهبران جهادی " در طول سالهای گذشته نشان داده اند که در ندادن حقوقی بالاتر از حقوق شرعی به زنان دقیق ، سخت گیر و منضبط هستند ؛ اما اگر همین حقوق شرعی از طریق اعمال سنت ها و رسوم ارتجاعی ترقبیلوی وقومی مورد نقد و انکار قرار بگیرند ، فضیلت اخروی اش را برای زنان بیشتر می داند ، اسلامی ترش می پندارند و کسی را مورد مواخذه قرار نمی دهند .**

**درخانواده های بی سرپرست بویژه در شهر کابل زنان زیادی بخاطر تامین معا ش خانواده های شان جبرا به فعالیت های اقتصادی بیرون از منزل از قبیل کار در کارخانه ها کشانده شده اند و همچنان به تعداد زیاد در دفاتر دولتی مشاغلی دارند . تمامی این زنان به درستی احساس می نمایند که در دولت اسلامی مصئونیت شغلی ندارند .**

**مرتجعین متعلق به ملیت های غیر پشتون ، احساسات ملی جریحه دار شده و روحیه ضد شوونیستی ملیت های غیر پشتون را و سیله های برای دستیابی به قدرت شخصی و گروهی و چوکی های بیشتر در دستگاه دولتی قرا رداده اند . برای اینها مسئله حق تعیین سرنوشت ملیت ها اصلا مطرح نیست . مسئله اینها ، مسئله به حدوحدود وزنه و اندازه قدرت و قوت مرتجعین متعلق به ملیت های مختلف در یک دستگاه ارتجاعی سرکوب گرانه مشترک است . چنانچه این مرتجعین دراثر فشار توده ای وحتی فشار صفوف نیروهای تحت رهبری شان مجبور شوند حقوق ملی ملیت ها را مطرح نمایند ، انرا درحد اقل و بصورت بسیار دست و پاشکسته مطرح خواهند کرد. از جانب دیگر شوونیست های پشتون که از وضعیت فعلی احساس خطر می نمایند ، همانند گذشته به وحدت اسلامی و خلوص جهادی چسپیده و هرگونه صحبتی از حقوق ملیت ها را توطئه دارودسته ببرک کارمل قلمداد می نمایند !! شکل گیری نهایی اوضاع هنوز روشن نیست**

. استقرار شوونیزم پشتون با همدستی بسیار نزدیک مرتجعین تا جیک ، هرج ومرج دوام دار و خطر تجزیه رسمی کشور متحمل ترین چشم اندازهای سیر حوادث محسوب می گردند .

کشمکش های سبعانه و خصومت های ارتجاعی وحشیانه میان دولت بازمانده از دوران اشغال و اپوزیسیون اسلامی آن ، اکنون جای خود را برای دشمنی میان دولت اسلامی و اپوزیسیون اسلامی آن خالی کرده است . گرچه نیروهای دوطرف این صف بندی ارتجاعی متقابل هنوز کاملا مشخص نگردیده اند ، اما کشته ها وزخمی های شهریان کابل وویرانی های ناشی از زدوخورد میان حکمتیار و مسعود ، نشانه های روشنی از وخامت شدید اوضاع در رابطه با این صف آرائی می باشند . خصومت ودشمنی میان " انقلابیون مسلمان " بخصوص میان جمعیت اسلامی و حزب اسلامی خلاصه نمی شود . علاوتا خصومت اخوانی ها با غیر اخوانی ها ، خصومت گروپ های مختلف اخوانی با یکدیگر ، خصومت سنی ها و شیعه ها ، خصومت حنفی ها و وهابی ها ، خصومت جعفری ها با اسماعیلی ها ، خصومت ملاها با غیر ملا ها و صد ها و هزار ها فقره از دشمنی و عناد های شخصی ، قومی و منطقوی میان قوماندان های جهادی و مجاهدین ، تصاویری از قتل و کشتار و غارت را به نمایش می گذارند که قربانیان اصلی آنها توده های فقیر و پابرهنه اند .

یک نسل کامل از نونهالان کشور، بامستفیض شدن از سیاست های بی فرهنگی مجاهدین اسلامی ، بی سواد و بی تعلیم بارآمدند . مجاهدین سربکف تقریبا تمامی مکاتب روستایی را ویران کرده واز میان بردند . باوجودیکه در سالهای اخیر تعدادی از مکاتب پسرانه در بعضی از مناطق روستایی ، با استفاده از کمک های خارجی فعال گردیدند اما ارزش تعلیمی وتحصیلی آنها تقریبا صفر بوده است . ازیک جانب دایر کنندگان این مکاتب اساسا بخاطر استفاده از امکانات عالی و پولی خارجی به این کار مبادرت ورزیده اند و ازجانب دیگر در گیرودار درگیری های گروپ های مختلف مجاهدین با یکدیگر ، اکثرا پروگرام درسی این مکاتب دچار اختلال و وقفه شده وبعضا هم مورد غارت قرار گرفتند.

چشم انداز درس وتحصیل دختران تیره وتار است . هم اکنون در سراسر مناطق روستایی کشور شاید بطور نمونه یک مکتب دخترانه هم وجود نداشته باشد مجاهدین قهرمان نه تنها موفق گردیدند این مکاتب را تماما از میان ببرند ، بلکه مومنانه از دایر شدن مجدد آنها نیز کاملا جلوگیری بعمل آورده اند . حال که حکومت اسلامی در شهر ها نیز برقرار گردیده است ، مکاتب دخترانه شهری نیز مورد تهدید قرار گرفته اند . وقتی شهر کابل به تصرف مجاهدین اسلامی درآمد ، بعضی از گروپ های آنها لیسه رابعه بلخی و چند باب مکتب دخترانه دیگر را غارت و تخریب کردند تا ثواب اخروی کسب نمایند . گذشته از اینها چون چانس اشتغال زنان شهری در بیرون از منزل ، اگر توسط دولت اسلامی کاملا از میان نرود ، حد اقل فوق العاده محدود شده و با قیود زیادی همراه خواهد بود ، دامنه تحصیل دختران بویژه تحصیلات دانشگاهی آنها خود بخود محدود خواهد شد . برعلاوه سیاست اسلامی جداسازی دختران وپسران در تحصیلات دانشگاهی که باید درآینده عملی شود ، تحصیلات دانشگاهی دختران را به نحوبسیار جدی مورد ضربت قرار خواهد داد زیرا هیچ چیزی برای دایرکردن فاکولته های دخترانه در دسترس دولت اسلامی قرار ندارد . البته به احتمال قریب به یقین علاقه ای برای فراهم آوری همچو امکانات نیز نزد رهبران "انقلاب" وجود ندارد .

باوجود تمامی مطالب فوق یک چانس عالی برای علاقه مندان تحصیل در دولت اسلامی افغانستان وجود دارد ، البته صرفا برای پسران و مردان : تحصیل در مدارس دینی . این کارخانه های آخوند سازی به تعداد زیادی در مناطق تحت تصرف مجاهدین در روستا ها سر برآورده اند . همچنان تعداد زیادی ازآنها در دیار مهاجرت نیز فعال گردیده اند که راسا به شهرها وروستاهای کشور انتقال داده خواهند شد . اینست خدمت بزرگی که " رهبران جهادی " درساحه تعلیم و تربیه برای مردمان آخوند پرورومولا دوست ما انجام دادند .

سرنوشت آزادی های سیاسی ، فکری ، بیان و مطبوعات بیش از پیش روشن است ، یعنی معلوم است که تاریک است . هیچ فکر سیاسی ای غیر از فکر سیاسی اسلامی درافغانستان اسلامی حق موجودیت ندارد . هیچ فعالیت سیاسی ای غیر از فعالیت سیاسی اسلامی را دولت " انقلاب " اسلامی اجازه تبارز نمی دهد . هیچ گروه و دسته سیاسی ای غیر از اسلامی ها حق فعالیت ، موجودیت و حیات ندارند . زبانی که گفته های خلاف شرع و حتی غیر شرعی بیان کند بریده و دهانی که به چیزی غیر از شریعت قراء ومخالف با آن باز گردد ، نه فقط بسته بلکه کوبیده و شکسته خواهد شد . در ساحه مطبوعات سانسور اسلامی برقرار می گردد تا جریده و مجله ها،حتی سطر و صفحه ای بصورت غیر اسلامی وضد اسلامی منتشر نگردد . باهنراسلامی ، موسیقی اسلامی و فیلم های اسلامی ، رادیو تلویزیون و سینما هم اسلامی خواهند شد تا جامعه از بابت اسلامی بودن کم و کسری نداشته باشد . دراین موارد برای کسی شک و شبهه ای وجود ندارد واگر هم داشته باشد فقط برای دیوانه ها ، کله گنگس ها خواهد بود . امیدواری به روحیه آزاد غیر اخوانی ها ویا اخوانی های معتدل کارکسانی است که جلاد خنده روی را از جلاد ترشروی وقاتل مهربان را از قاتل نا مهربان ترجیح می دهد .

اینجا وآنجا کلمه دل نشین آزادی بگوش می رسد . اما چه آزادی ای ؟ باند ها ی مرتجع حاکم فعلی، همانقدر ساخته دست و پرورده دامان امپریالیستها ومرتجعین خارجی اند که سلف دیروزی شان ، خلقی ها و پرچمی ها وحزب وطنی ها بودند . اینها قدرت و قوت فعلی شانرا مرهون امپریالیستهای آمریکایی واروپایی و مرتجعین عربی ، پاکستانی و ایرانی اند . اینها هیچ برنامه ای برای ایجاد جامعه آزاد از سلطه امپریالیستها ومرتجعین خارجی ندارند . اینها خود نمایندگان واقعی و حقیقی سلطه نیمه مستعمراتی امپریالیستها بر کشور و تطبیق کنندگان جدی و حافظان وفادار این سلطه اند . تحت حاکمیت اینان ، حالت نیمه مستعمراتی کشور نه تنها باقی خواهد ماند، بلکه عمیقتر خواهد شد . زیرا تمامی سیاست های شان متکی به امپریالیستها ومرتجعین خارجی

**است . برای اینها ، نه تنها از لحاظ ماهیت طبقاتی ، بلکه خو و خصلت و کرکتر شخصی نیز ، سیاست اتکاء بخود و اتکاء به مردم خود معنی و مفهومی ندارد و هیچ و پوچ است و به بیان دیگر یک سیاست کمونیستی و ضد اسلامی است !! اینها نه تنها به نوکری و مزدوری در بارگاه امپریالیستها بلکه به چاپلوسی و دریوزگی در نزد مرتجعین عربی پاکستانی و ایرانی نیز عادت کرده اند و خو گرفته اند . قشر درجه اول درحاکمیت ارتجاعی فعلی یعنی آخوندها ، سنتا گدا صفت و خیرات خور بوده وبا اصل اتکاء بخود درزندگی ناآشنا و بیگانه است . اینها در جواب هر درخواست مردم عادتا می گویند : از آمریکا وسعودی و پاکستان وایران برای شما طلب می کنیم . عیب اصلی کاراین است که اینها در طول سالهای گذشته - هم آهنگ با خلقی ها وپرچمی ها – روحیه اتکاء بخود مردمان ما را عمیقا ضربت زده و خدشه دار ساخته اند .**

**مسئله عودت مهاجرین ومسئله بازسازی اقتصادی دو قضیه ای است که معمولا بصورت توام با هم مطرح می گردند . مرتجعین حاکم اجراء وتحقق عملی این برنامه های عاجل را تمام وکمال به کمک های خارجی امپریالیست ها و مرتجعین عرب و منطقه موکول کرده اند و خود هیچگونه راه چاره و پروگرامی در نظر ندارند .**

**توده های مهاجر که اکثرا می توانند در زمره دهقانان و کارگران محسوب گردند ، غالبا برای برگشت به وطن اشتیاقی نشان نمی دهند ، مگر آنکه به نحوی از انحاء به این کار مجبور ساخته شوند ، مثلا رشن شان قطع شود ویا زمینه های کار برای شان بسیار محدود گردد ویا فشار مناسبات قومی و ادار شان سازد . مسئله روشن است . اینها چیزهای دلخوش کننده ای در وطن در چشم رسی ندارند که باعث دلگرمی شان برای عودت گردد ، نه زمین ، نه خانه و نه کار. برعلاوه ترس از بی امنیتی و مدعی دار ها نیز موجود است . تاجائیکه مربوط به مهاجرین کمپ نشین می شود ، تاحدود معینی روحیه تنبلی وبیکارگی نیز دخالت می نماید . این بخش از مهاجرین انتظار دارند موترتیار برای شان جهت انتقال بوطن ، خانه تیار برای سکونت شان و رشن تیار برای اعاشه شان در**

وطن فراهم گردد . اینها اگر بوطن هم برگردند ، بازهم ممکن است تیار بخواهند ، اما متاسفانه نه زمین ، نه کار بلکه رشن ! ! اینها اینگونه نبودند ، در طول سالهای گذشته جنگ توسط رهبران گدا صفت اینگونه بارآورده شده اند .

گدا گر مملکت گیرد ، بگیرند
همه مردم نیکوخوی وگدای
شوند جمله گدا بوی و گدا جوی
به بیعاری چو سرباز فدایی

بازسازی اقتصادی ایکه رژیم حاکم واربابان امپریالیستی وارتجاعی آن مد نظر دارند ، کدام مفاداساسی ای را برای توده های مردم در بر ندارد . اولا ازین جهت که بازسازی اگراجرا هم شود بازسازی اقتصاد نیمه فیودالی نیمه مستعمراتی بوده و به نفع فیودال ها ، خوانین و سرمایه داران دلال خواهد بود . ثانیا تاآنجائیکه در طول چند سال گذشته به تجربه ثابت شده ، پول های اختصاصی داده شده به پروژه های باز سازی اقتصادی و سیعا توسط دست اندرکاران این پروژه ها حیف و میل می گردد . ثالثا منابع کمک دهنده امپریالیستی وارتجاعی از طریق ارائه این کمک ها برای شان در سراسر جامعه راه باز می نماید . ازین جهت کمک به پروژه ها ی بازسازی اقتصادی یک راه بسیار آسان نفوذ سلطه گران خارجی به کشور بوده و برای آنها فرصت خواهد داد که جای پای شان را در افغانستان محکم تر نمایند .

چه دررابطه با عودت مهاجرین و چه د ر رابطه با بازسازی اقتصادی کشور ، می توان براساس یک سیاست اصولی ودرست به توده های مردم و بسیج عمومی آنها اتکاء نمود . و هر دوی این برنامه عاجل را با تکیه اساسی روی خود به پیش برده و مورد اجراقرار داد . اما مرتجعین حاکم با سیاست اتکاء به توده های مردم و بسیج عمومی آنها که

**مستلزم برانگیختن شور وشوق آنها در عودت به وطن وباز سازی اقتصادی می باشد ، کاملابیگانه اند . تمامی سیاست ها ، برنامه ها وعملکرد های مرتجعین حاکم بجای برانگیختن شوروشوق توده ها و بسیج آنها ، متوجه مهارکردن انرژی بی پایان آنها وبستن هرچه بیشتر دست وپای شان بوده وهست زیرا که این سیاست ودقیقا همین سیاست راز اصلی دوم حاکمیت و قدرت شان می باشد .**

**نمی توان گفت ، آنچه تا حال گفته آمدیم ، تماما برای توده های مردم بصورت روشن وآگاهانه قابل در ک می باشد . خیر توهمات مذهبی و ناسیونالیزم ارتجاعی شدیدا روی روحیه و افکار مردم تاثیر می گذارند آنها را ازمخالفت فعال با ضد انقلابیون 8 ثوری باز می دارند . اما یک نکته مسلم است : " انقلاب 8 ثور " ازهمان روز اول خود درنزد توده های وسیع خوش آیند و محبوب جلوه نکرد . احساس ناخوشآیند اینان نسبت به حاکمان فعلی روز بروز بیشتر و عمیقتر خواهد شد و به نحو وسیعی گسترش خواهد یافت . نظام نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی حاکم که اینک مرتجعین اسلامی را در راس خود دارد ، بیشتر و بیشتر و به نحو روزافزونی مخالفین خود را در روی خود پرورش داده و به میدان خواهد آورد .**

**رفقا !**

**فرصت های مبارزاتی مساعد بیشماری در پیش پای ما قرار دارد . ما مکلفیم از این فرصت ها با دوربینی و دوراندیشی اصولی متناسب با استراتیژی انقلابی مان استفاده نمائیم .**

**توده ها ی زحمتکش کشور !**

**حاکمان مرتجع تازه بدوران رسیده هیچ چیزی برای ارائه کردن به شما در دست ندارند. توهمات بی پایه وبی اساس د رمورد آنها را به دورافگنید. راه سعادت و نیک بختی شما، راه سرنگونی قهری این مرتجعین و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است. هیچ راه دیگری، بدبختی و سیه روزی شما را پایان نخواهد داد . پس ،**

**به پیش درراه انقلاب**

***

# نفاق علاج ناپذیر

بجان هم افتادن احمد شاه مسعود و گلبدین را که یکی با اتکاء به ملیشه های ازبک ، تاجیک و هزاره اسماعیلیه ودیگری با اتکاء به خلقی ها وپرچمی های پشتون به رهبری اسلم وطنجار ، راز محمد پاک تین و محمد رفیع ( وزیر دفاع وزیر داخله ویکی از چهار معاون ریاست جمهوری حکومت نجیب ) که مرکز عملیات و زورآزمایی آنها را شهر کابل تشکیل می داد ، نه بعنوان یک قضیه مجرد و بدون ارتباط با وقایع و موضوعات گذشته و چگونگی محتوی اختلافات آنها ، بلکه در ارتباط با آن مورد توجه قرار دهیم، در خواهیم یافت که تضادها واختلافات کنونی به همین واقعه اخیر واختلافات بین مسعود و گلبدین وحتی ازآن بالا تر به اختلافات بین جمعیت اسلامی و حزب اسلامی محدود ومنحصر نمی گردد . بعد این اختلافات تمام احزاب اسلامی را در بر می گیرد که درآستانه دستیابی به قدرت سیاسی بصورت فوق بوقوع پیوست .

اختلافات وتضاد های موجود در بین جناح های مختلف احزاب اسلامی ریشه در عوامل عدیده سیاسی ، اجتماعی ، ملی و مذهبی داشته واز سالها قبل نطفه آن بسته شده است . این اختلافات به هیچ صورت آن طوریکه حزب اسلامی ادعا می کند پدیده یک شبه نبوده وبا بیرون رفتن ملیشه های ازبک از شهر کابل نیز بر طرف نمی گردند .

اختلافات بین احزاب از همان سالهای اول تجاوز قوای شوروی به مشاهده می رسید که مقامات پاکستانی وسعودی طی سالهای متمادی برای بر طرف نمودن آن کوشا بوده اند . این کوشش های سالهای 60 – 1361 تاآنجا پیش رفت که رهبران احزاب هفتگانه سنی مذهب را به سعودی برده و انها را در " خانه خدا " وادار به سوگند خوردن نمودند تا شاید این کارمفید ثابت شود ولی بعد از ین سوگند نیز آنها متحد نشدند، برعکس اختلافات آن ها بیشتر و عمیق تر شد . هرقدر عمر دولت بازمانده ازدوران اشغال کوتاه

تر میشد به همان پیمانه اختلافات این ها شدید تر و فحاشی هایشان علیه یکدیگر عریان تر و شدید تر می گردید . حال که دیگر با فروریختن حکومت نجیب عملا قدرت سیاسی در دست این احزاب قرار گرفته است ، چنگ ودندان نشان دادن آن ها به یکدیگر بیشتر شده چون سگان گرسنه بجان هم افتیده اند تا باشد با قربانی نمودن هرچه بیشتر توده ها و بربادی کشور قدرت یکه تاز و حکمروان مطلق جامعه گردند !

با درک محتوی اختلافات این احزاب وبا توجه به تجارب سالهای متمادی تلاش های ناکام برای متحد ساختن پایدار و دوامدار آن ها می توان گفت این بار نیز تلاش های حلقات معین ارتجاعی نخواهد توانست در رفع این اختلاف اخیر به آن ها کمک نموده و در اعاده آبروی ازدست رفته آن ها مصد ر خدمتی شود. راه اساسی رفع اختلافات بین این احزاب ارتجاعی ودولت اسلامی آن همانا با سرنگون ساختن کامل آنها و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست از طریق پیشبرد موفقانه جنگ خلق ممکن خواهد بود نه با تمکین آنها به سازش های موقتی و تداوم بحران سیاسی، اقتصادی جامعه .

قبل از پرداختن به اختلافات و تضاد های آن ها که باعث این همه کشیدگی وبی آبروگی آنها شده است ، یاد آور می شویم که منظور این مختصر بحث ، توضیح کامل وهمه جانبه تمام اختلافات آنها نیست و نمی تواند باشد ، در ین مختصر به مشکل میتوان مهمترین اختلافات را که بین جناح بندی ها ودردرون جناح بندی ها وجود دارد نشانی و در معرض توجه و انتقاد خوانندگان قرار داد .

## ۱ـ اختلافات میان بنیاد گراها و میانه روان .

### الف – پایه سیاسي اختلافات .

پایه سیاسی اختلافات بین این دو جناح بندی ناشی از حمایت میانه روها از حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان مطابق به پیشنهاد موسسه " ملل متحد " می باشد . یعنی میانه روها خواستار آن بودند که حل سلاسی قضیه افغانستان از طریق مذاکرات " بین الافغانی

" وایجاد دولتی با " قایده وسیع " بشمول ظاهرخان ، بیروکرات ها ی سابق ، افغانستانی های سر شناس مقیم خارجه ، عناصر مسلمان دولت کابل ، مشران اقوام وقبایل صورت گیرد . در حالیکه بنیاد گرا ها با چنین پروسه مخالفت می ورزیدند . آنها ابراز عقیده می نمودند که این چنین یک دولت منافی انقلاب اسلامی می باشد . مخالفت کنونی گلبدین با دولت اسلامی مجددی ازین موضوع منشاء می گیرد.

**ب – پایه ایدئولوژیکي اختلاف :**

با وجودیکه هر دوجناح رسما اسلام را ایدئولوژی خود قبول دارند وهردوسنی مذهب اند ، میانه رو ها بیشتر پیرو یک اسلام سنتی و معتدل اند ، اسلامی که حاضر است همراه با فرقه های دیگر اسلامی و تمایلات لیبرالی زیست باهمی داشته باشد. در حالیکه بنیاد گراها طرفدار برقراری نظام اسلامی متعصب بوده و حاضر نیستند به ایجاد دولتی کمتر از اسلام متعصب قناعت نمایند.

**ج – ازلحاظ طبقاتي واجتماعي :**

با وجودیکه میانه رو ها بطور عموم ودراساس به نیروهای فئودالی متعلق اند با آنهم تا حدودی خود را با بورژوازی کمپرادور همنوا نشان می دهند ، در واقع آنها خواهان یک نظام نیمه فئودالی- نیمه استعماری اند و بر این موضع خود عموما آگاهی دارند ، ودرعین حال حاضرند به پاره آزادی های شکلی و نیم بند اجتماعی وفرهنگی مثل فعالیت زنان در بیرون از منزل با حجاب اسلامی ومانند آن اجازه دهند .

بنیاد گراها نیز همانند میانه روها به نیروهای فئودال متعلق اند ولی فرق بین این دودراین است که بنیاد گرا ها درعین نمایندگی از فئودال ها خواهان برگشت جامعه به نظام فئودالی و مطلق العنانی اند که درآن مذهب سلطه و سیطره کامل داشته باشد . اینها با هرگونه آزادی های شکلی ونیم بند اجتماعی و فرهنگی نیز مخالفت جدی می نمایند .

## ۲- بنیاد گرایان واختلافات بین آن ها.

### الف – بین حزب اسلامي وجمعیت اسلامي :

اختلاف بین این دو نه تنها از موقف بینابینی رهبری جمعیت اسلامی وبالاخره موضع گیری آن درجهت میانه رو ها منشاء می گیرد ، بلکه دشمنی و عناد شخصی رهبران این دو بخش وخودخواهی آن ها نیز در مسئله تاثیر معینی داردکه می توان از سوء قصد مکرر این دودسته علیه رهبران وافراد سرشناس یکدیگر وبرخورد های مسلحانه آنها به عمق مسئله پی برد .

علاوه براین دومسئله اختلاف ملیتی موجود بین این دو خود یکی از دلایل مهم کشیدگی آنها بشمار میرود . اگر گلب الدین می خواهد سلطه شوونیستی طبقه حاکمه ملیت پشتون را تحت پوشش اسلام و مخالفت با ملیشه های ازبک بر کشور حفظ وتداوم بخشد ، بدون شک ائتلاف مسعود با ملیشه های ازبک ، تاجیک و هزاره های اسماعیلیه ناشی ازتمایلات آنها درمخالفت با این سلطه شوونیستی و کوشش در جهت ربودن قدرت سیاسی از آنها نهفته می باشد . به این ترتیب میتوان گفت اصلی ترین اختلاف بین جمعیت اسلامی و حزب اسلامی و تمایل جمعیت به سازش با میانه رو ها ریشه در مسایل ملیتی دارد که حل این اختلاف کارسهلی نخواهد بود .

### ب – چگونگي برقرار ساختن دولت اسلامي واختلاف بر سر آن :

نه تنها بین احزاب میانه رو وبنیاد گرا درین مورد اختلاف نظر وجود دارد ، بلکه بین خود بنیاد گراها نیز اختلاف نظر های معینی وجوددارد .

مثلا ، خالص و سیاف طرفدار ایجاد یک دولت اسلامی از طریق شورائی از اهل " حل وعقد " می باشند و به نظر آنها اجماع امت نیز چیزی غیر ازاین نمی تواند باشد ، زیرا این دورا عقیده بر اینست که عوام الناس نادان و جاهل بوده ، از دین خدا و شریعت غرای محمدی اطلاع کافی ندارند و نمی توانند به خیر وشر خود پی برند ؟! ازین رو انها حق ندارند برای انتخاب خلیفه مسلمین رای داده ، خلیفه مسلمین را انتخاب نمایند . بنظر ای دو شورای اهل " حل وعقد " عبارت از اجماع علمای دین می باشد ، آن علمای

که هم عالم به دین خدا و شریعت محمدی باشند وهم عمل کننده به آن و قادر به رای صائب . درحالیکه گلبدین وربانی طرفدار انتخابات عمومی اند . ولی درین مورد نیز بین گلبدین و ربانی اختلاف وجود دارد . گلبدین طرفدار آنست که در انتخابات نه افراد بلکه خود احزاب کاندید باشند و هر حزب نظر به آرای که بدست می آورد به پارلمان نماینده معرفی نماید .

هگذا گلبدین به این عقیده است که در دور دوم انتخابات آن احزابیکه در دوراول کمتر از ده فیصد آراء مردم مسلمان را بدست آورده بودند نباید حق شرکت در انتخابات را پید انمایند واختلافات دیگری از این قبیل .

همین اختلافات باعث آن شده است تا این احزاب نتوانند طی این مدت خود را بر سر ایجاد دولت اسلامی و چگونگی تقسیم قدرت حل وفصل وباهم کنار آیند .

## ۳- خود خواهي رهبران وقوماندان هاي جبهات :

رهبران و قوماندان های احزاب اسلامی ، افغانستان را مال به " غنیمت " رسیده برای خود تصور نموده وبا حرکت ازین موضع به جان هم افتیده وبر سر و روی همدیگر می کوبند تا سهم بیشتری ازین مال " غنیمت " بدست آورند ! ؟ همین بینش ارتجاعی اسلامی را در گذشته نیز عمل نموده ، باعث تاراج شهر ها ، دهات وقصبات کشور ، ریخته شدن خون های بیشمار و تعرض به نوامیس مردم شده بود . ازین رو به مشکل میتوان تصور نمود که قوماندان ها ورهبران براین ملوک الطوایفی مزمن بوجود آورده شان به نفع تقویت حکومت مرکزی وایجاد فضای امن فایق آیند .

## ۴- اختلافات بین احزاب تشیع و تسنن :

### الف – اختلافات مذهبي بين اين دو فرقه :

اختلاف موجود بین این دو از یکهزاروسه صدوچند سال به این طرف پیوسته ادامه داشته وهر دوطرف برای به کرسی نشاندن موضع شان از بدست گرفتن هیچ وسیله ای منجمله

به راه انداختن جنگ های شدید که تلفات بیشماری داشته است مضایقه نکرده اند . بین تشیع وتسنن اختلافات عدیده سیاسی واجتماعی بر مبناء بینش مذهبی شان وجود دارد که پرداختن به تمام آنها مورد نظر بحث حاضر نمی باشد . بحث حاضر به یکی دو مورد معین که با صحبت های حاضر رابطه می گیرد محدود می باشد .

1 – مذهب تشییع بخصوص بخش جعفری آن که بزرگترین فرقه تشییع را تشکیل می دهد ، اطاعت از اولوالامر اسلامی را نه اطاعت از خلیفه مسلمین مورد نظر مذهب تسنن ، بلکه اطاعت و پیروی از مرجع روحانیت ( امام و جانشینان آن ) می داند . این مسئله اساسی مخالفت مذهب جعفری با خلافت به خلیفه صدر اسلام می باشد . ازهمین رو مذهب جعفری آنها را غاصبین حقوق خانواده پیامبر دانسته و بغاوت علیه آن چیزی را که مذهب تسنن خلیفه المسلمین می خواند ، جا یز میداند .

2 – برخلاف مذهب تسنن که موجودیت خلیفه المسلمین را لازم وبرای انتخاب آن به " اجماع امت " با شورای اهل " حل وعقد " مراجعه می نمایند ، مذهب جعفری به مرجعیت – ولایت فقیه - تکیه می نماید که تا امام یازدهم میراثی بوده وبعد از غیبت به اصطلاح امام دوازدهم تا زمان خروج آن ، نایب امام این مکلفیت را بدوش دارد . نایب امام منحیث یک رهبر سیاسی ، مذهبی با اختیارات کامل نه از طریق انتخابات ، اجماع امت و شورای اهل حل وعقد ، بلکه از طریق مشوره چند آیت الله صاحب مرجع تعیین می گردد . توجه به این دو مسئله نشان می دهد که بین این دو مذهب از لحاظ ایدئولوژیکی ، سیاسی و تاریخی اختلافات عمیقی وجود دارد که از سیزده قرن به اینطرف ادامه داشته است وسازش های موقتی برخی از علماء و آخوندها نمی تواند آن را بر طرف نماید .

### ب – اختلافات ملیتي و سلطه شوونیزم :

در مقابل احزاب تشیع که اکثریت پیروان آن را ملیت تحت ستم هزاره تشکیل مید هد احزاب سنی مذهب بخصوص بنیادگرایانی قرار داردکه به ملیت پشتون متعلق بوده ،

حامل و نماینده شوونیزم آنها در تحت پوشش اسلام اند . چنانچه یکی از پایه های مخالفت جدی آنها رادر عدم قبول 25 فیصد سهیم ساختن احزاب تشیع در قدرت سیاسی می توان ناشی از تمایلات شوونیستی آنها به شمار آورد .

اگر در نتیجه مبارزات جاری بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی ، حزب اسلامی شکست خورده و زمینه دوام سلطه شوونیستی طبقه حاکمیت ملیت پشتون مورد سوال قرا رگرفته و قدرت بیشتر به ملیت تاجیک در ائتلاف با ازبک ها بیفتد ، باز هم برتری جوئی تازه ای به میدان خواهد آمد که خود یکی از اختلافات مهم دیگر احزاب تشیع و تسنن خواهد بود

## 5 . اختلافات بین مذهب جعفري و اسماعیلیه :

اکثریت اسماعیلیه افغانستان را افراد مربوط به ملیت هزاره تشکیل می دهد و بعد ازآنها شغنانی ها در ردیف دوم می آیند . اسماعیلیه یکی از شاخه های مذهب تشیع و فرقه ای از مسلمان ها بشمار می آیند . ولی مذهب جعفری بنابر اختلافات شدید دیرینه اش آنها را مسلمان ندانسته و هرگونه تماس و معاشرت اجتماعی با آنها را حرام می داند . مذهب جعفری با دامن زدن این چنین یک بینش در بین ملیت هزاره نفاق شدیدی بوجود آورده است . همین حالا که بسیاری از پیروان هزاره مذهب جعفری که در حزب وحدت اسلامی متشکل اند با وجود ادعاهای شان در متحد گردانیدن ملیت هزاره کوچکترین روحیه مساعد برای جلب اعتماد اسماعیلیه ها از خود نشان نمی دهند ونمی توانند نشان دهند و این خود نمی تواند تاثیرات معینی در تشدید اختلافات کنونی نداشته باشد .

## 6 ـ اختلافات بین وهابي ها و حنفي ها :

درردیف مذهب قبلا موجود در افغانستان وهابیت نیز جا گرفته است که محصول فعالیت عرب های وهابی در طی دوران جنگ مقاومت و بعد ازآن می باشد . بزرگترین گروپ

متشکل آن برهبری جمین الرحمن معدوم درکنربوجود آمد وبرای تثبیت موقعیت خود طی سالهای اخیر ، درگیری ها ی شدیدی را با حزب اسلامی گلبدین براه انداخت .
وهابیت صرفا به ساحه تنظیم سلفیه کنر محدود نمی گردد ، اثرات آن در ایالات دیگر نیز مشاهده می شود . رشد وهابیت که با کمک مالی و سیع عرب ها پیشبرده می شود با مخالفت حنفی ها روبروبوده ، در آینده زمینه ساز برخوردهای جدی را بوجود خواهد آورد .
مطابق به بینش وهابی ها ایجاد مذهب همه بدعت وعملی قبیح اند که باید از بین برده شوند ، همین بینش اساس اختلافات آنها را با حنفی ها و سایر مذاهب اسلامی تشکیل می دهد .

## 7 . تازه مسلمان ها ونقش شان در تشدید اختلافات :

رویزیونیست های خلقی و پرچمی که با ایجاد حزب وطن به مسلمانی روآورده بودند ، اکنون با استفاده از عفو عمومی دولت اسلامی – بخوان سازش مرتجعین – خود را در خدمت دولت اسلامی و حزب اسلامی گلبدین قرار دادند ، تضادهای ملیتی و دهههااختلافات دیگر خود را با اختلاف جدی شان انتقال خواهند داد . این تازه مسلمان ها یقینا با ایجاد تفتین وعمیق ساختن اختلافات بین دسته های مختلف اسلامی در انتقام کشیدن از حریف های دیروزی وباداران امروزی خویش به منظور حفظ موقعیت های بهتر شان کوتاهی نخواهند کرد ، و این خود می تواند بنوبه خود در تعمیق بحران سیاسی – اجتماعی کشور و لرزان تر ساختن هرچه بیشتر پایه های سست دولت اسلامی و علاج ناپذیری کامل نفاق کنونی آنها تاثیرات معینی بجا گذارد . خلاصه می توان گفت : برطرف نمودن این همه اختلافات و دهها مشکلات جدی اقتصادی و اجتماعی موجود از توان این دولت اسلامی مرتجع و هردولت اسلامی دیگری که جانشین آن شود بالاست . این دولت آنچنان ضعیف و مورد سوال است که حتی باداران امپریالیست آن ازین وضعیت ناخوش بوده واینده آنها را تاریک و افغانستان را در معرض خطر تجزیه می بینند .

**بگذار مرتجعین چنین بجان هم بیافتند و نشان دهند که برای آنها حتی همان عقاید اسلامی شان نیز در مقابل منافع فردی و گروهی شان به پرکاهی نمی ارزد !**
**بگذار آنها گلوی همدیگر را بدرند و هرچه بیشتر چهره واقعی خود را افشاء و توده ها را از توهم بیرون آورند !**

**رفقا ، دوستان و دیگر روندگان راه انقلاب !**

**دولت اسلامی بوجود آمده از بطن تبانی مرتجعین رنگارنگ با دنیای از اختلافاتی که دامنگیر آنهاست سخت بی آبرو، ضعیف و لرزان می باشد و این خود زمینه های مساعد بیشتری برای پیشبرد مبارزات انقلابی برای تدارک و برپایی جنگ خلق دراختیار کمونیست ها ونیروهای انقلابی ملی ، دموکرات قرار می دهد که می باید از آن خلاقانه و جرئت مندانه استفاده شود .**

**به پیش در راه استفاده خلاق ، اصولی و جرئت مندانه از این شرائط مساعد !**

**نفرین به دولت اسلامی منفور مجددی – مسعود وتمام مرتجعین دیگر !**

## سرانجام مشي " مصالحه ملي "

**حزب باصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان بعد از توافق نمودن سوسیال امپریالیزم شوروی به اخراج قوای اشغالگرش از افغانستان بر ضرورت مشی " مصالحه ملی " پافشاری خواهان برگزاری مذاکرات بین جناح های متخاصم ارتجاعی برای حل مسالمت آمیز قضیه سیاسی افغانستان شده بود. بعداز خروج قوای اشغالگر با وجود بدست آوردن موفقیت های نسبی – شکست احزاب اسلامی در جنگهای جلال آباد وغیره – وسنگین شدن وزنه وی برای پیشبرد مذاکرات با احزاب مخالف ، پایه ایدئولوژیکی اش به مورد سوال قرا رگرفتن حاکمیت حزب رویزیونیست سوسیال امپریالیزم شوروی از طریق سرعت یافتن پروسه تحقق پروستریکا ، روز بروز هرچه بیشتر مورد سوال قرار می گرفت . همین موضوع باعث شد تا نجیب ورفقایش " حزب دموکراتیک خلق " را همراه**

با مرامنامه واساسنامه اش بدور انداخته بجای آن یک مرامنامه ناسیونال شوونیستی ای ارائه و حزب وطن را بوجود آورند . ازین به بعدحزب وطن با جدیت ارتجاعی به باز سازی ایدئولوژیکی خود مصروف گردیده ، هرچه بیشتر تظاهر به مسلمانی نمود . گردانندگان حزب وطن تصور می نمودند که بدینصورت می توانند با دمساز ساختن خط و مشی ایدئولوژی حزب شان به تبعیت از پروستریکای گورباچف به روند عمومی تبانی ارتجاعی وحمایت از آن به حیات ننگین خود ادامه دهند ولو درنتیجه این دمسازی آنها نتوانند در دولت استقرار یابند ، بر اساس مشی " مصالحه ملی " نیروی درجه اول قدرت سیاسی بشمار روند . ولی فروپاشی سریع سوسیال امپریالیزم شوروی بعد از شکست کودتای ماه سنبله 1370 آنچنان یک چرخشی بود که حزب وطن نمی توانست در مقابل آن ایستادگی نماید .

حزب وطن که بعد از خروج قوای اشغالگر بازهم به امداد مالی ، نظامی و حمایت سیاسی کشور شوروی چشم امید داشت درنتیجه این رویداد یک باره کاخ مرمرین امید هایش فرو پاشیده و اختلافات موجود در داخل آن که همیشه از طریق مداخله شوروی ها به مصالحتی می انجامید با سرعت زبانه کشیده ودر طی کمتر از ششماه منجر به بغاوت جنرال مومن و روگردان شدن ملیشه ها ی رشید دوستم و سید منصور رهبر فرقه اسماعیلیه ازدولت شد . این مخالفت بزرگترین ضربه را بر فرق حزب وطن ودولت کابل وارد نمود . از همین مقطع سیر فروپاشی دولت کابل سرعت فوق العاده به خود گرفت و بعد ازاین دولت دیگر نه عمدتا با حرکت از موضع مشی " مصالحه ملی " و مطرح بودن حزب وطن بعنوان یک نیروی غیر قابل اغماز بلکه از موضع انتقال مسالمت آمیزقدرت به یک حکومت عبوری مورد توافق " افغانها " صحبت نمود و نجیب حاضر به استعفاء شد . هنوز این صحبت ها ومذاکرات با پادرمیانی بین سیوان ادامه داشت . ودراین حال موعد مقرر نموده نجیب برای استعفایش فرانرسیده بود که نجیب در نتیجه کوشش برای یک فرار ناکام ، از ریاست جمهوری عزل و به دفتر " ملل متحد " در کابل متحسن گردید

**و خلع ید کنندگان از نجیب بدون هیچ توافق رسمی و پیش شرط سیاسی ، حکومت را تسلیم صبغت الله مجددی نموده و بیعت خود را از دولت اسلامی مجاهدین اعلام نمودند. چرا چنین شد ؟ وخلع ید کنندگان از نجیب با چه دورنمای دست باین اقدام زدند ؟ با اتکآء به روند بحث مان می توان چنین جمع بندی و جواب داد :**

**حزب وطن که همان حزب مزدور استحاله شده " دموکراتیک خلق " و وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی بود ، با فروپاشیدن سوسیال امپریالیزم شوروی و کمونیزم کاذبش که باعث قطع شدن حمایت مالی ، سیاسی و نظامی شوروی شد ، ممکن نبود با ایدئولوژی ناسیونالیزم شوونیستی و اسلام به عاریه گرفته شده و حدت خود را حفظ و حمایت ملیشی های ازبک ، تاجیک و هزاره اسماعیلیه را ازدست ندهد . وقتی حزب وطن به چنین سرنوشتی دچار شد دیگر نمی توانست فرایند مشی " مصالحه ملی " بصورت وشکل دیگری جز به همین صورتیکه اتفاق افتاد متحقق گردد . یعنی دیگر جای برای آن باقی نمانده بود که حزب وطن بعنوان یک بخشی از مشی " مصالحه ملی " با توافقات معین سیاسی در پروسه عملی تطبیق آن که خود پیشنهاد کننده اش بود سهیم گردد .**

**ولی احزاب ارتجاعی اسلامی ودولت اسلامی برهبری صبغت الله مجددی و مسعود و شرکاء آنها بنا بر ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی شان باپا ماندن روی خود دو میلیون شهید ، فداکاری توده های این کشور بخون خفته بدون احساس کوچکترین عذاب و جدانی تمام قاتلین مردم افغانستان را که سبب اصلی این همه بد بختی ها بودند ، بدون استثناء مورد عفو عمومی قرا رداده نه تنها جان و مال آنها را از تعرض مصئون اعلام نمودند ، بلکه پست ها و مقامات آنها را احتمالا به جز از تنی چند برای خود آنها سپردند . در واقع دولت اسلامی افغانستان که تولد نا میمونش کشته وخرابی های فراوانی را در شهر کابل به همراه داشت ، با وجود منحل اعلام نمودن حزب وطن ، واد وسایر مقامات**

**قانونگذاری دولت سابق عملا با استخدام این مورد عفو عمومی قرار گرفتگان ، دستگاه حاکمه سرکوبگر اسلامی خود را می خواهد تقویت و استحکام بخشد ! ؟**

**همان های که تا دیروز زیر نام دفاع ازحقوق طبقه کارگر دهقانان و توده های زحمتکش ، مردم ما را به خاک و خون کشانده بودند ، حال با قرار گرفتن درخدمت دولت اسلامی نقش ارتجاعی و ضد مردمی خود را بگونه دیگر به نمایش گذاشته در بی آبرو شدن دولت اسلامی کمک می نمایند .**

**بناء با قاطعیت می توان گفت : عملا مشی " مصالحه ملی " تحقق پذیرفته است و همه مرتجعین متقابلا همدیگر را مورد عفو قرا ردادند ، آنهایی که مورد عفو قرار نگرفته اند و هیچگاهی هم مورد عفواین مرتجعین قرار نخواهند گرفت ، توده های میلیونی مردم وآن مجاهدین پابرهنه ای اند که در پی این مدت از روی توهم بخاطر حاکمیت اسلامی حاضر به قبول هرنوع مشقات شده بودند .**

**تازمانیکه توده ها از توهم بیرون نیایند وجنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان به پیروزی نرسد ، همیشه توده ها گوشت دم توپ منافع مرتجعین خواهند بود .**

**منتشر شده در شماره چهارم شعله جاوید ــ دور دوم**

*******

## سکوت را بشکنید

## با موضع گیري علیه دولت اسلامي

## درراه انقلاب به پیش روید!

**دولت اسلامی افغانستان که با ورود صبغت الله مجددی به کابل در هشتم ثور 71 13 تولد نا میمنت خود را اعلام نمود اکنون با ورود عبدالصبور فرید به کابل واحراز چوکی صدارت**

ازجانب وی به نمایندگی از حزب اسلامی گلبدین تمامی جناح های احزاب اسلامی را شامل می گردد . این دولت که از طریق مسالمت آمیز و با بیعت پرچمی ها و خلقی ها این دشمنان سوگند خورده و قاتلین مردم افغانستان قدرت را در کابل و ولایات تصرف نمود در حقیقت یک دولت ائتلافی مدافع و نماینده نظام نیمه فیودالی – نیمه استعماری می باشد .

این دولت بنابر ماهیت طبقاتی خود و تکیه بر ارتجاعی ترین ایدئولوژی پوسیده قرون وسطایی نه تنها با طبقه کارگر ودهقانان وایدئولوژی دورانساز " م . ل . م " مبارزه می نماید ، بلکه هرنوع تمایلات انقلابی ، ملی ، دموکراتیک ووطن پرستانه را مهر کمونیستی والهادی زده و در سرکوب آن کوتاهی نخواهد کرد . برای این دولت هراس از حرمت اتباع و حفاظت جان ، مال وناموس آنها هیچ ارزشی ندارد ، وبا حرکت موضع جهاد اسلامی و مفتوحه دانستن مناطقی که در تصرف خود درآورده است ، تاراج توده ها ، توهین ، تحقیر و آدم ربایی ها و تجاوز به ناموس خانواده ها را حق شرعی و اسلامی خود می داند .

این دولت نه تنها حقوق ملیت ها و حق خود ارادیت آنها را برسمیت نمی شناسد ، بلکه طالبین این حقوق را به انصراف از اسلام و قوانین اسلامی متهم نموده کوشیده است با تشدید بخشیدن به درگیری ها این تمایلات را سرکوب نماید .

این دولت نه تنها چیزی بنام حقوق زن دراجتماع را برسمیت نمی شناسد ، بلکه در راه محصور نمودن به چهاردیواری خانه و تبدیل آن به بازیچه های در دست مرد سر سختانه تبلیغ ومبارزه می نماید .

دشمنی وقساوت نیروهای شامل دراین دولت اعم از خلقی ها ، پرچمی ها واخوانی ها علیه نیروهای انقلابی وملی دموکراتیک ریشه نیم قرنه دارد . اگر خلقی ها وپرچمی ها از طریق جاسوسی به دربار خانواده طلائی واعتصاب شکنی ها و ... می کوشیدند جنبش راخفه نمایند ، اخوانی ها با چاقو کشی در پوهنتون ها و تیزاب پاشی بروی زنان در جاده های شهر به تمرین آدم کشی و ارعاب مردم پرداخته ماهیت ضد انقلابی ، ضد ملی و ضد

دموکراتیک خود را به نمایش می گذاشتند . همین احزاب ارتجاعی اسلامی بودند که در طی 14 سال گذشته در کشتار و سربه نیست کردن روشنفکران انقلابی ، ملی و دموکرات با خلقی ها و پرچمی ها مسابقه نموده از هیچ جنایتی منجمله دست و پا بستن ها و به دریا انداختن ها گرفته تا به تله انداختن و کشتار های دسته جمعی مضایقه نکردند . خلاصه اینها نیز همانند خلقی ها وپرچمی ها دشمنان سوگند خورده توده ها ، نیروهای انقلابی ، ملی ، دموکرات و وطن پرست اند . ازین رو توهم در مقابل این دولت ، انقلاب اسلامی ودسته ها باصطلاح لیبرال شامل دراین دولت مثل جنبش ملی اسلامی ، جنبشی تحت رهبری ببرک و شرکاء حزب وحدت اسلامی ، جبهه نجات ملی وغیره نه تنها به قیمت نابودی متهمین تمام خواهد شد ، بلکه نقش کمک کننده جدی ای درتداوم سلطه جنایت کارانه اینها ایفا نموده و توده ها را بیشتر در توهم فرو خواهد برد .

این را باید متوجه بود که با سکوت و تن دادن به خفت در مقابل این ارتجاع ها را ، نمی توان ترحم آنرا برانگیخته زمینه برای ادامه حیات سیاسی و حتی فردی افراد متعهد در تلاش خستگی ناپذیر آنها ودردست وپنجه نرم کردن آنها با دشمن بوجود آورد . حقانیت این موضع گیری را تجارب منفی بدست آمده از برخوردهای تسلیم طلبانه ملی وطبقاتی 14 سال گذشته نیز تائید می نماید که نادیده گرفتن آن به معنی خودکشی و تداوم همان موضع گیری های نادرست گذشته خواهد بود .

بناء از همه آنهای که می خواهند به شکلی از اشکال در مبارزه علیه این ارتجاع سهم داشته باشند دعوت می نمائیم که سکوت نابجا وغیر قابل توجیهی را بشکنند و با موضع گیری جرئت مندانه نه تنها در افشای ماهیت ارتجاعی این دولت سهم شایسته ایفا نمایند ، بلکه زمینه رشد مبارزات همه جانبه و گسترده را علیه این دولت نیز مساعد گردانده و امپریالیستها ومرتجعین منطقه عرب و سگان زنجیری شان نشان دهند که خون های ریخته شده مبارزین پاک باز به رایگان نریخته است . نیروهای انقلابی برای انتقام خون شهداء عزیز شان و رهایی توده ها از چنگال این مرتجعین با ترد جنگ های انحرافی

**ونادرست بینش های شان به پیش می تازند تا باشد رجز خوانی های مرتجعین را به یاس تبدیل نموده زمین را در زیر پای آنها به شعله های فروزانی که آنها را به کام خود فروخواهد برد مبدل نماید .**

**بیائید با شکستاندن سکوت همه باهم درفش رزم انقلاب را بر فرازیم !**

**پیروزی ازآن انقلابیون است و فرجام سکوت تسلیم طلبی !**

*******

## فاعتبروایااولي الابصار !

## شخصیت مناسب براي صدارت

**یکی از جبهات عمده آنها در پروان کاپیسا، جبهه کوهستان است. مسئولین این جبهه بر خلاف فیصله رهبران محترم جهادی و مجاهدین کشور که مصالحه ملی پیشنهادی رژیم مزدور را رد کردند ، با رژیم می نشینند و با امضای پروتوکول مطابق به مشی باصطلاح مصالحه ملی ، ولایت کاپیسا و شعبات مربوط به آنها را با نساجی گلبهار از رژیم تسلیم می گیرند و مطابق به خواست رژیم که می خواهد مجاهدین را بادادن خودمختاری محلی وتشکیل اداره مشترک به موضع سازش بکشاند اداره مشترکی را بوجود می آورد. پروتوکول را مسئول فرهنگی حزب اسلامی بنام حاتم امضاء می نماید .**

**غلام غوث که عضو رابط درین زمینه بود به حیث والی کاپیسا و توافق هردو جانب تعیین می گردد و در ساحه نساجی با تمام ارگان های خود با یک پایه مخابره به دور منزل که مستقیما با کابل در تماس است کار می کند .**

**مطابق این پروتوکول دولت پس از تحویل دهی 300 میل سلاح خفیف ( به ) مسئول این جبهه و تعیین تورن حبیب به حیث قوماندان امنیه کاپیسا و نساجی ودادن مبلغی بطور ماهانه بنام معاش محافظین و کارگران نساجی ، قوای خود را به تاریخ 11 جدی 1367 از نساجی که مرکز ولایت کاپیسا است بیرون کشید .**

**در همین ایام موتر حامل مواد امدادی با مبلغ چهل میلیون افغانی از طریق سرک چاریکار به مسئولین جبهه می رسد و روی تقسیم پول و مواد امدادی برخورد مسلحانه بین مسئول جبهه و معاون او مولانا صادق صورت میگیرد .**

**بلی ، زمانیکه مجاهدین جلال آباد گروه گروه به شهادت می رسیدند ، بزرگترین جبهه این ها مصروف چنین زد وبند ها بوده است .**

**جملات فوق که از جزوه منتشره " کمیته فرهنگی شورای نظار ... " بنام " شورای نظار و جنگ جلال آباد " نقل شده ، فعالیت های جهادی " استاد " عبدالصبور " فرید " قوماندان معروف حزب اسلامی حکمتیار و صدراعظم کنونی دولت اسلامی را که از سیاست مبتنی بر صداقت و راست کاری دم می زند ، برمی شمارد .**

**موقعی که جنگ جلال آباد به شکست انجامید ، دست اندرکاران درجه اول آن بویژه حزب اسلامی حکمتیار ، عدم همکاری شورای نظار با جنگ از طریق بازگذاشتن راه سالنگ را یکی از دلایل عمده شکست اعلام کردند . شکی نبود که شورای نظار در جریان جنگ جلال آباد برای مسدود نمودن راه سالنگ هیچگونه اقدام جدی ای بعمل نیاورد وازین طریق عملا حکومت نجیب را یاری رساند . این کار ادامه منطقی آتش بس و پروتوکول بازی ای بود که قبلا " شیر پنجشیر " " خرس های روسی " بعمل آورده بود . اما علیرغم این کار ، عوامل اصلی شکست جنگ جلال آباد در جاهای دیگری ریشه داشتند .**

**به هر حال ، شورای نظار به جواب تبلیغات حزب اسلامی حکمتیار در سال 1368 جزوه " شورای نظار و جنگ جلال آباد " را انتشار داد و باالمقابل در مورد آن حزب به افشاگری پرداخت .**

**" استاد " عبدالصبور " فرید " در طول مدت سه سالی که پس از خروج قوای شوروی ازکشور ، نجیب بر سر قدرت بود ، در کاپیسا با حکومت کابل در ائتلاف قرا رداشت و منطقه را مشترکا اداره می کردند . وقتی ائتلاف گلبدین – رفیع به شکست انجامید**

ونیروهای شان از شهر کابل رانده شدند ، جناب حکمتیار مشعشعانه چهره عوض کرد و ماسک مخالفت با شرکت خلقی ها وپرچمی ها درحکومت اسلامی را به رخ کشید و ریاکارانه کوشید خود را قهرمان مخالفت با ابقای " بقایای رژیم گذشته " در مناصب حکومتی جا بزند . اما ازآنجائیکه فاجعه هشت ثور به وقوع نپیوست مگر از طریق ساخت و باخت دسته ها ی مختلف رژیم گذشته با دسته های مختلف مجاهدین اسلامی که ائتلاف گلبدین - رفیع خود بخشی از این پروسه بود ، حکمتیار چاره ای نداشت مگر اینکه بازهم ازهمان سوراخ دعای تنی و وطنجار و رفیع وارد شود . حزب اسلامی معرفی " فرید " تاجیک برای اشغال منصب صدارت را طوری نمایش داد که گویا می خواهد به این صورت عملا نشان دهد که حزب پشتون ها نیست . اما واقعیت اینست که حکمتیار پس از شکست در کابل جهت اشغال منصب صدارت شخصیتی مناسب تر از " استاد" عبدالصبور " فرید " که سه سال تجربه حکومت مشترک را خلقی ها و پرچمی ها را از سرگذرانده ، در اختیار نداشت . وی می تواند با ملیشه کنار بیاید ، با جنرال مؤمن وجنرال آصف دلاور یکجا کار کند وبا تکیه بر قوای منظم اردوی دولت اسلامی که همان اردوی رژیم گذشته به علاوه نیروهای شورای نظار اند ، دسته های مختلف مجاهدین را بسوی قشله های عسکری سوق دهد ودرصورت تخلف خلع سلاح شان سازد تا زمینه برای ورود امیر عمومی حزب اسلامی به شهر کابل مساعد گردد . خوب جناب " امیر صاحب " قبلا فرموده بودند : تازمانیکه امنیت در شهر کابل تامین نشده و گروه های مسلح از شهر خارج نشده اند وی داخل شهر کابل نخواهد شد ! ؟

***

## چه کساني قابل اخراج اند ؟

## جنرال دلاور یا مجاهدین ؟

خبر پر سروصدای جلسه بزرگ " شورای قوماندان های جهادی " بریاست " مولوی حقانی " در چهلستون در همان روز های اول بعد از فاجعه 8 ثور را همه شنیدند . درین جلسه در حدود دوصد نفر از قوماندان های جبهات مختلف مجاهدین شرکت کرده بودند و یکی از درخواست های آنها تصفیه پرچمی ها وخلقی ها و عناصر غیر اسلامی از نهاد ها ی دولتی منجمله ارتش بود . خوب حق داشتند ، چون تعداد زیادی از مناصب دولتی چه مناصب ملکی وچه مناصب نظامی همچنان در دست خلقی ها و پرچمی ها قرا ردارد وقوماندان های جهادی بتعداد زیادی اضافه بست هستند ! ؟

به تعقیب این جلسه ، جنرال آصف دلاور لوی درستیز دولت اسلامی – که تاآخرین روزهای عمر رژیم نجیب یکی از جنرالان مقتدر آن رژیم ومهره مهمی برای حزب وطن بود – ظاهرا برای مدت چند روز از کار کناره گیری می نماید . اما کناره گیری لوی درستیز " صاحب " همان چوروچپاول لوی درستیزوال توسط مجاهدین فی سبیل الله همان ، تاآن جای که حتی وسایل کمپیوتری تخریب وپارچه گردیده وبیرون برده می شود . وقتی لوی درستیزچند روز بعد دوباره برسر کار بر می گردد می بیند که بسیاری از تجهیزات مفقود گردیده و با قیمانده ها نیز تقریبا همگی از کار افتاده اند . اوقات تلخی ودادوبیداد لوی درستیز" صاحب " ازاین بابت سودی نمی بخشد و وی ناچار درهمان لوی درستیز وال داغان شده کارش را مجددا شروع می نماید .

اما از جانب دیگر " شورای قوماندان های جهادی " حتی برای یکبار دیگر هم بصورت جدی در خواستش را برای تصفیه خلقی ها پرچمی ها تکرار نمی نماید . لابد قوماندان های جهادی از نمونه لوی درستیز وال درس گرفته اند و دانستند که چرخ های دولت و نظام حاکم بدون وجود کسانی مثل جنرال آصف دلاور نمی گردد وجود آنها مورد نیاز است .

حال حرفها ازحدود گذشته تجاوز معکوس نموده وفعلا جنرال آصف دلاور رهبری عملیات برای تخلیه شهر کابل از گروپ های مختلف مجاهدین را برعهده گرفته است .

وقتی مجاهدین ساده وقوماندان های خورد و متوسط جهادی که چیزی بدست شان نیفتاده است می بینند که هما ن آصف دلاور و رفقایش دیروز بنام رژیم نجیب آنها را به شهر راه نمی دادند وامروز بنام دولت اسلامی از شهر بیرون شان می کنند عصبانی می شوند وبعضا دست به مقاومت مسلحانه می زنند . اما رهبران جهادی آنچنان اصرار دارند که توسط جنرال آصف دلاور ، جنرال مؤمن ورفقای شان خواه مخواه اینها را از شهر بیرون نمایند . اینست عاقبت خیری که بعد از چهارده سال جهاد نصیب مجاهدین فی سبیل الله گردیده است تا روشن شود که چه کسانی قابل اخراج اند .

## چه کسي بايد مسئول امنيت باشد ؟

## خداداد بیخدا یا ابوذر با خدا ؟

جنرال خداداد معروف به " بیخدا " فعلا قوماندان نظامی رژیم در شهر غزنی بود ، در حالیکه شیخ سلیمان معروف به " ابوذر" به عنوان قوماندان ولایتی سازمان نصر و بعدا حزب وحدت یکی از چهره های بود که از لحاظ نظامی و لابد سیاسی در مقابل خداداد " بیخدا " و رفقایش قرار داشت . تقریبا یکسال قبل از فاجعه 8 ثور ، خداداد " بیخدا " یک جا با کشتمند و نبی زاده ودیگران بطرف حزب وحدت نزدیک شدند یا بعبارت دیگر حزب وحدت به طرف آنها نزدیک شد . پس از وقوع فاجعه 8 ثور موقعی که عبدالعلی مزاری رئیس حزب وحدت یکه وتنها وارد شهر کابل شد، " بیخدا " و رفقایش اطراف وی را گرفتند و تشکیلات و قوای نظامی نیرومندی برای حزب وحدت در شهر کابل ایجاد کردند .

وقتیکه در پهلوی دوچوکی دیگر وزارت ، چوکی وزارت امنیت نیز بنا به توافق رسمی شورای جهادی و حضرت مجددی رئیس آن شورا ، به حزب وحدت تعلق گرفت ، شیخ حکیمی عضو شورای رهبری حزب وحدت و مسئول ولایتی آن حزب در ولایت غزنی ، " ابوذر " را برای اشغال چوکی وزارت امنیت معرفی نمود ، درحالیکه عبدالعلی مزاری

خداداد " بیخدا " را در نظر داشت . ازآنجای که خداداد " بیخدا " نسبت به " ابوذر " در شورای رهبری حزب وحدت طرفداران بیشتری بدست آورد، به شورای جهادی بعنوان وزیر امنیت معرفی گردید .

حال ، ابوذر درحالیکه ولسوالی جاغوری را به حریف باخدایش ( وثیق نهضتی ) باخته است و چوکی وزارت امنیت را به حریف بی خدایش وبه این ترتیب خدایش زده و شیطانش دوانده ، درحالیکه در معرض تبعید به بامیان قرار دارد به امید دریافت منصب جنرالی در اردوی تحت رهبری جنرال آصف دلاور بسر می برد . حال چه چوکی " بیخدا " از طرف رهبری جدید دولت اسلامی برای وی داده شود ویا نشود برای ابوذر فرقی نمی نماید . او بخوبی دریافته است که در حزب وحدت اسلامی بیخدایانی چون خداداد نسبت به با خدایانی چون خود وی قوی تر ونیرومند تر اند . وقتی بعد از سالها جهاد فی سبیل الله درک سیاسی تا این حد " بالا " رود تازه به میدان سیاست بصورت " جدی " قدم گذاشته شده است .

موقعی که قوای شوروی از ولایت غزنی بیرون رفت ، تاسیسات و بند سرده با تمامی تجهیزات آن همراه با سلاح های ثقیله موجود در ساحه بشمول تعداد زیادی تانک ، طبق پروتوکول رسمی میان مقامات دولتی شهر غزنی و " قاری بابا " آمر ولایتی حرکت انقلاب اسلامی ، بجانب قاری صاحب تحویل داده شد وآتش بس میان دوطرف برقرار گردید . " قاری بابا " حتی در جلسات قومی منعقده در پاکستان علنا از " مصالحه ملی " دفاع می نمود .

پس از پایان یافتن دوره فاجعه 7 ثور وآغاز فاجعه 8 ثور ، مقامات دولتی رژیم گذشته در شهر غزنی با اعلام اینکه برای اشغال منصب ولایت ، مناسب ترین چهره " قاری بابا" است زیرا که درگذشته هیچ چیزی را تخریب نکرده وقادر است امنیت شهر را تامین نماید ، وی را برای اشغال مسئولیت ولایت دعوت کردند .

اینک مدت تقریبا سه ماه است که " قاری بابا " والی ولایت غزنی است . در شهر هیچ مؤسسه ای از مؤسسات رژیم گذشته – چه نظامی و چه غیر نظامی – دست نخورده و با همان حالت سابقه پابرجا وفعال اند . قوای نظامی وامنیتی رژیم گذشته به همراهی مجاهدین امنیت شهر را تامین نمود ه ومال وجان اهالی – بویژه خلقی ها وپرچمی ها ودولتی های رژیم گذشته – را محافظت می نمایند . گرچه اداره " واد " در رسمیات منحل گردیده بود ، اما افراد وتشکیلات مربوط به آن اداره عملا در خدمت حکومت اسلامی شهر قرار دارند . " قاری بابا " مسلمان خوبی است وتاحال به هیچک اذیت وآزاری نرسانده است . البته برای تامین امنیت یعنی تامین امنیت مقام ولایت ضروری بود که نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین از شهر غزنی بیرون رانده شوند وقاری صاحب این کار را بخوبی و خوشی وبه فوریت انجام داده است . اجرای این کار شاید شرطی برای سپردن ولایت به قاری صاحب بوده باشد .

***

## درکشتزار هاي کوکنار

در سالهای قبل نیروهای حزب اسلامی حکمتیار در ولایت هلمند ، در اثر فشار سرکوب نیروهای قدرتمند نسیم آخوند زاده به دولت تسلیم شده بودندو کشتزار های وسیع کوکنار دراین ولایت تقریبا دربست در اختیار حرکت انقلاب اسلامی قرار داشت . اما پس از فاجعه 8 ثور ورق برگشت و تمامی نیروهای دولتی مستقر درلشکر گاه و گرشک به حزب اسلامی یا بعبارت روشن تر به نیروهای تسلیم شده حزب اسلامی به دولت قبلی ، تسلیم شدند . در نتیجه حزب اسلامی قوای نیرومندی در ولایت هلمند به هم زد . موقعی که رسول آخوند زاده برادر نسیم آخوند زاده بخاطر اشغال شهرهای لشکرگاه وگرشک قوایش را سوق داد با مقاومت نیروهای مستقردردرون این شهرها مواجه گردید . کار محاصره این دوشهربرای مدتی ادامه یافت ، تا اینکه قوای رسول آخوند زاده توسط

طیارات مستقر در میدان هوایی شیندند شدیدا بمباران شدند . رسول آخوند زاده به ناچار از اطراف لشکرگاه و گرشک عقب نشینی نمود . ضرب شستی که پیلوت های خلقی وپرچمی تسلیم شده به حزب اسلامی میدان هوایی شیندند ورسول آخوند زاده نشان دادند آنچنان مهلک بود که نیروهای مشترک دولتی سابق و حزب اسلامی را قادرساخت بلافاصله از حالت دفاعی به حالت تهاجمی گذر نموده وبالای کجکی وسنگین حمله نمایند . پس از یک سلسله جنگهای شدید درماه جوزا نه تنها سنگین و کجکی به تصرف قوای مهاجم درآمدند بلکه نیروهای رسول آخوند زاده تقریبا ازهم پاشیدند . فقط پس ازآنکه قوای مهاجم در کجکی و سنگین به چور وچپاول وغارت گری های بی حد دست زدند و اهالی محل از ترس مجددا به دور رسول آخوند زاده جمع شدند وی قادر گردید به کمک رئیس عبدالواحد بغرانی که مربوط به جمعیت اسلامی است مجددا سنگین و کجکی را تصرف نموده و قوای مهاجم را بطرف جنوب عقب براند .

بهرحال فعلا مرکز ولایت هلمند شهر گرشک و مناطق بسیاری از کشت زار های کوکنار آنجا در تصرف حزب اسلامی قرار دارد . گفته می شود که اهالی غیر پشتون در شهر لشکرگاه مورد تاراج و چور وچپاول قرار گرفته وتعدادی از آنها از شهر فرار نموده اند .

جنگ تریاک در ولایت هلمند ادامه دارد و حزب اسلامی به برکت قوای دولتی سابقه ایکه زیر قومانده دارد ویا بعبارت بهترسرقومانده دارد ، از موقف و موضع نیرومندی دراین جنگ برخوردار است .

***

## در چغچران الحمد لله امنیت تامین است

رژیم مزدور نجیب در شهر چغچران ولایت غور و کمربند های امنیتی اطراف آن یک قوای چهارده هزار نفری مرکب از قوای اردو و ملیشه در اختیار داشت . پس از فاجعه 8

ثور حکومت مجاهدین در آن شهر بر قرار گردید ، اما هیچ گونه بی امنیتی بوجود نیامد و حوادثی از قبیل چور وچپاول رخ نداد . حال ، اصل قضیه از چه قرار است ؟

اکثریت قریب باتفاق جبهات مجاهدین در ولایت غور طی چند سال قبل از فاجعه 8 ثور با مقامات دولتی شهر چغچران در سطوح مختلفی به توافق رسیده بودند که از تسلیمی آشکار تا امضای پروتوکول آتش بس را دربر می گرفت . به همین جهت شهر چغچران دارای قوای بزرگی از گروپ های ملیشه یا مجاهدین تسلیم شده به دولت بود .

پس از 8 ثور مقامات دولتی شهر چغچران حاضر می شوند قدرت را به مجاهدین تسلیم نمایند به شرط اینکه مجاهدین از وارد شدن به شهر خودداری نمایند تا ازبروز بی امنیتی و چور وچپاول و قتل و کشتار جلوگیری بعمل آید توافق بعمل می آید که هر یک از قوماندان ها ی مجاهدین صرفا پنج نفر مجاهد با خود به شهر چغچران بیاورد . به این ترتیب قوای اردو و ملیشه به حال خود باقی ماند و کمر بند ها ی امنیتی شهر هیچگونه آسیبی ندیدند . قدرتی که فعلا در شهر چغچران وجود دارد ترکیبی است از دولتی های سابق و قوماندان های بی سپاه ولشکر مجاهدین . این قدرت برپایه نیروهای نظامی دولتی سابقه استوار و بر قرار است و مجاهدین در بیرون از شهر باقی مانده اند .

یکی از مقامات دست اندرکارشهر چغچران چندی قبل در مصاحبه با خبرنگاری از یک رادیوی خارجی با خوش وقتی گفت که : در شهر چغچران الحمد لله امنیت برقرار است و حکومت اسلامی کنترل امور را بخوبی در دست دارد .

***

## فقر همسایه در به دیوار کفر

## فقر همسایه در به دیوار کافر

مجاهد فقیر وساده دلی از مشاهده زدوبند های رهبران جهادی با خلقی ها وپرچمی ها به تنگ آمده و صد دل نه یک دل در حضور یکی از قوماندان های جهادی نسبتا معروف

، رهبران را به نا مسلمانی متهم می نماید . اما جوابی که از طرف قوماندان صاحب که ماشاءالله ازمنصب روحانیت نیز برخوردار بوده ، می شنود بهت زده اش می کند .
قوماندان صاحب مجاهد را مورد خطاب قرا ر داده وبرایش توضیح می دهد : در عالم بی خبری وجهل از مسایل دینی نباید رهبران محترم جهادی را به نامسلمانی متهم نمائی . اصل مسئله برقراری واستقرار حکومت اسلامی است و این امر اگر گاهی جهاد مسلحانه را ضروری می سازد گاهی هم باید از طریق سیاست پیش رفت . ابوسفیان دشمن خونی اسلام بود و زنش هنده که به فحشاء و بد اخلاقی نیز شهرت داشت در جنگ احد جگر حمزه سید الشهداء را با دندان جویده و خورده بود و به همین سبب به هنده جگر خوار معروف شده بود . اما موقعی که بعد از فتح مکه ابوسفیان با پا درمیانی عباس عموی پیامبر از طریق سازش و تسلیم پیش می آید ، خانه اش یعنی خانه هنده جگر خوار همانند خانه کعبه " دارالامن " اعلام می گردد که هر کسی در آن داخل شد در امان ماند ، آنهم در حالیکه از لحاظ تاریخی به درستی روشن نیست که ابو سفیان آن وقت واضحا کلمه خوانده و وحدانیت خدا و رسالت پیامبر را تائید کرده باشد . در جنگ حنین که بعد از فتح مکه پیش می آید ، پیامبر بزرگوار بعد از فتح ، یک گله بزرگ از شتران غنیمتی را به ابوسفیان می بخشد . بعضی از مسلمانان ساده دل و فقیر مثل تو درین مورد شکوه می نمایند ، اما رسالت مآب دان ها توضیح می دهند که : شما اهل ایمانید وابوسفیان وامثال شان اهل مال دنیا . اهل ایمان را نشاید که به مال دنیا دل خوش دارد ودر آن طمع نمایند . بگذارید ابوسفیان وامثال شان به مال دنیا دل خوش باشند . اصحاب صفه اهل ایمان بودند واز مال دنیا هیچ نداشتند ، معهذا چشم طمع به گله شتران نمی بستند . مسلمانان را شاید که مثل آنها فکر نمایند و مثل آنها جهاد کنند. اما رهبران برای برقراری واستقرار حکومت اسلامی باید از راه های سیاسی استفاده نمایند و نباید در عالم بی اطلاعی از مسایل دینی و تاریخی اسلام آنها را مورد ملامت قرار داد .

حکایت کننده این داستان می گفت که حالا عقیده آن مجاهد خراب شده ، شیطان در پوستش درآمده و کفر گویی می کند .
خوب ، وقتی فقر همسایه دربدیوار کفر باشد ، فقیر نیز همسایه در به دیوار کافر است .

***

## ادامه جنگ هاي ارتجاعي

اینک مدت تقریبا سه ماه از آنروزی می گذرد که فاجعه ای پایان یافت ، اما فاجعه دیگری بجای آن نشست ، فاجعه 8 ثور بجای فاجعه 7 ثور . این فاجعه جدید را "انقلاب اسلامی " نام نهاده اند . اما پیروزی " انقلاب اسلامی " سلسله جنگ ها میان جناح های مختلف مدافع این " انقلاب " را پایان نداده است . جنگ های که از همان روز های اول ماه ثور تا حال میان مرتجعین رخ داده اند ، هزاران کشته وزخمی ، چور وچپاول وخانه خرابی های بیشمار وسیلی از مهاجرت و آوارگی های جنگ زده را به ارمغان آورده اند . نحوست این جنگ های ارتجاعی عمدتا اهالی کابل را گرفتار ساخته است ، گرچه دامنه عمومی آن بسیار گسترده تر است . تضاد های عمیق ونفاق مزمنی که میان نیروهای مختلف مدافع " انقلاب اسلامی " وجود دارند ، تضمین محکمی برای توقف این جنگ ها باقی نمی گذارند ولذا این احتمال جدا وجود دارد که همچنان ادامه یابند.
باید ماهیت ارتجاعی این جنگها را به روشنی دریافت و برآن تاکید نمود ، درغیر این صورت حتی با انگیزه های ملی ، دموکراتیک ومترقی می توان به جنگجوی بی جهت و نوکر بی مزد نیروهای ارتجاعی گوناگون مبدل شد .
چرا این جنگ ها دارای ماهیت ارتجاعی اند ؟ ماهیت انقلابی ویاارتجاعی هرجنگی از طریق شناسائی ماهیت اهداف آن وماهیت نیروهای درگیر درآن قابل تشخیص است . ازین جهت برای پاسخگوئی به سوال ، ضروری است به کنه اهداف جنگ های سه ماه گذشته وماهیت نیروهای درگیر درآنها توجه نمائیم :

## 1 – جنگهاي مليشه هاي شمال وحزب اسلامي :

جنگهای خونینی که میان ملیشی های شمال ونیروهای حزب اسلامی گلبدین از همان روزهای اول ماه ثور آغاز گردید وتا زمان داخل شدن عبدالصبور " فرید " به کابل به وقفه ها ادامه یافت ، دراساس این هدف را دنبال می نمودند که در دولت ارتجاعی حاکم از دوجناح ارتجاعی مؤتلف یعنی جناح مسعود – پرچمی ها و جناح گلبدین – خلقی ها ، کدام یکی قدرت درجه اول باشد .این جنگ ها حتی به منظور کنار زدن کامل یکی از این جناح ها توسط دیگری از قدرت پیش برده نمی شد ، چنانچه مسعود بسیار به آسانی با گلبدین کنار آمد و حضرت " مجددی " را از خود آزرده ساخت . به همین جهت سرانجام جناح مغلوب یعنی جناح گلبدین خلقی ها به این امر تن در داد که مطابق به فیصله کنفرانس پشاور قدرت درجه دوم در دولت باشد . این جناح حتی نمایندگی خود را در دولت به بخش دیگری از حزب اسلامی یعنی بخش مؤتلفه مجاهدین – پرچمی های مربوط به عبدالصبور " فرید " سپرد .

چوکات عمومی ایدئولوژیک - سیاسی جناح گلبدین را اخوانیگری افراطی تشکیل می دهد که مضمون طبقاتی آنرا حمایت قاطع از مناسبات نیمه فیودالی حاکم توآم با گرایشات مبتنی درجهت رشد کنترل شده سرمایه کمپرادوری می سازد . چوکات عمومی ایدئولوژیک – سیاسی جناح مسعود را اخوانیگری کم وبیش معتدل تشکیل می دهد که کدام فرق اساسی واصولی ای با چوکات ایدئولوژیک – سیاسی جناح دیگر ندارد . این جناح نیز از مناسبات نیمه فیودالی حاکم حمایت و پاسبانی می نماید ، اما رشد سرمایه کمپرادوری را بیشتر از جناح دیگر طالب است . این دو مضمون طبقاتی که در برنامه های " ربانی " و " فرید " بوضوح نمایان اند ، کدام فرق اساسی و جدی ای با هم ندارند .

جناح گلبدین خلقی ها بخاطر سلطه شوونیزم پشتون ویا بهتر گفته شود استقرار مجدد سلطه شوونیزم پشتون می جنگد . اما جناح مسعود – پرچمی ها علیرغم مخالفت با این خواست جناح مقابل ، به هیچ وجهی درراه تامین حق تعیین سرنوشت ملیت های مختلف

کشور گام بر نمی دارد . این جناح چنانچه در نهایت بتواند به عنوان قدرت درجه اول در حاکمیت تثبیت گردد ، حد اکثر شوونیزم تاجیک را بجای شوونیزم پشتون خواهد نشاند که خواست پسندیده مرتجعین حاکم بر تاجیکستان وایران نیز می باشد . این خواست ارتجاعی در برنامه مطرح شده توسط " ربانی " به خوبی قابل دید است . گرچه دارودسته مسعود بخاطر مقابله با جناح دیگر از مدت ها به این طرف بصورت بسیار ماهرانه وزیر کانه ای ازتمایلات ضد شوونیستی ملیت های تاجیک ، هزاره ، ازبک وترکمن استفاده نموده است ، اما در طی سه ماه گذشته با افشاء شدن ماهیت دروغین دفاع از حقوق ملیت های تحت ستم مضمون ارتجاعی ناسیونالیزم کمرنگ و چوب دست اخوانیگری خود را بخوبی نشان داده است .

سیاست هردوجناح در قبال نصف نفوس جامعه یعنی زنان همان سیاست اعمال شوونیزم مرد سالار و بردگی خانگی است و ازین بابت حتی تفاوت کوچکی نیز میان شان مشاهده نمی شود .

خلاصه هر دوجناح مدافع نظام ارتجاعی حاکم ، مفتخوار و به داشتن نقشه های مهم در پیروزی " انقلاب اسلامی " و شامل در دولت ارتجاعی موجود ومتحد و حفاظت ونگهبانی ازاین دولت اند.

اما ملیشی های شمال یا به تعبیری " جنبش ملی اسلامی " که بصورت نیرومندی تحت اداره وکنترل پرچمی های چون ببرک کارمل ودیگران قراردارد ، تطبیق کننده همان نقشه های سابقه انتقال به مزار شریف در صورت شکست دولت مزدور شوروی در کابل ، میباشد . سوسیال امپریالیستهای شوروی ورژیم مزدور کابل ملیشه های قدرتمند شمال را عمدتا بدین خاطر بوجود آوردند که درصورت شکست در کابل وانتقال به مزار شریف دارای یک قوت نظامی نیرومند محلی باشد . هم اکنون درشرایط عدم موجودیت سوسیال امپریالیزم شوروی ، " جنبش ملی اسلامی " با حمایت وپشتیبانی رویزیونیست ها چهره بدل کرده در آنطرف دریای آمو ، بصورت چتر حمایتی نیرومندی برای خلقی ها

وپرچمی ودولتی های سابق که در سایر جناح های ائتلافی با مجاهدین شامل نمی باشند، در آمده است .

خواست خودمختاری برای سمت شمال نه تنها حربه ای برای بسیج اهالی ازطریق استفاده از احساسات ناسیونالیستی آنها و استخدام شان در جهت پشتیبانی از اهداف نهایتا ارتجاعی " جنبش ملی افغانستان " است ، بلکه قویا به مفهوم حفاظت از ماوای امن دارودسته ببرک کارمل نیز می باشد .

ملیشی های شمال در گذشته نیروی بود در خدمت اهداف تجاوزکارانه و سوسیال امپریالیستی شوروی در کشور که دوشادوش قوای اشغالگر می جنگید . پس از خروج قوای شوروی این نیرو نقش مهمی در حفظ قدرت دولت مزدور نجیب بازی نمود . ملیشی های دوستم نه تنها درگذشته جنایات بیشماری مرتکب شده اند ، بلکه به مثابه یکی از فاکتورهای مهم شکل دهی فاجعه 8 ثور نقش ارتجاعی خود را بصورت بسیار دراماتیک به انجام رساندند وفعلا یکی از قوت های اصلی مدافع دولت ارتجاعی و نظام ارتجاعی حاکم محسوب می گردد . " جنبش ملی اسلامی " از لحاظ برناموی در هیچ عرصه ای خواسته های انقلابی ندارد و یک نیروی سراپا ارتجاعی است .

## 2 – جنگ هاي حزب وحدت با اتحاد اسلامي و حزب اسلامي :

جنگ های شدید و خونینی که از 8 ثور به اینطرف میان حزب وحدت از یکطرف و اتحاد اسلامی و حزب اسلامی از طرف دیگر در کابل ومیدان بوقوع پیوسته اند ، چه اهدافی را دنبال می نمایند؟

اهداف این جنگها نسبت به اهداف جنگهای مسعود و دوستم با گلبدین کوچکتر بوده و در سطح پائین تری قرار دارند . حزب وحدت با طرح ادعای نمایندگی از اهل تشییع افغانستان 25 فیصد مجموع قدرت دولتی را مطالبه می نمود که بالاخره در توافق با " مجددی " به هشت چوکی در شورای چهاردهی و سه وزارت خانه رضائیت داد . اما اتحاد اسلامی وهر دوحزب اسلامی نه تنها برای واگذاری 25 فیصد مجموع قدرت دولتی به

**حزب وحدت در گذشته آماده نبودند ، بلکه موافقت نامه " مجددی " را نیز قبول ندارند ، بویژه حاضر نیستند وزارت امنیت ملی را به حزب وحدت واگذار نمایند .**
**باین ترتیب ، این جنگها از یک جانب به منظور بدست آوردن چوکی های بیشتر در دولت ارتجاعی و ازجانب دیگر بمنظور دادن چوکی های کمتر پیش برده می شوند .**
**مواضع ایدئولوژیک – سیاسی اتحاد اسلامی وحزب اسلامی یونس خالص و مضمون طبقاتی این مواضع همانند مواضع حزب اسلامی گلبدین و مضمون طبقاتی مواضع آن است یعنی : اخوانیگری افراطی با مضمون طبقاتی فیودالی در برگیرنده شوونیزم پشتون، شوونیزم افراطی مرد سالار ، شمول در دولت سرکوبگر وارتجاعی حاکم و دفاع از نظام ارتجاعی حاکم .**
**نیروهای که بنام اتحاد اسلامی می جنگند نه تنها شامل جنایت کاران حفیظ الله امین هستند بلکه وهابی ها و اخوانی های عرب را نیز در بر می گیرند . نیروهای حزب اسلامی یونس خالص در صفوف خود خلقی های سرحدی پشتون وشوونیست های افغانی ملیتی را جای داده اند .**
**حزب وحدت از لحاظ ایدئولوژیک به حامل و عامل بنیاد گرایی شیعه است و ازلحاظ سیاسی خود را نماینده اهل تشییع افغانستان می داند . این حزب با طرح حقوق اقلیت شیعه در مقابل اکثریت سنی ، مسئله حق تعیین سرنوشت ملیت هزاره و مبارزه این ملیت تحت ستم را بصورت وارونه ای یعنی مبارزه اقلیت شیعه در برابر اکثریت سنی در می آورد و بدین صورت خرابکار ی بس عظیمی را در امر مبارزات آزادیخواهانه ملیت های تحت ستم علیه شوونیزم بعمل می آورد . این خرابکاری بویژه در مورد مبارزات ملی ملیت تحت ستم هزاره شکل جنایت کارانه ای بخود می گیرد .**
**حزب وحدت با شیعه بازی اش ، ملیت هزاره را به جعفری ها ، اسماعیلی ها وسنی ها تقسیم می نماید . شیعه بازی آخوند های جعفری مذهب در زمان جنگ مقاومت اسماعیلی هارا بدولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی انداخته بود وهزاره های سنی**

را به طرف احزاب پشاوری رانده بود . اما شیعه بازی امروز حزب وحدت هزاره های اسماعیلی وسنی را بصورت دوبخش شامل در " جنبش ملی اسلامی " درآورده وبازهم تفرقه درمیان ملیت هزاره ایجاد نموده است . گذشته ازینها ، شیعه بازی حزب وحدت مانع از ایجاد یک صف واحد از ملیت های تحت ستم در مبارزه علیه شوونیزم می گردد و تحریکات مذهبی مبتنی برسنی گری را در میان ملیت های تحت ستم سنی مذهب علیه هزاره ها دامن می زند . بدین ترتیب ، حزب وحدت نه تنها از منافع ملی حقیقی ملیت هزاره نمایندگی نمی نماید ، بلکه با دامن زدن به اختلاف و تفرقه میان شیعه و سنی و اسماعیلیه درمیان خود ملیت ودرمیان ملیت های تحت ستم در مجموع ، درواقعیت امر خدمت گذار بزرگی برای شوونیزم و شوونیست ها بحساب می آید . این حزب آشکارا در بدل دریافت چند چوکی موقتی در دولت ارتجاعی حاکم ، سرنوشت ملیت هزاره را به صورت بسیار فوق العاده ای ارزان می فروشد . حزب وحدت هیچگاه حق تعیین سرنوشت ملیت هزاره را طرح نکرده وحتی به سیاق " جنبش ملی اسلامی " خود مختاری برای هزاره جات را مطالبه نکرده است . گرایشاتی که درصفوف حز ب وحدت ، مطالباتی در مورد ساختار فدرالی و خود مختاری منطقوی دارد ، هنوز بسیار ضعیف به نظر می رسد ودربرابر سیاست حاکم بر این حزب کاری از دست شان ساخته نیست .

حزب وحدت مدافع نظام ارتجاعی حاکم است و در دولت ارتجاعی شامل می باشد و جنگ هایش نه بخاطر آزادی ملی ملیت هزاره از قید شوونیزم بلکه بخاطر سهم بیشتر در قدرت ارتجاعی و ضد ملی و سرکوبگر حاکم است . این است ماهیت و مضمون ارتجاعی ناسیونالیزم ضد انقلابی حزب وحدت .

نیروهای که امروز بنام حزب وحدت در کابل می جنگند ، در اساس همان ملیشه ها ی سابقه دولتی باند کشتمند و شرکاء می باشد . باند کشتمند در تشکیلات سیاسی ونظامی حزب وحدت در کابل قدرت زیادی دارد و قدرت اصلی حزب وحدت در کابل محسوب

**می گردد . بهمین جهت ، اگر مسعود و شرکاء جنرال آصف دلاور را بحیث لوی درستیز وال تعیین نموده اند ، حزب وحدت در مسابقه ازآنها جلو تر افتاده و خداداد " بی خدا" را به حیث وزیر امنیت ملی معرفی نمود ه است .**

**علاوه از مطالب فوق آنچه در رابطه با جنگهای سه ماه گذشته قابل توجه و دقت است وباید اهمیت آنرا دست کم نگرفت این مطلب است که در پشت تمامی این برخورد ها ، که صدمات بزرگی بر توده های فقیر مردم وارد می نماید ، نیروها ودولت های ارتجاعی خارجی دست دارند وازین طریق رقابت های شان را در کشور ما پیش می برند .**

**مطالبی را که فوقا بیان کردیم ظاهرا مطالب بسیار بدیهی و ساده ای اند که هرفرد و نیروی باحد اقل تمایلات ضد ارتجاعی قادر به درک آنها است . اما در نظرداشت جدی وقاطع این مسایل نه تنها برای افراد عادی بلکه بعضا برای اشخاص ونیروهای که ادعای انقلابی گری دارند مشکل است . بویژه درمیان ملیت های غیر پشتون کسانی و حتی نیروهای یافت می شوند که به این صورت یابه آنصورت تمایلات کم وبیش پنهان و آشکاری در حمایت از حزب وحدت ، ملیشه های شمالی ویا باند مسعود از خود نشان می دهند . اساس و پایه این گونه تمایلات هیچ چیزی نیست مگر گرایشات ناسیونالیستی کور.**

**اما احساسات کور ناسیونالیستی همانطوریکه دیروز در زمان جنگ مقاومت و بعدازآن در زمان قدرت سه ساله نجیب مزدور - تمایلات ملی ملیت های تحت ستم را در خدمت سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران وطنی آنها قرار داد ، امروز نیز می تواند – ودر واقع تاحدود زیادی توانسته است – یکبار دیگر این احساسات را در خدمت مرتجعین و ابسته به امپریالیزم جهانی قرار دهد .**

**تفرقه ونفاق میان نیروهای ارتجاعی حاکم زمینه های مبارزاتی خوبی برای انقلابیون بوجود می آورد ، اما هیچ عنصر و نیروی ملی ، دموکرات و کمونیست انقلابی نباید در جنگ های ارتجاعی جاری در کشور بنفع یکی از طرفین درگیر در جنگ سهیم گردد و**

یا در کشمکش های سیاسی میان آنان به زیر پر وبال این نیروی ارتجاعی یا آن نیروی ارتجاعی قرا ر گیرد . وظیفه ومسئولیت ما آماده شدن برای جنگی است که علیه کلیت نظام حاکم و برضد دولت ارتجاعی و باند های ارتجاعی حاکم باید پیش برده شود . پیشبرد مبارزه برای حق تعیین سرنوشت ملیت های کشور واز میان برداشتن شوونیزم ملی و ستم ملی فقط در متن چنین جنگی معنی ومفهوم حقیقی و انقلابی پیدا می نماید. پس بیایید همه باهم در جهت برپایی و پیشبرد چنین جنگی تلاش نمائیم .

## وعده هاي مرتجعين حاکم

مرتجعین برسرقدرت در کابل واقعا ارتجاع مجسم اند ، با تمامی خصوصیات آن . اینها وعده های می دهند که بصورت بسیارعریانی سراپا ارتجاعی اند ، ولی نه تنها با گستاخی و بدون هیچگونه خجالتی وحتی با چهره های حق بجانبی این وعده ها را برزبان می آورند ، بلکه در کلی گویی های عوامفریبانه چهره این وعده ها را آرایش زیبا نیز می دهند .

عبدالصبور فرید ، صدراعظم فعلی ، یکی از این مرتجعین است . وی که در مکتب استاد خود گلبدین به دقت تربیه شده تمامی فنون استاد منجمله زدوبند با خلقی ها وپرچمی ها را به خوبی تمرین کرده است ، چنانچه از زمان خروج قوای شوروی تا وقوع فاجعه 8 ثور برای مدت سه سال توانست قدرت ائتلافی " موفقی " با آنها در کاپیسا بوجود بیاورد . درواقع همین مهارت وی یکی از دلایل انتخابش برای اشغال مقام صدارت توسط حزب اسلامی بوده است .

عبدالصبور فرید همانند برهان الدین ربانی ، وپس از وی ، بعد از آنکه موقعیتش را در دولت اشغال نمود ، برنامه کارش را از طریق رادیو تلویزیون کابل پخش نمود ، البته با قلقله بسیار و شد ومد فراوان .

یک نکته جالب در قسمت مقایسه میان برنامه های ارائه شده توسط برهان الدین ربانی وعبدالصبور فرید آن بود که برنامه دومی برخلاف اولی بر عنصر صداقت و راستی درسیاست تکیه ویژه ای داشت ، نه یکبار بلکه دوبار و درقالب جملات زیرین :

" ... مادرتمام ساحات صداقت وراستی را بهترین و موفق ترین سیاست می دانیم ، ازین رو هم درساحه سیاست داخلی و هم در بخش سیاست خارجی سیاست مبتنی بر صداقت و راستی را دنبال خواهیم کرد و بر خلاف حاکمان گذشته که از طریق نیرنگ و دروغ و زور بر مردم حکومت می کردند ، حکومت نخواهیم کرد ... "

" ... مادر برابر آنچه که وقت درین دوران موقت اجازه می دهد مسئول آن هستیم بکوشیم تا درهمین دوران شیوه کار خود را گفتن حقایق و واقعیت ها هرچند تلخ وناگوار باشد ، انتخاب کنیم و حقایق را علنی اظهار نمائیم ..." .

بدین صورت فرید با تکیه بر عنصر صداقت وراستی ، خواست عدم صداقت و ناراستی را به سایر حریفان مرتجع خود نسبت دهد . اما این یگانه دلیل و یقینا عمده ترین دلیل این تاکید نبود ، بلکه دلیل عمده عبارت بود از تلاش برای قبولاندن مطالب ذیل بشنوندگان برنامه :

" ... این برادری در اعتقاد باعث برابری در اقتصاد و زمینه کار وتولید می گردد ، یعنی همه در تولید سهیم می شوند و همه بهره می گیرند ، آنطورنیست که عده ای کارکنند و عده ای از دسترنج آنها سود جویند و مفت خواری کنند ... " " ... باید از همچو جامعه مریض وملک ویران که همه دارای هایش نیز بغارت رفته است جامعه ای بسازیم انسانی و اسلامی که بر مبنای اصول و روابط اسلامی استوار بوده و در آن از ظلم و ستم ، تاسف وتبعیض ناروای لسانی ، قومی ، نژادی و منطقوی اثری نباشد ، درتطبیق قوانین بکوشد و علیه هرگونه ظلم و وابستگی قیام نماید و با داشتن طرز تفکر اسلامی و حب آزادی اندیشی و آزاد زیستن خویش انگیزه های ضد وابستگی و از خود بیگانگی را در خود

رشد دهد ، جامعه ای که در آن ستمگر و ستمکش موجود نباشد ، مرض ، بیکاری وفقر از اجتماع دور شود ... "

" ... ما قسط را پایه واساس روابط انسانی می دانیم وبر آن تکیه داریم . می کوشیم تا آنرا زیر بنای حیات اجتماعی - اقتصادی قرار دهیم ... " .

" ... مقابله قاطعانه با هرگونه تبعیض منطقوی ، نژادی ، قومی و لسانی ... "

گرچه برهان الدین ربانی نیز سعی کرد برنامه اش را بصورت زیبایی ودر قالب کلمات " انقلابی"، " نابودی ظلم و ستم " و غیره در یک سلسله کلی گویی های بیرنگ ، رنگ آمیزی نماید، اما نتوانست مطالبی از قبیل " قسط پایه واساس روابط انسانی " ، " برابری در زمینه اقتصادی و تولید " و " سهیم شدن همه در تولید و بهره گیری " را مطرح نماید . البته این مطلب به هیچ وجهی بدان معنی نیست که وی در عوامفریبی از فرید و یا گلبدین عقب مانده تر است . این مسابقه میان مرتجعین ادامه دارد و یکی از ارکان های مهم سیاست آنها محسوب می گردد .

عبدالصبور فرید وعده هایش را زیبا آرایش می دهد . اما حتی نه در پشت این آرایش بلکه در همان خطوط روشن و آشکارش ، زشتی ارتجاعی سیاهی نمایان است . وی مدعی است که برادری در اعتقاد باعث برابری در اقتصاد و زمینه کار وتولید می گردد . ولی اگر اسلام عزیزاومطابق به اصول و اساساتش استثمار سرمایه داری و فئودالی که هیچ ، حتی اگر برده داری و استثمار برده دارانه را هم تحریم می نمود ، می شد حد اقل در سطح فئودالی از برابری در اقتصاد و زمینه کار و تولید در چوکات آن حرف زد . ازین گذشته مادامی که کتاب خدا اسلام به عربی است وباید به عربی خواند ه شود و عبادت به بارگاه عربی آن جز به زبان عربی پذیرفته نیست ، چگونه می توان د رجامعه ای که مبتنی بر اصول وروابط اسلامی باشد ولی درآن از ظلم و ستم و تبعیض – منجمله ظلم وستم و تبعیض لسانی - اثری نباشد ، صحبت به عمل آورد. اصول کهنه و ارتجاعی را

می توان لباس زیبا و فاخر ونو پوشاند ، اما ماهیت آنرا نمی توان تغییر داد و بر اساس آن جامعه ای ساخت مبتنی بر برابری در اقتصاد و تولید و نابودی هرگونه ظلم و ستم .
اما اگر زیبا گویی های کلی وعوامفریبانه مرتجعین حاکم را مطابق به برنامه های خود شان درعرصه های مشخص بشکنانیم ، روشنتر درخواهیم یافت که اینها بجز یک سلسله وعده های ارتجاعی قرون وسطائی چیز دیگری به مردم عرضه نمی نمایند ، وعده های ارتجاعی ایکه حتی در شرایط امروزی سلطه امپریالیزم و ارتجاع بر جهان ، بسیاری از مرتجعین کشور های دیگر جرئت بیان صریح و رک وراست آنها را ندارند . ازین نظر دولت اسلامی حاکم در افغانستان یکی از سیاه ترین و ارتجاعی ترین دولت های فعلی در جهان است .
حالا لازم است وعده های حکومت و دولت اسلامی را در عرصه های مشخص مورد ملاحظه قرار دهیم ودریابیم که : چه دلاور است دزدی که به کف چراغ دارد .

## وعده به دهقانان – استثمار فئودالي :

برهان الدین ربانی از تامین عدالت میان دهقانان و زمینداران صحبت های به عمل می آورد . وی جز این هیچ وعده مشخص به دهقانان نمی دهد . روشن است که این وعده کلی تنها شامل رعایت عدالت توسط زمینداران نسبت به دهقانان نمی شود ، بلکه رعایت " عدالت " توسط دهقانان در مورد " حقوق " زمینداران را نیز در بر می گیرد . بدین ترتیب که دهقانان از چوکات قرار داد دو جانبه تخطی نه نمایند ، اضافه از یک سوم یا یک چهارم حاصل زمین را که گویا حق شان است تصاحب نکنند ، سهم زمینداران از حاصل زمین را با امانت داری تحویل دهند و وسایل واموال زمین داران را بخوبی نگهداری نمایند . خلاصه مثل برده های عثمان باشند که اموال تجارتی هنگفتی را از مدینه تا شام می بردند و با پول فروش آن دوباره مال التجاره ای تهیه کرده به مدینه بر می گشتند و پول هنگفتی به عثمان تحویل می دادند ، اما رعایت " عدالت "

**در حق مالک شان یعنی عثمان به آنها نهیب می زد که هرگز دست از پا خطا نکنند ، فرار ننمایند و حتی به مال مالک کوچکترین دستبردی نزنند .**

**وقتی صحبت از تامین عدالت میان استثمار گر وتحت استثمار در میان باشد ، عدالت مفهوم استثمارگرانه دارد و نفعش نیز عاید استثمار گر می گردد .**

**اما عبدالصبور فرید درمورد مسایل مربوط به دهقانان و زمینداران به روشنی حرف میزند: " ... از یکطرف اثرات ناگوار جنگ واز جانبی سیستم اقتصادی غلط رژیم کمونیستی در تولید وتوزیع و سلب حق مالکیت از افراد باعث گسترش فساد در همه شئون و برنامه های اقتصادی گردید ... آنچه که در جریان این گیرو دار زیان قابل ملاحظه ای دیده است ، بخش زراعت است، زیرا مردم افغانستان اکثرا زارع و مالدارند . این بخش نسبت کوچ نمودن ومهاجرت زیاد مردم از ساحات زراعتی ، ریزش بم ها ، اختلال در امور آبرسانی ، نرسیدن کودکیمیاوی ، ادویه جات ، تخم بذری و وقوع آفات طبیعی چون سیلاب وغیره ، سطح تولید آن به حد قابل ملاحظه ای پائین آمده است ... " .**

**درینجا ناراحتی ونارضایتی یک اخوانی نماینده فئودالیزم اقتصادی بورژوا – کمپرادوری خلقی – پرچمی در تولید وتوزیع وبویژه سلب مالکیت از فئودالان به نفع بورژوازی کمپرادور به چشم می خورد . علیرغم اینکه حتی همین برنامه ارتجاعی در نهایت توسط نجیب مزدور کاملا پس گرفته شد، اما اخوانی صدیق همچنان مایل نیست آنرا فراموش نماید .**

**عبدالصبور فرید اخوانی صدیقی است و دفاعش از نیمه فئودالیزم مسلط دفاع سرسختانه است ، آنچنانکه قاطعانه علیه رشد سرمایه داری درجهت حفظ نظم اجتماعی موجود می ایستد ، برخلاف برهان الدین ربانی که درین مورد کم وبیش انعطاف پذیر است . همین امر در واقع و جه تمایز اخوانیگری تند فرید و گلبدین و اخوانیگری به اصطلاح معتدل ربانی و مسعود را از لحاظ برنامه های اقتصادی تشکیل می دهد . شاگرد وفادار گلبدین درین مورد بیان می نماید :**

" ... می کوشیم تا رسم مفت خواری و تراکم سرمایه را که درآن خیری نباشد و شیوه های را که معاملات وکارهای اقتصادی را فاسد ، نظم اجتماعی را برهم زده و اخلاق را به پستی بکشاند از بین ببریم وراهش را مسدود کنیم ... " .

فرید علیه سرمایه داری وفساد ، پستی اخلاقی و بی نظمی آن موضع محکمی دارد ، اما در چه جهت . روشن است درجهت حفظ نظم اجتماعی موجود و اخلاقیات موجود یعنی نظم اجتماعی نیمه فئودالی و اخلاقیات ارتجاعی مسلط فئودالی . برای وی مسدود کردن راه ورسم مفت خواری و از بین بردن آن فقط در رابطه با تراکم سرمایه مطرح است ونه در رابطه با تمامی رسم های مفت خواری . از آنجای که رسم مفت خواری برده داری را تکامل جامعه بشری از میان برده و در نتیجه آیات و احادیث مربوط به آن رسم و رسوم در جوامع بشری منسوخ وباطل گردیده اند ، فرید نیز در آن مورد چیزی نمی گوید . اما در مورد مناسبات نیمه فئودالی وی کاملا صراحت دارد واز آن مناسبات نه بمثابه چیزی که باید از میان برده شود بلکه بمثابه چیزی که باید حفظ گردد سخن بعمل می آورد .

چنانچه درجملات فوق دیدیم فرید تاثیر مشکلات تخم بذری وآفات طبیعی در زراعت را نیز فراموی نمی نماید و مهمتر اینکه بخوبی می داند که مردم افغانستان اکثرا زارع و ماردار اند . مگر ازین امر که اکثریت همین زارعین و مالداران ، روی زمین هائی که در ملکیت دیگران است کار می کنند و رمه هاای را که به دیگران تعلق دارند می چرانند ، هیچگونه ناراحتی ای ابراز نمی دارد . ناراحتی وی از سلب حق مالکیت از افراد – یعنی فئودالان که افراد معدودی اند- است که گویا رژیم گذشته به آن مبادرت ورزیده بود . درواقع بر مبنای همین دید است که صدراعظم بنیاد گرای افراطی طرح مشخص اشرا در مورد ، اینگونه فرموله می نماید :

" ... متوجه ساختن مردم به این امر مهم که در تولید بیشتر حاصلات زراعتی ومساعد ساختن زمین برای کشت ، فعال شدن بانک انکشاف زراعتی ، شرکت کود ، ترمیم

واعمار مجدد سربند ها ، نهر ها ، کاریز ها ، تطبیق پروگرام تطبیقی و تبلیغی در جهت جلب توجه مردم به ماشغل دهقانی ... "

خوب ، وظیفه دهقانان روشن است . آنها باید با تمام قوت و نیرو در جهت افزایش تولیدات زراعتی بکوشند ، زیرا می شود برای آنها تبلیغ نمود که اگر زمین از خود شان هم نباشد از هرچند دانه گندمی که به حاصلات زمین اضافه می گردد یکی به خود شان تعلق خواهد داشت . این منطق فئودالی ورد زبان هر فئودالی است که دهقانانش را به کوشش برا افزایش تولید تشویق می نماید . متوجه ساختن مردم به ضرورت افزایش تولیدات زراعتی وجلب توجه مردم به مشاغل زراعتی ، بر اساس مناسبات مسلط نیمه فئودالی ، فقط به همین صورت ممکن ومیسر می باشد . هیچ جای تشویشی هم باقی نیست ، حکومت از طریق فعال ساختن بانک انکشاف زراعتی وشرکت کودکیمیاوی کمک خواهد رساند وبرای اعمار مجددسربند ها ، نهر ها و کاریز ها تلاش خواهد کرد !! . دهقانان فقط وفقط به یک چیز نیازدارند ، تلاش هرچه بیشتر درافزایش تولید ! ؟ فرید حتی ازوعده توزیع زمین های سرکاری به آنها خودداری می نماید . و اما خواست تصاحب زمین های فئودالان چیزی جز یک خواست کمونیستی و ضد اسلامی نخواهد بود وبا قاطعیت سرکوب خواهد شد ! ؟

پس دهقانان باید شاد باشند و شب وروز برای افزایش تولید در سایه حکومت عد ل اسلامی تلاش نمایند ! ! ؟

## وعده به فقرا - زکات خوري :

رئیس وصدراعظم دولت وحکومت اسلامی ، هردو به فقرا وعده می دهند که در سایه اقتدار آنها فقر و نادارای از میان خواهد رفت وعدالت اجتماعی تامین خواهد شد . فرید این مطلب را چنین توضیح می دهد :

" ... اسلام برای براندازی ریشه فقر وبالا آمدن سطح زندگی بینوایان و هم سطح شدن با توانمندان قوانین وضع نموده که تجارت وکسب را تحدید می کند ومال را مال الله می نامد وگردآورنده آنرا امانت دارو زکات را بر مال فرض نموده تا از آن طریق درجهت رفاه زندگی طبقه پائین و محروم جامعه استفاده شده و عدلات اجتماعی بر قرار گردد . میکوشیم تا سیستم جمع آوری زکات را فعال ومنظم ساخته و مردم را به ادای این وظیفه و فرایض دیگری که بالای توان گران شان واجب است متوجه سازیم . قرآنکریم می فرماید : " ازثروتی که خداوند برای شما عطا فرموده است به فقرا بدهید " .

براندازی ریشه فقر ، هم سطح شدن زندگی بینوایان بازندگی توانمندان وبرقراری عدالت اجتماعی واقعا کلمات زیبائی اند ، اما طریق دستیابی به آنها بر اساس ذهنیت وطرز تفکر یک اخوانی فئودال ، منظم ساختن و فعال ساختن سیستم جمع آوری زکات وتوزیع آن میان فقرا است.

اما فقر در عدم پرداخت زکات ریشه ندارد بلکه ریشه آن در بطن نظام استثمار گرانه وظالمانه موجود است . وقتی نظام بحال خود باقی است ، هیچ اقدامی ریشه فقر را بر نه خواهد انداخت . بگذار مال ، مال الله باشد ، اما در سیستمی که افراد جامعه به اکثریت بی نوا واقلیت توانگر تقسیم است ، گردآورنده مال یعنی توانگر امانت دار مال الله است و نه بینوا . اگر این امانت داران معدود یک دهم اموال شانرا سالانه برای توزیع میان اکثریت بینوا کاملا در اختیار حکومت اسلامی نیز بگذارند ، کدام تفاوت اساسی در سطح زندگی بینوایان ایجاد نخواهد شد . ادای فرایض دیگری که برعهده توانگران گذاشته شده است نیز نمی تواند گرهی از کار بگشاید و تغییر اساسی ایجاد نماید .

رسم زکات دهی وزکات خوری نه تنها ریشه فقر را بر نمی اندازد و نه تنها سطح زندگی بینوایان را بسطح زندگی توانگران نمی رساند، بلکه ریشه های فقر را محکمتر می نماید و تفاوت سطح زندگی میان بینوایان را به سطح زندگی زندگی توانگران نمی رساند ، بلکه ریشه های فقر را محکمتر می نماید و تفاوت سطح زندگی میان بینوایان و توانگران

را رابیشتر می سازد و مهمتر اینکه موجودیت فقر و توانگری وفقیر وتوانگر را مشروع وقابل قبول می نمایاند ، قدر و منزلت توانگران را به مثابه امانت داران ما ل الله درجامعه افزایش می دهد و مرتبت فقرا را که خدا امین شان قرار نداده است پائین نگه می دارد . رسم زکات خوری بینواین را مفت خور وتنبل بار می آورد و توانگران را غرور و خودخواهی بیشتر می بخشد ومهم تر اینکه توانگری را مشروعیت می بخشد وبینوائی را مقدر اعلام می نماید وخلاصه سیستم ظالمانه و استثمار گرانه را محافظت می نماید . این چنین است مفهوم ریشه کن کردن فقر و همسطح سازی زندگی بی نوایان با توانگران نزد فرید اخوانی .

## وعده به ملیت هاي تحت ستم - سلطه شوونیزم ملیت حاکم :

برهان الدین ربانی اعلام می کند : " در اسلام هیچ قبیله و قومی بر قبیله وقوم دیگری برتری ندارد . ملت ما ملت واحد ویکپارچه است . هیچکس حق ندارد بنام های پشتون وهزاره ، تاجیک و ترکمن ویا شیعه وسنی میان ملت ما تفرقه بیندازد . اسلام هیچ معیاری را جز تقوا برای برتری وفضیلت برسمیت نمی شناسد " .

وعبدالصبور فرید در ین مورد اینگونه داد سخن می دهد : " ملت واحد یعنی قوای بشری آماده و با استعداد را به پارچه های التیام ناپذیر و خونریز تبدیل کردند . ملت واحد که باهم برادری اعتقادی داشتند ... " .

" ... توجه جدی به وحدت ملی و تمامیت ارضی و مقابله قاطعانه با هرگونه تبعیض منطقوی ، نژادی ، قومی و لسانی در جمع اموری هستند که مادر قدمهای اول به آن اهتمام خواهیم کرد..." .

" ... ما جهت ایجاد یک حکومت مرکزی قوی واحقاق حقوق همه ملیت ها ورفع تشنجات تنظیمی، انتخابات را بهترین وسیله میدانیم ومی کوشیم تا شرایط را برای آن مساعد سازیم ... " .

" ملت واحد " که هم ربانی و هم فرید برآن تاکید می گذارند ، مقوله ایست ورد زبان شوونیست ها که هیچ مفهومی جز انکار موجودیت ملیت های مختلف و کثیر المله بودن کشور و قبول تنها " ملت افغان " وبقول اسلامیست ها " ملت مسلمان افغان " بعنوان یگانه ملت موجود در کشور ، ندارد همه باید خود را جزء این ملت واحد بدانند وهیچکس حق ندارد بنامهای مختلف تاجیک وترکمن وازبک و هزاره وحتی پشتون بین این ملت تفرقه ایجاد نماید !! اینست منطق شوونیستی ایکه نه ازدهان یونس خالص وگلبدین بلکه ازدهان ربانی و فرید بیرون می آید .

اینها با اینگونه مطالبی که بر زبان میرانند نیت و قصد شانرا برای حفظ سلطه شوونیزم ملیت حاکم بیان می نمایند ، ولو اینکه در فرجام احتمالا بتوانند شوونیزم تاجیک را بجای شوونیزم پشتون بنشانند . ولی دولت مستعجلی که اینان به دست آورده اند ، نه سرنگونی سلطه شوونیزم پشتون را مسجل می نماید و نه استقرار شوونیزم تاجیک را . بدین سبب ممکن است سینه چاک کردن های این دو مرتجع تاجیک ، در نهایت به استقرار مجدد شوونیزم پشتون و قدرت گیری شوونیست های قهاری چون گلبدین ، خالص ، سیاف و یا شوونیست های کم تر قهاری چون گیلانی و محمد نبی محمدی منجر شود . تکیه روی وحدت ملی و تمامیت ارضی بصورت یکجانبه و پائین آوردن شوونیزم ملی و ستم ملی تا حد تبعیضات قومی و نژادی ولسانی خود مؤید این امر است ، بویژه موقعیکه راه حل مشکلات مربوطه انتخابات قلمداد گردد .

درانتخابات زمان ظاهر شاه ، شصت در صد و کلاء پارلمان از پشتونها بودند و چهل درصد را قیمانده از تمامی ملیت های دیگر کشور . علت این امر آن نبود که شصت درصد نفوس کشور را پشتونهاتشکیل می دادند ، بلکه علت آن عبارت بود از نحوه تقسیم بندی ولسوالی ها و ولایات کشور ، به قسمی که وکلاء چهل درصد نفوس پشتون کشور شصت درصد چوکی های پارلمان را اشغال می نمودند ووکلاء شصت درصد نفوس ملیت های غیر پشتون فقط می توانستند چهل درصد چوکی های پارلمان را بدست آورند .

در نتیجه علیرغم اقلیت بودن پشتونها در مقایسه با تمامی ملیت های غیر پشتون در سطح کشور ، اکثریت وکلاء شان در پارلمان تامین بود وسلطه شوونیستی طبقه حاکمه پشتون درین سطح نیز برقرار . حال وقتی جناب عبدالصبور فرید به عنوان یک تاجیک و بمثابه صدر اعظم چهار ماهه پیشنهاد شده توسط گلبدین از انتخابات حرف می زند بدون اینکه تقسیم بندی کنونی ولسوالی ها وولایات را مورد سوال قرار دهد ، آیا کاری بجز مساعد ساختن زمینه برای بقدرت رسیدن امیر حزب اسلامی وبرادران پشتونیست دیگرش انجام می دهد ؟ واقعیت اینست که شوونیست های پشتون فعلا حرف های شانرا از زبان دو مرتجع تاجیک بیان می نمایند و ازآنان بمثابه تخته های پرش استفاده می کنند ، گرچه شاید اینها خود شان غرق نشئه دولت مستعجل باشند و برحق یا ناحق تخیلات " سامانی " در سر بپرورانند .

بنابرآنچه گفتیم جنابان ربانی وفرید برای حق تعیین سرنوشت ملیت های تحت ستم که هیچ ، بلکه حتی برای برقراری سلطه شوونیستی تاجیک بصورت استواری نمی رزمند . اینان درواقع به مقدار زیادی برای خدمت به شوونیزم پشتون کمر بسته اند و بروز هیچگونه خواستی مبنی بر حقوق ملیتی را حق نمی دهند .

## وعده به زنان - سلطه شوونیزم مردسالار و بردگي خانگي :

" ... خواهران ما ازحقوقی که اسلام عزیز وزندگی ساز در باب زنان مشخص نموده است برخوردار خواهند بود وما ازآنچه که اسلام بنام حقوق زنان بیان و تفویض نموده است ... دفاع می نمائیم . حکومت درجهت آشنائی طبقه نسوان به اصول و معارف اسلامی توجه جدی بخرج خواهد داد تا حدی که منحیث یک انسان با داشتن شخصیت والا وانسانی خود را در یابد و بمقام خویش بنشیند و سطح دانش و آگاهی خود را تا آنجا بالا ببرد که درک مسئولیت کند و از حجاب اسلامی منحیث یک سنگر مدافع حیثیت و آبرو و شرف خویش استقبال نماید ... " .

" برای خواهران جهت فراگیری تعالیم وآگاهی های اسلامی شرایطی بوجود می آوریم که مناسب حال آنها و خواست اسلام باشد ... " .

این گفته های عبدالصبور فرید کاملا گویا است . برای وی وهم قماشانش تمامی مسایلی که در مورد حقوق زنان وجود دارد به حجاب ختم می شود . برای اینها سطح دانش زنان در بالاترین حد خود عبارت است از درک ضرورت رعایت حجاب . ربانی نیز به زنان " شخصیت والای انسانی" می بخشد وبهشت را زیر پای مادران می داند ، ولی آنچه برآن تاکید می نماید بازهم حجاب است . اینان حجاب را بمثابه سمبولی برای اسارت زن مطرح می نمایند وبر زبان می آورند . تکیه این حضرات برحجاب مفهوم خاصی دارد . اگر درسطح کل جامعه به مسئله حجاب توجه گگردد دیده می شود که به اصطلاح مشکل بی حجابی " مشکل " یک فیصدی کوچکی از زنان - آنهم صرف زنان شهری – است که شاید در مجموع یک فیصد کل زنان کشور را هم تشکیل نمی دهند ، در حالیکه بالاتر از 99٪ دیگر نه تنها حجاب اسلامی بلکه بالاتر ازآن را نیز رعایت می نمایند . ازین جهت مسئله " بی حجابی ! " به عنوان یک مسئله عمومی که باید این همه روی آن تاکید شود اصلا وجود ندارد . اما مرتجعین حاکم که تمام هم وغم شان ادامه اسارت زنان و ادامه سلسله شوونیزم مرد سالار است همین مسئله کوچک را بالا تر از تمامی مسایل و مشکلات عمومی زنان یعنی بیسوادی ، عقب ماندگی مفرط ، بی حقوقی ننگین اقتصادی سیاسی ، اجتماعی وفرهنگی ودریک کلام بردگی خانگی ، قرار می دهند ، زیرا که تمامی این مشکلات برای آنها نه مشکلات بلکه اساسا حسنات به حساب می آیند .

درواقع وعده های مرتجعین حاکم برای زنان کاملا روشن و صریح است ، زیرا که وعده های اسلام برای زنان کاملا روشن وصریح است . گرچه کسانی با حسن نیت مایلند تصویر رادیکالی از برخورد اسلام نسبت به زنان ارائه دهند ، اما احکام اسلامی درین مورد بسیار صریح ، قاطع و گویا هستند وجائی برای تطبیق عملی تفاسیر رادیکال باقی نمی گذارند . این احکام ، احکام استنباطی فقاهتی نیستند بلکه نص صریح آیات قرآنی اند

، نص صریح آیاتیکه هیچگونه دلیل اسلامی برای منسوخ شدن و منسوخ بودن آنها وجود ندارد . رعایت جبری حجاب ، تن دادن به مشروعیت تعدد زوجات ، محرومیت از قضاوت و رهبریت ، نیمه انسانیتی در شهادت ومیراث، قیمومیت مردان و ... همه و همه احکام قرآنی اند و هیچ مسلمانی حق ندارد در مورد آنها شک وتردیدبخود راه دهد . تازه این مسایل ، اصول مبتنی بر اسلام اصیل اند ، درحالیکه " اسلام غیر اصیل " خالص و سیاف سخنگویی در تلویزیون را نیز از زنان می گیرد و دروازه های دفاترولابد کارخانه جات و تمامی عرصه های کار بیرون از منزل را برروی آنها می بندد و وزیر داخله خانه مقرر شان می نماید .

## وعده براي سرنوشت کشور – وابستگي وعدم استقلال حقيقي :

فرید از آزادی اندیشی ، آزاد زیستن ، ضد وابستگی و ضد از خود بیگانگی حرف می زند و در یک جا از پایه گذاری اقتصاد ملی به مستقل یاد می نماید . ربانی نیز در کلی گویی ها کلماتی ازین قبیل را مزه مزه می نماید . اما وقتی مسایل مشخص بیان می شود مفهوم این کلمات به ظاهر زیباخود را عریان می سازند . فرید هم در بخش اقتصاد وهم در بخش " اعمار مجدد " روی جلب کمک های خارجی بدینگونه تاکید می نماید :

" سوم . ایجاد روابط نیک با کشورهای دوست ومسلمان جهت کسب کمک های اقتصادی در بخش های مختلف زراعت ، مالداری ، صنعت ، تجارت ، اعمار مجدد ، ترانسپورت ، مخابرات وغیره... " " ... جلب کمک های مادی وتخنیکی کشورهای دوست و مسلمان ... " .

مرتجعین کشورهای تحت سلطه را عادت براین است که هروقتی که از کمک های خارجی حرف می زنند برای اینکه ماهیت وابسته سازی این کمک ها را بپوشانند کلمات " بدون قید و شرط " را برآن می افزایند . اما صدراعظم دولت اسلامی افغانستان هیچ ضرورتی برای ذکر این کلمات نمی بیند و فقط از جلب کمک های خارجی صحبت می نماید . مفهوم دیپلماتیک این گونه حرف زدن اینست که وی حاضر است این کمک ها را به هر

قیمتی بدست آورد . از اینان انتظاری جز این نمی توان داشت ، زیرا پرورده دامان امپریالیزم ودولت ها ی ارتجاعی خارجی اند و تمامی قدرت و قوت شان را مرهون آنها ولابد مکلف اند احسانات ونیکی های آنها را به ایشان برگردانند .

اینان بی هیچ خجالتی مداخله درامور افغانستان توسط مرتجعین خارجی را نمی پذیرند . جلسات پشاور به سرپرستی صدراعظم پاکستان ونمایندگان سعودی وایران برگزار گردید . ربانی به هیچ پرده پوشی از رئیس سابق ای . اس . آی پاکستان دعوت بعمل آورد که مسئولیت مشاورخاص دولت افغانستان را بپذیرد . هیئت های عربی ، ایران و پاکستانی با هر وزارت خانه و دفتر و حتی باهرمنطقه وقوماندانی که دلشان خواست رابطه می گیرند و به دلخواه قرار داد می بندند ، گویی دولت اسلامی افغانستان وزارتی بنام وزارت خارجه موجود نیست وافغانستان ملک طلق مرتجعین عربی ، پاکستانی وایرانی اند ، آنهم ملک طلقی که به مثابه یک کشور اصلا عملا ورسما وجود خارجی ندارد.

## وعده به مهاجرین - فراموشي و نادیده گرفتن کامل :

" رهبران جهادی " از همان روزیکه قدرت دولتی را درکابل از خلقی ها وپرچمی ها تحویل گرفتند ویا بعبارت روشنتر شریک درجه اول درقدرت ائتلافی با آنها گردیدند ، مهاجرین را یکسره به فراموشی سپردند و از هرگونه شرکت در رفع مشکلات شان که هیچ ، حتی از هرگونه صحبت در مورد آنان نیز دریغ ورزیدند . به یقین یکی از وظایف بسیار مهم واصلی ریاست جمهوری وصدراعظمی چهارماهه ربانی و فرید توجه به مسائل مهاجرین و سازمان دهی عودت آنان و جابجا ساختن شا ن در کشور می باشد . اما بجای این خواست در برنامه های شان مطالب ومسایل بلند مدتی را طرح می نمایند که در اساس از جمله وظایف موقتی چهار ماهه شان نمی باشد ، ولی مسایلی را که باید برای حل وفصل عاجل آنها اقدام نمایند ، غالبا بر زبان نمی آورند . یکی از این مسایل عاجل

حل طلب همین مسئله مهاجرین است که باید برای عودت وجابجا ساختن آنان در نقاط مختلف کشور بصورت عاجل برنامه ریزی شود ، ولی در عوض به فراموشی سپرده شده و کاملا نادیده گرفته می شود .

" رهبران جهادی " برای مدت بیشتر از یک دهه پایه های قدرت شان را درمیان مهاجرین بنا کرده بودند . آن موقع هجرت نصف جهاد بود و مهاجرین نیز دارای مرتبت عالی و عزت زیادی ولو در حرف . اینان تا حدود زیادی برشانه های لاغر و نحیف مهاجرین برپایه سختی ها ومشقت های آنان بالا آمدند و به ارگ کابل رسیدند و حال که بر خر مراد سوار اند و دنیا را بکام خود می بینند، این ثلث نفوس کشور را کاملا به فراموشی سپرده اند . این ناسپاسی بزرگ رهبران مرتجع وبی مایه را نباید توده های مهاجرین ببخشند .

اما رهبران فرومایه ای که امروز در حق مهاجرین ناسپاسی بزرگ غیر قابل بخشش را مرتکب شده اند ، زود است که برگرده ها وپهلوهای صفوف مجاهدین که اکثرا از اقشار و طبقات پائین جامعه اند نیز پایه گذارند و آنان را به فراموشی بسپارند . وآنان با ارتکاب به این ناسپاسی پایه های قدرت شان را درمیان مردم نیز تضعیف خواهند کرد ولی طبیعت شان اقتضاء می کند که آنرا حتما اجرا نمایند .

## وعده در عرصه حقوق و آزادي هاي اجتماعي و سياسي – تفتيش عقايد ، سانسوروسركوب :

تفتیش عقاید ، سانسور وسرکوب ، اینست تمامی آن چیزهای که مرتجعین حاکم با صراحت در عرصه حقوق وآزادی های فردی و اجتماعی ، مدنی و سیاسی و غیره می دهند . در این جا باید هرچیز سبک و بوی اسلامی داشته باشد و جز اسلامی بودن هیچ چیزی پذیرفتنی نیست . جراید و مطبوعات همه باید اسلامی باشند ، سازمان ها واحزاب سیاسی و سایر تشکلات اجتماعی باید اسلامی باشند و فکر ها ومفکوره ها نیز همه باید

**اسلامی باشند .هیچ جریده غیر اسلامی نباید منتشر شود ، هیچ حزب و سازمان سیاسی غیر اسلامی نباید حق فعالیت داشته باشد ، هیچ تشکل اجتماعی ای غیر از تشکلات اجتماعی اسلامی نباید بوجود بیاید و هیچ طرز فکری غیر از طرز فکر اسلامی نباید مجاز شمرده شود . ربانی دراین عرصه نیز – همانند سایر عرصه ها – با صراحت لهجه صحبت می نماید و عبدالصبور فرید نیز ، همانگونه که سایرهم قماشان شان – منجمله در جنبش ملی – اسلامی ، وحزب وحدت اسلامی – صریح وبی ملاحظه هستند . سراسر برنامه های ربانی وفرید درین عرصه گویا روشن است ونیازی به بازگو نمودن جملات آنها وجود ندارد . هرچند در سایر عرصه ها نیز چنین الزامی بصورت قطعی وجود نداشت . ولی گاهی وقت ها انسان ناگذیر می شود برای اثبات بدیهی ترین مسائل نیز دلیل بیاورد و سند و مدرک ارائه کند . ازیک جانب چنین الزامی وجود نداشت زیرا مرتجعین حاکم بر کشور ناشناخته نیستند و تمامی خواسته ها واهداف سیاسی شان در طی چهارده سال گذشته در مناطق تحت کنترل شان عملا به منصه اجرا قرار دادند . اما از جانب دیگر چنین الزامی وجود داشت و دارد . زیرا بعضی مدعیان ترقی خواهی و انقلابیگری در کشور وجود دارد که نه تنها از موقف گیری سریع وروشن علیه ارتجاع حاکم خودداری می نمایند ، بلکه با هر گونه ضدیت ودشمنی ای با آن سخت مخالفت می ورزند و آنرا نشانه عدم واقع بینی و چپ روی قلمداد می نمایند ! ؟ اینان بی هیچ خجالتی در رکاب ارتجاع شمشیر می زنند و حضور در صفوف ارتش آنرا به مثابه نشانه ای از موفقیت سیاست های شان تبلیغ می نمایند ! ؟ اینان یار ودستیار ارتجاع اند و برای بقا ودوام توهمات ذهنی توده ها نسبت به مرتجعین حاکم خادم و خدمت گار .**

**برای زدن توهمات ذهنی توده ها نسبت به دولت اسلامی حاکم و نیروهای مختلف شامل در آن ویا مدافع آن باید سریعا این نظام و این رژیم را افشاء کرد و به همه نشان داد که مرتجعین حاکم برای هیچ فرد وقشرو طبقه ای جز فیودالان ، بورژوازی کمپرادور ، آخوند ها ونوکران شان و عده ونویدی برای بهبودی وآسایش نمی دهد .**

منتشر شده در شماره پنجم شعله جاوید ــ دور دوم

****

# بیست و هشتمین سالگرد بنیان گذاري جنبش کمونیستي – مائوئیستي افغانستان

بیست وهشت سال قبل در سیزدهم میزان 1344 با تاسیس " سازمان جوانان مترقی " جنبش مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ( در آنزمان مائوتسه دون اندیشه ) افغانستان زاده شد. " س . ج . م " با وجود کوتاهی عمر خود بخصوص کوتاهی عمر خط اصولی توانست عمدتا نقش سازنده و اصولی فراموش ناشدنی ای در حیات سیاسی مبارزاتی این کشور رقم زند . حزب کمونیست افغانستان به مثابه میراث دار اصولیت های " س . ج . م " سعی خواهد نمود تا باببررسی ولو مختصر اهمیت تاریخی و سیاسی تشکیل این سازمان سهم خود را به صورت شایسته ای در تجلیل از این روز تاریخی ادا نماید .

این دیگر نیازی به استدلال ندارد که جنبش کمونیستی – مائوئیستی تاسیس شده در سال 1344 نیز مثل هرجنبش سیاسی دیگر زاده شرایط تاریخی معینی بوده و به ناگذیر در مسیرحرکت پرپیچ وخم مبارزاتی نمی توانست مبارزاتش با فرازها ونشیب های همراه نباشد که بررسی درست آن ودرس آموزی از تجارب مثبت و منفی اش می توانست کمک درخوری باشد برای حرکت اصولی به جلو وجلوگیری ازتکرار اشتباهات وانحرافاتی که بنا به دلایل عدیده ای بعد از مسلط شدن خط انحرافی بر " س . ج . م " وانحلال آن ، طی دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت دامنگیر تمام بخش های جریان دموکراتیک نوین گردید ؛ جریانی که خود را " م . ل . ا " می خواند و " سازمان جوانان مترقی " بخش مهم آنرا تشکیل می داد .

یکی از دلایل مهم سلطه انحرافات بر گروه های موجود در دهه پنجاه ونیمه دهه شصت همانا دست کم گرفتن ونادیده انگاشتن اهمیت بررسی تاریخی وسیاسی تشکیل " س .

ج . م " ودرک اهمیت خط اصولی حاکم برآن می باشد ؛ خط اصولی که بدون کوچکترین تردیدی با نام رفیق شهید اکرم یاری پیوند ناگسستنی دارد . ازآن بدتر بررسی مغرضانه وضد انقلابی ای می باشد که دسته های آوانتاریست ، سه جهانی خواجه ایست ها وسنتریست ها ارائه داده اند . درواقع تمام این دسته ها نخواستند یا نتوانستند به اهمیت تاریخی وسیاسی تشکیل این سازمان پی برده وباآن برخورد نقادانه اصولی وعملی نمایند . همین ناتوانی یا نخواستن باعث شد تا آنها خود نیز نه تنها مصدر کوچکترین خدمت اصولی ای در راه تقویت جنبش کمونیست مائوئیستی شوند ، بلکه درسطح جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، مبارزات ملی ودموکراتیک نیزنتوانستند مصدر خدمت سازنده ای شوند . باین ترتیب سرنوشت این دسته ها با کم بها دادن به نقش " س . ج . م " وناديده انگاشتن اهمیت خط اصولی آن و بالاخره دشمنی شان با این خط اصولی بآنجا کشانیده شد که : وظیفه مهم خود را آرایش چهره کریح دولت بازمانده از دوران اشغال ، تبلیغ جمهوری اسلامی و خوش خدمتی به احزاب ارتجاعی اسلامی و امروز بعد از 8 ثور چاکری برای " جنبش ملی – اسلامی سمت شمال " ، شورای نظار،حضرت، پیر، مولوی محمد نبی ، ظاهر شاه خلاصه نماید ! ؟ این است آن عواقب تاسف باری که در نتیجه دشمنی با خط اصولی " س . ج . م " نصیب رفقای نیمه راه گردید .

## اهمیت تاریخی تاسیس " س . ج . م ":

همانطوری که در آغاز اشاره شد " س . ج . م " در 13 میزان 1344 تاسیس گردید، این بآن معناست که " س . ج . م " حدودیکسال بعد از اعلام آغاز دوره " دموکراسی تاجدار " ظاهرخانی و ده ماه بعد از تاسیس حزب رویزیونیست ضد مردمی و ضد انقلابی " دموکراتیک خلق " تاسیس گردیده است .

وقتی استبداد سلطنتی یک دهه بعد از سرکوب مبارزات دوره هفتم شورا (دوره هفتم شورا مصادف بود به سالهای 1327 – 1332 ) به این نتیجه رسید که دیگر نمی تواند از طریق اعمال حکومت مطلقه تا ابد حیات خود را تضمین نماید ، لازم دید تا بعد از یک دهه صدراعظمی داودخان بار دیگر نوای دموکراسی سر دهد تا با درنظر داشت نیازمندی های شرایط جدید برای حفظ و استحکام حاکمیت طبقات ارتجاعی و دررآس آن دودمان طلایی به آرایش چهره کریح سلطنت ونظام نیمه فیودالی – نیمه استعماری بپردازد .

ضرورت این آرایش چهره نه تنها از ضرورت های اوضاع سیاسی – اجتماعی کشور ، منجمله رقابت های درون دربار ناشی می شد ، بلکه اوضاع جهانی - موجودیت دولت بزرگ سوسیالیستی چون جمهوری خلق چین ، اوج مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در سه قاره – نیز سلطنت را وادار ساخته بود تا با دست زدن به پاره اصلاحات از یکطرف خود را مشروطه خواه و هوادار دموکراسی ورفاه توده عوام جا بزند واز طرف دیگر با گرفتن ابتکار اصلاحات دردست خویش ، گروههای دست پرورده خود را روی کار آورده وبه طریقی جنبش رالگام زند . در چنین شرایطی نه تنها برای افشاء مشاطه گری های دودمان طلائی که با جلب اقشار بیشتری از بورژواهای تحصیل کرده و آگاه به منافع طبقاتی شان ، فئودالان ، فئودال زاده ها و خود فروشان بر خاسته از بین طبقات دیگر اجتماعی می خواست پایه های سیاسی – اجتماعی نظام وسلطه پوسیده دودمان خود را تقویت نماید ، می بایست سازمانی بوجود می آمد تا می توانست با شجاعت ، قاطعیت واصولیت علیه این نظام ودرراس آن سلطنت مبارزه نموده و در هر قدم با دورزدن پرده از روی مشاطه گری های ارتجاع وافشاء آن توده هارا در مبارزه علیه آن بسیج ورهبری نماید ، بلکه برای افشای ماهیت ارتجاعی جریانات سیاسی بوجود آمده دیگر بخصوص درآن موقع " حزب دموکراتیک خلق " وبعدا گروههای اخوانی که با وجود پاره اختلافات شان با دربار و ارتجاع حاکم ، دراساس درخدمت آن قرار داشته واز جنبه های متفاوتی ارتجاع ودر راس آن دودمان طلائی را حمایت نموده و مصروف تقویت پایه های نظام نیمه

فئودالی – نیمه استعماری درجامعه بودند ، ضرورت تاسیس وتشکیل یک حزب یا حد اقل یک سازمان پیشرو انقلابی مسلح به ایدئولوژی م . ل . م ضرورت عاجل ومبرم جامعه بحساب می رفت ، تاسیس " س . ج . م " نه تنها پاسخ اصولی به این ضرورت عاجل و مبرم تاریخی کشور بود ، بلکه درعین حال یک ضد حمله بموقع نیز به شمار می رفت . ازینرو حزب کمونیست افغانستان کاملا خود را محق می داند تا مبداء تشکیل جنبش کمونیستی – مائوئیستی افغانستان را " س . ج . م " وخط اصولی آن دانسته ، برآن اصرار وتاکید نماید . یکی از معیار های اصولیت حزب ما نیز در اصرارش براین امر نهفته می باشد . زیرا همین اصرار، حزب مارا وا می دارد تا هر چه عمیق تر بر خط – مشی اصولی مدون شده در کنگره اول موسس حزب تکیه نموده و در مبارزه علیه سه ارتجاع داخلی که امروز باز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی 8 ثوردر موقعیت متفاوت از سال 1344 – 1348 دست در دست هم داده و مشترکا دولت ائتلافی ضد مردمی شانرا استحکام می بخشند ، پی گیر و سازش ناپذیر پیش رود .

## اهمیت سیاسی تاسیس " س . ج . م ":

اهمیت تاسیس " سازمان جوانان مترقی " را از لحاظ سیاسی که با تاثیر پذیری مثبت واصولی از مبارزات ضد رویزیونیزم خروشچفی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون ، انقلاب عظیم فرهنگی چین و اوج مبارزات آزادیبخش ملی در کشورهای آسیا ، آفریقا وآمریکای لاتین بوجود آمده بود می توان چنین بر شمرد :

### الف - " س . ج . م " ونقش آن در مبارزه علیه نظام حاکم بر جامعه:

موضع گیری " س . ج . م " منحیث یک نهاد م . ل . م درمقابل نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری وسلطنت کاملا روشن و د رکل اصولی بود .

" سازمان جوانان مترقی " مانند دسته های فرصت طلب و رویزیونیست به تعریف و تمجید دموکراسی نیمه فئودالی – نیمه استعماری اعطاء شده از جانب در بار نه پرداخت

بلکه بر عکس آنها با قاطعیت علیه مهمترین محراق معیوبه دموکراسی تاجدار" یعنی پارلمان بازی و پارلمان را مرجع آمال مردم و نماینده مردم دانستن مبارزه نموده وماهیت پارلمان را بطور کل و ماهیت پارلمان نیمه فئودالی - نیمه استعماری ظاهر خانی را بطور خاص مورد حلاجی وانتقاد قرار داده درهیچ انتخابات پارلمانی شرکت نکرد .

" سازمان جوانان مترقی " با انتقاد اصولی از پارلمانتاریزم روی شعار " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید " تکیه نمود تا درعین روشن نمودن ماهیت آنتاگونیستی تضاد خط – مشی اش با نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری ودربار براصولیت و حقیقت بودن تیوری مارکسیستی که بدون سرنگونی قهری ماشین دولتی وایجاد حاکمیت پرولتری کارانقلاب به جائی نمی رسد پافشاری وایستادگی نمایند.

وقتی اهمیت استواری " س . ج . م " درتکیه بر رد مهمترین محراق معیوبه دموکراسی فئودالی دربار – پارلمان را مرجع ونماینده مردم دانستن ودرآن مبارزات شرکت کردن – مفهوم می گردد که بتوانیم چگونگی برخورد های دنباله روانه و سازشکارانه مواضع انحرافی امروزی را در دفاع از طرحهای " ملل متحد " و آرزومندی شانرا درایجاد یک نظام دموکراسی تحت نظارت این موسسه امپریالیستی در حالیکه عمده ترین نیروهای ارتجاعی موجود درکشور حاضر به قبول آن نیستند با یکدیگر مقایسه نمائیم .

## ب - " س . ج . م " الترناتیفی در مقابل رویزیونیست ها :

" سازمان جوانان مترقی " نه تنهادر مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی وسایر تمایلات تجددی نظر طلبانه بصورت کلی توانست مبارزات خود را بصورت جدی به پیش برد ، بلکه علیه احزاب دست پرورده سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی دو شاخه حزب " دموکراتیک خلق " نیز بصورت جدی مبارزه نموده و ماهیت آنها را هم ازلحاظ تیوریک و هم ازلحاظ فعالیت های سیاسی شان افشاء نمود . زیرا سمت اساسی فعالیت این حزب که بر مبنای تیوری های رویزیونیستی به عاریه گرفته شده چون همزیستی مسالمت آمیز ، گذار مسالمت آمیز وغیره پایه ریزی شده بود نمی توانست جز در مسیر مبارزات

مسالمت آمیز و عمدتا پارلمانتاریستی پر نماید . هدفیکه این حزب در راه آن پیش می رفت همانا پیشبرد مبارزه ریفورمیستی بود . مبارزه ریفورمیستی ایکه در اساس درجهت تقویت سلطه بورژوازی کمپرادور- بیروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی و سکتور دولتی تمام می شد . بدون اینکه فئودالیزم فرتوت را مورد ضربت جدی قراردهد.

حزب " دموکراتیک خلق افغانستان " برای اثبات این موضع گیری های ریفورمیستی ارتجاعی اش از تن دادن به هیچ پستی اباء نمی ورزید . چنانچه رهبران هردوشاخه آن – تره کی وببرک – یکی با بوسیدن دست " اعلیحضرت معظم همایونی " در میدان هوائی کابل در موقع عودت " اعلیحضرت " از مسکو ودیگری با تمجید ومدح " اعلیحضرت " در پارلمان در موقع بحث روی بودجه دربار وناکافی خواندن بودجه ، ظاهر شاه را مترقی ترین شا ه کشور های منطقه خواند ! ؟

درکشور عقب نگهداشته شده مثل افغانستان که توده ها هنوز مواضع متعدد واینکه این مواضع حامل منافع کدام طبقه اند را نمی توانستند درک نمایند" خلق " و پرچم " می توانست نقش فریبکارانه و گمراه کننده ایفا نماید ازینرو می بایست این مواضع ارتجاعی و نقش ضد انقلابی آن به عنوان ستون پنجم سوسیال امپریالیزم شوروی افشاء وعلیه آن مبارزه جدی صورت می گرفت و " س . ج . م " تا آن جا که امکانیت های سیاسی ،ایدئولوژیکی اش اجازه می داد از طریق بر پائی میتینگ ها ، تظاهرات به افشاء آن پرداخت و در شماره های " شعله جاوید " نیز تاآنجا که شرایط مبارزه قانونی اجازه می داد تیوری های سکتور دولتی و راه رشد غیر سرمایداری و ... را مورد انتقاد قرارداده کوشید تا ماهیت شوروی سوسیال امپریالیستی را افشاء نماید . این مبارزات افشاء گرانه نه تنها تاثیرات دیر پائی در بین اقشار وسیع از روشنفکران جامعه برجای گذاشت بلکه کینه ونفرت باندهای خلق وپرچم وبادارسوسیال امپریالیستی شا ن را نیز هرچه بیشتر

برانگیخت تا اینکه توانسته بعد از کودتای 7 ثور در پی انتقام برآیند ودسته ، دسته شعله ایها را به کشتارگاه فرستادند.

## ج - " س . ج . م " وگروه هاي اسلامی :

" سازمان جوانان مترقی " نه تنها در مبارزه علیه نیرنگ های رویزیونیستهای خلقی و پرچمی وقلدر مآبی دستگاه حاکمه دست به مبارزه فعالی زدند ، بلکه درعین حال به نقش گروههای ارتجاعی اسلامی که با تمایلات قرون وسطائی وبا کمک دربار، ارتجاع داخلی وبین المللی دست بفعالیت ضد انقلابی می زدند نیز توجه داشته و می کوشید تا توده ها را از ماهیت فعالیت ارتجاعی آنها آگاه سازد . بنابرهمین موضع سازش ناپذیر " س . ج . م " بود که " سازمان جوانان مسلمان " به رهبری عمر " کشمی " ، سیف الدین ، حبیب الرحمن گلبدین و... حملات رذیلانه خود را عمدتا متوجه جریان دموکراتیک نوین نمود وبعد از کودتای 7 ثور وتجاوز قوای اشغالگر نیز دشمنی آنها با شعله ایها کماکان به قوت خود باقی ماند و کوششهای منحرفین وروحیه مزدور منشی و خوش خدمتی آنها به این ارتجاع اسلامی نتوانست کوچکترین بهبودی در روحیه نیروهای اسلامی بوجود آورد .

به این ترتیب می توان نقش " س . ج . م " را چنین خلاصه نمود : با تاسیس " سازما ن جوانان مترقی " نه تنها بر ضرورت مبرم تاریخی تشکیل وموجودیت یک سازمان " م . ل . ا " در آن مقطع – سال 1344 – جواب مثبت داده شد ، بلکه " س . ج . م " با ارائه یک خط اصولی و پیشبرد مبارزات کلا اصولی علیه نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری ، سوسیال امپریالیزم شوروی ، امپریالیزم غرب ، رویزیونیست های خلقی و پرچمی و گروه ها ی اخوانی توانست از لحاظ سیاسی – ایدئولوژیک نقش سازنده ، رهنما و فراموش ناشدنی ای برای جنبش کمونیستی – مائوئیستی افغانستان ایفا نماید واین بدان معناست که نقش " س . ج . م " خط وفعالیت مبارزاتی آن تا موقع سلطه رهبری اصولی در کل وبصورت عمده اصولی و انقلابی بوده ، اشتباهات وانحرافات وی در مقایسه

با خدماتش جنبه تابع را دارد . این است ارزیابی درست از " س . ج . م " ونقش آن تحت رهبری رفیق شهید اکرم یاری و تجلیل شایسته ازآن.

## " س . ج . م " واشتباهات آن :

با وجود برخی مساعدت های مهم در تشکیل " س . ج . م " ونقش عمدتا اصولی این سازمان نباید چشم بر اشتباهات سازمان ببندیم واز روی آن بدون مکث بگذریم . زیرا هدف اصلی ما نه تعریف وتمجید مذهبی گونه ومقدس از " س . ج . م " بلکه درک نقاط قوت وضعف آن واهمیت آن برای جنبش کمونیستی – مائوئیستی امروزی می باشد. بدون کوچکترین تردیدی می توان گفت اشتباهاتی نیز دامنگیر" س . ج . م " بوده است ، اشتباه هائیکه بذات کوچک نبودند . یکی از این اشتباهات درک نکردن بسیار صریح و روشن اهمتی انترناسیونالیزم و تکیه نکردن بر تامین ارتباط و پیوند دیالکتیکی جنبش بین المللی کمونیستی با همدیگر می باشد . گرچه درین مورد کمبود جنبه عمومی داشت و بیشتر از همه در آن مقطع متوجه حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون می شد ، با آنهم این کم توجهی یک محدودیت واشتباه " س . ج . م " بود که اثرات آن در تداوم خود توانست اکثریت بخش های جنبش کمونیستی دهه پنجاه و نیمه دهه شصت را به بیراهه های نا سیونالیستی و بی اعتقادی به م . ل . م بکشاند.

اشتباه دیگر" س . ج . م " عدم توجه عمیق آن به اهمیت مبرمیت مبارزه برای تشکیل حزب ، رفع پراکندگی و فعالیت جریانی و تقبل صریح مسئولیت پیشآهنگی و جرئت مبارزه برای تقبل رهبری مبارزات در جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشآهنگ آن بود. درین مورد می‌توان انتقادات جدی ای را متوجه سازمان و حتی رهبری اصولی آن دانست. رهبری سازمان بنابرتوهمات نا روشنی نتوانستند در راه تشکیل یک رهبری متمرکز حروفوی گام های جدی ای بردارند که

نمی توانست در تداوم خود به تقویت فعالیت های گروه گرایانه ، جریانی وجبهوی وبه ضرر فعالیت حزبی و درک ضرورت ایجاد حزب چه باید کردی لنینی تمام نشود.
سومین اشتباه بزرگ " س . ج . م " باوجود تکیه به شعار قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید و درک اهمیت تیوری جنگ خلق و راه محاصره شهر ها از طریق دهات و درک نقش عمده دهقانان در انقلاب دموکراتیک نوین، همانا عدم دک نقطه بارز تیوری جنگ خلق یعنی عدم درک اهمیت ایجاد پایگاه های انقلابی و کوشش در جهت تدارک برای جنگ خلق و برپائی مبارزات مسلحانه به این منظور می باشد .تاثیرات منفی این اشتباه سازمان نیز بر مجموع جریان عمیق بود و هیچ بخشی ازجنبش کمونیستی دهه پنجاه و نیمه دهه شصت به اهمیت ایجاد پایگاه های انقلابی ومبارزه تدارکی برای برپائی جنگ خلق توجه نکردند، در نتیجه راه‌های میان بر کودتا – قیامی ، فعالیت پوششی و حشر دهنده بر جنبش غلبه نمود.

**زنده باد خاطره تابناک جنبش کمونیستی – مائوئیستی 13میزان 1344 !**

**زنده باد انقلاب !**

**پیروز باد کمونیزم در سراسر جهان !**

**منتشر شده در شماره هفتم شعله جاوید ـ دور دوم**

****

## تضعيف عمومي اخوان افراطي

## تضعيف جدي گلب الدين حكمتيار

مهمترین کاریکه در طی چها ر ماه اقتدار برهان الدین ربانی صورت گرفت عبارت بود از وارد آوردن ضربات خورد کننده ای بر حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار که اینک به چند مورد مهم آن اشاره می گردد .

**1 – جنگ کابل: درجنگ کابل حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار نه تنها ازلحاظ سیاسی بلکه ازلحاظ نظامی نیز شدیدا این ادامه عدم همکاری با دولت در واقع ضربت خورد ، گرچه جنگ کابل که باعث کشته شدن هزاران تن از اهالی کابل وآواره شدن پنجصد هزار نفر شان گردید ، ازلحاظ سیاسی برای کل رژیم بی آبروئی بار آورد ، اما حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار که شهر را مورد حمله قرار داد بیشتر از سایر نیروهای اسلامی مورد نفرت مردم قرار گرفت وازلحاظ سیاسی متضرر گردید.**

**درین جنگ نیروهای حزب اسلامی مستقر دراطراف شهر کابل نه تنها تلفات سنگینی را متحمل گردید وتعداد زیادی از افراد آن دستگیر گردیدند ، بلکه نقاط بسیار با اهمیت نظامی از قبیل مرتفعات چهل ستون وغیره را نیز از دست داد علاوتا چه قبل ازین جنگ وچه بعد ازآن تقریبا نیروهای هزاره وازبک حزب اسلامی که در اطراف کابل مستقر ساخته شده بودند ، مواضع شان را ترک کرده وهریک به طرف مناطق خویش رفتند.**

**اقدام جنرال رفیع برای بیرون شدن از داخل نیروهای گلب الدین و تصمیمش برا ی رفتن بخارج ومهمترازآن دستگیر شدن وی وهمراهانش در میدان هوائی کابل توسط نیروهای دولتی نیز ضربه ای بود که بر حزب اسلامی حکمتیار وارد آمد.**

**2 – راندن حزب اسلامی ازلشکرگاه: هلمند یکی از آن معدود ولایاتی بود که در جریان جابجائی قدرت، دراوایل ماه ثور بدست حزب اسلامی حکمتیار افتاد. قبل براین تمامی نیروهای حزب اسلامی حکمتیار دراین ولایت ، دراثر فشار نسیم آخوند زاده وبرادرش رسول آخوند زاده یا ازمنطقه رانده شده بودند ویا به نیروهای دولتی ( نیروهای متعلق به رژیم نجیب ) پیوسته ملیشه آن بشمار می رفتند . با از میان رفتن قدرت نجیب ، تمامی نیروهای دولتی مستقر درلشکرگاه وگرشک – چه آنهایی که قبلا مربوط به حزب اسلامی بودند و چه آنهایی که نبودند – به حزب اسلامی حکمتیار اعلام وفاداری نمودند**

. این نیروها که از جانب میدان هوایی شیندند حمایت می شدند قوای رسول آخوند زاده راشدیدا دچار شکست ساخته و مناطق وسیعی از ولایت هلمند راتحت تصرف گرفتند . اما چند ما ه بعد احمد شاه مسعودو متحدین پرچمی اش توانستند تعداد زیادی از ملیشه های رژیم سابق را بطرف خود جلب نمایند . اینها آن نیروهای که در لشکرگاه به حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار وفادار مانده بودند مورد حمله و تهاجم قرار داده و پس از یکسلسله درگیری های خونین و وارد آوردن تلفات سنگینی بالای طرفداران حکمتیار آنها را از شهر بیرون راندند ودرنتیجه ولایت هلمند از کنترول حزب اسلامی خارج گردید.

**3 – جنگ هرات:** جنگ هرات در طی ششماه گذشته در کنترول تورن اسماعیل جمعیتی و متحدین آن قرار داشت ، اما نیروهای حزب اسلامی حکمتیار در بیرون از شهر بویژه در سمت شرق آن نسبتا نیرومند بود. با بروز یکسلسله اختلافات میان تورن اسماعیل و یک تعداد از متحدینش آنهایی که یک تعداد از نیروهای جهادی شهر هرات واطراف آن و بخش قابل ملاحظه ای از ملیشه های دولتی سابق را شامل می شدند بطرف نیروهای حزب اسلامی تمایل پیدا نموده و دراتحاد با آنها قرار گرفتند . پس از وقوع این حادثه موقعیت حزب اسلامی نیرومند تر از سابق گردید درحالیکه موقعیت تورن اسماعیل متزلزل گردید و مورد تهدید واقع شد .

اگر نیروهای حزب اسلامی و متحدین شان می توانستند تورن اسماعیل را از شهر بیرون رانده و کنترول آن را خود بدست گیرند . حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار در سطح افغانستان به یک موقعیت نظامی بهتری دست می یافت و مشخصا میدان هوایی شیندند را از دست نمی داد . اما برعکس این نیروها به سختی شکست خوردند . این شکست موقعیت حزب اسلامی در سطح کل افغانستان را خراب تر نمود و مشخصا زمینه ساز رانده شدن این حزب از میدان هوایی شیندند گردید که در نتیجه حضور موثر حزب اسلامی در سراسر مناطق غربی کشور از میان رفت .

**4 – تصرف میدان هوایی شیندند:** میدان هوایی شیندند در اوایل ماه ثور تحت کنترول نیروهای مشترک چند گروپ از مجاهدین منطقه شیندند قرا رگرفت که در میان آنها نیروهای مربوط به حزب اسلامی حکمتیار قوی تر از دیگران بود . بهمین علت میدان هوایی شیندند تا حدود زیادی تحت کنترول حزب اسلامی حکمتیار قرا رداشت و طیارات مستقر دراین میدا ن هوایی علیه رسول آخوند زاده در هلمند ، علیه تورن اسماعیل درهرات و حتی در یک فقره بمبارد مزار شریف مورد استفاده آن حزب قرار گرفت وقوای هوایی متعلق به میدان هوایی شیندند بخش قابل توجهی از کل قوای هوایی افغانستان می باشد . میدان هوایی شیندند یگانه میدان هوایی نظامی سمت شرق کشور بوده ، بدین جهت تسلط حزب اسلامی بر شیندند از اهمیت نظامی زیادی برای این حزب برخوردار بود .

پس ازآنکه در درگیری های شهر هرات حزب اسلامی حکمتیار و متحدینش دچار شکست شدند ، پروسه روگردانی نیروهای دولتی سابق در شیندند از حزب اسلامی به پایه اکمال رسید . درنتیجه تورن اسماعیل قادر گردید بابراه انداختن یک حرکت کودتایی از درون درهمآهنگی با یک تهاجم نظامی از بیرون ، میدان هوایی شیندند را از کنترول حزب اسلامی خارج ساخته و تحت کنترول خود درآورد .

خارج شدن کنترول میدان هوایی شیندند از دست حزب اسلامی ضربه نظامی سختی بر این حزب وارد آمد . این ضربه از لحاظ نظامی شاید مهمترین ضربه ای باشد که بر حزب اسلامی حکمتیار وارد آمده است . زیرا نیروهای این حزب را از امتیاز داشتن قوای هوایی محروم نمود و تعدادی از نقشه های نظامی مهم آن را غیر عملی ساخت . حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار قصد داشت تعدادی از طیارات و هلیکوپتر های شیندند را به میدان هوایی خوست و جلال آباد انتقال دهد تا آنها را در جنگ های آینده علیه کابل مورد استفاده قرار دهد

**5 – تصرف شیرخان بندر:** شیرخان بندر درولایت قندوز ، در جریان حوادث مربوط به " انقلاب 8 ثور " تحت کنترول نیروهای متعلق به حزب اسلامی حکمتیار قرار گرفت . سلاح ها و مهمات فراوانی در شیرخان بندر موجود بود و برعلاوه سلاح ها ومهمات به غنیمت گرفته شده نیروهای حزب اسلامی در شهر قندوز نیز بعلت عدم اطمینان نسبت به وضعیت شهر بآنجا انتقال داده شد . ازین جهت شیرخان بندر دارای جبه خانه بسیار بزرگی گردید، اما نه تنها بدین سبب بلکه از لحاظ موقعیت خود یعنی قرا ر داشتن در مرز تاجکستان ، کنترول بر این شهر کوچک سرحدی برای حزب اسلامی اهمیت زیادی داشت و ازحفظ ودوام این کنترول هم مطمئن بود . اما بصورت غیر قابل پیش بینی ای یک قوه نظامی نیرومند دولتی ، متعلق به نیروهای رشید دوستم ، از یک مسیر غیر معمولی یعنی کناره رود آمو شیرخان بندر را مورد حمله قرار داد . نیروهای حزب اسلامی مستقر در شیرخان بندر که توان مقابله با این حمله ناگهانی وشدید ر ا در خود نمی دیدند و امیدی به رسیدن نیروهای کمکی از قندوز نیز نداشتند ، بدون جنگ و درگیری فرار نمودند که درنتیجه نیروهای رشید دوستم این بندر را به تصرف در آوردند .

علاوه از موارد فوق در یک سلسله مواد دیگر از قبیل ایجاد مشکلات برای عبدالصبور فرید ( فرد معرفی شده حزب اسلامی برای مقام صدراعظمی که پس از جنگ کابل برطرف گردید ) درکوهستان ، سرکوب صوفی پاینده در شمال و ... نیز نیروهای حزب اسلامی مورد ضربت قرار گرفته و تضعیف گردیدند .

درواقع بخاطر همین ضرباتی که بر حزب اسلامی حکمتیار وارد گردید ، این حزب توان نظامی اش را در سطح کل کشور بمقدار زیادی از دست داده و تضعیف گردیده است حزب اسلامی حکمتیار که در ابتدا با تدویر شورای اهل حل و عقد مخالفت می نمود و انتخابات عمومی را مطرح می کرد ، اکنون این مخالفت را کنار گذاشته و تدویر این شورا را قبول نموده است. گرچه دراین موقف گیری تازه حزب اسلامی مسئله نه تنها ماندن این حزب در طرح انتخابات عمومی و نیز فشار سعودی ها و پاکستانی ها تاثیر نموده

است ، اما عامل عمده آنرا باید ضربات نظامی وارده برحزب اسلامی دانست، که در اثر آن در بخش های وسیعی از کشور حضور فعالش از میان رفت ودر بخش های دیگر ضعیف شد و خلاصه موقعیتش در سطح کل کشور بصورت جدی تضعیف گردید . اما این تضعیف عمومی باعث آن نگردیده است که حکمتیار اختلافات و کشمکش هایش را بویژه با جمعیت اسلامی و شورای نظار کنار گذاشته باشد . نیروهای حز ب اسلامی در نقاط مختلف کشور به برخورد و تصادم با نیروهای جمعیت و شورای نظار و متحدین شان ادامه می دهند و مهمتر اینکه آرایش جنگی شان را در اطراف شهر کابل همچنان حفظ کرده و هرچهار سرک عمومی کابل به شمال ، شرق ، جنوب و غرب را مسدود نگهداشته است. ازجانب دیگر ملیشه های شمال همچنان در شهر کابل باقی مانده اند ، همچنان که خلقی ها متحد حکمتیارهنوز در پهلوی وی قرار دارند و مهمتر اینکه شورای نظار و متحدینش کار تصفیه مناطق از وجود حزب اسلامی را همچنان پیش می برند .

## سیاف رانده شده از شهر کابل :

طی چند ماه گذشته درگیری های خونینی میان نیروهای حزب وحدت اسلامی واتحاداسلامی درشهر کابل بوقوع پیوست . درطی این درگیری ها باوجودیکه اتحا د اسلامی ازحمایت فعال حزب اسلامی حکمتیار برخوردار بوددچار شکست های متعددگردیدوپس از هربرخورد مناطق معینی را ازدست داد وسرانجام ازسراسرمناطق غربی شهر کابل وحومه آن به طرف پغمان ودامنه های آن بیرون رانده شد.

اکنون با وجودیکه ظاهرا هیچیک از دوطرف اتحاداسلامی وحزب وحدت اسلامی قصد برخورد ودرگیری با یکدیگر را ندارند وهردوبرای تمدید مدت اقتدار برهان الدین ربانی رآی موافق دادند، اما سنگر بندی های شان را حفظ کرده اند وهرلحظه ممکن است جنگ میان شان آغازگردد . علاوتا اتحاداسلامی درمسدودنگهداشتن سرک غرب کابل یعنی راه میدان یکجا با حزب اسلامی حکمتیارهمکاری مینماید وبصورت عمومی از مسدود نگهداشتن راه های مناطق تحت کنترولش بر روی هزاره ها دست برنداشته است .

## نقش کناري يونس خالص در حوادث جاري :

تضعیف عمومی گلب الدین وسیاف تاثیرات جدی ای برموقف یونس خالص گذاشته وآنرا ضعیف نمود ه است . به همین جهت است که یونس خالص خودرا کنار کشیده ودرپشاور بسر می برد . حزب اسلامی یونس خالص با وجودیکه د ر دولت شریک است ووزارت خانه های را دراختیار دارد وباوجودیکه رهبر این حزب هنوز رسما از عضویت شورای رهبری برخوردار است ، فعلا کدام نقش روشنی درشکل دهی سیاست های دولت اسلامی وپیشبردامور روزمره دولت بازی نمی نماید وبصورت آشکارا به کنار رانده شده است.

## نفاق روز افزون :

بدین صورت هر سه تنظیم افراطی اخوانی د رموقعیت ضعیفی قرارگرفته اند واین باعث تضعیف عمومی جریان اخوانی گری افراطی گردیده است . اما از جانب دیگر اتحاد میان سایر تنظیم های اسلامی بوجودنیامده ونفاق روز افزون میان شان ادامه دارد .

هفت تنظیم مقیم پشاور قبل ازفاجعه 8 ثور به دودسته " سه گانه " و " چهارگانه " تقسیم شده بودند ، ولی احزاب شامل درین دودسته بندی حداقل دردرون دسته بندی های شان اکثرا ازیک همسوئی نسبی با همدیگر برخوردار بودند . برعلاوه هرهفت تنظیم مقیم پشاوروسازمانهای جهادی مستقر درتهران بنا به گرایشات معینی که هردوطرف داشتند ازهمدیگر متمایز می شدند . اما اکنون اتحادنسبی دردرون دسته بندی ها نیز از میان رفته وهریک ازاحزاب اسلامی سیاست ها ونقشه ها ی خود را دارد وبرای پیشبرد آنها می کوشد . وضعیت چنان است که حتی اتحاد صبغت الله مجددی وسید احمدگیلانی ازمیان رفته وهریکی ازآنها نقشه های خودشان را پیش می برند . اینکه صبغت الله مجددی در مخالفت با تمدید دوره اقتدار ربانی درپهلوی حکمتیار قرار می گیردنتیجه چنین نفاقی است . درواقع با درنظر داشت همین نفاق است که درفیصله نامه تحدید دوره اقتدار ربانی امکان دایرشدن شورای اهل حل وعقد درطول مدت یکنیم ماه وقت شده پیشبینی گردیده وگفته شده است که اگر شورا دایر شده نتوانست ، یاد شورای

رهبری جهت تعیین فرددیگری در مقام رئیس دولت برای مدت معین ، تصمیم گیری نماید .

باوجودیکه اعلام گردیده است شورای اهل حل وعقد د رروزهای آخردوره تمدید شده اقتدار ربانی تشکیل خواهدشد، اما تدویر این شوراهنوز هم قطعی به نظر نمی رسد . علاوه براختلافاتی که میان رهبران تنظیم های جهادی برسرجزئیات تدویر شورا همچنان وجوددارند. مخالفت بسیار جدی یکعده از " فرماندهان جهادی " وروسای قبایل در مناطق پشتون نشین بویژه درقندهار وپکتیا علیه شورای اهل حل وعقد همچنان ادامه دارد . اینها که طرفدار تدویرلویه جرگه اند درواقع گرایشات ضد تنظیمی روسای قبایل پشتون را نمایندگی می نمایند وآنقدر ضعیف نیستند که مخالفت شان در نظرگرفته نشود.

علاوتا حکومت مرکزی درواقع فقط می تواند حکومت کابل خوانده شود ، زیرا تقریبا تمامی ولایات امور شان را خودشان اداره مینمایند واساسا تابع حکومت کابل نیستند .

این وضعیت باعث بوجودآمدن اتوریته های محلی ای در ولایات گردیده که رهبران "احزاب جهادی " را به هیچ می گیرند . نتیجه این حالت آنست که نفاق وتفرقه درونی احزاب ارتجاعی اسلامی بیشتر از پیش دامن زده شده وعمق وگسترش پیدا نماید .

اگر شورای اهل حل وعقد دراثر بروز جنگهای شدید اختلافات ویاعوامل دیگری درموقع معینه دایر شده نتواند – که امکان آن موجود است – رژیم ارتجاعی حاکم دروضعیت بسیاروخیمی قرارخواهدگرفت . تفرقه وکشمکش میان احزاب اسلامی بیشتر از پیش شدید خواهد شدومحتملا فاجعه دیگری درکابل بوجودخواهدآمد. نتیجه چنین حالتی اینست که که کل "انقلاب"منحوس 8 ثور وملحقات آن به نحو گسترده تری آبرو باخته شده ومورد نفرت توده های وسیع مردم قرار بگیرد .

اما اگر شورای متذکره دایر گردد بازهم نفاق وکشمکش میان مرتجعین ادامه خواهدیافت . زیرا تشکیل یک شورای سر تاسری به همان مفهومی که مرتجعین حاکم در نظر گرفته

اند عملا ناممکن است . طرفدران لویه جرگه درمناطق پشتون نشین به مخالفت شان ادامه خواهندداد وبه احتمال زیاد گلب الدین حکمتیار یا شرکت درشورا را تحریم خواهدکردویا نتیجه آنرا که درهرحال به نفع خودش وحزب اسلامی نخواهد بودغیر قابل اعلام خواهد نمود. برعلاوه خودپروسه انتخاب نمایندگان برای شرکت درشورا نه تنها میان رهبری های تنظیم های جهادی جنجال برانگیز خواهدبود، بلکه درسطوح محلی نیزتمامی اختلافات گذشته وموجود را تازه کرده ودامن خواهدزد .

به این ترتیب تلاش مرتجعین حاکم برای اینکه رژیم شانرا چهره منتخب شده ببخشند پیشاپیش محکوم به شکست است ، رهبری هیئت حاکمه ایکه توسط شورای اهل حل وعقد برگزیده شود، مورد حمایت عامه مردم که هیچ بلکه مورد حمایت بخش وسیعی از " نیرو های جهادی " وفرماندهان شان وهمچنان تعدادزیادی از روسای قبایل نخواهدبود. اختلافات وکشمکش همچنان میان مرتجعین دوام خواهد نمود ، اختلافات وکشمکش های که بسیاری ازآنها حسب قاعده معمول از طریق جنگ حل وفصل خواهد شدوشورای اهل حل وعقد، ازین دید مجوزقانونی برای هیئت حاکمه جهت دست زدن به جنگ علیه مخالفان خود فراهم خواهدآوردوخودبستر مناسبی برای زمینه سازی جنگهای آینده است .

منتشر شده در شماره هفتم شعله جاوید ــ دور دوم

****

## سکوت جایز نیست

شعله جاوید درشماره پنجمش فراخوانی داشت تحت عنوان " سکوت را بشکنید با موضع گیری علیه دولت اسلامی در راه انقلاب به پیش روید ! " درین فراخوان از تمامی نیروهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی کشور تقاضا شده بود که : " سکوت نابجا و غیر قابل توجیه را بشکنید وبا موضع گیری جرئت مندانه نه تنها در افشاء ماهیت ارتجاعی

**این دولت سهم شایسته ایفاء نمایند ، بلکه زمینه رشد مبارزات همه جانبه و گسترده را علیه این دولت نیز مساعد گردانند ..."**

**اکنون مدت تقریبا هفت ماه از زمان انتشار فراخوان متذکره می گذرد . درطی این مدت صف موضع گیری علیه دولت اسلامی گسترده ترشده و دسته ها و گروههای معینی مطابق به مواضع ایدئولوژیک – سیاسی شان مواضعی علیه ضد انقلاب هشت ثور اتخاذ نموده ند که در شماره های ششم و هفتنم این جریده ( شعله جاوید ) انعکاس یافته اند . به این ترتیب فعلا حزب کمونیست افغانستان در موضع گیری عله ضد انقلاب 8 ثور ودولت ارتجاعی اسلامی ، همانند چند ماه اول بعد ازوقوع فاجعه 8 ثور ( ماه های زمان انتشار شماره های چهارم و پنجم شعله جاوید ) تنها نیست . اما پا فشاری بر فراخوان شماره پنجم شعله جاوید همچنان ضروری است ، زیرا هنوز هم گروه های زیادی وجود دارند که تا حال ساکت اند و حاضر نشده اند آشکارا در موضع مخالف ضد انقلاب هشت ثور ودولت ارتجاعی اسلامی قرار بگیرند .**

**ما، آنها ئیرا که قصور و کوتاهی شانرا در مورد عدم موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثورودولت اسلامی می پذیرند وبرای اتخاذ چنین موضع گیری ای آمادگی نشان می دهند ، تشویق می نمائیم تا هرچه زود تر به این کار اقدام نمایند . اگر این دوستان به آنچه لفظا میگویند جامه عمل بپوشانند، ما از کمک های لازمه ، منجمله تبلیغ مواضع شان دریغ نخواهیم کرد . اما وقتی می گویند عدم امکانات ودست قلم نداشتن آنها باعث گردیده که تاحال نتوانند علیه ضد انقلاب هشت ثور و دولت اسلامی رسما موضع گیری نمایند ، ما نمی توانیم با ایشان هم نظر باشیم .**

**موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثور ودولت اسلامی حتی از عهده یک مبارزه منفرد ودارای سواد متوسط و حد اقل امکانات شخصی نیز میسر است ، چه رسد به گروه ها ودسته های سیاسی دارای سوابق چنیدن ساله . به نظر ما ، مسئله برسرعدم احساس مسئولیت وعدم تقبل مسئولیت در قبال مبارزات ضد ارتجاعی – ضد امپریالیستی در**

کشور است ونه بر سر عدم امکانات و یا دست قلم نداشتن واقعا درست باشد ، واینها به علت همین مشکلات در ظرف مدت بیشتر از ده ماه قادر نگردیده اند علیه ارتجاع حاکم موضع گیری نمایند و امکانات حد اقلی برای تبلیغ مواضع شان فراهم سازند ، درآن صورت باید پرسید که چه ضرورتی برای حفظ ودوام موجودیت چنین گروه هائی وجود دارد ؟ وازآن مهمتر اینکه آیا می توان چنین گروه های را بعنوان گروه های مبارز، واقعا موجود دانست ؟ آنهم در حالکیه عدم موضع گیری ضد دولتی فعلی آنها دنباله یک سکوت وعدم تبارز علایم حیاتی سیاسی چند ساله شان در قبال مسایل مهم ملی و بین المللی دیگر از قبیل خروج قوای شوروی از افغانستان و نابودی شوروی وبلوک تحت رهبری اش باشد .

چرا ما بر لزوم موضع گیری رسمی گروه ها ی که مدعی اند ، ضد ارتجاع و ضد امپریالیست اند، علیه ضد انقلاب 8 ثور ودولت اسلامی تاکید می ورزیم ؟ یکی از دلایل این تاکید آن است که باید مرز بندی میان تمامی نیروهای مبارز وانقلابی از یکطرف و مدافعین نظام ارتجاعی ودولت ارتجاعی از طرف دیگر مشخص گردد .

مثلا بعضی از گروه های قبلا متعلق به جنبش ملی – دموکراتیک کشور ، در گذشته در برنامه ها ی جبهوی شان و حتی در برنامه های خود شان خواست ایجاد جمهوری اسلامی را مطرح کرده بودند . این گروه ها بعد از سپری شدن مدت نه ماه ا ززمان پیروزی ضد انقلاب هشت ثور، هنوز کدام موضع گیری روشن رسمی علیه آن اتخاد نکرده اند ، آن هم در حالیکه عملا همکاری های گسترده ای میان افراد و نیروهای آنها و مرتجعین حاکم وجود دارند و برعلاوه افرادی از ایشان شفاها اینجا وآنجا برای این یا آن باند ازتجاعی حاکم تبلیغ می نمایند ، درچنین حالتی چه کسی واقعاادعای ضد ارتجاع و ضد امپریالیست بودن این گروه ها را می تواند بدون شک وشبهه مورد قبول قرار دهد ؟ درواقع فقط می توان با یک خوشبینی احتمالا ضعیف این گروه ها را در صف ضد انقلاب قرارنداد و در عوض ازآنها خواست که غرض اثبات ادعای ضد ارتجاع وضد

امپریالیست بودن شان ، رسما علیه ارتجاع حاکم موضع گیری نمایند و از تبلیغ برای باندهای ارتجاعی معین خودداری ورزند . این ، خواست حد اقلی است که می توان از چنین گروه هائی داشت .

علاوتا بعضی از افراد قبلا متعلق به یکی از گروه های منحله که خواست جمهوری اسلامی را حد اقل در برنامه سازمانی اش مطرح نکرده بود ، امروز موقعیت های مهمی ، از وزارت و ولایت و وکالت گرفته تا فرماندهی نظامی و مسئولیتهای اطلاعاتی ، در حکومت ربانی بدست آورده اند و بریا دوام واستقرار آن حکومت فعالانه تلاش می نمایند . درین امر واقعا می تواند بصورت جدی شک وشبهه وجود داشته باشد که اکثریت قریب به اتفاق افراد متذکره فعلا در مواضع انقلاب قرار داشته باشند ، بویژه که اینها پیوسته می کوشند افرا د مربوط به جنبش مترقی و انقلابی کشور را بطرف ارتجاع حاکم جلب نمایند حال اگر مواضع بقایای گروه مربوطه نه علیه ضد انقلاب 8 ثور روشن باشند ونه علیه افراد فوق الذکر ، نمی توان ادعای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیست بودن خود آنها را مورد سوال قرار نداد و حد اقل خواست موضع گیری روشن علیه ارتجاع حاکم را برای اثبات ادعای شان مطرح ننمود .

هم اکنون محافل جالبی در میان روشنفکران غیر مذهبی کشور و جود دارد . این محافل که بعضی ازآنها خود را سازمان می پندارند وبعضی دیگر جناح ازیک سازمان ، از چند سال به این طرف حتی در مورد یکی از قضایای مهم ملی و بین المللی ، فعالانه کدام علایم حیاتی سیاسی از خود نشان داده اند . این محافل در قبال قضایای مهم چون خروج قوای شوروی ازکشور ، فروپاشی بلوک امپریالیستی شرق ونابودی سوسیال امپریالیزم شوروی ، تهاجم امپریالیستی وارتجاعی آمریکا و متحدینش در خلیج و قضایای مشابه دیگر در سطح افغانستان وجهان بی تفاوت ماندند واکنون درمقابل ضد انقلاب هشت ثور و جنایات هولناک مرتجعین اسلامی نیز سکوت اختیار کرده اند ولب از لب نمی گشایند . اینها در قدم اول بخاطر اثبات موجودیت شان بعنوان تجمعات سیاسی باید در مورد ضد

**انقلاب 8 ثور موضع گیری نمایند وبرای اینکه نشان دهند واقعا تجمعات سیاسی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی اند لازم است علیه ارتجاع حاکم اخذ موقف نمایند .**

**اگر فردی از افراد یکی از محافل که مدعی پیروی از مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون و حمایت از " جا ا" است ، مطرح نماید که برای وی و محفلش مبارزه علیه حزب کمونیست افغانستان نسبت به مبارزه علیه انقلاب 8 ثور و ارتجاع اسلامی حاکم ، عمده ترین ومقدم تراست ، چگونه بایددرمورد محفل مذکور به قضاوت نشست ؟ بعضی ازافراد این محفل هیچ فرصتی را درزهر پراگنی علیه حزب ازدست نمی دهند ، در حالیکه موضع گیری محفل مذکور علیه ضد انقلاب 8 ثورهنوز که هنوز است روشن و واضح نمی باشد . درچنین حالتی لازم است که از محفل مذکور بخواهیم که باید در بدوامرمواضعش را در قبال ضد انقلاب 8 ثور روشن سازد تا به درستی معلوم گردد که بعنوان یک محفل مدافع ارتجاع حاکم وامپریالیزم جهانی عمده ترین وظیفه مبارزاتی اش را ایستادن در مقابل حزب کمونیست افغانستان تعیین کرده است یا به عنوان یک محفل مخالف آنها ؟**

**اما مقدم بر لزوم مرز بندی دقیق میان مبارزین و انقلابیون از یکطرف ومرتجعین مدافع سیستم ارتجاعی حاکم از طرف دیگر ، این سوال مطرح است که چگونه می توان از یکطرف مبارز انقلابی و ضد ارتجاع وامپریالیزم بود از جانب دیگر در مقابل ارتجاع حاکم و جنایات وحشیانه و ضد انسانی جاری بر مردمان ستمدیده ما و کشورماتمزده ما سکوت اختیار نمود؟ ما ژرفا وپهنای هولناک فاجعه 8 ثور را عمیقا درک می نمائیم و به همین جهت لزوم ایستادن فعالانه ودلاورانه علیه آنرا با تمام وجود خود احساس می نمائیم . ما میدانیم که سکوت درمقابل این فاجعه عظیم چگونه یک جفای بزرگ در حق مردمان بلا کشیده ما ویک ناسپاسی ننگین وشرم آور درحق شهدای بخون خفته مبارزات انقلابی کشور است . ما با تاکید با ربار بر لزوم موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثور توسط گروه های که خود را ضد ارتجاع و ضد امپریالیزم میدانند ، ازآنها می خواهیم که خفت**

ارتکاب آن جفا واین ناسپاسی را از خود دورکنند وشجاعانه وبا افتخار علیه ارتجاع وامپریالیزم قد علم نمایند . ما برای تحقق این امر فعالانه می کوشیم ودرجریان این کوشش از برخوردهای شخصی ناسالم وغیر مسئولانه علیه این یا آن رفیق مان نیز پروائی نداریم و بیمی بخود راه نمی دهیم ، زیرا این عرصه یکی از عرصه های مبارزاتی ما است و یقین داریم که با اصرار و پافشاری روی مبارزه صف انقلاب بطور روز افزونی قوی تر و گسترده تر خواهد شد و صف انحلال طلبی و اپورتونیزم ضعیف تر وکوچکتر .

آیا در شرایط واوضاع کنونی امکان براه انداختن وپیشبرد مبارزات انقلابی ضدارتجاعی و ضد امپریالیستی وجود ندارد ؟ قطعا وجود دارد ، آنهم بصورت بسیار جدی وپردامنه ، زیرا که مرتجعین حاکم بصورت گسترده ای مورد نفرت توده ها مردم قرار گرفته اند . درچنین حالتی چرا باید در مقابل ارتجاع منفور سکوت پیشه کرد وبی محابا امواج مبارزات انقلابی را گسترش نداد؟ البته سکوت درمقابل حاکمیت ارتجاع وامپریالیزم تحت هر شرایطی برای انقلابیون شایسته نیست ، ولی در شرایطی مثل شرایط امروزی افغانستان ، نتیجه سکوت تنها بر نیانگیختن احساسات مبارزاتی توده هانیست ، بلکه مقدم برآن وبد تر ازآن عملا عاطل وباطل گذاشتن وضایع نمودن این احساسات است . پس ، سکوت جایز نیست ، آنرا بشکنید!

****

## خطرات و فرصتها از خلال صف بندي ها و تجديد صف بندي های خونين ارتجاعي

ما قبلا در شماره هفتم شعله جاوید متذکر شده بودیم که : " تلاش مرتجعین حاکم برای اینکه رژیم شانرا چهره منتخب ببخشند پیشاپیش محکوم به شکست است . رهبری هیئت حاکمه ایکه توسط شورای اهل حل وعقد بر گزیده شود ، مورد حمایت عامه مردم که هیچ ، بلکه مورد حمایت بخش وسیعی از " نیروهای جهادی " وفرماندهان شان و

همچنان تعداد زیادی از روسای قبایل نخواهد بود . اختلافات و کشمکش ها همچنان میان مرتجعین دوام خواهند نمود ، اختلافات و کشمکش ها ئیکه بسیاری ازآنها حسب قاعده معمول از طریق جنگ حل وفصل خواهند شد ... شورای اهل حل وعقد ازین دید ... بستر مناسبی بریا زمینه سازی جنگ های آینده است .

اینک مدتی است که از تدویر شورای اهل حل وعقد می گذرد ، شورائی که د رابتدای اقتدار ربانی تمام جناح های ارتجاعی – بشمول جنبش ملی اسلامی رشید دوستم – برای برگزاری آن توافق نموده بودند . اما هنوز هم نشانه های روشنی از پایان یافتن در گیری های خونین میان نیروهای ارتجاعی – که در نتیجه آنها دربدری مردم وخرابی وویرانی کشور بیشتر از پیش و بطور روزافزونی تشدید می گردد- درافق پدیدار نگردیده استند . مسئله تنها این نیست که اینها بصورت مداوم دچار تفرقه ونفاق اند ، بلکه این نیز هست که صف بندی نیروهای درگیر باهم بنابه عوامل گوناگونی مغشوش ، کم دوام و بی ثبات بوده و هر چند وقت یکبار دگرگون میشود .

درابتدای وقوع فاجعه 8 ثور ، رهبران شش تنظیم از هفت تنظیم پشاور ( جمعیت اسلامی ، اتحاد اسلامی ، حزب اسلامی خالص ، جبهه نجات ، محاذ ملی اسلامی وحرکت انقلاب اسلامی ) یکجا با رهبر حرکت اسلامی ، طبق موافقتنامه پشاور ، با امضاء کنندگان موافقتنامه جبل السراج ( احمد شاه مسعود و رشید دوستم ) در یک صف قرار گرفتند و صبغت الله مجددی به عنوان ممثل دولت اسلامی برای دوماه قدرت را بدست گرفت . حزب اسلامی حکمتیار و حزب وحدت در مخالفت با توافقنامه پشاور قرار گرفتند ، بدون اینکه بین هم صف متحدی را تشکیل دهند ، زیرا حزب اسلامی حکمتیار با موافقتنامه جبل السراج به مخالفت بر خاست درحالیکه میان حزب وحدت وامضاء کنندگان موافقتنامه مذکور مناسبات حسنه ای وجود داشت . اما حزب اسلامی حکمتیار در درگیری هایش با شورای نظار و ملیشه های شمال ، نیروهائی از اتحاد اسلامی سیاف

**و حزب اسلامی حکمتیار را کم وبیش در پهلوی خود داشت ودرعین حال تاحدود معینی سمپاتی شخصی یونس خالص وسیاف را نیز جلب کرده بود .**

**وقتی درگیری های مسلحانه میان حزب وحدت واتحاد اسلامی آغاز گردیدند ، بخشهای مهمی از نیروهای نظامی حرکت اسلامی ، عملا به نفع حزب وحدت داخل جنگ گردیدند، درحالیکه حزب اسلامی حکمتیار وحزب اسلامی خالص بصورت های مختلفی اتحاد اسلامی را حمایت نمودند . از طرف دیگر شورای نظار نظر لطف آمیزی بطرف اتحاد اسلامی داشت و طرف دیگر امضاء کننده موافقتنامه جبل السراج یعنی جنبش ملی – اسلامی از حزب وحدت حمایت می نمود . گذشته ازینها دو طرف امضاء کننده موافقتنامه جبل السراج نیز از همان روز های اول فاجعه هشت ثور ، در اثر درگیر شدن ملیشه های کیانی با افراد شورای نظار ، مشکلاتی فی ما بین هم پیدا نمودند .**

**موقعیکه صبغت الله مجددی با حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی – اسلامی موافقه نمود که آن ها را در شورای جهادی وکابینه شامل نماید، خالص وگلب الدین وسیاف به مخالفت برخاستند در حالیکه جمعیت اسلامی ظاهرا روی خوشی به این امر نشان داد . در پایان مدت دوماه اقتدار صبغت الله مجددی به استثنای حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی – اسلامی سایرین همگی خواستار کناره گیری وی گردیدند ، حتی سید احمد گیلانی .**

**با شروع دوره چهارماهه اقتدار ربانی ، باز هم اغتشاش ، در هم برهمی و جابجائی در صف بندی نیروهای ارتجاعی ادامه یافت . ربانی از اجرای توافق صبغت الله مجددی با حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی – اسلامی سرباز زد و درنتیجه اختلافات آنها باجمعیت وشورای نظار شدت کسب نمودند . اما حزب اسلامی حکمتیار ، با اشغال منصب صدارت توسط عبدالصبور فرید ، موقتا به نقش درجه دوم دردولت قناعت ورزید . از جانب دیگر در گیری ها میان حزب وحدت و اتحاد اسلامی ادامه یافت .**

**اما صدراعظمی ، عبدالصبور فرید نتوانست به سلسله جنگها میان جناح گلب الدین وجناح ربانی – مسعود خاتمه دهد . زمانیکه نیروهای تحت رهبری حکمتیار شهر کابل**

را وسیعا مورد حمله قرار داد ، تمامی رهبران جهادی پشاور نشین به مخالفت با آن بر خاستند ، در حالیکه نیروهای معینی از اتحاد اسلامی وحزب اسلامی خالص یکجا با نیروهای حکمتیار در جنگ سهم داشتند و حزب وحدت و حرکت اسلامی یکجا با ملیشه ها ی شمال ونیروهای شورای نظار بنفع ربانی ومسعود جنگیدند.

بهر حال جنگ اواخر اسد و اوایل سنبله کابل ازلحاظ سیاسی شدیدا به ضرر حزب اسلامی حکمتیار تمام شد . پس از توقف این جنگ ، حزب اسلامی حکمتیار در مناطق دیگری مثل هلمند ، هرات ، شیندند ، قندوز وبغلان نیز متحمل یک سلسله شکست ها وصدمات جدی گردید و ابتکار عمل بیشتر از پیش در دست شورای نظار و موتلفینش قرار گرفت و اما د ردرون خود این ائتلاف امتیازات کمتری از زمان اقتدار صبغت الله مجددی به حزب وحدت داده شد و جنبش ملی- اسلامی همچنان از شورای رهبری و کابینه دور نگهداشته شد؛ در عوض جمعیت اسلامی واتحاد اسلامی بهم نزدیکتر شدند . موقعیکه سیاف به وساطت میان ربانی و حکمتیار پرداخت وآنها چند بار با هم نشستند ، اختلافات میان طرفداران ربانی و مسعود در درون جمعیت ، بویژه در ولایات بغلان و بدخشان افزایش یافتند .

دراواخر موعد چهارماهه قدرت ربانی ، یکبار دیگر صف بندیهای ارتجاعی تغییرات معینی پیدا نمودند . موقعیکه این موعد به پایان رسید و شورای اهل حل وعقد دایر نشد ، صف بندی جدیدی میان سران ارتجاعی بر سر تمدید ویا عدم تمدید مدت اقتدار ربانی بوجود آمد . صبغت الله مجددی و حزب اسلامی حکمتیار آشکارا با تمدید موعد اقتدار ربانی مخالفت کردند و حزب اسلامی یونس خالص درآن جلسه از شورای رهبری که در مورد این مسئله تصمیم گرفت ، اصلا شرکت نکرد. درنتیجه شش تنظیم از نه تنظیم اسلامی در موضع تائید تمدید میعادوسه تنظیم د رموضع مخالفت با آن قرار گرفتند .

تلاش برای برگزاری شورای اهل حل وعقد ، در حقیقت پس از آنکه مدت اقتدار ربانی یک ونیم ماه دیگر تمدید گردید ، آغاز یافت . اما هرقدر جریان کار کمیسیون برگزاری

شورای اهل حل وعقد پیش میر فت ، اختلافات میان تنظیم های اسلامی تشدید می گردید و زمینه ایجاد یک صف بندی جدید میان مرتجعین بوجود می آمد .

حسب روان معمول تنظیم های اسلامی ، در جریان کار کمیسیون برگزاری شورای اهل حل وعقد ، جمعیت اسلامی بعنوان قدرت عمده درداخل دولت کابل واتحاد اسلامی بعنوان متحد نزدیک آن ، با استفاده از امکانات دولتی ، تعداد زیادی از افراد سایر تنظیم ها را که می توانستند به شورای اهل حل وعقد بیایند خریدند تا در شورا اکثریت حاصل نمایند . طبیعی بود که این امر مخالفت تعداد زیادی از سایر تنظیم های اسلامی رابر انگیخت .

زمانیکه پس از پایان یافتن موعد یک ونیم ماهه قدرت ربانی ، دوردوم اقتدارش نیز به پایان رسید وشورای اهل حل وعقد دایر نگردید ، مخالفت ها وکشمکش ها شدت بیشتر کسب نمودند ودر صف بندی مرتجعین تغییراتی بوجود آمد . تا این زمان رشید دوستم توانسته بود نزد حکومت های پاکستان ، سعودی وایران مسلمانی اش را ثابت نماید وهمچنان صبغت الله مجددی کار آشتی میان او و گلبدین را پیش برده بود وجلساتی میان نمایندگان آنها برگزار گردیده بود . علاوتا حزب وحدت وجنبش ملی – اسلامی دریک جنگ خونین چند روزه در کابل با نیروهای شورای نظار واتحاد اسلامی در گیر شده بودند .

به این ترتیب موقعیکه شورای اهل حل وعقد بعد از تقریبا دو هفته تاخیر دایر گردید،فقط چهار تنظیم ازنه تنظیم اسلامی درآن شرکت نمودند آنهم درحالیکه فقط دوتن از رهبران تنظیم های اسلامی ( ربانی و سیاف ) در جلسات شورا شرکت نمودند . پنج تنظیم اسلامی برعلاوه جنبش ملی – اسلامی در شورا شرکت نداشتند . شورای اهل حل وعقددر شرایطی دایر گردید که جنگ میان حزب اسلامی حکمتیار و شورای نظار عملا آغاز شده بود وملیشه های تحت رهبری دوستم عملا از پشتیبانی حکومت ربانی دست کشیده بودند . شورا درحالی ربانی را برای دوسال به حیث رئیس جمهور

دولت اسلامی انتخاب نمود که غیر از وی هیچ فردی برای احراز این موقعیت خود را کاندید ننموده بود . علاوتا شورا تعدادی از " نمایندگان " موجود را به حیث اعضای پارلمان موقت دوساله انتخاب نمود .

قرار بود صدراعظم وکابینه اش طی مدت زمان کوتاهی بعد از تدویر شورای اهل حل وعقدغرض اخذ رای اعتماد به پارلمان موقت معرفی شوند . اما تا حال که مدت بیشتر از یک ونیم ماه از زمان برگزاری شورا می گذرد ، نه اعضای کابینه معین گردیده اند و نه صدراعظم ، درحالیکه از مدت تقریبا " بیست روز " به این طرف یعنی از اوایل ماه دلو تا حال، جنگ شدیدی میان نیروهای شورای نظار واتحاداسلامی از یکطرف و حزب اسلامی حکمتیار وحزب وحدت از جانب دیگر جریان دارد .

بایک نظر اجمالی می توان صف بندی فعلی نیروهای ارتجاعی را بصورت ذیل ترسیم نمود:

حزب اسلامی حکمتیار ، حزب اسلامی خالص ، محاذ ملی ، جبهه ملی نجات وحزب وحدت با ریاست جمهوری ربانی مخالفت می ورزند . ازجمله این احزاب ، حزب اسلامی حکمتیار وحزب وحدت علیه حکومت ربانی می جنگند و سایرین به مخالفت های سیاسی اکتفا کرده اند . اتحاد اسلامی ، حرکت اسلامی وحرکت انقلاب اسلامی در پهلوی جمعیت اسلامی وشورای نظار ازریاست جمهوری ربانی حمایت می نمایند ، ولی فقط اتحاد اسلامی در جنگ علیه مخالفین ربانی شرکت دارد ودوتنظیم دیگر در حالیکه رهبران شان میانجیگری میان طرفین متخاصم را پیشه کرده اند ، صرفا به حمایت سیاسی ضعیف از ربانی ادامه می دهند . جنبش ملی – اسلامی درحالیکه ریاست جمهوری ربانی را قبول دارد ، همکاری با وی را مشروط به شرایطی نموده است که تاحال برآورده نشده اند .

اما این صفب بندی یک صف بندی سرتاسری نیست بلکه صف بندی ای است که در کابل وجود دارد ودر مناطق دیگر تفاوتهای معینی دیده می شوند .

حزب اسلامی حکمتیار درحالیکه در کابل ، پروان و کاپیسا علیه جمعیت اسلامی می جنگد ، دربغلان با آن متحد است و هردوتنظیم در جنگ علیه ملیشه های کیانی توانسته اند در اتحاد با سایر تنظیم های جهادی ، منجمله اتحاد اسلامی ، شهر بغلان را ازتصرف کیانی ها خارج نمایند.

ملیشه های رشید دوستم در کابل نظاره گر جنگ میان تنظیم های اسلامی اند ، اما در ولایات فاریاب ، جوزجان ، سرپل ، بلخ و سمنگان ، جبهات مربوط به شورای نظار را یکی پس از دیگری خلع سلاح می نمایند وبرای تحکیم پایه های قدرت شان در قندوز و تخار مصروف یک سلسله اقداماتی اند که در قدم اول به ضرر شورای نظار تمام می شوند.

حزب وحدت درکابل با حزب اسلامی حکمتیار متحدا علیه حکومت ربانی می جنگد، اما دربخش های معینی از هزاره جات نیروهای آن حزب را مورد تهاجم وسرکوب قرار می دهد تا بنا بقولی آنها رااز سراسر هزاره جات پاکسازی نماید .

درحالیکه امیر حرکت انقلاب اسلامی ( مولوی محمد نبی محمدی) چهره میانجیگرانه ای بخود گرفته است ، کشمکش میان حزب اسلامی حکمتیار و حرکت انقلاب اسلامی در پکتیا ادامه دارد و دراثر آن تا حال قوماندان کوچی ( قوماندان معروف حزب اسلامی در پکتیا ) ومولوی نصرالله منصور ( معاون امیر حرکت انقلاب اسلامی ووالی حکومت ربانی در پکتیا ) به شمول تعداد زیادی از افراد دو طرف کشته شده اند . د رکابل مولوی صدیق الله علیه حزب اسلامی متحد حزب وحدت درکابل می جنگد ، اما در غزنی و نیمروزقاری بابا و کریم براهوی با حزب وحدت همکاری نزدیک دارند . حرکت انقلاب اسلامی با محاذ ملی اسلامی در ولایات غزنی وقندهار همکاری دارد ، اما درولایت زابل علیه آن می جنگد .

به این ترتیب ملاحظه می گردد که صف بندیهای ارتجاعی فعلی نیز در سطح سراسر کشور روشن ، واضح وکاملا مشخص نیستند . یکی از دلایل مهم این امر تفرقه درونی نیروهای ارتجاعی است که به شدت وجود دارد.

**در میان جمعیت اسلامی ، طرفداران ربانی و مسعود ازهم متمایز اند و هرکدام سیاست های خاص خود شان را دارند . جمعیت اسلامی در سمت غرب که تحت رهبری اسماعیل خان قرار دارد یک نیروی مستقل از ربانی و مسعود بشمار می رود که برنامه های خاص خود را دارد . در مناطق پشتون نشین ، هریک ازنیروهای مربوط به جمعیت اسلامی طبق تقسیمات منطقوی خود حرکت می نمایند.**

**درحزب اسلامی حکمتیار ، باوجودیکه ادعا می گردد که رهبری متمرکزی وجود دارد ، اما تعداد زیادی از جبهات مربوط آن درولایات به دستورات رهبری اعتنائی ندارند و منافع منطقوی و ملیتی شان را ارجحیت می دهند.**

**حرکت انقلاب اسلامی کدام رهبری واحد سرتاسری به مفهوم حقیقی آن اصلا وجود ندارد و فرماندهان آن در هرولایت ومنطقه مطابق به مقتضیات منطقوی ومحلی خود رفتار می نمایند.**

**محاذ ملی وجبهه نجات که موجودیت شان مبتنی بر مناسبات پیری و مریدی است ، در اساس هیچوقت تشکیلات مشخصی نداشته اند و فعلا نیز ندارند.**

**رهبری سیاف براتحاد اسلامی فعلا فقط بر نیروهای پغمان و کابل آن مصداق واقعی دارد و درسطح سرتاسری که قبلا نیز چندان مستحکم نبود در حقیقت ازمیان رفته است .**

**حزب اسلامی یونس خالص که هیچگاهی صورت یک حزب را دارا نبوده است ، درواقع فعلا به عنوان یک تشکیلات واحد اصلا وجود ندارد و جبهات مربوط به آن فعالیت های شانرا مستقلانه انجام می دهند.**

**حرکت اسلامی فعلا بصورت یک زنجیر دست وپاگیر برای شیخ آصف درآمده است . نیروهای حرکت اسلامی در کابل عمدتا در پهلوی حزب وحدت قرار دارند ولی بخش های ازآنها با شورای نظار نیز سروسری دارند . اما حرکتی های هزاره جات و سایر نقاط اطراف درهرجا مطابق به وضع وشرایط محلی شان رفتار می نمایند .**

درحزب وحدت ، اختلافات سازمانی سازمانهای تشکیل دهنده آن همچنان پا برجا است . گذشته ازآن بخش هزاره جات آن از بخش کابل جدا افتاده است وبخشهای سمت غرب نیز کارها وفعالیت های خود شان را دارند . علاوتا شبکه استخبارات ایران دردرون تشکیلات حزب وحدت دسته بندی خاص خود را دارد و ترور و کشتار درونی امربسیار شایع و معمول است جنبش ملی - اسلامی که ازهمان بدوتشکیل از استحکام درونی لازم برخوردار نبوده است ، اکنون نیز وضع مستحکم و یکپارچه ای ندارد و عملا به سه بخش ازبک – ترکمن ، تاجیک و هزاره ، تقسیم گردیده است . دو بخش تاجیک وهزاره آن با وجودیکه هنوز ظاهرا همانند بخش دیگر تحت رهبری رشید دوستم قرار دارند، ولی عملا اولی با شورای نظار ودومی با حزب وحدت نزدیک اند . علاوتا عده ای از افراد مربوط به جنبش ملی اسلامی که قبلا مربوط به تنظیم های جهادی بودند ، هنوز هم تا حدودی روابط شان را با تنظیم های مربوطه قبلی شان حفظ کرده اند .

## علل و عوامل درگیری های خونین ارتجاعی و نتایج آنها!

باوجودیکه علل وعوامل مختلفی در ایجاد درگیری های ارتجاعی نقش دارند ، اما واقعیت اینست که اختلافات میان نیروهای مرتجع اسلامی و یا به قولی تنظیم های جهادی ، عامل عمده شمرده می شود ، از قبیل اختلافات میان اخوانی های افراطی و معتدل ، اخوانی ها وغیر اخوانی ها شیعیان و سنی ها و ... که درین میان ناسیونالیزم ارتجاعی به صورت های شوونیزم و ناسیونالیزم کور محلی نیز یکی از اجزاء مهم این اختلافات محسوب می گردد .

اما درپهلوی این مطلب نباید عوامل مهم دیگری را که درایجاد خونریزی های ارتجاعی کنونی نقش دارند از نظر دور داریم . یکی از این عوامل مهم موقعیتی است که مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی سابق ( خلقی ها ، پرچمی ها و متحدین شان ) فعلا از آن برخوردار اند . این جنایت کاران که در مجموع نقش درجه دوم را در بافت سیاسی ائتلافی فعلی کشور ، بعد از نیروهای ارتجاعی اسلامی ، برعهده دارند ، از گذشته ها اختلافات

جدی ای میان خود داشتند تا آنها را در صف بندی های سیاسی فعلی وارد کرده اند برعلاوه اینها که بستر ناسیونالیزم کور را بصورت بهترین جا برای حفظ شان وحتی مطرح بودن شان در صحنه سیاسی فعلی کشور دریافته اند ، به تقویت ناسیونالیزم ارتجاعی در میان ملیت های مختلف می پردازند وکشمکش های ملیتی کشور را دامن می زنند . ازجانب دیگر این جنایت کاران هنوز هم خیالات برگشت مجدد در راس حاکمیت ارتجاعی را درسرمی پرورانند . ازاینجهت اختلافات میان نیروهای ارتجاعی را دامن میز نند ودر تشدید آنها می کوشند ، تاجنایات ارتجاعی جنگی ادامه یابند و مرتجعین اسلامی به خود مصروف باشند وهمدیگر را بکوبند . اینها از این طریق نیروهای شان را حفظ می نمایند وازهیچ فرصتی برای تقویت شان و جلب حمایت اربابان خارجی فروگذار نمی کنند .

این عوامل و عوامل دیگری از قبیل جاه طلبی های گروهی و شخصی و دشمنی های قبیلوی ، طایفوی ، منطقوی ، خانوادگی ، شخصی وغیره ، باعث می شوند که برخوردها و صف بندی های خونین ارتجاعی با تمام وحشی گری ها وویرانی گری ها همچنان ادامه یابد . اما در پهلوی این عوامل داخلی نباید عوامل خارجی ومداخلات خارجی را نادیده گرفت .

جناح های از اخوان بین المللی درتلاش ایجاد حکومت باصطلاح خالص اسلامی درافغانستان اند . روسها می خواهند افغانستان برای کشورهای آسیای میانه خطری دربرداشته باشد . توافق قبلی شوروی سابق و آمریکا در مورد خلع سلاح نمودن افغانستان همچنان معتبر است . عربستان سعودی ، ایران و پاکستان خواسته ها ومنافع سیاسی خود شان را در افغانستان جستجو می نمایند و بویژه ایران و پاکستان روی تحکیم و گسترش مناطق تحت نفوذ اقتصادی شان در مناطق غرب ، جنوب و شرق و حتی شمال افغانستان ، حساب می نمایند . ازین جهت با وجودیکه ظاهرا تمامی دولت های خارجی ذینفع در مسایل افغانستان از برقراری صلح دراین کشور دم می زنند و

بعضا به میانجیگری برای برقراری صلح ویا حد اقل آتش بس های موقتی می پردازند ، اما در مجموع حرکت های شان کمتر به نفع صلح تمام می شود وبیشتر به دوام کشمکش ها ودرگیری ها ی ارتجاعی یاری می رساند .

## راه چاره چیست ؟

بعضا گفته می شود که خوبست کشمکش ها و برخورد های خونین میان مرتجعین ادامه یابد، زیرا که این حالت باعث تضعیف هرچه بیشتر آنها شده وزمینه های مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی فراهم می گردد . به نظر ما اینگونه برخورد یک برخورد یک جانبه به قضیه است منظور این نیست که ادامه کشمکش ها وجنگ های خونین میان مرتجعین برای پیشبرد مبارزات انقلابی زمینه های مساعدی فراهم نمی سازد ، بلکه این است که نباید جنبه های اساسا بد قضیه را نیز از نظر دورداشت .

اولا براساس این امر بدی است که نظام ارتجاعی و سلطه مرتجعین حاکم بر کشور وجود دارد که برپایه آن مرتجعین برای حفظ وتقویت و گسترش امتیازات شان باهم می جنگند . ثانیا صف بندی ها وجنگ های ارتجاعی علاوتا کشور را بحالت تجزیه کشانده وادامه این حالت خطر تجزیه رسمی کشور را در بر دارد که بسود هیچیک از ملیت های کشور نیست . ثالثا ادامه این حالت ، خطر مداخلات وتجاوزات مستقیم نظامی خارجی را برافغانستان بصورت های اعزام قوای صلح ملل متحد ، قوای صلح سازمان کشورهای اسلامی ویا ترکیبی از این دو مداوما افزایش می دهد. رابعا ادامه وضع فعلی می تواند چانس برگشت مزدوران سابق شوروی سابق را درراس قدرت حاکمه را افزایش دهد . درپهلوی این عوامل البته روشن است که کشور بیشتر ازبیش ویران می گردد وسیه روزی های مردمان ما دوام می نماید و پیوسته افزایش می یابد .

باتوجه به این مسایل است که باید بگوئیم صرف وجود کشمکش ها وجنگ های خونین میان مرتجعین نمی تواند بصورت تضمین شده ای زمینه های مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی فراهم آورد و چنین مبارزاتی را بلاقید وشرط تقویت نموده و گسترش

دهد . البته این واقعیت دارد که حالت فعلی ناراحتی ونارضائی گسترده ای علیه مرتجعین اسلامی وضد انقلاب 8 ثور در میان توده ها بوجود آورده است . ولی باید ازاین حالت فعالانه درجهت تقویت وگسترش صفوف انقلاب استفاده کرد . درغیر آن وضعیت فعلی می تواند زمینه ساز دوام حاکمیت ارتجاع وامپریالیزم بگونه های دیگر باشد ، بگونه های که درسطور قبلی تذکر دادیم .

چگونه می توان صفوف انقلاب را فعالانه تقویت نمود وگسترش داد ؟

اولا از طریق تقویت وگسترش نیروی پیشآهنگ انقلابی پرولتری درکشور یعنی حزب کمونیست افغانستان ، تا این حزب بتواند وظایف دوره تدارک جنگ خلق را موفقانه به پایان رساند و درفش مستقل انقلابی را درکشور برافرازد ؛ وثانیا از طریق فعال ساختن و همآهنگ ساختن تمامی مبارزات ضد ارتجاعی وضد امپریالیستی و تلاش برای ایجاد جبهه متحدی از تمامی نیروهای ضد ارتجاعی وضد امپریالیستی کشور . بناء بجا است که فراخوان بیانیه مورخ 1371/6/15 دفتر سیاسی حزب کمونیست افغانستان را یکبار دیگر درآخر این سطور تکرار نمائیم .

کارگران وزحمتکشان آگاه ! روشنفکران انقلابی ! حزب کمونیست افغانستان را به انحاء مختلف تقویت نمائید ! به صفوف آن بپیوندید! برای جنگیدن در تحت درفش آن آماده شوید ! ایدئولوژی ، اهداف و استراتیژی مبارزاتی آنرا تبلیغ کنید ! کمک مادی برسانید! درمقابل حملات کین توزانه مرتجعین و اپورتونیست ها علیه آن ، بایستید!

نیروها وشخصیت های ملی ، دموکرات وآزادیخواه ! ما را درآماده شدن برای جنگیدن علیه نظام ارتجاعی حاکم ضد ملی، ضد دموکراتیک و ضد آزادی یاری رسانید! برای ایجاد جبهه متحدی از نیروهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی کشور با ما همکاری کنید!

اینک موقعیکه شماره هشتم شعله جاوید برای انتشار آماده می شود ، بار دیگر " رهبران جهادی " زیر سایه ولی نعمتان پاکستانی ، عرب وایرانی شان گرد آمده اند تا اختلافات شانرا حل وفصل نمایند . مذاکرات جاری اسلامی آباد ، شکست کامل توافقنامه پشاور

را که درابتدای وقوع فاجعه 8 ثور منعقد شده بود ، نشان می دهد . ازآن زمان تاحال نه تنها اختلافات میان مرتجعین کاهش نیافته ، بلکه سوء ظن و بد بینی میان شان دراثر جنگ ها ی ده ماه گذشته تشدید نیزگردیده است . ازین جهت موقعیت مذاکرات جاری بد ترازموقعیت مذاکراتی است که به انعقاد توافق نامه پشاورمنتج گردید .

مذاکرات جاری اسلام آباد که به نحو بسیار آشکار ورسوا مزدور منشی ونوکر صفتی " رهبران جهادی " را نشان می دهد ، نمی تواند اختلافات و درگیری میان مرتجعین را خاتمه بخشد . اولا مشکل است که این مذاکرات نتیجه مثبت رسمی داشته باشد؛ ثانیا ولو اینکه کدام توافق نامه در روی کاغذ به امضا برسد عملی نخواهد شد . این مذاکرات احتمالا می تواند یک نتیجه در برداشته باشد وآن بروز تغییرات کم یا زیاد در صف بندی میان مرتجعین است .

****

## مداخله " ملل متحد" روپوش تجاوز امپریالیست‌ها

موسسه " ملل متحد " اداره ایست که گویا از نمایندگان دولت های " آزاد " و دارای حق حاکمیت تشکیل شده است ودارای شعب مختلفی مثل شورای امنیت ، شورای اجتماعی واقتصادی ، شورای قیمومیت ، دیوان دادگستری بین المللی و دبیر خانه می باشد . وظیفه مهم موسسه " ملل متحد " را به اصطلاح تامین صلح وامنیت جهانی تشکیل می دهد . درعین حال این موسسه اعضای شورای امنیت را انتخاب و صلاحیت اخراج و تعلیق اعضاء را با رای موافق دوسوم اعضای مجمع عمومی دارا می باشد .

مطالب فورمالیته ایکه در مورد این موسسه و وظایف آن گفته می شود که فشرده آن در سطور بالا بیان شد صرفا مفهوم تبلیغاتی و عوام فریبانه دارد ، زیرا این موسسه بهیچ صورت نمی تواند نماینده حقیقی ملل مختل ف دریک مجمع متحد باشد ، چرا که اولا : امپریالیستهااز بکار برد اصطلاح " ملت " در جوامع سرمایداری می خواهند واقعیت

طبقاتی بودن نظامهای حاکم در کشور هایشان را پرده پوشی نمایند . در حالیکه نماینده های کشورهای تحت سلطه درین موسسه که نمایندگان طبقه حاکمه مرتجع کشورهای خود در همچو مجامع اند، حق ندارند خود را نماینده ملت های ساکن کشورهای خود شان بدانند .

ثانیا : واقعیت اینست که موسسه " ملل متحد " نماینده دولتهای امپریالیستی و رژیم های وابسته به امپریالیزم و انعکاس افکار و خواسته های طبقات ارتجاعی کشورهای مختلف می باشد که بصورت تقریبا هماهنگ شده اش در مقابل انقلاب وتوده های زحمتکش وتحت ستم جهان بخصوص کشورهای تحت سلطه اتخاذ می گردد . بنابرهمین واقعیت وجود ی اش این موسسه نتوانسته هیچگاهی ودرهیچ مقطعی از تاریخ خود تا بحال گام سازنده وتعیین کننده ای مثبتی در جهت تامین حقوق چندین میلیارد انسان زحمتکش استثمارشونده وتحت ستم بردارد . حتی در همان زمان موجودیت اردوگاه سوسیالیستی وعضویت مسئولین آن باستثنای جمهوری خلق چین دراین موسسه ، باز دراین موسسه امپریالیستها ومرتجعین حق داشتند مطابق منشور " ملل متحد " با رای موافق دوسوم اعضای مجمع عمومی به مداخلات خود درکشورهای تحت سلطه ادامه دهند وتوجه قانونی هم داشته باشند . چنانچه مداخله ولشکر کشی آمریکا در سالهای بعداز ختم جنگ جهانی دوم در کوریا تحت نام حمایت حکومت قانونی از " تجاوزات کمونیست ها " بنابه تصویب همین موسسه انجام گرفته بود .

درموسسه "ملل متحد " پنج عضو دایمی شورای امنیت از حق " وتو " از ( حق مخالفت در اجرای تصمیم این شورا ) برخوردارند. ازهمین رو، امپریالیز آمریکا طی سالهای متمادی با استفاده از حق " وتو " ی خود ، جمهوری خلق چین را که نماینده مورد قبول چندصد میلیون مردم چین و بارقبه ای بیش از 95 ٪ خاک آن کشور بود ، نگذاشت عضو موسسه "ملل متحد " باشد و بجای آن حکومت فراری چانکایشک درجزیره تایوان نمایندگی خلق چین رادرآن موسسه بعهده داشت.

موسسه " ملل متحد " نه تنها درطی سالهای اوج جنبش های آزادیبخش در سه قاره که می بایست با اتکاء به منشورش در مورد حمایت از حقوق ملت ها و حق تعیین سرنوشت آنها ، از این مبارزات حمایت می نمود ، برعکس به دلیل ماهیت ارتجاعیش همیشه حامی خواسته ها و انعکاس تمایلات آزمندان وسرکوب گرانه امپریالیستی وارتجاعی بوده است . این موسسه حتی حاضر نبوده است از خواسته ها و روندهای بورژوا – دموکراتیک و ریفرمیستی گروه های میانه رو و مقتدر درمقابل " آپارتاید " و تبعیض نژادی ، حمایت فعال وقاطعی نماید . ماهیت قطعنامه های پوسیده وعوام فریبانه این موسسه را درمورد سیاست های جنایت کارانه دولت تبعیض طلب افریقای جنوبی در قبال سیاهان ودولت صهیونیست های اسرائیلی در زیر پا گذاشتن حقوق خلق فلسطین طی تقریبا چهل سال نمی توان نادیده انگاشت . هنوز هم این دو دولت به جنایات خود ادامه می دهند ولی موسسه " ملل متحد " با " قایم موشک بازی " هایش هرچندزمانی یکبار طریق بیرون دادن قطعنامه ای علیه آنها وتهدید شان به این یا آن نوع مجازات اقتصادی ، میکوشد درآتش خشم توده ها آب ریخته ، سراب را آب جازند!

## موقعیت موسسه " ملل متحد " بعد از پایان " جنگ سرد ":

پس از فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک وارسا ، دور جدیدی در مناسبات بین امپریالیستها آغاز گردیده است که بیشتر با پروسه تبانی – تقابل مشخص می گردد. بعداز بوجود آمدن این تغییر در اوضاع جهانی موسسه " ملل متحد " نیز هرچه بیشتر ماهیت خود را بر همگان ، حتی عقب مانده ترین اقشار جامعه بشری دارد برملا می سازد زیرا با متبارز شدن دوره تبانی – تقابل د رمناسبات امپریالیستها امپریالیزم به رهبری اضلاع متحده آمریکا با عربده ها وبد مستی ها ی بیشتری نه تنها برکشور های تحت سلطه یورش برده، آشکارا از اعمال نظم دلخواه خود بر سراسر جهان حرف می زند ، بلکه این نکته را نیز کتمان نمی کند که با سرکشان ولونوکرانش هم بوده باشد ، برخورد قاطعی همانند حمله بر صدام وسرکوب آن در جریان جنگ خلیج ، خواهد نمود . ازهمین رو

برای تطبیق " نظم نوین جهانی " تعذیرات اقتصادی ، منجمله منع پرواز های بین المللی در قلمرو لیبیا را پیش می برد ، بر سومالی لشکر کشی می نماید و با فرستادن دسته های به اصطلاح ضد تروریست وفروشندگان مواد مخدره ، به کشورهای آمریکای لاتین ، عملابه سرکوب وتحت فشار قراردادن نیروهای انقلابی می پردازد که مثال بارز آن همانا درگیری این دسته های " ضد تروریست " آمریکایی با چریک های حزب کمونیست پرو می باشد . ولی موسسه " ملل متحد " برای به اجرا گذاشتن این همه اعمال جنایتکارانه تقریبا با اتفاق آراء رای مثبت داده ازان حمایت می نماید !! چنانچه موسسه " ملل متحد " با تفاق آراء با تصویب عملیات توفان صحرا ، سرکوبی خلق عراق را توسط امپریالیستها وسگهای زنجیری شان تحت رهبری آمریکا موردحمایت قرارداد و لشکر کشی آمریکا و مزدوران آنرا زیر نام حمایت از مردم سومالی تائید وآنرا گام های سازنده و انسان دوستانه در برقراری صلح ورفع حالت قحطی اعلام نمود ؟!

موسسه " ملل متحد " با نیت " خیر خواهانه " و " صلح طلبانه اش " با ارائه طرح های متناقض وتحریک کننده وبرافروختن کینه های قدیمی بین صرب ها و اسلاوها برآتش جنگ وسعت جنایات بریوگوسلاویای سابق شدت می بخشد .

کارنامه قوای صلح ملل متحد را در لبنان نیز نباید بدست فراموشی سپردکه چگونه این قوای " صلح " نمی توانست از کشتار وحشیانه فلسطینی ها ولبنانی ها توسط یک قوای کوچک اسرائیلی جلوگیری نماید .

"ملل متحد " میدانست اسرائیلی ها آشکارا از قراردادها و قطعنامه های این موسسه تخلف نموده وباعث کشته شدن سربازان قوای " صلح " نیز می گردد ، ولی " گل روی " اسرائیل ، آمریکا انگلیس و ... بسیار عزیز تر از جان ومال خلق های عرب و سربازان قوای صلح بود .

به یقین روشنفکران وطن دوست وتوده های نسبتا آگاه کشور ما و آنهای که خود را کاملا در خدمت ارتجاع غربی قرارنداده اند باین موضوع توجه نموده اند که بدانند نقش این

**موسسه طی چهارده سال حکومت دست نشانده روسها ازمذاکرات جینوا گرفته تا شتافتن رهبران جهادی به مسکو غرض ملاقات با مقامات روسی بخاطر حل سیاسی قضیه افغانستان چه بوده است ؟**

**هکذا از نقش بینان سوان برای انتقال حکومت عبوری موقت بوجود آوردن تفاهم بین افغانها ، عفو ودرگذشت متقابل که منظوری جز برقرار ی یک حکومت ائتلافی بین دسته های ارتجاعی و پایمال نمودن خون دو میلیون شهید و حقوق مردمان ما مفهومی نمی توانست داشته باشد، بی اطلاع نیستند .**

**هکذا می باید مردم ما این نکته را نیز بدانند که در تغییر شکل تبانی میان مرتجعین غیر از آن شکلی که بینان سوان و " ملل متحد " پیش بینی نموده بود و منجر به بوجود آمدن جنگهای خونین کنونی شده است سوء نیت قدرت های امپریالیستی کاملا ذیدخل است ؛ قدرت های که نقش موثری در " ملل متحد " دارند . ورنه این موسسه و گردانندگان اصلی آن کاملا این قدرت را دارند که این نوکران خود را بآسانی سرجای شان بنشانند . بنابرهمین نیت سوء است که امپریالیستها ، نوکران عرب و منطقوی آنها حتی آرزو ندارند یک دولت بنیاد گرایی اسلامی نسبتا با ثبات در افغانستان بوجود آمده ، موی دماغ آنها شود. به همین جهت این موسسه بدنام وخادم امپریالیستها حتی گواراندید با بیرون دادن یک قطعنامه جنگ داخلی کنونی موجود درکشور ما را که باعث کشته شدن چندین هزار و آواره شدن یک میلیون نفر از شهر کابل شده است ، تقبیح نماید؟! وآمریکا این دوست مخلص ونیرومند احزاب ارتجاعی ظاهراچنان خود را به دربی خبری زده است که توگویی هیچ اتفاقی دراین کشور بعد از 8 ثور بوقوع نپیوسته باشد ؟ ! به همین ترتیب مداخله نکردن موسسه ملل متحد یعنی مداخله نکردن امریکا وشرکای آن در شرایط فعلی نه به دلیل بی علاقگی آنها بامور افغانستان ، بلکه ازعلاقه آنها به ادامه وضعیت کنونی ناشی می شود .**

با وجود این ما نمی توانیم چرا برخی ها با گریه وزاری وبرخی ها با قهر و غضب از موسسه "ملل متحد " می خواهند که در امور افغانستان مداخله فعال نمایند . متقاضیان مداخله" ملل متحد " باید بدانند که اولا : دعوت " ملل متحد " برای مداخله در امور افغانستان ، بدون هیچ تردیدی به معنی دعوت قوای امپریالیستی برای مداخله و سرکوب مردم ما ست ثانیا : آنها پریشان نباشند ! ! در صورت دوام وضعیت کنونی و مساعد شدن زمینه بهتر برادری بیشتر امپریالیستی ، دست به چنین مداخله ای خواهد زد .

ما به آنهایی که خواستار چنین مداخله ای اند می گوئیم : اگر ازتجارب قوای ملل متحد در سرکوب خلق عراق در جریان جنگ خلق برای " دفاع " از کویت و عواقب این خواست " بشر دوستانه " درسی حاصل نشده باشد ، آرزومندیم به تجارب سومالی عطف توجه نموده وبا درک نقش " ملل متحد " نه تنها درمورد قضیه فلسطینی ها ، لبنانی ها و انگولایی ها بلکه درمورد جنگهای بالکان نیزذهن خود را روشن نمایند. این را باید همه مردم ما بدانند که حتی در صورت مداخله " ملل متحد " در موقعیتی که چنین مداخله ای را لازم و مفید بداند و قادر شدنش در بوجود آوردن " صلح" در افغانستان فقط می تواند جناح نیرومند ارتجاع بیرون آمده از درون درگیری ها را بیشتر تقویت نموده وآنرا وادار نمایند تا برای تامین مخارج قوای " صلح " وسایر اخراجات وی ، و عمرا ن اقتصادی واجتماعی جامعه مطابق به پروگرام " نظم نوین جهانی " ، توده ها را به آن چنان فاقه کشی وادار نماید که مردم ما صد بار به موجودیت حالت رقت بار کنونی شکر نمایند ؛ زیرا طمع طماع نیز به درجه قطر شکم آن و حرصش وابسته است .

حرص امپریالیستها درچپاول وغارت توده ها حد ومرزی نمی شناسد ، هرقدر به کامش بیشتر فرو بریزی باز می گوید " کم است ، بیشتر بینداز " !

****

## سراب پارلمانتاریزم

ازمدتی باین طرف برای حل مسئله سیاسی کنونی کشور ، یعنی ازبین بردن جنگ های داخلی کنونی ، برقرار صلح بوجود آمدن یک نظام با ثبات ، بروجود آمدن یک نظام دلخواه مردم که " آزادانه " همه مردم درتعیین سرنوشت خویش حصه داشته باشند ، سروصداهای براه انداخته شده است .

حزب اسلامی گلب الدینبا شرط وشروط اسلامی روی انتخابات عمومی موجودیت کل نظام پارلمانی اسلامی اصرار دارد .

اکثریت " میانه روها " برلویه جرگه وبرقراری نظام پارلمانی اسلامی تاکید مینمایند .آنهای که برشورای اهل " حل وعقد " اصرار داشتند ، چنین شورائی را دایر واز بطن آن یک پارلمان موقت دوصد نفری را برای دوسال انتخاب نموده اند .

" جنبش ملی اسلامی " نیز که با شورای اهل " حل وعقد " موافقت داشت ، با به رسمیت شناختن حکومت ربانی ، خواهان یک نظام پارلمانی می باشد ؛ نظام پارلمانی ایکه فقط احزاب اسلامی حق شرکت درآن را داشته باشند .

درپهلوی این جناحها ، هستند دسته های دیگری که آنها هم روی انتخابات عمومی "عادلانه " ونظام پارلمانی تکیه مینمایند . فرق این دسته دومی بادسته های بخش اول دراین است که ، دسته دومی خواستار برگزاری انتخابات تحت نظر قوای صلح "ملل متحد " و مداخله فعال این موسسه در قضیه افغانستان می باشند . ولی دراسلامی بودن نظام سیاسی – اجتماعی کشور وتشخیص اسلامی آن وانفاذ قانون اسلام بر حیات جامعه با دسته اول اختلافی ندارند . بعبارت دیگر تمام جناح های دسته دوم نیز خواستار یک دولت اسلامی اند ؛ دولتی که به هیچ صورت درآن احزاب غیر اسلامی اجازه فعالیت را نمی داشته باشند .

مادرین بحث مختصرخواهیم کوشید تا با تجزیه وتحلیل ماهیت پارلمان ها وانتخابات عمومی ، با استناد به شواهدتاریخی نشان دهیم که موجودیت یک نظام پارلمانی د رجامعه طبقاتی ولوازطریق برگزاری انتخابات عمومی بوجود آید بهیچ صورت نمی تواند

**معضلات سیاسی – اجتماعی کشوررا به نفع توده های میلیونی زحمتکش تحت ستم حل نماید .**

**درشرایط کنونی که کشوردرگیر جنگ داخلی شدیدی بین نیروهای ارتجاعی رقیب می باشد ، اولا بر گزاری انتخابات ناممکن است وثانیا درصورت برگزاری نتایج آنرا جناح مغلوب هانند نتایج شورای " حل وعقد " نخواهد پذیرفت .**

**درچنین حالتی چانس ورود ظاهرخان به افغانستان فقط می تواند از یک طریق ممکن باشد وآن اینکه ظاهرخان سوار بر میله های تانک قوای صلح ، " ملل متحد " ویا کشورهای اسلامی وارد افغانستان شده وجنگ را علیه نیروهای مخالف خودتاسرنگونی کامل آنها به پیش برد .**

**آیا چنین پلانی بصورت عاجل درآجندای"ملل متحد "وجوددارد یا خیر ، هنوززودخواهدبود تا پیرامون آن حرفی زده شود. حتی بفرض تحقق چنین فورموله ای ، باز ظاهر خان لازم دارد تاسال ها جنگ داخلی راادامه دهد ، وتوده های زحمتکش بخاطر تحقق مقاصد ارتجاعی دسته های مختلف و درآخرین تحلیل تحقق واستقرارحاکمیت یک بخش آن ها خود را به گوشت دم توپ منافع آنها تبدیل نمایند.**

**نکته دیگر این بحث ما د ررابطه به همین موضوع ، متوجه برخوردنادرست آن افراد و گروه هائی می باشد که با وجود مواضع وعملکرد های بغایت انحرافی وارتجاعی شان ، هنوز هم در مجالس خاصی حاضر نیستند دست از ادعاهای کمونیستی و مائوتسه دون اندیشه بودن بردارند .آنها خوش دارند تا خود را ناجی توده ها جا زنند !**

**برخی از همین آقایون چه در لفظ وچه درعمل چنین وانمود ساخته اند که گویا یکی از اشتباهات " س .ج .م " هماناشرکت نکردن آن در مبارزات پارلمانی وتحریم پارلمانتاریزم می باشد ! گویا همین موضع گیری نا درست سازمان باعث شکست آن شده وتجریدش را درجامعه باعث گردید!؟**

مادرین بحث درعین نشاندادن ماهیت جوامع باصطلاح دموکراتیک ، افشاء نقش ارتجاعی انتخابات " آزاد " و"پارلمان " ها ، این موضوع را نیز زوشن خواهیم نمود که کدام موضعگیری نا درست بوده وباعث تجریدازتوده ها میگردد.بنا ناگزیر بایدبرای ارایه جوابی دندان شکن به این ادعا ، بحث های خود را درزمینه های مختلف با ارایه شواهد ومثالهائی از تجارب دردست داشته ازخوداین آقایون به پیش بریم .

## قضات کیانند وچه تفاوتی بین حرف وعمل آنها وجوددارد :

بسیاری از روشنفکران دیروزی کشورما منجمله آنهائیکه ادعای شعله ای بودن نیزداشته اند- قضاتیکه سوابق فعالیت مبارزاتی شان به " س . ج .م " وجریان دموکراتیک نوین بر می گردد- اعم از سه جهانی ها ، سنتریست ها ، خوجه ایست ها وطرفداران جمهوری اسلامی ، باوجوداینکه همین حالا نیز بد شان نمی آید تا در مجالس خصوصی شعله ای خوانده شوند ! ؟ به رویت واقعیت ها وحقایق 14 سال گذشته ، بین حرفها و عملکرد های مشخص شان ورطه عمیقی وجود داشته است، مثلا :

1 ) تقریبا تمام این افراد وگروهها با وجودصحبت ازضرورت پیشبرد مبارزه ملی و آزادیبخش علیه سوسیال امپریالیزم شوروی ، هیچگاهی در عمل بصورت جدی واصولی درین مسیرحرکت نکردند .آنها عمدتازیرنام احترامبه عقایدوآراءعمومی مردم وجلب حمایت آنها ، دنباله روی خود را از ارتجاع اسلامی وعقاید ونظریات عقب مانده توجیه نمودند.

بعضی ازاین دسته ها در شرایط خاص دیگروقتی تحت فشاراحزاب اسلامی قرار گرفتند ، دیگراحترام به عقایدوآراء عمومی مردم وجلب حمایت آنها را فراموش نموده ، همکاری باقوای اشغالگر ودولت دست نشانده ویرا زیر نام بهتر بودن آنها از " اخوان "توجیه نموده ، هیچ پشیمانی وخجالتی ازاین جنایت وخیانت برجبین شان ظاهر نشد !

بعضی ها مثل ساووئی ها مجبوریت های اقتصادی خانواده هایشان،واستفاده هائی به "نفع انقلاب"و"رفقا" را بهانه آورده حتیازهمکاری با "خاد"نجیب وتشویق قوماندان های باصطلاح هوادار شان به همکاری با این دستگاه منفوروبدنام اباء نورزیدند ! ؟ وبه اینترتیب نشان دادند که چگونه برضرورت پیش برد مبارزه ملی وآزادیبخش علیه قوای اشغالگر ودولت دست نشانده اش تاکید مینمایند !

2) ازضرورت مبارزه ضد امپریالیستی وخنثی نمودن توطئه های امپریالیزم غرب ، ارتجاع منطقه و عرب حرفهائی زده شد ، ولی درعمل از یک طرف با " گروه گاسکیت " یکی از شاخه های کی . جی . بی تماس برقرار نمودند، وازطرف دیگرسراسر اروپا واضلاع متحده را درنوردیدندوازتماس با دولت ها ی بدنامی چون پینوجیت خودداری نکردند .

ازتماس گیری با سفارت چین گرفته تا شتافتن به دربارخاقان های چینی ، ما یه افتخار شانبود وبار بار میکوشیدند تا با تماس گیریهای شان تفقدآنها را جلب نمایند .

هکذا ازتماس گیری با جنرال ضیاء وجلب حمایت حلقات ارتجاعی ، سوسیال دموکرات ها وغیره هراسی نداشتند وتمام این اقدامات را زمینه ساز پیشرفت کار وبارخود می دانستند . به این ترتیب به وجه"بهتری "ماهیت ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی وضدوابستگی خود به اجانب را به نمایش گذاشتند ! ؟

3) ازضرورت مبارزه با ارتجاع داخلی به صورت عمومی حرف میزدند وخواهان تغییراتی در جامعه بنفع توده های زحمتکش می شدند ، ولی درعمل همیشه دررکاب حضرت ، پیر، مولوی محمد نبی ، احمد شاه مسعود، قوماندان عبدالحق ،آزادبیک شمشیر می زدند . با وجودحساسیت هایشان درمقابل حزب اسلامی گلب الدین، ازهمکاری وخوش خدمتی بوی نیزمضایقه نورزیده اند.

اینست ماهیت قضات ما وچگونگی موضع گیری های شان درعمل درجهت منافع انقلاب ومردم!؟

به این ترتیب این ما نیستیم که آنها را از صف نیروهای انقلابی رانده باشیم ،بلکه خوداین آقایون اند که خود، خروج شانراازصف نیروهای انقلابی ، ملی ، دموکرات ومائوئیست اعلان وخودرادرخدمت نیروهای ارتجاعی قرار داده اند .

وقتی این قضات جایگاه خود رادرصف مقابل ما ومردم زحمتکش وتحت ستم تعیین نمایند ،چرا حق نداشته باشند برای ایجاد یک جامعه پارلمانی وبرقراری صلح ارتجاعی تحت حاکمیت مرتجعین مبارزه وتلاش نمایند . چرا تقلاء شان این نباشد که با استفاده از عفو عمومی مرتجعین وخزیدن زیر درفش اسلام خواهی برای خود موقعیتی در نظام ارتجاعی کنونی بدست آورند، وبا انتقاد از موضعگیری اصولی " س .ج .م " در مورد پارلمانتاریزم ، ندامت خود را از گذشته شان به نمایش نگذارند ؟؟

## نظام هاي بورژوا دموكراتيك و اعتقادات شان به دموكراسي :

ازهمان آوانیکه بورژوازی نوخواسته هنوز مواضع ترقی خواهانه داشت وبه شدت علیه نظام فیودالی مبارزه می نمود ، به هیچ صورت طرفدار انتخابات " آزاد " که درآن تمام مردم ها شرکت نمایند ، نبود . چه رسد به اینکه زنها نیز حق شرکت در انتخابات را داشته باشند .

بورژوازی نوخاسته نیز همانند فیودال ها ودوک ها بر موجودیت دارائی و امتیازات معین اجتماعی برای افراد ، اصرار داشتند و سالهای متمادی نیز بر آن عمل نمودند .

وقتی طبقه کارگرجوان شروع به مبارزه علیه این بی عدالتی نمود و فکر می کرد باید با بدست آوردن چنین حقی می تواند بر سرنوشت خویش حاکم گردد، به مخالفت سرسختانه بورژوازی مقابل شد . چنانچه جنبش چارتیست ها ی انگلستان با وجود قربانی ها وشکست های بی شماری طی مبارزه هفتاد ساله خود نتوانست به چنین حقی دست یابد .

از این گذشته بورژوازی بزدل و خیانت پیشه برای سرکوب انقلاب **1840** اروپا ، نه تنها دریک کشور ، بلکه درتمام آن کشورهای اروپائی که دامنه انقلاب به آنها کشانیده شده

**بود ، ترجیح داد در پهلوی فیودال ها ، دوک ها ، شهزادگان و سلطنت ایستاده شود تا درپهلوی پرولتاریا .**

**ما حرفی از چگونگی برخورد جنایت کارانه بورژوازی علیه کمون پاریس در1871 وسرکوب انقلابات مجارستان و آلمان در 1919و 1920 به میان نمی آوریم . زیرا این دو خیزش توده ای و کارگری از راه برپائی قیام وپیشبرد انقلاب قهری و مسلحانه می خواستند دولت امپریالیستی آلمان و رژیم خونخوار مجارستانی را سرنگون نمایند .**

**اما حق داریم خاطر نشان سازیم که هیتلری ها ، موسولینی ها و امپراطوری جاپان طی سالهای 1937 تا شکست جنگ جهانی دوم با وجود قبول نظام پارلمانی و موجودیت پارلمان ها در آن کشورها نه تنها هیچ ارزشی به آراء مردم و نمایندگان آنها ندادند ، بلکه برای جلوگیری از فعالیت احزاب وسازمانهای مخالف شان ، این احزاب را غیر قانونی اعلام نموده وبرای جلوگیری از برپائی انقلاب در درون کشورهای شان از برپا کردن کوره های آدم سوزی نیز اباء نه ورزیدند .**

**اگربه صورت معترضه برما خرده گیرند که چنین اقداماتی متعلق به نظام های فاشیستی کشورهای سرمایه داری بوده اند ، نه کشور های سرمایه داری دموکراتیک ، ماحاضریم نه تنها به سرکوب مبارزات سیاهان دردهه شصت در کشور " دموکراسی " ایالات متحده آمریکا اشاره نمائیم ، بلکه تداوم این گونه برخورد را تا سرکوب خشن مبارزات توده های آمریکایی در سال گذشته عیسوی در لوس آنجلس نیز مثال بیاوریم .**

**اگر حکومت بیسمارک در زمان حیات انگلیس قانون لغو حقوق دموکراتیک کارگران آلمانی را پس می گیرد ، با اینکه امریکا از ویتنام قوای خود را بیرون می کشد ویا شوروی ها قوای شان را از افغانستان فرا می خوانند ، بهیچ صورت معنایش احترام به حقوق توده ها وملل تحت ستم نیست ، بلکه نمایشی از قدرت توده ها و استیصال امپریالیزم وارتجاع را بازگو می نماید .**

منع خرید وفروش برده های سیاه در اضلاع متحده آمریکا ، بهیچ صورت از نیت نیک امپریالیست ها ناشی نشده است . اگر آنها می توانستند به این جنایت خویش تداوم بخشند ، به هیچ صورت ازین " تجارت سود آور " دست برنمی داشتند .

بیائید به کشور دیگر" دموکراتیک" یعنی به انگلستان امپریالیست مراجعه نمائیم . دراین کشور طبقه حاکمه نه تنها حاضر به قبول حق تعیین سرنوشت ایرلندی ها نمی باشد ، بلکه با وحشیانه ترین وجهی علیه آنها برخورد می نماید . عجیب تر اینکه این دایه مهربان تر از مادر وقتی به خاطرتخطی از حقوق بشر در کشورهای دیگر مثل عراق ، ایران و غیره اشک تمساح می ریزد، خودش حاضر نیست به اسراء جنبش آزادیبخش ایرلندی ، مانند یک زندانی سیاسی برخورد نموده وحقوق سیاسی آنها را به رسمیت شناسد .

جنگ جنایت کارانه امپریالیستی در خلیج ، تشویق جنایات در جنگ های فعلی بالکان ، مداخله امپریالیستی در سومالی ، حمایت آشکا راز جنایات اسرائیل و چشم پوشی امپریالیست ها از تخطی این کشور از قطعنامه های منشور " ملل متحد" در باره حقوق حقه فلسطینی ها ، همه حکایت گر چگونگی واقعیت نظام دموکراتیک حاکم بر کشورهای غربی بوده واعتقادات امپریالیست ها را بر" دموکراسی " نشان می دهد .

حال می کوشیم توجه خوانندگان این مبحث را به واقعیت پارلمان ها وچگونگی محتوای " انتخابات آزاد " جلب و به آنها نشان دهیم که چگونه غربزده ها ی ما توده ها را به امید دستیابی به آب به سوی سراب می کشانند .

پارلمان دراساس هیچ چیز نیست مگرمجمع قانون گذاری و تصویب قوانین ارتجاعی به نفع طبقه حاکمه وآرایش گر چهره کریه استبداد . نظام پارلمانی برعلاوه کشورهای امپریالیستی ، در بعضی کشورهای تحت سلطه نیز به چشم می خورد ، ولی در همه کشورها با تفاوت های جزوی وظایفی جز آنچه فوقا بیان داشتیم ندارد و نمی تواند داشته باشد ، زیرا هر پارلمان در حال تشکیل که گویا اکثرا از طریق انتخابات آزاد به

معرض وجود میآید طبق مقررات و قوانین از پیش مدون شده نظام حاکم بر جامعه تشکیل شده وبراساس آن فعالیتهای خود را به پیش می برد؛ یعنی هیچ پارلمانی نمی تواند به صورت کلیدی و ریشه ای خلاف ارزشهای تعیین شده ومدون قانونی که طبقه حاکمه مقرر نموده عمل نماید و نه چنین می کند . زیرا :

1 – این نمایندگان در اکثریت قریب به اتفاق خود ، حافظ نظام حاکم بر جامعه بوده ، ونماینده گان شان می باشند که درقالب احزاب معینی مثل حزب دموکرات ، جمهوری خواه ، محافظه کار، کارگر ، سوسیال دموکرات ، سوسیلایست وحتی " کمونیست " با برنامه های امپریالیستی و ریفورمیستی پیوسته در صدد تحمیق توده ها به نفع احزاب و گروه های شان وبصورت کلی نظام حاکم بر جامعه می باشند .

2- توده های میلیونی نه تنها در دوران سرمایه داری رقابت آزاد تا آنجا که حق داشتند در انتخابات شرکت نمایند ، بلکه در دوران امپریالیزم نیز که هیچ مانعی درراه استعمال رای شان دیده نمی شود ، فقط آنقدرحق دارند وتا آن حدودی مجازاند که به این یا آن بخشی ازجناح حاکمه غرض حکمروائی برخود رای دهند .درواقع درنظام به اصطلاح دموکراتیک پارلمانی به توده هاصرفا این اختیار داده شده است که بیکی از دسته های ارتجاعی وریفورمیست که خود را کاندید نموده است ، تا سرنوشت آنها را طی چند سال آتی به اختیار داشته باشد ، حق استعمال رای داشته باشد .

به دلیل عقب ماندگی سیاس ی، نفوذ احزاز ارتجاعی وریفورمیست بالای توده ها وتحمل مخارج گزاف انتخاباتی ، اگنوسیت ها ، ریفورمیست ها و میلیاردرهای امپریالیست می توانند اکثرا رای توده های عقبمانده را در کشورهای سرمایه داری بخود اختصاص دهند ، در حالیکه قوانین ، فیودال ها و مهره های دولت در کشورهای تحت سلطه توانسته اند رای توده های فاقد آگاهی سیاسی و طبقاتی را بخود اختصاص دهند ، ودرهرانتخابات نیمه " آزاد " و " دموکراتیک " در نظم استبدادی فقط مرتجعین اکثریت

قاطع آراء توده ها را با خود خواهند داشت ، که نباید یک نیروی انقلابی و مائوئیست برآن چشم پوشیده وآنرا نبینند .

3 – " سعه صدر " ، " وسعت دید " و " تحمل عقاید وآراء مخالف " در جوامع سرمایه داری امروزی غرب در اساس از معقولیت غربی های امپریالیست در کشورهای اروپای شرقی منجمله شوروی سابق به دلیل وضعیت خاصی که وجود دارد هنوز چندان احترامی به ارزش های دموکراتیک غربی دیده نمی شود – واعتقاد شان به ارزش های دموکراسی منشاء نمی گیرد. این نمایش " دموکراتیک " ناشی از سلطه جهانی و موقعیت برتر آنهاست ، ودر آنجای که این موقعیت برتر مورد سوال قرار گیرد ، بلافاصله چهره های حقیقی آنها عریان می گردد . وضع مقررات اضطراری در مورد گزارش جنگ خلیج برای خبرنگاران و یورش ارتش آمریکا بر توده های بی دفاع از لوس آنجلس مشت کوبنده ای بر دهن غرب گرایان و هواخواهان انتخابات آزاد ونظام پارلمانی خواهد بود .

## نظام پارلمانی و کشور های تحت سلطه :

برای جلوگیری از اطناب کلام وارائه استدلال های برای بکرسی نشاندن بحث خودمان در این زمینه بهتر دانستیم با ارائه چند مثالی از برخی کشور ها منظور مان را بیان داریم: هندوستان کشوریست که موجودیت نظام باصطلاح دموکراتیک درآن از شهرت خاصی برخوردار است وحتی لقب مهد دموکراسی را نیز یدک می کشد . دراین باصطلاح مهد دموکراسی نه تنها از چندین سال باین طرف فعالیت گروه های بنیاد گرایی مثل سکها غیر قانونی میباشد ، حتی آوانیکه طبقه ، حاکمه این کشور ازاوج دموکراسی درهندوستان حرافی میکرد ، جنبش مائوئیستی ناگزالباری – ناگزالباری درایالت بنگال غربی نزدیک شهر دارجلنگ موقعیت دارد – رادردهه شصت که به رهبری چارومازومدار ، دهقانان پابرهنه براه انداخته بودند ، بخاک وخون کشیدند ، وهزار ها دهقان پابرهنه نه تنها توسط دارودسته کانگرس بلکه توسط طرفداران رویزیونیست های شوروی که اداره

ایالات بنگال را در دست داشتند بصورت دست جمعی تیر باران و جاده ها از خون شان رنگین شد .

همین حالا دراین کشور " مهد دموکراسی " مردم کشمیر به جرم مبارزات استقلال طلبانه شان از جانب ارتش هند بیرحمانه سرکوب می شوند . نه تنها به سکها ی پنجاب حق خود مختاری وایجاد یک دولت خالص سکها داده نمی شود ، بلکه حقوق اقلیت های دیگر نیز همه روزه بیش از پیش مورد تهدید قرار می گیرد .

هنوز درهند نظام " کاستی " رایج است و میلیونها انسان هیچ سرپناهی ندارند ، در کنار جاده ها تولد می شوند ، در همانجا بزرگ می شوند و بعد بدون هیچ سروصدای جان میدهند ولی همیشه انتخابات پارلمانی به موقع برگزار می شود و میلیون ها توده هند منجمله کاست پائینی جامعه یعنی " نجس " ها هم پای صندوق رای می شتابند . گاهی کانگرس ها وگاهی جانتاپارتی رای بیشتر می گیرند و بیشترین کرسی ها باین دو متعلق می گردد .

این دولت " دموکرات " وقتی منافعش مورد تهدید جزئی ای قرار گیرد ویا چنین خطری مشهود شود ، حتی ازاشاعه و پخش اخبار ومجلات نیز ممانعت می نماید . ممانعت از پخش شماره (16) " جهانی برای فتح " در سال 1370 نمونه روشنی ازاین واقعیت می باشد . دلیل دولت هنددر ممانعت از بخش این مجله که بیشترین مضامین وی به تقبیح جنگ تجاوزگرانه تحت رهبری آمریکا علیه عراق اختصاص داشت ، این بود که گویا مجله مدکور " به روابط دوستانه هند با سایر کشورهای لطمه می زند " !!

اگر دیروز سلوادور آلنده " مترقی و ضد امپریالیست " درچیلی که با رای مردم انتخاب شده بود ، توسط ارتش به رهبری پینوچت و تحت هدایات " سیا " سرنگون گردید ، امروز جبهه آزادیبخش اسلامی در الجزایر که یک جبهه بنیاد گرای ارتجاعی است حتی قبل از قدرت گیری مورد سرکوب قرار می گیرد و پیروزی انتخاباتی اش نادیده گرفته می شود . به این ترتیب موقعی که منافع امپریالیستها و نظامیان پر قدرت الجزایری

ایجاب نمود، حتی پیروزی انتخاباتی و پارلمانی یک نیروی ارتجاعی بنیاد گرا نیز نادیده گرفته شد.

بد نیست اگر به ایران اسلامی توجه نمائیم . درین کشور نیز نظام پارلمانی اسلامی متشکل از آخوند های متدین ، خداترس و طرفدار " مستضعفین " وجود دارد . توده های عوام تحت تاثیر تبلیغات آخوند ها و جنایات گذشته رژیم پهلوی چنین تصور می نمودند که حال با برقراری رژیم اسلامی دیگر واقعا در سرنوشت شان تغییر ی بوجود می آید و این فرشتگان واماما‌ن ، به آنها عدل ، انصاف ، برادری وبرابری به ارمغان می آورند . ولی گذشت زمان نشان داد که این فرستادگان خدا هیچ فرقی از خانواده پهلوی وارتجاع سابق ندارند ؛ برادری ، برابری وعدالت برای این ها نیز مفاهیم طبقاتی دارد ودرخدمت خاصان وبزرگان قرار دارد نه عوام الناس.

بیائید به مسئله انتخابات ونظام پارلمانی رایج درافغانستان توجهی ولو گذرا نمائیم :

اولین بار مسئله مراجعه به آراء مردم در افغانستان از طریق جلب بزرگان اقوام وقبایل از اطراف واکناف کشور ودعوت عده ای ازعلماء دینی ومنورین شهر کابل برای برگزاری " لویه جرگه " در زمان امان الله خان شروع شد.

درلویه جرگه مشهور پغمان روشنفکرانی چون عبدالرحمن لودین و میر غلام محمد غبار نیز حضور داشتند ، وشاه امان الله " مترقی " قیادت این لویه جرگه را برعهده داشت .

درین لویه جرگه که باید بر سرنوشت کشور و توده ها صحبت وتصامیمی اتخاذ می شد، از جانب پادشاه " مترقی " کشور تازه به استقلال رسیده سفارش شد که :

1- هرنماینده ایکه پیشنهاد و سفارشی داشته باشد آنرا بصورت تحریری به رئیس جلسه بسپارد ورئیس جلسه حق دارد از بین این پیشنهاد ها و سفارش ها آنچه را می پسندد ، قرائت نماید . در شرایط آن روزی که تعداد باسواد کشور ما از تعداد

انگشتان تجاوز نمی کرد ، چنین فرمانی نشان می دهد که حیثیت لویه جرگه ها حتی نزد شاهی مثل امان الله از چه منزلتی بر خوردار بوده است.

2- امان الله خان درعین حالیکه می خواست منحیث شاه کشور غیر مسئول شناخته شود، اصرار داشت تا پست صدارت وبرخی مقامات مهم دیگر را نیز خود اداره نماید. وقتی چنین تناقضی مورد انتقاد عبدالرحمن لودین قرار گرفت ، نامبرده مجبور شد تا از پست ریاست بلدیه استعفا وبعدا زندانی شود .

درلویه جرگه 1927 همین شاه امان الله با قوانین ارتجاعی ، مثل نکاح دختر نابالغ و تعدد زوجات و اختیاراتی را که قبلا از ملا ها گرفته بود ، دوباره بآنها واگذار نمود وحتی خودش عملا در اواخر روزهای سلطنت زن دومی را به عقد نکاح درآورد ! ؟ تا نشان دهد مطابق شرع و" طبق خواسته های ملت " عمل می نماید . ولی هیچ کوششی در جهت اصلاحات اجتماعی به نفع دهقانان وسایر زحمتکشان به عمل نیاورد. وقتی " لویه جرگه " در نزد امان الله چنان قرب ومنزلتی داشته باشد ازروی آن میتوان لویه جرگه های نادرخانی ، ظاهرخانی ، ببرکی و نجیبی را بوجه بهتری درک نمود .

اما در مورد پارلمان ها و انتخابات پارلمانی که ظاهرا حیثیت وقانونیت آن دلکش تر از لویه جرگه ها می باشد ، بازهم حقایق تاریخی کشور ما نشان می دهد که ، سگ زرد برادر شغال است و بین این دو فرق فاحشی وجود ندارد . درین مورد به چهار نمونه از پارلمان های بوجود آمده در کشور اشاره می نمائیم :

1 – انتخابات دوره هفتم شورا در سال 1327 ، این انتخابات یک گام آزمایشی ونمایشی بود ودر تحت شرایط خاص بین المللی و اختلافات درون خانواده طلائی بعد از برکناری سردارمحمد هاشم و روی کار آمدن سردارشاه محمود ، صرفا در شهر کابل بر گذار گردید. ترس ارتجاع فئودالی – نیمه استعماری از رشد مبارزات بورژوا– دموکراتیک کهن واختلافات دربار مانع تداوم آن شد و بعضی از وکلاء در جریان انتخابات دوره هشتم

زندانی شدند و با زندانی شدن آنها عمر دوره دموکراسی شاه محمود خانی به پایان رسید.

2- دوره دوم مبارزات پارلمانی با استعفای سردار محمد داود و آغاز حکومت موقت داکتر محمد یوسف شروع می شود .

هیچیک از فراکسیون های مخالف حکومت،ازببرک تا حفیظ الله امین،ازعبدالرئوف بینوا تا معصومه عصمتی،رفقا وهواداران شان طی دودوره پارلمان،12 و13 حرفی در مورد ضرورت سرنگونی نظام نیمه فئودالی–نیمه استعماری به زبان نه راندند . "چپ ترین آنها " (رویزیونیست های خلقی و پرچمی) صرفا خواهان تقویت سکتوردولتی ودولت نیمه استعماری وابسته به شوروی بودند که درآن بورژوازی بیروکرات بتواند نسبت به فئودالها دست برترداشته باشد .

درحالیکه جناح دیگر خواهان حفظ برتری فئودالها ، رشد و تقویت بازار آزاد و توسعه صنایع خصوص بودند. جناح اصلی و نیرومند را در پارلمان فئودالها وشاه پرستان تشکیل می دادند .

درطی سالهای که بازار وکیل بازی گرم بود، توده ها هرچهار سالی یکبار اگر نامزد های وکالت پلوی نداده باشند ، یا با چند صد افغانی رای شان را نخریده باشند ، چیزی دیگری نصیب نشدند ، نه بحران های اقتصادی از جامعه کم شد و نه هم ستم ارباب ها بر دهاقین . قحطی ها خانواده ها را به کام مرگ می بردند ، پدران فرزندان خود را می فروختند ، ما دران برای تهیه لقمه نانی تن خود را در اختیار اوباشها واراذل قرار می دادند ، ولی وکلا منتخب مردم مصروف عیاشی بودند . در طول سالهای قحطی پارلمان قادر به تصویب یک قطعنامه وپیامی درین مورد نشد .

3- پارلمان های برگزار شده بعد از کودتای منحوس 7 ثور 1357 .

این پارلمان ها نیز هیچ صفت بهتری از پارلمان های سلف خود نداشتند . وظیفه اینها نیز کوبیدن مهرهای تائیدی بر جنایات، چپاول و تاراجی بود که از جانب دولت دست نشانده و قوای متجاوز صورت می گرفت .

4 – حال نوبت به پارلمان دوصد نفره 8 ثوری رسیده است . این پارلمان که ازبطن شورای اهل " حل وعقد " تقریبا یکهزار نفره انتخاب شده است ، ملعبه ای در دست شورای نظار ، ربانی وسیاف بوده ودرعین نظاره گری بر بد بختی های مردم تا هنوز جز تائید جنایت حکومت ربانی کاری نداشته است ونمی تواند هم داشته باشد .

به این ترتیب با صراحت می توان گفت : پارلمان ها که دراساس هدفی جز قانونیت بخشیدن به نظام حاکم بر جامعه ندارند ، نقش اصلی آنها آرایش و پالایش استبداد ستمگران وحمایت ازآنها می باشد . در کشورما حتی اپوزیسیون های پارلمانی نیز کاری جز مدح مقامات بالائی و چاپلوسی در بار وامراء نداشته اند . نقش اپوزیسیون در پیشبرد مبارزات ریفورمیستی وکوشش در جهت بهبود وضع سیاسی واجتماعی کشور وتوده های زحمتکش تقریبا هیچ و پوچ بوده است.

نکته قابل تذکر دیگر اینست که بر خلاف دوران ممانعت بورژوازی از شرکت پرولتاریا در انتخابات و سرکوب جنبش چارتیست ها ، در شرایط ووضعیت فعلی ، امپریالیست ها و مرتجعین قلباء راضی وخوشحال خواهند بود تا رژیم شان از طریق شرکت مجموع بخش های اجتماعی بیشتر مورد تائید قرار گیرد . تجارب برای بورژوازی این را آموزانده است که هر قدر احزاب مخالف را دیکال بخصوص کمونیست ها در مبارزات قانونی منجمله مبارزات پارلمانی در گیر شوند بهمان اندازه در فرجام امپریالیست ها نفع می برند . ازینرو آنها خوشحال می شوند تا این احزاب استفاده از مبارزه قانونی را تا سطح مبارزات پارلمانتاریستی منحیث عمده ترین راه تغییر جامعه ارتقاء دهند .

تاریخ نشان داد که تمایل به این قانون گرائی نه تنها در کشورهای سرمایداری ، احزاب کمونیست را به احزاب رویزیونیست وریفورمیست ودر تحلی نهائی به احزابی درخدمت

**امپریالیزم تبدیل نمود، بلکه درکشورهای تحت سلطه نیزاحزاب قانونگرا یا به دنباله رو رویزیونیست های خروشچفی وسه جهانی تبدیل شدند ، یا اینکه درمواقع حساس وسرنوشت ساز، مثل حزب کمونیست اندونیزیا خود را خلع سلاح شده درمقابل دشمن دیدند وتاورمارشدند.**

**براساس درس آموزی ازاین چنین تجارب تلخ وبرطرف ساختن برخی جنبه های تیوریک مبهم واغتشاش آفرین آموزش های تیوریک گذشته بود که خط مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم قاطعانه براین موضع اصرار نمود که : رشد و پیشروی یک حزب مائوئیست را نمی توان از طریق شرکت درپارلمان های ارتجاعی که دراساس حرکتی جز تائید نظام حاکم استبدادی نمی باشد، تامین نمود.**

**درحالیکه دیدگاه اکنومیستی و بورژوالیبرالی با طرز تفکر مائوئیستی مخالفت ورزیده بخاطر اصرار بر منافع طبقاتی اش و خوش خدمتی به ارتجاع برای برپائی وبوجود آمدن یک چنین نظام پارلمانی آب دهانش می ریزد .**

**باوجود اینکه نظام پارلمانی هیچ دردمردم ما را درمان نکرده ونمی کند ، ولی غرب زده های کشورما ازآن روبرآن اصرارمیورزند که درآن می توان بعنوان اپوزیسیون باقی مانده ، هم معاش بلند بالائی گرفته وهم برخی برنامه های دولت را انتقاد وخواهشات روشنفکرانه خود را آب داد .**

**ولی صد افسوس که دیگر دوران این چنین پارلمان ها که " رفقای نیمه راه " خواب شرکت در آنرا می بینند ، سپری شده اند ! ! رژیم اسلامی بهیچ صورت اجازه نخواهد داد افرادی که تصدیق نامه اسلامی نداشته باشند ، جائی در پارلمان اسلامی داشته باشند .**

**درمملکتی که تمام گروهها ودسته های سیاسی ارتجاعی جز با زبان تفنگ حرف نمی زنند تزرع وموعظه " کاپو " ئیستی درمورد مزیت پارلمان وانتخابات عمومی نه تنها**

تعداد قربانیان روی جاده ها را افزایش خواهد داد ، بلکه به تحکیم موقعیت ارتجاع و تحمیق هر چه بیشتر توده ها کمک نیز خواهد نمود .

طرفداران اکنومیست وبورژوالیبرال انتخابات وپارلمان رادرکشورمامیتوان به دودسته تفکیک نمود.

دسته اول گروه ها وافرادی اند که بیشتر تمایلات بورژوائی دارند ، که می شود آنها را نمایندگان بورژوازی ملی ملیتهای مختلف خواند مثل " افغان ملتی " ها .

دسته دوم ، بسیاری ازمنحرفین سابقا شعله ای می باشند . برخی افراد ودسته هائی ازین گروه با وجود حمل ریاکارانه علم اندیشه مائوتسه دون با خزیدن زیر جل این یا آن تنظیم اسلامی و همکاری با " جنبش اسلامی " رشید دوستم ، هنوز هم رویاهای تظاهرات سالهای 47 و 1348 در ذهن شان جا داشته و آرزوی بازگشت به آن دوره را درسر می پرورانند وحتی بعضی ازآنها آرزو می نمایند اگر آن دوران دوباره " به خیر " به سراغ شان آمد این بار فرصت را ازدست نمی دهند وبا پشت پازدن به چپ روی های " س . ج . م " همانند " ببرک صاحب " به مدح وثنای ظاهر خان یا خان دیگری خواهند پرداخت ، تا بتوانند در جامعه مطرح ونیروئی بهم زنند ؟؟!!

***

## علل گمراهي ها و ارتداد پارلمانتاريستي " رفقاي نيمه راه " :

قبلا به این موضوع اشاره نمودیم که اولین با رانتخابات پارلمانی در کشور ما آنهم صرفا در شهر کابل در1327 برگزار شده بود.همین دوره پارلمان هفتم به دلیل شرکت عبدالرحمن محمودی وبرخی مبارزین دیگر که خواهان تحولات بورژوا – دموکراتیک کهن بودند، دربین جنبش چپ شهرت یافت .اما موضع گیری وبرخورد " س . ج . م " در ارزیابی از فعالیت های مبارزاتی ایکه توسط عبدالرحمن محمودی در دوره هفتم شورا

به پیش برده شده بود،دارای نواقص جدی بود. بحث این نیست که عبدالرحمن محمودی به مارکسیزم آشنائی پیدا نکرد درعین حال ما این نکته را نیز می پذیریم که فعالیت های وی در آن مقطع زمانی علیه نظام حاکم وسلطنت مطلقه دارای جنبه های مثبت وتائیدی ای نیز بوده است ، ولی باوجود تمام این واقعیت ها ، رهبری" س.ج.م" حق نداشت بر فعالیت عمدتا قانون گرائی وپارلمانتاریستی عبدالرحمن محمودی انتقاد نکند وحرفی هم درمورد برنامه بورژوا – دموکراتیک کهن وی به رؤیت جریده " ندای خلق " بمیان نیاورد.

باوجود تکیه اصولی " س . ج . م " روی شعار " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید " وبا وجود شرکت نکردن آن در مبارزات پارلمانی ، " س . ج . م " بیش ازحد لازم درجهت مبارزات قانونی وعلنی منهمک شد ، در حالیکه می توانست با برخورد اصولی بدوره هفتم شورا وفعالیت های عبدالرحمن محمودی ، بجای مشغول شدن بیش از حد برفعالیت های اتحادیوی محصلان بخصوص در جهت قانونی ساختن آن ، بروی تشکیل یک حزب مخفی متشکل از رهبران حرفوی پافشاری نموده ، با پیشبرد کار وفعالیت جدی در بین کارگران و دهقانان فقیر وتهیدست وجلب حمایت آنها ، کار تدارک وبرپائی جنگ خلق به پیش می برد .

اگر " س . ج . م " می توانست به جنبه های قانون گرایی و پارلمانتاریستی فعالیت عبدالرحمن محمودی بر خورد انتقادی خلاق نماید می توانست تناسب بین فعالیت علنی ومخفی را بدرستی دریافته درعین داشتن جریده علنی شعله جاوید به یک نشریه غیر قانونی ومخفی مبادرت بورزد که زبان بی قید وبند انقلاب می بود .

ما نمی گوئیم فعالیت های علنی " س . ج . م " منجمله تظاهرات، اعتصابات و بیرون کشیدن یک نشریه علنی در شرایط آنروزی کاملا نادرست بودند . ما براین عقیده ایم که این گونه فعالیت ها در آن شرایط ضروری بودند ولی نه به قیمت زیر پا گذاشتن خط اصولی وظیفه عمده ویا کم توجهی به آن .

انحرافات بعدی بوقوع پیوسته ، تداوم همان اشتباهات گذشته اند ، هیچیک از دسته ها وگروه های بوجود آمده بعد از " س . ج . م " نتوانستند توجه عمیق به بررسی جنبه های مثبت و منفی فعالیت سازمان منجمله برخوردش به دوره هفتم شورا وفعالیت های عبدالرحمن محمودی بنمایند . وبهمین لحاظ است که اشتباهات گذشته عمیق شده وبعدا در فعالیت برخی ازآنها بیک سیستم کامل و منسجم انحرافی تبدیل شد .

یکی از گروه های که اشتباهات " س . ج . م " را عمیق نموده وآنرا بیک سیستم انحرافی کامل تبدیل نمود گروه پس منظر می باشد که در تکاملش به " ساما " ارتقاء یافت .

این گروه که انتقاداتش علیه سازمان با اتهامات شخصی وازموضع آوانتاریستی به پیش کشیده شده بود ، بدلیل عدم شناخت از شرایط کشوروبی اعتقادی به تئوری جنگ خلق و حزب پیشآهنگ ودرک نکردن عوامل اصلی از هم پاشی " س . ج . م " واشتباهات آن ، رهبران دردوجهت منفی تکامل نمودند .

انجینیر عثمان و مضطرب باختری ابتدا از مبارزه سیاسی دست کشیدند ، ولی بعد از کودتای هفت ثور به افرادی در خدمت سوسیال امپریالیزم شوروی و عمال بومی آن تبدیل شدند .

در حالیکه بخش دیگر که بعدا شاخه اصلی " ساما " را تشکیل دادند ، از ملاقات با سردار عبدالولی داماد ظاهر شاه و شرکت درمبارزات انتخاباتی پارلمانی در دوره سلطنت وی گرفته ، تا ملاقات با حیدررسولی وزیر دفاع در حکومت جمهوریت داودخانی و ملاقات با وزیر خارجه حکومت تره کی – حفیظ الله امین – پیش رفتند ، تا بتوانند زمینه ها ی مبارزه قانونی را برای خودشان در دوره های مختلف فراهم نمایند . این حرکات بغایت نادرست نمی توانست بر هواداران وبدنه سازمانی " ساما" تاثیرات منفی بیشتری نگذارد . ازهمین روسامایی های پروتوکولی از همکاری مستقیم با گروه " گاسکیت " گرفته تا بوجود آوردن غوند هائی برای حمایت ازارتش شوروی و رژیم مزدور وشرکت در پارلمان نجیب اباء نورزیدند .

ازجانب دیگر برنامه های ارایه شده ازجانب " ساما" چون برنامه درونی ، اعلام مواضع وطرح " جبهه متحد ملی " با خواسته های جمهوری دموکراتیک پارلمانی دربرنامه درونی که بعد از خروج قوای اشغالگر نوبت اجراء آن می رسد ؟ ! وطرح جمهوری اسلامی که گویا منطبق به اوضاع عمومی موجود درزمان قوای اشغالگر وروحیه استقلال طلبانه می باشد و دراعلام مواضع منعکس شده بود ، خود تکامل منفی دیگری بود که نمی توانست دنباله روی از نیروهای ارتجاعی اسلامی را تبلیغ وتشویق نکند .

به این ترتیب بسیاری از رهبران وخط رسمی حاکم برآن نه با فعالیت قانونی مخالفت نمودند ونه با مبارزه پارلمانی و پارلمانتاریزم این واقعیت را نه تنها شرکت .... ، مضطرب باختری و... درانجمن های " ادبی " و جرگه های دولت نجیب تائید می نماید ، بلکه کاندید بودن شخص مجید کلکانی درپارلمان ظاهرخانی ، ونماینده بودن صمد سنگی از کوهدامن درپارلمان نجیب وکاندید شدن بعضی شخصیت های دیگر منسوب به ساما در فعالیت های انتخاباتی نهادهای باصطلاح انتخابی در شهر کابل و اشتراک افرادپروتوکولی در" جبهه متحد چپ " تشکیل شده از جانب حکومت نجیب نیز شهادت می دهد .

باین ترتیب چرا بقایای این جریان انحرافی حق نداشته باشند از طریق شرکت در شورای اهل " حل وعقد " به آقای ربانی رآی ندهند وبرخی دیگر از سامائی ها با همراهی ملیشه ها و حزب وطنی ها همصدا شده ، از امپریالیستها و" ملل متحد " نخواهند تا با مداخله درافغانستان یک نظام پارلمانی نیمه فیودالی – نیمه استعماری مورد توافق " نظم نوین جهانی " را بوجود بیاورند ؟ !

تمایل به مبارزات قانونی ، پارلمانتاریستی جلب کمک های مرتجعین ، تن دادن به فعالیت پوششی منحیث شکل عمده پیشبرد مبارزه علیه این یا آن بخش ارتجاعی ، با درفش مستقل نجنگیدن ودرین جهت مبارزه نکردن ، برخورد پوپولیستی و دنباله روانه وتن دادن به خواسته ها ی عقب مانده مردم ، صفت مشخصه وموضع عملی تمام گروه های سنتریست ، سه جهانی ، خوجه ایست ها و طرفداران جمهوری اسلامی در کشور ما بوده

**است این چنین گروه ها نمی توانستند با یک چنین مواضع نادرست ، در کشور استبدادی ای مثل افغانستان که هیچ جناح ارتجاعی جزبازبان تفنگ حرف نمی زند، به سرنوشت بهتری که الحال بآن مبتلا اند ، دفع یابند ، آنها حاصل مبارزه چهارده ساله خود را که عبارت از انحلال و ازبین رفتن بسیاری ازآنها و تبدیل شدن برخی شان به مهره های حقیری در حکومت اسلامی باشد ، درویده است .**

**حزب کمونیست افغانستان با اتکآء به درفش مائوئیستی وبرخورد نقادانه اش به این تجارب رقت بار است که توانست در مرامنامه اش با صراحت بیان نماید که : " حزب کمونیست افغانستان نمی تواند مبارزه در راه بدست آوردن حق فعالیت قانونی واستفاده از مزایای پارلمانتاریزم را مد نظر قرار دهد ، زیرا در جامعه نیمه مستعمره – نیمه فئودال افغانستان نه تا حال سیستم بورژوا – دموکراتیک بوجود آمده و نه در آینده بوجود خواهد آمد . حتی بفرض بوجود آمدن چنین سیستمی ، حزب کمونیست می باید انتخابات پارلمانی را قویا " تحریم نماید ، زیرا که فقط وفقط همچون پرده نازکی چهره کریه استبداد حاکم برجامعه را خواهد پوشاند ونظام سرو دم بریده ای بیش نخواهد بود .**

**حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی وتحقق اهدافش هیچ راه دیگری جز توسل به قهر انقلابی ونیروهای مسلح انقلابی ودر یک کلام جنگ انقلابی نمی تواند سراغ نماید . اهداف انقلاب دموکراتیک نوین فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدینش در میدان جنگ می تواند بکف آید " . ( مرامنامه ح . ک . ا . مبحث استراتیژی جنگ خلق)**

**دلیل دیگرحزب بر غیر ممکن بودن استفاده ازراه های قانونی ، منجمله مبارزه پارلمانتاریستی اینست که :**

**1- حزب کمونیست افغانستان منحیث یک حزب مائوئیست بخوبی می داند که ، تمام احزاب اسلامی افغانستان اعم از بنیادگرا ومیانه رو که نیروی اصلی وعمده قدرت سیاسی کشور در شرایط حاضر اند ، نه تنها حاضر بقبول حضور علنی وموجودیت قانونی حزب**

**مادر افغانستان نیستند ، بلکه حتی موجودیت یک نفر کمونیست را که صرفا از لحاظ عقیدتی خودرا کمونیست بخواند وهیچ کاری هم به نظام آن ها نداشته باشد ، نمی توانند تحمل نمایند.**

**2- این احزاب ارتجاعی نه صرفا مانع فعالیت و موجودیت کمونیست ها درکشوراند ، بلکه اجازه آنرا نیز نخواهندداد که گروهی خود را دموکرات وانمود نموده وبرنامه اش غیر اسلامی باشد .**

**3- برعلاوه احزاب اسلامی ارتجاعی حاکم ، گروه ها واحزاب منافق ائتلافی آنها که خود را زیر چتر اسلام پنهان نموده اند ، مثل جنبش ملی – اسلامی سازمان رهایی ، نفوذی های دیگر – انحلال طلبان وتسلیم طلبان ملی ، طبقاتی سابقا شعله ای نیز بخاطر خوش خدمتی به مرتجعین اسلامی امپریالیستهای غربی واستحکام "نظم نوین جهانی "برغیر قانونی بودن فعالیت گروه های غیر اسلامی بیش از پیش مهر تائیدی کوبیده اند ! !**

**4- حزب کمونیست افغانستان نه تنها برای حفاظت از خودش ، بلکه برای گسترش فعالیت های مبارزاتی اش ، بسیج توده ها ، حمایت از انقلاب و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین ، برنیروی مسلح و مسلح بودن خود تکیه نموده و درین جهت اهتمام می ورزد. زیراحزب ما بخوبی می داند که بدون داشتن نیروی مسلح متعلق بخودش هیچ زمینه ای برای پیروزی نخواهد داشت .**

**براساس یک چنین تحلیل است که حزب ما بدرستی صف کمونیستها را در لحظه فعلی در سطح جامعه ، برخلاف تصورات لیبرال مشرب ها و عناصر مالیخولیائی " مشخصا باضعف نظامی و فقدان نیروی مسلح متعلق بخود شان " مشخص می نماید . ازهمین رو در بحث تدارک برای برپائی جنگ خلق و ظیفه مهم لحظه کنونی اش را چنین بیان می نماید : " جنگ خلق جنگی است نقشه مندانه که توسط یک نیروی نظامی ضعیف وکم توان انقلابی علیه نیروهای نظامی وسیع وپرقدرت ارتجاعی براه می افتد .**

**بناء این جنگ نمی تواند بصورت خود بخودی آغاز شود، بلکه برپائی و پیشبرد آن مستلزم تهیه وتطبیق نقشه ها و پلان های معین ومشخص است که حزب و توده های تحت رهبری آنرا غارت سازد عملا جنگ را آغاز نماید . فقط با پیشبرد موفقانه فعالیت های تدارکی است که جنگ خلق می تواند بر پا گردیده و به پیش برده شود . ازین سبب قبل از شروع جنگ خلق تدارک برای برپائی آن وپس ازآنکه برپا گردید پیشبرد آن به مثابه محور تمامی اشکال فعالیت های مبارزاتی حزب محسوب می گردد .عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری حزبی توجهی به امر کبیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد . " ( مرامنامه ح . ک . ا . مبحث جنگ خلق )**

**در اخیر این موضوعی را نیز نا گفته نمی گذاریم که ، در سر راه پیشرفت و گسترش حزب ما ، پیشرفت انقلاب ، ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها و آماده ساختن شان برای حمایت فعال از حزب کمونیست بمنظور مبارزه برای کسب حاکمیت برای خود شان ، مشکلات واقعی ای وجود دارد . ولی این مشکلات موجود درراه انقلاب خللی در اراده خلل ناپذیر حزب ما درصعود بر قله ها و فتح آن قله ها بوجود نمی آورد . زیرا احزاب ما هراسی از پیچ وخم موجود ندارد وبخوبی می داند که انقلاب نه مجلس رقص است ، نه محفل ادبی ونه گلدوزی روی تکه ابریشم .**

**انقلاب وظیفه نیروهای مصمم ومعتقد به کمونیزم ومتکی به توده هاست . ما با اتکاء مان به توده ها و اعتقاد به جلب حمایت واعتماد آنها ، یقین داریم برناهمواری های لحظه کنونی فایق خواهیم آمد ودرفش انقلاب و مائوئیزم را بر فراز صخره های هندوکش وبابا بر خواهیم افراشت .**

**بااعتقاد خلل ناپذیر درچنین راهی به پیش !**

**زنده با د انقلاب ، زنده با د مائوئیزم !**

**مرگ برارتجاع وامپریالیزم !**

*******

# نقدی بر جراید احزاب

## اتهامات دروغین بر " مائوئیست ها "

جراید احزاب اسلامی تا آنجا که بحال خود شان مفید میدانسته اند از تبلیغات علیه بسیاری از غرب گرایان و " چپی " ها ی دیروزی زیر نام گروههای مائوئیست وشعله ای خود داری نکرده اند . برای فریب توده ها نه تنها " جمعیت انقلابی زنان " و " افغان ملتی " ها را مائوئیست وکمونیت سمعرفی نمودند ، بلکه خلقی ها وپرچمی ها و اکنون بقایای ائتلافی حزب وطن و ملیشه های بدنام رشید دوستم و جبار نیز کمونیست نامیده می شوند.

اینکه خلقی ها و پرچمی ها وباداران شوروی آنها ، کمونیست بودند یا اینکه رویزیونیست و مرتجعینی همانند مرتجعین غربی واحزاب ارتجاعی دیگر ، می توان از روی برخورد مائوئیست ها طی سی وپنج سال گذشته درک نمود. حتی حق شناس نیز نمی تواند وقتی در جریده " فتح " ارگان جمعیت اسلامی مورخ 1992/12/26 تحت عنوان " برگی از تاریخ " به بررسی سیر تکوین وتحولات جریان دموکراتیک نوین در افغانستان می پردازد ، انکار نماید که " گروه کمونیستی شعله جاوید " قاطعانه از دربار تا بازار را مورد انتقاد قرار می داد و با خلقی ها وپرچمی ها سخت دشمنی ومبارزه می نمود .

هدف دشمن از پیوند دادن مائوئیست ها با خلقی ها وپرچمی ها وانگشت انتقاد گذاشتن بر فعالیت های پروتوکولی وائتلاف برخی افراد و گروههای سابقا شعله ای ، درواقع بدنامن ساختن کمونیزم و سیاه جلوه دادن آن می باشد . اما تاریخ شاهد است که کمونیست ها سرشت ویژه ای اند ، در خلوص نیت شان نسبت به توده های زحمتکش شکی نیست و درراه تحقق آرمان والای یک جامعه فارغ از تناقضات طبقاتی ، جنسی ، ملیتی ، فحشا وریاکاری ، سربازتر وپیگیر تر از آنها هیچ نیروی پیدا نخواهد شد . این را از مارکس تا

مائو والحال در مناطق تحت کنترل حزب کمونیست پرودر یک بر سوم خاک پرو می توان شاهد بود .

اما در بحث کنونی ، ما صرفا به رد اتهامات جریده شهادت ارگان مرکزی حزب اسلامی وجریده " فتح " ارگان جمعیت اسلامی می پردازیم که مائوئیست ها را یکی از عاملین نفاق در بین خود شان وباعث جنگ های اخیر کابل می دانند .

جریده " شهادت " ارگان مرکزی حزب اسلامی گلب الدین در شماره روز پنجشنبه چهارم فبروری 1993 خود با انتقاد از ائتلافی بودن حکومت ربانی در پهلوی ذکرنام جنرال های پرچمی و ستمی ، مائوئیست ها را نیز شامل دراین ائتلاف دانسته وبه خاطراثبات قبول خود از داکتر عبدالرحمن وزیر هوانوردی و توریزم منحیث یک مائوئیست سرشناس یاد آوری می نماید .

حق شناس نویسنده کتاب " ازامیردوست محمد تاببرک " برعکس آرزو می کند که شعله ای ها مانند گذشته دست به " گمراه ساختن وبه بیراهه کشیدن نوجوانان بی تجربه ..." نزد ، " از تجارب تلخی که کمونیزم درکشورما اندوخت درس عبرت گیرند " تا بیش از این جوانان و مردمان ما در" گوشه وکنار جهان آواره " نشوند ! ؟

دفتر سیاسی حزب کمونیست افغانستان در بیانیه مورخ 1371/6/15 خویش که درشماره ششم شعله جاوید منتشر شده است ، ریشه اختلافات بین حزب اسلامی گلب الدین وجمعیت اسلامی را به سال های قبل از کودتای ننگین 7 ثور مربوط دانسته می نویسد : " خصومت حزب اسلامی حکمتیار با جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی ، از سابقه درازی برخوردار است . شکست کودتاها وحرکت های نظامی " نهضت اسلامی " – نهضتی که بعدا احزاب اسلامی وبویژه ، جمعیت اسلامی وحزب اسلامی بر بستر آن ایجاد گردیدند – علیه رژیم داود خان ، که توسط سی ، آی ، ای آمریکا و آی . اس . آی پاکستان سازماندهی گردیده بود اختلافات میان جناح ربانی و گلب الدین را تا سرحد خصومت تشدید نموده وافراد معینی از جناح ربانی منجمله انجینیر جان محمد

پنجشیری توسط گلب الدین و طرفدارانش که در پاکستان از پایه های قوی تری بر خوردار بودند به قتل رسیدند . ( ص3 ، ستون اول ، شعله جاوید ، ش 6 )

اینست گوشه ای ازتحلیل حزب کمونیست افغانستان از ریشه اختلافات بین جناح های اسلامی .

حال ببینیم خود شان در مورد اختلافات موجود در بین خود چه می گویند . مجله امید که خود را یک نشریه اسلامی آزاد وغیر وابسته می خواند ولی بیشتر به سیاف وابسته است در شماره مسلسل 30 و 31 جوزا و سرطان 1371 شماره ایکه سه ماه بعد از استقرار دولت اسلامی 8 ثوری انتشار یافته است ، در مبحث تحت عنوان " بحران اعتماد اساسی ترین مشکل دوران جهاد " می نویسد : " هر گاه تاریخ چهارده ساله اخیر جهاد و هجرت را ورق زنیم ، به نمونه ها ومثال های بارز این موضوع بر خواهیم خورد :

درماه میزان سال 1357 دراثر تلاش پیگیر علمای محترم و فشار محصلین نهضت بالاخره دو تنظیم جهادی موجود درآن زمان یعنی حزب اسلامی به رهبری قاضی محمد امین وجمعیت اسلامی به رهبری استار ربانی با هم اتحاد نمودند ورهبران هردوتنظیم یاد شده ازمقام امارت تنظیم های مربوطه مستعفی واتحاد دو تنظیم راتحت نام حرکت انقلاب اسلامی افغانستان اعلام نمودند قابل تذکر است که امیر حزب قاضی محمد امین ومعاون آن انجینیر حکمت یار از یکطرف واستاد ربانی رهبر جمعیت ازسوی دیگر به نسبت عدم اعتماد وعدم پذیرش رهبری یکدیگر( تکیه از شعله جاوید است ) ، بالاخره حاضر شدند تا مولوی محمد نبی محمدی یعنی فرد سوم وخارج از نهضت را بحیث امیر انتخاب نمایند . باید یاد آوری نمود که درسال 1354به نسبت اختلاف بین صفوف واحد نهضت اسلامی ، نخستین فاجعه در تاریخ نهصت روی داد وآن اینکه نهضت واحد اسلامی ما به دو بخش حزب و جمعیت تقسیم گردید که درراس حزب آقای حکمت یار ودر راس جمعیت آقای ربانی قرارگرفت وزمانی که برای وحدت مجدد تلاش صورت گرفت

، به نسبت عدم اعتمادبر یکدیگر قاضی محمد امین را بحیث امیر پذیرفتند حالانکه موصوف درآن زمان از افراد معروف نهضت نبود " . ( ص 31 ، ستون دوم وسوم ، مجله امید )

حال ببینیم آقای حکمت یار خود طی سال های 1363 و 1365 درمورد اختلافات بین احزاب اسلامی چه بینشی داشته اند .

حکمت یار دربیانیه 23 حوت سال 1363 خود در دفتر مرکزی حزب اسلامی وقتی بر شکست اتحاد بوجود آمده بین جمعیت ، قاضی امین وقاد محمد نبی ، سیاف ، خالص و حزب خودش صحبت می نماید ، به مطالب زیر توجه شنوندگان خود را جلب می کند :

1- حکمت یارمی گوید " آیا این گروهها را نمی شناختیم ،ازطبیعت افراد شان آگاه نبودیم ؟ تجربه نداشتیم ؟ بارها اتحادنیامده بود؟ هراتحادی باعث زایش گروه دیگری نشده بود ؟ یک مولود ناخلف نا مقدس تحویل نداده بود ؟ ( تکیه از شعله جاوید است ) همه اتحادنتیجه اش این نبود ، رکود ماها،تعدد احزاب ، تولید گروهای دیگر ، اختلاف درتنظیم ها " ( ص 7 بیانیه )

2 - وقتی حکمت یار می گوید " چه کسی به عهدش استوار است وچه کسی دفاتر را اشغال میکند، چه کسی کودتاهارا براه می اندازد ، چه کسی باعث افتضاح ورسوائی دراتحاد می شود " منظورش از چپاول دفاتر مالی توسط سیاف می باشد ( ص 12 بیانیه)

3- وقتی به عامل نفاق وانشعاب دراتحاد اشاره می نماید، می گوید " من مطمئن هستم نقش افراد خود فروش وخود باخته درایجاد این اختلاف ازهیچ کس پنهان نیست ، عوامل بزرگ اختلاف ودرگیریها را همان افراد خود باخته و بی هدف خود فروش فراهم می کنند ... " ( ص 13 بیانیه)

هکذاحکمت یار وقتی در قبال سفر بعضی از رهبران به آمریکا سخنرانی ای بتاریخ 1365/4/26 ایراد نموده ، تمام آنهای را که به این سفر رفته بودند ، تقبیح نمود ، چنین می گوید " افرادیکه علیه ماجبهه می گیرند وبه گروههای مختلفی منسوبند این ها در واقع افراد یک صف اند ، منتهی درگروههای مختلفی جا گرفته اند ، افراد یک صف اند

، دارای یک خصوصیت اند ، دارای یک سابقه ، یک خط ولی منتهی دراحزاب مختلف بی پرنسیب وبی اصول پذیرفته شده اند ... همه نیروهای شروفساد که اسلام را برای خود خطر می دانند ... با ما جبهه می گیرند ... بد تراز کمونیست عمل می کنند ، ملت را از جهاد ومجاهد متنفر می سازند ... " ( ص 25 و26 بیانیه حکمتیار از کتاب راه ما بسوی هدف ) .

عدم پذیرش یکدیگر وعدم اعتماد بریکدیگر از سال 1354 بنابه ادعای مجله امید وجود داشته است، مولد ناخلف ونامقدس نیز اصطلاح آقای حکمت یار است درمورد مخالفین اسلامی اش که طی بیانیه های سال 63 و 1365 وی مطرح شده اند وقضایای مربوط به بعد از 8 ثور ویا معاهده جبل السراج نیست .

برهان الدین ربانی ، سیاف ، مولوی منصور ، حضرت و پیر سید احمد گیلانی نیز هر یک بنوبه خویش علیه گلب الدین وهمدیگر مطالبی گفته اند . وقتی مولوی خالص دراطلاعیه " تریخ ژوند" یا " زندگی تلخ " خود درسال 1362 ازحمایت جنرال میرکی هاونه رسیدن حتی یک چپلی به مجاهدین شکایت می نماید ، عمدتا گلب الدین را مورد انتقاد قرار می دهد . صبغت الله مجددی در زمان ریاست جمهوری موقت حکومت راولپندی اش دردفاع از جمعیتی ها درمورد واقعه کشتار دسته جمعی قوماندانهای جمعیتی درولایت تخار ، گلب الدین را نوکر آمریکا و گیرنده بیشترین امکانیت آمریکا خوانده بود ولی حالا ربانی و مسعود بد تر از ملیشی های رشید دوستم اند . برای ربانی مقایسه گلب الدین با نجیب عیب چندانی ندارد و داکترسیاف نیز دراین اواخر برای صحت یابی گلب الدین دست بدعا بلند نمود ه وویرا مریض روانی تشخیص نموده است . به این ترتیب عوامل اصلی نفاق بنابه اعتراف خودشان نه خلقی ها وپرچمی ها ونه هم ستمی ها و " مائوئیست" ها ، بلکه عوامل عدیده موجود دربین خود شان می باشد که از همان آوان پیدایش " نهضت اسلامی" شان در بین آنها وجود داشته و در مراحل مختلف به دلیل پیچیده شدن وضعیت شان و تداخل عوامل ثانوی دیگر بیشتر از پیش تشدید شده است.

بطور مثال : گلب الدین و جریده " شهادت " که حاضرند روزانه دهها واقعه را جعل و صد ها قسم ناحق وشهادت های دروغ وناروا رادریک چشم بهم زدن ردیف نمایند ، ادعا داشتند که جنگ اواخر ماه اسد و اوایل سنبله 1371 را بخاطر نجات جان و شرف شهریان بی دفاع کابل از دست درازی های ملیشی های رشید دوستم براه انداخته اند . درحالیکه درجنگ جاری ( جنگ ماه دلو) ، ملیشه های دوستم کاملا بیطرف و از تعرض راکتی حزب اسلامی محفوظ مانده اند ، و شهادت نیز با نشر مصاحبه ای مدیر مسئولش که با صبغت الله مجددی به عمل آورده بود ، قبلا از قول حضرت " قوت های جنبش سمت شمال " را آدم های خوب ومسلمان تعریف نمود که حکومت های آینده افغانستان نمیتوانند بدون جلب حمایت آنها بوجود آمده ودوام بیاورند. درعین حال شهادت با خط درشت و برجسته از کوشش های مخلصانه حضرت دربوجود آوردن تفاهم و بهتر ساختن مناسبات حزب اسلامی بارشید دوستم چراغ سبزی به ملیشه های رشید دوستم نشان داده بود . بعد ازین دوواقعه دیگر قضیه بیرون راندن ملیشه هااز شهر کابل منحیث یکی از پیش شرط های قبول شرکت حزب اسلامی در دولت ربانی ، ازآجندای این حزب خارج کرده شده است ! ! با وجود این حزب اسلامی می کوشد مثل سایر " تنظیم های جهادی " جنایات خود ش را برگردن دیگران اندازد ؟ ! زهی وقاحت و زهی بیشرمی و نفرین ابدی بر این چنین دیده درائی ها !

مردم زحمتکش و مصیبت دیده کشور ما بخصوص توده های مسکون در شهر کابل که بعد از ضد انقلاب 8 ثوربیشتر از نقاط دیگر کشور در آتش جنگهای احزاب اسلامی می سوزند ، باید این را بدانند که عاملین اصلی جنگ کنونی بین دسته های ارتجاعی اسلامی هم در کابل و هم در نقاط دیگر عمدتا خود مرتجعین اسلامی اند ؛ نقش نیروهای متعلق به حکومت سابق مثل خلقی ها، پرچمی ها و ستمی ها و نقش " شعله ای های " حزب عدالت دهقانی وآنهایی که بنا به ادعای حق شناسی در بین تنظیم های جهادی نفوذ نموده و الحال در پهلوی دولت ربانی ایستاده اند ، جنبه تابع ودرجه دوم دارد و بهیچ

**صورت نمی تواند از لحاظ نقش خود با نقش احزاب جهادی که نیروی اصلی قدرت سیاسی کشور بشمار می روند برابری نماید .**

**اگر به بزرگترین نیروی مورد تنازع بین دسته های اسلامی که عبارت از ملیشه ها ی سمت شمال یا جنبش ملی – اسلامی است توجه نمائیم ، متوجه می شویم که همین نیرو با وجود قدرت کافی ، با وجود قبول این واقعیت از جانب نیروهای اسلامی که این جنبش نقش برجسته ای درسرنگونی حکومت نجیب داشته است ، نتوانست در شورای اهل " حل وعقد " نماینده ای بفرستد ونیروهای نظامی اش همیشه خود را بخشی از اردوی اسلامی و تابع وزارت دفاع می خوانند .**

**یکی از دلایل تاکید حزب کمونیست بر ضرورت موضع گیری علیه ضد انقلاب 8 ثوری در فراخوان شماره پنجم شعله جاوید و تاکید مجددش درین شماره اینست که گروههای قبلا موجود و مدعی مبارزات ملی ، دموکراتیک وانقلابی ، در صورت اقدام به موضع گیری علیه این ضد انقلاب باین نکته نیز متوجه خواهند شد تا با افشاء و تقبیح آن رفقای شان بپردازند که خود را در خدمت این ارتجاع قرار داده اند ، ولی سکوت چندین ماهه نمی تواند حدس وگمان های را افزایش ندهد که همان پالیسی های دنباله روانه حاکم بر رهبری گروهها در زمان موجودیت نظام 7 ثوری اکنون هم به قوت خود باقی است ؛ " رهبران " و صاحبان ادعا هیچ اکراهی ندارند تا خود یا رفقای شان به مداح وآرایشگر نظام اسلامی 8 ثوری تبدیل شوند نظامی که چون گرگ گرسنه ودرنده وحشی بجان مردم افتیده تا آخرین هستی شان را تاراج و ناموس شان را برباد دهند .**

**اما در مورد ادعای مائوئیست بودن این ائتلافیون باید بگوئیم که اینها حتی درهمان آوانیکه خود را شعله ای می دانستند هیچ گاه مائوئیست پیگیر نبودند ، اکثر آنها بیشتر ازلحاظ موضع گیری های شان ضد مائووسنتریست بوده اند .**

**مثلا همین آقای دکتر عبدالرحمن که قبلا به یک گروه ، سنتریست منسوب بود ، نمی توانیم رهبر آن گروه منحله که هزار ها کیلومتر دوراز افغانستان بسر می برد ، برایش**

**هیچ مطرح هست یا نه که درافغانستان چه می گذرد، وثمره فعالیت های ضد مائوئیستی اش چه ارمغانی ببار آورده است؟**

**ما نمی دانیم و جدان خفته " رهبر " با تغییرات بوجود آمده بر اوضاع جهانی و کشوری که برضرورت ایستادن در صف انقلاب اصرار می ورزد ، بیدار شده ، حاضر خواهد شد با انتقاد از انحرافات گذشته اش و جبران آنها ولودر اخیر عمر هم باشد خود را در خدمت انقلاب قرار دهد یا خیر ، درحالیکه آرزومندی حزب کمونیست افغانستان اینست که : همه آن های که دیروز به شکلی از اشکال ولو با خطا واشتباهات آرزوی خدمت به انقلاب و کمونیزم را داشتند ، پا پیش گذاشته وازهرگوشه ای بخشی ازوظایف انقلاب ومبارزه علیه این ارتجاع را به پیش برند.**

**اما درمورد ادعای درس گرفتن از گذشته و آواره ساختن مردمان ما در گوشه وکنار جهان ، ودل سوزی حق شناس به مائوئیست هایا بعبارت دیگرچراغ سبزنشان دادن جمعیتی ها به " مائوئیست" ها کافیست بدوموضوع زیر اشاره نمائیم .**

**1- اگر حق شناس به جنایات تقریبا هشت ماه حکومت اسلامی ربانی توجه نماید ، می تواند نه تنها گراف آواره شدن مردم ما را بادوران خلقی ها و پرچمی ها مقایسه نماید ، بلکه می تواند گراف جنایات دیگر دولت اسلامی خود را در طی این زمان با جنایتکاران قبلی که حال در پهلوی خود این آقایون قرا ردارد نیز مقایسه نماید .**

**2- می گویند در چاه ، فضلات را مینداز تا مبادا مجبور شوی خود از آن آب بنوشی . حال حق شناس همراه با تمام تنظیم های جهادی اش که تا آخرین روزهای حکومت بازمانده از دوران اشغال با تقبیح جنایات آنها وادعای گرفتن انتقام خون شهدا و طلب نمودن جبران خسارات وارده بر کشور ومردم ما ، توده ها را می فریفتند ، حال " مجبور اند " و " اقتضای " وضعیت بعد از سرنگونی حکومت نجیب وعفو عمومی " ایجاد می نماید که نه تنها در قبال آن جنایات نابخشودنی سکوت اختیار نمایند ، بلکه در همراهی**

**وائتلاف با آنها هستی مردمان مان را می چاپند و از تعرض درجان وناموس توده ها مضایقه ای ندارند .**

**3- چراغ سبز نشان دادن حق شناس را هیچ مائوئیستی قطعا نخواهد پذیرفت و نمی پذیرد ونه حاضر است خود را شریک جنایات آنها بسازد .**

**مائوئیست ها نه حاضربه همکاری با دولت اسلامی اند ونه هم آرزو دارند ازطریق گرفتن خود در پهلوی یک جناح ارتجاعی در تشدید جنگ های جنایت کارانه کنونی سهیم شده وبرآن هیزم اندازند.**

**مائوئیست ها با تقبیح این جنگ ها وشریک دانستن خود دردرد و غم توده ها ، جدا تلاش می ورزند فقط با درفش خود ، بخاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین از طریق برپایی جنگ خلق ، جنگ خود را با ارتجاع آغاز و به پیش برند.**

**منتشر شده در شماره هشتم شعله جاوید ــ دور دوم**

****

## به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون

**اول مه امسال همزمان با صدمین سال تولد مائوتسه دون این آموزگار کبیر پرولتاریای جهانی وجنبش کمونیستی بین المللی پس از مارکس و لنین ، فرا رسید. جنبش کمونیستی بین المللی و مشخصا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، صدمین سال تولد مائوتسه دون را جشن می گیرند. همانطوریکه رفیق اسیر ، صدر گونزالو ، صدر حزب کمونیست پرو ، اعلام نمود، این جشن باید جشن فراموش نشدنی باشد . جنبش بین المللی کمونیستی ( مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ) این جشن را به طرق مختلف ومتناسب با اوضاع وشرایط هر منطقه وکشور ، درسراسرجهان ، بمثابه یک گام جدی مشخص برای هرچه عمیق تروجدی ترمطرح نمودن آموزش های انقلابی مائوتسه دون در میان توده ها ، برگزار می نماید ، تا توده هائی که برای پیشبردمبارزات شان علیه**

ارتجاع وامپریالیزم به ایدئولوژی علمی – انقلابی نیاز مند هستند ، این سلاح را به کف آورند ، آنرا عمیقا از خود سازند وبا هرچه بیشتر آبدیده کردن آن تحت رهبری پیشآهنگ پرولتری، نظم کهن را به مصاف طلبید.

جشن بین المللی امیال کارگران جهان ، درشرایطی فرارسید که جنگ صلیبی ضد کمونیستی امپریالیستها ومرتجعین به رهبری امپریالیزم امریکا ، علیه کمونیزم بین المللی وپرولتاریای جهانی ، بیشتر از پیش به ورشکستگی وسلاح ها وتجهیزات آن به زنگ زدگی وموریانه خوردگی افتاده است .امروز کیست نداند که مستی ها وعربده کشی های یانکی ها ومتحدین امپریالیست ومرتجع شان ازمرگ کمونیزم، پس از مرگ کمونیزم دروغین سوسیال امپریالیستهای شوروی وفعالان شان ، به نظم نوین صد ساله جهانی مورد دلخواه آنها نیانجامیده است .

جهان اینک دستخوش تلاطم وزلزله وتوفان وبعد از فروپاشی موازنه جهانی دوران " جنگ سرد"است ، بدون اینکه موازنه جهانی دیگری جایگزین آن شده باشد .اغتشاش وشوروی کران تا کران جهان را در برگرفته است ، اغتشاش وشورش که نه تنها آسیا ، آفریقا وآمریکای لاتین به شمول قلمرو آسیائی شوروی سابق را در می نوردید، بلکه به درون خنه وکاشانه امپریالیستها درقلب اروپا ودرقلب اتازونی نیز کشانده شده است .اکنون دیگر دربدری وآوارگی پدیده ای نیست که خاص اهالی کشور های تحت سلطه باشد . آتش جنگها ومشکلات اقتصادی ناشی از ارتجاع کنونی ، هزاران هزار ازتوده های بالکان وشرق اروپا را آواره وبی خانمان ساخته ، آنچنان که بعضی ازین آوارگان حتی بسوی کشورهای تحت سلطه براه افتاده اند .

عرصه جهان آبستن وشاهد یک برآمد انقلابی نوین است . طلایه های این برآمد نوربخش به وضوح درافق نمایان گردیده واین جا وآنجا را روشنائی بخشیده است . بدون پیرایه وخالی ازهر لاف وگزافی بایدگفت که مائوئیست ها درراس این برآمد انقلابی نوین قرار دارند . یک دلیل روشن برای اثبات این حقیقت ، پیدایش جنبش سیاسی عظیمی است

که د ردفاع از معروف ترین زندانی سیاسی کنونی جهان یعنی صدر گونزالو ، صدر حزب کمونیست پرو ، درسطح بین المللی شکل گرفته است . این جنبش که صد ها حزب وسازمان سیاسی وتشکلات صنفی مختلف را در بر می گیرد ، شامل میلیون ها نفر درسراسر جهان است. به جرئت می توان گفت که پیدایش چنین جنبش سیاسی عظیمی د ردفاع از یک زندان سیاسی انقلابی تاحال در تاریخ سابقه نداشته است .این جنبش بی سابقه تاریخی پشتوانه معنوی بین المللی عظیمی برای جنگ خلق در پروفراهم آورده وبه پروسه پیشرفت موفقیت آمیز آن یاری رسانده است . جنگ خلق د رپرو، برخلاف توقعات مرتجعین پروئی وامپریالیستهای مدافع آنها ودر راس شان امپریالیزم آمریکا، پس ازدستگیری رفیق گونزالو فروکش نکرد، بلکه همچنان به پیشروی، ضربه زدن به دشمن وتسخیر قلوب توده های میلیونی ادامه می دهد .

پرویک نمونه درخشان از مبارزات انقلابی مائوئیست هاوتوده های بپا خاسته تحت رهبری آنها است . اما این نمونه می تواند – وباید – به زودی درپهلوی خود نمونه های دیگری نیز داشته باشد .احزاب وسازمان های مائوئیست ، در کشور های مختلف جهان برای برپائی وپیشبرد جنگ خلق تدارک می بینند. این فعالیت ها ی تدارکی میتواند – وباید – در اسرع وقت ممکنه ، درینجا وآنجا به ثمر بنشیند وآن وقت ما نه یک پرو، بلکه دو ، سه ، چهار ویا چند پرو خواهیم داشت .

اول مه امسال زمانی فرارسید که یکسال از وقوع فاجعه هفت ثور در افغانستان گذشته است ، یکسالی که یکی از سیاه ترین صفحات تاریخ کشور را می سازد .

جنایات ، وحشیگری ها وچپاولگری های ضد انقلابی وضد بشری جهادی های حاکم ویاران تازه مسلما ن شده شان ، در طول این یک سالی که گذشت ، با ابعاد بی سابقه وافسانه مانند به نمایش درآمدند . توام با آن ، جنگ وکشتار وچند دستگی میا ن مرتجعین حاکم دوام نموده ورژیم اسلامی – علیرغم مذاکرات وتوافقات متعددمیان جهادی ها – همچنان منشعب ومتشتت باقی مانده است . این عوامل باعث گردید که

پایه های اجتماعی تنظیم های جهادی در میان مردم به شدت تضعیف شده وتوده ها به نحوروز افزونی از دارودسته های ارتجاعی فاصله بگیرند . این حالت اگر از یکجانب تلاش جهادی ها ، برای جلوگیری ویا حد اقل به تعویق انداختن سرنوشت محتوم شان یعنی سرنگونی ونابودی قدرت وسلطه آنها ، راباعث گردیده ، ازجانب دیگر بروز عکس العمل های سیاسی مخالف حاکمیت اسلامی را درداخل وخارج کشوربه نحوروز افزونی باعث گردیده است ، آنچنانکه اینک مخالفین رژیم 8 ثوری و طیف وسیعی از نیروهای و شخصیت های سیاسی د رداخل وخارج کشوررا در بر می گیرند .

آن مخالفتی که مبتنی بر نفی تام وتمام نظام ارتجاعی حاکم ، سرنگونی قهری آن وبر پائی نظام انقلابی ومردمی بجای آن است ، همان است که حزب کمونیست افغانستان مظهر ، عامل وحامل اصلی ومحوری اش به شمار می رود .حزب کمونیست افغانستان از همان ابتدای وقوع فاجعه 8 ثور درابرازمخالفت وایستادگی در مقابل حاکمیت اسلامی ، لحظه ای درنگ نکرد وخواستار سرنگونی آن گردید. ما پیوسته برین موضع مان ایستاده وخواهیم ایستاد ودر راه تحقق آن با تمام قوت وایثار کوشیده ایم وبازهم خواهیم کوشید. ما درصدد پیدا نمودن پیدا نمودن جائی برای خود مان در درون نظام ارتجاعی حاکم نیستیم وبه همین جهت سرنگونی کامل این نظام ضد انقلابی و ضد انسانی را هدف قرار داده ایم . ما درفش صلح ارتجاعی رابلند نمی نمائیم وبخوبی می دانیم که بلند نمودن این درفش ، بدون طرح سرنگونی حاکمیت اسلامی ، جز تلاش برای ایجاد حکومت یک دست جهادی ها مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد . ما توهم دموکراسی خواهی بدون سرنگونی حاکمیت جهادی و نظام حاکم و پیروزی قهری توده های انقلابی را بخود راه نمی دهیم و می دانیم که تا زمانیکه سلطه مرتجعین ونظام ارتجاعی بر قرار است ، توده های مردم دموکراسی ای نخواهند داشت . ما بر اساس تمامی این حقایق و واقعیت های انکار ناپذیر، عمیقا باورمندیم که انقلاب دموکراتیک نوین یگانه الترناتیو سیاسی اصولی

**در مقابل وضعیت فعلی حاکم بر کشور و مردمان مااست وراه جنگ توده ای طولانی یگانه راه درست و انقلابی برای مبارزه وسرنگونی ضد انقلاب حاکم .**

**برپایه این موضع گیری های انقلابی است که حزب ما ، علیرغم محدودیت ها و کمبودهای اجتناب ناپذیر واجتناب پذیر ، به پیشروی کمی وکیفی ادامه می دهد ، پایه های خود را گسترده می سازد و صلاحیت و نفوذ مبارزاتی خود را افزایش می بخشد . اوضاع بحرانی و شدیدا متشنج جامعه ، نسل نوینی از انقلابیونی را به میدان می آورد که پیشروان آن بتدریج بسوی حزب جلب می شوند و آرمان های شان را در رزمیدن تحت درفش حزب جستجو می نمایند . مامی توانیم – وباید – درجهت هرچه عمیقتر ساختن و گسترده ساختن این روند کار وپیکار نمائیم .**

**ما بدنبال پیروزی سریع نیستیم و می دانیم که راه انقلاب طولانی و مسیر آن پر پیچ وخم است . مهمی اینست که راه مبارزه را مصممانه و جانبازانه بپیمائیم ودر منجلاب سازش و تسلیم در نغلطیم یعنی فعالانه امر تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق را به پیش ببریم .**

**حزب کمونیست افغانستان ، بدنبال هر مخالفتی که علیه جنایت کاران 8 ثور مطرح گردد براه نمی افتد ، وبرای آن کف نمی زند . ما مخالفت های لویه جرگه ایها ، طرفداران شان شاه سابق ، بخشی از روسای قبایل و روحانیون با نفوذی که نان ونوایی از خوان احزاب جهادی بکف نیاورده اند دعوت کنندگان از ملل متحد سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی برای مداخله و لشکر کشی به افغانستان ومزدوران غیر جهادی قدرت های امپریالیستی وارتجاعی خارجی علیه رژیم 8 ثوری را مخالفت های می دانیم که بخش های از ارتجاع علیه بخش های دیگر آن راه می اندازند ولذا این نیروها را بیرون ازآماج انقلاب و مبارزات انقلابی قرار نمی دهیم .**

**درین میان وضع آن باصطلاح نیروها، دسته ها وشخصیت ها واقعا فلاکت بار وفضاحت بار است که ادعای انقلابی گری دارند ، اما عملا چشمان شان را بر روی تمامی جنایت**

کاری ها و وحشی گری های دژخیمان 8 ثوری بسته اند ؛ مهر سکوت برلب زده اند وتمامی بدبختی ها ، مصیبت ها، بیخانمانی ها ، بیعزتی ها ، گرسنگی ها ، وسیه روزی های مردمان مان را به تماشا نشسته اند . بدترازآنها ، کسان دیگری اند که پس ازمدتها سکوت وخاموشی، اینک لب بسخن گشوده اند ، امابوم وار پیام مصیبت می دهند و آوای نحس می سرایند . اینان که سعی می نمایند با نمایشات مسخره آمیز و تهوع آوردل اربابان حاکم بر جهان را بر کف آورند ، صلح ودموکراسی ای می خواهند که از بارگاه آنان صدقه داده شوند ، آنچنان صلح ودموکراسی ای که حتی بخشی از بنیادگرایان را نیز خوش آید ومقبول افتد ودرنتیجه " فضای قابل تنفس" برای این ازپاماندگان مبتلا به ضعف النفس، ایجادگردد . برخی از اینان " هیزم های وارداتی " را یکسره نفی می نمایند تا درفش " هیزم " مورد دلخواه خود شان بعنوان درفش " ملل متحد " و نصب شده بربرچه های سربازان آمریکایی وانگلیس وپاکستانی و لابد بار دیگر روسی و ... وارد کشور گردد وگرگ خون آشام پیر و فرتوت وبی رمق ازغار روم برخیزد ودوباره بر کشور بالاکشیده وماتم زده ما وارد گردد .

حال که جنایت کاری های قدرت مندان 8 ثوری کارد را به استخوان مردمان زجر کشیده ما رسانده ، ضرورت مبارزه و ضرورت ایستادگی در مقابل ارتجاع و امپریالیزم ، پیش برد مبارزات جدی علیه اپورتونیزم را اجتناب ناپذیر ساخته است . درین عرصه ، ضرورت پیشبرد مبارزات جدی علیه تسلیم طلبی ها ، اپورتونیزم ، ریفرمیزم وپاسیفیزم آن دسته از قاعدین ومتقاعدین و توابین جنبش انقلابی کشور که دیگر آشکارا به تائید گران خاموش و مسکوت مرتجعین بدل شده اند ویا دروازه های امپریالیست ها را برای گدائی " صلح ودموکراسی " دق الباب می نمایند و دنباله روی ازمرتجعین جهادی غیر جهادی و حتی جنایتکاران خلقی و پرچمی را پیشه کرده اند ، بیشتر از پیش خود را نشان می دهد .

**حزب کمونیست افغانستان یکبار دیگر درین روز جشن بین المللی کارگران جهان ، تعهد خارائین خود برای رزمیدن تا پای جان در راه آرمان های والای انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان را تازه می نماید و جانبازانه درمسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون به پیش می رود .**

**زنده باد اول می !**

**پرشکوه باد جشن صدمین سال تولد مائوتسه دون !**

**برای دفاع از جان ورهائی صدر گونزالو مبارزه نمائیم !**

**زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم !**

********

## به مناسبت دومین سالگرد تاسیس حزب کمونیست افغانستان

## حقیقت حزب کمونیست افغانستان

**اول ماه می امسال مصادف است با دومین سالگرد تاسیس حزب کمونیست افغانستان . حزب ما درست به دوسال قبل در چنین روزی با برگزاری کنگره مؤسس خود ، تولدش را اعلام نمود .**

**تاسیس حزب کمونیست افغانستان ، در مقطع حساس از تاریخ جهان و کشورما بوقوع پیوست ؛ درموقعیتی که سروصدای گوش خراش " مرگ کمونیزم " بعد از اعلام خروج قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی ازافغانستان وبه تعقیب آن فروپاشی بلوک شرق و سرنگونی رژیم های استبدادی ورویزیونیستی حاکم بر این کشور ها واوج گیری بحران در مقر فرماندهی بین المللی رویزیونیزم معاصر، یعنی درکشورسوسیال امپریالیستی شوروی که مرگ رویزیونیزم خروشچفی و شرکاء را اعلام می نمود ، هرطرف شنیده می شد .**

**درافغانستان نیز دولت دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی با بروزبحران دراردوگاه رویزیونیستی بلاک شرق که پایگاه بین المللی آن بشمارمی رفت ، دریافته بود که دیگر**

نمی تواندبرای مدت درازی براریکه قدرت باقی بماند ، ازین رو با پیشنهادی مشی " مصالحه ملی " راسازش وتبانی با احزاب اسلامی وابسته به غرب ، ارتجاع منطقه وعرب را در پیش گرفته با محکوم نمودن باصطلاح دستآوردهای " انقلاب ثور" ، منحل نمودن " حزب دموکراتیک خلق " وانتقاد ازایدئولوژی رویزیونیستی شان که گویا مهر کمونیستی داشت ، به آغوش اسلام پناه آورده، حاضر شدند آمادگی خود را به تقبل نقش درجه دوم و خدمت گاری به احزاب اسلامی ابراز نمایند.

درحالیکه مدتها قبل یعنی در آستانه کودتای 7 ثور 1357 – بعد از درگذشت مائوتسه دون وپیروزی کودتای رویزیونیست های چینی و ارتداد انورخوجه و بوجود آمدن بحران جنبش بین المللی کمونیستی – جنبش کمونیستی بوجود آمده در سال 1344 تحت رهبری خط ایدئولوژیک رفیق اکرم ، دچار تفرقه گردیده در منجلاب اپورتونیزم و رویزیونیزم دست وپا می زند . نه تنها بخش های ازین جریان منشعب که بعد از کودتای 7 ثور در غالب " ساما " و " سازمان رهایی " عرض وجود نموده بودند ، به موعظه گران مشی جمهوری اسلامی تبدیل شده و به غیر ضروری بودن وحتی زیان بار بودن مفیدیت یک حزب " م . ل . م " ؟ ! پافشاری داشتند بلکه جناح های دیگری مثل خواجه ایست ها و سنتریست ها نیز ازاواسط سالهای شصت هجری شمسی به شکلی از اشکال ، آشکار وپنهان ، راه سازش وتسلیم طلبی ملی وطبقاتی را در پیش گرفته و به موعظه آن پرداختند . باین ترتیب درآستانه تشکیل حزب کمونیست افغانستان اکثریت قریب باتفاق بقایای گروه های قبلا منسوب به جریان دموکراتیک نوین ، عملا از ادعای کمونیستی شان دست برداشته بودند ؛ ادعای که برخی ازین گروه ها هیچگاه بصورت علنی نیز مطرحش نکرده بودند.

حقیقت حزب کمونیست افغانستان عبارتست از: درک عمیق این شرایط ، تحلیل درست و شجاعانه ازآن وتقبل رسالت برافراشته نگهداشتن درفش انقلاب وکمونیزم ودرکشوری

که امپریالیستها ومرتجعین اسلامی آنرا کشوری وانمود میسازند که نقش مهمی درسرنگونی" کمونیزم " ایفا نموده است ؟ !

اهمیت تکیه اصولی روی " م . ل . م " ومسئله تاسیس حزب ... :

- وقتی دراول ماه می سال 1992 می خواستیم اولین سالگرد تاسیس حزب مان را تجلیل نمائیم در شماره چهارم " شعله جاوید " در مقاله ای تحت عنوان " کمونیزم زنده است " روی زمینه های مساعد تشکیل حزب ... صحبت نمودیم . ازجمله یکی هم اهمیت تاثیرات مثبت وسازنده ایدئولوژیک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ( جاآ) در پروسه شکل گیری وتاسیس حزب مان بود .

درواقعیت امر بدون دست یافتن به ایدئولوژی " م . ل . م " وتاثیرات مثبت وسازنده ایدئولوژیک " جاآ " که درمبارزه برای دفاع خلق از کمونیزم و " م . ل . م " این علم را بوجه بهتری صیقل داده است و درک هرچه عمیقتر این علم رهایی بخش وزدودن جنبه های انحرافی طی یک مبارزه چند ساله ، ممکن نبود راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان هموار گردد .

- دست یابی به " م . ل . م " و مبارزه با انحرافات در طی یک پروسه مبارزاتی چند ساله خود را عمدتا در قالب نقد کشیدن اصولی خط ومشی های اپورتونیستی ، انحلال طلبانه وتسلیم طلبانه ملی و طبقاتی از یکطرف وعزم به ایستاده شدن روی موضع مستقل پرولتری وپیشبرد مبارزه تحت این درفش مستقل ودستیابی به یگانه مشی اصولی " م . ل . م " استراتیژی جنگ خلق از طرف دیگرمتبلور گردیده و این امکان را فراهم نمود تا موانع ایدئولوژیک وسیاسی موجود درراه تشکیل حزب برطرف گردیده ، زمینه تاسیس آنچنان حزبی فراهم شود که بدون هیچ ترسی ، با استواری تمام اعلام نماید که : " کمونیست ها عار دارند مقاصد خود را پنهان دارند ، آنها آشکار اعلام می نمایند که ...

- دستیابی به " م . ل . م " این فرصت را نیز فراهم نمود که با درک بیشتر از اهمیت ضرورت موجودیت پیشآهنگ پرولتری – حزب کمونیست افغانستان – برای پیشبرد

**وظایف انقلاب وکسب آگاهی لازم و فهم عمیقتر از حزب چه باید کردی لنینی درمسیر مبارزاتی چند ساله وبخصوص پیشبرد بحث های خلاق و سازنده تکمیلی درجریان مبارزه برای تاسیس کنگره مؤسس ودرخلال کنگره مؤسس با صراحت وجدیت تمام روی ضرورت تاسیس حزب مصمم به مبارزه انقلابی و کمونیستی تاکید شده وباعث بدورریختن توهمات جریانی و حدت همه بخش های جریان یا اکثریت آن – اکثریتی که دیگر وجود خارجی هم نداشتند – گردد . بر مبنای این چنین یک موضع گیری اصولی بود که کنگره مؤسس با بررسی ظرفیت تشکیلاتی سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان حاضر شد برای تقبل مسئولیت های بزرگ بااتفاق آراء رای داده وتولد حزب کمونیست افغانستان رااعلام نماید . باین ترتیب حزب کمونیست افغانستان اساسی ترین سلاح مبارزه طبقاتی و پیشآهنگ پرولتاریای افغانستان متولد شد واینک ما دومین سال تاسیس آنرا تجلیل می نمائیم . اینست جنبه دیگری از حقیقت حزب کمونیست افغانستان حزب متولد شده ازخلال یک مبارزه فعال ایدئولوژیک ، سیاسی وتشکیلاتی .**

**حزب کمونیست افغانستان سلاح رزم طبقاتی و پیشآهنگ پرولتاریادر افغانستان :**

**وقتی می گوئیم حزب کمونیست افغانستان سلاح رزم طبقاتی و پیشآهنگ پرولتاریا درافغانستان است ، قبل از همه به این معناست که :**

**حزب کمونیست افغانستان برخلاف خط ومشی انحلال طلبانه وتسلیم طلبانه ملی وطبقاتی ، به درفش مستقل خود تکیه نموده وبا هویت مستقل خود ، علیه تمام مظاهر بی عدالتی واستبداد موجوددرجامعه مبارزه نموده و خواهان برقراری یک جامعه دموکراتیک نوین و دیکتاتوری دموکراتیک خلق می باشد . زیرا حزب کمونیست افغانستان نه صرفا ازروی اعتقاد ایدئولوژیک خود بر اصل درفش مستقل تکیه می نماید ، بلکه ازروی تجارب مبارزات دهه پنجاه وشصت کشور که درجلو چشمانش قرار دارد و تجارب مثبت ومنفی مبارزات ملی ، دموکراتیک وانقلاب درعرصه بین المللی دریافته است که با دنباله روی از توده های عقب مانده ، تمکین به تمایلات بورژوا دموکراتیک**

کهن ، دموکراسی خواهی نوع خروشچفی ، فعالیت پوششی ، ریفورمیستی ، اسلام خواهی واسلام پناهی ، نمی تواند راه مبارزه انقلابی ، جلب حمایت توده ها وبسیج آنها را در چنین مبارزه ای هموار نماید . متاسفانه تمام گروه ها ودسته ها ی قبلا موجود ومتعلق به جریان دموکراتیک نوین را این توهم فراگرفته بود که : در کشورمثل افغانستان و با یک چنان حالت خاصی که این کشور در آن گیرکرده است – سلطه مذهبی ، توهم توده ها در مقابل ماهیت کودتای 7 ثور ، وقوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی ، سلطه احزاب اسلامی ومساعدت داخلی وبین المللی برای این سلطه از یکطرف وادعای ترقی خواهی ودفاع از حقوق کارگران و دهقانان از طرف دیگر ... – ممکن نیست روی درفش مستقل بخصوص درفش کمونیستی تکیه شود .

اینکه مردم افغانستان مسلمان بوده وسلطه مذهبی برآنها معرض محرز است جای شکی وجودندارد واین موضوع یک قضیه منفردبه افغانستان نیز نمی باشد ، این مشکل نه تنها درکشورهای اسلامی، بلکه درکشورهای دیگری هم وجود دارد که مردمان آنها حتی گاو وگوساله پرستش می نمایند .

هکذا ادعاهای رژیم های دست نشانده 7 ثوری و تجاوز قوای اشغالگر با ماسک کمونیستی ومدافع منافع خلقها و گویا بدنام ساختن کمونیزم توسط این نیروهای سیاه ، به هیچ صورت مدعیان حمایت کننده از کمونیست را از محکم گرفتن درفش کمونیزم انقلابی وتکیه براین درفش و افشای ماهیت رویزیونیستها معاف نمی کرد ، وآنها حق نداشتند در تبلیغات ضد کمونیستی با احزاب ارتجاعی اسلامی و دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستها به شکلی ازاشکال همنوایی نشان دهند . همین همنوایی و سکوت باعث شد تا درفرجام بقایای این جریانات بعد از خروج قوای اشغالگر وفروپاشی رویزیونیزم خروشچفی و بلاک شرق ، " مرگ کمونیزم " را یک واقعیت وحقیقت مسلم پنداشته ؟ ! توهمات قبلی شان تا این سرحد تکامل منفی نماید .

**حزب کمونیست افغانستان ، فروپاشی بلاک شرق وسوسیال امپریالیزم شوروی را مرگ رویزیونیزم و صفائی هرچه بیشتر اصول کمونیزم می داند ، زیرا براین باوراست که بعد از درگذشت استالین و کودتای خروشچف مرتد درسی وچهار سال قبل رویزیونیست ها حاکمیت سیاسی را سرنگون نمود ودرمبارزه بین کمونیزم انقلابی و رویزیونیزم رویزیونیست ها پیروز شده بودند . باین ترتیب حزب کمونیست افغانستان با آگاهی کامل از همه مشکلات موجود درسر راه انقلاب کشور ، برخلاف مواضع انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه روی درفش مستقل کمونیستی تکیه نمود و با ورکامل دارد که فقط با تکیه اساسی براین درفش مستقل است که می تواند درپیشبرد مبارزه علیه ارتجاع اسلامی 8 ثوری با قاطعیت هر چه بیشتر سلاح رزم طبقاتی را در دست گرفته ، زمینه متحقق شدن رسالت رهبری پرولتاریا را برای پیشبرد انقلاب ازطریق تامین رهبری اش توام نماید . این است جنبه دیگری از حقیقت حزب کمونیست افغانستان که باید پیوسته بآن منحیث خط فاصلی بین راه حزب وراه اپورتونیستی ، انحلال طلبی وتسلیم طلبی ملی و طبقاتی توجه صورت گیرد .**

**حزب کمونیست افغانستان وچگونگی به نمایش گذاردن درفش مستقل :**

**حزب کمونیست افغانستان به مثابه یک حزب متعهد و پیشآهنگ پرولتاریا درافغانستان نه تنها تحلیل ها ومواضع سیاسی خود را، بلکه مواضع ایدئولوژیکی اش رانیز با صراحت کامل در مرامنامه خود بیان می نماید . به این ترتیب حزب کمونیست افغانستان مسئله به نمایش گذاردن درفش مستقل را قبل از همه د رارابطه با توده ها مد نظر داشته ، بدون هیچ ریاکاری وپرده پوشی این مرامنامه را در اختیار آن ها قرا ر می دهد ، تا آن ها از سیاست و خط ومشی حزب کمونیست افغانستان آگاهی یافته وبا دید روشن تحت رهبری حزب مبارزه خود را علیه ارتجاع اسلامی وامپریالیزم به پیش برند .**

**حقیقت حزب کمونیست درین بحث عبارت است از: رهبری و پیشآهنگی در مبارزه بخاطر سرنگونی نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری واستقرار جمهوری دموکراتیک**

نوین ، تداوم این مبارزه بلافاصله بعد ازپیروزی این انقلاب حرکت درراستای سوسیالیزم ، تضمین ومستحکم ساختن سوسیالیزم از طریق برپائی انقلابات متعدد فرهنگی ومبارزه برای تحقق آرمان کمونیزم در سراسر جهان . نه توقف درنیمه راه وقانع شدن به یک نظام وابسته به امپریالیزم با اجرای برخی ریفورم ها واصلاحات نیم بند به منظور فریب توده ها ووابسته ساختن آنها به امپریالیزم جهانی از طریق ارایه شعارهای بوژوا لیبرالی، صلح خواهی ودموکراس خواهی .

## رفقا!

راه انقلاب پرخم وپیچ است ، درعین مساعدت ها ، نا مساعده های واقعی هم وجود دارند. بیائید بار دیگر در موقع تجلیل از دومین سالگرد تاسیس حزب مان و گذر به سومین سال مبارزه انقلابی تعهد وتجدید پیمان نمائیم که درفش حزب کمونیست افغانستان، درفش پرولتاریای جهانی و یگانه درفش تا بآخر انقلابی در کشور را هرچه رفیعتر به اهتزاز می آوریم و حاضریم در راه آرمان کمونیزم، همه توان خود را وقف انقلاب کشور و انقلاب جهانی بنمائیم !

## کارگران، دهقانان و روشن اندیشان کشور !

مبارزه با ارتجاع اسلامی و ائتلافیون خلقی و پرچمی آنها را نمی توان به ترحم وکرم مداخله " ملل متحد" واگذار نمود ، ونه صلح ، دموکراسی وتامین حاکمیت تان بر سرنوشت خودتان ، با مداخله " ملل متحد " ، به رسمیت شناخته شدن قانون احزاب وانتخابات آزاد پارلمانی می تواند تامین وتضمین گردد.برای تامین صلح واقعی ، دموکراسی واقعی ( دموکراسی نوین) وتامین حاکمیت تان راهی جز برپائی و پیشبرد جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان وجود ندارد .

بیائید با مبارزه علیه توطئه های نو استعماری وپیشبرد مبارزه درراه برپائی جنگ خلق، توهمات را بدورانداخته ، با تقویت صفوف حزب کمونیست وهمکاری با آن ، مبارزه انقلابی را شگوفا سازید !

**دراهتزاز باد درفش کمونیزم در سراسر جهان !**

**خجسته باد دومین سالگرد تاسیس حزب کمونیست افغانستان !**

***

## افشاگري جراید احزاب اسلامي علیه همدیگر

**یکی از خصایل دسته های ارتجاعی ودشمنان سوگند خورده مردم زحمتکش ما مثل هردسته ارتجاعی دیگر، اینست که با وجود دشمنی شان به مردم وکوشش درجهت به انقیاد نگهداشتن آنها، وقتی به دلیل موجودیت دسته بندی های گروهی ، محلی واختلافات ناشی از وابستگی شان به این یا آن امپریالیست ، حلقات ارتجاعی منطقه وعرب ، بجان هم افتند ، درآنصورت با هروسیله ممکن ودردست داشته به کوبیدن ونابود نمودن همدیگرکمرمی بندند .زیرا همگونی عام منافع طبقاتی آنها مانع از آن نمی شود تا برسرمنافع آتی خویش برسروروی همدیگر نپرند وگلوی همدیگر را ندرند.**

**اختلافات موجود بین دسته های ارتجاعی اسلامی که ریشه آن به دوران قبل از کودتای 7 ثور می رسد ، باین دلیل نمی توانست درزمان موجودیت قوای اشغالگر ورژیم دست نشانده آن تااین حد شدت وحدت اختیار نماید که آنها درآنزمان مجبوربودند مطابق به پلان های غرب ودررآس آن امپریالیزم آمریکا عمدتا به مبارزه علیه قوای اشغالگر ورژیم مزدور مصروف باشند . آنها هنوز راه دراز وزمان بیشتری ضرورت داشتند تا راهی را برای حصول مقاصد غرب وخودشان فراهم نمایند . وقتی این موانع با استعفای نجیب و انتقال مسالمت آمیز قدرت برای این دسته بندی ها مساعد گردید، آن ائتلاف های نیم بند و گذشت های مؤقتی دوران جهاد شان ، جای خود را به رقابت های شدید داد . هردسته بزرگتر در صدد بدست آوردن امتیازات بیشتری برآمده وبا بوجودآوردن ائتلاف های جدید ، تلاش ورزید تا بصورت عمده حاکمیت را دراختیار داشته باشد.**

**نه تنها دودسته قدرتمند و رقیب ( حزب اسلامی وجمعیت اسلامی ) ، بلکه دسته های خوردتردیگر هم ، هریک بر حسب توان وارد معرکه شده برای تصاحب چوکی وزارتی برکله همدیگر کوفته وبه شکلی از اشکال درموافقت و مخالفت با یکی ازاین دوباارائه موضع سومی دیگری ، حرفی بزبان رانده وگام های در جهت تحقق آن برداشته وبرمی دارند .**

**احزاب اسلامی رقیب نه تنها برای توجیه جنگ های خونین ووحشاینه شان که بیشترین قربانیان آن توده های مظلوم وبی دفاع اند ، بلکه برای توجیه موضعگیری های ارتجاعی شان تحمیق توده های مردم وواداشتن آنها در قبول مصیبت های اعمال شده از جانب آنها ، در رسانه های خبری شان اعم از تلویزیون، رادیو، جراید وغیره دست به تبلیغات وسیعی زده اند که بدون هیچ تردیدی یک بخشی از این تبلیغات باعث افشاء چهره های خود این مرتجعین وآفتابی شدن حقایق پنهان نگهداشته شده درمورد خود شان خواهد شد. ولی مرتجعین بازرنگی خاص کوشیده اند سمت اصلی تبلیغات خود را به گونه ای سازماندهی نمایند که درآن بار اصلی گناهان خود را به دوش ائتلافیون دست دوم شان ( خلقی ها ، پرچمی ها ونیروهای مسلح آن ها بشمول ملیشه ها ) بیندازند ! !**

**مرتجعین اسلامی به این هم اکتفا نکرده ، غرب ونوکران آن ، " مائوئیست ها " و " افغان ملتی" ها را نیز مقصر وانمود ساخته اند ، تا اگر ممکن باشد با شکستاندن خسته به پای عملکرد های این دسته ها در " ایجاد نفاق بین مجاهدین " ؟ ! با یک تیر دوهدف را بزنند :**

**1- کتمان نقش اصلی شان در تشدید بحران سیاسی بعد از بوجود آمدن حکومت اسلامی و به راه انداختن جنگ ها ی جنایتکارانه وخانمان سوز در کابل وبرخی ولایات دیگر مثل هلمند ، هرات ، قندهار ، کاپیسا ، پروان و ... به منظور دستیابی به امتیاز بیشتر.**

**2- کوشش درجهت بدنام ساختن وسیاه جلوه دادن کمونیزم با اتکاء به عملکردها دیروزی وامروزی ائتلافیون خلقی وپرچمی شان.**

ما درشماره هشتم " شعله جاوید" در مقابه کوتاهی تحت عنوان " اتهامات دروغین بر مائوئیست ها ، با استناد به ادعاهای مجله " امید " واعترافات وادعاهای حکمتیار نشان دادیم که اختلافات بین احزاب اسلامی بخصوص ، حزب وجمعیت ، به گذشته های بسیار دور تر ، حتی به دوران قبل ازکودتای 7 ثوربر می گردد .از جانب دیگر این را نیز تذکر داده بودیم که، نقش خلقی ها ، پرچمی ها ، ستمی ها ، افغانی ملتی ها ، وحتی آن باصطلاح مائوئیست های شامل در ائتلاف ، در ایجاد نفاق و تشدید اختلاف دربین احزاب اسلامی ، جنبه تابع داشته و نقش درجه دودارند.

درشماره حاضر بازهم با اتکاء به اعترافات خود شان ، کوشش می نمائیم تا هرچه بیشتر در شناساندن ماهیت ارتجاعی وضد مردمی آنها و وابسته بودن شان به امپریالیزم وحلقات ارتجاعی منطقه وعرب ، خوانندگان " شعله جاوید " راکمک نمائیم . از جانب دیگر می کوشیم پرده ای از روی آن تبلیغات آنها نیز برداریم که جنایات خود را درزیر پوشش نقش ائتلافیون درایجاد نفاق بین آنها پنهان داشته و کوزه وکاسه را به گردن کمونیزم می شکنانند .

## احزاب اسلامي وسلسله پروتوكولي هاي شان با جناح های رژیم خلقی وپرچمی :

بعد از استعفای نجیب وپناهنده شدن آن دردفتر " ملل متحد" ، احزاب اسلامی بخصوص حزب و جمعیت به سلسله ارتباط ها وروابط قبلی شان با جناح های از رژیم مزدور ، هریک با یک جناح آن بصورت عمده ای ائتلاف نموده ، حاضر به تحویل گیری زمام امور بصورت مسالمت آمیز از دست آن جناح ها برای دولت اسلامی شدند . چون حزب اسلامی مطمئن بود که بیشترین نیروهای مسلح و کادر رهبری دولت مزدور مثل وزارت دفاع ، داخله وغیره در ائتلاف با وی قرار دارند، لذا زمینه حصول قدرت به صورت انحصاری برای این حزب را ممکن دانسته ، توجه چندانی به پروسه مذاکرات پشاور نکرد . گلب الدین

شخصا رهسپار لوگر شد ، وازآنجا نیروهایش را از طریق همکاری با جناح خلقی ها وارد کابل نموده ومواضع حساسی را به استثنای میدان هوایی و رادیو تلویزیون تصاحب نمود. اصطلاح " فاتحانه " وارد شهر کابل شدن " حزب اسلامی در پنجم ثور 1371 بدون ریختن یک قطره خون " که در شماره روز یکشنبه 5 ثور 1372 جریده " شهادت " ادعا شده بود ، فقط می توانست بصورت واقعی بگونه فوق متحقق گردد . ولی نیروهای شورای نظار همان طوریکه مسعود در صحبت مخابره وی اش با گلب الدین گفته بود ، نخواهد گذاشت تاحزب اسلامی به گلب الدین حمله نماید و مانع ازآن خواهد شد ، دست بکار شده در همکاری با نیروهای مسلح جنرال مؤمن ، با به جان ، آصف دلاور و رشید دوستم ، نیروهای مؤتلفه حزب را بعقب رانده ، نگذاشتند حزب اسلامی به آرزویش دسترسی یابد . زیرا جمعیت نیز حق خود میدانست تا در همکاری با شاخه پرچمی ها نقش اساسی ای در حاکمیت آتی را بعهده داشته باشد.

این را باید وضاحت دهیم که نه معاهده جبل السراج ونه معاهد ه حزب اسلامی باوطنجار ، رفیع، پاکتین ، منگل وغیره معاهده ها وپیمان های اند که یک شبه گل کرده باشند . این معاهدات به سلسله توافقات قبلی ، چون توافقات تنی درپیشبرد کودتای مشترک با حزب اسلامی و توافقات " جلسه ماه جدی 1370 شمسی ببرک کارمل ، فریدون مزدک ، کاویانی ، وکیل و کشتمند بااحمد شاه مسعود در راه های سالنگ " که شماره شهادت مورد بحث ما بعد از یکسال سکوت و حذف معاهده جبل السراج از لست تبلیغاتی خود ، آنها را علم کرده ، اتفاق افتاده است . حتی قبل ازاین نیز پروتوکول های چون پروتوکول آتش بس احمد شاه مسعود با روسها و پروتوکول نجیب با استاد فرید که افتخار اولین صدر اعظم حزب اسلامی درکابینه اسلامی ربانی را داشتند ، در ولایت کاپیسا صورت گرفته بود . ازاین هم قبل تر توافقات و پروتوکول های دیگر بعمل آمده بود .

برعلاوه پروتوکول های متذکره فوق ، مکتوب ها و اوامری به امضای شخص گلب الدین صادر شده است که درآن از قوماندان های خود می خواهد ، اگر ضرورت بیفتد ، میتوانند

**بدون تاخیر با روسها همکاری نموده و قوت های مخالف خود را در منطقه سرکوب نمایند. بهمین ترتیب احمد شاه مسعودنیز درعمل این چنین مواقع را به نفع استحکام رژیم دست نشانده و به ضرر حزب وسایر گروه های اسلامی از دست نداده است . که نمونه بارز آن همانا بازنگهداشتن راه سالنگ غرض اکمال دولت نجیب در جنگ جلال آباد بعد از بوجود آمدن حکومت موقت راولپندی بود.** ( مراجعه شود به مقالات شهادت و دفاعیه مسعود در جزوه " شورای نظار وجنگ جلال آباد " )

**هکذا مکتوب های نیز بین اتحاد سه گانه سابق ودولت دست نشانده مبادله شده بود که درآن طرفین به همکاری با یکدیگر رضائیت نشان می دادند. براساس همین روابط حسنه بود که حضرت خواستار عفو ورهایی نجیب در دوره دوماهه ممثلی دولت اسلامی از بعد از 8 ثور شد ، وبرای رشید دوستم لقب مجاهد بزرگ و سترجنرالی عطاء نمود ، سلیمان لایق را درمهمانخانه اش در پشاور پناه داد . مولوی منصور نیز در موقع بازدید از مزار ورشید دوستم وی را " خالد بن ولید" کشورش خواند .**

**اما در مورد آقای سیاف که مجله " امید " اینقدر بر غیر رابطه داشتن این دست پرورده وهابیان با خلقی ها و پرجمی ها تازید ه ، حزب و جمعیت را به شلاق انتقاد می کوبد ، باید بگوئیم که مجله امید بخوبی می داند که سیاف نه تنها جنرال ظریف خلقی را بآغوش کشیده و مورد حمایت قرار داده بود ، بلکه به دلیل پاس " نان ونمک " حفیظ الله امین ( مورد حمایت قرار گرفتن سیاف در زندان پلچرخی ونجات آن از چنگال مرگ ) خانواده حفیظ الله امین را با مصئونیت از شهر کابل تا پشاور انتقال داد ، وازآنجا تا اروپا گسیلش داشت . درحالیکه حفیظ الله امین جلاد ، حتی برجوالی ویک فرد عامی هم رحمی نمی کرد وهرکه در چنگال خاد وی ( کام ) می افتاد بدون اینکه مجرم بودنش ثابت شود در گورهای دسته جمعی به خاک سپاریده می شد، ولی سیاف این چهره مشهور نهضت اسلامی مورد شفقت وی قرار گرفت و بعدا هم ببرک کارمل نام این مجاهد را در لست آنهای که مورد عفو قرار گرفتند شامل نمود .**

آقای سیاف همین حالا نیز در حکومت ائتلافی ربانی شریک است و گروهش مسئولیت چند وزارت خانه را برعهده دارد . اگر دیروز بقول مجله امید ، سیاف وگلب الدین مشترکاء به سرکوب حزب وحدت که درائتلاف با ربانی قرار داشت ، می پرداختند ، امروز همین سیاف در پهلوی مسعود و جنرالان خلقی وپرچمی از سنگر دولت ائتلافی حمایت نموده وبخاطر استحکام پایه های آن می جنگد ؟ ! اینست گوشه ای از حقایق و واقعیت ها که امروز جناح هائی از احزاب اسلامی در مبارزه رقابتی علیه یکدیگر آنرا بازگو وبر سروروی یکدیگر شان حواله می نمایند.

اما یک پرسش کوتاه از مجله " امید " ، شهادت ، فتح وسایر نشرات احزاب اسلامی :

– ما ازگردانندگان این نشرات که بدون تردید علاوه بر " نان ونمک " عرب ها ، " نان ونمک " غربی ها رانیز زهر جان می نمایند ، می پرسیم : می توانند نشان دهند که ازسیاف گرفته تا گلب الدین و مسعود ، از حضرت گرفته تا پیر و مولوی محمدنبی و ... حاضر شده وجرئت نموده باشند تا بریکی از روابط پروتوکولی تنظیم های متعلق به خود شان در طی دوران حکومت 7 ثوری اعترافی نموده باشند ؟ مجله " امید " شهادت " فتح " و " وفا " می توانند مثالی بیاورند که مثلا یکی ازاین رهبران ، سیاف ، گلب الدین و غیره فلان قوماندان خود را به دلیل رابطه گیری باروسها ، با دولت دست نشانده آن احضار ومحاکمه نموده باشند ؟

تمام این جراید مزدور می دانند ، این سازش ها نه عمل متعلق به یک تنظیم بوده و نه هم تحقق آن با این چنین یک پیمانه وسیع بدون اجازه رهبران می توانست ممکن وعملی باشد . زیرا حرکت در یک چنین مسیر سازش وتبانی نه با منافع سیاسی وطبقاتی این احزاب اسلامی مغایرت داشته است ونه بعد از متبارز شدن روند تبانی در مناسبات بین شرق وغرب ، ممکن بود د رافغانستان بین نوکران این دوجناح تبانی وسازش به یک روند مسلط تبدیل نگردد . ازینرو تامین ارتباط و روابط پروتوکولی با بخش هائی از

دولت مزدوربه یک جریان معمول وحتی مورد مسابقه بین گروههای مجاهدین تبدیل شد .

## نقش بقاياي حكومت سابق و ... در تشديد اختلافات بين تنظيم هاي جهادي:

انتقاد از موجودیت نیروهای مسلح رژیم " کمونیستی " سابق در چوکات وزارت دفاع و همکاری فعال پرچمی ها با رژیم ربانی که سیاف فعلا یگانه حمایت کننده جدی آن بشمار میرود ، از جانب حزب اسلامی وکوشش مشترک مجله امید و شهادت با وجود اختلافات جدی شان در برجسته نمودن این موضوع که نقش خلقی ها ، پرچمی ها ، ستمی ها، افغان ملتی ها و " مائوئیست " ها در بهم اندازی وایجاد نفاق بین مجاهدین تعیین کننده بود ، وبنا به قول آن ها زمینه را برای " عناصر فرصت طلب مجاهد نما " ی شامل درتنظیم های جهادی وبطور خاص حزب وجمعیت فراهم نموده است ، فقط به عنوان یک حربه تبلیغاتی برای استتار چهره های کریه این تنظیم ها بکار گرفته می شود .

اگرمجله امید به مقاله چاپ شده درشماره مسلسل 30 و 31 خود تحت عنوان بحران اعتماد اساسی ترین مشکل دوران جهاد " وجریده شهادت به بیانات سالهای 1361 و1365 حکمتیار که ما ازآنها در شماره هفتم " شعله جاوید " اقتباس نموده ایم ، مرور مجدد نمایند ، متوجه خواهند شد که پایه و بنیاد اختلافات بین این احزاب دراساس ، در چگونگی موقف ومواضع سیاسی این تنظیم ها ورهبران شان متمرکز گشته است . نه در نقش نیروهای که امروز تمام نشرات اسلامی ازآن یاد آوری وآن را برجسته می نمایند.

عوامل مورد بحث امروزی شما بدون شک درتشدید پروسه اختلافات شما تاثیرمعینی دارند ، بخصوص خلقیها و پرچمی ها با ایجاد چنین ائتلافی با رهبران شما توانستند نقش معینی درافشاء شما وحتی بهترنمایاندن خود شان نسبت به شما ایفاء نمایند.که بازهم

**مسئولیت آن به دوش رهبری شما وخصلت ارتجاعی ونوکرمنشی رهبران ومواضع سیاسی ارتجاعی تنظیمهای شما نهفته است.**

**ما ازتمام نشرات احزاب اسلامی بخصوص مجله امید وشهادت می پرسیم ، چرا این تنظیم های " اصول پرست " وبنیاد گرائی مثل جمعیت ، حزب واتحاد سیاف تا این حد روی اصول خود پامانده و خود را درلجن زار همراهی ورفاقت با خلقی ها و پرچمی ها فروبردند تابه آله دست آنها تبدیل شوند ؟**

**چرابجای انتخاب این چنین یک راه ، نتوانستند در ظرف 14 سال گذشته وبا دردست داشتن فرصت های بسیاری برای رفع اختلافات خود کوشیده وآنرا بر طرف نمایند ؟**

**آیا ممکن نبود وقتی همه به قیادت مولوی محمد نبی در وجود حرکت انقلاب اسلامی توافق کرده بودند ، آنرا مورد حمایت قرار داده و تداوم می بخشیدند ، ونمی گذاشتند بار بار نهضت اسلامی به دست جنرال ضیاء وعرب ها به انشعاب کشانیده می شد؟ اگر چنین می شد درآن صورت سیاف می توانست به رهبری اتحاد اسلامی رسیده وآن رابرای خود قبضه نماید ؟ با اینکه مولوی محمد نبی صاحب تنظیم علیحده وگلب الدین رهبر علیحده و... علیحده ، علیحده می شدند ؟**

**آیارهبران این تنظیم ها نیستند که بخاطر منافع گروهی شان از یکطرف ومنافع حلقات معینی ازمرتجعین کشورهای اسلامی وغربی از طرف دیگر باتشدید جنگ ها وکشتار مردم بیگناه راه را برای حصول مقاصد خود وپیاده شدن پلان های مرتجعین مساعد می گردانند؟**

**آیا جنگ بین اتحاد وحزب وحدت در واقع جنگ بین دو دولت مرتجع ( ایران و وهابیت سعودی ) درافغانستان نیست ؟ درکجای تشدید این جنگ ها وتشدید اختلافات بین دسته های اسلامی نقش درجه اول بدوش بقایای حکومت سابق است ؟ بدون هیچ تردیدی ما بقایای حکومت سابق را شریک جرم ورفیق همراه شما می دانیم ، شما**

هردوسر وته یک کرباس هستید، ولی در شرایط فعلی بعد از8 ثور نقش اصلی را شما به عهده دارید .

## واقعیت دسایس غربي ها و مخالفت احزاب اسلامی باآن :

مجله امید وجریده شهادت بسیار با آب وتاب در باره عمده ترین دسایس غرب که عبارت از عدم قبول یک حکومت " اصیل اسلامی " در افغانستان با شد، حرافی نموده و گناه موجودیت اختلافات بین احزاب نیرومند جهادی مثل حزب وجمعیت را به گردن نوکران آنها درسازی با گروههای " الحادی " دیگر می اندازند .

اینکه غربی ها آرزو دارند در افغانستان " حکومتی با قاعده وسیع " بوجودآید که در آن بر علاوه احزاب بنیادگرا ، دیگرا ن از حزب وطن گرفته تا جنبش ملی – اسلامی ، ظاهرخان ، بیروکرات های سابق و روشنفکران غرب زده نیز شرکت داشته باشد ، جای شکی نیست . ولی مخالفت این احزاب بنیادگرا با غربی ها ، نه مخالفت آنها باغرب ، بلکه مخالفت آنها با نوع پیشنهاد غرب بوده ، نوعی چانه زدن برای حفظ امتیازات گذشته شان می باشد . شکوه بنیادگراها منجمله سیاف ضدغربی ؟ !! ازغرب اینست که چرا مانند گذشته همه امکانات وحمایت خود را نثارآن ها نمی کند ، درحالیکه غربی های بنابرخواسته ها ومنافع وضعیت کنونی شان ، یعنی کوشش درجهت تطبیق " نظم نوین جهانی " آرزو دارند ، این نوکر ها ، بادیگر داوطلبین ونوکران سابقه شان مشترکا حمایت خود را بر مردم اعمال نمایند . غربی ها بر پایه این چنین سک سمت حرکی است که با وجود تبلیغات به نفع لویه جرگه ای ها وتکیه بیشتر بربوجود آمدن یک دولت باقاعده وسیع نآرزوها ونیات نیک شانرا برای جورآمد این نوکران پنهان نکرده ، واز آمادگی شان درجهت کمک به این احزاب به خاطر توفیق یافتن به رفع بحران کنونی مضایفه نکرده اند .

به این ترتیب کماکان احزاب بنیادگرای اسلامی نوکران غرب بوده وعلم کردن مبارزه با دسایس غربی ها وافشاء نقش نوکران غرب در افغانستان فقط مبارزه رقابتی بین دسته های نوکر برای دستیابی به امکانات غرب از یکطرف ، وکشاندن توده های ناآگاه درین مبارزه درجهت خود شان برای اعمال فشار به غرب از جهت دیگر می باشد تا بتوانند در نتیجه پیشبرد این مبارزه به امتیازات بیشتری دست یابند ؟ زهی وقاهت ، زهی بیشرمی براین " مبارزین ضدغرب " !

## افشاء مزدوري ها و خوش خدمتي ها به غرب
## ارتجاع عرب و منطقه :

بعد از برقراری حکومت اسلامی وتشدید اختلافات بین دسته بندی های اسلامی جراید اسلامی این احزاب نیز حملات شانرا علیه یکدیگر شدت بخشیده اند که در ذیل بخش های ازآنرا اقتباس نموده و در صورت ضرورت تبصره مختصری هم خواهیم نمود .

**مجله امید درمورد جریده شهادت :**

در رابطه با جلب کمک مالی حزب اسلامی از منابع مختلف در صفحه 40 ستون 2 شماره مسلسل 38 و 39 دلو وحوت 1371 " امید " چنین می خوانیم : " نویسندگان مجله امید ( اکثرا گردانندگان مجله ازحمله نویسنده دو مقاله " وخاردیگری ! ! " و " چند توضیح پیرامون شهادت روز " همکاران سابقه جریده شهادت وعبدالاحد ( تارش ) مقاله نویس در میثاق خون جمعیت بوده اند که به دلیل مخالفت روی امکانات مالی وپول بیشتر سیاف ووهابی های عرب به گرد " امید " حلقه زده اند ) دربرابر کار وزحمت مشروع خود که ترجمه کتابهای اسلامی از عربی بفارسی وطبع ونشر وتوزیع آن برای مجاهدین ومهاجرین بود ، اجوره دریافت می داشتند ... حتی یک روپیه مفت نمی گرفتند وگدائی نمی کردند ، اما چه بسا که مسئول بی هنرشهادت ورفقایش کچکول گدائی به دربار این

اغیار ( منظور نویسنده " مکتب الخدمات " عبدالله اعزام می باشد ) وامثال شان دررابطه عالم اسلامی ، هبه الاغاثه ، لجنه الدعوه و موسسا ت آمریکائی وغربی وصلیبی و یهودی برده وبا پیش کردن خط ها وسفارشات معتبر از رهبر وتنظیم ، کمک های بیدریغ آن هارا دریافت داشته اند !! " .

آری،گردانندگان مجله امید وقتی گردانندگان"بی هنر شهادت" را بخاطرنوکرصفتی وخدمت گاری شان به "اغیار" چه عرب ، چه غرب که صفت حال آن هاست مورد انتقاد قرار می دهند ، پرده ازروی پاره حقایق بر می دارند ؛ حقایقی که بدون هیچ تردید دامن آن ها را نیز در بر میگیرد .

وقتی گردانندگان مجله امید با فخر از نوکری خود به موسسا ت عربی یادآوری می نمایند، نمی دانند یا متوجه نمی شوند که با حذف موسسات آمریکائی و ... هیچ چیزی به آبروئی ، که اصلا فاقد آن اند افزود نمی توانند . نه تنها در روده وشکم گردانندگان جریده شهادت وقوماندان های حزب اسلامی، بلکه درروده وشکم سیاف وگردانندگان مجله امید پول شتنگن ، راکت وکلاشنکوف بالا وپائین می رود . سیاف ومجله امید ، روی دیگر آن سکه ایست که شهادت وگلب الدین یک روی آن را می سازد .

**جریده " فتح " در مورد شهادت :**

جریده " فتح " ارگان جمعیت اسلامی در شماره دوازدهم 30 / 10 / 1371 خود زیر عنوان " ماهیت وشگرد تبلیغاتی حز ب اسلامی " می نویسد : " اینکه چقدر دستگاه تبلیغاتی حزب از تجارب ومهارت های تبلیغاتی بنگاه های خبری استعماری متاثر ومستفید شده باشد معلوم نیست ولی یک مطلب بوضوح با مراجعه سریع به بنگاههای خبری وتبلیغاتی ، هویدا می گردد که دستگاه های پروپاگندی حزب شگرد شگردهای عوام فریبانه را در تبلیغات خو د بکار می برند... یا مثلا ایشان تصمیم گرفتند جهت رسیدن به هدف مقدس ( قدرت !! ) از هر وسیله ممکن باید استفاده کنند ، بنابرآن حمله راکتی معروف خود را آغاز کردند ... وبعدا ایشان در توجیه حملات قاتلانه خود به

کابل ، همواره گناه را به دوش ملیتها می انداختند ... وبه همه ابلاغ می داشتند که جنگ ما با ملیشیا است نه با برادران مجاهد جمعیت !! ... ولی حالا حکمتیار صاحب به دشمنان دیروز خود یعنی جنرال دوستم وحزب وحدت آشتی کرده اند ودست های پیرانه حضرت صاحب را به چشم کشیده ودوزانو نزد پیر صاحب نشسته عهده صدارت ایشان را قبول دار می شوند و دوستم راکه قبلا حاضر نبود حتی در افغانستان زندگی کند ، بحیث یکی ازهمیاران مهمش قبول می کند ، اینجاست یک بار دیگر واقعیت چهره بدل می کنند وایشان می نویسند : " جمعیت سبب همه جنگ ها وکشتارها وویرانی در کابل است!!.. ". جریده " فتح " نیز همانند مجله امید وقتی در مورد حزب اسلامی داد سخن می دهد ، درواقع در آئینه قد نمائی به نظاره تمام وکمال خویش می نشیند . جریده " فتح " ازمقدار استفاده حزب اسلامی از تجارب استعمار می داند ولی خودرا به کوچه " حسن چپ " می زند. مقدار استفاده حزب اسلامی از تجارب استعمار برابر است با مقدار استفاده جمعیت اسلامی ازآن تجارب . اما درباره " هدف مقدس ( قدرت !! ) " که شما برحزب اسلامی نسبت داده اید ، درین موردنیز شما از گلب الدین وشرکای آن هیچ کمی ندارید . هردوی شما به عین حدت وشدت وعلاقمندی درین راه روانید . شما هم در مقابل ملیشه ها ، خلقی ها ، پرچمی ها از گذشت ومدارا کار می گیرید وبرای جلب مجدد ملیشه های دوستم ورفع کشیدگی فعلی همین حالاچندین هیئت شما بنا به ادعای حزب اسلامی در مزارتشریف دارند . نه تنها شما پرده از روی حقایقی برداشته اید ، بلکه حزب اسلامی ، اتحاد سیاف ، حزب وحدت ، جنبش ملی – اسلامی وجریده " وفا " سخنگوی طرفدار مداخله ملل متحد ولویه جرگه ای ها هم حقایق وواقعیت ها ی را بر ملا وافشاء می نمایند ، ولی متاسفانه به دلیل کمبود شرایط مساعد ذهنی انقلابی وعقب ماندگی سیاسی توده ها ، زحمتکشان کشور نمی توانند بصورت کامل وهمه جانبه چهره ارتجاعی دورنگ شما را ببینند.

ما امید واریم این حالت دیر نخواهد پائید توده ها با سرعت به مقاصد شوم شما پی خواهند برد وبا مساعد شدن هرچه بیشتر فضای مبارزاتی برای حزب کمونیست وبرپائی جنگ خلق شیپور مرگ تان به صدا در خواهد آمد !

**جریده شهادت در مورد شورای نظار واحمدشاه مسعود :**

شماره یک شنبه پنجم ثور 1372 جریده شهادت در مقاله تحت عنوان " 5 ثور پنحمه زموژ جهادی تاریخ دیوبل ازمیشت " می نویسد: " روز پنجم ثور سال گذشته در تاریخ جهاد ما از اهمیت بسیار بزرگی برخوردار می باشد، درین روز تاریخی قوت ها ی فاتح مجاهدین مومن به شهر کابل داخل شده وبدون ریخته شدن حتی قطره خونی قسمت های زیادی ازمراکز نظامی وناحیه های شهر را تصرف نمودند ... مگر نیرنگ وتوطئه کفر جهانی مردم مؤمن مارا با این چنین یک آزمایش روبرو ساخت که به استثنای چند بیننده فکور توجه هیچ کس دیگری به آن نشده بود ... درافغانستان برای پیاده کردن این توطئه خونین برخی مجاهدین دیوانه قدرت در پهلوی کمونیست ها و چهره های غلام صفت ایستاده شدند ، درین میان جلسه ماه جدی 1370 شمسی قابل یادآوریست که دریکی از دره های سالنگ بین برخی چهره های مجاهد نما و غلامان کمونیست ترتیب شده بود . درآن جلسه که ببرک کارمل ، فرید مزدک ، کاویانی ، وکیل ، کشتمند وبرخی مجاهدین دیوانه قدرت که احمد شاه مسعود درراس آن قرار داشت ترتیب شده بود فیصله شده بود که بخاصر دفاع از حقوق اقلیت هیا باید دست هم دیگر را بگیرند و به هر ترتیب که شده از بوجود آمدن یک حکومت نیرومند مجاهدین جلو گیری نمایند . بر اساس توافقنامه این جلسه مسعود رئیس جمهور وبرخی مجاهد نماهای دیگر اعضای کابینه وبیشترین اعضای کابینه وهسته مرکزی قدرت بدست کمونیست ها رسیده بود..." اینست پاره های از حقایق دیگری که حزب اسلامی با استفاده از موقع معین و مطابق موضع گیری مطابق به ضرورت روزش ، در مقابل جمعیت ، شورای نظار واحمد شاه مسعود ارائه نمود . ولی شهادت به عنوان یک نشریه مدعی مؤمن بودن و متعهد اسلامی

**نمی گوید ، چرا این حقایق را در وقت وزمانش افشاء نکرد ؟ چرا دیروز بجای افشای این معاهده ، روی افشاء معاهده جبل السراج ( معاهده مسعود با رشید دوستم ) تکیه می نمود ؟**

**بگذارمردم ما با افشارگری های که خود این احزاب ارتجاعی علیه یکدیگر می نمایند، حداقل این موضوع را دریابند که همه آنها سروته یک کرباس اند، و همه بخاطر اقتدار میجنگند و با سوء استفاده از نافهمی مردم ما و اعتقادات مذهبی شان، آنها را گوشت دم توپ مقاصد آزمندانه خود ساخته اند .**

## گروه چهارنفره " بیوه مائو" و نسبت دادن گردانندگان جریده شهادت به این گروه:

**مجله امید درطی چند شماره آخر خود منجمله شماره ماه دلو وحوت 1371 در مضمونی تحت عنوان " وخاری دیگر ... ! ! " چنین بر حزب اسلامی می تازد : " باند بیوه مائو در حزب اسلامی کار باند بازی در داخل حزب را تشدید کردند . این باند کثیف فضائی را در حزب بوجود آورد که ... یگانه راه ارتقاء و رسیدن به مقامات حساس در حزب ، پیوستن به این باند کثیف وحاصل نمودن حمایت همین گروه است ... این است چهره حزب اسلامی از زبان گردانندگان ارگان نشراتی آن " ( ص 35 امید )**

**اینکه حزب اسلامی نیز همانند اتحاد سیاف جمعیت و ... باند های سیاه ارتجاعی اند که به کمک امپریالیزم عرض وجود کرده اند ، تردیدی وجود ندارد . ولی مجله امید از طریق مقایسه باند حزب اسلامی با گروه چهار نفره تحت رهبری جیانگ چینگ همسر و رفیق همرزم مائو و بدین وسیله این جناح انقلابی را یک باند کثیف خواندن ، حقا که پاس "نان ونمک " رهبران رویزیونیست چینایی را نیز اداء نموده است! زیرا مجله امید میداند، این احزاب بنیادگرا از کمک ها همدردانه رفقای مرتجع چینی شان نیز برای پیشبرد اهداف مشترک شان استفاده نموده بودند ، و ناروا می شد اگر مجله امید دراین**

مورد از طریق نسبت دادن باند سیاه حزب اسلامی به گروه چهار نفره ، " بیوه مائو " مصدر خدمتی به مرتجعین چینائی نمی شود .

ننگ ونفرین برهمه شما مرتجعین که این گونه با مهارت و شیادی خاص می خواهید با یک تیر چند هدف را شکارنمائید ؟ !

" شعله جاوید" منحیث ارگان مرکزی حزب پیشآهنگ پرولتاریا در افغانسنتان وحزب علم بردار " م . ل . م " با تمام توان خواهد کوشید ، با وجود خیانت ها ، ارتداد ها وبرخوردهای معامله گرانه و سکوت های معنی دار رفقای نیمه راه، نگذار مرتجعین این چنین خیره سرانه و با خاطر آرام بر پیشگامان ما بتازند. ما دربدل هرحمله مرتجعین یقینا با سازماندهی یک ضد حمله مناسب پاسخ آنها را خواهیم داد!

مرگ بر احزاب ارتجاعی اسلامی !

برافراشته بادد‌رفش انقلاب وکمونیزم !

****

## مروري بر نشرات ضد دولتي

درین اواخر جنب وجوش محسوسی در ساحه نشرات ضد دولتی بچشم می خورد . گرچه این جنب وجوش هنوز بسیار ضعیف وکم دامنه است اما بهر حال با مقایسه سال گذشته وضعیت تا حدودی بهبود یافته است . حزب ما که مداوما از مخالفین رژیم فعلی تقاضای موضع گیری رسمی بعمل آورده است ، از جهاتی این وضعیت را با دید مثبت ارزیابی می نماید ، چون اولین سود آن گسترش دامنه مبارزات ضد دولتی است و دومین سود آن روشن شدن مواقع واقعی گروه ها ودسته ها ی مختلف .

درمبحث فعلی چند نشریه معرفی می گردد و جوانب مثبت و منفی مواضع آنها، که همان مواضع گروه های انتشار دهنده آنها است ، مختصرا مورد تحلیل و ارزیابی قرار میگیرد. ناگفته پیداست که این تحلیل و ارزیابی بنا به خصلت ابتدائی خود، هنوز ناتکمیل بوده

**و در برگیرنده تمامی جوانب مواضع حزب ما در قبال گروه های متذکره نمی باشد و فقط خطوط اولیه موضع گیری های ما را در مورد آنها نشان می دهد.**

## نای

**تاحال دوشماره ازین نشریه دراخیتارما قرار گرفته است . شماره اول منتشره اول حمل وشماره دوم منتشره هشت ثورسال 1372 . انتشار دهندگان این نشریه تاحال سازماندهی با اسم ورسمی ندارند ونویسندگان با نام های مستعار مطالب شانرا منتشر می نمایند .**

**به نظرمی رسد که " نای " دراساس یک نشریه افشاگرانه باشد ، اما درعین حال میتوان مشاهده کرد که نطفه های بارورمبارزه برای سرنگونی نظام حاکم ودعوت به جنگ انقلابی را درخود نهفته دارد . همچنان درمورد خواست جدائی دین از دولت به روشنی صحبت می نماید و بالاتر از آن ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین را نیز مطرح می کند . " نای " دو کمبود جدی دارد . کمبود اول نبود بحث روی مسایل بین المللی در صفحات آنست ، که دنباله نوشته " نامه ای از بهشت " می تواند در جهت رفع این نقیصه مفید واقع شود . کمبود دوم ، سبک نگارش خام وابتدائی بعضی ازمقالات آن است که ممکن ناشی از تازه کار بودن نویسندگان آن مقالات باشد .**

**البته پختگی و یا خامی سبک نگارش یک نوشته سیاسی نسبت به مواضع سیاسی آن نقش درجه دوم دارد. ولی این بدان معنی نیست که فقط باید مواضع سیاسی یک نوشت یا نشریه را مد نظر داشت و نسبت به سبک نگارش آن بی توجه بود . سبک نگارش نارسا و ناپخته ، در بسیاری موارد قادر به توضیح و تشریح درست و دقیق مسایل نیست و لذا افشاگری ها ودعوت های یک نشریه را می تواند مغشوش ودرهم جلوه دهد ودر نتیجه تاثیرات سیاسی لازمه را برجای نگذارد . حتی در مواردی ممکن است ، یک سبک نگارش نا مناسب ، برای خوانندگان نشریه ای با مواضع سیاسی درست و اصولی ، سوء تفاهم ایجاد نماید و در نتیجه آن مواضع را طور دیگری جلوه دهد.**

## فریاد:

" فریاد " نشریه یک گروه ائتلافی بنام " شورای دموکراسی برای افغانستان " است که اولین شماره آن در ماه حمل 1372 منتشر شده است و ما آنرا فعلا در اختیار داریم. آنطوریکه نشریه فریاد توضیح داده " شورای دموکراسی برای افغانستان " توسط یک عده از روشنفکران کشور در اروپا و بویژه آلمان تشکیل گردیده است. در مقاله ای به امضای " معراج امیری " یک " طرح پیشنهادی برای آغاز کار شورای دموکراسی برای افغانستان " نیز درج گردیده واز دیگران خواسته شده است که پیرامون آن نظرات شان را ارائه نمایند. ازین جهت علاوه بر اینکه باید نشریه فریاد را مورد بررسی و دقت قرار داد ، ضروریست که طرح پیشنهادی شورا را نیز بصورت مشخص تحلیل وارزیابی نمود. اول – طرح پیشنهادی شورای دموکراسی دارای متن بسیار مختصری است و نقل کامل آن، مشکلی از بابت محدودیت صفحات " شعله جاوید " بار نمی آورد و برعلاوه بررسی گذرای ما را روشن تر ومستند تر نیز می سازد. بد نیست متن این طرح پیشنهادی را بصورت مکمل درین جا نقل می نمائیم .

### " طرح پیشنهادي "
### " براي آغاز کار شوراي دموکراسي "
### " براي افغانستان "

با در نظر داشت شرایط کنونی، تامین صلح آرامش وثبات درکشورخواست همه ی مردم افغانستان است.تعدد مرامی، قومی،مذهبی ونظامی همراه با پیامد های خشونت بارولاینحل آن در چهارچوب رژیم موجود،عامل موجبه ایست که سرنوشت صلح و ثبات سیاسی پایداررا با دموکراسی پیوند میزند و فقط درپرتو دموکراسی با درنظر داشت ویژگی های افغانستان است که منافع اجتماعی، سیاسی واقتصادی تمام اقشار، طبقات وملیت های مسکون درافغانستان تضمین می گردد .

تلاش های بین المللی و منطقوی برای بر پاداشتن صلح تا کنون عمدتا به فاجعه انجامیده است . بنابرین این حرکت اصولا دارای جهت گیری داخلی بوده وفقط مردم افغانستان است که خود زمینه های تامین صلح را فراهم کرده می توانند

تلاشهای جناح های جنگ افروز برای استقرار قدرت یکدست دولتی ، از آنجائیکه مظهر اراده مردم نبوده وبنا بر خصلت وابسته و غیر مستقل خود نمی تواند متضمن منافع ملی ما باشد ،بناء طیف گسترده ای از عناصر ناهمگون سیاسی ، اجتماعی ، مذهبی ، قومی و طبقاتی را طوری مایل به صلح گردانیده که پهنای آن ازنیروهای ملی وترقی خواه تا جناحهای از بنیاد گرایان اسلامی را در بر می گیرد . خواست اینکه همه این عناصر نا همگون به نیروئی علیه جنگ افروزی ، دهشت و نفاق مبدل گردد ، نتایج ذیل را بدست می دهد .

الف ) دموکراسی باید در سطح عام وملی مطرح گردد .

ب ) دموکراسی باید فصول مشترک همه نیروهای اجتماعی را کشف وتبلیغ بدارد .

دموکراسی در شرایط کنونی وآنهم درجامعه افغانستان از بوته ی کمبود های مزمنی پا به حرکت می گذارد . از نبودن پایه های اقتصادی ، تا کمبود های ذهنی وساختاری همه موانعی را بوجود می آورد که آینده دموکراسی را مورد سوال قرار میدهد . کمبود ذهنی در نبودن فرهنگ سیاسی دموکراسی وکمبود ساختاری در نبودن عنصر متشکل علنی و حاضر در صحنه ، عرض وجود می کند . با درنظر داشت کمبود های فوق ، وظایف ذیل در مقابل جنبش قرار می گیرد :

الف – خود سازی دموکراتیک بصورت همه جانبه و تبلیغ موازین آن .

ب - رعایت سلوک دموکراتیک وتحمل متقابل افکار ونظریات متفاوت .

ج – مبارزه برای تامین حقوق دموکراتیک مردم ، مانند آزادی عقیده وبیان ، آزادی های فردی ، آزادی بیان ، ، آزادی اجتماعات ، آزادی احزاب وفعالیت های سیاسی ، احترام به کرامت انسانی و موازین حقوق بشر .

خواست صلح ودموکراسی درسطح ملی بیانگرخواست ما در سطح منطقوی وجهانی بوده وازآنجائیکه سرنوشت ملت های مسکون درمنطقه ، پیوند های ناگسستنی با هم دراد ، روابط مودت وحسن همجواری ، دفاع ازصلح وثبات ، همکاری های منطقوی واحترام به روابط و منافع متقابل مردمان این منطقه ، اصول اساسی تضمین صلح منطقوی وروابط دوستانه ملت ها می باشد .

بدون تردید تصویر دموکراسی د رسطح عام و ملی ، نه با اصول قبول شده دموکراسی با جهتگیری ملی ومردمی در تناقض است وبنه مایل ویا قادر است تاجلوبرداشتها وعملکرد های دیگران را از دموکراسی سد بکند . از نظر ما این طرح پیشنهادی در لحظه کنونی می تواند حرکت نوپای دموکراسی را از طریق آموزش دموکراتیک ومطابق به سطح موجود جامعه و خود سازی دموکراتیک به چنان جنبش سیاسی فراگیر قرین گرداند که خلا های موجود ذهنی وساختاری را در سطح ملی جبران کند .

عناصر تکشیل دهنده شورای دموکراسی برای افغانستان ، حق دارندمبلغ ومروج افکار سیاسی خود باشند ودرمحدوده های مختص به خود شان به تبلیغ ، ترویج ، دعوت وسازماندهی مطابق به جهان بینی فلسفی وایدئولوژیک خود بپردازند . این دو سبک کار نه تنها با همدیگر متناقض نیست ، بلکه ازلحاظ آینده دموکراسی بسیار سودمند نیز می باشد .

طرویکه ملاحظه می گردد طرح پینشهادی شورای دموکراسی ، تحقق دموکراسی و پیروزی انقلاب را باهم پیوند نمی زند . خواست اصلی و پایه ای این طرح تامین صلح ، آرامش وثبات سیاسی د رکشور است ، بدون اینکه مسئله سرنگونی نظام ارتجاعی حاکم درمیان باشد . برپایه این خواست اساسی است که ضرورت تامین دموکراسی مطرح می گردد . اما دموکراسی ایکه خواسته می شود یک دموکراسی مافوق طبقاتی وبه بیان دیگر عموم طبقاتی است که منافع اجتماعی ، سیاسی واقتصادی تما اقشار وطبقات را تضمین می نمایدوفصول مشترک همه نیروهای اجتماعی را کشف وتبلیغ می کند . روش

تر اینکه ، این دموکراسی ، تامین منافع سرمایه داری دلال و نیمه فئودالیزم را از یکطرف وتوده های مردم از جانب دیگر را مد نظر دارد و برین پایه فصول مشترک تمامی نیروهای اجتماعی - مثلا خود شورا وبنیادگرایان اسلامی - رابابد کشف وتبلیغ نماید . نقطه آغاز برای این کار اتحاد با آن جناح هائی از بنیاد گرایان اسلامی است که خواهان تامین صلح در کشور هستند . روشن است که قبل از اتحاد با این جناح های بنیاد گرا، مسئله اتحاد با " میانه روهای اسلامی " وطرفداران شاه سابق ، یا عملا حل گردیده ویا حل شده فرض شده است . به این ترتیب ، طرح پیشنهادی شورای دموکراسی به " ویژگی های افغانستان" ودرواقع به " ویژگی " بسیار روشن فعلی آن که عبارت از سلطه احزاب ونیروهای اسلامی بر کشور باشد ، تسلیم می گردد و درچوکات دولت اسلامی در صدد یافتن جائی برای خود است . به همین جهت است که حتی کلمه ای هم از اصلی ترین شعار دموکراتیک که عبارت از " جدائی دین ازدولت " باشد ، شعاری که در شرایط خاص افغانستان از اهمیت بسیار تعیین کننده ای برخوردار است ، در طرح پیشنهادی شورای دموکراسی مطرح نگردیده است .

ازجانب دیگر ، صرفا گفتن اینکه ، جناح های جنگ افروز خصلت وابسته وغیر مستقل دارند گواینکه بنیادگرایان مخالف جنگ این خصلت ها را ندارند ! و در پرتو دموکراسی منافع تمامی ملیت های مسکون درافغانستان تضمین می گردد ، به روشنی بدین معنی است که از برخورد صریح وقاطع و گویا نسبت به مسئله ملی و مشکلات آن صرفنظر گردد . مسئله ملی چه در رابطه با ستم ملی امپریالیستی وچه در رابطه باستم ملی شووونیستی آن موضوع بی اهمیتی نیست که با گفتن چند کلمه گنگ وسردرگم وحتی غلط ، حق مطلب درموردآن اداء گردد . این کلمات گنگ و نارسا و غلط نه می توانند جای طرح مبارزه علیه امپریالیزم وآزادی ملی از قید سلطه آنرا بگیرد ونه جای مبارزه علیه شووونیزم وآزادی از قید سلطه شووونیزم ملیت حاکم ودر یک کلمه جای شعار " حق تعیین سرنوشت ملیت ها بدست خود شان " را . به این ترتیب روشن است که طرح

پیشنهادی شورای دموکراسی ، نه کدام موضع مشخصی علیه امپریالیزم دارد ونه کدام موضع مشخصی علیه شوونیزم . مثل این است که این بار انقلاب ملی – دموکراتیک را سرچپه دومرحله ای ساخته باشند ، آنهم با حذف کلمه انقلاب از ابتدای آن . کسانی دیروز انقلاب ملی را یک مرحله به حساب می آوردند وانقلاب دموکراتیک را مرحله دیگر که باید بعد از آن شروع میشد. همانها و یاران تازه شان ، امروز فقط دموکراسی " ناب " را مطرح می نمایند ، گو اینکه انقلاب ملی یا دیگر باید مرحله اش سپری شده باشد ویابعد ازمرحله دموکراسی بیاید.

این چنین است که علیرغم نظر منفی طرح پیشنهادی شورای دموکراسی درمورد تلاش های بین المللی ومنطقوی برای صلح درافغانستان وتکیه روی مردم کشور ، دوکتور " صاعد " درمقاله " سرنوشت پانزده سال جنگ وسرنوشت فردای ما " صادقانه نظر اصلی خودش ومضمون اصلی طرح پیشنهادی شورای دموکراسی را به این صورت فرموله می نماید : " از جستارهای سیاسی پانزده سال جنگ افغانستان ... به این نتیجه می رسیم که ازداخل افغانستان آن امیدی برنخواهد خاست که با قبول هویت ملی میهنی جلوخونریزی را گرفته فضای قابل تنفسی را بوجودآورد . آنچه باقی می ماند صحنه بین المللی است که علیرغم سکوت وبی تفاوتی آن می تواند با اعمال نفوذ و قدرت خود برهمسایگان افغانستان وعاملین جنگ داخلی از خونریزی وویرانگری بیشتر جلو گیری کند ."

معلوم است که منظور از " صحنه بین المللی " آن صحنه ایست که می تواند بر ایران ، پاکستان ونیز سعودی وهمچنان بر حکمتیار وربانی و دوستم ومزاری ودیگران فشار وارد آورد ؛ واین صحنه هیچ نیست جز امپریالیزم آمریکا و متحدینش ، با مجوز " قانونی " ملل متحد ویابدون آن.

دوکتور " صاعد" می پرسد : " اما کی باید وجدان خفته بین المللی را در قضیه افغانستان بیدارکند ؟ وخود جواب می دهد : " طیف وسیع مبارزان ملی و نیروی

مسکوت خارج از کشور " یعنی خود شان و شورای دموکراسی شان و دیگرانی همانند شان . در خاتمه نتیجه گیری می نماید " و جدان مدعیان دموکراسی بیمار و حقوق بشر چند چهره را " و " وجدان خفته بین المللی را با قبول هرگونه خطر بیدار نماید " .

پس راز تحقق دموکراسی در افغانستان در دستان امپریالیزم امریکا ورفقایش قرار دارد که بنا به گفته " دکتور کبیر مهری " در مقاله " عملکردهای دولت واحزاب اسلامی در افغانستان " نسبت به احزاب اسلامی بی توجه شده اند پس تا دیر نشده ، به پیش در راه جلب دوستی این ناجیان صلح و دموکراسی در افغانستان!

به این ترتیب بخوبی واضح است که بر خلاف ادعای مطرح شده در طرح شورای دموکراسی ، آن دموکراسی ای که شورا می خواهد با اصول قبول شده دموکراسی با جهت گیری ملی ومردمی از پایه و اساس درتناقض است . چه خوب بود اگر این ادعای نادرست اصلا مطرح نمی شد ، تا حد اقل با یک نیروی ائتلافی دموکرات و پاسیفیست و غرب گرا سروکار می داشتیم ونه با نیروئیکه تمامی این صفات را دارا هست ، اما درعین حال از دموکراسی مردمی حرف می زند ویا حد اقل به عدم مخالفت با آن تظاهر می نماید.

نیروهائیکه در افغانستان بدنبال بنیادگراهای " صلح طلب " براه افتاده و درسطح بین المللی بجای تکیه بر خلق های جهان دروازه قدرتمندان حاکم را دق الباب می نماید ، حق ندارد از عدم مخالفت با دموکراسی مردمی حرف بزند .

دوم – آنچه درباره طرح پیشنهادی شورای دموکراسی گفتیم ، در متن مقالات " فریاد " نیز می توان یافت . درین مورد از بحث مفصل می گذریم و فقط به چند نکته مهم اشاره می نمائیم .

الف – درمقاله سرنوشت پانزده سال جنگ و سرنوشت فردای ما " به قلم دوکتور " صاعد" قطع امید از داخل افغانستان و دل بریدن از مبارزات مردم افغانستان به روشنی درج است و برعکس تلاش درجهت جلب حمایت قدرتمندان جهان آشکارا مطرح گردیده است . درین مورد نکاتی را قبلا تذکر دادیم و به همان اکتفا می نمائیم .

ب – درمرام نشراتی : " توجه عمیق به دین ، فرهنگ وسیستم ارزشی مردم ... " بجای تکیه روی جدائی دین از دولت ، مبارزه علیه فرهنگ فئودالی مسلط و تلاش درجهت آفرینش نظام ارزشی دموکراتیک وانقلابی .

ج– در مقاله " نگاهی به نقش سازمان ملل متحد در معضله افغانستان " به قلم "رحیم" : درین مقاله علیرغم طرح مباحثی با زبان دیپلماتیک و" محترمانه " درمورد قوای صلح ملل متحد آنچه در فرجام خواسته می شود ، تشکیل جبهه ملی وسیعی است که بتواند پایه قانونی برای دعوت قوای صلح ملل متحد فراهم آورده که لابد باید پس از بیدار سازی " وجدان خفته بین المللی " مورد تقاضای دوکتور صاعد ، باید عملی گردد. خلاصه ، طرح پیشنهادی صلح ومتن مقالات " فریاد " نشاندهنده موضع گیری سیاسی ایست که در میان متقاعدین جنبش انقلابی کشور تقریبا عمومیت دارد . اینها که شور وشوق انقلابی شان فروکش کرده وبه سیاست های ریفورمیستی ، اصلاح طلبانه و سازشکارانه روی آورده اند ، درآلمان بیشتر از هرجای دیگر تجمع کرده اند . اینها از انقلابیون وسیاست های انقلابی گریزان اند و تلاش دارند متحدینی در میان بوروکرات های ظاهرخانی ، نیروهای به اصطلاح میانه رو اسلامی وحتی بنیادگراها برای شان پیدا نماید .

نتیجه اینکه : " شورای دموکراسی برای افغانستان " یک مخالف سازشکار، ریفورمیست وپاسیفیست رژیم فعلی به حساب می آید که طرفدار غرب و طرفدار مداخله غرب درافغانستان است.

## جزوه ای ازاتحادیه عمومی :

اتحادیه عمومی در آلمان از چند سال به این طرف مهر سکوت به لب زده و خاموش اختیار نموده بود . ولی درین اواخر جزوه ای بنام " به پیشواز حاکمیت مردم بدست مردم و برای مردم " منتشر نموده است . این جزوه که تاریخ انتشار آن 1993/1/12 است در

برگیرنده نظرات عمومی اتحادیه نیست زیرا که مسئولیت آن بر عهده یکی از اعضای اتحادیه گذاشته شده است . از یادداشت مقدمه گونه جزوه بر میآید که اتحادیه عمومی بخاطری اینگونه برخورد کرده است تا نظراتش را با " همه علاقمند های ملی – دموکراتیک افغانستانی " هماهنگ سازد و این چیزی است که بعدا در تشکیل " شورای صلح برای افغانستان " و طرح پیشنهادی آن و نیز در صفحات نشریه " فریاد " متحقق گردیده است . بدین جهت درین مختصر می بینیم که بر اساس کدام مواضع مطروحه در جزوه " به پیشواز حاکمیت مردم ... " اتحادیه عمومی تا سطح " شورای دموکراسی ... " و طرح پیشنهادی آن سقوط نموده و ضمن این سقوط از کدام موضع گیری ها ی جزوه صرفنظر کرده است .

دونکته مشترک بسیار اساسی میان مواضع جزوه " به پیشواز حاکمیت مردم ... " ومواضع شورای دموکراسی وجود دارد :

1- انصراف ازانقلاب .

2- پاسیفیزیم

درجزوه به " پیشواز حاکمیت مردم ... " مطالب معینی راجع به ارتجاع حاکم اسلامی و خواست هائی از قبیل دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی ، جدائی دین ازدولت ، تحقق آزادی ، حق تعیین سرنوشت ، برقراری تساوی میان زنان و مردان و ... بچشم می خورند . اما هیچ یکی از این خواسته ها با امر انقلاب ضد ارتجاعی حاکم پیوند داده نمی شود . در سراسر نوشته با ترس و وحشت از ذکر نام انقلاب خودداری می گرددوبدین صورت خواسته های مطرح شده در واقعیت امر جنبه ریفورمیستی واصلاح طلبانه بخود می گیرد .

برعلاوه ، جزوه " به پیشواز حاکمیت مردم ... " پاسیفیست ( صلح طلب ) است و تحقق صلح و آرامش را بصورت مجرد و بدون ارتباط باسرنگونی نظام حاکم و پیروزی

انقلاب است وتحقق صلح و آرامش را بصورت مجرد وبدون ارتباط با سرنگونی نظام حاکم و پیروزی انقلاب ، بار بار مطرح می نماید .

بدین ترتیب ، اتحادیه عمومی بر پایه ریفورمیزم و پاسیفیزم مطرح شده در جزوه " به پیشواز حاکمیت مردم ... " در تشکیل " شورای دموکراسی " سهم می گیرد و با این حرکت آن ریفورمیزم و پاسیفیزم را عمیقا بصورت منفی تکامل می دهد . اتحادیه عمومی در عین تکامل از خواسته های جدائی دین از دولت ، تساوی حقوق میان مردان وزنان ، حق تعیین سرنوشت ملل بدست خود ملل و مبارزه علیه امپریالیزم .

صرفنظر می کند ، تا با توجه عمیق به دین ، فرهنگ ونظام ارزشی حاکم فعلی برجامعه ومردم فاتحه تمامی " مواضع مثبت " اتحادیه عمومی خوانده شود ودعوت جزوه " به پیشواز حاکمیت مردم ... " از جمهوری اسلامی خواهان برای منصرف شدن از مواضع غلط دیروزی – ویقینا امروزی شان ، معکوسا ، مورد تطبیق قراربگیرد .

جزوه " به پیشواز حاکمیت مردم ... " و عده داده است که " 23 ثور " ارگان نشراتی اتحادیه عمومی به زودی منتشر خواهد شد . باید منتظر ماند و دید که " 23 ثور " کدام طرف می ایستد ، بطرف سقوط یا بطرف اعتلا.

## رزم زن

" سازمان انقلابی زنان افغانستان " یک گروه انشعابی از " جمعیت انقلاب زنان افغانستان " است. این گروه قبلا برنامه واساسنامه خود را منتشر نموده است ، که ما در بررسی مختصر فعلی فرصت مرور برآنها را نداریم . " سازمان انقلابی زنان افغانستان " در زمستان گذشته شماره اول مجله ای به نام " رزم زن " را منتشر ساخته است که از متن مندرجات آن تا حدود معینی می توان مواضعش را درمسایل مختلف درک نمود .

مواضع مثبتی درمندرجات مجله " رزم زن " به چشم میخورد که تا حدودی با مواضع " پیام زن" مجله منتشره توسط " جمعیت انقلابی زنان افغانستان " تفاوت دارد .

موضعگیری علیه رژیم فعلی و مرتجعین حاکم درمجموع ، طرح " دموکراسی مردمی " و مواضع کم وبیش ضد امپریالیستی و مشخصا ضد آمریکائی، آن نکات مثبتی اند که " رزم زن " را از " پیام زن " متفاوت جلوه گر می سازد . اما از جانب دیگر میان مواضع " رزم زن " و " پیام زن " چند نکته انحرافی مشترک بسیار جدی نیز وجود دارد .

" سازمان انقلابی زنان افغانستان " خود را همچنان رونده راه ترسیم شده توسط " مینای شهید" می داند که در حقیقت امر همان راه " جمعیت انقلابی زنان افغانستان " است و رونده اصلی آن راه نیز فقط می تواند " جمعیت انقلابی زنان افغانستان ... " باشد ونه " سازمان انقلابی زنان ..." در حقیقت در پیوند با این موضع مشترک است که دلیل انشعاب از " جمعیت انقلابی زنان ... " به صورت عمده دلیل تشکیلاتی ذکر می گردد ونه دلیل ویا دلایل سیاسی وایدئولوژیک .

چنانچه میدانیم " جمعیت انقلابی زنان ... " بصورت غیر اصولی وغیر واقعی خود را سازمان مستقل زنان افغانستان اعلام کرده و همچنان اعلام می نماید . تشکیل دهندگان " سازمان انقلابی زنان ... " طرح " سازمان مستقل زنان " را قبول دارند وروی آن پافشاری می نمایند ، اما می گویند که " جمعیت انقلابی زنان ..." سازمان مستقلی نیست واز مرجع بالاتری هدایت و راهنمائی می گردد، وآنهاازین جمعیت انشعاب کردند تا یک سازمان مستقل زنان را تشکیل دهند، سازمانی که درآن زنان بتوانند مستقلانه تصمیم بگیرند و مستقلانه عمل نمایند . ادعا می گردد که " سازمان انقلابی زنان افغانستان " چنین سازمانی است .

اولا صاف وساده ، نه ادعای " جمعیت انقلابی زنان ... " در مورد اینکه یک تشکل مستقل زنان است ، واقعیت دارد و نه هم ادعای " سازمان انقلابی زنان ..." . " سازمان انقلابی زنان ..." همانقدر تحت رهبری یک مرجع عالیتر – شاید مرجعی شامل زنان و مردان رهبری کننده – قرار دارد که " جمعیت انقلابی زنان ..." هردو تشکل درواقع بخاطر ضرورتهای تبلیغاتی جهت جلب کمک های خارجی این ادعای غیرواقعی را علم کرده

اند . ثانیا طرح " سازمان مستقل زنان " به روشنی یک طرح فیمینیستی است که مبارزات مشترک زنان ومردان انقلابی را که اصولا باید تحت رهبری واحدی به پیش برده شود ، مورد سوال قرار می دهند وبر علاوه درشرایط افغانستان تشکیل چنین سازمان مستقلی ممکن نیز نیست .

بهر حال افشاگری های " رزم زن " در مورد رژیم اسلامی - بویژه در رابطه با حقوق زنان – با وجودیکه با همان سبک وشیوه " پیام زن " صورت گرفته است ، روی همرفته جنبه های جالبی دارد . امید است شماره اول " رزم زن " اولین و آخرین نشریه " سازمان انقلابی زنان ..." نباشد و این مجله بازهم منتشر گردد .

## پیام ملیت ها

نشریه " پیام ملیت ها " به " شورای متحد دفاع از حق تعیین سرنوشت ملیت ها " تعلق دارد که شماره اول آن در ماه جون 1993 منتشر شده است .

" شورای متحد دفاع ازحق تعیین سرنوشت ملیت ها " گروهی است با خواست های ناسیونالیستی و متشکل از یک تعداد روشنفکران ناسیونالیست ملیت هزاره ، . درینجا قصد این نیست که جوانب مختلف ناسیونالیزم این گروه مورد بحث قرار بگیرد ، چه این موضوع بحث مفصلی راایجاب می نماید . در عوض در سطح محدودتری ، مندرجات نشریه " پیام ملیت ها" مورد ارزیابی ودقت قرار می گیرد ومشخصا نکات مثبت تازه موضع گیری های " شورای متحد ..." ومحدودیت های بسیار جدی این مواضع که خط ناسیونالیزم محل گروه تحمل می نماید ، مد نظر قرار می گیرد

1 – درمنشور اولیه " شورای متحد ... " خواست جمهوری اسلامی مطرح گردیده بود . نشریه " پیام ملیت ها " این خواست را مطرح نکرد ه است ویا حد اقل آنرا مسکوت گذاشته است . اما درعین حال نشریه با " بسم الله " مزین است و از برادری وبرابری ملیت ها مبتنی بر اخوت اسلامی حرف می زند( درمقاله " گره کورحاکمیت " )

مهمترازآن خواست جدایی دین از دولت و غیر مذهبی شدن ساختار دولتی که برای احقاق حقوق ملی ملیت هزاره احقاق وحدت ملی بخش های متفرق جعفری ، اسماعیلی وسنی مذهب این ملیت دارای اهمیت جدی است و هم از جهت نابودی اساسی ستم مذهبی مذهب اهل سنت برمذهب تشییع درافغانستان ، نه تنها مطرح نگردیده بلکه اشاره هم در مورد آن بعمل نیامده است .

2- " شورای متحد ... " تا حال سعی داشته است پشت سر" حزب وحدت اسلامی " بایستد . اینک به نظر می رسد که این موضع گیری و بایکوت نمودن جریان های فاشیستی از طرف توده ها می تواند از ادامه و گسترش دامنه جنگ خانمانسوز بکاهد ". این ، یک موضع مشخص در قبال جنگهای ارتجاعی فعلی است ، موضعی که بهر حال در مقایسه با حمایت از جنگ های حزب وحدت اسلامی ، برای " شورای متحد ... " یک گام مثبت به پیش محسوب می گردد . اما چنانچه روشن است این طرح هنوز یک طرح پاسیفیستی است واین پاسیفیزم بویژه وقتی روشنتر می شود که چند سطر بعد تر می خوانیم : " ما معتقدیم که تمامی تضاد های درونی جامعه ما ( تضاد های ملی ، مذهبی وزبانی ) ( از تضادهای طبقاتی ذکری به عمل نیامده است ) با برخورد واقع بینانه واصولی در " پروسه تقاهم ملی" و " دیالوگ بین ملیتی " در چوکات نظام فیدرالی مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر قابل حل خواهد بود . "

روشن است که قدرتمندان حاکمی چون گلب الدین وهم قماشان قبول دارند و نه دموکراسی واحترام به حقوق بشر را علیه این خواست های " کمونیستی " اعلان جهاد داده اند . ازین جهت کار پاسیفیزم " پروسه تفاهم ملی " که درواقع همان " مشی مصالحه ملی " باشد به جای نخواهد رسید .

3- درمقیاس با مجموع موضع گیری های تاکنونی " شورای متحد ... " و مجموع مندرجات شماره اول " پیام ملیت ها " جملات زیر درمقاله " ادب وتعهد " حالت استثنایی دارند :

" ... تعهد ادبی – هنری ناشی از دید فلسفی و انسانی است ، یعنی هنرمند جهان را چگونه جهان را می بیند و انسان را چگونه می شناسد . هنرمندی که با ترسیم ازجهان وانسان ، در زمینه اجتماعی به این نتیجه رسیده است که انسان ها برابر و برادر اند ، هنر خویش را در همین جهت بکار می گیرد یعنی با تمام عامل ( عواملی ) با وحدت انسان ها را نابود می کندو جامعه های انسانی را دچار تفرقه و تجزیه می کند وازجامعه واحد به مبارزه بر می خیزد ، ریشه فساد را به تحلیل می گیرد و به مردم هشدار می دهد که : این شکم های گرسنه ، این لباس های فرسوده ، این کشور بی حاصل ، این شب تاریک ، این همه فقر وجهل ، این عقب ماندگی علمی ، این دزدی ، این قمار بازی ، این فحشاء ، این هرزگی ، این تجاوزات اخلاقی ، این بی عفتی و این خانه جنگی ، همه ناشی از سیستم اجتماعی است، سیستمی که درآن اقلیت برخورداروواکثریت محروم باشد، سیستمی که درآن بی ایمانی وبی وجدانی افتخار باشد، فساد امرحتمی است و تاسیستم تغییر بنیادی نکند فساد است" .

صرفنظر از اغتشاشی که میان مفاهیم " ادب " و " هنر " نزد نویسنده مقاله وجود دارد، جملات فوق نوعی گرایش بسوی موضع گیری طبقاتی و نفع " اکثریت محروم " را نشان می دهد . اما درادامه این جملات ، طرحی که بمیان کشیده می شود بسیار ناقص و کوته بینانه و کم وبیش پوپولیستی – انارشیستی است :

" تغییر سیستم کار توده ها است نه کار نخبگان معدود ، توده ها زمانی به این کار دست می یازند که از وضع آگاهی یابند ، پلیدی ها را بشناسند ، آثار سیستم فاسد را بر زندگی اجتماعی ، اقتصادی ، اخلاق و فرهنگی خویش حس کنند ودرک نمایند که تباهی زندگی ما ریشه در نظام اجتماعی دارد واین آنگاه امکان دارد که هنر مندان هنر خویش را وقف ارتقاء شعور اجتماعی کنند " .

پس تا آن موقع که هنرمندان کار خویش را انجام نداده اند ، بر سیاست مداران انقلابی لازم است بی جهت زحمت نکشند و صبر ننمایند ؟ ! به نظر می رسد نویسنده "

هنرمندان" را جای تمامی " نخبگان " جامعه اعم از سیاست مداران انقلابی ، ادیبان ، دانشمندان وسایرین نشانده است . بهر حال اصل مطلب بیان شده توسط نویسنده روشن است وآن اینکه تغییر سیستم کار توده ها است و وظیفه " نخبگان " فقط آگاهی دادن به توده هاست .

البته این حرف درستی است که تغییر سیستم ( انقلاب ) در اساس کار توده هااست و این توده هایند که تاریخ ساز اند . اما " نخبگان " تنها وظیفه آگاهی دادن به توده ها را برعهده دارند بلکه علاوه برآن نقش پیشآهنگی توده ها در مبارزه را نیز به عهده دارند . این ها باید توده ها را آگاهی دهند ، سازماندهی نمایند و در میدان مبارزه رهبری شان کنند." نخبگان " بدون توده ها هیچ کاری نمی توانند درجهت تغییر بنیادی سیستم انجام دهند ، اما توده ها در امر پیشبرد انقلاب باید " نخبگان " پیشرو را داشته باشند . عدم توجه به این امر درآخرین تحلیل پشت پا زدن به علم و دانش پیشرو انقلابی است . رسالت نخبگان صرفا این نیست که با کار فرهنگی محدود ، خود شانرا به اصطلاح وقف ارتقای شعور اجتماعی توده ها بنمایند، بلکه مکلفیت دارند راه مبارزه را بنمایانند ، در پیدایش مبارزات توده ها قرار بگیرند واین مبارزات را سازمادهی ورهبری کنند . با کار فرهنگی صرف، برای ارتقاء شعور اجتماعی توده ها نیز نمیتوان کار زیادی انجام داد ، چون این ارتقاء اساسا درجریان پیشبرد مبارزات انقلابی حاصل می گردد ونه از طریق کار فرهنگی آرام. اگر کسی فقط به کار فرهنگی آرام قناعت ورزد و از وارد شدن به صحنه مبارزات جدی عملی استکاف ورزد ، نمی توان چنین فردی را با فشار واردصحنه مبارزات جدی نمود ؛ ولی چنین فردی حق ندارد همگی را بسوی کار دعوت نماید که خود می خواهد آنرا انجام دهد و به آن قناعت دارد .

ادامه مقاله بازهم درجهت منفی بیشتری حرکت می نماید :

" چرا ما در امور مبارزاتی همیشه دنبال الگوهای خارجی هستیم ؟ درادبیات انقلابی همیشه چهره های غیر را که با ما چندان پیوند ندارند به عنوان الگو های مبارزاتی

خویش ترسیم می کنیم و حال آنکه چهره های برجسته انقلابی در میان خود ما وجوددارند که اگر آنها را بشناسیم وبشناسانیم ادب ومبارزات ما سابقه تاریخی – عینی پیدا می کند . آن وقت است که مبارزه وهم ادبیات درکادر اصولی قرار می گیرند وما را از فقر تاریخی – ادبی به غنای تاریخی – ادبی می رسانند " .

بر پایه استدلالات فوق ، الگوهای که به عنوان الگوهای خودی معرفی می شوند عبارت اند از : عبدالخالق ، چهل دختران وسید جمال الدین .

اولا این حرف نادرستی است که گفته شود در ادبیات انقلابی کشور ما ،همیشه الگوهای خارجی بعنوان الگوها ی مبارزاتی معرفی گردیده اند . این گفته به احتمال قوی ازکدام کتاب ویا نشریه و مجله خارجی نقل گردیده است . در غیر آن کیست که نداند ادبیات انقلابی افغانستان الگوهای مبارزاتی داخلی برجسته و شناخته شده ای دارد ؛ شهید عبدالرحمن محمودی وشهید اکرم ودرسطح پائین تری شهید سیدال سخندان ، شهید مجید کلکانی و ده ها وصد ها الگو ونمونه دیگر . اینها بسیار بالا تر ازنمونه ای ارائه شده در مقاله " ادب وتعهد " قرار دارد ، چون هم رهبران سیاسی اند ، هم پیشگامان قربانی وجانفشانی وهم " نخبگانی " اند حاضر وقائم درمیان توده ها . درحالیکه الگوهای معرفی شده در نوشته ، الگوهای بسیار ناقصی اند و به یک معنی اصلا نمی توانند الگوهای مبارزاتی انقلابی باشند .

عبدالخالق نمونه یک مبارزه فداکارانه اما انفرادی و غیر سازمان یافته است و برعلاوه دید سیاسی اش در واقعیت امر ارتجاعی است و در آخرین تحلیل " دید امانی " است و هیچ ربطی با مبارزه ملیت تحت ستم هزاره ندارد، چون این پیوند باید به حساب دید سیاسی مدنظر قرار بگیرد ونه صرفا به حساب تعلق ملیتی این یا آن فرد .

حماسه چهل دختران چیست؟ خود کشی بخاطر اسیر نشدن توسط سربازان عبدالرحمن خانی. این عمل یک جنبه مقاومتی داشته است، اما در عین حال یک جنبه منفی و در واقع غیر مبارزاتی نیز . آیا درست است که ما به زنان ودختران مبارزه خود کشی را به

عنوان یک حرکت مبارزاتی عالی الگو وار معرفی نمائیم. چرا باید به آن ها الگوهای مبارزاتی چون " ملالی " ، " تورپیکی " و " ناهید " را معرفی نکنیم که خود کشی نکردند بلکه در میدان پیکار جان باختند .

اما در مورد سید جمال الدین ، اولا افغانستان بودن ویا ایرانی بودن این سید تحت دعوا ومرافعه قراردارد . ثانیا این سید بنیان گذار پان اسلامیزم معاصر است وربطی با مبارزات ملی ملت ها ندارد . ثالثا یک سید اشرافی ودرباری است وتاآخر عمر درپیوند با سلاطین وشاهان قرار داشت ودر پیوند با توده های مردم نبود . به این ترتیب این سید هیچ جنبه مثبتی برای الگو وار بودن در مبارزات انقلابی ندارد واین فقط ته مانده های تفکر پان اسلامیستی در ذهن نویسنده است که ازوی یک الگوی مبارزاتی انقلابی ترسیم می نماید .

ازجانب دیگر بنابه گفته خود نویسنده " ناشی از دید فلسفی وانسانی است " بعنی ناشی از ایدئولوژی است . برین اساس تعهد یک ناسیونالیست تنگ نظر محلی براساس الگوهای مبارزاتی چون عبدالخالق وچهل دختران ولابد کاتب فیض محمد و چپه شاخ وغیره شکل می گیرد وترسیم این الگوها است که وی را به شورووجد می آورد و احساسات وی را بر میانگیزد . الگو های توده های مذهبی شیعه حسین وعباس و زینب اند و یا اینها است که آنها را به خشن ترین خود آزاری ها وا می دارد . اما برای انقلابیون این الگوها نه تنها بسیار ناقص اند ، بلکه اصلا الگو نیستند . اینها البته الگوهای مبارزاتی این چون محمودی، اکرم ، سیدال و دیگر الگو های وطنی را دارند ، اما در پهلوی آنها ،الگو های مبارزاتی خارجی را نیز دارند . اینها فی المثل " چیان چین " را دارند که در مقایسه با آن " چهل دختران " هیچ نیست . اینها مثلا " گونزالو" را دارند که مقایسه عبدالخالق با آن نادرست، ناروا و حاکی از فقدان الگوهای مبارزاتی است .

اگر قصد نویسنده ازین بحث این باشد که بابرخورد ضد علمی با ایدئولوژی سیاسی ، تمامی دستآورد های علمی انقلابی بشری را نفی نماید و درلاک خود خزیدن وبه اصطلاح

برای ایدئولوژی ملی هزاره گی سینه زدن را تجویز نماید ، درآن صورت ما بایک ناسیونالیست مرتجع سروکار داریم که با ایدئولوژی سیاسی نه به مثابه علم مبارزه بلکه بمثابه یک چیز غیر علمی و ضد علمی بر خورد می نماید . علم واندیشه های علمی هیچگاه در محدوده مرزهای کشوری وملی محدود نماند ه اند و همیشه این موانع را در نوردیده اند . ازآن گذشته اندیشه های بشری بصورت عام که نه تنها علوم ومسلک های سیاسی ، بلکه ادیان و مذاهب بزرگ را نیز شامل می شود ، هیچگاهی در تاریخ بشر " ملی وقومی " باقی نماینده اند ولو اینکه در محدوده های خاص ملی وقومی بوجود آمده باشند . این حکم " ناسیونالیزم " را بعنوان یک مسلک التقاطی نیز در بر می گیرد چنانچه منشاء تفکرات خود نویسنده در اساس منابع غیر هزاره گی است .

درینجا لازم است دعوت " شورای متحد ... " برای ایجاد جبهه واحد را مورد دقت قراردهیم . " شواری متحد دفاع از حق تعیین سرنوشت ملیتها از تمام کسانیکه در راه آبادی واعتلای وطن و قطع جنگ خانمانسوز کنونی وتحقق برابری و برادری ملیت ها واخوت اسلامی مبتنی بر اصل آزادی و دموکراسی ، مصمم هستند ، جدا درخواست می نماید که برای قطع جنگ وبرقراری صلح دائمی همراه با توده ها فریاد خود را بلند نمایند . اکنون زمان آن فرا رسیده است که تمام نیروهای صادق ودلسوز به مردم از اختلافات سلیقه ای ، قشری و گروهی دست برداشته ودرراه ایجاد یک جبهه واحد و قدرتمند ، همراه با مردم ستمدیده میهن و " خسته از جنگ " گامهای سریع وعملی بردارند " .

پاسیفیزم این درخواست روشن است : " قطع جنگ وبرقراری صلح دائمی " ، اما صلح داریم تا صلح ، صلح ارتجاعی هم داریم و صلح انقلابی هم . بیرق " اخوت اسلامی " هم در اصل به سیاف و گلب الدین ومسعود تعلق دارد و " شورای متحد ... " بی جهت برای به اهتزاز درآوردن آن تلاش می نماید .اما جبهه واحد ، به این صورتیکه " شورای متحد ..." مطرح می نماید ، اصلا نمی تواند تشکیل گردد . اگر قراراست ازاختلافات دست

برداشته شود چرا باید جبهه ساخت و نه یک حزب واحد . وقتی ایجاد جبهه مطرح می گردد باید توجه داشت که اختلافات ایدئولوژیک – سیاسی وجود دارند که نمی شوداز آنها دست برداشته شود . جبهه واحد بر اساس نکات نظر و خواست های مشترک نیروهای مختلف ایجاد می گردد، نیرو های که اختلافات - وچه بسا اختلافات مهم واساسی - باهم می داشته باشند .

حرف آخراینکه ، هواداری " شورای متحد ... " از دارودسته " دوستم " درانتقاد از موافقتنامه جلال آباد ، شرم آوراست و خجالت آفرین . سقوط بعضی ازتوابین جنبش انقلابی کشور واقعا دهشت ناک است ، تا آن حدی که از " تغییر اوضاع ملی و بین المللی مدیحه سرائی برای جنایتکاران خلقی وپرچمی را نتیجه می گیرند

**منتشر شده در شماه نهم شعله جاوید ــ دور دوم**

***

## تنظیم اسلامي دهم
## در حال رسمي شدن

شکست تلاشهای مرتجعین حاکم درینکه حاکمیت شانرا چهره منتخب ببخشند ، به یک مضحکه سیاسی مبدل گردید . پس ازآنکه برها ن الدین ربانی در " شورای اهل حل وعقد " بعنوان رئیس جمهور تعیین گردید ، کوس " اولی الامری " به گردن آویخت ومتحدین سیاسی وپولی اش در پشت سروی به صف ایستادند . وی که خود را بر خر مراد سوار می دید ، بنا به نص صریح آیت قرآنی " اطیعو الله واطیعوالرسول واولی الامرمنکم " همه را به فرمان برداری واطاعت فراخواند ونافرمانبرداران ونا مطیعان را یاغی وباغی واشرار وشورشی علیه " امیر المومنین" حقه وسقه و منتخب شده شورای شرعی خواند .

درمقابل ، صف اسلامی وجهادی مخالف ، نه هراسید و ایضا باتکیه برآیت قرآنی " لعنه الله علی القوم الکاذبین " ، ربانی واطرافیانش را دروغ گو ، متقلب و دسیسه باز خواند

که با پخش پول وپیسه وبا وعده و وعید چوکی های نان دار وروغن دار، کسانی راخریده وفریفته وشورای تقلبی برگزار نموده اند.

تازه مسلمان شده های دار، مرشید دوست یا " جنبش ملی – اسلامی افغانستان " که علیرغم حمایت کم وبیش آشکار از" شورای اهل حل وعقد" در آن شرکت داده نشدند وچیزی بدست شان نیفتاد ، بیشتر ازپیش از کنار ربانی و مسعود دوررفتند و به نظاره گری جنگ ودرگیری میان مسلمان های سابقه دارومجاهدین شهادتنامه دار از پاکستان ، ایران ، سعودی ، آمریکا ، وانگریز ، به تماشا نشستند . این کار برای ربانی واطرافیانش تشنج وتشویش و تحریک بارآورد، درحالیکه کلمه گویان صف مقابل شان را بیشتراز پیش دریاغی گری ویاغیگری شان تشویق وترغیب نمود .

نتیجتا اردوی دولت اسلامی با قوت وشدت بر مواضع یاغی وباغی بزرگ یعنی مجاهد سترگ " الاخی گلب الدین حکمتیار " یورش برد وبرای چندمین بار جنگ شدیدی میان نیروی اصلی انقلاب اسلامی 8 ثور از یکطرف وانقلابیون اسلامی 5 ثوری از طرف دیگر در گرفت . ( * )

اما ازآنجائیکه صف بندی میان هشت ثوری ها و پنج ثوری ها بهم خورده بود ، تعداد زیادی از هشت ثوری ها عملا پهلوی پنج ثوری ها ایستاده بودند و دوستمی ها با نیروی اصلی تامین کننده پیروزی انقلاب اسلامی هشت ثور خود شان را کنار کشیده بودند اردوی دولت اسلامی با شکست هائی مواجه گردید . وقتی چنین شد ، افسران عالیرتبه اردوی دولت اسلامی سراسیمه نزد جنرال حمیدگل پاکستانی شتافتندوویرا ودرمجموع دولت پاکستان رابه مداخله آشکاردراموراخلی افغانستان فراخواندند تا " صلح " برقرار گردد . همان موقعی که جنرال حمید گل وسایر پاکستانیها یکجا با رئیس استخبارات سعودی ، برای تامین صلح میان " برادران " حزبی وجمعیتی تلاش می کردند ، خسته با پای شیعیان شکستانده شد وبر اقشار مردم آنچه آمد که بر هرمنطقه ومردم تحت یورش لشکریان اسلام آمده است و خواهد آمد .

( * ) حزب اسلامی حکمتیار ، روز پنجم ثور را بعنوان روز پیروزی انقلاب اسلامی تجلیل نمود، درحالیکه سایر تنظیم های اسلامی بویژه جمعیت اسلامی - روز هشتم ثور را بعنوان روز پیروزی انقلاب اسلامی " جشن " گرفتند .

پنجم ثور روزی بودکه نیروهای موتلفه گلب الدین – رفیع و پکتین ، مواضع حساس دولتی را در کابل بی سروصدا اشغال کردند . هشتم ثور روزی بود که پس از شکست واخراج پنج ثوری ها از مواضع حساس داخل شهر کابل توسط نیروهای ائتلافی مسعود – دوستم – بابه جان و مومن ، پرچمی های مؤتلف هشت ثوری ها ، رسما اداره دولت رابه صبغت الله مجددی سپردند وبه دولت اسلامی بیعت کردند .

**بهرحال ، دولت مداران پاکستانی، سعودی وایرانی ، دست پروردگان شانرا دراسلام آباد گرد هم آوردند هرطوری بود موافقت نامه ای میان شان به امضاء رساندند وبه مکه بردند شان وبه حجرالاسود سوگند شان دادند که باهم نزاع نکنند ، از جنگ علیه همدیگر بپرهیزند ، مشترکا حکومت کنند ، و " خلق الله" رابنام الله ، اسلام ، قرآن ، جهاد و حکومت اسلامی به اتفاق هم وبا سعه صدر نسبت به هم بچابند و بکوبند .**

**در مذاکرات اسلام آباد تازه مسلمان شده های" جنبش ملی – اسلامی " هم آمدند وغیر مستقیم در گفتگوها شرکت نمودند. این موضوع صرفا مورد اعتراض " خالصی "ها قرار گرفت وباعث شد که آن ها از نشست اسلام آباد بیرون بروند .اما سایر" جهادی ها" بااغماض نسبت به این مسئله برخورد کردند ، اما هنوز کسی ازآنها جرئت نکرد که آشکارا از" تنظیم اسلامی دهم " دفاع نماید .**

**موافقتنامه اسلام آباد نتوانسته بود این موضوع را روشن سازد که چه کسی باید در پست وزارت دفاع قوای نظامی دولت اسلامی را در کنترل داشته باشد . فیصله شده بود که این مسئله باید در مذاکرات بعدی میان " امیران جهادی " حل وفصل گردد . این دعوا که ظاهرا بر سر یک موقعیت مشخصی در دستگاه حکومت بود ، عمق اختلاف ودشمنی میان " جهادی ها " را نشان می داد . همه دعوا ها بر سراینکه چه کسی باید " شمشیر" را دردست داشته باشد ، متمرکزشده بود واین نشان می داد که مسئله بر سرکنار آمدن باهم نه ، بلکه بر سرکنار زدن هم است .**

صدراعظم حکومت وارده ازآنسوی رود سیحون که بنام گلب الدین حکمتیارماند مانند سلف خود " مجددی"، شاه شجاع گونه به جلال آباد قدم گذاشتن ودرآنجا جلسه ای دعوت کردندوبعد ازآن درچهارآسیاب کابل نشستی فراخواندند.اما این کوششها بجائی نرسیدند وجناب شان همچنان در بیرون ازشهرکابل باقی پائیدند.درنتیجه درگیریها که هیچگاهی خاموش نشده بودند، شدت کسب کردند .

نشست امیران ونائب امیران جهادی در جلال آباد ، چند هفته بطول انجامید وتازمانیکه نتایج درگیری های کابل تکلیف " روباه پنجشیر" را معلوم نکرد، این نشست نتوانست به " نتیجه ای " برسد . پس ازآنکه لشکر کشی های " فاتح مکار کابل " علیه نیروهای جهادی مخالف با تسلیمی عمدی یا " غیر عمدی " لوای جنرال مومن در قصردارالامان به مخالفین ، به شکست انجامید ، وزیر دفاع ، ولو بصورت ظاهر ، به زیر کشیده شد وجای آنرا کمیسیون وزارت دفاع گرفت .

درجریان نشست جلال آباد ، نماینده حزب وحدت اسلامی که در خلوص نیت وفرمانبرداری شان از دولت جمهوری اسلامی ایران شک وشبهه ای وجود ندارد ودر نتیجه مسلمانی شان بی غل وغش وغیر قابل سوال است ، پاپیش گذاشت وخواهان شمولیت افراد " جنبش ملی – اسلامی " درکابینه گردید . هیچ امیر ونائب امیر جهادی علیه این پیشنهاد به مخالفت برنخاست . کسانی آنرا کم وبیش تائیدد کردند و کسانی فیصله نهائی درمورد آنرا به بعد موکول کردند . به این ترتیب " تنظیم اسلامی دهم " یک گام دیگر بطرف رسمی شدن به پیش برداشت.

اینچنین بود که ، مجاهد کبیر ستر جنرال عبدالرشید دوستم ، این خالد بن ولید جهاد اسلامی افغانستان ، درآخرین روزهای مذاکرات جلال آباد ، رهبران جهادی را بحضور در کابل و حل وفصل مسایل باقیمانده در داخل پایتخت دعوت نمود . اما وقتی امیران ونائب امیران جهادی توافقات شانرا اعلام کردند وبا بوق وکرنا به وصف وتمجید نشست جلال آباد برخاستند وآنرا یک نشست تاریخی وسرنوشت ساز خواندند وخلاصه با هر

چال ونیرنگی بود خود شانرا ازحلقه محاصره " منسوبین جهاد " بیرون کشیدند ، بیشترین ومهمترین شان به کابل نرفتند . رئیس جمهور به پاکستان مسافر شد ویا به بیان بهتر از مسافرت بسوی خانه برگشت چون گفته می شود هنوز که هنوز است اهل وعیال شان در پاکستان ( پشاور ویا اسلام آباد ویا شایدهم فعلادر تفرجگاه کوهستانی مری ) بسر می برند . برعلاوه مراتب ادب به پیشگاه ولی نعمت مهربان خانخانان خان غلام اسحاق خان نیز بجا آورده شد تا مبادا سوء تفاهمی رخ نما گردد که گویا دست پروردگان افغانستانی شان دیگر خود سر شده اند و خود سرانه جلسه تشکیل داده اند . اطمیان داده شد که نشست جلال آباد ، ادامه نشست اسلام آباد وهمان نشستی بوده که درموافقتنامه اسلام آباد پیشبینی شده بود وهیچ نکته ای در جلال آباد خلاف فیصله های اسلام آباد مورد توافق قرار نگرفته است .

صدراعظم از جلال آباد به چهار آسیاب برگشت و خرسند ازینکه حریف مکارش را از منصب وزارت دفاع دور کرده است ، به امید داخل شدن به شهر کابل وبویژه قصر صدارت بکار وفعالیت پرداخت . اما این فعالیت ها نتیجه نداد و درحالیکه سلسله برخورد ها ودر گیریهای نظامی دوباره از سر گرفته شد وی و کابینه اش بناچار در بیرون از شهر کابل دریک قلعه فئودالی قدیمی، یعنی قلعه حیدرخان حلف وفاداری یاد نمودند وبرگزاری جلسات کابینه ، بیرون از شهر در قصر سابقه شهنواز تنی که همان قصر قدیمی دارالامان باشد، شروع گردید .

حالا مسابقه مضحکی برای جلب وجذب "رهبر محبوب جنبش ملی – اسلامی افغانستان" ( * ) میان امیران جهادی وخاصتا میان ربانی ومسعود از یکطرف و گلب‌الدین حکمتیار ( ** ) از جانب دیگر براه افتاده است. حاصل این مسابقه به احتمال زیاد رسمیت " تنظیم اسلامی دهم " و شرکتش درکابینه خواهد بود که مفهموم آن عبارت است از قبول بقایای پرچمی ها ، خلقی ها ، ستمی ها ، گروه کار وسایر مزدوران شوروی سابق بعنوان یک تنظیم اسلامی . تنظیم اسلامی ایکه لب ولباب سیاستش رااستقرار یک

حکومت اسلامی دوست غرب وروسیه یلتسین می سازد که آنرا صرف نظر از چگونگی سیاست داخلی اش یک حکومت غیر بنیادگرا می خوانند . بدینسان دیگر کسی از امیران جهادی ازجای نداشتن بقایای رژیم سابقه در حکومت اسلامی حرفی نخواهند زد .

منتشر شده در شماره نهم شعله جاوید ــ دور دوم

****

## به پیش به سوی دنیای نوین

یک ونیم سال قبل از امروز ، موقعیکه صبغت الله مجددی ، ممثل دولت اسلامی درآنوقت از مرزتورخم وارد آشور گردید ، مرگ کمونیزم را در افغانستان اعلام نموده و با تبختر وتکبر نعره" الاسلام یعلو ولا یعلی " را سر داد . صرفنظر از اینکه این نعره حتی درهمان موقع نیز آنچنان که اسلامی ها وبویژه رهبران شان می پنداشتند فاتحانه نبود، امروز پس از گذشت یک و نیم سال امتحان عملی ، ورشکستگی وناآرامی ایدئولوژی " اعلی " بیشتر از پیش آفتابی شده است. درین شکی نیست که به اصطلاح کمونیزم " خلقی ها " ،" پرچمی ها" درمقابله با اسلام مجددی وشرکاء ، شکل وشمایل عوض کرد ودر یک پروسه استحالوی دو مرتبه ای از"دموکراسی "خلقی " به " ایدئولوژی وطنی " و سپس به " اسلام ملی " مبدل گردید . اما ازآن جای که این پروسه بعنوان جریان سازش وتبانی میان دوطرف ارتجاعی براه افتاد و برعلاوه "انقلاب اسلامی " ازابتدای " پیروزی بصورت جنگ خونینی میان " انقلاب اسلامی 8 ثور" و " انقلاب اسلامی 5 ثور " درآمد ، پیروزی ایدئولوژیک اسلامی ها از همان روز های اول قدرت گیری شان در کابل ، جدا مخدوش بود.

جریانات ووقایع یک ونیم سال گذشته ، ضربات و صدمات سختی برجاذبه ایدئولوژیک اسلامی ها در میان اقشار مختلف مردم وارد آورده و اعتبار وحیثیت ایدئولوژی اسلامی ، بعنوان ایدئولوژی پیروزمند و بدیل مناسب و مفید برای کشورومردمان کشور ، وجای

آمونیزم دروغین " شوروی ها " و مقلدین وطنی شان ، بصورت جدی و گسترده ای مورد سوال قرار گرفته است . البته این جریان سالها قبل ، دردوران جنگ مقاومت آغاز گردیده بود ، ولی پس از نزول بالای " انقلاب اسلامی " بر کابل ، ابعاد تازه و بسیارشدید تری آسب نمود . سیر پیشرفت این ناآرامی ایدئولوژیک اسلامی ها آن چنان عمیق و گسترده است که حتی پایه های اعتقادات مذهبی " ملت مسلمان " شروع به لرزیدن کرده است.

تفسیر و تطبیق ایدئولوژی اسلامی ها در عرصه سیاست ، از سالها قبل و بویژه ازیک ونیم سال به این طرف ، مملو از وحشی گری ها ، جنایت کاری ها و کوردلی های قرون وسطائی بوده است ،آن چنان که دراین عرصه ، کار ازناآرامی و نافرجامی گذشته وبه بدنامی و افتضاح کشیده است.

این بدنامی و افتضاح پهنه وسیع ودامنه فراخی دارد. این ها سرنوشت افغانستان را به بازی گرفته وموجودیت آنرا به خطر افگنده اند . کشوری که درهر وجب ازسرزمین آن ، درمقابله با اشغالگران سوسیال امپریالیست ، سری برزمین افتاد وحیاتیهدیه شد ، کانون دردریای زهرآلود ملوک الطوایفی فیودالی بدست باند های اسلامی مختلف عملا به پارچه های متعدد تجزیه گردیده وبسوی نابودی وتجزیه رسمی سوق داده می شود .مردمانی که قربانی های بی همتا و فداکاری های عظیمی را در مبارزه علیه خرس های متجاوز وروباه های پیش بلد آن ها متقبل شدند ، کانون توسط باند های اسلامی سابقه دار و متحدین تازه مسلمان شده شان ، کیفر داده می شوند وجزا می بینند . این مجازات هیچ حد ومرزی ندارد واز محدوده های ارتجاعی ترین قواعد و ضوابط نیز فراتر می رود . حیثیت ، آبرو وعزت ، مال ،جان ، ناموس وهمه چیز مردم مشمول این کیفر و جزا قرار می گیرد . شیوه های مختلف و تازه غارتگری ها ، ویرانگری ها، شکنجه و آشتارابداع گردیده و تجاوزات دد منشانه و حیوانی جنسی حتی بر پیره مردان اعمال می شود . آن چه در مورد زنان گفته می شود و به کار بسته می شود ،آن چنان شرم

آور و ننگ آفرین است آه آمتر مرتجعی در جهان جرئت اعمال وحتی جرئت اظهار آن را می تواند داشته باشد. رشته این بدنامی ها و افتضاحات دراز است و تمامی عرصه های سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی را در بر می گیرد. نظام اسلامی از تبیین واستقرار خود بعنوان یک نظام مدون وموزون عاجز مانده است واحزاب اسلامی مختلف تا حال نتوانسته اند حتی در خطوط آلی این نظام باهم به توافق برسند . ارتجاع آن چنان عاجز ودرمانده است آه نه تنها مشکلات کشور و مردم که حتی مشکلات خود را نیز نمی تواند بر طرف نموده و خود را مستقر سازد . کشمکش ها و درگیری های خونین و وحشیانه ای ذات البینی باندهای مختلف اسلامی ادامه یافته است ، هیچ فیصله ، جلسه ، قرارداد و سوگندی مثمرثمر نیفتاد وهیچ راه مسالمت آمیزی برای اختتام این درگیری ها درچشم رس قرار ندارد.

نوازش های محبت آمیز و بذل و بخشش های سخاوت مندانه و کریمانه اربابان در حق جیرهخواران و دست پروردگان شان ، دیگر چیزی متعلق به گذشته است واین ها وقتی می بینند که درمیان مستحقین درگاه اربابان به آخرین صفوف رانده شده اند مرتعش می گردند ، به اضطراب میافتند وبه یاوه گوئی می پردازند ودرین میان حتی به اربابان و پرورندگان خویش نیز نا سزا ودشنام می دهند . دست تمنا و کاسه گدائی شان پیوسته بطرف اربابان ودوستان شان دراز می کنند ، اما افتضاح شان بحدی رسیده است که حتی از میان اربابان ودوستان شان کمتر کسی حاضر است این دست را صمیمانه بفشارد وبه آن کاسه چیزی بیندازد . در مقابل توده های مردم میرغضبان وحشی و خونریزی اند و در مقابل هم ، جنگاوران قهار و سرداران و سربازان پرنامه وآوازه ، اما درمقابل اربابان ودوستان خارجی شان (امپریالیست ها ومرتجعین خارجی ) گداهای مفلوک ومقهوری که از نظر ها افتاده اند وسهم شان سهم شغال.

ارتجاع اسلامی آه ازلحاظ ایدئولوژیک ناآرام و ازلحاظ سیاسی بدنام و مفتضح گردیده است ، نمی تواند برای مدت مدیدی بزور برچه وبا سوءاستفاده از جهل و ناآگاهی و

پراکندگی توده ها به سلطه ننگین و فلاکتبار خود ادامه دهد . امواج مبارزاتی قدرتمندی در مواجهه با استبداد واستثمار و غارتگری حاکم سربلند خواهند کرد و بحرکت خواهند افتاد . هم اکنون نشانه های بارزی ازین حرکت وجنبش در چشم رس قرار گرفته اند . اما کمونیست های انقلابی به انتظار نمی نشینند که این امواج کاملا سربلند نمایند تا بعدا بدنبال آن به راه بیفتند ویا در بهترین حالت سعی نمایند سوار بر پشت امواج براه افتاده بسرمنزل مقصود برسند؛ که نمی رسند و نخواهند رسید . . ما پیشاپیش به استقبال امواج خواهیم رفت ، در قلب بحر ، درآن جای که امواج توفنده ودرهم کوبنده سر بلند خواهند آرد . ما باید این امواج را پیشاپیش شکل دهیم ودربراه افتادن هرچه استوارتر وزود ترآنها با تمام قدرت و توان کوشا باشیم ، تا یکباردیگر قربانی ها به هدرنروند و جان فشانی ها و بال گردن نگردند، کوسه ها ونهنگ های خونریز نابود گردند و دنیای نوین به کف آید.

رفقا !دوستان!

ارتجاع ناکام وبدنام وارربابان برازنده خارجی شان ، سلطه واقتدار شان را بر مردمان ما ، بر پایه های لرزان و متزلزل بنا نهاده اند . این سلطه واقتدار محکوم است که نابود شود ، اما با دست کمونیست های انقلابی و توده های انقلابی تحت رهبری آنها و دریک مبارزه خونین و سخت و دراز مدت ، باباور عمیق ونظاره دقیق ومتداوم به دنیای نوین آینده به پیش!

***

## خاطره تابناك سیزدهم میزان

روز سیزدهم میزان سال 1344 درتاریخ حیات سیاسی کشور ما ازآن رو یکی از روزهای فراموش ناشدنی بحساب می آید و درچنین روزی پایه اولین جنبش متشکل انقلابی مارآسیستی – لنینیستی– مائوئیستی (درآنزمان مائوتسه دون اندیشه ) یعنی "

سازمان جوانان مترقی " تحت رهبری خط فکری رفیق شهید اکرم ریخته شد . تشکیل "س . ج . م " درکشور نیمه فیودالی – نیمه استعماری افغانستان ؛ کشوری که ارتجاع حاآم برآن به سردمداری خاندان طلائی نمی خواستشعوراجتماعی وطبقاتی توده ها ی زحمتکش بیدار شده وبه " خواب ناز " آن ها خللی وارد نماید، در کشوری آه دیگر عمدتا به ساحه تحت نفوذ سوسیال امپریالیزم شوروی تبدیل شده و باند "دموآراتیک خلق " حیثیت ستون پنجم این امپریالیزم نوخواسته را ایفا می نمود ، آنچنان شیپور باهیبتی بود که با وجود گذشت بیست ونه سال وارتداد بسیاری از رفقای نیمه راه و دشمن شادآن ، هنوز هم ارتجاع نیمه فیودالی – نیمه استعماری با وجود جابجائی چندین حاکمیت درآن ، شبه مائوئیزم و خطر شعله ای ها را در همه جا مشاهده می نماید " . س . ج . م " با وجود کوتاهی عمر خط اصولی اش تاثیرات ژرف و دیر پائی روی جامعه از خود بجا گذاشت که نه تنها توده های زحمتکش وانقلابیون پاکباز از آن متاثر اند ، بلکه ارتجاع اسلامی 8 ثوری نیز آه این قدربه توانمندی اش برای شکست دادن کمونیزم؟! بخود می بالند در هر حرآت ضد خود از توطئه مائوئیست ها نامبرده وآن را جدی تلقی می نمایند . چرا چنین است ؟ ودلیل دیرپائی تاثیرات مثبت این امر بالای دوست ودشمن در چیست ؟ وازآن چه درس های می توان استخراج نمود.

دلیل تاثیر عمیق ودیرپای خاطره " س . ج . م " و جریان دموکراتیک نوین ، صرف نظر از اشتباهات وانحرافات آن عمدتا دراین است که درکشور نیمه فیودالی – نیمه استعماری افغانستان که استبداد خاندان طلائی بیداد می نمود ، هیچ نیروی رزمنده و فعالی که واقعا از منافع اساسی توده ها حمایت نموده وآن ها را در مبارزه علیه نظام استبدادی و چاکران خلقی ، پرچمی واخوانی آن فعالانه رهبری وسازماندهی نماید ، وجود نداشت . همین قاطعیت و اتکاء به توده ها در پرتواتکاء به خط اصولی بود که " س . ج . م " و جریان دموکراتیک نوین را قادر نمود تا درمدت کوتاه بعد ازتاسیس – در فاصله بین سالهای 44 ـ 1348 ـ به یک نیروی فعال مبارزاتی و حاضر درصحنه

سیاسی کشور تبدیل شده و حضور خود را از بدخشان گرفته تا میمنه ، از مزار گرفته تاهرات ، از کنر گرفته تا نیمروز و از هزاره جات گرفته تا قطغن به نمایش گذاشته ودرهمه جا اعتماد توده هارا بخود جلب نمایند . وقتی پای قاطعیت درمبارزه واتکاء سازمان روی خط اصولی بمیان می آید ، میتوان از همین دو عاملی که باعث چنین کسب اعتباری برای سازمان شده استنام برد. با این هم ، خوبست بدانیم که مهمترین جنبه های قابل تذکر خط اصولی بصورت مشخص چه بوده است تا متوجه شویم که باتکیه آوردن یا تکیه نکردن بآن چه چیزی عاید جنبش انقلابی خواهد شد.

## "س.ج.م " و رهایی توده ها از چنگال نظام حاکم:

الف- " س . ج . م " با اتکاء به ایدئولوژی " م . ل . ا " و تحلیل از اوضاع سیاسی – اجتماعی کشور و درک حاکمیت نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری بر آشور ، راه رهائی خلق های کشور را از چنگال این نظام وسلطه امپریالیزم بخصوص سوسیال امپریالیزم شوروی ، در گرو پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ارزیابی نموده وبه پیروزی چنین انقلابی اصرار ورزید.

ب – برای به پیروزی رساندن چنین انقلابی به جای پیشنهاد راه های نو استعماری وبه اصطلاح میان بر و آسان که عبارت بود از تبلیغ برای بوجود آمدن یک حکومت دموکراتیک از طریق مبارزات پارلمانی با بینش پیشبرد مبارزات قانونی و مسالمت آمیز در چوکات قانون اساسی دولت که از جانب دارودسته خلق و پرچم وگروههای اخوانی ارایه شده بود ؛ سیاست ارتجاعی که نه تنها خللی در بناء نظم آهن به وجود نمی آورد ، بلکه برعکس این بناء آهن و فرسوده را آرایش و پالش نموده ، باعث محکمتر شدن هرچه بیشتر زنجیرهای بسته شده در دست وپای توده ها شده ، بردگی آن ها را طولانی و بدبختی آن ها را مضاعف می نمود ، راه مخالفت بااین دموکراسی بازی قلابی ودموکراسی ارتجاعی را در پیش گرفته و بر ضد این دموکراسی بازی که درمرکز توجه

**آن مبارزه پارلمانتاریستی قرار داشت ، مبارزه جانانه ای را پیشبرده وبا فعالیتپارلمانتاریستی بایکوت نمود.**

**ج – به همین ترتیب " س . ج . م " برای پیشبرد مبارزه اصولی همه جانبه ، ضرورت افشاء نهادها وچهره های انحلال طلب و تسلیم طلب – اپورتونیست ورویزیونیست را فرموش نکرده و بمبارزه افشاگرانه فعالی علیه دارودسته خلق و پرچم و گروههای اخوانی مبادرت ورزیده و این مبارزه را تا آن جا می توانست به طرق مختلف به پیش برد.**

**"س . ج . م " که پیشبرد مبارزه علیه اپورتونیزم را بعنوان بخشی از مبارزه ضد امپریالیستی درک می نمود بخوبی می دانست که پیشبرد فعال این مبارزه ، بصورت افشا ء تاکتیک های اپورتونیست ها و درجریان فعالیت مداوم روزمره وبا برخوردنرمش ناپذیر با این تاکتیک هاست که می تواند خودرا بنمایش گذارد ، چنان چه رفیق شهید اکرم درجمعبندی از مبارزات ماه جوزا مینویسد " : تجربه چهارم جوزا نشان داد که اتخاذ موقف اصولی ونرمش ناپذیر در برابراپورتونیست های " خلقی " صد در صد صحیح بود . فقط آنگاهی که مرزعملی میان ما واپورتونیست ها کاملا آشکار وآشتی ناپذیر باشد ، می توان به بسیج هرچه وسیعتر تود ها نایل آمد سطح درک آنها از تئوری را بالابرد و شعور سیاسی آن ها را بیدار نمود و پرورش داد . مبارزه آشتی ناپذیر عملی در تاکتیک ، اینست راه صحیح بسیج توده ها. " (از یادداشتهای رفیق اکرم مورخ 1348/4/2)**

**توجه به هر سه مورد مهم تذکر رفته در فوق نشان می دهد که " س . ج . م " در چه زمینه های اصلی ومهمی روی خط اصولی تکیه می نموده است . همین تکیه اش روی خط اصولی و مبارزه سازش ناپذیر باارتجاع بود که چنین چنگی به دلها می زد و توده ها را در حمایت از موضع آن بر می انگیخت و در نتیجه دشمنی آشتی ناپذیر ارتجاع نیز از همین جا باوی آغاز شد. نقل از شماره دهم شعله جاوید ــ دور دوم**

**1 ـ هشت ثوري ها واظهار تشويش وترس آن‌ها از مائوئيست ها:**

**احزاب اسلامی بخاطر تقویت دولت اسلامی 8 ثوری نیمه فئودالی - نیمه استعماری خود و کمک به کارزار جهانی مبارزه ضد کمونیستی ، پیوسته تلاش خواهند نمود تا با سوء استفاده ازعقاید مذهبی مردم و سطح نازل آگاهی سیاسی آن ها از ضرورت مبارزه ضد کمونیستی حرف زده و به موجودیت چنین خطری در کشور اشاره نمایند.**

**احزاب اسلامی برای پیشبرد این هدف پلید خود اعمال ضد مردمی و جنایات وطنفروشان خلقی وپرچمی وبادار سوسیال امپریالیست آنها را به کمونیزم نسبت داده ، می کوشند مائوئیزم وکمونیزم انقلابی را نیز بدنام نموده وذهنیت مردم را در مقابل مائوئیست‌های انقلاب و خدمتگار صادق توده ها تحریک نمایند . برخلاف چنین ادعاها اگر بخواهیم به واقعیت ها ،برخوردصادقانه نموده وواقعیت ها را آن طوریکه هستند بازگونمائیم ، یقینا معترف خواهیم بود که : راه کمونیستی یا راه رویزیونیستی اپورتونیستی ابدا یکی نبوده درهیچ مقطعی باهم هم جهتی وهمنوائی نداشته اند . برعکس تاریخ کشور ما وتاریخ آشتی وسازش امپریالیزم و رویزیونیزم بین المللی خواه روسی یا چینی ، البانیائی یا ویتنامی وغیره شهادت می دهد که رویزیونیست ها ،اپورتونیست ها وتسلیم طلبان رنگارنگ واحزاب اسلامی گوناگون بدلیل تبانی ارتجاعی ونزدیکی مواضع سیاسی ایدئولوژیک شان توانسته اند با هم متحد شده و مشترکاعلیه کمونیزم ومنافع مردم عمل نمایند . ائتلافی بودن دولت 8 ثوری و خوش خدمتی انحلال طلبان با این دولت و جناح های گوناگون آن خود بهتر از هر دلیل واستدلالی به صحت گفته های ما وبطلان ادعاهای احزاب اسلامی و دولت 8 ثوری حکم می نماید.**

## فرجام مواضع انحلال طلبانه

## رفقای نیمه راه و ضرورت مبارزه علیه آن:

تمام آن دسته ها، گروه ها و سازمان های که از طریق بوجود آوردن انشعاب د "س.ج . م " و مبارزه علیه آن ومخالفت با خط اصولی آن بوجود آمده بودند ، با استدلال های پراگماتیستی که خود از بوجود آمدن خلل در اعتقادات ایدئولوژیکی آن ها و بی اعتقادی شان به " م . ل . م " منشاء می گرفت و موعظه آنها به ضرورت احترام به "عقاید" و "ذهنیت مردم " ، " واقع بینی "و پیش گرفتن " سیاست واقعی و مورد علاقه مردم " با هر تغییر اوضاع داخلی و بین المللی نه تنها با اعتقادات کمونیستی وداع وآنرا مورد سوال قرار دادند ، بلکه با آن ضدیت و دشمنی نیزنمودند . نتیجه منطقی چنین ضدیتی باعث بدور افگندن درفش مبارزه انقلابی و ملی – دموکراتیک نیز شده وآنها را تاسطح خادمین مواضع اسلامی ومداحان " نظم نوین جهانی " به نظم دلخواه امپریالیست ها تنزل داد. برای ما مهم نیست که این انحلال طلبان و تسلیم طلبان چه نامی بخود می گذارند ،ما در موقع قضاوت آن ها را از روی نامیکه خود آنها بالای خود گذاشته اند ، بلکه از روی موضعگیری ها وفعالیت های روزمره آن ها به قضاوت می نشینیم . شاید برخی بدون این که روی ضرورت موضع گیری علیه دولت 8ثوری و پیشبرد مبارزه علیه آن حتی حرفی به زبان آورند ، بنا بر پاره توهمات و خوشحال نمودن وجدان کاذب خویش ، خود را " م . ل " یا " م . ل . ا " بخوانند؟! با برخی دیگر دل خودرا با دموکرات خواندن خویش وبلند کردن شعار " مبارزه برای دموکراسی وعدالت اجتماعی " خوشحال ساخته وبرای تحقق یابی این " دموکراسی وعدالت اجتماعی " به آستان امپریالیزم و موسسه خادم بدنام آن – موسسه " ملل متحد – " عرایض خود را تقدیم نموده وبا خشوع وخضوع خواهان مداخله آن ها وبرگذاری " لویه جرگه عنعنوی " در پناه توپ وتانک آن ها باشند . با مانند برخی دیگر بابه رخ کشیدن ماسک اسلام خواهی واسلام پناهی ، راه سعادت خود را در برقراری یک دولت اسلامی " واقعی" ؟ ! سراغ نموده وهریک خود را مبارز ومرد معرکه میدان بدانند ! ! ولی ما همه این افراد و گروهک ها را آه بازمانده وتفاله ای از

بخش های انحرافی منشعب شده از " س . ج . م " وجریان دموکراتیک نوین می باشد ، سروته یک کرباس میدانیم وبا وجود داد وفریادهای مخالفت گرانه شفاهی و تحریری آن ها به سبک اداره وروش دولت اسلامی 8 ثوری ، فعالیت های باصطلاح مبارزاتی و سنگر مبارزاتی آن ها را درخدمت تحکیم پایه های همین دولت ونظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری میدانیم که باعث فربه شدن ارتجاع اسلامی می گردد . شاید فعالیت این انحلال طلبان وتسلیم طلبان بجای تقویت جناح ربانی، باعث تقویت جناح گلب الدین یا جناح " ظاهرخان ، ببرک ودوستم " گردد ودر نتیجه تحقق خواسته های آنها فضای صلح بین جناح های ازنیروهای ارتجاعی وتضعیف یک جناح جنگ افروز ، جنگهای فعلی خاتمه یافته ودولت " نظم وقانون " برقرار وصلح وآرامش در کشور اعاده گردد . بازهم دولت مستقر شده ،دولت متعلق به این جناحها یعنی دولت ارتجاعی اسلامی ، دولت متعلق به نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری دولت تفتیش عقاید بوده وبه این دلیل همانند دولت کنونی باعث به زنجیر آشیدن هرنوع حقوق اجتماعی ، مدنی وسیاسی مبتنی بر آزادی بیان وعقاید خواهد بود . ولی رفقای نیمه راه که کنج عزلت وزندگی آسوده ننگین را بر مشکلات مبارزه انقلابی ترجیح داده اند ، همین خوش خدمتی به ارتجاع اسلامی ودشمنی با مردم و راه انقلاب را مبارزه دموکراتیک وفعالیت ممکن " واقع بینانه " جا می زنند ؟ ! به این ترتیب آن های که از موضع مردم و خط اصولی " س . ج . م " دور شده وبا آن به دشمنی برخاسته بودند ، باوجود ادعای حمایت از منافع مردم در فرجام جای خود را در صف مقابل مردم تعیین نمودند.بهترین راه گرامی داشت خاطره تابناک سیزدهم میزان ، پافشاری روی مبارزه انقلابی تحت درفش حزب کمونیست افغانستان می باشد ، بس:

**به پیش درراه تقویت این یگانه درفش تا به آخر انقلابی!**

***

# اداره ائتلافي و صدراعظم اسلامي ؟!

طرح مسئله اداره ائتلافی از همان فردای پیروزی ضد انقلاب 8 ثوری به عنوان یک واقعیت ننگین انکار ناپذیر وداغ ننگی بر پیشانی مجریان آن که همه دشمن مردم اند ، از جانب حزب کمونیست افغانستان مطرح گردید ؛ ائتلافی که بر پایه " تبانی – تقابل "به وجود آمد ، بین قدرت های امپریالیستی وبه خاطر تحقق " نظم نوین " دلخواه آن ها استوار شده است.

ولی ازآن جای که هیچ تبانی نمی تواند به صورت مطلق وجود داشته باشد ، لذا درین ائتلاف وابستگی شان به امپریالیزم ، ارتجاع پاکستانی ، ایرانی و سعودی خواهند توانست کارنامه بهتری از آن چه تا آنون انجام داده اند ، انجام دهند. وقتی حزب کمونیست افغانستان علیه دولت ائتلافی 8 ثوری حرف میزند،بهمین جنبه هایی از واقعیت هاوحقایق عطف توجه نموده وبااستناد به آن روی ضرورت ناگزیری تغییراوضاع بصورت انقلابی تکیه نموده،به پیش برد مبارزه جدی وشجاعانه علیه این دولت پافشاری می نماید.درحالیکه نیروهای ارتجاعی مثل حزب اسلامی گلب الدین وتسلیم طلبان وقتی حرفی هم درمورد اداره ائتلافی به زبان می‌آورند، یا صفحه ای رادرین مورد سیاه می‌نمایند، منظور شان تحت فشارقراردادن جناح نسبتا مسلط دردولت اسلامی، به منظورآسب امتیازبرای گروه خود می باشد. اگر به تبلیغات حزب اسلامی گلب الدین در این مورد توجه نموده ، بخواهیم واقعیت برخورد منفعت پرستانه و مصلحت گرانه آن را درک نمائیم ، یقینا سیر تغییرمواضع حزب اسلامی از یک واقعه تا واقعه دیگر توجه ما را بخود معطوف خواهد ساخت و سرنخ بسیار مضبوطی را برای افشای بیشتر ماهیت آن بدست ما خواهد داد.

این حزب بنیاد گرا که همانند رقیب جمعیتی خود ، عمدتا خواهان برقراری سلطه گروه خود و مؤتلفین مطمئن خویش می باشد ، خود را دردفاع وبرقراری آامل حاآمیت نظام نیمه فیودالی ـ نیمه استعماری متعهدتراز دیگران می داند ، یکی از مسایل مورد

اختلافش با جمعیت اسلام اینست که ، این حزب فکر می کند ، در صورت برقراری وتداوم حاکمیت جمعیت وشورای نظار، تداوم سلطه حاکمیت شوونیستی طبقه حاکمه ملیت پشتون درخطر می افتد . اما گلب الدین با زرنگی می خواهد از بیان صریح موضع خود در مورد ترسش درازدست رفتن این سلطه طفره رفته و آن را رنگ اسلامی دهد ، تا بدین وسیله بتواند بآسانی به هدف خود دست یابد . فریاد های گلب الدین وجریده شهادت درمورد " اداره ائتلافی " و موجودیت " کمونیست " ها به عنوان عامل " نفاق " و اسلامی نبودن دولت کنونی همه پوششی است برای پنهان کردن تشویش اصلی وی. مخالفت ربانی و مسعود با گلب الدین و کوشش در مورد از دست ندادن وزارت دفاع ، خود از جهتی ناشی از تمایلات ناسیونالیستی ارتجاعی و شرمگین آن ها بوده و بیان گر تلاش آن هاست در جلوگیری از برقراری سلطه کامل حاکمیت طبقه حاکمه ملیت پشتون . ولی ربانی ومسعود نیز بدلیل اعتقادات ایدئولوژیکی شان و تکیه بر بنیادگرایی ، بدامن اسلامی چسپیده و با استمداد از آن می خواهند با حریف شوونیست و بنیادگرای خود مقابله نمایند. اگر جناح شوونیست با تکیه به اصول اسلامی ، خواهان پایمال نمودن حقوق حقه ملیت های تحت ستم کشور می باشد ، جناح ربانی و مسعود با وجود پاره تمایلات ناسیونالیستی ، بدلیل اعتقادات ایدئولوژیکی و اتکاء به بنیادگرایی ، ناسیونالیزم آن ها در قالب یک ناسیونالیزم آغشته به سموم مذهبی درآمده و درحدود آسب اقتدار برای گروه خودشان محدود می ماند و در نتیجه ازبرسمیت شناختن حقوق ملیت ها سرباز می زند.

اما در مورد اداره ائتلافی و صدراعظم اسلامی مورد ادعای گلب الدین و جریده شهادت ، می توان گفت که : اگر هزار بارهم گلب الدین و جریده شهادت تلاش به خرج دهد تا حقایق ائتلافیبودن خود را کتمان نموده و گناه را بگردن ربانی و مسعود اندازد و فقط آن دو را ائتلافی جلوه دهد چیزی جز رسوایی بیشتر عایدش نخواهد شد . زیرا واقعیت ائتلافی بودن حزب چون اظهرمن الشمس به همه روشن است. ازان گذشته

**آقای گلب الدین خود صدر اعظم یک دولتی است که بنا به اعتراف خودش آن دولت ، دولتیست ائتلافی.**

**اگر اصول حزب اسلامی به اصول ملی ووطن پرستانه مطابقت می داشت و اگر حزب اسلامی بجای کوشش در جهت سوء استفاده ا زعقاید سنتی مردم و پیش کشیدن اصول جنگ صلیبی وتکیه بر این اصول ارتجاعی ، به اصول ملی و وطن پرستانه اعتقاد حد اقلی پیدا می کرد ، درآن صورت قطعا حاضر نمی شد در اداره ائتلافی ربانی – پرچمی پست صدراعظمی راعهده دار شده و قبل از آن تن به سازش و ائتلاف با تنی و غیره نمی داد.در حالیه حزب اسلامی ورهبری منفعت پرست و مصلحت گرایی آن ، نه تنها بعد از پیروزی ضد انقلاب 8 ثوری در اداره ائتلافی از سهم صدراعظمی بر خوردار است ، بلکه در زمان سلطه و حاکمیت رژیم دست نشانده و موجودیت قوای اشغالگرنیز با رژیم باصطلاح کمونیستی خلق و پرچم از طریق قوماندان های مشهور خود رابطه پروتوکولی داشته است ، که عبدالصبور فرید اولین صدراعظم دولت اسلامی از ولایت کاپیسا ، آمر رسول فرمانده حزب از ولایت بغلان ، انجینیر نسیم ( مهدی) فرمانده قدرتمند حزب ازولایت فاریاب که اکنون معاون اول شورای عالی و عضو اجرائیه جنبش ملی– اسلامی بوده و مغز متفکر این جنبش خوانده می شود و ... نمونه های بارز آن بشمار میروند. به همین ترتیب ائتلاف گلب الدین – تنی در کودتای مشترک آن ها علیه حکومت نجیب و مذاکرات شخص گلب الدین با وطنجار ، پاکتین و رفیع و "تسلیم شدن " وزارت داخله و قطعات نظامی مربوط به دارودسته خلقی ها به این حزب همه حقایقی انکار ناپذیرومشت کوبنده ای اند بردهن حزب اسلامی وجریده شهادت. بالاخره ، برخورد حزب اسلامی با ملیشه های دوستمی بعد ازیکسال واندی دادوفریاد را نمی توان در مقابل این حزب قرارنداد.آیا همین حزب اسلامی وشخص گلب الدین نبودکه می گفت: موجودیت ملیشه های خونخواروجنایتکارراحتی برای یک لحظه هم درکابل تحمل نمیکند و خواهان خلع سلاح کامل آن ها بوده وخروج آنها**

را از شهرکابل مطالبه مینماید؟ چراکنون حزب اسلامی باچنین یک نیروی جنایتکارابرازهمدردی نموده وبرایش تصدیق ملی واسلامی بودن صادرمی نماید آیا همین آقایون نبودند که ادعا می نمودند : آن ها با جمعیت و شورای نظار سر جنگ ندارند ، ربانی ومسعود برادران جهادی آن ها می باشند ؟ جنگ آن ها با ملیشه های دوستمیست ، ولی حال رشید دوستم بنابه ادعای جریده شهادت و گلب الدین با واقع بینی ودرک حقایق از پهلوی ربانی و مسعود دورشده است ؟ ! وبه این دلیل حزب گلب الدین جواز اسلامی برایش صادرمی نماید ؟! از آقای گلب الدین می پرسیم چطورممکن است خودت صدراعظم اسلامی خوانده شوی که رهبری بالاترازخودت غیر اسلامی وائتلافی باشد ؟ کدام منطقی قبول خواهد نمود که وقتی درمقابل رهبری ای حلف اسلامی یادکنی که آن رهبری درهمان موقع ولحظه اسلامی بوده وبعدا بلا فاصله غیر اسلامی شود . آقای گلب الدین مابر این باوریم که دولت ائتلافی 8 ثوری یک دولت کاملا اسلامیست و خودت نیز به مسلمانی ربانی در شماره های ماه سنبله 72 اعتراف نموده ای و ما نیز شک وشبهه ای در مورد مسلمانی وی نداریم . ماواقعیت یک دولت اسلامی رابراساس قوانین نافذ ومرعی الاجرا اسلامی آن مورد نظر داریم ، نه اینکه مثلا فلان وبهمان زعیم وقاید آن دولت تاچه حدودی به اصول اسلامی برابراست یا خیر . زیرا بسیار ناممکن است برخی از قایدین مثل یزید مروان حصار ، هارون الرشید ،معتصم باالله و غیره که همه دروقت خود خلیفه المسلمین خوانده می شدند ، خود به برخی از اصول اسلامی چندان پابندی نداشتند ولی با وجود آن قوانین قابل تطبیق اسلامی بود وخود آنها نیز در تطبیق این قوانین بالای دیگران کوتاهی نمی کردند. اگر از نمونه ها ی خیلی قدیمی که بگذریم مثال ظاهر شاه ، محمد داود وازآن هم بارزتر مثال های تره آی ،امین ،ببرک ونجیب الله خیلی جالب اند . اگر به دوره زمامداری ظاهرشاه بنگریم ، وی با وجود تنفیذ قونین اسلامی مطابق به فقه حنفی ، پیک شرابش را بدون هیچ پرده پوشی درمجالس زمامداران ممالک غربی وکشورهای پیمان وارسا بر می داشت ،درحالی

که تره کی ، امین وببرک باوجود موضع رویزیونیستی واعتقادات شخصی اته ئیستی – منکر خدابودن – در قوانین اساسی تصویب شده درزمان زمامداری آنها ،این موضوع پذیرفته شده بود ، که این قوانین با اصول اسلامی مطابق می باشد و حتی خود آن ها پیوسته در نماز های عیدین وتراویح حضور بهم می رساندند و هیچ گاهی به نامسلمانی اعتراف نکرده اند . بحث نجیب الله دیگر کاملا معلومست . وی بر علاوه تاکید بر موجودیت قوانین اسلامی خود ش نیز پیوسته می کوشید در تظاهر به مسلمانی ریکارد گلب الدین را بشکناند. ما همین های را که احزاب اسلامی مطابق به هدایات باداران غربی خویش " کمونیست " و حکومت شان را " کمونیستی " می خواندند ، ابدا کمونیست ندانسته ایم ، نه آن ها اعتقاد کمونیستی داشتند و نه حکوما ت آن ها ، حکومت های کمونیستی بود. مادرتحلیل فوق خویش درمورد اسلام بودن و نبودن یک دولت بصورت دقیق در عین اتکاء به بینش کمونیستی خویش ، برای روآردن دست احزاب ارتجاعی اسلامی ، توضیحات استدلال های اسلامی را نیز مدنظرداریم . ازین رو حق داریم باردیگر تاکید نمائیم آه : ما به اسلامی بودن دولت ربانی که گلب الدین صدراعظم آن است شک وشبهه ای نداریم ولو آقای گلب الدین منافقانه به اسلام روآورده واز اسلام برای بقدرت رسیدن خود سوء استفاده نماید . این منافقت احتمالی موصوف جنبه تابع داشته و اهمیتش در درجه دوم قرار دارد و مسئله حق " الهی " است تا حق "ابدی " واین ازاسلام بودن دولت 8 ثوری جوی هم کم نمی کند زیرا اصل موضوع ، موجود ومدون بودن قوانین اسلامی وتطبیق آن از جانب زعیم اسلامیست ، زعیمی که به مسلمانی معترف باشد . از ظاهر شاه گرفته تا ربانی تمام " . زعیم " های کشور ما خود قوانین را توشیح نموده اند. که با وجود اختلافات موجود جزوی دربین قوانین آن ها همه اسلامی بوده است درعین حال تمام این "زعما " به مسلمان بودن خود اقرار داشته ودر ملاء عام این اقرار خود را پس نگرفتند. در بین تمام این حکومت ها ودولت ها ، دولت 8 ثوری در اسلامی بودن خود از هر لحاظ شرط وشروط اسلامی

را پوره دارد ، از علم واصول دین گرفته تا دستاروپکول ازهمین روبلافاصله بعد از برقراری ائتلاف واعلام قوانین موقت فرمان به درون چهار دیواری خانه راندن زنان و به زنجیر کشیدن تمام عقاید وافکار غیر اسلامی وممنوعیت وفعالیت علنی ومخفی آن را صادرنموده ، برای تحقق عملی آن شروع به بریدن دست ، سنگسار نمودن وبه دار آویختن نمود. نکته قابل توضیح دیگر اینست که : در قوانین اسلامی نیز همانند تمام قوانین طبقاتی متکی به نظام غیر عادلانه ، مقام بزرگان واشراف مورد حمایت قرار میگیرد ، از همین رووقتی با شرط و شروط زمان استقرار حاکمیت احزاب اسلامی فرا رسید، آن ها برای اصول اقتدار واستقرارحاکمیت خویش بااتکاء به جوازشرعی ، فتوای عفو عام وتام را صادر و جنایت کاران خلقی وپرچمی را مورد نوازش قرار داده وبا آن ها ائتلاف نمودند ؟! آقای صبغت الله مجددی اولین ممثل دولت اسلامی نه تنها برای رشید دوستم رتبه سترجنرالی عطا ووی را مجاهد بزرگ خواند ، بلکه خواهان آزادی نجیب شده و آنرا نیزشامل این عفو اعلام شده دانست.مولوی منصور برای رشید دوستم لقب خالد بن ولید افغانستان اعطاء نمود ودرآخرربانی نیزرشید دوستم را با اعزازخاصی پذیرایی نمود . آقای گلب الدین که بنابر دلایل و مصلحت های حزبی اش نمی خواست امتیازی برای جنبش ملی – اسلامی قایل شود،بعد ازبرقراری تفاهم در مقابل موجودیت جواز شرعی سرتسلیم خم نموده وجنبش ملی – اسلامی راعملابرسمیت شناخت؟! دراخیروضاحت این نکته را نیز ضروری میدانیم که : وقتی حزب ما ائتلافی بودن دولت 8ثوری را مورد انتقاد قرارمی دهد وازآن بعنوان لکه ننگی به دامان ننگین احزاب اسلامی یادآوری می نماید ، معنایش این نیزهست که این احزاب نه صرفا بنا برمواضع سیاسی –طبقاتی شان از ارتجاع نیمه فیودالی – نیمه استعماری وامپریالیزم حمایت می نماید ، بلکه مواضع ایدئولوژیکی آن ها نیز وقتی با سیاست گره خورده وآن ها سیاست را برمبنای ایدئولوژی خویش سبک وسنگین می‌نمایند، ایدئولوژی آن ها از یک پدیده صرفا عبادتی وانفرادی بیک ایدئولوژی ارتجاعی وضد مردمی تبدیل می

شود وائتلاف با هردسته جنایت کاری را توجیه تفسیرخودرا می یابد .ازهمین روست که حزب ما طرفدارجدائی دین ازدولت بوده وخواهان آنست تادین درامورسیاسی مداخلت نه نماید ، وفعالیت احزاب وسازمان ها نه برمبنای سلطه دین برامورسیاسی – اجتماعی، بلکه برمبنای اصول سیاسی– اجتماعی ودرجهت تامین منافع توده های زحمتکش وتامین وتحکیم حقوق حقه سیاسی ،اجتماعی واقتصادی آن ها پیش برده شود ، تاجلو توجیه وتفسیروطنفروشان وجنایت کارانی مثل ربانی ، گلب الدین ، مزاری ، سیاف ، خالص ، رشید دوست، پیر، حضرت ، مولوی محمد نبی و هم قماشان آن ها گرفته شده وآن ها این فرصت را نیابند تا باسوء استفاده های شان ازعقاید سنتی مردم وسطح نازل آگاهی آن ها ، سیاست ارتجاعی وسیادت ارتجاعی را قوام وگسترش دهند مرگ برهمه آن های که می خواهند ازدین و مذهب بعنوان وسیله ای برای فریب مردم وحصول مقاصد ارتجاعی خود سوء استفاده می نمایند!

## حکمتیار و مسئله ستم ملي

حکمتیار صدر اعظم دولت اسلامی خطاب به اعضای شورای مرکزی واراکین آن بیانیه ای ایراد نموده است آه در شماره ( 17 ) جریده شهادت مورخ نهم ثور 1372 تحت عنوان " په اسلام آباد او مکه مکرمه آی دوی معاهده صرف د دی لپاره لاسلیک آری چی د جنگ فرصت ترلاسه آری" درج شده است. درین شماره وی درعین دفاع از موقف به اصطلاح اصولی خود وپیروزی انقلاب اسلامی درپنجم ثور 71 با فتح کابل توسط مجاهدین حزب ، روی توطئه های غرب ،عمال کمونیزم ومجاهد نما ها انگشت انتقاد گذاشته ، آمادگی جمعیت را در امضا موافقتنامه اسلام آباد - سعودی ، کوششی برای بدست آوردن فرصت برای آمادگی برای تداوم جنگ ارزیابی می نماید.

محور بحث درین بیانیه عبارت است از "افشای تلاش های غیر اسلامی مجاهد نما ها از طریق دامن زدن به مسئله نام نهاد ستم ملی وشوونیزم اعمال شونده از جانب

**پشتونها. "وی در استدلال های خود گویا کوشیده است تا ریشه ستم ملی وحقیقت آن را برای سامعین خود روشن نماید ؟! براساس استدلال حکمتیار:**

**- نیروهای کمونیستی تحت فرمان مسعود جنگ رادر 6 ثورعلیه حزب اسلامی شروع نمود. متاسفانه این ائتلاف نا مقدس زیر پوشش مسئله زبان ، سمت و زیر نام خواسته های " اقلیت ها" بوجود آمد.**

**- قدرت های خارجی می خواستند افغانستان را بر اساس زبان ، سمت و مذهب تجزیه کنند وبه همین خاطر از یک مدت درازی به این طرف برای شعله ورساختن این تعصبات این سخنان رابه زبان می آورند که دوصدوپنجاه سال پشتون ها حکومت نموده اند وحالا " اقلیت ها" حاضرنیستند که حکومت پشتون ها را قبول نمایند.**

**- این گفته ها از رادیوی بی بی سی وصدا ی امریکاست. آن ها می خواهند افغانان نادان و بی عقل را تحریک نمایند تاذهنیت ملی گرائی ، قومی وتعصبات مذهبی را برانگیزند و وحدت ملی مارا ختم کنند وافغانستان را پارچه ، پارچه نمایند ، اقوام را بر خلاف همدیگر بجنگانند ، به نام هایاقلیت واکثریت ائتلاف ها بوجود آورند وبه این ترتیب نگذارند که درافغانستان یک حکومت مرکزی قوی بدست مجاهدین ساخته شود**

**- بعد از خاتمه یافتن امپراطوری روسیه دیگر کمونیزم در مقابل غرب یک خطر به حساب نمی آی ، بلکه برعکس احزاب کمونیستی در کشور های اسلامی وجهان سوم برای غرب نظر به دیگران وسیله ای بهتری می باشد ، چرا که غربی ها درمخالفت با اسلام مانند این ها حزب وقوت منظم نداشتند که ازآن استفاده می آردند . درچنین مملکت ها فقط احزاب کمونیستی اند که غرب می تواند ازآن ها برای مخالفت با احزاب وتنظیم های اسلامی استفاده نماید.**

**- مسئولین پنتاگون با الفاظ صریح گفته اند که ما حزب اسلامی را نگذاشتیم بقدرت برسد و این را هم گفته اند که ازده مرد خطرناک تاریخ یکی اش گلب الدین است. وی بعدا چنین ادامه می دهد:« آیا براستی دوصدوپنجاه سال پشتون ها در افغانستان**

حکومت نمودند ؟ آیا براستی در افغانستان ستم ملی حاکم بود ؟ یک قوم بالای قوم دیگر حکومت می کرد حقیقت اینست که در افغانستان حکومت یک خاندان بودنه حکومت یک قوم . نمی دانیم که چگونه کمونیست ها این صحبت را می نمایند . کمونیست ها همیشه می گفتند ، حکومت ها بنیاد طبقاتی دارند ودر باره افغانستان عقیده آن ها این بود که دراینجا نظام فئودالی حاکم است ، فئودال هاحکومت می کردند ، این جا حکومت طبقاتی بود ، ولی امروز آن ها این شعار را رها آرده و ستم ملی را عنوان نموده اند ... حقیقت اینست که اگر کسی از اوضاع اقتصادی واجتماعی افغانستان معلومات کمی هم داشته باشد برای وی این مطلب آشکار خواهد بود که در افغانستان حکومت یک قبیله نبود ، مظلوم ترین ، نیازمندترین وفقیبر ترین مردم افغانستان در جنوب ، شرق وغرب سکونت داشتند ، در مناطق پشتون ها . زمین های آباد ما درشمال واقع اند وزمین های هم که درشمال آباد شده اند از مشرقی ، کنر وازجنوب رفته اند . همین حالا در کنرمردم پوست می پوشند در جنوب وشرق شاید کلان ترین سرمایه داران آن هائی باشند که بیست یا سی جریب زمین دارند . در تمام این سمت ها آنطور نفری پیدا نمی شود که صاحب دوصد جریب زمین باشد . اما در شمال کسانی یافت می شوند که 2 ، 3، 4 و 5 هزار جریب زمین دارند . وبرای یکنفر داشتن ده جریب ، 25 جریب وصد جریب زمین حرف معمولی است . همین پشتون ها بودند که به شمال رفتند وجنگل ها را آباد نمودند . همین حالا اگر به شمال بروید ، مردم غریب کنر را می بینید که درجنگل ها مصروف آباد نمودن جنگل بوده ، پتی و پلوان می سازند . انسان تصور نمی تواند که درین جنگل ها کسی بتواند شب ویا روز بگذراند ... مردم کنر حالا جای ندارند که برای خود در کنر خانه بسازند ... حاجی صاحب کشمیر خا ن برایم گفت حال ما حیران هستیم اگر مردم دره شیگل پس به دره خود بیایند چطور آن ها را می توانیم جا بجا نمائیم ... نشانه ستم ملی اینست که درآن جا سلطه یک زبان و فرهنگ و کلتور یک قوم و سلطه آن در بازار و اقتصاد برقرار

**باشد..بیائید ببینیم که درافغانستان کدام زبان مسلط است ، حقیقت اینست که زبان مشترک ، زبان دری است ، ازبک هم به دری صحبت می کند ، هزاره ، ترکمن ، بلوچ و پشتون هم ... من بیست سال قبل که به ننگرهار آمده بودم به زبان پشتو صحبت کرده نمی توانستم . حقیقت این است که زبان دری در افغانستان مسلط است . همین حالا اگر به مرآز لغمان ، ننگرهار ، سرخرود ، ارگون ، گردیز و بازار های خوست ببینید ، تمام بازارها دردست دری زبان هاست ، درحالی که ساکنین این جا تماما پشتون هاست ...این بسیار سفاهت ونادانی است واین فریب خوردن توسط استعمار است اگرکسی قبول نماید که درافغانستان ستم ملی وجود داشته وحکومت در دست پشتون ها بوده است. (تکیه از ماست)**

**ازمجموع مطالب فوق ،به دلیل محدودیت صفحات نشریه ، فقط به برخی مطالب با اختصار اشاره نموده ، عمدتا توجه را پیرامون مسئله ستم ملی وبرداشت ما از آن معطوف می نمائیم:**

**- ما درشماره های قبلی روی ائتلافی بودن حکومت آقای ربانی و اپوزیسیون اسلامی آن اشاره نموده ودرعین حال اینرا تذآر داده بودیم که هدف از تبلیغات ضد کمونیستی این مرتجعین ازیک طرف نسبت دادن جنایات خلقی ها و پرچمی ها به کمونیزم بوده وازجانب دیگر پوشاندن مواضع ارتجاعی خود شان وانداختن گناه جنایات شان بر گردن کمونیزم می باشد!!**

**اما در مورد نقش احزاب کمونیست در کشورهای تحت سلطه و کشورهای اسلامی ومسئله فروپاشی شوروی باید توضیح دهیم که:**

**اولا – قبل از فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی ، وقتی گرباچف تیوری پروسترویکا و گلاسنوست – سیاست باز و بازسازی - خود را مطرح و خواهان برقراری مناسبات بهتر با امپریالیست ها ودر پیشاپیش آن ها امپریالیزم آمریکا شد، رقابت بین ابر قدرت ها جای خود را به تبانی خالی نمود . از همین زمان درمناسبات بین نوکران شوروی**

ونوکران غرب نیز تغییرات در افغانستان با پیش کشیده شدن مشی " مصالحه ملی " از جانب نجیب ، شکل وهویت خود را در قالب متارکه ها ی وسیع بین قوماندان های مجاهدین ودولت وبه رسیمت شناختن سلطه قوماندان ها بر مناطق تحت کنترول شان از جانب دولت باز یافت. حزب اسلامی وجمعیت اسلامی به دلیل داشتن امکانات بیشتر برای دستیابی به قدرت نظر به تنظیم دیگر تلاش نمودند تا در پروسه " آشتی ملی " سهیم شده و پروتوکل هائی با جناح هائی ازدولت دست نشانده امضاء نمایند که چون آفتاب برهمگان روشن است.

ثانیا – برای کمونیست های راستین یعنی "م . ل . م " ها از سی وپنج سال قبل حساب رویزیونیست های خروشچفی و طرفداران آنها به عنوان خائنین به انقلاب ، مردم وآرمان کمونیزم روشن شده بود . ازین رو رقابت بین سوسیال امپریالیزم شوروی وبلوک غرب را رقابت بین دو نیروی ارتجاعی می دانست . حالا که این رقابت جای خود را به تبانی داده است و دیگر سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک شرق به بخشی از تاریخ گذشته تبدیل شده اند ، هیچ جای تردیدی نیست که بین بقایای پیروان این رویزیونیست ها و امپریالیست های غربی و طرفداران آن ها تبانی وجود داشته باشد و آنها مشترکا علیه منافع خلق ها با هم به زدو بند بپردازند . چنان چه درافغانستان ائتلاف خلقی ها وپرچمی ها عمدتا با این دو حزب ( جمعیت اسلامی وحزب اسلامی ) شاهد انکار ناپذیری برای صحت گفته فوق ماست.

ولی هیچ کمونیست انقلابی ای نه در دیروزو نه در شرایط کنونی ، نه در افغانستان و نه در دیگر کشورهای تحت سلطه وکشورهای امپریالیستی با امپریالیست ها بخاطرمخالفت با منافع مردم و مردم متحد نشده اند ونه متحد خواهند شد . زیرا کمونیست های انقلابی خادم مردم زحمتکش اند و خود بخشی ازآن ها . درحالی که احزاب ارتجاعی اسلامی و رویزیونیست هاحامی نظام های نیمه فئودالی

**–نیمه استعماری و سرمایداری وابسته بوده وازین موقف حمایت می نمایند .و یک توجه مختصربه خط ومشی پیش نهادی پالیسی های حکومت گلب الدین کاملاصحت این گفته هاراتائید می نماید.**

**ثالثا – این درست است که کمونیست ها با اوهام و خرافات مذهبی سر سازش ندارند وآنرا تریاک وافیون دانند ، ولی معنای این موضع گیری ابدا به آن معنا نیست که کمونیست ها به عقاید مردم احترام نگذاشته وبا مردم خود دشمنی می نمایند. کمونیست ها نمی خواهند سلطه دین بردولت وجامعه حاکم بوده وبا برقراری دولت مذهبی هر نوع حقوق زحمتکشان پایمال گردد .ولی به آزادی عقاید احترام داشته و مانع ازآن نه خواهند شد تا مردم آزادانه به نیایش وانجام مراسم مذهبی خودبپردازند.این احزاب اسلامی مرتجع اندآه نه تنها حاضر به قبول آزادی عقاید و بیان نیستند ، بلکه تحمل حتی یک فرد آزادمنش ولو بی غرضی را نیز ندارند. احزاب ارتجاعی اسلامی که ما متیقین هستیم بسیاری رهبران آنها منجمله آقای حکمتیار ، خود به اصول اسلام اعتقاد راسخ ندارند ، به دلیل مساعدت اوضاع داخلی وبین المللی وبه دلیل موقف طبقاتی ارتجاعی شان درمبارزه برای استحکام نظام قرون وسطائی ونیمه فئودالی – نیمه استعماری از عقب ماندگی سطح فرهنگی ، سیاسی واجتماعی مردم سوء استفاده نموده وبا تظاهر به اتکاء به مسایل عقیدتی ودامن زدن به آن می خواهند از آب گل آلود ماهی مطلوب خود را صید نمایند!!**

**رابعا – درمورد خدمتگذاری بهتر به غرب می توان با تاکید گفت که : احزاب ارتجاعی اسلامی بخصوص احزاب ارتجاعی اسلامی موجود در کشور ما ریکارد قایم نموده اند . عجب دیده درائی وبیشرمی و قیحانه ایست که کسانی مثل گلب الدین نیز خود را مخالف غرب وامپریالیزم آمریکاجا میزنند ، درحالی که از برکت حمایت فعال همین**

**غربی ها ومالش و پالش آن ها که فرومایگانی چون گلب الدین این چنین بزرگ شده و خود را پهلوان معرکه می دانند؟!**

**با همین مختصر توضیح می پردازیم به اصل بحث حکمتیار:**

## مسئله ستم ملي ، ستمي ها وشوونیست ها:

**وقتی پای بحث ستم ملی بمیان میآید ، ما این ستمگری را در دو بعد مشاهده می‌نمائیم ، ستم ملی امپریالیستی و ستم ملی اعمال شونده به وسیله طبقه ( طبقات) حاکمه یک ملیت بر سایر ملیت های مسکون در یک کشور.**

**- ستم ملی امپریالیستی: ازآن جای که افغانستان یک کشور نیمه فئودالی – نیمه استعماری می باشد. لذا از لحاظ سیاسی واقتصادی، اجتماعی وفرهنگی نمی تواند بدلیل سلطه جهانی سرمایه داری و امپریالیزم مستقل ومتکی بخود باشد . امپریالیزم نظام سرمایه داری نه صرفا از طریق تجاوز مستقیم ولشکر کشی ها ، بلکه عمدتا از طریق صدورسرمایه ، مبادله غیر عادلانه کالا وخرید نیروی کار ارزان و ... در پیوند وزدوبند با طبقات حاآمه نیمه فئودالی و بورژوازی کمپرادور و بروکرات ، بالای ملیت ها و اقلیت های ملی ساکن درین کشور ها ستم نموده و آن ها را با این زنجیر می بندد . به عبارت دیگر موجودیت ستم ملی امپریالیستی جزئی از ساختارنظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری می باشد وهیچ کشور نیمه مستعمره – نیمه فئودالی وجود ندارد آه به زنجیر سرمایه بین المللی وامپریالیزم بسته نشده باشد**

**- ستم ملی ملیت حاکم: بر علاوه ستم امپریالیستی ، همان طوری که ذکرش رفت ، ستمگری دیگری نیز وجود دارد که توسط طبقه ( طبقات ) حاکمه ملیت حاکم بر سایر ملیت ها واقلیت های ملی اعمال می گردد وهمانند ستم ملی امپریالیستی ودر پیوند با آن جز لاینفکی ا ز ساختار اقتصادی –سیاسی واجتماعی نظام نیمه فئودالی – نیمه**

**استعماری حاآم بر جامعه محسوب می گردد. طبقه حاکمه شوونیستی آه خود نماینده اصلی نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری حاکم بر کشور ماست ، پیوسته منحیث خدمتکار وفادار امپریالیزم در سرکوب نمودن خلق ها و ملیت های تحت ستم و منقاد ساختن آن ها به اطاعت از نظم امپریالیستی ، مهره معتمد آنها بشمار رفته است. در کشورافغانستان درست ازهمان زمانی که سلسله مغولی هرات ازمیان رفت ریشه های ستمگری طبقه حاآمه پشتون ها نطفه بسته است زیرا در فاصله میان انقراض سلسله مغولی هرات و به قدرت رسیدن هوتگی ها وبعدا درانی ها ، افراد متعلق به اقوام وقبایل مختلف پشتون که در خدمت دربارهای صفوی و مغول ها درایران وهند درآمده بودند ، با دست یافتن به مقام های عالی نظامی تیول یا جاگیرهای وسیع وبی شماری درمناطق مربوط به اقوام و قبایل غیر پشتون چه در هند وایران و چه در محدوده جغرافیائی امروز افغانستان بدست آوردند .وقتی احمدشاه ابدالی به قدرت رسیدبازهم بر تیول آنها افزود واقوام وقبایل دیگر پشتون را نیز صاحب تیول نمود که ذکر برخی ازآن ها به خاطر تسکین خاطر مبارک حکمتیار مفید خواهد بود!**

**1 ــ از مطالعات هانری راولنسن در دفاتر دیوان احمد شاه ابدالی معلوم می شود که وی در تقسیمات قبلی نادر افشار تجدید نظر نموده املاک قندهار را به شش هزار قبیله تقسیم کرد و به موجب یک تقسیم نامه جدید به سران عشایر مختلف ابدالی بصورت جاگیر ( تیول ) داده، آن ها را مکلف ساخت تا در برابر آن در حدود شش هزار نفر را به تقسیم آتی برای خدمات حربی آماده داشته باشند.در نتیجه سران مذکور که کآنون وظیفه لشکری نیزبدست آورده بودند به کلمه سردارکه عنوان یکی ازدرجات لشکری ایران بود نیز ممتاز شدند درحالی که بزرگان سایراقوام مانند سابق خان نامیده می‌شدند.**

| اسم قبیله ابدالی‌ها | اندازه تقریبی جاگیر به قلبه | تعداد افراد لبواب جمعی برای خدمت | اسم قبیله غیرابدالی | لندازه تقریبی جاگیر به قلبه | تعاد افراد لبواب جمعی برای خدمت |
|---|---|---|---|---|---|
| پوپلزایی | 965 قلبه | 860 نفر | توخی | 14 قلبه | 1061 نفر |
| الکوزایی | 1040 قلبه | 815 نفر | هوتک | 10 قلبه | 507 نفر |
| بارکزایی | 1018 قلبه | 907 نفر | داوی | 5 قلبه | 45 نفر |
| علیزایی | 661 قلبه | 819 نفر | کاکر | 56 قلبه | 30 نفر |
| نورزایی | 868 قلبه | 1169 نفر | ترین | 25 قلبه | 729 نفر |
| اسحاقزایی | 257 قلبه | 635 نفر | براهوی | - | 518 نفر |
| خوگیانی | 168 قلبه | 473 نفر | مجموعه | 110 قلبه | 2890 نفر |
| ماکو | 123 قلبه | 100 نفر | | | |
| مجموع | 5100 قلبه | 5710 نفر | | | |

**اگر به چارت بالا توجه شود برای براهوی – شاخه ای از ملیت بلوچ – هیچ زمینی داده نشده ولی آن‌ها مجبور بوده اند ( 518 ) نفر ابواب جمعی برای خدمت حربی از طریق خوانین خود به سلطنت احمد شاه ابدالی آماده داشته باشند ، درحالی که مثلا خوانین اسحق زائی باداشتن (257 ) قلبه جاگیر ( 635 ) نفر ابواب جمعی آماده حرب می داشته اند.**

**2 ـ احمد شاه ابدالی وقتی دختر عالمگیر ثانی را برای شهزاده تیمور ده ساله به زنی گرفت ، الماس کوه نور و " سرهند " بحیث جهیزیه دختر شهزاده تیمور داده شد!!**

**3 - برای تیمور شاه و خوانین چهاردوروبرآن حکمرانی هائی بر بخشی از سند ، پنجاب ،ترکستان، خراسان ، سیستان ، هرات و ...همراه باتیول های وسیع نیز از برآت همین**

سلطه سیاسی و پادشاهی رسیده است ، نه از برکت سلطه زبان و یا کار و زحمت شباروزی اقتصادی.

4 - بخشیدن مناطق باصطلاح باغی ها و مخالفین برا ی خوانین اقوام پشتون وسرلشکر ها پدیده ای بود که دامنه آن درزمان امیر عبدالرحمن نیز منقطع نشده ؛ قصاوت وتبعیض عبدالرحمن خانی تا زمان نادرشان وبعدا تاحکومت 7 ثوری خلقی ها وپرچمی ها نیزامتداد یافت ،واآنون شوونیست‌های اسلامی نیز برای تداوم این تبعیض از خود جدیت وپشتکار ارتجاعی بخرچ می دهند.

توجه به چهار بحث فوق نشان می دهد حتی ازهمان ابتداو مراحل آغازین دستیابی به حاکمیت تا دوره حکومت عبدالرحمن خانی اداره امور حاکمیت باالوسیله اتحادیه های قومی اقوام وقبایل پشتون پیش برده می شد و هنوز آن ها به هویت ملی خود منحیث یک ملیت آگاهی نداشتند. بحث ستم ملی از دید آمونیستی ، به هیچ صورت بحث سلطه کامل و مطلق یک ملیت بر سایر میلیتها نیست . بحث بر سر اینست آه طبقه حاکمه ملیت پشتون ، به دلیل سلطه سیاسی خود بر کشور از موضع شووونیستی و ستمگرانه به تمام قضایای سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی وفرهنگی برخورد می نماید . چنانچه بر پایه این سایست شوونیستی ازبک ها و هزاره ها حق استخدام شدن در وزارت خارجه را نداشتند، در اردو نمی توانستند به رتبه بالا تر از تولی مشری وکنددک مشری دست یابند . وزرا و والی ها ،ولسوال ها و حتی علاقه دارها نیز از پشتون ها انتخاب می شدند . اعضای مجلس سنا را عمدتا پشتون ها تشکیل می دادند. اکثریت پارلمان نیز مثل شورای اهل " حل وعقد" مجاهدین ازآن پشتون ها بود .زبان رسمی ورسم الخط رسمی آشور از زمان به قدرت رسیدن خاندان طلائی پشتو ودری بود ، آموزش زبان پشتو در مکاتب ، ادارات دولتی و حتی موسسه های تولید متعلق به دولت اجباری بود . روسای بانک ها تماما از پشتون ها بود . سرمایه دار های بزرگ ، فئودال های بزرگ تقریبا همه پشتون بودند . ازهمه مهمتربه دلیل متراکم بودن سرمایه به

شکل سرمایه بیروکراتیک که در دست دولت بود ؛ دولتی که حاکمیت طبقه حاکمه ملیت پشتون درآن محرز بود ، بزرگترین وبیشترین سرمایه جامعه دراختیار آنها قرارداشت . در سمت شمال ازبک ها وترکمن ها به حاشیه و در آنار دریای آمورانده شده اند، درحالیکه زمین های حاصل خیز ودارای آب کافی چه در ولایت میمنه ویا جوزجان و چه درولایت مزار، سمنگان ، بغلان ، قندوز وحتی ولایت تخار عمدتاازآن خوانین پشتون می باشد. اگر به همین ولایات مسکونی گلب الدین – غزنی و قندوز - توجه نمائیم ، بهترین زمین های غزنی ازآن خروتی ها واندرهاست ، درحالیکه درقندوز نیز خانواده نایب شیرخان ، نازک میرخیل ، سرور توبره آش ، خوانین آله گاو و جنگل باشی ، صافی های ملرغی ودکان آدم خان ، حاجی گلستان خیل و وآیل قدوس خیل ، ناصری ها و ... بهترین زمین ها را در اختیار دارند. طبقات حاکمه ملیت پشتون پیوسته کوشیده اند برای حفظ همین امتیازات وتحکیم سیادت خود ، تیوری ارتجاعی برتری ملیتی خود را به خورد هم ملیتی های خود داده و آنها را به آله دست خود تبدیل نمایند . ولی هیچ طبقه حاکمه به دلیل برخورد طبقاتی وتکیه بر منافع طبقاتی خود و محدودیت های موجود درجامعه نمی تواند ، تمام هم ملیتی های خود را تا سطح فئودال ،سرمایدار و تکنوکرات و... ارتقاء دهد زیرا بقاء موقعیت وی مستلزم تقسیم جامعه به طبقات استثمار گر واستمثار شونده ، ستمگر وستمکش را حکم می نماید . ازینرو بدون هیچ تردیدی زحمتکشان پشتون سآن در جنوبی ومشرقی همانند سایرزحمتکشان ملیت های دیگر درردیف فقرا قرارداشته زندگی تحت فقر را می گذرانند.

بناء اعتراف طبقاتی بودن دولت افغانستان وحاکمیت نظام نیمه فیودالی – نیمه استعماری ، به هیچ صورت با تئوری ستم ملی و موجودیت سلطه شوونیستی طبقه ( طبقات) حاکمه ملیت پشتون درتناقض قرار نمی گیرد . بلکه هردو - طبقاتی بودن نظام کشور وموجودیت سلطه شوونیستی– بعنوان دو پدیده ارتجاعی واقعیت دارند که باید

**دراثر مبارزه فعال توده ها وتامین وحدت داوطلبانه وبرادرانه همراه با حقوق مساوی از بین برده شوند. اما بحث موجودیت ستم ملی و شوونیزم اعمال شونده بر ملیت های تحت ستم ، بحثی درخود وبرای خود نبوده ، از جانب حزب ما به این منظور مطرح شده است که برای به پیروزی رساندن کامل انقلاب دموکراتیک نوین تنها نشان دادن درست تمام موانع طبقاتی وستمگرانه همراه با راه حل اصولی آنها ضروریست ، بلکه نشان دادن راه حل اصولی ستمگری ملی و رفع شوونیزم نیز حایزاهمیت جدی می باشد . ازین رو حزب کمونیست افغانستان تنها بر ضرورت ازبین بردنتمایزات طبقاتی و سرنگونی سلطه طبقات نیمه فئودالی - نیمه استعماری تاکید می ورزد بلکه بمنظور تامین وحدت داوطلبانه و برادرانه بین ملیت های ساکن درکشور ، حق تعیین سرنوشت هر ملیت را بدست خودش تا سرحد جدایی برسمیت می شناسد.**

**برسمیت شناختن این قانون " م . ل . م " یعنی قبول حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی ، کاملا با مطالبات اصولی حزب ما در شرایط فعلی ، یعنی تاکید روی تامین وحدت داوطلبانه با حقوق مساوی مطابقت دارد . ازین رو حزب ماروی چنین وحدتی تاکید می نماید.**

**درنقطه مقابل دیدگاه کمونیستی ما ، دو دیدگاه ارتجاعی قرار دارد ، یکی دیدگاه ، متعلق به گلب الدین وهمپالگی هایش ودیگری دیدگاه حزب وحدت اسلامی ، جنبش ملی – اسلامی و متباقی ستمی هاست که شامل دیدگاه ونظریات بقایای طرفداران طاهربدخشی و حتی پرچمی های متعلق به ملیت های تحت ستم نیز می گردد.**

**اولاً : دیدگاه شوونیستی مثل دیدگاه گلب الدین اولا : موجودیت سلطه شوونیستی دوقرنه طبقه ( طبقات)حاکمه ملیت پشتون را مطلقا انکار نموده وحتی آن ها را تحت ستم نیز جلوه می دهد.**

**ثانیا : از واقعیت وجودی ملیت های مختلف در کشور انکار نموده ، موجودیت آن ها را تا سرحد اقلیت های ملی تنزل می دهد ، تا پای این تئوری خود صحه گذارند آه 85 :**

**و 90 فیصد نفوس افغانستان را پشتون ها تشکیل می دهند و متباقی اقلیت ها بوده و ازکشورهای دیگر مهاجرشده و سرزمینی با خود نیاورده اند ، یعنی سکنه بومی این سرزمین نیز بشمار نمی روند ؟!**

**ثالثا : افرادی مثل گلب الدین ، سیاف ، خالص و مانند آنها باتکیه بر سلطه دین بردولت و موجودیت یک دولت خالص اسلامی ، حتی حاضر نیستند با وجود قبول واقعیت موجودیت " اقلیت" های ملی درکشور به این " اقلیت ها " حقوق حد اقل قایل شوند .در واقع شوونیست ها و دیدگاه مشورتی با زیر پا گذاشتن تمام خواسته های ملیت های تحت ستم و سرکوب تمایلات حق طلبانه آن ها می خواهند ، سلطه طبقاتی و سلطه شوونیستی خود را مستحکم و متداوم سازند!**

**-رابعاً : دیدگاه ناسیونالیزم ارتجاعی ، برعکس دیدگاه شوونیستی ، دامنه سلطه شوونیزم طبقه ( طبقات ) حاکمه ملیت پشتون را برتمام ملیت پشتون وسعت داده ، تمام پشتون ها را متهم به تجاوزبه حقوق ملیت های دیگر تصور نموده وعلم دشمنی علیه تمام آنها را برمی افرازد ، تا ازین طریق درعین تحکیم سلطه ارتجاعی نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری ، برای تقویت پایه های خود شان منحیث طبقات ارتجاعی فیودالی و بورژوازی کمپرادور در دام ملیت های خود شان بیشتر چانس داشته باشند .این برخورد ارتجاعی با زیر پا گذاشتن تمایزات طبقاتی و نفی آن باعث تشدید دشمنی بین خلق های ملیت های مختلف می گردد که شوونیست ها باعث آن شده اند . فرجام چنین برخوردی نمی تواند جز به ضرر خلق ها وبه نفع نظام نیمه فئودالی –نیمه استعماری تمام نشود.**

**در رابطه با بحث فوق این موضوع را باید بخاطر سپرد که مبارزات ملیت های تحت ستم وکوشش آن ها برای دستیابی به حقوق شان بحثی از مبارزه عادلانه ملل برای دست یابی به حقوق شان بوده و قابل پشتیبانی است ، در حالیکه اصراربربقاء سلطه شوونیزم یک عمل ارتجاعی بوده از جانب هرکه مطرح شود ، قابل تائید نمی باشد.**

## ستم ملي ومسئله زبان:

حکمتیار برای اثبات ادعای خود مبنی بر اینکه یک قبیله یا یک قوم درافغانستان سلطه نداشته است ، ابتدا به کم زمین بودن حتی کلانترین سرمایداران پشتون ساآن در جنوب و شرق اشاره نموده وبعد از بیان تشویش آقای کشمیر خان در جابجا ساختن مجدد باشندگان دره شیگل در صورت عودت آن ها به زادبوم آبائی شان از نقش پشتون ها در آبادساختن زمین های سمت شمال تذکری داده وازشرایط طاقت فرسای زندگی آنها درجنگل ها اظهار تعجب می نماید . درعین حال حکمتیار سلطه شوونیستی را به سلطه زبان مربوط دانسته ، زبان دری را زبان مسلط می خواند.

اولا : برای تصحیح گلب الدین باید گفته شود که ، بحث بر سر سلطه یک قبیله یا یک قوم نیست. نباید قبیله و قوم را به جای ملیت عوضی گرفت . قبیله وقوم اجزاء درون یک ملیت بشمار می رود وبه هیچ صورت مساوی ملیت نمی باشد.

ثانیا : پیش کشیدن بحث مجرد سلطه زبان دری بدون مشخص آردن تعلق آن به کدام ملیت ساکن درافغانستان به معنی آب در هاون کوبیدن است .ازآن جای که گلب الدین قادر نیست هیچ ملیتی غیر از ملیت پشتون را بیابد که بتواند اتهام شوونیست بودن را بر آن وارد نماید، لذا به ناچار بحث سلطه زبان دری را پیش می کشد.

ثالثا :زبان دری خود زبان دربار وطبقات حاآمه بوده و تفاوت آن با زبان های تاجیکی ، هزاره گی ، پنجشیری وغیره روشن است و گویندگان درباری واشراف آن همیشه دیگر لهجه های فارسی موجود در کشور و گویندگان آن را تحقیر نموده اند.

رابعا : نه درافغانستان و نه درکدام کشور تحت سلطه دیگر ، دولت مطلقا در دست یک خاندان نبوده ونمی تواند باشد . شاید یک خانواده مثلا در افغانستان ، خانواده های متعلق به درانی ها (تیمور شاه وپسرانش)، سدوزایی ها (برادران وزیر فتح خان ) و محمد زائی ها (نادرخان و برادرهایش) نقش های مهم و کلیدی ای را در دستگاه حاکمه در اختیار داشته اند . ولی تمام این خانواده ها همانطوری که قبلا هم تذکر

دادیم در اساس به اتکاء شان به خوانین و متنفذین اقوام وقبایل پشتون یعنی درقالب اتحادیه های قومی و از طریق جلب حمایت فعال و گسترده این اتحادیه ها حاآمیت را در دست گرفته و آن را دوام داده اند . به همین دلیل وقتی حمایت چندین قبیله مهم واتحادیه قومی از سرمثلا شاه زمان دور شده وبه دورشهزاده همایون و شاه محمود حلقه می زنند شاه زمان شکست می خورد ، قضیه شکست امرائی چون امیر دوست محمد ، شیر علی ، محمد افضل ، عبدالرحمن خان وامان الله چیزی جز کم شدن جانبداری این خوانین و متنفذین و اتحادیه های قومی و جانبداری آنها در مخالفین آنها نبود.

خامسا : تحت تاثیر بودن زبان پشتو و عدم انکشاف لازم آن نه ناشی از تحت سلطه بودن ملیت پشتون و در حاکمیت قرار نداشتن طبقه حاکمه آن ها ، بلکه ناشی از محدودیت تاریخی وعقب ماندگی مفرط فرهنگی ناشی از آن ، خیانت به طبقات حاکمه خود این ملیت درحق این ملیت وموجودیت سلطه مناسبات قبیلوی ، چوپانی و کوچی گری و سر وکار حاکمان آن ها به زبان دری نهفته می باشد . از جانب دیگر در مورد واقعیت سلطه زبان دری باید گفت که : زبان دری که درسده هشتم میلادی از درهم آمیزی زبان پهلوی با زبان های محلی با ختری ، سغدی و تخاری در خراسان و ماوراء النهر بمیان آمده بود ، رسم الخط عربی را در کار گرفته و سیله موثری شد برای نشر علوم ، معارف و حفظ فرهنگی و پیشرفت تمدن و شناساندن دین اسلام دراین سامان. با مرور زمان این زبان درقسمت شرق جهان اسلام حیثیت زبان رسمی ودرباری ، علمی ، بازرگانی واسلامی را آسب نمود ، به طوریکه مراسلات رسمی و دولتی در ساحه وسیعی ازاستانبول تا دکن با این زبان صورت می گرفت و تالیفات مهم درآن بعمل می آمد . باین ترتیب زبان دری به زبان مهمی برای همه اهالی و ملیت های ساکن کشور افغانستان تبدیل شد . زیرا قبل از سلطه طبقه حاکمه اقوام و قبایل پشتون ، سلطه مغول ها ، ازبک ها هم که بر قرار بود ، آن ها نیز همانند طبقات حاکمه پشتون درراه

اشاعه زبان های خود زحمت کشیدن را گوارا ندانسته و به زبان دری گفتگو وحتی شعر می سرودند و شاعری می کردند.

سادسا : برخلاف فرموده گلب الدین که ادعا دارد : نشانه ستم ملی همانا سلطه یک زبان است ؛ ستم ملی در اساس مستقیما از سلطه سیاسی طبقه ( طبقات ) حاکمه ملیت حاکم پشتون ناشی می شود که در تداوم خود سلطه اقتصادی و فرهنگی را نیز درپی داشته است . ولی تامین سلطه فرهنگی منجمله تامین سلطه زبان پدیده ای یک شبه نیست . تا انجا که طبقه حاکمه ملیت پشتون می توانسته اند درراستای تامین این سلطه از پیشبرد هیچ گونه کوششی باز نیایستاده اند که سیاست افغان سازی و " هرکه از افغانستان است ، افغان است " یک نمونه کوچک آن می باشد.

## - درمورد واقعیت سرمایه داري هاي کلان شرق وجنوب کشور:

درین مورد باید گفته شود که ، لازمه سرمایه داری بودن و سرمایدار شدن ، داشتن زمین های بسیار نمی باشد .شاید سرمایداران دلال بسیاری یافت شوند که زمین بسیار کمی با هیچ زمینی نداشته باشند . ولی بحث بر سر تراکم سرمایه بیروکراتیک در دست طبقه حاکمه ملیت پشتون است که قبلا به آن پرداختیم . ازجانب دیگر آن طوریکه گلب الدین ادعا می نماید سرمایداران و فئودالی های متعلق به ملیت پشتون درمشرقی و جنوبی زمین کمی دارند قطعا با واقعیت منطبق نیست . چنان چه درهمین مشرقی در زمان حاکمیت خلقی ها " اصلاحات ارضی " صورت گرفت و درجنوبی نیز جنگلات و کوههای جنگل به خوانین و فئودالی ها تعلق دارد . در لوگر ، وردک ، گردیز و حتی جاجی و آنرونورستان نیز زمینداران و فئودالان وجود دارند که کمتر از چند صد جریب زمین ندارند و لی برعلاوه این زمین ها ، بسیاری از این فئودالها در شمال زمین هائی به مراتب بیتشر از اندازه زمین " معمولی " ای که حکمتیار ازآن حرف میزند خواهند داشت.

اما درجه سلطه سیاسی واقتصادی خوانین ومتنفذین محلی موجود درمشرقی وجنوبی نه عمدتا مربوط به درجه زمین های دردست داشته شان درین محلات،بلکه به درجه نفوذقومی وقبیلوی ودرجه سلطه اقتصادی وسیاسی مجموعی آنها محاسبه می گردد . مسئله ایکه حکمتیاراصلا به آن نمی پردازد.با وجودیکه 20 یا 30 جریب زمین به مقیاس کل کشوربرای یکنفرامتیازجدی ای بشمارنمی رود .با این هم درولایاتی که مردم آن حتی جائی برای سرپناه ندارند – اعتراف خود گلب الدین اززبان کشمیرخان – داشتن همین مقدارزمین نیزخود ازکلانترین امتیازها بشمارمی رود. درمورد مسئله ستم ملی واعمال سلطه شوونیستی بحث امکانیت کم ویا بیش فلان وبهمان منطقه اساسا درمیان نیست آه گلب الدین حق داشته باشد با اتکا به واقعیت کم زمین بودن مناطق شرق و جنوب کشور گویا بتواند حقیقت سلطه شوونیزم اعمال شونده را کتمان نماید . بحث بر سر سلط سیاسی – اقتصادی وبالاخره سلطه اجتماعی وفرهنگی طبقه حاکمه ملیت پشتون است ، طبقه حاکمه ای که ازغرب گرفته تا شمال و از شرق گرفته تاجنوب سلطه سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی اش محرز می باشد و همین حالا نیز مبارزه حادی حتی از طریق پیشبرد جنگ های خانمانسوزدر بسیاری مناطق کشور برای حفظ همین سلطه شوونیستی وتداوم آن درجریان است، که هیچ ابلهی با ارایه دلایل شوونیستی خود نمی تواند واقعیت این جنگ ها را برای حفظ وتداوم این سلطه شوونیستی انکار نموده و آن را تخطئه و توطئه غرب وانمود سازد! حل اصولی مسئله ستم ملی نه در انکار و سرکوب تمایلات حقوق طلبانه ملیت های تحت ستم بلکه در قبول واقعیت وجودی این مسئله و اعتراف به آن در عین ابراز آمادگی برای حل قطعی و کامل این مسئله از طریق برسمیت شناختن حقوق آن ها واعطای این حقوق می تواند نهفته باشد . مسئله ای که شوونیست هاهیچ گاه تا هنوز حاضر به قبول آن نبوده اند .از اینرو حل واقعی واصولی این مسئله ازتوان گلب الدین و حواریون آن بالاست.

## اما درمورد پرابلم کنر و دره شیگل:

اگر حاجی آشمیر خان و دیگر قوماندان های کنر زمین های به زور گرفته شده از نورستانی ها وپشه ای ها را برای خود آن ها مسترد و حقوق و خواسته های آن ها را قبول نمایند . اگر زمام امور اقتصادی اینگونه محلات را همانند سایر محلات کشور نه از موضع شوونیستی و برپایه قانون جنگل ، بلکه برپایه برسمیت شناختن حقوق نورستانی ها و پشه ای ها و برپایه یک سیاست اقتصادی واقعا مردمی و متکی بر مردم پیش برده بتواند، هیچ اشکالی وجودندارد آه اهالی دره شیگل بعداز عودت دوباره شان به دره شیگل و به خانه و کاشانه های خود شان آنقدر با مشکل مواجه شوند که حتی امکان جابجا شدن دوباره آن ها درخانه های خود شان مشکل و ناممکن باشد؟!

ولی واقعیت مسئله اینست که دیگر نه تنها خانه های اهالی آواره شده بلکه خانه ها وزمین های بسیاری از اهالی فقیر و مخالفین این تنظیم ها توسط قوماندان ها و آمرینی چون کشمیر خان ضبط و خریده شده است ، ازین رو برای اهالی اصلی ساکن درین مناطق حال جای برای بود وباش وجود ندارد . ازجانب دیگر گلب الدین باتردستی باین مسئله چنین رنگ وروغن می دهد که ثابت نماید نه تنها دیروز بلکه در شرایط فعلی نیز پشتون ها مجبوراند خود را در مناطق شمال جابجا نمایند و زمین های آن ها را تصاحب ؟! ازجانب دیگر با قاطعیت می توان گفت : باپیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان سرزمینی که به تناسب نفوسش زمین قابل زرع بسیاری دارد ، جای کافی برای زندگی و کارکردن برای همه آن هایی وجود خواهد داشت آه نتوانسته اند در مناطق خود ، زمینی برای آشت بدست آورند . ولی سیاست و خط و مشی ارتجاعی صدراعظم افغانستان چطور می تواند ازمسئله زمین و دهقان حرفی به زبان آورد ، چه رسد به ارائه راه علاج اصولی تمام مشکلات آن ها وسایر توده های زحمتکش این کشور.

## ـ درمورد آباد سازي زمين هاي سمت شمال:

درمورد آباد سازی زمین های سمت شمال توسط پشتون ها وشرایط طاقت فرسای کار در جنگل ها نیزبرخورد حکمتیار جانبدارانه وشوونیستی می باشد.

1 – این که یک دهقان وکارگر زراعتی چه پشتون باشد و چه متعلق به ملیت دیگر ، باید این را پذیرفته که همه آن ها صرف نظر از تعلق ملیتی شان توسط ملاک ها وفئودال های ملیت های مختلف استثمار شده وتحت ستم آن ها قرار می داشته باشند .ولی گلب الدین مسئله را این طورنمی تواند مطرح نماید . زیرا وی حاضر به قبول دیدگاه طبقاتی و استثمار دهقان توسط ملاکان و فیودال ها نمی باشد . وی در بحث خود عمدتا به خاطر گریز از پرداختن به واقعیت سیاست اسکان و جابجایی ناقلین و خوانین پشتون در مناطق غیر پشتون ها در سمت شمال و دلایل سیاسی نهفته دراین عمل ، مسئله را بگونه ای مطرح می نماید که توگویی دهاقین و کارگران کشاورزی ملیت پشتون را اهالی بومی محل به زور به چنین کاری واداشته باشند . درحالی که اصل بحث بر سرسیاست ارتجاعی قانون ناقلین و اسکان دادن آن ها در سمت شمال و دادن بهترین زمین ها به خوانین و متنفذین اقوام وقبایل پشتون می باشد که طبقات حاکمه برای سرآوب ملیت های دیگر و منقاد نگهداشتن آن ها دست به چنین اقدامی زده اند . در غیر آن حکومت می توانست برای همین پشتون ها در سمت غرب در قندهار ، هلمند و فراه زمین بدهد ؛ زمین های که حتی جنگل های غیر قابل سکونت نیز نبودند و آب کافی هم داشتند . حتی همین حالا قسمت وسیعی از این زمین ها غیر قابل زرع باقی مانده است.

## ـ گلب الدين ، پنتاگون و واقعيت ده مرد خطرناك تاريخ:

این که پنتاگون مانع بقدرت رسیدن گلب الدین شده و نمی گذاشته است که وی بقدرت برسد را باواقعیت آنونی صدراعظمی حکمتیار و پیام های تبریکی به آن ورفت

وآمد سفرا بشمول سفیرها آمریکا ، انگلیس و غیره بکابل و وعده هرگونه همکاری به این حکومت مقایسه نمائید تاصحت وسقم ادعای وی معلوم شود . ازاین گذشته اگر به سیر تکامل حزب اسلامی و پانزده سال اخیر نظر اندازیم می بینیم که همین غریب ها و نوکران منطقوی آن ها بودند که گلب الدین و حزب وی را ازهر لحاظ آمک نمودند تا به یک حزب قدرت مند ودرنده تبدیل شود ، وقتی این حزب در نتیجه شکست های پی در پی بعد ازبرقراری دولت اسلامی داشت هر چه بیشتر منزوی و رانده می شد ،همین غربی ها ونوکران منطقوی آن ها بشمول دولت هم شرقی وهم غربی ایران با پا درمیانی و تحمیل توافقنامه " اسلام آباد – مکه " بردیگران نه تنها مقام صدارت ، بلکه سرپرستی وزارت داخله را نیز به وی محول نمود ند. مسئله ازهرتنظیم صرف یک چوکی وزارت درموردحزب اسلامی به بادهوا رفت،زیرا حزب اسلامی برعلاوه چوکی صدارت وسرپرستی وزارت داخله، وزارت مخابرات را نیزدربغل گرفته است. اما در مورد داستان ده مرد خطرناک تاریخ بدون تردید گلب الدین از زمره ده مرد خطرناک تاریخ چون شاه شجاع ، سردار محمد یعقوب ، عبدالرحمن خان ، نادر خان ، تره آی ، امین ، ببرک و نجیب بشمار می رود وهمانند آن ها دستش تا مرافق در خیانت و جنایت آلوده می باشد. هکذا در آخر بدنیست در مورد ادعای گلب الدین در ندانستن زبان مادری اش تا بیست سال قبل تذکر بدهیم : چنین ادعای از جانب وی به معنی خندیدن به ریش خودش می باشد . زیرا فردی که در یک خانواده فیودال پشتون به دنیا می آید ؛ خانواده ای که زنان آن ها به دلیل محصور بودن در چهاردیواری خانه نمی توانند جز به زبان پشتو صحبت نمایند ، چطور ممکن است این جناب اگر طفولیت خود را در خانواده گذرانده باشد ، زبان مادری خود را نداند .ادعای ندانستن زبان مادری اش ناشی از توسل به دروغ و جهل سازی ای می باشد که مذکور همیشه درهمه مسایل آن را مبداء رجوع خود قرار میدهد ، زیرا گلب الدین خود در شیادی ، تزویر و دروغ گویی ومنافقت سرتاج مرتجعین اسلامی به شمار می رود.

***

# مروري بر نشرات ضد دولتي
# اعلاميه اي از " جبهه متحد ملي"

اعلامیه " جبهه متحد ملی " به مناسبت سیزدهمین سالگرد شهادت مجید کلکانی منتشر گردیده است. این اعلامیه را در اصل باید اعلامیه " ساما "به حساب آورد . درواقع " ساما " و یا بهتر گفته شود بقایای "ساما " پس ازسیزده ماه سکوت در مقابل ضد انقلاب 8 ثوری ،از طریق این اعلامیه وبنام "جبهه متحد ملی " مواضع خود را بیان نموده است. دلیل این گفته ما خیلی روشن و آفتابی است پس ا زخروج قوای " شوروی " از افغانستان درهمان موقعیکه " قیوم رهبر " حیات داشت، "ساما " با یکی درگروه کوچک و معدودی از منفردین سیاسی ، جبهه ای را بنام " جبهه رهائی بخش ملی " ایجاد نمود واعلامیه آن را منتشر نمودند . با انتشار اعلامیه این جبهه ، درحقیقت آن چه بنام " جبهه متحد ملی " خوانده می شد از میان رفت. پس از انتشار اعلامیه "جبهه ملی رهایی بخش " دیگر اسمی از " جبهه متحد ملی " برده نشد و "ج . م .ر" حداقل در سطح نشست ها و گفتگوها میان اعضای آن وانتشار یکی دواعلامیه دیگر به موجودیت خود ادامه داد. اما بلافاصله پس از ترور " قیوم رهبر " بازماندگان وی در " ساما " جبهه ملی رهایی بخش راکاملا نادیده گرفته ونام " جبهه متحد ملی "را دوباره علم آردند . از آن زمان تا حال دیگر کسی ازموجودیت ویاعدم موجودیت "جبهه رهایی بخش " سخنی به میان نیاورده است. روشن است که " جبهه متحد ملی " علم شده توسط بازماندگان " قیوم رهبر " که پس از مرگ وی صورت گرفته است ، مشمولین غیر سامائی " جبهه ملی رهایی بخش " را شامل نیست. بناء برای " جبهه متحد ملی " فقط بقایای " ساما "باقی می ماند و بس . ادعای اینکه بقایای " ساما " توانسته باشند متحدین تازه جبهه ای بر محور " جبهه متحد ملی " یادشده برای شان گرد آورند ، نیر نمی تواند منطقا قابل قبول باشد، زیرا که آن ها در سیزده ما گذشته نتوانسته اند موضعگیری روشن و صریحی در قبال وضعیت جاری کشور

داشته باشند و درچنین حال وحالتی طبعا قادر نبود ه اند متحدین تازه ای بیابند. این که چرا بقایای " ساما " ترجیح داده اند نه بنام " ساما " بلکه بنام " جبهه متحد ملی "ناموجود سکوت سیزده ماهه شان را بشکنانند ، یک سوال قابل طرح جدی است . این حرکت ممکن است نشانه این باشد که سامائی ها یکبار دیگر همانند دوره چند سال اول رهبری " قیوم رهبر "برای مدتی بنام " جبهه متحد ملی " حرف بزنند ودر سطح " ساما " بقول " قیوم رهبر سیاست" موش مردگی"ی را در پیش گرفته وسکوت اختیار نمایند . وضعیت آن وقت " ساما" ووضعیت فعلی بقایای آن وجه تشابه بسیار نزدیکی باهم دارند. "ساما " در زمستان سال 1360 دریک رابطه پروتوکولی با رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفت " . قیوم رهبر "و کمیته مرکزی تحت رهبری وی در " ساما " تقریبا دوسال تمام در قبال این پروتوکول سکوت اختیار نمودند و فعالیت های " ساما " بنام جبهه متحد ملی پیش برده شد " . قیوم رهبر " همان موقع به صراحت می گفت که سیاست ما در سطح " ساما" سیاست " موش مردگی " است یعنی این که بنام " ساما " حرف زده نشود . این سیاست در"کنفرانس سرتاسری ساما " کنار گذاشته شد و اعلامیه بطلان پروتوکول امضاشده با رژیم دست نشانده ، چند ماه پس از آن ودرغیاب " قیوم رهبر "توسط سایر اعضای کمیته مرکزی آن وقت "ساما " دروضعیت مشابهی قرار گرفته اند ، وضعیتی که آفتابی شده وسعی برای پنهان نگهداشتن آن بی فایده است. حادثه سقوط طیاره ای که دراوایل ثور امسال از کابل به مزارشریف پرواز می نمود و افرادی را انتقال می داد که می بایست در جشن اولین سالگرد تاسیس " جنبش ملی – اسلامی "شرکت نمایند ، دررسانه ها ی داخلی وخارجی در سطح وسیعی انعکاس یافت . دراین حادثه " محمد معصوم " خبرنگار بی بی سی نیز کشته شد که بدان مناسبت بی بی سی پیام های تسلیتی از طرف ربانی و وزیر خارجه رژیم وی در یافت نمود .

درین سانحه در حدود سی نفر از سامائی ها وهواداران شان از میان رفتند و حرمان شرت در جشن رشید دوستم را با خود بخاک بردند.

" سخی " معروف ودوتن از سامائی ها که در سال 1362 عضو دفتر سیاسی " ساما " بود و یکجا بافرد دیگر ی از بقایای دفتر سیاسی " ساما " در آن وقت ( آذر) جریان امضای پروتوکول هم کاری با رژیم دست نشانده را رهبری نمود و خود مستقیما درآن درگیر شد . وی یکی ازچهره های اصلی تسلیم طلب در " ساما " بشمار می رفت .سامائی ها وهواداران شان به چه دلیلی در جشن رشید دوستم شرکت می آردند ؟ این مطلب بهتر است قدری توضیح داده شود.

به ادامه حرکت های تسلیم طلبانه گذشته بقایای " ساما " در مزار، وارد جنبش ملی –اسلامی شده و موقعیت ها ی را ازهمان ابتدای تشکیل آن اشغال نمودند . این ها واسطه تامین ارتباط بقایای روابط " ساما " درپروان وکوهدامن با دارودسته رشید دوستم گردیدند .در نتیجه این پلان بوجود آمد که از طریق تسیلح و تجهیز روباط مذآور، جنبش ملی – اسلامی در آوهدامن و پروان راه باز نماید وبه تدریج نفوذ خود را گسترش دهد وتا کابل برساند .هیئت سی ویا سی ودونفری از سامائی ها وهواداران شان که عازم شرآت درجشن سالگرد جنبش ملی – اسلامی بود ، می بایست مراحل نهائی طرح این نقشه را تکمیل نموده وبرای تطبیق عملی آن اقداماتی روی دست بگیرد.

سقوط طیاره رابابد نتیجه توطئه ای از جانب " شورای نظار " دانست . گفته می شود که طیاره تقریبا از فضای جبل السراج بنا به تاکید واصرار افراد مربوط به شورای نظار در میدان هوائی ، دوباره برگشت داده می شود تا یک عراده جیپ را نیز با خود به مزار ببرد . این کار علی الرغم مخالفت پیلوت طیاره عملی می گردد و طیاره در فضای سمنگان با انفجار عظیمی در میان آتش سوخته واز میان می رود وتمامی سرنشینان آن به شمول پیلوت به هلاکت می رسند . نتیجه گیری عمومی این است که جیپ مذکور

مین گذاری شده نبوده و قصدا جهت از میان بردن طیاریه و سرنشینان آن در طیاره جا داده شده بوده تا گویا از ین طریق جلو نفوذ جنبش ملی – اسلامی در منطقه جنوب سالنگ گرفته شود و به مثابه یکی از نتایج آن بقایای روابط " ساما " در منطقه هم چنان در ارتباط با شورای نظار باقی بمانند.

گرچه از متن پروتوکول با جنبش ملی – اسلامی اطلاعی دردست نیست و تاحال مخفی باقی مانده است ، اما اصل قضیه در سطح منطقه دیگر یک مسئله تشهیر شده عام است و تقریبا همگی آن را می دانند . از جانب دیگر بنظر می رسد که رابطه با جنبش ملی – اسلامی صرفا یک رابطه منطقوی نبوده و کل سامائی ها را دربر می گیرد ، چون حد اقل یکی از معدومین هراتی است که احتمالا در سطح رهبری فعلی سامائی ها قرار داشته است. درین جا لازم است تذکر داده شود که سامائی های کوهدامن و هواداران شان در حوادث افشار تا آن جای که روز وتوان داشتند شرکت کردند و برای " شیر پنجشیر "شمشیر زدند. بهرحال ، بدون توضیح و بیان جزئیات روابط سامائی ها با جنبش ملی – اسلامی رشید دوستم ، متن اعلامیه " جبهه متحد ملی " خود به زبان سیاسی روی این روابط صحه می گذارد.

وقوع فاجعه 8 ثور بدون سهم گیری ونقش دارودسته رشید دوستم غیر قابل توضیح است ، هم چنان که این فاجعه را، بطریق اولی ، بدون سیر جریان " مصالحه ملی " وتحقق نهائی آن به صورت سازش عمومی میان اسلامی ها وحزب وطنی ها – با حذف تعداد معدودی ازچهره های رسوای دومی ها - نمی توان مورد ارزیابی وتحلیل قرار داد. اعلامیه " جبهه متحد ملی " فقط در یکجا و آن هم بصورت بسیار گذرا و حاشیوی ، از سازش وتبانی میان مرتجعین بصورت ذیل باید می نماید ... " : این همه خون و شهادت جانگداز والمناک اگر از یکطرف وحشیانه ترین چهره بیداد و زور گوئی را - چه بدست روس جنایت پیشه و عمال خود فروخته آن و چه بدست ائتلاف ها و هم آغوشی های بقایای متعفن آن با مزدوران هم سرشت اش – به نمایش گذاشته از طرف

**دیگر. " ... اما صحبت از ائتلاف و هم آغوشی با همین تذکرکناری وحاشیوی پایان می یابد واعلامیه در جملات بعدی حوادث بعد از هشت ثور پارسال را مطلقا مربوط به اسلامی ها می داند و خلقی ها و پرچمی ها را درآن ها شریک نمی داند . مثلا بجملات ذیل توجه شود " : مردم ما تم زده ، بی دفاع و بی پناه ما با چشمان و حشت زده مشاهده می کنند که چگونه آرزوهای پاک وانسانی ایشان برای آزادی از چنگ های خونین اژدهای روسی – آرزو های که چهارده سال تمام در قلب خونین خود و به قیمت جان بهترین عزیزان خود ازآن حراست آردند ، کنون بدست دارودسته های رهزن قاتل و غارتگر به باد فنا داده می شود . دارودسته های که نمی تان نامی برای آن ها در قاموس سیاسی یافت و کنون درمیدان جنایت در حال سبقت ازرقبای خلقی و پرچمی خوداند. "**

**درجملات فوق دو مطلب به وضوح جلب نظرمی نماید. یکی نوعی ترجیح دادن خلقی ها وپرچمی ها نسبت به اسلامی ها ، به صورت بدترخواندن دومی ها نسبت به اولی ها ، ودیگری شریک نه دانستن خلقی ها و پرچمی هادرجنایات ووحشیگری های جاری و نسبت دادن آن ها درکل به اسلامی ها . روشن است که هر دوی این مطلب نادرست وغلط است وباعث انحراف و تسلیم طلبی خلقی ها وپرچمی ها درجنایت کاری های ووحشیگری های گذشته شان هیچ دست کمی ازاسلامی ها نداشتند ودر جنایت کاری های جاری نیزشریک وهمدست اسلامی هایند ، البته شریک وهمدست درجه دوم .بینش بدتر دانستن اخوان نسبت به رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی ، یا ترجیح دادن دومی نسبت به اولی ، درگذشته " ساما " را به پای امضای پروتوول همکاری با رژیم دست نشانده "شوروی" کشاند . واینک این بینش بار دیگر سامائی ها را به طرف همکاری وهمدوشی باجنبش ملی – اسلامی – هیچ نسبتی مگر دومین شکل استحاله وی حزب دموآراتیک خلق – سوق داده است.**

اعلامیه ای از " خطرهای هلاکت بار بر بادی هویت ملی و تجزیه میهن " صحبت می نماید اما عوامل آن را صرفا در لجنزار هوی و هوس های " تنظیمی " جستجو می نماید و نقش خلقی ها وپرچمی ها و بویژه جنبش ملی – اسلامی را در قضایای جاری کلا نادیده می گیرد . وقتی خطربربادی هویت ملی و تجزیه میهن مطرح می گردد ، چرا از نقشی که اینک جنبش ملی – اسلامی در آن جهت بازی می نماید ، حتی یادی بعمل آید ؟ آیا غیر از اینست که بقایای " ساما " که بنام "جبهه متحد ملی " حرف می زنند ، جنبش ملی اسلامی را نسبت به " تنظیم ها " ترجیح می دهند؛ همان گونه که در میان تنظیم ها نیزجمعیت وشورای نظاررا نسبت به دیگران ترجیح می دهند.

اما موضع گیری اعلامیه علیه " تنظیم ها " نیز از قاطعیت بر خوردار نیست . اگر از ذکر کلمات تندی مثل " دارودسته های قاتل ورهزن وغارتگر " ، " مزدوری به درگاه اجانب " و.... در مورد " تنظیم ها " بگذریم ، که نمی توان در درستی آن ها شک و شبهه ای داشت ، اعلامیه علیه اساس نظام موجود نه از لحاظ طبقاتی به موضع گیری پرداخته است و نه از لحاظ سیاسی. اعلامیه صرفا به مزدوری و دست نشاندگی حاکمان فعلی حمله می نماید که البته این مزدوری ودست نشاندگی آفتابی وروشن است ودرین حد ، موضع گیری اعلامیه به هر حال درست . اما این یگانه صفت اصلی این حاکمیت نیستند رژیم فعلی یک رژیم فیودال کمپرادور است آه شکل سیاسی آن اتوکراسی ( حکومت مذهبی ) می باشد و حکومت اسلامی خوانده می شود . نادیده گرفتن کامل این دو خصوصیت اصلی رژیم و تکیه صرف به مزدوری و دست نشاندگی آن ، بدین معنی است که مخالفت علیه آن صرفا مخالفتی از دید ملی باشد و نه مخالفت طبقاتی و مخالفت با نظام سیاسی یعنی حکومت مذهبی. اعلامیه جبهه متحد ملی درسال 1358علنا خواستار تشکیل جمهوری اسلامی شده بود . این خواست پس از آن که "قیوم رهبر"در سال های 60، 61 و 62 به فعالیت مجدد برای جبهه ، خواست پس از آن که " قیوم رهبر " در سال های60 متحد ملی پرداخت باردیگر مطرح گردید .

اعلامیه " جبهه ملی رهائی بخش " خواستار تشکیل دولت دموکراتیک گردید و خواست جمهوری اسلامی را کنار گذاشت . حال که چند سال پس از ترور " قیوم رهبر "مجددا بنام جبهه متحد ملی حرف زده می شود ، لازم بود در قدم اول تکلیف باصطلاح جبهه با خواست جمهوری اسلامی روشن می گردید وبه روشنی بیان می شد که آیا هنوز هم این خواست مطرح است یا نه ؟ اعلامیه در این مورد ساکت است ، اما از موضع گیری علیه اتوکراسی حاکم شانه خالی می نماید وبرعلاوه با " بسم الله الرحمن الرحیم " آغاز سخن می کند . مفهوم سیاسی این گونه موضع گیری آنست که خواست جمهوری اسلامی هنوز هم رسمیت دارد و فقط شرم گینانه علنا مطرح نمی گردد.

به این ترتیب اعلامیه علیه اتوکراسی حاکم اعلام موضع گیری نمی نماید و موضع گیری هایش خلاصه می شود به مخالفت با جنایت کاری های " دارودسته های که نمی توان نامی برای آن ها در قاموس سیاسی یافت . " راه بهتر ازاین برای عدم موضع گیری علیه اتوکراس های بنیان گرا وغیر بنیان گرائی حاکم و نظام فیودال – کمپرادور می توان سراغ کرد ؟! این چنین است که فراخوان اعلامیه به چیز بی مفهومی مبدل می گردد . اعلامیه می گوید ... : « ماروی فراخوان خود برای مبارزه بخاطر وحدت رزمنده و سالم ملی و ایجاد سنگرهای نوینآزادی در برابر بیگانه پرستی ، زورگویی و انقیاد نه تنها تاکید بلکه آن را یگانه راه حل می دانیم».

وحدت مورد خواست " وحدت رزمنده و سالم ملی " است ونه وحدت رزمنده وسالم ملی– دموکراتیک و آماج مبارزه نیز یگانه پرستی ، زورگویی وانقیاد یعنی بازهم صرفا دارای خصایل و خصوصیت های ملی ، توگویی نظام فیودال کمپرادوری و حاکمیت اتوکراتیک اصلا درکشور وجود ندارد . اما اعلامیه در موضع گیری های ملی خود نیز استوارنیست . در سراسر اعلامیه حتی یک بار از استعمار نوین (شکل مسلط فعلی سلطه امپریالیستی برجهان) و موضع گیری علیه آن صحبت نمی شود واز مبارزه علیه شوونیزم ملی ملیت حامم و تامین حقوق ملیت های تحت ستم کشور حتی

تذکرکوچکی درآن مشاهده نمی شود . این سازش کاری با امپریالیزم و خضوع در مقابل شوونیزم ملیت حاکم ، شعار اعلامیه را برای " وحدت رزمنده و سالم ملی و ایجاد سنگرهای نوین آزادی " ... به حرف مفتی مبدل می نماید. بدین ترتیب با وجودی که اعلامیه فقط و فقط پس از شکست نقشه استقرار مجدد سامائی ها در شمالی از طریق جنبش ملی – اسلامی ، توانست منتشر گردد ، اما مواضع مطرح شده در آن صرفا می تواند بازهم پایه های سیاسی طرحات مشابه آن را بریزد و نه چیز دیگری را . بویژه آه و ناله اعلامیه درمورد شهداء بی اختیار انسان را به این فکر وا میدارد که نکند این اعلامیه اصلا اعلامیه در تجلیل از شهادت مجید کلکانی نه بلکه سوگ نامه در مرگ قربانیان حادثه سقوط طیاره در سمنگان باشد.

در اخیر بد نیست به قهرمان پرستی بی مزه اعلامیه اشاره ای بنمائیم: اعلامیه میگوید:"ما چهره های متحد کننده ملی چون مجید کلکانی و قیوم رهبر را که می توانستند چون کوه عظیمی در مبارزات کنونی تکیه گاه مردم باشند ، از دست داده ایم . " ... اولا آن چه در مورد مجیدکلکانی وقیوم رهبر گفته می شود صرفا یک لاف و گزاف است و این ها هیچ کدام چنین چهره ای نبوده اند ، بویژه قیوم رهبر . ثانیا رهبران سیاسی می توانند رهگشا ، راهنما ، راهبر و قائد مبارزات نامیده شوند ، اما تکیه گاه هر مبارزه توده های مردم اند و نه رهبران . توده ها سازندگان تاریخ اند ، یعنی اساس و تکیه گاه هر حرکت و مبارزه ای اند ، نقش رهبران اینست که این سازندگی تاریخی را رهبری و هدایت نمایند . آن ها اساس و تکیه گاه مبارزه نیستند.

## سندي از سازمان ولسي ملت:

سند مورد نظر ما ، نامه ای است مزین به " بسم الله الرحمن الرحیم " آه از سوی آمیته اجرائیه سازمان ولسی ملت ، خطاب به آسانی نوشته شده است. اگر از تحلیل وبررسی

مفصل تمامی مطالب مندرج درنامه - آه از حوصله این نوشته خارج است - بگذریم ، پنج مطلب اصلی درسند را باید مورد توجه قرار داد:

1 ـ سند همانند اعلامیه " جبهه متحد ملی " صرفا به مزدوری و دست نشاندگی حاکمان فعلی توجه کرده ودرآن مورد اعلام موقف وموضع گیری مخالف نموده است . نامه ازموضع گیری طبقاتی علیه قدرتمندان کنونی شانه خالی می نماید و درمورد مخالفت بااتوکراسی نیزچیزی درخود ندارد درعوض تمام هم وغم نامه ، متوجه عدم موجودیت حکومت مرکزی تامین کننده ، وحدت ملی است ، بدون این که از موضع گیری روشن ایدئولوژیک سیاسی وطبقاتی علیه ملوک الطوایفی حاکم سخنی در میان باشد.

2 ـ موضع سند درمورد تبانی و سازش پرچمی ها وخلقی ها با اسلامی ها ، بهر حال بهتر از موضع اعلامیه " جبهه متحد ملی " است و بصورت مشخص از ائتلاف پرچمی ها و خلقی ها با جمعیت اسلامی ، حزب وحدت اسلامی و تعدادی از قوماندانان جهادی صحبت می نماید .اما متاسفانه موضع گیری مذکور در همین حد باقی می ماند و جناح ائتلافی دیگر یعنی جناح تحت رهبری گلب الدین حکمتیار و حزب اسلامی اش را در بر نمی گیرد . این گونه موضع گیری با توجه به سابقه تعلق تشکیل دهندگان اولیه سازمان ولسی ملت و تشکیلات " افغان ملت " و ترکیب اساسا پشتونی آن ، احساس ناخوش آیندی را دامن می زند مبنی بر موجودیت گرایشات پشتونیستی در این سازمان .البته سند دریک جا ایستادن روی مناسبات قومی و قبیلوی را محکوم می نماید ، که نمی تواند قابل تائید نباشد اما این موضع گیری به روشنی در مورد ائتلافی بودن جناح تحت رهبری گلب الدین حکمتیار را تطبیق داده نمی شود و به این ترتیب این جناح ازائتلاف با چهره های معروفی از خلقی ها چون " تنی " ، " وطنجار "، پکتین و غیره تبرئه می گردد. حال که حزب وحدت نیز طرف حکمتیار راگرفته و حزب اسلامی به مغازله آشکار با جنبش ملی – اسلامی رشید دوستم پرداخته است ، می تواند این توقع

وجود داشته باشد که سازمان ولسی ملت دیگرصرفا یک جناح ازصف بندی مرتجعین حاآم راائتلافی و شامل اسلامی ها ومزدوران سابق شوروی نابودشده نداند.

3 ـ درسند از ضرورت تشکیل حزب مترقی ملی و از ضرورت مبارزه بخاطر ایجاد آن صحبت بعمل می آید . مطابق به نظر سند ، رشد و گسترش جنبش تشکیلاتی بدون موجودیت یک ایدئولوژی مترقی ملی ممکن نمی باشد . اما این مسئله مسکوت باقی می ماند که تشکیل و ایجاد اولیه چنین حزبی بدون موجودیت ایدئولوژی مترقی ملی ممکن هست یا نه ؟ برعلاوه آن چه در اساس مغشوش وناروشن باقی می ماند این است که این ایدئولوژی مترقی ملی چه چیزی است و دارای کدام اساسات فلسفی ، اقتصادی و سیاسی می باشد . تا جای که متن سند نشان می دهد این اساسات برای خود سازمان ولسی ملت نیز تا حال ناشناخته و نا مشخص است زیرا که در هیچ جای از سند متذکره به توضیح و تحلیل مشخص این اساسات پرداخته نشده است.

این که سازمان ولسی ملت توانسته جلسه وسیع سازمانی خود را برگزار نموده و تشکیلات خود را مجددا تنظیم نماید ، جای خوشی است . اما این خوشی موقتی می توانست برای ما کمونیست ها خوش آیند تر وسازنده تر باشد که شاهد دوری رسمی سازمان ولسی ملت از گرایشات کمونیستی که ادعا می شود دراین سازمان ویا حد اقل در قسمت های ازصفوف آن وجود دارد ، نمی بودیم . حال که چنین است وسازمان ولسی ملت مبارزه در راه تشکیل حزب وسیع ملی را مطمع نظر قرار داده است باید منتظر ماند ودید آه این سازمان ایدئولوژی مترقی ملی مورد نظرش را چگونه وبه چه صورتی توضیح وتفسیر می نماید تا روشن شود که چنین ایدئولوژی ای و حزبی که مبتنی برآن تشکیل شود تا چه حدی ازایدئولوژی و تشکیلات " افغان ملت " فرق خواهند داشت وتاچه اندازه ای به آن ها نزدیک خواهند بود ؟ آرزوی ما اینست که مدارا با گلب الدین نقش جدی خود را روی پروسه ایدئولوژی سازمان ولسی ملت برجای

نگذارد . این تشویش با توجه به برخورد سند نسبت به مسئله ملیت ها و واقعا می تواند بصورت بسیار جدی مطرح باشد.

4 ـ سازمان ولسی ملت اهداف مبارزاتی خود را در سند مورد نظر ما به دومرحله تقسیم می نماید. مرحله اول شامل تامین حاکمیت ملی افغانستان ، ایجاد وحدت ملی ، تشکیل دولت ملی مورد قبول، صلح و انکشاف اقتصادی و مرحله دوم شامل مبارزه برای آزادی ، دموکراسی و تساوی اقتصادی سند می گوید که در صورت تامین خواسته های مرحله اول ، مبارزه به مرحله دوم داخل می شود. به این ترتیب سازمان ولسی ملت معتقد است که فعلا باید برای تشکیل یک دولت مرکزی که حاکمیت ملی افغانستان و وحدت ملی را تامین نماید - مهم نیست که ماهیت این دولت چیست – و نیز برای تامین صلح وایجاد فضای مناسب برای انکشاف اقتصادی مبارزه صورت گیرد و برای طرح شعارهای مثل آزادی ، دموکراسی وعدالت اقتصادی فعلا زمینه مساعدی وجود ندارد. دراین جا موضع سند سازمان ولسی ملت ، خیلی خیلی بد تر از موضع اعلامیه " جبهه متحد ملی" است که علیرغم آن همه انحرافات مطرح شده ، از مبارزه در راه تحقق دموکراسی ، آزادی ملی و عدالت اجتماعی یاد می نماید.

سازمان ولسی ملت که این چنین آشکاراشعارهای آزادی ، دموآراسی وتساوی اقتصادی –ویا عمومی تر عدالت اجتماعی – را برای یک مرحله کامل مبارزاتی کنار می گذارد ومعلوم نیست چه چیزی از ولسی بودن ( مردمی بودن ) را درخودباقی می گذارد و حتی چه چیزی ازیک سازمان ملی بودن را ؟ آیا مگر غیر از اینست که وقتی این شعارها کنار گذاشته شوند ، فقط و فقط می توان برای اتوکراسی مزدور ضد دموکراتیک غارتگر شمشیز زد و سینه سپر کرد ؟ برای چنین کاری چه ضرورتی به تشکیل حزب مترقی ملی و بطریق اولی چه ضرورتی به مبارزات و حتی موجودیت سازمان ولسی ملت و بازسازی تشکیلات آن می توان وجود داشته باشد ؟ بهر حال برای ما ما یه تاسف است که سازمان ولسی ملت این چنین علنی و باصراحت خود را از صف نیروهای

دموراتیک آشور بیرون می کشد و آن چنان " ملی گرایی " را در پیش می گیرد که فرجام آن فقط و فقط می تواند وصل شدن مجدد بر پیکر تشکیلات " افغان ملت " ویا حداقل هم نوای کامل سیاسی به آن باشد.

5ـ سند از تشدید فوق العاده اختلافات نژادی در کشور صحبت می نماید و آن را یکی از خطرات جدی ای می داند که افغانستان را به پارچه پارچه شدن و تجزیه تهدید می کند . "اختلافات نژادی " اصطلاحی است که سند برای کشمکش های ملیتی جاری درکشور ، به کار می برد . بدین قرار بنظر می رسد که سازمان ولسی ملت واقعیت چند ملیتی بودن افغانستان را قبول ندارد و فقط موجودیت گروه های نژادی مختلف را درداخل یک ملت واحد افغان مورد پذیرش قرار می دهد . اینگونه موضع گیری – چه بخواهیم و چه نخواهیم – فقط و فقط ملهم از شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون ، یعنی شوونیزم ضربت خورده ای است که درصدد احیاء و قدرت گیری مجدد خود می باشد . پس مدارای سازمان ولسی ملت با دارودسته گلب الدین حکمتیار نمی تواند بی پایه و بی اساس باشد. واقعیت اینست که شوونیزم ضربت خورده طبقه حاکمه ملیت پشتون – عمدتا دروجود دارودسته گلب الدین حکمتیار – وشوونیزم نوخاسته طبقه حاکمه ملیت تاجیک – عمدتا دروجود دارودسته ربانی و مسعود – عوامل اصلی آشمکش های ملیت جاری درکشور محسوب می گردد . در ای میان ناسیونالیزم محلی ارتجاعی دارودسته های مزاری و دوستم و دیگران نیز نقش منفی خود را بر دوام آور وگنگ و مغشوش این کشمکش ها بر جا می گذارد وآتش اختلافات ملیتی را بیشتر و بیشتر دامن میز ند . اما موضع گیری علیه شوونیزم و ناسیونالیزم ارتجاعی دارودسته های حاکم یک مسئله است و تکیه روی واقعیت چند ملیتی بودن کشور ، موجودیت ستم ملی بر ملیت های تحت ستم و قبول حق تعیین سرنوشت برای تمام ملیت های افغانستان مطلب دیگری . انکار مسئله ملی و موجودیت ملیت های مختلف در آشور ، موضع گیری علیه شوونیزم و ناسیونالیزم ارتجاعی نیست و بویژه مستقیما در خدمت

شوونیزم قرار دارد. راه جلوگیری از تجزیه و پارچه شدن کشور درانکارموجودیت و نفی حقوق ملی ملیت های مختلف کشور تکیه شوونیستی روی شعار " ملت وحدت افغان " نیست ، بلکه درآنست که موجودیت حقوق ملی ملیت های مختلف به رسمیت شناخته شود وازین طریق وحدت داوطبانه – ونه اجباری - ملیت های مختلف افغان در چوکات یک کشور واحد تامین گردد.

## پیام زن:

آخرین شماره " پیام زن " نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان ، بصورت مجله تقریبا قطوری، چند ماه قبل انتشار یافته است . مواضع مندرج در " پیام زن " را در عین حال باید مواضع سازمان رهبری کننده جمعیت انقلابی زنان نیز شمرد . این سازمان از چند سال به این طرف نشرات بیرونی اش را متوقف کرده واز زبان جمعیت انقلابی زنان واز طریق " پیام زن" مواضعش را بیان می نماید.

برخورد مفصل به مندرجات " پیام زن " درین نوشته مقدور نیست ولذا صرفا به تذکر درمورد چند نکته مثبت ومنفی مهم درآن اکتفا می نمائیم.

اولین چیزی که درشماره آخری " پیام زن " جلب توجه می نماید، حذف " بسم الله الرحمن الرحیم "ازابتدای نشریه است . این ، گرایش " پیام زن " وجمعیت انقلابی زنان را به دوری از اسلامی بازی جمهوری اسلامی خواهی نشان می دهد ، گرایشی که باید بیشتر وبیشتر استحکام و توسعه یابد تا بتواند باعث دسترسی جمعیت انقلابی زنان بیک موضع گیری قاطع و استوار – حد اقل در آن سطحی که برای این جمعیت مقدور است – علیه اتوکراسی حاکم گردد. مندرجات شماره آخری " پیام زن " نیز نشان میدهد که جمعیت انقلابی زنان ، درحال فاصله گرفتن از اسلام بازی و جمهوری اسلامی خواهی است . اما این فاصله گیری هنوز نا تکمیل است وبه سطح موضع گیری روشن و صریح علیه حکومت مذهبی حاکم نرسیده است. جمعیت انقلابی زنان هنوز

نتوانسته است شعار جدائی دین ازدولت را که نه تنها برای جنبش عام ملی – دموآراتیک کشور بلکه برای جنبش زنان بصورت مشخص ، نیز از اهمیت بسیار جدی و مهمی برخوردار است ، بلند نماید . البته پیام زن " افغان ملت " رامورد ملامت وسرزنش قرار می دهد که چرا به عنوان یک حزب مدعی پیروی از سوسیال دموآراسی ، سکولاریزم (جدایی دین از دولت ) را مطرح نکرده وبرای بنیاد گرائی گلب الدین حکمتیار خوش خدمتی می نماید . اما این سوال را از خود جمعیت انقلابی زنان نیز میتوان بعمل آورد که چرا این جمعیت به عنوان یک جمعیت دموکراتیک منافع حقوق زنان ، شعارجدایی دین از دولت را علنا و صریحا مطرح نمی نماید و هنوز هم سعی دارد خطوط اصلی مبارزاتی اش را در مانوردادن میا ن اختلافات جناح های بنیاد گرا و اتوکرات های بنیاد گرا وغیر بنیاد گرا جستجو نماید ونه در مخالفت علیه کلیت حاکمیت مذهبی ؟

تظاهرات هشت ثور امسال دراسلام آباد، اقدام شجاعانه ای بود که در مخالفت علیه مرتجعین حاکم از سوی جمعیت انقلابی زنان بعمل آمد . اما این اقدام به سموم پارلمانی و التجا به درگاه سازمان ـ ملل متحد – که همان درگاه امپریالیست ها وبویژه درگاه امپریالیزم امریکا است – آغشته بوده سنت پسندیده جنبش دموکراتیک انقلابی افغانستان آن بوده وهست که حتی بسوی پارلمان کشورخودنیز روی نیاورده .جمعیت انقلابی زنان با اعلام قصد راه پیمائی بسوی پارلمان پاکستان این سنت پسندیده را آنهم در مقابل پارلمان یک آشور خارجی پامال نمود. دریکی از صفحات پیام زن گزارشی از جاغوری درج گردیده است . درین گزارش به درستی یک تعداد روشنفکران که از ضابطی تا جنرالی به خدمت حزب وحدت اسلامی درآمده اند ، مورد ملامت و نکوهش قرارگرفته اند . ولی اگر خدمت به حزب وحدت اسلامی بد وانحرافی است - که واقعا هست – خدمت به نهضت اسلامی و حزب اسلامی که حریفان اسلامی حزب وحدت در منطقه اند نیز بد و انحرافی است و هیچ نکته قابل تائیدی در خود ندارد .

گذشته ازآن خدمت به سایر تنظیم های اسلامی نیز نمی تواند کدام اصولیتی را درخود داشته باشد و باید به همان اندازه خدمت به حزب وحدت اسلامی مورد نکوهش قرار بگیرد . پیام زن و جمعیت انقلابی زنان هنوز با چنین موضع گیری ای فاصله بسیار دارد. اولا آن چه عده ای از روشنفکران جاغوری فعلا خدمت به حزب وحدت اسلامی انجام می دهند ، ادامه همان آاری است که سازمان رهبری کننده جمعیت انقلابی زنان وخود جمعیت در منطقه علم بردار آن بوده و هنوز هم هست ، یعنی پوشش گرفتن در قالب احزاب وتنظیم های اسلامی. ثانیا در سطح آل کشور، سازمان وجمعیت متذکره تماما در پوشش احزاب اسلامی مختلف وبه نام آن ها فعالیت می نمایند و درخدمت آن ها قرار دارند . فعالیتهای جمعیت انقلابی زنان صرفا در پاکستان مستقل است و به نام خود جمعیت صورت می گیرد . حال اگر با گرفتن پای حزب وحدت اسلامی در جاغوری دست کسی ویا کسانی مردار شود – که یقینا می شود – گرفتن پای نهضت اسلامی ویا حزب اسلامی درهمان منطقه و گرفتن پای سایرتنظیم های اسلامی در سایر نقاط کشور نیز دست انسان را مردار می نماید . در حقیقت امر جمعیت انقلابی زنان و سازمان رهبری کننده اش بصورت وسیعی به این مردار آغشته اند و آن را با طرح این مسئله مسخره که " با گرفتن پا سگ دست انسان مردار نمی شود " پاک ومنزه نیز جلوه می دهند. تقاضای پیام زن از بعضی "نیروهای مسامحه کار"را مبنی براینکه تزلزل را کنار گذاشته وروی شعاردموکراسی قاطعانه بایستند، باید بخود جمعیت انقلابی زنان برگرداند وازاین جمعیت خواست که سازش کاری را کنارگذاشته وروی شعارجدایی دین ازدولت آه ازاولین حروف الفبا دموکراسی است ، قاطع وصریح بایستد . در شرایط امروزی کشورچگونگی برخورد هرنیروئی به این شعار یکی از معیارهای اصلی استواری وعدم استواری درمبارزه دموکراتیک راتشکیل می دهد پیام زن قهرمان مبارزه علیه بنیادگرایی گلب الدین حکمتیار است و مبارزه علیه وی و حزبش را بصورت مشخص برجسته می نماید .پیام زن و جمعیت انقلابی زنان افغانستان مداوما روی این نکته

تاکید می نماید که گلب الدین جانی ترین بنیاد گرا است و مبارزه علیه وی باید از برجستگی خاصی برخوردار باشد. درین شکی نیست که گلب الدین حکمتیار جنایتکار بزرگی است ، اما جنایتکاران دیگری چون ربانی ، سیاف ، مسعود و خالص نیز دست کمی ازوی ندارند و ضررشان برای جنبش انقلابی دموکراتیک کشور به هیچ وجهی کمتر از ضرر حکمتیار نبوده است ونیست . حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی درمحدوده زور وتوان شان و مطابق به دید ایدئولوژیک شان همان قدر بنیاد گرا هستند که گلب الدین حکمتیار درجای خودش هست . حرآت انقلاب وجبهه نجات و محاذ ملی که بقول بعضی ها میانه رواند وبقول بعضی ها ملی گرا، نیز شامل درقدرت اند وشریک درجنایات جاری با اخوانی ها وجهت عمده حرکت های سیاسی شان زنگ وبوی بنیادگرایی دارد تا میانه روی وملی گرائی . درجو قدرت و حاکمیت اینها است که نیروی غیر جهادی صاحب قدرت یعنی جنبش ملی – اسلامی که همان حزب وطن و حزب دموکراتیک خلق سابقه است ، فعالیت تمامی سازمان ها ، احزاب ونهاد های غیر اسلامی را ممنوع می سازد واعلام میکند که در افغانستان فقط و فقط حکومت اسلامی می تواند وجود داشته باشد . در چنین حالتی مبارزه علیه کلیت اتوکراسی حاکم و طرح قاطع شعار جدائی دین ازدولت است که یکی از محورهای اصلی مبارزات ملی – دموآراتیک محسوب می گردد ونه ترجیح دادن اتوکرات های غیراخوانی از اخوانی و اخوانی های باصطلاح معتدل از اخوانی های تندروتر .اگر پای این بد تردانستن ها و ترجیح دادن ها هم چنان درمیان باشد ، نه جمعیت انقلابی زنان افغانستان قادر خواهد بود از خدمت به احزاب اسلامی ، یعنی از طریق پوشش گرفتن زیر درفش آن ها شانه خالی نماید ونه آن عده از روشنفکران جاغوری که فعلا درخدمت حزب وحدت اسلامی اند ، و هر کسی برای خدمت گذاری اش دلیلی و دلایلی خواهد یافت. علاوه ازاسنادی که فوقا روی آن‌ها مختصرا صحبت نمودیم ،درین اواخر دوسند دیگری نیز منتشر شده اند .یکی نامه ای از سوی "کمیته آمادگی نهضت ملی کشور "ودیگری " فراخوان

وبیان نامه پیمان نجات افغانستان ." سند اولی قبلا توسط مادرجزوه جداگانه ای مفصلامورد نقد قرار گرفته است.هم چنان " فراخوان وبیان نامه پیمان نجات افغانستان "به دلیل اینکه اسناد برناموی اند مستلزم برخورد، نقد وبررسی مفصلی اند که امیدواریم به زودی درجزوه جداگانه ای انتشاردهیم.

منتشر شده در شماره دهم شعله جاوید ــ دور دوم

****

## اوج جشن فراموش ناشدني

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ویکایک اعضای آن - منجمله حزب کمونیست افغانستان افتخار دارند که جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را به نحو فراموش ناشدنی برگزار می نمایند. برگزاری این جشن یک سال قبل براه افتاد واینک در 26 دسامبر 1993 که مصادف با صدمین سالروز تولد مائوتسه دون است به اوج خود رسیده است .

در اوج برگزاری این جشن باشکوه مهمترین مطلب ودارای اهمیت درجه اول وعمده اعلام رسمی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم بعنوان ایدئولوژی رهنما از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . از زمان تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تا حال جنبش ما طبق اصطلاح مورد استفاده در بیانیه اش ایدئولوژی رهنمای خودرا مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون می خواند که بهر حال نشان دهنده درک ناکافی از سومین مرحله تکاملی کمونیزم انقلابی بود. علیرغم اینکه سیر مبارزات سالهای گذشته اکثریت قریب به اتفاق اعضای جنبش را به اتخاذ مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم رسانده بود . اما موضع گیری رسمی خود جنبش – بصورت یک کل – در این زمینه ، آن گام کیفی مهمی بود که باید برداشته می شد . سرانجام پس از پیشبرد مبارزات مهم وطولانی عملی و نظری توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تمامی اعضای جنبش ،

" جا ا " قادر گردید که این گام تاریخی را برداشته وایدئولوژی رهنمای خود را مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم بخواند و این امر را به مناسبت صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون رسما اعلام نماید " سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " که مواضع جنبش مارا در مورد ایدئولوژی رهنما " ( م . ل . م ) بصورت فوق العاده اصولی ومنظم بیان می نماید ، در همین شماره " شعله جاوید " درج گردیده است . با تصویب وانتشار این سند که ضمیمه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محسوب می گردد هرسمت مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم توسط خود جنبش – به مفهوم کلید جنبش – تصویب گردیده و دیگر صرفا بیانگر مواضع این یا آن عضو " جا آ " نمی باشد .

اتخاذ رسمی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، اگر ازیکجانب ارتقاء ایدئولوژیک – سیاسی تمام جنبش ما را نشان می دهد ، از جانب دیگر سطح وحدت ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی آنرا نیز بالا برده است . این چنین است که جنبش ما گام کیفی مهمی در جهت تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی برداشته و مجهز تر و متحد تر از پیش ، درین عرصه و سایر عرصه های مبارزاتی به پیش می رود .

علاوتا جنبش ما ، به مناسبت صدمین سالروز تولد مائوتسه دون ، تحلیلش را در مورد اوضاع فعلی جهان ، با در نظر داشت تحولات بعد از زمان انتشار بیانیه ، اعلام داشته است . سند " درباره اوضاع جهانی " که توسط " جا آ " تصویب شده و مواضعش را در ین مورد بیان می نماید وهمانند سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " ضمیمه بیانیه جنبش به شمار می رود ، نیز بخشی از متن شماره فعلی " شعله جاوید " را د ربرگرفته است .

از زمان دستگیری صدرگونزالو ( 12 سپتامبر1992 ) تا حال کارزار بین المللی منظم وگسترده ای در دفاع از انقلاب پرو وجنگ خلق در پرو به شکل مشخص " دفاع از جان صدرگونزالو" توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تمامی اعضای جنبش ، به

پیش برده شده است . این کارزار که نیروهای سیاسی متحد غیر مائوئیستی ودر دهها هزار نفر از اقشار مختلف توده های مردم را در سراسر جهان نیز درگیر مبارزه برای دفاع از جان صدر گونزالو ودر نتیجه دفاع از انقلاب پرو نموده است ، مهمترین کارزار مبارزاتی جنبش ما اززمان تشکیل آن تا حال شمرده می شود . ضرورت جمع بندی ، تنظیم بهتر فعالیت ها در آینده و مشخصا مقابله علیه مصاف طلبی های تازه ایکه توسط ارتجاع وامپریالیزم علیه انقلاب پرو براه افتاده و جنگ روانی بخش مهم آنرا تشکیل می دهد ، ایجاب می نمود که جنبش ما در سطح عالی تری ، درکلیت خود ، به دفاع از انقلاب پروبپردازد . قطعنامه ایکه در ین مورد توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، به مناسبت صدمین سالروز تولد مائوتسه دون ، تصویب و منتشر گردیده ، یکی دیگر را از اسناد شامل در صفحات همین شماره " شعله جاوید " می باشد . این قطعنامه اولین قطعنامه ای است که توسط " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " – به مثابه یک پل – در دفاع از انقلاب پرو وجان صدرگونزالو، امضاء گردیده است . تصویب وانتشار این قطعنامه ، تعهد تمام جنبش ، کمیته آن و یکایک اعضای آنرا دردفاع از جنگ خلق در پرو ودفاع از جان صدر گونزالو، به سطح نوینی ارتقاء داده است .

حزب ما ، به مثابه یک حزب مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی و عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، از زمان شروع کار زار بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون در چهارچوب شرایط خاص و وضعیت ویژه خود و با طرح و تطبیق شعارهای مورد لزوم مبارزاتی اش ، درین کارزار سهم گیری نموده است . حزب کمونیست افغانستان ، انتشار اعلامیه " در بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون " را به مثابه فعالیت خاص 26 دسامبر 1993 روی دست گرفته است . این اعلامیه که باید هر چه وسیع تر ، در داخل و خارج کشور ، پخش گردد ، اولین اعلامیه وسیع الانتشار حزب ما از زمان تشکیل آن تا حال است . انتشار این اعلامیه گام آغازینی است برای طرح وتبلیغ هرچه وسیعتر مواضع حزب ما در میان اقشار مختلف مردم و در نتیجه آغاز

مرحله نوینی از فعالیت های تبلیغاتی وعملی حزب. اعلامیه " دربزرگداشت صدمین سالگرد تولید مائوتسه دون " علاوه بر پخش وتوزیع جداگانه ، وسیع ، در شماره فعلی " شعله جاوید " نیز درج گردیده است ، تا از این طریق یکبار دیگر مواضع مندرج درآن تبلیغ گردد .

باین ترتیب جنبش ما و به مثابه بخشی از صفوف آن ، حزب ما در اوج برگزاری جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون ، به سطح نوینی از ارتقای ایدئولوژیک – سیاسی به تعهد مبارزاتی دست می یابند و با پافشاری هرچه بیشتر و پر کیفیت تر بر پیشروی در مسیر ترسیم شده توسط رهبران و آموزگاران کبیر پرولتاریای جهانی – مارکس ، لنین و مائوتسه دون – تجلیل فراموش ناشدنی ای از صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون بعمل می آورند .

کارزار بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون در 26 دسامبر 1993 ، اختتام نمی پذیرد. بلکه درطول چند ماه اول سال 1994 ( تا اول می 1994) نیز ادامه می یابد . اجرای فعالیت های بیشتری برای برگزاری هرچه با شکوه تر این جشن فرخنده ، در روزها وهفته های آینده مورد نیاز است .

فرخنده باد جشن صدمین

سالگرد تولد مائوتسه دون

## زنده باد

## مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم

مقدمه :

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سال 1984 تشکیل شد وبدین ترتیب هسته انقلابیون مائوئیست جهان که عزم پیشبرد نبرد در راه ایجاد جهانی عاری از استثمار و ستم ، جهانی بدون امپریالیزم، جهانی بدون تمایزات طبقاتی ، جهان کمونیستی آینده را کرده بودند بوجود آمد .از زمان تاسیس جنبش ، پیشروی ما ادامه یافته و امروز

عمرمان با صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون ، با درک عمیق مسئولیتی که بر دوش داریم ، به پرولتاریای بین المللی و توده های جهان اعلام می کنیم که ایدئولوژی رهنمای ما مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است .

جنبش ما برپایه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست – لنینیست به سال 1984 تشکیل شد . بیانیه از ایدئولوژی انقلابی پرولتری به دفاع بر می خیزد وبرآن پایه ، به وظایف کمونیستهای انقلابی کشورهای مختلف ودر مقیاس جهانی ، به تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی وشماری مسائل حیاتی دیگر برخوردی عمدتا صحیح اختیار می کند . امروز بار دیگر تاکید می کنیم که بیانیه شالوده محکمی برای جنبش ماست که بر پایه آن به وضوح بیشتر و شناخت عمیق تری ایدئولوژی خویش ، ووحدت مستحکمتری در صفوف جنبش مان دست می یابیم .

بیانیه به درستی به " تکامل کیفی علم مارکسیزم – لنینیزم توسط مائوتسه دون واین که وی این علم را به " مرحله ای نوین " ارتقا داده تاکید می کند . با این وجود استفاده از عبارت مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون در بیانیه ما ، بازتاب شناخت کماکان ناقص از این مرحله جدید بود . طی 9 سال اخیر ، جنبش ما در گیر بحث و مبارزه طولانی ، غنی و همه جانبه برای دستیابی به درکی کاملتر در مورد تکامل مارکسیزم توسط مائوتسه دون بوده است .طی همین دوره تک تک احزاب و سازمانهای جنبش ما و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کل ، در گیر مبارزه انقلابی علیه امپریالیزم وارتجاع بوده است مهمترین این مبارزات ، تجربه پیشرفته جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو است که موفق به بسیج میلیونها توده ، محو دولت کهن در بخش های بسیاری از کشور وبرقراری قدرت کارگران ودهقانان در این مناطق شده است . این پیشرفتهای تئوریکی و پراتیکی ما را قادر ساخت که درک خود را از ایدئولوژی پرولتری

عمیقتر کنیم وبراین پایه گام بلند تری بر داریم . یعنی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم را به عنوان مرحله جدید ، سومین و عالیترین مرحله مارکسیزم بشناسیم .

منتشر شده در شماره یازدهم شعله جاوید ــ دور دوم

****

## در بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون

امروز 26 دسامبر سال 1993 ، صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون یکی از رهبران و آموزگاران کبیر جنبش بین المللی کمونیستی است ، رهبر وآموزگاری که جریان رهبری انقلاب چین وبویژه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ورهبری مبارزات کمونیست های جهان ، ایدئولوژی طبقه جهانی مارا به مرحله نوین مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم تکامل داد .

حزب کمونیست افغانستان ، فرارسیدن این روزفرخنده را به تمام کمونیست های انقلابی، کارگران وتوده های ستم دیده جهان خاصتا افغانستان تبریک می گوید و آنها را فرا می خواند که مبارزه برای سرنگونی ارتجاع وامپریالیزم وایجاد جهانی فارغ از استثمار و ستم را در مسیر ترسیم شده توسط مارکس ولنین ومائوتسه دون به پیش برند . این وفقط این راه است که باطی طریق درآن می توان به نجات و رهائی حقیقی دست یافت و نه هیچ راه دیگری .

با استفاده از این فرصت ، یک بار دیگر با صراحت وآشکارا اعلان می نمائیم که کمونیست هستیم و هدف غائی ما تحقق کمونیزم در جهان است ، مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم را به مثابه ایدئولوژی رهنمای اندیشه و عمل خود پذیرفته ایم و برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان به مثابه مرحله ای برای گذار به انقلاب سوسیالیستی ، از طریق تدارک ، برپایی پیش برد جنگ دراز مدت توده ای ( جنگ خلق ) نبرد می نمائیم . بگذاربا حرکت جانبازانه ، فداکارانه، بی امان و بی برگشت درین مسیر انقلابی

**وپرافتخار ، بطلان یاوه های مرتجعین حاکم بر کشور و اربابان امپریالیست شان راکه از مرگ کمونیزم در افغانستان وجهان لاف میزنند ، به وضوح نمایان سازیم و دروغ ها ونیرنگ های شان را افشاء ورسوا نمائیم .**

**امپریالیستها ، نابودی سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش را بنام " مرگ کمونیزم " تبلیغ می نمایند وبا ند های ارتجاعی دست پرورده ومزدور شان درافغانستان نیز با استناد به فروپاشی رژیم دست نشانده ، نجیب ، این ادعای دروغین را پیوسته تکرار می کنند .**

**اما نابودی سوسیال امپریالیزم شوروی وبلوک وارسا ونیز فروپاشی رژیم مزدور نجیب درچارچوب تبانی وسازش با مرتجعین اسلامی هیچگونه ربطی به مرگ کمونیزم درجهان و نابودی کمونیزم در افغانستان ندارد ، بلکه صرفا نشان دهنده اوضاع بحرانی درکمپ ارتجاع وامپریالیزم جهانی است . این وقایع فقط و فقط درستی و درخشش کمونیزم حقیقی ( مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ) را بیشتر ازپیش آشکار ساخت وسلاح ایدئولوژی که پرولتاریا را بازهم جلا وصیقل داد .**

**مائوئیست های جهان تحت رهبری مائوتسه دون بیشتر از سی سال پیش ماهیت سرمایه دارانه واستثمار گرانه نظام حاکم بر شوروی بعداز استالین را شناسایی و افشاء کرده وعلیه آن به پا خاستند ونشان دادند که حزب حاکم بر آن کشور یک حزب بورژوا – امپریالیست است و نه یک حزب کمونیست. همچنان جنبش مائوئیستی افغانستان از همان ابتدای ایجادش دراواسط دهه 40 شمسی ، سرشت ارتجاعی وضد کمونیستی باندهای مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی درکشور را درک نموده و مبارزات کوبنده و سازش ناپذیری را علیه آنها به پیش برد .**

**حزب کمونیست افغانستان بر مبنای مواضع مرامی اش همسو با موقف اصولی واستوارکمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، شانه به شانه اهداف وسازمان های همرزم شامل در جنبش ، در مواجهه ومقابله با جنگ صلیبی ضد کمونیستی مرتجعین**

**وامپریالیستها ، درفش کمونیزم وانقلاب را بر افراشته نگهمیدارد و آنرا بلند تر وبلند تر به اهتزاز درمی آورند .**

**باتاسف باید گفت که هستند کسانی از کمونیست های پیشین کشور که به درجات مختلفی به کارزار ضد کمونیستی مرتجعین حاکم وبا داران امپریالیست شان پیوسته اند . راست ترین افراد از میان اینها نظرا وعملا بصورت آشکارا و علنی در صفوف ارتجاع جای گرفته وبه خادمین پروپا قرص " انقلاب اسلامی " مبدل گردیده اند . بعضی از این نادمین و توابین که کمونیزم را " ایدئولوژی وارداتی " وانقلاب را " استبداد منوره " می خوانند ، برای جدایی به اصطلاح دموکراسی کچکول بگردن آویخته وبسوی بارگاه های مرتجعین امپریالیست روی آورده اند . در این میان متقاعدین شرم گینی نیز وجود دارند که کمونیزم را در لفظ می ستایند وحتی از مبارزات کمونیست های انقلابی ستایش بعمل می آورند ، مگر کمونیزم را در شرایط افغانستان غیر قابل تطبیق میدانند و برای سرنوشت کمونیست ها از روی " دلسوزی " سر می جنبانند و آخ واف سر می دهند . این تفاله های جنبش انقلابی کشور ، آنچنان از شخصیت و حیثیت و عزت نفس تهی شده اند که بهترین های شان مشتاقانه به استقبال جنایتکاران و طن فروش و قاتل بهترین فرزندان مردمان میهن می شتابند ومجالست ومصاحبت با آنها را باصد فخر ومباهات پذیرا می گردند . اینها در پیش گاه تاریخ محکوم اند . سیرپیشرفت آتی مبارزات انقلابی ، اینان را با خواری و ذلت به زباله دان تاریخ خواهد انداخت و فقط نام ننگینی از ایشان بجا خواهد ماند .**

**در طی بیست ماه گذشته ، درونمایه سیاه و سراپا ارتجاعی " انقلابیون اسلامی " و متحدین تازه مسلمان شده شان ، در تمامی ابعاد ایدئولوژیک ، سیاسی ، اقتصادی واجتماعی بیشتر از پیش آفتابی وبرملا شده است . نظام منفور غارت واستثمار وستم که اینان گردانندگان ومحافظان آن اند، هیچ چیزی برای بهروزی و خوشبختی توده های مردم د ربر ندارد ؛ بلکه دردها ، رنج ها و آلام بی شمار آنها را تداوم می بخشد و**

پیوسته افزایش می دهد . تقلاوکوشش برای آرایش و اصلاح این سیستم و حاکمیت قرون وسطائی ، مبتنی بر توهمات ابلهانه و گمراه کننده است و در نهایت علیه مبارزات انقلابی توده ها قرار می گیرد . منافع والای خلق های افغانستان فقط و فقط از یک طریق می تواند تامین گردد و آن عبارت است از سرنگونی قهری وتام و تمام و این نظام نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی ضد مردمی و قدرتمندان فئودال – کمپرادور پلید آن ؛ تا بتوان بر ویرانه های آن دنیای نوینی بر پاداشت وپرولتاریا وزحمتکشان را به سروران جامعه مبدل ساخت.

کارگران وزحمتکشان آگاه ! روشنفکران انقلابی !

حزب کمونیست افغانستان آگاهانه و مصمم در راه انقلاب گام گذاشته و با درک روشن از سختی ها ، پیچ وخم ها و پستی ها وبلندی های متعدد و گوناگون آن ، بی هراس واستوار وبا دل وجان قربانی دادن ها و جانفشانی های فراوان درین راه را بخاطر کسب پیروزی پذیرا می باشد . ما شما را به پیوستن به این راه که سخت و دشوار گذار، اما پر افتخار و پیروزی آفرین است ، فرا می خوانیم .

به مناسبت صدمین سالگرد تولد رهبر و آموزگار کبیر مان ، مائوتسه دون ، همه باهم ، یکبار دیگر ، این کلامش را بخاطر می آوریم و آن را پیوسته زنده نگه می داریم و مشعل راه مان می سازیم :

عزم راسخ داشته باش ، از قربانی نهراس ،

برهرگونه مشکلی غلبه کن تا پیروز شوی !

زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم !

زنده باد کمونیزم ! زنده باد انقلاب !

فرخنده باد صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون

حزب کمونیست افغانستان

1372/10/5 مطابق 26 / 12 / 1993

***

## دوکارزار در مقابل هم

درصدمین سالگرد تولد مائوتسه دون ، دوکارزار، بادوخصلت ذاتا متناقض ، براه افتاده اند . کارزاری که توسط مائوئیستها ، مشخصا توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وهریک از اعضاء آن ، پیش برده می شود ؛ و کارزار دیگری که توسط دشمنان مائو یعنی امپریالیست ها و مرتجعین رنگارنگ ، بویژه توسط دارودسته تین هسیائوپینگ و شرکاء یعنی رویزیونیست های حاکم بر چین سازمان داده شده است .

کارزار براه افتاده توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، بر تجلیل وبزرگداشت شخصیت و خدمات عظیم مائوتسه دن به انقلاب و خلق چین و مهمتر ازآن به پرولتاریا وخلق های جهان استوار است . این کارزار با ارج گذاری به مجموع خدمات جهانی مائوتسه دون در تکامل کمونیزم انقلابی به سومین مرحله بویژه روی رهبری انقلاب فرهنگی پرولتری عظیم توسط مائوتسه دون ، انگشت تاکید می گذارد و آنرا بزرگترین خدمت وی به پرولتاریای جهانی ، خلق چین و سایر خلق های دنیا محسوب می نماید . این کارزار در خدمت پرولتاریا وخلق های جهان قرار دارد و موجی از امواج انقلاب جهانی بشمار می رود .

اما کارزار دیگری که در مقابل کارزار فوق الذکر، توسط امپریالیستها ومرتجعین رنگارنگ ، خصوصا رویزیونیست های چینی پیش برده می شود ، متکی بر تقبیح و نکوهش از مائوتسه دون وخدمات عظیم وی به انقلاب جهانی چین است . امپریالیستهای غربی ، علاوه برآه وناله از " قساوت های " زمان انقلاب فرهنگی ، با براه انداختن تبلیغات حقیرانه – و علیه باصطلاح خصایل واخلاقیات شخصی زشت مائوتسه دون ، می خواهند شخصیت ویرا خورد سازند و خاطره تابناکش را از بین کارگران وزحمتکشان بزدایند . رویزیونیست های حاکم بر چین ، حالا دیگر تبلیغات شخصی علیه مائوتسه دون را نمی

بینند و آنرا باصطلا ح محکوم می نمایند ؛ زیرا دیگر نیازی به پیشبرد اینگونه تبلیغات احساس نمی نمایند . آنها در زمانش ، این گونه تبلیغات را بقدر کافی علیه مائوتسه دون بویژه علیه همسر ورفیق همسرش چیان چی ، براه انداخته و پیش برده اند . اما این که بیشتر از یک ونیم دهه ازدرگذشت مائوتسه دون می گذرد و چیان چی در سال گذشته با دستان کثیف این رهروان ناپشیمان را ه سرمایه داری به شهادت رساند ه شده است . رویزیونیست های حاکم در چین ضرورتی به تبلیغات شخصی علیه مائوتسه دون نمی بینند . آنها درعوض مجسمه بی زبان مائوتسه دون را بر پا می دارند وازوی باصطلاح تجلیل بعمل می آورند. اما بزرگترین خدمت وی بانقلاب جهانی وانقلاب چین یعنی رهبری نظری وعظیم انقلابی فرهنگی پرولتری عظیم توسط ویرا سبعانه وکین توزانه نکوهش می نمایند . جشنی که رویزیونیست های چینی براه انداخته اند در حقیقت امر جشن تجلیل از وی نیست ، بلکه مراسم رسمی دولتی بزرگی در تقبیح وی وخاصیتا تقبیح انقلاب فرهنگی محسوب می گردد .حاکمان فعلی چین ، این سرنگون کنندگان سوسیالیزم واحیاء کنندگان نظم کهن در چین ، که همان سرنگون شدگان وازسریرقدرت به زیرافتادگان زمان انقلاب فرهنگی اند ، کینه عمیقی از آن انقلاب بدل دارند . علاوتا آنها در مبارزه علیه تمایلات روزافزون اقشار مختلف مردم چین بطرف شعار ها و خاطره های مائوئیستی ، که سخت باعث ترس ووحشت شان می گردد ، یا جلوه دادن وبدنام کردن انقلاب فرهنگی را درمرکز تلاش ها و کوشش های رویزیونیستی شان علیه مائوتسه دون و مائوئیزم قرار داده اند .

رویزیونیست های وطنی وابسته و دنباله رو رویزیونیستهای چینی ویک تعداد دیگر از عناصر مرتد وپشت کرده بانقلاب که در دشمنی با انقلاب فرهنگی با آنها همدستان و هم آوزاند ، جرئت نکرده اند که آشکاراعلیه کارزار براه افتاده توسط حزب کمونیست افغانستان ، د ربزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون قرا ربگیرند . این امر یقینا نشان دهنده درماندگی وفقر ایدئولوژیک سیاسی آنها است ولی از جانب دیگر نشان

دهنده حیله گری و دسیسه بازی شان نیز هست . آنها آشکارا علیه این کارزار قرار نمی گیرند امادرهرجای که بتوانند محیلانه آنرا تخریب وتحقیر می نمایند تا بدین طریق جلو پیشروی حزب مارا بگیرند .

بگذار با برگزاری هرچه پرشکوه تر جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون وادامه کارزار آن درماه های آینده ، ورخشندگی وتابندگی کمونیزم انقلابی ( مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ) وبویژه سومین قله رفیع آن ( مائوئیزم ) را نمایان تر سازیم و یاوه گوئی های امپریالیستها ومرتجعین رنگارنگ منجمله رویزیونیست ها و مرتدین اصلاح ناپذیر علیه ایدئولوژی ، طبقه دررهبران ما ن را نقش برآب نمائیم .

برافراشته باد درفش ظفر نمون مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم !

مرگ بر دشمنان رنگارنگ انقلاب وکمونیزم !

مرگ بر دشمنان مائوتسه دون !

منتشر شده در شماره یازدهم شعله جاوید ــ دور دوم

****

## درباره دموکراسي

### دموکراسي و ديکتاتوري :

دموکراسی ودیکتاتوری دووجه متضاد پدیده حاکمیت دولتی دراشکال وصور گوناگون آن است . اما کسی که از دموکراسی بطور عام صحبت می نماید ، به سادگی دموکراسی ودیکتاتوری را به صورت مانعه الجمع در مقابل هم قرار می دهد . این دید از لحاظ فلسفی ایده آلیستی وازلحاظ سیاسی فریبکارانه است .ایده آلیستی به خاطری که در واقعیت جوامع طبقاتی نه دموکراسی خالص وجود دارد ونه دیکتاتوری خالص . این ایده آلیزم ریشه در دید ایده آلیستی نسبت به دولت دارد؛ دیدی که دولت را نه بعنوان وسیله اعمال سلطه طبقاتی طبقه یا طبقات حاکم بالای طبقات محکوم جامعه ، بلکه بعنوان

**خادم وخدمتگار ومجری عدالت برای کل جامعه درنظرمی گیرد. فریبکارانه بخاطری که دموکراسی برای طبقه یا طبقات حاکم را دموکراسی برای عموم قلمداد می نماید.**

**ولی کمونیست ها به مسئله دموکراسی ودیکتاتوری اینگونه برخورد نمایند لنین میگوید: " تازمانیکه طبقات گوناگون وجوددارد، نمی توان از " دموکراسی خالص " سخن بمیان آورد، بلکه فقط می توان ازدموکراسی طبقاتی سخن گفت " .** ( انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد)

**چرا ؟ زیرا تا زمانیکه طبقات گوناگون وجوددارد دولت وجود خواهد داشت وتازمانیکه دولت وجود داشته باشد سخن گفتن از " دموکراسی خالص " یاوه گویی است . چون دولت محصول طبقاتی شدن جوامع بشری بوده و دستگاهی است برای حفظ و دوام سلطه طبقاتی طبقه یا طبقات حاکم بر طبقات محکوم از طریق اعمال قهر متشکل و سیستماتیک ، لذا هر دولتی وجهی از دموکراسی و وجهی از دیکتاتوری را با خود حمل می نماید ، دموکراسی برای حاکمین و دیکتاتوری برای محکومین .**

**درین مورد که دردوران برده داری دیکتاتوری خشن و ستم گرانه بربردگان اعمال می شد ، جای بحثی نمی تواند وجود داشته باشد . اما آیا این دیکتاتوری ، دموکراسی برای برده داران را دربر نداشت ؟ واضح است که در برنداشت . در تمامی دولت های برده دار، همانطوریکه دیکتاتوری بر بردگان اعمال می شود ، دموکراسی برای برده داری وجود داشت . البته در دولت ها وجوامع مختلف برده دار ، نه تنها دامنه واشکال اعمال دیکتاتوری بر بردگان کم وبیش ازهم متفاوت بود، بلکه حدود وثغورواشکال دموکراسی برای برده داران نیزازهم تفاوت های معینی داشت . مثلا حدود وثغور دموکراسی برای برده داران در دولت های برده دار یونان و روم باستان نسبت به دولت های برده دار مصر و بین النهرین بیشتر بوده ولی برده داران مصروبین النهرین نیز به هر حال از دموکراسی برده دارانه بهره مند بودند .همچنان دیکتاتوری خشن در تمامی دولت های برده دار کاملا یکسان اعمال نمی شد ، اما این بدان مفهوم نبود که بردگان میتوانستند از دموکراسی برخوردار شوند .**

همه می دانند که در نظام فیودالی دیکتاتوری سختی بر دهقانان روا داشته می شد ، اما چه کسی می تواند منکر این امر گردد . که در پهلوی این دیکتاتوری ، دموکراسی برای فئودالان نیزمشمول این نظام می گردید . البته دامنه و اشکال این دموکراسی و دیکتاتوری در جوامع مختلف فیودالی کم وبیش از هم متفاوت بوده است ، اما مضمون طبقاتی آن یکسان بوده است : دموکراسی برای فیودالان و دیکتاتوری بر دهقانان . مثلا " لویه جرگه " در افغانستان ممثل دموکراسی برای فیودالان بوده است ، دموکراسی ایکه عامه مردم – بویژه دهقانان – نمی توانستند از آن برخوردار شوند و نصیب آنها فقط میتوانست زهر تلخ دیکتاتوری و استبداد باشد . در سایر جوامع فیودالی ، دموکراسی برای فیودالان بگونه ها واشکال دیگر تمثیل می گردید وطبعا دیکتاتوری بر عامه مردم– بویژه دهقانان – نیز دراشکال و شمایلی کم وبیش متفاوتی تبارز می یافت .

" دموکراسی بورژوایی " مدعی دموکراسی برای عموم است . اما در نظام سرمایداری اقلیت کوچکی ( سرمایه داران ) تمام وسایل تولید در جوامع را دراختیاردارند و کارگران فقط نیروی کار شان را دارند . کارگران هیچگونه وسایلی برای تامین معاش در دست ندارند و مجبوراند نیروی کار شان را به سرمایه داران بفروشند . برین پایه است که دموکراسی هم برای سرمایه داران و هم برای کارگران نمی تواند وجود داشته باشد . گرچه این درست است که کارگرنه برده است ونه دهقان وازلحاظ حقوقی از آزادی فروختن و یا نفروختن نیروی کار خود به سرمایه داران برخوردار است . اما با توجه به واقعیت تلخ زندگی مادی اش ( نا داری کامل ) وی مجبور است به فروش نیروی کار خود به سرمایه دار تن دردهد . البته وی می تواند برای فروش بهتر این متاع دست داشته اش به سرمایه دار، به چانه زنی متوسل شود ، ولی تا زمانیکه سرمایه داری پابرجا است ، مجبوریت وی برای فروش نیروی کارش نیز پابرجا خواهد بود . تا زمانیکه سرمایه داری وجود دارد کارگر مجبور است غل وزنجیراستثماروستم سرمایه داری را بر دست ها و پاهایش حمل نماید .

**تبلور حالت پایه ای اقتصادی فوق الذکر درروبنای سیاسی " دموکراسی بورژوایی " نمی تواند غیر از این باشد که کارگرازدموکراسی برای فروش رای خود به این بخش ویاآن بخش از سرمایه داران بهره مند است . قیمت این فروش وعده تامین شرایط بهتری برای خرید نیروی کارش است و این " وعده سرخرمن " بعضا وحتی غالبا پرداخته نمی شود . در صورت عدم پرداخت قیمت رای کارگر نمی تواند در هیچ محکمه ای از محاکم سرمایه داری برای دریافت آن اقامه دعوی نماید . این چنین است که در عرصه سیاسی " دموکراسی بورژوایی " ، کارگر می تواند مورد " استثمار مطلق " قرار بگیرد ، درست مثل یک برده .**

**بدین ترتیب دموکراسی بورژوایی ، که همان دموکراسی برای سرمایه داران است ، نمی تواند هیچ چیز دیگری باشد غیر از دیکتاتوری نسبت به کارگران و سایر توده های تحت ستم . هیچ سطحی از دموکراسی بازی های بورژوایی نمی تواند ماهیت این دموکراسی نسبت به کارگران واقشار تحت ستم غیر کارگری را دگرگون سازد ، زیرا هرنوع آزادی و برابری که توسط دموکراسی سرمایه داری اعلام گردیده ویا اعلام گردد ، آزادی وبرابری صوری بوده و خواهد بود . لنین می گوید :**

**صداهای ستمکش در دموکراتیک ترین کشور بورژوائی هم در هرگام با تضاد فاحش میان برابری ظاهری که " دموکراسی " سرمایه داران اعلان می دارد و هزاران محدودیت واقعی وحیله ونیرنگی که پرولترها به بردگان مزدور مبدل می نماید روبرو هستند .**

**( انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد)**

**نمی توان منکر این امر شد که میان فاشیزم و " دموکراسی بورژوائی " تفاوت وجود دارد . اما باید دید که این تفاوت چگونه تفاوتی است ؟ لنین می گوید :**

**شکل انتخابات وشکل دموکراسی یک مطلب و مضمون طبقاتی موسسه مورد بحث (دموکراسی یادولت ) مطلب دیگری است .**

**( انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد)**

مضمون طبقاتی دموکراسی بورژوائی و فاشیزم – که مسئله اساسی دراین مقایسه محسوب می گردد – یک چیز است وآن دیکتاتوری بورژوائی است ، یعنی دموکراسی برای سرمایه داران و دیکتاتوری نسبت به کارگران و اقشار تحت ستم غیر کارگری . اما وقتی به شکل تطبیق این دیکتاتوری بورژوائی دردموکراسی بورژوائی وفاشیزم نگریسته شود ، در اشکال و حدودوثغور دموکراسی دیکتاتوری تفاوت های معینی مشاهده می گردد .

فاشیزم ، دموکراسی یک حزب بورژوائی است ؛ در حالیکه " دموکراسی بورژوائی " ، دموکراسی چند حزبی بورژوائی است . فاشیزم دموکراسی ظاهری برای کارگران وتوده های تحت ستم غیر کارگری رادرچهره دموکراسی بورژوائی یک حزبی در بردارد ؛ درحالیکه " دموکراسی بورژوائی " این دموکراسی ظاهری را ملبس به لباس دموکراسی چند حزبی بورژوائی می سازد. بعبارت دیگر فاشیزم دیکتاتوری یک حزبی بورژوائی نسبت به کارگران وسایر زحمتکشان است و " دموکراسی بورژوائی " ، دیکتاتوری چند حزبی بورژوائی نسبت بآنها .

" دموکراسی بورژوائی " هر قدر ظاهر فریبنده و خوش خط وخالی داشته باشد ، موقعی که حاکمیت طبقاتی ( دیکتاتوری طبقاتی ) بورژوازی مورد تهدید قرار بگیرد ، تمامی ظواهر و فریب کاری های " دموکراتیک " را کنار می گذارد و ماهیت سرکوبگرانه حقیقی اش را با تمام ددمنشی و قساوت ، آشکارا به نمایش می گذارد . درین مورد ازگذشته وحال دهها و صدها نمونه و مثال وجود دارد و درآینده نیز – تا زمانیکه سرمایه داری به حیات خود ادامه می دهد – همچنان وجود خواهد داشت .

ازجانب دیگر ظواهر خویش رنگ وروی " دموکراسی بورژوائی " کشورهای امپریالیستی ، ازیک جهت ثمره غارت و چپاول خلقها و ملل تحت ستم توسط امپریالیستها است . بعبارت دیگر دموکراسی بورژوائی امپریالیستی عبارت است از دیکتاتوری سرکوب گرانه و چپاول گرانه نسبت به خلقها و ملل تحت ستم . این موضوع را اگر یک فرد متعلق به

یک کشور امپریالیستی نادیده بگیرد ، علیرغم هرگونه ادعای که داشته باشد ، دارای تفکر امپریالیستی و هژمونیستی است ، واگر یک فرد متعلق به یک کشور تحت سلطه آنرا به فراموشی بسپارد، با زعم علیرغم هرگونه ادعای که داشته باشد ، منش ضد ملی و در نتیجه ضد دموکراتیک خود را نشان می دهد .

دولت های حاکم بر کشورهای تحت سلطه امپریالیزم که دولت های نیمه فیودالی بورژواکمپرادوری ویا بورژوای کمپرادوری – نیمه فیودالی اند ، باوجودیکه اشکال مختلف سیستم قدرت ، از شکل سیستم قدرت خانوادگی - سلطنتی آل سعود در عربستان تا قدرت آخوند ها در جمهوری اسلامی ایران وتادموکراسی پارلمانی هند ، در آنها وجود دارد ، همگی دموکراسی برای فئودالان و بورژوا کمپرادورها را تامین می نمایند ، کما اینکه دیکتاتوری را باشکال و صورگوناگون بالای توده های خلق اعمال می نمایند .

آیادموکراسی پارلمانی هند ازلحاظ مضمون طبقاتی خود ( دیکتاتوری بورژوا کمپرادوری – نیمه فیودالی ) با جمهوریت اسلامی درایران از لحاظ مضمون طبقاتی آن ( دیکتاتوری نیمه فیودالی – بورژوا کمپرادوری ) کدام فرق اساسی دارد؟ روشن است که نه .

تا آنجای که به جنبه های بورژواکمپرادوری و نیمه فیودالی درترکیب قدرت مربوط است ، وضعیت درکشورهای مختلف تحت سلطه امپریالیزم گوناگون می باشد . دریک جنبه نیمه فیودالی بیشتر است و جنبه بورژواکمپرادوری کمتر ، در یک جا جنبه بورژوا کمپرادوری بیشتر است وجنبه نیمه فیودالی کمتر و در بعضی جا ها هم با تفاوت های نسبتا کم میان آنها نوعی توازن نسبی میان شان وجود دارد . مثلا قدرت حاکم بر هند بیشتر بورژوا کمپرادوری است و کمتر نیمه فیودالی و قدرت حاکم بر عربستان بیشتر نیمه فیودالی است و کمتر بورژوا کمپرادوری ، درحالیکه در پاکستان احتمالا نوعی توازن نسبی میان جنبه های بورژوا کمپرادوری و نیمه فیودالی قدرت وجود دارد .

اما علیرغم این تفاوت ها نظام های حاکم بر این کشورها دارای دووجه اشتراک اساسی اند که مضمون طبقاتی – ملی واحد تمامی آنها را می سازد :

1- حاکمیت نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور .

2- سلطه اقتصادی وسیاسی امپریالیست ها.

این دوعامل اساسی مضمون مشترک سیستم دولت درتمامی کشورهای تحت سلطه را معین می نمایند ، کما اینکه از لحاظ سیستم قدرت تفاوت های وجود دارد . این تفاوتها در رابطه با " دموکراسی برای توده ها " تفاوت های را میان اشکال مختلف سیستم قدرت ایجاد می نماید ، اما این تفاوت ها صرفا صوری و شکلی اند و نه بنیادی واساسی ، مثلا درعربستان انتخابات وجودندارد ، در ایران انتخابات غیر حزبی است ودرسوریه ویا عراق یک حزبی ، در صورتیکه درهند و پاکستان انتخابات به شیوه چند حزبی معمول است . تمامی این تفاوت ها در کنه خود فقط و فقط حق فروش ویا عدم فروش رای به اشکال مختلف حق فروش رای را برای توده ها بوجود می آورد . در عربستان این حق فروش وجودندارد ، اما در سایر کشورهای که نام بردیم موجود است ؛ در ایران به سیاست مداران به ظاهر منفرد طبقات حاکم ، در سوریه وعراق به سیاست مداران مربوط به حزب قانونی طبقات حاکم و درهند وپاکستان به سیاست مداران مربوط به چندین حزب شامل درانتخابات ویا سیاست مداران منفرد مربوط به طبقات حاکم .

در انتخابات چند حزبی پاکستان ویا هند ، بطور گسترده ای فروش فردی ویا گروهی رای به این ویا آن سیاست مدار حزبی ویا غیر حزبی بطور پولی رواج دارد . این امر از طرف کسانی به عنوان یک فساد سیاسی محکوم می گردد . اما در حقیقت این فساد سیاسی ، ریشه در فساد سیاسی اساسی یعنی مضمون طبقاتی استثمار گرانه دموکراسی موجود ، دارد . خرید وفروش رای به پول نقد یکی از اشکال خرید وفروش رای است و مادامی که خرید وفروش رای اساسا از میان نرود فساد سیاسی از لحاظ مضمون خود همچنان پا برجا خواهد بود . فرض کنید فساد سیاسی خرید و فروش رای با پول نقد در دموکراسی های پارلمانی هند و پاکستان از میان برود ، آیا درآن صورت نیز این دموکراسی ها چیز بیشتری از خرید وفروش رای انجام خواهند داد ؟ آیا این دموکراسی ها برای سرنگونی

دموکراسی طبقات ارتجاعی حاکم و برقراری حاکمیت دموکراتیک توده ها رای جمع آوری خواهندکرد؟ واضحست که نه .

این دموکراسی ها هرگز نمی توانند قدرت سیاسی حقیقی به توده ها وعده دهند و هرگز قدرت سیاسی حقیقی به توده ها نمی دهند . آنچه را این دموکراسی ها وعده می دهند وبه صورت بسیار کمتری تلاش می نمایند که اجرا کنند و غالبا نیز درعمل نمی توانند متحقق سازند ، بهبودزندگی توده ها در چوکات دموکراسی موجود ( دیکتاتوری طبقات استثمار گرحاکم ) است وبس . این فساد سیاسی در سیستم های قدرت مروج در ایران، سوریه ، عراق وسایر کشورهای تحت سلطه نیز وجود دارد ، ولو اینکه خرید وفروش پولی رای درآنجا وجود نداشته باشد ویا اینکه دامنه اش محدود تر از هند و پاکستان باشد .

سلطه اقتصادی وسیاسی امپریالیزم در کشورهای تحت ستم ، عاملی است که حتی پیدایش دموکراسی بورژوائی متعادل را نیز دراساس ناممکن می سازد ، چه رسد به دموکراسی تود ه ها وبرای توده ها . وقتی کشور از استقلال حقیقی برخوردار نباشد ، نمی تواند از دموکراسی حقیقی حتی به مفهوم بورژوائی آن صحبت بعمل آورد . یک موجود وابسته به سرنوشتش از جای دیگری رقم می خورد ، نمی تواند آزادی حقیقی داشته باشد ونمی تواند آزادی حقیقی برای اجزاء و آحاد متشکله آن بوجود آید .

## زباله گردي :

منظور از طرح تمامی مسایل فوق آن نیست که نظام های سیاسی طبقاتی بوجود آمده در طول تکامل جوامع بشری را از پروسه تکامل تاریخی آنها بیرون کشیده وبصورت تجریدی علامت تساوی مطلق میان شان بگذاریم . به یقین سلطه فیودالیزم بجای برده داری نشان دهنده یک مرحله از تکامل جوامع بشری است ، همانگونه که سلطه سرمایه داری بجای فئودالیزم مرحله دیگری از تکامل جوامع بشری به شمار می رود . اما هم تکامل از برده داری به فیودالیزم وهم تکامل از فئودالیزم به سرمایه داری ، نوعی از

دموکراسی برای یک اقلیت استثمار گر را جایگزین دموکراسی برای یک اقلیت استثمار گر دیگر نمود، همان گونه که دیکتاتوری بر یک اکثریت تحت استثمار جایگزین دیکتاتوری بر یک اکثریت دیگر گردید . به این ترتیب است که می بینیم در تمامی جوامع طبقاتی برده داری ، فئودالی و سرمایه داری ، دموکراسی برای عموم وجود ندارد ، بلکه دموکراسی فقط می تواند طبقاتی باشد .

ازجانب دیگر آن موقعی که درپروسه تکامل جوامع بشری مبارزه میان نظام های برده داری و فئودالی وجود داشت ، نظام فئودالی مترقی بود و نظام برده داری ارتجاعی . موقعی هم که در پروسه تکامل جوامع بشری مبارزه میان فئودالیزم و بورژوازی دراروپا در گرفت ، نظام بورژوائی مترقی بود ونظام فئودالی ارتجاعی .به یقین اگر کسی در دوران مبارزه میان فئودالیزم و سرمایه داری در اروپا ، می خواست باتکیه بر نقش مترقی و پیشرونده فئودالیزم در مبارزه علیه برده داری ، مترقی بودن نظام فئودالی را ثابت سازد ، چنین شخصی فقط می توانست یک مرتجع فئودال باشد که حال وآینده را در خدمت گذشته قرار می داد .

اززمانی که بورژوازی درکشورهای سرمایه داری ، در مقابل مبارزات پرولتاریا و متحدینش برای سرنگونی نظام بورژوائی و جایگزینی دموکراسی بورژوائی به دموکراسی پرولتری ، قرار گرفت ، دیگر دموکراسی بورژوائی به یک مقوله کهنه مبدل گردید . کمون پاریس این سر فصل نوین تاریخ بشری را رقم زد .

پس ازآنکه سلطه سرمایه داری در آخرین مرحله تکامل آن یعنی مرحله امپریالیزم ، جهانی شد ، دنیا وارد عصر امپریالیزم وانقلابات پرولتری گردید . پیروزی انقلاب اکتبر سرآغاز پر خروش این عصر را اعلام نمود .

دریک چنین حالتی که سلطه سرمایه داری امپریالیستی جهانی گردیده و دموکراسی پرولتری در مقابل دموکراسی بورژوائی قد علم می نماید و درنتیجه دموکراسی بورژوائی دیگر به یک مقوله کهنه و ارتجاعی مبدل می شود ، انقلاب ملی – دموکراتیک

درکشورهای تحت سلطه امپریالیزم در دستور روز قرار میگیرد . این انقلاب که سلطه امپریالیزم ، نیمه فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور را سرنگون می سازد ، تحت رهبری پرولتاریا پیش می رود وبخشی از انقلاب جهانی محسوب می گردد ، نمی تواند انقلاب دموکراتیک طراز کهن باشد . این انقلاب ، انقلاب دموکراتیک توده های مردم یعنی انقلاب دموکراتیک نوین است ، که گرچه هنوز دموکراسی پرولتری را اجرا نمی نماید اما از طریق تطبیق دموکراسی نوین راه گذار به آنرا باز می نماید.

کمونیست ها ماهیت طبقاتی دموکراسی نوین و دموکراسی پرولتری را پنهان نمی نمایندو آنها را بمثابه دموکراسی های مافوق طبقاتی و دموکراسی برای عموم اعلام نمی کنند . به همین جهت است که دموکراسی نوین " دیکتاتوری دموکراتیک خلق " نامیده می شود ؛ زیرا که این دموکراسی برای توده های مردم ، بر طبقات ارتجاعی ضد خلق و نوکر امپریالیزم اعمال دیکتاتوری می نماید . وباز به همین جهت است که دموکراسی پرولتری به نام " دیکتاتوری پرولتاریا" یاد می گردد و کمونیست ها بنا به دلایل گوناگون غالبا ترجیح می دهند اصطلاح " دیکتاتوری پرولتاریا" را بکار برند و نه اصطلاح دموکراسی پرولتری را .

امروز که از لحاظ تاریخی در عصر امپریالیزم وانقلابات پرولتری بسر می بریم ودموکراسی بورژوائی تاریخا به یک پدیده کهنه وارتجاعی مبدل گردیده است ، دیگر آن دوران به گذشته ها تعلق دارد که جنبه های ترقی خواهانه دموکراسی بورژوائی در مقایسه با نظام فئودالی مورد تاکید و تائید قرار می گرفت . امروز دست زدن به این نوع مقایسه ، جستجو میان زباله ها برای یافتن گند وکثافت " بهتر وبه دردبخورتر" معنی می دهد ونه چیز دیگری . برای کسی که همت بالاتر از زباله گردی ندارد می توان اطمینان داد که کثافت دموکراسی بورژوائی درشکل وصورت بهتر از استبداد فئودالی – که همان دموکراسی فئودالی باشد – است ، تا وی به این مقایسه " درخشان " دلخوش باشد . اما کسی که به دموکراسی نوین و دیکتاتوری پرولتاریا ( دمواکراسی پرولتری )

می اندیشد وهمت آنرا دارد که خود رادر امواج توفانی انقلاب جهانی بیندازد ، ضرورتی نمی بیند که درمیان زباله ها به جستجوی چیز بهتری بپردازد .

## دموکراسي در چوکات نظم جهاني امپرياليستي :

یک تبارز مشخص این امر که امروز دموکراسی بورژوائی دیگر به بخشی از محتویات زباله دان تاریخ مبدل شده است ، در خواب و خیال " نظم نوین جهانی صد ساله " که امپریالیست ها – به ویژه امپریالیست های امریکائی - مطرح کرده اند ، مشاهده می شود . این خواب وخیال ، خواب و خیال دوام بی دغدغه و منظم سلطه امپریالیست ها و مرتجعین بر پرولتاریا و خلق های جهان برای یکصد سال دیگر است . به عبارت دیگرخواب وخیالی است برای باقی ماندن پرولتاریا و خلق های جهان درتحت استثمار و ستم امپریالیست ها و مرتجعین برای یکصد سال دیگر . این خواب وخیال ، خواب وخیال بزرگی است . اما حتی خود همین خواب وخیال بزرگ وضع ناگوار امپریالیست ها را نشان می دهد . هتلر زمانی که دراوج قدرت بود رویای " رایش هزارساله" را درسر می پروراند ، ولی امروز امپریالیست ها فقط ازدوام بی دغدغه سلطه و حاکمیت شان بریا صد سال دیگر حرف می زنند.

امپریالیست ها – بویژه امپریالیست های امریکائی – " نظم نوین جهانی " مورد خواست شان را با " جنبش دموکراتیک جهانی " مربوط می سازند . این به اصطلاح جنبش دموکراتیک که همان جهانی ساختن معیارهای دموکراسی غربی ( دموکراسی بورژوائی) است ، مستقیما در خدمت تحقق شعار " نظم نوین جهانی صد ساله " یعنی حفظ و دوام سلطه امپریالیست ها و مرتجعین قرار دارد .

خواست پایه ای اقتصادی " جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیست ها ،دست یابی آنها به یک بازار جهانی آزاد برای صدور سرمایه وتجارت کالااست تا شرایط لازم برای انباشت روز افزون سرمایه درعرصه جهانی فراهم گردد . به همین جهت است که

امپریالیست ها - بویژه امپریالیست های امریکائی – اقتصاد بازارآزاد را بعنوان سیستم اقتصادی " نظم نوین جهانی " مطرح می نمایند . اما ایجاد ودوام بی غل وغش این اقتصاد بازار آزاد جهانی برای صد سال یک امر ناممکن است ودرست به همین جهت است که در سطح سیاسی تحقق " نظم نوین جهانی صد ساله " برای امپریالیست ها فقط می تواند یک خواب وخیال باشد .

بروز بحرانات متعدد اقتصادی که ذاتی نظام سرمایه داری است ، تضا د میان امپریالیست ها بر سرسلطه بر بازار جهانی وتقسیم آن ، ناتوانی جدی خود امپریالیست ها در صدور سرمایه های مورد لزوم به مناطق مختلف جهان ومحدودیت های بسیار جدی تر قدرت جذب سرمایه وقدرت خرید کشور های فاقد سرمایه های لازم بویژه کشورهای تحت سلطه و خاصتا عملکرد تضادهای امپریالیست ها – ملل تحت ستم و بورژوازی – پرولتاریا ، آن عواملی اند که هرگز اجازه نخواهند داد اقتصاد جهانی امپریالیستی برای صد سال دیگر دوام وبقای تضمین شده ای داشته باشد ، چه رسد به این که از بقا ودوام باثبات وبا نظمی بر خوردار گردد .

گذشته ازآن ، خواست " اقتصاد بازار آزاد جهانی " اصولا یک خواست فریب کارانه است .

سرمایه داری امپریالیستی امروز تقریبا در تمامی کشورهای امپریالیست به درجات مختلفی بروکراتیک شده اند . درواقع بدون مداخله دولت درامور اقتصادی ، بقاودوام سرمایه داری امپریالیستی ناممکن است. مثلا بخش زراعت درتمامی کشور های امپریالیستی غربی از دولت تقاوی دریافت می نمایند . بطور نمونه مقدار این تقاوی در سویس برابر است با مجموع قیمت تحصولات تولید شده توسط بخش زراعت. وضعیت چنان است که اگر این تقاوی ها قطع گردند، سرمایه های فعال در بخش زراعت ورشکست خواهند شدوتولید خواهد خوابید . بناء اقتصاد بازار آزاد، آن چیزی است که

امروز امپریالیست ها خود نمی توانند در کشورهای شان بصورت تمام وکمال به آن اجازه فعالیت وموجودیت بدهند .

تناقضات ومحدودیت های فوق الذکر در پایه اقتصادی ، به ناگزیر در سطح سیاسی انعکاس می یابند و خواست امپریالیست ها برای " نظم نوین جهانی صد ساله " را یک امر غیر قابل تحقق می سازند . پرولتاریا و خلق های تحت ستم جهان علیه امپریالیست ها ومرتجعین مبارزه می نمایند و این مبارزه را تا سرنگونی کامل آنها ادامه خواهند داد . هم اکنون اوضاع درکشورهای تحت سلطه طبق دلخواه امپریالیست ها پیش نیم رود و امواج مبارزاتی توده ها وشعله های جنگ درنقاط متعددی نظم امپریالیستی حاکم را به مصاف طلبیده است . این مصاف طلبی تعمیق و گسترش خواهد یافت و امواج نیرومند انقلاب بطور روز افزونی سربلند خواهند کرد . جنگ وشورش توده ها در داخل کشور های امپریالیستی نیزدامن امپریالیست ها را گرفته است . درواقع " نظم نوین جهانی " امپریالیست ها هرگز فرصت تطبیق کامل نیافته است و دامنه ورشکستگی آن درآینده بیشتر وبیشتر خواهد شد ، تااینکه کل نظام امپریالیستی حاکم بر جهان سرنگون گردد وجهان تازه ای به جای آن ایجاد شود .

ازآنجای که " جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیست ها ، پایه سیاسی " نظم نوین جهانی " مورد خواست آنها را می سازد ، اولین عنصر آن دشمنی کین توزانه و سرکوبگرانه با انقلابیون و توده هایی است که مخالف نظم ظالمانه واستثمار گرانه حاکم بر جهان اند وعلیه آن مبارزه می نمایند . به عبارت دیگر ، اولین عنصر این " جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیست ها ، ضد انقلابی بودن و ضد مردمی بودن آن است .

درچهارچوبه سرشت و سرنوشت اقتصادی وسیاسی فوق الذکر است که امپریالیست ها " جنبش دموکراتیک جهانی " شانرا درکشورهای تحت سلطه به پیش می برند . روشن است که این به اصطلاح جنبش دموکراتیک درخدمت تحکیم نظام حاکم بر جهان کنونی یعنی نظام امپریالیستی قرار دارد ونه درخدمت متزلزل ساختن آن . ازین جهت آن جای

که حفظ نظم و دموکراسی خواهی خطر سقوط نوکران سره شان را دربرداشته باشد ، آنها ترجیح می دهند از خیز دموکراسی بگذرند ، به همین سبب است که دموکراسی خواهی امپریالیست ها به صورت عمیق وگسترده ای توام با دورویی وریا کاری است . اما حتی درمورد نوکران ناسره وظاهرا کم وبیش نافرمان شان نیز اگر ببینند سقوط آنها خطر بی نظمی واغتشاشات بزرگ را به همراه خواهد داشت ، علیرغم حفظ ظاهر دموکراسی خواهی وایجاد باصطلاح فشارهائی برای رعایت " حقوق بشر " در اساس برای حفظ قدرت و حاکمیت این نوکران شان نیز خواهند کوشید . مثلا در مورد رژیم حاکم بر ایران می بینیم که امپریالیست ها - بویژه امپریالیست های امریکائی – باوجودی که گویا به خاطر نقش " حقوق بشر" وشرکت در " تروریزم بین المللی " کم وبیش بالای آن رژیم فشاروارد می آورند ، اما پیوسته متوجه اند که در معرض سقوط و فروپاشی قرار نگیرد ، زیرا که آنها از آشفتگی واغتشاش متعاقب سقوط رژیم اسلامی می ترسند وازین واهمه دارند که دراثر آشفتگی واغتشاش ، اوضاع از کنترل شان خارج گردد .

ولی حتی درکشورهای که دموکراسی بورژوا کمپرادوری – نیمه فئودالی یعنی دموکراسی های طبقات ارتجاعی ووابسته به امپریالیست ها بر قرار است ، بایک نگاه دقیق می توان دریافت که این دموکراسی فقط پرده نازکی برچهره کریه و زشت استبداد فئودالی و فاشیستی مرتجعین حاکم است . این پرده نه تنها در مقابله با اقدامات مبارزه جویانه انقلابیون و توده ها ، بلکه در میدان تصادمات ارتجاعی میان دسته های مختلف مرتجعین نیز پیوسته وبه آسانی کنار زده می شود . این دموکراسی تا آن حدی که به " راستی " اعمال می شود فقط یک کارجدی می تواند انجام دهدو آن باز گذاشتن کامل درهای کشوربرای ورود سرمایه های امپریالیستی یعنی غارت وچپاول آزادانه توسط آنها است که نام آن را " برقراری اقتصاد بازار آزاد" گذاشته اند .

## دموکراسي ايکه براي افغانستان مي پزند:

دراينجا لازم نيست درمورد آن دموکراسی ايکه درواقع برای کشور ما پخته اند و مردمان ما اينک مدت ها است که از دسترسی به اين " نعمت " بر خورداراند ، زياد کمث نمائيم . اگر از دموکراسی تاجدار ظاهرخانی و جمهوريت شاهانه داود خانی يعنی استبداد اشرافی نيمه فئودالی- بورژواکمپرادوری وابسته به سوسيال امپرياليست ها و امپرياليست ها بگذريم ، به دموکراسی هفت ثوری و " مرحله تکاملی " آن يعنی دموکراسی قوای اشغالگر وتمامی جوانب جنايتکارانه و وحشيانه آن می رسيم که مردمان کشور برخورداری از" نعمت " آن را با پرداختن خون بهای يک ونيم ميليون شهيد ،صد ها هزار معيوب ، چندين ميليون آواره و خرابی وسيع کشور بدست آوردند.حال که دور، دور " فيض بردن " از" برکات و فيوضات " دموکراسی اسلامی است ، خلق های افغانستان ، دموکراسی دارودسته های رهزن ارتجاعی اسلامی برای چپاول ، غارت، بی ناموسی ، قتل و... ودريک کلام دموکراسی ملوک الطوايفی احزاب اسلامی وقوماندان های جهادی را تجربه می نمايند . حاجت به توضيح نيست که اين دموکراسی آن چنان گند و تعفنی می پراگند که حتی شامه پرورش دهندگان امپرياليست خود را که برای بزرگ شدن و به قدرت رسيدنش ميلياردها دالر مصرف نموده اند، آزار می دهد .

اما آنچه امپرياليست ها - درچوکات " جنبش دموکراتيک جهانی " شان – می خواهند ، اصلاح وترميم اين رژيم جنايت ووحشت است و نه سرنگونی ونابودی آن . ولی اوضاع افغانستان آنچنان پيچيده و درهم برهم و گرفتاری های امپرياليستها – چه درداخل کشورهای شان و چه در سطح بين المللی – آنچنان زياد است که آنها ، عليرغم سپری شدن تقريبا دوسال از وقوع فاجعه ضد انقلاب اسلامی ، تا حال نتوانسته اند راه حل ميهنی را فرمول بندی نمايند.آنها به صورت عمده همچنان نظاره گر ويا درواقع هيزم کش جنگهای ارتجاعی جاری در افغانستان اند تا فرصت بيشتری برای فرمول بندی طرح

**های شان وکسب توانمندی برای تطبیق آنها بدست آورند . نوکران سره وناسره را از هم سوا نمایند . درچنین حالتی افراد ویادسته های که یا همانند ده تنظیم اسلامی مقتدربصورت بالفعل نوکران کمر بسته امپریالیزم اند و یا برای جنبش نوکری ای اعلام داوطلبی می نمایند، طرح های باصطلاح دموکراتیکی ارائه داده اند تا با تطبیق آنها " دموکراسی" برقرار گردیده و میدان پرآشوب فعلی به عرصه صلح وصفا وتحمل متقابل مبدل گردد . نکات مشترک واساسی تمامی این طرح ها عبارتند از :**

**1- تنظیم های ارتجاعی اسلامی با هم نجنگند ، بلکه با مدارا و تحمل نسبت به همدیگر بصورت مشترک حکومت نمایند .**

**2- تنظیم های اسلامی رسمی باید به سایر نمایندگان وعناصر فیودالی و بورژوا کمپرادوری نیز حق شرکت در حاکمیت را بدهند ، تا نیمه فیودالیزم وبورژوازی کمپرادور در مجموع حاکمیت مشترک وسیع البنیاد داشته باشند ونه اینکه فقط بخشی از حاکمیت را دردست خود انحصار نمایند.**

**3- حاکمیت حق تنظیم های اسلامی ، قوماندان های جهادی ، متنفذین ، روحانیون ، بوروکرات ها و روشنفکران بورژوا کمپرادور وفیودال است . شرکت تمامی این ها و یا نمایندگان شان در هر جرگه و شورا ضروری است ، همانگونه که شرکت هیچ یک از نمایندگان زنان ، دهقانان ، کارگران واقشار مختلف خرده بورژوائی در آنها ضرورتی ندارد و ممنوع است .**

**4- توطئه خانه مشترک امپریالیست ها یعنی " سازمان ملل متحد " و بویژه " شورای امنیت " آن – که همان ستاد مشترک امپریالیستها برای لشکر کشی به اطراف و اکناف جهان است – باید نقش اساسی در برقراری صلح و دموکراسی ارتجاعی در افغانستان ، ایفا نماید .**

**5 – تشخیص اسلامی افغانستان یعنی اسلامی بودن دولت آن غیر قابل سوال است . نیروها و شخصیت های ملی ، دموکراسی وانقلابی ضد ارتجاع و ضد امپریالیزم ، بویژه**

**کمونیست های انقلابی ، حق بهره مند شدن از فیوضات و برکات این دموکراسی اسلامی را ندارند و فعالیت های شان – وچه بسا صرف موجودیت شان – در چوکات آن ممنوع و غیر قانونی است .**

**طراحان این دموکراسی توان و قدرت کافی برای اعمال تطبیق طرحات شان ندارند و از قرار معلوم قصد نیز ندارند که چنین توان و قدرتی بدست آورند . آنها تمام امیدها و ارزش های شان را به لشکر کشی امپریالیستها یعنی لشکر کشی " ملل متحد " بسته اند که تنظیم های " زور گو " را سرجای شان بنشاند واین فرصت را برای خسرات فراهم سازد که جاهای مناسب خود را در حاکمیت اشغال نمایند . به این ترتیب این باصطلاح دموکرات ها دروابستگی و مزدوری به بارگاه امپریالیستها اگرگستاخ تر و بی آزرم تر از " شوراها " ( ازهر قماش شان ) نباشند ، حد اقل کمتری ای نیز ازآنها نخواهند داشت . اما دنیا بسیار زیاد درهم وبرهم است و افغانستان نیز بسیار خطرناک و پرآشوب ، وامپریالیست ها حاضرنیستند ارتشیان نازپرورده شان را دراین جا به کشتن بدهند . درنتیجه حسرت دستیابی به قدرت در دلهای ناقراراین " دموکرات ها " باقی خواهد ماندو طرحات " دموکراتیک " شان همچنان پادرهوا خواهد بود .**

**ازآنجائیکه تنظیمه های اسلامی دارای نیرو های نظامی اند ونظربه توان و قدرت شان بر مناطق و محلات مختلف کشور حاکمیت دارند ، محتمل ترین شکل استقرار دموکراسی اسلامی واحد در افغانستان ، دموکراسی تنظیم های جهادی به اضافه " جنبش ملی – اسلامی "رشید دوستم است ، یعنی دموکراسی ده تنظیم اسلامی . اگر این تنظیم ها با هم نگنجند وبنا به قول بی قولی رئیس استخبارات ربانی مبارزات میان شانرا از عرصه نظامی به عرصه سیاسی ببرند، متقاضیان دموکراسی ارتجاعی وسیع البنیاد نیز یقینا راضی خواهند شد واگر هم راضی نشوند کاری از دست شان ساخته نیست . در آنصورت اینها نیز " فعالیت های دموکراتیک " شانرا در قالب تنظیم های**

رسمی پیش خواهند برد ، کما اینکه هم اکنون نیز یک تعداد زیاد شان در داخل تنظیم های متذکره به خدمت گذاری مصروف اند .

ولی استقرار دموکراسی اسلامی واحد ده تنظیم نیز درافغانستان آنچنان با مشکلات عدیده مقابل است که تحقق آن بعید به نظر می رسد . بنا" جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیستها و مزدوران شان در افغانستان برای چند سال دیگر همچنان شکل جنگی خود را حفظ خواهد کرد و تحفه های " دموکراتیک " شان بصورت بالفعل همان هائی خواهند بود که هم اکنون عملا وجود دارند.

بهر حال دراین شکی وجود ندارد که در هرشکلی ازاستقرار دموکراسی ارتجاعی (دیکتاتوری ارتجاعی ) ده تنظیم عملا موجود درصحنه جنگی فعلی - بویژه نیرومند ترین آنها - همچنان نیروهای اصلی بازیگر در صحنه سیاست رسمی کشور باقی خواهند ماند ، مگر اینکه طی یک پروسه طولانی جنگ ارتجاعی فی ما بین شان آنچنان فرسوده و ناتوان شوند که از پا بیفتند و درعین حال در طی همین پروسه نیروهای ارتجاعی جانشین شکل گیری وتوان یابی شانرا به قدر کافی پیش ببرند .

## انتي کمونیزم – " دموکرات " :

درین میان وضع وحالت آن افراد و دسته هایی که آشکارا برای دموکراسی ارتجاعی - حتی برای شکل لویه جرگه ای آن – هورا می کشند و کف می زنند ، ولی درخفا ازدموکراسی انقلابی واز باور به دموکراسی نوین و دموکراسی پرولتری ( دیکتاتوری پرولتاریا ) دم می زنند ، اسف بار ، تحقیر آمیز و خنده آور است .

جالب این است که اینان از رزمندگان حزب کمونیست افغانستان نیز می خواهند که لب فروببندند و مقاصد ونظریات شانرا پنهان نمایند ، زیرا که می پندارند طرح روشن و صریح این مقاصد و نظریات ، از یک جانب باعث خواهد شد جنبش ملی – دموکراتیک

- که خود شانرا نیزدرآن شامل می دانند – تحت ضربات و صدمات بزرگ قرار بگیرد و ازجانب دیگر این افکار و نظریات " تند وتیز " مورد پذیرش جامعه قرار نمی گیرد .
به این ترتیب ، این حضرات لب و لباب دموکراسی مورد خواست شانرا بر ملا می ساند . دموکراسی اینان حق فعالیت سیاسی آزاد را برای حزب کمونیست و حق آزادی عقیده وبیان را برای کمونیست ها برسمیت نمی شناسد و خواهان سرکوب آنها است ، درست مثل مرتجعین حاکم و البته با استفاده از طرق ووسایل دیگری . البته این استفاده از طرق ووسایل دیگر، ناشی ازموقعیت سیاسی فعلی آنها است و الا در حالت قدرتمندی از سرکوب فهری نیز مضایقه نخواهند کرد . ما درین مورد دچار هیچگونه توهمی نیستیم، زیرا تا حال نیز بعضی از عناصر شریر و خود فروخته آنها ، از جاسوسی وخبر چینی برای مرتجعین اسلامی حاکم درمورد حزب کمونیست افغانستان مضایقه نکرده اند . این عناصر شریر و خودفروخته که به راستی ویا به دروغ گذشته شعله ای دارند ، درحالت فعلی عملا خادم و خدمتگار ارتجاع اند . درموارد بسیاری ( موارد قریب به اتفاق ) این خدمت گذاری و چاکری ،علیرغم هرگونه ظاهر سازی و نمایشی که درصحبت های خفیه به آن داده شود ، در اساس پوششی برای پیشبرد فعالیت های سیاسی مخفی نه ، بلکه زمینه ای برای استفاده جوئی های شخصی است . این افراد وقتی می بینند که حزب کمونیست مقاصد ، نظریات و شعار مبارزاتی خود را روشن و صریح مطرح می نماید ، بچار بیم وهراس می شوند که مبادا بخاطر گذشته راست یا دروغین شان مورد بی اعتمادی ارتجاع قرار گیرند ومنافع شانرا ازدست بدهند وازآن بدتر مورد غضب و خشم ارتجاع قرار بگیرند . بناء با تمنا ویا فحش و دشنام از حزب می خواهند که سکوت نماید ویا اینکه نزد ارتجاع می دوند ودرتلاش برای منزه جلوه دادن شان از "گناه کبیره " حزبی بودن ، عملا برای ارتجاع جاسوسی می نمایند .
اما درمورد تحت ضربات و صدمات مهلک قرار گرفتن جنبش ملی – دموکراتیک کشور ، بایدبگوئیم که : نه حزب کمونیست ، بلکه آنهای که با استفاده از عقب ماندگی سیاسی

صفوف شان آنها را درست درزیر ساطور ارتجاع قرار می دهند ، ضربات و صدمات مهلک برجنبش ملی – دموکراتیک کشور وارد می نمایند .

اولا ، ازلحاظ سیاسی ،قرار دادن صفوف جنبش ملی – دموکراتیک کشور در زیر درفش باند های ارتجاعی به ذات خود ضربه وصدمه مهلک بر جنبش ملی – دموکراتیک وارد کردن است .

جنبش ملی – دموکراتیک افغانستان در طول پانزده گذشته بقدر کافی ، این چنین صدمات و ضربات را متحمل گردیده است .

ثانیا ، حتی از لحاظ ضربات و صدمات فزیکی نیز ، تاریخ جنبش ملی – دموکراتیک کشور نشان می دهد که نه پافشاری بر روی اصول وطرح روشن مقاصد ونظریات ایدئولوژیک – سیاسی – که اتخاذ ضوابط وشیوه های فعالیت تشکیلاتی مناسب به خود را الزامی می سازد – بلکه راست روی و بی بندوباری سیاسی ودرنتیجه بی‌بندوباری تشکیلاتی ، زمینه ساز اصلی صدمات و ضربات وارده بوده است .

قتل عام سی نفر در حادثه سقوط طیاره ، نتیجه طرح شعارهای " تندوتیز" حزب کمونیست بود یا نتیجه به اصطلاح پوشش گرفتن در صفوف نیروهای ارتجاعی و تک وپو در میان آنها ؟ درطول زمان طولانی ، از ثور 1357 ، آیا بی بندوباری تشکیلاتی ، کودتاگری ، جمهوری اسلامی خواهی و جبهه بازی متقلبانه نبود که جوقه جوقه صفوف جنبش ملی – دموکراتیک کشور را ، و نیز خود خط گزاران را ، در زیر تیغ دشمنان قرارداد و قتل عام شان نمود؟

گذشته از این مسایل ، اصل مطلب این است که کدام طرح درست واصولی است و کدام طرح غلط و غیر اصولی . فقط پس از روشن شدن این مطلب اصلی است که میتوان راه های جلوگیری از صدمات وضربات مهلک و کشنده را مورد دقت و ارزیابی قرار داد و با استفاده از ضوابط و شیوه های عملکرد تشکیلاتی مناسب ، خطرات امنیتی را به حد اقل کاهش داد .

**ماازکاهش خطرات امنیتی در یک سطح حد اقل صحبت می نمائیم ونه از رفع کامل این خطرات ، چون مطابق به یک ضرب المثل عامیانه ، " ناممکن است کسی که به جنگ می رود، هم شهید شود ، هم غازی وهم به سلامت به خانه بر گردد " . جانفشانی وقربانی دادن در امر سترگ پیشبرد مبارزه انقلابی بخاطر تحقق دموکراسی نوین ودموکراسی پرولتری( دیکتاتوری پرولتاریا) یک امر لازمی و مورد قبول باید باشد . بدون آمادگی برای سر بازی ، کسی نمی تواند مبارز راه دموکراسی انقلابی باشد .**

**واما درمورد داستان عدم پذیرش دموکراسی انقلابی توسط توده های کشور :**

**اولا، این عدم پذیرش به خود حضرات تعلق می گیرد . بعضی ازینها آشکارا افسانه " نابودی کمونیزم در جهان" را زمزمه می نمایند . در سطور بعدی این نوشته ، کمی روی جوانب مختلف این افسانه مکث خواهیم کرد . درین جا فعلاهمین قدر می توان گفت که قبول این افسانه از جانب این حضرات ، بدین مفهوم است که ایشان درعمق ضمیر شان ، شوروی زمان گرباچف را یک دولت سوسیالیستی می دانسته اند که نابودی آن را با نابودی کمونیزم یکی میگیرند .**

**ثانیا ، تجربه نشان می دهد که طرحات تیزو تند " حزب کمونیست نسبت به طرحات " نرم و ملایم " حضرات ، هم اکنون زمینه های بیشتری درافغانستان ودرمیان مردمان افغانستان دارد. اینکه حزب کمونیست وجود دارد و پیوسته رشد وگسترش می یابد ، خود نشان دهنده زمینه های پذیرش " طرحات تیزوتند" درافغانستان می باشد . حزب مقاصد و نظریاتش را پیوسته وروشن و صریح مطرح می نماید و روی آنها محکم و قاطع ایستاده است . اما از جانب دیگر مطرح کنندگان " طرحات نرم وملایم "درچه حالتی قرار دارند ؟**

**حزب کمونیست در موضع گیری رسمی علیه رژیم اسلامی مدتها تنها بود . بعد ها عده ای از حضرات " دموکرات" – فقط یک عده چون تعدادی هنوز سکوت را حفظ کرده اند – در زیر فشار واقعیتهای سیاسی جامعه وباروبرو شدن با تقاضاهای مکرر حزب**

مبنی بر موضع گیری رسمی علیه رژیم اسلامی ، اینجا وآنجا سکوت را شکستند و کم کم لب به سخن گشودند . اما تقریبا در مجموع با بسم الله خوانی و مسلمان نمائی وبه فراموشی سپردن شعار جدائی دین ازدولت آغاز کردند . حالا پس ازعمق یابی و گستردگی فوق العاده جنایات باند های اسلامی و موردنفرت شدید قرارگرفتن آنها از طرف توده ها ، بعضی ازین عناصر بسم الله خوانی ومسلمان نمائی را کم وبیش ، آنهم با ترس و لرز وبا حالت آماده پذیرش مجدد موقف قبلی شان ، کنار گذاشته اند وشرمگینانه شعار " جدائی دین ازدولت " را مطرح می نمایند ، اما از تکیه روی دموکراسی انقلابی هنوز فاصله زیادی دارند . کسانی از ایشان ، دیگر مداخله ستاد مشترک امپریالیستها ( سازمان ملل متحد ) را چیز امیدوارکننده ای نمی دانند وخوش بینی های بوالهوسانه اولیه شانرا درین موردکنار گذاشته اند ، اما هنوز هم کاملا قطع امید نکرده اند و روزنه هائی بسوی آن منبع امید شان بازگذاشته اند .

اینها ، علیرغم این موضع بدل کردن های بی سروصدا- که اطمینان و اعتماددرمورد مواضع اتخاذ شده جدید شانرا خدشه دار می سازد – تا هنوز نتوانسته اند صف بندی متحدی را ارائه نمایند و همچنان متشتت و پراگنده اند . اینان در نشرات خارج کشوری شعارصلح – صلح مطلق یا صلح غیر طبقاتی و به بیان روشنتر صلحی به نفع مرتجعین وامپریالیست ها - را بلند می نمایند، اما در داخل کشور دستان شان درخون رنگ بوده ودر جنایات جنگی مرتجعین اسلامی و متحدین تازه مسلمان شده شان ( خلقی ها ، پرچمی های سابق و ملیشه های دوستم ) شریک و همداستان اند ، زیرا که عملا بخشی ازنیروهای آنها را می سازند .

به این ترتیب کسانی ازما میخواهند " طرحات تیز وتند " مانراکنار بگذاریم که " طرحات نرم و ملایم " خود شان نیز تا هنوز حتی برای خود شان روشن نیست . اینها از لحاظ سیاسی سردرگم واز لحاظ تشکیلاتی متشتت و متفرق و فاقد صف بندی مبارزاتی

**متحدانه اند. مارکس آموزش داده است که : کمونیست ها عار دارند نظریات شان را پنهان نمایند .**

**حالا افرادسردرگم ومتزلزلی از لحاظ مواضع سیاسی شان و متشتت از لحاظ صف بندی مبارزاتی شان ، از ما می خواهند که آن بی عاری را قبول نمائیم و نظریات مانرا پنهان داریم ویا درواقع آن را جمع نمائیم تا یکجا با حضرات " مبارزات دموکراتیک " را پیش ببریم .**

**مائوتسه دون در مقابله با چنین مطالباتی که درموردحزب کمونیست چین مطرح می گردید، گفت :**

**بدون هدایت کمونیزم انقلاب دموکراتیک چین هرگز توفیق نخواهد یافت ، چه رسد به مرحله بعدی انقلاب . این است دلیل اینکه سرسختان بورژوازی با چنان فریاد های بلند " جمع کردن" کمونیزم را مطالبه می کنند . معذالک این " جمع کردن " درواقع غیر ممکن است ، زیرا به محض این که جمع شود چین به انقیاد درخواهد آمد . کمونیزم برای دنیای امروز اختر رهنما است . برای چین امروزی نیز چنین است .**

**( درباره دموکراسی نوین )**

**امروز کدام نیروئی غیر ازحزب کمونیست افغانستان و متحدین آن ، درفش دموکراسی انقلابی و مردمی درکشور را بلند نموده است ؟ آیا مطالبه برای پائین کشیدن درفش حزب غیر از مطالبه برای کنار گذاشتن عمومی دموکراسی انقلابی ومردمی در افغانستان معنی دیگری می تواند داشته باشد ؟ اگر این درفش پائین کشیده شود ، چه چیزی از جنبش ملی – دموکراتیک به مفهوم حقیقی مردمی و انقلابی آن باقی می ماند ؟ آیا درآن صورت " دموکرات " ها ی متزلزل ودمدمی مزاجی که مردم بی سروصدا بسوی " چپ " وراست مواضع عوض می کنند ، بسم الله خوانی و مسلمان نمائی شانرا تشدید خواهند کرد والتجا وتمنای شانرا به بارگاه " سازمان ملل متحد" متضرعانه ترخواهند کرد و یا اینکه خواست جدائی دین ازدولت را تعمیق خواهند بخشید، خواهان دموکراسی انقلابی خواهند شد ومواضع روشن ضد امپریالیستی خواهند گرفت ؟**

مارا متهم می کنند که ازهمه می خواهیم نظریات حزب را مو به مو وتمام وکمال قبول نمایند وبا هر فرد ونیروئی که این چنین نکند ، هیچ گونه همکاری ، همسوئی واتحاد مبارزاتی نخواهیم داشت . این دروغ است . ماکمونیست هستیم و ماتریالیستی و طبقاتی می اندیشیم . ما بخوبی می دانیم که قبول شدن مو به مو و تمام وکمال نظریات حزب از جانب همه نه تنها فعلا ، بلکه بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و حتی بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی نیز امر ناممکنی خواهد بود . حتی درجامعه کمونیستی وحدت ایدئولوژیک مو به مو و تمام و کمال میان تمامی افراد جامعه و جود نخواهد داشت ، ولی البته اختلافات ایدئولوژیک دیگر انعکاسی از اختلافات انتا گونیستی طبقاتی نخواهد بود . برعلاوه قبول تمام نظریات و طرحات حزب، توان مبارزاتی وآمادگی های رزمی لازمه را ضرورت دارد وما بخوبی می دانیم که کسان بسیاری فاقد اینها اند وبعضی ها فاقد توانمندی برای کسب این خصوصیات درآیند ه نیز . ازین جهت ما فقط از پیشروان انقلابی و لایق کمونیست بودن و کمونیست شدن می خواهیم که تمام نظریات حزب را قبول نمایند ، یعنی به صفوف حزب بپیوندند و لذا نمی توانیم و حق نداریم که از هرکسی برای پیوستن به حزب دعوت نمائیم .

ازجانب دیگر ودرارتباط با این مسئله ، ما هر نوع همکاری ، همسوئی واتحاد مبارزاتی را با افراد ونیرو های دیگر مشروط به پذیرش تمامی نظریات ایدئولوژیک و سیاسی مان نمی نمائیم. حزب کمونیست افغانستان در مورد مبارزه برای تشکیل جبهه متحد ملی جدی است ، چون آنرا یکی از سه سلاح انقلاب می داند . روشن است که درجبهه متحد ملی غیر از پرولتاریا ، دهقانان وخرده بورژوازی و احیانا بورژوازی ملی نیز شرکت دارند که در نتیجه ازلحاظ شرکت نیروهای سیاسی درآن غیر از حزب کمونیست ، نیروهای سیاسی سایر طبقات مردمی نیز شرکت خواهند کرد . البته برای ما واضح است که پایه واساس این جبهه عبارت است ازاتحاد کارگران ودهقانان و چنین اتحادی فقط پس از برپائی جنگ خلق وایجاد پایگاه های انقلابی عملا می تواند بوجود آید ، چون فقط آن

**وقت است که پایه و اساس حقیقی مطمئنی برای تشکیل جبهه متحد ملی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی فراهم خواهد شد . اما حتی قبل ازآن و درمرحله تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق نیز حزب کمونیست از تحاد جبهوی باسایر نیروهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی صرفنظر نمی نماید. مرامنامه حزب کاملا گویا و روشن مواضع حزب را درین مورد بیان می نماید :**

**علیرغم این حقایق حزب کمونیست افغانستان مکلف است حتی قبل از برپائی جنگ خلق وبرقراری قدرت سیاسی سرخ از هرامکان اصولی وانقلابی برای همکاری های جبهوی وفعالیت های مبارزاتی ائتلافی با نیروهای خرده بورژوائی و بورژوائی ملی در خدمت به فعالیت ها ی تدارکی برپائی جنگ خلق فعالانه استفاده نموده ودر پیشاپیش مبارزات مشترک ضد سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی وارتجاعی قرار داشته باشد. این همکاری های جبهوی و فعالیت های مبارزاتی مشترکی ائتلافی باید بردوپایه اصلی استوار باشد .**

**1- مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم ، نیمه فئودالیزم ، بورژوازی کمپرادور، شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی .**

**2 – قبول موجودیت تمامی نیروهای شامل دراتحاد وبه رسمیت شناختن استقلال ایدئولوژیک – تشکیلاتی آنها – منجمله حزب کمونیست افغانستان - در سراسر دوره فعالیت مشترک .** (مرامنامه حزب کمونیست افغانستان ، ص **90** و **91** )

**به این ترتیب ما مکلفیم با تمام نیروها وحتی شخصیت ها ی ضد امپریالیزم ، ضد ارتجاع وضد شوونیزم همکاری واتحاد مبارزایت بر قرار نمائیم . ما با تسلیم طلبان ملی و طبقاتی و شوونیست های اصلاح ناپذیر نه تنها اتحاد مبارزاتی نمی خواهیم داشته باشیم ، بلکه آنها را درطرف مقابل صفوف مبارزاتی مان محسوب می نمائیم . اما هم کاری و اتحاد مبارزاتی درعین حال مشروط به قبول موجودیت وبه رسمیت شناختن استقلال**

**ایدئولوژیک – تشکیلاتی حزب کمونیست نیز هست ، همانطوری که حزب مکلف است موجودیت واستقلال ایدئولوژیک - تشکیلاتی سایرین را نیز به رسمیت بشناسد .**
**کسانی که می خواهند کمونیزم مانرا کنار بگذاریم وحزب مانراجمع نمائیم ، به نظرما صاف وروشن ضد کمونیست اند ودر" دموکراسی " موردخواست شان جائی برای کمونیست ها وحزب کمونیست وجود ندارد. آیا توقع ازمابرای همکاری وبرقراری اتحاد مبارزاتی با چنین کسانی یاوه گوئی کوته فکرانه وکوردلانه نیست ؟ مائوتسه دون در مقابل این چنین یاوه سرائی هائی گفت :**
**ما کمونیست ها هرگز افراد انقلابی را نمی رانیم . ما با کلیه طبقات وقشرها وتمام احزاب وسازمانهای سیاسی و شخصیت هایی که بخواهند تا پایان یا جاپان مبارزه کنند جبهه متحد را حفظ و همکاری طولانی خواهیم کرد. اما اگر کسانی بخواهند حزب کمونیست را کنار بزنند، این کار شدنی نیست ، اگر کسانی بخواهند جبهه متحد را برهم زنند ، این کار نیز شدنی نیست . ( درباره دموکراسی نوین )**
**درشرایط امروزی افغانستان می می گوئیم که : ماکمونیست هاهرگز افراد انقلابی را نمی رانیم. ما باکلیه طبقات و قشرها وتمامی احزاب وسازمان ها ی سیاسی وشخصیت هائی که بخواهند تا پایان علیه ارتجاع اسلامی حاکم وسلطه امپریالیستی بر کشور مبارزه نمایند ، حاضرین جبهه متحد راایجاد کرده وبا حفظ آن همکاری طولانی نمائیم . اما اگرکسانی بخواهند حزب کمونیست را کناربزنند ، این کار شدنی نیست ، زیرا که حزب جدی ترین و مصمم ترین نیروی مبارزاتی انقلابی درکشوراست . خواست کنارزدن حزب کمونیست افغانستان درشرایط امروزی کشور فقط یک معنی می تواند داشته باشد وآن عبارت است از تخریب مبارزاتی که باید برای تحقق اتحاد مبارزاتی میان تمامی نیروها وشخصیت های ضد ارتجاعی وضد امپریالیستی کشوربه عمل آید و مقدم برآن تخریب در مبارزات انقلابی درکل . این خواست ، یک خواست ضد دموکراتیک است ، یک خواست ملی است ویک خواست ضد انقلابی است .**

**حزب کمونیست افغانستان علیرغم خواست امپریالیست ها ، مرتجعین وضد کمونیست های قهار مبنی بر " جمع کردن " و" کنار گذاشتن " آن وجوددارد واستوار وثابت قدم مبارزاتش را ادامه می دهد . این حزب دراثر یاوه سرائی های کوته فکرانه انتی کمونیست های " دموکرات " نیزکنار گذاشته نخواهد شد ودرواقع غیر ممکن است که کنار گذاشته شود. حزب کمونیست دردشمنی ها ونیز دردوستی ها خود رک وراست ، متین وثابت قدم است . ما بنا به گفته مائوتسه دون :**

**درحالیکه دست رد به سینه خائنین به ملت وضد کمونیست های علاج ناپذیرمی زنیم ، هیچ دوستی را رها نخواهیم کرد .** ( درباره دموکراسی نوین )

**ادامه دارد ...**

**پیوست به گذشته**

## درباره دموکراسي
## فعالیت دموکراتیك کمونیست ها:

**لنین درپایان سال 1897 دررساله اش بنام " وظایف سوسیال دموکرات های روس " نوشت :**

**" بطوری که میدانیم منظور فعالیت عملی سوسیال دموکرات ها رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه است در هردوصورت آن : مبارزه سوسیالیستی ( مبارزه برضد سرمایه داران، یعنی مبارزه ای که همش مصروف به انهدام رژیم طبقاتی وایجاد جامعه سوسیالیستی ( و کمونیستی) است ) ومبارزه دموکراتیک ( مبارزه برضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه ای که هم آن مصروف به دست آوردن آزادی سیاسی درروسیه ودموکراسی کردن رژیم سیاسی واجتماعی روسیه است ) . ما گفتیم : بطوری که می دانیم و حقیقتا هم سوسیال دموکرات های روس ازهمان هنگام ظهورخود بصورت یک جنبش انقلابی واجتماعی، همواره باصراحت تامی به این منظورفعالیت خود اشاره کرده اند. همواره صورت دوگانه ومضمون مبارزه طبقایت پرولتاریا را خاطر نشان نموده**

**اند ، همواره روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک خود تاکید ورزیده اند."**

**لنین روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی ودموکراتیک در رساله متذکره اش مجددا تاکید به عمل آورده و می نویسد :**

**" ... جمع کردن... فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک دریک واحد کل ودریک مبارزه واحد طبقاتی پرولتاریا ، باعث ضعف جنبش دموکراتیک ... نمی شود ، بلکه باعث تقویت آن می گردد ، بدین معنی که آن را به منافع واقعی توده های مردم نزدیک می کند . "**

**بنابه همین دلیل لنین توضیح می دهد که :**

**" سوسیال دموکراتهای روس به موازات ترویج اصول سوسیالیزم علمی، ترویج ایده های دموکراتیک را هم در بین توده ها ی کارگروظیفه خود قرارمی دهند . " ( همان رساله )**

**باتوجه به ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالستی ووظایف دموکراتیک، لنین، دررساله " چه باید کرد؟ " راجع به نحوه ترویج ایده های دموکراتیک درمیان توده های مردم می نویسد:**

**" ماموظفیم بدون اینکه دقیقه ای عقاید سوسیالیستی خودراپنهان داریم، وظایف عمومی دموکراسی را دربرابر تمام مردم بیان وخاطر نشان کنیم . "**

**اماطرح مسایل فوق ، به هیچوجه به مفهوم این نیست که تفاوت میان کار سوسیالسیتی وکار دموکراتیک در نظر گرفته نشود . کمونیست ها مکلف اند درعین حالیکه ارتباط لاینفک میان کار سوسیالیستی وکاردموکراتیک رابابد مداوما مدنظرداشته باشند وهردو وظیفه مبارزه طبقاتی پرولتاریارا پیش ببرند، تفاوت آن دورا نیزمد نظرداشته باشند.**

**لنین درین مورد دررساله " وظایف سوسیال دموکراتهای روس" می نویسد :**

**" مابه نزدیکی تفکیک ناپذیر ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دموکراتیک وبه موازی بودن کامل کار انقلابی دراین یا آن رشته اشاره کردیم . ولی بین این دو نوع فعالیت و مبارزه فرق بزرگی هم موجود است . این فرق عبارت ازآن است که پرولتاریا درمبارزه اقتصادی**

**( مبارزه سوسیالیستی) کاملا تنها بوده ، هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی روبرو است و فقط از کمک آن عناصری ازخرده بورژوازی برخوردار است ( وآنهم نه همیشه بلکه به ندرت ) که به سمت پرولتاریا گرایش دارند . (*) وحال آنکه در مبارزه دموکراتیک... طبقه کارگر روس تنها نیست . جمیع عناصر مخالف سیاسی ، قشرهای اهالی و طبقات درردیف وی قرار می گیرند ، زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند وبه صورمختلف علیه آن مبارزه می نمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی ویا طبقات تحصیل کرده ویا خرده بورژوازی ویا ملیت های کوچکی که مورد تعقیب حکومت مطلقه هستند ویا مذاهب، فرق وغیره نیز دراین مورد درردیف پرولتاریا قرا رگرفته اند."**

**با توجه به این تفاوت میان فعالیت سوسیالیستی وفعالیت دموکراتیک ، وبا در نظرداشت اینکه درجوامعی مثل جامعه روسیه آن وقت، انقلاب دموکراتیک باید مقدم برانقلاب سوسیالیستی باشد، لنین برخورد سوسیال دموکرات ها درقبال اتحاد تمامی اقشاروطبقات ضد استبداد درمبارزه دموکراتیک رااین چنین فرمول بندی می نماید :**

**1 – " پشتیبانی ازکلیه عناصری که ازنظر سیاسی مخالف ( حکومت مطلقه ) هستند ... "**

**2- " سوسیال دموکرات ها ضمن اینکه به همبستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می نمایند، همواره کارگران را متمایز خواهند نمود... " ( وظایف س . د . ر )**

**این چنین متمایز ساختن دائمی کارگران ودرنتیجه کمونیست ها ، یا به عبارت دیگر تاکید دائمی بر استقلال پرولتاریادرمبارزه دموکراتیک، به نظر لنین بنابه دودلیل این مبارزه راتقویت خواهدکرد:**

**1- " ... فقط آن مبارزینی قوی هستند که به مصالح واقعی ودرک شده طبقات مشخص تکیه می کنندو هرگونه ماستمالی این مصالح طبقاتی ، که درجامعه معاصر اکنون دیگر نقش عمده با آن است ، مبارزین راضعیف خواهد کرد ... "**

**2 – " ... در مبارزه برضد حکومت مطلقه طبقه کارگر باید خود را متمایز نگه دارد زیرا فقط او است که تا لحظه آخر ، دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود ، فقط بین او وحکومت مطلقه است که صلح ومصالحه امکان پذیر نیست ، فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیزم می تواند طرفدار بی قیدوشرط وبدون تزلزل ، طرفداری که هیچگاه به عقب بر نمی گردد ، پیدا کند . درهیچیک از طبقات ، دستجات وقشرهای دیگراهالی خصومت نسبت به حکومت مطلقه بلاشرط نیست ، دموکراتیزم آنها همواره به عقب می نگرد . " ( همان رساله )**

**با توجه به پیگیری دموکراتیزم پرولتاریا وناپیگیری دموکراتیزم طبقات واقشار غیر پرولتری است که ضرورت رهبری انقلاب دموکراتیک توسط پرولتاریا پیش می آید واین الزام اجتناب ناپذیر میگردد که پرولتاریا باید مهرونشان خود را بر انقلاب دموکراتیک بزند .**

---

**(*) – طبیعی است که مباحثات نقل شده لنین درین سطور دارای کمبوداتی هست که نمی خواهیم به آن بپردازیم . منظورما از نقل این مطالب توضیح درمورد کاردموکراتیک و کار سوسیالستی و ارتباط میان آنها است .**

**لنین درین مورد در رساله " دوتاکتیک سوسیال دموکراسی درانقلاب دموکراتیک" با قاطعیت تاکید می نماید که :**

**"پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک رابه آخر برساند، بدینطریق که توده دهقانی رابه خودملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه راجبرا منکوب وناپیگیری بورژوازی رافلج سازد ... "**

**باین ترتیب لنین نه تنها خواهان متمایز بودن ( مستقل بودن) پرولتاریادر مبارزه برای انقلاب دموکراتیک است بلکه خواهان رهبری این مبارزه توسط پرولتاریا نیز می باشد . درواقع ، لنین استقلال پرولتاریا درمبارزه دموکراتیک رابمثابه ضرورتی برای تامین**

**رهبری پرولتاریا بر انقلاب دموکراتیک در نظر می گیرد ونه اینکه مانند منشویک ها با تکیه بر استقلال پرولتاریا ، رهبری انقلاب دموکرایتک را به بوژوازی تحویل دهد . منشویک ها نیز گویا به نحوی روی استقلال پرولتاریادرمبارزه دموکراتیک تاکید می کردند ، اما برای اینکه رهبری این مبارزه را وظیفه خاص بورژوازی به حساب آورند .**

**درروسیه دهه اول قرن جاری، درمیان کسانی که خود را سوسیال دموکرات می خواندند کسی استقلال پرولتاریا درمبارزات دموکراتیک را نفی نمی کرد، بلکه این دربیرون ازجریان عمومی سوسیال دموکراسی یعنی در میان نارودنیک ها بود که چنین تمایلی وجود داشت . مثلا یک نمونه از مواضع اینها را، در باره رابطه بین برنامه خود شان وبرنامه سوسیال دموکرات ها ، لنین در رساله " وظایف سوسیال دموکرات های روس " این چنین نقل نموده است :**

**" ... اینجا مهم یک مسئله وفقط یک مسئله است وآن اینکه آیادرشرایط حکومت مطلقه وعلاوه بر تشکیلات حزب انقلابی که علیه حکومت مطلقه است، میتوان یک حزب نیرومند کارگری تشیکل داد؟"**

**یعنی درشرایط حکومت مطلقه باید یک حزب انقلاب عمومی برای سرنگونی این حکومت ودر مجموع برای انقلاب دموکراتیک تشکیل داد وایجاد یک حزب کارگری خاص ضرورتی ندارد .**

**پس دررابطه با وظایف دموکراتیک سوسیال دموکرات ها در روسه آن وقت سه فرمولبندی موجود بوده است : فرمولبندی لنین ، فرمولبندی منشویکی و فرمولبندی نارودنیکی .**

**فرمولبندی لنینی – سوسیال دموکرات ها در مبارزه دموکراتیک باید براستقلال پرولتاریا تاکید نموده وامر رهبری انقلاب دموکراتیک را برعهده بگیرند.**

**فرمولبندی منشویکی – سوسیال دموکرات ها در مبارزه دموکراتیک باید استقلال پرولتاریا را حفظ نموده وامررهبری انقلاب دموکراتیک راکه وظیفه خاص بورژوازی است برعهده بورژوازی بگذارد.**

**فرمولبندی ناردونیکی – در مبارزه برای انقلاب دموکراتیک یک حزب انقلابی عمومی مورد نیاز است و ضرورتی برای تشکیل و موجودیت حزب مستقل کارگری وجود ندارد .**

**ازبیان مطالب فوق این نتیجه بدست می آید که کسانی که امروز ضرورت استقلال کمونیست هادر مبارزه دموکراتیک را تحت سوال قرار می دهند ، نظرشان ازلحاظ تاریخی حتی به منشویک ها نیز برنمی گردد ، بلکه دراصل ریشه نارودنیکی دارد.**

**بهرحال ، مجموع مواضع لنین را که درارتباط با فعالیت دموکراتیک سوسیال دموکرات ها (کمونیست ها) تاحال بیان نمودیم ، می توانیم در یک جمله خلاصه نمائیم : فعالیت دموکراتیک کمونیست ها یعنی فعالیت برای رهبری انقلاب دموکراتیک . روشن است که تامین رهبری انقلاب دموکراتیک توسط پرولتاریا بدون متمایز بودن و مستقل بودن پرولتاریا دراین مبارزه ودرپیشاپیش آن قرار گرفتن هرگز ممکن و میسر نخواهد شد.**

**بناء روی این نکته باید تاکید نمود که برای کمونیست ها، دوعرصه فعالیت کاملا جدا و مجزا ازهم وجود ندارد ، یکی عرصه فعالیت دموکراتیک ودیگری عرصه فعالیت سوسیالیستی .**

**روشن است که منظورنادیده گرفتن تفاوت میان این دوعرصه مبارزاتی نمی باشد، بلکه منظورآن است که کمونیست ها با هویت خوددرعرصه فعالیت دموکراتیک داخل می شوندوبا تاکیددائمی روی این هویت مستقل ومتمایزازسایرنیروهای دموکراتیک ، برای تامین رهبری پرولتری برانقلاب دموکراتیک تلاش می نمایند. این طورنیست که کمونیست ها کمونیزم شان را بطور خصوصی برای خود شان نگهدارند ودرفعالیت های دموکراتیک با شعارها وطرحات باصطلاح خالص دموکراتیک وارد گردند . بعبارت دیگر کمونیست ها حق ندارند" برآمد " دموکراتیک داشته باشند . آنها باید برآمد کمونیستی**

**داشته باشند و باهمین برآمددرمبارزات دموکراتیک و درتلاش برای رهبری این مبارزات سهم بگیرند .**

**دراینجا لازم می آید پیرامون این دومسئله یعنی پیشبرد فعالیت های دموکراتیک با برآمد دموکراتیک و پیشبرد فعالیت های دموکراتیک با برآمدکمونیستی درتاریخ مبارزات کشورما، توضیحاتی ارائه گردد .**

**سازمان جوانان مترقی، یک سازمان مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه بود . این سازمان به حق سازمان بنیان گذار جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوتسه دون اندیشه ( مائوئیستی ) بوده و ازین بابت برای جنبش کشور ما یک خدمت تاریخی مهم انجام داده است . سازمان جوانان مترقی ابتکار عمل انتشار جریده شعله جاوید را روی دست گرفته و جریان دموکراتیک نوین ( جریان شعله جاوید) راشگوفا ساخت . درواقع درمتن همین جریان دموکراتیک بود که جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی کشور شکل گرفته و گسترش یافت . سازمان جوانان مترقی درعین حالی که فعالیت های جریان دموکراتیک نوین ( جریان شعله جاوید) را شکل داده و هدایت می نمود ، امر تبلیغ وترویج مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون در میان صفوف آن را نیز به پیش می برد. درحقیقت امردراثر همین تبلیغ وترویج بود که جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی کشور ما گسترش حاصل کرد .**

**لذا ، تاجای که به طرح وتبلیغ وترویج مواضع کمونیستی بصورت عام در میان جریان دموکراتیک نوین ( جریان شعله جاوید ) مربوط است، می توان گفت که سازمان جوانان مترقی وظیفه اش را ( حفظ استقلال کمونیست ها درجنبش دموکراتیک وتلاش برای رهبری آن ) درواقع انجام داد. اما درعین حال اجرای این وظیفه دارای یک نقیصه بزرگ و جدی نیز بود وآن اینکه جنبه تشکیلاتی این استقلالیت و رهبریت کتمان گردید، یعنی رهبری جریان توسط سازمان جوانان مترقی تحت نام مخفی کاری درسطح جریان مخفی**

**نگهداشته شد. توضیح اینکه : سازمان جوانان مترقی برنامه وحتی موجودیت تشکیلاتی خود را درمیان صفوف جریان دموکراتیک نوین ( جریان شعله جاوید) مطرح نکرد وحتی وسیعا انکار نیز نمود وازمیان آنانیکه د رصفوف جریان با افکار کمونیستی آشنائی وباور پیدا کرده بودند در سطح فوق العاده معدودی به عضوگیری پرداخت . این حرکت نادرست متاسفانه حتی موقعی که پس ازانتشار " پس منظر" موجودیت سازمان جوانان مترقی درسطح وسیع افشاء نیز گردید، همچنان ادامه یافت و سازمان جوانان مترقی قادرنگردید نقص کار خود را رفع نماید .**

**این نقیصه بویژه ازین جهت می تواند بزرگ و جدی تلقی گردد که جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) یک جریان ( جنبش ) خودبخودی نبود ، بلکه جریانی بود که پس ازانتشار جریده شعله جاوید بوجود آمد وتحت رهبری سازمان جوانان مترقی قرار داشت، یعنی سازمان جوانان مترقی هم ایجادکننده این جریان بود وهم رهبری کننده آن . اما شعله ای ها ( غیرازیک عده معدود اعضای سازمان ) نمی دانستند که یک سازمان کمونیستی آنها را رهبری می نماید. نمی خواهیم بگوئیم که ضروری بود یکایک شعله ای ها ، اعضای سازمان را بشناسند واینها درسطح عام جریان افشاء باشند، بلکه می خواهیم روی این مسئله انگشت بگذاریم که اساسا پنهان نگهداشتن موجودیت سازمان رهبری کننده و برنامه و خط آن ، ازشعله ای ها وحتی قویا انکارنمودن آن، یک حرکت بغایت نادرست و غیر اصولی بود. این پنهان کاری و انکارمتاسفانه آنچنان قوی بود که حتی آشکارادرصفوف شعله ای ها مطرح می گردید که موجودیت سازمان رهبری کننده برای جریان فعلا ضرورتی ندارد. بهمین جهت روحیه جریانی گری در مجموع وبویژه در بعد تشکیلاتی یعنی بی بندوباری وناتوانی در رعایت موازین تشکیلاتی یکی از صفات عمومی شعله ای های قدیمی یعنی شعله های دهه چهل می باشد .**

**خلاصه مواضع کمونیستی مطروحه درمیان صفوف جریان دموکراتیک نوین ( جریان شعله جاوید) مواضع ایدئولوژیک – سیاسی عام بود ونه مواضع ایدئولوژیک – سیاسی**

متعلق به یک سازمان کمونیستی معین ومشخص در کشور. بهمین جهت استقلالیت ورهبریت کمونیستی برجریان گرچه درواقع وجود داشت اما جدا خدشه داربود .
جریده شعله جاوید به مثابه یک جریده علنی ، طبعا نمی توانست دارای زبان انقلابی بی قیدوبند باشد وبه ناچار با زبان آزوپ حرف می زد. حتی با حرف زدن با همین زبان نیز فقط توانست یازده شماره ازآن بدست نشر سپرده شود وپس از آن توقیف گردیده و از نشر بازماند. درفقدان یک نشریه کمونیستی که نقیصه دیگرسازمان جوانان مترقی بود ومحدود ماندن مطلق نوشته جات وجزوات سازمان در سطح روابط معدود سازمانی ، زبان آزوپی شعله جاوید که درعین حال زبان مورد استعمال درتظاهرات وحرکت های اعتراضی ، کارگران وروشنفکران نیز بود، شکل زبان سیاسی شعله ای ها را بخود گرفت. اینگونه " برآمد دموکراتیک " ازیکجانب نشاندهنده کمبود ها واشتباهات دوران رشد اولیه جنبش کشورازجانب دیگر ملازمه فعالیت های علنی در نشرات ، تظاهرات واعتصابات آن وقت بود. اما همین شکل برآمد پس ازفروپاشی جریان، درسال های بعددرشرایط مبارزه با رژیم مزدور کودتا و سوسیال امپریالیزم تجاوزگر،به سطح سازمانها وتشکلات تعمیم یافت وطرحی بنام" برآمددموکراتیک" بمیان کشیده شد و زبان قبلی علنی نشراتی و حرکت های اعتراضی بصورت زبان برنامه ای(مثلادرساما) وزبان شبنامه ها و اعلامیه های سازمانی یعنی نشرات مخفی (مثلا درساما وپیکار) درآمد. درنتیجه کمونیزم به صورت شفاهی ویا کتبی به یک ایدئولوژی مخفی ودرونی مبدل گردید ولباس لسانی قبلی جریانی درفعالیت های علنی، تن پوش زبان تشکلات مخفی و نشرات مخفی گردید . به این ترتیب خواسته ویا ناخواسته، عمدی ویا غیرعمدی، کسانی که خودرا کمونیست می خواندند،در میدان عمل مبارزاتی به دموکرات مبدل گردیدند، البته دموکرات های ازنوع "جدید"."سکولاریزم " این دموکراتها ازنوع جدیدوسرچپه آن بوده و هست.

**این " سکولاریزم " درواقع خواهان جدائی کمونیزم از دولت است و باورهای کمونیست را امر خصوص افراد وشاخص می داند!؟ وحتی امر خصوصی سازمان ها وتشکلات سیاسی !!؟ این " سکولاریزم" در سیر تکامل منفی خود ، خواست جدائی دین از دولت را ازخوددورنموده وبصورت مستند خواهان جمهوری اسلامی وحتی انقلاب اسلامی گردید (در ساما ورهائی) ویا بصورت غیر مستند ، ولی در هرحال عملا در میدان عمل مبارزاتی ، درفش جهاداسلامی را بردوش گرفت (درساما، رهائی ، اخگر، پیکارودیگران ) .**

**وقتی بصورت مشخص فعالیت دموکراتیک کمونیست ها درکشورهای تحت سلطه امپریالیزم را مدنظر قراردهیم ، رهنمای نظر وعمل ما تئوری دموکراسی نوین مائوتسه دون است . این تئوری ادامه مواضع لنین درمورد فعالیت های دموکراتیک کمونیست ها وکلا انقلاب دموکراتیک وتکامل آن در شرایط مشخص کشورهای مستعمره ، نیمه مستعمره – نیمه فئودال درعصرامپریالیزم و انقلابات پرولتری است . انقلا ب دموکراتیک نوین دارای ویژگی های معین ومشخصی است ، که صرف نظر ازوجوهات مشترک، آن را ازانقلاب دموکراتیک مورد نظر لنین درروسیه ( مطروحه درنوشته دوتاکتیک سوسیال دموکراسی درانقلاب دموکراتیک ) متمایز می سازد .**

**1- انقلاب دموکراتیک نوین صرفا یک انقلاب دموکراتیک نیست ، بلکه انقلاب ملی – دموکراتیک است ، یعنی یک انقلاب ضد فئودالی و ضد امپریالیستی است که با سرنگونی سلطه نیمه فئودالیزم وامپریالیزم ، هم تامین دموکراسی وهم تامین آزادی ملی را ممکن ومیسر می سازد.**

**2 – انقلاب دموکراتیک نوین، صرفا انقلاب ضد فئودالی نیست، بلکه انقلاب ضد بخشی از بورژوازی یعنی بورژوازی کمپرادورنیز هست ، زیرا که برای خاتمه بخشیدن به سلطه امپریالیزم وتامین استقلال اقتصادی وسیاسی کشور، صرفا سرنگونی نیمه فئودالیزم وبرچیدن نهادهای اداری ولشکری امپریالیست ها کافی نیست ، بلکه باید بورژوازی کمپرادور را نیز مصادره نمود.**

**3- استراتیژی مبارزاتی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ، نه قیام، بلکه جنگ خلق ( جنگ توده های طولانی ) است .**

**دوجنبه انقلاب دموکراتیک نوین یعنی جنبه های ملی ودموکراتیک آن ، همیشه دارای وزنه یکسان نمی باشد ، بلکه درمراحل مختلف مبارزه یکی ازآن دو بصورت وظیفه عمده و دیگری بصورت وظیفه غیر عمده در می آید .**

**درشرایط مستعمراتی – نیمه فئودالی ، جنبه ملی انقلاب وظیفه عمده و جنبه دموکراتیک آن وظیفه غیر عمده می باشد ؛ درحالیکه درشرایط نیمه مستعمراتی – نیمه فئودالی ، جنبه دموکراتیک وظیفه عمده و جنبه ملی وظیفه غیر عمده راتشکیل میدهد. مثلا در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، وظیفه ملی مبارزه علیه سوسیال امپریالیستهای اشغالگر به وظیفه عمده مبارزاتی مبدل گردید، درحالیکه وظیفه دموکراتیک شکل وظیفه غیر عمده مبارزاتی را بخود گرفت . منظورازغیر عمده شدن وظیفه دموکراتیک مبارزه ، این نیست که این عرصه مبارزاتی یکسره به فراموشی سپرده شودواصالت آن مورد انکار قرار بگیرد، بلکه منظور این است که این وظیفه در عین حالی که بعنوان یک وظیفه اصلی مبارزاتی مد نظر قرار گیرد باید بصورت تابع و ظیفه مبارزاتی ملی پیش برده شود . این گونه موقف گیری بادومرحله ای ساختن انقلاب ملی – دموکراتیک یعنی اول مرحله ملی و بعد مرحله دموکراتیک ازاساس درتخالف قرار دارد. مائوتسه دون در این مورد دردسامبر1939 یعنی دردوران جنگ مقاومت ضد جاپانی دررساله اش بنام " انقلاب چین وحزب کمونیست چین" تحت عنوان " وظایف انقلاب چین " باصراحت نوشت :**

**" اگر دشمنان اصلی انقلاب چین درمرحله کنونی امپریالیزم وطبقه مالکان ارضی فئودالی می باشند ، در آنصورت وظایف انقلاب چین دراین مرحله چه خواهد بود ؟**

**مسلم است که وظایف اصلی انقلاب کوبیدن این دودشمن است ، به عبارت دیگر، ازیک طرف باید انقلاب ملی را اجرا کرد که هدف آن برانداختن ظلم وستم امپریالیزم خارجی**

**است و از طرف دیگر باید انقلاب دموکراتیک راانجام داد که هدف آن برانداختن ظلم وستم مالکان ارضی فئودالی درداخل کشوراست، ولی وظیفه مهمتر همانا انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیزم است .**

**این دووظیفه بزرگ انقلاب چین بایکدیگر پیوند دارند. بدون برانداختن سلطه امپریالیزم نمی توان سلطه طبقه مالکان ارضی فئودالی را ازبین برده زیرا امپریالیزم پشتیبان اصلی آن می باشد . ازطرف دیگر اگر به دهقانان درسرنگون کردن مالکان ارضی فئودالی کمک نشود، تشکیل یک ارتش نیرومند انقلاب چین جهت برانداختن سلطه امپریالیزم غیر ممکن خواهد بود، زیرا طبقه مالکان ارضی فئودالی پایه اجتماعی عمده سلطه امپریالیزم درچین است ودهقانان نیروی عمده انقلاب چین هستند . بدین ترتیب این دووظیفه اصلی یعنی انقلاب ملی وانقلاب دموکراتیک از هم فرق می کند ودرعین حال مجموعه واحدی راتشکیل می دهند .**

**ازآنجاکه وظیفه انقلابی ملی در چین اکنون دردرجه اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوزکرده است ووظیفه انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی درجنگ بتواند حاصل گردد، لذا دووظیفه انقلاب دیگر بهم وابسته شده اند . اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی وانقلاب دموکراتیک دو مرحله کاملا متمایزانقلاب هستند . " ( منتخبات مائو به زبان فارسی ، جلد دوم ، صفحات 471 و 472 )**

**برعکس شرایط مستعمراتی - نیمه فئودالی ، درشرایط نیمه مستعمراتی – نیمه فئودالی، وظیفه دموکراتیک انقلاب وظیفه عمده ووظیفه ملی انقلاب وظیفه غیر عمده آنرا تشکیل می دهد . مثلا در شرایط فعلی کشور ، وظیفه دموکراتیک مبارزه انقلابی عمده و وظیفه ملی مبارزه انقلابی غیر عمده می باشد . درین جا بازهم باید روشن ساخت که منظور ازغیر عمده بودن وظیفه ملی مبارزه انقلابی این نیست که این وظیفه به مثابه یک وظیفه اصلی انقلابی به فراموشی سپرده شود، بلکه اینست که این وظیفه درعین حالیکه باید بعنوان یک وظیفه اصلی مبارزاتی مد نظر قرار گیرد، باید بصورت تابع وظیفه**

دموکراتیک مبارزه ، پیش برده شود . این موضع گیری باآن موضع گیری که زیرنام مبارزه دموکراتیک ، وظیفه مبارزه ملی را یکسره نادیده می گیرد و مثلا به بهانه مبارزه با استبداد قرون وسطائی به گدائی دموکراسی از بارگاه امپریالیستها می پردازد، در ضدیت ریشه ای قرار دارد.

نکته ویژه ای که گرچه پرداختن بآن بحث جداگانه ای را ایجاب می نماید ، اما تذکر آن درین جا ضروری به نظر میرسد و دررابطه با وظیفه ملی مبارزاتی نباید نادیده گرفته شود، اینست که مسئله ملی در کشورهای چند ملیتی تحت سلطه امپریالیزم منجمله کشورما، هم از لحاظ ستم ملی امپریالیستی وهم از لحاظ ستم ملی شوونیستی ، یک مسئله حل ناشده می باشد .

گرچه مبارزه علیه ستم ملی شوونیستی بعنوان جزئی از مبارزه ملی ، نه تنها تابع مبارزه دموکراتیک است بلکه تابع مبارزه ملی ضد امپریالیستی نیز می باشد ، اما در عین حال عدم توجه به آن وبه فراموشی سپردن آن نه تنها وظیفه ملی مبارزاتی را خدشه دار می سازد ، بلکه به وظایف دموکراتیک مبارزه نیز صدمه وارد می نماید. بناء لازم است که هردوجزء مبارزه ملی یعنی مبارزه علیه ستم ملی امپریالیستی به مبارزه علیه ستم ملی شوونیستی را مد نظر قرارداد وعلیرغم توجه به تفاوت و زنه شان ، هیچیک را به فراموشی نسپرد.

ازجانب دیگر در پیشبرد مبارزه دموکراتیک نیز باید دوجزء این مبارزه یعنی مبارزه علیه طبقات فئودال وبورژوا کمپرادور ومبارزه علیه شوونیزم مردسالار رادرنظرگرفت وهیچ یک را نباید به فراموشی سپرد. البته روشن است که وظیفه مبارزه علیه طبقات فئودال وبورژواکمپرادور وظیفه مبارزاتی دموکراتیک عمده است و مبارزه علیه شوونیزم مردسالار یک وظیفه مبارزاتی دموکراتیک غیر عمده وتابع ، اما درعین حال یک جزء اصلی دموکراتیک ودارای اهمیت .

**کمونیست ها چگونه در مبارزات ملی – دموکراتیک شرکت می نمایند؟ بنابه فرمول بندی لنینی ، یا متمایز ساختن خود شا ن و با درفش مستقل پرولتری و به قصد رهبری این مبارزات تا پیروزی نهایی برای برگزاری انقلاب سوسیالیستی . به این ترتیب ، پیشبرد مبارزات ملی – دموکراتیک وتلاش برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به مثابه وظیفه آنی انقلابی درخدمت گذاربه وظیفه آتی انقلابی یعنی انقلاب سوسیالیستی قراردارد .**

**علیرغم آنکه وظیفه انقلاب سوسیالیستی وظیفه آتی کمونیست ها است و وظیفه آنی عبارت است از وظیفه انقلاب دموکراتیک نوین ( انقلاب ملی – دموکراتیک طراز نوین ) ، اما استقلال کمونیست ها دراجرای وظیفه آنی انقلاب یک اصل خدشه ناپذیر است، زیرا که بدون تامین این استقلال تامین رهبری پرولتری برانقلاب ملی – دموکراتیک ممکن نیست وعدم تامین رهبری پرولتری برانقلاب ملی – دموکراتیک درهرحال حتی پیروزی کامل این انقلاب راناممکن می سازد ، چه رسد به گذاربه مرحله بعدی یعنی انقلاب سوسیالیستی .**

**بناء ، کمونیست ها درمبارزات ملی – دموکراتیک باید کمونیزم شانرا داشته باشند، درفش مستقل وهویت مستقل شانرا داشته باشند و متمایز بودن شانرا ازدیگران نباید به فراموشی بسپارند. مائوتسه دون دراین مورد در رساله " درباره دموکراسی نوین " مینویسد :**

**" ... چه کسی نمی داند که حزب کمونیست در موضوع سیستم اجتماعی دوبرنامه دارد، برنامه آنی وبرنامه آتی یا برنامه حداقل وبرنامه حداکثر؛ این ها دوجزء ازیک کل ارگانیک اند وبه وسیله تمام سیستم ایدئولوژیک کمونیستی هدایت می شوند . آیا کمال بی عقلی نیست که دیوانه وار فریادبر می آورندکه باید کمونیزم را " جمع" کرد . "**

**خلاصه ، فعالیت ملی – دموکراتیک کمونیست های انقلاب ملی – دموکراتیک طراز نوین . شکل عمده این فعالیت پیشبرد جنگ خلق است ودرموقعیت ووضعیت فعلی حزب کمونیست ، پیشبردفعالیت های تدارکی برای برپائی وپیشبردجنگ خلق .**

ازآن جای که وظیفه عمده مرحله فعلی کار تدارک برای برپائی وپیشبرد جنگ خلق ،" ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... " است ، کمونیست ها باید عمدتا برای اجرای همین مسئولیت شان فعالیت نمایند . ازین جهت درمرحله فعلی باید تمامی فعالیت های ملی – دموکراتیک – و بطریق اولی – فعالیت های کمونیستی ، باید تابع اجرای وظیفه عمده " ساختمان واستحکام ساختمان حزب... " باشد.

درین چنین شرایطی که کمونیست ها مکلف اندعمدتا بکار کمونیستی " ساختمان واستحکام ساختان حزب ... " بپردازند ، فعالیت ملی – دموکراتیک آنان چه حالت و وضعیتی را بخود می گیرد؟

1- عمده بودن کار کمونیستی " ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... در مرحله فعلی مبارزه تدارکی برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق ، به این معنی نیست که کمونیست ها نباید اصلا به فعالیت های ملی – دموکراتیک بپردازند . پیشبرداین فعالیت ها ضروری است و بدون آن کار " ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... " با مشکلات وموانع جدی برخواهد خورد . اما درعین حال ضروراست این نکته جدا مدنظرقرارگیرد که پیشبرد این فعالیت ها باید درخدمت کار " ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... " باشد ، بعنوان یک فعالیت تابع پیش برده شود وبکار ساختمان حزب ضرر نرساند.

2 - اساس طبقاتی جبهه متحد ملی عبارت است از اتحادکارگران ودهقانان ، امری که تامین آن بدون برپائی جنگ خلق وایجاد مناطق پایگاهی انقلابی ناممکن خواهدبود . اما چنانچه درسطور قبلی این نوشته بیان گردید ، کمونیست ها درمرحله فعالیت تدارکی برای برپائی جنگ خلق نیزسایر نیروها وشخصیت های ملی – دموکرات تلاش خواهند کرد ، تلاشی که باید مبتنی بر مبارزه علیه ارتجاع وامپریالیزم باشد و درجریان آن حق موجودیت تمامی جوانب شامل دراتحاد برسمیت شناخته شده واستقلال ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی شان رعایت گردد.

درجریان این تلاش، حق آزادی عقیده وبیان برای تمامی جوانب شامل در اتحاد محفوظ بوده وایجاد محدودیت در مورد آن ضد دموکراتیک است . گرچه درجریان این مبارزه مشترک ، متن اسناد مشترک مثل پلاتفرم ها ، اعلامیه ها وغیره بنابه موافقه تمامی مشمولین تدوین می گردد ، اما درمجموع فعالیت ها یک زبان مشترک بنام زبان دموکراتیک که همه باید مکلف باشند همیشه گفتنی ها ومطالب شان را بآن زبان بیان نمایند، نباید وجود داشته باشد . چنین زبانی دموکراتیکی خوددراصل یک زبان ضد دموکراتیک است ، زیرا که برای بیان عقاید ونظریات محدودیت ایجاد مینماید و مانع می شود که تمامی نیروها و شخصیت ها ومنجمله کمونیست ها وحزب کمونیست ، نتواند نظریات شان را آزادانه وبدون قید وبند ارائه نمایند.

ازجانب دیگر حق موجودیت ، صرفا به معنی قبول موجودیت توسط دیگران درخفا نیست ، بلکه این حق شامل حق اعلام موجودیت نیز می باشد. درواقع باید گفت که جنبه عمده حق موجودیت عبارت است از حق اعلام موجودیت در فعالیت های ملی – دموکراتیک مشترک . آن فعالیت های مشترک که حزب کمونیست درآنها شامل باشد، اما حق نداشته باشد که موجودیت وشمولیت خود درآن ها رااعلام نماید، درواقع فعالیت های ضد دموکراتیکی در حق حزب کمونیست تلقی میگردد.

برعلاوه ، استقلال ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی نیز به معنی صرف قبول آن در خفا توسط دیگران نیست . این استقلال در جریان فعالیت های مشترک ملی – دموکراتیک که بر مبنای مواضع مشترک صورت می پذیرد، عمدتا بصورت تبلیغ وترویج ویژگی ها وتمایزات مواضع کمونیست ها تبارز می یابد . به بیان دیگر استقلال ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی ، مستلزم حق طرح وبیان مسایل مورد اختلاف با دیگران واجرای عملکرد های ویژه مطابق به آنها ، در جریان فعالیت های مشترک می باشد .

این است مفهوم استقلال وعدم وابستگی درجبهه متحد، درشرایط ووضعیت فعلی حزب کمونیست .

**3 – باتوجه به شعار " انقلاب ارضی " به مثابه شعار اساسی انقلاب دموکراتیک نوین ، با توجه به اتحادکارگران ودهقانان بعنوان پایه اساسی جبهه متحد ملی ، با توجه به استراتیژی جنگ خلق ، با توجه به وظیفه اساسی فعلی تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق وبا توجه به وظیفه عمده مرحله فعلی مبتنی براین محور اساسی یعنی " ساختمان و استحکام ساختمان حزب ... " ، کارعمده ملی – دموکراتیک حزب کمونیست نه تنها در زمان برپانمودن جنگ خلق ، بلکه قبل ازآن ودرمرحله کارتدارکی نیز عمدتا عبارت است از فعالیت ملی – دموکراتیک در میان دهقانان .**

**حزب کمونیست نمی تواند و حق ندارد که روی فعالیت های ملی – دموکراتیک درمیان خرده بورژوازی شهری لنگر بیاندازد . البته این عرصه نباید کاملا به فراموشی سپرده شود؛ اما باید فقط به اندازه اهمیتش به مثابه عرصه غیر عمده فعالیت های ملی – دموکراتیک به آن توجه مبذول گردد.**

**ادامه دارد ...**

**منتشر شده در شماره سیزدهم شعله جاوید ـ دور دوم**

## جنگ جاري

**جنگ جاری درکابل وسمت شمال میان دو ائتلاف از نیروهای ارتجاعی اسلامی ومتحدین " تازه مسلمان شده ای " شان ، چه از لحاظ ترکیب وصف بندی دوطرف و تاثیرات آن وچه از لحاظ نتایج خود جنگ ، تاثیرات بسیار مهمی برسیر تحولات سیاسی کشور بجا گذاشته وفرصت ها ودرعین حال مخاطرات بسیاری را فرا راه مبارزاتی انقلابی مردمان کشورقرارداده است . برای اینکه این دورنمای مساعد ودرعین حال مخاطره آمیز را بخوبی ترسیم کرده باشیم ، لازم است درقدم اول روی چگونگی شکل گیری صف بندی ارتجاعی تازه جنگ جاری ، عوامل داخلی وخارجی ونیز نتایج آن ، ازلحاظ عینی وذهنی مکث نمائیم .**

## پروسه شکل گیري :

جریان ساخت و باخت گلب الدین حکمتیار با " خلقی ها " و" پرچمی ها" درزمان اقتدار حفیظ الله امین وازاحمد شاه مسعوددرزمان امضای پروتوکول آتش بس با قوای " شوروی " ، بطور آشکار تبارز نمود سایر تنظیم های اسلامی نیز مدتها قبل ازاعلام " مشی مصالحه ملی " ارتباطی با خلقی ها و پرچمی ها داشته اند . مثلا سیاف با حفیظ الله امین وخاندان وداردسته اش ، حضرت صبغت الله مجددی ، با سلیمان لایق واحزاب شیعه مذهب با پرچمی ها و خلقی هادارای نسب خانوادگی هزارگی و شیعی .

این جریانات با فرازو نشیب ادامه یافته وبا اعلام " مشی مصالحه ملی " از سوی رژیم نجیب ، بیشتر از پیش عمیق گردیدند . حتی قبل ازاعلام مشی مصالحه ملی رژیم نجیب ، یک تعداد ازقوماندانان جهادی ونیروهای تحت قومانده شان بنا به علل وعوامل گوناگونی ، چه بصورت علنی و چه بصورت مخفی ، به دولت دست نشانده " شوروی ها " پیوسته بودند . پس از اعلام " مشی مصالحه ملی " ، جریان ارتباط گیری وتماس وامضای پروتوکول با رژیم نجیب ، بویژه پس از خروج قوای " شوروی " ازکشور ، وسیعا گسترش وعمق می یابد وبه یک جریان تقریبا سراسری مبدل می گردد که ازرهبری احزاب اسلامی تا فرماندهان وصفوف شانرادربرمی گیرد.

اگر " شوروی " ازهم نمی پاشید وبلوک تحت رهبری اش سقوط نمی کرد ، به یقین جریان تبانی وسازش میان دوجناح مرتجعین به قسمی پیش می رفت که احزاب اسلامی جناح تابع وفرعی آن را می ساختند . اما سقوط پیمان وارسا و فرو پاشی " شوروی " به سرعت جریان تبانی و سازش را معکوس ساخت و جناح رژیم مزدور سوسیال امپریالیست ها ، به سرعت به سوی موقعیت تابع رانده شدند .

فروپاشی سریع " شوروی " هم رژیم مزدور نجیب و هم تنظیم های اسلامی ارتجاعی را دریک موقعیت غیر مترقبه قرار داد وجریان تبانی و سازش بین آنها را در میان

کشمکش جناح های رقیب به سرعت به پیش راند . درچنین حالتی طرح " سازمان ملل متحد " نتوانست به آن صورتی که فرمول بندی گردیده بود بصورت مکمل درعمل پیاده گردد . هم " خلقی ها " و " پرچمی ها " و هم تنظیم های اسلامی به سرعت عملا به آحادمتشکله گروهی ، قومی ومحلی خود تجزیه شدند . پس از فرار ناموفق نجیب و سقوط رژیم وی ،جریان تبانی وسازش درولایات و درمرکز بصورت پراگنده ونا متجانس سریعا شکل نهائی بخود گرفت . درهمه جا احزاب اسلامی نقش درجه اول در قدرت احراز کردند و نیروهای مربوط به رژیم نجیب بصورت تابع درآمدند ، به استثنای منطقه تحت کنترل " جنبش ملی – اسلامی " در سمت شمال که درآن نیروهای مربوط به رژیم سابق نقش درجه اول خود را حفظ کردند ونیروهای مربوط به تنظیم های اسلامی موقعیت تابع را اشغال نمودند .

ازدرون همین جریان پرهرج ومرج و نامنظم ، دوجناح ائتلافی نیرومند که شکل گیری شانرا از سالهای قبل آغاز کرده بودند ، آشکارا سربلند نمودند ، یک جناح شامل شورای نظار ، حزب وحدت ، جنبش ملی – اسلامی دوستم ودسته ها وافراد غیر پشتون مزدوران " شوروی" سابق وجناح دیگر شامل حزب اسلامی حکمتیار و خلقی های پشتون نسب. درابتدای وقوع فاجعه 8 ثور – و به قول حزب اسلامی حکمتیار 5 ثور - ائتلاف حزب اسلامی و " خلقی ها " تنها ماند و درنتیجه نیروهایش در شهر کابل سرکوب گردیده وازشهر بیرون رانده شدند . اما در جناح دیگر، بلافاصله پس ازاعلام حکومت اسلامی ، کشمکش ونزاع میان نیروهای اصلی ائتلاف یعنی شورای نظار از یکطرف وحزب وحدت و " جنبش ملی – اسلامی" از قدرت دورماند ودرمورد حزب وحدت نیزتوافقات پروتوکول ائتلاف رعایت نگردید . در نتیجه ازهمان ابتدای اعلام حکومت اسلامی درکابل، میان این جناح ائتلافی شکررنجی وآزردگی ایجاد شد .

تلاش صبغت الله مجددی برای شرکت حزب وحدت و" جنبش ملی – اسلامی " در قدرت موفقیت چندانی به دست نیاورد . پس ازآنکه دوره ریاست ربانی شروع گردید

، گرچه کم وبیش با حزب وحدت توافقاتی حاصل شد و حزب وحدت در دولت شامل گردید ، اما نزاع وکشمکش میان شورای نظار وحزب وحدت – به ویژه از بابت درگیری های پیهم با نیروهای اتحاد سیاف- ادامه یافت و پیوسته تشدید گردید . اما " جنبش ملی – اسلامی " همچنان از راس قدرت دور نگه داشته شدوبعنوان یک تنظیم رسمی مورد شناسائی قرار نگرفت .

وقتی پس از خارج شدن عبدالصبور فرید از شهر کابل ، این شهر مورد تهاجم نیروهای حزب اسلامی و موتلفین " خلقی " اش قرار گرفت ، نیروهای " جنبش ملی – اسلامی " و حزب وحدت درپهلوی نیروهای شورای نظار و جمعیت علیه آنها جنگیدند . اما جریان تدارک وتدویر شورای اهل حل وعقد یک پارچگی ائتلاف مخالف گلب الدین را مورد ضربت جدی قرار داد و مشخصا حزب وحدت را به طرف حزب اسلامی سوق داد . برعلاوه آن موقعی که مذاکرات اسلام آباد شروع گردید ، نمایندگان " جنبش ملی – اسلامی " در پشت سالون مذاکرات باقی ماندند . ومستقیما در مذاکرات شرکت داده نشدند و به حزب وحدت نیز نقش واهمیت مورد دلخواهش داده نشد ؛ البته بنابر توافق و احتمالا بنابه اصرار و پافشاری ربانی وسیاف و موتلفین دیگر شان .

ازین موقع به بعد جریان نزدیکی میان حزب اسلامی و حزب وحدت و نیز حزب اسلامی و " جنبش ملی – اسلامی " متبارز می گردد . موقعی که دربحبوحه مذاکرات جلال آباد نیروهای حزب اسلامی مستقر دراطراف کابل مورد تهاجم نیرو های شورای نظار ومتحدینش قرار می گیرد، حزب وحدت آشکارا درپهلوی حزب اسلامی می ایستد و " جنبش ملی – اسلامی " نیز موقف بی طرفی اتخاذ می نماید . پس از مذاکرات جلال آباد ، گلب الدین حکمتیار بعنوان صدراعظم طرح کابینه ای را می ریزد که درآن دو نفر از " جنبش ملی – اسلامی " نیز بعنوان وزیر شرکت دارند . این امر از حمایت حزب وحدت و " جنبش ملی – اسلامی " برخوردار می شود ، اما مورد مخالفت ربانی و سیاف و نمایندگان یونس خالص قرار می گیرد ودرنتیجه کنار گذاشته می شود .

بی نتیجه ماندن توافقات جلال آباد ، جریان نزدیکی میان حزب اسلامی ، جبهه نجات ملی ، حزب وحدت و " جنبش ملی – اسلامی " را مشخص تر می سازد .

صبغت الله مجددی در دوران اقتدار دوماهه اش مناسبات نزدیکی با حزب وحدت و " جنبش ملی – اسلامی " ایجاد نموده بود و آن مناسبات را ادامه داد . گلب الدین حکمتیار شخصا بعد از روگردانی دوستم ازنجیب ازوی قدردانی وپشتیبانی نمود و فقط پس ازآنکه مشخص شد وی در پهلوی مسعود قرار گرفته است ، مخالفت های گلب الدین با او شروع گردید . بعد از آنکه در اثر تغییرات حاصله در درون صفوف ائتلاف طرف مقابل ، زمینه نزدیکی دوستم به طرف گلب الدین حکمتیار مساعد گردید ، وی به آغوش بازاین نزدیکی را پذیرفت و تاآنجای بسوی اتحاد وهمدستی با دوستم پیش رفت که ربانی و مسعود نتوانسته بودند تا آن حدود پیش بروند . البته باری درآن موقع که دوستم به کابل آمد و درارگ جای گرفت ، جنبش به نظر می رسید که ائتلاف مخالف گلب الدین جای مناسبی برای دوستم در میان خود حایل گردیده است . اما این گرایش در میان کشمکش های جناح های رقیب دردرون جمعیت و نیز مخالفت سایرین مثل سیاف و همچنان بخاطر حرکت مستقلانه دوستم مبنی بر مذاکرات با گلب الدین کنار زده شد .

اما درمورد مناسبات حزب اسلامی و حزب وحدت باید بگوئیم که قبل ازایجاد حزب وحدت ، مناسبات نزدیک میان بخش های معینی از سازمان نصر و حزب اسلامی حکمتیار وجود داشت و همین سوابق دوستی بعد از روگردان شدن مزاری ازمسعود و ربانی ، زمینه نزدیکی حزب اسلامی و حزب وحدت فرا هم گردانید .

پس ازآنکه نیروهای حزب اسلامی درکابل واطراف آن و نیروهای " جنبش ملی – اسلامی " درسمت شمال از شرق وغرب ( شیر خان بندر و قیصار ولایت فاریاب ) ونیروهای حزب وحدت از سمت غرب هزاره جات مورد تهدید نیروهای متعلق به جناح ربانی قرار گرفتند ، شورای هماهنگی شکل گرفت و طرح وارد آوردن ضربت قاطع و ناگهانی بر اقتدار ربانی در کابل بصورت کودتا گونه ای روی دست گرفته شد . این حرکت کودتا گونه به خاطری

که نتوانست ضربت ناگهانی بر اقتدار ربانی در کابل وارد آورد ، از شکل یک تهاجم زود فرجام خارج گردید وبصورت یک درگیری دوام دار درآمد که اینک مدت تقریبا سه ماه می شود که باشدت و خشونت وتلفات ویرانی های بی سابقه ای ادامه یافته است .

## علل وعوامل :

### الف – عوامل داخلي :

آنچه در جریان پروسه صف بندی و تجدید صف بندی های ارتجاعی در نقاط مختلف کشور در میان نیروهای گوناگون ارتجاعی حاکم ، نقش عمده بازی می نماید ، همانا سرشت ذاتی ملوک الطوایفی فیودالی است که در شرایط فعلی کشور مبتنی است برحاکمیت فیودالی – نظامی تنظیم های مختلف و فرمانده های نظامی بسیار متحد در محلات و مناطق مختلف کشور . البته این مطلب بدین مفهوم نیست که عوامل دیگری از قبیل استفاده از احساسات ملیتی ملیت های مختلف توسط تنظیم ها وفرماندهان شان و سایر عوامل دراین قضایا مداخله ندارند ، بلکه بدین مفهوم است که عوامل دیگر علیرغم هرگونه نقش بی اهمیت ویا با اهمیتی که داشته باشند ، نسبت به نقش سرشت ذاتی ملوک الطوایفی فیودالی درحالت تابع قرار دارد .

درملوک الطوایفی فیودالی ، مسئله اصلی برای هرقدرت مند وصاحب اقتداری عبارت است از حفظ قدرت و اقتدار ونیروی محلی و منطقوی متعلق به خودش . ازین جهت هرآن نیروی فیودالی که خود را درموقعیت تامین حکومت مرکزی احساس نماید نسبت به قدرت های محلی و منطقوی روحیه تهاجمی در پیش می گیرد و درواقع نمی تواند در پیش نگیرد . حال اگر دونیروی صاحب مدعا برای تامین حکومت مرکزی وجود داشته باشند ، جریان مبارزه میان این دونیرو خود بصورت جریانی برای بقا و دوام ملوک الطوایفی در میآید . به این صورت که نیروهای کوچک ، گاهی در همراهی با این نیرو وزمانی دیگری با آن نیرو وبرای حفظ نیرو و اقتدار محلی و منطقوی شان می کوشند .

در طول دوران بعد از سلطنت تیمورشان زمان اقتدار عبدالرحمن ، قدرت مندان محلی و منطقوی با این چنین بازی ای با مدعیان مختلف تاج وتخت کابل ، اقتدار ونیروی محلی و منطقوی شان را حفظ می نمودند . فقط پس ازآنکه حریفی در مقابل عبدالرحمن باقی نماند، و نتوانست قدرت مندان محلی ومنطقوی مختلف را سرکوب و قلع و قمع نموده و حکومت مرکزی را به نفع استیلای انگلیس تامین نماید .

درشرایط فعلی کشور که دونیروی فیودالی صاحب مدعا برای تامین حکومت مرکزی وجود دارد ودر طی دوسال گذشته هیچ یک از آنها نتوانسته دیگری را کاملا از صحنه براند ، تلاش متقابلا متضاد شان برای چنگ انداختن به سلطه و اقتدار حکومت مرکزی خود بصورت عاملی برای بقاء ودوام ملوک الطوایفی در آمده است . درواقع تا یکی از این دونیروی صاحب مدعا یا کاملا کنار زده نشود و یا بقدر کافی تضعیف نگردند ، جنگ ها ودرگیری های ارتجاعی فعلی دوام خواهد آورد . اما نیروهای دیگر که بروز چنین وضعیتی را برای شان مهلک و نابود کننده می بینند به شدت می کوشند تاازآن جلوگیری نمایند .

درابتدای وقوع فاجعه ثور 1371 ، حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار هوای یکه تازی وتامین حکومت مرکزی به تنهایی را در سرداشت. ازآنجای که این هوا وهوس منافع سایر ملوک الطوایف را مورد تهدید قرار می داد ، دیگران همه علیه آن اتحاد کردند . هرچند درابتدا سیاف و خالص دراین اتحاد کم وبیش متزلزل بودند اما بهر حال عمدتا در صف طرف مقابل گلب الدین ایستادند .

بعد ازآنکه نیروهای حزب اسلامی از کابل رانده شدند و درعین حال جناح ربانی موقعیت خود را کم وبیش براریکه قدرت مستحکم ساخت ، حزب اسلامی مجبور گردید تا با اعزام عبدالصبور فرید به داخل شهر کابل موقتا موقعیت درجه دوم را در قدرت قبول نماید و البته با این امید که ازان طریق برای احراز مقام درجه اول در قدرت بکوشد . اما پس ازآنکه دید در چوکات انحصار طلبی جمعیت – که در این مرحله تحت لفافه مقابل با

انحصار طلبی حزب اسلامی پیش می رفت- فقط می تواند نقش کامل تابع بازی نماید ، ازخیر صدراعظمی عبدالصبور گذشت وشهر کابل را مورد حمله قرار داد . دراین موقع هنوز هم کابوس انحصار طلبی حزب اسلامی سنگین بود ولذا بازهم تقریبا تمامی ملوک دیگر طوایف علیه آن قرار گرفتند .

شکست حمله نظامی حزب اسلامی برکابل ، توام با یک سلسله شکست های نظامی دیگر در نقاط مختلف کشور ، همان طوریکه حزب اسلامی را ازموقعیت باالفعل انحصار طلبی قدرت دور کرد، جمعیت اسلامی را درهمان موقعیت قرار داد . ازین پس سیر خروج حزب اسلامی از انزوا وصف بندی جدید علیه جناح ربانی آغاز می گردد و موازی با تشدید انحصار طلبی آن جناح پیش می رود .البته این صف بندی علیه جناح ربانی بصورت یک صف بندی عمومی تمامی تنظیم ها – آنگونه که ابتدا علیه حزب اسلامی بوجود آمده بود – ایجاد نگردید ، بلکه فقط عده ای از متحدین روزهای ثور 1371 جمعیت اسلامی در پهلوی حزب اسلامی قرار گرفتند . ناگفته روشن است که این صف بندی نیز فقط درمحدوده شهر کابل و اطراف آن بوجود آمد و نه در سطح تمامی کشور.

سیر تحول اوضاع قسمی پیشرفت که غیر از جمعیت اسلامی ، حزب اسلامی ، حزب وحدت ، " جنبش ملی – اسلامی " و اتحاد سیاف که درکابل واطراف آن نیروهای قوی ای داشتند – و دارند – سایر تنظیم ها تاثیر گذاری شان را برسیر حوادث کابل از دست دادند و نیروهای مربوطه شان برمحلات ومناطق مختلف کشور در ائتلاف های محلی ویا ولایتی استقرار یافتند ویا ازان ها بیرون باقی ما ندند . این ها اکثرا بخاطر استفاده از امکانات دولتی در یک نوع ارتباط سست وکجدارومریز با جناح ربانی قرار گرفتند ، ارتباط نشانه های همسوئی و هم جهتی نظامی بسیار ضعیف درآن دیده می شود .

ازمیان تمامی تنظیم ها فقط جمعیت اسلامی وحزب اسلامی درموقعیت دعوا برای رهبری وتامین قدرت سراسری قرار دارد و لذا هریک درراس یک ائتلاف بزرگ قرار گرفته اند .

موقعیت حزب وحدت و" جنبش ملی – اسلامی "قسمی است که با هرنیروی که درموقف برتر ودرجه اول قرارگیرد، کشمکش ونزاع جدی خواهند داشت وطرف دیگرآن نیروراخواهند گرفت .

حزب وحدت که خواهان منطقه ویژه ای برای به اجرا گذاشتن وتطبیق فقه جعفری یعنی حکومت آخوند های شیعه است ، منطقه هزاره جات را بعنوان منطقه ویژه حکومت و قدرت خود تلقی می نماید و همچنان محلات شیعه نشین در خارج ازهزاره جات به شمول محلات شیعه نشین شهر کابل را نیز چنین محسوب می نماید . محلات شیعه نشین شهر کابل از لحاظ تاثیر گذاری حزب وحدت روی حوادث شهر کابل و چگونگی شرکت و میزان قدرت این حزب درحکومت مرکزی از اهمیت ویژه ای برخوردار است . هزاره جات در شرایط فعلی کشور از اهمیت استراتیژیک بسیار ناچیزی برخوردار است و حزب وحدت با تکیه برآن نمی تواند روی حوادث شهر کابل و مسایل قدرت مرکزی تاثیر گذاری چندانی داشته باشد . به همین جهت داشتن مناطقه ویژه تحت تصرف در شهر کابل برای حزب وحدت از اهمیت بسیار جدی ای برخوردا ر است .

برای " جنبش ملی – اسلامی " که یگانه بخش متشکل ودارای نیروی نظامی و منطقه ای مستقل از میان تمامی بخش های ازبقایای " حزب دموکراتیک خلق " و " حزب وطن " سابقه است ، دومسئله از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد . یکی اینکه چند ولایت سمت شمال را بعنوان منطقه ویژه خود داشته باشد ودیگر اینکه در قدرت مرکزی شریک شود ویا بعبارت دیگر بعنوان یک حزب رسمی توسط تنظیم های اسلامی به رسمیت شناخته شود . خواست دومی با تکیه بر سمت شمال بعنوان منطقه دارای اهمیت استراتیژیک ونیز تکیه بر نیروهای نظامی موجود " جنبش ملی – اسلامی " درکابل پیش برده می شود . اما منطقه ویژه برای این نیرو ، بعنوان یک منطقه امن برای بقایای رژیم سابق ، نیز ازاهمیت زیادی برخوردار است . برعلاوه خود منطقه دارای اهمیت اقتصادی مهمی نیز درسطح کل کشور می باشد . همچنان از لحاظ اینکه درصورت امکان و ضرورت

( امکان وضرورت دست اندرکاران خود " جنبش ملی – اسلامی " ودست های پشت سرآن ) با تکیه برآن ، کار تجزیه طلبی رسمی پیش برده شود ، نیز دارای اهمیت می باشد .

بنا به دلایل فوق موقعی که جمعیت اسلامی در موقعیت درجه او ل در میان تنظیم های اسلامی قرار گرفت برعلاوه برحزب اسلامی – که برسر رهبری دولت با جمعیت اسلامی در کشمکش ونزاع قرار دارد – با حزب وحدت و " جنبش ملی – اسلامی " نیز نمی توانست در نیفتد . البته شاید جمعیت و شورای نظار فکر می کردند که امکان همسوئی واتحاد میان این نیروها بنا به دلایل ایدئولوژیک ، سیاسی و منطقوی متعددی ممکن نخواهد بود . برعلاوه جمعیت اسلامی و متحدینش تلاش می کردند که با هریک از این نیروها درمناطق وجبهات جداگانه ، بصورت علیحده ، علیحده طرف شوند و دو نیروی دیگر را دورنگهدارند ؛ مثلا درغرب کابل تنها با حزب وحدت در شرق وجنوب کابل و نیز در کاپیسا و سروبی تنها با حزب اسلامی و در ولایت قندوز و ولایت فاریاب تنها با " جنبش ملی – اسلامی " .

باین صورت حزب اسلامی در کاپیسا ، سروبی و مناطق شرق و جنوب شهر کابل ، حزب وحدت در مناطق غرب و جنوب غرب شهر کابل و نیز در سمت غرب هزاره جات و " جنبش ملی – اسلامی " در سمت شمال از شرق و غرب یعنی از ولایت قندوز وولایت فاریاب مورد تهدید قرار گرفتند . درواقع اگر کار نیروهای حزب اسلامی در شرق و جنوب شهر کابل می توانست یک طرفه شود ، نیروهای " جنبش ملی – اسلامی " ونیروهای حزب وحدت درمجموع وبویژه درکابل در موقعیت بسیار تهدید کننده قرار می گرفتند . لذا حزب اسلامی ، حزب وحدت و" جنبش ملی – اسلامی" درموقعیتی قرار گرفتند که یا نابودی نیروها وازدست رفتن مناطق شان را دردرگیری های جداگانه ، با جمعیت اسلامی ومتحدینش می پذیرفتندویا اینکه آشکارا با هم نزدیک شده ودر صدد

واردآوردن ضربت کاری بردولت ربانی می برآمدندوطبعا تمامی اینها شق دوم را برگزیدند.

دراین جاذکر این نکته لازم است که حزب وحدت درجنگ کابل و نیز دردرگیری های سمت شمال عملا شامل است و ظاهر سازی های مبنی بربی طرفی در جنگ کابل – علیرغم شرکت درشورای هماهنگی فقط بخاطر رعایت مسایل مربوط به جناح بندی های درونی حزب وحدت و جلوگیری از تشدید بیشتر آن صورت می گیرد . البته ائتلاف طرف مقابل نیز بخاطری که جناح مخالف مزاری درحزب وحدت را کاملا در موقعیت نامساعد قرار ندهد واحیانا از خود دورننماید ونیز بخاطر مقاصد تبلیغاتی ، وتظاهر به قبولی این ظاهر سازی می نماید .

دراین میان جبهه نجات ملی صبغت الله مجددی در وضعیت وحالت ویژه ای قرار دارد . درواقع می توان گفت که نیروهای نظامی متعلق به این تنظیم و مناطق آنها ، کوچک وبی اهمیت وقابل اغماض اند . ازین جهت این تنظیم ورهبر آن مدام منافع خود را در نفاق میان تنظیم های نیرومند جستجو می نماید و لذا فعلا خواهان سلطه بلامنازع جمعیت اسلامی نمی باشد ، زیرا که درآنصورت تمامی چانس های خود را از دست خواهد داد . نفاق باید دوام یابد تا این تنظیم امیدوار باشد که چیزی بدستش خواهد افتاد .

## ب – علل وعوامل خارجي :

دراین امر هیچ جای شکی وجود ندارد که مداخلات مستقیم وغیرمستقیم امپریالیست ها ومرتجعین خارجی درامور افغانستان ، یکی ازعوامل اصلی موجودیت و دوام جنگ های ارتجاعی در کشور محسوب می شود دراین جان منظور بررسی و تحلیل همه جانبه همه این مداخلات نیست، بلکه می خواهیم صرفا عوامل خارجی مهمی را که در صف بندی وجنگ فعلی نقش دارند نشان دهیم .

یک جناح ارتش پاکستان هنوز هم پشت سر حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار ایستاده است و نمی تواند برای نجات این حزب از تهلکه نکوشد .

رژیم ایران علیرغم هرگونه جناح بندی درونی خود و جناح بندی درونی حزب وحدت ، از موجودیت ، نقش مهم سیاسی ونظامی سراسر ی و حاکمیت منطقوی این حزب در مناطق شیعه نشین کشور ، حمایت می نماید و خواهان ضربت خوردنش نمی باشد .

رژیم های حاکم بر ازبکستان وتاجیکستان که سردمداران شان همان رویزیونیست ها ی شوروی سابق اند ، مناسبات نزدیکی با " جنبش ملی – اسلامی " دارند و دولت ازبکستان که امکاناتی نیز دراختیار دارند ، از لحاظ نظامی و تبلیغاتی نیز دوستم را حمایت می نمایند . این رژیم ها درواقع مجموع رژیم های حاکم بر جمهوری آسیای میانه و نیز آذربایجان خواهان این هستند که " جنبش ملی – اسلامی " در سمت شمال افغانستان بعنوان سپر بلا برای آنها از شربنیان گرایی اسلامی ، نه تنها موجودیت بلکه قدرت و اقتدار کافی نیز داشته باشند . ارتش روسیه ، بویژه نیروهای ازآن که در تاجیکستان وسایر نقاط آسیای میانه مستقراند ، نیز خواهان این هست که بنیان گرایان اسلامی را به وسیله " جنبش ملی – اسلامی " از مرزهای جنوبی تاجیکستان ، ازبکستان و ترکمنستان دورنگهدارد . بناء نه تنها طرفدار موجودیت و حفظ منطقه ویژه آن بلکه طرفدار اقتدار بیشتر و گسترش زیاد تر منطقه اش نیز می باشد .

تحولات روسیه و همسوئی فاشیست ها و رویزیونیست ها علیه یلتسین درآن کشور ، انعکاس خود را در افغانستان بصورت همآهنگی میان حزب اسلامی و " جنبش ملی – اسلامی " ویک تعداد از خلقی ها وپرچمی های سابق ، تبارز می دهد .

ارتباط و دوستی " جنبش ملی – اسلامی " وسایر مزدوران " شوروی " سابق ، با سردمداران حاکم در جمهوری های تاجیکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان ونیز آذربایجان و همچنان رویزیونیست های روسیه ، یک مسئله آشکار وروشن است . اما موقعیت حزب

اسلامی حکمتیار در رابطه با فاشیست ها ونیز سردمداران جمهوری های آسیایی شوروی سابق کمی پیچیده است و لذا لازم است چند نکته ای درمورد آن بیان نمائیم .

حزب اسلامی حکمتیار از سالهای زیادی به اینطرف با فاشیست های آلمانی وترکی مراوده ودوستی نزدیکی دارد . یقینا با توجه به " بی التفاتی " غرب نسبت به اخوان افراطی ، بعد از فروپاشی " شوروی " ، و نیز ارتباط نزدیک جناح یلتسین بر روسیه ، با ربانی و دارودسته اش ، می توان این نکته را منطقا مورد پذیرش قرار داد که این حزب به نیرومندشدن بیشتر وتصرف قدرت توسط فاشیست ها درروسیه امید بسته است . البته حزب اسلامی استعداد این را دارد که در صورت مخاطره آمیزشدن وضعیت روسیه برای غرب – بویژه آمریکا - یک بار دیگر بصورت یک آلت دست جدی علیه روس ها بکار گرفته شود . اما موقعیت بالفعل کنونی این حزب طور دیگری است . حزب اسلامی هم اکنون رابطه نزدیکی با رژیم ازبکستان و رابطه نزدیک تری از آن با رژیم آذربایجان ایجاد نموده است . از خزان سال گذشته به اینطرف جنگجویان اجیر وابسته به حزب اسلامی منظما به آذربایجان اعزام می شوند . مدت اصلی خدمت این جنگجویان چهار ماه است که افراد پیاده نظام در بدل هر ماه خدمت مبلغ ( 160) دالر وافراد توپچی وقوای زرهدارمبلغ بیشتری دریافت می نمایند . بعد از اختتام مدت اصلی خدمت ، این اجیران می توانند دو باره برگردند و یا با بدست آوردن امتیازات بیشتری در آذربایجان باقی بمانند . تا حال تعداد زیادی ازین اجیران کشته شده اند وجنازه های بعضی ازآنها برگردانده شده اند .

گرایشات پان ترکیستی درآسیای میانه ، قفقاز و ترکیه ، ایجاد واستحکام محور ایران ، افغانستان و تاجیکستان برمبنای پان ایرانیزم با تکیه بر زبان مشترک – راکه موجودیت تاجیکها در راس قدرت درافغانستان احتمال تحقق آن را بیشترمی سازد ، به نفع خود نمی بیند . پان ترکیزم ازلحاظ تاریخی نیز با شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون در افغانستان نزدیکی داشته است . ازین جهت پان ترکیست ها ، گلب الدین را - ودرواقع

شوونیست های پشتون را - در راس حاکمیت افغانستان بیشتر می پسندند تا برهان الدین ربانی ودارودسته ویرا که بهر حال تاجیک ها درآن حاکم اند و شوونیزم نوپای تاجیک رانمایندگی می کنند .

درطرف دیگر جمعیت - علیرغم اینکه سیاف را در پهلوی خود دارد – ازاخوان افراطی عرب فاصله گرفته و حتی با رژیم هائی چون رژیم مصر نزدیک شده برای جلب حمایت غرب نمایشات به اصطلاح اعتدال پسندانه – والبته آنهم در چوکات اخوانی گری – از خود نشان داد و روابطش را با جناح یلتسین در روسیه نزدیک ساخت و نیز در صدد ایجاد مناسبات نزدیکی با حکومت بی نظیر بوتو در پاکستان برآمد . در جو ایجاد شده ناشی از نتایج انتخابات روسیه ، دارودسته جناح ربانی بخاطر خوشی خاطر غرب و نیز جناح یلتسین در خود روسیه ، با نزدیک شدن 6 جدی 1372 تبلیغات علیه باصطلاح کمونیست ها را – که منظور ازآن " شوروی " سابق و مزدوران شان در افغانستان بود – تشدید بخشید .

مجموعه این علل وعوامل متضاد ومتناقض و متداخل درهم توام با یکسلسله عوامل دیگر ، منجمله موقف غیر فعال امریکادر قبال مسایل افغانستان که نتیجه عملی آن دوام جنگ و کشمکش میان نیروهای ارتجاعی مختلف در کشور است ، همه دست در دست همدیگر داده وبرزمینه علل و عوامل داخلی و خارجی بر روی هم ، صف بندی ارتجاعی جدید و جنگ کنونی را بوجود آوردند .

طبیعی است که همان علل وعوامل داخلی و خارجی ایکه باعث صف بندی ارتجاعی و جنگ موجود شده اند ، خود نشان می دهند که این تازه ترین صف بندی میان مرتجعین نیز همانند صف بندی های قبلی شان بقا ودوام دیرپائی نخواهد داشت . برعکس با پیدایش تغییرات وتحولات معین داخلی و خارجی ونیز تغییرات دردرون خود نیروهای ارتجاعی کشور وموقعیت های شان ، دوباره متحول خواهد گردید.

## نتایج وتاثیرات :

درنتیجه صف بندی تازه ، بروز ودوام جنگ جاری ، برمجموع حاکمیت ارتجاع از جهات متعدد ضربات و صدمات بزرگی وارد آمد .

## ازلحاظ سیاسي :

حزب اسلامی حکمتیار ، علیرغم اینکه ساخت و باختش با دارودسته " تنی " آشکار بود ، بر مخالفت نمائی های ضد سازش وتبانی با " خلقی ها " و پرچمی ها ی سابق سخت می نازید . اکنون با قبول رسمی " جنبش ملی – اسلامی " به عنوان یک جناح شامل در " شورای هماهنگی" و مراوده و دوستی با سردمداران ازبکستان وبویژه سردمداران آذربایجان ، آن مخالفت نمائی های حزب اسلامی نه تنها تاثیر خود را از دست داده ، بلکه به پیمانه زیادی دیگر ابراز نیز نمی گردد . از جانب دیگر جناح ربانی نیز علیرغم اعلام جهاد علیه " جنبش ملی – اسلامی " کسانی مثل جنرال بابه جان و بقایای دارودسته جنرال مومن را در پهلوی خود دارد . اعلان جهاد از سوی ربانی فقط توانست به بی آبروئی بیشتر و جدی تر ربانی و شرکایش درمیان مردم تمام شود ، کما اینکه نشان داد این باند نیز برخلاف ظاهر سازی های بسیاری ، اخوانی متعصب و تنگ نظر است .

عده زیادی از مردوران " شوروی " سابق بشمول " جنبش ملی – اسلامی " خود شان را قهرمان مبارزه با اخوان افراطی قلمداد می کردند . اتحاد آنها با گلبدین نشان داد که ادعای مذکور یک ادعای دروغین بوده و آنها بخاطر تامین منافع ارتجاعی خود شان وارباباں خارجی شان ، می توانند با اخوان افراطی ای چون حزب اسلامی گلب الدین نیز متحد و همداستان شوند .

ناسیونالیزم ارتجاعی ایکه مسعود ودوستم و مزاری ادعای آنرا داشته و دارند ، دراثر صف بندی تازه و جنگ جاری ، سخت بی حیثیت گردیده است . جنگ جاری نشان داد که هیچ یکی از اینان نه در صدد سرنگونی کامل شوونیزم پشتون است و نه هم در

صددایجاد صف واحد مبارزاتی علیه این شوونیزم وبطریق اولی نه تامین کننده منافع ملی ملیت های که منسوب به آنهایند . جنگ جاری نشان داد که تبلیغات ناسیونالیستی این مرتجعین فقط وفقط ارزش بسیجی برای گوشت دم توپ ساختن فرزندان ملیت های تاجیک و ازبک و هزاره را برای اهداف ارتجاعی شان دارد ونه چیز بیشتری ازآن . از طرف دیگر ، برای مدتی ، گرایشات شوونیستی در میان پشتون ها ، پشت سر گلب الدین ایستاده شده بود . اما پس از تشکیل" شورای هماهنگی " با حزب وحدت و " جنبش ملی – اسلامی " ، دیگر گلب الدین نیز از آن حیثیت ملی شوونیستی سابق در نزد پشتون ها برخوردار نمی باشد .

خلاصه، جنگ جاری مرتجعین حاکم را نزد توده های مردم بیشتر از پیش مفتضح ساخت و ماهیت ارتجاعی وضد مردمی آنها را بصورت آشکار و روشنی نشان داد . جنگ جاری به پیمانه بازهم بیشتری سرشت اسلام بازی و تقدس نمائی باند های ارتجاعی را بر ملا ساخت و نشان داد که نظام اینان نه تنها هیچ چیزی برای بهروزی کشور و مردمان کشور در برندارد ، بلکه یک وحشت ، بربریت ، ددمنشی ، غارت ، بی ناموسی ، شرارت و کشتار مجسم است و فقط به درد سرنگون کردن و منفجر ساختن می خورد .

## ازلحاظ نظامي :

درجریان جنگ جاری ، صدمات وخسارات بزرگی به نیروهای جمعیت اسلامی ، " جنبش ملی – اسلامی " و نیز حزب اسلامی وارد آمده است .

نیروهای جمعیت اسلامی در ولایات فاریاب ، جوزجان ، سرپل ، بلخ وسمنگان تقریبا درمجموع پاکسازی و خلع سلاح شدند . تخمین زده می شود که تعداداین نیروها 15-20 هزار نفر بوده اند . تلفات وصدمات وارده درجنگ های کابل نیز سنگین بوده است . نیروهای " جنبش ملی –اسلامی" درجنگ های کابل هزاران نفرتلفات وتعداد زیادی اسیردادند ودرجنگ های قندوزونهرین بغلان نیزتلفات بزرگی متحمل شدند.دراثر جنگ

**جاری افسانه قابلیت جنگی عالی ملیشه های دوستم شدیدا ضربت خورد وروحیه جنگی خود آنها نیز پائین آمد .**

**همچنان معلوم گردید که لاف وگزاف های پرطمطراق تورن اسماعیل نیزچندان پایه واساسی ندارد ووی نیزبرخلاف تبلیغات زیادی که برایش می شود، دارای نیروهای نظامی زبده وکارا نمی باشد.**

**نیروهای حزب اسلامی نیز درجنگ های کابل تلفات وخسارات شدیدی را متحمل گردیده است . جنگ جاری سیر نزولی روحیه باختگی نظامی نیروهای حزب اسلامی را – که علاوه بر تلفات وصدمات نظامی ، از موقف سیاسی ضعیف و بی ثبات فعلی حزب اسلامی نیزآب می خورد – نه تنها متوقف نساخته است ، بلکه آنرا تشدید نیز بخشیده است .**

**باین ترتیب جنگ جاری باعث شده که باندهای ارتجاعی و درمجموع حاکمیت ارتجاع ، از لحاظ نظامی متحمل تلفات وخسارات جدی و شدیدی گردیده و بیشتر ازبیش تضعیف گردند .**

## تشتت وتفرقه بیشتر در میان مرتجعین :

**صف بندی جدید و جنگ جاری ، تشتت وتفرقه میان نیروهای ارتجاعی را تشدید نموده و برپراکندگی درونی آنها بیشتر از بیش افزوده است.**

**یک تعداد از جمعیتی ها در صف بندی جدید ، پهلوی دوستم ایستاده اند و اعلان جهاد ربانی را تائید نمی نمایند . علاوتا جناح تورن اسماعیل بیشتر ازبیش براقدامات مستقلانه خود افزوده است که ارائه طرح صلحی از جانب جناح وی ، نشانه ای از این افزایش ، استقلال طلبی اش می باشد. اتحاد سیاف مخالف اخوانی هائی را علیه ائتلاف گذشته جمعیت با دوستم – که خود نیز درآن شامل بود – براه انداخته است که نشانه کم وبیش عمیق شدن فاصله میان جمعیت واتحاد سیاف است .**

حزب اسلامی به دوجناح گلب الدین وقاضی امین وقاد تقسیم گردیده است . جناح قاضی امین وقاد با شورای هماهنگی مخالف است و علنا علیه اتحاد با دوستم قرار گرفته است . علاوتا عده زیادی از نیروهای حزب اسلامی بعد از اتحاد گلب الدین با دوستم ، دلسرد و مایوس گردیده وبسوی گوشه گیری وانزوا گردیده است .

حزب وحدت به دوجناح مزاری واکبری تقسیم گردیده است . جناح اکبری که با مسعود سروسری دارد مخالف ائتلاف با گلب الدین است و از سوی جناح های دردرون رژیم ایران نیز حمایت می شود . نزاع وکشمکش میان این دوجناح درنقاط معینی از هزاره جات به درگیری و زدوخورد نظامی نیز کشیده است . " جنبش ملی – اسلامی " جنرال مومن را از دست داده است . گفته می شود که قتل جنرال مومن و چند تن دیگر همراه وی ، نه دراثر یک تصادم تصادفی ، بلکه دراثر یک نقشه طرح شده توسط دوستم ، صورت گرفته است . نیروهای تحت فرمان جنرال مومن قسما ازهم پاشیده وبعضا هم به شورای نظار – مثلا درخنجان – تسلیم شدند .

## نتايج وتاثيرات روحي اهالي كابل :

از میان مجموع جنگ های ارتجاعی ایکه از ثور 1371 تاحال در کشور اتفاق افتاده ، جنگ جاری ، خونبار ترین و ویران کننده ترین آنها محسوب می گردد . طبق یک سنجش تقریبی شایع درمیان مردم ، این جنگ تا حال مجموعا بیست هزار نفر تلفات براهالی کابل وارد ساخت و نیم میلیون نفر ازآنها را آواره نموده است . علاوتا بخش وسیعی از شهر که ازشمال به جنوب کارته وزیر اکبرخان تا بالاحصار واز شرق به غرب قلعه زمان خان و آخر کارته نو تا دهمزنگ را در بر می گیرد ، براثر این جنگ کاملا با خاک یکسان گردیده است .

مصائب وبدبختی های که این جنگ بر مردم کابل واردنموده باعث گردیده که باندهای ارتجاعی حاکم بیشتر از بیش و به شدت نزد آنها مورد تنفر وانزجار قرار گیرد .

## نتایج بین المللی :

صف بندی جدید مرتجعین وجنگ جاری میان شان باعث شده که سردمداران مرتجع حاکم بر کشور و باند های جنایت کار تحت رهبری شان بیشتر از بیش در سطح بین المللی – بویژه درنزد افکار عامه کشور های مختلف مفتضح ورسوا شوند . تا جای که مربوط به " سازمان ملل متحد" می شود ، جنگ جاری باعث گردیده که پای این سازمان مستقیما به قضایای افغانستان کشانده شود که سفراخیر هیئت این سازمان بداخل کشور نمونه ازآن است . اما این مداخله تا حال درحدود سیاسی صرف باقی مانده وازآن فراتر نرفته است . " سازمان ملل متحد " در حال حاضر بالا تر ازاعزام هیئت به افغانستان و مذاکره با جناح های مختلف کار دیگری نمی تواند انجام دهد ، تا آنجای که تا حال حتی طرح مشخصی نیز در دست ندارد . البته همین مذاکرات پایه های را برای مداخلات جدی تر آینده خواهد ریخت و در صورت مساعد شدن اوضاع در داخل کشور و نیز خواست قدرت های امپریالیستی موثربر" سازمان ملل متحد" ،کشانده شدن پای نیروهای نظامی این سازمان به افغانستان نیز کاملا بعید از امکان نیست ، اما در حال حاضر و درکوتاه مدت برای آینده احتمال آن بسیار ضعیف است و ممکن نیست عملی گردد .

## دورنما :

نه جنگ جاری میان مرتجعین آخرین جنگ آنها خواهند بود نه هم صف بندی کنونی آخرین صف بندی شان . صف بندی جدید و جنگ جاری معضله میان باندهای ارتجاعی را حل وفصل نکرده ، بلکه از جهات معین ومتعددی پیچیده نیز ساخته است . به همین جهت جنگ ها وکشمکش های ارتجاعی درکشور همچنان ادامه خواهدیافت . چنانچه بخاطر نیاز به آمادگی وتنظیم مجدد نیروهای دوطرف ، جنگ جاری ، بدون اینکه پای یک آتش بس رسمی طولانی درمیان باشد، کم وبیش فروکش نماید ، نباید نشانه صلح

**بلکه نشانه یک درگیری خونین دیگر تلقی گردد ، که به احتمال بیسار زیاد باید درموقع پوره شدن موعد ریاست جمهوری ربانی براه بیفتد .**

**ازجانب دیگر ، بادوام وضعیت فعلی ، نه تنها اسلام بازی بلکه ملیت گرائی ارتجاعی سردمداران حاکم نیز ، درنزد توده های مردم ، بطور روز افزونی رسوا ومفتضح میگردد و نفرت وانزجار آنها روز به روز عمیقتر و گسترده تر می شود .**

**بناء وظیفه این است که باید قاطعانه ، جدی تر وگسترده تر از پیش به مبارزه علیه مرتجعین حاکم ادامه داد . پیشبرد موفقانه این مبارزه مستلزم این است که نه تنها باید گرایشات مبتنی بر تکیه روی قدرت های امپریالیستی وارتجاعی خارجی از ذهنیت ها زوده شده وحس اعتماد به نفس و روحیه اتکابه نیروی خود اعاده وتقویت گردند ، بلکه درعین حال لازم است که نفرت وانزجار توده ها از مرتجعین حاکم در قید و بند صلح طلبی ارتجاعی محبوس نگردد . این نفرت وانزجار باید به مبارزات فعال وزنده علیه کل ارتجاع حاکم بدل گردد . قدر مسلم است که بدون سرنگونی جنگ سالاران مرتجع ، سخنی هم از صلح – بویژه صلحی به نفع مردم یعنی انقلابی – نمی تواند درمیان باشد ، چه رسد به بهروزی و کامگاری توده ها .**

**حزب کمونیست افغانستان برآن است که جنگ های ارتجاعی جاری در کشور را فقط وفقط از طریق جنگ انقلابی و سرنگونی قهری جنگ سالاران ارتجاعی می توان به نفع توده های مردم نابود نموده وازمیان برداشت . ازین جهت کاملا لازم است که درشرایط فعلی تمامی اشکال مبارزات علیه ارتجاع حاکم شکوفا سازیم و درعین حال تمامی این مبارزات را درخدمت تدارک و برپائی جنگ انقلاب قرار دهیم .**

*******

## جنگ ارتجاعي را با جنگ انقلابي پاسخ گوئيم
## اززبان خود شان

خوانندگان " شعله جاوید " آگاه اند که حزب کمونیست افغانستان ، غرض افشاء هرچه بیشتر وعمیق تر ماهیت ارتجاعی ، ضد مردمی و ضد انقلابی احزاب اسلامی ، در پهلوی تحلیل های سیاسی ، ایدئولوژیکی اش از محتوای این احزاب و ماهیت دولت اسلامی حاکم بر کشور، به عنوان یک سند معتبر ، به افشاگری های که خود این احزاب علیه همدیگر می نمایند ، نیز توجه داشته و قسمت هائی از این افشاگری ها را در جریده "شعله جاوید" منعکس ساخته و تبصره هائی نیز درمورد این افشاگری ها نموده است .
این بار نیز به سلسله برخورد به نشرات مسلسل 44 که درماه جدی 1372 به چاپ رسیده است ، مطالبی انتخاب نموده ایم که مربوط می شود به افشاء موضع گیری های حزب اسلامی و جمعیت اسلامی .

مجله امید ، در مضمون تحت عنوان " شرارت شهادت – منظور ارگان مرکزی حزب اسلامی می باشد – وپاسخ های نویسنده امید " می نویسد : " ما ( نویسندگان امید ) هرگز قوت های دوستم را جزء اردوی اسلامی ندانسته ایم وحتی اشتراک مساعی مجاهدین و ملیشه ها را جهت پایان دادن به حاکمیت رژیم نجیب در برخی از ولایات شمال نیز تائید نکرده ایم .

به عقیده ما این اختلافات میان تنظیم های جهادی است که مجال وزمینه را برای مطرح شدن نیروهای غیر مجاهد و عمدتا ملیشه مساعد می سازد و اگر تلاش جنون آمیز جنگی برای بدست آوردن قدرت صورت نمی گرفت وقبل از تشکیل حکومت مجاهدین ویا در ماه های نخست ، جنگ و آشوب به پا نمی شد ، کارهمه بقایای رژیم کمونیستی و تجاوز روس یکسره تمام میگردید و آنانیکه امروزدرسطوح مختلف و در مرکز وبعضی ولایات بلای جان مجاهدین و حکومت اسلامی گردیده اند ، با استفاده از عفو عمومی اعلان شده مجاهدین ... عفو مجاهدین را بزرگترین نعمت و احسان دانسته و هرگز در فکر تبارز وامتیاز نمی افتادند .

ما همانطوریکه ملاقات دوستان انجینیر حکمتیار با دوست و خلعت بخشیدن به او را !! وبا تغییر باورنکردنی لهجه تبلیغاتی حزب اسلامی از ملیشه های وحشی وسفاک تا نیروهای جنبش ملی - اسلامی !! وبا توافقنامه پنج تنظیم جهادی و سیاسی ( بشمول حزب ودوستم ) را نکوهش و محکومت کرده ایم ، به همان صورت نظر رئیس دولت ، وزیر سابق دفاع و سایر افراد جمعیت را درمورد ملیشه ها و اینکه جزء اردوی اسلامی اند !! و دیگر ملیشه وجود ندارد !! نیز رد ومحکوم نموده ایم " .

## مجله امید و واقعیت مخالفت با تلاش جنون آمیز جنگي براي کسب قدرت :

گردانندگان مجله امید که درواقع بسیاری ازآن ها را همان ناراضیان و بیرون رانده شدگان ازجمعیت و حزب اسلامی تشکیل میدهد ، بسوی لقمه چرب تر یعنی اتحاد اسلامی سیاف که یک تنظیم وهابی و وابسته به وهابیت سعودی است ، روآوردند؛ چرا که تنظیم سیاف هم پول دارد وهم می خواهد دررقابت با حزب و جمعیت ، به نفع سعودی ها جای بیشتری در افغانستان باز نماید .

مجله امید که گویا وانمود می کند ، مخالف تلاش جنون آمیز جنگی برای بدست آوردن قدرت چه قبل از تشکیل حکومت مجاهدین و چه بعد ازآن بوده است ، د رمقابل تلاش های جنون آمیز اتحاد سیاف برای بدست آوردن قدرت نه تنها سکوت ، بلکه آنرا مورد تائید نیز قرار می دهد .

مجله امید درطی چند سال نشراتی اش تا حالا نه از روابط پروتوکولی قوماندان های سیاف با رژیم دست نشانده ونه از حمایت سیاف از خانواده حفیظ الله امین وتامین مصارف وانتقال آن از کابل تا پشاور واز اینجا تا اروپا حرفی زده است و نه پای بحث " پناه دادن " حنرال ظریف خلقی و ... از جانب سیاف می نشیند .

این صحت دارد که دردوره حاکمیت 7 ثوری ها ودوران تجاوز قوای اشغالگر ، بیشتری درگیری بین حزب اسلامی و جمعیت صورت گرفت . ولی این واقعیت هرگز به این

معنانیست که اتحاد سیاف هیچگاه ، درگیری وجنگی را غرض توسعه مناطق تحت کنترل خود ، یعنی تلاش جنون آمیز غرض کسب قدرت بیشتر به راه نیانداخته است . اتحاد سیاف ، نه تنها در ولسوالی پغمان و نواحی قندهار ، بلکه در ولسوالی خان آباد ، ولایت لوگر و بسا مناطق دیگر گاهی با حزب اسلامی ، گاهی با حرکت انقلاب اسلامی و گاهی با جمعیت درگیری هائی داشته است ولی بعد از برقراری دولت ائتلافی – اسلامی ، اتحاد سیاف یکی ازتنظیم های جهادی است که بیشترین تلاش جنون آمیز جنگی را غرض کسب قدرت نه تنها با حزب وحدت ، بلکه باحزب اسلامی ، نیز به پیش برده است که هدف آنهاعلاوه بر کوشش غرض کسب امتیاز بیشتر ، دامن زدن به آتش جنگ داخلی وتشدید نفاق ملی و مذهبی نیز بوده است .

مجله امید که اینقدر خودرا عاشق سینه چاک وحدت مسلمین و استقرار یک دولت اسلامی خالص جا زده و از بی اتفاقی موجود در بین نیروهای جهادی گویا ابراز تنفر می نماید ، خود عملا ونظرا وبا تمام امکانات دردست داشته دست به تبلیغات زده و برای چاق نمودن این بی اتفاقی می کوشد وبرای شعله ورشدن هرچه بیشتر آن به این آتش هیزم می ریزد؛ چرا که مجله امید ، بعنوان یک نشریه وابسته به سیاف ووهابیت ، دوام جنگ جنون آمیز تشدید آنرا به نفع وهابیت وبه نفع حکمرانان سعودی و به نفع اتحاد سیاف ارزیابی می نماید .

پست فطرت ها و فرومایگان بیگانه پرست و حامل ایدئولوژی قرون وسطائی ، تصور می نمایند که هرقدر روزگار توده ها بدتر شود ، و هر قدر دامنه نفاق مذهبی و ملیتی گسترش داده شود ، به همان پیمانه وابستگی به این احزاب تشدید یافته و این احزاب ارتجاعی بیشتر می توانند از آب خت آلود ماهی بگیرند !! نه تنها حزب اسلامی ، جمعیت ، اتحاد اسلامی سیاف با اتکاء به چنین دیدگاه ارتجاعی ، در پیشبرد این جنگ می کوشند ، بلکه احزابی مانند حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی – اسلامی نیز چنین دیدگاهی دارند.

## احزاب جهادي و ماهيت " عفوعمومي " آنها:

جنایت دیگرتمام احزاب جهادی اینست که ، این احزاب با علم نمودن شعار " عفو عمومی " وعمل به آن توانستند از یکطرف رابطه پروتوکولی شانرا با جناح بندی ها ی رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی که سالها قبل برقرار شده بود ، نه تنها حفظ نمایند ، بلکه بااطمینان دادن به آنها این روابط حسنه به سطح ائتلاف ارتقا یافته ، احزاب اسلامی ودولت اسلامی از محاکمه جنایتکاران وقاتلین دو میلیون نفوس کشور ابا ورزیده و بی شرمانه تمام جنایتکاران خلقی، پرچمی وملیشه ها را به آغوش کشیدند . این عملکرد احزاب اسلامی نشان داد که مرتجعین قماش مختلف همانطوری که مرامنامه حزب کمونیست افغانستان تذکر داده بود ، برپایه پروسه تبانی – تقابل بوجود آمده بین دوابرقدرت ، با وجود اختلافات شان ، این چانس را دارند تا برای حفاظت از منافع ارتجاعی مشترک شان در چوکات یک نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماری با هم کنار آیندو هردوجناح ارتجاعی مشترکا را ه سرکوب مردم را در پیش گیرند .

مجله امید که با توسل به هیچ وسیله دیگری ،جز توسل به حیله رایج اسلامی ، نمی تواند از درستی این موافقت ارتجاعی وجنایتکارانه که اتحاد اسلامی سیاف نیز یکی ازموبدین آن بشمارمی رود ، دفاع نماید . آگاهانه ازبرخورد صریح به مسئله " عفو عمومی " ، علل تن دادن احزاب اسلامی به این " عفو عمومی " ودیدگاه و مصلحت های ارتجاعی نهفت در عقب این فیصله ابا می ورزد ، تا مبادا مشتش باز شود .

محکوم ساختن ملاقات حکمتیار وخلعت بخشیدن آن به دوستم و ... وبه همان صورت گویا محکوم نمودن نظر رئیس دولت و وزیر سابق دفاع وسایر افراد جمعیت که ملیشه ها را جزء اردوی اسلامی می دانستند ، وقتی می توانست استدلالی ولو بابه گلی بشمار رود که ، مجله امید نه تنها سازش ، پروتوکول های دوران قبل از حکومت اسلامی و درجریان تشکیل این حکومت با خلقی ها ، پرچمی ها و ملیشه ها که " عفوعمومی " مجاهدین ، بنیاد قانونی آن بشمار می رود ، مورد انتقاد قرار میداد ، بلکه پای انتقاد

همکاری وشرکت اتحاد اسلامی سیاف همراه با جمعیت دردولت اسلامی که ملیشه ها و جنرالان پرچمی جزء عمده ارتش اسلامی را می ساختند ، نیز می نشست . ولی مجله امید ، هیچگاه چنین جرئتی نخواهد نمود ونمی تواند بنماید . مجله امید که همین حالا به سرزنش حزب اسلامی مصروف است ، مجاهدین اتحاد سیاف با مشوره جنرالان پرچمی و حتی تحت قیادت آنها در مسیر کابل – غزنی با حزب اسلامی درگیری دارد . ( این درگیری ها قبل از جنگ اخیر که با کودتای مشترک ملیشه وحزب اسلامی علیه حکومت ربانی به راه انداخته شده بود ، بوقوع پیوسته است )

ماازگردانندگان مجله امید می پرسیم : اگر شما " قوت ها ی دوستم" را هیچگاه جزء اردوی اسلامی ندانسته اید و... ، چرا در مقابل جنایتکاری موتلفانه اتحادسیاف وجمعیت اسلامی همراه با جنرالان " کمونیست " و ملیشه ها سکوت می نمائید، و چنین جلوه می دهیدکه گویا اصلا اتحاد سیاف دردولت ربانی شریک نبوده باشد ؟

مهم نیست که شما وقماش مثل شما و رهبران فرومایه تان در لفظ چه ادعا می نمائید ؛ مهم واقعیت وجودی عملکردهای شماست . وآن عبارت از اینست که : نه تنها جمعیت اسلامی ، حزب اسلامی ، حزب وحدت اسلامی ، حرکت انقلاب اسلامی و ... در ائتلاف یا به اصطلاح کمونیست ها و ملیشه ها مشترکا به اعمال حاکمیت خویش و تحکیم این حاکمیت مشغول اند ، بلکه اتحاد سیاف نیز دراین ائتلاف سهیم است . فقط فرق " کوچکی " که درین میان بوجود آمد وباعث آن شد تا قیل وقال شما و جناح شما به آسمان بلند شود اینست که ، از موتلفین دیروزی تان، " جنبش ملی – اسلامی " یابقول شما ، قوت های دوستم به دلیل عدم وفای تان به قول وقرارها، از شما روتافته وبا مخالفین تان ائتلاف نموده است .در حالیکه حساسیت خود شما در مقابل سایر به اصطلاح کمونیست ها ی شامل درائتلاف، خیلی نرم و توام با روحیه برادرانه بوده است !؟

**موقف ضد " كمونيستي " تورن اسماعيل:**

مجله امید در دفاع از تورن اسماعیل وانتقاد از حزب اسلامی می نویسد : " اسماعیل خان وتعداد زیادی از فرماندهان جمعیت از همان آغاز مخالف ائتلاف جمعیت با ملیشه ها و بقای برخی از کمونیست ها در اردو بودند واین موقف اصولی واسلامی آنان مورد تحسین نویسندگان امید قرار گرفته ... جای تعجب است که مدعیان خصومت با کمونیست ها و ملیشه ها از همان نخستین روز فتح هرات تاامروزهمواره درتلاش آن بوده اند تا به همکاری افسران کمونیست و قوماندانان ملیشه رژیم نجیب علیه اسماعیل خان و مجاهدین هرات بجنگند وبرای آنان مشکلات خلق نمایند".

تورن اسماعیل نیز مثل هر قوماندان مشهور جهادی، شهرتش را مدیون یک سلسله زدوخوردها وجنگ داخلی بین تنظیم ها وبرقراری ارتباط و بستن پروتوکول ها با جناح هائی از رژیم دست نشانده ازدوره اشغال می باشد . وقتی مسئله سقوط وتعویض شدن حکومت نجیب از طریق ابراز آمادگی وی برای مستعفی شدن و بغاوت جنرال مومن و رشید دوستم علیه حکومت نجیب مسلم گردید ، صاحب منصبان ،اعضای خاد و سایر ارگان ها ی مسلح دولتی به سلسله ارتباط های قبلی شان با جناح های از رژیم دست نشانده در ارتباط و زد وبند قرار داشتند ، بخش های از قول اردوی هرات ، خاد و ملیشه ها ی نواحی و شهر هرات با تورن اسماعیل و متباقی با بیشترین بخش فرقه موجود درمیدان هوائی شیندند با حزب اسلامی ائتلاف نمودند .

بعد از شکست حزب اسلامی و مؤتلفین آن ها در جنگ براه انداخته شده در شهر هرات ، تورن اسماعیل چانس پیشرفت وتصفیه شهر هرات را بیشتر به دست آورده و از طریق زدوبند با خلقی ها و پرچمی های صاحب منصب که مؤتلفین گلب الدین در میدان هوائی شیندند بودند ، موفق شد علیه حزب اسلامی درمیدان هوائی شیندند کودتا نموده و طرفداران گلب الدین را از میدان هوائی به عقب نشینی مجبور نماید . ازاین ها گذشته روابط تورن اسماعیل با ملیشه های وقتی رو به تیرگی گذاشته ومنجر به درگیری وباعث خلع سلاح ملیشه ها از ولایت هرات وبرخی مناطق ولایت ارزگان شد که ، تورن اسماعیل

**دست به سرکوب گروه های مجاهد طرفدار حزب وحدت اسلامی زد ؛ چرا که درین هنگام حزب وحدت بانیروهای جمعیت وشورای نظار درکابل درگیری داشتند . بناء ولایت هرات بر خلاف ادعای امید، هیچگاه دارای" حکومت خالص مجاهدین" نبوده است ونه تورن اسماعیل واقعا مخالف تمام جناح های متعلق به رژیم مزدور.**

**اگربه اعتراف گردانندگان مجله امیدتوجه نمائیم،صحت گفته فوق مابه خودی خودروشن می گردد:**

**1- امید اعتراف می نماید که : " اسماعیل خان ... از همان آغاز مخالف ائتلاف جمعیت با ملیشه ها وبقای برخی از کمونیست ها دراردو بود " اگر به جمله " بقای برخی ازکمونیست ها " که زیر آن خط کشیده ایم توجه شود ، متوجه می شویم که تورن اسماعیل نه مخالف ائتلاف جمعیت با تمام به اصطلاح کمونیست های موجود دراردو ، بلکه مخالف بقای برخی ازآن ها در اردوبوده است .**

**2- تورن اسماعیل نیز مثل سایر مرتجعین اسلامی شعار " عفو عمومی " جنایتکاران خلقی ، پرچمی و ملیشه را تصدیق و مطابق به آن عمل نموده است . از همین رو بنابه فرموده امید " در بخش عسکری وملکی همه مناصب و پست های مهم در دست مجاهدین بوده و هزاران ملیشه خلع سلاح شده است ؟!**

**اگر گردانندگان مجله امید خود شان به آنچه نگاشته و اعتراف نموده اند ، متوجه می شدند ، در می یافتند که : خلع سلاح شدگان صرفا ملیشه ها بوده اند ، نه صاحب منصبان خلقی و پرچمی ، اعضای خاد وارتش تحت کنترل آن ها . ازجانب دیگر موجودیت مناصب وپست های مهم دردست مجاهدین به آن معنا نیست که مؤتلفین هیچ منصب مهم وپست کلیدی را دراختیار نداشته است . همانطوریکه درمرکز و سایر ولایات تحقق پروسه ائتلاف به گونه ای بود که مجاهدین مسئولیت مقام های اول درهراداره را داشتن و مؤتلفین خلقی و پرچمی آنها معاون و مشاورآنها بودند ، ولایت هرات نیز ازین قاعده مستثنی نه بود نه می توانست باشد . بعبارت دیگر ، فورمول اسلامی تطبیق شده در**

ولایت هرات ، چیزی خاص هرات نبوده ودرمرکز وولایات دیگر نیز همین نسخه اسلامی مورد اجراء قرار گرفته است .

## گردانندگان مجله امید وآینده حاکمیت اسلامي :

درمورد آینده حاکمیت اسلامی گردانندگان مجله امید با ابراز نگرانی چنین می نویسد: " برخورد وجنگ میان احزاب جهادی همزمان با سقوط رژیم کمونیستی وتداوم آن که چیزی جز جنگ نامشروع وباطل برسر قدرت نمی باشد ، چگونگی حاکمیت اسلامی را درآینده کشور جدا مورد سوال و تردید قرار داده است ... شکوه و عظمت معنوی مجاهدین در سطح ملی وبین المللی خدشه دار شد و چانس قیادت ورهبری نهضت وانقلاب اسلامی درمیان احزاب ونهضت های اسلامی دنیا از میان رفت وبرعکس یک نوع تنفر وانزجار نسبت به جهاد و مجاهدین افغانستان در سطح ملی وبین المللی ایجادگردید " .

1- این " جنگ نامشروع وباطل بر سرقدرت " اگر بخاطر داشته باشید ، بنا به اعتراف شماره های قبلی مجله امید ، از همان دوران تاسیس نهضت اسلامی و بوجود آمدن اولین انشعاب وجود داشته است ، نه " همزمان با سقوط رژیم نجیب " .

2- " جنگ نامشروع وباطل کنونی " ، تداوم همان اختلافات اولیه و جنگ هائیست که طی 14 سال جهاد نیز وجود داشت . این اختلافات که بر پایه تقسیر های متفاوت از ایدئولوژی اسلامی ، وابستگی به جناح های مختلف اخوان بین المللی ، ارتجاع منطقه و عرب وامپریالیستها ، استوار می باشد ، " نفاق علاج ناپذیرند " .

3- منافع آنی دسته بندی ها وائتلاف های موجود ، ایجاب می نماید تا چنین کشمکش وجنگ نا مشروع برای کسب قدرت وامتیاز بیشتر ادامه یابد .این حالت به نفع گردانندگان مجله امید ، شهادت و غیره نیز می باشد . چرا که اگر فرضا اختلاف بین تنظیم ها برطرف گردد و حکومت مرکزی نیرومندی بوجود آید ، در آنصورت نه تنها حاکمیت های ملوک الطوایفی تنظیم ها مورد سوال قرار می گیرد ، بلکه حاکمیت قوماندان ها و بازار تجارت شما گردانندگان نشرات تنظیمی نیز به کساد خواهد گرائید .

**ازین رو منافع آنی شما ایجاب آن می نموده که باتمام توان در گرم نمودن بازار بی اتفاقی مشغول باشید که هستید !**

**4- می گویند : " کل اگر طبیب است باید اول سرخود را تداوی نماید " . کار نامه جهاد 14 ساله شما در ابعاد سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و اخلاقی آن قدر سیاه و ننگین است که برای ترسیم کامل باید تلاش شباروزی زیاد صورت گیرد . شما مجاهدین راه اسلام نه تنها در اشاعه جهالت و دشمنی با علم وانسانیت سرآمد روزگار تان بوده اید ؛ بلکه در اشاعه جنایت کاری و اخلاقیات لومپنانه ، از چرس وتریاک وبنگ گرفته تا بچه بازی ، سگ بازی ، چوروچپاول وتجاوز به ناموس مردم ریکارد برقرار نموده اید . شما که در ظرف 14 سال جهاد تان نتوانستید حتی یک جبهه نمونه اسلامی که لاف و پتاق آنرا می زنید ، بوجود آورید ، چگونه می توانید درسطح کل جامعه نمونه اسلامی ارائه دهید ؛ جامعه نمونه اسلامی شما ، همانست که ما همه شاهد آنیم وغیر ازین نیز نمی تواند باشد. اما شکوه وواسفای شما درمورد آینده حاکمیت اسلامی و مورد ملامت قرار دادن این یا آن تنظیم درارتکاب عمل غیر اسلامی ، همه حرف های مفت و میان تهی بوده وبرای به گمراهی کشانیدن بیشتر مردم نشخوار می گردد و این را خود شما نیزمی دانید .**

**5- بحث تنفر مردم از حکومت اسلامی و مجاهدین ، کاملا اعتراف بجاست و بحث نارضایتی اخوان بین المللی از مجاهدین افغانستان نیز بی جهت نیست . ولی مسئله اصلی صرفا این نیست که شما به دلیل بی اتفاقی و عدول تان ازخط اسلامی مورد تنفر ومورد سوال قرار گرفته اید ، مسئله اصلی اینست که حاکمیت اسلامی جزآن نیست که این تنظیم ها به اجرایش در می آورند . اگر احزاب اسلامی کشورهای دیگر هم بقدرت دست یابند و قصد متحقق ساختن حاکمیت اسلامی را داشته باشند درآنصورت کارنامه آنها نیز بهتر از حکومت اسلامی مجاهدین افغانستان و جمهوری اسلامی ایران نخواهد بود .**

**6- اما درمورد آینده حاکمیت اسلامی وآینده احزاب اسلامی می توان گفت : این آینده ، بهتر از آینده حاکمیت خلقی ها و پرچمی ها نخواهد بود . اما چانسی که برای خلقی ها ، پرچمی ها و ملیشه ها وجود داشت ،برای شما وجود نخواهد داشت . چرا که در دوره جنگ مقاومت و حاکمیت 7 ثوری ها ، جنا ح اصلی مخالف دولت مزدور را شما مزدوران وابسته به غرب وارتجاع منطقه و عرب تشکیل می دادید .**

**احزاب اسلامی ارتجاعی بدلیل ارتجاعیت شان آماده سازش و ائتلاف با خلقی ها و پرچمی ها وسایر مرتجعین بودند ؛ مواضعی که انقلابی بوده و حامی توده ها اند وتضاد شان با همه مرتجعین حاکم آنتاگونیستی می باشد . با شگوفائی هرچه بیشترمبارزه انقلابی وملی – دموکراتیک ، توده ها با دورریختن توهمات شان وشناخت هرچه عمیقتر از ماهیت دولت اسلامی و احزاب اسلامی ، علیه حاکمیت شما به پا خواهند خواست و سلطه شما همراه با حاکمیت اسلامی تان هرچه بیشتر مورد سوال قرار خواهد گرفت و درنتیجه هیچ قدرتی را یارای آن نخواهد بود تا از به زیر کشیده شدن حاکمیت اسلامی و محاکمه احزاب اسلامی جنایتکار ومؤتلفین آن جلوگیری نماید .**

**" جنگ نامشروع وباطل برقدرت ... حاکمیت اسلامی را درآینده کشور جدا مورد سوال و تردید قرار داده است . ... "**

***

## مروري بر نشرات ضد رژيم

### "خپلواکي " :

**نشریه مرکزی " سازمان ملی ودموکراتیک آوارگان افغان " می باشد . در شماره های 19 و20 آن که درماه های مه واکتبر 1993 ازچاپ برآمده اند ، در مضمونی تحت عنوان " مبانی و چشم انداز ها " مطالبی در مورد احزاب اسلامی و کاستی های سایر مواضع سیاسی به رشته تحریر درآمده ، و پیشنهاد هائی نیز در مورد چگونه متحد بودن ارایه**

شده است که جادارد ، خوانندگان را به قسمت های مهم این مباحث ودیدگاه های ارایه شده ولو با اختصار هم شده آشنا سازیم :

## 1 - احزاب اسلامي وخپلواكي .

با درنظرداشت برخی تفاوت های که این سازمان در باره موارد از جمله عدم موافقت آن با اسلام خواهی گروه های مسما به چپ و مخالفت کنونی اش به چشم داشتن به مجامع غربی " ملل متحد" ، " لویه جرگه " و ظاهرخان ، با سایر گروه های خارجه نیشن دارد ، این سازمان نیز همانند هوا خواهان دموکراسی غربی ، سعی می نماید طرز برخوردش به مسایل سیاسی – اجتماعی را نه از موضع اتکابه طبقات زحمتکش و تحت ستم و حمایت از منافع سیاسی – اجتماعی آنها ، بلکه از موضع به اصطلاح غیر طبقاتی و دموکراتیک عیار گرداند . ازهمین رو حاضر نیست پای تحلیل طبقاتی اوضاع سیاسی – اجتماعی افغانستان نشسته و ماهیت احزاب اسلامی وسایر گروه های هواخواه دموکراسی غربی را روشن نماید . بطور مثال :

الف – " خپلواکی " حاضر نیست این واقعیت رابپذیرد که : افغانستان بعد ازخروج قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی ، کشوری است نیمه فئودالی – نیمه استعماری که احزاب اسلامی درائتلاف با خلقی ها، پرچمی هاوملیشه ها در5 و8 ثوربا اعلان برقراری حاکمیت اسلامی ، برآن حکومت می نمایند ، وتمام این دسته بندی های شریک درحاکمیت که بدون هیچ پرده پوشی خود را نمایندگان فئودالان علمای دینی ، بورژوازی کمپرادورو بیروکرات خوانده ، به نوکری شان درآستان امپریالیزم ، ارتجاع منطقه ، عرب ، روسیه وازبکستان نیز فخر ومباهات می نمایند .

ازجانب دیگر ، هواخواهان دموکراسی غربی که شامل اسلامی ها ی میانه رو ، ظاهرخانی ها وبخشی از روشنفکران به اصطلاح چپ نیز می شود ، با تاکید به خواست برقراری دولت اسلامی از طریق مداخله " ملل متحد " وتدویر " لویه جرگه " مشتاقانه خودرا

در خدمت بر قراری " نظم نوین" مورد خواست امپریالیست ها قرا رداده اند . این جناح نیز که بخش هائی ازآن در حاکمیت شریک اند ، خواهان تداوم سلطه نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری با سلطه دولت اسلامی گویا معتدل تر از بنیاد گراها اند .

هکذا خپلواکی هنوز هم نمی پذیرد که : ازلحاظ خدمت به نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری ، آستان بوسی به امپریالیزم وارتجاع و دشمنی با منافع توده ها ، بین این جناح ها فرق اساسی و ماهوی وجود ندارد وهمه آنها سروته یک کرباس اند.

ب – خپلواکی تا هنوز حاضر نیست این واقعیت را بپذیرد که : بحران سیاسی – اجتماعی حاکم بر کشور که خود تداوم بلافصل بحران بوجود آمده بعد از کودتای 7 ثور وتجاوز قوای اشغالگر می باشد ، با هیچ راه حل نیمه فئودالی – نیمه استعماری ولو این راه حل از طریق شرکت دادن عموم مردم در انتخابات ، یا لویه جرگه هم سازماندهی شود ، نمی تواند آنچنان راه حلی بیابد که درآن جا کمیت نه ازآن مرتجعین ، بلکه از آن مردم بوده و به مردم زندگی صلح آمیز و شرافت مندانه را ارمغان آورده وآزادی های واقعادموکراتیک را تامین وتضمین نماید .

این دو مورد بالائی از عمده ترین جنبه های ضعف موجود در دیدگاه " سازمان ملی ودموکراتیک آوارگان افغانی " می باشد . " سازمان ... " بر پایه موجودیت چنین ضعف یا انحرافی است که در تحلیل هایش دچار تناقض شده و مواضع ارایه نموده اش ناهمگون وبا ابهامات ولغزش ها همراه می باشد . بطور مثال ، وقتی خپلواکی از خلال جنگ های بین احزاب اسلامی که به خاطر کسب امتیاز بیشتر برای جناح های خود شان و ... گلوی همدیگر را می درند ، می خواهد ماهیت ارتجاعی بود ن احزاب اسلامی را نشان دهد ، می نویسد : " جنگ های احزاب اسلامی برای دسترسی به قدرت به نحوی که غلبه یکی بر دیگری را درقبال داشته باشد ، یکی ازتظاهرات بسیارواضح از ماهیت خاستگاهی می باشد که با ارزشهای تحمل پسندانه عقاید وافکار سیاسی دگراندیشان ، از موضع خصمانه حرکت می کند " .

**اولا بایدگفت : این گونه بینش که ماهیت احزاب اسلامی را نه بر پایه ایدئولوژی وسیاست آن ها ، بلکه بر پایه چگونگی انعطاف پذیری ویا انعطاف ناپذیری آن ها در مقابل " عقاید وافکار سیاسی دگراندیشان " به سنجش می گیرد ، بینش بغایت نادرست وگمراه کننده خواهد بود ؟ چرا که انعطاف پذیرترین حزب وگروه اسلامی خواه افغانستانی باشد یا متعلق به کشورهای دیگر، اگر واقعا حزب وگروه اسلامی اند ، نه التقاطی ویا به ظاهر اسلامی ، حق و وجیبه وفریضه خود می دانند تا مطابق به دیدگاه ایدئولوژیکی وخواسته های سیاسی شان ، روی سلطه دین بردولت و جامعه تاکید نموده و به مخالفت در برابر آزادی کامل عقیده و بیان ادامه داده و با این گونه ارتدادها جهاد نمایند . آیا ما حق داریم چنین حزب وگروه اسلامی را ، ارتجاعی ونماینده نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری وابسته ، رجعت گرا و خدمت گذار امپریالیزم ندانیم ؟**

**متاسفانه در بین جنبش ملی – دموکراتیک ما به دلایل سلطه مواضع انحرافی ، تسلیم طلبی های ملی وطبقاتی و انحلال طلبی های بسیاری ، این بینش که دربین مرتجعین به جستجوی خوبتر بگردند ، طی دهه پنجاه ونیمه اول دهه شصت سلطه داشت . دراثر سلطه این گونه بینش است که گلب الدین را فاشیست ونماینده ارتجاع خوانده ، درمقابل صبغت الله مجددی و پیرسید احمد گیلانی سر تعظیم و ارادت خم و آنها را مسلمانان میانه رو که دارای تمایلات ملی گرایانه اند جا می زنند!**

**ثانیا ، اگر موضع خپلواکی را بزبان ساده وقابل فهم ترجمه نمائیم ، ترجمه اش این می شود که : باید احزاب اسلامی اصول دموکراسی را بپذیرند ، بجای در پیش گرفتن راه جنگ براه صلح آمیزتقسیم قدرت بین خود شان گردن نهند ، بهترین راه حل اختلافات ، همانند " انعطاف در مقابل عقاید وافکار سیاسی دگراندیشان " می باشد ؟!**

**ثالثا ، بینش نهفته درعقب تئوری " انعطاف درمقابل عقاید وافکار سیاسی دگراندیشان "همانند بینش رایج بورژوا – دموکراتیک می باشد. خپلواکی ترجیح می دهد بجای ایستاده شدن روی موضع دموکراسی نوین ودموکراسی توده ای ، با وجود حرف زدن از**

ضدیت با دموکراسی مورد خواست غربی ها ، عملا و نظرا از موضع دموکراسی باصطلاح غیر طبقاتی حمایت نموده و به تبلیغ آن بپردازد .ازهمین رو خپلواکی ، باصحه گذاشتن به اصل مبارزات مسالمت آمیز بصورت مطلق و آرزوی مراعات آن ازجانب احزاب اسلامی ، خشونت را بعنوان یک اصل تقبیح مینماید ، نه اینکه به تقبیح خشونت ارتجاعی پرداخته واز خشونت انقلابی و عادلانه حمایت نماید .

ازاین ها گذشته ، خپلواکی نه در بحث " مبانی و چشم انداز ها " و نه در بحث های دیگر جرئت می کند آشکارا دولت اسلامی وحاکمیت اسلامی را به زیر سوال ببرد . خپلواکی می کوشد همانند انحلال طلبان و تسلیم طلبان بسیاری بجای بحث صریح روی این موضوع ، بحث را به بحث روی این یاآن حزب و گروه اسلامی متمر کز نمایند . اگر چنین برخوردی از جانب " کمیته آمادگی برای نهضت ملی کشور " ، سازمان رهایی و... مایه تعجب نباشد ، بدون تردید از جانب خپلواکی که خودرا ارگان یک سازمان ملی و دموکراتیک خوانده و به ملی و دموکراتیک بودن خود نیز پافشاری می نماید ، نه تنها مایه تعجب بلکه بیانگر گامی به عقب ، بسوی هم جهتی با مواضع گروه های فوق بشمار میرود.

وقتی درستی این انتقاد ما بیشتر برجسته می گردد که می بینیم خپلواکی حتی گام بسیار جدای ای بازهم به عقب برداشته ، با سکوت مطلق در قبال نقش ارتجاعی خود دین اسلام " حتی ضرورت موضع گیری علیه احزاب اسلامی نیز به " موضع گیری علیه ستم احزاب اسلامی و بی حرمتی که به انسان روا داشته اند " مقید و محدود کرده ، یکی از تضمین ها رابرای تحقق دموکراسی نه خواست سرنگونی دولت اسلامی ، بلکه " دورکردن دست های جنایت کاران احزاب اسلامی ازسرنوشت مردم " بحساب می آورد ؟ گویا این گونه در بین احزاب اسلامی چند نفر جنایت کار ومتباقی افرادشریف اند ، اگر دست این جنایت کاران از سر مردم دورکرده شود ، دیگر افغانستان گل و گلزار میگردد!!

**تکیه نکردن به خواست سرنگونی کل نظام ارتجاعی نیمه فیودالی – نیمه استعماری و در راس آن دولت اسلامی ، تنزل دادن این خواست به حد اکتفا ء به موضع گیری علیه ستم احزاب اسلامی ... و دورکردن دست های جنایت کاران متعلق به این احزاب نمی تواند نشانه جدی گرفتن مبارزه ملی ودموکراتیک و تاکید بآن باشد .**

**ازاین گذشته خپلواکی بعنوان زبان مرکزی " سازمان ملی ودموکراتیک آواره گان افغانی " که می بایست روی مبارزات ضد امپریالیستی پیگیر تاکید می نمود ، کمتر نشانی می یابیم که به این موضع پافشاری نماید . به همین ترتیب نه روی مبارزات پیگیر دموکراتیک تاکید می نماید ونه حاضر است با صراحت اعلام نماید که این سازمان در صف چپ می ایستد و خواهان پیشبرد مبارزه متحدانه انقلابی وواقعا ملی ودموکراتیک است . ازهمین رو این سازمان در مورد مهمترین موضوع مربوط به انقلاب دموکراتیک نوین ، یعنی انقلاب ارضی سکوت نموده است و روی تشکیل جمهوری دموکراتیک کارگران ودهقانان تاکید نمی نماید و نه از دیکتاتوری دموکراتیک خلق ذکری بعمل می آورد .**

**ما متیقین هستیم که با " حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود " ، برای اینکه ارگانی واقعابتواند به سخن گوی یک نهاد ملی و دموکراتیک ارتقا یابد و یا سازمانی واقعا ملی ودموکراتیک خوانده شود، قبل ازهمه لازم است زبانش ، موضعش و فعالیت های عملی اش به عنوان یک کل بهم پیوسته و مرتبط بهم ، انعکاس دهنده نشانه های زنده موضع واقعا ملی – دموکراتیک باشد . مادرین باره قلا هم درجریان فعالیت ومبارزات ما قبل حزبی مان نیز مباحثی را با " خپلواکی " به راه انداخته بودیم که تاهنوز بدون جواب مانده اند .**

## 2- پدیده " خلق " و پرچم و خپلواکي :

وقتی به این موضع خپلواکی که می نویسد: " موضع گیری علیه ستم احزاب اسلامی وبی حرمتی که به انسان ها رواداشته اند ، ارایه ... تصویر روشن وغیر تسلیم طلبانه در برابر پدیده " خلق " و پرچم و سوابق آنها و حرکات محیلانه کنونی " توجه نمائیم مشاهده می نمائیم که در برخورد خپلواکی با پدیده های احزاب اسلامی و " خلق " وپرچم فرق فاحشی وجود دارد . در شرایط سلطه حاکمیت احزاب اسلامی ودولت اسلامی ، با وجود شریک بودن خلقی ها ، پرچمی ها و ملیشه ها از طریق ائتلاف شان با جناح هائی از احزاب اسلامی درحاکمیت ، این یک واقعیت است که نقش آن هادرین حاکمیت جنبه تابع داشته و حایز مقام درجه دوم می باشد . اگر ارایه تصویر روشن وغیر تسلیم طلبانه در قبال پدیده " خلق " و پرچم ، یعنی مؤتلفین درجه دوم و شرک در حاکمیت لازم باشد که یقینا لازم است . چرا خپلواکی در قبال دولت اسلامی واحزاب اسلامی که حاکمیت عمدتا در دست آنهاست و درجنایت ، وطن فروشی ، نمایندگی از مناسبات مسلط ارتجاعی و ... دست کمی از خلقی ها ، پرچمی ها و ملیشه ها ندارند ، حاضر نیست با ارایه تصویر روشن ، موضع غیر تسلیم طلبانه اتخاذ ودیگران را به گرفتن چنین موضع گیری ترغیب و وادار نماید؟

## 3- انتقاد از روشنفکران خپلواکي :

الف – خپلواکی وقتی پای ارزیابی نکته نظریات دیروزی و امروزی گروه ها ی که زمانی منسوب به جریان دموکراتیک نوین بودند و برخی ازآنها تا مدت ها وحتی حالا نیز درمجالس خصوصی خودشان را " چپی " می خوانند ، می نشیند اصلا حاضر نیست اصطلاح " چپ " و " چپی " را بکار برد . مگر با تمسخر. این گونه برخورد ، یعنی عدم صراحت واعتراف صریح به این امر که " سازمان ملی و..." یک نهادچپی است وازاین دیدگاه به مسایل برخورد می نماید ، ناشی ازهمان توهمات دیروزی وبرخورد انحلال

طلبانه ودنباله روانه می باشد که بسیاری از گروه های باصطلاح چپی به آن دچار بوده اند .

ب – خپلواکی درارزیابی اش از گذشته این گروه ها می نویسد : " تبلیغات سیاسی و مصلحتی عوام پسندانه که غایت غیر اسلامی نشان دادن آن ها را ( منظور احزاب اسلامی می باشد ) داشته باشند ، یا به موضع گیری از مواضع اسلامی منتج می گردد و یا در ردیف گمراهی های بیشمار جایگاه خود را می یابد . دهه هشتاد ، بخصوص با هجوم ارتش شوروی به افغانستان موجد چنین برش بی حاصل فکر ی درمیان جمعی از روشنفکران شد ... قبولاندن این طرح به غربی ها که دموکرات واسلامی های راستین می باشیم نه احزاب اسلامی ، تا اینکه از یک محتوای سیاسی وحتی مصلحت جویانه حکایت می کند ، نمودار ساده اندیشی آن همگام با نتایج انحلال گرانه ونیافتن موضع در بین راه های مطروحه بوده است " .

به نظر ما با وجود صحیح بودن اصل بحث خپلواکی ، نتیجه گیری اش صحیح نیست . همانطوریکه بارها وطی شماره های مختلف گفته شده است ، اکثریت گروههای قبلا منسوب به جریان دموکراتیک نوین در تحت تاثیراوضاع بین المللی – بحران بوجود آمده درجنبش کمونیستی بعد ازمرگ مائوتسه دون - واوضاع خاص کشور – برخوردهای انحرافی پس منظر وگروه انقلابی و دیگران به سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین – به بحران ایدئولوژیک - سیاسی مواجه شده بودند ، بجای پیشبرد مبارزه برای بیرون رفتن ازین بحران ودرک علل بروزآن ، متاسفانه راه انحلال طلبی و تسلیم طلبی ملی وطبقاتی را در پیش گرفتند . تمکین به مشی های جبهوی وبرافراشتن درفش اسلام خواهی ،نه " نمودار ساده اندیشی آن هنگام " بلکه ناشی ازدوری ازموضع انقلابی و " م . ل . م " ، درآن هنگام اندیشه مائوتسه دون ، نهفته می باشد . نه تنها دنباله روی دوران جنگ مقاومت ، بلکه پای دوی کنونی به احزاب اسلامی ، ملیشه ها و " نظم نوین جهانی " نیز ریشه درین ارتداد ها و پشت کردن به آرمان انقلاب ومنافع

توده ها نهفته دارد که به هیچ صورت آنرا نمی توان نشانی از نیافتن موضع در بین راه های مطروحه " قلمداد نمود . با وجودیکه خپلواکی درارزیابی اش از جنبه های مهم انحرافات مواضع انحلال طلبان در دوران جنگ مقاومت موفق است ولی به دلیل موجود بدون ابهامات در طرز دید خودش ، منجمله تمایل به دموکراسی خواهی فاقد مهر طبقاتی است که نمی تواند به علل اصلی این انحلال طلبی ها وبرخوردهای مصلحت جویانه ودنباله روانه دست یابد .

## 4 – سایر موضع گیري ها و پیشنهاد ها :

درمضمون " مبانی وچشم اندازها " می خوانیم : " مرزبندی با دموکراسی گوئی های دولت های غربی وباالطبع دل نبستن به " ملل متحد " اجزای ابتدای سیاسی را احتوا می نماید که به عنوان فصل مشترکی دروحدت فصل ، موضع گرفتن علیه احزاب اسلامی را در جاده اطمینان بخش عملی – سیاسی و پایان بخشیدن تدریجی انزواگری یا تنها خواهی و اشکال آماتورانه رفع نیازهای روحی درقالب اشغالات فرهنگی وسیاسی قرارمیدهد " . برای اینکه زمنیه تحقق این فصل مشترک فراهم شود خپلواکی پیشنهاد می نماید که : " روشنفکران کشورما که به افکار دموکراسی وتمایل وتوسل بدان مدعی اند با نقد کمبود ها و کجروی های قبلی میتوانند دریچه جدیدی رابگشایند ، چه زمینه های آنرا جزم اندیشی فقدان مسئولیت در تشخیص مشخصات افغانستان بوجود آورده باشد و چه موجی از تمایلات مصلحتی اسلام گرا یا نه وغرب پسندانه یا هر انحراف دیگری ".

ما این موضع خپلواکی و پیشنهادش را به گونه زیر تصحیح می نمائیم :

الف – به جای مرزبندی با دموکراسی گوئی های دولت های غربی و ... باید با صراحت تاکید شود که : مرزبندی با امپریالیزم منحیث دشمن سوگند خورده خلق ما و ملل تحت ستم و سهیم شدن در پیش برد مبارزه بخاطر سرنگونی آن وشرکت درمبارزه افشاگرانه

علیه سازمان " ملل متحد" که حیثیت دکان معاملات سیاسی امپریالیست ها و مرتجعین را داشته وآله ای در دست آنهاست.

ب – بجای توقف درحد موضع گیری علیه احزاب اسلامی و ... تاکی می نمائیم که : رهائی خلق ها و ملل تحت ستم کشور ما از چنگال ارتجاع کنونی ، بدون مبارزه برای سرنگون ساختن نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری ، سرنگونی دولت اسلامی ودرقدم اول سرنگونی احزاب اسلامی حاکم بر کشور و ائتلافیون آنها میسر نخواهد بود وناروشنی درین زمینه به هیچ چیزی ، جزبه پشت پا زدن به راه انقلاب منتهی نمی شود.

ج – راه سرنگونی ارتجاع و نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری از هیچ راه دیگری جز ازطریق جنگ خلق ، ایجا د پایگاه های انقلاب و راه محاصره شهرها از طریق دهات در جریان یک جنگ طولانی مدت ، متصورنیست . نا روشنی وتاکید نکردن به این مشی جزبه ریفرمیزم و خدمت به " نظم نوین " امپریالیستی نمی انجامد .

د – روشنفکران ونهاد های مدعی تمایل به دموکراسی و تمایل به خدمت برای مردم وبرقراری جامعه واقعا دموکراتیک ، نه صرفا با نقد کمبودها ، کجروی ها وانحرافات قبلی شان ، بلکه عمدتا بانقد مواضع انحلال طلبانه وتسلیم طلبانه ملی وطبقاتی فعلی شان وبرش قاطع باآن ، ونقد دموکراسی خواهی فاقد مهر طبقاتی است که می توانند راه خود را بسوی مبارزه انقلابی بگشایند.

هـــــ – بجای تن دادن به " پایان دادن تدریجی انزواگری " که به معنی تن دادن به فعالیت های مسالمت آمیز، تدریجی ، آرام و بی خطر را تداعی می نماید و اینگونه فعالیت به خودی خود ، نیرو وتوان انقلابی رافاسد و بی رمق ساخته وشور وشوق انقلابی رااز علاقمندان به مبارزه انقلابی سلب می نماید ، باید به مبارزت پرشور و همه جانبه و جرئت مندانه جدی که صف انقلاب را تحت درفش حزب کمونیست افغانستان ، تقویت و گسترش خواهد داد، تاکید نمائیم . مبارزه ایکه با جهش ها همراه بوده واز طریق جهش هاست که می تواند حالت ضعف کنونی را که عامل عمده آن در ضعف

فعالیت مسلحانه صف انقلاب نهفته است ، و خود اساسی ترین کمبوداین مرحله جنبش ما به شمار می رود برطرف نمود . درواقع راه اصلی رفع ضعف موجود کنونی ، نه از طریق تمکین به فعالیت تدریجی و توجه به درجه رشد کمی ، بلکه در اساس با تکیه به روش انقلاب ودست بردن به صلاح است که میتواند بر طرف گردد .

و – اگر قرار باشد اشکال آماتورانه ... اشتغالات فرهنگی وسیاسی را روشن نمائیم که باید هم روشن نمائیم ، اگر قرار باشد بدانیم که جنبش چپ چه در دوران جنگ مقاومت و چه امروز ازکدام ناحیه مورد ضربت جدی قرار گرفته اند و قرار می گیرند که باید با مبارزه جدی اصلاح شوند ، باید در هردومورد ، مواضع وفعالیت های انحلال طلبانه ، تسلیم طلبانه ملی وطبقاتی را به شلاق انتقاد کشیم که امروز در قالب موجی از تمایلات " مصلحتی اسلام گرایانه و غرب پسندانه " خود را به نمایش می گذارند وهمین ها اند که به اشتغالات فرهنگی و سیاسی آماتورانه مبادرت ورزیده وعمدتا باعث به کجراه شدن جنبش دموکراتیک نوین دهه چهل شده اند .

ولی آن مواضعی که زیر نام فعالیت های مارکسیستی - لنینیستی وحتی " م . ل . م " وکارگر بازیها ، در گوشه های خلوت ودوراز هرگونه درگیری سیاسی، شکم ها را پر وخالی می نمایند و حتی حاضر نیستند با اعلام موضع گیری لفظی ای علیه دولت اسلامی ، گام کوچکی علیه استبداد حاکم برکشور بردارند نیز مبارزین آماتوری بیش نیستند . ولی اینگونه افراد و گروهک های " جزم اندیش " ازآن گوشه چشمی که خپلواکی به آن مینگرد ومورد نظرش می باشد ، اگر مجاز باشد می گوئیم ، نه جزم اندیشانه ونه اصول پرست ومبارز.

ز- اما درمورد " تنها خواهی " بهتر است افکار بوژوا- دموکراتیک را بصورت جدی بدورانداخته، روی این مسئله تاکید نمائیم که : موضع واقعا انقلابی وملی – دموکراتیک بیش از یکی نیست و آن عبارت است از تکیه روی دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، یعنی قدرت صرفا از آن خلق هاست . برای تحقق این امر تکیه روی رهبری حزب کمونیست

، تشکیل ارتش خلق تحت رهبری این حزب وجبهه متحد از یکطرف، وخواستار ممنوع ساختن هرگونه فعالیت نیروهای ارتجاعی وتاکید به سرکوب نیروهای ارتجاعی اسلامی ، فئودالان و بورژوازی کمپرادور و بیروکرات به هیچ صورت " تنها خواهی " نبوده ونمی تواند باشد . اگر این بینش را " تنها خواهی " بدانیم ، باید به این تنها خواهی تاکید نمود.

ح – اما درمورد اصل انتقاد وانتقاد از خود ، قبل از همه با نقد کمبودها و کجروی ها ی خود مان است که می توانیم ، با اشتباهات ، خطاهای خود برشی قاطع نمائیم و اگر انتقادی هم از جانب دیگران متوجه ما باشد، باآن برخوردی درست نموده ، خود رابهتر آماده مبارزه نمائیم . متاسفانه جنبش م . د تا هنوز به این حدی از رشد خود نرسیده است که تحمل انتقاد ها را داشته باشد . هرگروه خوشش می آید تا دیگران را مورد انتقاد شفاهی ، یا کتبی ، مشخص یا کلی قرار دهد وهرکدام درمقام موعظه نیز خودرا سرآمد همه بداند . ولی درعالم واقعی حاضر نیست دیگری ویرا بگوید ، " بالای چشمت ابروست " . شیوه رایج به اصطلاح انتقادی هنوز هم ، همان اتهام زدن های شخصی ، از مبارزه فعالی سیاسی ، ایدئولوژیکی شانه خالی نمودن و سکوت در مقابل مواضع طرح شده ولی مخالف رواج دارد . اگر بخود خپلواکی هم توجه نمائیم ، مشاهده می نمائیم که این نشریه نیز تا هنوز نه کمبودهای مواضع اش را خودش نشانی و مورد انتقاد قرارداده است ونه به انتقاد هایدیگران جواب می دهد . ما فکر می کنیم با چنین روشی گره کور معضله اتحادورفع اختلافات نمی تواند راه حل اصولی ای پیدا نماید .

ازجانب دیگر هستند نشرات و گروه های که با تطبیق روش اعمال سانسور، ازراه یافتن مواضع موجود درجنبش،دربین گروه های خود جلوگیری می نمایند.زیراسانسورنشرات ومواضع دیگران ووواردنشدن به مبارزه فعال ایدئولوژیکی را یکی ازراه های مهمی می دانند که بوسیله آن فکر می کنند،می توانند جلورشدآگاهی صفوف جنبش رابگیرند.از همین روست که حتی خپلواکی نیزجرئت نکرد خبر تاسیس حزب کمونیست افغانستان وانتشار شعله جاوید دوره دوم را انعکاس دهد .

**امادرمورد شرط اتحاد خپلواکی می نویسد : " د ربرابر آزمون دیگری که امر نزدیک شدن ومتحدانه عمل کردن خواهان آنست ، رعایت این پرنسیب تضمین اساسی خواهد بود که وجود مواد اختلافات فدای نقطه نظرات ناچیز مشترک ویا احساساتی زود گذر نشود وبا وجود اختلافات مانع تجمع وعملکرد های مشترک موجود نگردد" .**

**اگر به تکرار کسل کننده این بحث بصورت انتزاعی و مجرد ادامه داده ودل به آن خوش نمائیم که روی برف نوشتیم و برآفتابش گذاشتیم ، چیزی بدست ما نخواهد آمد . به نظر ما وقتی " وجوه موارد اختلافات " ویا " نقطه نظریات نا چیز مشترک " خود را بطور نمایان وبهتر نشان می دهد که : گروهها و شخصیت ها به جای تعریف از خود وبسنده کردن به آن ، هم موضع خود را به اختیار جنبش قرار دهند و هم در انعکاس دادن مواضع سایر گروهها ، همراه با انتقادها و پیشنهاد های خود در نشرات شان همت نمایند ، تا صفوف جنبش ازدیدگاه های مختلف موجود در کشور شان و گروهها و سازمان های بوجود آمده مطلع شوند .آنهای که بجای چنین برخوردی ، به سانسور وسکوت متوسل می شوند نه نشانی از تعهد به اصول انقلابی وملی – دموکراتیک ازخود بروز می دهند و نه به اصل احترام به وظیفه مهم ژورنالیستی تمکین می نمایند.**

**خپلواکی در مورد نقش گروههای خارج کشوری می نویسد : " آنچه بایست در کمال صراحت بدان اذعان داشت ، اینست که اتحاد جوئی های کنونی در بستر شرایط دیگری با فاصله های زیادی از افغانستان مطرح بحث قرار دارد ، این تلاشها بر خلاف تاثیرات ناچیز سالیان قبلی در مدار لزوم دیده ها و نقطه نظریات مطروحه درون کشوری قرار ندارد، بلکه استقلال خویش را با حیات بیرون کشوری توجیه می کند ، ودر چنین شرایط توقع وچشمداشت سیاسی از یک تشکل خارج کشوری در فضای فقدان محورداخلی برابر است با توقع ثمر از شاخچه شکسته از درخت. ازین رو یکی از مسایل اساسی ودرواقع الزامی درتهیه رهنمود ها را واقعیت وجودی و مکانی پدیده تشکیل می دهد که از جمع هم نظران بوجود می آید" .**

**الف – ما طرفدار آن نیستیم که بین فعالیت های گروههای خارجه نشین که حیثیت پشت جبهه ای دارند وفعالیت گروه های سیاسی " چپ " عمدتا حاضرد رصحنه سیاسی کشور ونقش آنها به گونه مغالطه صورت گیرد که باعث شود تفاوت این دو از میان رفته وبعد با نتیجه گیری غلط ، به روی فعالیت خارج کشور خط بطلان کشیده شود تا این خارجه نشین ها مورد ملامت قرارنگیرند . ما با انتقاد از وضع موجود گروههای خارجه نشین ودرک این نقیصه خواهان مبارزه علیه این حالت بوده و آرزومندیم تا آنجا که ممکن است در برطرف نمودن آن کوشیده شود. ولی در رابطه با بحث خپلواکی آنچه ما می خواهیم روشن نمودن این موضوع است که : قبل از اینکه در مورد گروههای خارجه نشین و نقش آنها صحبت شود ، لازم است تا راجع به خط و موضع این گروه ها واینکه این خط ومواضع در خدمت کدام طبقه قرار دارند صحبت شود .**

**اگر مفیدیت داخل کشوری بودن با مسئله خط و موضع گیری هاومرتبط با آن در پیوند قرارداده نشود ، در آنصورت گروههای اسلامی و ملیشه ها به دلیل داخل کشوری بودن شان باید بیش از همه مطرح ومورد تائید قرار گیرند .**

**ب – مسئله خارج نشینی پدیده نوی نیست و نه منحصربه افغانستان می باشد،ازهمان اوایل دوران جنگ مقاومت وحتی سالها قبل ازآن نیزنهادهای خارج کشوری وجودداشته اند . " اتحادیه عمومی محصلین وافغان های خارج از کشور" یکی از نهادهای تشکیل شده درخارجه می باشد که سال ها قبل ازکودتای 7 ثور بوجود آمده بود ." سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی " ، " فازا" و ... نیز تشکیلات خارج کشوری اند ، با آنهم این تشکلات درجریان جنگ مقاومت ، به عنوان تشکلات پشت جبهه ای و خارج کشوری ، صرفنظرازحمایت شان از مواضع انحلال طلبانه وتسلیم طلبانه و ... با تشکیلات منسوب به " چپ " داخل کشوری در رابطه بوده ، ازآن ها حمایت و مواضع آن ها را تبلیغ و باآن ها همکاری فعالی داشته اند.اما درشرایط بعدازحاکمیت احزاب اسلامی که فرجام بسیاری ازگروه های انحلال طلب وتسلیم طلبان ملی وطبقاتی هرچه بیشتر نمایان شده است**

وبسیاری ازاین بخش ها به مهره هائی دردست هیئت حاکمه اسلامی تبدیل شده اند ، تاکید روی این موضع که چشم داشتن ثمرازفعالیت مبارزاتی گروههای خارجه نشین بمعنی"توقع ثمرازشاخچه شکسته ازدرخت " است نه به معنای ایستاده شدن روی موضع واقعاملی ودموکراتیک ، بلکه همراهی با این انحلال طلبان ورهاکردن میدان به آن هاست .

گروه های خارجه نشین آن وظایفی را که دیروز می توانستند انجام دهند ، امروز نیز می توانند آن وظایف را به پیش برند . آنها بجای مسامحه کاری ، سکوت وبرخورد های نیم بند در قبال مواضع نادرست ، می باید جرئت مندانه گامی به پیش گذاشته ، با حمایت جدی ازموضع گیری های انقلابی و ملی - دموکراتیک وطرفداری از طرح مبارزات متحدانه اصولی علیه دشمن مشترک ، در پیشبرد مبارزات سیاسی وایدئولوژیکی نقش فعالی به عهده گیرند .

ج - برعلاوه وظایف فوق ، گروههای خارجه نشین و شخصیت های واقعا ملی ودوکراتیک می توانند ، مبارزات افشاگرانه وسیعی را علیه دولت اسلامی و جنایاتی که این دولت و احزاب اسلامی و مؤتلفین آنها علیه توده ها وحاکمیت ملی کشور مرتکب می شوند به راه انداخته ودر بیدار ساختن افکار توده های کشورو جهان نقش باارزش ایفا نمایند.

## 5- مسئله ظاهر شاه و خپلواکي :

" خپلواکی با وجودی که موضع تمایل به " محمد ظاهرشاه " را مورد انتقاد قرار میدهد، ولی به دلیل ژست دموکراسی خواهی برای خود حق نمی دهدن از خلال موضع گیری ها و عملکردهای سالهای متمادی حیات سیاسی و حکم روائی ظاهرشاه ،درمورد دیدگاه وی به قضاوت بنشیند ؛ چرا که ظاهرشاه تا هنوز درمورد اوضاع سیاسی بعد از استقرار حاکمیت اسلامی ها موضع گیری رسمی نکرده است ؟ ! خپلواکی مینویسد : " بهترین پایه دموکراتیک که بر مبنای آن بحث اختلافات یاد شده قرار بگیرد، اینست که ظاهرشاه

**نیز مانند سایر نیروهای سیاسی درمورد افغانستان حرف بزند ، طرح های خود را ابلاغ کند... که با این حال از یکطرف در مقابل مواضع فاشیستی گلب الدین وامثال وی که سالها و یرا تهدید می کردند تا ازافغانستان حرف نزند ، موضع دموکراتیک اتخاذ میگردد و ازطرف دیگر با مکث روی مواضع پوچ طرفداران وی ، قسمتی از عوامل واساب نفاق و شقاق توضیح می یابد " .**

**اولا – باید گفته شود که : این خود فریبی و توده فریبی خواهد بود اگر پنداریم که ظاهر شاه کمتر از گلب الدین جنایتکار و خاین به منافع ملی کشور و توده های مردم میباشد . ظاهرشاه نیز درزمان سلطه حاکمیتش وبرای حفظ حاکمیتش از برخوردهای فاشیستی مضایقه نداشته است .**

**ثانیا- این رابابد بصورت دقیق به خاطر بسپاریم که بین برخورد فاشیستی وبرخورد به اصطلاح دموکراتیک که در کشورهای نیمه فئودالی - نیمه استعماری و یاکشورهای سرمایداری در مراحلی ازحالات سیاسی بوجود می آیند، کدام فرق کیفی واساسی وجود ندارد ما حق نداریم یکی را مورد تائید ودیگری را مورد انتقاد قرار دهیم . صرف نظر از پاره فرق های که بین این دوبرخورد وجوددارد ، هردودرخدمت ارتجاع تحکیم مواضع ارتجاعی قرار دارند .**

**ثالثا – ظاهرشاه از ترس" فاشیزم " گلب الدین بلکه ازبی عرضگی سیاسی، آسوده خواهی وتن پروری اش بود که ، حاضرنشد حتی کوچکترین نقشی را درجهت مبارزه برای آزادی ملی کشور، درجریان جنگ مقاومت متقبل شود .**

**رابعا – عجب ساده اندیشی خواهد بود اگر بپنداریم ، عامل نفاق و شقاق مواضع پوچ طرفداران ظاهرشان است واگر جناب ظاهرشاه لب به سخن بگشایند انشاء الله این بی اتفاقی وشقاق بر طرف خواهدشد!**

**دراخیر لازم به یادآوریست که بگوئیم از مجموع مباحث مطرح شده در مبحث " مبانی وچشم اندازها " ، دردومورد زیر مباحث خپلواکی را درست یافتیم ، امیدواریم درعمل نشان دهد به آن چه می نویسد ، رویش محکم بایستد وکمبودها ی خود را بدور اندازد!**

**- مسئله اتحاد درخارج کشور ... ( با ) یکسری نظرات غلط سیاسی " چون**

**" 1 – تمایل به ملل متحد ومجامع غربی .**

**2 – تمایل به " لویه جرگه " .**

**3 - تمایل به محمد ظاهرشاه " ... همراه است " با اهدافی مانند طلب دموکراسی ، آزادی ملی وعدالت اجتماعی سازگاری ندارد " .**

**4 – " ... تضمین ایجا د یک جامعه توام با دموکراسی ( توده ای ) هنگامی میسر است ، که نهادهای (واقعا ) دموکراتیک دربرابر آن درعرصه زحمات مختلف سیاسی – نظامی ایجاد شود. شخصیت های خود را با معرفی هویتی که اتکاء به خود را درین عرصه مبارزه نشان میدهد ، ایجاد ومعرفی کند " .**

- - - - - - - - - - - - - -

## ـ " فراخوان وبیان نامه پیمان نجات افغانستان" :

**با وجود وعده داده شده در شماره دهم " شعله جاوید " در مورد نقد مستقیما " فراخوان ... پییمنا نجات افغانستان " ، بدلیل موجود بودن وجوهات تشابه گواناگون بین مواضع هواخواهان دموکراسی غربی ، عجالتا به نقد " کمیته آمادگی برای نهضت ملی کشوری به عنوان یک نقد نسبتا مفصل که شامل حال همه این مواضع می شود ، اکتفا نمودیم . ازینرو درین شماره از " شعله جاوید" به نقد آن قسمت هائی از موضع " فراخوان... پیمان نجات افغانستان " می پردازیم که یا دیدگاه مطرح شده ، متعلق به خود آنهاست ، یا اینکه فراخوان ... درمورد مسئله معینی ، پیشنهاد مشخصی ارایه نموده است .**

## فراخوان ... پیمان نجات و برداشت آن از نظام اسلامي :

فراخوان پیمان نجات در مورد نظام اسلامی دیدگاه خود را چنین مطرح می نماید : " نظام اسلامی" عبارت ازنظامی است که مورد قبول و پشتیبانی مردم مسلمان یک کشور اسلامی باشد . چنین نظامی بدون آنکه در گرو انحصارایدئولژی ااین یا آن حزب یا گروه بندی " اسلامی " باشد یا به شعارها وتعبیرهای من درآوردی این یا آن فرد، این یا آن " تنظیم اسلامی " احتیاج داشته باشد ، فقط وفقط براساس انتخابات آزاد مردم مسلمان میتواند بوجود آید و بس . به هر دولت یا نظامی که مردم مسلمان آگاهانه رای داده و ازآن پشتیبانی نمایند- ولوعنوان آن هر چه باشد- می توان " نظام اسلامی " گفت ...".

1 - هرآئین ، کیش وعقیدتی مبتنی بر برخی اصل های مشخص ایدئولوژیکی ، سیاسی وتشکیلاتی اندکه فقط با باورداشتن وعمل نمودن با آن اصل های مشخص است که فرد یا افراد جامعه می توانند ادعای منسلک بودن وپیروبودن خود شانرا ازآن آئین وعقیده ابراز نمایند .

دین اسلام ازجمله متحجر ترین وارتجاعی ترین دین هائی می باشد که نه تنها به اقرار زبانی اکتفا نمیکند ، بلکه در پهلوی تصدیق قلبی به درستی این دین ، از پیروانش عمل به ارکان و گردن نهادن به اصول وظوابط مطرح شده از جانب خودش را نیز می خواهد .

بطور مثال دین اسلام حکم میکند : هر فرد مسلمان به آنچه خداوند برای او لایق دیده است ، باید به آن شاکر وصابر باشد تادرزمره کفران کنندگان شامل گردانیده نشود .

به همین ترتیب دین اسلام حکم می کند : وظیفه مسلمان متدین است تادرمقابل کفار و منکرین به تبلیغ احکام دینی و ازآن فراتر درصورت تمرد آنان به جهاد متوسل شوند و درمقابل تبلیغ کنندگان علیه دین درقلمرواسلامی ، با شمشیر مقابله وآنها را گردن زنند .

مطابق احکام شرعی که فراخوان پیمان نجات ، طالب برقراری وحاکمیت آن می باشد،هرزن مسلمان مکلف است مطابق به ارشاد ودستورقرآنی،حجاب اسلامی رارعایت

**وبه آنچه قرآن و سنت به وی صلاحیت واختیار داده است ، یعنی تابع و برده مرد بودن، قانع ،راضی وشاکرباشد ....**

**2 – نظام اسلامی برخلاف تصور وتفسیر فراخوان پیمان نجات ، به آن نظامی اطلاق می شود که تحت امارت یک خلیفه المسلمین قرار داشته ، اتباع مسلمان آن ، تن به اصول واحکام اسلامی داده و به آن کاملا پابند باشند ، نه هر نظامی که مردم مسلمان به آن رای داده باشند. بسیار ممکن است مردم مسلمان یک کشور به جای تائید یک دولت دینی ، طرفداریک دولت سکولاریست وخواستار جدائی دین از دولت باشند . تمام نظام های دولتی سکولاریست حاکم در کشورهای اسلامی که بصورت انتخابی ویا رای مستقیم و سری مردم بوجود آمده اند ، نظامهای دولتی ای اند که درآن اصل جدائی دین از دولت به رسمیت شناخته شده و قوانین آن این جدائی را به رسمیت می شناسد، مثل حکومت های ترکیه ، عراق ، سوریه وغیره ." نظام اسلامی" خواندن این دولت ها کاملا نادرست وچیزی جزسرتنبه گی و نشانی ازعدم معلومات اسلامی وبرخورد من درآوردی نمی باشد. ازدیدگاه اسلامی ، احزاب بنیادگرای اسلامی کاملا حق به جانب اند ، نه تنها نظام های حاکم بر ترکیه ، عراق ، سوریه ، ازبکستان وغیره را غیر اسلامی بدانند ، بلکه رژیم حاکم بر سعودی را نیز مخالف اسلام وضد اسلامی بدانند . نه تنها سیاف ، خالص ، ربانی و گلب الدین به پابند ساختن مردم افغانستان به پیروی از اساسات دین و حتی تصحیح مجدد قبله های مساجد تاکی مینمایند که معنایش مورد شک قراردادن مسلمانی اکثریت مردم افغانستان می باشد،بلکه افراد باصطلاح لیبرالی مثل حضرت نیز مردم رامورد ملامت قرارمیدهدکه : به گفته های سی سال قبل این بزرگوار گوش فراندادند واعتنائی به وجایب اسلامی خود نکردند وهمین نافرمانی باعث نازل شدن عذاب الهی بالای آنها شد .( به نقل از اولین خطبه حضرت ، ممثل دولت اسلامی بعداز 8 ثور درنماز جمعه مسجد پل خشتی کابل ) .**

## احترام به اصول دموکراسي وآراء مردم :

وقتی فراخوان پیمان نجات باربار تاکید می نماید که :" هیچ نظام دولتی مبتنی بر اساسات منافی اسلام نمی تواند در افغانستان وجودداشته باشد " و " مبارزه برای دموکراسی" رابه معنی " مبارزه برای اسلام" جا میزند ، میتوان با قاطعیت گفت : هیچ کسی بیش ازخود این ها احترام به اصول دموکراسی وآراء مردم رامورد تمسخر قرار نمی دهند. چراکه :

1- گردانندگان پیمان نجات با وجود تاکید شان به احترام به آراء مردم بدون اینکه کدام مرجع قانونی وانتخابی به آنها این صلاحیت را تفویض نموده باشد ، در مقام نیابت ازمردم وآراء آنها حکم صادر می نمایند که : " هیچ نظام دولتی مبتنی براساسات منافی اسلامی نمی تواند درافغانستان " مورد قبول باشد .

2 – ما ازآنها می پرسیم ، از طریق چه نوع ریفراندمی فهمیدند که : مردم نظام دولتی ایرا که درآن دین ازدولت جداباشد ، نمی پذیرند وعاشق سینه چاک حاکمیت دین بردولت وجامعه اند؟

3 - فرضا وقتی رای اکثریت مردم مسلمان این کشور به این قرار گرفته باشد که : نظام دولتی مبتنی بر اساسات دین اسلام را خواستاراند ، درآن صورت آیا پیمان نجات با تاکید روی ضرورت موجودیت حق آزادی بیان وعقیده برای پیشبرد یک نظام دموکراسی ، بارای اکثریت به مخالفت ودشمنی بر نمی خیزد ؟ رائی که خود شما احترام به آن را وجیبه همه می دانید و مخالفت با آن را خیانت ملی وانمود می سازید .

4- گردانندگان فراخوان پیمان نجات باید می دانستند که : حتی اعتقاد به اصول دموکراسی متداول بورژوائی ، اگر به آن اصول واقعا صادق باشند ، به آنها حکم می نماید که ، آنها حق ندارند بین خواست دولت اسلامی وسلطه دین بر دولت و جامعه از یکطرف و خواست جدائی دین از دولت که یکی ازاصول بنیادی حتی همین دموکراسی متداول

بورژوائی میباشد ، علامه تساوی گذاشته مبارزه برای دموکراسی را به معنی مبارزه برای اسلام جا بزنند .

5 – درمورد پلورالیزم سیاسی که پیمان نجات ازآن نام می برد ، باید بگوئیم که : موجودیت قبول پلورالیزم سیاسی آن نیست که به چند تنظیم اسلامی اجازه فعالیت داده شود یا عمدتا احزاب اسلامی حق فعالیت داشته باشند و همین احزاب از طریق بوجود آوردن ائتلاف ها در پارلمان ، حکومت تشکیل دهند . لازمه قبول موجودیت پلورالیزم سیاسی ، قبل ازهمه قبول درک این موضع است ، احزاب باید بر مبنای منشور و خواتسه های مشخص سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی تاسیس شوند ، نه بر پایه منشورهای مذهبی و طرح تحمیل سلطه مذهب بالای دولت وجامعه .

احزابی که برپایه چنین بینش های ارتجاعی و ضد مردمی بوجود آمده اند ، مطابق باصول پلورالیزم سیاسی و قبول جدائی دین از دولت ، باید غیر قانونی اعلام شوند . این آن چیزیست که همین حالا بسیاری از احزاب سیاسی بنگله دیش روی آن تاکید می نمایند .ودر پاکستان نیز برخی احزاب و گروهها چنین خواستی دارند . مابرپایه استدلال " فراخوان پیمان نجات " که در بالا تذکرش رفت ، بخود حق می دهیم که بگوئیم، فرا خوان پیمان نجات با وجود تاکیدش به احترام به اصول دموکراسی و خواست همراهی نمودن دیگران درمبارزه برای تطبیق این اصول ، خود آشکارا بی باوری خود را به آن به نمایش گذاشته است ، چراکه بهیچ صورت نمی توان پذیرفت ، مبارزه برای دموکراسی مساوی باشد به مبارزه برای اسلام.

## فراخوان پیمان نجات وراه بیرون رفت از بحران سیاسي کنوني :

فراخوان پیمان نجات برای حل بحران سیاسی کشور ، همانند دیگرهواخواهان دموکراسی غربی به روش مبارزه مسالمت آمیز و اصول پارلمانی تاکیند می نماید . با وجودیکه فراخوان ازتامین و برقراری حاکمیت مردم صحبت می نماید ، ولی در عالم

**واقعی وقتی پای طرح حل بحران سیاسی کشور می نشیند ، سخاوت مندانه لک بخشی می نماید که همه قدرت ازان مرتجعین می گردد!**

**" فراخوان پیمان نجات " نه تنها قدرت سیاسی را دودسته به مرتجعین اسلامی و پای دوان آنها تفویض می نماید ، بلکه مخالفت با تصمیم های گرفته شده از جانب " لویه جرگه " یا " مجلس کبیر " را خیانت ملی نیز می داند . بیائید در این مورد از زبان خود پیمان نجات بشنویم :**

**1- مجلس مؤسسانی که عالیترین ارگان ممثل اراده مردم افغانستان باشد (لویه جرگه فوق العاده یا هرنامی که برآن گذاشته شود ) هرچه زودتردایر گردد . این مجلس کبیر ممثل حاکمیت ملی بوده د رسراسر دوره انتقالی که حد اقل آن کمتر از دوسال بعد از تشکیل اولین جلسه آن بوده نمی تواند ، بموجودیت خود ادامه داده منحل نمی گردد . تصامیم و فیصله های آن اکیدا مرعی الاجرا بوده و سرپیچی ازآن درحکم خیانت ملی خواهد بود .**

**2- برای تدویراین عالیترین ارگان ممثل اراده مردم افغانستان کمیسیون تدارکی با ترکیب ذیل تشکیل گردد :**

**الف – نمایندگان تنظیم های جهادی .**

**ب – نمایندگان سازمان ها وتشکیلات سیاسی نظامی .**

**ج – نمایندگان روحانیون وریش سفیدان .**

**د – نمایندگان فرهنگیان وروشنفکران .**

**ح – نمایندگان زنان .**

**و – نمایندگان مهاجرین .**

**ز – نمایندگان ناظرین ملل متحد وکشور های غیر منسلک و کنفرانس کشورهای اسلامی.**

**3 – کمیسیون تدارک مجلس مؤسسان تحت سرپرستی و نظارت هیئت ناظرین ملل متحد کار خود را پیش خواهند بود .**

**4 - ترکیب مجلس مؤسسان باید برحسب ذیل باشد :**

**الف – یک ثلث اعضای آن متشکل از سران تنظیم ها ، قوماندانان و نمایندگان تفنگ داران مسلح که مطابق با تناسب و طرزالعمل خودشان تعیین می گردد .**

**ب – دو ثلث باقیمانده متشکل از نمایندگان تمام اقشار وطبقات مردم افغانستان منجمله:**

**1) نمایندگان انتخابی مردم .**

**2) نمایندگان انتسابی ( روحانیون ، ریش سفیدان ، روشنفکران ، زنان ، مهاجرین ، شخصیت ها مامورین عالی رتبه دولت های قبل از فاجعه ثور 57 ، نمایندگان اقلیت های مذهبی ، نمایندگان سازمان ها وتشکیلات سیاسی – اجتماعی ، معارف فرهنگی وعلوم ، متنفذین )**

**1 - مخالفت با دایر شدن لویه جرگه یا مجلس مؤسسان اسلامی ، نیمه فئودالی – نیمه استعماری و مخالفت با تصویب های آن ، وظیفه هر فرد و تشکل انقلابی ، ملی ، دموکرات و وطن دوست می باشد . به فراخوان پیمان نجات کسی حق نخواهد داد تا به نیابت ازمرتجعین اسلامی و خادمین امپریالیزم به مخالفین لویه جرگه ارتجاعی و اسلامی ، برچسپ خیانت ملی زده و آنها را به خیانت ملی محکوم نماید .**

**2- با شامل کردن نماینده تنظیم ها ، روحانیون ، ریش سفیدان ، سازمان ها و تشکیلات سیاسی – نظامی و منظور پیمان نجات عبارت از دسته های مسلح بقایای رژیم نجیب و جنبش ملی –اسلامی می باشد و ناظرین ملل متحد ، کشورهای غیر منسلک و کنفرانس کشورهای اسلامی در ترکیب کمیسیون تدارکی برای تدویر مجلس مؤسسان اسلامی ، واقعا فراخوان نشان داده است که موضع وی در خدمت به چه نظامی و کدام احزاب سیاسی قرار دارد و چگونه پیمان نجات جنایت کاران را مورد مجازات قرار می دهد !**

**3 - خواست تدویر مجلس مؤسسان یا لویه جرگه ، تحت سرپرستی ونظارت هیئت ناظرین ملل متحد ، نیز طرحی است درخدمت تامین منافع امپریالیستها و مرتجعین منطقه و ... و تائید کنترول ومداخله آنها در سرنوشت سیاسی مردم و کشور ما . این**

طرح نواستعماری و نوکرمآبانه ، ازجانب پیمان نجات ، طرح نوی نیست . برعلاوه طیف مختلف طرفداران ظاهرخان ، احزاب بنیادگرایی اسلامی مثل حزب اسلامی گلب الدین و ربانی نیز آنرا قبول و طرح های در راه عملی شدن آن ارائه نموده اند .

حزب کمونیست افغانستان در مورد ماهیت ملل متحد بحث های مختلفی را تا هنوز سازمان دهی نموده ودراختیار توده ها و حلقات سیاسی مختلف قرار داده است ، که یکی ازاین بحث ها " نقدی پیرامون کمیته آمادگی برای نهضت ملی کشور " می باشد . در نقدنامبرده پیرامون ماهیت ارتجاعی نقش " ملل متحد " ، کشورهای غیر " منسلک " و کنفرانس کشورهای اسلامی و ... به قدر کافی صحبت شده است .

## 4 – درمورد ترکیب مجلس مؤسسان :

الف – فرضا اگر مجموع تعداد نمایندگان مجلس مؤسسان را نهصد ( 900) نفر بدانیم ، پیمان نجات دراولین بخشش سخاوتمندانه خود ، سه صد چوکی ازین " مجلس کبیر " را حق مسلم سران تنظیم ها ، قوماندانان و نمایندگان تفنگداران مسلح می داند ؛ چرا که این ها نه تنها در ظرف 14 سال جهاد ، خون مردم را مکیده بودند ، بلکه بعدا در ائتلاف با هم ازدست زدن به هیچ جنایتی در حق مردم روگردان نشده اند . لذا مستحق چنین پاداشی از جانب یک نهاد ضد ارتجاعی می توانند باشند ؟ !

ب – وقتی نوبت به دوثلث دیگر میرسد، فراخوان پیمان نجات ،شاید یک ثلث یا چیزی بیشتر و کمتر را حق نمایندگان انتصابی میداند . وقتی شهرت مکمله نمایندگان انتصابی شرح داده می شود، خواننده متوجه خواهد بود که اکثریت این نمایندگان بدون تردید دشمنان قسم خورده مردم اند؛ چه آن هائی که نماینده مامورین عالیرتبه دوره ظاهر– داوداند وچه آنهائی که نماینده روحانیون ، ریش سفیدان ، متنفذین ونمایندگان "اقلیت های مذهبی " اند . حتی نمایندگان زنان ورشنفکرانی که انتصاب می شوند ، احتمالافرق چندانی با سایرین نخواهند داشت . اگر بصورت فرضی نمایندگان انتصابی را نیز یک

ثلث یعنی سه صد نفر قبول نمائیم ، از نه صد ، شش صد آن را شناختیم که نماینده نظام نیمه فئودالی – نیمه استعماری و مزدور امپریالیزم اند .
بیائیم درمورد یک ثلث متباقی یعنی باصطلاح نمایندگان انتخابی مردم : این نمایندگان انتخابی مردم نیز به رویت تجربه سالهای انتخابات ظاهرخانی ، داودخانی ، 7 ثوری ، 8 ثوری ، شورای اهل " حل وعقد " و غیره ، همان اربابان ، قوماندان ها ، ملاها ، متنفذین ، موی سفیدان خواهد بود ، نه دهقانان ، کارگران ، دریورها ، جوالی ها ، بقال ها ، سرتراش ها ، معلمین و کارمندان پائین رتبه . چرا که : این توده ها در موجودیت حاکمیت اسلامی وبه رویت فتوای " عوام کل انعام " نه حق دارند و نه می توانند جرئت نمایند، درمقابل فلان وبه همان قوماندان ،ریش سفید محل وروحانی صاحب آرگاه وخانقاه خود را کاندید نماید . آنچه این عوام می توانند همان رفتن آنها تا پای صندوق های رای بخرج خودشان ، یا به خرج فلان وبهمان کاندیدخواهد بود . بناء تمام نمایندگان به اصطلاح منتخب مردم نیز همان مدافعین نظام دولتی اسلامی ، فئودالان ، کمپرادوران ، روحانیون وسایر کاسه لیسان احزاب اسلامی وائتلافیون خلقی ، پرچمی وملیشه آنها خواهند بود ، و گردانندگان پیمان نجات ، جزدروازه بانی مجلس مؤسسان چیزی نصیب نخواهند شد ، اگر چنین چانسی را در بدل این خوش خدمتی بتوانند نصیب شوند .

## مصلح بیطرف ؟!

اکنون پس از سپری شدن مدت تقریبا دوسال از زمان وقوع فاجعه ثور 1371 ودوام جنگ ها وکشمکش های ارتجاعی میان باندهای مختلف مرتجعین حاکم بر کشور که قتل وقتال ، فقر وبی عزتی ها ی گسترده وبی مانندی را برمردمان ما تحمیل نموده وباعث ویرانی های وسیع مملکت گردیده است ، سازمان ملل متحد با فرستادن هیئت صلحی به افغانستان سعی دارد بیشتر ازپیش خود را در لباس یک مصلح بی طرف نشان دهد . این " مصلح بی طرف " ازبابت اینکه گویا شرکتی در جنایات جاری درافغانستان داشته

**باشد کاملا بری الذمه است وفعلا نیز هیچ قصدی جز تامین صلح و امنیت وآرامش درکشورندارد ؟ !**

**لابد تعدادزیادی از افراد بسیار ساده وتعداد معینی ازافراد " بسیار هوشیار" این افسانه را می پرورانند وشاخ وبرگ می دهند .**

**اما حقایق نشان می دهند که سازمان ملل متحدنه ازشرکت درجنایات جاری درافغانستان بری الذمه است ونه هم مرجع بی طرفی است برای تامین صلح وآرامش درکشور .**

**تاآنجائیکه به شرکت و مسئولیت سازمان ملل متحد در قبلا اوضاع فلاکتبار فعلی افغانستان مربوط است باید بگوئیم که این سمازمان مستقیما در شکل دهی فاجعه ثور 1371 نقش داشت . اینکه پروسه تبانی وسازش میان مرتجعین کاملا مطابق میل و پلان سازمان ملل متحد پیش نرفت وتحت تاثیر سقوط ناگهانی شوروی سوسیال امپریالیستی تغییرات مهم ویا غیر مهمی درآن بوجودآمد، شرکت و مسئولیت این سازمان را درشکل دهی کل پروسه منتفی نمی نماید.**

**درطول تقریبا دوسال گذشته نیز سازمان ملل متحد، از اوضاع وخیم افغانستان بر کنار نبوده است. مرتجعینی که کشور و مردمان کشور را به خاک وخون کشیده اند همگی در دولت اسلامی افغانستان – که عضو سازمان ملل است - شامل اندومشخصا دوطرف اصلی جنگ ارتجاعی یعنی برهان الدین ربانی و گلب الدین حکمتیار، رئیس جمهوری وصدراعظم همین دولت هستند . سازمان ملل متحدکه دولت جنایتکار اسلامی افغانستان رادرخود شامل دارد ، چگونه می تواند در قبال این همه جنایات دارودسته های مختلف آن ، چون گرگی در لباس میش خود را در موقف مصلح بی طرف قراردهد ؟ اکنون نیز ، نقش واقعی را که هیئت صلح سازمان ملل متحد بازی می نماید عبارت است از تحریک بیشتر صف بندی ها وتجدید صف بندی های ارتجاعی ودرنتیجه دوام بیشتر جنگ های فعلی . ازین جهت انتظار برقراری صلح در افغانستان – حتی یک صلح**

**ارتجاعی ونه صلح انقلابی- توسط این هیئت ، انتظاری نیست که باید اساس محکمی داشته باشد .**

**گذشته ازاینها سازمان ملل متحداساسا نمی تواندیک مصلح بی طرف درحل وفصل قضایای کشورهای مختلف جهان – منجمله افغانستان باشد.این سازمان مجمع مشترک امپریالیستها و مرتجعین حاکم در جهان کنونی است ودرخدمت تامین منافع آنها قرار دارد . امروز مشخصا این سازمان وسیله ایست دردست امپریالیزم آمریکا وسایر امپریالیستها ، جهت برقراری ودوام "نظم نوین جهانی "مورد خواست آنها براین مبنا ، حقیقت تلاش فعلی سازمان ملل متحد درمورد افغانستان دراصل تلاش بخاطر تامین صلح دراین کشورنیست ، بلکه تلاشی است برای جستجوی بهترین راه تامین منافع قدرت های مسلط در سازمان مذکور، ازطریق بازی با سرنوشت مردمان مملکت ما .**

**اما این بازی، بازی ایست که توسط امپریالیستها ومرتجعین پیش برده می شود وتوده های مردم نه بعنوان بازیکن ، بلکه بمثابه گوشت دم توپ درآن شرکت دارند.ازین جهت انقلابیون بویژه انقلابیون کمونیست باید با تمام قوت وقدرت شان علیه این بازی جنایتکارانه وارتجاعی بایستند. مابایدبخوبی بدانیم که یکی از نقش های واقعی ایکه میدان داری های چنین هیئت های می خواهد بازی نماید،القاء روحیه اتکاء به امپریالیست ها وقدرت های ارتجاعی خارجی درفکروذهن توده ها است، تاروحیه اتکاء به خود شان واتکاء به مبارزات شان درآنها زنده وشکوفا نگردد وبه امید واهی نجات توسط حاکمان مقتدرجهان دست روی دست بگذارندوخواروذلیل سرجای شان بنشینند. صلح با گدائی ازبارگاه جهانی امپریالیستها ومرتجعین بدست نمی آید. صلح، صلحی که به نفع توده ها و نه به نفع امپریالیستها ومرتجعین باشد، فقط وفقط باید درعرصه های نبرد انقلابی جستجو گردد . مجمع مشترک امپریالیستها و مرتجعین حاکم برجهان ، نه مصلح بی طرف ، بلکه شریک جرمست .**

**منتشر شده در شماره دوازدهم شعله جاوید ــ دور دوم**

***

## " طالبان تاج وتخت "

اززمان ورود " طالبان" در صفحه سیاسی افغانستان، یعنی ماه سپتامبر سال گذشته، تا حال صرف مدت هفت ماه می گذرد. ولی در طی همین مدت کوتاه این نیروی باصطلاح نوظهورناگهانی به یک قوت بزرگ مبدل گردیده وهم اکنون مراکز دوازده ولایت ازولایات سی گانه کشوررا تحت کنترول داشته ودراین منطقه پهناورتمامی " نیروهای جهادی " رااز قدرت برانداخته و وسیعا خلع سلاح شان نموده است ( باستثنای مناطق هزاره نشین ولایات ارزگان، غزنی ومیدان ) . این نیرو چگونه پدید آمد وبنابرچه علل وعوامل این گونه سریعا رشد نمود وچه اهدافی را دنبال می نماید؟ برای پاسخگوئی به این سوال، " جنبش طالبان " را از زوایای مختلف مورد ارزیابی قرارمیدهیم .

### پایه اجتماعی اصلی :

" حرکت انقلاب اسلامی افغانستان " اولین تنظیم جهادی بود که در سال 1358 تحت سرپرستی آی . اس . آی پاکستان وساواک ایران و نظارت اعلی سی . آی . ای ، در پاکستان ایجاد گردید . این تنظیم که درواقع اتحادی از دوشاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلب الدین و شاخه ربانی بود وعلت ناسازگاری هردوجناح در انتخاب رهبری ، تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی که به اصطلاح شخص ثالث بالخیری در میان دو جناح مذکور محسوب می گردید ، تشکیل شد . گرچه این اتحاد دیردوام ننمود و چند ماه بعد از تاسیس آن ، هردوجناح برهان الدین وگلب الدین یعنی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی ازآن بیرون رفتند ، اما " حرکت انقلاب اسلامی " بعنوان اولین تنظیم جهادی ساخته شده در پاکستان باقی ماند .

تنظیم " حرکت انقلاب اسلامی " ازهمان زمان شروع جنگ ها درمناطق جنوبی کشور علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی بهار سال 1358 به تنظیم ملاها معروف گردید، زیرا که اکثریت قاطع ملاها وطلاب دینی پشتون ها درین تنظیم عضویت داشتند . ازآنجای که دراین مناطق – که دقیقا همین دوازده ولایت تحت کنترل طالبان رادربر میگیرد- از یکطرف نفوذ اخوانی ها ضعیف بود واز طرف دیگر حسب سنت دیرینه جامعه پشتون ها، قشر ملاها وطالبان مدارس دینی کثیرالتعداد، " تنظیم ملاها " بعنوان نیروی اصلی جهادی برآمدنمود که نیروی جنگی ضربتی آنرا گروپ های خاص طالبان تشکیل می داد . تنظیم ملاها، علیرغم انشعابات و پراکندگی روز افزون، در طول سالهای جنگ مقاومت، همچنان به عنوان نیروی اصلی جهادی درین منطقه باقی ماند. البته علاوه براین ولایات، " تنظیم ملاها" در سایر ولایات در میان ملاهای غیر پشتون نیز نفوذ داشت که بعدا مثلا در ولایات بامیان، غور وبادغیس کم وبیش گسترده ونیرومند نیزبود.

ازجانب دیگر، با سرازیر شدن آوارگان افغانستانی به پاکستان مدارس دینی، چه در کمپ های مهاجرین وچه درشهر های مختلف پاکستان بویژه شهرهای مناطق پشتون نشین پاکستان، سمارق وارروئیدن گرفته وتعداد شان بطور روزافزون افزایش یافت . این مدارس که به کمک مدارس آخوندی کشورهای مختلف اسلامی وحتی کمک های دولتی بعضی ازین کشورها دایرمیگردید، تعداد زیادی از اطفال ونوجوانان خانواده های آواره را بسوی خودجلب نمود. تعدادطلاب دینی درمیان آوارگان افغانستانی آنچنان افزایش یافت که علاوه بر مدارس دینی متعلق به مهاجرین، بطور وسیعی درمدارس مربوط به جمعیت علماء اسلام پاکستان تحت رهبری مولانا فضل الرحمن نیز جای گرفتند . البته علاوه بر مدارس دینی در پاکستان، تعداد معینی ازین مدارس درداخل افغانستان درمناطق نزدیک به سرحد پاکستان نیز دایر گردید، که بیشتر توسط جمعیت طلبه حرکت انقلاب اسلامی و تاحدودی نیز توسط سایر ملاهااداره می گردید.

**جنبش طالبان پایه اجتماعی اصلی خودرا از میان ملاها وطلاب مدارس دینی فوق الذکر وهمچنان ازمیان ملاها و طلاب قبلا مربوط به تنظیم حرکت انقلاب اسلامی وتاحدی کمی ازمیان ملاها وطلاب دینی بیرون از این تنظیم کسب نموده است . حلقه اصلی راس رهبری جنبش طالبان یعنی ملامحمد عمر ، ملامحمد ربانی، ملا احسان الله، ملامحضر، ملا عبدالمنان وملاخیرالله همگی قبلا عوض جمعیت طلبه حرکت انقلاب اسلامی بودند ودرجبهات تنظیم مذکور فعالیت داشته اند . تعدادی ازاینها – مثلا خودملامحمد عمر – پس از فروپاشی رژیم نجیب درمدارس دینی پاکستان مجددا به زندگی طلبگی روی آوردند وازهمین مدارس توسط آی . اس . آی و سی . آی . ای در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر توظیف گردیده وسرانجام در راس جنبش طالبان قرارگرفتند . علاوتا شیرازه بندی سازمان دهی و ستون های اصلی نیروهای نظامی طالبان را، ملا و طلاب فوق الذکر تشکیل می دهند .**

**البته درپهلوی ملا ها و طلاب دینی اصلی، یک تعداد افراد نظامی وملکی خلقی های سابق نیز به هیئت ملاها وطلاب دینی درآمده و درمیان طالبان ودرواقع برای طالبان به فعالیت مشغولند و برعلاوه تعدادی ازافسران نظامی به اصطلاح بی طرف متعلق به حکومت های گذشته توسط طالبان به خدمت گرفته شده اند . اینها، علیرغم اهمیت کم وبیش خدمات شان، نیروهای فرعی و ضمیمه را تشکیل می دهند و پایه اجتماعی اصلی جنبش طالبان شمرده نمی شوند . همچنان درصفوف " طالبان " یک تعداد مجاهدین سابقه از" توده عوام " (*) نیز فعالیت می نمایند که کم اهمیت تلقی می شوند، زیرا که " طالبان " معمولا از میان عوام سربازگیری نمی نمایند ودر صورت مبادرت به چنین کاری فقط ازآنها باصطلاح کار میکشند و صلاحیت های خواص را به آنها نمی سپارند.**

---

(*) – فرهنگ سیاسی " طالبان" مجموع اهالی را بدوبخش تقسیم می نماید : اول خواصی که شامل ملاها وطلاب دینی می شودو دوم عوامی که افرادبیرون ازین دایره خواص را دربرمی گیرد . خلاصه این ها غیر از خود شان یعنی " علمای دین " سایرین را همگی عوام جاهل و محتاج هدایت محسوب می نمایند .

## انگیزه ها، علل وعوامل داخلی وخارجی :

پس ازوقوع فاجعه باصطلاح انقلاب اسلامی، به دلیل متبارز شدن جمعیت اسلامی وحزب اسلامی بعنوان نیروهای اصلی جهادی مدعی تصاحب تاج وتخت حکومت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی بیشتر از بیش ازاهمیت افتاد وبه یک نیروی فرعی مبدل گردیده وبه مراحم جمعیت اسلامی وابسته شد . با دوام درگیری های خونین میان دو ائتلاف نیرومند مرتجعین به سردمداری جمعیت اسلامی وحزب اسلامی وباقی ماندن حکومت کابل دردست باند ربانی ومسعود، نه تنها حرکت انقلاب اسلامی، بلکه مجموع قشر روحانیون وطلاب دینی ( غیر از اقلیت تشییع ) به حاشیه رانده شدند.

واضح بود که این حالت مورد قبول وقناعت این قشر که سنتا از دیرزمان نماینده ایدئولوژیک نظامی ارتجاعی فئودالی، نیمه فئودالی- نیمه مستعمراتی بوده وبا روی کار آمدن حکومت اسلامی، زمام داری درراس این حکومت را حق شرعی و اسلامی خود محسوب می نماید، نبوده ونیست .

توام بااین " آخوند سالاری " جریحه دارشده دومسئله دیگر نیز قابل مکث است :

1 – " پشتون سالاری " ضربت خورده طبقه حاکمه ملیت پشتون ، پس ازانتقال قدرت از رژیم نجیب به اسلامی ها .

2- " درانی سالاری " برافتاده از قدرت ، پس از کودتای 7 ثور 1357 .

پس از برکناری نجیب وانتقال قدرت به اسلامی ها ، شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون مورد ضربت قرار گرفت و ازراس حاکمیت کنار زده شد . گلب الدین حکمتیار وحزب اسلامی اش گرچه موفق شد حزب وحدت مزاری و جنبش ملی – اسلامی دوستم را بطرف خود کشانده ودریک ائتلاف مخالف با حکومت ربانی و مسعود با خود متحد سازد، اما نه قادرشد وحدت مرتجعین پشتون را تامین نماید ونه هم قادر گردید ربانی ومسعودرا ازکابل بیرون براند. این حالت اسباب ناراحتی شوونیست های رنگارنگ پشتون گردیده وبرتلاش آنها بخاطر غلبه بر وضع ناگوار موجود شان، بیشتر ازپیش افزود .

ازجانب دیگر، پس ازکودتای 7 ثور که رهبری حاکمیت ارتجاعی از درانی ها به غلجائی ها انتقال یافت و حتی رهبری تنظیم های جهادی مخالف رژیم کابل و سوسیال امپریالیزم شوروی، از دست درانی هابیرون ماند، " درانی سالاری" دیرین از میدان خارج گردید . این حالت برای سالهای سال ، در طول دوران جنگ مقاومت باعث ناراحتی وعدم رضائیت فرمانده های جهادی، روسای اقوام وبوروکرات های سابقه در میان درانی ها بوده و ناراحتی وعدم رضائیتی که پس ازانتقال قدرت به حکومت اسلامی ، به علت ضربت خوردن شوونیزم پشتون ونیز بعلت برقرارماندن رهبری اپوزیسیون مسلح حکومت ربانی و مسعوددردست غلجائی ها، بیشتر از پیش تشدید گردید . تلاش برای روی کار آوردن مجددمحمد ظاهرشاه سابق در طول زمان جنگ مقاومت وپس ازآن توسط " درانی سالاران" جریحه دار شده ادامه یافت و بی نتیجه ماند .

این سه عامل یعنی " آخوند سالاری " ، " پشتون سالاری " و " درانی سالاری " ضربت خورده و خارج شده از میدان، در پیوند ووابستگی به عوامل خارجی ، راه خروج از تنگنا را برای بیرون کشیدن تئوکراسی حاکم از دایره افتضاح ورسوائی ناشی از جنایات جهادی ها، برقراری مجدد حاکمیت " پشتون سالاری " وقرار گرفتن سالاران درانی در راس این حاکمیت، دروجود گروه کوچک " ملا محمد عمر آخوند " یافت .

این گروه کوچک پس ازآنکه وظیفه باصطلاح مبارزه با قاچاق مواد مخدر درپاکستان به ارتش سپرده شد، توسط سی . آی . ای تحویل و تجهیز گردیده ودر رابطه با قاچاق مواد مخدر فعال گردید . البته این یک کار خفیفه نه ، بلکه تقریبا بصورت کامل علنی بود . چنانچه " شیخ الحدیث مولوی تره خیل " که ملامحمد عمر، این باصطلاح سالار طالبان را ارجمندم و نورچشم خطاب می نماید ، در اوایل پیدایش جنبش طالبان درقندهار، در مصاحبه ای با رادیو بی بی سی به صراحت گفت که : " وظیفه اولی طالبان درمورد پودر( هیروئین) بود " .

**سایر عوامل خارجی وداخلی دخیل در پیدایش جنبش طالبان ، با نگاه مختصری به کنفرانس کویته که پارسال تابستان توسط ملل متحد برگزار گردید و حوادث همزمان و متعاقب آن به روشنی خودرا نشان میدهد .**

**دراین کنفرانس که بوروکراتهای سابقه ، افرادی مثل مولوی تره خیل و نمایندگان بعضی از تنظیم های جهادی شرکت داشتند ، یکی از فیصله های که بعمل آمد این بود که یک قوای امنیتی بیطرف افغانستانی شامل بیست هزار نفر سرباز و منصب دار برای تامین امنیت کابل و حفظ قدرت حکومت عبوری باید تشکیل گردید، اما مکانیزم تشکیل این نیرو درپرده ای ازابهام باقی ماند.**

**همزمان با کنفرانس کویته، تلاش دیگری توسط روحانیون مسلمان خارجی عرب وغیر عرب براه افتاد که منجر به ملاقات های میان سران تنظیم ها و یا نمایندگان شان با روحانیون مذکور ونیز میان خود شان گردید. هماهنگی این تلاش وکنفرانس کویته بابرگذاری جلسات جلال آباد میان نمایندگان کنفرانس کویته وسران ونمایندگان سران تنظیم های جهادی تامین گردید. درجریان همین جلسات بود که دکتر یوسف بنا به تعلق ملیتی توصیه خاص به نمایندگان هردوجناح حزب وحدت ونیز نماینده حرکت اسلامی نمود، به این صورت که : " آمریکایی هااین بار کارشان پخته است و بصورت جدی تصمیم گرفته اند به جنگ درافغانستان خاتمه دهند .شما از زدوخوردها و درگیری ها خود را کنار بکشید وسعی نمائید نیروهای تان را حفظ کنید تا درتعاملات آینده از قلم نیفتید."**

**تقریبا بلافاصله پس ازاین حوادث، جلساتی درشهر کویته پاکستان توسط یک تعداد از بوروکرات های پشتون نسب سابقه ومتنفذین اقوام مختلف درانی برگزار گردید که فیصله های آن آشکارا اعلام نگردید، همچنانی که فیصله های جلسات اسلام آباد که با شرکت " آخوند سالاران "، " پشتون سالاران " و " درانی سالاران " رنگارنگ زیر سرپرستی مستقیم آی . اس . آی وبصورت مشخص ، شخص نصرالله بابر وزیر داخله**

پاکستان ورهبری غیر مستقیم سی . آی . ای تشکیل گردیده بود ، نیز در پرده ابهام نگهداشته شد .

## چگونگی برآمد :

جنبش طالبان مدت زمان اندکی پس از سفر نصرالله بابر به مناطق قندهار،هلمند،فراه وهرات برای بازنمودن راه تجارتی پاکستان به ترکمنستان ، ظهور نمود. علیرغم آنکه نصرالله بابر درین سفر موافقه قوماندان های محلی این مناطق را برای تامین امنیت تجارت پاکستان بدست آورده بود،اولین کاروان تجارتی اعزامی پاکستان به ترکمنستان ، درمسیر بولدک – قندهار مورد چور و چپاول قرار گرفت . قوه مشترکی از دارودسته ملامحمد عمر وملیشه های پاکستانی ، علیه چپاول کنندگان کاروان دست به اقدام زد و طی یک درگیری مختصر آنها را سرکوب نموده وپس از آزاد سازی کاروان آنرا بسوی ترکمنستان اعزام نمود پس ازآن ، درگیری مختصر دیگری درسپین بولدک رخ داد وقوه مشترک افغانستان – پاکستانی مذکور کنترل آنجا را نیز بدست گرفت .

پس از ین دودرگیری مختصر بود که " جنبش طالبان " درماه سپتامبر سال گذشته با شعار تامین امنیت شاهراه ها و مبارزه علیه دزدی و چپاولگری وپایان بخشیدن به " منکرات شرعی"، آشکارابرآمدنمود.

درفش جهاد علیه فساد مجاهدین درمدارس دینی بلوچستان وصوبه سرحد پاکستنا به اهتزاز درآمد وطلابدینی افغانستانی شامل درین مدارس معه تعدادی از طلاب دینی پاکستنا از مناطق پشتون نشین پاکستان ، به همکاری آشکار جمعیت عملا اسلام تحت رهبری مولانا فضل الرحمن وقوای ملیشیای سرحدی پاکستان ، تمویل وتجهیز شده و دسته دسته به داخل افغانستان اعزام شدند، آن چنانکه تعداد زیادی ازمدارس متذکره بدون مدرس وطالب مانده و مسدود گردید.

**مناطق قندهار، زابل وبخش پشتون نشین ارزگان به سرعت وبدون کدام درگیری جدی به تصرف " طالبان" درآمد . درولایت هلمند صرفا درگرشک ، حزب اسلامی کم وبیش مقاومت کرد که آن هم به سرعت درهم شکسته شد. مرکز وسایر مناطق ولایت هلمند نیز بدون درگیری جدی به تصرف " طالبان " درآمد .**

**باظهور جنبش طالبان درقندهار، مجموع ملایان و طالبان ولایات جنوبی کشور که بخش قابل ملاحظه واصلی آنها منسوبین حرکت انقلاب اسلامی بودند به جنب وجوش افتادند وبه سرعت در اطراف دارودسته ملامحمد عمرگردآمدند . ضعف عمومی سایر نیروهای جهادی دراین منطقه از یکطرف ونارضایتی شدید مردم از مجموع مجاهدین از طرف دیگر درتوامیت باپشتیبانی قاطع ارتجاعی وامپریالیستی خارجی همه دست بدست هم داده وباعث گردید که جنبش " طالبان" پیشرفت سریع وگسترش تند داشته باشد .**

**حکومت ربانی درابتدای پیدایش طالبان ، ملانقیب وسایرعواملش را درقندهار تشویق به مقابله علیه آنها نمود، اما این سیاست کار برد عملی پیدانکرد. پس ازآنکه پیشرفت " طالبان" بطرف غزنی آغاز شد، حکومت ربانی توطئه گرانه وبه قصد مورد تهدید قرارگرفتن نیروهای شورای همآهنگی - که آن موقع نیروی مخالف اصلی اش تلقی میگردید – از پشت سر، به حمایت از" طالبان " آغاز نمود. به این ترتیب درپیشرفت سریع " طالبان " ازشاه جوی تا میدان شهر و چارآسیاب ، علاوه بر سایرعوامل داخلی وخارجی، حمایت توطئه گرانه حکومت ربانی نیز نقش داشت.**

**" طالبان" شهر غزنی ومناطق پشتون نشین این ولایت وهمچنان ولایت پکتیکا را بدون کدام برخورد ودرگیری جدی تحت کنترل درآورده ورودرروی نیروهای اصلی شورای هماهنگی دروردک ولوگر قرارگرفتند.علیرغم درگیری های دراطراف شهرغزنی و مربوطات ولایت وردک ، نیروهای حزب اسلامی به سرعت درهم شکسته شده ومیدان شهر به تصرف " طالبان" درآمد. پس از آن بود که حزب اسلامی درولایت لوگر ونیز در چارآسیاب بدون هیچ برخورد ودرگیری ای پاپس کشید و با عقب نشنی به سروبی ،**

بقایای ملیشه های دوستم و حزب وحدت مزاری درکابل رابحال خودشان رها نمود که متعاقبا تحت محاصره قوای حکومتی وقوای "طالبان" درآمدند . پس از سقوط چارآسیاب بدست " طالبان " ، مقاومت های مختصر حزب اسلامی در خوست نیز درهم شکسته شد وآن ولایت به تصرف " طالبان " درآمد که پس ازآن مرکز ولایت پکتیا بدون درگیری توسط " طالبان " تصرف گردید.

## روشن شدن بیشتر عوامل خارجی وداخلی :

" طالبان"هنوزدرولایت زابل قرارداشتند که آخرین دورماموریت محمودمیستری نماینده ملل متحدآغازگردیدولی نتایج نهائی آن فقط زمانی اعلام گردید که آنها به میدان شهروچارآسیاب رسیدند.

ازجانب دیگردراوج پیشرفت " طالبان " بسوی کابل ، سفیر امریکا در پاکستان ، موازی باتک و دو های محمودمیستری ، به افغانستان مسافرت نموده ودردیدارهای جداگانه با دوستم و ربانی و گلب الدین ازآنها وسایر " رهبران جهادی " دعوت به عمل آورد که جنگ ودرگیری را متوقف ساخته و طرح ملل متحد برای آتش بس وایجاد حکومت موقت را بپذیرند . سفیر مذکور وعده داد که برای باز سازی اقتصادی افغانستان وهمچنان برای تمویل مصارف قوای بیطرف امنیتی درکابل، حکومت امریکا از کمک لازمه دریغ نخواهد کرد .

" طالبان"پس از تصرف چارآسیاب ومیدان شهر، بعنوان نیروی بیطرف خواهان دردست گرفتن امنیت شهر کابل شدند و برای تشکیل حکومت موقت یک مکانیزم غیر تنظیمی پیشنهاد نمودند . علیرغم موقف منفی حکومت ربانی در قبال این پیشنهادات و علیرغم شکست آخرین تک ودوهای محمد میستری ، وی نقش " طالبان " را در دراز مدت به نفع صلح ونه نفع طرحات ملل متحد برای افغانستان ارزیابی نمود . اخیرا محمود میستری آشکاراربانی را مورد تهدید قرارداده وگفته است که اگر وی از قدرت دست نکشد ملل متحد برای انزوای بیشتر حکومتش دست به اقدام خواهد زد ، تهدیدی که البته گمان

نمی رود با توجه به مجموع شرایط داخلی وخارجی ، امکان تطبیق آن ممکن و میسر باشد .

پس از تصرف چارآسیاب ومیدان شهر توسط " طالبان " شورای رهبری حرکت انقلاب اسلامی رسما مقاطعه این تنظیم را از حکومت ربانی و حمایتش را از " طالبان " اعلام نمود . با این موقف گیری رسمی حرکت انقلاب اسلامی به نفع " طالبان " مراکز ولایات فراه، ونیمروز نیز بدون درگیری وجنگ به تصرف " طالبان " درآمد .

اخیرا نصرالله بابر سازمانده اصلی پاکستانی " طالبان " آشکارا از لزوم تعیین شاه مخلوع به عنوان رهبر با اتوریته ملی درراس جنب طالبان صحبت می نماید و از جانب دیگر تبلیغات معینی نیز در میان صفوف " طالبان " به نفع وی پیش برده می شود . گرچه کماکان تا حال قدرت اصلی دردست " آخوندسالاران" است ونیروهای " طالبان " به هرجائی که می رسند برای " سالار" شان یعنی ملامحمد عمر آخوند بیعت می گیرند ، اما باظهور " طالبان " باردیگر نقش آینده شاه مخلوع در راس حاکمیت ارتجاعی درکشور ، برجسته گردیده است .

## آغاز شکست ها و بروز مشکلات :

با تسلیمی حزب وحدت مزاری وبقایای ملیشه دوستم درکابل به نیروهای" طالبان " و پیشروی آنها از چارآسیاب تا دهمزنگ، شکست ها وبروز مشکلات برای " طالبان " آغاز گردید.

درواقع پس از شکست حزب اسلامی گلب الدین ، نه تنها " طالبان " بلکه جمعیت اسلامی وشورای نظار نیز تقویت گردیدند . نیروهای وسیعی از حزب اسلامی در غوربندو کوهدامن به حکومت ربانی تسلیم شدند و سراسر منطقه شمالی تحت کنترل احمد شاه مسعود درآمد که البته در حصول این موفقیت تحریک ناسیونالیزم تاجیک توسط باندشورای نظار نقش مهمی ایفا نمود.

" طالبان " پس از رویاروئی با نیروهای شورای نظار، با جنگ تمام عیار سروکارپیدا کردند و درمیدان آزمایش چنین جنگی، عدم کارآئی نیروهای شانرا نشان داده و به سرعت مناطق وسیعی از دهمزنگ تاحدودولایت لوگر را درجنوب کابل از دست دادند و همچنان با عقب نشینی از پغمان درمیدان شهر تثبیت شدند . گرچه پس ازاین شکست وبا استفاده از مقاطعه رسمی حرکت انقلاب اسلامی ازحکومت ربانی واعلام حمایت از آنها ، توانستند مراکز ولایات نیمروز و فراه را بدون درگیری به تصرف درآورند ، ولی در حرکت بخاطر تصرف میدان هوائی شیندند که در مقابل نیروهای تحت فرمان دهی تورن اسماعیل هرات قرار گرفتند ، مجددا با جنگ تمام عیاری روبرو گردیدند که درینجا نیزنتوانستند کاری از پیش ببرند وبا تحمل تلفات سنگین عقب نشینی بطرف دلارام را آغاز کردند.اینک آخرین تلاش ارتجاع با پشت گرمی آی . اس . آی و سی . آی . ای برای تامین سریع حاکمیت یکدست ارتجاعی در کشور ، پاشیدن سرخاب و سفید آب تازه ای به رخسار شرمساروآبروباخته تئوکراسی اسلامی و تامین حاکمیت مجدد برای شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون ، هرچند هنوز باشکست قطعی فاصله دارد ، اما چانس پیروزی اش را در مواجهه با عوامل مختلف داخلی وخارجی تاحدود زیادی ازدست داده است .

بابه درازاکشیدن درگیری ها وتبدیلی " طالبان" ازیک نیروی به اصطلاح منادی صلح وامنیت به یک نیروی جنگ افروز و شریر ، برافتادن رازهای پشت پرده داخلی وخارجی ایکه باعث پیدایش و گسترش این حرکت گردید و تشدید فشار های اقتصادی ، سیاسی واجتماعی بالای مردم در مناطق تحت کنترل شان، اکنون دیگر " طالبان" تقدس کاذب اولیه شانرا در ذهن توده ها ی مذهبی نیز به سرعت ازدست می دهد و حمایت توده ای ازاینها به سرعت رو به زوال است .

**حکومت ربانی توانسته است با تحریک تمایلات شدید شوونیستی نوخاسته طبقه حاکمه ملیت تاجیک برای باقیماندن در راس قدرت و حاکمیت کابل ، جلو پیشروی طالبان را گرفته وحتی شکست های سختی برآنها وارد نماید .**

**ازجانب دیگر، حکومت هند دررقابت با اقدامات آی . اس . آی ، حکومت ایران ازبیم مبدل شدن افغانستان به یک پایگاه مخالفش مثلا به پایگاه رضا پهلوی و روسها و فرانسوی ها دررقابت با آمریکائی ها ازحکومت ربانی حمایت می نمایند. درین میان حمایت های هند وایران جدی بوده وآشکاراجنبه نظامی دارد . حتی عربستان سعودی به دلیل سلطه روحانیون حنفی مذهب بر جنبش طالبان تا حال ازین جنبش بصورت آشکارحمایت نکرده است . به این ترتیب پیدایش و گسترش جنبش " طالبان" دورتازه ای ازرقابت های ارتجاعی خارجی وامپریالیستی را درافغانستان دامن زده است .**

**پیدایش ونیرومندی " طالبان " برخلاف توقعات اولیه مرتجعین وامپریالیست هائی که آنها را سازماندهی نموده اند ، نه به ختم جنگ ببلکه به دوام آن، نه به تامین حاکمیت یکدست ارتجاع بلکه به مشخص شدن بیشتر مناطق تحت کنترل مرتجعین بر مبنای تعلقات ملیتی و درنتیجه تشدید خطر تجزیه رسمی کشور ونه به آبرومند شدن تئوکراسی آبرو ریخته ، بلکه به بی آبروئی آخرین حربه ارتجاع اسلامی ، منجر گردیده است .**

**نتیجه واقعی ظهور جنبش " طالبان" تاحال تضعیف بسیار جدی تنظیم های جهادی و کناررفتن تنظیم های قدرتمندی ازآنان از صف مقدم صحنه سیاسی کشوربوده است . هم اکنون حزب اسلامی گلب الدین وحزب وحدت مزاری همانند حزب اسلامی خالص، محاذ ملی گیلانی وجبهه نجات ملی مجددی درحال اضمحلال قرار دارند ، درحالیکه حزب وحدت اکبری ، اتحاد اسلامی سیاف و حرکت اسلامی محسنی دیگر کاملا به دنبالچه و آلت دست جمعیت اسلامی مبدل گردیده اند. درواقع فعلا ازمیان مجموع**

تنظیم ها ی جهادی صرفا جمعیت اسلامی با دردست داشتن حکومت درکابل از قدرت واقعی برخوردار است که آنهم فقط یک سوم خاک کشور را تحت کنترل دارد .
احتمال تجدید صف بندی جدیدمیان مرتجعین وجدو دراد . از یک جانب جلسات پیهم میان " طالبان" وگلب الدین حکمتیار بر گزار می گردد و از جانب دیگر روسها تلاش دارند با میانجیگری میان دوستم و مسعود مجددا آشتی و سازش بر قرار نمایند و حکومت ایران نیز می کوشد حزب وحدت را تمام و کمال در پهلوی حکومت ربانی قرار دهد .
با دوام جنگ های ارتجاعی که نتیجه مستقیم آن خانه خرابی روز افزون توده های مردم و وویرانی بیشتر مملکت است دو دورنمای احتمالی ارتجاعی خود را نشان می دهد . یکی دوام حالت تجزیه غیر رسمی کنونی ویا تجزیه رسمی کشور ودیگر تامین حاکمیت تئوکراتیک ارتجاعی سرتاسری با سلطه شوونیزم پشتون ویا شوونیزم تاجیک .
افغانستان و مردمان ملیت های مختلف این کشور فقط یک راه نجات دارند وآن راه انقلاب و راه سرنگونی قهری ارتجاع وامپریالیزم است . این راهی است که باید خود توده ها تحت رهبری پیشآهنگ انقلابی ، درآن گام بگذارند و خود را نجات دهند . هیچ نجات دهنده غیبی آسمانی و زمینی وجود ندارد که نجات توده هارا ممکن و میسر بسازد .
منتشر شده در شماره سیزدهم شعله جاوید ــ دور دوم

***

## تسلیم شدن براي مردن

سرانجام " اسطوره مقاومت ملی " در حال تسلیمی جان باخت و تعدادی از یاران نزدیک تسلیم شده اش را نیز با خود یکجا به معدومیت کشاند. " اسطوره مفاومت ملی " ، لقبی بود که خط امامی های سابق در شان عبدالعلی مزاری تراشیده بودند و با درد وحسرت که تعدادی از باورباخته ها جنبش دموکراتیک نوین کشور در میام روشنفکران ملیت هزاره نیز آنرا باور کرده بودند و همچون آش داغتر از آتش ، تبلیغ می نمودند .

**اما چه شد که ناگهان حباب ترکیدوپهلوان پنبه عرصه کارزار غرب کابل علی الحساب به تسلیمی و ذلت تن داد، خود وتعدادی از پهلوان پنبه های هسسنگرش را به معدوم گاه انداخت و کل لشکر و حشم وخدمش را نیز به پرتگاه شکست وازهم پاشیدگی کامل؟**

**اولا وقبل ازهمه باید گفت که عبدالعلی مزاری و حزبش نماینده ناسیونالیزم هزاره به مفهوم یک ملیت – حتی درقالب ناسیونالیزم ارتجاعی – نبوده ونیست.بنیادگرائی شیعه، این اساس ایدئولوژیک – سیاسی حزب عبدالعلی مزاری – ظرفی است که حتی ناسیونالیزم ارتجاعی هزاره را نیز نمی تواند درخود جای دهد. ناسیونالیزمی که این ظرف می تواند آنرا درخود جای دهد، یک ناسیونالیزم سکتاریستی است که فقط بخشی از ملیت هزاره – بخش پیروان مذهب جعفریه - رادر برمی گیرد و برای دو بخش دیگر یعنی اسماعیلی ها وسنی ها نمی تواند گنجایشی داشته باشد .**

**عبدالعلی مزاری، برخلاف مسعود ، دوستم، گلب الدین ویا ملاعمر که به علت سنی بودن تقریبا کامل تاجیک ها ، ازبک ها وپشتون ها توانسته اند پرچمدار ناسیونالیزم ارتجاعی مذهبی ملیت های شان باشند ، فقط توانست پرچم ناسیونالیزم ارتجاعی سکتاریستی جعفری را بردوش کشد ، پرچمی که هزاره های اسماعلیی وسنی که تقریبا نصف مجموع نفوس ملیت هزاره را تشکیل می دهند نتوانستند- و نمی توانند – در زیر آن جائی داشته باشند .**

**ناسیونالیزم هزاره بمثابه یک ملیت ، فقط می تواند آن ناسیونالیزمی باشد که تمامی بخشهای این ملیت را در برگیرد واین چیزی نیست مگر یک ناسیونالیزم سکولاریستی. اساسا تئوکراسی چه به عنوان یک سیستم ایدئولوژیک – سیاسی وچه به عنوان یک نظام حکومتی ، متضمن تفرقه و تشتت هزاره ها و خلاف وحدت ملیتی آنها است . ازینجا است که هر ناسیونالیست هزاره کم از کم باید بک سکولاریست باشد .**

**عبدالعلی مزاری هرگز از شیعه بازی – بمفهوم جعفری آن – دست نکشید . او که زمانی آشکارا می گفت " افتخار دارد اگر مزدور ایران خوانده شود" بدون هیچگونه توجهی**

احساسات ضد ایرانی هزاره ها ، مرجعیت جهانی خامنه ای برای شیعیان جعفری را رسما و بعنوان به اصطلاح رهبر شیعیان جعفری افغانستان مورد تائید قرار داد .
ازجانب دیگرتفاوت عبدالعلی مزاری خط امامی دیروزی وعبدالعلی مزاری امروزی بعنوان " اسطوره مقاومت ملی"صرفا درین بودکه او واعوان انصارش دیروز فقط روی ریسمان حکومت ایران بازی می کردند و امروز بازی با ریسمان آی . اس . آی و سی . آی . ای . را نیز در پیش گرفته بودند ونه تنها تومان بلکه دالر نیز خرج می کردند .
پایه اولیه زور وقوت حزب وحدت مزاری را درکابل خلقی ها و پرچمی هائی تدارکی دیده و سازماندهی کردند که نه تنها بمفهوم عام کشوری بلکه به مفهوم خاص ملیتی نیز خائنین ملی آشکار وعیانی بوده وهستند که دستان شان تا مرفق د رخون فرزندان ملیت های مختلف کشور – منجمله ملیت هزاره – رنگین است . این روباه های پیش بلدگله های خرس قطبی که خود شان وارباب شان، وطن را به ویرانه مبدل کردند ومردمان وطن را بخاک وخون کشاندند ویا در اطراف واکناف عالم به آوارگی انداختند ، تا آخرین نفس های زندگی مزاری ، یاوران و مشاوران نزدیکی باقی ماندند.
اکنون بعد از مرک گزاری ، جانشین موقتش کریم خلیلی ازادامه " مشی مستقل ملی " حزب وحدت اسلامی حرف می زند . اما واقعیت این است که حزب وحدت مزاری ، نه درزمان حیات خودش ونه بعد ازخودش دارای " مشی مستقل ملی " بوده و هست . نه تنها بنا به دلایلی که در سطور فوق بیان گردید، بلکه بدلیل عدم موضع گیری قاطع وروشن در قبال منافع ملی ملیت هزاره از یکجانب و موضع گیری نادرست وانحرافی علیه شوونیزم ضربت خورده طبقه حاکمه ملیت پشتون و شوونیزم نوخاسته طبقه حاکمه ملیت تاجیک از جانب دیگر.
مزاری وحزبش نه تنها نتوانست – ونمی تواند - برای حق تعیین سرنوشت ملیت هزاره مبارزه نماید ، بلکه درمورد خواست حقوق محدود فیدرالی نیز موضع روشن و قاطع نداشته وندارد. به اصطلاح مطالبات ملیتی ای که این حزب همیشه روی آن اصرار داشته

ودارد، سهم بیست وپنج فیصد درحکومت مرکزی وسهم مناسب درادارات ولایات دارای اهالی شیعه جعفری مذهب است. این مطالبات درعمل ناقض تقاضاهای گاه وبیگاه حکومت فیدرالی و متضمن قبول تقسیمات اداری فعلی ولایات کشور بوده وهست.اما مسئله صرفا درحد اینگونه مطالبات نه بلکه عمیقتراز آن است.

حزب وحدت اسلامی از همان ابتدای تشکیل ، سیستم تشکیلاتی خود را بر اساس سیستم تشکیلاتی شورای اتفاق که مبتنی بر شش ولایت هزاره نشین بود استوار نکرد و درعوض سیستم تشکیلاتی سازمان نصر را که براساس تقسیم بندی ولایت سر کاری تنظیم شده بود برگزید این سیستم تشکیلاتی بخشهای مختلف هزاره جات را به مراکز ولایتی موجود فعلی متصل کرد وذهنیت موجودیت مرکزیت های ولایتی درداخل هزاره جات راکه درطول سالهای جنگ مقاومت تا حدود معینی نزدهزاره ها شکل گرفته بود،مورد ضربت جدی قرارداده واز میان برد. این کار یک برتری جوئی ساده نصری ها برای تثبیت تفوق شان در حزب وحدت نبود بلکه به مفهوم واقعی کلمه یک خیانت محسوب می گردید، خیانتی درشمارخیانتهای بیشماردیگرومبتنی برخط ضد انقلابی و ضد ملی حزب وحدت . حضرات در ولایت بازی های سروکاری شان آنچنان با اشتیاق وشادی پیش رفتند که حتی القاب شخص شانرا مطابق به آن عیار کردند: آیت الله مزاری، آیت الله غزنوی، آیت الله پروانی، آقای میدانی، فلانی بلخی و بهمانی بغلانی وحتی مثلا" بهسودی میدانی " و جاغوری غزنوی و غیره و غیره . این حضرات که امروز علیه " تشیع درباری " – صفتی که به حزب وحدت اکبری و حرکت اسلامی محسنی اطلاق می نمایند– آه وناله سر می دهند ، خود شان تا چه حدودی ازلحاظ سیاسی درشکل دهی آن دخیل نبوده اند ومقدم برآن از لحاظ خط سیاسی تاچه اندازه ای می توانند خود ازین صفت مبرا باشند؟

درطرف مقابل نیز، مزاری وحزبش ، عمق تلاش شوونیزم ضربت خورده پشتون برای برقراری سلطه مجددش را نتوانستند ونمی توانند درک نمایند. به همین جهت مدتها

برای گلب الدین وحزبش خدمت کردند و در سر پانگه داشتن این نیروی درحال اضمحلال تا آن موقعی کوشیدند که با شکل و شمایل دیگر ونام تازه " طالبان" سروسامان یافت . مزاری وحزبش اگر با امیر غلجائی نسب همیاری و همکاری می کردند ، در مقابل سالاردرانی نسب ، مرزهای همکاری و همیاری را نیز در نوردیدند وبه سالار طالبان وحتی به نمایندگی ازآن به ملا بورجان سابقا خلقی بیعت نمودند و فراتر ازآن " ننگ وناموس " نیز تسلیم دادند ( مزاری همیشه می گفت سلاح ما ناموس ما است) .

ازجانب دیگرمزاری وحزبش، شوونیزم نوخاسته تاجیک رافاشیزم سکتاریستی پنجشیری می خواندند ومی خوانند. البته شکی وجود نداردکه دردرون ساختارنظامی، سیاسی واداری سرکارکابل، پنجشیری هاقدرت وقوت معینی دارند، همچنانکه دردرون ساختار سرکار ظاهرشاهی وداود شاهی ، درانی ها و مشخصا محمد زائی هاقدرت و قوت بیشتری داشتند . اما همچنانکه آن قدرت نمی تواند گفته گلب الدین مبنی برحاکمیت خاندانی و نه سلطه شوونیزم پشتون درگذشته را صحه بگذارد، موقعیت امروزی مرتجعین پنجشیری نیز شوونیزم تاجیک رابه سکتاریزم پنجشیری مبدل نخواهدکرد، آنهم با توجه با این امر که بر خلاف مورد محمد زایی ها درراس قدرت – ولو بعنوان یک سمبول – یک بدخشی قرار دارد .

آنچه بر غرب کابل آمد ، نتیجه اجتناب ناپذیر خط مزاری وحزبش ازیکجانب و وحشت کورکورانه ارتجاع چند قطبی حاکم درمجموع از جانب دیگر بود . میراثی که خط مزاری وحزبش برای هزاره های کابل برجای نهاد، قرار گرفتن در مقابل انتقام جوئی های کورکورانه وبی بندوباری های چپاولگرانه شورای نظاری ها و سیافی ها است چرا که این خط واین حزب خود بخش تفکیک ناپذیری از تمامی آن جنایات و ویرانگری ها و غارت گری های سه سال گذشته بوده است که توسط باندهای ارتجاعی گوناگون بر کابلیان و برسایر وطن داران اعمال گردیده است .

***

" بحثي پيرامون مواضع ايدئولوژيك – سياسي سازمان پيكار..." كه بيان كننده مواضع " سازمان كمونيست هاي انقلابي ... " دررابطه با مباحثات كميته انسجام ووحدت در مورد سازمان پيكار بود، در سال 1369 درنشريه دروني " سازمان كمونيست هاي انقلابي ... " منتشر گرديد . يك كاپي ازسند مذكور در اختيار سازمان پيكار قرارداده شده اما عكس العمل آن سازمان سكوت و قطع را بطه با كمتيه انسجام و وحدت بود . براي اين كه مباحثات فعلي ما در مورد سازمان پيكار بهتر و روشنتر درك گردد، سند مذكوررا ضميمه شعله جاويد شماره سيزدهم پخش مي نمائيم . گرچه متن سند مذكور فعلا نيز در اساس مورد تائيد ماست ، اما ملاحظات معيني درمورد آن مي تواند وجود داشته باشد.

# پیرامون

# " یگانه مشعلدار صدیق وراستین " ؟ !!

" سازمان پیکار برای نجات افغانستان" پس از یک سکوت تقریبا شش ساله ، مجددا صدایش را بلند کرده و چهارمین شماره از نشریه " رستاخیز " را در ماه اسد 1373 سندی بنام " سازش و توطئه ابر قدرت های امپریالیستی و ارتجاع علیه جنگ مقاومت خلق و انقلاب کشور ما در چهارچوب قرارداد ژنو " انتشار داده بود. از آن پس، نه خروج قوای شوروی ازافغانستان، نه انتقال قدرت از رژیم نجیب به رژیم اسلامی، نه جنایات بی‌شمار مرتجعین اسلامی و متحدین تازه مسلمان شده ی شان ، نه تجزیه ونابودی سوسیال امپریالیزم شوروی وبلوک امپریالیستی تحت رهبری اش و... هیچکدام نتوانست برای چند سال پیهم ، سکوت سنگین و معنی دار " سازمان پیکار برای نجات افغانستان "را برهم بزند. حال که باری این سکوت، ولو بخاطر خالی نبودن عریضه و اعلام این مسئله که " بلی ! ما هم اینجا تشریف داریم " شکستانده شده و حرفها و گفتنی هائی که می‌بایست درطی شش سال گذشته بیان می شد ، همه وهمه زده و شکسته یکی و یکبار کلوله شده و باداباد انداخته شده است ، جا دارد که آن را " با گوش هوش " بشنویم وبا معیارهای اصولی محک زنیم، ولو اینکه معلوم نباشد که بنا به " سنت پیکاری" بازهم رستاخیزیان " چندوچندین سال سکوت وآرامش " باوقار " برقرار نخواهندکرد .

**شماره چهارم " رستاخیز" ( شماره اول دوره دوم ) هویت و شکل و شمایلی برای سازمان پیکار بیان وترسیم می نماید که اعجاب برانگیز است :**

**"سازمان پیکار برای نجات افغانستان ... یگانه مشعل دارصدیق وراستین (م . ل . ا) بوده و است."**

**سرشت مشعلدار صدیق و راستین ایدئولوژی پرولتری را دو چیز معین می نماید :**

**1 – درک درست و روشن ازاصول عام ایدئولوژی پرولتری .**

**2 – تطبیق اصولی وخلاقانه اصول عام ایدئولوژی پرولتری در شرایط خاص کشور خودی.**

**برمبنای این دو معیار ، مراحل مختلف حرکت ویا بی حرکتی سازمان پیکار واسناد مختلف آنرا مورددقت وارزیابی قرار می دهیم تا ماهیت ادعای " رستاخیز" شماره چهارم روشن گردد.**

## برنامه وآئین نامه" سازمان پیکار برای نجات افغانستان "

**رستاخیز شماره چهارم در صفحه ( ب) پیش گفتار خود در مورد تاسیس سازمان پیکار می نویسد:**

**" ایجاد سازمان پیکار برای نجات افغانستان که درماهیت خود یک سازمان پرولتری بود، ولی شرایط وجو حاکم موجب گردید که در ایجاد آن ، موازین دیالکتیکی آنگونه که لازم ایجاد یک سازمان که پاسخ گوی ضرورت های انقلابی باشد رعایت نگردید ودرزمینه به عوض اینکه مرز بندی دقیق وروشن بین نظرات وافکار نوعی از شتاب زدگی شد که پیآمد های این شتابزدگی همانا انحرافات وحتی خیانت های عده ای ازافراد که در پروسه حرکی سازمان تبارز یافت ... "**

**همچنان رستاخیز شماره چهارم در صفحه (8) خود چنین می نویسد :**

**بزرگترین دستآورد اولین کنگره مؤسس ، برنامه وآئین نامه سازمان بود. برنامه سازمان سند معتبرتئوریک سیاسی است که پروسه حیاتی سازمان( استراتیژی و تاکتیک انقلاب وبالاخره ایجاد دولت نوین که همانا دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا ویا**

بمثابه مرحله گذار به سوسیالیزم وایجاد جامعه کمونیستی ) را ترسیم وارائه میکند ، که در روشنی آن سازمان می تواند به پیشبرد وظایف و مسئولیت های خویش توفیق یابد . تدوین وارائه یک برنامه انقلابی تنها وقتی میسر است که مبتنی بر واقعیت های عینی جامعه و جهان ودرک قانون مندی حاکم بر ساختار اقتصادی، سیاسی واجتماعی عام جهان وبطوراخص کشور ویاجامعه مشخص، متکی باشد . برای رسیدن به یک چنین هدف بزرگ وقتی ممکن است که از اسلوب و متود های دیالکتیک ماتریالیستی استفاده شود . دید دیالکتیک ماتریالیستی که یگانه اسلوب علمی درجهت شناخت طبیعت، جامعه و تفکر انسانی است مارا قادرمی سازد که نه تنها واقعیت عینی را آنطوری که هست ارائه نمائیم، بلکه عمدتا راه تغییر ودگرگونی آنرا نیز فراگیریم.

اولین کنگره سازمان پیکار با آنکه در خطوط عام بایک چنین اسلوب علمی اعتقاد داشته وبرمبنای همین اعتقاد بود که ایجاد سازمان پیکاررابه مثابه ضرورت تاریخی بحیث یک انترناتیوانقلابی مطرح، ولی دررابطه با اوضاع مشخص حاکم (تجاوز سوسیال امپریالیزم روس وقیام های خلق کشورما علیه این تجاوز بیشرمانه وغارتگرانه ازیک طرف وتسلط انحرافات ا پورتونیستی چپ وراست ازطرف دیگر) نتوانست برنامه راارائه نماید که واقعاپاسخگوی خاص انقلاب باشد. برنامه سازمان نواقص وکمبودهای داشت که این نارسائی ها در پروسه حرکی سازمان درک و تشخیص گردید... "

مطالبی که درجملات فوق مطرح می گردد خلاصه اش اینست که سازمان پیکار برای نجات افغانستان ، از لحاظ اصول عام کاملا درست و صحیح تشکیل گردید، اما ازلحاظ تطبیق اصول عام با شرایط خاص کشور نتوانست برنامه را ارائه نماید که پاسخگوی خاص انقلاب باشد وبرنامه اش نواقص و کمبودهای داشت . این که ازیک جانب مطرح می شود که برنامه سازمان پیکار در رابطه با اوضاع مشخص کشور، واقعا پاسخگوی خاص انقلاب نبود ، ولی از جانب دیگر فقط به نواقص کمبودهای برنامه اذعان می گردد، باعث تعجب است . اما این مسئله بیشتر قابل تعجب است که رستاخیزشماره چهارم حتی درقالب

یک جمله نیز بصورت مستند نمی تواند از اصولیت عام برنامه سازمان پیکار دفاع نموده و" نواقص و کمبودها "ی آن رادرمسایل خاص انقلاب افغانستان نشانی نماید . باتوجه به همین مسئله می توان گفت که رهبری سازمان پیکار برنامه سازمان شان را فعلا نیز دراختیار ندارند .

یکی از نکات جالب در جلسات کمیته انسجام و وحدت ( درسال 1368 ) این بود که نمایندگی سازمان پیکار ازنماینده هسته انقلابی کمونیست های افغانستان برای پیدا نمودن برنامه سازمان شان – که می گفتند در اختیار ندارند – طالب همکاری گردیده بود ؟!

پیکاری ها می گویند که علاوه بر برنامه تصویب شده توسط کنگره ، یک برنامه تسویدی نیز دارند که درسالهای 59 و 60 تهیه وتدوین گردیده وبا رغم نواقص وکمبودهای برنامه اول درحلقات سازمانی مورد جروبحث قرارگرفته است، اما توسط کدام مجمع با صلاحیت سازمانی تصویب نشده است . این " برنامه " نیز متاسفانه در دسترس قرار ندارد، نه در دسترس ما و نه در دسترس خود پیکاری ها .

درجلسات کمیته انسجام و وحدت، نماینده هسته انقلابی، با توجه به عدم دسترسی نمایندگان سازمان پیکار وبرنامه های تصویبی و تسویدی سازمان شان، ازآن ها خواست که رئوس مطالب این برنامه هارا – اگر بخاطر دارند - بیان نمایند. تصویری که درمقابل این خواست نماینده هسته انقلابی توسط نمایندگان سازمان پیکار ازبرنامه های تصویبی وتسویدی سازمان شان ارائه گردید، یک تصویرناروشن و گنگ وابهام آمیز بود که حتی به اختصار نیز نمی توانست سیمای این اسناد " مفقودالاثر" رابیان نماید . " وعده سرخرمنی " که مبنی برتلاش آنها برای پیدانمودن برنامه های سازمان شان داده می شد، متاسفانه آنچنان قاطع و روشن نبود که بتوان امیدواربودروزی و روزگاری چشمان مان با نور تابناک آن " اسناد معتبرتئوری سیاسی " روشن خواهند شد .

بامراجعه به سند" معیارهای عضویت سازمان پیکار برای نجات افغانستان " که پیکاری ها آنرا آئین نامه سازمان شان می پندارند، در مورد برنامه سازمان پیکار به مسئله عجیبی بر می خوریم که اساسا موجودیت برنامه سازمانی را تحت علامت سوال قرار می دهد. قبول برنامه سازمانی یک معیار( شرط ) اساسی برای عضویت درهرسازمان سیاسی محسوب می گردد . اما چنین شرط ( معیار ) اساسی در" اساسنامه سازمان پیکار" وجود ندارد وبصورت بسیار مشخص، قبول برنامه سازمانی بعنوان یک شرط عضویت در سازمان پیکاردرآن درج نمی باشد. طرح مسئله عضویت به این صورت، حتی در صورتیکه برنامه سازمانی مدون و مرتب اصولی ای نیز وجود داشته باشد، موجودیت آنراعملا به یک چیز زاید مبدل می نماید، آنچنان که بودونبود آن مساوی خواهد بود .

اینک مدت بیشتر از پانزده سال اززمان تاسیس سازمان پیکار می گذرد . آیا اعجاب برانگیز نیست که سازمانی در طول این مدت زمان طولانی بدون اینکه قبول برنامه سازمانی شرط عضویت درآن باشد، بتواند به موجودیت خود ادامه دهد و ازآن مهمتراینکه ادعا داشته باشد که یگانه مشعل دار صدیق وراستین ایدئولوژی پرولتری بوده و است ؟

واقعیت اینست که تاسیس سازمان پیکار هم ازلحاظ درک درست و روشن از اصول عام ایدئولوژی پرولتری و هم از لحاظ تطبیق اصولی وخلاقانه اصول عام در شرایط خاص افغانستان، بصورت عمده طبق معیارهای پایه ای کمونیستی صورت نگرفته بود.

دررابطه با تطبیق اصول عام باشرایط خاص کشور، پیکارهاخود در" رستاخیز" شماره چهارم اعتراف دارند که : درایجاد سازمان پیکارموازین دیالکتیکی آنگونه که لازمه ایجاد یک سازمان که پاسخ گوی ضرورت های انقلابی باشد رعایت نگردید؛ مرز بندی دقیق وروشن بین نظرات و افکار نیروهای متشکل درسازمان صورت نگرفت و بجای آن باشتاب زدگی موجودیت سازمان پیکار اعلام گردید. درست بهمین علت بود که کنگره مؤسس سازمان پیکار نتوانست برنامه ای راارائه نماید که دررابطه با اوضاع کشور واقعا پاسخ

گوی خاص انقلاب باشد . اما برخلاف ادعای رستاخیز شماره چهارم ، ایجاد سازمان پیکار ازلحاظ مواضع آن ایدئولوژیک – سیاسی نیزبه صورت درست واصولی، بآن صورتیکه لازمه یک سازمان مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ( آن وقت مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه ) هست ، تحقق نیافته بود. بخش های متشکله سازمان پیکار که هریک سوابق جداگانه ونظرات وپراتیک مبارزاتی خاص خود شان را درگذشته داشتند ، بدون اینکه ازلحاظ برناموی وآئین نامه وی روی خطوط خاص وعام مورد لزوم به توافق برسند، کنگره سازمان پیکار را تشکیل داده و موجودیت این سازمان را اعلام نمودند . درین مورد، سازمان پیکار خود، سیزده سال قبل از انتشار شماره چهارم " رستاخیز"، درصفحه نهم " رستاخیز " شماره سوم بسیار به روشنی وصراحت نوشته است که :

" ... وحدت های که درنتیجه مبارزه ناقص بوجود می آید استوارنخواهد بود. هرآن وهرلحظه مسایل لاینحل متبارزوبنیاد این وحدت را درهم خواهد ریخت . مثال های چنین وحدت های ناقص وعاری ازمبارزه اصولی را جنبش روشنفکری افغانستان زیاد درخود دیده است . وحدت سازمان جوانان مترقی، وحدت های گروه انقلابی، اخگروساما، منجمله وحدت سازمان خودمان و غیره که نمونه های برازنده ازوحدت های غیراصولی و فاقد مبارزه ایدئولوژیک عمیق می باشد.... " .

بخاطر روشن شدن بهتر مسئله ، دراینجا قسمت های از بحث های نمایندگان سازمان پیکار در جلسات کمیته انسجام و وحدت با نماینده هسته انقلابی کمونیست های افغانستان ، نقل میگردد :

" تشکیل پیکار خطوط ایدئولوژیک سیاسی روشن نداشت وبصورت یک پروسه دیالکتیکی پیش نرفت، درزمینه عجله صورت گرفت و نتایج آن دیده شد ... " . " ... بعد از طی پروسه یکساله ثابت شد که سازمان پیکار سازمانی نبوده که با یک خط درست و استحکام تشکیلاتی ایجاد شده باشد... " . " ... سازمان در رابطه با خطوط ایدئولوژیک –

تشکیلاتی ابهامات داشته و تشکیل آن دیالکتیکی نبوده ... " . " ... بخش های تشکیل دهنده سازمان دیالکتیکی جمع نشده بودند ... " .

بدین گونه بوده که مواضع سازمان پیکار برای نجات افغانستان دررابطه با دو موضوع ایدئولوژیک بسیار مهم برای کل جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش کمونیستی افغانستان ، یعنی رویزیونیزم سه جهانی ورویزیونیزم خواجه ای، نمی تواند بصورت درست و اصولی عیار گردد. بازهم به بحث نمایندگان سازمان پیکار در جلسات کمیته انسجام ووحدت رجوع می نمائیم :

" دربرنامه سازمان پیکار موضع گیری همه جانبه و قاطع علیه تئوری سه جهان صورت نمی گیرد که یکی از ضعف های برنامه است و ضعف های دیگر هم وجود دارد. باتئوری سه جهان برخورد تحلیلی وهمه جانبه صورت نگرفته و بمثابه تئوری ضد انقلاب دانسته نشده است ، بلکه بمثابه عامل تفرقه رویش بحث شده . "

" دررابطه با خواجه و خواجه ایزم سازمان پیکار موضع روشن وقاطع دراول (منظوردرکنگره ودربرنامه است ) نداشته است ... " .

" پرابلم ما رد برنامه وجایگزینی برنامه انقلابی بجای آنست ... " .

ازآنجای که متاسفانه برنامه سازمان پیکار در دسترس قرار ندارد، بحث روی مندرجات آنرا فقط درهمین حد وحدودی که پیکاری ها خود قبول دارند ، بناچار متوقف می سازیم . گرچه با توجه به مباحث اسناد معدود بعدی سازمان پیکار، دررابطه با برنامه، روی مسایل ایدئولوژیک – سیاسی مهم دیگری نیز می توان جر وبحث براه انداخت، ولی بهتر است که مباحث متذکره را درحین بررسی همان اسنادمشخص مورد ارزیابی ودقت قرار داد.

سند " معیارهای عضویت در سازمان پیکار برای نجات افغانستان " که پیکاری ها همیشه بنام آئین نامه سازمان شان ازآن یادمی نمایند، بخوبی نشان می دهد که معیار های عام

**وخاص ایدئولوژیکی وتشکیلاتی ایکه برمبنای آن سازمان مذکورایجاد گردید، تاچه اندازه های بصورت بسیارعمیق واساسی با معیارهای پرولتری فاصله داشت است .**
**درصفحه اول ودوم سند " معیار های عضویت در سازمان پیکار برای نجات افغانستان " مطالب ذیل درج است :**
**" انقلاب اکتبر 1917 اولین تجربه م - ل درراه رهبری خلقهای تحت ستم بسوی آزادی وبرابری بود . ازآن پس تجارب متعدد خلقهای سراسر جهان بیش از پیش حقانیت م - ل را بعنوان تنها ایدئولوژی انقلابی ورهائی بخش خلقها باثبات رساند. چه بسا جنبش های انقلابی که بدلیل محصوربودن در پیله اندیشه ها وشیوه های خرده بورژوازی و عدم دسترسی وبکار بردن م – ل، علیرغم دادن قربانی های فراوان دچار شکست شدند : تجارب نشان داده که بجز اندیشه کمونیستی هیچ اندیشه دیگری نمی تواند انقلابات آزادیبخش وپرولتری را به پیروزی رسانده وانسان را ازبندگی واسارت نجات بخشد .**
**ونیز آنهایی که کوشش می کنند با تهی کردن م – ل از مضمون ماتریالیستی آن و بکار گرفتن شیوه های عمل وسازماندهی غیر علمی و به زعم شان انقلاب خلق را به پیش برند هیچگاه این مدعیان دروغین انقلاب ، با چنین ایدئولوژی التقاطی قادر به رهبری انقلاب نبوده و سرانجام انقلاب را به شکست حتمی مواجه می سازند .**
**ونیزآنانی که م – ل را صرف درحرف قبول کرده ودرپی تلفیق آن به شرایط مشخص جامعه خود نیستند، نیزنمی توانند با چنین برداشت ذهنی ودگماتیک ازعلم انقلاب،انقلاب رابه پیروزی برسانند.**
**تطبیق م – ل امریست همه جانبه و وسیع و ساحه ها ومراحل مختلف حرکت انقلابی و زندگی سازمان انقلابی را در بر میگیرد... "**
**" ... ازآنجای که ازطرفی جنبش مارکسیستی – لنینیستی کشورما مراحل اولیه رشد خودرا طی می کند ... " .**

چنانچه ملاحظه می شود ، در جملات فوق صرفا از مارکسیزم – لنینیزم صحبت بعمل می آیدو در هیچ جای اندیشه مائودون مطرح نمی گردد.این امر، علیرغم اینکه درماده اول معیارهای عضویت در سند مذکور، قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژیک سازمان، شرط اول عضویت درسازمان پیکار دانسته می شود، درخورتوجه و سزاواردقت است .

آیا تصادفی است که درماده اول معیار های عضویت قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژی سازما ن پیکار مطرح گردد، اما در عین سند بارها ایدئولوژی مورد قبول سازمان پیکار مارکسیزم – لنینیزم دانسته شود و هیچ گونه ذکری ازاندیشه مائوتسه دون بعمل نیاید؟ نه خیر، به هیچ صورت نمی تواند تصادفی باشد .

اصولا اگر به همان جملات اول سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار... " بخوبی دقت نمائیم ، در می یابیم که درک سازمان پیکار، نه تنها ازماهیت انقلاب اکتبر، بلکه حتی از ماهیت ایدئولوژی کمونیستی نیز غلط وناردست است .

" انقلاب اکتبر 1917 اولین تجربه م – ل د رراه رهبری خلقهای تحت ستم بسوی آزادی و برابری بود . ازآن پس تجارب متعدد خلقهای سراسر جهان بیش از پیش حقانیت م – ل را بعنوان تنها ایدئولوژی انقلابی ورهایی بخش خلقها باثبات رساند . "

درین هیچ جای شکی نیست که ایدئولوژی کمونیستی یگانه ایدئولوژی انقلابی ورهائی بخش است که خلقها ی سراسر جهان را بسوی آزادی و برابری هدایت ورهبری می نماید.

اما مقدم براین وقبل از همه توجه وتکیه روی این مسئله ضروری واساسی است که ایدئولوژی کمونیستی یک ایدئولوژی طبقاتی است ، ایدئولوژی ای است متعلق به انقلابی ترین طبقه اجتماعی درتاریخ بشریت یعنی پرولتاریا .

ایدئولوژی کمونیستی د راساس ایدئولوژی پرولتاریا است ونه ایدئولوژی خلقها که شامل اقشار وطبقات اجتماعی مختلف می گردد.

سند " معیار های عضویت سازمان پیکار ... " کمونیزم را نه ایدئولوژی پرولتاریا بلکه ایدئولوژی خلق ها می داند . درست به همین جهت است که انقلاب اکتبر را بمثابه انقلاب خلق های تحت ستم ارزیابی می نماید .

البته با پیروزی انقلاب اکتبر، خلقهای تحت ستم در داخل امپراطوری روسیه بسوی آزادی وبرابری رهنمون شدند وهمچنان مشوق بزرگ ونیزپشتوانه بین المللی نیرومندی برای مبارزات سایر خلقهای تحت ستم درجهان بوجود آمد . اما انقلاب اکتبردراساس، انقلاب پرولتری دریک کشور امپریالیستی بود ونه انقلاب آزادیبخش ملی ( ملی – دموکراتیک ) دریک کشور تحت سلطه امپریالیزم خارجی .

سند " معیار های عضویت در سازمان پیکار ... " ماهیت انقلاب اکتبر را بعنوان یک انقلاب پرولتری ( سوسیالیستی ) در یک کشور امپریالیستی درک نمی نماید، بلکه آنرا بمثابه انقلاب خلقهای تحت ستم درنظر میگیرد . اساسا سند مورد نظر ما انقلاب جهانی را نه بمثابه انقلابی دارای دومؤلفه یعنی انقلابات پرولتری درکشورهای امپریالیستی و انقلابات ملی – دموکراتیک درکشورهای تحت سلطه ، بلکه بعنوان انقلابی دارای همان یک مؤلفه مد نظر میگیرد که انقلاب اکتبرنمونه پیروزمند آن است .

درواقع با توجه به همین بینش غلط وانحرافی ازماهیت ایدئولوژی پرولتری و ماهیت انقلاب اکتبراست که سند " معیارهای عضویت در سازمان پیکار ... " ضرورتی احساس نمی نماید که بصورت مشخص روی انقلاب چین – بمثابه نمونه ونقطه رجوع پیروزمند برای انقلابات آزادیبخش ملی – دموکراتیک خلقهای تحت ستم جهان ، منجمله خلقهای کشورما، انگشت بگذارد. ازین جهت همانگونه که نمونه انقلاب اکتبر برایش در سراسر نوشته ، بعنوان یک نمونه قابل ذکر وقابل تاکید، کافی ووافی است ، مارکسیزم – لنینیزم نیز کفایت می نمایدو زمینه ای برای طرح اندیشه مائوتسه دون باقی نمی ماند .

البته روشن است که برای حزب ما ، همانگونه که مارکسیزم و لنینیزم جهان شمول است ، مارکسیزم نیز جهانشمول بوده و مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم دریک کلیت واحد

**ایدئولوژی پرولتری جهانی را افاده می نماید. لذا مائوئیسم ( آنوقت اندیشه مائوتسه دون) پدیده صرفا متعلق به کشورهای تحت سلطه نمی باشد. بحث موجود در رابطه با سازمان پیکار مطرح می گردد که چگونه و از چه زاویه ای به اندیشه مائوتسه دون کم توجه باقی می ماند .**

**خلاصه باید گفت که سند " معیار های عضویت سازمان پیکار ... " درک روشنی ازاین مسئله ندارد که مارکسیزم – لنینیزم به مرحله نوین مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ( وبه بیان دقیق ترامروزی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ) ارتقاء وتکامل یافته است به همین جهت است که در چند جا از ایدئولوژی مورد قبول سازمان پیکار بصورت مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون نام می برد ودر چندین جای دیگرصرفا بنام مارکسیزم – لنینیزم .**

**براساس همین کم توجهی به اندیشه مائوتسه دون است که سند " معیار های عضویت سازمان پیکار ... " درمورد استراتیژی مبارزاتی ساکت می ماند و خاموشی اختیار می کند .**

**سند مورد بحث ما ، ابتدامجموعا ( 9 ) معیار را برای عضویت سازمان پیکار بر می شمرد وبعد در مورد هشت معیار آن توضیحاتی می دهد ، ولی د رمورد معیار شماره سوم ساکت باقی می ماند . معیار شماره سوم چنین است : " استراتیژی وشیوه های کار سازمانی ر ا قبول داشته باشد".**

**همانند مسئله مورد بحث قبلی راجع به حذف اندیشه مائوتسه دون از چندین جای مورد ضرورت، دراینجا نیز باید گفت که این سکوت و خاموشی در قبال استراتیژی مبارزاتی ، یک امر تصادفی وناشی از فراموش کاری نمی باشد. واقعیت این است که سند مورد نظر ما، براساس مطالبی که قبلا درمورد ماهیت ایدئولوژی پرولتری، ماهیت انقلاب اکتبر، اهمیت انقلاب چین برای انقلابات خلقهای تحت ستم جهان و عدم درک ارتقای مارکسیزم – لنینیزم به مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ( ولابد آنوقت مارکسیزم –**

لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ) بیاد داشتیم ، اساسا نمی توانست روی استراتیژی جنگ خلق به مثابه استراتیژی مبارزاتی سازمان پیکار تکیه نماید . ازین جهت ناگذیر است معیار سوم برای عضویت در سازمان پیکار را بدون توضیح وتشریح بحال خود رها نماید .

اما تاآنجای که به طرح مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژی سازمان پیکار مربوط می گردد، نیز ناروشنی ها ویا درواقع عدم موضع گیری های بسیار اساسی و پایه ای درسند مورد نظر ما بچشم می خورد. برای اینکه مطلب بخوبی روشن گردد معیار شماره اول عضویت در سازمان پیکار و مطالب توضیحیه مربوط به آنرا در اینجا مکمل نقل می نمائیم :

## " 1- قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژیک سازمان "

" 1- قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون بمعنی اعتقاد سطحی بآن نیست. نامزد عضویت بایستی درک علمی ازاصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون داشته باشد، درکلیه امور چه برخوردهای روزمره شخصی وچه در زمینه شعارهای سیاسی وتحقیقات سازمانی دارای دیدوشیوه عمل مارکسیستی باشد. این جهان بینی وشناخت صرف در برخوردطولانی نامزد عضویت حاصل می شود وبرای تکمیل آن در زمینه تئوری بایست نامزد عضویت بتواند به سوال های که درزمینه اصول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون مطرح می شود جواب دهد وقاطعانه برضدرویزیونیزم، عدم رویزیونیزم خروشچفی و رویزیونیزم سه جهانی مبارزه کند ."

طرح اینکه نامزد عضویت باید از اصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون درک علمی داشته باشد ، بسیار عالی وبالااست ، اما مادامی که سازمان پیکار خود بمثابه یک تشکیلات درک علمی از اصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون نداشته باشد ، تقاضای داشتن معیارمذکورازنامزد عضویت ، یک تقاضای بی پایه و

بی اساس است . درسطور قبلی همین نوشته نشان داده شد که چگونه سازمان پیکار درموارد معین و مشخص ازدرک علمی اصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون عاجز است ، وموارد معین دیگری نیز درلابلای کلمات وجملات مربوط به معیار اول عضویت بخوبی نمایان وروشن است .

درسند از مبارزه قاطع برضد رویزیونیزم صحبت بعمل می آید ولی صرفاازرویزیونیزم خروشچفی و رویزیونیزم سه جهانی نام برده می شود و حرف هم ازرویزیونیزم خواجه بمیان نمی آید، درحالیکه مواضع رویزیونیستی ضد مائوئیستی خواجه قبل ازایجاد سازمان پیکار توسط خواجه ایست های وطنی درمیان جنبش کشور ما مطرح گردیده بود . عدم موضع گیری سند بر ضدرویزیونیزم خواجه، نه تنها موضع گیری ضدرویزیونیستی سازمان پیکاررادر کل خدشه دارمی سازد، بلکه نشان میدهد که موضع گیری علیه رویزیونیزم سه جهانی نیزدرحد معینی مبتنی برهمان مواضع خواجه ای صورت گرفته است. این موضوع در مراحل بعدی پروسه حرکی سازمان پیکاردر موضع گیری های خواجه ایستی عده ای ازرهبران موسس آن خود را نشان داد .

دراین جامشخص روی موضع گیری سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار... " بر ضد رویزیونیزم خروشچفی درنگ می نمائیم . وقتی خوب دقت کنیم در می یابیم که این موضع گیری نیز یک موضع گیری روشن وقاطع و استواراصولی نیست و در واقع باید گفت که خیانت اکثریت رهبران سازمان پیکار و تسلیم شدن های بعدی شان به سوسیال امپریالیست ها ورژیم دست نشانده شان درکابل، ریشه و مایه سازمانی خود را از همین موضع گیری نااستوار وناروشن علیه رویزیونیزم خروشچفی درکنگره مؤسس سازمان پیکار می گیرد .

سند فقط درهمان یک جای که قبلا نوشتیم ازمبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی صحبت بعمل می آورد و بس . درحالیکه ضروری ولازمی بود که در موارد معین دیگری که سند

**خود باب بحث را باز نموده است، علیه رویزیونیزم روسی – چه درشکل خاص وطنی – سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده آن درکشور موضع گیری می شد .**
**" معیار های عضویت سازمان پیکار ... " ازپیروزی انقلاب اکتبر صحبت بعمل می آورد، اما از شکست انقلاب و احیای سرمایه داری درشوروی حرفی نمی زند . سند از دوانحراف افراد و نیروهای که مارکسیزم – لنینیزم را بعنوان ایدئولوژی شان مطرح می نمایند این چنین صحبت بعمل می آورد:**
**1- تهی کردن مارکسیزم – لنینیزم ازمضمون ماتریالیستی آن وبکار گیری شیوه های عمل وسازمان دهی غیرعلمی**
**2 – قبول مارکسیزم – لنینیزم صرفا در حرف وعدم تلفیق آن باشرایط مشخص جامعه .**
**احتمالا ممکن است مورد اول متوجه " ساما " و " رهائی " و مورد دوم متوجه سازمان " اخگر " باشد . البته روشن است که خلاصه کردن انحرافات ساما ورهائی و اخگر درفرمول بندی فوق بسیار نادرست است ومضافا اینکه انحرافات مذکور به مقدار زیادی اساسا متوجه خودسازمان پیکار نیز هست ، هم از لحاظ بکارگیری شیوه های عمل وسازماندهی غیرعلمی و هم ازلحاظ عدم تلفیق اصول عام ایدئولوژی پرولتری با شرایط مشخص جامعه افغانستان ، که آنرا بعدا نشان خواهیم داد .**
**آنچه دراینجا مد نظر ماست این مطلب است که سازمان پیکار به نحوعجیبی در مورد رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی وکمونیزم دروغین ( رویزیونیزم ) آن ساکت و خاموش است. یک سازمان مدعی کمونیزم چگونه می تواند درماه جدی سال 1358 ، یعنی درست مدت چند روز قبل ازلشکر کشی سوسیال امپریالیست ها به افغانستان و پس از سپری شدن مدت بیست ماه ازکودتای منحوس هفت ثور و موجودیت بالفعل حاکمیت سیاسی رویزیونیست های خلقی و پرچمی اینگونه درمبارزه علیه رویزیونیزم دارای قدرت حاکمه در کشور" مسامحه کاری وسهل انگاری نماید ؟ "**

مسامحه کاری وسهل انگاری " ایکه درست سه روز قبل از لشکر کشی سوسیال امپریالیست ها به کشور هیچگونه نشانه وعلامتی در مورد آن مشاهده نمی نماید .
درواقع از درون همین " مسامحه کاری و سهل انگاری " ، خیانت اکثریت رهبران سازمان پیکار وتسلیم شدن شان به سوسیال امپریالیست ها ورژیم دست نشانده آنها وبصورت بسیار مشخص " حزب عدالت دهقانان ، بیرون آمد .
" مسامحه کاری وسهل انگاری مذکور" در ماده پنجم معیار های عضویت و توضیحات پیرامون آن بخوبی هویدا است . برای روشن شدن بهتر مطلب ، ماده ششم وتوضیحیه مربوط بآن را مکمل نقل می نمائیم :
" دارای عزم استواردرآموختن وبکاربردن فن مبارزه با پولیس و مخفی کاری باشد " .
مبارزه با پولیس و پولیس سیاسی وفن مخفی کاری بسیار گسترده و وسیع می باشد. دقیقا با وسعت اصول وتاکتیک های که پولیس ونیروهای امنیتی دشمن هر روز کشف ودر مبارزه با انقلابیون و پیشروان خلق بکار می برد. فرد بایست دارای استعداد درک و کشف شیوه کار وعمل نیروهای پولیسی وامنیتی دشمن و تبارز عکس العمل های مناسب دربرابرآنها باشد . این استعداد بطورغریزی در افراد نهفته نیست، ما معتقدیم هرکسی که قادر به تمیز خلق و دشمن خلق باشد و مصمم به مبارزه با دشمن خلق قرار گرفته ودر جبهه خلق است دارای استعداد های فوق می باشد. بعبارت دیگر قادر است خود راآنچنان آموزش دهد که در هرمورد با ایجاد عکس العمل های مناسب دربرابر شیوه های پولیسی دشمن کلیه زحمات وفعالیت های آنان را بی اثرنماید . کسب فن فوق ( فن مخفی کاری ) و مبارزه با پولیس سیاسی نیاز به ممارست و پیگیری دائمی دارد . باید هرگونه نوآوری در شیوه های کار وبرنامه های پولیس را مد نظر داشته ، تغییرات آنرا کشف کرده و دربرابر آن پادزهرمناسب تشریح کرد، تارعایت اصول فوق بصورت خصوصیت عادی و خود بخودی انقلابی شود . درکسب آموختن فن مخفی کاری ومبارزه با پولیس دشمن نظم و پیگیری دو اصول طلایی می باشد .

**لیبرالیزم وپراگنده کاری دودشمن عمده ونابود کننده دریادگیری مخفی کار وفن مبارزه با پولیس دشمن است . "** ( ص 6 و 7 سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ... " )

**چنانچه ملاحظه می گردد از پولیس دشمن بصورت گنگ و مبهم زیاد صحبت بعمل می آید، اما این موضوع بسیار مهم به فراموشی سپرده می شود که پولیس سیاسی رژیم حاکم به مثابه یک رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی ، مستقیما توسط متخصصین کا. جی . بی . سازماندهی می شود وافراد آن حتی درداخل "شوروی " تحت تعلیمات و آموزش های بسیار دقیق قرار می گیرد و ازهمه مهمتر اینکه کل شبکه پولیسی رژیم تحت فرماندهی کا. جی . بی . کار وفعالیت می نماید و بهمین جهت مبارزه علیه پولیس سیاسی رژیم درعین حال مبارزه علیه کا . جی . بی نیز شمرده می شود .**

**اگر مبارزه با پولیس و مخفی کار صرفا در ماده ششم معیار های عضویت درج می شد . ولی تحت شماره پنجم در بخش توضیحات ، پیرامون آن تشریحاتی ارائه نمی گردید، " فراموش کاری" فوق الذکر قابل توجیه بود . اما مادامی که مسئله مذکور توضیح داده می شود ، ولی در مورد موضوع بسیار مهم مبارزه علیه کا . جی . بی و شیوه های عملکرد وسازماندهی آن که اساس تعلیمات پولیس سیاسی رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست ها را می سازد، صد درصد سکوت و خاموش رعایت می گردد، باید موضوع را بعنوان یک قضیه جدی درنظر گرفت .**

**باید بخاطر داشت که اکثریت رهبران مؤسس سازمان پیکار ، آشکارا در پهلوی رژیم دست نشانده و سوسیال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر قرار گرفته وبصورت خائنین کاملا آفتابی خود را نشان دادند، که دراین مورد رستاخیز شماره چهارم نیز مطالب و مسایلی را به بحث گرفته است . اما علاوه براین خائنین آفتابی ، یک تعداد دیگر ازافراد رهبری سازمان پیکار نیز بقول خود شان بعنوان یک تاکتیک وارد تعهداتی برای همکاری با رژیم دست نشانده و درواقع با سوسیال امپریالیستها گردیدند که رستاخیز شماره چهارم درین مورد نه تنها سکوت اختیار نموده ، بلکه بصورت مستقیم ویاغیر مستقیم**

به تعریف وتمجید وقدردانی ازآنها نیز پرداخته است . مثلا فرد مفقود الاثر که بنام " پرویز" یاد شده است و یا مثلا یکی دیگری ازرهبران سازمان پیکار که مدت زمان اندکی بعد از ایجاد سازمان پیکار ، غرض تبریکی به " حضور " ببرک کارمل " شرفیاب " گردیده بود تافرصتی برای تنفس بوجود بیاید ؛ تبریکیه ای به مناسبت اشغال کشور توسط ارتش متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی تبریکی بمناسبت اسارت کشور و فرصتی برای یک تنفس ننگین یعنی یک تنفس تسلیم طلبانه !! ؟

حال سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار..." را در رابطه بامسئله سازماندهی وشیوه های کار سازمانی مورد ارزیابی قرار می دهیم . سند ، خود درین مورد چنین می گوید:

" تطبیق م – ل امریست همه جانبه وسیع و ساحه ها ومراحل مختلف حرکت انقلابی و زندگی سازمان انقلابی را در بر می گیرد.

یکی از ساحه ها ویکی از مهمترین آنها سازماندهی و شیوه ها کار سازماندهی است . اگر ما نتوانیم شیوه های لیبرالیستی وانارشیستی سازماندهی را به شیوه های انقلابی م – ل بدل نمائیم، اگر نتوانیم معیارهای صحیح وانقلابی برا ی عضویت تعیین نمائیم و اگر درزمینه تطبیق معیارهای تعیین شده برخورد قاطع و بی گذشت نداشته باشیم ، هیچگاه از حدود یک سازمان شبه انقلابی، از حدود مجمع و محافل دوستانه یکرنگ و یکدل فراترنخواهیم رفت . " ( ص اول ودوم سند مذکور )

براساس بیانات فوق ، بایدگفت که اگر کنگره مؤسس سازمان پیکار در امر سازماندهی و شیوه های کار سازماندهی، با طرد شیوه ها لیبرالیستی و انارشیستی به شیوه ها سازماندهی انقلابی پرولتری دست نیافته باشد، سازمان پیکار فقط می تواند یک سازمان شبه انقلابی و یک محفل دوستانه تلقی گردد و نه یک مشعلدار صدیق وراستین ایدئولوژی پرولتری ، آنگونه که رستاخیزشماره چهارم ادعا نموده است .

پیکاری ها عموما از سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ... " بعنوان آئین نامه سازمان شان یاد می نمایند. انسان واقعا حیرت می نماید که چگونه افرادی که حتی یک درک و

**فهم کلی وعمومی ازیک آیئن نامه سازمانی ندارند جرئت می نمایند که دورهم جمع شده و کنگره ای برای تاسیس یک سازمان سیاسی پرولتری تشکیل دهند وسازمانی رابوجود بیاورند که سند " معیارهای عضویت..." آئین نامه آن محسوب می شود ؟ !!**

**این " آئین نامه سازمانی " نه ماده بنام معیارهای عضویت دارد که درمورد هشت ماده آن توضیحاتی داده شده ویک ماده آن بدون توضیح و تفسیر بحال خودرها شده است . درین " آئین نامه سازمانی " نه اصول تشیکلاتی معلوم اس ، نه ساختمان تشکیلات روشن است ، نه حدود صلاحیت ها ، مسئولیت ها ووظایف درآن معین و مشخص شده و نه چگونگی مکافات و مجازات اعضاء مستحق مکافات وسزاوار مجازات درآن درج می باشد . آیا سازمانی ک مبدا واساس تشکیلاتی آن بر چنین آئین نامه ای استوار باشد ، غیرازیک جمع انارشیست ولیبرالیست چیز دیگری می تواند باشد ؟ متاسفانه هنوز که هنوز است، پیکاری ها ازین سند بی دست وپا و سروگردن بنام آئین نامه سازمانی شان یاد می نمایند و آنرا از جمله بزرگترین دستاورد اولین کنگره مؤسس سازمان " شان می دانند . رستاخیز شماره چهارم درین مورد درصفحه هشتم خود می گوید:**

**" بزرگترین دستآورد اولین کنگره مؤسس ، برنامه وآئین نامهسازمان بود ... "**

**جالب اینجا است که رستاخیزشماره چهارم درمورد برنامه سازمان پیکار به نواقص وکمبودها اعتراف می نماید، اما درمورد آئین نامه هیچ چیزی نمی گوید، گو اینکه هنوزهم باید درست مورد تائید باشد !!!**

**" آئین نامه سازمان پیکار " نه شرط ( معیار ) برای عضویت در سازمان مطرح می نماید:**

**" 1 – قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک سازمان .**

**2 – تحلیل مشخص از اوضاع اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی جامعه وجهان داشته باشد ونیروهای انقلاب و ضدانقلاب به ترتیب اهمیت برایش مشخص باشد .**

**3- استراتیژی و شیوه های کار سازمانی را قبول داشته باشد .**

**4 - حرفه ای باشد**

**5 – انتقاد وانتقاد از خودرا فعالانه بکار برده ودائما با خصوصیت بورژوامآبانه مخصوص لیبرالیزم در خود ورفقا مبارزه کند .**

**6 –دارای عزم استوار در آموختن وبکار بستن فن مبارزه با پولیس و مخفی کاری باشد.**

**7 – قبول اصل سانترالیزم دموکراتیک در فرماندهی و تامین و بکار بردن فعالانه آن .**

**8 – گذشتاندن یک دوره کارتوده ای برای افرادی که بکارهای فکری اشتغال دارند .**

**9 – فعالیت در یکی از کمیته های سازمان و پرداخت حق العضویت . "**

(ص 2 و 3 سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ... " )

**بایقین کامل می توان بیان داشت که از ابتدای موجودیت سازمان پیکار تا حال ، نه تنها یکایک اعضای این سازمان از اعضای عادی گرفته تا اعضای رهبری سازمان مذکور ، بلکه خودسازمان پیکار در کلیت خود بمثابه یک سازمان هیچوقت نتوانسته معیارهای نه گانه مندرج در سند را با آن توضیحاتی که پیرامون آنها داده می شود ویا نمی شود، پوره نماید . مثلا به قسمتی از توضیحات ماده اول توجه نمائید :**

**" 1- قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون به معنی اعتقاد سطحی به آن نیست . نامزد عضویت بایستی درک علمی از اصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون داشته باشد، در کلیه امور چه برخورد های روزمره شخصی و چه در زمینه کار های سیاسی وتحقیقات سازمانی دارای دید و شیوه عمل مارکسیستی باشد ... "** ( ص 3 سند مذکور)

**ویا مثلا توضیحات ماده دوم را درنظر بگیریم :**

**" 2 – یعنی اینکه نامزد عضویت درمورد شناخت اقتصادی – اجتماعی افغانستان، روابط طبقاتی، شیوه تولید و میزان نفوذ امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم وهمچنان گروه های سیاسی کشور و خط مشی آنها، انحرافات رایج در بین آنها اطلاعات کافی داشته باشد ودر رابطه با این اطلاعات موضع روشنی اتخاذ کند، این موضع نباید با موضع سازمان متضاد باشد. "** ( ص 4سند مذکور)

مسئله این نیست که معیار های مذکور بسیار عالی اند و باید سطح آنها پائین آورده شود، بلکه مسئله این است که معیارهای که برای نامزد عضویت در نظر گرفته شده ،کنگره مؤسس سازمان پیکار خود نتوانسته بآنها دسترسی پیدا نماید. مثلا بصورت مشخص سه معیار اول ودوم وسوم را مد نظر قرار می دهیم .

1 – درک علمی از اصول اساسی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ، دید وشیوه عمل مارکسیستی در کلیه امور شخصی و سیاسی :

درصحبت های قبلی بحث حاضر دیدیم که سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ... " حتی بالای اندیشه مائوتسه دون تاکید جدی و اساسی ندارد چه رسد به اینکه اصولی اساسی آنرا بصورت علمی درک نموده وروی آن ایستادگی نماید . بهمین جهت سند ، خود شیوه عمل مارکسیستی ( مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ، آنوقت مائوتسه دون اندیشه ) ندارد.

2- اطلاعات کافی و موضع روشن در قبال اوضاع سیاسی واجتماعی جامعه و جهان ، روابط طبقاتی جامعه ، میزان نفوذ امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم ، گروه های سیاسی کشور وخط مشی آنها وانحرافات رایج در بین آنها .

کنگره مؤسس سازمان پیکار: الف – هیچگونه تحلیلی از اوضاع جهانی درآنوقت ارائه نداده است.

ب – دررابطه با اوضاع مشخص بنابه اعتراف خود رستاخیز شماره چهارم نتوانسته برنامه ارائه نماید .

ج – هیچگونه تحلیل طبقاتی ازجامعه افغانستان بعمل نیاورده است .

د – نتوانسته میزان نفوذ امپریالیزم بویژه سوسیال امپریالیزم را به خوبی درک نماید . چنانچه قبلا گفتیم حضور کا . جی . بی را درافغانستان احساس نمی نماید و حتی بالاترازآن روی نفوذ سوسیال امپریالیزم در کشور تاکید ویژه بعمل نمی آورد .

هـــ - مبارزه علیه رویزیونیزم برسرقدرت را درخط اول مبارزاتی سازمان پیکار قرار نمی دهد وفقط دریک سطح عام ، مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی را مطرح می نماید،آنهم در سطح مبارزه علیه رویزیونیزم سه جهانی .

و – علیه رویزیونیزم سه جهانی بصورت عام و علیه رویزیونیزم گروه انقلابی ( سازمان رهایی ) بصورت مشخص موضع روشن ، قاطع و همه جانبه ندارد .

ز – ازرویزیونیزم خواجه بصورت عام وازرویزیونیزم خواجه ایست های وطنی بصورت خاص اصلا به درک و فهمی دست نیافته است .

3 – قبول استراتیژی و شیوه های کارسازمانی .

سند ، نه درمورد استراتیژی سازمان پیکار روشنی می اندازد ونه شیوه های کارسازمانی آن را توضیح و تشریح می نماید . درنتیجه مشخص است که برای خود کنگره مؤسس سازمان پیکار و همچنان برای سند مورد بحث ما ، هم استراتیژی سازمان پیکار و هم شیوه های کارسازمانی آن ناشناخته و نامعلوم است .

گذشته از مباحث فوق ، آنچه را که سند در مورد (9 ) معیارمطروحه خودش مطرح می نماید، به نحو عجیب و غریبی انحرافی و گمراه کننده است :

" ازآن جای که ازطرفی جنبش مارکسیستی – لنینیستی کشورمان مراحل اولیه رشد خود را طی می کند و تقریبا هیچگونه معیارهای مارکسیستی آزمون شده در شرایط مشخص کشورما وجود ندارد واز طرفی دیگر جنبش وسازمان های انقلابی رشد می نمایند ، نمی تواند یک سلسله معیار های عضویت را برای مدت نامحدود بکار برد . بنابرین معیارهای که برای عضویت در سازمان تعیین می شوند ، جنبه موقتی داشته و می توان بعد ازیک دوره نه چندان کوتاه و آزمایشی درصورت لزوم تغییراتی درآن وارد کرد . " ( ص 2 سند مذکور )

برخلاف نظر مطرح شده درجملات فوق ، معیار ها یا شرایط عضویت چیزهای نیستند که فقط ازبوته آزمون در شرایط مشخص کشور بوجود بیایند . این معیارها ( شرایط )

**دراساس بین المللی اند و نه ملی و کشوری . مفهوم حزب لنینی بصورت عام ، در اساس یک مفهوم بین المللی است و بخش جدایی ناپذیری از لنینیزم. بصورت خاص آنچه راکه لنین در کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه درمقابل طرح انحلال طلبانه مارتف ،مبنی بر ضرورت عضویت دریکی از سازمان های حزبی برای هرعضو حزب، بیان نمود، برای تمامی سازمان هاواحزاب مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی یک معیار ( شرط ) برای عضویت است واعتبار بین المللی دارد .**

**مقدم برآن، قبول برنامه وآئین نامه تشکیلات ( سازمان یاحزب ) حتی برای مارتف نیز یک شرط اجتناب ناپذیر بود، زیرا که این شرط اساس ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی عضویت یک فرددرهرتشکیلات سیاسی اعم ازکمونیست، رویزیونیست، اسلامی، لیبرال، ناسیونالیست، فاشیست وغیره است. یعنی یک شرط ( معیار) مورد قبول تمامی تشکلات سیاسی در سطح تمامی جهان .**

**سازمان پیکار، البته فعالیت دریکی ازکمیته های سازمان را بعنوان معیاری برای عضویت افراد برشمرده وازین بابت معیارلنینی تشکیلات را گویا رعایت کرده است . اما متاسفانه اولین شرط ، یعنی قبول برنامه سیاسی سازمان را که درواقع مهمتر و اساسی تر از عضویت در یکی از کمیته های تشکیلات است- آنچنان مهم واساسی که حتی مارتف نیز نتوانسته بود آنرا نادیده بگیرد- آنچنان به فراموشی می سپارد که واقعا مایه تعجب فراوان است . این کار به معنی این است که یک سازمان سیاسی اعلان نماید که برنامه ای ندارد و اگر هم داشته باشد ، قبول آن شرط عضویت در سازمان مذکور نیست !! ؟**

**طرح مطلب فوق به هیچ وجهی به مفهوم این نیست که سازمان هاو احزاب ، درکشورهای مختلف ازلحاظ تشکیلاتی تفاوت های باهم نخواهند داشت، یقینا چنین تفاوت های وجود خواهند داشت ، اما این تفاوت ها، تفاوت های خاص خواهند بود و علیرغم موجودیت آنها ، تمامی سازمان ها و احزاب مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ازلحاظ اساس تشکیلاتی ، دارای اساس واحد مورد قبول در سطح بین المللی می باشند .**

درواقع برمبنای همین دید غلط ، مبنی برعدم موجودیت هیچگونه معیار تشکیلاتی آزمون شده درافغانستان است که سند مورد بحث ما ، ( 9) معیار مطروحه اش را معیار های موقتی وآزمایش اعلام می نماید که در صورت لزوم می توان تغییراتی درآنها وارد کرد ، منجمله در معیار شماره اول یعنی " قبول مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون بعنوان اساس ایدئولوژیک سازمان ." با توجه به اینکه مرجع صاحب صلاحیت برای وارد کردن تغییرات مورد لزوم در معیارها، بکلی نامعلوم و ناشناخته است، می توان بخوبی دریافت کرد ریشه ومایه حالت اسفبار تشکیلاتی سازمان پیکار درطول زمان موجودیت پانزده ساله اش، در کجا است .

باتوجه به همین بحث مختصری که در مورد برنامه وآئین نامه سازمان پیکار مطرح گردید، می توان با قاطعیت گفت که مواضع فیصله شده توسط کنگره مؤسس سازمان پیکار ، بخشی از مواضع مسلط انحرافی برکل جنبش کشورما در آن وقت بوده و به هیچ وجهی یک خط اصولی در تقابل با دو انحراف راست و " چپ " را نشان نمی دهد .

## رستاخیز شماره سوم

متاسفانه شماره های اول ودوم " رستاخیز " در دسترس ما قرار ندارد . پیکاری ها خود نیز در زمان فعالیت کمیته انسجام و وحدت دو شماره متذکره شانرا دراختیار نداشتند و به نظر می رسد که فعلا نیز چنین است ، زیرا که در " رستاخیز" شماره چهارم هیچ موردی از نقل مطالب مندرج درین دو شماره نشریه به مشاهده نمی رسد . به این ترتیب مجبوریم فقط به بررسی رستاخیز شماره سوم اکتفاء نمائیم .

### ایدئولوژي کمونیستي دروني ، برآمد دموکراتیك ، پوشش اسلامي :

یک نکته درخورتوجه درزمان انتشار شماره های اول ، دوم و سوم نشریه " رستاخیز " این است که این نشریه بعنوان نشریه درونی سازمان پیکار منتشر می گردد و ارگانی بود

برای پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک درونی . چنانچه این مطلب در صفحه اول شماره سوم " رستاخیز" در پاراگراف دوم مقدمه آن ذیلا مطرح گردیده است :

" رفقای رزمنده ! جریده رستاخیز ارگان نشراتی مرکزی وانعکاس دهنده نظریات کلیه رفقای وابسته به سازمان به منظور تحکیم وحدت اصولی و پیاده نمودن مبارزه ایدئولوژیک ( روی مطلب استراتیژی و تاکتیک تمامی سازمانها دربراه انداختن انقلاب افغانستان ومسایل عام مارکسیزم و پاره ای مسایل دیگر) برای هردوماه منتشرمیگردد و از شما رفقای رزمنده تقاضا میبرد که سهم گیری خود را باارائه نظریات واعتقادات سالم و پیشنهادات طی مقالات ابراز بدارید تا باشد باین ترتیب وحدت سازمانی را در یک نیروی متشکل و یکپارچه که مبارزه ایدئولوژیک، اصل انتقاد و انتقاد از خود و پافشاری روی اصول را اساس قرارداده بنیاد گذاریم و به دژ شکست ناپذیر بدل گردیم "

درست بهمین جهت بود که شماره های اول ، دوم و سوم " رستاخیز " در زمان انتشار شان ، صرفا بصورت درونی در میان روابط سازمان پیکار پخش می گردید و دراختیار غیر پیکاری ها قرارداده نمی شد .

اما پس ازآنکه دیگر رستاخیز از نشر بازمانده بود( بعدازسال شصت ) پیکاری ها شماره سوم آنرا معه " معیار های عضویت سازمان پیکار" ( که آن نیز تا همان موقع یک سند صرفا درونی سازمان پیکار تلقی می گردید ) درواقع به خاطر نوعی سند کشی برای ارائه مواضع شان به دیگران، در خارج ازکشور بیرون برده و کم وبیش در خارج ازروابط سازمانی شان پخش کردند.

ولی حال می بینیم که درتذکر مختصر هیئت تحریریه رستاخیز ، قبل از پیشگتفار ، سیمای نشریه مذکور به گونه دیگر ترسیم می گردد. این مطلب را نقل می نمائیم :

" تذکر : رستاخیز که بعد ازشماره سوم بنابر عوامل بازدارنده برای مدت طولانی از نشر بازمانده بود، اینک بنابر فیصله کنفرانس سرتاسری سازمان بحیث ارگان مرکزی تئوریک – سیاسی سازمان به نشر دوباره خویش آغاز می نماید . اعتقاد براینست که آغاز نشر

**مجدد آن نه تنها در روابط به پیشبرد وظایف تئوریک – سیاسی سازمان وجیبه خویش را پیش برده بلکه برای جنبش کمونیستی کشور نیز خدمتی در جهت آموزش و پرورش افکار کمونیستی انجام دهد . هیئت تحریریه " .**

**این مغالطه بخاطری صورت می گیرد که روی یک موضع بسیار مشخص مربوط به موضع گیری سازمان پیکار از ابتدای تشکیل تا سال شصت ( انتقال بخارج ) پرده انداخته شود وآن اینست که در طول این چند سال ، به اصطلاح کمونیزم سازمان پیکار همانند باصطلاح کمونیزم " ساما" یک کمونیزم درونی است و برآمد بیرونی ندارد . البته بین " کمونیزم درونی " پیکار و " کمونیزم درونی " ساما این قدر تفاوت وجود دارد که اولی در درون بصورت مکتوب وبنام سازمان است ودومی صرفا شفاهی سازمان پیکار در طول این چند سال هیچگونه موضع کمونیستی ای بصورت مستند درسطح جامعه که چه ، بلکه حتی در سطح وسیع صفوف شعله ای ها نیز اتخاذ نکرده و به پخش اسنادآن مبادرت نورزیده است .**

**دلیل این نوع حرکت را رستاخیز شماره سوم این چنین بیان می نماید :**

**"ماعقیده داریم که درمورداعضای سازمان وتوده های مردم بایدروش وشیوه های متفاوت آموزشی وپرورشی بکارگرفته شودیعنی اعضای سازمان ازطریق ارگان مرکزی پرورش سوسیالیستی ببینند وتوده های مردم ازطریق ارگانهای دموکراتیک آموزش دموکراتیک وملی بیابند."**

**باین ترتیب آموزش و پرورش کمونیستی ( بقول جریده سوسیالیستی ) بیک امر صرفا درون سازمانی مبدل می گردد درنتیجه مباحثه پیرامون مواضع سایر سازمان ها بجای اینکه یک حالت فعال جنبش را بخود بگیرد بیک امر درون سازمانی تبدیل می شود . ازجانب دیگر برای توده های مردم صرفا آموزش دموکراتیک و ملی باقی می ماند . البته دراین آموزش نیز " رستاخیز" شماره سوم نمی خواهد " دگماتیک " برخورد نماید بلکه خواهان وضع تاکتیک های مشخص نظر به " خواست جامعه " می باشد :**

" البته امیدواریم رفقا بدین وسیله برداشت نکنند که شکل برخورد ما به پدیده ها دگماتیکی است بلکه خواستار وضع تاکتیک های مشخص نظر به خواست جامعه می باشیم ، زیرا تطبیق خلاف تئوری با عمل را خواهانیم ، لذا با استفاده از تاکتیک های وضع شده خواست توده ها را پالش داده و ازسطح ملی به سطح دموکراتیک ارتقاء دهیم ... "( ص 23 ، رستاخیز شماره 3 )

دررابطه با پالش خواست توده ها از سطح ملی به سطح دموکراتیک ، " رستاخیز شماره سوم " موقف جالبی دارد که درصفحه 20 و 22 خود بیان می نماید:

" البته رفقا برما خرده خواهند گرفت که امروز نمی شود ازانقلاب ملی – دموکراتیک سخن گفت زیرا مفاهیم سوسیالیزم ، مارکسیزم وازین قبیل دیگر همه مسخ شده اند . ما هم باآنها همنوا بوده می گوئیم که البته مفاهیم واصلاحات توسط باندمزدور خلق وپرچم به استهزا گرفته شده مگر ما که مانند این باندهای عوام فریب و خائن به ملت، انقلاب را صرفا درچوکات و مفاهیم واصطلاحات پیاده نمی کنیم بلکه تطابق تئوری با عمل را خواهانیم و می توانیم به عوض انقلاب ملی دموکراتیک انقلاب ملی و رهائی بخش بنامیم که ملی مفهوم ضد امپریالیستی ورهائی بخش ضد استثمار طبقاتی را ارائه می دارد. "

این چنین است که سازمان پیکار دراساس با این نظر موافق است که مفاهیم کمونیزم ، سوسیالیزم، دموکراسی و غیره بخاطر جنایات باندهای خلق وپرچم وسوسیال امپریالیست ها دیگر نمی تواند بصورت آشکار درمیان توده ها مطرح گردد و لذا ضروری است که مفاهیم کمونیستی وحتی دموکراتیک را صرفا باید درمیان تشکیلات سیاسی بکار برد ودر کارهای توده ای ازنام بردن آنها صرف نظر کرده ومثلا بجای کلمه" دموکراتیک" کلمه " آزادیبخش " را مورد استفاده قرارداد؟!!

بااین چنین دیدگاهی ازکار دموکراتیک است که سازمان پیکار قصد می نماید ازسطح خواسته های ملی توده ها حرکت نموده وآنرا تاسطح خواسته ها ی دموکراتیک ارتقاء

دهد. اما درعمل مبارزه دموکراتیک که درآن صرفا نام بردن ازدموکراسی ممنوع می باشد کارسازواقع نمی شودو تعویض نام دموکراسی باکلمه آزادی بخش نیز نمی تواند چاره ساز باشد ، زیرا کلماتی ازاین قبیل نیز گویا توسط باندهای خلق وپرچم وسوسیال امپریالیستها مسخ گردیده است . بناء آنچه درعمل ودرواقعیت فعالیت ها باقی می ماندعبارت است از حرکت از سطح خواسته های ملی توده ها به همان صورتی که گویا هست، یعنی حرکت ازسطح پوشش های اسلامی درقالب تنظیم های اسلامی وشرکت درجنگ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی به نام مجاهد فلان وبهمان تنظیم اسلامی .

حقیقت این است که پیکاری ها در طول سلاهای جنگ مقاومت صرفا و صرفا فقط به یک صورت درین جنگ سهم گرفته اند : بنام مجاهد و تفنگچی این ویا آن تنظیم اسلامی وازین نگاه هیچ تفاوتی میان حرکت های پیکاری ها و حرکت های پوششی در قالب احزاب اسلامی توسط ساما،رهائی، اخگر و غیره وجود نداشته است . متاسفانه هنوز هم پیکاری ها حاضر نیستند ، جوانب انحلال طلبانه این حرکت های شانرا مورد انتقاد قراردهند، بلکه ازآن به افتخار کامل نیز یاد می نمایند . مثلا در شماره چهارم رستاخیز ، شرکت شانرا درجنگ مقاومت - که ازآن بنام شرکت درجنگ مقاومت خلق ویا جنگ رهائی بخش یاد می نمایند- بصورت دربست می ستایند . وحتی ازایفای رسالت تاریخی شان در امر رهبری جنگ آزادیبخش ( درصفحه نهم رستاخیز شماره چهارم) لاف وگزاف سر می دهند.

به این ترتیب سیر حرکی تفکر وعمل پیکاردر جریان جنگ مقاومت همان مسیری با پیمود که سیر حرکت تفکر وعمل رهائی وساما درپیش گرفت یعنی ایدئولوژی " کمونیستی" درونی ، برآمد دموکراتیک و التباس این برآمددموکراتیک با پوشش اسلامی . به همین جهت است که تمامی مخالفت های سازمان پیکار علیه رهائی وساما درمورد جمهوری اسلامی و دومرحله ای ساختن انقلاب ملی – دموکراتیک دعواهای صرفا درونی ( ابتدا دردرون خودسازمان پیکار وبعد درمیان مجموع شعله ای ها ) باقی می ماند

وپیکاری ها درعمل همان کارهائی را می نمایند که سامائی ها وافرادسازمان رهائی می کردند یعنی حرکت پوششی درقالب احزاب اسلامی و شمشیرزدن بریا نیروهای خواهان جمهوری اسلامی . مثلا جبهه ای که نیروهای اساسی سازمان پیکار ( دونفر!) بعدازضربت وارده براین سازمان درمرکز، به آن منتقل گردیده جبهه ای بوده است مربوط به یکی از تنظیم های اسلامی ونیروهای اساسی دو نفری سازمان مذکور درزیر حمله قوماندان آن تنظیم اسلامی به صد افتخار به کاروفعالیت سازمانی شان مصروف بوده اند .

**درمورد مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون :**

در رستاخیز شماره سوم گاهی از مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون حرف زده می شود، و گاهی هم از مارکسیزم – لنینیزم .

این بی دقتی درنام بردن ازایدئولوژی مورد قبول سازمان پیکار ، صرفا یک بی دقتی ادبی نیست ، بلکه ناشی ازیک بی دقتی ایدئولوژیک ریشه دار است که ازیکجانب به مواضع ایدئولوژیک رستاخیز شماره سوم در قبال رویزیونیزم دارودسته حاکم خلق وپرچم وسوسیال امپریالیزم شوروی و نیز به موضعگیری اش در قبال تاریخچه جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی کشور مربوط می گردد وازجانب دیگر حاکی ازعدم درک روشن تکامل علم انقلاب پرولتاریا توسط مائوتسه دون است .

درینجا به بی التفاطی وسهل انگاری سند " معیارهای عضویت سازمان پیکار ..." درقبال رویزیونیزم باندهای خلق وپرچم و میزان سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی برکشور که در سطور قبلی این نوشته مطرح کردیم ، بصورت تکرار نمی پردازیم ، بلکه وجه دیگری ازین بی التفاطی وسهل انگاری ویا درواقع " فراموشکاری" را مد نظر قرار می دهیم وآن عبارت است ازمخالفت با سوسیال امپریالیزم شوروی ورژیم مزدورش از یک موضع صرفا ملی .

براساس موضع متذکره صرفا به این موضوع اکتفا می گردد که سوسیال امپریالیزم شوروی دشمن ملی ما است که به کشور ما تجاوز کرده و مقاومت سرتاسری توده های مردم افغانستان را علیه خود برانگیخته است ؛ همچنان رژیم دست نشانده رژیمی است

که توسط دشمن ملی متجاوز برکشورما تحمیل شده ومورد قبول توده های مردم ما نمی باشد . درین موضعگیری که مبارزه علیه رژیم مزدور و دشمن متجاوز و اشغالگر از دید کمونیستی یعنی مبارزه علیه رویزیونیزم روسی و شکل خاص وطنی آن بصورت رویزیونیزم باندهای خلق وپرچم وسوسیال امپریالیزم شوروی از طریق ترسیم خط تمایز روشنی میان کمونیزم راستین مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی و کمونیزم دروغین رویزیونیست های وطنی و سوسیال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر،به فراموشی سپرده می شود ، سازمان پیکار با " ساما " و " رهائی" و حتی " اخگر" شریک و همدم است .

درواقع براساس همین دیدگاه بود که سازمان پیکار نه تنها درشماره سوم رستاخیز ودرطول سال های جنگ مقاومت از مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی علیه رویزیونیزم باند خلق وپرچم و سوسیال امپریالیزم شوروی فارغ البال باقی ماند ، بلکه درمبارزه علیه تاثیرات ایدئولوژیک رویزیونیزم باند ها حاکم مزدور و سوسیال امپریالیزم شوروی بالای افراد سازمانی وبالاترازآن بالای افرادرهبری اش نیز، برکنار باقی ماند . مثلا شماره سوم رستاخیز دربرخورد با افرادی که به اصطلاح خانه استراتیژیک سازمان پیکار را برای پولیس افشاء کرده ، عکس یکی از افراد پیکاری را در اختیار پولیس قرارداده وازآن بالاتر دراعلامیه ای بنام سازمان پیکار به زبان رادیوکابل ، تاشکند ماسکو حرف زده اند ، این چنین دامن مبارزه ایدئولوژیک – سیاسی را کوتاه بریده است :

" ... گرچه درورقه اخیری که بی شرمانه تحت عنوان ( اعلامیه سازمان پیکار ) پخش گردیده موارد زیادی است که روی آن بی پایه بودن انتقادات واتهامات این عناصر توطئه گر و وابسته را می رساند ولی ازآنجای که ادامه بحث وبرخورد سیاسی با اینگونه عناصر ( به استثنای مواردیکه عدم برخورد بدان به جنبش زیان مند ویا قصد توطئه و دسیسه درکار باشد ) ازنظر سازمان مجاز نیست ، از موارد مختلف اتهامات وانتقادات انتزاعی

منصرف و صرف به افشای دسایس شان که بازهم از خلال جملات دیکته شده قبلی سر برآورده است اکتفاء می نمائیم ..." . ( صفحه سوم رستاخیز شماره سوم )

درواقع براساس همین انصراف از پیشبرد مبارزات تئوریک علیه تاثیرات رویزیونیزم باند مزدور بر سرقدرت خلق و پرچم وسوسیال امپریالیزم شوروی ، پیکاری های مخالف با دارودسته حکیم توانا، نه خواستند ونه توانستند به مبارزات تئوریک اصولی علیه حزب عدالت دهقانان توجه نموده وآن را به پیش برند .

پیشبرد مبارزات تئوریک اصولی علیه حزب عدالت دهقانان یک ضرورت انصراف ناپذیر وجدی بود وحتی هنوز هم این ضرورت از لحاظ جمعبندی تاریخی احساس می گردد . دلیل این امر واضح وروشن است . حزب عدالت دهقانان، هم ازلحاظ رهبری ، هم ازلحاظ سطح تشکیلاتی و هم ازلحاظ تداوم زمانی ، جدی ترین مورد تسلیم طلبی شعله ای ها به رژیم مزدور و سوسیال امپریالیزم شوروی است . حکیم توانا ( رهبر حزب عدالت دهقانان ) یکی ازرهبران مؤسس سازمان پیکار بوده برای مدتی مسئولیت تشکیلات وبرای مدت دیگری مسئولیت نظامی آن سازمان را برعهده داشته است . وی و دارودسته اش تسلیمی شانرا به رژیم مزدور و سوسیال امپریالیست ها تا سرحد ایجادیک حزب فرمایش مزدور در زیرچتر حمایت آنها بالا برده حزبی که تاآخرین لحظات فروپاشی رژیم نجیب، پهلوی رژیم مذکور باقی ماند .

رستاخیز شماره سوم این موضوع را نادیده می گیرد که شاخص عمده مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی کمونیستی ، همانند تمامی اشکال دیگر مبارزه در افغانستان ، در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، مبارزه علیه رویزیونیزم باند حاکم مزدور و سوسیال امپریالیزم شوروی ، یعنی مبارزه برای دریدن ماسک دروغین کمونیستی از چهره های اینان بوده است . به همین جهت مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی کمونیستی علیه رویزیونیزم باند حاکم وسوسیال امپریالیزم شوروی به فراموشی سپرده می شود وبجای آن دوای شکستن زبان و تحریم استفاده از کلمات کمونیزم و

سوسیالیزم وحتی دموکراسی در میدان مبارزه تجویز می گردد . طبیعی است که این چنین دیدگاهی همیشه وبطور مداوم و درهر قدم مرز تمایز روشن کمونیستی میان کمونیست های انقلاب ورویزیونیست های مزدور ( که ایضاء ادعا های کمونیستی دارند ) نه می تواند ترسیم نماید و نه می خواهد . بعبارت روشن ترچنین مرز تمایز روشن کمونیستی ای نزدش وجود ندارد. درچنین بینشی ، اندیشه مائوتسه دون ( مائوئیزم ) به عنوان مرز تمایز میان کمونیزم حقیقی و کمونیزم دروغین ،برجستگی و حضور دائمی ندارد ، بلکه کم رنگ و کم اهمیت است که گاهی هست و گاهی هم می تواند اصلا حضورنداشته باشد .

دلیل دیگربی التفاطی و کم توجهی رستاخیز شماره سوم به اندیشه مائوتسه دون ، ناشی از نحوه برخورد سازمان پیکار به تاریخ جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی افغانستان است . رستاخیز شماره سوم در صفحه نهم خود می نویسد :

" ... مثالهای چنین وحدت های ناقص و عاری از مبارزه اصولی را جنبش روشنفکری افغانستان زیاد در خود دیده است . وحدت سازمان جوانان مترقی ، وحدت های گروه انقلابی ، اخگر و سما، منجمله وحدت سازمان خود مان وغیره نمونه های برازنده ازوحدت غیر اصولی وفاقد مبارزه ایدئولوژیک عمیق می باشد . "

پیکاری ها البته حق داشتند نحوه تشکیل سازمان خود شان را با نحوه تشکیل ساما، اخگر ورهائی یکسان ارزیابی نمایند واین ارزیابی درست نیز بود و درست هست . اما تشکیل سازمان جوانان مترقی را هم سطح و هم طراز تشکیل سازمان رویزیونیستی رهائی ودیگران قرار دادن ، آن دیدگاه غیر اصولی در رابطه با تاریخ جنبش مائوئیستی افغانستان بوده که سازمان پیکا ربرای مدت پانزده سال با خود حمل نمودواینک درشماره چهارم رستاخیزگویا کم وبیش ازآن فاصله گرفته است که درموقعش بآن خواهیم پرداخت .

سازمان جوانان مترقی در رابطه با موضع گیری علیه رویزیونیزم روسی و مشخصا رویزیونیزم " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مرز تمایز روشنی میان کمونیست های حقیقی ( مائوئیست ها) ورویزیونیست ها در افغانستان ترسیم نمود ونقش تاریخی خود را به مثابه بنیاد گار جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی به نحودرست واصولی بازی نمود . با تشکیل سازمان جوانان مترقی جنبشی بوجود آمد که سرشت و هویت خودرا درجامعه افغانستان تثبیت نموده و علیرغم فراز ونشیب های بیشمار به موجودیت خود ادامه داده ، جنبش که اینک از چهار سال به اینطرف به حزب مارکسیست – لنینیست – مائوئیست حاضر درصحنه های مبارزات پرولتاریا در سطح بین المللی و کشور ، تکامل پیدا نموده است .

البته سازمان جوانان مترقی ضعف ها و کمبودهائی نیز داشت و همین ضعف ها و کمبودها عاقبت طومارهستی اش را درهم پیچید، اما علیرغم آن نقش تاریخی ایران که سازمان جوانان مترقی به مثابه بنیادگذار جنبش کمونیستی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی درافغانستان بازی نمود ، نباید به فراموشی سپرد، بلکه باید روی آن تاکید به عمل آورد و مهمتر از آن علمبردار اصولیت ها وادامه دهنده مسیرانقلابی آن بود .

رستاخیز شماره سوم با قراردادن سازمان جوانان مترقی یعنی سازمان بنیاد گذار جنبش ما، دریک سطح با سازمان رویزیونیستی رهائی ، سازمان رویزیونیستی – سنتریستی اخگر، سامای دارای مشی مستقل ملی وسازمان پیکا رفاقد برنامه وآئین نامه، در حقیقت امر نقش سازمان جوانان مترقی را دربنیادگذاری جنبش کمونیستی م . ل . م درافغانستان مورد انکار قرار می دهد، نقش تاریخی ایکه با نام مائوتسه دون ودرفش اندیشه مائوتسه دون( مائوئیزم ) گره خورده است . یقینا بی توجهی به این نقش درعین حال به بی توجهی نسبت به اندیشه مائوتسه دون ( مائوئیزم ) نیز منجر می گردد ، امری که نه تنها درمورد سازمان پیکار بلکه درمورد ساما ، رهائی ،اخگر ودیگران نیزمصداق واقعی داشته است .

**اما مهمتر از مسایل فوق ، آنچه در اساس می تواند دلیل کم توجهی وسهل انگاری رستاخیز شماره سوم را درمورد اندیشه مائوتسه دون نشان دهد، این امر است که سازمان پیکار اصولا درک روشنی ازین مسئله نداشته است که مائوتسه دون ، مارکسیزم – لنینیزم را در هر سه جزء آن تکامل داده و مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ( مائوئیزم ) مرحله تکامل یافته تر مارکسیزم – لنینیزم درهر سه جزء آن می باشد .**

**مثلا سازمان پیکار درک روشنی از تکامل فلسفه توسط مائوتسه دون نداشت و سالها بعد از انتشار رستاخیز شماره سوم در نوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا " از اصل نفی – نفی بمثابه یک اصل دیالکتیک دفاع می نمود . همچنان دفاع ازانقلاب فرهنگی و یاکلا بحث درموردانقلاب فرهنگی به عنوان یک موضوع برای سازمان پیکار مطرح نبوده است . بصورت مشخص تر ، استراتیژی جنگ خلق بمثابه جزئی از اندیشه مائوتسه دون ( مائوئیزم) وبه مثابه استراتیژی مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان ، برای سازمان پیکار گنگ ومبهم بوده واست و همچنان ... تمامی این سردرگمی ها ی ایدئولوژیک - سیاسی دررابطه با اندیشه مائوتسه دون درصفحات رستاخیز شماره سوم به روشنی آشکار است وهمین امر پایه واساس کم توجهی وسهل انگاری این نشریه را در رابطه با اندیشه مائوتسه دون ( مائوئیزم ) نشان می دهد .**

## درمورد رویزیونیزم سه جهانی :

**رستاخیز شماره سوم درمورد انحرافات ایدئولوژیک سازمان رهائی درمقاله " پیرامون انحرافات ایدئولوژیک درجنبش م – ل کشور" در صفحه دهم خود می نویسد :**

**" ازجمله این انحرافات که متوجه یک قسمتی از جنبش می شود این است که بخش مذکور به عوض تصفیه حساب ایدئولوژیک با دیگر بخش هائی از جنبش دست اتحاد به**

طرف نیروهای مذهبی وارتجاعی درازنموده ، وبه آنها داخل اتحادیه ارتجاعی با اصطلاح ( جبهه مبارزین مجاهد) میگرددودرپرتواین جبهه در صدد به اصطلاح قیام چهارده اسد می برآید . شعار حاکم برین قیام و جبهه هماناجمهوریت اسلامی می باشد . قیام این جبهه همانطوری که ماهیت ترکیب آن حکم می نمودمنجر به شکست شد . نتیجه ایکه ازآن حاصل جنبش وبخش مارکسیستی جبهه مذکور شده این است که یکعده روشنفکران انقلابی درنتیجه آن افشاء و زیر ضربه پولیس روسی قرار گیرد وعده دیگری که درعمل مستقیما دخالت داشته به قتل برسند . "

روشن است که رستاخیزشماره سوم بخش سازمان رهائی درجبهه مبارزین مجاهد را بخش مارکسیستی آن جبهه می داند وافراد دستگیر شده وبه قتل رسیده این سازمان – منجمله خود داکتر فیض – را روشنفکران انقلابی به شمار می آورد .

اینگونه برخورد با سازمان رهائی درمقاله دیگری از رستاخیز شماره سوم یعنی مقاله ای بنام " دریافت حلقه اصلی " نیز به مشاهده می رسد. در صفحه بیست ویکم رستاخیزشماره سوم در قبال سازمان رهائی اینگونه موضع گیری صورت می گیرد :

" عده ازعناصر مترقی و مارکسیست ، انقلاب افغانستان را تاسطح ملی پائین آورده وادعا دارند که خواست مردم درشرایط کنونی انقلاب ملی می باشد . این رفقا می خواهند استراتیژی را فدای تاکتیک نمایند ... " .

البته چنانچه قبلا گفتیم سازمان پیکار در مجادلات درونی علیه شعار جمهوری اسلامی ودو مرحله ای ساختن انقلاب به مراحل ملی و دموکراتیک مواضعی اتخاذ کرده است ، اما درعین حال مطابق جملات نقل شده فوق سازمان رهائی را یک سازمان مارکسیستی واعضای آنرا روشنفکران انقلاب به حساب می آورد . اینگونه موضع گیری در صفحه 15 رستاخیز شماره سوم در مقاله " شناختی از جمهوری اسلامی " این چنین بیان گردیده است :

" ... ولی آنچه مایه تعجب و درد است موضع گیری نادرست بخشی از جنبش کمونیستی افغانستان در قبال شعار جمهوری اسلامی است که بدون درک هویت وسابقه تاریخی آن برخی ازسازمان های وابسته به جنبش کمونیستی آنرا منحیث شعار استراتیژیک تائید..."

به این ترتیب رستاخیز شماره سوم علیه سازمان رهائی به عنوان یک سازمان رویزیونیستی سه جهانی موضع گیری ندارد ، بلکه آنرا یک سازمان مارکسیستی منحرف – ارزیابی می نماید که نباید به سراغ وحدت با آن نرفته و مبارزه ایدئولوژیک اصولی و مثبت ( لابد بصورت درونی) علیه آنرا به پیش برد .

دلیل اینگونه موضعگیری آن است که رستاخیز شماره سوم اوضاع جنبش بین المللی کمونیستی را نمی تواند به روشنی دریابد وآنرا مغشوش و آشفته بررسی می نماید .

درصفحه سیزدهم رستاخیز شماره سوم درین مورد می خوانیم :

" ضرورت این مبارزه ایدئولوژیک تنها و تنها ناشی از وضع جنبش ملی میهن ما نیست بلکه ناشی از وضع آشفته سیاسی بین المللی نیز می باشد ،لذا آغاز این تقلایی سیاسی وادامه آن نمی تواند محدود به جنبش ملی کشور ما گردد بلکه ناگزیر دامنه آن به جنبش بین المللی کشیده خواهد شد، تاباشد درخشش نور این مبارزه آفتاب واربه بالای پرازیت های جنبش جهانی تابیده آنها وپیروان شان را از حیات محروم وزمینه رشد سالم نهال های انقلاب را درسراسرجهان مهیا سازد . "

سازمان پیکار فکر می نماید که با به راه انداختن بحث های ناقص علیه سازمان رهائی وساما ، پیشقراول جهانی در مبارزه علیه انحزافات مشابه به انحرافات آنها در سطح بین المللی است اما این خود بزرگ بینی فقط پرده ساطری است که عدم موضع گیری روشن علیه رویزیونیزم سه جهانی راپوشانده وموضع گیری آشفته سازمان پیکار دررابطه بامسایل مربوط به جنبش بین المللی را مقبول جلوه می دهد. مضاف برین، رستاخیز

**شماره سوم دریک مورد بسیارمشخص حتی گرایشات آشکارسه جهانی ازخود نشان می دهد . درصفحه پانزدهم این نشریه می خوانیم که :**

**"اینست ماهیت واقعیت جمهوری اسلامی که باتمهیدزیرکانه امپریالیزم غرب منحیث شعار استراتیژیک پیشکش جنبش پیروزمندمردمی میگرددکه بانیروی حماسه آفرین علیه هادترین امپریالیزم معاصر(سوسیال فاشیسم روس) درپیشاپیش جنبش رهائی بخش جهان منحیث منبع الهام ..."**

**به نظر می رسد کلمه ها نادرست نوشته شده باشد ودراصل باید " هار" یا " حاد" باشد . درهرحال چه سوسیال فاشیزم روس ( سوسیال امپریالیزم شوروی ) هارترین امپریالیزم معاصر، دانسته شود ویا حاد ترین امپریالیزم معاصر، نشان دهنده نوعی گرایش سه جهانی است ، به ویژه با توجه به اصطلاح سوسیال فاشیزم روس که خود نوعی ضرورت جبهه جهانی واحد ضد فاشیستی را تداعی می نماید . این گرایش سه جهانی سازمان پیکار سالها بعد درنوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملی از توطئه اپورتونیستی املا" نیز بصورت قراردادن سوسیال امپریالیزم شوروی درراس سیستم امپریالیستی جهانی خودرا نشان می دهد . ازجانب دیگر اصطلاح " هارترین امپریالیزم معاصر " نشان میدهد که سازمان پیکار تئوری عصر زوال امپریالیزم را نیز قبول داشته است زیرا که صحبت از هارترین امپریالیزم عصر می نماید نه هارترین امپریالیزم کنونی .**

## درمورد دگمارویزیونیزم خوجه :

**رستاخیز در شماره سوم درمورد سازمان اخگر موضع گیری ای دارد که به ادامه مطالب مطروحه در مورد رهائی وساما در صفحات 21 و22 آن بیان می گردد :**

**" عده از عناصر مترقی و مارکسیست ، انقلاب افغانستان را تا سطح ملی پائین آورده ... ویا عده چپ روتر که خزیدن به کنج اتاق و زیر سقف را نسبت به رفتن بین توده ها**

**ترجیح می دهند وادعا می کنند که باید اول حزب کمونیست بوجود آورد وبعد درجنگ میهنی شرکت جست . "**

**تمام موضع گیری رستاخیز شماره سوم علیه سازمان اخگر به همین چند جمله خلاصه می گردد و هیچگونه بحثی علیه رویزیونیزم خوجه ایستی و سنتریزم مرتبط با آن در سازمان اخگر وارتباط سیستماتیک میان بینش کلی ضد مائوئیستی و مائوتسه دون زدایانه آن سازمان با طرح حزب سازی حزب سازی اش را درخود ندارد . درواقع عدم موضعگیری سند " معیار های عضویت سازمان پیکار " علیه رویزیونیزم خوجه درکل – هم درسطح افغانستان و هم در سطح بین المللی – توسط رستاخیز شماره سوم نیز تعقیب می گردد واین درحالی است که قبلا با بیرون شدن سند " دوگرایش " ازدرون سازمان پیکار ، تمایلات خوجه ایستی وتاثیرات رویزیونیزم خوجه بوضوح خود را تابالاترین سطح رهبری این سازمان تبارزداده است .**

**درواقع برمبنای همین عدم موضع گیری علیه رویزیونیزم خوجه بود که سازمان پیکار برای شش سال تمام در ارتباط با ساوو – املا، اخگرو بعضی هم قماشان دیگر شان برای وحدت تلاش می کرد، تلاشی که انتشار جرقه شماره پنجم بطور قطع به آن پایان بخشید.**

### درمورد تشکیل حزب کمونیست :

**رستاخیزشماره سوم درصفحه 23 خود در مورد تشکیل حزب کمونیست چنین می‌گوید:**

***" امروز که جنبش خود انگیخته اوج گرفته و مارکسیست ها به تلاش از عقب جنبش روان اند، بجای اینکه در پیشاپیش آن حرکت کنند چه کمبودی وجود دارد . البته که نداشتن ستاد فرماندهی ( حزب کمونیست ) . برای رسیدن به این مامول باید سطح آگاهی خود را بلند برد، زیرا بدون تئوری انقلابی عمل انقلابی و جود ندارد و باید با انرژی تئوریک بتوانیم رهبری این جنبش پرتوان وبه پا خاسته را عملا کسب کنیم . البته رفتن در سنگر داغ نبرد به شکل تک فردها و تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک بین توده های سلاح بدست نیز جزئی از اشکال***

*رفتن بین مردم می باشد و برای ما قابل قبول و تائید است ، زیرا از یکطرف فرد تجدید تربیت می شود و از طرف دیگر هسته های ایجاد می نماید و تجاربش را به دیگران انتقال می دهد، یعنی همان عمل ازتوده ها بیاموزیم وبه توده ها بیاموزانیم به نحو خوبی انجام می پذیرد . برای ساختن پایه های اصلی انقلابی یعنی حزب جبهه وارتش فقط وفقط یک راه وجود دارد که رفتن بین توده ها و کارتبلیغ وسازماندهی آنها بدون هیچگونه سازش و معامله گری به اصول .*

*البته امیدواریم رفقا بدین گونه برداشت نکنند که شکل برخورد ما به پدیده ها دگماتیکی است بلکه خواستار وضع تاکتیک های مشخص نظر به خواست جامعه می باشیم زیرا تطبیق تئوری با عمل را خواهانیم ، لذا با استفاده از تاکتیک های وضع شده خواست توده ها را پالش داده واز سطح ملی به سطح دموکراتیک ارتقاء دهیم ... "*

**1 - چنانچه ملاحظه می شود در رابطه با تشکیل حزب ، مسئله تکامل خط ایدئولوژیک – سیاسی تا سرحد تدوین مبانی ایدئولوژیک ، برنامه سیاسی واستراتیژی مبارزاتی بصورت روشن برای رستاخیز شماره سوم مطرح نمی باشد . آنچه مطرح می گردد مسئله کلی ارتقاء سطح آگاهی است که بسیار عام بوده و هیچ مسئله مشخصی را مطرح نمی‌نماید وبرعلاوه یک امر مستدام وهمیشگی است . چه قبل از تشکیل حزب و چه بعداز آن . بهمین جهت است که کسب رهبری جنگ مقاومت نه به تطبیق خلاقانه و اصولی مبانی ایدئولوژیک ، برنامه سیاسی واستراتیژی مبارزاتی بلکه بکاربری انرژی تئوریک احاله می گردد که بازهم یک مسئله کلی ، عمومی و نامشخص است .**

**مبارزه ایدئولوژیک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان ، سالهای سال برای سازمان پیکارچوکات کلی وعمومی ارتقای سطح آگاهی و کسب انرژی تئوریک را حفظ نمود و به همین جهت این مبارزه ویا درواقع عدم مبارزه نتوانست به هیچ جای برسد .**

**درواقع اگر فعالیت های ایدئولوژی – سیاسی ما قبل حزبی سمت وسوی معین واهداف مشخص نداشته باشدهرگزنمی تواند به تشکیل حزب منجرگردد. بعبارت دیگرکاملالازم است که این فعالیت ها کانالیزه شده و بصورت درست درجهت رسیدن به اهداف معین و مشخص سازماندهی گردد. فعالیت های ایدئولوژیک – سیاسی پراگنده وفاقد مسیر**

**وهدف معین وبه بیان دیگر پراگنده کاری درمبارزه ایدئولوژیک – سیاسی برای تشکیل حزب کمونیست، هرگز نمی تواند به تشکیل حزب منجر گردد. این فعالیت ها بایدازهمان ابتدا سمت وسوی معین داشته باشد وبسوی دست یابی به مبانی ایدئولوژیک، برنامه سیاسی واستراتیژی مبارزاتی مدون کمونیستی (مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ) یعنی سه جزء اصلی یک برنامه ( مرامنامه ) حزبی، رهبری و هدایت گردد.**

**با اتخاذ چنین شیوه های در کار ایدئولوژیک – سیاسی بود که برای ما دست یابی به مرامنامه حزب کمونیست افغانستان در مدت زمان کوتاهی ممکن و میسرگردید . اززمان برآمد کمونیستی ( مائوئیستی ) نوین که درواقعیت امر شروع مجددی از صفر بود ، تازمان تدویر کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان مدت پنج سال سپری گردید . اما از آنجای که ازهمان ابتدای این برآمد نوین ، وظیفه دست یابی به برنامه ( مرامنامه ) حزبی به صورت بسیار مشخص مطرح گردیده بود و مبارزه ایدئولوژیک – سیاسی سمت وسوی معین ومشخص داشت ، نتیجه مطلوب دست یابی به مرامنامه حزب کمونیست افغانستان بدست آمد .**

**درجریان یک چنین مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی سازماندهی شده و دارای سمت و سوی معین بود که خطوط ایدئولوژیک – سیاسی انحرافی سنتریستی و رویزیونیستی ساما ، ساوو – املا ، اخگر و رهائی از میدان بیرون رفتند وسازمان پیکار باتاثیر پذیری تدریجی ، از مواضع انحرافی قبلی خود فاصله گرفته و مواضع جدیدی اتخاذ نمود و تازه پس ازپانزده سال از ابتدای تشکیل ، قادر گردید که جنبه های ازمواضعش را کم وبیش مدون در قالب رستاخیز شماره چهارم بیان نماید**

**درموارد جوانب مثبت متاثره و متاخذه از مواضع حزب کمونیست افغانستان و اجزای متشکله ماقبل حزبی آن و نیزجوانب منفی مربوط به مواضع اصلی خود سازمان پیکار از زمان تشکیل تایک دهه بعد ازآن ، که به صورت مخلوط و درهم برهم دررستاخیز شماره چهارم درهم تنیده شده اند، بعدا صحبت خواهیم نمود .**

**2 – برای کمونیست ها کار توده ای به مفهوم کار انقلابی درمیان توده ها واعمال خط توده ای انقلابی و به بیان دیگر بردن آگاهی انقلابی درمیان توده ها مطرح می باشد . اما رستاخیز شماره سوم ازکارتوده ای درک دیگری دارد :**

**" رفتن بین توده ها و کار تبلیغ وسازماندهی آنها بدون هیچگونه سازش و معامله گری باصول . " درینجا اصول چیزی است که نباید مورد سازش و معامله قرار بگیرد و نه اینکه چیزی باشد که باید امر تبلیغ و سازماندهی توده ها را هدایت نماید و دقیقا چیزی باشد که درجریان کار توده ای در میان توده ها برده شود درین مورد بحث ما ممکن است نوعی بازی با کلمات جلوه گر شود اما واقعیت چنین نیست . واقعیت این است که سازمان پیکار اصول کمونیستی را صرفا بعنوان یک چیزمحفوظ و مقدس دردرون تشکیلاتش حفظ می کرد وبدون اینکه گویا با آن به اصطلاح معامله گری ای صورت گرفته باشد ودر سطح کار توده ای بازهم گویا فقط به تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک می پرداخت .**

**درواقع یکی از دلایل انتخاب نام " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " این بوده است که چنین نامی وجه روشن کمونیستی ندارد ویک نام " دموکراتیک و ملی " است . درین جا خوب است به مطالب مطرح شده توسط یکی از نمایندگان سازمان پیکار درجلسات کمیته ای انجام ووحدت درمورد نام سازمان پیکار توجه نمائیم :**

**" این مطلب بحث مشخصی را ایجاب می نماید . جوجامعه تاثیراتی گذاشته و نامی انتخاب شده دررابطه با اوضاع و شرایط موجود ... به سرنام سازمان بحث صورت گرفت ( یقینا در کنگره مؤسس ) . بحث آن بود که انتخاب نام چپ مقداری پرابلم بوجود می آورد ونام موجود نمی تواند پرابلم زا باشد ... "**

**باین صورت بود که کار توده ای برای سازمان پیکار صرفا مفهوم تبلیغ وترویج اندیشه های دموکراتیک ( وحتی نه اندیشه های دموکراتیک نوین به سیاق شعاردرجریده شعله جاوید و جریان دموکراتیک نوین ) درمیان توده هاراه پیدا کرد وکار کمونیستی همان طوری که قبلا بحث کردیم – به یک کار صرف درون سازمانی محدود و منحصر گردید .**

طبیعی است که عناصر توده ای دموکراتیک که به این طریق می توانستند تربیت شوند( که البته نشدند ) نخواهند توانست به عضویت یک تشکیلات کمونیستی درآیند . درنتیجه تشکیلات کمونیستی همچنان روشنفکری باقی می ماند و توده ها هم در بهترین حالت صرفا دموکرات ( !! ؟ ) و نه کمونیست تربیت می شوند . درچنین حالتی روشن است که پایه تشکیلاتی کارگری و دهقانی برای تشکیل حزب هرگز فراهم نخواهد گردید .

3 – رستاخیز شماره سوم در کار دموکراتیک هم گویا دگماتیست نیست بلکه خواهان وضع تاکتیک های مشخص نظربه خواست جامعه می باشد . سطح خواست جامعه ( خواست توده ها ) را رستاخیز شماره سوم ، سطح ملی می داند که بااستفاده از تاکتیک های وضع شده این سطح را پالش داده و به سطح دموکراتیک ارتقاء می دهد. طبیعی است که منظور رستاخیز شماره سوم از سطح ملی همان سطح مقاومتی است ویکی ازتاکتیک های وضع شده سازمان پیکار – که قبلا نیز بیان داشتیم – اینست که بجای کلمه " دموکراتیک " کلمه " آزادیبخش " درکار توده ای مورد استفاده قرار بگیرد ، زیرا که کلمه " دموکراتیک " توسط سوسیال امپریالیست ها و باندهای مزدورش در نزد توده ها بد تکثیر شده است .

اما درعمل حدود شکستن زبان به کلمه آزادیبخش محدودباقی نمانده و شامل حال کلماتی چون خود کلمه آزادیبخش، ملی، مردمی وغیره نیز گردید. بناء آنچه درعمل توسط تک پرده های اعزامی به جبهات مقاومت نتوانست مورداجراقراربگیردصحبت به همان زبان تنظیم های اسلامی بود وبس .

باین ترتیب کار توده ای که پیکاری ها براساس خط سازمانی شان در طول سالهای جنگ مقاومت پیش بردند، نه تنها باعث تربیت عناصر توده ای کمونیست برای فراهم آوری پایه توده ای تشکیلاتی حزب کمونیست نگردید، بلکه توده های دموکرات برای جبهه متحد ملی وافرادنظامی ای برای ارتش توده ای آینده نیز نتوانست فراهم آورد، نه تنها

در شمارزیاد وقابل حساب بلکه حتی درشمار بسیاراندک وکم شعارنیز؛ زیرا که این کار توده ای صاف وروشن همان مجاهد بودن فلان وبهمان تنظیم اسلامی جهادی بود ونه چیز دیگری .

درینجا دو تذکر مشخص در رابطه با رستاخیز شماره سوم را ضروری می دانیم .

1 – در پشتی نسخه اصلی این نشریه کلمات " جریده داخلی " درج است . اما در کاپی های بعدی آن ، کلمات فوق حذف گردیده است .

2 – جمله " نتیجه ای که ازآن حاصل جنبش و بخش مارکسیستی جبهه مذکور شد ... " که در صفحه 17 نسخه اصلی درج است، در صفحه دهم کاپی های بعدی اصلا از قلم انداخته شده و ازمتن نوشته حذف گردیده است .

اینگونه تقلبات را چه می توان نامید ؟ مبارزه ایدئولوژیک – سیاسی سالم ؟ !

**درمورد درخواست عضویت به جبهه متحد ملي :**

سازمان پیکار درسال 1361 ، درخواستی برای شمولیت در جبهه متحد ملی ، تقدیم نمود. " ساما" به صورت رسمی به این درخواست جواب مثبت نداد ولی آنرا رد نیز ننمود .

طرح این درخواست ودلایل ارائه آن تاحال به عنوان موضعگیری رسمی سازمان پیکار باقی مانده ودرستی آن مردود شناخته نشده است .

درجلسات کمیته انسجام ووحدت ( درسال 1368 ) که طرف سازمان پیکار ازسوی نماینده هسته انقلابی کمونیست های افغانستان درمورد دلایل ارائه آن درخواست به جبهه متحد ملی و مخالفت موجوده آن سازمان درمورد " جبهه ملی رهائی بخش مورد سوال قرار گرفت ، نمایندگان، سازمان پیکار ، تلاش برای شمولیت در جبهه متحد ملی را اساسا نادرست ارزیابی نکرده وآنرا تائید کردند ، اما جنبه هائی از آن حرکت را مورد انتقاد قرار دادند . خلاصه صحبت های نمایندگان سازمان پیکار درمورد این مسئله را درینجا ارائه می نمائیم :

" جبهه متحد ملی به مثابه سلاح انقلاب مطرح می شود . جبهه متحد ملی موجودبا رفع نواقص بمثابه جبهه متحد ملی مطرح می شد یا نه ؟ برای ما مسئله همکاری در قالب جبهه وکشاندن "ساما" بطرف چپ مطرح بوده که به نظر ما نادرست بود . توانمندی براساس قاطعیت ایدئولوژیک نیز که مطرح بوده ازنظر ما نادرست بود . گرچه مخالفت وجودداشت ولی توافق صورت گرفت ونامه داده شد . " ساما" به نامه جواب نگفت وحتی ازدریافت نامه انکارکردند . برای ما جهت استفاده سیاسی – نظامی اش مطرح بوده است و نه چیز دیگری . برداشت ما از جبهه متحد ملی چیز دیگری بود وازجبهه ملی رهائی بخش چیز دیگری است . ما آن جبهه را درجهت امپریالیزم وارتجاع نمی دیدیم ، ولی اعلامیه " جبهه ملی رهائی بخش " درآن جهت می باشد . ما این اعلامیه رادرخط تبانی و سازش می بینیم .

نماینده دومی – مثلا درمورد جبهه نیمروز می توانست امکان همکاری سیاسی – نظامی وجود داشته باشد . باید تحول " ساما" ازآن وقت تاحال مورد نظرقرارگیرد . درآن وقت نقاطی وجودداشت که امکان همکاری وجود داشت . ترکیب جبهه آنوقت باترکیب فعلی جبهه فرق دارد.

قبلازبرگذاری جلسات کمیته انسجام ووحدت، سازمان پیکار در نوشته ، " جرقه شماره پنجم نمود کاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا ... "رسما از اقدام قبلی اش درمورد جبهه متحد ملی دفاع کرده بود.البته برخلاف گفته های آن نوشته، مسئله عبارت ازتلاش سازمان پیکاربرای عضویت درجبهه متحد ملی بوده ونه تلاش برای همکاری سیاسی – نظامی میان سازمان پیکار وجبهه متحد ملی .

درینجا منظور، براه انداختن یک بحث همه جانبه در رابطه با مندرجات درخواست سازمان پیکار برای عضویت درجبهه متحد ملی نیست ، بلکه مشخصا روی یک موضوع خاص یعنی چگونگی برخورد این سازمان با مسئله تشکیل حزب و جبهه متحد ملی درنگ خواهد شد .

پس ازآنکه درخواست عضویت سازمان پیکار به جبهه متحد ملی توسط " ساما " معلق ماند، سازمان پیکار اعلامیه ای بیرون داد و دررابطه با اقدامش به موضع گیری علنی پرداخت . برای اینکه مطلب بخوبی روشن گردد بخش هائی ازین اعلامیه را که دررابطه با موضوع مورد بحث ما قراردارد نقل می نمائیم :

" سازمان پیکار برای نجات افغانستان بحیث یک تشکل انقلابی ازهمان آوان ایجاد خویش درتلاش گردید که یک تشکل وسیع را برای پیروزی جنگ میهنی کبیر علیه دولت پوشالی ( احزاب خلق وپرچم ) و نیروهای اشغالگرروس ایجا نماید ... " " روی این حقیقت وحدت طلبانه سازمان پیکار برای نجات افغانستاناست که سازمان بادرنظرداشت شرایط واوضاع مشخص ومعین کشور خویش تاکتیک های اساسی را که بتواند نقش بارزتری در پیروزی استراتیژی سیاسی – نظامی سازمان داشته باشد ، مشخص نموده وبرای عملی ساختن آن گام های وسیع تری را برداشته تادریک نظم وسیع نیروهای رزمنده کشور با حفظ ایدئولوژی های متفاوت اتحادسیاسی – نظامی را تامین نمایند . "

"روی این اصل سازمانی است که نماینده سازمان پیکار با اعضای جبهه متحد ملی مذاکراتی انجام داد، تا با پذیرا شدن جبهه متحد ملی ایجاد شده ، دراستحکام وگسترش آن با شور وشوق انقلاب فعالیت هائی انجام دهد . "

" روی این منظور است که ما در مذاکرات با اعضای جبهه متحد ملی ، برنامه جبهه متحد ملی را انتقاد سازنده نمودیم تابا پی ریزی یک برنامه انقلابی که نیاز انقلاب را برآورده سازد ، توافق بعمل آمده وزمینه رشد جنگ ملی رامساعد سازد ... با وجودیکه سازمان پیکار برای نجات افغانستان به مسایل اساسی برنامه جبهه متحد ملی ، اختلاف عمیق دارد ومسایل اختلاف بابرنامه جبهه متحد ملی به ترتیب ذیل است :

1 – درمقدمه ماهیت اصلی گروه های رجعت گرا وضد انقلابی پرده پوشی شده .

2- قید وتثبیت جمهوری اسلامی استراتیژی سیاسی انحرافی است که با ماهیت انقلاب کشورما وانقلاب جهانی تطابق ندارد .

**3 –ایجاد شوراهای کارگران، دهقانان وسر بازان بحیث یک نیروی متشکل انقلاب درجریان جنگ مسلحانه تشکیل گردد، درحالیکه دربرنامه جبهه متحدملی به بعد از پیروزی موکول گردیده است .**

**4 – سیاست خارجی دولت نوین بعد ازپیروزی انقلاب طبق مشی انحرافی پان اسلامیزم تنظیم شد، که نمایندگان این جریان در سطح بین المللی نیروهای راست گرای افراطی اخوان المسلمین است واین مسئله درتضاد با انقلاب جهانی است ... "**

**مدتی بعد ازاعلامیه فوق الذکر، سازمان پیکار اعلامیه دیگری دررابطه با مذاکرات ژنو میان نمایندگان رژیم پوشالی کابل ودولت پاکستان بنام" پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان" بیرون داده ودررابطه با ایجاد و تشکیل جبهه متحد ملی اینگونه موضع گیری نموده است :**

**" ... همچنان مسلم است که ادامه رهبری این مبارزات بر عهده نیروهای مترقی وملی کشور است که این جنگ را تا سرحد پیروزی کامل علیه نیروهای اشغالگر ودیگر نیروهای ارتجاعی وابسته امپریالیزم ادامه دهند؛ در شرایط مشخص کنونی کشورمااین واقعیت قابل درک است که تمام نیروهای مترقی ، ملی و میهن دوست دریک جبهه متحد ملی گرآیند ؛ واین یکی ازراه حل های درتنظیم و پیروزی نهائی مبارزه مسلحانه جنگ آزادیبخش ملی است ... "**

**ایجادجبهه متحد ملی یکی ازراه حل های عملی برای تنظیم وپیشبرد جنگ آزادیبخش ملی است ..."**

**با توجه به متن صحبت های نمایندگان سازمان پیکار در کمیته انسجام و وحدت ومطالب نقل شده از دواعلامیه سازمان مذکور ، مطالب ومسایل ذیل می تواند قابل دقت وبررسی باشد :**

**1 – هم درخواست سازمان پیکار برای شمولیت در جبهه متحد ملی وهم طرح ضرورت تشکیل جبهه متحد ملی در دواعلامیه این سازمان، درحالی بمیان کشیده شده است که**

حزب کمونیست موجودیت نداشت است . یقینا اگر درخواست سازمان پیکار برای شمولیت درجبهه متحد ملی مورد قبول قرار میگرفت ، این سازمان حاضر بود به عضویت جبهه متحد ملی درآمده و یکجا با "ساما" ودیگران دریک جبهه قرار بگیرد ، درحالیکه درآن موقع حزب کمونیست وجود نداشته است . این موضوع را خود سازمان پیکار سالها بعد ( درسال 1367 ) درنوشته " جرقه شماره پنجم نمودکاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا ... " موردتائید قرارداده است. در صفحه 82 این نوشته می خوانیم که : " مسلم است که اگر جبهه متحد ملی پیشنهاد سازمان پیکاررا مبنی بر تدوین برنامه جدیدطبق معیار ارائه شده که پاسخگوی انقلاب کشورما بود می پذیرفت ما نعی درراه همکاری با آن نمی دیدیم . "

روشن است که بدون موجودیت حزب کمونیست – آنهم حزب قادر به رهبری – ورهبری جبهه متحد ملی توسط آن ، جبهه متحد ملی هر برنامه ای که داشته باشد، از دید پرولتری نمی تواند پاسخگوی انقلاب کشور باشد ، زیرا که اساس طرح اتحاد طبقات مختلف در چوکات یک جبهه ، بدون رهبری پرولتری درحقیقت امر سپردن رهبری این اتحاد بدست طبقه دیگری غیر از پرولتاریا است و پرولتاریا برای تامین رهبری خود غیر از حزب اسلحه دیگری نمی تواند داشته باشد . به فراموشی سپردن نقش رهبری کننده حزب کمونیست وسپردن این نقش برعهده جبهه متحد ملی توسط سازمان پیکار درجملات ذیل ازاعلامیه " پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان " که یکبار دیگر نقل می نمائیم ، بخوبی روشن وآشکار است :

" همچنان مسلم است که ادامه رهبری این مبارزات ( مبارزات مسلحانه مردم ما برعلیه نیروهای اشغالگر رژیم پوشالی – توضیح از شعله .. ) برعهده نیروهای مترقی وملی کشور است که این جنگ را تا سرحد پیروزی کامل علیه نیروهای اشغالگر و دیگر نیروهای ارتجاعی وابسته امپریالیزم ادامه دهند . درشرایط مشخص کنونی کشورما این واقعیت قابل درک است که تمام نیروهای مترقی ، ملی و میهن دوست در یک جبهه متحد ملی

گرد آیند و این یکی از راه حل های درتنظیم وپیروزی نهائی مبارزه مسلحانه مردم ما شده نمی تواند . "

چنانچه ملاحظه می شود ، طرح اتحاد تمامی نیروهای مترقی ، ملی و میهن دوست دریک جبهه متحد ملی ، قبل ازآنکه حزب کمونیست وجود داشته باشد ، به شرایط مشخص افغانستان مربوط گردانیده می شود . در" ساما" نیز طرح تشکیل جبهه متحد ملی قبل ازتشکیل حزب به شرایط مشخص افغانستان مربوط ساخته می شد ومثلا مطرح میگردید که شرایط افغانستان بیشتر با شرایط آلبانی ها مشابهت داردتا با شرایط چین . چنانچه می دانیم درآلبانیا قبل ازتشکیل حزب کمونیست ، جبهه آزادیبخشی ایجادگردید وحز ب درجریان مبارزات مسلحانه علیه اشغالگران فاشیست بعد ها بوجود آمد .

درصفحه 122 نوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملی از توطئه اپورتونیستی املا ... " نقل قولی از یک نشریه آلبانیائی درج گردیده است که تا حدودی منظور سازمان پیکار از " شرایط مشخص کنونی کشور" راروشن می سازد :

" ازبررسی اهداف عمده استراتیژیک ونیروهای عمده جنگ آزادیبخش ملی ، نتیجه می شود که این جنگ یک انقلاب ضد امپریالیستی ودموکراتیک بوده ، ازاین سبب همه شعارهای حزب نیز ازچوکات آن عدول نمی کرد . " ( استراتیژی وتاکتیک حزب کمونیست آلبانی درجنگ آزادیبخش ملی ) ، ( آلبانی امروز ، شماره جون وجولای 1977)

آیا جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان ، یک انقلاب ضد امپریالیستی ودموکراتیک بود؟ واضح است که نه ، زیرا که بررسی اهداف عمده استراتیژیک ونیرو های عمده این جنگ ( برخلاف مورد آلبانیا ) چنین چیزی را نشان نمی داد (*) . مثلا شعار جمهوری اسلامی نمی توانست یک شعار ضد امپریالیستی و دموکراتیک باشد ولی البته یک شعار ضد اشغالگران و رژیم مزدور شان از دیدگاه منافع نیمه فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیستهای غربی وباداران خارجی شان بود .

سازمان رویزیونیست های با طرح استدلالاتی شبیه به استدلال مطلب نقل شده ازنشریه آلبانیا یعنی ضرورت عدم عدول همه شعارهای کمونیستهاازچوکات جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، نه تنها شعار جمهوری اسلامی را بلند کرد، بلکه حتی ازضرورت مبارزه کمونیست ها برای انقلاب اسلامی نیز صحبت بعمل آورد. موضع سازمان پیکارنیزدرعمل، درواقع همین گونه بود .

2 – درهر سه سند مورد نظر ما ( " درخواست عضویت به جبهه متحد مللی " ، " اعلامیه در مورد درخواست عضویت به جبهه متحد ملی " و " پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان" ) نه تنها صرفا و صرفا از جبهه متحد ملی صحبت بعمل آمده است بدون اینکه حتی تذکری درمورد ضرورت تشکیل حزب کمونیست صورت گرفته باشد ، بلکه عمیقتر وبنیادی تر ازآن متن هر سه سند به زبان باصطلاح دموکراتیک یعنی زبان ویژه برنامه " ساما" نوشته شده است . این زبان درواقع یک نوع زبان آزوپ است که از بکار بردن اصطلاحات خاص ادبیات کمونیستی مثل کمونیزم ، مارکسیزم ، سوسیالیزم ، مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ( مائوئیزم ) ، دیکتاتوری پرولتاریا ، حزب کمونیست وحتی " انقلاب دموکراتیک نوین " پرهیز می نماید وبجای آنها کلمات باصطلاح معادل را به کار می برد . مثلا دراسناد مذکور ممکن است سازمان پیکارکلمه " مترقی " ویا حتی " ملی " را بجای کلمه " کمونیست " استعمال نموده باشد.

دلیل بکار برد این زبان آزوپ دراعلامیه ها ونوشته های بیرونی همان است که درمورد انتخاب نام سازمان پیکار ارائه می گردد: " بحث آن بودکه انتخاب نام چپ مقداری پرابلم بوجود می آورد ونام موجودنمی تواند پرابلم زاباشد". یعنی استفاده ازاصطلاحات خاص ادبیات " کمونیستی " مقداری پرابلم بوجود می آورد " وبکار برد زبان آزوپ مذکور " نمی تواند پرابلم زا باشد " . بعبارت دیگر مسئله این است که سازمان پیکار نباید بحیث یک سازمان کمونیستی در سطح وسیع معرفی گردد ، بلکه باید برآمد دموکراتیک داشته باشد .

بهمین جهت سازمان پیکاردرخواست عضویت خود به جبهه متحد ملی نه به مثابه یک سازمان کمونیست– مارکسیست– لنینیست– مائوتسه دون اندیشه، بلکه به مثابه یک سازمان ملی- دموکراتیک خود راعرضه داشته است.درچنین حالتی روشن است که سازمان پیکاراساسا قصد داشته است که درچوکات یک تشکل ملی– دموکراتیک وسیع تربمثابه یک سازمان ملی– دموکراتیک به فعالیت بپردازدوطبیعی است که یک سازمان نمی تواند بااندا‌ختن خود دریک موضع غیرچپ سازمان دیگری رابطرف چپ بکشاند.

---

(*) – طرح مسئله به آن صورتی که درنقل قول آمده حتی درمورد آلبانیا نیز نادرست است، زیرا که اصولا طرح مسئله باین صورت تمامی خصوصیات ویژه استراتیژی پرولتری دررابطه با جنگ آزادیبخش ملی را یکسره نادیده می گیرد و آن را درانطباق کامل با استراتیژی نیروهای غیر پرولتری قرار می دهد .

درواقع تحت تاثیر موضع گیری های برآمد کمونیستی نوین متاثر از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که سازمان پیکاربرخلاف خط حرکی بیشتر از هفت سال گذشته اش ، از کمونیزم درونی دست کشید و درنوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا..." آشکارا به جروبحث مستند کمونیستی مبادرت ورزید واسناد درونی گذشته اش را نیز کم وبیش اینطرف وآن طرف دربیرون ازروابط تشکیلاتی خودش پخش کرد .

3 - با توجه به بیانات یکی ازنمایندگان سازمان پیکاردر کمیته انسجام ووحدت ، یک منظور اصلی این سازمان از ارائه درخواست شمولیت درجبهه متحد ملی به دست آوردن امکان همکاری سیاسی- نظامی با " ساما" درجبهه نیمروز ویا به بیان روشنتر امکان بدست آوردن فعالیت دراین جبهه ، بوده است .

چنانچه می دانیم جبهه نیمروز ، جبهه ای بود که به حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی تعلق داشت وبه دست آوردن امکان فعالیت درین جبهه هیچ چیز دیگری نبود جز امکان بدست آوردن فعالیت سیاسی – نظامی زیر درفش حرکت انقلاب اسلامی .

به این ترتیب سازمان پیکار درحالیکه گویا به صورت درونی کمونیست بود، دراعلامیه های علنی ودر پیشنهاد عضویت درجبهه متحد ملی برآمد دموکراتیک می نمود وسرانجام هردوی این کمونیزم درونی وبرآمد دموکراتیک را یکجابا هم جمع کرده ودرمیدان عمل مبارزاتی لباس مجاهد راه اسلام را تن پوش شان می ساخت تا اگر فرصتی درحین جهاد فی سبیل الله مساعد شد، آن هارا بصورت خصوصی ، درخفا وپیش خود پالش ومالش دهد. وقتی به صفحات نوشته " جرقه شماره پنجم نمودکاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا..." توجه نمائیم در می یابیم که صفحات زیادی ازین نوشته دفاع از درخواست عصویت سازمان پیکار به جبهه متحد ملی با شور وهیجان و مباحث کمونیستی متعدد بر گردیده اند، درخواستی که هدف عملی اش مثلا بدست آوردن چانس مجاهد بودن در صفوف حرکت انقلاب اسلامی بوده است .

4 – درمورد اینکه اعلامیه " جبهه ملی رهائی بخش " در خط تبانی وسازش قرارداشت، جای بحثی وجود ندارد . اما درمورد اینکه جبهه متحد ملی سالهای 1361 – 1362 درجهت امپریالیزم وارتجاع بوده است ویا نه ، جای بحث بسیاری می تواند وجود داشته باشد. ازجانب دیگر وضعیت آن وقت " ساما " نیز می تواند جای بحث بسیاری داشته باشد .

درین جابازهم تذکراین نکته ضروری است که سازمان پیکاردرنوشته"جرقه شماره پنجم نمودکاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا..." بطور مفصل وبا عصبانیت وهیجان ازتقدیم درخواست برای شمولیت درجبهه متحد ملی و نیز ازاعلامیه مربوط به آن واعلامیه " پیرامون مذاکرات حل سیاسی بحران افغانستان بشدت دفاع کرده واین دفاع خودرا حتی درشماره چهارم رستاخیز نیز پس نگرفته است . شماره چهارم رستاخیزدرمورد جبهه

ملی رهائی بخش " آشکارا به موضعی گیری مخالف پرداخته است، اما درمورد جبهه متحد ملی حرفی بمیان نمی آورد.اما مهمتر ازآن تائید دربست نوشته " جرقه شماره پنجم نمودکاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا..." توسط نشریه مذکور است، نوشته ایکه بیشترین قسمت آن دفاع ازنحوه برخورد سازمان پیکار در ارتباط با جبهه متحد ملی است . درخواست عضویت به جبهه متحد ملی موقعی توسط سازمان پیکار ارائه می گردد که قبلا کمیته مرکزی " ساما" پروتوکول همکاری میان بخش کوهدامن ورژیم مزدور راحالت قانونی داده بود واین حالت یعنی رسمیت بخشیدن تسلیمی کوهدامن به رژیم پوشالی هنوز رسما توسط " ساما" پایان نیافته بود . برعلاوه در بخشهای هرات وسعت شمال وپروان نیز تسلیم طلبی رخنه نموده و روباط وسیعی از " ساما" را به فساد کشانده بود . در کوهدامن غند سنگین وجود داشت وبدترازهمه درکمیته مرکزی آنوقت، " ساما" امضاد کنندگان پروتوکول تسلیمی به رژیم پوشالی عضویت داشتند . ازجانب دیگر درآن وقت مبارزه علیه تسلیم طلبی ملی در قبال رژیم پوشالی سوسیال امپریالیزم شوروی در درون " ساما " جریان داشت وعلیرغم نواقص و کمبودات اساسی وجدی خود ، رهبری " ساما " را سخت تحت فشار قرار داده بود . درچنین حالتی درخواست پیکار برای عضویت در جبهه متحدملی ، توسط رهبری " ساما " سخت مورد استفاده قرار گرفت وبه نفع آن تمام شد .

درآن وقت اصلا جبهه متحد ملی ای وجود نداشت . جبهه متحد ملی ایکه توسط " رهبر " علم گردیده بود، به اصلاح جبهه ای بود که درآن علاوه بر سامائی ها، فقط دوتن ازمتنفذین محلی آواره شرکت داشتند فعالیت این جبهه ، سکوت " ساما " بعد از ضربه تابستان 1360 تازمان تدویر کنفرانس سرتاسری را که " رهبر " نامش را " سیاست موش مرده گی " گذاشته بود باصطلاح جبران می کرد . سیاسیت این " جبهه " لب لباب خود را در شرکت نمایندگان آن در کنفرانس انترناسیونال سوسیالیست ها در لزبن پرتگال در بهار سال 1362 نشان داد که درین مورد لزومی ندارد بطول وتفصیل صحبت

**نمائیم . درواقع بخوبی روشن است که " جبهه متحد ملی" چیزی و " جبهه ملی رهائی بخش " چیز دیگری نبوده است ، بلکه اولی پایه تاریخی دومی و دومی ادامه منطقی اولی بوده است .**

**ازاینها گذشته ، درخواست عضویت سازمان پیکار به جبهه متحد ملی درعمل کاملا رد نیزنگردید، بلکه به نحوی از انحاء این درخواست منظور نیز شد . داکتر رحیم محمودی متوفی شخصیتی اند که بعنوان عضو مرکزیت سازمان پیکار مورد تجلیل وتکریم فراوان رستاخیز شماره چهارم قرار دارند . این شخصیت در چوکات جبهه متحد ملی با " رهبر " به توافقاتی رسیده بود وهمکاری های معینی نیز داشت . مسئول بخش غرجستان " جبهه " دراروپا درزمستان 1361 با رحیم محمودی متوفی باری درمنزل شان ملاقات داشته ونیز درجلسه " کمیته تعاون برای افغانستان " که ایشان حیثیت ریش سفید آن کمیته را داشتند شرکت کرده است و نیز درهمین موقع کمک های نقدی وجنسی از کمیته مذکور برای جبهه متحد ملی دریافت داشته است . داکتر رحیم محمودی متوفی طرفدار " میانه روی " بوده وبا" چپروی " مخالف بودند . ایشان بعنوان مدیر مسئول جریده شعله جاوید، می گفتند که آنوقت ها طرفدار ایجاد یک جریان سیاسی ملایم و میانه رو بودند وازین امرگلایه داشتند که بر خلاف نظر ومشی شان ، جریان شعله جاوید چپروی وافراطی گری را در پیش گرفت وضربت خورد .**

**درمورد مواضع گذشته سازمان پیکار واین که آیاواقعا این سازمان یگانه مشعلدار صدیق و راستین ایدئولوژی پرولتری بوده است یا نه ، به مباحثی که تاحال مطرح کردیم اکتفا می نمائیم.دربخش بعدی مواضع فعلی سازمان پیکار را براساس متن رستاخیز شماره چهارم ونیز دو نوشته قبلی این سازمان درارتباط و پیوند با جنبه های مختلف فعالیت ویا عدم فعالیت عملی، مورد بحث وارزیابی قرار خواهیم داد .**

**ادامه دارد**

**منتشر شده در شماره چهاردهم شعله جاوید ــ دور دوم**

# پیرامون
# " یگانه مشعلدار صدیق وراستین " ؟ !!

## شماره فوق العاده " رستاخیز "

### ابتذال ادبي :

آنچه که قبل ازهرچیزی درشماره فوق العاده رستاخیز توجه را بخود جلب می نماید ، غلطی های فاحش در نگارش آنست . البته نگارش غلط یکی از ویژگی های است که در تمامی اسناد سازمان پیکار برای نجات افغانستان به چشم می خورد ؛ اما این ویژگی دررستاخیز شماره چهارم ( شماره فوق العاده یا شماره اول دوره دوم ) بیشتر از پیش تکامل منفی پیدا نموده است ؛ آنچنان که انسان برای پیدا نمودن جمله با نگارش درست ، باید در چندین پروگراف ویا حتی در چندین صفحه آن بجستجو بپردازد . برای نشان دادن این ابتذال ادبی ، بقسم نمونه دو قسمت کوتاه ازمتن نشریه را مورد دقت وارزیابی قرار می دهیم . دراین ارزیابی صرفا جوانب ادبی و نگارشی مطالب نقل شده مورد نظر ما است و جوانب ایدئولوژیک – سیاسی مورد بررسی قرار نمی گیرد.

نمونه اول :

بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز وحشیانه سوسیال امپریالیزم روس ، فشار لجام گسیخته سوسیال امپریالیزم روس و نوکران بومی آنها ( خلق و پرچم ) بر ملت ما باوج خود میرسد. که درین فرصت جنبش کمونیستی کشور که می بایست قیام های خود جوش خلق کشور ما علیه تجاوز سوسیال امپریالیزم و نوکران آن ، رارهبری می کرد دچار انحرافات اپورتونیستی راست وچپ ( انحرافات اکونومیستی ، سنتریستی و پاسیفیستی ) که از

گذشته به ارث برده بود گردید ، که با برانداختن دیکتاتوری پرولتاریا درکشور بزرگ سوسیالیستی چین و کشور آلبانی و تسلط رویزیونیزم دن سیاوپینگی ( تئوری سه جهان) ودگمارویزیونیزم انور خواجه بیشتر تقویت یافت. نمایندگان این انحرافات از دو خط راست و چپ اپورتونیستی نمایندگی می کردند ، سازمان رهائی وساما از یک طرف واخگر از جانب دیگر بودند . دریک چنین اوضاع وشرایط ضرورت فوری ایجاد یک سازمان انقلابی پرولتری را بیشتر می ساخت ، تا منحیث یک الترناتیف در مقابل دو خط انحراف فوق از یکطرف جنبش کمونیستی کشور را با تشدید مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی از تشتت و پراگندگی ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی بجهت وحدت واستحکام به پیش سوق دهد ، واز طرفی هم قیام های که خصلت ملی و رهائی بخش داشته رهبری نماید . این وظیفه خطیر و مبرم را تا ریخ بدوش آن نیروهای اصیل و کمونیستی معتقد به ( م . ل . ا ) که یگانه ایدئولوژی انقلابی بود گذاشت . "

( پیشگفتار – صفحه الف – پروگراف اول )

اشتباهات درنگارش مطلب نقل شده فوق :

## درجمله اول:

1 – بکار برد کلمات " خلق و پرچم " به تنهائی ، در اینجا نادرست است . باید بصورت باندهای خلق و پرچم ویا جنایت کاران خلقی و پرچمی نوشته شود .

2 – استعمال کلمه " میرسد " که حالت مضارع مصدر " رسیدن " است ، درآخر جمله غلط است، زیرا که جملات بعدی حالت ماضی دارد . درست آن است که درینجا نیز حالت ماضی " رسیدن" یعنی " رسید بکار برده شود .

3- جمله ناتکمیل وناقص است و میتوان گفت که فقط " مبتدا" دارد و " خبر" آن اصلا به رشته تحریر درنیامده است . با توجه به جمله بعدی ، " خبر " این جمله چیزی جز

**قیام های خودجوش توده های خلق علیه فشار لجام گسیخته سوسیال امپریالیزم روس ونوکران بومی آنها ، نیست .**

**درجمله دوم :**

**1- کلمه " که " دراول جمله اضافی است . این کمله اصلا دراول جملات استعمال نمی‌گردد .**

**2- بکاربرد کامه در میان کلمات" آن" و " را " نادرست است . برعلاوه میان کلمات " میکرد" و " دچار" باید کامه گذاشته می شد .**

**3 – کلمه " دچار " در ادبیات قدیمی به صورت های " دوچار" و " دو چهار " به رشته تحریر در می آمد ، اما درادبیات معاصر دری بصورت عموم بدون " و " و " ه " نوشته میشود .**

**4 – کلمه " برانداختن " بصورتی که در جمله آمده است ،مصدری مرتبط به جنبش کمونیستی افغانستان است ، گویا که دیکتاتوری پرولتاریا در چین و آلبانیا رابابد جنبش کمونیستی افغانستان برانداخته باشد ؟ !**

**ترتیب درست نگارش آن می تواند " برانداخته شدن " ، " سرنگون شدن " ویا " برافتادن" باشد.**

**درجمله سوم :**

**1 - کلمه " نمایندگان " دراول جمله نادرست استعمال شده است وباید بجای آن کلمه " حاملین " بکار برده می شد .**

**2 – قاعده معمول آن است که اگر در قسمت اول مطلب ، یکی ازکلمات " جانب " ، " طرف" ، " سو " و " جهت " رابکار ببریم ، باید در قسمت دوم نیز همان کلمه را استعمال نمائیم .**

**درمرحله چهارم :**

**1 – کلمه " در " دراول جمله اضافی است .**

**2 – کلمه " انحراف " نادرست استعمال شده است وباید بصورت " انحرافی " نوشته شود .**

**3 – کلمات " قیام های که " یک حرف "ی " ویک کلمه " را " کمبود دارد . این کلمات باید بصورت " قیام های راکه " تحریر گردد .**

**4 – بعدازکلمه ن " داشته " یک " است . کمبود است زیرا که در تحریر ، ماضی نقلی یا ماضی قریب بدون کلمه " است " صرف نمی شود . باید بصورت " داشته است " نوشته شود .**

**درجمله پنجم :**

**1- کلمه " آن " اضافی است وباید حذف شود .**

**2- کلمه " که " نادرست استعمال شده است وباید بجای آن کلمه " این " نوشته می شد.**

**3- حرف" و" درمیان کلمات " اصیل " و " کمونیستی " اضافی است و باید حذف شود .**

**4- کلمه "بود " اضافی است ولازم است حذف شود .**

**نگارش درست مطلب نقل شده :**

**( بعد ازکودتای هفت ثور وتجاوز و حشیانه سوسیال امپریالیزم روس ، فشار لجام گسیخته سوسیال امپریالیزم روس و نوکران بومی آنها ( باند های خلق و پرچم ) بر ملت ما به اوج خود رسید و متقابلا قیام های خود جوش توده های خلق کشوربصورت گسترده ای براه افتاد. درین فرصت جنبش کمونیستی کشور که می بایست این قایم های خود جوش خلق کشور ما علیه تجاوز سوسیال امپریالیزم و نوکران آنرا رهبری می کرد،**

دچارانحرافات اپورتونیستی راست و چپ ( انحرافات اکونومیستی ، سنتریستی و پاسیفیستی ) گردید . این انحرافات که برای جنبش کمونیستی افغانستان ازگذشته به ارث رسیده بود ، با برانداخته شدن دیکتاتوری پرولتاریا درکشور بزرگ سوسیالیستی چین و کشور آلبانی وتسلط رویزیونیزم دن سیاو پنگی ( تیوری سه جهان ) ودگما رویزیونیزم انورخوجه بیشتر از پیش تقویت یافت . حاملین این انحرافات که از دوخط راست و چپ اپورتونیستی نمایندگی می کردند ، سازمان رهائی و ساما از یکطرف واخگر از طرف دیگر بودند. یک چنین اوضاع وشرایط ضرورت فوری ایجاد یک سازمان انقلابی پرولتری را بیشتر می ساخت ، تا منحیث یک الترناتیف در مقابل دو خط انحرافی فوق بتواند از یکطرف جنبش کمونیستی کشوررابا تشدید مبارزات ایدئولوژیک – سیاسی ازتشتت وپراکندگی ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی به جهت وحدت واستحکام به پیش سوق دهد ، و از طرفی هم قیام های را که خصلت ملی و رهائی بخش داشته است رهبری نماید . تاریخ ، این وظیفه خطیر و مبرم را بدوش نیروهای اصیل کمونیستی معتقد به " م – ل – ا " ، این یگانه ایدئولوژی انقلابی گذاشت . )

" ... این گروه بخشی ازنیرو های جریان دموکراتیک نوین بوده که به سرکردگی انجینیر عثمان بوجود می آید . انجینیر عثمان که سهمی در جریان دموکراتیک مربوط به شعله جاوید داشت ، بعد از زندانی شدن در سال 1347 او به عضویت سازمان جوانان دعوت می شود ، ولی انجینیر عثمان که بیشتر یک خرده بورژوای انقلابی بود ، نمی توانست ماهیت یک سازمان انقلابی وارزش چنین یک دعوتی را درک نماید . بناء بجای جواب مثبت بمنظور کسب افتخار و عضویت سازمان جوانان مترقی بآن جواب رد توآم با یک خصومت وایگوئیزم خرده بورژوازی داد . گروه پس منظر ، بجای اینکه سازمان جوانان مترقی را با یک برخورد انقلابی و علمی به ارزیابی بگیرد وسهم خود را در استحکام خط اصولی سازمان ارائه نماید ، با اتخاذ مواضع انحرافی که ناشی از افکار خرده بورژوازی بود ، به سمع خود درتسریع انحلال سازمان جوانان رول خود را بازی کرد. گروه پس

**منظرهرگز نتوانست تحلیل طبقاتی را ازجامعه را ارائه نماید ، تا بتواند بر پایه آن برنامه انقلابی خود را پی ریزی کند . گروه پس منظر با ایجاد سازمان انقلابی قبل از آغاز جنگ مخالفت داشت و معتقد به ایجاد سازمان در جنگ بود . لذا بخاطر رسیدن به این هدف ، طرح ایجاد کانون های چریکی را مطرح نمود که ازین رهگذر منحیث یک گروه اوانتوریستی در جنبش مشخص گردید . گروه پس منظرکه بیک خط انحرافی حرکت داشت و نتوانست خود را ازاین انحراف نجات دهد ، در سال 54 به انحلال رفت که بخشی از نیروهای آن نخست به گروه انقلابی پیوستند و بعد ازبرآمدن ازگروه انقلابی باگروپ ها و محافل دیگری بدون گسست از گذشته سازمان ساما را ایجاد نمودند . " ( مبحث " گروه پس منظر" – صفحه 42 )**

**اشتباهات درنگارش مطلب نقل شده فوق:**

**1- کلمه " بوده " درجمله نادرست است وباید " بوده است " ویا " بود " نوشته شود .**

**2 – " می آید " که درآخر جمله است وحالت مضارع دارد نادرست است وباید بجای آن " آمد " نوشته شود .**

**درجمله دوم :**

**1 – کلمه " او " اضافی است .**

**2 – " دعوت می شود " حالت مضارع دارد . باید(دعوت شد) ویا ( دعوت گردید ) نوشته شود .**

**3- قسمت آخر جمله که با کلمه " ولی " آغاز می شود باید بصورت جمله جداگانه تحریر شود ویا بجای " انجینیر عثمان " ضمیر " او" یا " وی " بکار برده شود .**

**4 – ذکر" سازمان انقلابی " به تنهایی ناکافی است وباید بصورت مشخص " سازمان انقلابی پرولتری " گفته شود .**

**جمله دوم :**

**1 - حرف " و" درمیان کلمات " افتخار " و" عضویت " اضافی است .**

**2 - بکار برد کلمات " خرده بورژوازی " غلط است و باید بصورت " خرده بورژوائی " نوشته شود .**

**3 – درقسمت دوم جمله جای مطالب مقدم و مؤخرعوضی است وباید اینطور نوشته شود : ( توآم بایک خصومت و ایگوریزم خرده بورژوائی بآن جوا ب رد داد . "**

**جمله چهارم :**

**1 – استعمال کلمات " خرده بورژوازی " نادرست است وباید ( خرده بورژوائی ) نوشته شود .**

**2 - ازقسمت آخر جمله یا باید کلمات " بسمع خود " حذف شود ویا کلمات " خود را " .**

**درجمله پنجم :**

**کلمه " را " که بعد از " جامعه " آمده است اضافی است .**

**درجمله ششم :**

**درقسمت آخر جمله قبل ازکلمه " جنگ " کلمه ( جریان ) کمبود است .**

**درجمله هفتم :**

کلمه " طرح " دراول جمله اضافی است وباید حذف شود . اگر کلمه " طرح " در جمله باشد درآنصورت باید بجای کلمات " مطرح نمود" کلمات دیگری چون ( بمیان کشید ) تحریر گردد .

درجمله هشتم :

1 – کلمه " به " نادرست است وباید بجای آن ( بالای ) ویا ( روی ) نوشته شود ویا کلمات " به " ، " یک " و " حرکت " همه ازجمله حذف شود وبجای کلمات " بیک خط انحرافی حرکت داشت " نوشته شود که : ( یک خط انحرافی داشت ) .

2 – کلمه " پیوستند" نادرست بکار برده شده است وباید حالت مفرد داشته باشد یعنی بصورت ( پیوست ) استعمال شود .

3 - کلمه " نمودند " که حالت جمع دارد غلط است وباید حالت مفرد داشته باشد وبصورت(نمود) تحریر گردد .

4 - کلمات " سازمان ساما " یک ترکیب نادرست است زیراکه " س " در " ساما"مخفف" سازمان" است و معنی " سازمان ساما" می شود " سازمان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " . این ترکیب همان اصطلاح عامیانه مذهبی " سنگ حجرالاسود " را بیادمی آورد. درین جا بایدبا کلمه " سازمان " حذف شود و مختصرا" ساما " گفته شود ویا به تفصیل " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " . در صورت دوم البته می توان بعد ازنام تفصیلی کلمه مخفف آن یعنی " ساما " را نیز علاوه نمود .

نگارش درست مطلب نقل شده :

( ... این گروه بخشی از نیروهای جریان دموکراتیک نوین بود که به سرکردگی انجینیر عثمان بوجود آمد . انجینیر عثمان که سهمی درجریان دموکراتیک مربوط به شعله جاوید داشت ، بعد از زندانی شدن در سال 1347 ، بعضویت سازمان جوانان مترقی دعوت گردید؛ ولی او که بیشتر یک خرده بورژوای انقلابی بود ، نمی توانست ماهیت یک سازمان

انقلابی پرولتری و ارزش چنین یک دعوتی را درک نماید . بناء بجای جواب مثبت به منظور کسب افتخار عضویت سازمان جوانان مترقی ، توآم با یک خصومت و ایگوریزم خرده بورژائی بآن دعوت رد داد . گروه پس منظر، بجای اینکه سازمان جوانان مترقی رابا یک برخورد انقلابی وعلمی به ارزیابی بگیرد و سهم خود را در استحکام خط اصولی سازمان ارائه نماید ، با اتخاذمواضع انحرافی که ناشی از افکار خرده بورژوائی بود ، به سهم خود در تسریع انحلال آن سازمان رول بازی کرد . گروه پس منظرهرگز نتوانست تحلیل طبقاتی از جامعه ارائه نماید تا بتواند بر پایه آن برنامه انقلابی خودرا پی ریزی کند. گروه پس منظر با ایجاد سازمان انقلابی قبل از آغاز جنگ مخالفت داشت و معتقد بایجاد سازمان در جریان جنگ بود . لذا بخاطر رسیدن باین هدف ، طرح ایجاد کانون های چریکی را بمیان کشید که ازین رهگذر منحیث یک گروه آوانتوریست در جنبش مشخص گردید . گروه پس منظر که یک خط انحرافی داشت و نتوانست خود را از این انحراف نجات بدهد، در سال 54 به انحلال رفت . پس از انحلال گروه پس منظر، بخشی از نیروهای آن نخست به گروه انقلابی پیوست و بعد از برآمدن از گروه انقلابی با گروپ ها و محافل دیگری ، بدون گسست از گذشته ، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ( ساما ) را ایجاد نمود . )

آنچه ما می خواهیم نگارش درست اسناد سیاسی، بخصوص اسناد اساسی و معتبراست ونه نگارش باصطلاح عالی و پرطمطراق روشنفکرانه . اصولا تاآنجای که ممکن است باید اسناد سیاسی انقلابی بصورت ساده و عام فهم برشته تحریر درآورده شود تا چنین اسنادی بتواند عمومی و توده گیر شود و نه اینکه صرفا در حلقات خاص روشنفکران دارای سطح عالی ادبی محدود باقی بماند .

توقع درست نویسی ازنگارندگان شماره فوق العاده " رستاخیز " ، نه یک توقع اضافی است و نه یک انتظار کم اهمیت . زبان دری احتمالا زبان مادری اکثریت این افراد است . برعلاوه این حضرات که در سنین چهل و پنجاه قرار دارند و هرکدام بیشتر از بیست سال

بقول خود شان با سیاست و مبارزه انقلابی سر وکار داشته اند ،مشخصا از پانزده سال باین طرف سازمان پیکار را رهبری کرده اند ویا حد اقل به سبک پیکاری درآن عضویت داشته اند . چنین کسانی با آن همه ادعاهای بلند بالایی که در سراسر متن نشریه شان مطرح کرده اند، حد اقل باید این توان مندی را داشته باشند که مطالب مورد نظر شان را با املاء وانشاء درست بنویسند . روشنفکرانی که با آن همه خصوصیات فوق الذکروتکلم و تحریر طولانی مدت بزبان دری ، هنوز املاء وانشاء این زبان را فرا نگرفته اند، دارای چقدر فهم وفراست و توانمندی ذهنی و عملی برای درک و تطبیق درست مواضع انقلابی پرولتری می توانند باشند ؟

ابتذال ادبی و نگارش غلط شماره فوق العاده " رستاخیز" در پاره موارد به حدی عمیق وجدی است که درک معنی درست مطالب مطرح شده را برای خواننده مشکل می سازد . مثلا بجملات ذیل توجه نمائیم :

" کودتای هفت ثور و پاسخ بآن از طرف خلق کشور، همانا قیام های که تقریبا کران تا کران کشور را دربر گرفته بود خواستار ارائه الترناتیفی که بتواند قیام های توده ای را سمت و سو داده وهدف مندانه آنرا درجهت پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین یعنی انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی با نشانی کردن تضاد عمده با سوسیال امپریالیزم تجاوز گررهبری نماید. " ( قسمت آخر صفحه ( 5 ) و قسمت اول صفحه ( 6 ) نشریه )

" ... ایجاد حلقه های آموزشی یکی از برجسته ترین شیوه و روش کار خویش تعیین و آنرا نه تنها درمحدوده اعضای سازمان مرعی دانسته بلکه باتمام آن عناصرشریرکه کمتردرمنجلاب اپورتونیست غرق شده بودند با تدریس خستگی ناپذیر ادامه دادند." ( صفحه 16نشریه )

" با جرئت انقلابی بااعتقاد خلل ناپذیر به ایدئولوژی پرولتری می توان گفت که هیچ یکی از این انحرافات و لجن پراگنی ها که از طرف دشمنان سوگند خورده پرولتاریا و خلقهای جهان علیه ( م . ل . ا ) نتوانسته اند که نمی توانستند ذره ای به حقانیت آن خدشه

وارد کنند ، بلکه حقانیت آنرا هرچه بیشتر به ثبوت رسانیده و به پرچم داران و رهروان راستین آن نیرو و توانایی بی حد وحصر بخشیده اند." ( صفحه 19 نشریه )

درین جا تذکراین مطلب ضروری است که : غلطی های املائی و انشائی استثنایی، بویژه دریک سند تحریری مفصل، چه ناشی از اشتباهات نویسنده اصلی باشد و چه ناشی از اشتباهات درتایپ و چاپ ، می تواند قابل اغماض باشد . اما این مطلب در مورد چگونگی نگارش شماره فوق العاده " رستاخیز " صدق نمی نماید، زیرا که ابتذال ادبی و نگارش غلط سراسر سند را در بر می گیردو در واقع آنچه درآن حالت استثنایی دارد املاء وانشاء درست و نگارش منتطبق با دستور زبان دری است .

## درمورد مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون :

درک سازمان پیکارازمارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون، تحت عنوان " جنبش جهانی کمونیستی " ، درصفحات 93 – 98 شماره فوق العاده " رستاخیز" ، بیان گردیده است .

## درمورد مارکسیزم :

درصفحات 93 و 94 شماره فوق العاده " رستاخیز " ، را جع به فلسفه مارکسیزم اینگونه توضحیات داده می شود :

" مارکس وانگلس با قاطعیت از ماتریالیزم فلسفی دفاع وآنرا هرچه بیشتر تکامل داد. درمیان تمام دستآورد های او ، مهمترین دستآورد دیالکتیک یعنی آموزش مربوط به تکامل می باشد . مارکس ضمن اینکه ماتریالیزم فلسفی را عمیقتر و کاملترساخت معرفت آنرا به طبیعت برمعرفت جامعه بشری بسط وتعمیم داد . ماتریالیزم تاریخی مارکس بزرگترین پیروزی بینش علمی گردید . "

**جملات فوق در اصل از لابلای متن اثر لنین بنام " سه منبع و سه جزء مارکسیزم " نقل گردیده اند ، اما در جمله دوم کلمات " فرآورده ها " از اصل نوشته حذف گردیده وبجای آن " دستآورد ها " نوشته شده است .**

**لنین ، دیالکتیک را یکی از فرآورده های فلسفه کلاسیک آلمان و بویژه سیستم فلسفی هگل می داند که مارکس ، ماتریالیزم را باآن، غنی ساخت . اما سازمان پیکار این مطلب را قبول ندارد، بلکه دیالکتیک را یکی از دستآورد های فلسفی مارکس محسوب می نماید. برای اینکه مطلب بخوبی روشن گردد، جملات چندی ازسند " سه منبع و سه جزء مارکسیزم " را درینجا نقل می نمائیم :**

**" مارکس وانگلس با قاطع ترین طرزی از ماتریالیزم فلسفی دفاع کردند ... ولی مارکس در ماتریالیزم قرن 18 متوقف نشد وفلسفه را به پیش راند . او این فلسفه را با فرآورده های فلسفه کلاسیک آلمان ، بخصوص سیستم هگل ، که آنهم بنوبه خود سرچشمه ای برای ماتریالیزم فویرباخ بود، غنی ساخت . میان این فرآورده ها مهمتر ازهمه دیالکتیک یعنی آموزش مربوط به تکامل است بکامل ترین وعمیق ترین شکل خود که از هرگونه محدودیتی آزاد است . "**

**درین جانا گذیریم یکی از مقدماتی ترین دروس فلسفی مارکسیزم را که تنها در سایر کشورها، بلکه حتی درافغانستان بد بخت و عقب مانده خود ما نیز به افراد مبتدی وتازه وارد درتشکیلات کمونیستی آموختانده می شود، بیان نمائیم :**

**فلسفه مارکسیزم ، ماتریالیزم دیالکتیک است که منبع مستقیم و بلاواسطه آن فلسفه کلاسیک آلمان و به بیان مشخص تر، ماتریالیزم فویرباخ و دیالکتیک هگل است . اما، ماتریالیزم فویرباخ متافیزیکی بود ودیالکتیک هگل ایده آلیستی . مارکس وانگلس، ماتریالیزم را از متافیزیزم و دیالکتیک را از ایدآلیزم آزاد کردند وبا پیوند ماتریالیزم و دیالکتیک به همدیگر وبا تکامل دادن فلسفه درمجموع ، یک دستگاه فراگیر فلسفی یعنی ماتریالیزم دیالکتیک را بوجود آوردند .**

**انسان واقعا دچار تجعب می شودموقعی که می بیند " یگانه مشعل داران صدیق وراستین پیکارازمارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون " ، بعد از پانزده سال مشعل داری " استوار و بدون تزلزل " هنوز نمی دانند که دیالکتیک دراساس فرآورده فلسفه کلاسیک آلمان و بویژه سیستم هگل است و نه یک دستآورد فلسفی مارکس وانگلس . دستآورد فلسفی مارکس وانگلس ماتریالیزم دیالکتیک است و به عبارت دیگر دیالکتیک ماتریالیستی و ماتریالیزم دیالکتیکی ، که ماتریالیزم تاریخی را نیز دربرمی گیرد .**

**علاوتا، وارد شدن در چنین مباحثاتی، برای مارنج آور و عذاب دهنده نیز هست . رنج آور و عذاب دهنده ازین جهت که درجامعه عقب مانده و بی سواد افغانستان، حزب کمونیست مجبور است با کسانی به جر وبحث بپردازد که در مورد مبانی بسیار اولیه مارکسیزم معرفت درست ندارند ولی ادعا های بزرگ و خورد، بزرگ بینی های پرطمطراقی را عنوان می نمایند.**

**درصفحه 94سند مذکور، نظر سازمان پیکارراجع به اقتصاد مارکسیستی، اینگونه بیان گردیده است :**

**" مارکس به تحلیل عمیق و همه جانبه از جامعه بورژوازی و تکامل تئوری ارزش با کشف ارزش اضافی دست یافت . آموزش مربوط به ارزش اضافی بنیان تئوری اقتصادی مارکس است . "**

**جمله دوم کلمه به کلمه از اثر لنین ( سه منبع و سه جزء مارکسیزم ) اقتباس گردیده است وبه همین جهت در نگارش آن غلطی وجود ندارد .**

**این که گفته شود ، آموزش مربوط به ارزش اضافی – که راز استثمارپرولتاریا توسط بورژوازی را برملامی سازد – بنیان تئوری اقتصادی مارکس است، البته کاملا درست است ، اما درعین حال کاملا کافی نیست. نیروی محرکه انارشی درتولید سرمایه داری و مباحث مربوط به آن در اقتصاد مارکسیستی نباید دست کم گرفته شود، چه رسد به اینکه حتی کاملابه فراموشی سپرده شود. به همین جهت است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی**

**درسند " زنده بادپیکارازمارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم "،علم اقتصاد سیاسی مارکس را به صورت مختصروموجزاینگونه معرفی می نماید :**

**" علم اقتصاد سیاسی مارکس پرده از راز استثمار پرولتاریا وانارشی وتضاد های ذاتی شیوه تولید سرمایه داری برداشت . "**

**تئوری ارزش اضافی که بنیان تئوری اقتصادی مارکس را تشکیل می دهد پرده از راز استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی برمی دارد و ریشه تضاد میان پرولتاریا و بورژوزای رانشان می دهد. مباحث مربوط به نیروی محرکه انارشی شیوه تولید سرمایه داری در علم اقتصاد سیاسی مارکس ریشه تضاد میان سرمایه داران مختلف را برملا می سازد . براین مبنا ها یعنی استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی وانارشی وهرج ومرج درشیوه تولید سرمایه داری درمجموع جامعه است که تضاد های اصلی نظام بورژوائی را می توان دریافت . انگلس در کتاب " انتی دورینگ" دو شکل تظاهر تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری ( تضاد میان تولیداجتماعی و تصاحب سرمایه داری ) را بدین صورت بیان می نماید :**

**" تضادمیان تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه داری بصورت انتاگونیزم کارگر بورژوازی بروز کرد . " وهم چنان : " تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه داری بصورت انتاگونیزم سازمان تولید درهرکارخانه و هرج ومرج تولید در مجموع اجتماع تجدید تولید می شود . " انگلس بلافاصله بیان می نماید: " شیوه تولید سرمایه داری، درین دو شکل تظاهر تضاد، که از حیث منشاء ، ذاتی این شیوه تولید می باشند، حرکت می کند وبدون هیچگونه راه گریزی " دور باطلی " را ترسیم می نماید ... " . نتیجه گیری نهایی انگلس ازین مباحث اینگونه است : " این نیروی محرکه هرج ومرج در تولید اجتماعی است که تعداد بسیاری از انسان ها را هرچه بیشتر تبدیل به پرولتاریا میکند و این توده های پرولتری هستند که بالاخره هرج ومرج تولید را از میان بر می دارند ... " ( صفحات 265 – 267 ، " انتی دورینگ " ، به زبان فارسی – انتشارات کارگر )**

**با توجه به مباحث فوق، جدا ضروری ولازم است که درعلم اقتصاد سیاسی مارکس درپهلوی تئوری ارزش اضافی به مباحث مربوط به نیروی محرکه انارشی درتولید سرمایه داری نیزتوجه گردد .**

**شماره فوق العاده " رستاخیز " درمورد جزء سوم مارکسیزم یعنی سوسیالیزم علمی ، درصفحه 94 خود می گوید :**

**" مارکس با نبوغ که داشت توانست بر خلاف تمام سوسیالیست های تخیلی ( که عوامل نابرابری های اجتماعی را ، که علت اساسی آن مالکیت خصوصی بود ، درروبنای جامعه جستجو می نمودند ) سوسیالیزم را از تخیل به علم تکامل داده از مطالعه تاریخ جوامع بشری به این نتیجه رسید ، که این تاریخ بیانگر مبارزه طبقاتی بود ، آموزش مبارزه طبقاتی دستآورد خیلی مهم او به حساب می آید . "**

**درست برخلاف طرز نگرش پیکاری ها در " رستاخیز" شماره فوق العاده ، نه آموزش مبارزه طبقاتی دستآورد خیلی مهم مارکس بحساب می آید ونه این آموزش بنیان سوسیالیزم علمی مارکس را می سازد . مارکس خود در نامه ای به " ج – ویدمایردرنیویارک " درین مورد می گوید:**

**" ... اما درباره خود باید بگویم ، نه کشف وجود طبقات درجامعه کنونی و نه مبارزه میان آنها، هیچکدام از خدمات من نیست . مدت ها قبل ، مؤرخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات، واقتصاد دانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند . کارتوده ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است :**

**1 – این که وجود طبقات مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است ؛ 2 – این که مبارزه طبقاتی ناچار کاررا به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می سازد ؛ 3 – این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هرگونه طبقات وبسوی جامعه بدون طبقات " .**

**گفته های فوق الذکر مارکس را پیکاری ها خود درنوشته " جرقه شماره پنجم نمود کاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا " که تقریبا هفت سال قبل از شماره فوق العاده " رستاخیز" انتشار داده اند، نقل کرده اند . حال به نظر می رسد که یا همان موقع نیز مفهوم حقیقی این گفته ها را نمی دانستند ویا امروز درین مورد ازبالا به پائین " ترقی " کرده اند .**

**نظر مطرح شده در " سه منبع وسه جزء مارکسیزم " در مورد آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی، که مورد استناد شماره فوق العاده " رستاخیز " قرار گرفته است ، یک نظر نادرست و غلط است . لنین خود در سالهای بعد ، دراثر مهمش بنام " دولت و انقلاب " درین مورد بیان داشت :**

**" اغلب گفته ونوشته می شودکه نکته اساسی در آموزش های مارکس مبارزه طبقاتی است ، اما این درست نمی باشد ؛ واز همین مطلب نادرست است که اغلب تحریف اپورتونیستی مارکسیزم نشئت می گیرد ... کسانی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشند ، هنوز مارکسیست نیستندو ممکن است هنوز از چارچوب تفکر بورژوائی وسیاست بورژوائی خارج نشده باشند ... مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد . وجه تمایز کاملا عمیق بین یک بورژوای عادی ( وهم چنین بورژوای بزرگ) بایک مارکسیست درهمین نکته است . "**

**دید انحرافی سازمان پیکار از جزء سوسیالیزم علمی مارکسیزم باعث می گردد که مدعی شود: " مارکسیزم ... علم انقلاب و مبارزه طبقاتی است . " ( صفحه 95 ، " رستاخیز " شماره فوق العاده )**

**انقلاب داریم تا انقلاب و نیز مبارزه طبقاتی تا مبارزه طبقاتی . مارکسیزم نه علم انقلاب بطور عام است ونه علم مبارزه طبقاتی تا مبارزه طبقاتی . مارکسیزم نه علم انقلاب بطور عام است ونه علم مبارزه طبقاتی بطور عام . مارکسیزم علم انقلاب ومبارزه طبقاتی پرولتاریا است .**

نتیجه اینکه : تئوری دیکتاتوری پرولتاریا ، بنیان سوسیالیزم علمی مارکس است . عدم توجه باین امر نه تنها به گفته لنین وجه تمایز کاملا عمیق بین یک مارکسیست و یک بورژوا را می زداید، بلکه باعث می گرددآموزش مارکس که علم انقلاب پرولتاریا وعلم مبارزه طبقاتی پرولتاریا است ، نیز قلب ماهیت یابدو هم کاری صورت پذیرد که " رستاخیز " فوق العاده انجام می دهد .

## درمورد لنینیزم :

درصفحه 95 " رستاخیز " فوق العاده ، طی یک پروگراف ، مسایل مربوط به زمان مارکس ، انگلس ولنین ، بصورت مخلوط باهم وبدون اینکه پایه ها وشرایط عینی ودستآوردهای تئوریک از هم تفکیک شوند ، بقسم درهم وبرهم ردیف گردیده اند وفقط درآخر تکامل مارکسیزم به پیکارازمارکسیزم – لنینیزم مطرح شده است .

" مارکسیزم که علم انقلاب مبارزه طبقاتی است جهش وارتکامل می یابد. شعار پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید باایجاد انترناسیونال اول درسال 1864 تحقق می یابد. قیام کمونارها وبزیرکشیدن بورژوازی فرانسه از سریر قدرت که این اولین تجربه در راه ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا بود وبیشتر از دوماه به حاکمیت خویش ادامه داده ، حقانیت مارکسیزم را به اثبات می رساند . رشد جنبش پرولتری درکشورهای پیشرفته بورژوازی اروپا ، ایجادانترناسیونال دوم تحت رهبری داهیانه انگلس رفیق همرزم مارکس ، شرایط جدیدی یعنی انتقال مرکز انقلابات پرولتری از اروپا به اسلاوها ؛ آغاز عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری تحلیلی سترگ لنین از امپریالیزم؛ آغاز مبارزه بلشویکی به منظور تدارک افزار نوین رهبری کننده انقلابات پرولتری یعنی ایجاد احزاب کمونیستی بلشویکی در مبارزه علیه انترناسیونال دوم درراس کائوتسکی مرتد ( سوسیال امپریالیست و سوسیال شوونیست) که دیگربخادم امپریالیزم تبدیل گردیده بود. این همه ، آن دستآورد های بوده اند که مارکسیزم را تکامل بخشید." تااینجاهنوزصحبت

ازتکامل مارکسیزم به مارکسیزم – لنینیزم مطرح نیست، اما به ادامه مطالب مطرح شده فوق بیان می گردد .

"جنگ جهانی اول وپیروزی انقلاب کبیر اکتبر،استقراردیکتاتوری پرولتاریا درکشورشوراها،ایجاد انترناسیونال سوم، مارکسیزم را به مرحله عالیتری از تکامل یعنی مارکسیزم – لنینیزم ارتقاء دادو انقلابات پرولتری و جنبش های آزادیبخش را بمثابه دومؤلفه استراتیژی انقلابات جهانی پرولتاریائی ارائه نمود . "

صرف نظر از غلطی های املائی و انشائی جمله فوق ، می توان گفت که پیکاری هاچهار مسئله را بعنوان عوامل تکامل مارکسیزم به مارکسیزم – لنینیزم مطرح کرده اند :

1 – جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب کبیر اکتبر.

2- استقرار دیکتاتوری پرولتاریا درکشور شوراها .

3- ایجاد انترناسیونالیزم سوم .

4 – ارائه انقلابات پرولتری و جنبش های آزادیبخش ملی بمثابه دو مؤلفه انقلاب جهانی پرولتاریائی .

اول اینکه دراین جمله نیز مانند جملات قبلی پروگراف ، عوامل عینی و دستآوردهای تئوریک بصورت مخلوط مطرح گردیده اند ، و ثانیا عناصر مهمی از پایه های عینی و عوامل تئوریک تکامل مارکسیزم به مارکسیزم – لنینیزم نادیده گرفته شده است . بصورت مشخص ، نقش آغاز عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری ازعوامل عینی و تئوری امپریالیزم ، تئوری حزبیت و مبارزه علیه رویزیونیزم کائوتسکیستی در این تکامل نادیده گرفته شده و در نتیجه ، لنینیزم بصورت بسیار دست و پا شکسته و ناقص معرفی گردیده است . ثانیادرمیان مجموع مسایلی که درین جمله و جملات قبلی پروگراف نقل شده ، مطرح گردیده اند، نقش لنین – جزدریک مورد ( تحلیل سترگ لنین از امپریالیزم ) – نادیده گرفته شده است . این شیوه طرح لنینیزم نه تنها بسیار نادرست وغیر اصولی است ، بلکه خلاف روال عادی مباحث مطرح شده در " رستاخیز " فوق العاده نیز می

باشد ، که بصورت مشخص نه تنها از نقش مارکس وانگلس در جملات قبلی و نقش مائودرجملات بعدی پروگراف نقل شده فوق ، صحبت بعمل آمده است، بلکه نقش استالین نیز بهر حال خاطرنشان گردیده است .

درمورد مباحثی چون انحلال کمینترن ، جبهه واحد ضد فاشیزم ،دموکراسی های توده ای اروپای شرقی ، اردوگاه سوسیالیستی وسایر مسایل متعلق به زمان استالین، گنجایش برای جر وبحث درنوشته حاضر وجود ندارد . دراینجا فقط به طرح این مسئله اکتفا می نمائیم که " رستاخیز " فوق العاده ، نقش بسیار برجسته استالین را در مبارزه برای اینکه جنبش بین المللی کمونیستی ، لنینیزم را بمثابه دومین مرحله از تکامل ایدئولوژی پرولتری برسمیت بشناسد ، به فراموشی سپرده است.

## درمورد اندیشه مائوتسه دون :

" رستاخیز" فوق العاده ، در بررسی و تشریح مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ، در صفحات 96 ، 97 و 98 خود ذیلا به توضیحات می پردازد :

" ... رفیق مائوتسه دون منحیث یک مارکسیست – لنینیست آبدیده که انقلاب دموکراتیک طرازنوین را به پیروزی رسانیده بود و انقلاب سوسیالیستی درکشور بزرگ چین را رهبری می نمود، مبارزه بزرگ علیه رویزیونیزم معاصر را باقاطعیت ادامه داد .

رفیق مائوتسه دون با اتکاء به آموزه های ازگنجینه بزرگ مارکسیزم – لنینیزم نتوانست ماهیت رویزیونیستی وضد انقلابی باند خروشچف را افشاء و مارکسیزم – لنینیزم را از لوث وگندیدگی رویزیونیستی خروشچفی پاکیزه وآنرا هر چه بیشتر رشد واستحکام بخشید . این دستآورد حزب کمونیست چین برهبری رفیق مائوتسه دون نخستین و مستحکم ترین قدم است ، درجهت برپاداشتن انترناسیونال نوین پرولتری بعد از انحلال انترناسیونال سوم .

رفیق مائوتسه دون درمبارزه با رویزیونیزم خروشچفی و برخورد نقادانه با ساختمان سوسیالیزم در کشور شوراها و درس گیری از آن توانست دستآورد های بس بزرگ وعظیمی و راه بیرون رفت را از موانع که درسرراه سوسیالیزم درکشور شورا ها بوجود آمده بود ارائه داد . رفیق مائوتسه دون بابرخورد انتقادی باسوسیالیزم درکشور شوراها ورهبری رفیق استالین نشان داد که وجود عینی طبقات وتضادهای طبقاتی وانتاگونیزم وادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا درتمام دوره سوسیالیزم تاکمونیزم ادامه دارد. که مبارزه درون حزبی خودانعکاسی است از موجودیت طبقات درجامعه یعنی مبارزه بین دو خط، خط پرولتری و خط بورژوازی می باشد .

بزرگترین میراثی که مائوتسه دون رهبر بزرگ پرولتاریای جهان از خود بجا گذاشت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی می باشد . انقلاب فرهنگی آن دستآورد بزرگی است که سوسیالیزم و دیکتاتوری پرولتاریا را برای یک دهه کامل درکشور بزرگ چین تداوم بخشید و بلند ترین سنگر های رهروان راه سرمایه داری را دردرون حزب با توپ بستند خدمات عظیم ودستآوردهای بزرگ رفیق مائوتسه دون که ازتامین رهبری اش درحزب کمونیست درمرحله انقلاب بورژوادموکراتیک طراز نوین آغاز می یابد و با پیروزی انقلاب فرهنگی به بلند ترین نقطه اوج خویش می رسد ، مارکسیزم – لنینیزم را در هرسه جز به مرحله عالی آن یعنی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون تکامل داد که امروز بدون قبول مرحله تکاملی اندیشه مائوتسه دون نمی توان از مارکسیزم – لنینیزم صحبت بعمل آورد ، وفقط با اعتقاد به این مرحله تکامل مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون است که می توان بخدمات عظیم رفیق مائوتسه دون در راه ایجاد انترناسیونال نوین پرولتری پی برد . "

بروشنی ملاحظه می گردد که بیشترین موارد ازخدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون که ایدئولوژی پرولتاریای جهانی را به سومین مرحله اش ارتقاء و تکامل داده است، در" رستاخیز" فوق العاده بدون تشریح وتوضیح باقی مانده مشخصا روی آنها انگشت

گذاشته نشده است . مثلا کل خدمات فلسفی مائوتسه دون ، تئوری انقلاب دموکراتیک نوین بمثابه مرحله اول انقلاب درکشورهای تحت سلطه امپریالیزم، تئوری جنگ خلق و ...

ازلحاظ فلسفی شاید هنوز هم سازمان پیکار قانون نفی – نفی را بمثابه یکی از قوانین اساسی دیالکتیک قبول داشته باشد وازین بابت ترجیح می دهد که د رمورد خدمات فلسفی مائوتسه دون بصورت مشخص حرفی نزند و صرف به این گفته کلی که مائوتسه دون مارکسیزم – لنینیزم رادرهرسه جزء آن تکامل داده است ، اکتفا می نماید .

امادر رابطه با عدم تکیه سازمان پیکار به تیوری دموکراسی نوین وتیوری جنگ خلق مائوتسه دون ، درتکامل ایدئولوژی پرولتاریا به سومین مرحله ، باید بگوئیم که این چنین موضع گیری ای کل خط سازمان پیکار درمورد انقلاب افغانستان را تحت علامت سوال قرار می هد .

تیوری دموکراسی نوین مائوتسه دون ، حیثیت پایه ای تیوریک برای برنامه انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان دارد وتیوری جنگ خلق نیز حثیت پایه ای استراتیژی مبارزاتی انقلاب . عدم تکیه جدی روی این دو تیوری وبعنوان اجزاء متشکله سومین مرحله تکامل ایدئولوژی پرولتاریای جهانی ، تاثیرات منفی بسیار عمیقی بر بسیاری ازمسایل تیوریک وعملی سازمان پیکاربر جای می گذارد که در جایش روی هریکی ازآن ها مکث خواهیم کرد .

## درمورد رویزیونیزم مدرن :

" رستاخیز" فوق العاده علیه رویزیونیزم خروشچفی، رویزیونیزم دن سیاوپنگی و دگمارویزیونیزم خوجه ای اعلام موضع نموده است ، اما درین موارد به توضیح وتشریحی نپرداخته است تا روشن شود که سازمان پیکار دقیقا علیه چه چیزهائی موضعگیری

نموده است . اما علیرغم اینگونه موضعگیر مجمل علیه سه چهره رویزیونیزم مدرن ، می توان بیان داشت :

1 – سازمان پیکار از رویزیونیزم مدرن روسی، صرفا رویزیونیزم خروشچفی را می شناسد، درحالیکه رویزیونیزم مدرن روسی درسه شکل تبارز یافته است : شکل خروشچفی، شکل بریژنیفی و شکل گرباچوفی . هریکی از این اشکال علیرغم اساسات واصول مشترکی میان شان ، تفاوت هائی نیز با همدیگر دارند .

2 – پیکاری ها از رویزیونیزم چینی ، صرفا رویزیونیزم دن سیاوپنگی ازآن هم تیوری سه جهان را می شناسند .

نماینده اصلی رویزیونیزم چینی در دوره توفانی انقلاب فرهنگی ، لیوشاوچی بود وبعد ازآن لین پیائو بعد ازمرگ مائوتسه دون و سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزم د رچین، علیرغم دوره کوتاهی از قدرت هواکوفن ، این نمایندگی اساسا به تین سیاوپنگ تعلق گرفت . ازین جهت نادرست است که رویزیونیزم چینی را منحصرا بنام رویزیونیزم تین سیاوپنگی یاد نمود .

علاوتا رویزیونیزم چینی را صرفا به تیوری سه جهان محدود نمودن نادرست وغیر اصولی است. " رستاخیز " فوق العاده در صفحه 98 خود می نویسد : " کسب قدرت دولتی از طرف دارودسته رویزیونیست های دن سیاوپینگ وارائه تئوری رویزیونیستی سه جهان یک بار دیگرجنبش جهانی کمونیستی با بحران عمیق ایدئولوژیک – سیاسی مواجه ... " . وهمچنان در صفحه الف پیشگفتار " رستاخیز " فوق العاده یعنی درهمان صفحه اول متن آن می خوانیم :

" ... با برانداختن دیکتاتوری پرولتاریا درکشور بزرگ سوسیالیستی چین و کشور آلبانی وتسلط رویزیونیزم دن سیاوپنگی ( تیوری سه جهان ) ودگما رویزیونیزم انورخوجه ... ".

رویزیونیزم چینی ابعاد فلسفی ، اقتصادی وسیاسی دارد وتیوری رویزیونیستی سه جهان فقط یک بخش از بعد سیاسی آنرا تشکیل می دهد .

برای بحث تفصیلی درموردرویزیونیزم چینی به مرامنامه حزب کمونیست افغانستان مراجعه شود.

## درمورد جنبش انقلابي انترناسيوناليستي :

درسند"جرقه شماره پنجم نمود کاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا..."که تاریخ انتشارآن 1366/2/1 ( 1987/4/21) نشان داده شده است،سازمان پیکارحتی به موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اشاره ای نمی نماید،چه رسدبه اینکه مواضع آنرامورد تائید قراردهد. درین نوشته صرفا دریک جا، در صفحه 61 ، چند جمله ای از مائوتسه دون در گفتگو باهیئت نظامی آلبانیائی نقل گردیده است که البته منظورازآن، صراحتاویا کنایتا تائید"جهانی برای فتح " نیز نبوده است .

موقع انتشار " جرقه شماره پنجم نمود کاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا ... " سه سال از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سپری شده وهفت شماره ازمجله " جهانی برای فتح" به زبان فارسی انتشار یافته بود . از جانب دیگر بیشتر از یکسال اززمان تشکیل " هسته انقلابی کمونیست های افغانستان " و " کمیته تبلیغ وترویج م . ل .ا " گذشته بود و چندین شماره ازنشریه های " ندای انقلاب " و " شعله " ، بادفاع آشکار وجدی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، انتشار یافته بودند . دریک چنین حالتی سازمان پیکار ترجیح می داد د رمورد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کاملاسکوت اختیار نماید .

نوشته " سازش وتوطئه ابرقدرت های امپریالیستی ... " ، یک ونیم سال بعد از انتشار " جرقه شماره پنجم نمود کاملی ازتوطئه اپورتونیستی املا... " یعنی درماه عقرب 1367 ، توسط سازمان پیکار منتشر گردید . تازه درین نوشته بود که سازمان پیکار دفاع نه چندان قاطعی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بعمل آورده وازحزب کمونیست پرو اعلام حمایت نمود .

**رشد جنبش پرولتری ورهائی بخش در کشور پرو ( راه درخشان ) درآمریکای جنوبی تحت رهبری حزب کمونیست پرو رفیق گونزالو ... " .**

**" ... موجودیت احزاب وسازمان های فعال کمونیستی در چندین کشور جهان ( که با قبول خط روشن اصول انقلابی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اند ویا هنوز عضویت آنراحاصل نکرده ) پایه های امپریالیزم وارتجاع رابه لرزه درآورده است . علاوتا " جاا" توانسته است با تحلیل وارزیابی درست وانقلابی باساس ماتریالیزم دیالکتیک از جنبش جهانی کمونیستی وهم با مبارزه پیگیر اصولی وخستگی ناپذیر خود علیه انواع رویزیونیزم خط انقلابی روشنی را ترسیم کند ، که البته ما معتقدیم با همکاری بیشتر احزاب وسازمان های کمونیستی جهان این جنبش انقلابی بیشتر می تواند توانا گردد تاباهمکاری همه جانبه تمام کمونیست های جهان گامهای مؤثری درراه رهبری این خط در سطح جهان بردارد".**

**" چگونه درکشور پرو در برابر جنبش قدرتمند کمونیستی آن کشور و جنبش رهائی بخش خلق پرو( راه درخشان ) که تحت رهبری حزب کمونیست پرو هر روز به پیروزی های مهمی دست می یابند ، ابر قدرت امپریالیستی امریکا ، تمام قدرت های امپریالیستی جهان ، رویزیونیست های روسی و رویزیونیست های " سه جهانی " رادریک دولت متمرکز ساخته و جبهه ضد انقلابی رابرضد حزب کمونیست پرو وراه درخشان تشکیل داده اند . خصوصا امپریالیزم امریکا ازین جنبش سخت و حشت دارد ؟ زیرا با پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین در پرو تحول بزرگ وعمیق انقلابی در سراسر امریکای لاتین وحتی خود کشور امریکابوجود خواهد آمد . علاوه برآن تاثیرات آن بر آسیا ، افریقا وسایرکشور های جهان محسوس خواهد بود . همینجا است که سوسیال امپریالیزم روس و سایر قدرت های امپریالیستی وارتجاعی ازآن به وحشت افتاده اند ... " ( صفحات 64،65 و 66 سند مذکور )**

**چند ماه بعد ازانتشار سند " سازش وتوطئه ابرقدرت های امپریالیسی ... " سازمان پیکار عضویت کمیته انسجام و وحدت را حاصل نمود و بمثابه عضوی از اعضای کمیته مذکور ، در اطلاعیه ای بمناسبت تجلیل از پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، موضع دفاعی اش را ازین جنبش به نحو قاطع تری اعلام نمود :**

**"مابه اساس اصل اعتقاد به انترناسیونالیزم پرولتری ودفاع از جنبش های رهائی بخش ملی در کنار تمام پرولتاریا وخلق های به پا خاسته جهان قرار داریم . ما پشتیبانی کامل خود را ازجنگ خلق در پرو که به وسیله حزب کمونیست آن کشور رهبری می شود اعلام می داریم . ما یقین کامل داریم که پیروزی انقلاب در پرو، جنبش های کمونیستی ورهائی بخش را بیش از پیش در سراسر جهان نیرو بخشیده و مشت محکمی است بردهان امپریالیست ها ومرتجعین . "**

**جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که درراه تحکیم و گسترش مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون ووحدت جنبش کمونیستی جهان مبارزه می نماید مورد تائید ما است . ماکمک های مادی ومعنوی خودرا در خور توان ازین جنبش اعلام ودرراه تقویت آن ازهیچگونه همکاری دریغ نخواهیم نمود . همچنانکه مبارزه مادرکشور ما جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتقویت نموده وضربه ایست بر امپریالیزم وارتجاع .**

**تکثیر آثار موجود، از یکطرف ضرورت جنبش کمونیستی کشور مابه منظور ارتقاء سطح آگاهی کمونیست ها ازمسایل ملی وبین المللی بوده واز جانب دیگر، سهمی است درمبارزه که درین زمینه ( جا ا ) آغازنموده است .**

**اما موقعیکه سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان به عضویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درآمد و موضع تائیدی از " جا ا " دیگر حالت یک موضع تائیدی صرفا جهانی راازدست دادووجه مشخص افغانستانی نیز حاصل نمود، معنی ومفهوم حقیقی تائیدسازمان پیکاربرای نجات افغانستان از جنبش خود را بروشنی نشان داد.**

**تامین عضویت سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بجای اینکه براساس منافع کل جنبش جهانی کمونیستی و جنبش کمونیستی افغانستان مورداستقبال پیکاری ها قراربگیرد، باعکس العمل منفی آنها مواجه شد . معیار سنجش پیکاری ها ازین مسئله ، درواقع منافع سکتاریستی گروه شان بود وبراین مبنا به سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان نوشت: " پذیرش عضویت شما در" جا آ " بایست قطعا مورد سوال قرار گیرد. "**

**پیکاری ها درمورد تامین عضویت " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان" در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، اعتراض نامه ای به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز نوشتند؛ اما چون درمورد مطالبات کمیته " جا آ " در رابطه با توضیح وتشریح مواضع ایدئولوژیک - سیاسی شان، بویژه دربرخورد با متن اعلام مواضع" سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " درماندند ونتوانستند چیزی بیان نمایند، خود راکنار کشیدند وسکوت اختیارکردند .**

**" رستاخیز " فوق العاده موقعی انتشار یافت که پنج سال کامل از حضورمستقیم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درافغانستان از طریق اعضای افغانستانی اش یعنی ابتدا ازطریق " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " و بعد " حزب کمونیست افغانستان" می گذشت . سازمان پیکار در طول این زمان طولانی بسکوت ممتد خود درمورد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ادامه داد ونه تنها هیچگونه همکاری عملی با آن بعمل نیاورد ، بلکه درافغانستان خصومت ودشمنی عامدانه وکین توزانه ای را نیز علیه آن درپیش گرفت ... باوجوداینگونه موضع گیری نظری وعملی چندین ساله ،باید پرسید که پیکاری ها از چه رو وبا چه رویی ، در" رستاخیز" فوق العاده از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دفاع بعمل می آورند ومی نویسند :**

**" سازمان پیکار ... بمثابه جزئی ازجنبش جهانی کمونیستی پشتیبانی همه جانبه خویش رااز"جاآ" دررسیدن به آرمان بزرگ پرولتاریای جهانی (ایجاد انترناسیونال نوین**

پرولتری) یکباردیگراعلام می نماید. سازمان پیکار... خودرا محق می داند که با اعلام پشتیبانی همه جانبه از" جا آ " مواضع ونقطه نظرات اشتباه آمیز آنراباانتقادرفیقانه به ارزیابی گرفته وکمبودهای آنرا نشانی نماید ... " ( صفحه 100 ، سند مذکور )

به هر حال ، با توجه به جملات نقل شده فوق ، موضع سازمان پیکار ... در قبال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را میتوان شامل دو عنصر دانست :

1 – دراساس پشتیبانی همه جانبه .

2 – انتقاد رفیقانه از مواضع ونظرات اشتباه آمیز .

اما حقیقت چیست ؟ حقیقت اینست که هردوعنصر موضع سازمان پیکار... درقبال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دروغین وریاکارانه است . موقف سازمان پیکار در موردحزب کمونیست افغانستان که عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بخشی ازارگانیزم جهانی این جنبش است ، موقفی است خصمانه ، عقیده مندانه وتوآم با فحش و دشنام و ناسزاگویی ، که در مبحث مربوطه اش روی آن مکث خواهیم کرد با چنین موقف گیری ای علیه حزب کمونیست افغانستان ، پیکاری ها چگونه می توانند ادعای پشتیبانی همه جانبه از " جا ا " داشته باشند ؟

چگونگی برخورد پیکاری ها با کارزارهای اعلام شده توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، عملا برخورد ریاکارانه آنها را درقبال " جا ا " نشان می دهد . پیکار ی ها درمورد کارزار دهمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کاملا سکوت کردند وکارزار صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را یکسره نادیده انگاشتند وبا کارزار دفاع از جان صدر گونزالونیزبابی مبالاتی تاسف باری برخوردکردند .

رفیق گونزالو تاریخ دوازدهم سپتامبر1992 دستگیروزندانی گردید . بلافاصله سه روز بعد ازاین تاریخ یعنی در روز پانزدهم سپتامبر ، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کارزار دفاع ازجان گونزالو را مطرح نمود واین کارزار براه افتاد . پیکاری ها دوسال تمام درمورد این کارزار سکوت پیشه کردند و تازه پس ازآن یعنی پس از سپری شدن مراحل

دفاع و توفانی این کارزار، بصورت ضمنی در لابلای صفحات " رستاخیز" فوق العاده ازین کارزار اعلام پشتیبانی نمودند؛ یعنی در موقعی که دیگر بقول خود شان کارزار بعنوان یک دستآورد بزرگ پراتیک مبارزاتی "جاآ" ودستآورد ارزشمند وقابل قدر، خودرا ثبیبت نموده بودند . درطول این مدت دوسال ، پیکاری ها نه تنها باندازه " اتحاد راه زحمتکش " وحتی " گروه توحیدی قیام مستضعفین" که هردوگروه رسما فراخوان کارزار دفاع از جان صدر گونزالو را امضا ء کردند وافرادی ازروابط شان درمیان مهاجرین افغانستانی در پاکستان درتهیه کمک مالی دوصد دالری برای " کمیته اضطراری دفاع ... سهمی ادا کردند ، همت بخرج ندادند، بلکه باندازه فریده احمدی - که حد اقل پیام همبستگی ای برای کنفرانس کمیته اضطراری فرستاد – نیزرگ غیرت شان نجنبید .

پیکاری ها نه تنها درطول دوسال قبل ازانتشار" رستاخیز" فوق العاده ، دررابطه با فعالیت های " کمیته اضطراری دفاع ... " کاری انجام ندادند ، بلکه بعد ازآن نیز هیچ کاری نکردند . آنها درطول تمام این مدت سه سال ، حتی گوارا ندیدند که چند کاپی ای ازبولتن های اضطراری را تکثیر کرده ودراختیار افراد وگروه های دیگر قرار دهند، کاری که حتی بازماندگان خانوادگی قیوم " رهبر" درخارجه انجام داده اند .

حالاکه کارزاردفاع ازادامه جنگ خلق درپرو وبه بیان دیگر کارزار مبارزه علیه تسلیم طلبی در پرو، توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح گردیده است ، دیده شود که پیکاری ها چه پیکاری بعمل خواهند آورد و چه شمشیری خواهند زد ؟ گذشته اش معلوم است و حال آینده اش نیز روشن و قابل پیش بینی !

اکنون ببینیم اعتقاد های که پیکاری هادر" رستاخیز" فوق العاده ، تحت عنوان " نقطه نظرات اشتباه آمیز وکمبودات " ، در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وارد کرده اند، چگونه انتقادهائی اند؟

" – درمورد چگونگی ایجاد تشکیلات انترناسیونالیستی پرولتری نقطه نظر " جا آ " چنین بیان گردیده است :

**" اگرچه حزب کمونیست چین توجه زیادی به تکامل احزاب ( م – ل ) درمقابله با رویزیونیست ها نموده ولی اشکال وراه های لازم برای تکامل و وحدت بین المللی کمونیست ها را نیافتند. علیرغم خدمات شان در راه وحدت سیاسی وایدئولوژیک این مسئله درکوشش برای بوجود آوردن وحدت تشکیلاتی درمقیاس جهانی منعکس نشد. " ( صفحات 12 – 13 بیانیه جاآ مصوب دومین کنفرانس)**

**کمونیست ها باید در قضاوت واصدار حکم ازهرگونه ابهام وناروشنی تاحد امکان مبری باشند. چه قضاوت ابهام آمیززمینه را درجهت برداشت های انحرافی باز می گذارند . ما مواضع " جاآ" را تاآنجای که مربوط به خط ایدئولوژیک – سیاسی انترناسیونالیستی نوین می شود تائید می نمائیم وآنرا واقع بینانه که قاطعیت ومصمم بودن جا آ را در رابطه با ارزیابی پدیده ها بیان می دارد ، می یابیم . ولی نقطه نظراتش درمورد پایه مادی یعنی تشکیلات انترناسیونال نوین پرولتری ابهام آمیزنا روشن و غیر دقیق است که آنرا چنین می خوانیم :**

**" ... ولی اشکال وراه های لازم برای تکامل وحدت بین المللی کمونیست ها را نیافتند ؟ این مسئله درکوشش برای بوجود آوردن وحدت تشکیلاتی در مقیاس جهانی منعکس نشد ؟ "**

**جا آ که می بایست با برخورد دیالکتیک ماتریالیستی معضله ایجاد تشکیلات انترناسیونال پرولتری را به ارزیابی می گرفت و عوامل بازدارنده را نشانی می کرد ، با بکار بردن جملات وکلمات مبهم اکتفاء می نماید وموضوع درهمان شکل مبهم آن رها می کند. توقع ما از " جا آ " اینست که درموقع ارزیابی این معضله باید تمام جوانب آنرا دقیقا ارزیابی وعوامل بازدارنده را مشخص وبر میشمرد، تصریح می نمود که حزب کمونیست چین ورفیق مائوتسه دون بنابر چه عواملی نتوانسته اند واشکال وراه های لازم برای تکامل وحدت بین المللی کمونیست هارا بیابد. گفتیم که اتخاذ مواضع مبهم از طرف ( جاآ ) موجب می گردد که زمینه رادرجهت برداشت های نادرست باز بگذارد که ما نمونه**

**اینگونه برداشت های انحرافی را دروجود حزب کمونیست کشورما افغانستان و عضو ( جا آ ) متذکر می شویم :**

**" با انحلال کمینترن زمینه ای ازهم پاشی جنبش متحد پرولتاریائی فراهم می گردد. متاسفانه بعد ازافشای ماهیت جنایت کارانه ورویزیونیستی خروشچف و شرکاء، بازاین کمبود به قوت خود باقی می ماندو احزابی که علیه رویزیونیزم خروشچف ودنباله روان آن موضع دارند مثل حزب کمونیست چین وحزب کار آلبانی نمی توانند باین کمبود جدا توجه ودرراه رفع آن مبارزه نمایند. " ( اعلام مواضع صفحه 57 ، تاکید ازماست )**

**درمورد انتقاد فوق ، چند مطلب قابل توضیح است :**

**1 – جملاتی که ازبیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نقل گردیده اند، برخلاف تصور پیکاری ها، نقطه نظر "جاآ" درمورد چگونگی ایجاد تشکیلات انترناسیونالیستی پرولتری بیان نکرده است، بلکه این جملات بیانگرانتقادی است که بیانیه"جاآ" درمورد عدم کوشش حزب کمونیست چین برای تامین وحدت تشکیلاتی جنبش بین المللی کمونیستی یعنی تشکیل انترناسیونال کمونیستی، درحزب کمونیست چین واردکرده است.نقطه نظر "جاآ"درموردچگونگی ایجادتشکیلات انترناسیونالیستی پرولتری درجای دیگری ازبیانیه مطرح گردیده است که مبحث مشخص رادر آخر بیانیه شامل می گردد. برای اینکه مطلب روشن گردد، مبحث متذکره را دراینجا نقل می نمائیم :**

**((برای وحدت ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی مارکسیست – لنینیست ها :**

**جنبش کمونیستی یک جنبش بین المللی است و فقط می تواند چنین باشد . درحقیقت اولین اعلامیه سوسیالیزم علمی یعنی مانیفیست کمونیست اعلام کرد که " کارگران جهان متحدشوید! " باپیروزی انقلاب اکتبر، تشکیل بین الملل کمونیستی وگسترش متعاقب مارکسیزم – لنینیزم به هر گوشه جهان، وحدت بین الملل طبقه کارگر مفهوم عمیق تری یافت .**

**امروز درمیان بحران عمیق درصفوف مارکسیست – لنینیست ها ، لزوم وحدت بین المللی و لزوم یک تشکیلات بین المللی نوین ، به شدت خود را نشان می دهد.**

**پرولتاریای بین المللی درساختمان تشکیلات خودش درسطح جهانی ، تجارب مثبت ومنفی بسیاری انباشته است . مقوله حزب جهانی وسانترالیزم زیاده از حد منتج ازآن دردوران کمینترن و همچنین دستآورد های مثبت انترناسیونال یک ، دو ، سه باید ارزیابی گشته و ازآنان درس گیری شود . ضروری است که از عکس العمل زیاده ازحد حزب کمونیست چین درمورد جوانب منفی کمینترن، که آنها را بجای کشاند که ازایفای نقش رهبری لازم درساختن وحدت تشکیلاتی نیروهای مارکسیست – لنینیست در سطح بین المللی شانه خالی کردند ، ارزیابی گردد .**

**درموقعیت ویژه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید وظیفه تشکیل تشکیلات خودش، یک انترناسیونال ازنوع جدید متکی بر مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون وتحلیل ازتجربه ارزشمند گذشته را بدوش گیرد. واین هدف باید جسورانه به پرولتاریای بین المللی و خلق های تحت ستم جهان اعلام گردد : با همان جرئت انقلابی پیشینیان مان، از کمونارهای پاریس تا طغیان گران پرولتری شانگهای که جرآت کردند وبهشت را به لرزه درآوردند و مصمم به انجام " غیر ممکن " – یعنی ساختمان جهان کمونیستی – شدند .**

**پروسه تشکیل چنان تشکیلاتی احتمالا یک پروسه طولانی خواهد بود . مهمترین وظیفه ایکه دراین رابطه در مقابل مارکسیست – لنینیست ها است، دست یافتن به یک خط عمومی و یک شکل درست و زنده تشکیلاتی منطبق بر واقعیات پیچیده جهان امروزی و مبارزات طلب شده ، می باشد .**

**عملکرد چنین انترناسیونال نوینی ادامه وتعمیق جمع بندی از تجارب ، تکامل خط عمومی که برمبنای آن بنیان گذارده شده ، ومجموعا ایفای نقش مرکز سیاسی راهنما، می باشد . این وظایف شکلی ازسانترالیزم دموکراتیک مبتنی بروحدت ایدئولوژیک**

وسیاسی مارکسیست لنینیست ها را لازم می سازد . اما نمی تواند در ماهیت امرمانند عملکرد یک حزب دریک کشورباشد، زیرا مؤلفه های چنین تشکیلات بین المللی احزاب مختلفی خواهند بودکه حقوق مساوی و مسئولیت رهبری انقلاب درهرکشوری به مثابه وظیفه هر حزب ازتدارک وتسریع انقلاب جهانی را دارند.

بادرنظرگرفتن سطح اتحاد وپختگی ایدئولوژیک وسیاسی کسب شده توسط احزاب وسازمانهای مارکسیست لنینیست در کنفرانس دوم ، آنها باید گام های اولیه زیرین درجهت انجام وظایف عالیتری که دربالا ذکر شد، بردارند :

1 – یک مجله بین المللی بمثابه وسیله حیاتی در بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی باید منتشر شود. این مجله درعین حال باید هم یک ارگان تحلیل ونقد سیاسی باشد وهم میدانی برای مباحثه جنبش بین المللی . این مجله باید به اکثرزبان های ممکن ترجمه شده و وسیعا درمیان صفوف احزاب مارکسیست لنینیست و نیروهای انقلابی دیگر پخش شود . احزاب مارکسیست لنینیست باید منظما با آن مکاتبه داشته ودرزمینه مقالات و انتقادات شرکت کند .

2 – کمک به تشکیل احزاب مارکسیست لنینیست وتقویت آنهای که موجود اند، یک وظیفه مشترک جنبش بین المللی کمونیستی است . راهها و ابزارمناسب را باید برای جنبش بین المللی برای کمک کردن به مارکسیست لنینیست ها درکشورهای مختلف در پیش برد این وظیفه حیاتی ، یافت .

3 – مبارزات مشترک و هماهنگ شده باید توسط احزاب وسازمان های مارکسیست لنینیست به پیش برده شود . فعالیت های اول ماه می باید تحت شعارهای متحد انجام شود .

4- حتی درحین پیشبرد مبارزه اصولی برسر اختلافات ، احزاب وسازمانهای مارکسیست لنینیست باید خط سیاسی وتصمیماتی را که کنفرانس های بین المللی گرفته واین احزاب باآنها توافق کرده اند، را به پیش برند .

**5 – تمام احزاب وسازمان های مارکسیست لنینیست ، باید در حد ظرفیت شان بوظایفی که درپیشبرد وارتقاء وحدت کمونیست ها وجود دارد ، ازنظر عملی ومالی کمک کنند .**
**6 – یک کمیته موقت – یعنی یک مرکز سیاسی جنینی – باید تشکیل شود که مجموعه پروسه پیشبرد وارتقاء سیاسی وایدئولوژیک ووحدت تشکیلاتی کمونیست ها ومنجمله تدارک پیش نویس پیشنهادی برای خط عمومی جنبش کمونیستی را به پیش ببرد .**
**اساسنامه جنبش بین المللی انقلابی ، متکی بر سطح عالیتری از وحدت ایدئولوژیک وسیاسی مارکسیست لنینیست ها که از درون مبارزه اصولی حاصل شده است ، بوده ونمایندگی کننده گام مهمی برای جنبش بین المللی کمونیستی است . لیکن نیاز به حرکت سریع و چنگ زدن برتحولات عینی در جهان کماکان خودنمائی می کند . مبارزات انقلابی توده ها در تمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را با فریاد طلب می کند . نیروهای اصیل مارکسیست لنینیست ، در هرکشورمجزاودرتمام جهان ، مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبری ای را، حتی در زمانیکه درحال مبارزه برای یک پارچه کردن و ارتقاء سطح اتحاد شان می باشند، دارند . بدین طریق خط ایدئولوژیک وسیاسی درست سربازان جدیدی بدست آورده و نیروی مادی وقوی تری درجهان خواهد شد . جملات مانیفیست کمونیست امروزروشنتر از هرزمان دیگری طنین اندازاست: " پرولتاریا هیچ چیز ندارد که ازدست دهد مگر زنجیر هایش، آنها جهانی برای فتح دارند . " ))**
**( صفحات 27 ، 28 و 29 بیانیه " جاا " )**
**پیکاری ها، نقطه نظر " جاا" درمورد چگونگی ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی را باید درمبحث نقل شده فوق جستجو می کردند وچنانچه ایرادی درآن می یافتند آنرا مطرح می کردند . برعکس آنها به این مبحث حتی اشاره ای هم نکرده اندو درعوض جای دیگری رفتند که یک انتقاد تاریخی درمورد عدم کوشش برای تشکیل انترناسیونال کمونیستی را در گذشته احتوا می نماید و نه نقطه نظر " جاآ " درمورد چگونگی ایجاد انترناسیونال کمونیستی را درزمان حاضر .**

ازجانب دیگر،جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در طول بیشتراز یک دهه حیات و موجودیتش دراجرای وظایف نظری وعملی مطرح شده در مبحثی که فوقا از بیانیه " جاآ " نقل کردیم ، بطور خستگی ناپذیری تلاش کرده وبه پیشرفت های جدی ای نایل آمده است . پیکاری ها اگر درین مورد نیز باصطلاح انتقاد رفیقانه ای داشته بوده باشند، می بایست در" رستاخیز" فوق العاده بصورت مشخص ودرارتباط با موضوع مورد نظر، گفتنی های شان را مطرح می کردند .

2 – موضع بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمورد قصور حزب کمونیست چین از تلاش برای ایجاد انترناسیونال کمونیستی، نه ناروشن و ابهام آمیز بلکه خیلی هم صریح وروشن است ودلیل اصلی این قصور نیزدرست به ادامه جملاتی که پیکاری ها درنشریه شان نقل کرده اند، در متن بیانیه" جا آ " مطرح گردیده است :

" ... حزب کمونیست چین درک غلو آمیزی از جوانب منفی کمینترن وعمدتاازآنهای که توسط زیاده روی درسانترالیزاسیون ( تمرکز بخشیدن ) ایجاد شده و منجر به ازبین رفتن ابتکارواستقلال احزاب موجودکمینترن شده بود، داشت . درحالیکه حزب کمونیست چین بدرستی مقوله حزب پدررا مورد انتقاد قرار داد،ونفوذ مضر آنرا در جنبش بین المللی کمونیستی خاطرنشان ساخت واصول روابط برادرانه بین احزاب را خاطر نشان کرد، اما فقدان یک جمع متشکل برای به مناظره گذاردن نظرات وبدست آوردن یک نظریه مشترک به حل این معضله کمک نکرده ، بلکه آنرا حادترکرد . " ( صفحه 13 ، بیانیه " جا آ " )

با توجه به مطالب نقل شده فوق است که بیانیه " جا آ " در مبحث " برای وحدت ایدئولوژیک ، سیاسی وتشکیلاتی مارکسیست – لنینیست ها " بیان می نماید:

" ... ضروری است که از عکس العمل زیاده از حد حزب کمونیست چین در مورد جوانب منفی کمینترن که آنها را بجای کشاند که ازایفای نقش رهبری لازم در ساختن وحدت

تشکیلاتی نیروهای مارکسیست – لنینیست در سطح بین المللی شانه خالی کردند ، ارزیابی گردد . " ( صفحه 28 بیانیه " جا آ " )

3 – موضعی که به حزب کمونیست افغانستان نسبت داده شده است صرفنظرازدرستی ویا نادرستی آن ، به سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان تعلق داشته ودر اعلام مواضع آن سازمان درج گردیده است و بصورت مشخص موضع حزب کمونیست افغانستان نمی باشد. حزب کمونیست افغانستان اساسا ازسازمان کمونیست های انقلابی افغانستان وسایر تشکلات ماقبل حزبی تشکیل دهندگان حزب دفاع مینماید واین موضوع را در جای مناسبش درنوشته حاضرتوضیح وتشریح خواهد کرد. اما این ، بدان معنی نیست که هرموضع از مواضع سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان وسایر تشکلات ماقبل حزبی فوق الذکر، بصورت اتومات موضع حزب کمونیست افغانستان دانسته شود . خلط مبحث میان مواضع " حزب کمونیست ." ، " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " ، " هسته انقلابی کمونیست های افغانستان " و " املاء – بخش مائوتسه دون اندیشه " یکی از جنبه های اصلی برخورد خصمانه وسراسر منفی " رستاخیز" فوق العاده را درقبال حزب کمونیست افغانستان می سازد که در موقعش آنرا به ارزیابی خواهیم گرفت.

به انتقاد دیگر پیکاری ها از" جا آ " در رستاخیز فوق العاده توجه نمائید:

**" پذیرش رسمي دو نماینده پرولتاریا از يك كشور به عضويت ( جا آ ) :**

پذیری دونماینده پرولتاریا از یک کشور به عضویت رسمی ( جا ا ) یکی از تصامیم است که بدون هیچ تردیدی زمینه برداشت نادرست راسبب می شود . ( م . ل . ا ) بما می آموزد که طبقه پرولتاریا یک طبقه واحد بوده وفقط می تواند یک نماینده ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی، یعنی یک حزب واحد پرولتری داشته باشد که ( جا ا ) الزاما باید پذیرش عضویت نمایندگی واحد ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی پرولتاریای یک کشور در ( جا ا ) را رعایت می نمود .

ما اعتقاددارم که ( جا ا ) درجهت حل پرابلم های جنبش جهانی کمونیستی ، بخصوص تامین وحدت ویگانگی تشکیلاتی جنبش کمونیستی در یک کشور راه حل های بهتری را می توانست دریافت نماید تا از یکطرف موثریت دروحدت و یکپارچه شدن جنبش کمونیستی در کشورهائی که تاهنوز نتوانسته اند وحدت ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی جنبش راتامین نمایند، داشته باشد و ازجانبی هم جلوی به رسمیت شناختن بیشترازیک نماینده طبقه پرولتاریای یک کشورگرفته می شد . زمینه برداشت نادرست به اصطلاح رسمیت دادن دو نماینده از یک کشور ویک طبقه واحد پرولتاریا از بین می رفت . " ( صفحات 102 و 103 رستاخیز فوق العاده )

قبل ازآنکه به صحبت روی انتقاد مطرح شده فوق بپردازیم، لازم است روی برداشت نادرست پیکاری ها ، ویا وارونه سازی آنها ، از تاریخچه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بپردازیم .

رستاخیز فوق العاده درصفحه 99 خود می نویسد :

" جا ا با بهره گیری از تجارب گذشته جنبش جهانی کمونیستی بخصوص اتکاء به مرحله تکاملی (م . ل . ا ) مبارزه حزب کمونیست چین با زعامت رفیق مائوتسه دون علیه رویزیونیزم خروشچفی ، تداوم مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی و براه انداختن انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در کشورسوسیالیستی چین توانست اولین نشست احزاب سازمان ها و گروه ها ی کمونیستی ( م . ل . ا ) رادر سال 1980 تدارک نماید . متعاقبا در سال 1984 در دومین کنفرانس جا ا ، مواضع ایدئولوژیک سیاسی خویش را اعلام می نماید .

کنفرانس دوم که منجر به اعلام مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید ، نخستین و مهمترین قدمی بود د رجهت ایجاد تشکیل انترناسیونالیستی پرولتری برمبنای خط ایدئولوژیک- سیاسی ( م . ل . ا ) ... "

**" جا ا " اولین نشست احزاب ، سازمان ها و گروه های کمونیستی مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه رادرسال 1980 تدارک دید ؟ ! در سال 1984 ، دومین کنفرانس " جا ا " منجر به اعلام مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید ؟ ! این گونه وارونه سازی ها، ناشی از نفهمی وعدم درک است ویا ناشی ازاغراض پیدا ونهان ؟**

**نشست بین المللی احزاب ، سازمان ها و گروه های سیزده گانه مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه در سال 1980 توسط " جا ا " تدارک دیده نشده بود زیرا که آن زمان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اصلا وجود نداشت . برعلاوه حتی درخوداین کنفرانس نیز " جا ا " تشکیل نگردید . حاصل کار این نشست ، بیانیه ای بود بنام " به کلیه مارکسیست – لنینیست ها ، کارگران و خلق های ستمدیده جهان " . کنفرانس سال 1980 وبیانیه آن زمینه مساعدی برای تشکیل دومین کنفرانس بین المللی احزاب ، سازمان هاو گروه های مارکسیستی – لنینیستی – مائوتسه دون اندیشه در سال 1984 فراهم آورد . دراین کنفرانس بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به تصویب رسید و با تشکیل " جا ا " موجودیت آن اعلام گردید .**

**تقریبا در تمامی شماره های مجله "جهانی برای فتح " که تا حا ل منتشرشده اند،اعلام می شودکه : " جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در12 مارچ1984 الهام گرفته است."**

**سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " بااین جمله آغازمی گردد : " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سال 1984 تشکیل شد ... "**

**به هر حال، دررابطه باانتقاد مطرح شده توسط پیکاری ها لازم است به نکات ذیل توجه گردد:**

**1 – درکنفرانس بین المللی احزاب ، سازمان ها وگروه های مارکسیست – لنینیست- مائوتسه دون اندیشه درسال 1984 ( کنفرانس مؤسس " جا ا " ) از کشورهای هند ، ایتالیا ، بریتانیا و کلمبیا ، دو دو تشکل شرکت کرده بودند . این تشکلات یکجابا سایرین**

، بیانیه " جا ا " را تثبیت کردند و اختلاف میان شان در سطح بیانیه ، اساسا وجود نداشت . اما درعین حال درمورد مسایل مشخص و معینی از انقلاب کشورهای شان با هم اختلاف نظر داشتند و وحدت میان شان مستلزم رفع این اختلافات درآینده بود . نه در خود کنفرانس سال 1984 ونه قبل ازآن کدام مرجعی با صلاحیت و مشخص وجود نداشت که تشخیص نماید کدام یکی از تشکلات به عضویت " جا ا " در آید و کدام یکی از عضویت محروم گردد .

اما اگر به لیست امروزی اعضاء جنبش انقلابی انترناسیونالیستی – مثلا به لیست مندرج در شماره نزدهم جهانی برای فتح – توجه نمائیم ، می بینیم که امروز ازهیچیک ازکشورهای که در فوق ازآنها نام بردیم ، بیشتر از یک تشکل در " جا ا " عضویت ندارد . درین لیست دیده می شود که فقط از بنگلادیش ، دوحزب در " جا ا " عضویت دارند . این دو عضو هر دو درسالهای بعد از کنفرانس مؤسس " جا ا " باقبول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به عضویت این جنبش درآمده اند وهنوز توفیق نهائی در حل وفصل اختلافات وتامین وحدت میان شان بدست نیامده است.

اینک یازده سال ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گذرد.درطول این یازده سال، مبارزات تیوریک وعملی مهمی درراه تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی توسط " جا ا " صورت گرفته است.اما فاصله باقیمانده این مسیرهنوزطولانی است وراه پیمائی چندین ساله ای را ضرورت دارد .

فعلا علاوه براعضاء رسمی " جا ا " تعدادی از اعضاء سازمان ها وگروه ها از کشورهای مختلف در سطح همکاری با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رابطه دارند که دربعضی از کشورهای مربوطه این تشکلات " جا ا " عضو رسمی نیز دارند .

پالیسی عملی امروزی " جا ا " پذیرش بیشتر از یک تشکیلات مارکسیست – لنینیست – مائوئیست از یک کشوربه عضویت جنبش نمی باشد . اگر در کدام کشوری علاوه برعضو رسمی " جا ا" ، حزب ویا سازمان ویاگروه دیگری که " جا ا " به مارکسیزم – لنینیزم –

مائوئیزم را مورد تائید و پشتیبانی قرار دهد ( تائید و پشتیبانی حقیقی و راستین ونه ریاکارانه و کاذبانه ) واین شهامت وشجاعت مبارزاتی را داشته باشد که می تواند نظرا وعملا با " جا ا " داخل مراوده وهمکاری گردد . " جا ا " با چنین تشکیلی در سطح همکاری داخل مراوده و ارتباط می گردد وسعی می نماید که اختلافات این تشکل و عضو رسمی اش حل وفصل شده ووحدت میان شان تامین گردد .

همکاری با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هم باید درسطح بین المللی صورت بگیرد وهم باید در سطح کشور.این دوجنبه ازهم تفکیک ناپذیراندوهیچیک ازدوشکل همکاری صرف درسطح بین المللی ویا همکاری صرف درسطح کشوری، نه راستین واصولی است ونه هم ازلحاظ عملی قابل تطبیق .

2 – درتشکیلات انترناسیونال کمونیستی نوین ، لازم است که فرمول عضویت یک تشکیلات از یک کشور بصورت کامل رعایت گردد . اما حتی درآنصورت نیز نباید مسئله به آنصورتی درک گردد که پیکاری ها می گویند، یعنی هر تشکیلی بعنوان نماینده پرولتاریای کشور خود .

این فرمول بندی که" کمونیست ها نمایندگان پرولتاریای کشور خودهستند" یک فرمول بندی ناقص، محدود وگمراه کننده است. مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است. تا جای که به این حقیقت جهان شمول مربوط است کمونیست ها ، نه نمایندگان پرولتاریای این کشوریا آن کشور بلکه نمایندگان پرولتاریای بین المللی اند.این موضوع البته در مورد تطبیق مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم با شرایط خاص انقلاب درهرکشور، فرق می نماید. شگافتن تفصیلی این موضوع بحث جداگانه ای را ایجاب می نماید وآنرا بوقت دیگری موکول مینمائیم .

3 – گذشته ازآنچه تا حال گفتیم، به نظر می رسد که انتقاد مطرح شده توسط پیکاری ها ، فقط بخاطری عنوان گردیده است که حرفی علیه " جا ا " گفته شده باشد . درغیر آن درحالیکه آنها، مطابق به طرح خود شان، عضویت دو تشکیلات ازافغانستان رادر

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مردود می دانند و گویا همان عضویت حزب کمونیست افغانستان رادر" جا ا" کافی می دانند، راه های معقول و اصولی را برای حل اختلافات شان با حزب کمونیست در پیش می گرفتند. دراین صورت آنها باید به عضو افغانستانی " جا ا " به مثابه حزبی که باید با حل وفصل اصولی پرابلم های شان بآن بپیوندند وازآن طریق درصفوف مبارزاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عملا شامل گردند، می نگریستند؛ ونه اینکه با آن به دشمنی برخیزند ودرقبال آن رویه ای رادرپیش گیرندکه درحال حاضر فقط می توان ازدشمنان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انتظار داشت .

مطلب فوق رابرسبیل استدلال آورده ایم والاما چنین انتظاری را از پیکاری ها نداریم، زیرا که گذشته ازهرچیزی، چنین شهامت و شجاعت مبارزاتی ای را درآنها سراغ نداریم اگرپیکاری ها به عضویت حزب کمونیست افغانستان در" جا ا " اعتراض داشته باشند، همان گونه که د رگذشته بعضویت سازمان کمونیست های انقلابی اعتراض داشتند، باید بدانند که اصولا افراد وگروه های بیرون از" جا ا"– چنانچه درک و فهم سیاسی اندکی داشته باشند– نباید بخود حق بدهند که در مورد عضویت ویا عدم عضویت این یا آن حزب وسازمان برای جنبش تعیین تکلیف نمایند .

**اینك انتقاد دیگري بر" جا ا " توسط پیکاري ها :**

" (جا ا) که حیثیت هسته اساسی انترناسیونالیزم پرولتری را دارد، داشتن یک ارگان نشراتی مرکزی تئوریک سیاسی منحیث مبلغ، مروج وسازمانده ضرورت مبرمی است در جهت استحکام ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی نه تنها ( جا ا ) بلکه در رشد وتکامل مجموع جنبش کمونیستی جهانی و استحکام آن نقش بس بزرگی را می تواند انجام دهد . ولی تا آنجای که اطلاع داریم خبری از موجودیت یک چنین ارگانی درمیان نیست واما در مورد مجله " جهانی برای فتح " مجله جهانی برای فتح بطور عام واقعا خدمات ارزنده را در مورد مسایل تئوریک سیاسی انجام داده ودستآوردهای خوبی داشته است که ما ازفعالیت ( جا ا ) درین زمین قدردانی می نمائیم ولی این مجله در سرلوحه خود موقعیت خود را چنین بیان می دارد :

" جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام شده در12 مارچ 1984 که بسیاری از احزاب و گروه های ( م – ل ) را از سراسر جهان گرد هم آورده ، الهام گرفته است. جهانی برای فتح ( ارگان رسمی ج – ل –ا) نبوده وصفحاتش برای تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیزم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند، بازخواهد بود " . ( تاکید از ما ( رستاخیز) است )

که با اتخاذ این موقعیت ؛ مجله جهانی برای فتح بیشترممثل ایجاد جبهه واحد سیاسی ضد امپریالیستی وارتجاع میباشد، تایک ارگان تئوریک سیاسی که در خدمت وحدت واستحکام ایدئولوژیک – سیاسی تشکیلاتی جنبش کمونیستی جهانی قرارداشته باشد. البته این موقعیت " جهانی برای فتح " هرگز مسئولیت رهبری کننده( جا ا ) را برآن منتفی نمی سازد. ( جا ا ) مکلف است این مجله را از نظر تئوریک رهبری نموده وجلو افکارونظرات مشمئز کننده را گرفته وعلیه آن مبارزه نماید . ولی بعضا مسایل انحرافی بدون برخورد نقادانه از طرف، (جا ا ) درمجله " جهانی برای فتح " به نشر سپرده شده که نه تنها موقعیت ومسئولیت ( جا ا ) در قبال این مسایل به سوال می کشد، بلکه می تواند تاثیرات منفی را در جنبش کمونیستی جهانی بجا گذارد، که ما نمونه ازآن درین جامتذکر می شویم :

" مضافا برمبنای اهمیت تاریخی ملل تحت ستم و دورنمای آتی آنها وهمچنین مناسبات اقتصادی و سیاسی منتج از تلاش امپریالیزم بود که صد مائوتئوری " سه جهان درحال شکل گیری اند" را مطرح نمود . این به ضرورت تکوین استراتیژی و تاکتیک های انقلاب جهانی اشاره دارند . متاسفانه در موردی نوشته ها وبیانات صد رمائودرین رابطه با این مسایل مهم خیلی کم اطلاع داریم ویا تقریبا اطلاعی نداریم ؛ اما همان چیزی قلیلی که اطلاع داریم ازدورنمای عظیمی که وی می دید، نشان دادند. این اصول رهنمایی عمده هستند که باید برای درکی که ازانقلاب جهانی پرولتاریایی وخدمت بدان ، دنبال کنیم ؛ ( جهانی برای فتح ، شماره 11 سال 1367 ص 78 )

مجازبودن به نشر سپردن تئوری سه جهان ( که ماهیت رویزیونیستی وضد انقلابی آن کاملاباثبات رسیده ) در مجله جهانی برای فتح وعدم برخورد انتقادی به آن ازطرف ( جا ا ) که در مخالفت کامل با مواضع اتخاذ شده در بیانیه (جا ا ) علیه این تئوری منحط رویزیونیستی قرار دارد، نه تنها ( جا ا ) را بلکه مواضع فعلی حزب کمونیست پرو را نیز دررابطه به این تئوری رویزیونیستی مورد سوال قرار می دهد، که آیا حزب کمونیست پروبا این موضع اش برخوردانتقادی کرده واز آن برش اصولی نموده است ویاخیر؟

(جا ا ) که در مورد تئوری سه جهان مواضع مشخص وقاطع دارد لازم بود در مورد نشراین تئوری که به ناحق وبدون هیچ مدرکی به رفیق مائوتسه دون نسبت داده شده است برخورد انتقادی می نمود و مسئولیت خویش را ادا می کرد ، درحالیکه چنین نکرده است."( صفحات 103 ، 104 و 105 رستاخیز فوق العاده )

آنچه در رابطه با ارگان نشراتی جنبش دربیانیه مطرح است، آن چیزی نیست که پیکاری ها مطرح می نمایند . در بیانیه " جا ا " درین مورد می خوانیم :

" یک مجله بین المللی بمثابه وسیله ای حیاتی دربازسازی جنبش بین المللی کمونیستی باید منتشرشود. این مجله در عین حال باید هم یک ارگان تحلیل ونقد سیاسی باشد وهم میدانی برای مباحثه جنبش بین المللی . این مجله باید به اکثر زبان های ممکن ترجمه شده و وسیعا درمیان صفوف احزاب مارکسیست – لنینیست و نیروهای انقلابی دیگر پخش شود . احزاب مارکسیست – لنینیست باید منظما با آن مکاتبه داشته و درزمینه مقالات و انتقادات شرکت نماید. " ( بیانیه " جا ا " صفحه 28 )

اما آنچه را که پیکاری ها می خواهند یعنی یک ارگان نشراتی مرکزی تئوریک – سیاسی منحیث مبلغ ومروج وسازمانده ، دراساس با خواست بیانیه تفاوت دارد . پیکاری ها جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بمثابه یک حزب واحد جهانی در نظر می گیرند که باید یک ارگان مرکزی تئوریک – سیاسی داشته باشد، ارگانی که درعین حال هم مبلغ ، هم مروج وهم سازمانده باشد؛ درحالیکه نه تنها جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یک

**حزب واحد جهانی نیست ، بلکه " جاا " در مورد انترناسیونال نوین کمونیستی که باید درآینده تشکیل گردد، نیز بمثابه یک حزب واحد جهانی نمی نگرد . دراین مورد بیانیه " جا ا " می گوید :**

**" عملکرد چنین انترناسیونال نوینی ادامه و تعمیق جمع بندی از تجارب و تکامل خط عمومی که بر مبنای آن بنیان گذارده شده و مجموعا ایفای نقش مرکز سیاسی رهنما می باشد . این وظایف شکلی ازسانترالیزم دموکراتیک مبتنی بروحدت ایدئولوژیک وسیاسی مارکسیست – لنینیست ها را لازم می سازد . اما نمی تواند در ماهیت امر مانند عملکرد یک حزب دریک کشور باشد ، زیرا که مؤلفه های چنین تشکیلات بین المللی احزاب مختلفی خواهند بود که حقوق مساوی و مسئولیت رهبری انقلاب درهرکشور بمثابه وظیفه هر حزب ازتدارک وتسریع انقلاب جهانی را دارد . "( بیانیه " جا ا " ص 28 )**

**با توجه عمیق به مسایل فوق است که باید به مسئله ارگان نشراتی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نگریست .**

**درمورد موقعیت مجله جهانی برای فتح واستنباط پیکاری ها ازآن ، با توجه به آنچه در سطور قبلی گفته شد، درینجا گنجایش برای بحث تفصیلی وجود ندارد . درواقع یک کمی عقل سلیم وتیز هوشی سیاسی مورد ضرورت است که جایگاه حقیقی مجله " جهانی برای فتح " را برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تشخیص دهد.**

**اماراجع به تیوری سه جهان درحال شکل گیری ، که از طرف حزب کمونیست پرو در سند مصوب کنگره آن مطرح گردیده و سند مذکور درشماره یازدهم جهانی برای فتح منتشر گردیده است ، چند مطلب قابل تذکر است :**

**1 – انتقاد روی موضوع حزب کمونیست پرو در مورد تیوری سه جهان ، دریکی از جلسات کمیته انسجام ووحدت ( در سال 1369 ) ازطرف نماینده هسته انقلابی کمونیست های افغانستان با نمایندگان سازمان پیکار مطرح گردیده بود . انتقاد مطروحه در " رستاخیز فوق العاده " چیزی نیست که ابتکار پیکاری ها دانسته شود .**

**2 – بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی علیه تیوری سه جهان موضع مشخص و قاطع دارد وهمین موضعگیری اساس برخورد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی علیه تیوری سه جهان را تشکیل می دهد . درسند حزب کمونیست پرو " تیوری سه جهان در حال شکل گیری " بمثابه جزیی ازاجزای مائوئیزم مطرح گردیده است . اما سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم" که بیانگر موضع " جا ا " درمورد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است ، با تائید موضع بیانیه نظر حزب کمونیست پرو در مورد تیوری سه جهان را مردود می داند وبه همین جهت آن تیوری را بخشی از مائوئیزم به حساب نمی آورد .**

**3- مبارزه علیه نظر حزب کمونیست پرو درمورد تیوری سه جهان ، در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجود داشته است ، مبارزه ای که همچنان ادامه دارد . این مبارزه در آن شماره های مجله جهانی برای فتح که بعدازشماره یازدهم انتشار یافته اند ، درموارد متعددی به چشم می خورد . اماروش مجله " جهانی برای فتح " اینطور نیست که مسایل اخلاقی را بصورت جر وبحث های متقابل مطرح نماید، بلکه نظریات مختلف را – چه از احزاب وسازمان های عضو جنبش باشد و چه از کمیته جنبش – درصفحات خود درج می نماید. پیکاری ها بدون اینکه به شیوه مباحثه درجهانی برای فتح توجه نمده باشند و بدون اینکه آنرا درک نمایند، کل " جا ا " را متهم می سازد که در مورد نظر حزب کمونیست پرو راجع به تیروی سه جهان ، مسئولیت خود را ادا نکرده است .**

**درینجا ضروری است که بگوئیم درمباحثاتی که بصورت جر وبحث ها متقابل – منجمله جروبحث روی نظر فوق الذکر حزب کمونیست پرو – درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیش برده می شود ، طرق و وسایل دیگری مورد استفاده قرار می گیرد ونه صفحات مجله جهانی برای فتح .**

**<u>درباره مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم :</u>**

**رستاخیز فوق العاده ، در صفحه 105 خود می گوید : " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ازبدو ایجاد آن، مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون را تا کنفرانس سوم دسامبر**

سال 1993 درتمام اسناد منتشره خود بکاربرده است ولی درکنفرانس سوم " جا ا " فیصله به عمل می آید که بعد ازین به عوض ( م . ل . ا )، مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم گفته شود، فیصله بجا می باشد. واما اینکه اعتراف از درک ناقص ازاندیشه مائوتسه دون می نماید و آنرا عامل بازدارنده بحساب می آورد، ما از( جا ا ) درین زمینه تقاضا می نمائیم تا درمورد درک ناقص شان ازاندیشه مائوتسه دون توضیح لازم به منظور روشن ساختن موضوع ارائه نمایند . "

اولا : اگر فیصله " جا ا " درمورد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم فیصله بجا ومورد تائید است، چرا پیکاری ها همچنان از مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون صحبت می نمایند؟ حرف مفت به زبان آوردن و تحویل دیگران دادن به معنی این است که انسان یا خود را مورد مسخره قرار دهد ویا دیگران را مسخره نماید.

ثانیا : مبحث مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم یک مبحث اساسی ایدئولوژیک – سیاسی است و مسئله ای نیست که به سبک پیکاری ها با آن بصورت ضمنی و کناری – آنچنان که حتی یک عنوان مشخص را نیز ایجاب ننماید – برخورد صورت گیرد .

ثالثا : چنانچه ملاحظه می شود در مورد باصطلاح درک ناقص " جا ا " از اندیشه مائوتسه دون وبحساب آوردن آن بعنوان یک عامل بازدارنده ، آشکارا خلط مبحث وحتی وارونه سازی وجود دارد. معلوم نیست پیکاری ها اعتراف " جا ا " در مورد درک ناقص از " اندیشه مائوتسه دون " را از کجا بیرون کشیده اند ؟ گذشته ازآن وقتی بیان می گردد که " آنرا عامل بازدارنده بحساب می آورد " ، معلوم نیست منظور شان به روشنی از بکار برد " آنرا چیست ؟ درک ناقص ازاندیشه مائوتسه دون یا خود مائوتسه دون ؟ برعلاوه هیچ روشن نیست که این " آنرا " یا گنگ و مبهم در رابطه با چه چیزی " عامل بازدارنده " محسوب می گردد . این گونه خلط مبحث چه ناشی از نفهمی باشد و چه بعنوان یک اقدام عمدی آگاهانه صورت گرفته باشد، نتیجه عملی اش د رهرحال یکی است وآن عبارت است از نوعی یاوه گویی علیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی .

مبحثی که درسندجنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمورد"اندیشه مائوتسه دون"و"مائوئیزم" مطرح گردیده است،آنگونه نیست که پیکاری ها بیان می کنند. درین سند درمورد این مسئله می خوانیم :

" بیانیه به درستی بر" تکامل کیفی علم مارکسیزم – لنینیزم توسط مائوتسه دون" و این که وی این علم را به " مرحله نوین " ارتقاء داد ، تاکید می کند . با این وجود استفاده از عبارت مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون در بیانیه ما ، بازتاب شناخت کماکان ناقص از این مرحله جدید بود. طی نه (9) سال اخیر، جنبش ما درگیر بحث و مبارزه طولانی، غنی وهمه جانبه برای دستیابی به درکی کامل تر درمورد تکامل مارکسیزم توسط مائوتسه دون بوده است . طی همین دوره تک تک احزاب وسازمان های جنبش ما و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کل ، درگیر مبارزه انقلابی علیه امپریالیزم و ارتجاع بوده است . مهمترین این مبارزات ، تجربه پیشرفته جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو است که موفق به بسیج میلیون ها توده ، محو دولت کهن در بخشهای بسیاری از کشور وبرقراری قدرت کارگران ودهقانان در این مناطق شده است . این پیشرفت ها تئوریکی و پراتیکی ما را قادر ساخت که درک خود را از ایدئولوژی پرولتری عمیق تر کنیم وبراین پایه گام بلند تری برداریم . یعنی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم را بعنوان مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیزم بشناسیم . "(صفحه 4 ، شماره یازدهم ، شعله جاوید، – سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " )

درجملات فوق ، نه بخشی درمورد درک ناقص ازاندیشه مائوتسه دون وجود دارد ونه راجع به عامل بازدارنده ای صحبت بعمل آمده است .

درواقع اصل بحث اینگونه میتواند مطرح گردد که : چگونه استفاده از عبارت مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون دربیانیه " جا ا " بازتاب شناخت کماکان ناقص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ازتکامل مارکسیزم توسط مائوتسه دون بوده است؟

دقت اندک وفهم کمی بیشتر بکار است تا تفاوت میان توضیحاتی که بیانیه جنبش در مورد " اندیشه مائوتسه دون " داده است و توضیحاتی که سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم "درمورد مائوئیزم ارائه کرده است ، درک گردد و براین مبنا، معنی بازتاب شناخت کماکان ناقص " جا ا " از مرحله نوین تکامل علم انقلاب پرولتاریاتوسط مائوتسه دون ، با استفاده از عبارت " اندیشه مائوتسه دون " در بیانیه ، فهمیده شود . برای روشن شدن بهتر مسئله ، دو مبحث متذکره را دراین جا بصورت مکمل نقل می‌نمائیم :

## اندیشه مائوتسه دون ( مطروحه در بیانیه " جا ا " ) :

" دفاع ازتحول کیفی علم مارکسیزم – لنینیزم توسط مائو، مسئله خصوصا مهم و مبرم را درجنبش بین المللی ودرمیان کارگران ودیگر افراد انقلابی در جهان امروز نمایندگی می کند . پرنسیب دخیل دراین جا هیچ کمتراز دفاع کردن ویا نکردن ویا اتکاء کردن ویا نکردن برخدمات تعیین کننده مائوتسه دون بانقلاب پرولتاریائی وعلم مارکسیزم – لنینیزم نمی باشد . بنابراین اهمیت این مسئله به هیچوجه کمتر ازدفاع کردن یا نکردن ازخود مارکسیزم – لنینیزم نمی باشد .

استالین گفت : " لنینیزم ، مارکسیزم عصر امپریالیزم وانقلابات پرولتاریائی است . " این کاملا درست است . اززمان مرگ لنین ، اوضاع جهان شاهد تغییر وتحولات بزرگی بوده است . اما عصر عوض نشده است . اصول اساسی لنینیزم قدیمی نشده است ؛ وکماکان زیر بنای تئوریک ورهنمای عمل ما می باشد . ما تاکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوینی در تکامل مارکسیزم – لنینیزم میباشد . بدون دفاع از مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائو و تکیه برآن ، غلبه کردن بر رویزیونیزم ، امپریالیزم و ارتجاع بطور عموم ممکن نیست . " ( بیانیه " جا ا " صفحه 7 )

اینکه چگونه " اندیشه مائوتسه دون" مرحله نوینی درتکامل مارکسیزم – لنینیزم میباشد ، در صفحات 11 ، 12 ، 13 و 14 بیانیه " جا ا " توضیح داده می شود :

## (( مائوتسه دون ، انقلاب فرهنگی وجنبش مارکسیست لنینیستی :

بلافاصله پس ازکودتای خروشچف ، مائوتسه دون و مارکسیست لنینیست های حزب کمونیست چین شروع به تحلیل از سیر تحولات دراتحاد شوروی ودر جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه برعلیه رویزیونیزم مدرن کردند . انتشار " پیشنهادیه ای برای خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی " ( نامه 25 نکته ای) در سال 1963 محکومیت علنی وهمه جانبه رویزیونیزم بوده و فراخوانی بود برای تمام مارکسیست لنینیست های اصیل تمام کشورها . جنبش مارکسیست لنینیستی معاصرازاین خطابیه تاریخی و پلیمیک های همراه آن نشئت گرفت درپیشنهادیه و پلیمیک ها مائو وحزب کمونیست چین به درستی :

– موضع لنینیستی روی دیکتاتوری پرولتاریا را به اهتزاز درآورده وتئوری رویزیونیستی " دولت تمام خلقی " را رد کردند .

– ضرورت انقلاب مسلحانه را برافراشته داشته وبااستراتیژی " گذار مسالمت آمیز " به سوسیالیزم " مخالفت ورزیدند .

– تکامل جنبش های رهائی بخش ملی خلقهای تحت ستم راتشویق کرده، استقلال قلابی " استعمارنوین " راافشاء کرده و موضع رویزیونیستی مبنی براینکه جنگهای رهائی بخش باید به دلیل آنکه " صلح جهانی " را به خطر می اندازند کنار گذاشته شود، را رد کرد.

– ویک ارزیابی عمومی مثبت از استالین و تجربه ساختمان سوسیالیزم دراتحاد جماهیر شوروی کرده و اتهاماتی را که برعلیه استالین بنام " قصاب " و " مستبد " زده می شد را رد کردند ودرعین حال انتقادات مهمی از اشتباهات استالین کردند .

باتلاش های خروشچف برای تحمیل یک خط رویزیونیستی براحزاب دیگر ضدیت و رزیده وازتورز تولیاتی ، تیتو و دیگر رویزیونیست های مدرن انتقاد کردند .

**- فرم جنینی تز مائوتسه دون در مورد ماهیت طبقاتی سوسیالیزم وپیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا رابجلو گذاردند .**

**- فراخوان مطالعه تجربه تاریخی جنبش کمونیستی بین المللی وریشه های رویزیونیزم را دادند.**

**این نکات، بهمراه نکات دیگر پیشنهادیه وپلیمیکها عناصر حیاتی متمایزکننده مارکسیزم لنینیزم از رویزیونیزم بوده و هنوز هم هستند. از طریق این پلیمیکها مائووحزب کمونیست چین مارکسیست لنینیست ها را را تشویق به انشعاب ازرویزیونیستها وتشکیل احزاب پرولتری انقلابی جدید کردند . این پلیمیکها برشی قاطع از رویزیونیزم را نمایندگی کرده وپایه ای کافی بود برای اینکه مارکسیست لنینیست ها در نبرد شان به پیشروی ادامه دهند .**

**... مبارزه تئوریک علیه رویزیونیزم مدرن نقشی حیاتی در بازسازی جنبش مارکسیست لنینیستی ایفا کرد . بخصوص انقلاب فرهنگی پرولتاریائی کبیر، که شکل بیسابقه جدیدی از مبارزه بودوخود به مقدار زیادی ثمره این مبارزه بود ، یک نسل کاملا جدید از مارکسیست لنینیست ها رامتولد ساخت . دهها میلیون کارگر دهقان و جوانان انقلابی که وارد نبرد برای سرنگونی رهروان سرمایه داری سنگر گرفته در درون حزب ودستگاه دولتی و انقلابی ترکردن جامعه شدند، میلیونها نفر از مردم سراسر جهان که بخشی از خیزش انقلابی سالهای دهه 1960 و اوایل دهه 1970 بوده ودرحال بلند شدن بودند ، رابه لرزه درآورد.**

**انقلاب فرهنگی پیشروترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا وانقلابی کردن جامعه را نمایندگی می کند. برای اولین بار کارگران و عناصر انقلابی دیگر بادرک روشنی از ماهیت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیزم مسلح شدند؛ وبا ضرورت برخاستن و سرنگون کردن رهروان سرمایه داری که بطور اجتناب ناپذیر از درون جامعه سوسیالیستی به منصه ظهور رسیده وبه خصوص در رهبری حزب متمرکز می شوند و ضرورت مبارزه برای پیش بردن**

انتقال سوسیالیستی بیشتر و بدین ترتیب ازبین بردن زمینه ایکه این عناصر سرمایه داری را متولد می سازد ،مسلح شدند . پیروزی های بزرگ در طول انقلاب فرهنگی که جلوی احیای سرمایه داری درچین را بمدت یک دهه گرفت . به تغییرات سوسیالیستی عظیمی در زمینه تعلیم وتربیت ، فرهنگ وهنر، پژوهش علمی و دیگر عناصر روبنادست یافت . میلیونها کارگر ودیگر انقلابیون بمقدار زیادی آگاهی طبقاتی واحاطه شان را بر مارکسیزم لنینیزم را در طول مبارزه حد ایدئولوژیک و سیاسی عمیقتر کردند وظرفیت شان در اعمال قدرت سیاسی افزایش یافت . انقلاب فرهنگی بمثابه بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد و زمینه تمرینی درانترناسیونالیزم پرولتری بود ، که نه تنها درحمایت کردن ازمبارزات انقلابی سراسر جهان بلکه توسط فداکاری های مردم چین در پیشبرد این حمایت خود را نشان داد . رهبران انقلابی مانند چیانگ چینگ و چانگ چون چیائو برخاسته اند ، که درکنار توده ها درنبرد علیه رویزیونیست ها ایستاده وآنها را رهبری کرده و درمقابل شکست تلخ به دفاع ازمارکسیزم لنینیزم اندیشه مائوتسه دون ادامه دادند .

لنین گفت : " فقط کسی مارکسیست است که نه تنها مبارزه طبقاتی را قبول می کند بلکه دیکتاتوری پرولتاریا را هم قبول می کند . " درپرتو درسهای گرانبها و پیشرفت های بدست آمده از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریائی کبیر تحت رهبری مائوتسه دون ، این معیار که توسط لنین پیش گذارده شده، عمیقتر شده است . امروزه میتوان گفت که فقط کسی مارکسیست است که نه تنها مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول می کند ، بلکه وجود عینی طبقات وتضاد های طبقاتی آنتاگونیستی وادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و درتمام دوره سوسیالیزم تا کمونیزم را قبول کند . همانگونه که مائو با قدرت بیان کرد: " ناروشنی در مورد این مسئله به رویزیونیزم منتهی خواهد شد . "

انقلاب فرهنگی شاهد زنده حیاتی بودن مارکسیزم لنینیزم بوده ونشان داد که انقلاب پرولتاریائی مانند هیچکدام از انقلابات قبلی که فقط می توانستند منجر به تعویض یا سیستم استثماری با سیستم استثمار دیگر شوند ، نمی باشد . انقلاب فرهنگی منبع الهام بخش عظیمی برای انقلابیون همه کشورها بود . بنا به همین دلایل انقلاب فرهنگی ومائوتسه دون دشمنی همیشگی و شیطانی تمامی مرتجعین و رویزیونیستها را برانگیختند و دقیقا به همین دلایل انقلاب فرهنگی بخش لایتجزایی از میراث انقلابی جنبش بین المللی کمونیستی می باشد . ))

## مائوئیزم ( مطروحه در سند زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم * ) :

(( مقدمه :

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سال 1984 تشکیل شد وبدین ترتیب هسته انقلابیون ما ئوئیست جهان که عزم پیشبرد نبرد درراه ایجاد جهانی عاری از استثمار وستم ، جهانی بدون امپریالیزم، جهانی بدون تمایزات طبقاتی ، جهان کمونیستی آینده را کرده بودند ، بوجود آمد. اززمان تاسیس جنبش ، پیشروی ما دامه یافته وامروز همزمان با صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون ، بادرک عمیق مسئولیتی که بردوش داریم ، به پرولتاریای بین المللی وتوده های جهان اعلام می کنیم که ایدئولوژی راهنمای ما ، مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است .

جنبش ما برپایه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه دومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمان های مارکسیست لنینیست بسال 1984 تشکیل شد. بیانیه از ایدئولوژی انقلابی پرولتری به دفاع برمی خیزد وبرآن پایه ، به وظایف کمونیست های انقلابی کشورهای مختلف ودرمقیاس جهانی ، به تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی وشماری مسائل حیاتی دیگر برخوردی عمدتا صحیح اختیار می کند . امروز بار دیگر تاکید می کنیم که بیانیه شالوده محکمی برای جنبش ماست که برپایه آن بوضوح بیشتر

**و شناخت عمیقتری ازایدئولوژی خویش ،و وحدت مستحکم تری در صفوف جنبش مان دست می یابیم .**

**بیانیه به درستی بر " تکامل کیفی علم مارکسیزم - لنینیزم توسط مائوتسه دون " واینکه وی این علم را به " مرحله نوین " ارتقاء داد ، تاکید می کند با این وجود استفاده از عبارت مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون در بیانیه ما بازتاب شناخت کماکان ناقص ازاین مرحله جدید بود . طی نه سال اخیر، جنبش ما در گیربحث و مبارزه طولانی ، غنی و همه جانبه برای دستیابی به درک کاملتر درمورد تکامل مارکسیزم توسط مائوتسه دون بوده است . طی همین دو دوره تک تک احزاب و سازما ن های جنبش ما و جنبش انقلابی انترناسونالیستی بطور کل درگیر مبارزه انقلابی علیه امپریالیزم وارتجاع بوده است . مهمترین این مبارزات ، تجربه پیشرفته جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو است که موفق به بسیج میلیون ها توده ، محو دولت کهن در بخش های بسیاری از کشور وبرقراری قدرت کارگران ودهقانان دراین مناطق شده است . این پیشرفت های تئوریکی وپراتیکی ما را قادر ساخت که درک خود را از ایدئولوژی پرولتری عمیقتر کنیم وبراین پایه گام بلند تری برداریم . یعنی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم را بعنوان مرحله جدید، سومین وعالیترین مرحله مارکسیزم بشناسیم .**

## مرحله جدید ، سومین وعالیترین مرحله مارکسیزم:

**مائوتسه دون درزمینه یک رشته مسایل حیاتی انقلاب، تزهای بسیاری را به دقت تدوین کرد. اما مائوئیزم فقط جمع جبری خدمات عظیم مائونیست. بلکه تکامل فرا گیروهمه جانبه مارکسیزم – لنینیزم به مرحله جدید وعالیتراست. مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم یک کل واحد؛ است ایدئولوژی پرولتاریاست که به مراحل نوینی سنتز شده وتکامل یافته است: ازمارکسیزم به مارکسیزم – لنینیزم وسپس به مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم . این کار توسط کارل مارکس، و لادیمیرایلییچ لنین ومائو تسه دون برپایه تجربه مبارزه**

طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون های علمی پرولتاریا ونوع بشرانجام گشته است . مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم سلاح شکست ناپذیری است که پرولتاریا را قادر به فهم جهان وتغییر آن ازطریق انقلاب می کند . مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم ایدئولوژی علمی و زنده ای است که پیوسته تکامل می یابد و کاربردی جهان شمول دارد. بکار بست این ایدئولوژی درانجام انقلاب و نیز پیشرفت عمومی دانش بشر آنرا غنی تر می کند . مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم دشمن هرشکلی ازرویزیونیزم ودگماتیزم است . این ایدئولوژی قدرتی عظیم دارد زیرا حقیقت است .

---

*) مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم یک کل واحد است . نوشتن مائوئیزم درینجا به تنهائی ، صرفا به خاطر تفهیم بهتر مطلب مورد بحث می باشد .

**کارل مارکس ...**
**ولادیمیر ایلییچ لنین...**
**مائوتسه دون**

مائوتسه دون دهها سال انقلاب چین ومبارزه جهانی علیه رویزیونیزم مدرن را رهبری کرد وازهمه مهمتر، درتیوری و پراتیک ، بروش ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت جلوگیری از احیاء سرمایه داری واستمرار پیشروی بسوی کمونیزم ، دست یافت درجریان رهبری این مبارزات او مارکسیزم – لنینیزم را به مرحله جدیدوعالی تری تکامل داد . مائوتسه دون هرسه جزء متشکله مارکسیزم یعنی فلسفه ، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی را به نحوی عظیم تکامل داد . مائو گفت : " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید . " او دانش نظامی پرولتاریا را از طریق تئوری وپراتیک جنگ خلق به نحو فراگیر تکامل داد . مائو آموخت که در پیشبرد جنگ ، انسان تعیین کننده است نه سلاح . اوخاطر نشان نمود که هر طبقه ای صاحب شکل خاص از جنگ با خصلت ،

اهداف وابزار خاص خود می باشد. او تاکید کرد که کل منطق نظامی را می توان دراین اصل خلاصه کرد :" تو به شیوه خود بجنگ، من به شیوه خودمی جنگم" واینکه پرولتاریا باید استراتیژی نظامی وتاکتیک های اتخاذ کند که امتیازات ویژه او را به میدان آورد و این کارازطریق برانگیختن توده ها واتکاء به ابتکار عمل وشوروشوق انقلابی آنان ممکن می شود .

مائوثابت کرد که سیاست فتح مناطق پایگاهی و استقرار منظم قدرت سیاسی، برای برانگیختن توده ها و توسعه توان نظامی آنان وگسترش موج وار قدرت سیاسی خلق ، کلیدی است . او مصرانه برضرورت هدایت توده ها در مناطق پایگاهی برای انجام تحولات انقلابی وتوطئه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این مناطق درخدمت به پیشروی جنگ انقلابی ، تاکید کرد .

طبق آموزه مائو حزب باید برتفنگ حکم براند وهرگز نباید اجازه داد تفنگ در حزب مسلط شود. حزب باید بعنوان ابزاری که توان براه انداختن وهدایت جنگ انقلابی را داشته باشد، ساخته شود. او تاکید کرد که وظیفه مرکزی انقلاب ، کسب قدرت سیاسی ازطریق قهرانقلابیست . تئوری جنگ خلق که توسط مائوتسه دون تدوین شده بطور جهانشمول در همه کشورها کاربرد دارد، اما باید طبق شرایط مشخص هرکشور بکار بسته شود و بویژه باید راه های انقلاب دردونوع کلی ازکشورهای جهان یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه را درنظرگرفت .

مائومسایل مربوط به انجام انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم را حل کرد. راهی که او برای انقلاب چین ترسیم نمود معرف خدمتی بی حساب به تئوری و پراتیک انقلاب بوده و بطور پایه ای رهنمای کسب رهائی درکشورهای تحت ستم امپریالیزم است . این به معنی جنگ درازمدت خلق ، محاصره شهرها ازطریق دهات، که درآن مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه وارتش تحت رهبری حزب شکل عمده تشکیلات توده هاست ، بسیج دهقانان بویژه دهقانان فقیر ، انجام انقلاب ارضی؛ ساختن جبهه متحد تحت رهبری حزب

کمونیست جهت انجام انقلاب دموکراتیک نوین علیه امپریالیزم ، فئودالیزم و سرمایه داری بوروکرات وبرقراری دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا به منزله پیش درآمد ضروری برای انقلابی سوسیالیستی است که می باید فورا بعد از پیروزی مرحله نخست انقلاب بدان گام گذاشت . مائوتز " سه سلاح معجزه آسا " یعنی حزب ، ارتش وجبهه متحد را جلو گذاشت . اینها ابزار لازم برای انجام انقلاب در تمامی کشورها برطبق شرایط و راه انقلاب مشخص هریک ازآنهاست .

مائوتسه دون فلسفه پرولتری یعنی ماتریالیزم دیالکتیک را تکاملی عظیم داد . او بویژه تاکید کرد که قانون تضاد یعنی وحدت و مبارزه اضداد ، قانون اساسی حاکم برطبیعت وجامعه است . او خاطرنشان کرد که وحدت وهمگونی تمامی امور، موقتی و نسبی است . حال آنکه مبارزه اضداد، بی وقفه و مطلق است و همین امر است که گسست های ریشه ای و جهش های انقلابی را باعث میشود . او استادانه چنین درکی را درتحلیل از مناسبات بین تئوری وپراتیک بکار بست وتاکید کرد که پراتیک ، تنها منبع وهم معیار نهائی سنجش حقیقت است ؛ ودر رابطه این دو، برجهش از تئوری به پراتیک انقلابی تاکید نمود . بدین ترتیب مائوتئوری پرولتری شناخت را تکامل بیشتری بخشید . او فلسفه را ازطریق فراگیری کردن ، دردسترس توده ها ی میلیونی قرار داد؛ دراین رابطه می توان از اصل " یک به دو تقسیم می شود " نام برد که در ضدیت با تزرویزیونیستی " دو دریک ترکیب می شود" فراگیر شد .

مائوتسه دون این درک را توسعه بخشید که " توده ها وفقط توده ها نیروی محرکه آفرینش تاریخ می باشند . " او درک متکامل تری از مشی توده ای ارائه داد : " نظرات ( پراکنده ونامنظم ) توده ها را گردآورید ومتمرکز کنید ( از طریق مطالعه آنها را به نظرات متمرکز ومنظم تبدیل کنید) ، فقط به میان توده ها بروید واین نظرات را تبلیغ کرده ، برای شان تشریح نمائید تا آنکه توده ها آنرا ازآن خود دانسته ، با آن یکی شده و درعمل پیاده کنند وصحت آنرا درعمل دریابند . " مائوبا تاکید براین حقیقت عمیق که ماده

**وشعورمی توانند متقابلا به یکدیگر تبدیل شوند، درک متکامل تری ازنقش پویا وآگاهانه انسان درتمامی عرصه های تلاش بشری ، ارائه داد .**

**مائوتسه دون مبارزه بین المللی علیه رویزیونیزم مدرن به سرکردگی رویزیونیست های خروشچفی را رهبری کرد . او ازخط ایدئولوژیک سیاسی کمونیستی درمقابل رویزیونیست های مدرن به دفاع برخاست و انقلابیون پرولتری راستین را به گسست از رویزیونیست ها وایجاد احزابی متکی بر اصول مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی فراخواند .**

**مائوتسه دون تحلیلی نافذ ازدرس های احیای سرمایه داری دراتحاد شوروی وکمبودها ودست آوردهای مثبت ساختمان سوسیالیزم درآن کشور بعمل آورد . مائودرعین دفاع ازخدمات بزرگ استالین ، اشتباهات وی را جمع بندی کرد . او به جمع بندی از تجربه انقلاب سوسیالیستی درچین ومبارزه دو خط درون حزب کمونیست این کشور که مکررا علیه مقرهای فرماندهی رویزیونیستی براه می افتد ، پرداخت . او دیالکتیک ماتریالیستی را در تحلیل ازتضاد های جامعه سوسیالیستی استادانه بکار بست .**

**طبق آموزه مائو، حزب درجریان مبارزه تاریخی برای کمونیزم ، همواره – قبل از کسب قدرت ، درجریان کسب قدرت و بعد ازآن – باید نقش پیشآهنگ را دررهبری پرولتاریا بازی کند . او درک متکامل تری از چگونگی حفظ خصلت انقلابی پرولتری حزب بوسیله مبارزه ایدئولوژیک فعال علیه تاثیرات بورژوائی و خرده بورژوائی در صفوف حزب ، وازطریق بازسازی ایدئولوژیک اعضای حزب وانتقاد وانتقاداز خود و پیشبرد مبارزه دو خط علیه خطوط فرصت طلبانه و رویزیونیستی درحزب ، ارائه داد . طبق آموزه مائو، بعد ازاینکه پرولتاریا قدرت را کسب نمود و حزب به نیروی رهبری کننده دولت سوسیالیستی تبدیل شد ، تضاد میان حزب وتوده ها به تبارز فشرده ای ازتضاد های بدل خواهد گشت که مشخصه جامعه سوسیالیستی ( به منزله یک جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیزم ) هستند .**

مائوتسه دون درک پرولتاریا ازاقتصاد سیاسی ، نقش متناقض و پویای خودتولید ورابطه متقابلش با روبنای سیاسی وایدئولوژیک جامعه را تکامل بخشید. مائو آموخت که درمناسبات تولیدی ، نظام مالکیت نقش تعیین کننده را دارد اما تحت سوسیالیزم باید متوجه بود که مالکیت همگانی هم در محتوی وهم درشکل سوسیالیستی باشد . او برتاثیر متقابل نظام مالکیت سوسیالیستی و دو جنبه دیگر مناسبات تولیدی یعنی مناسبات بین افراد در روند تولید و نظام توزیع تاکید کرد . مائواین تزلنینیستی که سیاست تبارز فشرده اقتصاد است را توسعه بخشید ونشان داد که درجامعه سوسیالیستی ، صحت خط ایدئولوژیک وسیاسی تعیین می کند که آیا پرولتاریا به واقع صاحب ابزار تولید است یا نه . او خاطر نشان کرد که قدرت یابی رویزیونیزم به معنای قدرت یابی بورژوازی است و با توجه به ماهیت متناقض زیربنای اقتصادی سوسیالیستی اگر رهروان سرمایه داری به قدرت برسند ، استقرار مجدد نظام سرمایه داری برایشان آسان خواهد بود .

او تئوری رویزیونیستی نیروهای مولده را عمیقا مورد انتقاد قرار داد وچنین نتیجه گرفت که روبنا و آگاهی میتواند زیربنا را دگرگون کند وبا قدرت سیاسی می توان نیروهای مولده را تکامل داد . کل این بحث در شعار مائوتجلی می یابد : " انقلاب را دریابید ! برتولید بیفزائید ! "

مائوتسه دون انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریا را براه انداخت ورهبری کرد. این انقلاب معرف جهش عظیم درتجربه اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بود . صد ها میلیون نفر به پا خاستند تا رهروان سرمایه داری را سرنگون کنند . این رهروان سرمایه داری از درون جامعه سوسیالیستی سربلند کرده و بویژه درون رهبری خود حزب لانه کرده بودند ( افرادی نظیرلئوشاوچی ، لین پیائو و دن سیاوپینگ ) . مائو پرولتاریا وتوده ها را در مصاف علیه رهروان سرمایه داری و تحمیل منافع ، دیدگاه واراده اکثریت عظیم درتمامی عرصه

**های که کماکان ( حتی در جامعه سوسیالیستی ) ملک طلق طبقات استثمارگروشیوه تفکر آنها باقی مانده بود ، رهبری کرد.**

**پیروزی های عظیم انقلابی فرهنگی برای یک دهه از احیای سرمایه داری درچین جلوگیری نمود وبه تحولات عظیم سوسیالیستی درزیربنای اقتصادی و درآموزش و پرورش ، ادبیات وهنر، تحقیقات علمی و سایربخش های روبنا انجامید . تحت رهبری مائو، توده ها زمینه های رشد سرمایه داری ( مانند حق بورژوائی و سه تمایز بزرگ بین شهر وروستا، کار گروه دهقان و کارفکری وکاریدی ) را محدود ترکردند .**

**میلیون ها کارگر وانقلابیون دیگر درجریان مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی حاد ، آگاهی طبقاتی و احاطه خویش بر مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم را بنحوی عظیم عمق بخشیده ودراستفاده ازقدرت سیاسی توانمند تر شدند. انقلاب فرهنگی به منزله بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد و صحنه آموزش انترناسیونالیزم پرولتری بود .**

**دررابطه با تامین دیکتاتوری پرولتاریا ، مائورابطه دیالکتیک بین ضرورت رهبری انقلابی و نیازبه برانگیختن توده های انقلابی ازپائین و اتکاء برآنها را درک کرد . بدین ترتیب ، تقویت دیکتاتوری پرولتری خود به معنای گسترده ترین و عمیق ترین دموکراسی پرولتری درجهان بودکه تا آن زمان نظیر نداشت . درجریان انقلاب فرهنگی رهبران انقلابی قهرمانی چون چیان چین و چان چون – چیائو پا به میدان گذارده وتوده ها را درنبرد علیه رویزیونیست هارهبری کردند و بعد هادرفش مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم را درمواجهه با شکست تلخ همچنان در اهتزاز نگهداشتند.**

**لنین گفت : " فقط آنکس مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد . " درپرتو درسها و پیشرفت های گرانبهای که طی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون بدست آمد، این خط تمایز مشخص ترشد . امروز می توان اظهار داشت فقط آنکس مارکسیست است که قبول دیکتاتوری پرولتاریا را به قبول موجودیت عینی طبقات ، تضاد های انتاگونیستی طبقاتی**

، موجودیت بورژوازی درحزب و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیزم تا فرارسیدن کمونیزم بسط دهد . همان طور که مائوقویا اظهار داشت : " ناروشنی برسراین مسئله به رویزیونیزم می انجامد . "

احیای سرمایه داری که متعاقب کودتای ضد انقلابی 1976 به رهبری هواکوفن ودن سیائوپین بوقوع پیوست ، بهیچوجه نافی مائوئیزم با دست آورد های تاریخی – جهانی ودرسهای عظیم انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی نیست . درست برعکس؛ این شکست تائیدی است برتزهای مائو درمورد خصلت جامعه سوسیالیستی ونیاز به ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا .

انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بوضوح معرف یک حماسه انقلابی تاریخی – جهانی ، یک جهش پیروزمند برای کمونیست ها وانقلابیون جهان ، یک دستآورد جاودانی است . هرچند هنوز روند کاملی را باید از سربگذرانیم ، اما انقلاب فرهنگی درس های عظیمی برای ما برجا نهاده که ازهم اکنون آنها را بکار گرفته ایم . مثلا این نکته که تحول ایدئولوژیک جهت کسب قدرت از جانب طبقه ما اساسی است .

### مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم : سومین قله کبیر

مائودرجریان انقلاب چین مارکسیزم – لنینیزم را درزمینه های پراهمیتی تکامل داده بود . اما درکوره انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بود که ایدئولوژی ما جهش کرد و سومین قله عظیم مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم کاملا به ظهور رسید . ازفراز قله رفیع مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم کمونیست های انقلابی توانستند آموزش های رهبران کبیر قبلی را عمیق تر از قبل درک کنند ودرواقع حتی خدمات قبلی مائوتسه دون معنای

عمیق تری یافت . امروز بدون مائوئیزم ، مارکسیزم – لنینیزمی وجود ندارد . نفی مائوئیزم یقینا به معنای نفی مارکسیزم – لنینیزم است .

هریک از قلل رفیع درمسیر تکاملی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا با مقاومت سختی روبرو شده و به رسمیت شناساندن هر قله فقط ازطریق مبارزه حاد و توسط بکار بست آن در پراتیک انقلابی ممکن شده است . امروز جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام می کند که مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم باید فرمانده ورهنمای انقلاب جهانی شود .

صد ها میلیون توده پرولتر و ستمدیده جهان بطور فزاینده ای به عرصه مبارزه علیه نظام جهانی امپریالیستی و کل ارتجاع کشانده می شوند . آنها درمیدان نبرد با دشمن بدنبال درفش خویش می گردند . کمونیست های انقلابی باید این ایدئولوژی جهانشمول را بکارگیرند ، آنرا در بین توده ها اشاعه دهند تا برای کسب قدرت سیاسی از طریق قهر آنان را برانگیخته و قوای شان را سازمان دهند . در هرکجا که یک حزب مارکسیست – لنینیست – مائوئیست متشکل درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی موجودنیست ، باید ایجاد شود وهرآنجا که جنبش حزبی موجود است باید تقویت شود تا جنگ خلق جهت کسب قدرت برای پرولتاریا وخلق ستمدیده را تدارک دیده ، براه انداخته و پیش برد . ما باید درفش مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم را برافراشته ، ازآن به دفاع برخیزیم و ازهمه مهمتر ، آنرا بکار بندیم .

مابابد مبارزه خویش برای تشکیل یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین مبتنی بر مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم راتشدید کنیم . انقلاب جهانی پرولتری بدون حدادی این سلاح نمی توان به پیروزی دست یافت زیرا همانطور که مائوتسه دون به ما آموخت ، یا همگی بسوی کمونیزیم خواهیم رفت یا هیچکس نخواهدرفت .

مائوتسه دون گفت : " مارکسیزم هزاران حقیقت را شامل میشود اما درتحلیل نهایی همه را می توان در یک جمله خلاصه کرد : شورش برحق است " . جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شورش توده ها را نقطه عزیمت خویش قرار میدهد پرولتاریا

**وانقلابیون جهان را فرا می خواند که تحت درفش مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم گرد آیند . این ایدئولوژی رهائی بخش وجانبدار می باید دراختیار پرولتاریا تمامی ستم دیدگان قرار گیرد زیرا فقط این ایدئولوژی است که می تواند شورش توده ها را بسوی محو استثمار چند هزارساله طبقاتی و آفرینش جهان نوین کمونیستی هدایت کند .**

**درفش سرخ و کبیر مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم را هرچه رفیعتر به اهتزاز درآورید!))**

**دراینجا توضیح بیشتری در مورد مسئله مورد بحث لازم نمی باشد ، اما در باره گفته های پیکاری ها لازم است به یک نکته مهم اشاره ای صورت بگیرد .**

**دقت روی مطالب نقل شده فوق نشان می دهد که برخلاف نظر پیکاری ها، مسئله صرفا در حد تعویض نام " مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون" به " مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " نمی باشد ، بلکه آنچه دراساس مطرح است درک کاملتر و عمیق تر " جاآ " در مورد تکامل مارکسیزم توسط مائوتسه دون و تکیه برآن بمثابه سومین قله کبیر ایدئولوژی پرولتاریا است . بر این اساس است که سطح درک سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " است " مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " حتی کاملتر وعمیق تر از سطح درک مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، سند حزب کمونیست انقلابی آمریکا منتشره در جهانی برای فتح شماره دوازدهم ، سند اتحادیه کمونیست های ایران و نیز سند حزب کمونیست پرو منتشره در شماره یازدهم جهانی برای فتح ، نیز می باشد .**

**ادامه دارد**

**منتشر شده در شماره پانزدهم شعله جاوید ــ دور دوم**

به مناسبت روز بین المللي کارگـــــران جهان و چهارمین سالروز تاسیس حزب کمونیست افغانستان.

# به پیش درراه برپائي و پیشبرد جنگ خلق در افغانستان

**فرارسیدن اول مه 995 (1374) روزبین المللی کارگران جهان رابه تمامی کارگران و کمونیست های انقلابی جهان، منجمله کارگران وکمونیست های انقلابی افغانستان، تبریک می گوئیم .**

**اول مه 1995 ( 1374) مصادف است با چهارمین سالروز تاسیس حزب ما – حزب کمونیست افغانستان – و فرارسیدن این روز را به تمامی کمونیست های افغانستان وجهان، خاصتا اعضای حزب کمونیست افغانستان و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تهنیت میگوئیم .**

**حزب کمونیست افغانستان ، با سپری شدن چهارسال از زمان ایجادش ، بو ظایف و مسئولیت های فوق العاده جدی و تعیین کننده مبارزاتی مواجه است؛ وظایف و مسئولیت های چگونگی اجرای آنها برسیر تحولات سیاسی حال وآینده جامعه ما تاثیر گذاشته و توش وتوان حزب ما را درپیشروی به جاده انقلاب دموکراتیک نوین ومشخصا در گذار از مرحله تدارک به مرحله برپائی و پیشبرد جنگ خلق ، رقم خواهد زد .**

**باگذشت سه سال از حاکمیت پر ازجنایت، وحشی گری و ویرانگری اسلامی های جهادی وغیر جهادی اکنون ضرورت بر افراشتن درفش مستقلانه نبرد انقلابی، بیش از هرزمان دیگری خود را نشان می دهد . این ضرورت رابابد بصورت بسیار جدی در یابیم ودر راه تحقق آن با تمام قوت وتوان کوشا باشیم .**

**حزب ماچگونه باید به این ضرورت پاسخ بگوید ؟ واضح است که ازطریق جدی ساختن هرچه بیشترکاروپیکارتدارکی برای برپائی وپیشبردجنگ خلق درافغانستان.ازآنجای که محورعمده فعالیت های تدارکی مرحله فعلی را " ساختمان واستحکام ساختمان**

**حزب ..." تشکیل میدهد، جدیت درامرتدارک فعلا بصورت عمده عبارت است از : جدیت در" ساختمان واستحکام ساختمان حزب ..."**

**اشکال گوناگون فعالیت ها وکار وپیکار احزاب وهواداران حزب،چه درخود کشور وچه درخارج، باید تابع شعار عمده مرحله فعلی مبارزات حزب بوده و درخدمت آن قرار داشته باشند. هر حرکت و فعالیتی که به امر " ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... " ضرربرساند ویا در خدمت آن قرارنداشته باشد – در ذات خود هرچه می خواهد باشد – زیان آور وغیر مفید خواهد بود .**

**حزب ما ، بااساس قراردادن کاروپیکار تدارکی برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق در افغانستان ، مرز تمایز روشنی میان خط مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی و خطوط اپورتونیستی و تسلیم طلبانه ترسیم نموده است .**

**حزب ، انحلال طلبی مسلحانه یعنی جنگیدن برای نیروهای ارتجاعی وارائه خدمات جنگی بآنها در ازاء امکانات تسلیحاتی و پولی ویا مقام و قدرت شخصی را نظرا وعملا مردود اعلام کرده است . اساس کار و پیکار" تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق " عبارت است از فعالیت های مستقل حزب کمونیست و سایر انقلابیون و منجمله فعالیت های تدارکی مستقل نظامی . درین مورد نباید به شکل گرایی صرف فروغلطید، بلکه باید بصورت عمده مضمون فعالیت ها را درنظر گرفت بدون اینکه شکل آنها نادیده گرفته شود .**

**ازجانب دیگر، حزب کمونیست افغانستان ، با آن بینش پاسفیستی که مبارزه جهت " تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق " را با انحلال طلبی مسلحانه و درنتیجه با جنگ های ارتجاعی جاری درکشوریکی دانسته وبادید واحدی بآنها می نگرد، هم از لحاظ نظری و هم ازلحاظ عملی مرز بندی روشن نموده است . این چنین بینشی که دراساس تمایزمیان جنگ عادلانه وجنگ غیر عادلانه را نادیده می گیرد و درفش سرخ را بصورت یک شعار مطلق بلند می نماید، در اصل متعلق به کسانی است که امروز دیگر آشکارا**

سنگ مبارزات کمونیستی وانقلابی را " بوسیده " ودورانداخته اند وبا" فریاد" دموکراسی غربی به بارگاه امپریالیست ها رو آورده اند .

معهذا یک نوع پاسیفیزم" چپ روانه " وباظاهر باصطلاح کمونیستی نیز وجود دارد که با امر " تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق " مخالفت می ورزد وبجای آن ضرورت مصالحه وتحقیق " پیشرفته " را درشرایط باصطلاح پیشرفته کشور های امپریالیستی پیش می کشد. این نوع پاسیفیزم را کسانی حمل می نمایند که باصطلاح " کمونیزم کارگری " دارودسته منصور حکمت را روکش فرار طلبی وخارجه نشینی شان ساخته اند و حتی عناصری ازآنها " افتخار" عضویت " حزب کمونیست کارگری ایران " را نیز حاصل کرده اند . اینها مواضع حزب در مورد " تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق " و کلا استراتیژی جنگ خلق را ، مواضع عقب مانده و ناسیونالیستی می دانند و " انترناسیونالیزم " خاص خود شان را که چیزی جز انتظار برای رشد بورژوازی توسط امپریالیستها در افغانستان نیست ، بجای آن می نشانند .

بهترین وعمده ترین خدمتی را که حزب کمونیست افغانستان می تواند – وباید – برای جنبش بین المللی کمونیستی و مشخصا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انجام دهد، به پایان رساندن اصولی و هرچه سریعتر پروسه تدارک وبرپائی و پیشبرد جنگ خلق درافغانستان به منظور پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیزم در افغانستان وحرکت بسوی جامعه جهانی کمونیستی است. مرامنامه حزب، دراین مورد، در مبحث انترناسیونالیزم پرولتری، بصورت فوق العاده روشن و گویا بیان می دارد :

" سهم کمونیست های کشورهای معین برای ادای وظایف انترناسیونالیستی شان قبل ازهمه عبارت از تجزیه وتحلیل درست اوضاع سیاسی – اجتماعی کشور های شان برپایه تحلیل درست طبقاتی و پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتری با اتکاء به اصول عام مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم می باشد. کمونیست های تمامی کشورها وظیفه دارند با پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی

**کشورهای خودرا به پایگاه های نیرومندی برای پیشبردانقلاب جهانی تبدیل نمایند . آنها فقط باین صورت می توانند از درغلطیدن به ناسیونالیزم ویا فروگذاری وظیفه پیشبرد مبارزه برای انقلاب در کشور خود شان احتراز جویند . "**

**تاآنجای که به تحلیل از اوضاع کشور مربوط است ، حزب ما – چه در سطح مرامنامه وچه در سطح ارگان مرکزی و سایر نشراتش – دارای یک تجزیه و تحلیل اصولی وجامعه می باشد . این تجزیه وتحلیل پایه ایدئولوژیک – سیاسی محکمی برای پیشبرد مبارزات انقلابی حزب فراهم آورده است ، مبارزاتی که پیشبرد آنها بنوبه خود ، مواضع ایدئولوژیک – سیاسی حزب را غنای بیشتری خواهد بخشید و تجزیه وتحلیل ما را از اوضاع عمیق تر خواهد ساخت .**

**اکنون چه از لحاظ سیرتحولات اوضاع کشور و جهان، چه ازلحاظ وظایف ومسئولیت های مبارزاتی کشوری وبین المللی حزب و چه از لحاظ سیر پیشرفت مبارزات حزب درطی چهار سال گذشته و تضمین مطمئن و اصولی تداوم آن درآینده ، بااجرای وظیفه عمده و مشخص عملی مرحله فعلی مبارزات مان مواجه ایم وآن عبارت است از: " ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... " درراستای " تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق در افغانستان " .**

**آیا ما قادر به اجرای این وظیفه عملی مبارزاتی مان هستیم ؟ علیرغم شک وتردید ها و بالاترازآن انکار ورزی های که از سوی انحلال طلبان رنگارنگ و نیز از سوی مرتجعین حاکم درین مورد به میان کشیده می شوند، باید با قاطعیت بگوئیم که آری، ما کاملا قادریم وظیفه " ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... " را موفقانه به پایان رسانیم ودرمسیر " تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق درافغانستان" به پیشروی ادامه دهیم .**

**شک وتردید ها و انکار ورزی های انحلال طلبان ومرتجعین ، دراساس متکی به تئوری مزخرف " شکست کمونیزم درجهان وافغانستان " بوده و ازین باورکاذبانه مایه می گیرد**

که کمونیست ها زمینه ای برای پیشبرد مبارزات شان دراختیار ندارند ؛ درحالیکه موجودیت پیشرونده حزب کمونیست افغانستان و مبارزاتش و مشخصا افشاگری های پیهم ومداوم حزب علیه رژیم ارتجاعی ودارودسته های مرتجع حاکم ، خود دلیل روشنی بر رد بافته های خیالی انحلال طلبان و مرتجعین است . ازلحاظ اجرای وظیفه عمده مرحله فعلی یعنی " ساختمان واستحکام ساختمان حزب ... " نیز باید بگوئیم که این وظیفه تاحدود معینی ایفا گردیده و حزب با همت و پشتکار مبارزاتی اعضای پیشرو وفداکار خود ، بطور قطع و یقین بسوی انجام کامل آن پیش خواهد رفت .

این یک واقعیت روشن و انکار ناپذیر است که امروز شرایط برای پیشبرد مبارزات انقلابی در افغانستان بخوبی مساعد است . دسته های مرتجع حاکم به شدت مورد نفرت اقشار و طبقات مختلف مردم قراردارند ، حاکمیت ارتجاعی ، متشتت و متفرق است و باندهای مختلف آن با شدت و وحشیگری به دریدن و پاره کردن هم مصروف اند و با گذشت هر روز ، بیشتر ازپیش همدیگر را تضعیف می نمایند، در مناطق معینی از کشور شیرازه نظامی وتشکیلاتی باندهای ارتجاعی اساسا ازهم فروپاشیده وبه درجات مختلفی خلاء قدرت سیاسی بوجود آمده است و ... و ... اما اینکه علیرغم موجودیت این چنین شرایط مساعدی، تاحال قطب مبارزات انقلابی شدیدا ازحد مورد لزوم ضعیف تر باقی مانده است، دلیلی برعدم موجودیت شرایط مساعد برای پیشبرد مبارزات انقلابی در کشور محسوب نمی گردد، بلکه این حالت، ضرورت جدی و فوری اجرای وظایف ومسئولیت های مبارزاتی انقلابیون کشور و مشخصا ما کمونیست ها را خاطر نشان می سازد .

درواقع یکی از دلایل مهم ضعف قطب مبارزات انقلابی در کشور، پشت کردن کامل عده زیادی از گروه هاوافرادی به انقلاب ومبارزات انقلابی است که تا دیروز بنحوی ازانحاء و در سطوح مختلف به این قطب تعلق داشتند . این پشت کردن کامل به انقلاب نه تنها ایدئولوژیک – سیاسی ،، تشکیلاتی ونظامی است، بلکه فرارطلبی و گریز به کشورهای امپریالیستی را نیز شامل می شود . در مورد تسلیم طلبی های ایدئولوژیک – سیاسی ،

تشکیلاتی ونظامی در شماره های قبلی ارگان مرکزی حزب ونیز در جزواتی که تا حال توسط حزب منتشر گردیده اند، تجزیه وتحلیل های مفصل و مبسوطی به عمل آمده است که فعلا به آن نمی پردازیم . اما در مورد فرار طلبی و گریز به کشورهای امپریالیستی لازم است به مسایل معینی اشاره نمائیم .

حزب با تاکید روی ضرورت فوری واضطراری و موجودیت امکان عملی پیشبرد مبارزات انقلابی در کشور وطرح شعار " **ساختمان واستحکام ساختمان حزب ...** " نه تنها نظرا وعملا درتقابل با گرایش فرار به کشورهای امپریالیستی قرار گرفته بلکه سمت حرکت اعضاء وهوادارنش در خارج از کشور را نیز بطرف داخل تعیین نموده است . در واقع حزب از ابتدای تشکیلش تا حال با فرار اعضاء وهودارانش ونیزفرار سایر عناصری که مدعی انقلابیگری وملی دموکرات بودن هستند ، به کشورهای امپریالیستی ، مخالفت ورزیده است . به همین جهت در طول چهار سال گذشته هیچ موردی ازین فرار در سطوح اعضای حزب پیش نیامده ودر بین هواداران نزدیک صرفا یک مورد وجود داشته است .

اما متاسفانه دربیرون از حزب،درمیان مدعیان انقلابی گری وملی – دموکرات بودن ، گرایش فرار به کشورهای امپریالیستی – چه راسا ازداخل کشور وچه از طریق کشور های همسایه بسیار شدید است و کمتر کسی را می توان سراغ نمود که د ربیرون از جواین گرایش قرار داشته باشد . تعداد زیادی ازین افراد در طول سالهای گذشته فرار را برقرار ترجیح داده اند و تعداد زیاد دیگری نیز برای تحقق دسترسی به " بهشت کشورهای پیشرفته " عملا تپ وتلاش دارند ویا برای آن نقشه میکشند . این گرایش نامردمی نه تنها دامن افراد عادی بلکه دامن رهبران وگردانندگان گروه های منجمله گذشته را نیز گرفته و در واقع نوعی مسابقه میان شان بوجود آورده است .

چرا ما این گرایش را نامردمی می دانیم ؟

اولا بدین خاطر که میدان را برای دارودسته های ارتجاعی خالی کردن و خالی گذاشتن نوعی کمک رسانی بآنها است وثانیا بدین خاطر که اکثریت قریب باتفاق فرارهای فاقد دلایل سیاسی وامنیتی بوده و عامل سیاسی آنها را روحیه دستیابی به زندگی آرام ومرفه درکشورهای امپریالیستی تشکیل می دهند . البته اکثریت اینگونه افراد ، مادامی که درداخل کشور ویا درکشورهای همسایه بسر می برند، نیز دراساس بخاطر ترس و جبن شان ، کاری جزخدمت به مرتجعین وامپریالیست ها انجام نمی دهند ، ولی برای توجه این گونه حرکات شان دلایل سیاسی نیز می تراشند . اما مورد فرار به کشور های امپریالیستی ، دیگر آنقدر روشن گویا هست که بویژه در برخورد با اعضای حزب، جرئت توجیه و دلیل تراشی برای آن را ندارند اکثرا تا آخرین لحظات آنرا مخفی نگه می دارند وحتی بصورت مخفیانه وبدون وداع عزیمت می نمایند .

درین اواخر بازار پذیرش " پناهندگان شعله ای " در کشورهای اسکاندیناویای اروپا بسیار پر رونق گردیده است . بهمین جهت تعدا د زیادی از نادمین قبلا منسوب به جریان شعله جاوید که سالهای سال گرد شعله ای گری خط کشیده و حتی به قیمت خضوع وخشوع درمقابل ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیستی و رژیم مزدور باند های خلق و پرچم ، سر به سلامت برده بودند، ازنوذوق وشوق شعله ای گری پیدا کرده اند که در مورد مسایل مربوط به جریان دموکراتیک نوین علاقه نشان می دهند . این ذوق وشوق بی پایه وبی اساس نیست !! چرا که درهمین اواخر یک تعداد افراد باصرف مبالغ بسیار بسیار هنگفتی خود را به سویدن ، ناروی ویا دنمارک رسانده اند وبنام شعله ای درآن کشور ها به سهولت و آسانی پناهندگی گرفته اند . حتی شنیده شده که کسانی فرصت طلبانه بنام حزب کمونیست افغانستان پناهندگی گرفته اند و تسهیلات تحصیلی وغیره برای شان فراهم نموده اند . ما این معامله گری بنام حزب را قویا محکوم مینمائیم و به هر قیمتی شده باشد جلو آنرا خواهیم گرفت واجازه نخواهیم داداین معامله گری دوام نماید، چون در صورت دوام ممکن است معامله گری های مزیدی بنام حزب صورت بگیرد .

رفقای حزب در مورد افراد واشخاصی که بخاطر فراهم آوری تسهیلات برای پذیرش پناهندگی شان در کشور های امپریالیستی می خواهند از نوشعله ای شوند، باید هوشیار وآگاه باشند وبهیچ صورت اجازه ندهند که فرار طلبان ازآنها برای افزایش معلومات شان سوء استفاده نمایند .

طرح این مسایل به هیچ صورت باین معنی نیست که حزب صورت هرگونه فعالیت وکارپیکار مبارزاتی انقلابی رادرکشورهای امپریالیستی منتفی می داند . درواقع پیشبرد فعالیت های مبارزاتی معینی در خارج از کشور و منجمله درکشور های امپریالیستی کاملا ضروری ومهم می باشد . اما درین موردچند نکته مهم وضروری باید کاملا مد نظر قرار بگیرد :

1 – این فعالیت های باید حتما در خدمت به فعالیت های انقلابی داخل کشور قرار داشته وتابع آنها باشد ونه اینکه بصورت کاملا مستقل در نظر گرفته شود ، چرا که درآنصورت این فعالیت ها مربوط به جنبش انقلابی افغانستان نبوده و بهتر است که بنام مبارزات انقلابی همان کشور میزبان ویا فعالیت های جنبش بین المللی پیشبرده شود .

2 - این فعالیت ها نباید بستری شود برای توجیه خارجه نشینی ویا فرار عده ای که می خواهند " هم لعل بدست آید و هم دل یارنرنجد " ، یعنی هم از دوردستی بآتش داشته باشند و هم هیچ خار وخسی به پای شان نخلد و تازه درچنین حالتی اگر زورشان برسد دیگران را نیز از میدان معرکه بیرون نموده وبسوی خود بکشانند .

3 – کسانیکه از سالها باین طرف با واقعیت های عینی وذهنی داخل افغانستان ازنزدیک وبصورت مستقیم در تماس نبوده اند ، نباید بخود حق دهند که درمورد پیشبرد مبارزات انقلابی درافغانستان رهنمود صادر نمایند ، بلکه درعوض لازم است که غرور بیجا ونخوت بی مایه راکنار گذاشته وبرای اجرای رهنمود های مبارزاتی جنبش انقلابی داخل کشور و مشخصا رهنمود های حزب کمونیست افغانستان کمر همت ببندند .

2 – حساسیت نشان دادن در مقابل مواضع حزب مبنی برمخالفت باخارجه نشینی و فرار بخارج، توسط افراد مقیم در خارجه بیش از پیش محکوم بوده و نشانه های از کبر ونخوت روشنفکرانه محسوب می گردد . اینها بجای حساسیت نشان دادن باید واقعیت ها وحقایق را بپذیرند وبا مسایل سرنوشتی مردمان کشور با فروتنی برخورد نمایند .

منتشر شده در شماره چهاردهم شعله جاوید ــ دور دوم

***

## شتردرخواب بیند پنبه دانه

سالهای سال بود که صحبت ازقدم رنجه " فرمودن " فعالانه شاه سابق به عرصه سیاسی افغانستان بعمل می آمد . این آرزو که کسانی که از صفوف ارتجاع بامعیت وهمراهی مرتدین و منحرفین با ماسک دروغین انقلابی گری ، بدل می پروراندند با سفر سردار ولی به پاکستان کم وبیش جامه عمل بخود پوشید . ولی این سفر ونتایج آن نشان داد که پنبه دانه در خواب دیده هنوز بسیار دور ازدسترس این شتر پیر قرار دارد و این احتمال قویا موجود است که آرزوی دست یابی به آنرا با خود بگوربرد .

پس ازآنکه " جنبش طالبان " حالت ظاهری یک نیروی مدعی تامین سراسری افغانستان را از دست داد، ماهیت وسرشت منطقوی وتک ملیتی آن برملاگردید وبصورت یکی ازتنظیم های شامل درجنگ های ارتجاعی جاری درآمد، نوبت به شاه سابق رسیدتابخت خودرا بیازماید. اما دراولین اقدام جدی سیاسی این آخرین چشم وچراغ سلسله سرداران درانی، معلوم گردید که باصطلاح بحران رهبری درکمپ متشتت ومتفرق ارتجاع، راه حلش رادروجود وی نیزنمی تواندسراغ نماید.

سفرسردارولی به پاکستان نشان داد که نفوذ شاه سابق درافغانستان عمدتا تک ملیتی است و درهمان حدود نیز برخلاف ادعا های هواداران سینه چاک " چپ " و راستش

گسترده وعمیق و توده ای نیز نیست . برعلاوه با بازیچه شدن صریح وروشن این مهره ارتجاعی در دست حکومت پاکستان ، چانس وی برای جلب حمایت تمامی امپریالیست ها و دول ارتجاعی خارجی ودستیابی به تاج و تخت ازدست رفته از طریق یک سازش وتوافق عمومی آنها درمورد افغانستان نیز ازمیان رفت .

شاید هنوز هم شاه شتر پیر خواب های پبنه دانه ای ببیند ؛ اما حالا دیگر روشن است که حیثیتش حداکثر بالاتر از حیثیت یک رهبر تنظیمی ، آنهم رهبر تنظیمی فاقد سپاه و لشکر نمی باشد زیرا که "جنبش طالبان " نیز فقط بخشا وآنهم بصورت غیر رسمی و غیر موثراز وی حمایت نموده است .

دوالترناتیوارتجاعی مطرح شده در مقابل حاکمیت ارتجاعی " مجاهدین " یعنی " جنبش طالبان " و " شاه سابق " که تاحدودی مرتبط با هم نیز هستند ، به سرعت بی آبرو وبی حیثیت شده اند ، بدون اینکه روند بی آبروشدن روزافزون باندهای " مجاهدین " متوقف شده باشند .

اکنون نه تنها ضرورت پاسخگوئی به جواب مبرم مبتنی برمنافع علیای توده های ملیت های مختلف کشورودریک کلام ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین، بلکه همچنان روشن شدن تقریبا کامل بحران لاینحل کمپ ارتجاع که شیرازه کشوررا به طرف فروپاشی کامل به پیش می برد، ما کمونیستها وسایرانقلابیون راملزم میسازد که با تمام قوا برای برافراشتن درفش مستقل نبرد انقلابی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی، لحظه هارادریابیم وبا تمام وقوت وقدرت درین راه کوشا باشیم .

## اعلام يك موضع

اکنون که جریده " نای " درشماره سیزدهم خود " طرح پیشنهادی ای برای تدوین پلاتفرم و تشکیل جبهه انقلابی مردم " را به دست نشر سپرده است، حزب کمونیست افغانستان ملزم است که در مورد این طرح پیشنهادی وکلا، " جبهه انقلابی مردم " که

ازمدتی به این طرف درجریده" نای " ویا بیرون ازآن مد نظر قرار گرفته است، آشکارا موضع گیری نماید .

حزب کمونیست افغانستان درمرامنامه اش مبحثی دارد تحت عنوان سه سلاح انقلاب که در مورد حزب کمونیست، ارتش انقلابی وجبهه متحد ملی اساس مواضع حزب رافرموله نموده است . برای اینکه موضع حزب درقبال " جبهه انقلابی مردم " وطرح " نای " بروشنی بیان گردد لازم است که قسمت ازمتن مرامنامه حزب را که راجع به جبهه متحد ملی می باشد، دراینجا نقل نمائیم:

(( 3 – درانقلاب دموکراتیک نوین علاوه برحزب کمونیست ، موجودیت یک جبهه متحد ملی وسیع که تمامی اقشار وطبقات مختلف خلقهای ملیت های مختلف کشوررادرمبارزات ضد سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی وارتجاعی دربرگرفته و آنها رامتحدگرداند نیز ضروری می باشد . این جبهه فقط درصورتی می تواند صلح کارآمدی برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان محسوب گردد که تحت رهبری طبقه کارگر به پیشآهنگی حزب کمونیست افغانستان قرارداشته باشد .

پایه هستی جبهه متحد ملی رااتحاد کارگران ودهقانان تشکیل می دهد. ازاین روحزب کمونیست نه تنها بخاطر تدارک، برپائی وپیشبردجنگ خلق، بلکه بخاطر ایجاد ستون فقرات جبهه متحد ملی نیز بایدمیان دهقانان رفته، عمیقا درتوده های دهقانی نفوذ کرده وباآنها متحد شود. تنها پس ازآنکه مبارزات مسلحانه حزب کمونیست وتوده های دهقانی تحت رهبری آن رشد نماید وقدرت سیاسی سرخ دربعضی مناطق برقرار گردد، زمینه واقعی و استوار برای پیوستن نیروهای خرده بورژوائی و بوژوازی ملی به جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست بوجود می آید .

ساختمان جبهه متحد ملی به تبعیت از رشد و توسعه مبارزات ضد سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی وارتجاعی یک دوره طولانی را دربرگرفته و ازمراحل مختلفی عبور خواهد کرد. هرقدر جنگ خلق سیررو به رشد داشته باشد وهرقدر قدرت سیاسی سرخ

**استحکام و گسترش بیشتر حاصل نماید، امکانات بیشتری برای تقویت جبهه متحد ملی فراهم می گردد . ازینرو و ترکیب مجموعه نیروها وساختمان تشکیلاتی جبهه متحد ملی همیشه یکسان نبوده تناسب واشکال متفاوتی بخود خواهد گرفت .**

**جبهه متحد ملی جبهه مشترک تمامی طبقات واقشار توده های وسیع خلق ها در مبارزه علیه سیستم نیمه مستعمراتی – نیمه فئودالی حاکم برکشور است ، ازینرومشمولین آن دراتحاد با حزب کمونیست اساس توده های وسیع خلقها هستند که در عین حال احزاب وسازمان های مربوط به طبقات واقشار خلقها را نیز شامل می شود. پایه اصلی جبهه متحد ملی که اتحاد کارگران ودهقانان است از طریق اتحاد مستقیم حزب کمونیست و کارگران با توده های وسیع دهقانان ویا تشکیلات اتحادیوی آنان بوجود می آید . اینگونه اتحاد مستقیم با توده ها و تشکیلات اتحادیوی وصنفی آنها می تواند زنان ، آوارگان ، کوچی ها و همچنان بخش های مختلف روشنفکران وسایر اقشار وسیع خرده بورژوازی را نیز در بر بگیرد . بدین سبب ترکیب جبهه متحد ملی نه تنها مختصر به احزاب وسازمان های سیاسی نیست بلکه شرکت احزاب وسازمان های خرده بورژوائی و بورژوائی ملی درآن از اهمیت درجه اول نیز برخوردار نمی باشد .**

**علیرغم این حقایق حزب کمونیست افغانستان مکلف است حتی قبل از برپائی جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی سرخ از هر امکان اصولی و انقلابی برای همکاری های جبهوی و فعالیت های مبارزاتی ائتلافی با نیروهای خرده بورژوائی و بورژوائی ملی درخدمت به فعالیت های تدارکی برپایه جنگ خلق فعالانه استفاده نموده و در پیشاپیش مبارزات مشترک ضد سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی وارتجاعی قرار داشته باشد این همکاری جبهوی و فعالیت های مبارزاتی مشترک ائتلافی باید بردو پایه اصلی استوار باشد :**

**1 – مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم – امپریالیزم ، نیمه فئودالیزم ، بورژوازی کمپرادور، شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی .**

**2 – قبول موجودیت تمامی نیروهای شامل دراتحاد وبرسمیت شناختن استقلال ایدئولوژیک – تشکیلاتی آنها – منجمله حزب کمونیست افغانستان – در سراسر دوره فعالیت مشترک . ( صفحات 89 ، 90 و 91 – مرامنامه حزب ک . ا )**

**آنچه بنام" جبهه انقلاب مردم " مطرح گردیده است ، ازدید حزب کمونیست افغانستان ، در مرحله فعلی مبارزاتی اش، یعنی مرحله تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق ، همین اتحاد جبهوی مقدماتی و ابتدائی ای است که در قسمت آخر مبحث نقل شده از مرامنامه حزب آمده است . این اتحاد می تواند وباید بیشتر و بیشتر استحکام و گسترش یابد و در شرایط برپا بودن جنگ خلق به جبهه متحد ملی مبتنی بر وحدت واقعی کارگران ودهقانان تکامل نماید .**

**ازاین دید است که حزب کمونیست افغانستان با تائید طرح پیشنهادی " نای " روی خواسته های وشعارهای هشتگانه آن به مثابه خواسته ها وشعارهای مصوری چنین اتحادی تاکید بعمل می آورد. درواقع فقط با تاکید روی محوری بودن این خواست ها و شعارهااست که می توان درمرحله فعلی مبارزاتی آنگونه اتحاد جبهوی مقدماتی ای بوجود آورد که بتوانددرآینده قابل تکامل به جبهه متحد ملی حقیقی باشد .**

**دررابطه با طرح اتحاد ملی – دموکراتیک در مرحله فعلی وبطور مشخص طرح " جبهه " انقلابی مردم " نظریات انحرافی از جانب بعضی افراد و گروه ها مطرح می گردد که در اصل ریشه در خط جبهوی " جبهه متحد ملی " و " جبهه مبارزین مجاهد" دارد . نظریاتی از قبیل اینکه موجودیت کمونیست ها درمتن چنین اتحادی نباید مشخص و روشن باشد ، همبستگی با جنبش انقلابی جهانی نباید مطرح شود ویا اینکه مبحث جنگ خلق و طرح آن در چنین اتحادی نباید گنجانیده شود .**

**آنچه تحت عنوان " فعالیت دموکراتیک کمونیست ها " درشماره سیزدهم شعله جاوید مطرح گردیده است ، بطور مشخص در رابطه با طرح " جبهه انقلابی مردم " قابل تطبیق است و حزب کمونیست بطورقطع آنرا در نظر می گیرد . به نظر ما " جبهه انقلابی مردمن**

" باید از لحاظ تاریخی برجریان شعله جاوید ( جریان دموکراتیک نوین ) متکی شده وبا مضمون و شکل نوین ومتکاملتر ، ادامه آن باشد و نه ادامه خطوط جبهوی انحلال طلبانه وتسلیم طلبانه .

جریان شعله جاوید به عنوان یک جریان دموکراتیک ، آشکارا یک جریان دموکراتیک نوین بود وتمامی هشت خواست و شعار مطرح شده در " طرح پیشنهادی برای تدوین پلاتفرم و تکشیل جبهه انقلابی مردم " مندرج درشماره سیزدهم " نای " را با خود حمل می نمود . ما باید این تجربه را ارج گذاشته وازلحاظ تاریخی برآن متکی شویم و نه انیکه آنرا کلا مردود اعلام نمائیم ویا حتی کمرنگ سازیم . مضافا وظیفه داریم این تجربه تاریخی را با مضمون وشکل نوین وبه صورت متکامل تراحیاء نمائیم . مثلا بصورت عمده برفعالیت های انقلابی مخفی متکی باشیم ، کار توده ای – بصورت عمده کاردر میان دهقانان – را جدا در نظر داشته باشیم .

حزب کمونیست افغانستان براساس این چنین دیدی با طرح پیشنهادی ارائه شده در شماره سیزدهم " نای " موافقت داشته ودارد وحاضر است درچوکات آن با هر نیرو وشخصیت انقلابی کشور وارد پروسه تماس ، مذاکره وهمکاری های عملی گردد و مشترکا برای تدوین پلاتفرم و تشکیل جبهه انقلابی مردم کار نماید .

***

## ازتسلیم طلبي تا تسلیم طلبي

باالاخره سه سال واندی پس از وقوع فاجعه " انقلاب اسلامی " از قول " ساما " در اعلامیه مورخ 18 جوزای 1374 می خوانیم :

" اکنون که نیروهای تاریخ زده ارتجاعی دروجود حاکمیت متشتت تئوکراسی با انجام این همه اعمال فجیع و ضد منافع والای کشور و عناد ورزی با مظاهر پیشرفت ، ترقی ، آبادانی و شگوفائی آن، نفرت و نفرین مردم ما را کمائی کرده اند و با رسوائی تمام انجام

**این اعمال را پذیرفته ودرسطح جهانی نیز اعتبار وآبروئی ندارند ، بزرگترین افتخار برای هرنیروآن است که برای نجات مردم و میهن ازین منجلاب تباه کننده و خونین با موضع گیری قاطع علیه این نیروها ونشان دادن راه های اساسی و منطقی نجات ، با کوشش وتلاش مردم را یاری رسانند. "**

**( صفحه 8 ، اعلامیه مذکور )**

**موضع گیری " ساما " علیه حاکمیت تئوکراتیک امر " خوبی " است وباید آنرا " خیر مقدم " گفت ولو اینکه پس از یک تاخیر و تعلل سه ساله صورت گرفته باشد ،چون حد اقل می توان به کنه این موضع گیری بطور مستند واقف گشت .**

**موضع گیری " ساما " علیه حاکمیت تئوکراتیک مسلط بر کشور فقط موقعی می تواند بعنوان یک موضع گیری جدی و قاطع در نظر گرفته شود که : اولا – تکلیف جمهوری اسلامی مطروحه دراعلام مواضع " ساما " و نیز مطروحه در اعلامیه " جبهه متحد ملی " بصورت روشن و صریح یکطرفه شود ؛ ثانیا – تجربه سکوت سه ساله " ساما " در قبال حاکمیت تئوکراتیک رنگارنگ شدن وعواقب زیان بار و خونین آن به روشنی جمع بندی گردد ؛ ثالثا – الترناتیف ارائه شده توسط " ساما " یک الترناتیف ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی حقیقی باشد .**

**اعلام مواضع " ساما " و همچنان اعلامیه جبهه متحد ملی هنوز اسناد رسمی معتبراند و رسما مورد تردید قرارنگرفته اند . موضع گیری قاطع علیه رژیم اسلامی ایجاب می نماید که " ساما" رسما و در تمامی سطوح ، یعنی هم در سطح سازمانی و هم در سطح جبهوی ، خواست جمهوری اسلامی را مردود اعلام نماید . اما چنانچه دیده می شود هنوز برای این چنین موضع گیری ای آمادگی وجود ندارد . اعلامیه 18 جوزا فقط از حاکمیت متشتت تئوکراسی یاد می نماید، اما هنوز حاضر نیست به روشنی بیان نماید که این حاکمیت تئوکراتیک نه یک حاکمیت تئوکراتیک عام بلکه یک حاکمیت تئوکراتیک خاص یعنی حاکمیت اسلامی است . موضع گیری اعلامیه علیه تنظیم های**

اسلامی نیز دارای این چنین وجهه ای است برعلاوه آنچه دراصل موردنکوهش اعلامیه قرار دارد بنیاد گرائی است و نه کل تئوکراسی اسلامی که شامل بنیاد گراها و غیر بنیاد گراها می شود .

درواقع بنا برعدم موضع گیری قاطع وجدی علیه حاکمیت تئوکراتیک اسلامی است که اعلامیه 18 جوزا حاضر نیست " ساما " رابه عنوان یک تشکل سکولاریست معرفی نموده و خواست جدائی دین از دولت را بمیان بکشد .

ازجانب دیگر " ساما " طی سه سال گذشته درحقیقت در قبال تئوکراسی اسلامی حاکم ، سکوت اختیار نموده بود و حتی بدترازآن نیروهایش را به سیاهی لشکر مرتجعین مبدل ساخته بود و یا بهتر گفته شود به چنین ساهی لشکری بودن ادامه داده بود . " ساما " با ریسمان بازی درسرکس های " شورای نظار " و " جنبش ملی اسلامی" آنچنان سرگرم شد که 31 تن ازرهبران، اعضاء و هوادارانش را در سانحه سقوط طیاره در ثور 1372 بنا به اصطلاح مروج کوهدامنی ها به " کشاندن " داد . پس ازین قتل عام نیز حاضر نشد بنام خود علیه حاکمیت اسلامی چیزی بگوید . " شعله جاوید " درهمان موقعش اعلامیه 18 جوزای 1372 جبهه متحد ملی را به نقد گرفت ولازم نیست درینجا مجددا روی آن مکث نمائیم . ما همان موقع گفتیم که این اعلامیه درحقیقت مرثیه ای برای کشته شدگان سانحه هوائی ثور 1372 است . حالا این موضوع در اعلامیه 18 جوزا ی امسال روشن وآفتابی گردیده است :

" گوردسته جمعی " آق کیرک " که همه گل های سرخ دامنه های شمال کشور بر فروغ سرخی آن سر تعظیم فرو کرده اند ، بعد از تسلیم دادن قدرت دولتی به داره های " تنظیمی " موج دیگر است که از خون رهبران جوان " سخی " و " نیزک " و جمع 29 نفری ازیاران شان رنگ گرفته است . یاد همه شان گرامی باد ! ( صفحه 2 ، اعلامیه مذکور )

درین رابطه می توان پرسید که درین صورت صمد " سنگین " ویاران معدوم شده اش چه چیزی کم دارند که نتوانند درلیست شهدای " ساما " جا ومکان مناسبی داشته باشند ؟

" ساما" در 18 جوزا ی پارسال بمناسبت چهاردهمین سال روز شهادت مجید یادنامه وی را منتشر نمود . این یاد نامه همان یاد نامه مصادره شده توسط رژیم پوشالی کابل درسال 1360 از مقردفترسیاسی " ساما" است . در مقدمه این یاد نامه مطالبی راجع به اوضاع جاری کشور گفته شده است که بیشتر ازآنکه بیانگر یک موضع گیری سیاسی جدی وروشن باشد، یک قطعه ادبی شعر گونه است و هیچ طرحی مشخصی را دربرندارد .

اعلامیه 18 جوزای امسلا پس از آن انتشار یافته است که درجریان کشمکش میان " طالبان " وتورن اسماعیل هرات، یگانه منطقه باقی مانده برای " عطر درخندق انداختن " نیز از دسترس " ساما " خارج ساخته شده است . البته این " سانحه " بصورت" مسالمت آمیز " پیش آمده و خوب است که حد اقل توام باقتل و کشتاری نبوده است. درجملات ذیل از صفحه (7) اعلامیه ، درحقیقت امر قبل از هرگروه ودسته ای خود " ساما" می تواند مصداق واقعی ای برای مورد خطاب قرار گرفتن باشد :

" عقل سلیم نیز حکم می کند که بجای مرده کشی باید با زندگان همراه شد! لذا همه آن عناصریکه تا حدودی تمایلات ملی مترقی رادرخود می پرورانند وتحت تاثیر شرایط گذشته نتوانستند با زندگان درآمیزند ، فقط در صورتی می توان به صداقت این تمایلات نیک شان باورداشت که عملا در کنار جنبش ملی و مترقی ایستاده و متناسب با امکانات و موقعیت شان در سرعت بخشیدن به شکست وتجرید نیروهای وابسته و ضد آزادی ، دموکراسی و عدالت اجتماعی از خود جسارت نشان دهند ، درغیر آن ، حتی با نیات خود بدون موجب در قافله مرتجعین بدنام ، سیاهی لشکر شدن اگر به دسته نشدن کاردآنها نیانجامد، دربهترین شکل عطر درخندق انداختن است ! "

چه خوب بود اگر این چنین موضع گیری توسط " ساما " سه سال قبل صورت می گرفت تا "مرده کشی " ای توام با تلفات سنگین نصیب سامائی ها نمی شد .
اما حتی با موقف گیری فعلی نیز " ساما " جسارت ایستاده شدن در متن جنبش انقلابی و حتی درکنار آنرا ندارد وبدترازآن با اعلام کناره گیری ازآن و هم طرازدانستن آن با افراطیگیر راست، به بدترین وجهی محکومش می نماید .
" برای همه تئوریسین های که درین محور ها ( منظورمحورهای افراطی گری راست است ) چه از روی اعتقاد و چه از روی جبن حرکت می کنند ، باید به گواهی فاکت ها خاطر نشان ساخت که اگر چپ افراطی باسربه زمین خورده است ، راست افراطی درمیان باتلاق مرداری هایش رد سطح جهانی دست وپا می زند وسرنوشت دست وپازدن در باتلاق نیز مشخص است . " ( صفحه 7، اعلامیه مذکور )
" چپ افراطی با سر بزمین خورده است " ! شکی نیست که منظور از" چپ افراطی" جنبش کمونیستی است، جنبشی که اعلامیه بنا به نظر خودش کاروان شهدای آنرا درکشورما، از محمودی گرفته تا سیدال و تا اکرم و " رستاخیز " وپس ازآن تا مجید وقیوم وسایرسامائی ها حتی " سخی " و " نیزک " وتافیض و مینا، با درود ودعا و مرثیه بدرقه می کند وبا اعلام و فاداری به راه آنها می گوید : " راه شهیدان که یگانه راه رستگاری ورهائی محرومان و مظلومان است بااستواری ادامه خواهد یافت . "
باید پرسید که راه این " با سر به زمین خوردگان " از دید اعلامیه چگونه یگانه راه رستگاری ورهائی محرومان و مظلومان است و چگونه توسط کاندیداهای " با سربه زمین خوردن " درآینده، با استواری ادامه خواهد یافت ؟ (*)
براساس موضعی گیری مخالف همسان و هم طراز علیه جنبش کمونیستی وراست افراطی است که " ساما " با موقف گیری بینابینی طرح سیاسی فعلی اش را برای افغانستان به میان می کشد ، طرحی که درآخرین تحلیل درقبال " راست افراطی " تسلیم طلبانه نیز هست .

درین طرح متود انحصار قدرت گروهی ، شیوه انحصار قدرت بوسیله " تنظیم ها ولویه جرگه رد گردیده است . گرچه دلایلی که برای این تردید آورده می شود ، می تواند جای بحث بسیار داشته باشد ، اما درنوشته مختصر حاضر بحث مشخص روی آن مقدور نمی باشد .

سه نکته اصلی طرح عبارت است از : 1 – چشمداشت به فعالیت های سازمان ملل متحد؛ 2 – انتخابات عمومی ، آزاد، مستقیم وسری؛ و 3- ایجاد وتبارز التر تاتیف ملی – دموکراتیک .

1 – علیرغم اینکه گفته می شود" فعالیت های سازمان ملل برای حل قضیه افغانستان که دراصل مطابق طرح امریکائی – اروپائی عیار شده است، بنابه تجارب متناسب منافع این دول ... دور می زند . " ( ص 9 ، اعلامیه ) ؛ اما از برخورد غیر جدی وعملکردهای غیر موثر این سازمان با گیلایه یاد می شود و صریحا فعالیت موثر ازآن تقاضا می گردد : " ... ولی در قضیه افغانستان بعداز فروپاشی شوروی ضمن بی میلی ، با عاملین این همه کشتارهای وحشتناک و لگدمال شدن ابتدائی ترین قوانین حقوق بشر و منشور ملل متحد، تا حال برخورد جدی وعملی موثرانجام نداده است . حال آنکه این سازمان میتواند خیلی موثر تر ازآنچه تاحال عمل کرده است ، انجام دهد . " ( صفحه 9 ، اعلامیه )

جالب است ! یک سازمان مدعی انقلابی گری و ضدیت باارتجاع وامپریالیزم (حد اقل درگذشته ) ازبارگاه امپریالیست ها گیلایه سر می دهد که چرادرموردافغانستان تاحال به اقدامات موثری دست نزده است وبرعلاوه وبدترازآن به اجرای چنین اقدامات امپریالیستی ای درآینده چشم می دوزد وامیدمی بندد! لابد به نظر" ساما " امپریالیست های" مهربان"امریکائی واروپائی بهترازباند های مرتجع وحشی حاکم برکشوراند، درحالیکه همین نوکران وحشی را همان اربابان "مهربان" روی صحنه آورده اند وحمایت شان می نمایند . گرچه اربابان می توانند اختلافات معینی بااین نوکران شان داشته باشند ، اماجهت عمده وتعیین کننده مناسبات میان آنها وحدت میان شان است . مبارزه علیه

ارتجاع بدون مبارزه علیه امپریالیزم هیچ معنی ومفهومی نمی تواند داشته باشد . آیادعوت از امپریالیست هابریامداخلات جدی تر ومؤثرتر درامور افغانستان، اعلانی برای کاندیدای نوکری به بارگاه آنهامحسوب نمی گردد؟ تسلیم طلبی ملی وخیانت ملی شاخ ودم ندارد. خط تسلیم طلبانه ملی پروتوکول 17 جدی 1360 درطرح جدید" ساما" بوضوح مشاهده می گردد، حد اکثر سوسیال امپریالیزم شوروی جایش رابه امپریالیست های امریکائی و اروپائی داده است و چنانچه بعدا خواهیم دید رژیم پوشالی باند های خلق و پرچم نیز جایش را به یک رژیم تئوکراتیک منتخب .

2 – در طرح " ساما " ازانتخابات عمومی، آزاد، مستقیم وسری باشیفتگی خاصی صحبت به عمل می آید :

" انتخابات آزاد وواقعی یک اصل دموکراتیک بوده و ازلحاظ حقوقی نیز اصلی پذیرفته شده ورسمیت یافته شده می باشد. هرگاه انتخابات بتواند بصورت ( عمومی ، آزاد، مستقل و سری ) بدون فشار ودغل کاری ها انجام گیرد، درآنصورت منطقی ترین ومعقول ترین متود برای راه حل معضلات سیاسی می باشد . وقتی اتباع یک کشور بتوانند آزادانه و بصورت مستقیم وسری رای شان را درصندوق هابریزند ویا آزادانه خود را کاندید نمایند، درآنصورت ارگان های انتخاب شده، ارگانهای انتخابی مردم می باشند . د ربرابر چنین انتخاباتی آنها می ایستندکه به رآی واراده مردم باورندارند . "( صفحه 9 و 10 ، اعلامیه )

" قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید . " این گفته مائوتسه دون ورد زبان هر شعله ای و یکی از شاخص های اصلی خط " قهر آمیز " جریان شعله جاوید در ضدیت با پارلمانتاریزم رویزیونیست های خلقی و پرچمی بود . حتی برنامه " ساما " – که نمی توان آنرا یک برنامه مائوئیستی محسوب نمود – درصفحه 20 خودگفته است : " خط استراتیژیکی که سمت کلی حرکت " ساما " را تعیین می کنند ... جنگ توده ای طولانی است . " دررابطه باهمین موضوع در صفحه 18 برنامه " ساما " می خوانیم : "

مردم بدون ارتش توده ای هیچ ندارد."؛بعددرصفحه 19 آن گفته شده است : " مردم دلیر ما با ظرفیت عالی جانبازی واحساس غرور انگیز میهن پرستی اگر دارای چنین ارتشی بودند تاکنون مسلما گلیم سیاه ارتجاع واستثعمار را برچیده بودند . "

---

(*) – ما معتقد نیستیم که مجموع کسانی که اعلامیه درلیست شهدا داخل کرده است دارای خط واحد وبقول اعلامیه دارای راه واحد بوده اند . سوال بر مبنای دید خود اعلامیه مطرح گردیده است .

حالا " ساما " روی تمامی اصول فوق خط بطلان کشیده است . مطابق به طرح اعلامیه 18 جوزا: منطقی ترین ومعقول ترین راه آن است که قدرت سیاسی نه از لوله تفنگ بلکه از صندوق های انتخابات بیرون آید . خط استراتیژیکی که سمت کلی حرکت " ساما " را تعیین می کند اجرای انتخابات است . مردم با بدست آوردن صندوق های رآی می توانند همه چیز داشته باشند و ... .

اعلامیه خود معترف است که مرتجعین حاکم مانع اجرای اصل انتخابات اند :

" ولی درشرایط کنونی افغانستان تحت سایه تفنگ های قلدران واخطارهای بنیاد گرایان وتعقیب دیوانه وار سیاست های انحصارطلبانه وانکارحقوق زنان بعنوان نیمی ازنفوس جامعه هرچیزبد می تواند باشد غیرازانتخابات، چه رسدبه انتخابات عمومی،آزاد، مستقیم وسری." ( درصفحه 10 ، اعلامیه )

اما علیرغم این حقایق وواقعیت ها اعلامیه با تاکید بیان می نماید :

" بهرحال باید برای انجام انتخابات واقعی تلاش و کوشش مداوم صورت گیرد . "

اعلامیه در تشریح چگونگی این تلاش و کوشش مداوم توضیح می دهد :

" فشار از پائین ، تقویت نیروهای اپوزیسیون که معتقد به دموکراسی اند، جلب حمایت بین المللی و متقاعد ساختن سازمان ملل برای انجام نقش موثردراجرای اصل انتخابات ".

انجام نقش موثر در اجرای انتخابات در افغانستان توسط سازمان ملل متحد مستلزم آنست که این آلت دست امپریالیست های امریکایی و اروپائی – حتی بنا به گفته خود اعلامیه – قوای نظامی اش را در افغانستان پیاده نماید . در رابطه با همین موضوع و باتوجه به این که فشاراز پائین ونیروهای اپوزیسیون دموکرات نیز قرار نیست که حالت وآرایش جنگی داشته باشند، حمایت بین المللی یا به بیان روشنتر حمایت دول خارجی از انتخابات شکل می گیرد . درنتیجه " دموکراسی" ایکه بدین صورت باید بدست آید تحفه ای است از سوی امپریالیست ها ومرتجعین عالم که درسایه تفنگ های قوای امپریالیستی و ارتجاعی خارجی بنام قوای ملل متحد برای مردم افغانستان پیشکش می گردد . تحفه " ذی قیمتی " است و مطابق با شعار " پرتوسرخی خون – مشعل تابان راه !! "

تازه تمام این خط تسلیم طلبانه ملی ، برای برآورده شدن خواست حقیرانه ای در پیش گرفته شده است : آماده شدن شرایط برای فعالیت های آزادانه ترسیاسی و تنفس در چوکات نظام ارتجاعی حاکم ویا حفظ حاکمیت رژیم تئوکراتیک اسلامی .

" فشار از پائین ،تقویت نیروهای اپوزیسیون ... ، جلب حمایت بین المللی و متقاعد ساختن ملل متحد ... علی الاقل می تواند درشرایط کنونی عرصه را بر" انحصار گرایی " و شداید نیروهای خودکامه در عرصه سیاسی تنگ تر کند و به همان پیمانه زمینه را برای فعالیت های آزادانه ترسیاسی و تنفس آماده سازد . " ( صفحه 10 ، اعلامیه )

ازین قرار، آنهمه تعریف وتمجید از اصل انتخابات در خدمت این موضوع قرارداده می شود که کوشش برای تبدیل تئوکراسی اسلامی انحصارگرا و خود کامه بیک تئوکراسی اسلامی باصطلاح دموکرات ، توجیه تئوریک مناسب پیدا نموده وبریک اصل باصطلاح

حقوقی پذیرفته شده و رسمیت یافته متکی گردد . این چنین خواستی درنفس خود آرزوی تبدیل تئوکراسی اسلامی متشتت را به تئوکراسی اسلامی متحد در بردارد . " ساما " با ارائه چنین طرحی آرزوی جالبی را در سر می پروراند : آماده شدن زمینه برای فعالیت های آزادانه ترسیاسی و تنفس توسط تئوکراسی اسلامی متحد و منتخب !!

اعلامیه " ساما "از دموکراسی بمثابه یک پدیده ماوراء طبقاتی صحبت می نماید . چنین بینشی از دموکراسی در حقیقت یک بینش بورژوائی و ضد پرولتری است . این بینش نه تنها هیچگونه تفاوتی میان دموکراسی نوین ودموکراسی پرولتری با دموکراسی غربی ( دموکراسی پارلمانی ) قایل نیست ، بلکه منظورش از دموکراسی دقیقا همان دموکراسی پارلمانی است .

3 – " ایجاد وتبارز الترناتیف ملی دموکراتیک : باعتقاد ما اتحاد وسیع نیرو های انقلابی ، ملی ، دموکرات ، وطن پرست ، آزادیخواه ، روشنفکری و صلحجو برای پرکردن خلاء یک الترناتیف ملی و جلوگیری ازدمورالیزه شدن آنها با دست بردن بفعالیت های همه جانبه وجدی تبلیغاتی و عملی در سطح ملی و بین المللی یگانه راه موثر بسوی نجات دربرهه کنونی است . " ( صفحه دهم اعلامیه )

" ساما " سالهای سال است که در خط جبهوی حرکت می نماید . یکی از پایه های اصلی تئوریک این حرکت در خط جبهوی، طرح برنامه " ساما " در مورد فعالیت های همزمان برای تشکیل حزب ، جبهه متحد و ارتش توده ای است . اما حتی در برنامه " ساما " ، جبهه متحد ملی یا بقول اعلامیه 18 جوزا " اتحاد وسیع نیروهای انقلابی ، ملی ، دموکراتیک ... " یگانه سلاح مبارزاتی - بقول اعلامیه " یگانه راه مؤثر بسوی نجات - دانسته نشده است .

برنامه " ساما " ازسه سلاح انقلاب ملی و دموکراتیک صحبت می نماید : " ساما با انجام مؤفقانه وظایف فوق می تواند به سه سلاح انقلاب ملی ودموکراتیک دست یابد . " ( ص 20 ، برنامه ساما)

**فصل دوم برنامه " ساما" تحت عنوان " وظایف " که مجموعا هشت صفحه را در بر می گیرد، با این جملات آغاز می گردد :**

**" سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که به پاسخ خواست مبرم طبقه کارگرپی ریزی شده است بمنظور تمهید وتثبیت نقش پیشآهنگی طبقه کارگر درانقلاب ملی ودموکراتیک وظایف زیر را در برابر خود قرار می دهد : 1 - ایجاد حزب طبقه کارگر؛ 2 – تشکیل جبهه متحد ملی ؛ 3 – سازماندهی ارتش توده ای . " ( صفحه 14 ، برنامه ساما)**

**بعدتحت عنوان" ایجاد حزب طبقه کارگر " گفته می شود :**

**" ساما معتقد است که حزب راستین طبقه کارگر بمثابه هسته روشنگر، سازمانده ورهگشا وبهترین سلاح مبارزه مردم وآرمان دموکراسی و آزادی ملی و درنهایت جامعه فارغ از ستم طبقاتی ، ملی و بهره کشی می باشد . " ( ص 14 ، برنامه ساما )**

**درمورد جبهه متحد ملی گفته می شود :**

**" پیروزی انقلاب ملی ودموکراتیک تنها با نیروی طبقه کارگر امکان پذیر نیست . درتحقق این آرمان دهاقین بی زمین و کم زمین متحد استوار طبقه کارگر و خرده بورژوازی متحد نزدیک وی می باشد . بورژوازی ملی نیز در شرایط معین و تا درجه معینی در این اتحاد وهم رزمی ره می یابد . " ( ص 19 ، برنامه ساما )**

**درمورد ارتش توده ای بیان می گردد :**

**"... مردم بدون ارتش توده ای هیچ ندارد. ارتش توده ای انقلابی از جبهات نبرد مسلحانه خود بخودی هرچه با آگاهی ژرف انقلابی ، انضباط دقیق شعوری ، تقسیم وظایف ومسئولیت ها، عملیات رزمی نقشه مند وهمآهنگ ، رعایت منافع ملی و درازمدت جنبش ، عشق به توده ها، روحیه عالی رزمی و دستور پذیری دموکراتیک از ستاد سیاسی با اتوریته مشخص می شود. "**

" ایجاد چنین ارتشی تنها از عهده پیشآهنگ سیاسی طبقه ساخته است که بنابرموقف طبقاتی و رسالت تاریخی خود پاسخ گوی این ضرورت باشد . "

" مردم دلیرماباظرفیت عالی جانبازی واحساس غرور انگیز میهن پرستی اگر دارای چنین ارتشی بودند تاکنون مسلما گلیم سیاه ارتجاع و استعماررا برچیده بودند. "( صفحات 18 و 19 ، برنامه ساما )

بدین سان مطلق ساختن اهمیت جبهه متحد ملی و آن را یگانه سلاح مبارزاتی اعلام کردن توسط اعلامیه 18 جوزا ، نه تنها غیر اصولی و انحلال طلبانه است ، بلکه حتی با خط برنامه " ساما " نیز خوانائی ندارد .

جبهه مورد خواست اعلامیه " ساما " یک جبهه ضد امپریالیستی نیست، خواست سرنگونی نظام حاکم رادرسرندارد، صلح طلب است وهرگونه جنگی، منجمله جنگ توده ای طولانی رارد مینماید ودریک کلام نه سلاحی برای انقلاب ملی – دموکراتیک بلکه وسیله ای درخدمت ریفرمیزم است .

اعلامیه 18 جوزای " ساما " نشان می دهد که این سازمان دیگر کاملا با مبارزه ضد امپریالیستی وداع کرده ، خواست سرنگونی نظام حاکم را یکسره به فراموشی سپرده و ازانقلاب ملی – دموکراتیک رسما و بصورت کامل اعلام بیزاری نموده است ، آنچنان که حتی برای یک بارنیز در تمام متن یازده صفحه ای اعلامیه ازچنین چیز های نام برده نمی شود . خط اعلامیه ، یک خط تسلیم طلبانه ملی – طبقاتی ، ریفرمیستی و پاسیفیستی است .

" ساما " در اعلامیه 18 جوزا برای اولین بار از " شهادت " فیض و مینا تجلیل بعمل آورده است. این ، نشانه از افتادن سامائی های موجود به دامان ناپاک رهبری سازمان رهائی است و وجه دیگری از تکامل منفی ساما را نشان می دهد .

**بدین صورت باید گفت که اعلامیه 18 جوزا ، اعلامیه ای نه در تجلیل از شهادت مجید و سایر شهداء ، بلکه مرثیه ای برای تسلیم طلبانی چون " سخی " و " نیزک " و لابد صمد سنگین است .**

**منتشر شده در شماره پانزدهم شعله جاوید ــ دور دوم**

****

## ببین تفاوت ره ازکجاست تا به کجا؟

**شماره شانزدهم " شعله جاوید" برای انشتار آماده بود که به دنبال یک سلسله شایعات اعلامیه شورای نویسندگان " امروز ما " مبنی بر انحلال شورای مذکور و قطع رابطه با حزب وحدت اسلامی ونیز نامه مسئول آن شورای منحله عنوانی رهبری حزب وحدت اسلامی به دست ما افتاد . در پرتو وضعیت جدید پیش آمده ناشی ازا ین رویداد ، ناگزیر شدیم نوشته جوابیه مقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " را مجددا باز نویسی نمائیم وهمچنان درپهلوی همین نوشته ، اعلامیه انحلال شورای نویسندگان " امروز ما " و نامه مسئول آن به رهبری حزب وحدت اسلامی را نیز مورد دقت وارزیابی قرار دهیم . ازین جهت نه تنها شماره شانزدهم " شعله جاوید " باتاخیر منتشر گردید ، بلکه شکل یک شماره ویژه را بخودگرفت که انحصارا جوابیه مقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " وارزیابی اعلامیه انحلال شورای نویسندگان " امروز ما " ونامه مسئول شورای متذکره به رهبری حزب وحدت اسلامی را در بر می گیرد. اسناد مرتبط با این دو بحث نیز بصورت ضمیمه درین شماره شعله جاویدگنجانیده شده است . محورعمده مباحثات این شماره " شعله جاوید" موضوع حقوق ملی ملیت هزاره است .**

# عنوان افشاگرانه

مقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش "، مندرج در شماره دوازدهم ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان ( " امروز ما " ) ، توسط " ارزگانی " به رشته تحریر درآمده است . این شخص یکی از ته مانده های رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی سابق در افغانستان است که از" برکت " تبانی وسازش میان مزدوران " شوروی " و مرتجعین اسلامی ، نه تنها از بابت جنایتکاری ها و وطن فروشی های قبلی اش مورد عفو قرار گرفته ، بلکه فرصت یافته است که در موقعیت یکی ازنویسندگان ارگان نشراتی یک حزب اسلامی ، دشمنی کین توزانه و خونی اش را علیه مائوئیست ها ، نه تنها در متن مقاله اش ، بلکه حتی در عنوان آن نیز تبارز بدهد .

ببرک کارمل خائن، این رویزیونیست رسوا ودشمن خونی مائوئیست ها، زمانی با بروز انشعاب، انشقاق وانحراف در جریان شعله جاوید ، باکبر ونخوت اعلان کرده بود که : " شعله جاوید در زی خاکستر جاوید مدفون گردیده است ." روشن بود وروشن هست که این اعلان ، یک اعلان دروغین بوده و سیروقایع بطلان آنرا در عمل ثابت نمود ." شعله جاوید " نه تنها در زیر خاکستر جاوید مدفون نگردیده ، بلکه با تشکیل حزب کمونیست افغانستان ، فروزان تر از پیش قد برافراشته و به مثابه یک نشریه کمونیستی وارگان مرکزی حزب پرولتری درکشوروارد دومین دوره نشراتی اش گردید. درقسمتی ازدیباچه مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، درین مورد می خوانیم :

" اینک بروشنی پیدا است که شعله برافروخته شده توسط پیشروان ما ودرپیشاپیش آنها رفیق شهید اکرم یاری ، نه تنها در زیر " خاکسترجاوید " مدفون نگردیده است ، بلکه با گذار از پیچ وخم های فراوان ، علیرغم تحمل بزدلی ها، انحرافات ، خیانت ها و ارتداد بسیاری از رفقای نیمه راه و دشمن شاد ووارد آمدن صدمات و ضربات بیشماری بر پیکرآن، فروزان تر از پیش برافروخته و مشتعل است و می رود تا برخرمن هستی دشمنان آتش افگند؛ آتش بزرگ ، آتش عظیم . "

رویزیونیست های جنایتکار و وطن فروش " خلقی " و " پرچمی " ودستیاران حقیر شان، در زیر پرچم تجاوزگرانه بادارسوسیال امپریالیستی شان ، شعله ای ها را قتل عام کردند . آنها بیست هزار نفر از ما را سربریدند و گروه گروه درمکان های نامعلوم با بلدوزردرزیر خاک مدفون ساختند . اما شعله جاوید درزیر خاکستر جاوید مدفون نگردیده ، بلکه هم اکنون فروزان تر از پیش برافروخته و مشتعل است . در مقابل، ازآن دم ودستگاه جنایت و خیانت تره کی و امین و ببرک ونجیب چیز مستقلی باقی نمانده و قاتلین بیست هزار شعله ای یا همچون ببرک کارمل خائن و نجیب نانجیب حقیرانه و مفلوج به گوشه ای افتاده اند، یا همچون تره کی وامین با کوله باری از جنایت ووطن فروشی چشم ازجهان بسته اند ویا همچون کشتمند " و" میثاق "و" تنی"و" بریالی " برای احزاب اسلامی قدیمی و یا جدید خوش خدمتی می نمایند . " ارزگانی " بجمع اخیر الذکر تعلق دارد و گفته می شود که علیرغم انحلال شورای نویسندگان " امروز ما " واعلام قطع رابطه افراد شامل درآن با حزب وحدت اسلامی، رذیلانه و توطئه گرانه همچنان د ردفتر " امروز ما " باقی مانده است و اما " شعله جاوید " برخرمن هستی تمامی این قتل عام کنندگان ما آتش می افگند واستخوان شان را می سوزاند . به همین جهت نمی توانند از دشمنی و عناد علیه آن اباورزند .

اگر دیروز، میهن فروش خائن چون ببرک کارمل از پشت بلند گوی یک حزب رویزیونیست مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی ، با طمطراق اعلام مدفون شدن دائمی شعله جاوید را درزیر خاکستر جاوید پخش می کرد؛ امروز دون صفتی مثل " ارزگانی " که نمی تواند شعله جاوید را دفن شده اعلام نماید ، با خرچ امپریالیست های آمریکایی و به روی صفحات ارگان نشراتی یک حزب اسلامی ارتجاعی ، آنرا " خاکستری برفقربینش " می خواند . باین ترتیب " ارزگانی " حتی درهمان عنوان مقاله اش ماهیت و هویت سیاسی اش را افشاء می نماید ، ماهیت و هویتی که باربار درمتن مقاله خود تبارز می دهد .

# طفره روي و قبول اشتباه

مقاله " تسلیم شدن برای مردن " مقاله مختصری است که دو صفحه و چند سطر از صفحات شماره سیزدهم " شعله جاوید " را در بر می گیرد . مطالب این مقاله بسیارروشن و مشخص است و مسایل معینی را مورد توجه قرار داده است . اما مقاله دوازده صفحه یی " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " که گویا علیه مقاله " تسلیم شدن برای مردن " به رشته تحریر درآمده است ، نمونه کاملی ازیک درازگویی بی محتوی ولفاظی میان تهی است ،زیراکه درآن ، ازبرخورد مشخص با مطالب مندرج درآن مقاله " شعله جاوید" ، طفره روانه شانه خالی شده و در عوض نوک قلم به طرف یک سلسله مسایل عام و خاص دیگر کشانده شده و درآن موارد به طول و تفصیل قلم فرسایی گردیده است . اما علیرغم این طفره روی پرطمطراق وبا طنطنه قلم زن ازخود راضی، نویسنده مجبورشده است، درقالب کلمات و جملات دوپهلوکه به چندین صورت قابل تفسیر وتوجیه است، قبول نماید که در بروز حوادث غرب کابل گویا اشتباه یا اشتباهاتی دخیل بوده است .

"صد سال است که من از خودم فرار کرده ام و تلاش داشته ام که غیر از هزاره چیز دیگری باشم... من اربابان مذهبی را بعنوان بت های اجتماعی خویش عبادت کرده ام و چهاردست و پا برای بوسیدن دست شان تا کرسی مبارک شان حرکت کرده ام ... مذهب درباری ، یگانه هویت من درنظام سیاسی حاکمیتی است که قاتل اجتماع هزاره بوده است ؛ وتو، مزورانه برمن می خندی که به زمین خورده ام ، چون درعقب اشتباه من، صد سال تحمیق مذهب دربار باپشتوانه مرگ آفرین سیاست دربارربوده است ... . " ( صفحات 19 و20 ، شماره دوازدهم " امروز ما " )

واضح است که از دید ما، موضع گیری علیه اربابان مذهبی کاردرستی است ، اما باید قاطع واستوار باشد، ونه اینکه علیه ارباب مذهبی غیر هزاره موقف گیری شود، ولی ارباب

**مذهبی هزاره بازهم همچون گذشته، ولوظاهرا تحت نام وعنوان دیگری ، مورد پرستش قرار بگیرد.**

**موضع گیری علیه مذهب دربار نیز کاردرستی است ، اما باید توجه داشت که مذهب اصلی دربار، مذهب سنی حنفی است و نه تشییع درباری .**

**مخالفت با " تشییع درباری " – ولو اینکه مذهب درجه دوم و غیر رسمی دربار باشد – نیزنمی تواند مورد تائید ما نباشد اما درینجا نیز باید ملتفت بود که اگر جناب شیخ آصف دردربار" شورای عالی دولت اسلامی افغانستان " شیعه درباری است ، مزاری وخلیلی نیز دردربار" شورای عالی همآهنگی انقلاب اسلامی افغانستان" غیراز شیعیان درباری چیز دیگری بوده نمی توانند؛ مزید براینکه همین ها برای مدت بیشتر از یک ونیم سال در دربار ربانی نیز شیعیان درباری بوده اند . درین میان درست ترآن است که ازشیعیان درباری – ونه تشییع درباری – صحبت بعمل آورد .**

**موقف گیری علیه تحمیق مذهبی نیز شایسته تائید و تمجید است، اما به شرطی که موقف گیری ای باشد علیه هرنوع تحمیق مذهبی درباری و غیر درباری .**

**سیاست مرگ آفرین دربار، بدرستی سزاوار نفرت و انزجاراست ، ولی این نفرت و انزجار باید عمیق وجدی باشد و مادامی که " مزاری " و حزبش نیز بخشی از دربار و اجرا کننده سیاست مرگ آفرین دربار باشد، کمی و کاستی ای درآن رونما نگردد .**

**اما آنچه دراساس قابل طرح است، این مسئله است که مخالفت با اربابان مذهبی ، تحمیق مذهبی ، مذهب دربار، تشییع درباری و سیاست مرگ آفرین دربار، در لابلای صفحات ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان ، موضوعیت منطقی ندارد، زیرا که این حزب خود، حزب اربابان مذهبی و... است . طرح این مسایل در صفحات " امروز ما " ، نه تنها کینه ونفرت شیخ آصف ها، اکبری ها و فاضلی ها و بلخابی ها را علیه قلم زنان نشریه بر می انگیزاند، بلکه خلیلی ها ، عرفانی ها، حکیمی ها، شفق ها و سایرین را نیز علیه آنها " خشم آلود " می سازد که نتیجه اش برای نویسندگان چیزی جز " پدر لعنتی " و**

**اعلام تصمیم از بیخ کندن کار شان توسط اربابان مذهبی فوق الذکر، چیز دیگری بوده نمی تواند .**

**درمورد تسلیم شدن " مزاری " به " طالبان " معمولا وحدتی ها تلاش می نمایند موضوع را طور دیگری نشان دهند و تسلیمی را انکار کنند . اما" ارزگانی " در مقاله اش ، چه بطور صریح و چه بطور غیر صریح، تسلیم شدن " مزاری " به "طالبان" را مورد انکار وتردید قرار نمی دهد، بلکه آنچنانکه در جملات نقل شده از مقاله اش دیدید، آنرا یک " اشتباه " ارزیابی می نماید .**

**اگر یک چنین اشتباهی به توده عوام هزاره کابل نسبت داده شود که بدلیل تحمیق مذهبی و" پرستش" اربابان مذهبی ، دنبال ارباب مذهبی چون مزاری و حزب مذهبی – سیاسی اش یعنی حزب وحدت اسلامی براه افتادند ودرنتیجه ، فاجعه افشار، فاجعه چنداول و فاجعه تسلیمی و بعد از تسلیمی " طالبان " برای شان پیش آمد، می توان گفت که حق مطلب تا حدودی ادا خواهد شد . اما حرکت تسلیم طلبانه " مزاری " و افراد دوروبرش در قبال " طالبان " نه یک اشتباه محاسبه ، بلکه همان گونه که د رمقاله " تسلیم شدن برای مردن " آمده است، دقیقا" نتیجه اجتناب ناپذیر خط مزاری وحزبش ازیک جانب ووحشت کورکورانه ارتجاع چند قطبی حاکم از جانب دیگر بود . " خط نظامی " مزاری " در غرب کابل یعنی ایجاد پایگاه مرکزی در یک منطقه محصور شهری و حومه شهری فاقد تقریبا هرگونه تولید اقتصادی و دورافتاده از منطقه هزاره جات ، اساسا قادر نبود حرکت مستقل و متکی بخود نظامی وسیاسی را بوجود آورد . اساسا حضور نظامی" مزاری" حزب وحدت اسلامی درکابل ، آنهم در صف پایگاه مرکزی ، فاقد دورنمای استراتیژیک مستقل بود وصرفا هدف به کف آوردن چند چوکی کلیدی در حکومت کابل را تعقیب می نمود . چنین حرکت نظامی ای ناگذیر بود در یک وابستگی مطلق ازلحاظ تدارکات نظامی وغیر نظامی، یا در پیوند " شورای نظار " قرار داشته باشد ، یا در پیوند با حزب اسلامی ویا نیروی برخورداراز پشتگاه جبهوی دیگری چون " طالبان " .**

اما بعد از شکست حزب اسلامی در چهارآسیاب و محاصره شدن کامل غرب کابل توسط "شورای نظار" و " طالبان " ، چانس موجودیت نظامی مزاری و حزبش در کابل حتی در یک وابستگی مطلق نسبت به " شورای نظار " ویا " طالبان " نیز ازمیان رفت . هردونیروی متذکره موضوع تسلیمی " مزاری " وقوت نظامی اش را مطرح کردند . " شورای نظار " تسلیمی بلاقید وشرط را مطالبه نمود. درین مطالبه نه تنها موضوع چوکی های کلیدی در حکومت کاملا نادیده گرفته شده بود ، بلکه تامین جانی " مزا ری" وافراد دوروبرش نیز درآن تضمین نمی شد . اما د رمقابل ، تقاضای " طالبان " مبنی بر تسلیمی مزاری و حزب وحدت اسلامی به آنها، اولا حاوی تامین جانی " مزاری " وسایر افراد شامل در رهبری سیاسی و نظامی حزب وحدت اسلامی بود و ثانیا در خفا وعده اعطای چوکی صدارت به حزب وحدت اسلامی را ، بعد از تصرف کابل توسط " طالبان" با خود همراه داشت . چوکی صدارت آن چوکی کلیدی ای بود که " مزاری " و حزب وحدت اسلامی، حتی با حضور نظامی در کابل، خیال دسترسی به آن را، در گذشته ، قبل از " طالبان" ، درسرنداشتند وحتی برای یکبار مطرح نیز ننموده بودند . بنا وعده اعطای آن از سوی " طالبان " برای حزب وحدت اسلامی آنقدر ارزش داشت که اساسا از خیر موجودیت نظامی درغرب کابل یکسره صرفنظر نماید و به تسلیمی تن در دهد .

" مزاری " برای زنده ماندن و پیشبرد دعوا برای اشغال چوکی صدارت توسط حزب وحدت اسلامی، در صورت اشغال کابل توسط " طالبان " درآینده یک چانس داشت وآن اینکه ازبیراهه ها وبصورت مخفیانه خود را به هزاره جات می رساند. اما اواین کاررا قبل ازهرچیزدیگری ، شاید بخاطرعدم اعتماد نسبت به فرماندهان وسربازانی که باید ویرااز چنین راه هائی ازتهلکه نجات می دادند، انجام نداد . ممکن است این عدم اعتماد به بوجی دالرها مربوط بوده باشد. " مزاری " یک بوجی دالربه همراه داشت ونمی توانست بالای ضابط اکبر ویا شفیع دیوانه وسایرین اعتماد داشته باشد که اورا یکجا با بوجی اش ، صحیح و سلامت به هزاره جات برسانند ، همانگونه که در درمورد منبع و یا منابع دریافت

این دالر ها بالای آنها اعتماد نداشت و حاضر نمی شد برای شان بگوید که آنرا از کی و کی ها دریافت می نماید . او بدون اینکه رای و منشورفرماندهان نظامی برای چگونگی خروج از کابل را بگیرد، بنابه یک تصمیم کاملا فردی ،برای خارج شدن از کابل ، مسیر چهار آسیاب را برمی گزیند ویکجا با رفیق نزدیکش، سید علی و بوجی دالر هایش حرکت می نماید ، که توسط " طالبان " شناسائی شده ودستگیر می گردد وبعد به قتل می رسد ( ).

" مزاری " رفیق نزدیکش گلبدین " حکمتیار" را دیده بود که مدت های زیادی از لحاظ رسمی ، صدراعظم برحال بود، اما با " مسعود " ازدراحتیاط برخورد می کرد و امکان سوء قصد نسبت به جانش را توسط وی دقیقا مد نظر می گرفت. او، این را بخوبی می دانست و به همین جهت بود که می خواست ازمنطقه " طالبان " مخفیانه عبور نماید ، امری که با شناخته شدن و دستگیر شدنش وبعد به قتل رسیدنش توسط " طالبان " میسر نگردید. لذا اگردرینجا چیزی بنام " اشتباه" وجودهم داشته بوده باشد، شاید همان عدم اعتماد مطلق" مزاری" نسبت به فرماندهان نظامی حزب وحدت اسلامی بوده باشد ونه چیزدیگری. گفتیم شاید ،زیراکه این امکان وجودداشت که این فرماندهان بخواهند وبتوانند، وی را صحیح وسالم با عبوردادن ازبیراهه ها به هزاره جات برسانند .

خلاصه، تسلیم شدن مزاری وحزب وحدت اسلامی اش به " طالبان "، آنهم تسلیم شدن عام وتام یعنی تسلیم کردن مقرفرماندهی مرکزی، تسلیم کردن سلاح و مهمات، تسلیم کردن منطقه، تسلیم کردن مواضع وسنگرها وتسلیم کردن اهالی غرب کابل به آنها، مضمون ومحتوایش همان مفهوم خود کلمه" تسلیمی" است ونه چیز دیگری از قبیل " اشتباه " ویا "به زمین خوردن" ساده و عادی. ترتیب درست بحث آن بود که " ارزگانی "، ازاین " تسلیم شدن "، بطور صریح یا به دفاع برمی خاست و یا آنرا محکوم می کرد ودرهردومورد دلایل موضعگیری اش رانیز بیان می داشت .

# دفاع شخصي قهرمان پرستانه از " مزاري "

" ارزگانی" در نشریه " امروز ما " که خود را ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی می خواند ، از " رهبر شهید " این حزب ، به دفاع برخاسته است . اما این دفاع از" مزاری " ، نه دفاعی از رهبر یک حزب سیاسی که دارای برنامه سیاسی و مشی مبارزاتی مبتنی بر یک ایدئولوژی است، بلکه دفاعی است از یک " شخصیت قهرمان " ؛ دفاعی که ایدئولوژی ، برنامه وآرمان سیاسی خودش و حزبش را کاملا بی اهمیت اعلام می نماید : " ... مزاری اسطوره حق خواهی هزاره بود ... اورا نمی شناختم که " خط امامی " بود ویا "برده ایران " ؛ او آمد ، در کابل ماند ودریک جریان مقاومت برای حق وعدالت ، پدریک جامعه شد که فقر دیوار های گلین محلش از فاصله ها محرومیت یک خلق را بیان می دارد . او آمد، د ردرون یک جامعه یی که از آمریکا و ریاض و ایران و اسلام آباد بریا نابودیش طرح وبرنامه و فتوا ریخته بودند؛ هزاره باید نباشد! کسی دیگر نه به عقیده وایدئولوژی اش ارزش قایل است و نه به حضورش دردرون یک ملت. هزاره نباشد! او آمد، یک محور شد . کی بود؟ برایم بی اهمیت است ، چون می دانم که بزرگی شخصیت ، در ایستادگی اش در برابر بزرگترین بحران زمانش است . ازکجا می آید ؟ چگونه می اندیشد ؟ مطرح نیست . صداقتش د ر برابر اجتماعی که محکوم به قتل عام و حذف از معادلات اجتماعی و سیاسی یک ملت است ، مطرح است . چه می گفت ؟ چه می گوید ؟ با چه آرمان خونش را برایم ریخت ؟ مطرح نیست . بحران است، انسان را وهزاره را چون گنجشک سر می برند؛ بر جمعیت طفل و زن هزاره فراری با " غول پیکر"شلیک می کنند؛ قتل عام افشار را" عروسی " لقب می دهند . " فتح المبین" خوانده به همدیگر تبریک می گویند ... بگیر ای مرد تنهای تاریخ ، که در روز عاشورای یک خلق ، صرف تویی که به سویت می آئیم، بگیر ای پدر، که می دانم صاحب فقر من تویی، وفریاد یک خلق در لبه نابودی ، ازگلوی تو بیرون می شود ... که دشمن همه را می کشد ؛ به چهره ات می نگرد و شلیک رگبار را بر سینه ات می خواباند ، جرمت هزاره بودن است، نه

مسلمان بودن و شیعه بودن ویا پرچمی و مائوئیست و خلقی بودن ! کسی برپاکی دستان و حقانیت ایدیالوژی ات نمی اندیشد "( صفحات 21 و 23 شماره دوازدهم " امروزما" ) اینست نمونه ای یک یاوه گویی " عالی " در قالب کلمات وجملات " قشنگ" ، آنهم در صفحات ارگان نشراتی یک حزب سیاسی ! ؟ برای ارگان یک حزب سیاسی نه آرمان رهبردارای اهمیت است وسزاوار طرح ، نه خط سیاسی رهبر ، نه برده این و آن قدرت خارجی بودن ویا نبودن رهبر، نه اندیشه رهبر ، نه کی بودن وازکجا آمدن رهبر ؟! نه ، ازنظر " ارزگانی" این مسایل معیاری برای قضاوت درمورد رهبر محسوب نمی شود ، بلکه آنچه معیار قضاوت محسوب می گردد، صرفا ایستادگی شخص رهبر دربرابر بزرگترین بحران زمان و صداقتش در برابراجتماع محکوم به قتل عام است !!

اساسا، این یک موضوع پذیرفته شده عام است که ایستادگی رهبردر برابربحران وصداقتش در برابر اجتماع محکوم، دقیقا به آرمان واندیشه و خط سیاسی وبه کی بودن وبه از کجا آمدن رهبر و حزبش مربوط است . هیچ رهبری با آرمان و اندیشه و خط سیاسی ارتجاعی و ضد مردمی خودش و حزبش نمی تواند، آنطوری در برابر بحران زمان بایستد و آنگونه صداقتی در برابراجتماع محکوم ازخود نشان دهد که تامین کننده منافع علیای توده های مردم باشد. بنیادگرائی شیعه و ناسیونالیزم ارتجاعی سکتاریستی، به " مزاری " مجال نداد – ونمی توانست بدهد – که دربرابر " بحران زمانش " ایستادگی داشته باشد ودر برابر اجتماع محکوم از خود صداقت نشان دهد . آن ایستادگی و صداقتی که " امروزما" ازآن حرف می زند ، صرفا پندارهای موهومی اند د ردماغ " ارزگانی " وسایر رفقایش در" شورای نویسندگان " ویا شاید هم ظاهرسازی سیاسی ای برا ی التباس اسلامی این ... و آن ... تا در پناه این به اصطلاح قهرمان پرستی شخصی " مزاری "، اغراض و مقاصد خاصی به پیش برده شود .

" ارزگانی " ازکدام صداقت " مزاری " در برابر اجتماع محکوم یاد می نماید ؟

آیا " مزاری " برای کل جامعه هزاره که هیچ ، حتی برای اعضاء حزبش وحتی برای اعضاء رهبری حزبش، صادقانه و صریح می گفت که امکانات پولی سر سازش را ازکجا و کجا ها می گیرد ؟ آیا غیر از سه یا پنج نفری که اعضاء اصلی باند محسوب می شدند ، کسی دیگری از عوام هزاره که هیچ ، حتی کس دیگری از افراد رهبری حزب وحدت اسلامی ، از منابع این امکانات و چند وچون بدست آوردن آن بصورت دقیق اطلاع داشت ؟ فرد ویا افرادی از " شورای نویسندگان امروز ما " ، خود ازین موضوع مطلع اند و درهمان زمانش در دعواهای مربوط به این مسئله دخیل بوده اند . اینها چه صداقت و صراحتی درین مورد از " مزاری " مشاهده کردند ؟

آیا " مزاری " درابتدای ورودش به کابل ، صادقانه برای جامعه هزاره گفت که برمبنای چه قرارداد و قرارومدارهایی با " دوستم " و " مسعود " وارد ائتلاف شده است ؟ پس از شکست این ائتلاف وایجاد " شورای همآهنگی" یعنی ائتلاف با گلبدین ، آیا بازهم " مزاری " ، صادقانه به جامعه هزاره گفت که قرار داد ها چیستند و چگونه ائتلاف تازه بهتر از ائتلاف قبلی است و به صورت بهتری حقوق هزاره ها را تامین می نماید؟ کدام یک ازقرارداد ها د رمعرض قضاوت عوام وحتی درمعرض قضاوت اعضاء حزب وحدت اسلامی وحتی مجموع افراد رهبری اش قرار گرفت ؟

" مزاری " برای حفظ و استحکام حزبش تا چه حدی صداقت داشت ؟ چگونه بود که وی به عنوان دبیر کل برحال حزب وحدت اسلامی، به نصری ها توصیه می کرد که شیرازه تشکیلات سازمانی شانراحفظ نمایند و برای خود کار نمایند، زیرا که معلوم نیست کارحزب وحدت اسلامی بکجا خواهدکشید؟وچگونه بود که نصری ها برمبنای این چنین هدایات ودساتیررهبرحزب، سکتاریستی تر از هر بخش دیگر حزب وحدت اسلامی، درکار ادغام تشکیلاتی و نظامی آن حزب در هزاره جات وسایرمناطق بیرون از شهر کابل ، سنگ اندازی می کردند ؟ تازه درچنین حالتی نیز، آیا همان برخوردی که با مزاری ها

**وجود داشت وتوجه ای که به آنها مبذول می گردید ، نصری های سایر مناطق نیز ازآن بهره مند بودند ؟**

**شیخ زاهدی علاوالدینی هزاره است و مطابق معیارهای "ارزگانی " و رفقایش شیعه درباری نیست . چرا این فرد ، به عنوان یکی از رهبران و مؤسسین حزب وحدت اسلامی ، در کابل توسط " مزاری " آنقدر تحت فشار قرار گرفت که از بیم جان نزد افراد قومی اش در کابل پنهان شد و بعد هم کابل را ترک گفت و تا" مزاری " زنده بود دیگر بکابل رفته نتوانست ؟**

**بخاطری که " پاسدار" بود و " نصری " نبود ؟ شاید . اما درمورد " ابوذر" چه ؟ او که هم هزاره بود و هم " نصری" ودرآخر یکجا با " مزاری " کشته هم شد . اوچرا توسط " مزاری " تحت فشار قرار گرفت وبرایش زمینه داده نشد ؟ چرا" خداداد بی خدا" نسبت به وی ترجیح داده می شد؟ چه صداقتی درین کار" مزاری" وجودداشت ؟**

**" مزاری " برای ایجاد وحفظ پاکیره گی مناسبات درون حزبی چقدر صداقت داشت ؟ وی چرا فقط دریک مورد سی هزار دالر به آیت الله فاضل رشوه داد تا علیه وی از مخالفت دست بردارد؟ چه کسانی دیگری را از طریق رشوه پولی باخودهمنوا ساخت ؟ چرا پنجاه هزاردالر برای خرید افراد مصرف نمود تا باردیگردرکنگره دوم حزب وحدت اسلامی بحیث دبیرکل انتخاب گردد؟ رهبری که برای حفظ رهبری اش، به افراد حزبش رشوه پولی بدهد، چه صداقتی می تواند داشته باشد ؟**

**" مزاری " درآخرین روز های حیاتش نیز به جامعه هزاره وحتی به فرماندهان نظامی تحت فرمانش راست نگفت . او درحالی که غرب کابل را به " طالبان " تسلیم نموده بود واین موضوع درنامه اش به ملابورجان بکلی روشن است، در ظاهر می گفت که با " طالبان " فقط بر سرایجاد سنگرنظامی واحد به توافق رسیده است . وی ، فقط پس ازآنکه " طالبان " در سنگر های غرب کابل جابجا شدند ، به فرماندهانش این توصیه را آغاز کرد که چاره نیست باید سلاح های شانرا تسلیم نمایند . درچنین حالتی ، " مزاری " در برابر**

**اعتراض یک عده از فرماندهان نظامی غرب کابل که می گفتند چگونه ننگ وناموس شانرا تسلیم نمایند،چه چیزی برای گفتن داشت ، غیر ازین که به آه وناله و ندبه و زاری متوسل شود و روحیه جنگی نظامیان را خورد وخمیرنماید؟با مشاهده چنین " صداقتی " از طرف " مزاری " ، چه تعداداز فرماندهان وافراد نظامی غرب کابل ، از تسلیم شدن به " طالبان" ابا ورزیدند وعلیه آنها جنگیدندو تلفات سنگینی برآنها وارد کردند ؟ تلفاتی که خود یکی از عوامل کشته شدن " مزاری " ویارانش بدست " طالبان " محسوب می گردد . آیا این چنین فرماندهان متخلفی را که از "دستور" رهبری سر پیچی کردند واز یک جهت موجبات قتل " رهبر" را فراهم نمودند ، " خلیلی" وسایرافراد رهبری حزب وحدت اسلامی ، تا حال چیزی گفته توانسته اند؟ وچرا نتوانسته اند؟**

**" مزاری " در محضرعام برای اهالی غرب کابل اعلان کرده بود که : " از خدا خواسته ام که خونم در میان شما مردم ریختانده شود " . وی تا چه حدی به این تعهدش در قبال اهالی غرب کابل پایبند باقی ماند؟ آیا براستی خونش درمیان مردم غرب کابل ریختانده شد یا در چهار آسیاب؟ درحال مقاومت درمیان مردم غرب کابل کشته شد یا در حالت تسلیمی ودروضعیتی که آن مردم را به خاطر نجات جانش وهوای صدارت درآینده ، درزیر آتش متقاطع " طالبان " و " شورای نظار" ترک گفته بود وهمه چیز شانرا نیز تسلیم داده بود ؟**

**واما درمورد ایستادگی " مزاری " در برابر بحران:**

**ازکدام ایستادگی صحبت می شود ؟**

**آیا " مزاری " واقعا در برابر سیافی های ایستادگی داشت؟ درست است که نظامی های دو طرف، با سرسختی علیه همدیگر می جنگیدند، حتی تاسرحد هتک ناموس همدیگر. اما زنان ودختران بی عفت شده ، نه به " سیاف " وسایر افراد رهبری اتحاد اسلامی تعلق داشت ونه به " مزاری " وافراد دوروبرش در رهبری " حزب وحدت اسلامی " اینها که توده های گوشت دم توپ جنگ ارتجاعی میان نیروهای تئوکراتیک وهابی و شیعه بودند**

، شاید وحدتی با سیافی بودند ویا نبودند؛ ولی جرم شان این بود که پشتون بودند ویا هزاره بودند و برعلاوه زن بودند . نه ، رسوایی وفضاحت بالاترازینها بود؛ بگذار بگوئیم . اینها متقابلا حتی پسران جوان و حتی پیرمردان را مورد تجاوز جنسی قرار می دادند . ننگ ونفرین بی پایان بر ارتجاع وحشی !

بلی ! " مزاری " اینگونه د ر مقابل سیافی ها " ایستادگی " داشت؛ اما مدتی با آنهادر چوکات یک حکومت کار نیز کرد .

" مزاری " درمقابل" شورای نظار" که نشریه " امروز ما" خیلی علاقه دارد آنرا همیشه " لشکر تشنه بخون هزاره " بخواند – وشکی نیست که از یک جهت چنین نیز هست – چگونه ایستادگی داشت ؟ آیا " مزاری " در فربه ساختن شوونیزم نوخاسته مسعود وربانی ، یکی از مجرمان اصلی نیست ؟ آیاوی مدتها به نفع " لشکر تشنه بخون هزاره " نجنگید؟ نمی دانست ؟ البته شاید ، چون خودش بعد ها به این نفهمی اعتراف کرد خیلی خوب، حادثه چنداول وحادثه افشار،" مسعود" و " ربانی " را به وشناساند و " سیاف " را نیز گویا قبلا بخوبی می شناخت . اما چگونه بود که با نزدیک شدن " طالبان " به شهر کابل ، طرح جبهه مشترک تمامی " جهادی ها " یعنی طرح جبهه مشترک با " سیاف " و"ربانی" و" مسعود" ودیگران را در مقابل " طالبان" پیش کشید ؟

ایستادگی" مزاری"درمقابل" طالبان "چگونه بود؟ اودرغزنی بچه های مردم را درمقابل"طالبان " جنگاند وبعد هم برای حفظ چهارآسیاب برای " حکمتیار" و سد راه واقع شدن دربرابر پیشروی " طالبان"، به تنگی للندر نیرو فرستاد. اما عاقبت چه کارکرد ؟ همه چیزش را به " طالبان " تسلیم داد . بلی ! او تسلیم شد و تسلیم شدن نه افتخاری دارد و نه قهرمانی ای دالرهایش را در بوجی انداخته و بسوی قرار گاه مرکزی " طالبان " به راه افتاد تا آنرا از وی بگیرند !

آیا " مزاری " برای مدت بیشتر از یک ونیم سال علیه " حکمتیار" در کابل نجنگید تا در همدستی با مسعود وربانی و دوستم ، گویا از افتادن مجدد قدرت بدست پشتون ها

جلوگیری نماید ؟ اما او در این جبهه گیری اش تا چه اندازه ای ایستادگی نشان داد ؟ " مسعود " تعهداتش را زیر پا کرد؟ یقینا . اما آیا " مزاری " روی تعهداتش ایستادگی داشت وحتی قبل از برهم خوردن رسمی ائتلافش با " مسعود " ، از " حکمتیار " رشوه های پولی وتسیلحاتی نمی گرفت ؟ ( )

" اسطوره حق خواهی هزاره " دربرابر " دشمن خونی هزاره " یعنی ارتجاع اسلامی ایران و بقول " امروز ما " ، " استعمار مذهبی ایران " ، چقدر و چگونه ایستادگی داشت ؟ چطور بود که او در موقعیت دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان و گویا در موقعیت رهبر شیعیان جعفری مذهب افغانستان ، مرجعیت جهانی " خامنه یی " را مورد تائید قرار داد ؟ آیا این تائید، همان تائید " استعمار مذهبی ایران " نبود ؟ آیا " مزاری " تا آخرین روز های حیاتش از کیسه جمهوری اسلامی ایران خرج نمی کرد و قسمت مهمی از بودجه نظامی وغیر نظامی اش را " استعمار مذهبی ایران " فراهم نمی نمود ؟

امریکایی ها پول خرج می کردند تا هزاره نباشد ؟ درین صورت ایستادگی " مزاری " در برابر امریکا چگونه بود؟ آیا این ایستادگی در برابر امریکا بود که او ، " خلیلی " و داکتر رسول را نزد مقامات امریکایی فرستاد و جهت خوشی خاطر امریکائی ها تمام کلمات " اسلامی " را از اسناد اساسی حزب وحدت اسلامی حذف نمود، تا آنها این حزب را بنیاد گرا به حساب نیاورند وکمکش نمایند ؟ دبیرخانه حزب وحدت اسلامی درکابل، بارها شاهد تهیه سفره های رنگین برای امریکائی ها و پختن کباب و ریختن شراب توسط " مزاری " برای آنها بوده است .

این کارها ، درفرهنگ سیاسی " ارزگانی " تنها ایستادگی در برابر آمریکا محسوب می شوند؟ دالرهائی که " مزاری " هزارهزار مصرف می نمود ، از کجامی آمد ؟

اسلام آباد برای اینکه هزاره نباشد ، پول مصرف می کرد ؟ اما، " خلیلی " به عنوان نماینده تام الاختیار " مزاری " یکی از امضاء کنندگان معاهده اسلام آباد نبود ؟ " مزاری " اگرنه مستقیم ولی بصورت غیر مستقیم و توسط " حکمتیار " چه مبلغ پول وچه مقدار

اسلحه و مهمات از پاکستان تحویل گرفت ؟ ارسال پیام خاص توسط " مزاری " به بینظیر بوتو و تقاضای رابطه و مناسبات دوستانه حزبی میان حزب مردم پاکستان و حزب وحدت اسلامی افغانستان ، ایستادگی در مقابل دشمنی های اسلام آباد بود ؟

دشمنی ریاض در مقابل " مزاری " ودرمقابل غرب کابل، روشن بود . اما این دشمنی، دشمنی بلا قید وشرط با هزاره نبود . ریاض دشمنی اصی با هزاره ها به عنوان یک ملیت ندارد. ریاض مرکز وهابیت است ووهابی ها درهرجا – منجمله درافغانستان - علیه شیعیان دشمنی و عناد می ورزند. اگر" مزاری " در مقابل این دشمنی ایستادگی قاطعی داشت، چرا نماینده تام الاختیارش یعنی" خلیلی "را درمراسم " خداخوری و قرآن خوری " رهبران جهادی، به دربارسعودی فرستاد ؟

" ارزگانی " و رفقایش " مزاری " را در کابل دیدند و شناختند و " بابه " اش خواندند . اما ما، " مزاری " را ازدهه چهل می شناسیم ، یعنی از موقعی که یک ملای دعا گوی سلامتی سر " المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه " بود .

منسوبین جریان شعله جاوید ، " مزاری " را بسوی سیاست ومبارزات سیاسی سوق دادند ، همانگونه که بسیاری دیگر از رهبران امروزی حزب وحدت اسلامی – از هردوشاخه – نیز توسط شعله ای ها بسوی مبارزات سیاسی کشانده شدند . بعضی ازین افراد بآموزش کتاب های مائوتسه دون و تبلیغ وترویج آنها در مدارس دینی کابل و مشهد پرداختند، که البته " مزاری " ازجمله این افراد نبود . او برای جریان طرفداران خمینی در افغانستان به فعالیت آغاز نمود، اما روابطش را با شعله ای ها نیز در سطح معینی حفظ کرد و درعین حال ازهمان موقع با پرچمی ها به نشست و برخاست پرداخت . درسالهای بعد درایران توسط رژیم شاهنشاهی زندانی شد و از همان موقع دوستی وبرادری عمیقش با " خامنه ای " آغاز یافت ." . " مزاری " در تاسیس سازمان نصر افغانستان سهم گرفت ، سازمانی که در طول سالهای جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی ، دوسیه افراد

دستگیر شده اش ، توسط رژیم مزدور کابل ، در بخش مائوئیست ها بخش بندی می گردید.

" مزاری " در طول سالهای جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی ، بیشترین اوقاتش را درایران گذراند ، اما گاهگاهی بداخل افغانستان نیز سر می زد . وی دراین سالها ، یکی از آتش افروزان جنگهای داخلی درسمت شمال بود ودرجریان همین جنگ ها بود که عده زیادی از افراد خانواده اش توسط حرکتی ها قتل عام گردیدند . او بسوی " مشی مصالحه ملی " اعلام شده توسط رژیم مزدور نجیب کشانده شد و با پا درمیانی رژیم جمهوری اسلامی ایران حتی باری در مشهد با خود نجیب نیز دیدار نمود . او واقعا مزدور جمهوری اسلامی ایران بود ؛ خودش بآن معترف بود وبرعلاوه به آن افتخار نیز می کرد .

درراستای " مشی مصالحه ملی " بود که " مزاری " بسوی ائتلاف با " مسعود " و " دوستم " کشانده شد وبعنوان بخشی از این ائتلاف وارد کابل گردید . " مزاری " در شهر کابل نه تشکیلات سیاسی داشت و نه نیروی نظامی و در اوایل نیروی نظامی از هزاره جات نیز داخل شهر کابل نتوانسته بود . برای حضور در کابل ونیرومند شدن درآنجا بر خلقی ها و پرچمی های هزاره و گروپ های نظامی هزاره گی بازمانده اززرژیم نجیب – که بعضی منابع داخلی خود حزب وحدت تعداد افراد آنها را مجموعا 1200 نفر محاسبه می نمایند – متکی شد. اودرین اتکایش تاآنجا پیش رفت که "خداداد بی خدا "را بعنوان وزیرامنیت دولتی ازسوی حزب وحدت اسلامی معرفی نمود .

" مزاری " یک ملای " سطح خوان " بود و ازلحاظ شرعی صلاحیت رهبری یک حزب سیاسی – مذهبی را نداشت و سطح فهم ودرایتش نیز پائین بود. اویک " صفت " ویا درواقع "دو صفت" داشت. لجوج بود وبرعلاوه قسی القلب بود ، البته نه برمبنای آیه " اشداعلی الکفار ورحماء بینهم " بلکه براساس منافع سیاسی روزمره اش . اودرموقعیت دبیر کل حزب وحدت اسلامی ، یا به اصطلاح مارکسیست های هزاره گی " بدون تعصب

" می نشست وحتی بر سر یک سفره با آنها می خورد و می نوشید وبالاترازآن شراب نیز برای شان مهیا می کرد .

او همیشه فقط یک " تقاضای ساده " از آنها داشت : فعالیت های شانرا بنام حزب وحدت اسلامی و بنام وی انجام دهند ! به ماتریالیزم یا اته ایزم آنها کاری نداشت، اما فعالیت های شانرا برا ی خودش می خواست . او حتی با " مائوئیست " معروف شورای نظاری یعنی داکتر عبدالرحمن که موقعیتش د ردم ودستگاه مسعود با عث رشک و حسد " ارزگانی " ورفقایش است، تا آخرین دم حیاتش مناسبا ت حسنه را حفظ نمود.اما،در مقابل کسانی که علیه منافع سیاسی اش قرارمی گرفتند، صرفنظرازینکه وحدتی می بودند یا حرکتی، هزاره می بودند یا غیرهزاره " مارکسیزم " می بودند یا تئوکرات ، تئولوژیست می بودند یا " ماتریالیست " ، طور دیگری برخورد می کرد. رشوه می داد ، تهدید می کرد و اگر نمی شد با قساوت علیه شان داخل اقدام می گردید و درین قساوت حتی از پامال شدن عفت و ناموس خانوادگی مخالفینش ، خمی به ابرو نمی آورد . نمونه هایش یکی دوتا نیستند . بسیاراند برعلاوه شهره عام اند . بروید ازمردم بپرسید ! بدون کرچ ، کلاه و یونیفرم حزب وحدت اسلامی بروید و بمثابه یک فرد عادی از مردم بپرسید تا از کارنامه های اسطوره ای " بابه " وحزبش بطور روشن آگاهی یابید !

" مزاری " سمبول ایستادگی در برابر بحران نبود . اوخود سمبول یک بحران بود، بحران ایدئولوژیک – سیاسی ، تشکیلاتی ونظامی تئوکراسی اسلامی در افغانستان بصورت عام و تئوکراسی شیعه بطور خاص .

" مزاری " راسمبول تازه ترین ارزش های سیاسی ملیت هزاره دانستن ، یک توهین نا بخشیدنی تاریخی د رحق این ملیت تحت ستم و زحمتکش است . آنانیکه با این چنین تعریف و تمجید از یک ملای ولایت فقیهی ، در حقیقت امرسرخاب و سفیداب بر روی بی آبروی تمام قشر آخوند های تئوکرات می پاشند ، در فرجام به هیچ چیزی دست نخواهند یافت ، جز بی آبروشدن سیاسی و تاریخی خود شان .

# دفاع " بشردوستانه " از حزب وحدت اسلامي

" ارزگانی " همانطوری که دفاع از " مزاری " را بر پایه دفاع از جهان بینی و ایدئولوژی ، برنامه سیاسی و مشی مبارزاتی مورد قبول وی استوار نمی سازد ، دفاع از حزب وحدت اسلامی را نیز بر چنین پایه ای قرار نمی دهد ، آنهم بدون اینکه درسراسر متن طولانی مقاله " شعله جاویدخاکستری بر فقر بینش " حتی برای یکبار هم از حزب وحدت اسلامی بصورت مشخص نام ببرد ؛ تو گویی چنین حزبی اصلا وجود ندارد . دفاعی که " ارزگانی " از حزب وحدت اسلامی ، بصورت تلویحی ، بعمل می آورد ، یک دفاع انسان دوستانه ناب است ، مثل اینکه این حزب یک تشکیلات خیریه به اصطلاح بشردوستانه باشد و نه یک تشکیلات سیاسی .

" .. دشمن همه را می کشد، به چهره ات می نگرد و شلیک رگبار را بر سینه ات می خواباند. جرمت هزاره بودن است ، نه مسلمان بودن و شیعه بودن و یا پرچمی و مائوئیست و خلقی بودن ؛ کسی بر پاکی دستان و حقانیت ایدیالوژی ات نمی اندیشد ... " ( ص 23 ، شماره 12 " امروزما" )

" ... در دنیا آرمان های بسیاری وجود دارند که آدمیان را متحد می گردانند و آرمان مشترک با یک خلق هویت زدایی شده ، جز انسانیت وآرمان حضور انسانی در درون یک ملت چیز دیگری بوده نمی تواند، شعار من انسانی ، نه مذهبی و نه سیاسی ونه ناسیونالیستی ... . " ( ص 24 ، شماره 12 " امروزما" )

ما این گفته را که در دنیا، نه انحصارا مذهبی بودن ویا غیر مذهبی بودن ، بلکه آرمان های بسیار دیگری نیز وجود دارند که آدمیان را متحد می گردانند ، تائید می نمائیم . اما بر پایه چنین تائیدی، می پرسیم که اگر آرمان مشترک با یک خلق هویت زدایی شده ، جز انسانیت و آرمان حضور انسانی در درون یک ملت چیز دیگری بوده نمی تواند ، " ارزگانی " وسایر رفقایش ، بند های ذیل از " میثاق وحدت " را چگونه ارزیابی می نمایند ؟

**"1– تداوم و تشدید مبارزه برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی برقرآن وسنت واصل ولایت فقیه... .**

**6- مبارزه جدی با افکار الحادی و غیر اسلامی و التقاطی ... .**

**9 – تلاش در جهت تامین عدالت اجتماعی مبتنی بر حکوت اسلامی با به رسمیت شناخت مذاهب جعفری وحنفی . " ( نقل از کتاب " از کنگره تا کنگره" نوشته عرفانی یکاولنگی)**

**آیا این شعارها ، شعارهای صرفا نسانی اند و نه مذهبی و نه سیاسی و نه ناسیونالیستی ؟ روشن است که اینها ، شعارهای ناسیونالیستی نیستند ، اما شعارهای مذهبی وسیاسی هستند .**

**آیا " ارزگانی " درموقعیت نویسنده ای برای ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی ، به تحلیف قرآنی برای تحقق متن " میثاق وحدت " ، که در ابتدای تشکیل این حزب ، توسط مؤسسین آن صورت گرفته ، پایبند است ؟ از قرار معلوم نه ؛ مادامی که " ارزگانی ، شعارهایش را صرفا انسانی اعلام می نماید و جنبه های سیاسی و مذهبی آنها را بصورت صریح و روشن مردود قلمداد می کند ، دیگر جایی برای خواست ها وشعارهای سیاسی – مذهبی فوق باقی نمی ماند . بناء کسانی چون " ارزگانی " بدروغ و بصورت منافقانه خود را " وحدتی " جا می زند تا ازین طریق اغراض خاصی را - مثلا دشمنی تاریخی با مائوئیست ها را در قالب " تکفیر" حزب کمونیست افغانستان – به پیش برده و ارگان نشراتی یک حزب اسلامی را – که " ماشاءالله " ازمیان اعضایش نمی تواند برای ارگان نشراتی خود نویسنده فراهم آورد – درین جهت به خدمت بگیرد.**

**چه خوب بود اگر محور وحدت درحزب وحدت اسلامی، حق خواهی هزاره ها می بود ونه اصل ولایت فقیه . چه خوب بود اگر محوروحدت در حزب وحدت اسلامی، مبارزه برای تامین حقوق انسانی هزاره ها – که از دید ما همان حقوق ملی این ملیت وحقوق طبقاتی زحمتکشان آن است – می بود ونه رسمیت یافتن مذهب جعفری، که در نفس خود نادیده گرفتن یکسره اسماعیلیان را دربرداردوچه خوب بود اگرحزب وحدت اسلامی باصل**

آزادی عقیده و بیان و آزادی تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی گوناگون ، حقیقتا باورمی داشت وتشکیلاتی برای مبارزه سرکوب گرانه علیه تمامی افکاروحرکت های غیر تئوکراتیک نمی بود. درین صورت،حزب وحدت اسلامی، حزب وحدت اسلامی نمی بود، بلکه یک حزب ملی – دموکرات غیرمذهبی وغیر تئوکرات می بود.

دفاع انسان دوستانه ناب " ارزگانی " از حزب وحدت اسلامی افغانستان ، ازیکجهت فریب کاری تمام عیار و ازجهت دیگر خود فریبی تمام عیار است . فریب کاری تمام عیار است ، زیرا که این حزب بصورت کاملا روشن وآفتابی یک حزب سیاسی – مذهبی است نه یک تشکیلات انسان دوستانه غیر سیاسی وغیر مذهبی . خود فریبی تمام عیار است ، زیرا که شمشیر زدن برای یک حزب بنیاد گرایی خط امامی و ولایت فقیهی ، جنگیدن برا ی حقوق انسانی یک ملیت تحت ستم قلمداد می گردد.

شکی نیست که در مقاطع معینی از جنگ کابل ، هزاره کشی براه افتاده است، همانطوریکه پشتون کشی ویا تاجیک کشی و ازبک کشی نیز بوقوع پیوسته است . اما همان طوریکه تاجیک کشی های کور، " شورای نظار " را ، پشتون کشی های کورحزب اسلامی ویا " طالبان " را وازبک کشی های کورداردوسته " دوستم " را به احزاب تمام تاجیک ها و پشتون ها و ازبک ها مبدل نمی نماید ، هزاره کشی های کور سیافی ها وشورای نظاری ها و گلبدینی ها و " طالبان " نیز نمی تواند حزب وحدت اسلامی را به حزب تمام ملیت هزاره تبدیل نماید . حواله دادن موضوع به هزاره کشی های کور در کابل از سراستیصال و بخاطرعدم موجودیت پایه سیاسی محکمی در خط ومشی حزب وحدت اسلامی در جهت دفاع از منافع ملی ملیت هزاره ، صورت گرفته است وعلیرغم ظاهرحساسی و عاطفی شدید خود از لحاظ سیاسی به یک توت هم نمی ارزد .

با تکیه برچنین طرح غلط و فاقد ارزشی است که " ارزگانی " درارگان نشراتی یک حزب بنیاد گرایی ولایت فقیه مدعی می شود که این حزب تشکلی است که " هویت اجتماعی و سیاسی " هر هزاره ای را و حتی هزاره های مائوئیست شامل در حزب کمونیست

**افغانستان را تشکیل می دهد وارزش های این حزب تمام ارزش های اجتماعی و سیاسی خلق هزاره را در بر می گیرد. این ادعا سرتاپا غلط وکاملا عوام فریبانه است .**

**حزب وحدت اسلامی افغانستان ، یک حزب سیاسی – مذهبی تئوکراتیک جعفری مذهب است و نه یک حزب سیاسی ملی هزاره ها . این حزب براساس تکیه بر اصل " ولایت فقیه " که یک اصل سیاسی – مذهبی تئوکراسی جعفری مذهب است ، تشکیل گردید و مؤسسین آن همگی تئوکرات های جعفری مذهب اند ، شامل هزاره ها و سادات و قزلباش ها و بیات ها . حتی یک هزاره سنی و یا اسماعیلی در تاسیس این حزب شرکت نداشت و تاحال به عضویت آن درنیامده است ونه می تواند به عضویت این حزب در آید . بهمین جهت بوده هست که در اوج جنگ های کابل نیز، هزاره های سنی و اسماعیلی باشنده این شهر نتوانسته اند – ونه می توانسته اند – که بطور تثبیت شده ای تحت پرچم حزب وحدت اسلامی حرکت نمایند و حتی در شرایط فعلی کابل نیز جدایی میان هزاره های جعفری مذهب و سنی و اسماعیلی ، در جو تئوکراسی بازی های احزاب اسلامی حفظ گردیده است .**

**حزب وحدت اسلامی، از لحاظ مرامی، هزاره های سنی را یک قلم درحیطه نفوذ گروه های اسلامی سنی – که رهبری تمام آنها بدست غیر هزاره ها است – قرار می دهد و برخورد با آنها را در همان چوکات کلی " تلاش جهت وحدت با تمام نیروهای اسلامی برادران اهل سنت " ، مندرج در " میثاق وحدت " ، عیار می سازد . این حزب، هزاره های اسماعیلی مذهب و نیز اسماعیلی مذهبان غیر هزاره را یک قلم نادیده می گیرد و برایش فقط و فقط رسمیت یافتن فقه جعفری مطرح است . و چرا چنین نباشد؟ آیا همین ملا های جعفری مذهب نبودن که درگذشته اسماعیلیان را تکفیر می نمودند وآن چنان در ذهنیت های مذهبی عوام جعفری مذهب ، آنها را ضد اسلام و مسلمانی جلوه می دادند که این ها واقعا با اسماعیلیان بمثابه " کفار " بر خورد می کردند وآنهارا نجس بحساب می آوردند. این وضعیت آنچنان جدایی ای میان هزاره های جعفری مذهب و هزاره های**

اسماعیلی مذهب ایجاد کرده بود که مثلا حتی در شهرکابل ازچوب فروشی های اسماعیلیان کسی از جعفری مذهبان چوب نمی خرید . ملاها حرفهای دیروزشانرا دراین مورد تا حال هم رسما پس نگرفته اند، بلکه به علت تغییراوضاع صرفا کم وبیش سکوت کرده اند .

آیا موقعی که " مزاری " به عنوان دبیر کل حزب وحدت اسلامی ، مرجعین جهانی خامنه یی را مورد تائید قرار داد و توافقش را باآن طی یک اعلامیه رسمی اعلام نمود، به عنوان پدر کل ملیت هزاره حرف می زد و یا صرفا به عنوان یک رهبر تئوکرات جعفری مذهب ؟

درواقع ، بنا به همین دلایل بود که ما درمقاله " تسلیم شدن برای مردن " گفتیم که : " اولا و قبل ازهمه باید گفت که عبدالعلی مزاری و حزبش نماینده ناسیونالیزم هزاره به مفهوم یک ملیت – حتی درقالب ناسیونالیزم ارتجاعی - نبوده ونیست . بنیادگرایی شیعه ، این اساس ایدئولوژیک – سیاسی حزب عبدالعلی مزاری، ظرفی است که حتی ناسیونالیزم ارتجاعی هزاره را نیز نمی تواند در خود جای دهد . ناسیونالیزمی که این ظرف می تواند آنرا در خود جای دهد ، یک ناسیونالیزم سکتاریستی است که فقط بخشی از ملیت هزاره – بخش پیروان مذهب جعفریه - را در بر می گیرد وبرای دو بخش دیگر یعنی اسماعیلی ها و سنی ها نمی تواند گنجایشی داشته باشد .

اما اگر درچوکات محدود هزاره های جعفری مذهب هم به دقت غور نمائیم ، ملاحظه میگردد که حتی درین محدوده نیز ، حزب وحدت اسلامی مزاری واکنون حزب وحدت اسلامی خلیلی، یک حزب فراگیر ودربرگیرنده مجموع هزاره های این بخش نیست .

دراوج " هزاره کشی " های کابل – که سیاست های خاینانه حزب وحدت اسلامی یکی از عوامل ایجاد زمینه های آن بود و " ارزگانی " خیلی علاقه دارد که کل موجودیت و هویت حزب وحدت اسلامی و " مزاری را به آن ارجاع نماید – حزب وحدت اسلامی نه تنها به حزب تمام هزاره های کابل ، بلکه به حزب تمام هزاره های جعفری مذهب کابل

نیز مبدل نگردید . درهمان زمانی که دو شاخه " درباری " و " غیر درباری " حزب وحدت اسلامی وبه بیان روشنتر هردوشاخه درباری آن هنوز از هم جدا نشده بودند ، حرکت اسلامی در کابل صرفا شامل چند سید و قزلباش نبود ، بلکه تعداد زیادی از هزاره هارا نیز شامل می شد . بعد از انشعاب وحدت اسلامی ، حتی درهمان شهر کابل ، صرفا چند سید و قزلباش نبودند که از " مزاری " دوررفتند و موضع خصمانه ای علیه وی گرفتند، بلکه تعدادی از هزاره های حزب وحدت اسلامی نیز درچنین موقعیتی قرار گرفتند و وضعیت بیشتر از پیش به ضرر جناح " مزاری " دگرگون شد .

درهزاره جات، حزب وحدت اسلامی، تا قبل از انشعاب، صرفا بصورت یک جبهه شکننده ائتلافی باقی ماند و بعد ازآن به دوجبهه متخاصردر مقابل هم بدل شد. قبل ازانشعاب درمیان کادرهای حزب وحدت اسلامی، رسم این بود که گروه ها ودسته ها را نام می بردند، اما برای ظاهرسازی سیاسی کلمه بی معنی " منحله " رادر آخر آن علاوه می کردند ، مثلا می گفتند : سازمان نصر منحله پاسداران منحله ، نهضت اسلامی منحله ، دعوت اسلامی منحله وغیره . اما پس ازانشعاب و بویژه پس از کشته شدن " مزاری " ، دیگر آن ظاهر سازی سیاسی نیززمینه خودراازدست داد.حالاخود کادرهای حزب وحدت اسلامی - ازهردوشاخه خلیلی و اکبری – دیگر کلمه بی معنی " منحله " را از آخر اسم گروه ها دورانداخته اند .

اما درمیان مردم ، نام گروه ها هرگز از زبانها نیفتاد، زیرا که ادغام تشکیلاتی ونظامی در میان گروه ها صورت نگرفت و هرگروه افراد، تسلیحات وامکانات مالی گروهی خود را خود نگه داشت ویکی شدن های دفاتر وپایگاه ها – که آنهم قسمی بود ونه عمومی - صرفا یک نمایش ظاهری بود و نه چیزی بیشتری ازآن .

امروز اوضاع برای حزب وحدت اسلامی خلیلی چگونه است ؟

پس ازانشعاب ، آنچه از حزب وحدت اسلامی برای " مزاری " باقی ماند دارای این ترکیب بود: سازمان نصر ، سازمان مجاهدین مستضعفین ، حزب دعوت اسلامی - که یک حزب

چند نفره است - ، شاخه " قاسمی " از شورای اتفاق اسلامی شامل یک فرمانده نظامی و تعدادی از افراد ایله جارقومی، تک افرادی ازپاسداران و یک تعداد از افراد سابقا خلقی و پرچمی و یا به اصطلاح شعله یی. اما پس از" مزاری " ، آنچه اکنون برای " خلیلی" باقی مانده است، درواقع یک تعداد فرماندهان نظامی وافراد شان هستند که آنها هم بیشتر خود سراند. سازمان مجاهدین مستضعفین فعلا عملا از پهلوی " خلیلی " کناررفته و گوشه گیری کرده است . " محقق" شولگره – که سخت ضد نشریه " امروزما" بود، و هست – مایل است بیشتر برای خودش کار نماید وچون کانال پول دوستمی برای حزب وحدت اسلامی دردست وی است، دهان بوجی پول را بطرف " خلیلی " گاهی می گشاید و گاهی می بندد وازین طریق بالای وی فشارمی آورد. آخوند های سرشناس نصری ( حکیمی ، غزنی، شفق بهسود، عرفانی یکاولنگ، صادقی، ترکمنی ...) که " خلیلی " را از لحاظ منصب آخوندی بسیار پائین تر ، لایق مقام رهبری حزب وحدت اسلامی نمی دانند ، بنای عدم همکاری با وی را گذاشته اند و آنچه از نصری ها برای " خلیلی " باقی مانده است ، صفوف سازمان نصر است . دعوتی ها تلاش دارند اطراف خلیلی را بگیرند و تاحال توانسته اند درسایه این تلاش ، آمریت دفتر کویته حزب وحدت اسلامی را بدست آورند . این امر باعث ناراحتی تقریبا تمامی ملا های وحدتی سابقا فعال درین دفتر گردیده ودر مقابل مسئول جدید دفتر مقاومت می نمایند . تحت چنین اوضاع و احوالی است که می توان در جلسه عام و درمراسم سالگره " مزاری " ، تحت نام " مزاری " و تحت نام حزب وحدت اسلامی ، این حزب را لباس کهنه و فرسوده ای خواند که سزاوار ازتن بدر کردن است و لایق دورانداختن واینکه باید لباس تازه ایرا بجای آن زیب تن نمود .

یک تعدادازافراد سابقا خلقی و پرچمی که دراطراف " مزاری " بودند ، به خارج رفته اند ، تعدادی یکجا با شاخه اکبری به " ربانی " و " مسعود " پناه برده اند و تعدادی هم نزد " دوستم" رفته اند؛ و فقط تعداد معینی ازآنها - مثلا جنرال آصف – تا هنوز در پهلوی " خلیلی " قرار دارند. از افرا د سابقا " شعله ای " که در اطراف " مزاری " بودند ،

یکتعداد همراه با شاخه اکبر فعلا در خدمت دم و دستگاه " ربانی " و " مسعود " قرار دارند ، تعدادی به خارج فرارکرده اند و تعدادی گوشه گیر شده اند ؛ ولی یک تعدادی هم هنوز دراینجا وآنجا برای جناح " خلیلی " بصورت های گوناگون کار می نمایند و بعضا خواب و خیال موقعیت داکتر عبدالرحمان در شورای نظار را ، برای خود شان در حزب وحدت اسلامی درسر می پرورانند .

ازجانب دیگردرجناح مخالف خلیلی درهزاره جات صرفا چند سید وقزلباش وبیات قرارندارند، بلکه افرادی ازمیان مؤسسین حزب وحدت اسلامی که هزاره اند وبخش های بزرگی ازهزاره جات را تحت کنترل دارند ، نیز درمقابل " خلیلی " قرار گرفته اند؛ مثلا شیخ زاهدی و علاوالدینی ، افگاری ، شهرستانی ، صالحی ارزگانی و افراد دیگری همانند آنها . علاوتا از حرکت اسلامی محسنی می توان از داکتر شاه جهان غزنی یاد نمود که نصف ولسولای جغتو را تحت کنترل دارد جناح مخالف شیخ آصف درحرکت اسلامی که قسمت های مهمی از بهسودرا تحت تصرف دارد ، گرچه با حزب وحدت اسلامی " خلیلی " کم وبیش همنوا است ، اما در هر حال به حزب وحدت اسلامی تعلق ندارد و خود را یک جناح از حرکت اسلامی می داند.

منظور مااز مطرح نمودن این اشخاص و دسته ها به هیچوجه دفاع از آنها و ترجیح دادن شان نسبت به حزب وحدت اسلامی " خلیلی " نمی باشد . ما همه اینها را معه حزب وحدت اسلامی ، سروته یک کرباس میدانیم و این قصد را نیز در ینجا نداریم که مرتجعین بد ومرتجعین به اصلاح خوب رااز هم تفکیک نمائیم . منظور مااین است که نشان دهیم ، حزب وحدت اسلامی ، حتی یک حزب فراگیر در برگیرنده تمامی تئوکرات های جعفری مذهب هزاره نیز نیست ، چه رسد به اینکه آنرا یک حزب فراگیر تمام هزاره ها ، حتی هزاره های مائوئیست نیز بدانیم .

اگر درشرایط اضطراری شهر کابل، بنابه دلایل خاص، تعداد زیادی ازهزاره های این شهر – ونه تمام شان – به دنبال " مزاری " و حزبش براه افتادند و گویا او را " بابه " خواندند

، اما درهزاره جات هیچگاهی چنین و ضعیتی پیش نیامد و درآینده نیز پیش نخواهد آمد . مردم هزاره جات ، مؤسسین حزب وحدت اسلامی را از سال ها قبل به این طرف می شناختند .اینها کسانی بودند که درشرایط حضور قوای اشغالگرسوسیال امپریالیزم شوروی در کشور، جنایتکارانه ترین جنگ های داخلی را درهزاره جات براه انداختند که صدمات و خسارات آن درابعاد گوناگون ، اگر بیشتراز فاجعه چنداول و فاجعه افشارو فاجعه تسلیمی و بعد از تسلیمی به " طالبان" ، نبوده باشد ، کمتر که بهیچوجه نبوده است . ازین جهت توده های مردم هزاره جات ، هیچگاهی وحدت جنایت کاران جنگ های داخلی چندین ساله را ، جدی نگرفتندو برای آن با اشتیاق کف نزدند ، و اگرنتوانستند علیه آن بایستند ، لا اقل بصورت روز افزونی بنیا عدم همکاری با آنرا گذاشتند .

مطرح کردن حزب وحدت اسلامی" مزاری"وامروزحزب وحدت اسلامی" خلیلی"، بعنوان حزبی که باید تمامی هزاره ها – حتی هزاره های مائوئیست – برای آن کار وفعالیت نمایند وگویا هیچ کسی ازافراد ملیت هزاره حق مخالفت وایستادگی در مقابل آنرا نباید داشته باشد، نشان دهنده یک انحصار طلبی ناب سیاسی درنزد " ارزگانی " ورفقایش است انحصار طلبی ایکه نه " مزاری " جرئت کرد آنرا همچون " ارزگانی " آشکارا وبی پرده بیان نماید ونه امروز "خلیلی " شجاعت بیان صریح آنرا دارد . چه کسی غیر از " ارزگانی " و رفقایش جرئت دارد خود را مورد تمسخر قرار دهد واعلان نماید که همه هزاره ها مجبور اند لباس کهنه ومندرسی را که دیگر حتی برای سترعورت نیز به درد نمی خورد بر تن نمایند؟

جناح های مختلف تئوکرات ، درحال حاضر آنچنان در مناطق مختلف هزاره جات مثل غزنی ، جاغوری ، شهرستان ، دایکندی ، دره صوف و غیره جاهاعلیه همدیگر درگیر اند و آنچنان آتش جنگ های داخلی ارتجاعی را یکبار دیگر مشتعل ساخته اند که نه تنها حزب وحدت " خلیلی " با حزب وحدت " اکبری " و حرکت اسلامی شیخ " محسنی "

می جنگد، بلکه در داخل حزب وحدت " خلیلی " نیز درگیری و جنگ وجود دارد و مثلا " عارفی " بر سر راه " حکیمی" در ولسوالی جغتوی غزنی کمین می گذارد. این درگیری ها را آنچنان سبعانه و وحشیانه پیش می برند که حتی دردرون مسجد و در مجلس مذاکرات همدیگر را به رگبار می بندند و ریش سفیدان میانجی را نیز می کشند . در چنین وضعیتی واقعا دیده درایی و بی حیایی یک مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی سابق بکار است که یکی ازین جناح های تئوکرات در گیر را تشکلی معرفی نماید که هویت سیاسی واجتماعی کل هزاره ها را تشکیل می دهد .

## شناخت غلط ازجامعه افغانستان

" ارزگانی " درمورد درد اجتماعی کشورهای عقب مانده دردهه اخیر قرن بیست ، تحلیلی دارد که آنرا بر جامعه افغانستان نیز تطبیق می نماید :

" ... دراین کشورهای، زیربنای فاجعه، اجتماعی و سیاسی را استعمار تشکیل می دهد، نه طبقاتی اجتماعی که مداوا کننده آن مبارزه طبقاتی باشد. ما به مبارزه ضد استعماری ضرورت داریم تا اول حق تعیین سرنوشت یک ملت را بدست آوریم وبعدا برای" شگوفائی" جامعه به انتخاب میان اشکال مختلف نظام های اقتصادی بپردازیم! بیشتر ازیک ونیم دهه است که خون یک ملت برای جنگ ایدیالوژیک استعماری جاریست. جنگ سرد در کشورمن، باشدید ترین برخورد ، به پیروزی جهان غرب منجرگردید. هنوزازخمهای ملت خون جاری بودکه جنگ دربرابر"اسلامیزم "بازهم با خون ملت و انسان من تجربه می شد وتا پیروزی یک جناح باید من قربانی شوم . جنگ سرد میان عربستان وایران، با قتل عام افشاربرجامعه هزاره آزمایش قهرآمیز خویش را برجا می گذارد. روس و هند وایران وغرب در وجود من به رقابت جدید آزمایش قدرت دست می زنند. زیر بنای فاجعه اجتماعی مرا فقدان سرنوشت وخود ارادیت سیاسی وملی تشکیل می دهد ..."( ص 18 ، شماره 12 " امروز ما " )

برپایه یک چنین تحلیلی است که نویسنده " توانا" مرقوم می فرمایند :

" ... مناسبات فرهنگی و عقیدتی وانحصار سیسای بر مبنای عظمت طلبی های اجتماعی و قشری، با اتکاء بر زیر بنای استعماری ، هست و بود این جامعه را خشکانیده و تنها جامعه هزاره را با منطق " جنگ مقدس علیه رافضی ها " بیشتر از 62 فیصد قتل عام کرده است . یعن فاجعه اجتماعی و سیاسی یک ملت ، نه تضاد طبقاتی که جنگ " خرسازی " جوامع برای حاکمیت متکی به سیاست استعمار جهانی است . " ( ص 19 ، شماره 12 " امروز ما " )

" ... جامعه یی که حتی یک کارخانه ندارد تا یک کارگر داشته باشد ."( ص17 ، شماره 2 " امروز ما " )

" ... جامعه افغانستان ... در شرایط کنونی اصلا با کارخانه بیگانه است چه رسد به اینکه کارگر وشعور بلند اجتماعی اش را داشته باشد ... "( ص 17 ، شماره 12 " امروزما " )

" ... ملتی ... که درآن یک پرولتر نیز به مفهوم واقعی کلمه وجود ندارد ... "( ص 17 ، ش 12 " امروزما " )

" ... جامعه افغانستان ... از لحاظ فرهنگی آنقدر صاحب ویژه گی های خاص خود است که جز پیوند انسانی با دیگر جوامع ، حتی خوردن آش را نیز به شکل فرهنگ خودش به عمل می آورد." (ص 17 ، شماره 12 " امروزما ")

ملاحظه می فرمائید که " ارزگانی " و رفقایش یعنی جامعه شناسان کارکشته ومتبحر دیروزی - وشاید هم امروزی - دفتر " امروزما "، " ماشاءالله " خیلی می دانند و هرکدام " چهل نخود" یعنی هشتاد پله نخود یا یکصدوشصت نیم پله نخود شعوردارند ! اینها نه تنها مایه افتخار خانواده و طایفه و ملیت شان هستند ، بلکه ما یه افتخار کل کشور نیز محسوب میگردند ! فقط اینقدر هست که در جامعه شناسی شان بطور عام و درافغانستان شناسی شان بطور خاص ، ایرادها وانحرافات " خورد و کوچک " و " معدودی" وجود دارد.

درین جامعه شناسی، دوانحراف " کوچک " از برنامه سیاسی حزب وحدت اسلامی به ملاحظه می رسد :

1- حزب وحدت اسلامی افغانستان بمثابه یک حزب خواهان حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن وسنت و اصل ولایت فقیه و رسمیت مذاهب حنفی وجعفری درکشور، نظام اقتصادی ای را برای جامعه افغانستان انتخاب کرده است که آنرا " نظام اقتصادی اسلامی" می خواند . خواست بر قرارکردن یا برقرارماندن این چنین نظام اقتصادی ای با خواست تشکیل حکومت اسلامی پیوند ناگسستنی دارد . اصولا هم فقه حنفی وهم فقه جعفری درمورد مسایل اقتصادی ، یک تعداد احکام تدوین شده و صریح دارد و تئوکرات های حنفی مذهب وجعفری مذهب برمبنای این احکام تدوین شده ، بهر حال، یک نظام اقتصادی رابرای جامعه افغانستان انتخاب کرده و برای قابل تطبیق ماندن ویا تطبیق کردن آن تلاش مینمایند . باعث حیرت است که " ارزگانی " در ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان ، اعلام می نماید که این حزب فعلا صرف به مبارزه ضد استعماری برای بدست آوردن حق تعیین سرنوشت می پردازد و هنوز لازم نمی داند که به انتخاب نظام اقتصادی برای جامعه افغانستان بپردازد ! آیا چنین موضعی را شورای رهبری حزب وحدت اسلامی و شخص جناب " حجت الاسلام و المسلمین" ، آقای خلیلی، هم قبول دارند ویا اینکه سرنایی است که درآن صرفا " توسط " ارزگانی " ورفقایش ، آنهم از سر گشادش ، پف می شود.

2 – اصل اخوت اسلامی در میان مسلمانان و در میان جوامع مختلف اسلامی ، یک اصل مهم در اسلام است : " اشداء علی الکفار ورحماء بینهم " ، " انما المومنون اخوه ... " . این اصل که مبنای آن مشترکات اسلامی – که اساس و پایه فرهنگ اسلامی را می سازد - درمیان مسلمانان و جوامع مختلف اسلامی است؛ اصل " امت اسلامی " ، یعنی اتحاد تمامی جوامع اسلامی را بوجود می آورد .ازین جهت "جامعه مسلمان افغانستان" بخش تفکیک ناپذیری از" امت اسلامی" محسوب می گردد . اگر جامعه افغانستان ، نه تنها از

**لحاظ اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی، بلکه حتی از لحاظ فرهنگی ، که اعتقادات دینی و مذهبی را نیزدربرمی گیرد، باسایر جوامع اسلامی هیچ گونه پیوند مشترکی نداشته باشد ، سرنوشت " امت اسلامی " به کجا و به کجا ها می تواند بکشد ؟**

**ازلحاظ اسلامی ، مسلمانان افغانستان چیزهای بسیاری را حق ندارند که به شکل فرهنگ خود شان به عمل بیاورند.**

**تمام مذاهب اسلامی متفق القول اند که : قرائت قرآن، خواندن نماز، دعای نکاح وطلاق، دعای میت ، آذان ، دعاهای مراسم حج و زیارات و ... باید به زبان عربی صورت بگیرد . هیچ مسلمان افغانستانی ای ، حق ندارد این اعمال را به زبان دیگری غیر از زبان عربی ، مثلابه زبان های دری ، پشتو ، ازبکی ، بلوچی ، نورستانی و غیره ، انجام دهد ولو اینکه این مسلمان غیر عرب حتی مفهوم یک کلمه از کلمات عربی را که در اجرای این شعایر اسلامی بکار برده می شود ، نیز درک نتواند .**

**برای یک حزب سیاسی – مذهبی اسلامی ، مانند حزب وحدت اسلامی ، که خواهان برقراری حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن وسنت و اصل ولایت فقیه در افغانستان است ، اصل باید تطبیق احکام صریحه اسلامی باشد ونه خصوصیات فرهنگی جامعه افغانستان. درین معنی ، افغانستانی سازی اسلام برای حزب وحدت اسلامی ، معنی ومفهوم ضد اسلامی وکفر آمیز خواهد داشت . مثلا بسیاری از خصوصیات فرهنگی جامعه افغانستان در رابطه با حقوق شخصی ، خانوادگی ، اجتماعی واقتصادی زنان ، با احکام صریح اسلامی درین موارد، اختلاف دارد . حزب وحدت اسلامی افغانستان باید روی کدام یکی از ین دوتکیه نماید: احکام صریحه اسلامی یا ویژه گی های فرهنگی افغانستانی ها ؟**

**بریدن دست دزد ، درفرهنگ جامعه افغانسنتان رسم نیست . حزب وحدت اسلامی این خصوصیت فرهنگی را تائید می نماید ؟**

**نکاح موقت درمذهب جعفری جائز است ، ام در فرهنگ هزاره ها و حتی فرهنگ مجموع شیعیان افغانستان ، قباحت آن کمتر از قباحت زنا نیست . کدام یکی از سوی حزب وحدت اسلامی مورد تائید است ، این یا آن ؟**

**تاجای که به حزب کمونیست افغانستان مربوط می شود، از مردود شمردن " پان اسلامیزم " توسط " ارزگانی " ورفقایش، ولواینکه صریح وروشن نباشد، " استقبال " می نماید، اما به شرطی که دلایل آن اصولی بوده ونیز برانگیزه های " امریکائی " استوار نباشد !**

**خنده آور است که جامعه افغانستان را از لحاظ فرهنگی ، آنچنان تافته جدا بافته ای تلقی نمائیم که هیچ وجه فرهنگی مشترک با جوامع دیگر نداشته باشد و پیوندش با آنها صرفا پیوند انسانی باشد .**

**جامعه افغانستان از لحاظ فرهنگی ، جامعه کاملا یکدست و یکرنگ نیست وبه علت کثیر الملیتی بودن آن ، تنوع و رنگارنگی فرهنگی در آن وجود دارد . این تنوع و رنگارنگی اگر از یکجانب میان خود و جوه مشترک بسیاری دارد، ازجانب دیگر وجوه مشترک معین ومشخص زیادی با فرهنگ های جوامع دیگر – بویژه جوامع کشور های همسایه و نزدیک – بهم می رساند .**

**دری زبانان افغانستان ، با فارسی زبانان ایران ، تاجیک های تاجیکستان و تاجیک های ازبکستان ، زبان مشترکی دارند و اصولا دری و فارسی و تاجیکی ، سه اسم از یک زبان واحد است . زبان دری خود دارای لهجه های زیادی است و این لهجه ها از لحاظ دوری و نزدیکی باهم وضعیت های متفاوتی دارند وبا لهجه های مختلف فارسی و تاجیکی نیز به درجات مختلفی نزدیک ودوراند. لهجه بدخشی به زبان تاجیکی در تاجیکستان نزدیک است و لهجه هراتی با لهجه مشهدی یا خراسانی درایران قرابت معینی دارد .**

**پشتو زبانان افغانستان ، با پشتو زبانان پاکستان دارای زبان واحدی اند ودرین وحدت زبانی ، لهجه قندهاری ویا لهجه کویته در پاکستان و لهجه جلال آبادی با لهجه پشاوری در پاکستان ، بیشتر باهم نزدیک اند تا دو لهجه قندهاری وجلال آبادی میان هم .**

**ازبک های افغانستان با ازبک های ازبکستان و سایر کشورهای آسیای میانه ، ترکمن های افغانستان با ترکمن های ترکمنستان وازبکستان ایران وبلوچ های افغانستان با بلوچ های پاکستان وایران ، دارای زبان واحدی اند .**

**روشن است که این اشتراک زبانی با جوامع کشور های همسایه باعث پیدایش وجوه فرهنگی مشترک بسیاری میان مردمان ملیت های مختلف افغانستان و مردمان ملیت های آسیای میانه و ایران و پاکستان گردیده است .**

**مردمان افغانستان ، وجوه فرهنگی مشترک بسیاری نیز با مردمان شبه قاره هند و ترکیه و اعراب دارند .**

**تنوع فرهنگی در میان افغانستانی ها ووجوه مشترک با فرهنگ های جوامع همسایه ، حتی در نحوه خوردن آش – که " ارزگانی" بطور خاص روی آن مکث کرده است و مثل اینکه " آش را خوش دارد! " – نیز به مشاهده می رسد.**

**آش هراتی ها ونحوه خوردن آن با آش مشهدی ها و درمجموع با آش ایرانی ها شباهت دارد. برعلاوه هراتی ها یکنوع " اوماچ" خاص از ماست وآرد گندم درست می کنند که خاص فصل زمستان است و بنام " غولی ترش" یاد می شود . مردمان سمت شمال افغانستان ، شمالی و کابل ، آش را شبیه به مردمان آسیای میانه می پزند و می خورند. پشتون های قندهای آش را مثل ایرانی ها می پزند و می خورند و پشتون های مشرقی وجنوبی چندان علاقه ای به آ ش خوری ندارند . هزاره ها انواع مختلف آ ش را می پزند که نحوه درست کردن وخوردن آن وحتی نام های شان در مناطق مختلف کم وبیش از هم فرق می نماید . درمناطق مختلف ارزگان، یکنوع آش راکه " آریو" ( آرد آب ) میگویند بصورت خاص درست می کنندو به صورت خاص نیز می خورند . برعلاوه " کشک ایو" (**

کشک آب ) و " بلگ ایو" ( برگ آب ) نیز مصرف می نمایند. درمناطق مختلف غزنی و جاغوری ، انواع گوناگون آش به مصرف می رسد که عبارت اند از " آش " یا " آش کشیده " ، " اوگره" یا " کشک آو" ( کشک آب ) ، " دوغ اوگره " ،" بام پلک " ( پهن برگ ) ، " اوماچ " و" آرشته " ( آرد رشته ) . " آش کشیده " شبیه به " آریو" است ، اما درکاسه انداخته می شود و با قاشق خورده می شود ،درحالیکه " آریو " درغوری یا قاب انداخته می شود وبا دست خورده می شود . خوردن " آ رشته " مثل خوردن " آریو" است ، اما چگونگی درست کردن و پختن آنها از هم فرق می نماید .

ملتفت هستید که " آش نامه " داستان طولانی ای است وبه صرف گفتن " آش افغانی و " نحوه خوردن افغانی آش " خاتمه نمی یابد. آش و آش خوری درافغانستان ، نه کاملا یکدست و یکرنگ است و نه یک چیزکاملا ویژه وخاص افغانستانی ها. نحوه خوردن خاص" آریو" یک ویژگی فرهنگی خاص در" آداب نان خوردن " برادران هزاره ارزگانی است وجناب " ارزگانی "نویسنده،حق ندارد آنرا برهزاره های غزنی،جاغوری، بهسود، بامیان، سمت شمال و نیز برمردمان سایرملیت های کشور بنام " نحوه خوردن افغانی آش " تحمیل نماید ! لابد این روحیه " ارزگانی " نیز ممکن است تبارزی از " مناسبات فرهنگی ... بر مبنای عظمت طلبی های اجتماعی و قشری " باشد ولازم است ازآن برحذر باشد! ؟

سرزمین افغانستان ، حتی درگذشته های تاریخی نیزتافته جدا بافته ای ازلحاظ فرهنگی نبوده است، زیرا که این سرزمین مداوما گذرگاه کاروانها و لشکر ها ومحل تلاقی فرهنگ های مختلف بیرونی بوده است ؛ فرهنگ هایی که بر فرهنگ مردمان این سرزمین تاثیر نموده و به نوبه خود ازآن متاثر گردیده اند .

ازین گذشته درعصرحاضر، صحبت ازمطلقیت ویژگی های فرهنگی یک جامعه، با این همه وسایل ارتباط جمعی وروابط ومناسبات فرهنگی میان جوامع مختلف درجهان، به این معنی است که ماشرایط عصرحاضررا یکسره نادیده بگیریم واززمان حفر مغاره های

بودایی بامیان نیزبه عقب تربرگردیم، یعنی به دوران ماقبل تمدن ها. این چنین است که سوگند قرآنی" والعصر" درعنوان " امروز ما "، توسط " ارزگانی " به یک سوگند خشک وخالی و بی مفهوم مبدل می گردد .

مسئله این نیست که جامعه افغانستان دارای ویژه گی های فرهنگی خود نمی باشد. خیر، این ویژه گی ها وجود دارند و همین ها چهره این جامعه را ازلحاظ فرهنگی از جوامع دیگر متمایز می سازد . اما توجه به این ویژه گی ها نباید ما را تا بدانجا بکشاند که پیوند ،رابطه و اشتراک فرهنگی جامعه افغانستان را باسایر جوامع بشری یکسره نادیده بگیریم و کاملا به فراموشی بسپاریم واعلان نمائیم که ما افغانستانی ها فقط درانسانیت با سایر جوامع بشری شریکیم و هیچ پیوند واشتراک فرهنگی با آنها نداریم !!

ازجانب دیگر تمامی ویژه گی های فرهنگی جامعه افغانستان، نمی تواند دربست مورد تائید باشد ، زیرا که هم ویژه گی های فرهنگی خوب و عالی داریم وهم ویژه گی های فرهنگی زشت و بسیار بد . تائید و تمجید دربست ویژه گی های فرهنگی جامعه افغانستان ، تبارز بسیار زشتی از یک تنگ نظری ملی است ، تنگ نظری ایکه ویژه گی های زشت و بسیار بد فرهنگ کشور خود را نسبت به خوبی های فرهنگ جوامع دیگر ترجیح می دهد . مثلا خرید و فروش زنان یکی ازویژه گی های فرهنگی تمامی ملیت های افغانستان است که پذیرش عام دارد وکارزشت وقبیح تلقی نمی گردد . آیا " ارزگانی " ورفقایش این " خویشی به خوشی و سودا به رضا " را تقدیس می نمایند؟

درمورد مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و انتخاب سیستم اقتصادی برای کشور ، طرح موضوع به این صورت که ما باید اول حق تعیین سرنوشت مانرا بدست بیاوریم وبعد یک سیستم اقتصادی معین را برای کشورمان انتخاب نمائیم ، یک یاوه گوئی محض است . مگر جامعه افغانستان فعلا کدام سیسم اقتصادی ندارد که ما ناچار نباشیم مبارزه ضد استعماری را با مبارزه برای تطبیق یک سیستم اقتصادی شگوفا و پیشرو ، یکجا و توام پیش ببریم ویا اینکه سیستم اقتصادی موجود را مورد تائید قرار دهیم ؟ اصولا

هیچنیروی سیاسی ای نمی تواند درمورد سیستم اقتصادی کشور بی برنامه و به اصطلاح بی طرف باشد و چنانچه بیان کردیم ، حزب وحدت اسلامی افغانستان نیز چنین نیست . واقعیت این است که عدم انتخاب سستم اقتصادی برای کشور ، تا زمان بسررسیدن مبارزه ضد استعماری وبه کف آمدن حق تعیین سرنوشت – آنطوری که " امروز ما " مطرح می نماید - خود یکنوع انتخاب برای سیستم اقتصادی کشور بوده و آن عبارت است از سیستم اقتصادی نیمه فئودالی – نیمه مستعمراتی موجود . این عدم انتخاب در حقیقت همان انتخابی است که حزب وحدت اسلامی بنام سیستم اقتصادی اسلامی پذیرفته است . آیا این چنین مبارزه " ضد استعماری " درواقع یک مبارزه ضد ملی به نفع طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیزم جهانی نیست ؟

درارتباط با یک چنین بینشی است که درجامعه شناسی" ارزگانی "ورفقایش مبارزه ضداستعماری مطلق ساخته می شود ومبارزه طبقاتی علیه طبقات استثمارگرکارگزاراستعمار جهانی(امپریالیزم ) کان لم یکن اعلام می گردد و پیوند میان استعمار و طبقات اجتماعی بکلی نادیده گرفته می شود . این چنین جامعه شناسی یی در حقیقت جامعه نشناسی است .

نظام سرمایه داری امپریالیستی ، به عنوان نظام حاکم برجهان کنونی ، یک نظام اقتصادی – اجتماعی و سیاسی فرهنگی است که دربرگیرنده سلطه گری طبقاتی استثمارگرانه درخود کشورهای امپریالیستی و اعمال سلطه ملی – که در نفس خود سلطه طبقاتی را نهفته دارد - بر ملل کشورهای تحت سلطه امپریالیزم می باشد .

علیرغم غارت کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیست ها ، نظام سرمایه داری امپریالیستی ، جوامع کشورهای امپریالیستی را به بهشت برین برای توده های مردم مبدل نکرده است . گرچه امپریالیست ها ازغارت کشورهای تحت سلطه شان خورد وریزی را برای یک قشر از طبقه کارگر کشور های شان ریخته و این قشر را به یک قشر اشرافی خادم و کارگزار نظام شان و آلت دستی برای سرکوب طبقه کارگر مبدل کرده اند

، اما طبقه کارگر مزدبگیر به عنوان طبقه تحت استثمار جامعه موجود است و اساسا تا زمانی که نظام سرمایه داری پا برجا باشد غیر ممکن است که وجود نداشته باشد . کاپیتالیزه شدن طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی که " ارزگانی " مطرح می نماید( درصفحه 17 ، شماره 12 " امروز ما " ) یک حرف پوچ است وبه این معنی است که درین کشورها گویا همه کاپیتالیست ( سرمایه دار) شده اند و کارگری دیگر وجود ندارد .

اینچنین تحلیلی ازجوامع سرمایه داری امپریالیستی نشان می دهد که نویسنده " دانا وتوانا "نه معنی کاپیتال ( سرمایه ) را به صورت درست وعلمی درک کرده است ونه مفهوم کاپیتالیست ( سرمایه دار) را . از لحاظ علمی هر ثروتی، کاپیتال ( سرمایه ) نیست ، بلکه آن ثروتی کاپیتال ( سرمایه ) محسوب می گردد ، که برای استثمار نیروی کار واستخراج ارزش اضافی بکار افتد. همچنان هر ثروتمندی کاپیتالیست ( سرمایه دار) نیست ، بلکه آن ثروتمندی کاپیتالیست ( سرمایه دار) محسوب می گردد که ثروتش را در راه استخراج ارزش اضافی و استثمار کارگران بکاراندازد . ازین جهت وقتی طبقه کارگری وجود نداشته باشد ، طبقه سرمایه داری نیز نمی تواند موجود باشد .

اگر مثل " ارزگانی" مدعی شویم که " طبقه کارگر غرب، دهن بوجی چپاول کشورهای فقیررا با سرمایه داران غرب دردست دارد"( صفحه 17، شماره 12 " امروز ما") واین امررا یکسره نا دیده بگیریم که سلطه امپریالیزم برکشورهای عقب مانده خودعامل مهمی برای ابقاءودوام نظام استثمارگرانه حاکم برکشورهای امپریالیستی هست؛ باید حکم نمائیم که امری بنام همبستگی مبارزاتی میان خلق های تحت ستم دنیا وخلقهای کشورهای امپریالیستی وجود ندارد،زیرا که اتباع کشورهای امپریالیستی همه امپریالیست های غارتگراند وهمه دشمن خلق های تحت ستم جهان.

قشر اشرافیت کارگری را – که لنین درزمان حیاتش ، آنرا شناساندوافشاء نمود- نباید همچون کل طبقه کارگر بمثابه یک طبقه اجتماعی درکشورهای امپریالیستی ، درنظرگرفت . درست است که سطح فقر مطلق توده های تحتانی کشورهای تحت سلطه

امپریالیزم ، به مراتب نسبت به سطح فقر مطلق توده های تحتانی کشور های امپریالیستی پائین است وازین زاویه کل اتباع کشورهای امپریالیستی سطح زندگی بسیار عالیتری نسبت به اتباع کشورهای تحت سلطه دارند . اما از جانب دیگر سطح فقر نسبی توده های تحتانی جوامع امپریالیستی ، یعنی ثروت بالایی های شان ، به هیچ وجهی کمتر از سطح فقر نسبی توده های تحتانی کشورهای تحت سلطه نیست . اما مهمترازین موجودیت مناسبات تولیدی سرمایه دارانه درکشورهای امپریالیستی یعنی : 1/ مالکیت خصوصی سرمایه داران بر وسایل تولید و خلع ید بودن وسیع و کامل توده های کارگرازین وسایل؛ 2/ کنترل انحصاری سرمایه داران برروند تولید اجتماعی و کارگری مزدوری صرف برای کارگران؛ و3/ تصاحب کل محصول اجتماعی توسط سرمایه داران واستحقاق صرف دریافت مزد برای کارگران، یک امر مسلم و غیر قابل انکاراست . لذا طبقه کارگرکشورهای امپریالیستی ، نه یک طبقه کاپیتالیزه شده ، بلکه یک طبقه کارگر حقیقی و یک طبقه تحت استثمار است .

نظام امپریالیستی با نفوذ و سلطه برکشورهای عقب مانده ، نه تنها سلطه نظامی بلکه سلطه اقتصادی ، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود را نیز براین کشورهای اعمال می نماید و ساختار طبقاتی – اجتماعی این جوامع را درمطابقت با سرشت و منافع خود شکل می دهد . امپریالیزم با صدور سرمایه ، غارت منابع طبیعی وفروش کالاهایش در کشورهای تحت سلطه ، سرمایه داری دلال را به وجود می آورد، فیودالیزم کهن را به نیمه فئودالیزم تحت انقیاد خود مبدل می نماید و به این ترتیب طبقه کارگر را ایجاد می نماید.

درحال حاضر، استعمارگری کهن امپریالیست ها عمدتا به استعمارگری نوین مبدل گردیده است . دراستعمار نوین ، کشورهای تحت سلطه امپریالیزم از لحاظ دیپلماتیک از استقلال و آزادی برخوردارند، اما وابستگی های اقتصادی ، سیاسی ، نظامی وفرهنگی

این کشورها به امپریالیست ها، این استقلال وآزادی را به یک امرصرفا ظاهری مبدل نموده و درنتیجه ، سلطه امپریالیزم برجهان کماکان به موجودیت خودادامه می دهد .
ازین جهت است که مبارزه حقیقی برای حق تعیین سرنوشت یک ملت تحت سلطه " امپریالیزم" هیچگاهی نمی تواند یک مبارزه صرفا ملی علیه امپریالیست های خارجی باشد ، بلکه مبارزه ای است که هم امپریالیزم خارجی و هم ارتجاع داخلی دستیار امپریالیزم را باید آماج خود قراردهد . درشرایطی که کشور تحت اشغال مستقیم امپریالیزم خارجی باشد، مثل زمان حضور قوای " شوروی" در کشور، مبارزه ملی علیه امپریالیزم عمده شده ومبارزه علیه ارتجاع داخلی یعنی طبقات استثمار گر داخلی ، تابع آنست . اما درشرایطی که کشور تحت اشغال مستقیم امپریالیزم خارجی قرار نداشته باشد وسلطه امپریالیستی بصورت سلطه نو مستعمراتی یعنی سلطه ای توسط طبقات ارتجاعی استثمار داخلی ، اعمال گردد، مثل وضعیت فعلی افغانستان – مبارزه علیه طبقات ارتجاعی داخلی عمده می باشد و مبارزه علیه امپریالیزم خارجی بر محورآن پیش می رود . درهرحال و بویژه در شرایطی که سلطه نو مستعمراتی برکشور اعمال می گردد، نفی مبارزه طبقاتی علیه طبقات ارتجاعی استثمار گر داخلی کارگذار امپریالیزم به معنی نفی مبارزه علیه امپریالیزم است . درست به همین جهت است که در شرایط امروزی کشورما – به هرکشور تحت سلطه نو مستعمراتی دیگر- نه مبارزه طبقاتی – آنطوری که " ارزگانی " می گوید – بلکه نفی چنین مبارزه ای علیه طبقات ارتجاعی استثمار گر است که " خرسازی " استعمار جهانی یابه عبارت روشنتر امپریالیزم جهانی محسوب می گردد.
ازجانب دیگرمبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع داخلی باید یک مبارزه همه جانبه سیاسی ، اقتصادی وفرهنگی باشد . این مبارزه همان طوریکه سیستم سیاسی تحت سلطه امپریالیزم را مورد حمله قرارمی دهد، نظام فرهنگی ونظام اقتصادی تحت سلطه امپریالیزم را نیزباید آماج خود بسازد درواقع یک کشور تحت سلطه نو مستعمراتی فقط آن موقعی می تواند حق تعیین سرنوشت خود را به معنی حقیقی کلمه بدست آوردکه

**علاوه بر سلطه سیاسی امپریالیست ها از سلطه فرهنگی واقتصادی آنها نیزبه معنی واقعی کلمه آزاد گردد.ازین نظر طرح مبارزه علیه استعمار بدون مبارزه برای تطبیق یک نظام اقتصادی مستقل از سلطه امپریالیست ها ، یک طرح پوچ است ویا یک چنین باصطلاح مبارزه ای هرگز حق تعیین سرنوشت بصورت حقیقی بکف نخواهد آمد .**

**" ارزگانی " مثل اینکه با طبقه کارگر پدرکشتگی داشته باشد که شمشیر قلم را بر میدان جنگ صفحات شماره دوازدهم " امروزما" برافروخته وبا آن درصدد نابودی تام و تمام طبقه کارگر در جهان برآمده است، بدون اینکه خلل و گزندی به سرمایه داران " محترم " وارد گردد. او که در کشورهای امپریالیستی گویا به دلیل کاپیتالیزه شدن کارگران ، طبقه کارگر را با نوک تیز قلمش سرمی برد ، در کشور تحت سلطه ای مثل افغانستان ، یک قلم موجودیت آنرا انکار می نماید، نه تنها در سطح یک طبقه اجتماعی بلکه حتی در سطح یک فرد نیز !! ونه تنها کشور افغانستان را فاقد حتی یک کارگر معرفی می نماید ، بلکه " ملت " افغانستان را نیز لایق حتی داشتن یک پرولتر به مفهوم واقعی کلمه نمی داند !! " ارزگانی " برای اثبات عدم موجودیت حتی یک پرولتر درمیان " ملت " افغانستان وکشور افغانستان ، خیلی ساده به آوردن این دلیل اتکاء می نماید که در شرایط فعلی حتی یک کارخانه نیز درافغانستان وجود ندارد .**

**اولا، این گفته که درشرایط فعلی در افغانستان حتی یک کارخانه وجود ندارد، یک حرف نادرست و غلط است . گرچه تعداد زیادی از کارخانجات کشور ، بویژه در جریان جنگهای چهار سال اخیر از میان رفته است، اما کارخانجات معدودی همچنان پابرجاست . فابریکه کودوبرق مزارشریف فعلا نیز فعال است و تقریبا در حدود پنج هزار کارگر وکارمند دارد . همچنان در شهر مزار شریف یک شرکت ساختمانی به فعالیت مصروف است که شاید تعداد کارگران آن بیشتر از دوصد نفر باشد . سیلوی پلخمری فعال است و همچنان بندرهای برق در نزدیکی این شهر به تولید برق ادامه می دهند . بندرهای برق ماهیپر ، نقلو، سروبی و درونته فعال اند . برعلاوه در شهر هایی مثل شهر غزنی کارخانجات خورد**

**و کوچک نجاری، صابون سازی، کشمش پاکی وغیره به تازگی درحال فعال شدن هستند .**

**ثانیا، کارگران صرفا درکارخانجات نیست که وجود دارند . کارگران معادن ، کارگران بخش تجارت و کارگران وسایل ترانسپورتی نیز بخشی از طبقه کارگر کشور اند .**

**کارگران معادن فعلا در کشور به شدت معدود شده اند و شامل کارگران ریاست تفحصات نفت و گاز، ریاست حفظ و مراقبت پایپ لاین ها و مدیریت عمومی پایپ لاین ها درشهر های مزار شریف و اطراف شبرغان می شوند کارگران بخش تجارت نیز گرچه محدود اند ، اما به هر حال بخشی از کارگران کشور را تشکیل می دهند . کثیرالعده ترین بخش کارگران افغانستان ، فعلا کارگران وسایل ترانسپورتی اند که موجودیت آنها در سطح کل کشورمشهود است .**

**اگر موضوع را در سطح " ملت " افغانستان در نظر بگیریم ، می بینیم که تعداد زیادی از آوارگان افغانستانی در اطراف واکناف جهان بویژه در دو کشورهمسایه ایران و پاکستان، یابه قسم فصلی ویابه قسم دائمی به کارگری مشغول اند . چه کسی غیراز" ارزگانی" ورفقای کارگردشمنش می توانند موجودیت مراکز کارگری مهم کارگران افغانستان را در فابریکه های سنگ بری ایران و معادن ذغال سنگ در بلوچستان پاکستان، یکسره مورد انکار قرار دهد . بویژه، تا آنجائیکه به " تیکه داری" مبارزه برای حقوق انسانی هزاره ها مربوط است، کارگران افغانستان درمعادن ذغال سنگ بلوچستان پاکستان ، که اکثریت آنها را کارگران هزاره تشکیل می دهند نباید مورد بی لطفی " نمایندگان انحصاری " ملیت هزاره قراربگیرند. اگر این تیکه دار صاحبان به علت مصروفت های زیاد شان در توزین بسیار دقیق شعور مائوئیست ها در سطح نخودی ونیم پله نخودی ، نمی توانند قدم رنجه فرمایند و حال و روزگار " برادران " هزاره شانرا درین معادن از نزدیک ببینند ، لااقل این قدر زحمت را باید متقبل شوید که دو شماره از نشریه " کارگران سخن میگویند " را که از سوی این کارگران نوشته شده و به مناسبت اول می در یازدهم**

ثور سال گذشته ویازدهم ثور سال قبل ازآن توسط حزب کمونیست افغانستان، به مسئولت کارگران نویسنده مضامین شامل در متن آنها ، منتشر گردیده اند ، مطالعه نمایند!! بلندی ونابلندی شعور این کارگران را " ارزگانی " و رفقایش ، یقینا اندازه گیری خواهند کرد؛ اما باید توجه داشته باشند که در این مورد نیز از مقیاس " نخود ونیم پله نخود " کار نگیرند و از مقیاس طول استفاده نمایند ؛ که اگر با متروسانتی متر ممکن نبود لااقل ملی متررا مورد استعمال قرار دهند !!

" ارزگانی" نه تنها موجودیت طبقه کارگر و همچنان موجودیت طبقه سرمایه دار را درکشور قبول ندراد ، بلکه درکل ، موجودیت تضاد طبقاتی در جامعه افغانستان را رد می نماید و تکیه مبارزاتی برآنرا جنگ " خرسازی " جوامع برای حاکمیت متکی به سیاست استعمار جهانی به حساب می آورد . ازین قرار موضوع صرفا بر سرموجودیت و عدم موجودیت طبقه کارگر درافغانستان نیست، بلکه " ارزگانی "موجودیت طبقه ایرا به " دهقان " ودرمقابل آن طبقه ایرا بنام " فیودال " وتضاد طبقاتی میان این دورا نیز قبول ندارد. حالا که به این ترتیب نه سرمایه داری درافغانستان وجوددارد ونه فیودالیزم – ودقیق ترنیمه فیودالیزم- ، پس سیستم اقتصادی موجود در جامعه ، کدام سیستم است ؟ واضح است که هیچ سیستمی !! درینجا سیستم " میستمی" وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد " فاجعه اجتماعی و سیاسی یک ملت است که هست وبود جامعه را خشکانیده است. "!؟ این فاجعه چیست؟ اززبان "ارزگانی" بشنویم : " مناسبات فرهنگی و عقیدتی وانحصار سیاسی بر مبنای عظمت طلبی های اجتماعی و قشری، با اتکاء برزیربنای استعماری"!

تصور نکنید که منظور از " زیر بنای استعماری " ، مناسبات تولیدی نیمه فیودالی و بورژوا کمپرادوری است؛ و منظوراز " زیر بنا " چیز دیگری است : " زیر بنای فاجعه اجتماعی مرا فقدان سرنوشت و خود ارادیت سیاسی وملی تشکیل می دهد . " !

توجه دارید که " جامعه شناس دانا " ی ما برای اقتصاد و سیستم اقتصادی ، پشیزی هم ارزش قایل نیست ، زیرا که " اقتصاد مال خراست " ! و وی کلا تلاش هایش را درین جهت متمرکزکرده است که صرفا دیگر " هزاره خر " محسوب نشود وانسان به حساب آید؛ گورهفت پشت پدرحق تعیین سرنوشت ملی ملیت هزاره ، خود مختاری هزاره جات و ... .

" ارزگانی" از فاجعه اجتماعی و سیاسی ملت افغانستان حرف می زند . کلمه " ملت " ورد زبان شماره های مختلف " امروز ما " و تمامی مقاله های مندرج درآنها است . این ملت " ملت گویی ، در کشور کثیرالملیتی افغانستان ، بویژه برای کسانی که درمورد حق و مسئولیت مبارزه بریا تامین حقوق یک ملیت تحت ستم ( ملیت هزاره ) دعوای انحصار دارند ، واقعا مسخره آمیزاست.

سرکار ظاهرشاهی دستور صادرکرده بود که : " هرکس از افغانستان ، افغان است." ازقرار معلوم " ارزگانی " ورفقایش تاحال ازین دستور مطابقت می نمایند؛ ولابد باید قبول داشته باشند که: " هرکس از ایران است ، آریائی است. " ، " هرکس از ترکیه است ، ترک است. " ، " هر کس از هندوستان است ، هندو است و ... . "

" ارزگانی " از ملت افغانستان واز حق تعیین سرنوشت آن درقبال استعمار حرف می زند ، و به این ترتیب وی افغانستان را نه یک کشور کثیر الملیتی ، بلکه یک کشور دارای ملت واحد به حساب می آورد . به همین جهت درتمام متن مقاله طولانی اش ، حتی برای یکبار نیز از موجودیت ملیت های مختلف درکشور حرفی به میان نیاورده است و درنتجیه درمورد حق تعیین سرنوشت ملیت های تحت ستم کشور درقبال شوونیزم ملیت حاکم نیز کاملا ساکت وخاموش باقی مانده است . در واقع به همین خاطر است که به جای صحبت روی " شوونیزم ملی " از " عظمت طلبی های اجتماعی وقشری " حرف میزند . براساس این چنین تحلیلی است که " ارزگانی " برای هزاره ها صرفا " حق حضور انسانی

درمیان ملت " را تقاضا دارد ونه حق تعیین سرنوشت به مثابه یک ملیت را . این موضوع را درین نوشته ، جداگانه به تحلیل وارزیابی خواهیم گرفت .

مضمون اساسی ومحتوای اصلی موضع "ارزگانی " در مورد حق تعیین سرنوشت "ملت افغانستان " در قبال استعمار ودر مورد مبارزه ضد استعماری ، موقعی بصورت بسیار مشخص وروشن خود را نشان می دهد که وی درمورد جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی افغانستان به ابرازنظر می پردازد و به دنبال آن راجع به جنگ های جاری درکشور صحبت می نماید:

" بیشتر از یک ونیم دهه است که خون یک ملت برای جنگ ایدیالوژیک استعماری جاریست . جنگ سرددر کشور من ، باشدیدترین برخورد، به پیروزی جهان غرب منجر گردید . هنوز از زخم های ملت خون جاری بود که جنگ د ربرابر "اسلامیزم" بازهم باید با خون ملت و انسان من تجربه می شد و تا پیروزی یک جناح باید من قربانی شوم . جنگ سردمیان عربستان وایران ،باقتل عام افشار بر جامعه هزاره آزمایش قهر آمیز خویش را بجا می گذارد . روس و هند وایران وغرب دروجود ملت من به رقابت جدید آزمایش قدرت دست می زنند" ( ص17 ، ش 12 " امروز ما" )

بلی ! از نظر " ارزگانی " ، جنگی که دردوران اشغال افغانستان توسط قوای سوسیال امپریالیزم شوروی ، درین کشور وجود داشته است ، جنگ ایدیالوژیک استعماری بوده است ؛ نه تنها ازیک جهت بلکه از دوجهت . یک جهت این جنگ " شوروی " و جهت دیگرآن " جهان غرب " بوده است که سر انجام با شدید ترین برخورد، به پیروزی جهن غرب منجر گردیده است . اینست موضع راستین این مبارزه ضد استعماری دروغین !

واقعا باعث تعجب است که یک وطن فروش این وطنفروش ونا پشیمان از وطنفروشی های سابقش، ازبرکت سازش وتبانی میان مرتجعین اسلامی و مزدوران "شوروی " سابق ، قادر می گردد که در ارگان نشراتی یک حزب به اصطلاح جهادی ، این چنین، جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی تمامی ملیت های کشوررا، لجن مال نماید. لابد، اینهم

نمونه ای است از " صداقت " " مزاری " در پاسداری از خون شهدای جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و "ایستادگی " وی درجهت دفاع از ارزش های این جنگ ضد استعماری.

مسئله این نیست که در جنگ مقاومت ضد " شوروی " در افغانستان تضادمیان دو بلوک امپریالیستی امریکا و " شوروی " سابق به هیچ وجهی دخیل نبوده است . خیر ، این تضاد درجنگ مذکور دخیل بوده وتاثیرات معین و مهمی برآن داشته است، اما درهرحال تضادعمده آن نبوده است . تضاد عمده این جنگ ، تضاد ملی مجموع ملیت های افغانستان از یکطرف و شوروی سوسیال امپریالیستی متجاوز واشغالگر از طرف دیگر بوده است . این تضاد عمده ، تعیین کننده ماهیت این جنگ بوده و آنرا بمثابه یک جنگ ضد استعماری جانبازانه یا بیشتر از دومیلیون کشته و معلول ، آوارگی ثلث نفوس کشور وویرانی گسترده دهات وشهرهای آن ثبت تاریخ نموده است. بشک ، این جنگ از جانب متجاوزین ، اشغالگران ومزدوران بومی شان ، یک جنگ تجاوزگرانه امپریالیستی بوده است .

" ارزگانی " عمدا از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی ومزدورانش درافغانستان – که خود نیز جزء آنها بوده – حرفی بمیان نمی آورد ودر مورد قهرمانی های مردمان افغانستان درجهت مقامت علیه این جنایات نیزساکت است. دلیل این امر روشن است. او درموقعیت و وضعیت امروزی نمی تواند ازورود تجاوزگرانه " قوای دوست " به افغانستان وحضوراشغالگرانه و جنایتکارانه تقریبا ده ساله آن درین کشور به دفاع برخیزد و لذا ناگزیز است گویا آنرا محکوم نماید.اما در طرف مقابل ، او فقط " جهان غرب " را قرار می دهد که گویا از جنگ " پیروز" بدر آمد . ازین نظر ، نقش افغانستانی های ضد "شوروی" درین میان ، صرفا و صرفا جنگیدن برای پیروزی " جهان غرب " بوده است . بناء دراین جنگ، طرف عادلانه و طرف غیر عادلانه ای وجود نداشته است، بلکه هردوطرف به عین سویه، موقعیت ووضعیت غیر عادلانه داشته اند. درواقع به همین

جهت است که او ازکشته شدن ومعلول شدن بیشترازدومیلیون وآوارگی ثلث نفوس کشور و ویرانی گسترده دهات وشهرهای آن دراین جنگ، بصورت مشخص حرفی هم به میان نمی آورد طرف متجاوزرا بروشنی محکوم نمی نماید و طرف مقاومت کننده را هم تقدیر. وبازهم در واقع به همین جهت است که او درمورد فجایع وارده برهزاره ها، بلافاصله پس ازتذکر فاجعه افشار از فاجعه قتل عام هزاره ها بعد از شکست قیام چنداول وهمچنان فاجعه لشکر کشی و سیع خروتی های پغمان وقطغن علیه هزاره جات و تلاش بی ثمر مسلح ساختن وردک ها علیه هزاره ها ونیزتلاش بی ثمر تحریک اهالی شمالی علیه هزاره ها با توسل به خاطرات تلخ دوران جنگ سقاوی ، درزمان تره کی وامین را، از صفحه اذهان مردمان کشور مشخصا هزاره ها پاک نماید. اماتاریخ این فجایع را به خونین ترین وجهش درخود ثبت نموده وتلاش برای پاک نمودن آنها از صفحات تاریخ بیهوده وبی حاصل است .

یک جنبه از برخورد " ارزگانی " در قبال جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان ، نشان دهنده خیانتی است که احزاب اسلامی جهادی و منجمله حزب وحدت اسلامی ، با تبانی و سازش با مزدوران " شوروی" سابق، به عمل آوردند و ازین طریق قلم عفو عمومی بر تمامی جنایات و فاجعه آفرینی های آنها کشیدند . طبیعی است که درجو این تبانی وسازش عمومی، " ارزگانی " بتواند به عنوان نویسنده ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی قلم فرسای نماید ومجال یابد که درچنین نشریه ای برای پوشانیدن جنایات دیروزی باند های وطنفروش وخائنی کوشش نماید که خود در دامان آنها پرورش یافته است .

اساسا به همین خاطراست که او، جنگی را که از یکجانب یک جنگ مقاومت ضد استعماری ( ضد سوسیال امپریالیزم شوروی) است وازسوی دیگریک جنگ تمام عیاراستعماری (سوسیال امپریالیستی ) بطور خیلی ساده وآسان یک جنگ ایدیولوژیک وآنهم یک جنگ ایدئولوژیک استعماری ازهردوجهت به حساب می آورد؛ توگویی آنچه

**درافغانستان وجودداشته عبارت بوده است ازجنگ ایدئولوژیک میان به اصطلاح کمونیزم شوروی از یکجانب وآنتی کمونیزم غرب ازجانب دیگر. اما درمورد جنگ ارتجاعی جاری درکشور یعنی جنگ بعد ازوقوع فاجعه" انقلاب " اسلامی:**

**آیا این جنگ واقعا آنطوریکه " ارزگانی" می گوید ، جنگی است علیه اسلامیزم؟ طرف اسلامیست درین جنگ چه نیروهای اند و طرف ضد اسلامیست ها چه نیروهائی؟**

**واقعیت آشکار اینست که جنگ جاری دراصل جنگی است میان اسلامیست های اخوانی وغیراخوانی، جنگ میان اخوانی های افراطی و اخوانی های باصطلاح معتدل ، جنگ میان اسلامیست های شیعی و اسلامیست های وهابی وجنگ میان اسلامیست های سابقه دار واسلامیست های تازه مسلمان شده ، پراگماتیست، التقاطی و یا پوششی. کل صف بندی این جنگ هم، مغشوش ودرهم وبرهم است و نشان دهنده آشکار بحران ایدئولوژیک – سیاسی ، تشکیلاتی ونظامی تئوکراسی اسلامی حاکم .**

**عوامل بیرونی و مداخلات خارجی ارتجاعی و امپریالیستی برزمینه این تضاد ها تاثیرمی گذارد و کل این وضعیت درهم وبرهم و مغشوش را مشروط می سازد .**

**قتل عام افشار، ازیک جهت (جهت عوامل خارجی) واقعا آزمایش قهر آمیزجنگ سردمیان عربستان وایران ( مراکز اسلامیزم وهابی و اسلامیزم شیعی در جهان ) بود . اما از جانب دیگر نباید فراموش کرد که این جنگ عمدتا جنگ میان اسلامیست های شیعی افغانستان واسلامیست های وهابی ومتحدین افغانستان شان بودکه با پیروزی اسلامیست ها ی وهابی و متحدین شان ، شیعیان هزاره و غیر هزاره افشار، ازبرکات " اسلامی " قتل عام و چوروچپاول وبی ناموسی های رذیلانه وددمنشانه جناح غالب " بهره مند" گردیدند.**

**علاوتا روشن است که روس، هندوغرب نیز– علاوه برایران وسعودی– درافغانستان، به " رقابت جدید آزمایش قدرت " دست زده اند. اما درین رقابت نقش پاکستان نباید به فراموشی سپرده شود، زیرا که میدان دار مستقیم جناح امریکا و سعودی درافغانستان**

**است درمورد اینکه " ارزگانی" نقش پاکستان رادرین رقابت ارتجاعی امپریالیستی از قلم می اندازد، مختصرا بایدگفت که : بخوان حدیث مفصل ازین مجمل !**

**رقابت میان دو جناح امریکا ،سعودی و پاکستان از یکطرف وایران، هند، روسیه و تاحدی هم فرانسه از طرف دیگر ، درافغانستان واقعا هم وجود دارد و به عنوان یک عامل مهم – یعنی عامل شرطی خارجی – باعث دوام جنگ فعلی می گردد .این رقابت حتی جناح بندی های درونی احزاب تئوکراتیک اسلامی را دامن می زند و تشدید می نماید .مثلا حزب وحدت اسلامی ، صرفا به دو شاخه اکبری وخلیلی تقسیم نگردیده است، بلکه شاخه خلیلی خود نیز به دو جناح معین تقسیم شده است . جناح عرفانی یکاولنگ و حکیمی غزنی یعنی جناح ملاهای عالی مقام نصری بیشتر به سوی ایرانی ها تمایل دارند، درحالیکه جناح خلیلی که خود وافراد دوروبرش، تعدادی از فرماندهان نظامی ودفاترکویته وپشاورحزب وحدت اسلامی را دربرمی گیرد، بیشتر بسوی امریکایی ها وپاکستانی ها تمایل دارند. در واقع اجبار" خلیلی" برای حفظ وحدت میان این دوجناح باعث میگردد که بعضا اینجا وآنجا افراد ودسته های شامل درجناح خود را تحت فشار قرار دهد تا آنها در مقابله با جناح دیگر، آنقدر پیش نروند ، آنقدر " تندروی " نکنند که حزب وحدت اسلامی سومی برای بوجود آمدن زمینه پیدا نماید .**

**البته درمتن اوضاع واحوال فعلی کشور، یک نوع جنگ توطئه گرانه " ضد اسلامیزم" نیز وجود دارد . این جنگ که عمدتا توسط مزدوران بومی " شوروی " سابق ونیز توسط بعضی از حلقات خارجی ، پیشبرده می شود، اساسا یک جنگ مستقل نیست ، بلکه جنگی است که در متن جنگ جاری میان اسلامیست ها پیش برده می شود . این جنگ ضد اسلامیزم هیچ چیزی نیست مگر تلاش برای دامن زدن هرچه بیشتر جنگ های ارتجاعی جاری میان اسلامیست ها ی گوناگون از یکجانب و کمرنگ شدن خاطرات توده ها ازجنایات دیروزی باند های وطنفروش مزدور"شوروی" سابق وارباب سوسیال**

امپریالیستی شان از جانب دیگر، باعث گردد که بگویند : " خدا کفن کش قدیم را بیامرزد . ".

درین نوشته ، درمبحث مربوطه اش ،نشان خواهیم داد که چگونه افرادی همچون " ارزگانی" ، سعی می نمایند از طرف گوناگون اختلافات میان اسلامیست های گوناگون را زنده نگه داشته و هرچه بیشتر تشدید نمایند، تا چهره ها ی جنایت کارانه دیروزی شانرا درعقب جنایات جاری مخفی نمایند . این نوع حرکت ، جنایتکاری ای به ادامه جنایتکاری های گذشته این افراد است و نقش معینی در ادامه جنگ های ارتجاعی جاری در کشور بازی می نماید.

" ارزگانی" جنگ جاری درکشور را جنگ رقابت میان قدرت های خارجی درافغانستان می داند، ولی از جانب دیگر درمورد جنگ کابل بیان می نمایدکه :

" جنگ کابل ،تصادم عقده هایی است که عصاره تاریخی بی عدالتی سیاسی واجتماعی یک ملت محسوب می شود . درکشوری عدالت نیست؛ درکشوری به هیکل وقیافه وزبان وفرهنگ یکدیگر توهین و اهانت وتمسخر صورت می گیرد . اوصاف " غول " و " خر " و " کله خام " ... معیاردید برای انسانیت دیگران است ... "( صفحه 22 ، شماره 12 " امروز ما" )

به این ترتیب ، وقتی ازعامل خارجی جنگ های جاری درکشور ( رقابت قدرت های خارجی) حرف زده می شود، همین عامل، عامل عمده و تعیین کننده به حساب آورده می شود؛ وبازهم وقتی از عامل داخلی این جنگ ، ازیک دیدخاص ، صحبت می گردد، بازهم ، همین عامل ، عامل عمده وتعیین کننده محسوب می گردد. . این دوآلیزم، ناشی از سردرگمی واغتشاشی است که درمورد تعیین دقیق عامل عمده وتعیین کننده جنگ جاری در کشور، درنزد" ارزگانی " ورفقایش وجود دارد . مضافا، آنچه " ارزگانی "، درمورد عامل داخلی جنگ های جاری درکشور می گوید، واقعامسخره آمیز و مضحک است .

**اولا: مسئله مناسبات غیر عادلانه میان ملیت های مختلف کشور را نباید همچون کلیت بی عدالتی در افغانستان به حساب آورد، زیرا که بی عدالتی درکلیت خود شامل مناسبات غیر عادلانه میان مردان وزنان و مقدم برآنها شامل مناسبات غیر عادلانه طبقاتی نیز می گردد .**

**ثانیا: مسئله مناسبات غیر عادلانه میان ملیت های کشوررا باید بصورت روشن وصریح وبه نام خودش مطرح نمود ، یعنی موجودیت شوونیزم ملی وستم ملی درکشور ونه تحت نام عام عدم موجودیت عدالت . عدم برخورد روشن درین مورد نه تنها د رمقاله ، " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " وجود دارد، بلکه در سراسر متون شماره های مختلف " امروز ما " ودرمقالات نویسندگان مختلف آن نیز مشهود است . به همین جهت است که " هزاره گرایی" های " امروزما" بیشتر شعاری و احساساتی است تا سیاسی وفرمولبندی شده و روشن .**

**ثالثا: مسئله شوونیزم ملی وستم ملی صرفا به مسئله نژادی ( هیکل وقیافه) و مسئله فرهنگی (زبان وفرهنگ ) محدود نمی گردد، بلکه مسایل اقتصادی، سیاسی، مذهبی و ... را نیز دربرمی گیرد. درمورد مسئله ملی که به یقین یکی از عوامل جنگ های جاری درکابل ودرمجموع کشوربوده وهست، باید بگوئیم که جوانب سیاسی واقتصادی و مذهبی آن بیشتر ازعوامل نژادی و فرهنگی اش در این جنگ ها نقش بازی نموده است.**

**رابعا: علیرغم اینکه مسئله مناسبات میان ملیت های مختلف کشور، یکی از عوامل جنگ های جاری درکشور را تشکیل می دهد، اما به یقین عامل عمده این جنگ ها بحساب نمی آید . همچنان که قبلا گفتیم عامل عمده این جنگ ها، اختلاف وتفرقه میان جناح های مختلف " اسلامیست " در کشوراست که ازلحاظ طبقاتی عبارت است از اختلاف و تفرقه میان باندهای مختلف فیودال – بورژوا-کمپرادور.درواقع به همین خاطراست که طرح مسایل ملی درین جنگ هاازدید ناسیونالیزم ارتجاعی وحتی ازدید ناسیونالیزم ارتجاعی سکتاریستی دردرون یک ملیت خاص – مثل ناسیونالیزم ارتجاعی سکتاریستی**

حزب وحدت اسلامی" مزاری " و" خلیلی" – صورت می گیردودرآخرین تحلیل نوعی استفاده جویی ازاحساسات ملی ملیت های مختلف کشور درجهت پیشبرد جنگهای ارتجاعی محسوب می گردد ونه چیزی در جهت احقاق حقوق حقه ملی ملیت های مختلف کشور وتامین تساوی و عدالت میان آن ها .

## وارونه سازي حقايق درمورد هزاره ها

"ارزگانی " درمورد هزاره ها مطالبی را در مقاله اش به رشته تحریردرآورده است که سزاواردقت ودرخور بررسی و ارزیابی دقیق است و نشان می دهد ، که این قلمزن از خودراضی را تا چه حدوحدودی باید بعنوان یک مبارز اصولی وجدی درراه تامین حقوق ملی هزاره ها به حساب آورد. ابتدا مطالب مطرح شده درمقاله را باهمان صورت مفصل آن نقل می نمائیم و بعد رئوس مطالب آنرا مورد توجه قرار می دهیم :

" سیاست برای ارباب وعوام هزاره ، بمثابه تماس به قفل دروازه جهنم حاکمیت بوده است و اشرافیت مذهبی سید فاضل ها و محسنی ها " قانون مندی دیگری بوده است که با پشتیبانی حاکمیت های سیاسی ، هم مغز هزاره را خالی نگه داشته است وهم جیبش را ! من درروابط اجتماعی ام با دیگر اقشار ملت به مبارزه احیای هویت انسانی خویش ضرورت درام . در مناسبات سیاسی و معادلاتی که من را " خربارکش " دیده اند، چطورممکن است که بر موجودیت مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم درمغز" خر " احترام قایل شوند ؟ ! وقتی با من می آیند وائتلاف سیاسی میکنند که به نیرو ضرورت داشته باشند، نه به شخصیت ومغز! تبعیض نژادی و جنگ روانی و سیاسی در برابر من تنها نبوده است: حاکمیت برای تبدیل کردن من به " خر بارکش " با تمام اقشار ملت جنگ روانی کرده است . اقشار ملت و من ، قربانی یک هدفی بوده ام که روابط انسانی را در درون معادلات سیاسی واجتماعی یک ملت نابود کرده است و یگانه قربانی این جنگ نحس ،

هزاره بوده است که حتی هویت انسانی خویش را نیز باخته است . درد من با " معیارهای پرولتری " این یا آن حزب مائوئیستی آنقدر بیگانه است که سیاست و حاکمیت یک ملت در طول یک قرن با انسانیت هزاره در کشورمطبوعش بیگانه بوده است . من را آنقدر هویت زدایی کرده اند که امروز وقتی می گوئیم سنی و اسماعیلی و اسلام، تکفیرم می کنند که خیانت به خدا و جامعه و تاریخ و تشییع و وحدت اجتماعی یک جامعه کرده اند ! چون هزاره را در درون خودش کشته اند و خودش را متنفرازخودش ساخته اند . صد سال است که من از خودم فرار کرده ام وتلاش داشته ام که غیر از هزاره چیز دیگری باشم . تادیدم که شیعه غیر هزاره مصئون از تمسخرو خیانت ودشمنی نظام سیاسی واخلاق حاکم برزمان است، هربعدم را خالی کردم وهرهویتم را مطابق به خواست دشمنان نابود کردم و صرف "شیعه " شدم تا باشد که هزاره نباشم و ازحمله وقتل عام و آوارگی و محرومیت فارغ باشم . بنام " غالی " و " چراغ کش " برعصمت وناموس فامیل و اجتماع تجاوز صورت گرفت و من خودم را فریب دادم که من را نمی گویند ، " اسماعیلی " را می گویند! چون احساس می کردم که تیغ حاکمیت ، هنوز" تشنه به خون هزاره " است و سیاهچال های دربار، لذت ناله ام را هنوزهم دردل دارد . وقتی دیدم ارباب هزاره را ظالمانه ترازمن چهارمیخ کردند، من دیگرحد پدرم بود که دربرابر " کوچی " چشمم را بلند کنم ؛ چون حاکمیت از من نبود، ولی برای نابودی مطلق حقوق من ، ظاهرا مدافع " کوچی " بود .

من ارباب مذهبی را بعنوان بت های اجتماعی خویش عبادت کرده ام و چهاردست وپا برای بوسیدن دستان شان تاکرسی مبارک شان حرکت کرده ام ؛ و تو حزب مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی که تا هنوز راه نرفته ای که به زمین بخوری – مرا محکوم می کنی که " سکتاریزم جعفری " من " ناسیونالیزم ارتجاعی هزاره " است و نمی تواند علل درد سنی واسماعیلی باشد، ولی من انسانی بوده ام که صد سال است در هربعد اجتماعی خویش ، از " خود " قرارداشته ام : هزاره سنی خودش را تاجیک گفته است و

هزاره شیعه ، باناشیانه ترین شکل شیعه گفتن ، هزاره بودن خویش را کش رفته است تا درجنگ قتل عام دسته جمعی، هرکدام حفظ هستی را برمفقود شدن تمام هویت های خویش ترجیح دهیم . من در بستر اجتماعی ای حرکت کرده ام که صد سال درآن خونم ریخته است و هویت ملی ، اجتماعی ، فرهنگی ، دینی ، مذهبی و انسانی ام دفن شده است . تشییع درباری ، بعنوان نظام حاکم برشعورواجتماعم ، گیوتینی بوده است که یاباید ارباب مطلق مذهب و جامعه ام باشد ، یا دراولین فرصت خونم را برای نابودی شخصیت و هویت ملی واجتماعی ام بریزاند. تابرای جامعه هزاره نماینده سیاسی انتخاب می شود ، متوجه می شوم که ازچهار نماینده ، سه تا شیعه است و تنها یکی هزاره است ؛ مذهب درباری ، یگانه هویت من درنظام سیاسی حاکمیتی است که قاتل اجتماع هزاره بوده است ؛ و تو ، مغرورانه برمن می خندی که به زمین خورده ام ، چون درعقب اشتباه من ، صد سال تحمیق مذهب دربار با پشتوانه مرگ آفرین سیاسی دربار بوده است ." ( صفحات 19 و20 ، شماره 12 " امروز ما " )

" جوالی شهر من بودم ، تبنگی شهرمن بودم ،گلخنی ، خبازی وهرآن کاری را که با معیار " پست فطرتی " ام لازم دیده بودند ، ازآن من بود ؛ خانه ام در قلعه شهادت و دشت برچی وافشار و کارته سخی و چنداول بود؛ لجن میان کوچه های محلم تعفن خاصی را برای محله هزاره نشین می داد که اگر احیانا می آمدند ، با اطمیان می گفتند که " خاک به سرش ، دهرچای که هزاره اس ، بویشام اس " ، و من هستی ام همین بود که تعفن کوچه ام ، تعفن وجودم بود ؛ شب که پول نان خشک را به دست آورده بودم ، چون شیر به سوی شکم ها ی گرسنه خانه ام قدم بر میداشتم و آنقدر غرور فتح خرید چند قرص نان سرم را به هوابلند می کرد که اصلا تعفن کوچه ام، نه چشمم را به خود جلب می کرد و نه شامه ام را آزارمی داد. چون کوچه ام ازمن بود ومن از کوچه ام بودم ؛ تعفن از من بود و من از تعفن بودم ... چون تعفن را برایم به هستی تبدیل کرده اند . من رالجنی ساخته اند که نفرت سیاست حاکمیت را در عینیت زندگی لجنی ام به واقعیت و به باور

دیگران تبدیل کنند . من را با " هزاره " گفتن از انسانیت شان بیرون می کشند ؛ و اما من هزاره هستم . انسانم و خوب می دانم که عاطفه چیست ؛ خوب میدانم که خشم وخیانت و جفا چیست ؛ به قیمت چپاول هستی ام می دانم که فقر چیست و احساس می کنم که شکم آماسیده آن ارباب گوشتخوار ، واین شکم چنگ و به کمر چسبیده من ، هردویش غیر طبیعی اند . به خوبی واقفم که مرا چگونه ازچشم ها انداخته اند ، خوب میدانم که وقتی یک انسان را درذهن ها می کشند ، چگونه ارزش برایش قایل اند ودرچشم ونگاه شان، چگونه حقارت من درذهن وباورشان خوانده می شود . می دانم که خودم "ننگ اجتماعی" هستم و نژادم دراعتقاد شان پست است و وقتی دردم را بیان می دارم ، خنده برلهجه هزارگی ام، احساس ودرک دردانسانی ام را از دیگران می گیرد... من را با " مغول زادگی " ازتبار آدم بیرون می کشند؛ با خون اجتماع من، دلال سیاست ومذهب می شوند ، وبا قتل عام جامعه من، دالرعرب را برای آبرونریختن " ریاض " درجنگ رقابتش با " تهران " به دست می آورند. من همینم که هر سیاست وهرهدف و هر خیانت با خون اجتماع من به سر می رسد؛ چون نه زنده ام ارزش دارد ونه قتل عام اجتماعی ام کسی محکوم می شود. ریاض وتهران هر قدر بین هم دشمن باشند، ولی برای کشتن اجتماع من ، خیلی به سادگی تصمیم مشترک گرفتند و می گیرند؛ چون من بی کسم : یا باید برده باشم و حلقه به گوش؛ یاباید قتل عام شوم. اگر ریسمان بردوشم نباشد سرم باید زیب کله منار باشد! عادت کرده اند که حاکمیت سیاسی، پشتیبان شکنجه و تحقیر اجتماعی هزاره است : اگر درعقب تبنگ بردهنش بکوبی که سی ودودندانش از دهانش پائین بریزند،هیچکس نیست که بگوید " چه کار کردی، بیرحم ؟!" چون میدانند که پولیس، در" ماموریت " مشت دیگری نیز به آلاشه هزاره می زند که چرا باعث قهر دیگران شده است !

... من همین بوده ام : آواره یک شهر، بی بنا ، یک کشور، ونفرین شده سیاست یک حاکمیت ، چون من ، بازمانده آن مردابی بوده ام که حاکمیت " عبدالرحمن" را به لرزه

درآورده بودند؛ بازمانده آن قیامی بودم که صرف خواهان عدالت سیاسی در این کشور بود؛ من فرزندکسی بودم که بر قلب سرباز امیر ، ضرب عدالت را وارد می کرد. مگر بزرگتر ازاین محکومیت می تواندوجود داشته باشد ؟ مگر حیثیت آزادیخواه شکست خورده ومتواری شده درنظام جباریت پیروز وفاتح، چیز دیگری جز حیثیت هزاره بوده میتواند؟ " ( صفحات 21 و 22 ، شماره 12 " امروز ما " )

" شما که تاکنون به مرحله درک و تحلیل فلسفه خویش نرسیده اید که همچون هر مستبدی ، در بینش خویش برای پدیده های اجتماعی نیز بخش بندی های کلی را به عمل می آورید و خیلی ها غیر علمی و یا لفاظی مغرورانه می نویسید : " ناسیونالیزم هزاره " !! واین بخش بندی ناشیانه پدیده های اجتماعی در " کلیات "و درنظرگرفتن حتی رابطه دیالکتیی مقولات عام و خاص درفلسفه مارکسیزم خودتان، باعث می شود که شما ، ناسیونالیزم هزاره " را درجوار " ناسیونالیزم تاجیک " و " ناسیونالیزم پشتون " قراردهید ! آیاجامعه هزاره را می توانید درشرایط کنونی وبا معادلات سیاسی واجتماعی یی که وجود دارد ، به مرحله تشکل سازمان ناسیونالیستی معرفی دارید ؟ چه فرق است میان اندیشه شما وآقای محسنی واکبری و سید فاضل وچند فقیر بینش اجتماعی دیگر ، که مقاومت اجتماعی یک خلق را برای بازیابی هویت انسانی ، اجتماعی ، سیاسی و تاریخی اش در درون یک ملت ، جنگ ناسیونالیستی یی معرفی می دارند که همه ناظراند که در فردای خویش به فاشیزم سیاسی تبدیل می شوند؟ ! محسنی بعد ازهفده سال رهبری درجامعه هزاره، بیشرمانه و ناترس می نویسد :" مغول زادگان"! یعنی که از تبار چنگیز و چنگیز هم که معلوم است کی بود و چه کرد ! ربانی می آید و در کشور بیگانه قتل عام افشار را با " کشتن بازماندگان ارتش چنگیز بیرحم " توجیه میکند ! مرا با " مغول زاده " و " اولاد چنگیز" ا زتبار آدم وانسان بیرون می کشند؛ ولی خود که همین اکنون شیادانه تر ا زچنگیز هم میهن خویش را قتل عام می کنند ، هیچ !! علت را می دانید که چرا این طور است؟ چون من در جامعه یی زندگی می کنم ، هویت زدایی شده ام .

درجامعه یی که هنوز مرا با بهانه وعقده تاریخی " اولاد چنگیز" قتل عام می کنند ، آیا" ناسیونالیزم هزاره " برای من مرحله تکامل اجتماعی تاریخی – سیاسی خیلی ها قبل نیست ؟ جنگ من با دیگران جنگ انسانی و جنگ بازیابی هویت های گم شده یک خلق فقیردردرون یک ملت است وشما مرا محکوم به " ناسیونالیسم" می کنید ! محسنی اگر چنین محکوم می کند ، هفت بلا به پشتش ، قضاوت ارتجاعی یک شیخ بیسواد ونامرد وخائن، بیشترازاین چیزدیگری بوده نمی تواند ، ولی تو که ما شاءالله اهل فلسفه دست اول جهانی ! تو مائوئیستی و شخصیت فلسفه علمی خویش را مافوق درک بشرمی دانی و مغزهای ضعیف وعقب گرایی چون ما ، اصلا صلاحیت آن را ندارند که این " فلسفه علمی و مترقی" شما را ورق بزنند؛ چون مائو آتش سوزانیست که شراره آن صرف دردستان نخبه گان می زیبد ! وقتی شما مرحله تکاملی اجتماعی من را درک نمی کنید ، که ناسیونالیزم برای من صرف یافتن هویت انسانی است ، سخت مغرورانه اشتباه نمی کنید که بعدا فتوا می دهید که " ناسیونالیزم هزاره" ... چیزی نیست مگر یک ناسیونالیزم سکولاریستی ؟ ! " وقتی شما ماهیت جامعه مرا از لحاظ تکامل اجتماعی نمی دانید ، باید همین فتوا را بدهید. وقتی من را کسی انسان نمی داند ، تا بعدا به مفکوره سکولاریستی یا تئولوژی من ارزش قایل شود ... "( صفحه 23 ، شماره 12 " امروز ما " )

چنانچه ملاحظه میشود مطالب نقل شده فوق ، بجای اینکه به عنوان مباحث سیاسی ، بصورت روشن و صریح و بدون ابهام مطرح گردد ، بیشتر به صورت لفاظی های مفصل به اصطلاح ادیبانه یک متن ادبی متناسب با یک نشریه به اصطلاح ادبی به رشته تحریردرآمده است . ازین جهت برخورد به یکایک جملات آن – چه جملات دارای مطالب نادرست و چه جملات احتمالا دارای مطالب درست – ، متن نوشته حاضر را بیش ازحد لزوم طولانی می سازد و لذا برای مامقدورنیست . از میان تمامی مطالب مطرح شده درجملات فوق ، صرفا روی سه موضوع اصلی مکث می نمائیم ، سه موضوعی که مضمون اصلی موقف گیری " ارزگانی " ورفقای همفکرش را درمورد هزاره ها تشکیل می دهد .

## 1 – دفاع از فیودال هاي هزاره :

" ارزگانی " ارباب وعوام هزاره را به عین اندازه از سیاست دور ومحروم نشان می دهد و ستم حاکمیت برآنها را نیز همانند قلمداد می نماید وحتی ستم وارده برارباب را ظالمانه تر به حساب می آورد . هردو جزء این موقف گیری، نه تنها غلط ونادرست است ، بلکه سخت ارتجاعی وحاکی از دفاع نویسنده از طبقه مرتجع و استثمار گر خوانین هزاره نیز می باشد .

درمورد محرومیت ارباب وعوام هزاره از سیاست ، باید ازدوجنبه ، به موضوع نگریسته شود : از جنبه سیاست موافق با حاکمیت وازجنبه سیاست مخالف با حاکمیت .

فیودال های هزاره درزمان عبدالرحمن خان به دو بخش تقسیم گردیدند : بخش مخالف با حاکمیت وبخش موافق با آن ،درست است که فیودال های بخش مخالف با حاکمیت عبدالرحمن ، بطوروحشیانه ای مورد سرکوب ، تاراج، چوروچپاول مالی وناموسی وقتل عام خاندانی قرار گرفتند . اما این" چهارمیخ کردن های ظالمانه " شامل حال تمام ارباب ها وخوانین هزاره نشد . درست درهمین زمان فیودال های مناطق غزنی ومناطق دیگری ازهزاره جات که با امیر خون آشام موافق بودند و به انحاء گوناگون وی را کمک نیز می رسانیدند ، مورد نوازش وی قرارداشتند وازوی تیول دریافت می نمودند ، یا لااقل تیول های سابقه شانراحفظ می کردند .

درزمان امارت حبیب الله خان پسر عبدالرحمن خان، خوانین هزاره بطور عموم مورد دلجویی دربار قرار گرفتند و بعضا موقعیت های معینی نیز دردستگاه حاکمه ودرنزد امیر بدست آوردند، مثلا خاندان سردار شیرعلی خان جاغوری . در زمان امان الله خان، خوانین هزاره درتماس وارتباط با حاکمیت قرار داشتند و بهرحال قرب و منزلتی نیز در دربار داشتند ، چنانچه افراد معینی از آنها درلویه جرگه پغمان شرکت نمودند .

درزمان جنگ سقاوی ، گرچه خوانین هزاره غرنی وجاغوری از همکاری فعالانه با امیرامان الله خان شانه خالی کردند ، اما خوانین بهسود فعالانه درجنگ علیه سقاوی ها شرکت کردند و تعدادی از خوانین سایر مناطق هزاره جات را نیز بصورت های گوناگون، در مقاطع مختلف ، به سوی این جنگ کشاندند .درواقع جبهه هزاره جات سهم مهمی در سرنگونی حاکمیت حبیب الله کلکانی ایفاء نمود، سهمی که درنهایت به نفع برقراری حاکمیت مجدد طبقه حاکمه ملیت پشتون در قالب سلطنت خاندان طلائی ، تمام گردید.

به همین جهت بود که درابتدای حاکمیت نادرخان، درحدود تقریبا بیست فرقه مشر اعزازی درمیان ارباب های هزاره و غیر هزاره شعیه وجود داشتند، مثل فرقه فتح، غلام نبی خان چپه شاخ ، سید احمد شاه ( بچه شاه نور) وغیره . بعد ها ، تعدادی ازین افراد ،مورد خشم وغضب نادرشاه قرار گرفتند وزندانی شدند که بعضی های شان مثل غلام نبی خان چپه شاخ درزندان جان باختند .

درطول دوران سلطنت ظاهرشاه ، خوانین هزاره جات در پیوند بادربار قرار داشتند . گرچه دردوره های معینی ، مثل دوره صدارت هاشم خان، این پیوند کم وبیش ضعیف بود ، ولی در هرحال وجود داشت و هیچوقت قطع نگردید . خانواده های مهمی از فیودال های هزاره مثل خاندان سناتور محمد علی خان از پنجاب دایزنگی ، خاندان فرقه فتح از بهسود وغیره ، نه تنها پایه طبقاتی فیودالی حاکمیت ظاهر شاه در هزاره جات را تشکیل می دادند، بلکه تا سرحد وکالت وسناتوری و فرقه مشری در دستگاه حاکمه نیز شرکت داشتند. خلاصه طبقه فیودال هزاره به مفهوم یک طبقه اجتماعی وبه معنی واقعی کلمه درحاکمیت ارتجاعی شرکت داشت و نه تنها در شورا وسنا، وکیل و سناتور، ودراردو تاسرحد فرقه مشر، منصبدار داشت، بلکه بعضا به مناصب وزارت نیز دست می یافت .

البته این درست است که شرکت فیودال ها ی هزاره در حاکمیت ارتجاعی، خیلی ضعیف بود ومثلا به شرکت فیودال های پشتون – که راس حاکمیت رادردست داشتند – قابل مقایسه نبود و موقعیت تحت ستم بودن ملیت هزاره حتی در همین مورد نیز تاثیرات

خود را برجای می گذاشت؛ اما درهرحال ، اتحاد فیودال های هزاره با فیودال های پشتون و فیودال های تاجیک و ازبک وغیره درقالب حاکمیت ارتجاعی وجود داشت و همین امر سلطه این حاکمیت بر تمامی کشوروتمامی ملیت های افغانستان را تامین می نمود .

باین ترتیب، شرکت سیاسی درحاکمیت ارتجاعی برای فیودال های هزاره هرچند محدود بود، اما کاملاممنوع نبودوقفل دروازه جهنم محسوب نمی گردید . حتی در برخورد با کوچی ها ، درموارد بسیاری ، میان فیودال های هزاره و ملک های قبایل مختلف کوچی، تبانی و سازش وجود داشت وازبرکت این تبانی و سازش، ملک های کوچی می توانستند ، حتی علاوه بر حفظ امتیازات ارضی سابقه ، امتیازات تازه ای نیز درهزاره جات بدست آوردند دونمونه ازین فیودال های هزاره ، یکی عوض خان تلخک ازسرآب غزنی بوده است و یکی هم "بچه ملنگ " ازلعل وسرجنگل ، که نه تنها چراگاه های وسیعی را دربدل دریافت تحفه های رفیقانه ناچیزی از ملک های کوچی ، به آنها تسلیم نمودند، بلکه حتی برای تصاحب زمین های زراعتی مردمان محل درلعل وسرجنگل توسط ملک های کوچی ، بطور مستقیم وغیر مستقیم ، تسهیلات فراهم کردند. یک نمونه دیگر، رجبعلی خان جاغوری بود که در دعوای مربوط به" جنگ جویی" درواقع طرف حکومت را گرفت و همین عامل وعوامل دیگری باعث گردید که جریمه کمرشکنی بر هزاره جاغوری از سوی حکومت تحمیل گردد .

پس ازکودتای هفت ثور1357 و پس ازتجاوز قوای سوسیال امپریالیستی برکشور، حاکمیت پوشالی و مزدوربورژواکمپرادوری کابل، درمیان هزاره ها نیزافراد خود را داشت ، نه تنها درسطح وزارت و حتی صدارت، بلکه درسطح حضور عالیترین ارگان های رهبری حزب دموکراتیک خلق و بعدا حزب وطن . فیودال های هزاره جات، درابتدا درموضع مخالف رژیم کودتا وارباب سوسیال امپریالیستی و متجاوزش قرار گرفتند؛ اما درسالهای بعد، اعلام مشی مصالحه ملی از سوی نجیب ازیکجانب وتصاحب حاکمیت سیاسی مناطق مختلف هزاره جات توسط روحانیون از جانب دیگر، دوعاملی بود که باعث گردید تعداد

**زیادی از خوانین هزاره جات در پیوند با رژیم پوشالی کابل قرار گرفته و نهادهایی را ازقبیل " شورای مرکزی ملیت هزاره " بوجود آوردند. بهرحال درین دوره نیز طبقه فیودال هزاره بمثابه یک طبقه اجتماعی ، نه تنها روی هم رفته حاکمیت سیاسی محلی درهزاره جات را بدست داشت، بلکه درحاکمیت سیاسی رژیم پوشالی کابل نیز شریک بود .**

**پس از وقوع فاجعه باصطلاح انقلاب اسلامی، طبقه فیودال هزاره، بمثابه یک طبقه اجتماعی و بخشی از طبقه فیودال کل کشور، یکجا با سرمایه داران بزرگ هزاره ، در وجود حزب وحدت اسلامی وحرکت اسلامی، درحاکمیت شریک بوده و هست. این مهم نیست که سران حزب وحدت اسلامی یا حرکت اسلامی ، خود از خانواده های خوانین و فیودال ها و یا سرمایه داران بزرگ هزاره برخاسته باشند ویا برنخاسته باشند؛ بلکه مهم اینست که خواسته های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی این دو حزب سیاسی – مذهبی، درنهایت تامین کننده منافع طبقاتی فیودال ها وسرمایه داران بزرگ شیعه و بخش مهمی ازهزاره ها بوده وبرای حفظ این منافع ، یا بعبارت دیگر حفظ نظام استثمار گرانه موجود به نفع اینها، خدمت می نمایند .**

**جنگی که بعد ازوقوع فاجعه باصطلاح انقلاب اسلامی، تحت رهبری این احزاب فیودال – بورژواکمپرادور پیش برده می شود ، جنگی است میان باندهای مختلف حاکمیت تئوکراتیک و حاکی از شرکت این احزاب اربابی در حاکمیت و نه درجهت خلاف آن . ازجانب دیگر، این ها درمناطق مختلف هزاره جات و سایر مناطق شیعه نشین افغانستان ، حاکمیت محلی را دردست دارند وافراد سرشناس وابسته به آنها ، درمناطق شان ، باصطلاح پادشاه برحال اند .**

**اما عوام هزاره : بخش بزرگی از عوام هزاره درزمان امیرعبدالرحمن خان تحت رهبری خوانین هزاره مخالف امیر، درجنگ علیه وی سهم گرفتند . این سهم گیری درجنگ ، یک حرکت فعال سیاسی بود ، هرچند ازلحاظ طبقاتی تحت رهبری فیودال ها به پیش**

رفت . درین موقع ، گویا این عوام ازدریچه مخالفت با حاکمیت امیرسفاک ، فعالانه به " قفل دروازه جهنم " سیاست جنگ انداختند، البته " جزای " آنرا نیز دیدند ، غارت ، چپاول وقتل عام وحتی کشیده شدن به بردگی .

باردیگر بخش بزرگی از عوام هزاره ، بازهم تحت رهبری خوانین شان، علیه حاکمیت حبیب الله ( بچه سقاء) وبه نفع تامین حاکمیت مجدد طبقه حاکمه ملیت پشتون جنگیدند. هدف سرنگونی حاکمیت حبیب الله کلکانی درین جنگ به دست آمد و خوانین رهبری کننده آن مناصب دولتی را بطور موقتی ویا دائمی به چنگ آوردند . طبیعی بود که عوام شرکت کننده دراین جنگ ، هیچ چیزی برای خود شان بدست نیاوردند چون برای خود شان نجنگیده بودند .

بارسوم عوام هزاره بازهم بصورت عمده تحت رهبری خوانین وروحانیون شان یعنی درواقع تحت رهبری طبقه فیودال ، درجنگ علیه رژیم کودتای هفت ثور و قوای متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی ، درپهلوی عوام سایر ملیت های کشور، فعالانه سهم گرفتند . عناصر مترقی این جنگ ، درابتدای این جنگ نیز نقش عمده نداشتند ودرسالهای بعد بنابه عوامل عینی وذهنی گوناگون، بطور روزافزون بیشتر وبیشتر تضعیف گردیدند درنتیجه این جنگ قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی درکشوراخراج شده ورژیم مزدور کابل نیز سقوط نمود؛ طبقه فیودال وسرمایه دار بزرگ هزاره که از سوی حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی نمایندگی می شوند، درحاکمیت ارتجاعی شریک شدند. عوام هزاره ، همانند عوام سایر ملیت های کشور، بازهم به خواسته های اساسی خود دست نیافتند، چونکه بازهم بصورت عمده ، برای خود وبرای منافع خود نجنگیده بودند.

فعلا، عوام هزاره درهزاره جات ، بصورت عمده ازجنگ های ارتجاعی جاری عملا گوشه گیری اختیار نموده اند، اما هنوزهم بخشا گوشت دم توپ این جنگ ها محسوب می شوند، وبرعلاوه درمجموع ازعوارض وصدمات جنگ های مذکور رنج می برند وکم وبیش مجبوراند باج دهی به احزاب اسلامی را ادامه دهند . عوام هزاره کابل ، درطول چهار سال

گذشته ، چه به اثر جنگ ها و تصادمات ذات البینی حزب وحدت اسلامی وحرکت اسلامی، و چه از لحاظ مورد تعرض قرار گرفتن توسط سیافی ها ، شورای نظاری ها ، گلبدینی ها و طالبان، رنج ها و زحمات زیادی را – همانند عوام سایر ملیت ها – متحمل شده اند وهمچنان متحمل می شوند. این ها ، البته درسطح وسیع تری نیز نسبت به عوام هزاره جات – و نه تمام وکمال – یا به دلخواه ویا از روی اجبار، به درون تصادمات وجنگ های ارتجاعی جاری کشانده شده اند و تلفات این جنگها را نیز با خون خود وفرزندان شان متحمل شده اند.

باتوجه به مسایل مطروحه فوق ، روشن است که سیاست ، نه برای ارباب هزاره همچون " حکم دروازه جهنم " غیر قابل تماس بوده و نه برای عوام هزاره .

اربابان از سیاست بازی های موافق حاکمیت بهره برده و امتیازات معین ومشخصی بدست آورده اند، کما اینکه از سیاست بازی های مخالف با حاکمیت که بعضا درسطوح معینی بآن دست زده اند، کم وبیش متزلزل گردیده اند . برعلاوه موقعیت اربابان درخود محلات شان ، بمثابه یک طبقه اجتماعی ، درهرحالتی عمدتا مورد تعرض حاکمیت قرار نگرفته است . حتی اصلاحات ارضی نام نهاد رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، فرصت نیافت که به هزاره جات راه باز نماید.

اما عوام هزاره چه درموقعیت شرکت در سیاست های موافق حاکمیت ، چه درموقعیت شرکت درسیاست های مخالف و چه درموقعیت برکنار بودن از حرکت های سیاسی فعال ، درهرحالت و درهروضعیتی درجایگاه مظلومین واستثمار شوندگان قرار داشته و همچنان قرار دارند.

نادرست است که بگوئیم ارباب هزاره ظالمانه تر ازعوام هزاره ویا حتی همانند آن ، توسط حاکمیت های ارتجاعی ، به چهارمیخ کشیده شده و می شوند. البته این درست است که ملیت هزاره در مجموع تحت ستم شوونیستی حاکمیت قرار داشته و همچنان قراردارد. اما خائنین ملی ، همیشه در میان هزاره ها وجود داشته و وجود دارند که درهمدستی با

شوونیزم حاکم عمل کرده و درتطبیق و اعمال ستم ملی برهزاره ها ، باشوونیست ها شریک و همدم بوده و هستند . این خائنین ملی از لحاظ طبقاتی یا نمایندگی طبقاتی ، درواقع همان طبقه اربابان بوده وهستند . چشم پوشی ازاین موضوع باعث شیوع یک نوع هزاره گرایی افراطی می شود، که درآن هیچ هزاره ای، منجمله هیچ ارباب هزاره ای، نمی تواند خائن به منافع ملی هزاره هاتلقی شود. دراین نوع بینش غیراصولی وراسیستی( نژادگرایانه)، که " ارزگانی" وهمفکرانش به افراط ازآن برخوردارند، خائنین به منافع ملی هزاره ها، انحصارا درمیان سادات و قزلباش ها و بیات ها( اقلیت های ملی ای که ازلحاظ سرنوشت ملی با هزاره ها شریک اند) جستجو می گردد وبرآن مبنا " تشییع درباری" علم می شود .

درست است که هزاره ها به تعداد زیاد جوالی و گلخنی وخباز و حمامی و سقاء و... بودند وهمچنان هستند ؛ اما درین مورددو موضوع اساسی را نباید نادیده انگاشت :

یکی اینکه ، این موقعیت های به اصطلاح پست اجتماعی شامل تمام هزاره ها نه، می شد، ونه، می شود. خوانین ، سرمایه داران، روحانیون عالیمقام وافسران کشوری و لشکری هزاره شامل در دستگاه حاکمه ارتجاعی ، دراساس ازین موقعیت های اجتماعی فاصله داشته اندو فاصله دارند. و به بیان روشنتر درتخالف وتضاد طبقاتی با این موقعیت ها قرار داشته اند و قرار دارند. این اقشار بالایی جامعه هزاره در پیوند با اقشاربالایی سایر ملیت ها ویکجا با آنها ، طبقات استثمارگر و حاکمه کل کشور را تشکیل می داده اند و تشکیل می دهند، که منافع طبقاتی شان در تخالف با منافع طبقاتی اقشار پائینی جامعه درکل کشور قرار داشته و قرار دارد و آنچه میان این دوبخش بالایی و پائینی اجتماعی وجودداشته و دارد ، تضاد طبقاتی انتاگونیستی بوده وهست ونه هم سرنوشتی کامل و یکسان درمیدان مبارزات سیاسی .

دیگراینکه، جوالی گری و خبارزی وسقاوی، کلاخاص هزاره ها نبوده وزحمتکشان سایر ملیت ها نیزدراین اقشارزحمتکش شامل بوده وهستند. نادیده گرفتن این موضوع

**ازجانب" ارزگانی" و رفقای همفکرش، باعث می گردد که آنها چیزی را بنام همبستگی ومبارزه مشترک زحمتکشان تمامی ملیت های کشور، اصلا به رسمیت نشناسند و در نتیجه تحت نام مبارزه ملی ، دشمنی میان زحمتکشان ملیت های مختلف کشورراادامن بزنند.**

**تضاد طبقاتی انتاگونیستی، نه تنها پایه واساس مبارزه طبقاتی میان بالایی ها و پائینی ها را درجامعه تشکیل می دهد ، بلکه باعث می شود که در رابطه با مبارزه ملی برای تامین حقوق ملی ملیت هزاره و سایر ملیت های تحت ستم دو مشی متضاد و مخالف هم وجود داشته باشد: یکی مشی مطروحه د رمقاله "ارزگانی " که کلا انعکاسی از مشی عمومی حزب وحدت اسلامی و احزاب مشابه آن است و دیگری مشی مطروحه توسط حزب کمونیست افغانستان .**

**مشی اول تحت نام مبارزه ملی برای تامین حقوق هزاره ها وسایر ملیت های تحت ستم ، تضاد عمیق طبقاتی اربابان فیودال و سرمایه داران بزرگ با زحمتکشان را نادیده می گیرد و مبارزه ملی را در خدمت تامین و حفظ منافع طبقاتی استثمارگران قرار میدهد وحتی همانند " ارزگانی"، با گستاخی و دیده درایی بی نظیر، تکیه بر منافع طبقاتی زحمتکشان را – که لازمه اش پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه استثمار گران است – " جنگ خرسازی استعماری " می نامد. این مشی در رابطه با حقوق ملی هزاره ها وسایر ملیت های تحت ستم ، ناپیگیر و متزلزل است و بهیچ وجهی درحد طرح خواستهای اساسی ملی آنها پیش نمی رود .**

**مشی دومی، مبارزه برای تامین حقوق ملی هزاره ها و سایر ملیت های تحت ستم را با مبارزه برای تامین حقوق زحمتکشان تمامی ملیت های کشور پیوند می دهد و این مبارزه با بمثابه بخشی از کل مبارزه انقلابی برای سرنگونی نظام استثمارگرانه و ستمگرانه نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی در نظر می گیرد. درین مشی مبارزه ملی برای تامین حقوق ملی ملیتهای تحت ستم تابع مبارزه طبقاتی زحمتکشان کل کشور است و متقابلا**

همدیگر را تکمیل نموده و بهم خدمت می نمایند . این مشی ، در رابطه با حقوق ملی هزاره ها وسایر ملیت های تحت ستم کشور پیگیراست و تامین حقوق اساسی ملی آنها را مد نظر قرار می دهد . درین مورد، درجای دیگری از نوشته حاضر، بازهم درنگ خواهیم کرد وموضع را به بررسی خواهیم گرفت .

## 2- بحث " تشییع درباري" ، يك بحث نادرست وخاينانه :

بحث " تشییع درباری" ، یکی از جنبه های اصلی مباحث شماره های مختلف نشریه " امروزما" را تشکیل می دهد ودرمقاله " ارزگانی " نیز روی آن تاکید جدی به عمل آمده است . این بحث ازجهات گوناگون ، غلط وغیر اصولی بوده و برعلاوه خاینانه نیز هست . زیرا که نتیجه آن چیزی جز دامن زده شدن هرچه بیشتر گرایشات نژادپرستانه وراسیستی بوده نمی تواند.

الف ) حقیقت این است که تشییع – چه در شکل مذهب جعفری و چه درشکل مذهب اسماعیلی – درافغانستان یک مذهب تحت ستم بوده است و همچنان تحت ستم قرار دارد . تشییع ازلحاظ اینکه هیچگاهی درافغانستان به عنوان مذهب رسمی دولتی پذیرفته نشده است، اساسا نه توانسته است تاحال شکل درباری را بخود بگیرد.

امااگر منظور از " تشییع درباری " ، حضور و شرکت اربابان مذهبی ( روحانیون ) دردستگاه حاکمه دولتی باشد، باید بگوئیم که درگذشته ، این حضور وشرکت ، تابعی از حضور وشرکت اربابان فیودال غیر روحانی ، دردستگاه حاکمه بوده و هیچگاه، شکل اصلی نمایندگی از هزاره ها در دستگاه مذکور را بخود نگرفته است .

اگر بدرستی دقت نمائیم ، متوجه می شویم که سلطه طبقاتی فیودال های هزاره بر رعایای شان ، از لحاظ قوانین دولتی رسمیت داشته و دولت حافظ و پاسبان این سلطه بوده است . اما سلطه اعتقادی – اجتماعی مذهبی روحانیون شیعه بر رعایای مذهبی شان ، به لحاظ غیر رسمی بودن تشییع درافغانستان ، نمی توانسته از لحاظ دولتی شکل

قانونی داشته ودولت حافظ و پاسبان این سلطه محسوب گردد . درواقع به همین جهت بوده است که روحانیون کمتر از خوانین درپیوند ارتباط با دربار قرار داشته اند . درآن مواردی که این چنین پیوند وارتباطی وجود داشته است ، می بینیم که بازهم موقعیت فیودالی و خاندانی روحانیون نقش بازی نموده و مهمتراز موقعیت مذهبی آنها ، پیوند وارتباط با دربار را بوجود آورده است ؛ مثلا خاندان سید کیان در میان اسماعیلی ها و به درجه پائین تری از آن ، خاندان آقای رئیس بامیان درمیان شیعیان جعفری مذهب . این چنین پیوند ها وارتباطاتی با دربارهم البته بیشتر بعد از اختتام دوره صدارت داود خان وآغاز دوره " دموکراسی تاجدار" ظاهرشاهی بوجود آمد و قبل ازآن روحانیون شیعه در دربار چندان راهی نداشتند .

دردوره " دموکراسی تاجدار" ظاهرشاهی و نیز دردوره " داودشاهی" ، روحانیون عالیمقام شیعه جعفری مذهب درکابل وسایرجاها، مثل آقایان حجت ، واعظ وشیخ محسنی با دربارروابطه و تماس داشتند، اما شریک اصلی دربار در حاکمیت محسوب نمی شدند . شریک اصلی ، کماکان وزراء ، سناتورها و وکلاء شورا بودند که بغیراز پسر آقای رئیس یکاولنگ بقیه همگی از جمله مقامات فیودالی غیر روحانی بودند . البته در میان اسماعیلی ها که موقعیت فیودالی خاندان سید کیان و موقعیت رهبری مذهبی شان درهم گره خورده است ،پیوند وارتباط با دربار بصورت مشخص شکل فیودالی – روحانی داشته است . علاوتا روحانیونی مثل بلخی ، عالم، مصباح ، ناصر، بلبل وغیره کم وبیش درمخالفت با دربار قرار داشته اند ودرحرکت های سیاسی ضد دربار به درجات مختلف سهیم بوده اند .

تقیه دراجرای مراسم مذهبی توسط شیعیان ، قبل از دوره " دموکراسی تاجدار" به شدت وجود داشت. مثلا روحانیون شیعه جعفری مذهب در شهر کابل مراسم روزهای محرم وعاشورا را مخفیانه و درزیر زمینی ها برگزار می کردند و جرئت نمی نمودند آنرا علنی سازند ، زیرا که تشییع مذهب قانونی در کشور نبود و شیعیان در زمان امیر عبدالرحمن

خان بنام رافضی تکفیرگردیده بودند ، مورد چور، چپاول وتاراج وسیع قرار گرفته بودند و حتی به بردگی کشانده شده بودند .

خلاصه ، روحانیون شیعه در گذشته ، از لحاظ پیوند وارتباط با دربار همیشه در سطح نازلتری از اربابان فیودال غیر روحانی قرار داشته اند ، وبه این مفهوم ، چیزی بنام تشییع درباری وجود نداشته است . درارتباط با این وضعیت ، در قراء وقصبات نیز خوانین قدرت اصلی را در دست داشتند و روحانیون تابع و همکار آنها بودند . درواقع پس از وقت یابی و نیروگرفتن احزاب اسلامی، درجریان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بود که مقامات روحانی شیعی جعفری مذهب – اعم از هزاره وغیر هزاره – در قالب رهبری این احزاب ، زمام امور سیاسی هزاره جات را به کف آوردند و تشییع درباری - آنهم از لحاظ رسمیت یافتن این احزاب و نه رسمیت یافتن تشییع در کشور- کم وبیش مصداق واقعی پیدا نمود. ازین بابت حزب وحدت خلیلی و حزب وحدت اکبری از هم فرقی ندارندو این هردونسبت به حرکت اسلامی نیز موقعیت دیگرگونه ای نمی توانند داشته باشند . درین میان تفاوتی میان روحانیون شیعی هزاره جعفری مذهب وروحانیون شیعی غیر هزاره جعفری مذهب وجود ندارد و هردوگروه اساسا دارای موقعیت وموقف واحدی اند .

ولی حتی هم اکنون نیز تشییع – چه مذهب جعفری و چه مذهب اسماعیلی – از موقعیت رسمی کشوری محروم است و کماکان مذهب تحت ستم تلقی می گردد . هم اکنون نیز پیروان مذهب اسماعیلیه در کشور، از آزادی برگزاری مراسم مذهبی شان بر خوردار نیستند و همچنان شدیدا به تقیه متوسل می شوند . در مورد پیروان مذهب جعفریه گرچه وضعیت کم و بیش فرق می نماید، اما آنها نیز از آزادی مورد لزوم دربرگزاری مراسم مذهبی شان برخوردارنیستند و تاحال همچنان کم وبیش به تقیه می پردازند .

اطلاق صفت در باری به یک مذهب تحت ستم ناروا و نادرست است واین نادرستی نه تنها شامل گذشته می شود ، بلکه زمان حاضر را نیزدر برمیگیرد، صراحتا باید بگوئیم که اطلاق" تشییع درباری" به جناح اکبری در حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی شیخ

محسنی کاملا نادرست وغلط است . البته خود رهبران این دو حزب را می توان درارتباط با دربار ربانی، درباری و یا خادم دربار توصیف نمود؛ همچنانکه رهبران جناح خلیلی درحزب وحدت اسلامی را نیز میتوان درارتباط با دربارشورای هماهنگی ویادربار " حکمتیار " و " دوستم " درباری ویا خادم دربار بحساب آورد. اما تا جائی که به تشییع به عنوان یک مذهب مربوط می شود ، تا حال نه دربار " ربانی " و نه هم دربار " حکمتیار " ، بطور صریح وروشن، رسمیت این مذهب در سطح کشور را پذیرفته اند . هیچ سند رسمی ای وجود ندارد که این دودربار، بطور صریح وروشن، رسمیت مذهب جعفریه و مذهب اسماعیلیه د رکشور را، در پهلوی مذهب حنفی مورد قبول قرار داده باشند. موجودیت چند شیعه درباری را نباید با موجودیت " تشییع درباری " با هم یکی گرفت وچیزی را مطرح نمود که دراساس تا حال درافغانستان موجودیت نداشته است و ندارد . اساسا تا زمانی که نظام تئوکراتیک اسلامی در اشکال گوناگون سلطنتی ، اخوانی ، آخوندی و ... برافغانستان حاکم باشد، مذهب حنفی ، مذهب حاکم بوده وسایر مذاهب رسمیت کشوری نخواهند داشت و به این ترتیب تحت ستم خواهند بود . طرح مسئله رسمیت فقه جعفری درپهلوی فقه حنفی، یک خواست نادرست و غیر قابل تطبیق است ، زیرا که دریک کشور تطبیق دوقانون ممکن نیست وبرعلاوه چنین چیزی تا حال درهیچ مقطعی از تاریخ مسلمانان و درهیچ کشوراسلامی ، مورد تطبیق قرار نگرفته است . اقلیت های مذهبی فقط وفقط دریک صورت می توانند از تحت فشار مذهب حاکم نجات یابند و آن جدائی دین از دولت و برقراری نظام اسکولاریستی درکشور است .

ب ) " ارزگانی " ورفقایش اصطلاح " تشیع درباری " را بصورت راسیستی ( نژاد پرستانه) تفسیر می نمایند و آنرا خاص سادات و قزلباش ها و بیات ها به حساب می آورند . این نوع برخورد بطور خیلی صریح و روشن نادرست و غلط است .

البته درست است که اکثریت رهبران حرکت اسلامی شیخ محسنی و جناح اکبری از حزب وحدت اسلامی را در شهر کابل ، شیعیان غیر هزاره ( سادات و قزلباش و... ) تشکیل

می دهند. اما این واقعیت نمی تواند ، این موضوع را ثابت نماید که گویا اختلاف میان حزب وحدت اسلامی خلیلی از یکطرف و حزب وحدت اسلامی اکبری و حرکت اسلامی شیخ محسنی از طرف دیگر، اختلاف میان هزاره ها و غیر هزاره ها است .

اگر موضوع را در ارتباط با اختلافات گذشته میان گروه های سیاسی – مذهبی شیعی درکشور مورد توجه قرار دهیم ، در می یابیم که اختلافات امروزی میان حزب وحدت اسلامی خلیلی وحزب وحدت اسلامی اکبری ، درواقعیت امر ادامه همان اختلافات دیروزی میان سازمان نصر وگروه پاسداران است . چنانچه به روشنی می توان دید که تفاوت های بسیاراندک و جزئی، ترکیب افراد هردوطرف ، امروز نیز همانطوری است که دیروز بود. همچنان اختلافات میان حزب وحدت خلیلی وحرکت اسلامی شیخ محسنی در واقع ادامه اختلافات دیروزی میان سازمان نصر وحرکت اسلامی است ، با همان ترکیب و با همان ترتیب صف بندی متقابل دیروزی .

اگرموضوع را ازلحاظ ترکیب افراد شامل درهرسه گروه فوق الذکر، درسطح عمومی کشورونه صرفا درشهرکابل، مد نظر قراردهیم، می بینیم که هر سه گروه متذکره خصوصیت شیعی جعفری خود را حفظ کرده و هیچکدام صرفا شامل هزاره ها ویا سادات قزلباش ها نمی باشد. این مطلب نه تنها درمورد ترکیب صفوف این گروه ها، بلکه درمورد ترکیب رهبری آنها نیز صدق می نماید .

درحزب وحدت اسلامی خلیلی ، کسانی مثل شیخ حکیمی غزنوی از سادات، درترکیب رهبری سهم دارند وبرعلاوه در سطوح پائین تری یعنی در سطح رهبری های ولسوالی ها نیز افراد سیاسی – مذهبی غیر هزاره سهیم اند . صفوف حزب وحدت اسلامی خلیلی – که امروز درنقاط معینی از هزاره جات دیگر آشکارا بنام سازمان نصر یادمی گردد – نیز به هرحال شامل غیر هزاره ها می باشد.

درحزب وحدت اسلامی اکبری ، علاوه بر قزلباش ها وسادات، کساین چون شیخ زاهدی از علاوالدینی ، صالحی از ارزگان و افگاری از شهرستان شامل اند که ازجمله رهبران

این حزب به شمار می آیند و مناطق شانرا نیز دردست دارند . این افراد از جمله مؤسسین حزب وحدت اسلامی نیز می باشند. برعلاوه ، رهبری این حزب در دایکندی، جاغوری ، مالستان، قره باغ و مناطق معینی از سمت شمال، دردست هزاره ها قرار دارد. اگربه ترکیب صفوف حزب وحدت اسلامی اکبری توجه نمائیم ، می بینیم که اکثریت آنرا هزاره ها تشکیل می دهد و شیعیان جعفری و غیر هزاره در اقلیت قرار دارند .

حرکت اسلامی شیخ محسنی نیز یک گروه خاص قزلباش ها و ساداتی نیست . درین گروه ، هزاره هایی چون داکتر شاه جهان از جغتو، فاضل از قره باغ، دین محمد خان از چهارکنت وغیره شامل اند که هرکدام مناطقی راتحت کنترل دارندو حرکت اسلامی را درین مناطق رهبری می نمایند. می توان بصورت تقریبی حکم نمودکه اکثریت صفوف حرکت اسلامی محسنی را درهزاره جات ، شیعیان غیر هزاره تشکیل نمی دهند ، بلکه هزاره ها درآن اکثریت دارند .

اما مقدم بر مسایل فوق ، آنچه ازاهمیت اساسی برخورداراست، این موضوع است که هرسه گروه فوق الذکر از لحاظ برنامه سیاسی شان ، گروه های سیاسی – مذهبی جعفری اند و نه گروه های سیاسی – ملی هزاره گی. آنچه بمثابه خواست اساسی سیاسی هرسه گروه مذکوردراسناد اساسی شان درج است، عبارت است از رسمیت یافتن فقه جعفری درپهلوی فقه حنفی درکشور. درهیچیک از اسناد اساسی این گروه ها – وبه طور مشخص دراسناد اساسی حزب وحدت اسلامی خلیلی که درواقع همان اسناد اساسی حزب وحدت اسلامی اکبری است – خواست های ملی هزاره ها به مثابه یک ملیت اصلا مطرح نگردیده اند. ازین جهت هر سه گروه مذکور دراساس گروه های سیاسی – مذهبی شیعی جعفری اند وتفاوت درترکیب هزاره ها وغیر هزاره ها دررهبری ویا صفوف آنها ، کدام تغییر اساسی درین مورد به وجود آورده نمی تواند .

ازجانب دیگر هرسه گروه مذکور صرفا شامل تئوکراتهای شیعی جعفری مذهب اند و هیچکدام ازآنها شیعیان اسماعیلی وهزاره های سنی حنفی مذهب را درخود شامل

ندارند، نه تنها درسطح رهبری، بلکه حتی درسطح صفوف شان نیز این موضوع نشان می دهد که نه تنها حرکت اسلامی محسنی وحزب وحدت اسلامی اکبری نتوانسته اند تحت نام " شیعه " رهبریت سیاسی تمام هزاره ها را غصب وتصرف نمایند، بلکه حزب وحدت اسلامی خلیلی نیز حق ندارد چنین رهبریتی را ادعا نماید. درواقع رهبری سیاسی ملی هزاره ها به مثابه یک ملیت، فقط وفقط ازعهده یک نیروی سیاسی اسکولاریست برمی آید که بتواند ورای تقسیمات وبخشبندی های مذهبی جعفری ،اسماعیلی و حنفی درمیان آنها، براساس خواست های مشترک ملی کل ملیت حرکت نماید . تئوکراسی اسلامی، شمشیر برنده ای است که بجای طرح خواستهای مشترک ملی ملیت هزاره ، این ملیت را قطعه قطعه کرده وبصورت درد آوری به سه بخش مذهبی جداازهم تقسیم نموده است . به همین جهت است که مادرمقاله " تسلیم شدن برای مردن" مطرح کرده ایم که : " هرملیت خواه هزاره کم ازکم باید یک اسکولاریست باشد" . هرفرد و گروه ایکه ادعای مبارزه درراه تامین حقوق ملی هزاره ها را داشته باشد ولی از دامن تئوکراسی اسلامی دست برندارد، هرقدر هم قشنگ وعالی حرف بزند وهرقدر هم پر طمطراق وپرجوش وخروش شعار دهد ، درآخرین تحلیل آب به آسیاب نفاق ملی هزاره ها می اندازد وخادم و خدمتگار شوونیزم حاکم خواهد بود . ازین بابت ، حزب وحدت اسلامی خلیلی با حزب وحدت اسلامی اکبری ویا حرکت اسلامی محسنی کدام تفاوت اساسی وبنیادی ندارد ؛ همچنان که میان خلیلی و اکبری ومحسنی نیز ازین بابت ، تفاوت اساسی ای نمی تواند وجود داشته باشد .

ج ) یک موضوع نادرست دیگر ، در مبحث " تشییع درباری " ، این حکم است که گویا شیخ محسنی و یا فاضل وبلخابی بخاطر وحدت نژادی با ربانی و مسعود وسیاف ، به آنها پیوسته اند.

فاضل وبلخابی وجاوید و... سادات اند و سادات از لحاظ نژادی عرب و سامی اند . سادات درافغانستان صرفا با اقلیت ملی عرب وحدت نژادی دارند وبس . پشتونها ، تاجیک ها و

بلوچ ها آریایی اند، ازبک ها وترکمن ها ترک اند و هزاره ها ترک – مغول . سادات سامی نژاد با تاجیک های آریائی نژاد وجه مشترک نژادی ندارند که بر مبنای آن باهم نزدیک شوند .

البته یک روایت تاریخی درمیان مورخین پشتون وجود دارد که براساس آن ، پشتونها به قبیله ای از قبایل بنی اسرائیل نسبت داده می شوند .حتی اگر این روایت تاریخی را بپذیریم و برآن اساس پشتونها وسادات را ازیک نژاد واحد بحساب آوریم ، بازهم وحدت فاضل ها و بلخابی ها با دولت ربانی نمی تواند توجیه راسیستی و نژادگرایانه پیدا نماید، زیرا که این وحدت نژادی می بایست آنهارا به " طالبان" ویا " حکمتیار" نزدیک می نمود ونه به ربانی و مسعود.

شیخ محسنی از جمله فارسی زبانان قندهار است و فارسی زبانان قندهار قزلباش اند. قزلباش ها یکی از قبایل معروف ترک ایرانی اند که تعدادی ازآنهادرزمان نادرشاه افشاربه افغانستان آمدند ودرینجا متوطن شدند . " افشار" یکی از شاخه های قبیله قزلباش است و لذا افشاری های کابل نیز ترک نژاداند وحتی تا هم اکنون کم وبیش زبان ترکی شانراحفظ کرده اند .

همچنان بیات ها یکی از قبایل ترک نژاد ایرانی اند که وطن اصلی آنها در خراسان ایران می باشد. یک شاخه ازین قبیله درزمان نادرشاه افشار، به دلیل سرکشی یا وی ، از خراسان ایران تبعید شده و به حدود غزنی آورده شدند که درسالهای بعد ازآنجا به کابل وجاهای دیگر نیز پراگنده شده اند .

اگر قزلباش ها وبیات های شامل در حزب وحدت اسلامی اکبری وحرکت اسلامی شیخ محسنی و مشخصا رهبران این دوحزب یعنی " اکبری" و " محسنی " برمبنای وحدت نژادی حرکت می کردند، باید با " دوستم " متحد می شدند و درقدم اول، وحدت و نزدیکی شانرا با" خلیلی " وقبل برآن با " مزاری " برهم نمی زدند .

درواقع ، همانطوری که وحدت " مزاری " و " خلیلی " با " حکمتیار" و " مجددی " نمی تواند دلیل ویا دلایل نژادی داشته باشد ، وحدت " محسنی " و "اکبری"با دولت ربانی نیز کدام مبنای نژادی ندارد .

د ) سادات ، قزلباش ها وبیات های که در هزاره جات بودوباش دارندویادرجاهای دیگری مثل کابل درجوار هزاره ها ویا درواقع یکجا با هزاره ها زندگی می نمایند، ازلحاظ مسایل ملی با هزاره هاهم سرنوشت اند وازتامین منافع ملی ملیت هزاره سودخواهندبرد. ما دامی که " ارزگانی"

و رفقایش ، نفاق میان دارودسته های تئوکرات جعفری مذهب را بصورت نفاق سادات و قزلباش ها و بیات ها از یکطرف وهزاره ها از طرف دیگر تفسیر می نمایند، درواقع خیانت بزرگی را درحق مبارزات ملی ملیت هزاره مرتکب می شوند . یقینا شوونیست های حاکم بر کابل و نیز شوونیست ها ی حاکم بر قندهار ، از نفاق میان هزاره ها و سادات و قزلباش ها وبیات ها سودمی برند و لذا تاجائی که می توانند آن را دامن می زنند و دامن خواهند زد. علم شدن مسئله " تشییع درباری " توسط " ارزگانی " ورفقایش، حرکتی است که مستقیما درخدمت این سیاست شوونیست ها قراردارد. آیا دمیدن بی مهابا وبی وقفه به ترومپت مبارزه سازش ناپذیرعلیه " تشییع درباری " توسط " ارزگانی " ورفقایش ، آنهم با تفسیر سخیفانه و شدیدا ارتجاعی راسیستی و نژادگرایانه، چیز دیگری جز دمیدن به آتش جنگ های ارتجاعی میان دارودسته های ارتجاعی تئوکرات اسلامی درهزاره جات، بوده می تواند؟ چه منفعتی از منافع ملی هزاه ها ، از طریق ادامه این جنگ ها ی ارتجاعی تامین خواهدشد؟

شعار مبارزه علیه " تشییع درباری " به آن صورتی که توسط " ارزگانی" ورفقایش مطرح می شود ، درحقیقت ، شعار مبارزه علیه تمامی سادات ، قزلباش ها وبیات ها است که توسط آن ها به خورد هزاره ها داده می شود.به این ترتیب شعار مذکور درخدمت استخوان شکنی میان زحمتکشان هزاره از یکطرف وزحمتکشان قزلباش وبیات وسید

ازطرف دیگر قرار دارد.. گفتن اینکه ارباب زمین دارهزاره با دهقان فقیرهزاره هم سرنوشت است، ولی دهقان فقیر هزاره با دهقان فقیرسید ویا قزلباش ویابیات باید دشمن خونی باشد، واقعا وجدان آلوده ای مثل وجدان" ارزگانی " می خواهدکه درصحبت های خصوصی ادعا دارد، علیرغم عدم قبول مائوئیزم و لنینیزم به مارکسیزم باورمند است . این " مارکسیزم راسیستی " مارکسیزم نیست ، بلکه چیزی از قبیل نازیزم است که نه در فردای خویش بلکه همین امروز، دربرخورد با اقلیت های ملی هم سرنوشت با ملیت هزاره ، فاشیزم سیاسی ای را نمایش میدهد که سه اقلیت ملی سید، قزلباش وبیات را " مثلث شوم " نام گذاری می نماید .

سید گرایی های فاضل ها وبلخابی ها یقینا یک خیانت شوم است، ولی راسیزم "ارزگانی" و رفقایش نیز چیز کمتری ازآن نمی تواند به حساب آید .

## 3 - حق خواهي دروغين براي هزاره ها :

" ارزگانی " درحق خواهی برای هزاره ها آنچنان خود را سرآمد فکر می نماید که کل روح وروان اجتماعی هزاره ها را در وجود شخص " شخیص " خود حلول یافته می یابد ودر همه جای مقاله خود بجای " هزاره ها " فردیت خود را می شناسد و " من " می گوید ! او خود را در" ما " ی ملیت نمی یابد، بلکه " ما "ی ملیت را در" من " خود خلاصه می کند ! " من " او نه تنها امروز هزاره ها را ، بلکه موجودیت آنها را درطول تاریخ نیز در بر می گیرد! ؟

امااین" عصاره "حق خواهی هزاره ها "موقعی که ازحقوق هزاره هابطورمشخص حرف میزند،روشن میسازدکه یک حق خواه دروغین ویک عصاره تقلبی حق خواهی است. اواز"مقاومت" اجتماعی یک خلق ... برای بازیابی ماهیت انسانی ، اجتماعی ، سیاسی و تاریخی اش در درون یک ملت " حرف می زند و شعارمیدهد که : " جنگ من با دیگران جنگ انسانی و جنگ بازیابی هویت های گمشده یک خلق فقیر در درون یک ملت است

" . ناله " ارزگانی " اینست که : " ... من را کسی انسان نمی داند ... " وبدین گونه آرمانش را " آرمان حضور انسانی خلق هویت زدایی شده ( هزاره ) دردرون یک ملت ( ملت افغان) " می داند و نه " چیز دیگری " .

جنبه مهمی ازین حق خواهی دروغین برای هزاره ها ، اعلام موجودیت ملت واحد برای کشورافغانستان است . " ارزگانی " بار بار از " یک ملت " حرف می زند .

وقتی افغانستان دارای یک ملت باشد ، واضح است که کشورتک ملیتی است و نه کثیرالملیتی . وقتی افغانستان یک کشور کثیر الملیتی محسوب نشود ، نمی تواند از موجودیت ملیت های مختلف پشتون وتاجیک وازبک وهزاره و ... درآن سخن بمیان آورد . درواقع بهمین جهت است که در سراسر متن طولانی مقاله " ارزگانی " ، حتی برای یکبار نیز از موجودیت ملیت های مختلف در افغانستان صحبت بعمل نیامده است . وبازبه همین جهت است که در سراسر متن طولانی مقاله " ارزگانی"، بازهم حتی برای یکبار از موجودیت ملیتی بنام ملیت هزاره سخن بمیان نیامده است . اواز " جامعه هزاره " حرف می زند وبرای هزاره ها صفات " خلق " و " خلق فقیر" و " خلق هویت زدایی شده " را " دلاورانه بکار می برد ، اما عمدتا و قصدا حاضر نیست که حتی برای یکباراز" ملیت تحت ستم هزاره " یاد نماید . این چنین موضع گیری ای ناشی از اشتباه در نگارش و خطا و سهو در بکار گیری کلمات نیست ، بلکه یک موضع گیری آگاهانه و مبتنی بر یک سیستم فکری در مورد بافت ملیتی جامعه افغانستان است .

" ارزگانی " موقعی که از پشتون ها ، تاجیک ها ، ازبک ها ، هزاره ها و ... حرف می زند ، ازان ها بنام ملیت های مختلف ساکن در افغانستان یاد نمی نماید . " جامعه شناسی " این جامعه شناس " مبتکر " و رفقای مبتکرترازخودش ، درین مورد از" اقشار ملت " حرف می زنند . یعنی، این " این جامعه شناسی " ، پشتون ها را دریک قشر از ملت افغان می داند، تا جیک ها را قشر دیگری، ازبک ها را قشر دیگری و بهمین ترتیب هزاره ها را نیز قشر دیگری . این نوع مفکوره درمورد بافت ملیتی جامعه افغانستان که آشکارا

نافی کثیرالملیتی بودن آن است ، تا حدودی به مفکوره تقسیم اهالی کشور به کاست های مختلف نزدیک است . درین نظام کاستی مورد قبول " ارزگانی " ورفقایش ، کاست هزاره جای کاست " نجس ها " ی هندوستان را می گیرد، چونکه بنا به روایت ایشان : " یگانه قربانی ... هزاره بوده است که حتی هویت انسانی خویش را نیز باخته است " !

این چنین است که " ارزگانی " موقع صحبت از حقوق هزاره ها ، از خواست حضورانسانی هزاره ها در درون ملت واحد افغان حرف می زند و نه از حضور ملی برابر ملیت هزاره در پهلوی سایر ملیت های برادر پشتون وتاجیک و ازبک و ... . دریک کشور واحد . او از بازیابی هویت انسانی ، اجتماعی ، سیاسی وتاریخی خلق هزاره صحبت بعمل می آورد، اما حاضر نیست روی هویت ملی ملیت هزاره ، انگشت بگذارد .

او مدام می نالد که " من را کسی انسان نمی داند " ، " مرا با " مفعول زاده " و " اولاد چنگیز" ازتبار آدم و انسان بیرون می کشند " و " من را خربارکش دیده اند " . او واقعا می پندارد که : " هزاره ... هویت انسانی خویش را ... . باخته است . " ؛ و براساس چنین موقفی است که نمی تواند این شهامت را درخود ببیند که اعلام نماید: هزاره یک ملیت دارای حق تعیین سرنوشت است . و آشکارا بگوید که چنین حقی را برای ملیت هزاره و هر ملیت برادر دیگر درکشور می خواهد. او آنقدر تحقیر شده است و آنقدر خود را خوار وذلیل می پندارد که حد اعلای خواستش اینست که " خر" محسوب نشود و ازتبار آدم و انسان بحساب آید . ازموقعیت یک چنین حقارت و ذلت ذهنی است که " ارزگانی " ، هراتهامی را به مفهوم اتهامی برای بیرون کردن هزاره از تبار آدم و انسان تلقی می نماید . " ربانی " وداردودسته اش ، با اعلام مفعول زاده بودن و اولاد چنگیز بودن ملیت هزاره ، می خواهد زمینه تاریخی ای برای سرکوب ملی ملیت هزاره فراهم نماید . اما انسان حقیر وذلیلی چون " ارزگانی " می آید و می گوید که آنها با این اتهام دروغین ، می خواهند هزاره ها را از تبار آدم وانسان بیرون نمایند!! مگر " ربانی " وداردودسته اش ، مغول ها و چنگیز را اولاد آدم بحساب نمی آورند ؟ !

برای یک هزاره ناسیونالیست اهل پاکستان " مغول " بودن و " چنگیزی " بودن ، مایه مباهات و افتخارمحسوب می شود؛ اما برای " ارزگانی " علامتی برای خارج دانسته شدن ازاولاد آدم و تبارانسان !! البته نه آن افتخار درست است ونه این حقارت ؛ اما بویژه ، این حقارت است که واقعا باید مایه ننگ وخجالت و سزاوار نفرت و انزجار دانسته شود .

آیا واقعا هزاره ها در چنان موقعیتی از خواری وذلت و زبونی قرار دارند که کسی آنها را در کشور خود شان انسان بحساب نمی آورد؟ آیا واقعا هزاره ها را باید مردمی به حساب آورد که از لحاظ تکامل تاریخی اجتماعی، در مرحله مبارزه برای تثبیت هویت انسانی شان قرار دارند وباید برای این امر مبارزه نمایند که اولا آدم بحساب آیند ؟ چه کسی ، واقعا چه کسی ، غیر ازیک هزاره دون صفت و ذلیل ، مثل " ارزگانی " ، می تواند درحال حاضر، تا آن حدی به توهین و تحقیر هزاره ها بپردازد که آنها را در موقعیت اولاد آدم ندانستن و انسان بحساب نیاوردن قرار دهد ؟ طرح خواسته ها وحقوق ملی هزاره ها یک موضوع است و تحقیر وتوهین آنها ، و آنهم به بهانه حق خواهی شان ، موضوع دیگری که اصلا در ضدیت با مبارزه برای حق خواهی آنها قرا ردارد ونه درخدمت آن .

یادآوری از گذشته های تلخ دوران بردگی عبدالرحمن خان – که حتی درهمان موقعش نیز فقط بخشی از هزاره ها را در بر گرفت و نه تمام شان را – برای یک هزاره گناه نیست و موقعی که بتواند درخدمت مبارزات ملی و طبقاتی فعلی قرار بگیرد مفید نیز هست . البته ملیت هزاره ، هنوز هم یک ملیت تحت ستم است ، اما دیگرنه برده است ونه " خر بارکش " . او ازهفده سال به اینطرف – ولو تحت رهبری مرتجعین – قلمرو ملیتی اش را تحت کنترل دارد، کنترلی که حتی در دوران لشکر کشی های " قوای دوست " ارزگانی ها نیز دوام کرد .

درسال 1358 هجری شمسی ، حاکمیت رژیم کودتای هفت ثور، در زیر فشار امواج مبارزات توده ای، در ظرف مدت کمتر از شش ماه ، در سراسر هزاره جات خاتمه یافت .

ازآن پس حتی قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی ، درطی حضور تقریبا ده ساله اش ، نیز نتوانست وضعیت هزاره جات را بطور کیفی تغییر دهد .

بعد ازاعلام " مشی مصالحه ملی " توسط رژیم مزدور نجیب ، علیرغم اینکه اکثریت فرمانده های نظامی گروه های ارتجاعی اسلامی در هزاره جات – همانند سایر جا های کشور- وارد مراودات پروتوکولی با رژیم گردیدند، اما این منطقه کماکان از حاکمیت مستقیم رژیم دور با قی ماند . پس از وقوع فاجعه " انقلاب اسلامی " ، یعنی درطول چهار سال گذشته ، هزاره جات همچنان در کنترل هزاره ها باقی مانده است . علیرغم خیانت کاری ها وتسلیم طلبی های روزافزون رهبران احزاب تئوکرات شیعی ، یک نکته مسلم است و آن اینکه : هزاره جات کابل نیست ، که " مزاری" ها بتوانند ارزان به " طالبان " تسلیم نمایند ویا " اکبری" ها بتوانند رایگان دراختیار " ربانی" و " مسعود" قرار دهند . موجودیت هزاره ، بعنوان یک ملیت دیگر یک امر مسلم است ، آنچنان امر مسلمی که حتی " مسعود " نیز نمی تواند " دلاورانه " همچون " ارزگانی " آنرا مورد تردید وانکار قرار دهد . این امر مسلم و مشهود و هویدا ، دیگر به هر حال مسئله حقوق ملی ملیت هزاره را – همانند حقوق ملی سایر ملیت های کشور – در میدان کارزار خونین افغانستان مطرح کرده است . حال ، هزاره ها فراتر ازآن قرار دارند که صرفا برای " خر " محسوب نشدن مبارزه نمایند. آنها باید برای بدست آوردن حق تعیین سرنوشت شان مبارزه نمایند، برای برسمیت شناخته شدن قلمرو ملیتی شان پیکار کنند و برای اینکه وحدت شان با سایر ملیت ها در یک کشوردواطلبانه باشد ونه اجباری، جدوجهد نمایند . شاید " خلیلی " و یا " اکبری " بازهم هوس نمایند که در بدل چند چوکی کلیدی و یا غیر کلیدی درحکومت کابل ، همانند غرب کابل ، از هزاره جات نیز بگذرند ، زیرا که نشستن در چوکی چندوزارت خانه و ریاست ویا مدیریت عمومی می تواند این را نشان دهد که آقایان " خلیلی " و " عرفانی " و " صادقی " و ... دیگر " خر " محسوب نمی شوند ، وهمین ایشان را ونیز " ارزگانی " را وافی وکافی است . اما امید واریم ، آینده به روشنی

نشان دهد که هزاره جات ، کابل نیست و آسان و ارزان فروختن و تسلیم دادن آن ممکن نیست .

" ارزگانی " برای هزاره ها بمثابه یک ملیت هیچ چیزی نمی خواهد ، زیرا که وی ، آنهارا یک ملیت بحساب نمی آورد، بلکه قشری از ملت واحد افغان محسوب می نماید . ازین جهت است که او هرگز وارد بحث مشخص در مورد حقوق ملی هزاره ها نمی شود. او در مورد حق تعیین سرنوشت " ملت افغان " در قبال استعمار- که مفهوم حقوقی آنرا از قول وی در مباحث قبلی نوشته حاضر دیدم – حرافی می نماید ؛ اما حتی یکبار نیز بحق تعیین سرنوشت ملیت های تحت ستم کشور در قبال شوونیزم حاکم وبحق هریک از ملیت های کشور برای وحدت ویا عدم وحدت داوطلبانه با سایرملیت ها دریک کشور ، اشاره می نماید . او حق خواه دروغینی هست برای هزاره ها ، که حق تعیین سرنوشت برای این ملیت را برسمیت نمی شناسد و در مورد حق آنها برای داشتن یک ایالت خود مختار ساکت و خاموش است و درحقیقت با حق خواهی درین مورد مخالف است . خلاصه ، او هیچ حق ملی ای برای هزاره ها برسمیت نمی شناسد وآنها را پست تراز آن بحساب می آورد که برای حقوق ملی شان مبارزه نمایند . بهمین جهت ، مطالب بسیار مشخص متن مقاله " تسلیم شدن برای مردن " در موردحقوق ملی ملیت هزاره راکاملا نادیده می گیرد و درمورد آن مسایل به بحث و اظهارنظر صریح نمی پردازد، ولی بطور غیر صریح وغیر مستقیم به تردید وانکار آنها مبادرت می ورزد .

" ارزگانی " در مورد ناسیونالیزم دیدغلط غیر اصولی ای دارد که ازفرط غیر اصولی بودن و غلط بودن ، جالب به نظر می آید . او می پندارد که هر ناسیونالیزمی درفردای خود به فاشیزم سیاسی تبدیل می شود و لذا قابل نکوهش است . بهمین جهت است که وقتی مادرمقاله " تسلیم شدن برای مردن " درمورد ناسیونالیزم هزاره می نویسیم ، وی می پندارد که بایک بخش بندی کلی ، ناسیونالیزم هزاره را درجوار " ناسیونالیزم " تاجیک " و " ناسیونالیزم پشتون " قرار داده ایم . او تفاوتی میان ناسیونالیزم یک ملیت تحت

ستم و ناسیونالیزم یک ملیت حاکم – که یک جنبه از آن اعمال شوونیزم بر ملیت های تحت ستم است – قایل نیست و ازین دید است که مطرح شدن "ناسیونالیزم هزاره " را درحق هزاره ها ودرحق خود ، اتهامی حاکی از نکوهش تلقی می نماید.

روشن است که دیدن هرنوع ناسیونالیزمی دریک بخش بندی کلی غلط ونادرست است . ناسیونالیزم یک قدرت امپریالیستی قابل کوبیدن است ، اما ناسیونالیزم یک ملت تحت سلطه امپریالیزم یعنی ناسیونالیزم آزادی خواه وضدامپریالیست چنین نیست ودر کل قابل تائید است ولازم است که دریک چوکات عمومی مبارزه آزادیخواهانه با آن متحد شد . همچنان اعمال شوونیزم ملیت حاکم بر ملیت های تحت ستم ، در یک کشور تحت سلطه چند ملیتی با ناسیونالیزم ملیت های محکوم که درواقع عکس العمل علیه شوونیزم حاکم است، از هم فرق دارد ونباید یکی گرفته شود. حتی درمورد ناسیونالیزم ملیت های تحت ستم، نباید درحد بخش بندی کلی متوقف ماند . درمیان یک ملیت تحت ستم ، هم ناسیونالیزم ارتجاعی می تواند وجود داشته باشد و هم ناسیونالیزم انقلابی . مثلا هم اکنون درمیان ملیت هزاره ، یک ناسیونالیزم ارتجاعی فیودالی – بورژواکمپرادوری وجود دارد که حزب وحدت اسلامی " مزاری " و"خلیلی" عامل و حامل آنست . همچنان یک ناسیونالیزم انقلابی دهقانی وجوددارد، که گرچه از لحاظ سیاسی تا هنوز ضعیف است ولی بهرحال مطرح گردیده است و ازلحاظ پایه اجتماعی خود گسترده تر و وسیع تر از ناسیونالیزم ارتجاعی است .

ناسیونالیزم انقلابی دهقانی قابل تائید است وبایدبا آن متحد شد.اما ناسیونالیزم ارتجاعی فیودالی- بورژوا کمپرادوری قابل تائید نیست وباید دریک چوکات کلی مبارزه ضد ارتجاعی درسطح کل کشور، علیه آن مبارزه نمود. اما کماکان بایددر نظر داشت که بعضی ازتاکتیک های مبارزاتی علیه ناسیونالیزم ارتجاعی ملیت تحت ستم یا از بعضی تاکتیک های مبارزاتی علیه شوونیزم ملیت حاکم، ازهم فرق می نماید ودرین مورد نیزلازم است که به یک بخش بندی مطلق کلی متوسل نشویم .

" ارزگانی" جامعه هزاره را هنوز از مرحله تشکل سازمان ، ناسیونالیستی عقب تر می داند، زیرا که آنها را یک ملیت بحساب نمی آورند، بلکه قشری از یک ملت محسوب می نمایند . اگر قرا راست که ملیتی بنام ملیت هزاره وجود داشته باشد، ناسیونالیزم این ملیت نیز می تواند موجود باشد و سازمان ناسیونالیستی ویا حتی سازمان های ناسیونالیستی آن می توانندعرض وجودکرده باشند و یا زمینه وپایه عرض وجود کردن داشته باشند . اما " ارزگانی " این مسایل را قبول ندارد بهمین جهت است که عبارت " ناسیونالیزم هزاره " را یک عبارت توهین آمیز محسوب می نماید وآنرا در ردیف عباراتی چون " هزاره خر" و " هزاره موش خور" و" مغول زاده " و" زاده چنگیز" قرار می دهد. اوازاینکه یک ناسیونالیست هزاره خوانده شود احساس توهین می نماید و فکر می کند مورد دشنام قرار گرفته است .

" ارزگانی " درک نمی نماید که حزب کمونیست افغانستان، ناسیونالیزم ارتجاعی وسکتاریستی حزب وحدت اسلامی " مزاری" و " خلیلی " را از یک موضع سیاسی کاملا مخالف با مواضع سیاسی " محسنی " و " اکبری " و " سید فاضل " موردنکوهش قرار می دهد . آنها ، این ناسیونالیزم را ازدید تئوکراسی اسلامی شیعی جعفری ، مورد ملامت قرار می دهند وحرف شان اینست که این ناسیونالیزم انحراف از خط انقلاب اسلامی و خواست برقراری حکومت اسلامی مبتنی براصل ولایت فقیه است . آنها همانند خود " ارزگانی " ، دریک بخش بندی کلی ، ناسیونالیزم را درکلیت آن مردود می دانند . آنها می طلبند که " پاکیزه گی " خط انقلاب اسلامی، بادورریختاندن هرنوع گرایش ناسیونالیستی محفوظ نگهداشته شود. خواست آنها وحدت " ملیت تشییع " است و نه وحدت ملیت هزاره .

اما حزب کمونیست افغانستان ، " ناسیونالیزم " حزب وحدت اسلامی " مزاری " و " خلیلی " را ازدید منافع ملی ملیت هزاره وازدید منافع زحمتشکان هزاره و زحمتکشان کل ملیت های کشور مورد ملامت ونکوهش قرار می دهد وعلیه آن مبارزه می نماید . ما

، این " ناسیونالیزم " را ، در برخورد با هزاره های اسماعیلی ،وسنی ، نفاق افگنانه و سکتاریستی می دانیم وآنرا به ضرر وحدت ملی ملیت هزاره ارزیابی می نمائیم . ما این " ناسیونالیزم" را تابعی ار تئوکراسی اسلامی شیعی جعفری بحساب می آوریم و آنرا وسیله ای برای جلوگیری از شگوفا شدن مبارزات ملی هزاره ها محسوب می نمائیم . ما ، این " ناسیونالیزم " را بخشی از ارتجاع حاکم بر کشور تلقی می نمائیم وآنرا دشمن زحمتکشان هزاره ودشمن ناسیونالیزم انقلابی هزاره به شمار می آوریم . ما ، این " ناسیونالیزم " را مدافع منافع فیودال ها و بورژوا کمپرادور ها و نوکر امپریالیزم وارتجاع جهانی می دانیم وازدید منافع زحمتکشان هزاره وزحمتکشان تمامی ملیت های کشور وبراساس مبارزه انقلابی تمای ملیت های کشور وبراساس مبارزه انقلابی تمامی خلق های کشور علیه امپریالیزم وارتجاع، علیه آن وهم قماشانش مبارزه می نمائیم . ما از هرناسیونالیست هزاره طلب می نمائیم که دست از دامن تئوکراسی اسلامی حزب وحدت اسلامی بردارد تا بتواند به مفهوم واقعی کلمه یک ناسیونالیست هزاره تلقی شود وبتواندآنقدر جرئت وشهامت سیاسی بیابد که از ناسیونالیست هزاره خوانده شدن احساس شرم وخجالت نه نماید وخود را توهین شده به حساب نیاورد . ما، از هر ناسیونالیست هزاره می طلبیم که یک ناسیونالیست انقلابی باشد ، یعنی ملیت خواهی اش را در خدمت تامین منافع زحمتکشان هزاره ، یعنی تامین منافع اکثریت بسیار بزرگ وعظیم این ملیت قرار دهد و نه در خدمت تامین منافع یک اقلیت استثمار گر ودرآخرین تحلیل خاین به منافع ملی هزاره ها .

ماازهر ناسیونالیست انقلابی هزاره می خواهیم که آگاه باشند ودرک نمایند که هر قدر برای رهبران تئوکرات حزب وحدت اسلامی خدمت نمایند ودرمواقع بسیار حساس زیر بازوی آنها را بگیرند، عاقبت از آنها چیزی جز " پدرلعنتی " بهره ای نخواهندبرد . ما از هر ناسیونالیست انقلابی هزاره می خواهیم که دست دردستان کثیف و خون آلود نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی ، این قاتلین بهترین فرزندان ملیت هزاره و سایر ملیت های

کشور ، نگذارند ودرک نمایند که آنها حتی در زیر درفش مبارزه برای حق خواهی هزاره ها ، از دشمنی علیه آنها وسایر ملیت های کشور دست برنخواهند داشت . ما از هر ناسیونالیست انقلابی هزاره میخواهیم که برنامه حزب کمونیست افغانستان درمورد تامین حقوق ملی ملیت های کشور – منجمله ملیت هزاره – را، که اصولی ترین و بهترین برنامه در سطح تمامی نیروهای سیاسی کشوراست ، از آن خود سازند و بر مبنای آن با حزب کمونیست افغانستان در مبارزه علیه امپریالیزم ، ارتجاع وشوونیزم منتحد شوند .

## دفاع ازتئوکراسي

" ارزگانی " به صورت جالبی از " تئوکراسی " دفاع می نماید :

" محسنی ها و سید فاضل ها از خون من می خورند وبا اتکاء برجامعه من است که بزرگ می شوند ؛ ولی برای خیانت کردن در برابر جامعه من ، برای نفع سیاسی جامعه خود ، یک لحظه درنگ نمی کنند . آیا این گناه تئوکراسی است یا فقدان سنت عدالت سیاسی برای اقشار یک ملت ؟ شما از عقب یک فقر بینش تاریخی واجتماعی است که می نویسید : " آنچه بر غرب کابل آمد، نتیجه اجتناب ناپذیر خط مزاری وحزبش بود . " شما از پاراگراف بالاتر پاراگراف پائین خود تان، خود را نقض می کنید . اگر به گفته شما که همچون سید فاضل ومحسنی داد می زنید : " قوت حزب وحدت مزاری را در کابل خلقی ها و پرچمی ها تدارک و سازماندهی کردند " ، چگونه می توانید بعدا این حق را بخود بدهید که بگوئید : " اساس تئوکراسی چه بعنوان یک سیستم ایدئولوژیک – سیاسی و چه بعنوان یک نظام حکومتی ، متضمن تفرقه وتشتت هزاه ها واخلاف وحدت ملیتی آنها است . " جنبش که قوت و سازماندهی آن متکی به کمونیست ها باشد ، آیا می تواند " تئوکراسی لقب گیرد ؟ " ( صفحه 24 ،شماره 12 " امروز ما " )

بطوری که معلوم است دفاع " جانانه " ای از تئوکراسی به عمل آمده است ، واین هم ذیلا دلایل " ثبوت " آن !

چرا درآنچه " محسنی " ها و"سید فاضل " ها و " اکبری " ها و همچنین" خلیلی " ها و" محقق " ها ، انجام می دهند ، تئوکراسی گناهی به گردند ندارد ؟

" ارزگانی " این " چرا" را توضیح نمی دهد ، او فقط می گوید که گناه اجرای این اعمال به گردن فقدان سنت عدالت سیاسی برای اقشارملت است ونه به گردن تئوکراسی .

اولا ، آنچه وجود دارد صرفا سنت فقدان عدالت سیاسی برای اقشارملت نیست ، بلکه نظام فاقد عدالت سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی وفرهنگی برای اقشار وطبقات جامعه افغانستان ،برای ملیت هاواقلیت های ملی این کشور وبرای دو پیکره جنسی مختلف ( زنان ومردان ) آن است . این نظام غیر عادلانه ، ازهمان روز اول به وجود آمدن خود تا حال – به استثنای چند سالی که از کودتای هفت ثور تا زمان اعلام مشی مصالحه ملی توسط نجیب مزدور را در بر می گیرد- از لحاظ ایدئولوژیک – سیاسی ، تئوکراتیک بود ه است ، البته دراشکال گوناگون تئوکراسی سلطنتی ، تئوکراسی قبیلوی ، تئوکراسی " جمهوری " واخیرا هم تئوکراسی آخوندی واخوانی .

آیا گناه قتل عام هزاره ها ، درزمان امیر عبدالرحمن خان را تئوکراسی اسلامی سلطنتی آن زمان به گردن ندارد ؟ مگر امیر خون آشام ، " سایه خدا درزمین " و " اولی الامر" محسوب نمی شد و از چنین موقعیتی باپشت گرمی ملایان تئوکرات حنفی مذهب ، حکم تکفیر" هزاره های رافضی " را صادر نکرد ؟ مگر جنگی که عبدالرحمن خان علیه هزاره هاپیش برد بصورت آشکارا و اعلام شده یک جنگ تئوکراتیک یعنی " جهاد مقدس علیه رافضی ها " اعلام نشده بود ؟

وامروز ، آیا غیر ازین است که" محسنی " ها و " سید فاضل " ها و " اکبری " ها – وهم چنان " خلیلی " ها و " محقق " ها – درجو تئوکراسی بازی حاکم ، صرفا با تکیه بر " صلاحیت " های تئوکراتیک شان است که گویا بر" مقام رهبران " تکیه زده اند؟ اینها غیر ازینکه آخوند اند، " صلاحیت" و " تخصص " دیگری درامور سیاسی واداره امور جامعه دارند ؟ این یک واقعیت کاملا روشن وواضح است که در تمامی اعمال و کردار و

گفتار اینان، تئوکراسی گناهکارهست، آنهم نه صرفا با " گناهان صغیره " بلکه با یک دنیا "گناهان کبیره " نیز !

مادرمقاله " تسلیم شدن برای مردن " گفته بودیم که : " آنچه بر غرب کابل آمد ، نتیجه اجتناب ناپذیر خطر مزاری و حزبش از یکجانب و وحدت کورکورانه ارتجاع چند قطبی حاکم در مجموع از جانب دیگر بود . " . " ارزگانی با حذف یکی از دوجنبه اصلی گفته فوق ، آنرا تغییر داده است ومدعی شده است که ما گفته ایم : " آنچه برغرب آمد، نتیجه اجتناب ناپذیر خط مزاری وحزبش بود" . او پس از ارتکاب این " ابتکار " مدعی می شود که ما حکم مانرا از عقب یک فقر بینش تاریخی واجتماعی صادر کرده ایم . این پرورده مدرسه " شورای مرکزی ملیت هزاره " و شاگرد " مجله غرجستان " ، خیلی به غنای بینش تاریخی و اجتماعی خود می نازد . از نظر این " بحر العلوم " بینش ، سایرین همه فقیر بینش اند وباید آنرا از جناب ایشان گدائی نمایند ! غرور بچگانه این مراهق ادبیات سیاسی ملیت تحت ستم هزاره ، "دلپذیر" است ، اما بشرطی که صرفا متوجه هم ملیتی های واقعی و یا تصوری اش نباشد و در بیرون ازآن محدوده نیز ، شهامت قد علم کردن" انسانی " را داشته باشد !

همچنان مانوشته بودیم که : " پایه اولیه زور وقوت حزب وحدت مزاری را درکابل خلقی ها و پرچمی ها تدارک دیده وسازماندهی کردند . " بهرحال ، مسئله بر سراین است که آیا گفته ما درست است یا نه ؟ اگر این گفته درست باشد ، یا فرض اینکه " محسنی" و " فاضل" نیز چنین بگویند ، نادرست نمی شود ؛ همچنانکه اگراین گفته نادرست باشد ،با عدم تائید توسط آنها ، درست نه خواهد شد . " ارزگانی " درمورد درستی ویا نادرستی گفته ما مطلب روشنی را بیان نمی نماید و فقط آنرا بصورت ناقص نقل می نماید .

اما، این یک واقعیت روشن و آشکار بوده است که : " پایه اولیه زور وقوت حزب وحدت مزاری را درکابل خلقی ها وپرچمی ها تدارک دیده وسازماندهی کردند " . " مزاری "

موقعی که به شهر کابل داخل شد ، یک فرد تنها بود و حزب وحدت اسلامی در شهر کابل شبکه تشکیلاتی ضعیفی داشت که شامل شبکه تشکیلاتی شهری مجاهدین مستضعفین و گروپ کوچک تسلیم شدگان نصری به رژیم نجیب یعنی گروپ " آقای ذکی" بود . اتکاء " مزاری " براین شکبه تشکیلاتی ضعیف نمی توانست کارساز باشد . او درتلاش برای نیرومند شدن فوری در شهر کابل ، مستقیما بر خلقی ها وپرچمی هائی متکی شد که مجموع سیاسیون ، منصب داران نظامی وافراد گروپ های مسلح آنها ، طبق احصائیه های منابع درونی خود حزب وحدت اسلامی ، یکهزار ودوصدنفر بوده اند . این نیرو، پایه اولیه زور وقوت حزب وحدت اسلامی مزاری را درکابل تشکیل داد وآنرا بطرف نیرومندی بیشتر وبیشتر تا سرحد دارا بودن یک نیروی نظامی دوازده هزار نفری در شهر کابل سوق داد . به همین جهت بود که "مزاری" ، برای اشغال چوکی وزارت اطلاعات حکومت اسلامی ، " خداداد بیخدا" را از سوی حزب وحدت اسلامی معرفی نمود و حتی اورا نسبت به ابوذر جاغوری ترجیح داد . همچنان ، به همین جهت بود که درطول سال 1371 جنرال رجب ، از پشت بی سیم مقر فرماندهی مرکزی نظامی حزب وحدت اسلامی درکابل ، فعالیت های نظامی گروپ های مسلح این حزب را درکابل اداره می نمود وبعد ها نیز برای مدت درازی تمامی پول وامکانات مالی" مزاری " برای خرید اسلحه و مهمات دراختیارش قرار می گرفت .

" ارزگانی " درمورد درستی و یا نادرستی ذاتی این حکم که : " اساسا تئوکراسی چه بعنوان یک سیستم ایدئولوژیک – سیاسی وچه بعنوان یک نظام حکومتی ، متضمن تفرقه و تشتت هزاره ها و خلاف وحدت ملیتی آنها است . " ، بصورت روشن و صریح چیزی نمی گوید ، اما معلوم است که آنرا قبول ندارد، درغیر آن از تئوکراسی دفاع نمی نمود.

تئوکراسی اسلامی متضمن تفرقه وتشتت ملی هزاره ها وخلاف وحدت ملیتی آنها هست ؛ درگذشته همیشه چنین بوده ودرآینده نیز همین سان خواهد بود . نظام تئوکراتیک

اسلامی ، ملیت هزاره را به سه بخش مجزای جعفری ، اسماعیلی وحنفی تقسیم نموده است وفقط اسکولاریزم می تواند ورای این تجزیه مذهبی هزاره ها حرکت نموده ووحدت ملیتی آنها راتامین نماید .البته "ارزگانی " این مسایل را نمی تواند بپذیرد، زیرا که از دید او ، هزاره ها هنوزبه مرحله مبارزه برای تامین وحدت ملیتی شان گام نگذاشته اند. آیا کمونیست ها می توانند پایه اولیه زور وقوت یک حرکت تئوکراتیک شوند؟ نه ، نمی توانند، در صورتیکه کمونیست های دروغین نباشندودرصورتی که حرکت تئوکراتیک ، یک حرکت تئوکراتیک التقاطی نباشد. اما درصورتی که کمونیست ها دروغین باشند ویا حتی ادعا های دروغین کمونیست بودن رانیز دورانداخته باشند ودرصورتی که حرکت تئوکراتیک التقاطی باشد، ممکن است که آن " کمونیستها" بتوانند پایه اولیه زور وقوت این حرکت تئوکراتیک را تشکیل دهند. این وضعیت در مورد خلقی ها و پرچمی ها و حزب وحدت اسلامی " مزاری" در کابل صدق می نماید.

با تشکیل حزب وطن ، خلقی ها وپرچمی ها، کمونیزم دروغین حزب دموکراتیک خلق را درو افگندند ودرین مسیر تا آنجائی پیش رفتند که درقانون اساسی حکومت نجیب مزدوررسما قید گردید که : " تمامی قوانین در جمهوری افغانستان باید با اصول شریعت اسلامی مطابقت داشته باشند . " . با تجزیه شوروی و سقوط حکومت نجیب، حزب وطن نیز از هم پاشید وخلقی ها وپرچمی ها برای حفاظت از جان شان، به عفو عمومی "حکومت اسلامی " متکی شدند . آنها برای هرچه مطمئن ترساختن وضعیت امینتی شان، به صورت گروپ های قومی وملیتی دردرون احزاب اسلامی هم ملیتی شان پوشش گرفتند . آنها با این پوشش ، نه تنها وضعیت امینتی شانرا بهبود بخشیدند ، بلکه در تشدید هر چه بیشتر اختلافات ودرگیری ها میان احزاب اسلامی ودردامن زدن هرچه روز افزون تر برخوردها و درگیری های ملیتی و هرچه وحشیانه تر و سبعانه تر ساختن این درگیری ها، نیز کوشیدند، تا اگر ممکن باشد ، جنایات گذشته شان در خاطره مردمان کشور کمرنگ شوند ویا حتی فراموش گردند .

ازجانب دیگر ، حزب وحدت اسلامی مزاری – بویژه در کابل – دیگرآن سازمان نصر خط امامی ولایت فقیهی خالص نبود که می گفت : " ملی گرایی کفر است " . مخلوط شدن گرایشات ناسیونالیستی با خط اصلی بنیاد گرایی اسلامی شیعی حزب وحدت اسلامی ، گرچه حاکمیت خط بنیادگرا براین حزب را از میان نبرد، اما باعث شدکه این خط دیگر خالص باقی نماندوبلکه یک خط بنیادگرای اسلامی شیعی بی آغشته به گرایشات ناسیونالیستی باشد . این آغشتگی ، بصورت آشکارا و روشن تا آن حدی بود که بتواند همسنگری میان " مزاری " و " بیخدا" را بوجود آورد . این همسنگری در جریان تطبیق، " مشی مصالحه ملی " رژیم مزدور نجیب به تدریج شکل گرفته واستحکام و گسترش یافت . گستردگی این جریان در روزهای آخر عمر رژیم مزدور نجیب به حدی رسیده بود که اکثریت بسیار بالایی از رهبران حزب وحدت اسلامی و فرماندهان شان – همانند سایر احزاب اسلامی – دارای روابط پروتوکولی رسمی ویا غیر رسمی یی آشکار و یا پنهان با رژیم بودند . درین پروسه ، نه تنها کسانی مثل " مزاری " شامل بودند ، بلکه مثلا " آیت الله فاضل" نیز ازین کندو می خورد. " حضرت آیت الله " با برادر کشتمند که سفیر رژیم کابل در تهران بود رابطه مستقیم داشت و از طرف وی درمیان ملاها و طلاب افغانستانی " حوزه علمیه قم" پول پخش می نمود . وقوع فاجعه انقلاب اسلامی ، این پروسه را تحکیم بخشید ودرعین حال موقعیت های بازماندگان رژیم سابق وتازه به دوران رسیده های اسلامی را درداخل چوکات آن تغییر داد؛ به این معنی که برخلاف سابق ، دومی ها در موقعیت برترو رهبری کننده قرار گرفتند واولی ها در موقعیت فروتر وتابع

مسئله ، خیلی روشن وواضح است و موجودیت خود جناب " ارزگانی " درجمع نویسندگان ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی ، آنرا بخوبی نشان می دهد . ما در مقاله " تسلیم برای مردن" دچار تناقض نبوده ایم ، بلکه روی آن به اصطلاح تناقضی انگشت گذاشته ایم که عملا وجود داشته است و هنوز هم روی همرفته وجود دارد. آیا تناقض میان بسیاری از مطالب مندرج در مقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " و متن

سند " میثاق وحدت " که سند اساسی تشکیل دهنده حزب وحدت اسلامی است ، واقعا وجود ندارد؟ واقعا وجود دارد، اما علیرغم آن هر دوسند متذکره رسما به حزب وحدت اسلامی تعلق دارند و نه به حزب دیگری . همین رسمیت است که وحدت جهادی های سابق وخلقی ها وپرچمی های سابق وسایر بازماندگان رژیم سابق را در چوکات حزب وحدت اسلامی نشان می دهد .

## یاوه گویي هاي مبتذل درمورد حزب کمونیست افغانستان

" ارزگانی " حزب کمونیست افغانستان را از جوانب مختلف ایدئولوژیک – سیاسی ، شیوه مبارزاتی و ترکیب تشکیلاتی ، مورد حمله قرار داده است . اما ازآنجائی که محور عمده متن شماره شانزدهم شعله جاوید ، موضوع حقوق ملی ملیت هزاره است ، جوابگویی به تمامی آن حملات رادرینجا نمی گنجانیم ، بلکه به آن مسایلی می پردازیم که بصورت بسیار روشن به محورعمده مباحثات فعلی ما مربوط باشند ، تا از یکجانب تمرکز مباحثات از میان نرود وازجانب دیگر متن نوشته حاضر ، بیش از حد طولانی نشود . ازین جهت ، مسایلی از قبیل " ماتریالیزم دیالکتیک ، مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ، رویزیونیزم ، جهانی بینی وایدئولوژی و مسایل عام دیگر را در نوشته دیگری به بحث خواهیم گرفت .

آقای " ارزگانی " می فرمایند :

" درپهلوی فاشیزم مسعود، مائوئیست بیشتر از پرچمی صلاحیت رهبری جبهه وسیاست را دارد؛ جنگ انحصار است ؛ دریک نشریه وحرف فاشیستان حمله ایدئولوژیک به این یا آن شخصیت شان صورت نمی گیرد . خنجر تحمیق ایدیالوژی را گذاشته اند برای تو، که با مغز ودست خودت ، ارزشهای اجتماعیت رانابود کنی؛ که باجنگ ایدیالوژی، بروی وزیر بنای تشکلی را قطع کنی که هویت اجتماعی وسیاسی ترا

دربحران کنونی تشکیل می دهد ، تازه از کدام موضع واز عقب کدام آگاهی وعمق فلسفی تو باشبکه زیرزمینی نامرئی ات . برای اینکه حد اقل عقده ناپدید بودن خویش را اقناع کرده باشی ، با کوبیدن تمام ارزشهای اجتماعی وسیاسی یک خلق داد میزنی که " من اینجایم ، گور هفت پشت پدر تان که نابود می شوید ؛ متوجه باشید! " وبه همین خاطراست که چون انسانی ازآن دنیا وجهان، بدون شناخت جهه عظیم وهماهنگ منطقوی و جهانی برای نابودی مقاومت هزاره در غرب کابل، بدون شناخت یک جامعه فقیر ومقاومت گرسنه وبرهنه اش ، و بدون درک یگانه انگیزه مقاومت که همان آرمان عدالت وبازیابی هویت انسانی هزاره در درون یک ملت است ، چون دشمن هفت پشت وبیگانه با هزاره می پرسید که : " اما چه شد که ناگهان حباب ترکید ... " ،(صفحه 23 ، شماره 12 " امروز ما " )

"شما باید حتما ازعقب فلسفه فاقد دین خویش پدیده های اجتماعی ومعنوی را صرفا از ورای منطق مذهبی وغیر مذهبی غربال کنید وبا مغز دوقطبی خویش هیچگاهی درک نکنید که در دنیا آرمان های بسیاری وجود دارند که آدمیان را متحد می گردانند ... " (صفحات23 و 24 ، شماره 12 " امروز ما " )

" ... وبیایید که تعفن آشتی ناپذیری و تشتت وضدیت وجنگ ورقابت سازمان ی احزاب خودتان را ازدهن خودتان به قضاوت بگذاریم که اگر شما با همین نفاق ایدیالوژیکی تان در راس جامعه قرار بگیرید، چه حال بر سر وحدت اجتماعی مردم خواهد آمد . شما می نویسید: " ... مثال های چنین وحدت های ناقص وعاری از مبارزه اصولی را جنبش روشنفکری افغانستان زیاددرخوددیده است . وحدت سازمان جوانان مترقی ، وحدت های گروه انقلابی ، اخگر وساما ، منجمله وحدت سازمان خودمان وغیره که نمونه های برازنده از وحدت های غیر اصولی وفاقد مبارزه ایدئولوژیک عمیق می باشد ... " وقتی این همه عناصر " مترقی " و " انقلابی " تاکنون وحدت شان فاقد مبارزه ایدئولوژیک است ، آیادرین محکوم کردن دیگران ، بخود نیز خیانت نمی کنید؟ وقتی شما تاکنون

برای وحدت خود تان اصول " ایدئولوژیک عمیق " بدست نیاورده اید، چطور می توانید ادعا کنید که برای مبارزه طبقاتی تیپ افغانستان ،" پیشآهنگ انقلابی " پذیرفته شوید ؟ آیا فقربینش و فلسفه نیست که شما را در خط جنگ ایدئولوژیک – حزبی محصور داشته است ؟ آیا حزب مائوئیستی برای شما بالاترومحبوب ترازسرنوشت مردم نیست ؟ آیا شما حزب را صرفا برای مائوئیزم نساخته اید؟ اگر می گوئید نه ، چرا جرئت آفتابی شدن را ندارید؟ آیا سرنوشت یک ملتی که خونش می ریزد وجنگ اجتماعی به زعم شما " ارتجاعیون " نابودش می کند ، به فرشته های نجات مائوئیست ضرورت ندارد؟ شما صرفا در پشت اوراق است که مردم را توهین می کنید و پند می دهید که : " افغانستان و مردمان ملیت های مختلف این کشور فقط یک راه نجات دارند وآن راه انقلاب (؟) وراه سرنگونی قهری ارتجاع وامپریالیزم است . توده ها تحت رهبری پیشآهنگ انقلابی ( پرولتری ) درآن ( انقلاب ) گام بگذارند وخود را نجات دهند . هیچ نجات دهنده غیبی ، آسمانی وزمینی وجود ندارد که نجات توده ها را ممکن بسازد . "

آیا خودتان فعلا موجودغیبی زمینی نیستید و ازچیز های کاملا غایب حرف نمی زنید ؟ کجاست آن انقلابی که درآن گام بگذاریم ؟ کجاست آن" پیشآهنگ انقلابی " که تاکنون کسی حتی اسم رهبرو برنامه انقلابی اش را نمی داند ؟ شما ازغیابت بیرون شوید. برادران ، خود را نمایان بسازید ، بیائید جبهه و سنگرباز کنید و مقابل ارتجاع وامپریالیزم مسلح شوید، مردم درفردای بروزصداقت تان ، در جوار تان خواهند بود! چرا بیرون نمی شوید وآدرس مشخص مبارزه را برای نجات ملت تعیین نمی کنید؟ آیا تاکنون شرایط عینی وذهنی انقلاب شما برضد ارتجاع وامپریالیزم مساعد نشده است؟ ! مگر" انقلاب " و " پیشآهنگ انقلابی" شبکه زیرزمینی برای چند برادر یک فامیل و خواهرزاده وبرادرزاده است ؟ اگر محکومیت تان درافکار یک ملت تثبیت نشده است، چرا به عوض مردان عمل ، به نیهیلیزم به فروپاشی ارزش های محروم ترین جامعه ملت خویش متوسل می شوید ؟ می گوئید : " هیچ نجا ت دهنده غیبی آسمانی وزمینی ی وجود ندارد " . می گوئید :

" برای انقلاب کردن به حزبی ( به حزب ) انقلابی احتیاج است " و می گوئید حزب هم باید حزبی باشد که " براساس تئوری انقلابی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی پایه گذاری شده باشد " و می گوئید جزهمین حزب " نمی تواند طبقه کارگر و توده ها ی وسیع مردم را برای غلبه برامپریالیزم و سگهای زنجیریش رهبری کرد . " ولی ما می گوئیم : " طبقه کارگر و " توده های وسیع مردم " در انتظارشمایند؛ آدرس تان را معلوم کنید تا اگر شما برای نجات مردم نمی آئید، مردم به سراغ شما بیایند!

چکار کنیم ، بخت این مردم همین است که همیشه پشت ناجی دویده اند وبهمین خاطر است که ناجیان قیمت می فروشند ! " (صفحه 24 ، شماره 12 " امروز ما " )

1 - ما بصورت دقیق نمی دانیم که تصورات " ارزگانی " درمورد ترکیب تشکیلاتی حزب کمونیست افغانستان ازکجا مایه گرفته است. این تصورات وی ممکن است ناشی ازاطلاعات غلطی باشد که ازبعضی منابع خاص اطلاعاتی و " غیر اطلاعاتی " درون وبیرون حزب وحدت اسلامی بدست آورده است ویا هم ممکن است صرفا تصورات ذهنی ای باشد بدون کدام مدرک اطلاعاتی بیرون ازذهنش درهرحال ، آنچه " ایشان " درمورد ترتیب تشکیلاتی حزب کمونیست افغانستان، بیان می دارند، به نحوخنده آوروبصورت بسیارمبتذلی،غلط ونادرست است .

وقتی به مطالب نقل شده فوق ، از بیانات " ارزشمند جناب " ارزگانی " دقت نمائیم ، درمی یابیم که او، حزب کمونیست افغانستان را ، یک محفل محلی هزاره گی محسوب می نماید.

اولا، حتی اگر چنین نیز می بود ، حزب وحدت اسلامی " مزاری " و " خلیلی " نمی توانست هویت اجتماعی وسیاسی این محفل را دربحران کنونی تشکیل دهد ، زیرا که این محفل محلی ، بهرحال ، یک محفل مارکسیست – لنینیست – مائوئیست می بود ویک حزب تئوکرات اسلامی شیعی جعفری ، نمی توانست هویت اجتماعی وسیاسی آنرا تشکیل دهد . دراساس اصلا ممکن نیست که یک حزب تئوکرا ت اسلامی بتواند نشان

دهنده هویت سیاسی یک محفل وحتی یک فرد مارکسیست – لنینیست – مائوئیست باشد .

" ارزگانی " می خواهد همه قبول کنند که حزب وحدت اسلامی " مزاری " و " خلیلی " حزب سیاسی تمام هزاره ها است وبازتاب کننده هویت سیاسی واجتماعی همه شان ؛ درحالیکه آن حزب، حتی حزب سیاسی تمامی تئوکرات های اسلامی شیعه جعفری هزاره نیست و مقدم برآن ، دراساس، نمی تواند هویت سیاسی واجتماعی هزاره ها – بعنوان یک ملیت – را تشکیل دهد ، زیرا که اسماعیلی ها وسنی ها مجموعا بیرون ازآن قرار دارند .

ثانیا ، حزب کمونیست افغانستان، نه تنها یک محفل محلی هزاره گی نیست ، بلکه یک تشکیلات صرفا متشکل از افراد هزاره نسب نیز نمی باشد . حزب کمونیست افغانستان، نه تنها از لحاظ ترکیب تشکیلاتی صفوف خود یک حزب کثیر الملیتی است ، بلکه از لحاظ ترکیب رهبری خود نیز چنین است. این حزب ، در همان ابتدای تشکیل خود، ازوحدت ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی آن گروه های مارکسیست – لنینیست – مائوئیست بوجود آمد که هیچکدام ازآنها یک گروه خاص هزاره گی نبود وبرعلاوه ترکیب تشکیلاتی بعضی ازاین گروه ها قسمی بود که حتی یک فرد هزاره نسب نیز درآن عضویت نداشت. با این چنین ترکیب تشکیلاتی ای است که فعالیت های مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان ، نه تنها از لحاظ مضمون ایدئولوژیک – سیاسی بلکه ازلحاظ نحوه پیشبرد عملی و گستردگی عرصه های آن نیز، صرفا در میان مردم هزاره محدود ومنحصر نیستند ودرمیان تمامی مردمان کشورپیش برده می شود .

باین ترتیب ، آنچه که " شعله جاوید " درمورد " مزاری " وحزبش بیان می دارد، صرفا بیان مائوئیست های هزاره نسب نیست ، بلکه موضع حزبی است که درآن غیر ازهزاره ها، پشتون ها ، تاجیک ها ، ازبک ها و ... نیز شامل اند. وبازبهمین جهت است که آنچه " شعله جاوید" درمورد دارودسته " ربانی " و " مسعود" میگوید، صرفا گفته های چند

مائوئیست هزاره گی ویا گفته های یک تشکیلات مائوئیستی هزاره گی نیست ، بلکه گفته های مائوئیست های پشتون وازبک و قبل ازهمه گفته ها ی مائوئیست های تاجیک شامل درحزب کمونیست افغانستان نیز هست .

اگر منظور " ارزگانی " از این گفته که در پهلوی مسعود، مائوئیست بیشتر از پرچمی نقش دارد ودر هیچ نشریه وحرف فاشیستان به این یا آن شخصیت شان حمله ایدئولوژیک صورت نمی گیرد، این باشد که گویا تاجیک ها همگی – منجمله مائوئیست های تاجیک – مدافع " مسعود" هستند وهیچ گاهی علیه وی و سایر شخصیت های شامل درداردودسته اش چیزی نمی گویند، باید بگوئیم که این گفته سرتاپا غلط و نادرست است . حزب کمونیست افغانستان، حزب مائوئیست های تمام کشورو حزب مائوئیست های تمامی ملیت ها واقلیت های ملی کشور است، منجمله حزب مائوئیست های تاجیک نسب. شعله جاویدبعنوان ارگان مرکزی چنین حزبی، درشماره های مختلفش علیه" مسعود" وداردودسته ارتجاعی وی ، به موضع گیری پرداخته است ودرآینده نیز باین کار ادامه خواهد داد. همچنان درمورد داردودسته های " دوستم " ، " حکمتیار" ، " طالبان" و سایر مرتجعین ، آنچه در " شعله جاوید " به رشته تحریر در میآید موضع یک حزب مائوئیستی کثیر الملیتی است ولذا موضع مائوئیست های هم ملیت با رهبران باند های ارتجاعی مذکور نیز هست .

2 – " ارزگانی " بعنوان فردی که صرفا باشیوه فعالیت های نظری و عملی حزب دموکراتیک خلق و حزب وطن وبعدا حزب وحدت اسلامی ، آشنایی دارد ، هیچ درکی درمبارزه انقلابی مخفی نمی تواند داشته باشد. وی می پندارد که مخفی کاری درمبارزه ، توسط یک نیروی سیاسی به مفهوم محکومیت آن نیرو درافکار ملت است . ازین قرار ، وی چنین می اندیشد که تمامی نیروهای سیاسی باید کاملا آفتابی باشند، اسم رهبریا اسامی رهبران خود را اعلام نمایند، افراد شامل درتشکیلات خود را مخفی ننمایند، نشریه های شان باید علنی منتشر شوند وعلنی پخش گردد وبرعلاوه باید همانند " امروز

ما " آدرس مشخص مکاتباتی وبانکی داشته باشند ومثلا به روشنی در قسمت تحتانی صفحه آخری شان بنویسند : " پست بکس 1073 ، یونیورسیتی تاون ، پشاور، پاکستان " تا به اصطلاح آدرس مبارزاتی برای مراجعات مردم داشته باشد!

حزب کمونیست افغانستان ، اسم رهبر یا اسامی رهبران خودرا اعلام نمی نماید، اسامی اعضایش را مخفی نگه می دارد ونشریه هایش را مخفیانه انتشار می دهد و آدرس مکاتباتی و آدرس بانکی معین درآنها درج نمی نماید؛ حزب اعضایش را مکلف می سازد که در مبارزات علنی بدون مشخص ساختن تعلق تشکیلاتی شان به حزب ، سهم بگیرند . اینها ضوابط یک مبارزه مخفی انقلابی اند و رعایت آنها توسط ما ، روشن می سازد که ما درامرپیشبرد مبارزه علیه نظام ارتجاعی و باندهای ارتجاعی حاکم بر کشور و علیه حامیان منطقوی وبین المللی آنها ( امپریالیزم وارتجاع جهانی ) جدی است وآنرا یک امر ساده و بچگانه نمی دانیم .

اما رعایت ضوابط فوق توسط ما ، باین مفهوم نیست که حزب کمونیست افغانستان ، یک موجود نامرعی و غیبی است . موجودیت حزب آشکارا اعلام شده است و ارگان مرکزی حزب ( شعله جاوید ) وسایر نشریه های غیر درونی آن ، تاآن جای که ضرورت های مبارزاتی ایجاب نماید و امکانات ما اجازه دهد، دربیرون از روابط تشکیلاتی حزب نیز پخش وتوزیع می شود . مثلا آیا " ارزگانی " و رفقایش ، صرفا شماره سیزدهم " شعله جاوید" را بدست آورده اند ونه شماره های مختلف این نشریه وهمچنان نشرات دیگر حزب کمونیست افغانستان را ؟ درین صورت این " حضرات " چگونه بخود حق داده اند که با مطالعه صرفا یک شماره ازارگان مرکزی حزب ، درمورد آن به یک سلسله قضاوت های اساسی ایدئولوژیک – سیاسی بپردازند؟

حزب کمونیست افغانستان نه تنها درسطح کشور، بلکه در سطح بین المللی نیز آشکارا اعلام موجودیت کرده است . مجله " جهانی برای فتح" که یک مجله بین المللی الهام گرفته ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است ، درهر شماره اش ، نام حزب

کمونیست افغانستان را ، در لیست اعضای جنبش بین المللی مذکور، انتشار می دهد . مجله " جهانی برای فتح" ، که به زبان های مختلف ، منجمله به زبان فارسی ، منتشر می شود ویک مجله علنی است و آدرس مکاتباتی مشخص و روشن نیز دارد، مواضع حزب کمونیست افغانستان را، در صفحاتش انعکاس می دهد.

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان" به عنوان سنداساسی توضیح کننده ایدئولوژی حزب ( مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ) ، برنامه سیاسی آن ( برنامه انقلاب دموکراتیک نوین به مثابه انقلابی برای گذار به انقلاب سوسیالیستی ) ومشی استراتیژیک مبارزاتی اش ( جنگ خلق ) ، سندی نیست که صرفا در روابط درونی حزب محدود ومنحصر مانده باشد. این سند اساسی، دربیرون از روابط تشکیلاتی حزب نیز بصورت نسبتا وسیع ، پخش و توزیع گردیده است . البته ممکن است جناب " ازرگانی " بعنوان یکی از نویسندگان ارگان نشراتی یک حزب تئوکرات اسلامی ، تاحال" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " را ندیده باشد و مطالعه نکرده باشد، زیرا که دفاتر سیاسی وفرهنگی احزاب ارتجاعی اسلامی ، جاهای مناسبی برای پخش وتوزیع این چنین اسنادی ، نمی باشند ! اما درین صورت ، چگونه این نویسنده از خود راضی بخود حق داده است که در مورد ایدئولوژی وسیاست و مشی مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان، بطول و تفصیل، به اظهار نظر و استنتاج بپردازد؟ صرفا با مطالعه شماره سیزدهم " شعله جاوید" ؟

درمورد جبهه و سنگر و مسلح شدن ، باید بگوئیم که ما کسانی نیستیم که جبهه جنگ و سنگر نبرد را ندیده باشیم . حزب کمونیست افغانستان ، ازدرون جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بوجود آمد و مؤسسین این حزب را عمدتا رزمندگانی تشکیل می دهند که عملا سالهای سال در سنگرهای نبرد این جنگ ، پیکار کرده اند. ما کسانی نیستیم که باید تازه با تفنگ آشنا شویم و جدیدا مسلح گردیم . ما درهمان روز اول تاسیس حزب ، در پنجسال قبل نیز ، خلع سلاح نبودیم وپس ازآن ، تا آنجای که

توانمندی های ما اجازه داده است کوشیده ایم که بیشتر وبیشتر مسلح شویم . روشن است که حزب کمونیست افغانستان ، هنوز نتوانسته است ، منطقه پایگاهی علنی داشته باشد وتاحال جبهه جنگی اعلام شده وباصطلاح بیرقی ندارند وتازمانیکه دوره تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق پایان نیابد، این وضع همچنان دوام خواهد کرد . یقینا سعی ما آنست که با تمام قوا بکوشیم این مرحله هرچه سریعتر پایان یابد، تا بتوانیم وارد دوره برپائی و پیشبرد جنگ خلق شویم . تا آن موقع ، مبارزه مخفی ، شیوه اصلی مبارزاتی مان باقی خواهد ماند . جنگ انقلابی، آنهم در مقابل باند های ارتجاعی و حشی که حتی دربرخورد های ذات البینی میان خود شان، هیچ معیار انسانی ایرا برسمیت نمی شناسند، کاربچگانه و طفلانه ای نیست که هردهن ناپاک و ناشسته ای بتواند درموردآن باظهار نظر بپردازد .

شعله ای ها درجریان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، درزیر آتش متقاطع سپاهیان تجاوزگر خارجی وروباه های پیش بلد وطنی شان ازیکسو و باندهای اخوانی از سوی دیگر ضربات وصدمات شدیدی را متحمل شدند. هزاران نفرآنها توسط دشمن متجاوز ونوکران بومی اش قتل عام شدند. " ارزگانی " این مسایل را می داند زیرا که خود پرورده دامان آن متجاوزین بوده و به طور خاندانی درمیان نوکران افغانستانی شان جای داشته است . اما به نظر می رسد که او در مورد صحنه های نبرد دردرون جبهات جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی خیلی کم می داند. او مشخصا با صحنه های جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در هزاره جات نا آشنا است . در غیر آن در مورد ما – که به غلط فکر می نمائیم همه هزاره هستیم – حکم نمی نمود که صرفا در پشت اوراق کاغذ خود را پنهان ساخته ایم . او باآرایش سیاسی ونظامی فعلی هزاره جات نیز ناآشنا است، و یا خود را با یک تجاهل عارفانه به ناآشنائی می اندازد ، و الا مارا متهم نمی نمود که ازآن دنیا حرف می زنیم ، خودرا درجنگ ایدئولوژیک محصور کرده ایم و صرفا تماشاچی و ناظر اوضاع هستیم .

شعله ای ها برای چند سال ، یک تعداد از جبهات جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در هزاره جات را اداره و رهبری می کردند و ازلحاظ سیاسی نیز تا حدود معینی موثر بودند . مثلا تقسیم بندی هزاره جات به چند ولایت مستقل ، یکی از ابتکارات سیاسی آنها بود که برای چندین سال توسط شورای اتفاق اسلامی ادامه یافت . معهذا بدلیل انحرافات ایدئولوژیک – سیاسی و ناروشنی و انحراف در مشی مبارزاتی شان ، نتوانستند حرکت مستقلانه انقلابی براه بیندازند . همین امر در پهلوی یک سلسله عوامل نامساعد عینی و ذهنی و داخلی و خارجی ، باعث گردید که نیروهای نظامی تحت اداره آنها ، در زیر ضربات باند های تئوکرات صادر شده ازسوی " استعمار مذهبی ایران " شدیدا مورد ضربت قرار گیرند . اما کماکان باند های ارتجاعی صادرشده از دربار جماران ، آرزوی شان را برای ریشه کن کردن شعله ای ها از هزاره جات نتوانستند متحقق بسازند . ما درهزاره جات باقی ماندیم ، همچنان که درجاهای دیگری از کشورنیز نتوانستند ما را ریشه کن سازند .

کسانی که ما ( شعله یی ها ) را در هزاره جات، در جنگ هاامتحان کرده اند ، همانند " ارزگانی " بابی مبالاتی تهدید مان نمی نمایند که گویا " مردم " را به سراغ ما خواهند فرستاد . شاید اگر قبل از انتشارجوابیه مقاله " ارزگانی " توسط ما ، دم ودستگاه " شورای نویسندگان امروز ما " توسط "خلیلی " برچیده نمی شد، " ارزگانی " ورفقایش هوس می کردند که " مردم " را به سراغ ما بفرستند ، اما وحدتی های " جهادی" نیک می دانند که اقدام به این کار خیلی آسان و خیلی ساده نیست؛ چون قبل از هرچیزی بصورت یقینی معلوم نیست که " مردمی " را که باید به " سراغ " ما بفرستند حتما " مردم " خود آنها خواهند بود و دستورات آنها را علیه ما اجرا خواهند کرد!

" شعله ای " ها از یک حیثیت و آبروی سیاسی ویژه برخوردارهستند . آنها نه مانند " خلقی ها " و " پرچمی ها " ملک و وطن را به قوای متجاوز خارجی تسلیم داده اند و نه هم جنایات اوباشان اسلامی را مرتکب شده اند . روی هم رفته – علیرغم پاره موارد –

مردم از " شعله یی " ها خاطره خوش دارند ، زیرا نیرویی اند که مدام مورد تعرض و سرکوب نیروهای ارتجاعی گوناگون قرار داشته اند، معهذا در سخت ترین شرایط، به نحوی از انحاء کار خیری برای مردم انجام داده اند . آنها همانند" خلقی ها " و " پرچمی ها " درمیان مردم مورد نفرت وانزجار قرار ندارند؛ برعکس درهرجای که قبلا فعالیت های داشته اند – حتی تحت رهبری مشی های انحرافی-

ومردم با آنها آشنائی نزدیک دارند ، نام " شعله یی" و " مائوئیست " حاکی از خوش نامی سیاسی است . ازین جا است که " مائوئیزم " همانند کمونیزم دروغین " خلقی ها " و " پرچمی ها " ، درافکار عامه بار توهین آمیز ضد اخلاقی را باخود ندارد . " ارزگانی " و رفقایش می توانند، حد اقل در هزاره جات ، این موضوع را بصورت تجربی برای شان روشن سازند . اگر آنها از " ینگی " گرفته تا " بوینه قره " واز سرچشمه گرفته تا " نیلی " محکومیت مادرافکار عامه – آنهم با بارتوهین آمیز ضد اخلاقی – را توانستند عملا ثابت سازند ، ما بدون چون وچرا محکومیت مان را در سراسر کشورمی پذیریم .

البته یک نوع" بار توهین آمیز ضد اخلاقی" در مورد ما واقعا وجود دارد و افکار عامه نیز در هرجا به آن اشاره می نمایند و آن عبارت است از کم توانی و ضعف و طبق اصطلاح مروج عامه " کمزوری " ما . بلی ! این " بارتوهین آمیز ضد اخلاقی " واقعا وجود دارد و ما با تمام توان و نیروی مان سعی می نمائیم این " اهانت " را از خود دور سازیم . زیرا که می دانیم " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید " ونیز قبول داریم که : " ان الحیات تحت ظلال السیوف" ( زندگی زیر سایه شمشیر است ) . اما " ارزگانی " ورفقایش باید نیک دریابند که این " کمزوری" درآن حدی هم نیست که ایشان بتوانند خیلی سهل وآسان " مردم " را به " سراغ " ما بفرستند . این را یقین داشته باشند ، و اگر می خواهند درعمل تجربه نمایند، راه شان باز است .

3 – طرح این موضوع که حزب کمونیست افغانستان، پدیده های اجتماعی و معنوی را صرفا از ورای منطق مذهبی و غیر مذهبی غربال می کند ،یک اتهام دروغین ویک ادعای

بی پایه است . " ارزگانی " با طرح این موضوع می خواهد نشان دهد که مخالفت ما با حزب وحدت اسلامی " مزاری " و " خلیلی " صرفا ازین جهت است که این نیرو، یک نیروی مذهبی است . این اتهام از نادیده گرفتن تاریخچه ، مبارزاتی گذشته تشکیل دهندگان حزب کمونیست افغانستان و مواضع و عملکرد های حزب از یکجانب و از غلطی بینشی " ارزگانی " و رفقایش در مورد مفاهیم "تئولوژی" و " تئوکراسی" از جانب دیگر مایه می گیرد.

مؤسسین حزب کمونیست افغانستان ، عمدتا، رزمندگان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بوده اند .. اینها ، علیرغم مبتلابودن به هرگونه کمبود و انحرافی درین مبارزه و نبرد شان ، حتی آن موقعی که تحت رهبری مشی های انحرافی حرکت می کردند ، بصورت قاطع واستوار در سنگرجنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی باقی ماندند وعلیه هرگونه تسلیم طلبی در قبال ابرقدرت اشغال گرو متجاوز ورژیم مزدورش ایستادند. این ها ، در دشمنی با اشغالگران آته ایست و مزدوران آته ایست شان هرگز تزلزلی بخود راه ندادند وهیچگاهی بخاطرغیر مذهبی بودن آنها ، نسبت به رزمندگان مذهبی جنگ مقاومت ترجیح شان ندادند وباآنها دریک صف علیه " مذهبیون " نه ایستادند . این ایستادگی ، یکی از پایه های سیاسی اولیه ایجاد خط ایدئولوژیک – سیاسی مائوئیستی اصیل ما را ، برای دست زدن به مبارزات ما قبل حزبی ای که به تشکیل حزب کمونیست افغانستان منجر شد، تشکیل داد و در قدم های بعدی بیشتر و بیشتر تحکیم یافت .

گروپ های مختلف مائوئیستی ایکه حزب کمونیست افغانستان را تشکیل دادند، نمونه های استواری وایستادگی درمقابل " مشی مصالحه ملی " رژیم مزدور نجیب بوده اند وعلیه خیل تسلیم شدگان به این مشی ، اگر مذهبی بوده اند یا غیر مذهبی ، مخالفت و مبارزه کرده اند . این موضع با تشکیل حزب کمونیست افغانستان ، بیشتر از پیش مستحکم گردید.

حزب کمونیست افغانستان احزاب اسلامی را درآشتی وسازش شان با وطن فروشان " خلقی " و " پرچمی " محکوم نموده و آن را نمونه ای از مواضع و علمکرد های ارتجاعی وضد ملی مردمی این احزاب اعلام نموده است . حزب ما ، عفو عمومی جنایتکاران مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و زمنیه دادن برای آنها توسط احزاب اسلامی را ، که باردیگر در قالب جنگ های ارتجاعی میان احزاب اسلامی به جنایات شان علیه خلق ها وکشورما ادامه دهند ، خیانت به جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی و خیانت به شهدا و معلولین وآوارگان میلیونی این جنگ ، اعلام نموده است . ماباند " دوستم " را که می دانیم کارگردانان اصلی آن از لحاظ اعتقادات شخصی ، آته ایست اند و تئوکراسی شان پراگماتیستی و پوششی است ، هرگز نسبت به احزاب " جهادی" ترجیح نداده ایم . ماآن به اصطلاح مائوئیست هائی را که بنا بگفته "ارزگانی " در" شورای نظار" بیشتر از پرچمی ها صلاحیت وقدرت دارند وبه این ترتیب ازجمله هیزم کشان اصلی جنگ ارتجاعی جاری درکشور محسوب می شوند ، بطورصریح وروشن محکوم کرده ایم و محکوم می نمائیم . ما برعکس ، موضع گیری مخالف با جنگ های ارتجاعی جاری ومخالف سازش و مصالحه با جنایتکاران مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی ، از سوی " گروه توحیدی قیام مستضعفین" را استقبال نموده ایم واعلامیه این گروه را درارگان مرکزی حزب ( شعله جاوید) انعکاس داده ایم .

حزب کمونیست افغانستان سخت متاسف است که " گروه توحیدی قیام مستضعفین" ازمدتی به این طرف غیر فعال باقی مانده است و گفته می شود که ممکن است این گروه ازبین رفته و منحل شده باشد . ما چنین پیشامدی را یک پیشامد منفی برای کل جنبش انقلابی افغانستان محسوب می نمائیم .

" گروه توحیدی قیام مستضعفین" یکی از معدود گروه های سیاسی افغانستانی بود که دریک حرکت بین المللی یعنی در کارزاربین المللی دفاع از جان رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست انقلابی پرو، شجاعانه و بی باکانه درپهلوی ماایستاد و فراخوان مربوطه

آن کارزاررا امضاء نمود وباین ترتیب نشان داد که معیار صف بندی سیاسی کشوری و بین المللی آن گروه و همچنان حزب کمونیست افغانستان ، نه انحصار را مذهبی بودن ویا غیر مذهبی بودن ، بلکه ضد ارتجاع وضد امپریالیزم بودن است .

" ارزگانی " ، مفاهیم " تئولوژی " و " تئوکراسی " را باهم خلط می نماید و هردورا به یک معنی می گیرد . او دریک جا از مقاله اش می گوید : " وقتی من را کسی انسان نمی داند، تا بعدا به مفکوره سکولاریستی و تئولوژی من ارزش قایل شود ( صفحه 23 ، شماره 12 " امروزما" ) . وبه این ترتیب سکولاریزم را دربرابر تئولوژی قرار می دهد؛ درحالیکه مفاهیم " تئولوژی " وتئوکراسی ازهم متفاوت اند ،همانگونه که مفاهیم اسکولاریزم وآته ایزم یا ماتریالیزم ازهم فرق دارد .

یک آته ایست یا ماتریالیست ، ممکن است یک سکولاریست هم باشد وممکن هم هست که اصلا یک سکولاریست هم نباشد ، یعنی آته ایزم ویا ماتریالیزم درنزدش صرف یک اعتقاد فردی و شخصی باشد و نه پایه فلسفی یک ایدئولوژی سیاسی . این فرد می تواند اصلا اهل سیاست و مبارزات سیاسی نباشد ویا حتی می تواند ،در مبارزات سیاسی بصورت پوشش ویا پراگماتیستی، " لباس کهنه " تئوکراسی را برتن نماید . همچنان یک فرد تئولوژیست ممکن است یک تئوکرات هم باشد و ممکن هم هست که چنین نباشد و تئولوژی یا خداشناسی درنزدش صرف یک اعتقاد فردی و شخصی باشد و نه پایه فلسفی یک ایدئولوژی سیاسی . یک تئولوژیست ممکن است اصلا اهل سیاست و مبارزات سیاسی نباشد و ممکن هم هست که مثل " شریعتی " با ارتجاع مذهبی اعلام دشمنی نمایدولی دربرخورد با کمونیست ها صرفا تئولوژیست بین المللی ، مثل پاپ اعظم فعلی کاتولیک های جهان ، می تواناعلام نماید که " کمونیزم آرمان انسان فقیر وتهی دست است و نسبت به سرمایه داری چپاول گرارجحیت دارد. "

خلاصه ، یک تئولوژیست می تواند از لحاظ سیاسی سکولاریست باشد ولذا قرار دادن سکولاریزم در مقابل تئولوژی نادرست است . سکولاریزم در مقابل تئوکراسی قرار دارد ونباید مفاهیم تئوکراسی وتئولوژی یکی گرفته شود .

" ارزگانی " از یک جانب می گوید که دردنیا نه انحصارات مذهبی بودن ویا غیر مذهبی بودن ، بلکه آرمان های بسیار دیگری نیز وجوددارد که آدمیان رامتحد می گردانند؛ ولی ازجانب دیگر نه تنها مارا به داشتن مغز دو قطبی انحصاری یعنی مغزی که دریک قطبش انحصارا مذهب ودرقطب دیگرش انحصارا " غیر مذهب " یا " ضد مذهب " قرار دارد ، " مفتخر" می سازد، بلکه چنین " لفاظی " را درحق کل " افکار عامه " جامعه افغانستان نیز به عمل می آورد. او " افکار عامه " جامعه افغانستان رادارای مغزدوقطبی ای تصور می نماید که درآن فلسفه غیر مذهبی، بصورت " اگزیوم وار" وبا " علم حضوری " ، مطرود شناخته می شودو مورد محکومیت قرار میگرد . اوبراین مبنا، اعلام می نماید که جهان بینی غیر مذهبی ، درین افکار عامه دوقطبی ، بدون هرگونه زمینه اجتماعی است .

" ارزگانی " ، مارا به داشتن مغز دوقطبی مذهبی وغیر مذهبی به نفع قطب غیر مذهبی ، متهم می نماید ، ولی خود درسرحد افراط ، تظاهر به داشتن مغز دوقطبی مذهبی وغیر مذهبی بنفع قطب مذهبی می نماید . اگر غیر ازین می بود ،این تئولوژیست متظاهر، دریک بحث مشخص محوری حول حقوق ملی ملیت هزاره ، مسئله اصلی ومحوری مقاله اش را مباحثه پیرامون ماتریالیزم دیالکتیک و تئولوژی نمی ساخت و تئولوژی درهم برهم و مغلوط و بیگانه با بینش اسلامی خود راعلیه حزب کمونیست افغانستان ، بمثابه " سلاح تکفیر " بلند نمی کرد ، که ضربه آن قبل ازآنکه سر" شعله جاوید" را بشکافد، با نعره " پدرلعنت " برفرق " شورای نویسندگان امروز ما " فرودآمد ونشریه مذکور را به " شهادت " رساند و مدیر مسئول ساده وبی تجربه و جوان آنرا نیزسرگردان و " بی روزگار" !

مائوتسه دون دررابطه با جنگ گفته معروفی دارد، باین صورت :" توبه شیوه خود بجنگ و من هم به شیوه خود می جنگم ". این یک گفته بسیار اصولی ودرست است . کسانی مثل " ارزگانی " می توانند علیه ما بجنگند ( مبارزه نمایند )، اماباید متوجه باشند که به شیوه خود بجنگند ودرین جنگ حربه ای راکه ویژه یک تئوکرات ولایت فقیهی متمم است بکار نگیرند، زیرا که این " حربه" خیلی ها" سنگین" است و به محض اینکه بلند نمایند ، برفرق خود شان فرود می آید ! ؟

اینک چهارسال پس ازوقوع فاجعه " انقلاب اسلامی" ، مردم ، آنقدر جنایت وخیانت مرتجعین اسلامی را دیده اند وبا گوشت وپوست خودلمس کرده اندکه دیگربا شنیدن نعره" تکفیر"،آنهم ازدهان فردی که وثیقه مسلمانی خودش تاحال مهروتاپه ندارد، به سراغ کسی ویاکسانی نمی روند.

آیا رهبران وفرماندهان " جهادی " حزب وحدت اسلامی " خلیلی " ، میتوانند نعره " تکفیر" را علیه کسی ویا کسانی دلاورانه سردهند ؟ کدام یکی ازاینها با " کفارحربی روسی " ونوکران " خلقی" و "پرچمی " وارد مراودات پروتوکولی نشدند وبقول عامیانه جان وتان شان را با خوردن مرداری های " شوروی " نجس نکردند؟ کدام یکی ؟ واقعا کدام یکی ؟ آیا استثناء وجود دارد؟ بلی ! وجود دارد ، ولی این استثناء را کسانی بوجودآورده اند که براستی ویا حتی به اتهام " شعله ای " خوانده می شوند .

حالا واقعا خنده آور است که کسی مثل " ارزگانی " جرئت نموده به حربه " تکفیر" راعلیه حزب کمونیست افغانستان بلند نموده است !! واقعا جالب است ! چه ضرورتی برای تکفیر حزب کمونیست افغانستان وجود داشته است و وجود دارد؟ چه کسی این تکفیر را جدی می گیرد؟ آیا صرفا با خداشناس خواندن دیگران و ادعای خداشناسی کردن ، کسی می تواند وثیقه مسلمانی اش را مهر وتاپه بزند ؟ عیسائیان و موسائیان وبودائیان واهل هنود وسایر فرق دینی و مذهبی نیزآته ایست یا ماتریالیست نیستند، معهذا همگی شان از لحاظ اسلامی در حکم نجاست هستند . خامنه ای – این مرجع جهانی مورد

تائید رسمی " مزاری " – درجواب یک سوال به صراحت فتوا می دهدکه: " تمام غیر مسلمانان درحکم نجاست اند . " . در تلقی مکتبی " خمینی " و" خامنه ای " ملی گرایی کفر است ولذا ملی گرا نیز درحکم نجاست است ! " کافر کمونیست نجس " با" کافر ملی گرایی نجس " درنزد مکتب " خط امام " ازهم فرقی ندارند . آیا " ارزگانی " ازین موضوع آگاه است ؟ یقینا، وبه همین خاطر است که هزار بار هزاره هزاره می گوید و هزار بارهم ازملی گرایی تبرا می جویدزیرا که می خواهد " انسان " باشد و نه " نجس " !

4 – " ارزگانی " ، جملاتی را که یازده سال قبل از تشکیل حزب کمونیست افغانستان، دریکی از اسناد مربوطه به " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " به رشته تحریر درآمده بوده و ضمن مباحثه با سازمان مذکور- یا درواقع بقایای آن سازمان - درقسمتی از متن شماره سیزدهم " شعله جاوید " نقل گردیده است ، به حزب کمونیست نسبت می دهد. او بر اساس این مغالطه قلمی" تعفن آشتی ناپذیری و تشتت و ضدیت وجنگ و رقابت سازمانی احزاب " خود ما را " ازدهن خود "ما، به رخ ما می کشد ونقاق ایدئولوژیکی مارا مورد نکوهش قرار می دهد . اودرین قضاوت مغالطه کارانه تا آن حدی پیش می رودکه می گوید ، ما خود قبول داریم که نه تنها وحدت ما درامر تشکیل حزب کمونیست افغانستان ، مطابق به اصول "ایدئولوژیک عمیق " صورت نگرفته است، بلکه حتی تاکنون – که تقریبا پنج سال از ابتدای تشکیل حزب می گذرد – نیز برای وحدت خود مان ، چنین اصولی بدست نیاورده ایم !!

تنها صرفا درین مورد نیست که گفته های سالها قبل دیگران به ما نسبت داده شده است، بلکه دریک مورد دیگر نیز، جمله ای از یک سند سازمان پیکار، بنام " معیارهای عضویت... " که دوازده سال قبل از تشکیل حزب کمونیست افغانستان به رشته تحریر درآمده است ، به ما نسبت داده شده است، وبه دنبال آن یک بحث به اصطلاح استادانه فلسیف عیله ما به راه افتاده است . در صفحه 19 شماره دوازدهم " امروز ما " از قول " ارزگانی" می خوانیم :

" یگانه باری که شما به ماتریالیزم تماس می گیرید، بازهم با برداشت خیلی ها غلط آنرا تفسیر می کنید. شما می گوئید : " آنهای که کوشش می کنند با تهی کردن مارکسیزم – لنینیزم از مضمون ما تریالیستی آن و بکار گرفتن شیوه های عمل و سازماندهی غیر علمی به زعم خود شان انقلاب خلق را به پیش برند هیچگاهی این مدعیان دروغین انقلاب ، با چنین ایدئولوژی التقاطی قادر به رهبری انقلاب نبوده وسرانجام انقلاب را به شکست مواجه می سازند " .

جمله که بدنبال کلمات " شما می گوئید" نقل شده است ، از مانیست ، بلکه مطلب نقل شده ای از متن سند، معیار های عضویت سازمان پیکار" است که درصفحه 21 شماره سیزدهم شعله جاوید نقل شده ودرآنجا مورد نقد قرار گرفته است .

کسی که ازروی نادانی ، شعور فلسفی یک حزب کمونیست را، که درهر حال فلسفه مورد قبول خودش را بهتر ازنویسنده نشریه یک حزب مذهبی – سیاسی ولایت فقیهی ، می تواند درک نماید، از "اندازه نیم پله نخود" کمتر بداند، باید اینقدر نادانی نیز داشته باشد که گفته های دیگران را بپای این حزب ختم نماید و بعد " استادانه " درمورد قلمفرسایی نماید و به نتایج " درخشان " برای به کرسی نشاندن حرف های خودش دست یابد، که بلی ! مادامیکه شما اصول ایدئولوژیک عمیق برای وحدت خود تان ندارید، پیشآهنگ انقلابی درافغانستان نیستید، که حزب مائوئیستی برای شما بالاتر ومحبوب تر ازسرنوشت مردم است ، که حزب را صرفا برای مائوئیزم ساخته اید، که فقر بینش و فلسفه ، شما را درخط جنگ ایدیالوژیک – حزبی محصور داشته است ، که موجود غیبی هستید وازچیزهای کاملا غایب حرف می زنید ... . !!

آیامقاله دوصفحه یی نشریه " بی مقدار" حزبی با اوصاف و خصایل برشمرده فوق، واقعا آن قدر ارزش داشته است که نویسنده " توانا" و" بحرالعلوم" دانایی مثل جناب " ارزگانی " بخود زحمت دهند ودرتلاش برای گردآوردی دلایل " مفصل " برای ردآن ، متن مقاله مذکور را در نوردند واز حد و حدود گفته های حزب مذکور نیز بگذرند

وسرانجام مجبور شوند " ناگفته ها " را نیز به پای آن حزب " بیچاره " بنویسند !! آنهم در یک نشریه " وزین " مثل " امروز ما " که بنا بگفته مدیر مسئول آن ، دومین حنجره " حق و " عدالت خواهی " ملت ما بوده است و پیوسته تلاش برآن بوده که هر کلمه اش تصویری از یکی از اساسی ترین حرف ها و حکایت های ناگفته ملت مان باشد !!

5 – " ارزگانی " می خواهد حرب کمونیست افغانستان را همچون " دشمن هفت پشت و بیگانه با هزاره ، تصویر نماید . او مارا مورد ملامت قرار می دهد که خنجرتحمیق ایدئولوژی را بدست گرفته وبا مغز ودست مان، در صدد نابودی ارزشهای اجتماعی هزاره ها هستیم و می خواهیم با جنگ ایدئولوژی زیر بنای تشکلی را قطع نمائیم که هویت اجتماعی وسیاسی تمام هزاره ها را در بربحران کنونی تشکیل می دهد. او ما را متهم می کند که با کوبیدن تمام ارزشهای اجتماعی و سیایس خلق هزاره ، در قبال سرنوشت این خلق محروم و تماشاچی محض هستیم . مبناب تمامی این اتهامات غلیظ وشدید عبارت ازین است که ما حزب وحدت اسلامی را بخشی ا زارتجاع حاکم و جنگ های ناین حزب را نیز بخشی از جنگ های ارتجاعی جاری در کشور به حساب می آوریم و مشخصا جنگ های غرب کابل را جنگ ارتجاعی تئوکراتیک محسوب می نمائیم و نه مقاومت گرسنه و برهنه جامعه فقیر هزاره .

ما ، چرا حزب وحدت اسلامی را تشکلی نمی دانیم که هویت اجتماعی وسیاسی هزاره ها را در بحران کنونی تشکیل می دهد؟ در اساس بخاطر اینکه برنامه سیاسی این حزب چنین چیزی را نشان نمی دهد و به روشنی در تخالف با آن قرار دارد و همچنان به خاطر اینکه خواست ها و عملکردهای این حزب با امر مذکور خوانائی ندارد.

الف ) حزب وحدت اسلامی افغانستان ، حق تعیین سرنوشت برای ملیت هزاره را به رسمیت نمی شناسد .

ب ) حزب وحدت اسلامی افغانستان ، براساس وحدت داوطلبانه تمامی ملیت های کشور ، تشکیل ایالت خود مختار هزاره جات را بمثابه جزئی از اهداف سیاسی خود به حساب نمی آورد و آنرا قبول ندارد .

ج ) " مزاری " ، تشکیل پنج ولایت خاص در محدوده هزاره جات را ، گاهگاهی و بصورت ناپیگیر مطرح می کرد، ولی " خلیلی " هیچگاهی این خواست را به میان نکشیده است وبرعلاوه حزب وحدت اسلامی هیچگاهی برای تحقق آن درعمل دست به اقدام نزده است ، درحالی که توان این را داشته است که اقدامات معینی را درین مورد روی دست بگیرد. اما آنچه اهمیت اساسی دارد، این موضوع است که حتی خواست تشکیل پنج ولایت درهزاره جات – که خواستی است پائین تراز حق تعیین سرنوشت ملی و پائین تر ازخواست تشکیل ایالت خود مختار – نیز جزئی از اهداف برناموی حزب وحدت اسلامی افغانستان نمی باشد .

د ) در سند " میثاق وحدت " که سند اساسی حزب وحدت اسلامی بوده و این حزب بر مبنای آن تشکیل گردیده است و بصورت ضمیمه درین شماره " شعله جاوید" منتشر می شود، برای تامین حقوق تمام ملیت ها – منجمله ملیت هزاره – صرفا یک مطالبه وجود دارد وآن به رسمیت شناختن فقه جعفری – در پهلوی فقه حنفی – در کشوراست . این مطالبه – بویژه یگانه بودنش – نشان می دهد که حزب وحدت اسلامی هیچ تعلقی به هزاره های اسماعیلی و حنفی ندارد .

هـــــ ) نظام سیاسی مورد خواست حزب وحدت اسلامی ، حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن وسنت و اصل ولایت فقیه است . اولا : خواست تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، دررابطه با اکثریت سنی مذهبان کشور ، یک خواست احمقانه است ، زیرا که چنین اصلی در مذهب آنان وجودندارد . ازین نظر، اصل ولایت فقیه ، درنزد هزاره های سنی نیز محلی ازاعراب ندارد . ثانیا: در میان شیعیان نیز اصل ولایت فقیه مورد قبول عموم نیست . اسماعیلیان آنرا قبول ندارند ، " اخباری" های جعفری مذهب نیز

آنرا مردود می دانند وحتی درمیان بخش " اصولی" جعفریان نیز غیر از خط امامی های پیرو خمینی ، بقیه آن را نمی پذیرند .

و ) حزب وحدت اسلامی درمورد شوونیزم ملی ملیت حاکم واعمال ستم ملی بر ملیت های تحت ستم کشور، دیدمشخص وروشنی ندارد، نه تنها از لحاظ تاریخی بلکه درحال حاضر نیز. این موضوعات اساسا جزئی از مطالب مطرح شده در اسناد اساسی این حزب نمی باشد. درواقع آنچه برای این حزب – به رویت متن اسناد اساسی آن – مطرح است " ملت تشییع " است ونه " ملیت هزاره " . درسطح پائین ترازین اسناد ، یعنی در سطح گرایشات " ناسیونالیستی " " مزاری "، شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون در گذشته ، ستمگری یک دودمان ودرنهایت ستمگری یک قبیله ( محمد زائی ها ) تلقی میگردد و شوونیزم نوخاسته طبقه حاکمه ملیت تاجیک نیز ، ستمگری صرفا یک گروپ از افراد دانسته می شود که به تعبیر" ارزگانی " ورفقایش نام آن " سکتاریزم پنجشیری" است . به این ترتیب مسئله شوونیزم ملی وستم ملی ، چیز جدائی ازنظام اقتصادی –اجتماعی حاکم و مشخصا چیز جدائی ازحاکمیت طبقات استثمار گر حاکم تلقی میگردد و " عدالت برای تمام ملیت ها " در چوکات نظام ارتجاعی موجود مطالبه می شود.

7 – آنچه حزب وحدت اسلامی پیوسته مطرح نموده و به نحو " پیگیری " روی آن اصرار ورزیده است عبارت است از سهم 25 فیصدی ازچوکی های حکومت مرکزی برای خودش و نیز برای حرکت اسلامی ، به نمایندگی از هزاره ها و اهل تشییع افغانستان . دیگران که هیچ ، بلکه حتی " مزاری " نیز هرگز حاضر شد که کلمه " شیعه " را از پهلوی کلمه " هزاره " حذف نماید . اما ازآنجای که حزب وحدت اسلامی و همچنان حرکت اسلامی ، نه تنها ازلحاظ ترکیب تشکیلاتی ، بلکه اساسا از لحاظ خط برناموی ، نمی توانند از هزاره های سنی وشیعیان اسماعیلی نمایندگی نمایند ، تقاضای سهم 25 فیصد درچوکی های حکومت مرکزی توسط اینان ، به نمایندگی ازتمام هزاره ها وتمام

**شیعیان افغانستان آشکارا دید انحصار طلبانه بر ضد هزاره های سنی و شیعیان اسماعیلی را نشان می دهد .**

**بنابر نکات برشمرده فوق ، آنچه در رابطه با حقوق هزاره ها –اگر بتوان آنرا چنین خواند– توسط حزب وحدت اسلامی ونیز حرکت اسلامی ، مطرح می گردد، صرفا عبارت است از رسمیت فقه جعفری درکشور و شرکت نمایندگان شیعیان جعفری مذهب " اصولی " درحکومت مرکزی .**

**از حق تعیین سرنوشت ملی هم که بگذریم ، از حق داشتن ایالت خود مختار ملیتی نیز که صرفنظر نمائیم وحتی ولایات خاص نیز برای هزاره جات مطالبه نکنیم ، آیا قادر خواهیم بود، تحت جو نفاق وشقاق مذهبی ایکه گروه های سکتاریستی مذهبی درمیان هزاره ها دامن می زنند، لااقل " با زیابی هویت های گم شده خلق فقیر " هزاره را ممکن ومیسربسازیم ؟ حالا ، علاوه بر نفاق وشقاق مذهبی جعفریان و حنفیان و اسماعیلیان ، اختراع " ارزگانی" و رفقایش یعنی " تشییع درباری " راهم علاوه کنیم وتکفیر شعله یی ها توسط "ارزگانی " و رفقایش رانیز؛ چه صحنه ای بوجود می آید ؟ هزاره های سنی سوا؛ شیعیان اسماعیلی سوا، سادات وقزلباش ها وبیات ها همراه با هزاره های شامل درحزب وحدت اکبری وحرکت اسلامی محسنی ، مطرود؛ اخباری ها نامنظور؛ شعله یی ها وسایر ناملایان نیز مورد تکفیر وتلعین و محکوم در افکارعامه!! چه کسانی درصحنه باقی می مانند واین باقیمانده ها چند فیصد ازمجموع نفوس ملیت هزاره را تشکیل می دهند ؟ ازکدام تشکل حزبی تشکیل دهنده هویت سیاسی واجتماعی تمام هزاره ها صحبت می شود ؟**

**جنگ غرب کابل ، مقاومت خود بخودی جامعه هزاره ، کابل نبوده، بلکه جنگی بود که تحت رهبری احزاب تئوکرات مذهبی سکتاریست پیش برده شده و هدف حقیقی واعلام شده رسمی آن ، تصاحب یک تعداد از چوکی های حکومتی ، توسط افراد مربوط به این احزاب یود . آیا غیرازین بود که حزب وحدت اسلامی " مزاری " برای تصاحب چند چوکی**

**کلیدی در حکومت می جنگید و موقعی که " طالبان " چوکی کلیدی تری را پیشکس نمودند ، همه چیزش را به آنها تسلیم داد ؟ " طالبان " چه هویتی از " هویت های گم شده خلق هزاره " را مورد تائید و تصدیق قرار دادند ؟**

**" مزاری " درحال جنگ ومقاومت کشته نشد ، او در حال تسلیمی جان باخت. آیا چنین " ارزشی" می تواند " تازه ترین ارزش اجتماعی " خلق محروم هزاره تلقی شود ؟ او نمی توانست بجنگد؟ نمی توانست مخفیانه ازکابل خارج شود ؟ نمی توانست " حسین وار"شهادت را در" کربلای کابل" بپذیرد؟ وباالاخره اگر هیچ راه دیگری وجود نداشت ، نمی توانست " شیرین وار" خودکشی نماید؟ چرا هیچیک ازین کارهارا انجام نداد و فقط تسلیم شد ؟**

**ببینیم مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درمورد حقوق ملی ملیت های کشور – منجمله ملیت هزاره – چه خواست هائی دارد و چه اهدافی راجلو پای این حزب قرار داده است ؟**

**برمبنای این سند، حزب کمونیست افغانستان حق تعیین سرنوشت را برای تمامی ملیت های کشور – منجمله ملیت هزاره - به رسمیت می شناسد. در شرایط فعلی حزب ، خواهان وحدت داوطلبانه از تمامی ملیت های ، براساس حق تعیین سرنوشت هریک ازآن ها ، درچوکات یک کشور واحداست ، به قسمی که قلمرو مورد سکونت هریک از ملیت ها به مثابه یک ایالت خود مختار دارای حاکمیت ملی شناخته شود واتحاد مجموع ایالات مذکور درقالب یک کشور واحد تامین شود. برین اساس ، حزب ، در رابطه با حقوق ملی ملیت هزاره ، خواهان تشکیل ایالت خود مختار هزاره جات است و نیز خواهان اتحاد این ایالت با سایر ایالت ها درچوکات یک کشور واحد، که مبنای موجودیت آن ، وحدت داوطلبانه تمامی ملیت های کشور- منجمله ملیت هزاره – باشد .**

**حزب کمونیست افغانستان ، موجودیت شوونیزم ملی و ستم ملی درکشور را بخشی ازنظام ارتجاعی حاکم بر کشور می داند وتامین تساوی حقوق میان ملیت های کشور را**

**مستلزم سرنگونی نظام موجود نیمه فئودالی – نیمه مستعمراتی و ایجاد نظام مردمی دموکراتیک نوین. حزب ، مبارزه برای تامین تساوی حقوق میان ملیت های کشوررا بمثابه بخشی از مبارزه انقلابی برای به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک برای به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین درکشور- مد نظر گرفته وپیش می برد .**

**ازآنجای که متن سند" مباحث ملیت ها، شوونیزم ملی ، ستم ملی وحقوق ملی ی ملیت ها در مرامنامه " حزب کمونیست افغانستان " به اندازه کافی روشن وگویا است، توضیح وتشریح بیشتر آنرا، بخاطر جلوگیری از اطاله بیشتر کلام ، درین جا ضروری نمی دانیم ، زیرا که تااینجا نیز متن نوشته حاضر، بیش از حد انتظار ما طولانی و مفصل گردیده است .**

**صحبت فعلی ما نرا درمورد مطالب مطرح شده درمقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش" درینجا با این امیدواری پایان یم دهیم که سند حاضر وسایر اسناد اصلی وضمیمه یی این شماره " شعله جاوید" بتوانند تفاوت ره میان حزب کمونیست افغانستان وحزب وحدت اسلامی رادرمورد مسایل ملی ملیت هزاره ، بخوبی و روشنی نشان دهند . شاید، پس از " شهادت " ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی ، کسانی مثل "ارزگانی " نتوانند علیه نوشته حاضر قلمفرسایی و فضل فروشی نمایند؛ اما مبارزه ما با تئوکراسی مذهبی حزب وحدت اسلامی و ناسیونالیزم ارتجاعی سکتاریستی آن – همانند سیار عرصه های مبارزاتی – مبارزه ای است دارای خصلت طولانی مدت . این مبارزه با انتشار مقاله " ارزگانی " شکل جدی تر نسبت به سابق اختیارنمود وبا انتشار شماره شانزدهم " شعله جاوید" بازهم جدی تر خواهد شد، و درآینده نیز ، بیشتر و بیشتر شگوفاتر خواهد گردید.**

**منتشر شده در شماره شانزدهم شعله جاوید ــ دور دوم**

*******

# جشن ما امسال جوشان تر بود

امسال ، اول می ، روز بین المللی کارگران جهان و روز تاسیس حزب ما، حزب کمونیست افغانستان ، پرجوش و خروش فرا رسیده است . آنجا ، در قلب کوهپایه های رفیع همالیا، فرزندان رنج ومحنت ، سلاح بر کف گرفته وعلیه استثمار وستم بپا خاسته اند. حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) ، یکی از هم سنگران مان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، وتوده های تحت رهبری اش، در13 فبروری جنگ خلق درنیپال را آغازکرده اند؛ واینجا ، درافغانستان ، با شکست توطئه سکوت مرتجعین در قبال حزب کمونیست افغانستان ، سطح مبارزاتی حزب مان ارتقای کمی و کیفی نوینی یافته و دوره مبارزات خروشنده تر و کوبنده تر انقلابی، آغاز یافته است.

شروع جنگ خلق د رنیپال ، موقعیت مبارزاتی کل جنبش ما، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در جهان ارتقا داد ه است . تا حال ، جنگ خلق در پرو، یگانه جنگ خلق موجود در جهان ویگانه جنگ عملا براه افتاده جنبش ما محسوب می شد. اینک دیگر جنگ خلق در پرو تنهانیست وجنگ خلق در نپال را در پهلوی خود دارد. این امر نه تنها باعث تقویت متقابل هردو جنگ خلق مذکور می گردد، بلکه درهم آمیزی شعله های روشنائی بخش آن ها ، راه را برای برپائی جنگ خلق های دیگر نیز هموار خواهد کرد .

کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکایک منسوبین آن ، مسئولیت دارند که رفقای نیپالی را درادامه موفقانه و پیشرونده جنگ خلق در نیپال یاری رسانند و فعالانه ازآنها حمایت نمایند، درست همانگونه که از جنگ خلق در پرو پشتیبانی می کنند .

حزب کمونیست افغانستان ، به خواهران و برادران نیپالی که جرئت مندانه بپا خاسته و نبرد علیه ارتجاع و امپریالیزم را در کشورشان براه انداخته اند، درودهای گرم و آتشین نثار می نماید و مصمم است که در هرسطحی که بتواند و توانمندی هایش اجازه دهد، ازآن رفقا پشتیبانی نماید. امیدواریم، مشعلی که بر فراز قله های رفیع همالیا، به همت

**همسنگران نیپالی مان روشن گردیده است ، فروزان تر و فروزان تر بتابد و بدنبال خود مشعل های دیگری را درجهان – بویژه در منطقه – روشن نماید .**

**جنگ خلق در پرو ، پس از شانزده سال ادامه موفقانه وپر فراز ونشیب ، اینک جنگ خلق در نیپال را درپهلوی خود دارد . فرصت شانزده ساله ، برای برپائی جنگ خلق و یا جنگ خلق های دیگر، فرصت خیلی زیادی است . جنگ خلق های دیگر، باید زودتر ازین – خیلی زودتر- برپا گردند. سومین عرصه کارزار جنگ خلق می تواند بنگله دیش باشد، می تواند ... و می تواند افغانستان باشد . این چنین است که می باید در پرتو شعله های برافروخته درکوه های اند و درخشش آذرخش برافروخته شده در کوهساران همالیا ، تلاش های مان را چنیدن چند بسازیم و با حرکت پرجوش و خروش تر ازقبل در مسیر تدارک برای برپائی جنگ خلق در افغانستان ازرفقای بپا خاسته مان حمایت شایسته به عمل آوریم و مسئولیت مان را در قبال طبقه و جنبش جهانی وخلق مان به نحو شایسته ای ادا نمائیم .**

**اول می امسال، پنجمین سالگرد تشکیل حزب کمونیست افغانستان است . این سالگرد، با شکست توطئه سکوت مرتجعین در قبال حزب ، رقم می خورد . اما ارتجاع آبرو باخته ، در اولین رویاروئی جدی سیاسی با حزب کمونیست افغانستان ، به آخرین سلاح ارتجاعی یعنی " تکفیر" دست یازیده است . بلند شدن این سلاح زنگ زده ارتجاعی علیه حزب کمونیست و مبارزات براه افتاده توسط رزمندگان حزب علیه آن ، نقطه عطفی در مسیر فعالیت های مبارزاتی حزب محسوب می گردد . اینک ، عرصه مبارزاتی حزب جدی تر ، موثرتر ودرعین حال مخاطره آمیزتر گردیده است.**

**منتشر شده در شماره هفدهم شعله جاوید ــ دور دوم**

# ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا ؟

## قسمت دوم

همان طوریکه درقسمت اول این مقاله گفتیم، " ارزگانی " سلاح تکفیررا " دلاورانه " برضد ما بلند نموده و با سردادن نعره های " بیخدا ، بی دین " علیه ما – همانند هر تئوکرات مرتجع دیگر- خواسته است مارا بترساند. اماهمانطوریکه قبلا گفتیم این حربه، دراصل متعلق به آیت الله محسنی، آیت الله فاضل، مولوی خالص و ملامحمد عمر آخوند است و نه " ارزگانی " ورفقایش که خوددرمعرض تکفیروتلعین" آیات عظام " و"مولویان عالی مقام " قرار دارند. این موضوع را " ارزگانی " خود در صفحه ششم شماره دوازدهم " امروز ما" اینگونه مورد تائید قرار داده است :

" ... جانی ترین و بی ایمان ترین اشخاص در چهره مذهب ... هر جنبش آگاهی بخش مذهبی وملی را " مائوئیست" معرفی می دارند . "

همچنان در صفحه هشتم شماره سوم " عصری برای عدالت " گفته شده است که :

" سید فاضل بهتان کمونیست ومائوئیست و کافر را در برابر مغزهای ما مطرح می کند . چنانچه روشن است منظور از " مغزهای ما " خود شان هستند ومنظور از جنبش آگاهی بخش مذهبی و ملی نیز خود شان یعنی همان " مغزها " !

ازقرار معلوم " ارزگانی " ورفقایش از حربه " تکفیر " سخت می ترسند و در مورد مؤثریت آن اطمینان کامل دارند . ازین جهت نه تنها این حربه را علیه ما بکار انداخته اند ، بلکه در شماره چهارم " عصری برای عدالت " شریف ناصر زاده ودرشماره هفتم آن نشریه حتی تمام رهبران " احزاب جهادی " را نیز با استفاده از حربه مذکور " منکوب " کرده اند و به این ترتیب نشان داده اند که " مهارت " شان در استفاده و بکار گیری آن " سلاح جنگی مؤثر" درحد بسیار بالایی ارتقاء نموده است !!

**اما با کمی دقت می توان بخوبی دریافت که اسلحه مذکور دردستان این " جنگاوران دلاور" جوردرنمی آید ولازم است که آنرا دور بیندازند و اسلحه دیگری که مناسب حال واحوال شان باشد برای نبرد های آتیه شان تدارک ببینند!!**

**" ارزگانی " سلاح مورد پسندش را مراهق وار و با غرور خاص بر فرق ما می کوبد :**

**" درجهان بینی شما خدا وجود ندارد و دین افیون توده ها است . با این معیار وقتی شما می روید در دایکندی ، درعقب مانده ترین نقطه ارزگان " پیام و شعور انقلابی " خویش را برسانید ، می گویید : خدا وجود ندارد ، علت بدبختی ما شکل ظالمانه مالکیت برزمین های کوهی است و تااین نحوه مالکیت ورابطه " بیگی وبردگی " از بین نرود ، ناممکن است ازین فقر وفلاکت اجتماعی رها شوید! وبعدادرهمانجا متوجه اشرافیت مذهبی کمر شکنی می شوید که حتی " بیگ ها " هم ناگزیر اند برایش کمر خم کنند . آنگاه هیچگاهی نمی توانید بگویید " وقتی خدای آن فقیر ترین فرد یک ملت را ازاو گرفتم اشرافیت مذهبی سید فاضل های خود بخود ریشه کن می شود ! ( صفحه پنجم شماره دوازدهم امروز ما )**

**بیچاره بیگ ها ! حال شان واقعا رقت آور است ! آخر اینها مجبوراند و ناگزیراند که در مقابل چند سید ناسید، کمر خم کنند ودستان آنها را ببوسند ! پس مشکل اجتماعی اصلی هزاره ها معلوم است، دست بوسان سادات ، بیگ ها هیچ تقصیری ندارند ومسئله نحوه مالکیت برزمین نیز اهمیت خاص ندارد !! با کمونیزم نمی توان علیه مذهب " دست بوسی " مبارزه کرد . بلکه باید با حربه مذهبی علیه مذهب مذکور پیکار نمود!! ازین جهت است که " ارزگانی " ورفقایش لازم دیده اند ماسک مذهب بر چهره زنند .**

**اما ببینیم که درمذهب " ارزگانی " خدا وجود دارد ؟ او خود مدعی است که درمذهبش خدا وجود دارد واین ادعایش را بلا فاصله از جملات نقل شده فوق بصورت ذیل مطرح می نماید :**

" ... خدا ضرورت آن بخش انسان است که نیاز به واقعیت ندارد . " یعنی خدا ضرورت بخش " ذهنیات کامل " انسان است . به عبارت دیگر ، انسان در بخش " ذهنیات کامل " به خدا ضرورت دارد . جنبه دیگر این نوع " خداشناسی " که منطقا مکمل جنبه مطرح شده می تواند باشد این است که خدا ضرورت بخش " عینیات " انسان نیست وبا انسان در بخش " عینیات " به خدا ضرورت ندارد.

" خدا دراحساس من است ، خدا درذهن من است . خدا درآرمان ودرهرنیاز من است ومن خود را درخدا می یابم وخدا را درخود درک می کنم ... "

خدای " ارزگانی " خالق وجود وهستی " ارزگانی " نیست ، بلکه عین وجود وهستی وی است ، آنهم بخش احساسی ، ذهنی وآرمانی آن . به همین جهت او خود را درخدا می یابد وخدا را در خوددرک می کند ، یعنی او خدا را خدا می داند و خدارا هم خود بحساب می آورد . به همین جهت است که میگوید : " درخون گرسنه ام که تا شاهرگ گردنم می رسد، خدا را احساس می کنم که درتن من زنده است . "

وباز هم می گوید:

" خدا را در خود احساس می کنم . "

بااین چنین " خداشناسی " ای " ارزگانی "کاملا حق دارد که خدا را درخود ودردرون خود خلاصه نماید؛

" وقتی خدا را دردرون خود ودرهرنفس و ضربان قلب خود با جریان خون خود ، درهرشریان وجود خود داشته باشم ، نیازی ندارم که بیایم و خدا را دربیرون جستجو کنم . " یعنی خدای " ارزگانی " در وجود " ارزگانی " خلاصه می شود و ضرورتی نیست که دربیرون از وی وجود داشته باشد .

" من وقتی دردرونم به طرح بالاتر از ماحول کوچک خویش می پردازم ، جهان مادی و سمبول هایش صرفا برای بیان ذهنی ترین احساسم به خدمت می آیند و اینجا دیگر ماده

**است که می خواهد ممثل چیزی شود که مای نیست ، خلوت انسان با عظمت ها و خدایش است که درماحولش وجود ندارند ... "**

**یعنی اینکه عظمت های انسان و خدای انسان ، ذهنی ترین احساس انسان است ودرماحول انسان ( خارج از ذهن انسان ) وجود ندارد .**

**" ارزگانی " می گوید که درجهان بینی ما دین افیون توده ها است . اما ببینیم که درجهان بینی خود وی دین و خدا چه نقشی دارند :**

**" خدا نیازی است که من را دردرونم آباد می کند ... در درونم خلق می کند و دردرونم می سازد و دردرونم" شدنم " را پاسخ می گوید ... ومن صرف در پناه خدای خویش بوده است که وزن تحقیر بار و محنت روز را ، در خلوت شبانه خویش تحمل کرده ام و انتقام از اربابیت حاکم بر سیاست ومذهب واقتصاد زمانم را درقالب عدالت بزرگتر ازجهان، عدالت خدا، زنده نگه داشته ام ... "**

**بااندک وقتی می توان دریافت که جملات نقل شده فوق تشریح می نماید که چگونه و به چه صورتی ، دین افیون توده است ونه اینکه حکم مذکور را مورد تردیدقرار دهد .**

**" ارزگانی "ورفقایش در مورد چگونگی برخورد ما با اعتقادات دینی و مذهبی ، اشکال جالبی ترسیم می نمایند . در صفحه پنجم شماره دوازدهم " امروز ما " گفته می شود که ما به محض اینکه به دایکندی رسیدیم جار می زنیم که آهای اهالی شریف دایکندی متوجه باشید که خدا وجود ندارد ! ولی درصفحه بعدی همان شماره نشریه ادعا می شود که ایدئولوژی مارکسیزم کاملا به فلسفه اقتصادی تبدیل شده و ایدیالوگ های آن جز " نان ، خانه ، لباس " به هیچ چیز دیگر توجه ندارند وکاملا مطمئن اند که با برچیده شدن فقر ، خدا نیز درذهن بشر نابود می گردد . "**

**یعنی ما وقتی به دایکندی رسیدیم ، شعار می دهیم که " آهالی اهالی شریف دایکندی !ما برای شما صرفا " نان ، لباس ،خانه " می خواهیم ونه هیچ چیز دیگر !**

**اما درشماره پنجم " عصری برای عدالت" درمتن مفصلی که امضای " عصری برای عدالت " را درپای خود دارد وبه جواب نامه شخصی بنام " شیر سهرابی " نوشته شده است برخورد مائوئیست ها با دین و مذهب به شکل زیر ترسیم می گردد:**

**" دوستان ما فکر نکنند که تمام جامعه تیوری های علمی را درک می کنند و بعد ازخوانش وفهم صد فیصد آن در کتاب یا نشریه ، دست به انقلاب نجات بخش اجتماعی و سیاسی می زنند . نظریات مائوتسه دون راکی دربین جامعه آورد ؛ ( مثال مائو را برای این آوردیم که بدون آنکه کوچک ترین قصد مقایسه درمیان باشد تقریبا تمام انتقادات شما را همچون طیف فکری نیز در برابر نشرات ما مطرح می کند ) آیا مائویک هزارم حصه ثانیه فکر می کرد که مائوئیزم به منطق کسانی تبدیل خواهد شد که آن را با تمام تلاش وجدیت برای مردمی درهزاره جات مطرح کنند که هنوز هم طبیب و خدا و قرآن ومذهب و بهشت و دنیا و سیاست وفرهنگش سید عباس حکیمی است ومطابق به فتوای همین فرد ، حتی فرزندش را عاق می کند و سر می برد ؟ یک مائوئیست در پهلوی بیسوادترین افراد از چه بحث می کند ؟ آیا ازاینکه مارکس و مائو معتقد بودند که خدا نیست و دین افیون توده است ؟ روشن است که از پیام مائو حرف می زند و می گوید که او چه پیام برای " طبقه پرولتاریا " و " طبقه دهقان " داشت بعدا برای اینکه پیام جهانی بی خدایی خویش را عام بسازد باید مذهب را بکوبد . ناگزیراست که مصداق های عینی مذهب را بکوبد که درجامعه این مصداق به غیر از سید فاضل و محسنی و زاهدی وسید عباس حکیمی و هر مرتجع بی ایمان دیگر، کسی دیگری نیست . می بینید که همانطوری که برای گرفتن پیام مائو ، جامعه به مصداق های عینی ضرورت دارد ، برای کوبیدن فکر جامعه نیز به کوبیدن مصداق های عینی ضرورت است . مائوئیست نه از مائوئیزم حرف می زند ونه از مذهب بکله صرف جنگ مصداق کوبی دارد ! " ( صفحه 46 شماره پنجم عصری برای عدالت )**

**اولا درجامعه چین قبل از انقلاب ، همانند جامعه افغانستان منجمله هزاره جات ، یک جامعه مذهبی بود وسید عباس حکیمی های چینی زیادی وجود داشتند که توده های عقب مانده دهقانی آنها را " طبیب و خدا وقرآن ومذهب و بهشت ودنیا وسیاست و فرهنگ شان" می دانستند. بناء طرح این موضوع که مائوتسه دون درمورد مائوئیست های هزارهجات ویا مائوئیست های کل افغانستان ، به اندازه یک هزارم حصه ثانیه نیز فکر کرده نمی توانست یک یاوه گویی محض ویک قلم پردازی بیهوده است .**

**ثانیا باید پرسید که اگر کوبیدن سید فاضل و محسنی و زاهدی و سید عباس حکیمی ، کوبیدن مصداق های مذهب درجامعه است و مائوئیست ها از طریق کوبیدن آنها در واقع مذهب رامی کوبند باید پرسید که خود " ارزگانی " و رفقایش با کوبیدن این مصداق های عینی مذهب درجامعه، چه چیزی را می خواهندبکوبند . روشن است که اگر کوبیده شدن فاضل ومحسنی وزاهدی و سید عباس حکیمی توسط مائوئیست ها کوبیدن مصداق های عینی مذهب درجامعه ودرنتیجه کوبیدن خودمذهب است چنین کوبیدنی از سوی " ارزگانی " ورفقایش چیزی جز کوبیدن مذهب در جامعه چیز دیگری نمی تواند باشد . البته " آقایان " این را قبول دارند ونام آنرا می گذارند مبارزه علیه " تشییع درباری " اما روشن است که آن چیزی را که " تشییع درباری" می گویند همان مذهب جامعه است ولذا مبارزه علیه " تشییع درباری " مبارزه علیه مذهب جامعه است واین را نیز " آقایان " قبول دارند . درقسمتی از همان جوابیه به نامه " شیر سهرابی " آورده شده است :**

**" ... ما بدون تردید برایتان می گوئیم که عمق تفکر این جامعه " بی تفکری " است . اگر از برج عاج ، فرودآئیم . آیا درمتن جامعه عمق بی تفکری را ملاحظه نخواهیم کرد که تاکنون درآن تفکیک " حق مذهبی " از" حق سیاسی " شده نمی تواند وتاکنون ( حتی در سطوح بلند ) افرادی اندکه هویت های ملی ، سیاسی ، اجتماعی ، اتنیکی وفرهنگی جامعه خویش را قربانی هویت مذهبی نظام اشرافیت تشییع درباری می نمایند ؟ ...**

جنگ با نظام های سیاسی انحصاری و اشرافیت مذهبی ، جنگی نیست که بدون " کشته و کشته شدن " بدست آید. چون نظام های سیاسی ومذهبی قبل ازهمه تفکر جوامع را دردست دارندو اگراین تفکر مطابق به سطح شعوریک جاهل نباشد ، هیچگاهی ممکن نیست که نظام غیر عادلانه سیاسی ونظام اشرافیت شیره کش مذهبی بیشتر از چند قرن بر تفکر ملت ها جمپر بزند وپاسدار تحمیق و جاهلیت آنها شود . "

اگر عمق تفکر جامعه بی تفکری است ونظام مذهبی حاکم براین تفکر " بی تفکری " نیز نظام اشرافیت شیره کش مذهبی ، چرا" ارزگانی " از محکومیت مادرافکار عامه ، مارا طعنه می دهد؟ وجهان بینی مارا بدون زمینه اجتماعی ودارای فقراجتماعی می داند ؟ و" مائوئیست " بودن را نیز دارای بارتوهین آمیز ضد اخلاقی ؟ ( صفحات 6 و 17 شماره دوازدهم امروزما)

اگر عمق تفکر جامعه " بی تفکری " است چرا قسمت هائی از متن نامه " شیر سهرابی" ، درشماره پنجم"عصری برای عدالت " سانسور می شود ودرصفحه 44 نشریه آشکارا برایش گفته می شود که " عصری برای عدالت " با باور واعتقاد کامل به دموکراسی وآزادی بیان واندیشه ، مقالات نویسندگان را بدون تصرف در محتویات آنها به چاپ می رساند . ( ولی این بدان مفهوم نیست که نظرات توهین آمیز به ... معتقدات جامعه به چاپ رسد ... ) آیا معتقدات جامعه که ازنظر خود آقایان " بی تفکری " است سزاوار تحسین است ونه توهین؟ " ارزگانی " درصفحه 24 شماره دوازدهم " امروز ما" مارا سرزنش می کند که محکومیت مان درافکار ملت ثبت شده است . حال اگرعمق افکار این ملت " بی تفکری " باشد ، آیا محکومیت درنزد این " بی تفکری " چیزی بدی هست ؟ اگر آقایان این محکومیت راچیز بدی می دانند چرا خود ، بقول خود شان وبه سبک خود شان علیه این " بی تفکری " قرار می گیرند ؟

" ارزگانی "درصفحه 6 شماره دوازدهم " امروز ما " می نویسد : " اگر قرار باشد از مارکسیزم- لنینیزم – مائوئیزم درافغانستان حرف بزنیم ، بدون تردید باید گفت که

**جهان بینی مارکسیستی یگانه عامل برای زیر زمینی شدن احزاب مارکسیستی خواهد شد ... ایدیالوژی سازی ایدیالوژی تان ، بن بست قبل از پیروزی جهان بینی شما را درواقعیت دینی – فرهنگی جامعه افغانستان به اثبات می رساند ... "**

**واقعیت دینی – فرهنگی جامعه افغانستان چیست ؟ مطابق به گفته های خود آقایان ، واقعیت دینی جامعه عبارت است از اشرافیت مذهبی سید عباس حکیمی + اشرافیت مذهبی سید منصور نادری+ جهالت تسنن اموی ملا عمر آخوند؛ وواقعیت فرهنگی جامعه نیز واقعیت " بی تفکری " !! آیا باید ازین واقعیت دفاع کرد یا علیه آن بپا خاست ؟**

**آیا دسته " ارزگانی ورفقا" می پندارند که خود شان بیشتر از مائوئیست ها درواقعیت دینی – فرهنگی جامعه افغانستان زمینه اجتماعی دارند وگویا فقر اجتماعی آنها کمتر از مائوئیست ها است؟ اگر یکی از مصداق های عینی دین و فرهنگ جامعه سید عباس حکیمی است ومصداق دیگرش محقق – مزاری، آیا حکم تکفیر اینها علیه دسته " ارزگانی ورفقا" کمتر ازتکفیر شدن شعله جاوید ومائوئیست های ، درواقعیت دینی – فرهنگی جامعه زمینه پذیرش دارد ؟ اگر درمتن این واقعیت دینی – فرهنگی ، اهالی حتی پسران شانرا بنا به فتوای سید عباس حکیمی عاق نمایند و بالاترازآن ، سر ببرند حکم تکفیر دسته " ارزگانی ورفقا " را ملایم تر ونرمترازحکم تکفیر مائوئیست ها درنظر خواهند گرفت ؟**

**اینگونه دلایل را بنا به گفته ها وبیانات " شخصیت ها " و " مغز های " جامعه آوردیم ، ورنه ما جامعه راآنگونه نمی بینیم که " آقایان " می بینند؛ جامعه به طبقات تقسیم شده و غیر ممکن است که تعدد آراء واندیشه ها درآن وجود نداشته باشد . توده های مردم از لحاظ فکری – سیاسی به پیشروها ، میانه ها و عقب مانده ها تقسیم می شوند . کما اینکه تمامی مناطق نیز کاملا یکدست نیستند . مثلا درهمان منطقه جغتو، همگی پسران شان را بنا بفتوای سید عباس حکیمی عاق نمی نمایند وسر نمی برند، بلکه فقط عقب مانده ها این کار رامی نمایند ونه میانه ها و نه پیش روان. اما میتوان کاملا بااطمینان گفت که**

مثلا درمنطقه جاغوری کمترکسی پیدا خواهد شد که بنا به فتوای امثال سید عباس حکیمی پسرش راعاق نماید ویا سر ببرد.

درست است که فرهنگ ارتجاعی با تمام ابعادآن برجامعه حاکمیت دارد ، کمااینکه سیاست ارتجاعی نیز برجامعه حاکمیت دارد. سیاست وفرهنگی که انعکاس روبنایی مناسبات تولیدی نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی برجامعه است . ولی تضادهای نیروهای تولیدی رشد یابنده و مناسبات تولیدی ارتجاعی روبنای جامعه یعنی درسطح سیاست وفرهنگ انعکاس می یابد با وجود سلطه سیاست ارتجاعی وفرهنگ ارتجاعی برجامعه ، سیاست انقلابی وفرهنگ انقلابی درپیچ وخم های مبارزاتی بوجود می آیندو به رشد موج وار خود ادامه می دهند. این چنین است که درجامعه سید عباس حکیمی ، افراد ونیروهای انقلابی بوجود می آیند وارتجاع درتمامی ابعاد اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی خود با چلنج مواجه میشود وبه زبان " عصری برای عدالت " تفکر درمقابل" بی تفکری" قرار می گیرد .

اما حالاباگذشت بیشتر از سی سال ازعمرجنبش مائوئیستی درافغانستان ، کسی مثل " ارزگانی " می آید برای ما تفهیم می نماید که ایدئولوژی و جهان بینی ما " هیچگاهی نمی تواند ... درمتن عقب مانده ترین کشور و مردم دنیا رابطه دیالکتیکی خویش را داشته باشد " ازین قرار جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین ( جریان شعله جاوید ) متاثر و منبعث از آن که تاحال درمیدان مبارزات انقلابی افغانستان ده ها هزار نفر قربانی تقدیم نموده و ده ها هزار نفر دیگر نیز بصورت باالفعل و یا باالقوه درمیدان معرکه حاضر وآماده دارد، با متن جامعه افغانستان رابطه دیالکتیکی ندارد؟ اگر کسی مثل سید عباس حکیمی بیاید و این چنین حرفی را مطرح نماید لااقل خیل مریدانش باو حق خواهند داد. اما دسته " ارزگانی و رفقایش" بهیچوجهی حق بیان چنین مطلبی را ندارد .

آیا چند فرد محدود و انگشت شمارکه خود شان زمینه ای در متن جامعه ندارند وبرای پیدا کردن چنین زمینه ای گاهی به ریش خلیلی آویزان می شوند ، گاهی به دامن شفیع

**دیوانه ، آنهم بعد از مرگش ، می چسپند ، گاهی برای " قاسمی " و " مدبر" هورا می کشند و نه تنها با سماجت تمام پایه تابون جنازه " مزاری " را محکم چسپیده اند ، بلکه اخیرا به صورت بسیار و قیحانه وبا دیده درایی آشکار به موزه پاکی " عموسام " نیز پرداخته اند و از وی خواسته اند که درراستای ایجاد زعامت جدیدی درافغانستان ، درحق آنها نیز لطف نموده وبرای نفوذ در میان جامعه هزاره دست شانرا بگیرد ، حق دارند که حزب کمونیست افغانستان را که دارای برنامه مستقل و درفش مستقل است وبرای حضور در جامعه به ریش و دامن و پایه تابوت و موزه پاکی هیچ مرتجع و امپریالیستی نیازمند نیست ، ازلحاظ اجتماعی بی پایه بخوانند ؟**

**شماره پنجم " عصری برای عدالت" پذیرفته است که مائوئیست ها با تمام تلاش وجدیت مائوئیزم را برای مردم هزاره جات مطرح می نمایند و به این ترتیب پذیرفته است که برای مائوئیست ها در متن جامعه پایه و مایه ای وجود دارد. حال، حتی اگر موجودیت و فعالیت مائوئیست ها را درسایر نقاط افغانستان ودرمیان سایر ملیت ها محاسبه ننمائیم وصرفا به هزاره جات ودرمیان مردم هزاره نظر اندازیم، مائوئیست ها چند صد برابر دسته " ارزگانی ورفقا" نیرودارند. پس چگونه است که مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم، فاقد رابطه دیالکتیکی با متن جامعه خوانده می شود، ولی اسلام امریکائی وضد اسلامیزم" ارزگانی ورفقا" دارای رابطه دیالکتیکی با متن جامعه؟**

**"ارزگانی " بی پایه گی اجتماعی " مارکسیزم " را تنها یک پدیده خاص درافغانستان نمی داند ، بلکه آنرا جهانشمول به حساب می آورد . راز این بی پایگی اجتماعی به نظر وی " ماتریالیزم " است . وی درصفحه چهارم شماره دوازدهم " امروز ما " این چنین می نویسد :**

**" ... چون مارکسیزم با دین و خدا مخالف است هیچگاهی نمی تواند با عدم درک از رابطه دیالکتیکی دین و فرهنگ ، بنیان گذار فرهنگ جدید، مطابق به خواست " انقلابیون پیشآهنگ " باشد . همین است که مقاومت بوجود می آید .**

**همچنان در صفحه پنجم نشریه مذکور نوشته است :**

**" درمارکسیزم، رابطه دیالکتیکی میان فرهنگ و اقتصاد وجود دارد و چون دین صرفا با گرفتن صفت " افیون توده ها " ازین فلسفه رانده شده است ، کمر شکن ترین خلاء را میان رابطه دیالکتیکی دین ، فرهنگ و اقتصاد بوجود آورده است . رانده شدن دین و افتیدن آن از رابطه دیالکتیکی میان فرهنگ واقتصاد ناشی از جهان بینی ماتریالیستی مارکسیزم است . "**

**مطالب بیان شده فوق بازهم یکبار دیگر درصفحه ششم نشریه بصورت مکرر بیان می گردد:**

**" چون مارکسیزم دین و خدا را نفی کرده است بطورضمنی رابطه دیالکتیکی دین وفرهنگ رانیز نابود کرده است.بعلت همین خلاء کمرشکن ناشی ازنادیده گرفتن رابطه دیالکتیکی فرهنگ ودین است که ایدیالوژی مارکسیزم کاملابه یک فلسفه اقتصادی تبدیل شده وایدئولوژی های آن جز" نان لباس، خانه " به هیچ چیز دیگرتوجه ندارند وکاملا مطمئن اند که با برچیده شدن فقرخدا نیزدرذهن بشرنابود می گردد ؟ "**

**استدلالات جالبی است !! کسانی که خود را " مغزهای " جامعه و " شخصیت های " جامعه می انگارند می آیند وبا استفاده ازکمپیوتر وزیراکس ، استدلالاتی را برروی صفحات نشریه شان درج می نمایند که مایه آنها بی مایگی علمی وجهالت است ، بی مایگی علمی وجهالتی که دقیقا می توان درنزد آیت الله محسنی و آیت الله فاضل و حجت الاسلام سیدعباس حکیمی و حجت الاسلام زاهدی و ... . سراغ کرد . توجه کنید ! ماتریالیزم فلسفی یعنی فلسفه اقتصادی ( اقتصاد گرایی ) وفلسفه اقتصادی با اقتصاد گرایی یعنی توجه انحصاری و کامل و مطلق به تحقق شعار " نان ، خانه ، لباس" واین یعنی بی توجهی کامل به وسایل سیاسی ، فرهنگی واجتماعی وحتی مسایل اقتصادی بالاتر ازنان و خانه ولباس !!**

**اولا این گفته که ایدئولوگ های مارکسیزم جز " نان ، خانه ، لباس" به هیچ چیز دیگر توجه ندارند ، یک یاوه گویی محض است ، نه تنها ازبابت توجه این ایدئولوگ هابه مسایل سیاسی وفرهنگی واجتماعی بلکه از بابت توجه آنها به نیازهای اقتصادی بالاتر از رفع نیازهای مصرفی اولیه . کاملا روشن است که تامین نان ، لباس و خانه دراولین قدم بسیار بسیار ضرور است . آیا این طور نیست ؟ آیا " ارزگانی ورفقا " درین مورد بگونه دیگری می اندیشند ؟ اما نیاز مندی های اقتصادی انسان ها صرفا تامین نان ، خانه و لباس نیست و چیز های بسیار دیگری نیز ضرورت دارند و سطح این ضرورت ها نیز با افزایش سطح زندگی درجامعه پیوسته افزایش می یابد . اصولا برای تمام ایدئولوگ ها منجمله ایدئولوگ های مارکسیست ، ناممکن است که خواسته های اقتصادی انسان ها را صرفا به تامین نان ، خانه و لباس محدود کنند .**

**مارکسیست ها کاملا محق اند که برای برچیده شدن فقر از روی زمین مبارزه نمایند . فقر چیزخوبی نیست . فقر به ذات خود فلاکت است و برعلاوه اسارت بار است وبرعلاوه مانع اعتلای معنوی است . اما آنچه از لحاظ خواست های اقتصادی درمبارزات مارکسیست ها پایه و اساس را تشکیل می دهد برچیده شده مناسبات تولیدی ارتجاعی – که درواقع پایه و اساس فقر را تشکیل می دهد – است تا برویرانی های آن مناسبات تولیدی انقلابی برقرار گردد . مثلا درجامعه افغانستان برچیده شدن ( سرنگونی ) مناسبات تولیدی نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی و برقراری مناسبات تولیدی دموکراتیک نوین بجای آن .**

**ما نمی دانیم که " ارزگانی ورفقا " مرامنامه حزب کمونیست افغانستان را مطالعه کرده اند یا نه ولی فکر می نمایم که لااقل کتاب " دموکراسی نوین " مائوتسه دون را باید مطالعه کرده باشند. مائوتسه دون دراین کتاب ازانقلاب دموکراتیک نوین صرفا تامین نان ، لباس و خانه برای مردمان چین را درک نمی نماید او ازاقتصاد دموکراسی نوین – که تامین نان و لباس و خانه برای توده ها را دربر می گیرد اما به آن خلاصه نمی شود –**

سیاست دموکراسی نوین و فرهنگ دموکراسی نوین حرف می زند . همچنان مرامنامه حزب کمونیست افغانستان ، در بخش اهداف انقلاب دموکراتیک نوین ، اهداف اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی واجتماعی این انقلاب را مشخص می سازد ودرموارد ضروری به توضیحات معینی – پیرامون آنها می پردازد . مطالعه مرامنامه حزب کمونیست افغانستان را برای " ارزگانی و رفقا " توصیه می نمائیم .

ارزگانی انقلابات پیروزمند دموکراتیک نوین و سوسیالیستی را انقلابات بی فرهنگ بشمار می آورد واین کاملا غلط است . بگذارید انقلاب چین را اززمان پیروزی تا زمان سرنگونی سوسیالیزم بعدازدرگذشت مائوتسه دون ، ازلحاظ فرهنگی و اجتماعی، فقط درچند مورد معین مدنظر قرار دهیم . انقلاب چین اعتیاد به تریاک را که مشکل قرن ها درجامعه چین بود وقربانی های عظیم خلق چین درجنگ تریاک نیز نتوانسته بود آنرا از میان بردارد ، کاملا از جامعه چین ریشه کن کرد . انقلاب چین نه تنها فاحشه خانه ها را ازین کشور برچید ، بلکه فحشاء را کاملا درسطح جامعه از میان برداشت و برای ده ها هزار انسان مفلوکی که درچین کهن که با ذلت و خواری ، تن فروشی می کردند، نه تنها مشاغل مناسب و زندگی آبرومندانه ای را فراهم آورد، بلکه تعداد زیادی ازآنها را به کارکنان فرهنگی فعال انقلاب مبدل نمود . انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی در چین ، خود یک دستآورد بی همتای فرهنگی در تاریخ بشریت است ، فی المثل دستآوردهای هنری این انقلاب درعرصه های موسیقی ، آوازخوانی ، رقص ونمایش بالاترین و عالی ترین دستآوردهای فرهنگی جامعه بشری بشمار می رود . این انقلاب ده ها میلیون انسان زحمتکش را ازلحاظ فکری برای درگیر شدن با مسایل تئوریک – وهمچنان عملی – اداره امور جامعه یعنی تصرف قدرت سیاسی و اعمال آن تربیه نمود .

درست است که درمقابل انقلاب چین و همچنان در مقابل انقلاب شوروی ، مقاومت بوجود آمد واین انقلابات موقتا با شکست مواجه شدند ، درچین درسال 1976 ودرشوروی

درسال 1956 . اما این مقاومت ها اساسا مقاومت های دینی نبودند وتحت رهبری عناصر ونیروهای تئوکرات وحتی دین دار صرف نیز قرارنداشتند .

دارودسته هواکوفنگ و تینگ سیائوپینگ درچین و دارودسته خروشف درشوروی ، هیچکدام دارودسته های دین دار نبودند و اصولا دین و دین داری در سرنگونی سوسیالیزم درچین و درشوروی نقشی برعهده نداشت وپس از آن نیز این دوجامعه به جامعه متدین مبدل نشدند . حتی یلتسین ، بعد ازگورباچف روسیه را به جامعه متدین مبدل نکرد و جنبش اعتراض دموکراتیک علیه حاکمان فعلی چین درمیدان تیان یا مین نیز یک جنبش مذهبی نبود .

اساسا تمام کشورهای سرمایه داری پیشرفته جهان امروزی دین ودینداری ازایفای نقش اجتماعی درزندگی اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی واجتماعی جوامع مذکور کنار رفته و صرفا درحد اعتقادات شخصی یک تعداد افراد واشخاص باقی مانده است . زیرا که مدت هاست درین جوامع دین ودولت از هم سواشده اند . حتی در روسیه و چین امروزی نیز وضعیت به همین منوال هست وفقط درمناطق عقب مانده وحاشیوی این کشور ها مثل تبت سیکیانگ و یا چچین ، می توان جنبش سیاسی بر مبنای دین ودینداری را مشاهده کرد که آنهم فقط کوششی است برپیکراصلی این جنبش ها عبارت است از ناسیونالیزم ملیت های تحت ستم درآنجا ها .

درهندوستان جدایی دین ازدولت حاکم است و حتی دراسرائیل که اساس تشکیل کشور جنبه مذهبی ودینی دارد نیز چنین است .

درمیان تمام کشورهای مسلمان نشین که تقریبا 25 کشور را دربر می گیرد، تنها درافغانستان ،ایران ، سودان و سعودی نظام های سیاسی دینی حاکم اند که ازحال وروزگار امروزی افغانستانی ها برکت این نظام نیز معلوم وآشکارا! ولی دراکثریت کشورهای مسلمان نشین باقی مانده که یکجا با مسلمانان ساکن درهند و سایرکشورهای

غیر مسلمان بیشترازهشتاد درصد نفوس مسلمانان دنیا را تشکیل می دهند، دین ازدولت جداست البته درقالب ها واشکال گوناگون ومختلف .
حالا کسانی مثل سید عباس حکیمی ممکن است بگویند انحطاط فرهنگی و مشخصا انحطاط اخلاقی درجامعه آمریکا ناشی ازین توجیه آمریکائیان به مسایل دینی است .
ولی می توان پرسید که انحطاط اخلاقی و فرهنگی موجوددرجامعه دینی خود حضرت آقا که " ماشاءالله " ایشان وامثال ایشان کارگردانان صحنه های " خوب " و " بد " آن هستند ، چقدر نسبت به انحطاط اخلاقی و فرهنگی آمریکائیان بهتر وآبرومندانه تراست .

بهرحال جدا شدن دین از روابط دیالکتیکی با دولت و تبدیل شدن اعتقادات دینی به یک سلسله باورهای صرف شخصی ، درتمامی کشورهای فقیر مسلمان ودرمیان هشتاد درصد از مسلمانان جهان کاریست انجام یافته و تمام شده که نه صرفا توسط کمونیست ها بلکه بیشترازآنها توسط غیر کمونیست ها بسر رسیده است .
حال جناب " ارزگانی ورفقا" چه حکم می فرمایند. که ما کمونیستها در مقابل این وضعیت حاکم جهانی چکار کنیم ؟ وقتی تمام عیسویان جهان ، تمام بودائیان جهان ، تمام هندوان جهان، تمام کنفوسیوسیست های جهان ، تمام یهودهای جهان صرف نظر ازبعضی استثنائات – یکجا با هشتاد درصد ازمسمانان جهان معه پیروان ده ها وحتی صد ها دین و مذهب موجوددیگر درجهان " رابطه دیالکتیکی " میان دین ودولت رابریده اند وبه این ترتیب درواقع نقش کشوری، ملی وحکومتی برای دین و دینداری قایل نیستند وآنرا صرفا امر خصوصی افراد واشخاص می انگارند چرا ما کمونیست ها وظیفه داشته باشیم که " رابطه دیالکتیکی " اقتصاد وفرهنگ جامعه را با دین جامعه مجددا برقرار نمائیم تاگویا بتوانیم " فرهنگ نوین انقلابی " بوجود بیاوریم ! ؟ !
بلی صاحب ! " خلاء کمرشکن " بوجود آمده است وفعلا برجهان حاکم است . آن بیست درصد ازمسلمانان جهان که به زحمت 4 فیصد نفوس جهان را تشکیل می دهند واین "

**خلاء کمرشکن " نصیب شان نشده است ، اکنون " عالیترین ، فرهنگ جهان را دارند فرهنگ ملاعمر آخوند را !!**

**ناگفته پیدا است که ماتریالیزم دیالکتیک وماتریالیزم تاریخی ، جهان بینی حزب کمونیست افغانستان را درسطح کل جهان هستی ودرسطح جامعه بشری تشکیل می دهد واین چیزی است که مرامنامه حزب بصورت کاملا روشن وواضح بیان کرده است . بازهم ناگفته پیدا است که ما همین حزب کمونیست را در درون همین " جامعه دینی " حجت الاسلام سید عباس حکیمی ایجادکرده ایم و درمتن همین جامعه استحکام وگسترش نیز می دهیم . اما ما مثل گردانندگان " عصری برای عدالت " نمی خوانیم – ونه می توانیم – کل جامعه را به حزب مان مبدل نمائیم . بنظر ما این کار فقط می تواند در مراحل بسیار بالایی ازتکامل جامعه بشری یعنی جامعه کمونیستی متحقق گردد که تمامی انسان ها بتوانند خود و جهان ماحول شان را آگاهانه تغییر بدهند. بهرحال آنچه ما فعلا دررابطه با دین و دینداری درمرحله فعلی برای انقلاب افغانستان می خواهیم جدایی دین ازدولت وتبدیل شدن اعتقادات دینی به امر شخصی افراد است، یعنی آنچه که تمام دینداران غیر مسلمان واکثریت مسلمانان جهان عملا اجرایش کرده اند .**

**حال موقعی که جناب " ارزگانی " ورفقای شان نامه سرگشاده آن سوسیال دموکراتی ایرانی به خمینی را درتوضیح مخالفت وی با برقراری جمهوری اسلامی درایران درنشریه شان چاپ می کنند ، آیا منظور دیگری دارند غیر ازاینکه بصورت سربسته مخالفت خود شان را با برقراری جمهوری اسلامی درافغانستان ، ازآن طریق انعکاس دهند ؟ آیا موقعی که این مخالف سربسته ، درشکل مخالفت با اسلامیزم بصورت آشکارا درشماره هفتم " عصری برای عدالت " تبارز می یابد شکی درمورد این موضوع باقی می ماند که گردانندگان " عصری برای عدالت " یعنی "ارزگانی و رفقا " نیز طرفدار سکولاریزم یعنی جدایی دین از دولت هستند ؟ مشکل اینجاست که اینها دربرخورد با سید عباس حکیمی با جمهوری اسلامی واسلامیزم مخالفت می نمایند، ولی موقعی که درمقابل کمونیست ها**

قرار گرفتند آن مخالفت یاد شان می رود – یاچنین تظاهر می نمایند – ویکباره روح وروان سید عباس حکیمی درتن شان حلول می کند ویک پارچه اسلامیست می شوند .

## ببین تفاوت ره ازکجاست تا به کجا

## قسمت سوم

تدریس مارکسیزم به حزب مارکسیستی

یکی ازقسمت های جالب مقاله ارزگانی شامل آن دروس مارکسیستی است که توسط وی " استادانه" مطرح گردیده تاگویا یک حزب مارکسیستی یعنی حزب کمونیست افغانستان ، با فراگرفتن آنها درک خود را از مارکسیزم ارتقاء دهد . او ما را مخاطب قرار می دهد ومی گوید :

" اگر تمرد به فلسفه خویش حساب نمی نمائید، می خواهیم با شما مارکسیستی صحبت کنیم تا باشد اندکی با شما همزبان باشیم !" وبعد بدون اینکه منتظر پاسخ ما بنشیند تدریس " مارکسیزم" را با زبان " مارکسیستی " شروع می نماید .

درس اول :

" یکی جهانبینی مارکسیستی داریم و یک هم ایدیالوژی مارکسیستی . جهان بینی مارکسیستی بمثابه اصل عام ، همیشه درچوکات ایدیالوژی است که به اصل خاص عملی تطبیق می گردد. ایدیالوژی را، رسیدن به آن جهانی است که به شکل قانون مندی عام ، حاکم بر طبیعت وجامعه است . "(صفحه 17 شماره 12 " امروزما " )

" ماتریالیزم دیالکتیک بمثابه نظامی است که هیچ پدیده – چه مادی و چه معنوی – نمی تواند مجزا از قانون مندی آن باشد." ( صفحه 4 شماره 12 " امروز ما " )

" وقتی گفته می شود مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ، درواقع بیان می گردد که لنین یک ایدیالوگ و مائو ایدیالوگ دیگری است که با ایمان کامل به مارکسیزم و منطق

**ماتریالیزم دیالکتیک آن ، مبانی خاص ایدیالوژیک را طرح ریزی و عملی کردند ." ( صفحه 4 شماره 12 " امروز ما " ) یعنی لنینیزم یک ایدیالوژی مارکسیستی است و نه یک جهان بینی و مائوئیزم نیز همچنان . درین درس بیان می گردد که اصول عام ایدیالوژیک نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا که ایدیالوژی تطبیق خاص جهان بینی در یک شرایط اجتماعی خاص است .**

**درس دوم :**

**" وقتی در پهلوی مارکسیزم ، لنینیزم و مائوئیزم دو ایزم لاینفک تبدیل شدن که یکی ویژگی جامعه روس است و مائوئیزم نیز مارکسیزم منطبق با ویژگی های جامعه چین ، بنابرین نه لنینیزم و اصول آن و نه مائوئیزم و اصول آن ، می توانند اصول عام جهانی تلقی گردند .**

**درس سوم :**

**مطابق به درس سوم ، حتما برای جامعه افغانستان – وهر جامعه دیگری – طبق ویژگی های آنها، به ایزم های دیگری ضرورت داریم . بطور مثال " احمدیزم " تطبیق جهان بینی مارکسیستی با ویژگی ها جامعه افغانستان است و " کریشنائیزم" هم تطبیق جهان بینی مارکسیستی با ویژگی ها ی جامعه هند . همین طور برای جوامع مختلف ، ایزم های مختلفی مورد ضرورت است .**

**درس چهارم :**

**" رویزیونیزم بمثابه تفکری است در راستای بازسازی اقتصادی برای شکست بن بست اقتصاد مارکسیستی . برین مبنا حرکت سوسیالیزم شوروی و چین به سوی درهای باز تجارتی و صنعتی، صرفا برای داشتن تکنالوژی مدرن بود . چون آوردن صنعت جدید دریک کشور، بمثابه مکانیزم ظریفی است که هم به فرهنگ فنی نیاز دارد و هم به فرهنگ عمومی . "**

**" رویزیونیزم می تواند به مفهوم شکست دگماتیزم اقتصادی ایدیالوگ های مارکسیزم نیز تلقی گردد، زیرا که انقلاب دراشکال مالکیت مساله سوسیالیزم را حل نکرد، بلکه صرفا مشکل سوسیالیزم را برای انتخاب اشکال تولید آغاز نمود . ( شماره 12 " امروز ما " )**

**درس پنجم :**

" بیروکراتیزم مرضی است که هر حزب حاکم را – چه مارکسیستی و چه دینی – به عام ترمز کننده تکامل مادی و معنوی جامعه تبدیل می کند .تبدیل شدن انقلاب اکتبر به اختناق اجتماعی توسط بیروکراسی استالینی و سرنوشت انقلاب اسلامی ایران روشن ترین مثال های آن است . تبدیل شدن یک انقلابی به یک بیروکرات تبدیل شدن انقلاب به ضد انقلاب است. " ( شماره 12 " امروزما")

درس ششم :

" ازدیدگاه مارکسیستی درجامعه کاپیتالیستی وهرفورماسیون اجتماعی دیگرصرفا دوطبقه وجود دارد، یکی استثمارگرو یکی استثمارشونده. درجامعه شناسی علمی، طبقه کارگر اکثریت محروم یک ملت است که ازلحاظ تکامل دیالیکتیکی مناسبات اجتماعی ، اقتصادی ، شعوراجتماعی آن قابلیت پذیرش تیوری انقلابی مارکسیستی رادارددودرطبقه بندی اجتماعی ،نقش انتی تزرادر منطق ماتریالیزم دیالکتیک برای ایجاد جامعه سوسیالیستی بازی میکند.درفورماسیون سرمایه داری دوطبقه وجود داردکه "خلق" همان طبقه کارگراست وکلمه " ملت " است که طبقات متخاصم واقشارمختلف یک کشورراتحت یک نظام دولتی سیاسی بیان میدارد." (شماره 12 "امروزما" )

درس هفتم:

" مطابق به گفته لنین،ایدیالوژی کمونیستی یک ایدیالوژی انقلابی برای مبارزه طبقاتی است. بنا ایدیالوژی کمونیستی خود یک ایدیالوژی طبقاتی نیست زیراکه با ایدیالوژی طبقاتی نمی توان جامعه راطبقه زدائی کرد."( نقل به فحوای مطلب ازشماره 12 "امروزما" )

تمامی انتقادات وایرادات مطرح شده توسط "ارزگانی" علیه کمونیزم وکمونیست هابصورت عام وعلیه حزب کمونیست افغانستان بصورت خاص مبتنی بردروس فوق الذکراست. اماهمانطوری که جناب ایشان درهمزبانی باحجت الاسلام سیدعباس حکیمی، درمباحث خداشناسی ودینداری، درواقع خداشناسی وبیدینی رالباس خداشناسی ودینداری پوشانیده اند، درهمزبانی "کمونیستی" باحزب کمونیست افغانستان نیزمباحثی رامطرح کرده اند که به هرایزمی مربوط باشند به کمونیزم مربوط نیستند. امااین "مغز " و"شخصیت" جامعه هزاره وبلکه " مغز" وشخصیت کل جامعه افغانستان،

**براساس این مباحث نامربوط، انتقاداتی راعلیه حزب کمونیست افغانستان وجنبش بین المللی کمونیستی مطرح کرده است که سزاوار "آفرین" وشایسته "شاه باشی" است!!**
**" ارزگانی " روی این گفته اش که ایدیالوژی شکل خاص جهان بینی مطابقه به ویژگی های یک جامعه خاص است واصول جهانی ایدیالوژیک نمی تواند وجود داشته باشد ، بصورت ویژه ای تاکید به عمل می آورد . البته این طرز تلقی به خود وی و رفقایش مربوط است که چگونه " جهان بینی دموکراتیزم امریکائی " را منطبق به ویژگی های جامعه افغانستان لباس " ایدیالوژی " می پوشانند و مثلا نام آنرا " ارگانیزم " ، " حلامسیزم " ، " نویدیزم " یا هر ایزم دیگری می گذارند. اما نباید کوشش کنند که به یک حزب کمونیست ، کمونیزم را درس بدهند .**
**برای کمونیست ها ، ایدیالوژی کمونیستی عبارت است از : فلسفه کمونیستی اقتصاد سیاسی کمونیستی و سیاست کمونیستی . ایدیالوژی کمونیستی برای حزب کمونیست افغانستان عبارت است از مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ، که در آن هم مارکسیزم دارای سه جزء فلسفی ، اقتصادی وسیاسی است ، هم لنینیزم و هم مائوئیزم. درنتیجه ، مارکسیزم- لنینیزم – مائوئیزم درکال نیزدارای سه جزء است . لنینیزم دومین مرحله ارتقای ایدیالوژی کمونیستی – پس از مرحله اول یعنی مارکسیزم – در هر سه جزء آن درسطح جهانی است و مائوئیزم نیز سومین مرحله تکاملی آن ، بازهم در هر سه جزء و درسطح جهانی . مثلا در ایدیالوژی کمونیستی ، جزء فلسفی عبارت است از ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی. این فلسفه در جزء فلسفی مارکسیزم بنیاد گذاشته شد ، در جزء فلسفی لنینیزم به دومین مرحله تکامل خود رسید ودر جزء فلسفی مائوئیزم نیز به سومین مرحله تکاملی خود . هر سه این مراحل اهمیت و برد جهانی دارند و این طور نیست که فقط در مارکسیزم بردجهانی داشته باشد ، ولی در لنینیزم و مائوئیزم صرفا از اهمیت وبرد روسی ویا چینی برخوردار باشد . همچنان است در مورد اقتصاد سیاسی و تیوری های سیاسی . درینجا فقط به ذکردومثال اکتفا می نمائیم . تیوری امپریالیزم ، یک تیوری لنینیستی است واین تیوری دارای اهمیت وبرد جهانی می باشد ونه اینکه صرفا برد و اهمیت روسی داشته باشد . همچنان تیوری جنگ خلق یک تیوری مائوئیستی است که ازاهمیت جهانی برخوردار می باشد و صرفا یک تیوری نظامی چینی نمی باشد .**

برای مطالعه بیشتر این مبحث به قسمت اول مرامنامه حزب کمونیست افغانستان و همچنان به سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " از " جا ا" مراجعه نمائید .
به این ترتیب ما هر باری که ایدیالوژی کمونیستی ( مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ) را مطرح می کنیم ، درواقع ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی را توام با دوجزء دیگرآن مطرح می نمائیم واین طور نیست که با طرح مواضع ایدیالوژیک مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی، مواضع فلسفی و بقول " ارزگانی " جهان بینی مانرا به فراموشی بسپاریم وصرفا از اقتصاد سیاسی و تیوری های سیاسی حرف بزنیم .
اما تاجای که به تطبیق مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم در شرایط خاص افغانستان مربوط است ، باید بگوئیم که مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، خطوط اصلی این تطبیق را ارائه کرده است ، زیرا که بطور قطع و یقین باور داریم که وظیفه عمده حزب کمونیست افغانستان عبارت است از تطبیق اصول عام مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی با شرایط خاص جامعه افغانستان . اما این تطبیق خاص با شرایط ویژه جامعه افغانستان را " احمدیزم " با مرحله چهارم درتکامل ایدیالوژی کمونیستی نمی دانیم ، زیرا که این تطبیق حاوی اصول نوین فلسفی ، اقتصادی وسیاسی جهانشمول نمی باشد . البته این گفته هرگز به این معنی نیست که مرحله تکاملی چهارم بعد از مائوئیزم درایدیالوژی کمونیستی وجود نخواهد داشت، زیرا که درایدیالوژی کمونیستی " تکمیل واتمام حجت مطلق " وجود ندارد و پروسه تکاملی پیوسته ومداوم است . امااین مرحله موقعی فرا خواهد رسید که واقعا اصول فلسفی ، اقتصادی و سیاسی جهان شمول نوینی ایجاد گردد و اصول فعلی را غنا وتکامل بیشتری ببخشد .
درحال حاضر ، درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی، صرفا حزب کمونیست پرو است که برای تطبیق اصول عام م . ل . م درشرایط خاص جامعه پرو " اندیشه گونزالو" را مطرح کرده است و این البته نظربه پیشرفت های معینی است که انقلاب پرو از لحاظ تیوریک واز لحاظ عمل به کف آورده است . ولی حتی حزب کمونیست پرو به خود حق نمی دهد که از " گونزالوئیزم" صحبت نماید ، زیرا که هنوز مسئله تطبیق اصول عام با شرایط خاص جامعه پرو مطرح است و نه مرحله چهارم در تکامل ایدیالوژی کمونیستی در سطح جهانی . اگر از حزب کمونیست پرو بگذریم حتی حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، تاحال بخود حق نداده است که تطبیق اصول عام م . ل . م با شرایط خاص جامعه آمریکا

را بصورت " اندیشه آواکیان " فرمول بندی نماید، چه رسد به اینکه حزب کمونیست افغانستان فعلا چنین ادعائی داشته باشد . یقینا برای پیروزی انقلاب افغانستان ما به تطبیق ماصول عام م . ل . م با شرایط خاص کشور بصورت بسیار فرمول بندی شده تر و مدون تر و متکامل تر ازصورت فعلی نیازمند هستیم ، واین چیزی است که حزب کمونیست افغانستان فقط و فقط در راستای پیشرفت های مبارزاتی تیوریکی و عمل در سطوح عالی درآینده می تواند – وباید – به آن دست یابد .

با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، غلطی ونادرستی دروس شماره اول ، شماره دوم و شماره سوم جناب " ارزگانی " مبرهن و روشن است و لذا انتقاداتی که بر مبنای این " دروس" توسط وی مطرح گردیده اند نیز فاقد ارزش بوده و یاوه گویی های بی اعتبار و مبتذلی بیش نیستند .

## واما درمورد رویزیونیزم :

رویزیونیزم ، ایدیالوژی بورژوائی تحت نام و ماسک کمونیزم، نه تنها از لحاظ تیوری های اقتصادی و فلسفی است ، بلکه تیوری های سیاسی را نیز در بر می گیرد . رویزیونیزم یعنی تجدید نظر طلبی فلسفی، اقتصادی وسیاسی دراصول ایدیالوژی کمونیستی ، پدیده ای نیست که بعد از انقلاب شوروی و چین وگویا بخاطر شکست بن بست اقتصاد مارکسیستی در انقلاب های شوروی وچین بوجود آمده باشد . رویزیونیزم برنشتین دراواخر قرن نزده بروز کرد و رویزیونیزم کائوتسکی نیز قبل از انقلاب اکتبر بوجود آمد ، که دربحبوحه این انقلاب کاملا آشکار شد وعلیه انقلاب استاد. رویزیونیزم برنشتین و رویزیونیزم کائوتسکی دوشکل مهم و اصلی رویزیونیزم قبل از پیروزی انقلاب اکتبر است که در ادبیات کمونیستی معمولا به نام رویزیونیزم کهن یاد می گردد. رویزیونیزم برنشتین تجدید نظرهائی در هرسه جزء مارکسیزم مطرح کرده است ، اما رویزیونیزم کائوتسکی گرچه درآخرین تحلیل نمی تواند در تقابل با هر سه جزء مارکسیزم قرار نگیرد ، ولی تمرکز گاه و مطلب اصلی درآن ، انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا است ، یعنی مبحث عمده ، در جزء سیاسی مارکسیزم .

رویزیونیزم تروتسکی درسالهای اول انقلاب اکتبر بوجودآمد. این رویزیونیزم شکل" چپ" داشت ، طرفدار به اصطلاح انقلاب مداوم درجهان بود و به ساختمان سوسیالیزم

دریک کشور - آن موقع شوروی – مخالفت می کرد و بهرحال راه حل " بن بست های اقتصادی " شوروی در سال های بلافاصله پس از پیروزی انقلاب – ونه بن بست های اقتصادی مارکسیزم ونه به اصطلاح بن بست های بعدازاقدامات سوسیالیستی درآن کشور- رامنحصرادرانقلاب مداوم جهانی و" صدورانقلاب" به سایر کشورها – بویژه کشورهای صنعتی پیشرفته غرب – می دانست.

شوروی تحت رهبری استالین به یک کشور سوسیالیستی صنعتی مبدل گردید. این " آوردن صنعت جدید" در شوروی نه از طریق سیاست درهای باز تجارتی و صنعتی بلکه با تکیه بر امکانات فنی و مادی وانسانی موجود در خود کشور صورت گرفت .

رویزیونیزم خروشچف با حمله علیه به اصطلاح کیش شخصیت واستبداد استالینی متبارز گردید، یعنی از طریق یک اقدام سیاسی . از لحاظ اقتصادی ، رویزیونیزم خروشچف در اصل ، در پی بازسازی سیستم اقتصادی شوروی ازطریق تثبیت حاکمیت اصل سود بر آن بود . درین بازسازی گرچه قسما مساله دریافت تکنالوژی از غرب مطرح بود ، اما این مساله یک مساله اصلی نبود زیرا که شوروی درآن وقت تا آن حدی صنعتی شده بود که ازلحاظ موجودیت و رشد آتی صنایع جدید بتواند عمدتا متکی بر صنایع داخلی کشور باشد . سرنگونی اقتصاد سوسیالیستی در شوروی توسط رویزیونیست ها از لحاظ پالیسی اقتصادی خارجی وجهانی شوروی دراصل ، منطبق ساختن آن با غارتگری های سوسیال امپریالیستی بود، در سه بعد خود : دربعد مناسبات اقتصادی با کشورهای " سوسیالیستی " ، دربعد مناسبات اقتصادی با کشورهای تحت سلطه و در بعد مناسبات اقتصادی با کشورهای امپریالیستی غرب ، در اصل با فرمول بندی " رقابت مسالمت آمیز" طرح گردید ونه " در بافت تکنالوژی مدرن از غرب " . اساسا تمام سازشکاری های رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی خروشچفی با امپریالیست های غربی مبتنی براین اصل بود که امریکا وشوروی دو شریک برابراند و باید مشترکا و بطور مسالمت آمیز باهم ، جهان را اداره یعنی غارت کنند .

رشد بعدی رویزیونیزم مدرن روسی درشکل برژنیفی خود ، آشکارا با کمرنگ شد ن فوق العاده وجدی جوانب سازشکارانه آن با امپریالیستی های غربی همراه بود و درآن ، " رقابت مسالمت آمیز" خروشچفی به شکل بسیار حاد" جنگ سرد" مبدل شد . درین موقع بود که غارتگری سوسیال امپریالستی در بعد مناسبات اقتصادی با کشورهای به

اصطلاح سوسیالیستی شامل در پیمان وارسا ویا بیرون ازآن با فرمول بندی " تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی " و " حق حاکمیت ملی محدودبر منابع اقتصادی " بیان گردید ودر بعد مناسبات اقتصادی با کشورهای تحت سلطه آسیا ، افریقا و امریکای لاتین ، با فرمول بندی " راه رشد غیر سرمایه داری " و " تقویه سکتور دولتی " .

برای رویزیونیزم مدرن روسی درشکل گرباچوفی آن ، مساله اصلی اقتصادی در رابطه با امپریالیست های غربی این بود که از طریق تخفیف شدن برخورد با آنها وایجاد مناسبات حسنه با ایشان ، فشار طاقت فرسای اقتصادی ناشی از رقابت تسلیحاتی سرسام آور، به نحو مطلوبی کاهش یابد . این موضوع البته یگانه موضوع اصلی جوانب اقتصادی این شکل از رویزیونیزم مدرن روسی نبود، بلکه " اصلاحات اقتصادی " درونی سیستم سوسیال امپریالیستی و مبتنی کردن هرچه بیشتر و آشکارتر آن با اصل سود را نیز درپهلوی خود داشت . البته دریافت تکنالوژی مدرن ازکشورهای چون جاپان ، آلمان ویا امریکا – درعرصه های معینی – نیز باید مطرح بوده باشد . اما این امر نمی توانست یک مساله اصلی اقتصادی برای رویزیونیزم گرباچوفی باشد ، زیرا که شوروی سوسیال امپریالیست ، فاقد صنعت جدید نبود و آنقدر آنرا در اختیار داشت که دریافت آن از جاپان ، آلمان و آمریکا به مساله اصلی اقتصادی اش مبدل نشود .

حتی در مورد رویزیونیزم چینی نادرست است که بگوئیم یگانه مساله اصلی اقتصادی اش سیاست درهای باز تجارتی و صنعتی می باشد، آنهم صرفا برای بدست آوردن تکنالوژی مدرن از قدرتهای امپریالیستی یک مسئله جدی درپالیسی های اقتصادی رویزیونیست های چینی نیست و نیز منظور این نیست که اینها سیاست اقتصادی درهای باز تجارتی را در رابطه با قدرت های امپریالیستی در پیش نگرفته اند؛ بلکه منظور این است که :

1 – رویزیونیزم چینی نیز ابعاد و جوانب گوناگون فلسفی ، اقتصادی و سیاسی دارد و نه تنها با " دگماتیزم اقتصادی" ( طبق زبان " ارزگانی " ) بلکه با " دگماتیزم فلسفی " و " دگماتیزم سیاسی" م . ل . م نیز دشمن است .

2- اساس سیاست اقتصادی رویزیونیست های چینی ، سرنگونی سوسیالیزم در سکتورهای زراعتی وصنعتی داخل چین بود وسیاست " درهای باز تجارتی " یعنی سرنگونی سوسیالیزم درتجارت خارجی با تکیه بر چنین پایه ای توانست عملی گردد .

**3 – سیاست درهای باز رویزیونیست های چینی در قبال سرمایه های امپریالیستی صرفا سکتور های تجارتی و صنعتی را دربرنمی گیرد بلکه شامل سکتور زراعتی نیز می شود .**

**درمورد " مشکل سوسیالیزم " :**

**" ارزگانی " آنچنان مشکل سوسیالیزم را در مقابل ما قرار می دهد که گویا حزب کمونیست افغانستا ن هم اکنون و بصورت فوری طرفدار انقلاب سوسیالیستی درکشور است و فراموش می کند – یا نمی داند و یا تجاهل عارفانه می نماید - که ما مرحله فعلی انقلاب افغانستان را، مرحله انقلاب دموکراتیک نوین می دانیم که فقط پس از به سرانجام رسیدن آن می توان واردمرحله انقلاب سوسیالیستی شد .**

**برای گذار به انقلاب سوسیالیستی ویا به عبارت دیگر برای ایجاد پایه های اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی این انقلاب درافغانستان ، درمرحله فعلی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین یک امر لازمی و اجتناب ناپذیر است و نمی توان از آن صرفنظر نمود . آماج این انقلاب چیست ؟ واضح است که سیاست کهن ، اقتصادکهن و فرهنگ کهن که فعلا برجامعه مسلط اند . دستآورد های این انقلاب باید چه چیزهای باشد ؟ بازهم روشن است که سیاست دموکراتیک نوین ، اقتصاد دموکراتیک نوین وفرهنگ دموکراتیک نوین . به عبارت دیگر نظام نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی با جوانب مختلف سیاسی، اقتصادی وفرهنگی خود باید سرنگون گردد تا یک جامعه شگوفا و مترقی ازجهات گوناگون سیاسی و اقتصادی وفرهنگی ایجاد گردد.**

**به این ترتیب برخلاف یاوه گویی های " ارزگانی" درمورد نادیده گرفته شدن رابطه دیالکتیکی اقتصاد و سیاست با فرهنگ توسط کمونیست ها ، ما این رابطه را قویا و بمثابه یک مساله پایه ای درنظر داریم و بخوبی واقفیم که سرنگونی سیاسی طقات حاکم ارتجاعی الزاما باید با خود اقتصادنوین ونیز فرهنگ نوین به همراه بیاورد، ورنه انقلاب به ضدخود مبدل می شود؛ روشن تر اینکه سرنگونی قدرت سیاسی حاکم بدون سرنگونی نظام اقتصادی حاکم وفرهنگ حاکم اصلا به مفهوم واقعی کلمه نمی تواند انقلاب نامیده شود.**

**بهرحال ، کسانی مثل " ارزگانی ورفقا" که " انتی کمونیزم " سید عباس حکیمی و شیخ محمد آصف قندهاری را لباس جدید می پوشانند وآنرا با اتوی امریکایی لشم می کنند،**

**درواقعیت امر مدافعین نظام ارتجاعی نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی حاکم برجامعه اند . اینها ترقی خواهان دروغینی اند که از ترقی خواهی ، حد اکثر، یک ریفورم سیاسی یعن جابجائی حاکمیت انحصاری ارتجاعی با " حاکمیت با قاعده وسیع" ارتجاعی را درک می کنند، بدون اینکه تغییر بنیادی و اساسی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را درنظر داشته باشند. اینها درواقع در داخل چوکات اقتصادی، سیاسی وفرهنگی نظام نیمه فیودالی ونیمه مستعمراتی موجود، بجای حکومت انحصاری دارودسته ارتجاعی معین، حکومتی با قاعده وسیع یعنی حکومتی به اشتراک تمامی دسته های ارتجاعی را می خواهندو تازه آنرا هم انتظار دارند که مبثابه تحفه محبت آمیزی از بارگاه امپریالیست های امریکایی بکف آورند . براساس چنین موضعی است که اینها راه نجات تمامی کشورها ی عقب نگهداشته شده رادرگدائی تکنالوژی مدرن از امپریالیست ها می دانند .**

**البته تکنالوژی مدرن برای ترقی و شگوفائی جامعه ضرورت انصراف ناپذیر دارد واین را به ویژه کمونیست ها که ماتریالیست اند، هرگز نمی توانند نادیده بگیرند . اما راه مناسب و درست دستیابی به تکنالوژی مدرن، اتخاذ سیاست اقتصادی درهای باز تجارتی وصنعتی درقبال سرمایه های امپریالیستی نیست ، زیرا که نظام حاکم امپریالیستی برجهان درمجموع خود مانع ترقی و شگوفایی بیشتر کل بشریت و یکایک جوامع بشری می باشد .امروزه اوضاع جهان به گونه ای است که فقط یک انقلاب پیروزمند دموکراتیک نوین – حتی درکشوری مثل افغانستان – ویک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی – حتی در یکی از کشورهای سرمایه داری ضعیف مثل هسپانیه – می تواند باتکیه بر خود با تکیه برانقلاب جهانی و با استفاده از تضاد های امپریالیست ها ومرتجعین در جهان ، براساس انقلابی ساختن مداوم مناسبات تولیدی خود جامعه ، بطور موثر وبا کیفیت بسیار عالی ، وسایل مادی و معنوی ترقی و شگوفایی را فراهم آورد .**

**البته ممکن است بازهم یکبار دیگر، مجموع امکانات مادی و معنوی یک ویا چند انقلاب پیروزمند درجهان نتواند در مقابله با مجموع امکانات مادی ومعنوی جهانی امپریالیست ها و مرتجعین پیروز بدرآید و در هم بشکند . مبارزه میان انقلاب جهانی و ضد انقلاب جهانی مبارزه پر پیچ وخمی است که تا حال فراز ونشیب های بسیاری داشته است و درآینده نیز خواهد داشت . فقط پس از طی نمودن این مسیر پرفراز ونشیب است که انقلاب جهانی خواهد توانست به صورت نهایی ضد انقلاب جهانی را درهم بشکند و**

سرانجام نابودش سازد . مابه مبارزه انقلابی درافغانستان بمثابه یک وظیفه انترناسیونالیستی می نگریم وازین دیدگاه وظایف کشوری وملی مبارزاتی خود را معین می نمائیم. ما انقلاب افغانستان را آنچنان بخش لاینفکی از انقلاب جهانی می دانیم که نه تنها پیروزی اولیه اش ، بلکه دوام وتکامل بعدی اش ویا ناکامی ودرهم شکسته شدنش بعد از پیروزی اولیه ،درآخرین تحلیل ، امری است مربوط به انقلاب جهانی .

درمورد بیروکراتیزم :

مشکل یک حزب کمونیست بر سر قدرت که رهبری یک دولت سوسیالیستی را دردست دارد، صرفا مشکل بیروکراتیزم نیست ، بلکه عبارت است از مشکل حاکمیت درتمام ابعاد آن . توضیح اینکه : حزب کمونیست خواهان رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی است ، یعنی حزبی است که درراه محو طبقات ، محودولت ، محو حاکمیت و محو حزبیت مبارزه می نماید، اما درعین حال خود حزبی است که حاکمیت دارد ودولت را رهبری می نماید . این یک تضاد واقعی است ، که نمی توان از آن گریز نمود واز همان ابتدای انقلاب خواهان برچیدن دولت شد، آنطور که انارشیست ها می خواهند . حل درست این تضاد مستلزم ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است . این درسی است که کمونیست ها از انقلاب فرهنگی عظیم پرولتری چین فرا گرفته اند . برای اینکه این مبحث بخوبی روشن گردد ، بخشی از متن مرامنامه حزب کمونیست افغانستان را دراینجا نقل می نمائیم :

" انقلاب پرولتری با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پایان نمی یابد . تحت دیکتاتوری پرولتاریا ، باید در طول دوران سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم ، انقلاب تداوم یابد زیرا که طبقات و مبارزه طبقاتی در طول این دوران ادامه می یابد . انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی درچین تحت رهبری مائوتسه دون متکامل ترین دستآوردی است که تا حال پرولتاریای بین المللی درحرکت انقلابی اش به سوی کمونیزم به آن دست یافته است . این انقلاب نشان داد که چگونه وبا کدام وسایل می توان با بسیج توده ها و تکیه برآنها از احیای سرمایه داری درجامعه سوسیالیستی جلوگیری نمود و پیشروی بسوی کمونیزم را تامین نمود . نکته مرکزی درین دستاورد توجه به خصلت حزب انقلابی پرولتری برسرقدرت بعد از تصرف قدرت سیاسی است . حزب انقلابی پرولتری پیشاهنگ پرولتاریا و رهبر انقلاب است و مبارزه برای نیل به کمونیزم را رهبری می کند . اما وقتی که حزب رهبری دولت سوسیالستی را به دست گرفت ، تضاد میان حزب وتوده ها به تبلور تضاد

**های جامعه در حال گذار سوسیالیستی مبدل می گردد . حزب باید حرکت به سوی انقلاب جهانی و حرکت به سوی حل نهایی تضاد اساسی سرمایه داری را رهبری نماید .آنهای که بخصوص در مقامات رهبری حزب نمی خواهند درین جهت حرکت نمایند و درنهایت می کوشند سرمایه داری را دوباره احیا نمایند، ستاد بورژوازی را دردرون حزب ودولت تشکیل می دهند و به آماج انقلاب مبدل می شوند. چنین ستادهای باربار سربلند خواهند کرد وحزب درمبارزه علیه آنها باتکیه بر توده ها براساس سمت گیری اصولی بسوی کمونیزم وبا سرنگون ساختن این تضاد ها ضرورت دارد که بطور مداوم پروسه انقلابی شدن بیشتر از پیش خود را در تمامی سطوح به پیش برده و حرکت مداوم بسوی کمونیزم رارهبری نماید. ولی این مطلب ابدا بدان معنی نیست که کشورمعینی می تواند این مبارزه را به فرجام رسانده و به تنهایی وارد دوران کمونیزم شود . پیروزی کمونیزم بدون پیروزی مبارزه جهانی پرولتاریا علیه بوژوازی نمی تواند قابل حصول باشد . بناء باید تاکید نمود که تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به تداوم انقلاب درکشور معین خلاصه نشده و تداوم انقلاب درسطح جهانی راطلب می نماید." ( مرامنامه حزب کمونیست افغانستان صفحه 12 )**

**دراینجا مسئله دراساس ، بیروکراتیزم ویا غیر بیروکراتیزم نیست ، بلکه مناسبات تولید و مشخصا عنصرعمده آن یعنی مالکیت بروسایل تولید است . برای اینکه مطلب بخوبی روشن شود بازهم ناگزیریم قسمتی از متن مرامنامه حزب را نقل نمائیم :**

**" انقلاب سوسیالیستی با خلع ید از سرمایه داری گام کیفی مهمی در حل تضاد اساسی سرمایه داری بر می دارد . اما هنوز این گام کیفی ، کامل نیست . دولت به عنوان نماینده جامعه وسایل تولید را دراختیار دارد واین عمل اجتماعی ساختن ناقص و اعتباری و سایل تولید محسوب می گردد، نه اجتماعی ساختن کامل و حقیقی آن. انقلاب سوسیالیستی درحرکت بسوی کمونیزم باید این اجتماعی بودن ناقص واعتباری وسایل تولیدرا به اجتماعی بودن کامل وحقیقی وسایل تولید مبدل نماید. این مسئله ، سمت گیری اساسی ودرعین حال ماهیت حقیقی جامعه رامعین می نماید . " (مرامنامه حزب کمونیست افغانستان صفحه دهم )**

**به این ترتیب روشن است که بیروکراتیزم برای حزب کمونیست بر سر قدرت ، یک مشکل هست والبته یک مشکل جدی ، اما یگانه مشکل نیست و مقدم برآن اساس**

مشکلات نیست . اساس مشکلات عبارت است از مالکیت اجتماعی ناقص واعتباری و سایل تولید، یعنی مالکیت دولتی بر وسایل تولید ، دولتی که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارد . حزب در حرکت بسوی حل درست و نهائی این مشکل ، یعنی حرکت بسوی اجتماعی ساختن کامل و حقیقی وسایل تولید نمی تواند به یکبارگی و کاملا صد در صد درهمان فردای انقلاب از بیروکراتیزم ببرد ولی مکلف است که علیه آن بصورت پیوسته و مداوم وهمه جانبه حرکت نماید، یعنی نه تنها از لحاظ سیاسی بلکه همچنان ازلحاظ اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی نیز، در رابطه با این موضوع به نقل قسمت هائی از متن مرامنامه حزب کمونیست افغانستان می پردازیم :

" مائوتسه دون اقتصادی سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده و با انتقاد از جنبه های معینی از سیاست اقتصادی شوروی در ساختمان سوسیالیزم، سیاست اقتصادی ساختمان سوسیالیزم درچین را تدوین نموده وعملی کرد. نکته مرکزی درین مورد عبارت است از برانگیختاندن ابتکار عملی توده ها براساس یک خط درست واصولی وافزایش تولید ازطریق توده ئی ساختن سیاست های اقتصادی ونه افزایش تولیدازطریق اجرای صرف دستورالعمل های بیروکراتیک. درهمین مضمون مائوتسه دون رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی را معین نموده و این شعا معروف را فرموله نمود : " انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید. " (مرامنامه حزب کمونیست افغانستان صفحه 60)

درمورد یکی ازخدمات فلسفی مائوتسه دون ، درصفحه پنجم مرامنامه حزب کمونیست افغانستان گفته می شود :

" مائوتسه دون موفق شد فلسفه را به میان توده ها ببرد وی با این کار فلسفه را از لابلای کتابها وازدرون کتابخانه هاوازانحصار فیلسوفان بیرون کشید وبه نیروی مادی توده یی فعالی مبدل نمود.

مناسب است که در رابطه با مشی توده یی، قسمت هائی از متن سند جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، بنام "زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " ، رادرینجا نقل نمائیم :

" مائوتسه دون این درک را توسعه بخشید که " توده ها و فقط توده ها نیروی محرکه آفرینش تاریخ می باشند " او درک متکامل تری از مشی توده ئی ارائه داد : نظرات ( پراگنده ونامنظم ) توده ها را گرد آورید و متمرکز کنید ( ا زطریق مطالعه آنها را به نظرات

متمرکز و منظم تبدیل کنید ) سپس ، به میان توده ها بروید و این نظرات را تبلیغ کرده برای شان تشریح نمائید تا آنکه توده ها آنرا ازآن خود دانسته ، با آن یکی شده ودرعمل پیاده کنند و صحت آنرا در عمل در یابند ." ( نقل از شماره 11 شعله جاوید صفحه 7 )

" دررابطه با تامین دیکتاتوری پرولتاریا ، مائورابطه دیالکتیکی بین ضرورت رهبری انقلابی وبرانگیختن توده ها ی انقلابی از پائین و اتکاء بر آنها را درک کرد . بدین ترتیب تقویت دیکتاتوری پرولتری خود به معنای گسترده ترین وعمیق ترین دموکراسی پرولتری درجهان بود که تا آنزمان نظیر نداشت ... " ( به نقل از شماره 11 شعله جاوید صفحه نهم )

اینها درس های انقلاب فرهنگی اند یعنی درسهای گسترده ترین وعمیق ترین دموکراسی پرولتری ایکه عملا به وجود آمد و توانست برای یک دهه از احیای سرمایه داری درچین جلو گیری نماید . امپریالیست ها و مرتجعین جهان – ویقینا تبعیت از آنها و منجمله آنها " ارزگانی ورفقا" – این دموکراسی پرولتری را نیز همانند کمون پاریس وانقلاب شوروی " اختناق اجتماعی " خواهند دانست ، زیرا که در آن ده ها میلیون نفر از توده های مردم ، اقلیت کوچکی از رهروان راه سرمایه داری را که بر سر قدرت بودند، از سریر قدرت به زیر کشیدند و نازپرورده های معدودی را مورد " اذیت و آزار" قرار دادند . دموکراسی ماوراء طبقاتی یا غیر طبقاتی نمی تواند وجود داشته باشد . دموکراسی پرولتری برای امپریالیست ها و مرتجعین یقینا " اختناق اجتماعی" است و نمی تواند غیر ازین باشد ، همان طوریکه دموکراسی آنها نیز برای پرولتاریا غیر از " اختناق اجتماعی " چیز دیگری بوده نمی تواند . به همین جهت کاملا طبیعی است که اینها دوران استالین درشوروی را کاملا سیاه و تاریک نشان دهند ، زیرا که استالین علیرغم اشتباهات معین و مشخصی در دوران رهبری اش – که نباید به گفته حزب کمونیست چین درزمان مائوتسه دون سی فیصد مجموع نظرات و عملکرد هایش را دربر میگیرد – خدمات عظیمی برای جنبش بین المللی کمونیستی و مشخصا برای ساختمان سوسیالیزم در شوروی انجام داده جامعه شوروی در زمان استالین ، شگوفا ترین جامعه از لحاظ اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی در جهان بود. گفتن اینکه جامعه شوروی درزمان استالین ترمزنموده بود وازتکامل مادی ومعنوی بازمانده بود ، یاوه گویی ای هست که فقط بادهان و زبان مرتجعین و امپریالیست ها جوردر می آید .

آنچه " ارزگانی " درموردا نقلاب اسلامی ایران می گویدنیز یک یاوه گوئی محض است . این به اصطلاح انقلاب دراساس ارتجاعی و واپسگرا است و دراساس ترمز کننده تکامل مادی و معنوی جامعه ایران ؛ ونه اینکه گویا دراساس ودرابتدا خوب بوده وبعد ها بیروکراسی آنرا فاسد کرده است . البته این گفته بدین معنی نیست که مبارزات خلق های ایران علیه امپریالیزم وارتجاع شاهنشاهی را تخطئه نمائیم . این مبارزات بخش مهمی از مبارزات خلق های تحت ستم علیه ارتجاع وامپریالیزم را تشکیل می داد وتوانست ضربات مهمی بر پیکر آنها وارد آورد . اما متاسفانه قبل ازآنکه این مبارزات به فرجام برسند ، توسط مرتجعین اسلامی به رهبری خمینی مورد دستبرد قرار گرفته و با تبدیل ساختن آن به " انقلاب اسلامی " به بیراهه کشانده شد . بدین ترتیب ، انقلاب سقط شد و ضد انقلاب دیگری - اساسا همانند با ضد انقلاب شاهنشاهی ولی با قیافه وشکل دیگری – برجامعه ایران مسلط گردید .

**طبقه ، خلق ، ملت :**

شکی نیست که ازدیدگاه مارکسیستی درجامعه کاپیتالیستی و هر فورماسیون اقتصادی – اجتماعی طبقاتی دیگری ، همواره دو طبقه اصلی وجود دارند که یکی استثمار گر است ویکی استثمار شونده. این دو طبقه اصلی درنظام برده داری عبارت اند از طبقات برده دار وبرده . درنظام فیودالی عبارت اند ازطبقات فیودال و دهقان ودرنظام سرمایه داری عبارت اند از طبقات سرمایه دار وکارگر . اما ازین گفته ها نباید همانند " ارزگانی " به این نتیجه رسید که : " از دیدگاه مارکسیستی درجامعه کاپیتالیستی و هر فورماسیون اجتماعی دیگر صرفا دو طبقه وجود دارد ، یکی استثمار گر ویکی استثمار شونده . "

اولا – موجودیت طبقات اجتماعی در جوامع بشری ازدیدگاه مارکسیستی ، یک امر تاریخا مشروط است و نه یک امر دایمی وغیر مشروط ، یعنی اینگونه نیست که طبقات اجتماعی ازهمان ابتدای تشکیل این جوامع ، موجود بوده باشند و تا آخر نیز درین جوامع باقی بمانند . جوامع اولیه بشری، جوامع طبقاتی نبوده اند و نه درین جوامع اشتراکی ، طبقات اجتماعی موجود بوده است . طبقات اجتماعی با فروپاشی جوامع اشتراکی اولیه بوجود آمده ودرنظام های برده داری ، فیودالی و سرمایه داری، به اشکال گوناگون به موجودیت خود ادامه داده اند .

اینک فورماسیون اقتصادی – اجتماعی سرمایه داری ، مواد و مصالحی را به وجود آورده است که می توانند از لحاظ مادی ومعنوی امکانات عبور از ساختارطبقاتی به ساختار غیر طبقاتی را برای جامعه بشری فراهم آورند . هدف غایی کمونیست ها رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیست است که درآن نه طبقات وجود داشته باشند و نه استثمار گران و استثمار شوندگان .

حال اگر بنا به گفته " ارزگانی " دردیدگاه رهبری کننده کمونیست ها هر فورماسیون اجتماعی ای طبقاتی باشد وصرفا شامل دو طبقه استثمار گر وتحت استثمار ، باید به این کشف محیر العقول جناب شان " آفرین " گفت ! ! نویسنده موقعی که قلم بدست می گیرد وبا نوشتن مطالبی در صفحات جریده و یا کتابی ، آن مطالب را در معرض مطالعه خوانندگان قرار میدهد ، لااقل باید متوجه باشد که با لا طایلات وقت آنها را ضایع نسازد ! ؟

ثانیا - وقتی گفته می شود که در هر فورماسیون اقتصادی – اجتماعی طبقاتی دو طبقه اصلی یعنی استثمار گر و استثمار شونده وجوددارند ، به این معنی نیست که اقشار وطبقات دیگری درین فورماسیون ها نمی توانند وجود داشته باشند . نه تنها در فورماسیون های اقتصادی – اجتماعی برده داری وفیودالی بلکه در فورماسیون های اقتصادی – اجتماعی سرمایه داری نیز در پهلوی دو طبقه اصلی یعنی طبقه استثمار گروطبقه استثمار شونده اصلی اقشار وطبقات گوناگون دیگری وجود داشته و وجود دارند. مثلا درجامعه نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی فعلی افغانستان ، تنها دو طبقه اصلی استثمارگرواستثمار شونده یعنی طبقه فیودال وطبقه دهقان وجود ندارند بلکه در پهلوی آنها طبقه سرمایه دار( طبقه سرمایه دار کمپرادور و طبقه سرمایه دار ملی ) ، طبقه کارگر ، اقشار مختلف خرده بورژوا و قشر اوباشان و اراذل نیز وجود دارند .

دریک جامعه سرمایه داری نیز وضع برهمین منوال است . مثلا جامعه سرمایه داری پیشرفته ای مثل جامعه آمریکا – این قبله آمال " ارزگانی و رفقا " – را درنظر می گیریم . درین جامعه ، طبقه سرمایه دار وطبقه کارگر بعنوان دو طبقه اصلی استثمار کننده و استثمار شونده وجوددارند، ولی درپهلوی این دو طبقه ، اقشار مختلف خرده بورژوازی ، قشر اوباشان و اراذل و ... نیز وجود دارند. درواقع در رابطه باهمین موضوع است که لنین می گوید :

" ... درهرکشور سرمایه داری در ردیف پرولتاریا همواره قشرهای وسیع خرده بورژوازی و صاحب کاران کوچک قرار دارند . سرمایه داری از تولید کوچک بوجود آمده است و دایما بوجود می آید. یک سلسله " قشرهای متوسط " ناگزیر مجددا بوسیله سرمایه داری بوجود می آیند ( ضمایم فابریکه ها ، کاردرخانه و تعمیرگاه های کوچک که به علت تقاضای صناعت بزرگ ، مثلا بایسکل سازی و موترسازی در سراسر کشور پراگنده است وغیره وغیره . ) این تولید کنندگان کوچک جدید هم ناگزیر مجددا بر صفوف پرولتاریا پرتاب می گردند . "

( مارکسیزم و رویزیونیزم – صفحات 33 و 34 منتخبات لنین )

" ارزگانی " تصویر جالبی از طبقه کارگرارائه می نماید :

" طبقه کارگر اکثریت محروم یک ملت است که از لحاظ تکامل دیالکتیکی مناسبات اجتماعی ، اقتصادی ، شعور اجتماعی آن قابلیت پذیرش تیوری انقلابی مارکسیستی رادارد و دو طبقه بندی اجتماعی ، نقش انتی تز را در منطق ماتریالیزم دیالکتیک برای ایجادجامعه سوسیالیستی بازی می کند . "

واقعا باید پرسید که جناب شان چنین تعریفی ازطبقه کارگر را از کدام مارکسیست شنیده است ویا درکدام کتاب یا نشریه کمونیستی مطالعه فرموده است ؟

شکی نیست که شعور اجتماعی طبقه کارگر ، قابلیت پذیرش تیوری انقلابی مارکسیستی را دارد ونیز شکی نیست که طبقه کارگر حیثیت گورکن سرمایه داری را دارد . اما درجامعه شناسی علمی اساسا طبقات اجتماعی نه بر مبنای وضعیت آنها در مسایل روبنائی بلکه بر مبنای وضعیت و موقعیت شان در مناسبات تولیدی جامعه یعنی در زیر بنا مشخص می گردند . بنابه تعریف لنینی از طبقه اجتماعی ، مجموعه افراد و گروه های اجتماعی ای که دریک نظام اقتصادی – اجتماعی تاریخا معین ، از لحاظ مناسبات وروابط شان با وسایل تولید ، ازنگاه نقش و جایگاه شان درجریان تولید اجتماعی واز لحاظ سهم شان از محصولات تولید اجتماعی ، وضعیت یکسان داشته باشند وبرین مبنا از طبقاتی دیگر تفکیک گردند ، یک طبقه اجتماعی را تشکیل می دهند. مثلا طبقه کارگر عبارت ازمجموعه افراد و گروه های اجتماعی ای است که در نظام اقتصادی – اجتماعی سرمایه داری فاقد وسایل تولید باشند، درجریان تولید اجتماعی بحیث کارگر مزدور یعنی فروشنده نیروی کار و فاقد نقشی از لحاظ کنترل بر چگونگی پروسه تولید باشند و هیچ

سهمی درمحصولات تولید اجتماعی نداشته باشند و صرفا مزد ( قیمت نیروی کار ) شانرادریافت نمایند.

اینکه " ارزگانی " می گوید در فورماسیون سرمایه داری " خلق " همان طبقه کارگر است ، خود یاوه گویی دیگری است . این تصور ازآنجا ناشی می شود که در نزد این " جامعه شناس علمی " طبقه اجتماعی اساسا نه از لحاظ موقعیت آن در مناسبات تولیدی جامعه بلکه از لحاظ موقعیت ووضعیت فکری و سیاسی یعنی وضعیت روبنائی آن مشخص می گردد .

کمونیست ها خلق آمریکا را همان طبقه کارگر امریکا نمی دانند . طبقه کارگر در امریکاهمان طبقه ای هست که مطابق به تعریفی لنینی ، موقعیت و وضعیت معینی را درمناسبات تولیدی جامعه سرمایه داری امپریالیستی امریکا دارا می باشد. اما خلق امریکا صرفا همین طبقه نیست بلکه عبارت از مجموع آن طبقات و اقشار جامعه امریکا است که ازلحاظ موقعیت های عینی خاص شان در ضدیت با سرمایه داری امپریالیستی آمریکا قراردارند. مثلا طبقه کارگر ، خرده بورژوازی شهری ، کاشت کاران کوچک روستائی و ... را مجموعا می توان خلق امریکا گفت .

درجامعه نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی افغانستان، طبقه دهقان طبقه اصلی تحت استثمار درجامعه است، اما خلق افغانستان ویا خلقهای افغانستان، همان طبقه دهقان کشوربه تنهائی نیست ، بلکه خلق شامل کارگران ، دهقانان ، خرده بوژوازی و بوژوازی ملی ، بصورت مجموع میگردد .

به این ترتیب ، کاملا روشن است که ازدید کمونیست ها طبقه کارگر موقعیت خاص وویژه خود را دارا است ، همان طوریکه تمامی طبقات واقشار دیگر نیز موقعیت خاص و ویژه خود شان را دارند . ما روی موقعیت خاص و ویژه طبقه کارگر دردرون خلق تاکید می نمائیم و نه اینکه طبقه کارگر را از خلق جدا نمائیم وبمثابه چیز علیحده ای در نظر بگیریم.

" ارزگانی " مفهوم ملت را نیز وارونه ساخته است . از دید او ملت " طبقات متخاصم واقشار مختلف یک کشور را تحت یک نظام دولتی سیاسی بیان می دارد . " یعنی " ملت " عبارت است ازمجموع باشندگان یک کشور دارای نظام سیاسی واحد .

**مطابق به این تعریف ، مجموع اهالی کشور مصر باستان یعنی مجموع اهالی تابع دولت فرعونی آن کشور، ملت مصر بوده اند، چونکه کشورودولت داشته اند، ولی باشندگان الجزایر تحت استعمار فرانسه که کشور ودولت مستقل ورسمی ای نداشتند ، ملت الجزایر محسوب نمی شدند بلکه بخش الجزایری ملت فرانسه بودند !! ویامثلامجموع اهالی " شوروی " در سال 1985 عبارت بوده اند از ملت شوروی بمثابه یک ملت واحد !! این چنین ملت شناسی ای واقعا ملت شناسی " علمی " است ، نه تنها در" عصری برای عدالت" بلکه درهرعصر وزمانی ! ؟**

**آیا می توان گفت که فلسطینی ها بعلت نداشتن دولت و کشور مستقلی ، تا حال ملت محسوب نمی شوند ؟ آیا چنین منطقی صهیونیستی نیست ؟ باشندگان بوریا بنگلا تا زمانی که بنگلادیش ، پاکستان شرقی نامیده می شد دولت وکشور مستقلی نداشتند . آیادرآن وقت ملت بنگالی وجود نداشت ؟ آیا چچینیائی ها رابه علت نداشتن کشور ودولت مستقلی ، نمی توان یک ملت محسوب نمود ؟ مگر چک ها و سلواک ها درزمان موجودیت کشور و دولت چکوسلواکیا ، یک ملت بودند و فقط پس ازآنکه دوجمهوری چک و سلواک بوجود آمدند، به دو ملت تبدیل گردیدند ؟ آیرلند شمالی از لحاظ کشوری ودولتی به بریتانیا مربوط است . آیا باشندگان این خطه جزء ملت بریتانیا است ونه ملت آیرلندی ؟ آیا درزمان اوج امپراتوری بریتانیا که آفتاب در قلمرو آن غروب نمی کرد کل این قلمرو وسیع صرفا یک ملت ( ملت بریتانیا) را در بر می گرفت ؟**

**تشکیل و پیدایش این ملل با پیدایش بورژوازی و نظام بورژوائی مرتبط است ولذا جوامع کوچک ویا بزرگ عهد کهن را نمی توان ملل محسوب نمود ، ولو اینکه کشورهائی داشته بوده باشند و دولت هائی نیز تشکیل داده بوده باشند . درجهان کنونی در واقع به دلیل سلطه جهانی نظام بورژوائی است که تشکل و موجودیت ملت ها دیگر یک پدیده جهانی به حساب می آید . به این ترتیب ملت عبارت از آن جامعه بشری است که دارای سرزمین مشترک ، زبان مشترک ، فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک و اقتصاد مشترک باشند .**

**سرزمین یک ملت ممکن است به دلیل سلطه قدرت ویا قدرت های غیر، از حیثیت یک کشور مستقل برخوردارنباشدودولت مستقلی نداشته باشد، یا حیثیت کشوری خودراازدست بدهد و دولتش ازمیان برداشته شود ، اما چنین چیزهائی باعث نمی شوند که آن ملت موجودیت خودرا از دست بدهد .**

**درهرحال یک کشور ویا یک دولت می تواند یک ملیتی باشد و میتواند کثیر الملیتی باشد ، مثلا کشورهائی مثل فرانسه ، عربستان سعودی ومصر کشورها تک ملیتی اند ، برعکس کشور هائی مثل سویس ، عراق ، هند ، روسیه وایران کشورهای کثیر الملیتی محسوب می گردند .**

**فرمول بندی " ارزگانی " در مورد " ملت " بطور آشکار یک فرمول بندی استعماری ویک فرمول بندی شوونیستی است و مخالف با " حق ملل در تعیین سرنوشت خویش. " این واقعا یک مضحکه است که چنین اشخاصی تلاش دارند خود را بحیث سخنگویان سیاسی یک ملیت تحت ستم معرفی نمایند تا نمایندگی سیاسی ملی آنرا بدست آورند .**

**کمونیزم ایدیالوژی طبقاتی یا غیر طبقاتی ؟ :**

**درمورد اینکه ایدیالوژی کمونیستی از دید خود کمونیست ها یک ایدیالوژی طبقاتی است یا غیر طبقاتی ، ضرورتی به توضیح و تشریح مفصل وجود ندارد . اصولا از دید کمونیست ها ، نه تنها ایدیالوژی کمونیستی بلکه تمام ایدیالوژی های سیاسی درجوامع طبقاتی، دارای خصلت طبقاتی اند وایدیالوژی غیر طبقاتی وجود ندارد . به همین دلیل است که هر ایدیالوژی سیاسی ای در خدمت مبارزه طبقاتی یک طبقه قرار دارد. مثلا ایدیالوژی کمونیستی در خدمت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و ایدیالوژی لیبرالی درخدمت مبارزه طبقاتی بورژوازی و .... .**

**" ارزگانی ورفقا" مخیر اند که ایدیالوژی خود شان را غیر طبقاتی بدانند زیرا که درهرحال ، درست ویا غلط وازدیدگاه ما صد در صدغلط – نظر خود شانرا درمورد ایدیالوژی مورد قبول شان بیان می دارند . همچنان مخیراند که ایدیالوژی کمونیستی را غیر طبقاتی بدانند ، چون درهرحال صحیح ویا غلط – وبازهم از دیدگاه ما صد درصد غلط – دیدگاه خود شانرا درمورد ایدیالوژی کمونیستی نشان می دهند . اما هیچگاه نباید بیایند واعلان کنند که کمونیستها – حتی کمونیست های همانند لنین – ایدیالوژی کمونیستی را یک ایدیالوژی غیر طبقاتی می دانند.**

**لنین هوشدار میدهد : " مادامیکه افراد فرا نگیرند در پس هر یکی از جملات، اظهارات ووعده وعید های اخلاقی ، دینی ، سیاسی و اجتماعی، منافع طبقات مختلف را جستجو کنند در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود. حالاکه جناب " ارزگانی " ورفقایشان خود از برکت چنین سفاهتی برخوردارانند ، میتوانند**

**برخوردار باشند و مبارک شان باشد، اما حق ندارند که چنین سفاهتی را به کمونیست ها نسبت دهند .**

**چرالنین می گوید که ایدیالوژی کمونیستی درخدمت مبارزه انقلابی پرولتاریا قرار دارد ؟ زیرا که این ایدیالوژی منافع طبقاتی پرولتاریا را دربردارد و این خود به مفهوم این است که ایدیالوژی مذکور یک ایدیالوژی پرولتری است . گفته لنین را تفسیر غیر طبقاتی نمودن ، تاویل نابجائی است که باعقل سلیم جور در نمی آید .**

**نیروهای مولده جامعه طبقاتی سرمایه داری یعنی نیرو های مولده خصلت اجتماعی ، مناسبات تولیدی ای را طلب می نماید که نه مبتنی بر مالکیت فردی بر وسایل تولید بلکه مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید باشد . پرولتاریا به عنوان یک طبقه اجتماعی درجامعه طبقاتی سرمایه داری ، پایه اجتماعی برای مبارزه جهت ایجاد مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را تشکیل میدهد . متناسب با این پایه های اقتصادی واجتماعی ، ایدیالوژی ، ایدیالوژی کمونیستی سلاح مبارزاتی ایدیالوژیک برای ایجاد مناسبات تولیدی نوین ( مناسبات غیر طبقاتی ) محسوب می گردد .**

**" ارزگانی" خودمی تواند اینگونه غلط اندیشی داشته باشد که برای طبقه زدائی جامعه ، ایدیالوژی غیر طبقاتی را مورد نیاز بداند، اما نباید چنین مفکوره ای را به کمونیست های نسبت دهد. از دیدکمونیست ها درجامعه طبقاتی یعنی جوامع موجود، اساسا ایدیالوژی غیر طبقاتی وجودندارد و هیچ اندیشه و تفکری نیست که برآن مهر طبقاتی نخورده باشد .**

**دررابطه با مطالب مندرج در مقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " می توان بازهم درنگ کرد ومباحثی را مطرح نمود. اما ازآنجای که سخنان مادرین مورد – برخلاف انتظار اولیه – بیش از حد طولانی شد، مباحثات مان رادرهمین جا خاتمه می دهیم و بیشتر ازین به تطویل کلام نمی پردازیم .**

**منتشر شده در شماره نوزدهم شعله جاوید ــ دور دوم**

*******

# عصري براي عدالت " امريكائي "

مقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " در شماره دوازدهم " امروزما " مباحثه علیه شعله جاوید را با جملات ذیل آغاز نموده بود : "نمی دانم شما را برادر خطاب کنم یا دوست !

... اگر برادر بگوئیم اینجا قیامت به راه می اندازند که " دیدید مائوئیست ها را برادرگفتند ! " و " اگر بگوئیم دوست بازهم محشر به پا می کنند که شناختید دوستان مائوئیست ها را ؟ ! " واگر بگوئیم برادرهم میهن ، بازهم از پشت یک الیناسیون ایدیالوژیکی می گویند : " برادر من کسی است که از نظر دینی ، مکتبی ومذهبی با من هم عقیده اند، مذهب برایش یک اصل است . اندیشه است ، رهنما است، خط است، تفکر است ، مشی سیاسی است ... " ولی ما شما را برادر خطاب خواهیم کرد." ( شماره دوازدهم امروزما – صفحه چهارم )

اما آن چه عملا اتفاق افتاده است کاملا عکس آن حالتی است که فوقا پیش بینی شده بود . ما در" امروز ما " برادر خطاب شدیم ، ولی " ارتجاعیون تشیع درباری " از پشت یک الیناسیون ایدیالوژیکی ، مذهبی با استفاده ازحربه تکفیر وتلعین مذهبی ، علیه جریده مذکور " قیامت به راه " نینداختند و محشر به پا نکردند . برعکس ، کاملا برعکس جریده " عصری برای عدالت " بمثابه ادامه همان " امروز ما " ی دیروزی ،حربه تکفیر وتلعین مذهبی را علیه " ارتجاعیون تشیع درباری " به حرکت درآورده است . آنهم به این دلیل که گردانندگان این نشریه فکر می نمایند که این " ارتجاعیون با شعله جاوید همنوائی نشان می دهند !!

درشماره چهارم " عصری برای عدالت " درمقاله ای "ارزگانی " تحت عنوان " بیان واقعیت ها – دید گاه روشن آیندگان " درصفحه 18 گفته شده است : "سید شریف ناصرزاده برای اینکه حد اقل کاری کرده باشد لعن وطعن آن مائوئیست حزب کمونیست " شعله جاوید" فتوکاپی وپخش می کند ... سید شریف شیعه وهابی مشرب برای سرکوبی

مقاومت هزاره وبرای بدنامی شخصیت های جامعه هزاره مبلغ دیدگاه ها ونشرات مائوئیستی می شود ... . اگر دیروز از زیر ریش وسینه سیاف ... طرف مذاکره با حزب وحدت می شد ،امروز از جوار سید فاضل وسید بلخابی پرچمداروپخش کننده عقاید ونظرات " شعله جاوید " دربرابر مقاومت سیاسی واجتماعی جامعه هزاره و شخصت های آن می گردد . ما باید بگوئیم که چگونه انحراف فکری واعتقادی وجود داشته است که در حساس ترین مرحله تاریخ جنگ ایدیالوژیک پوچ دربرابر جبهه مقاومت جامعه هزاره ، سید شریف ها ومائوئیست های " شعله جاوید " را دریک صف و آرمان واندیشه واحد قرار می دهد که وقتی " شعله جاوید " مدافع سید فاضل ها می گرد د ونشریه " عصری برا ی عدالت " را آتش می زنند ، سید شریف ها باید اشاعه دهنده و پخش کننده شعله جاویدشوند ، وتا سید شریف ها اشاعه دهنده " شعله جاوید " نشوند !! آیا بی ایمانی آنان نسبت به خدا مسلم می گردد ؟ " ( !!! )

ما دقیقانمی دانیم که سید شریف ناصرزاده " شعله جاوید" را فتوکاپی و پخش می کند یا نه . واگر چنین کاری را انجام می دهد . محرک وانگیزه اش چیست ؟ ما درهرحال یک نکته مسلم است آن اینکه فتوکاپی و پخش " شعله جاوید" الزمان به معنی دوستی با حزب کمونیست وهمنوائی با مائوئیست ها نمی تواند تلقی گردد . ما خود نشریه عصری برای عدالت را برخلاف ادعای دروغین " ارزگانی " آتش نمی زنیم ،بلکه تا آنجای که لازم میدانیم پخش می نمائیم ، یعنی نه تنها آن را خود موردمطالعه قرار می دهیم بلکه در صورت لزوم دراختیار دیگران نیز می گذاریم . اما ما ، این کار را بخاطر دوستی وهمنوائی با نشریه " عصری برای عدالت "انجام نمی دهیم ، بلکه بخاطر افشای هرچه عمیقتر و وسیع تر خط ارتجاعی ضد ملی وامریکائی این نشریه ، به آن چنان برخوردی مبادرت می ورزیم . آیا با مشاهده اجرای چنین کاری از جانب ما ، سید شریف ناصرزاده وامثالهم حق دارند ما و گردانندگان نشریه " عصری برای عدالت " را دریک صف قرار دهند وما و یا آنها را با حربه تکفیر بکوبند ؟ ؟ !

کسانی مثل سید شریف ناصر زاده ، ممکن است بنا به انگیزه ها گوناگون " شعله جاوید" را فتوکاپی وپخش نمایند . اما " ارزگانی " وسایر گردانندگان نشریه " عصری برای عدالت " بابلند کردن حربه تکفیر علیه آنها ، نمی توانند سودی ببرند ، زیرا که این حربه دراساس متعلق به جناب " ناصر زاده " و " حجت زاده " و " واعظ زاده " و " مصباح زاده " و " فاضل " و " بلخابی" و هم قماشان شان است .

اما سماجت و پیگیری گردانندگان " عصری برای عدالت " دراستفاده ازین حربه ، نه تنها علیه ما بلکه علیه صاحبان اصلی آن یعنی "ناصرزاده " وامثال ناصر زاده ، خود گواه روشنی براین امر است که از لحاظ ماهیت طبقاتی ومواضع ایدئولوژیک – سیاسی ، در اساس تفاوت میان " عصری برای عدالت " ووحدت اسلامی ، ( نشریه دارودسته اکبری ) وجود ندارد وتفاوت میان آنها یک تفاوت غیر اساسی است . یعنی تفاوت میان دوخط ارتجاعی ، یک وابسته به آی اس آی پاکستان ودرنهایت امپریالیزم آمریکا ودیگری وابسته به جمهوری اسلامی ایران ودرواقع وابسته به امپریالیزم روسیه و امپریالیست های اروپائی .

سید شریف ناصر زاده وهابی مشرب است ؟ چرا نباشد ؟ اما اگر گردانندگان " عصری برای عدالت " وهابی مشربی را چیز بدی می دانند ، چرا خود از دسترخوان وهابیون میخورند . منطقی نیست که اینها نشستن " ناصرزاده " بر سردسترخوان رنگین سیاف افغانستان را محکوم می نمایند ، اما خود بر دسترخوان رنگین تر سیاف های غیر افغانستانی بنشینند وحتی چهره کریه جانشین امروزی سیاف یعنی " طالبان " را رنگ آمیزی وآرایش نمایند !!

گردانندگان "عصری برای عدالت " ازشخصیت های جامعه هزاره زیاد حرف می زنند ، که درواقع منظور شان ازین شخصیت ها خود شان هستند. ببینیم این شخصیت ها چه شناختی از جامعه هزاره دارند و برمبنای آن چه خواست هایی ؟

درصفحات " 42 " و " 43 " شماره ششم " عصری برای عدالت " مقاله ای درج است تحت عنوان " اجمالی برپاره ای از اصطلاحات سیاسی واجتماعی " که مشترکا توسط " ارزگانی " و " ح – شهیدی " به رشته تحریر درآمده است . درپاورقی این مقاله شعله جاوید این چنین موردحمله قرار گرفته است .

" ازهمه جالبتر این است که گرداننده " شعله جاوید " که گرفتن اسمش باعث شخصیت دادن به وی خواهد شد ، مارا متهم کرده است که با تمام ادعای حق طلبی برای جامعه هزاره آنقدر زبونیم که هنوز شهامت نوشتن " ملیت هزاره ، را نداریم . این آقا که خودش را رهبر می گوید ، مفهومش را از ملیت تفکیک نکرده و چون خلف صادق آن سلف بیسواد ، هنوز هم کاربرد" ملیت " را بجای هویت اتنیکی جامعه هزاره برای ما توصیه می کند ؛ یعنی بجای آنکه ما می گوئیم " انتی هزاره " ما رادستور می دهد که بگو " ملیت هزاره " ورنه بی شهامتی ! یعنی که ما دولتی بنام هزاره داریم و تابعیت سیاسی ما بدین دولت ملیت هزاره گی رابرای ما داده است . اینگونه موارد ثابت می سازند که خود ایدیالوژی بینی ، خود حزب بینی و خود رهبر بینی همچون مرض هاری است که وقتی دربدن موجود مبتلا به مرحله حاد خویش می رسد ، مریض بدون تشخیص به هر طرف چنگ می اندازد . "

می بینید که اینها نه تنها خود شانرا شخصیت های معظم به حساب می آورند ، بلکه می پندارند که حتی صرفا برده شدن رسم کسی توسط آنها باعث شخصیت دادن به آن فردخواهد شد !! خود بزرگ بینی ، آنهم تا این سرحد ، فقط می تواند یاوه گویی سیاسی ببار آورد ، ورنه ممکن نیست که درصفحه 43 یک نشریه ، بکار برد اصطلاح " ملیت هزاره " توسط " شعله جاوید" بیسوادی ومرض هاری ( مرض سگ دیوانه ) آنهم ازنوع حاد آن دانسته شود که مریض مبتلا به آن به هرطرف چنگ می اندازد ولی درصفحه دوم عین همان نشریه ، بکار برد عین اصطلاح توسط "مزاری" درمورد هزاره ها وسایر ملیت های کشور تحت عنوان " میراث سخن ، جاویدانگی اندیشه ها و میثاق ها " مورد تجلیل

وتکریم قرار بگیرد ! در صفحه دوم شماره ششم " عصری برای عدالت " تحت عنوان متذکره از قول " مزاری" نقل گردیده است :

"شما میدانید که درافغانستان تضاد های مختلف وجودداشته است ، مخصوصا اززمانی که افغانستان به این نام هویت پیدا کرده است و یک قشر خاص از ملیت پشتون حاکمیت کرده ... برداشت بیشتر ملیت ها این بوده که دراینجا ملیت پشتون حاکم بوده و سایر ملیتها مظلوم واقع شده اند واحساس هم می کردند که تمام ظلم های که درگذشته بر سایر ملیت ها میشده است از طرف ملیت پشتون بوده است ... ظلم وستم مال یک ملیت نیست . اگر بیائیم و بگوئیم که درطول دوسال وهفت ماه گذشته ملیت تاجیک ظلم وستم وحق کشی کرده است . این حرف عادلانه و واقع بینانه نیست ... خصلت آقای ربانی موجب این همه تباهی ها بوده است نه از ملیت تاجیک . در گذشته هم ظلم وستم حاکمانی که از ملیت پشتون بودند ، خصلت خود شان بودند . اما بعدا مردم احساس می کردند که این کار ها ازطرف ملیت پشتون شده است . آقای ربانی و مسعود این تضادهای ملی را زیاد دامن می زدند . ملیت های افغانستان را دشمن همدیگر ساختند ... اطفال خردسال مردم ما راگرفتند که ملیت هزاره مواد غذایی ومیوه ها را مسموم می کند .این کاردرواقع یک دشمنی آشکار و یک اقدام خاینانه علیه ملیت هزاره بود ... "

همچنان درصفحه دوم شماره هفتم " عصری برای عدالت" بازهم تحت عنوان " میراث سخن ، جاویدانگی اندیشه ها ومیثاق ها " ازقول مزاری نقل گردیده است :

" ... هرکسی که تضاد ملی را درافغانستان دامن بزند ، اوراخائن ملی می دانیم . ما می گوئیم که دراین جا حقوق ملیت ها مساویانه برای شان داده شود ؛ نه اینکه تضاد ملی دراینجا پیش بیاید وملیتی علیه ملیت دیگر ضدیت داشته باشد" .

گردانندگان " عصری برای عدالت " درنشریه دیروزی شان یعنی " امروزما" نیزدرین مورد نقل قول هایی از " مزاری " آورده اند که به چند نمونه آن اشاره می شود :

درقسمت پائین صفحه اول شماره پنجم " امروزما" با خط درشت سرخرنگ از قول " مزاری" نقل گردیده است :

"مادشمن تاجیک نیستیم ، طرفدار پشتون هم نیستیم ما طرفدار برادری وبرابری ملیت هادرافغانستان استیم . "

درصفحه دوم شماره دوازدهم " امروز ما " تحت عنوان " باورنوین " ازقول " مزاری " نقل گردیده است :

" اگر ما بیائیم دراینجا حکومت اسلامی یی را پیاده کنیم که از قاطبه مردم نمایندگی کند ودرآن حق همه ملیت ها تامین شود ، دست این انحصار طلبان بسته می شود و اینها نابود تاریخ می شوند . "

درقسمت پائین صفحه اول شماره سیزدهم " امروزما" با خط درشت سرخرنگ وشعارگونه از قول " مزاری " آورده شده است :

" دشمنی ملیت ها فاجعه بزرگی درافغانستان است . اینجا باید برادری ملیت ها مطرح گردد. "

بعد درصفحه دوم همین شماره نشریه ، تحت عنوان " دمی با رهبر شهید" بازهم مطلب مذکور نقل گردیده است .

" اینجا برای شما بطور واضح بگویم که دشمنی ملیت ها فاجعه بزرگی درافغانستان است. اینجا باید برادری ملیت ها مطرح گردد، حقوق خواستن برای ملیت ها هم یعنی برادری خواستن برای ملیتها . "

غرض از نقل مطالب متذکره فوق این نیست که ما مواضع " مزاری " را درمورد مسئله ملی و مشخصا مسئله ملی هزاره ها ، مواضع درست و اصولی و قابل تائید می دانیم . مطالب مندرج در شماره های مختلف " شعله جاوید " و مشخصا مطالب مندرج درشماره های سیزدهم و شانزدهم درین مورد بخوبی روشن و صریح است و تکرار مجدد آنرا دراینجا ضروری نمی دانیم غرض از نقل مطالب مطرح شده توسط " مزاری " درین مورد

، این است که نشان دهیم آن " مرض هاری حاد" که " عصری برای عدالت " بخاطر بکار برد اصطلاح ملیت درمورد جوامع مختلف پشتون وتاجیک و هزاره و ازبک و..... توسط " شعله جاوید" دروجود این نشریه تشخیص نموده است مرضی است که مزاری نیز به آن مبتلا بوده است .

منافقت ودورویی رسوایی است که سخنان یک " دیوانه هار " تحت عنوان " میراث سخن ، جاویدانگی اندیشه ها ومیثاق ها " مورد تجلیل قرار بگیرد و خود دیوانه مذکور " پیشوای شهید و رهبر شهید " خوانده شود : این منافقت ودورویی صرفا می تواند یک علت داشته باشد وآن سنگر گرفتن دروغین در پشت جنازه " مزاری " واستفاده ازین سنگرها بمثابه " تخته پرش " است . بنظر می رسد که این پرش کم وبیش باید صورت گرفته باشد، ورنه " عصری برای عدالت" سخنان چهارده ماه قبل خود را درشماره : دوم ، فراموش نمی کرد و شماره ششم " ملیت ها " را گروه های نژادی ( اتنی ها ) نمی خواند .

درصفحه چهارم شماره دوم " عصری برای عدالت" ، درمقاله تحت عنوان " چرا محمود میستری شکست خورد ؟ " که " ح – شهیدی " به رشته تحریر درآورده است می خوانیم :

" ... ملیت هزاره بعنوان یک اجتماع ترکیب شده از مذاهب تسنن ، تشیع و اسماعیلی یکی از ملیت های بزرگ ملت افغانستان را تشکیل می دهد ... . " همچنان درصفحه پنجم همین شماره نشریه مذکور می خوانیم : " تمام کشورهای خارجی در مسئله افغانستان باید آگاهی سیاسی و ملی ملیت های باهم برادر- افغانستان را درک کنند ... " وهمچنان : " فعلا بااطمینان می توان گفت که نبودن اتحاد شوروی سابق وحکومت ضد خدایی آن ، بهترین زمینه را بدست روس ها داده است که به ... تحریکات ملیتی بپردازند ... روسها منافع استراتیژیک منطقوی خویش را با تحریک مسایل ملیتی و دامن زدن عقده محرومیت تاریخی سیاسی ملیت های افغانستان ضمانت می کنند ... عربستان

سعودی و پاکستان و متحدین بین المللی آنها ... مواجه با ملیت محروم هزاره می شوند ... روسها ، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و متحدین آن به استراتیژی مشخص و تاکتیک های نژادی و ملیتی و مذهبی درافغانستان عمل می کنند. "

سخنان " ح – شهیدی " درشماره دوم " عصری برای عدالت" در مورد بکاربرد اصطلاح "ملیت" صرفا یک موضوع مربوط به یک فرد نبوده است بلکه موضوعی بوده است مربوط به کل شورای نویسندگان نشریه مذکور. درسرمقاله همین شماره نشریه ، تحت عنوان " صلح برای صلح- میثاق برای اسارت که امضای " عصری برای عدالت" یعنی شورای نویسندگان " عصری برای عدالت " درپای آن درج است .

درصفحه 31 نشریه مطالب ذیل را می خوانیم :

" ... رفتن درکنار مسعود ... دشمنی علنی وصریح با ملیت های باهم برادر کشور... اگر جنگ با ملیت های برادر کشور برحق بود چرا ازروز اول با این شخص آشتی نکردی ... آنکه ... معتقد به مانورهای سیاسی غرض اغفال ملیت های باهم برادر کشور است ... " .

همچنان درهمین شماره دوم نشریه تحت عنوان " پیک اندیشه ها " درقسمتی ازجوابیه به نامه شخصی بنام " محمد اکرم عبادی " که امضای عصری برای عدالت را درپای خود دارد درصفحه 20 آمده است :

" ... مهم نیست که درراس این نظام امیرعبدالرحمن ازملیت برادر پشتون قرار می گیرد و با مسعود که به ملیت برادر تاجیک تعلق دارد . "

" ارزگانی " بحث پیرامون اصطلاحات سیاسی را ازشماره دوم عصری برای عدالت تحت این عنوان آغازنمود:" با کاربردنادرست اصطلاحات – سیاسی ومذهبی بجای خدمت خیانت نکنیم!" .

ازین قرار باید گفت که " مزاری " با کاربرد نادرست اصطلاح " ملیت " بجای خدمت ، خیانت می کرده ، اما جالب اینست که خیانت مذکور همان خیانتی است که شورای نویسندگان " عصری برای عدالت " و مقدم برهمه خود جناب ارزگانی یعنی رئیس شورای

مذکور نیز انجام داده است ، آنهم در سرمقاله عین همان شماره ازنشریه که جناب شان خود ودیگران را ازارتکاب به خیانت برحذر داشته اند !! آیا این کارواقعا" ازهمه جالبتر" نیست !! ولی این جالب ترین کاررا " ارزگانی " بخاطری انجام داده است که بعد ها بتواند ذهنیت رفقایش را درین مورد تغییر دهد .

ماوقتی شماره دوم عصری برای عدالت را مطالعه کردیم باین تصور افتادیم که شاید دراینجا موضع گیری غلط مقاله " شعله جاوید خاکستری برفقر بینش " کم وبیش اصلاح شده باشد، اما بحث شماره ششم جریده مذکور پیرامون نفی موجودیت ملیت هادرکشور و پائین آوردن جوامع ملی مختلف تا سطح " اتنی " ها نشان می دهد که آن تصور ما نادرست بوده است . واقعیت این است که درهیچیک از مقالات منتشره بامضای " ارزگانی "، اصطلاح " ملیت ها" بکاربرده نشده است . بنظر می رسد که " ارزگانی " درشماره ششم " عصری برای عدالت" موفق شده باشد " ح – شهیدی " وسایر اعضای شورای نویسندگان جریده مذکوررا درین مورد با خود همنوا بسازد. این همنوایی بخاطری توانسته است صورت بگیرد که تمامی اعضای شورای نویسندگان جریده متذکره ، ازلحاظ اصل موضع گیری درین مورد با " ارزگانی " اختلاف نداشتند وندارند.

وقتی " شعله جاوید" از ملیت ها درکشور حرف می زند وشماره ششم " عصری برای عدالت " از" اتنی ها " ، نباید این اختلاف را تاسرحد اختلاف برسرکاربرد درست و یا نادرست این یا آن اصطلاح سیاسی پائین آورد . این اختلاف اساسا برسراین است که آیا افغانستان کشور کثیرالملیتی است یا تک ملیتی ؟ " شعله جاوید" افغانستان را کشور کثیرالملیتی می داند و خواستارتامین وحدت داوطلبانه تمامی ملیت های این کشور برمبنای قبول حق تعیین سرنوشت برای هریک ازملیت ها می باشد . اما " عصری برای عدالت " افغانستان را کشور کثیرالملیتی محسوب نمی نماید ، بلکه آنرا " تک ملیتی " می داند ... در" عصری برای عدالت " حتی آن موقعی که ازملیت ها صحبت بعمل آمده است روی تک ملیتی بودن افغانستان تاکید شده است . درواقع اصطلاح " ملیت ها "

درین معنی نه به مفهوم " ساختارملی " بلکه به مفهوم ساختاراتنیک بکار برده شده است ودرین مورد بحث روی کاربرد اصطلاح " ملیت " و "اتنی " می تواند زمینه داشته باشد .

برمبنای بحثی که "ارزگانی " و " ح – شهیدی " پیرامون اصطلاح ملیت در شماره ششم عصری برای عدالت براه انداخته اند باید گفت که درتمام جهان تمامی کشورها تک ملیتی اندواصلا هیچ کشور کثیرالملیتی ای درجهان وجود ندارد !! بر مبنای چنین دیدی نه تنها کشورهای مثل مصر ، بلکه کشورهای مثل هند ویا چین نیز " تک ملیتی " اند و کشوری مثل شوروی سابق نیز کثیرالملیتی نبوده است .

" ارزگانی " درمقاله " شعله جاوید – خاکستری بر فقر بینش " آشکارا موجودیت جامعه هزاره را به عنوان یک جامعه ملی خاص موردانکار قرار داد واعلام کرد که هزاره ها بخاطر اینکه هنوز به مرحله تشکل ملیتی نرسیده اند نمی توانند خواست های ملی داشته باشند . حالا این " شخصیت" و " مغز متفکر" جامعه هزاره و کل " ملت افغانستان " می گوید که نه تنها هزاره ها بلکه پشتون ها وتاجیک ها وازبک ها و ... نیز همگی صرفا گروه های اتنیک درداخل یک ملت واحد هستند. واضح است که گروه های نژادی یا گروه های اتنیک مختلف درداخل یک ملت نمی توانند خواست های ملی خاص خود شانرا داشته باشند ، بلکه صرفا می توانند این خواست را مطرح نمایند که در داخل یک ملت ، علیه آنها تبعیض رواداشته نشود و جزء همان ملت محسوب گردند. درچنین حالتی صرفا یکنوع ناسیونالیزم درافغانستان می تواند وجودداشته باشد که همان " ناسیونالیزم افغانی " است و ناسیونالیزم هزاره وازبک ویا تاجیک و پشتون نمی تواند معنی ومفهومی داشته باشد . درواقع به همین دلیل است که گردانندگان " عصری برای عدالت " هیچگاه ازشوونیزم ملی ملیت حاکم و ستم ملی ملیت های تحت ستم درکشوروازحق تعیین سرنوشت هریک از ملیت ها به عنوان مبنای برای وحدت داوطلبانه آنها دریک کشورواحد و درسطح پائین تری از ضرورت فدرالی شدن افغانستان وحتی پائین ترازآن

**از ضرورت تقسیم بندی مجدد درسیستم اداری کشور صحبت بعمل نمی آورند. پس خواسته های سیاسی این شخصیت ها و مغزهای هزاره چیزهای می توانند باشند عصری برای عدالت این خواسته ها را با صراحت بیان داشته است :**

**درصفحه پنجم شماره دوم " عصری برای عدالت "تحت عنوان " چرا محمود میستری شکست خورد" گفته شده است :**

**" ما شاهدیم که شعارحکومت با پایه های وسیع از طرف ایالات متحده آمریکا داده می شود ولی جای تاسف برای آقای میستری دراینست که ایشان نتوانستند واقعیت های عینی معضلات – اجتماعی وسیاسی ملت افغانستان رابرای تطبیق واقع بینانه نظام عادلانه سیاسی با پایه های وسیع سیاسی ملی مساعد سازند . "**

**درجملات اول سرمقاله شماره سوم " عصری برای عدالت " درصفحه اول، تحت عنوان " ایالات متحده آمریکا گام اول بجلو " با خط درشت نوشته شده است :**

**" اگر مسئولیت آمریکا را اعاده ثبات سیاسی از طریق تحکیم دموکراسی درافغانستان تشکیل می دهد، باید در قدم نخست پالیسی آن کشور از سیاست های عاری گردد که مطابق به سیاست مذهبی دوران جنگ سرد است . وهمچنان : " اولین گام ایالات متحده آمریکا باید درپهلوی جمع آوری ارائه برای جستجوی راه حل ، کمک ملت افغانستان برای تعیین زعامت جدیدی نیز باشد که بتواند اعتماد سیاسی و اجتماعی جوامع مختلف ملت افغانستان را بدست آورد . "**

**درمتن سرمقاله ، در صفحه " 52 " بعد ازجمله اول نقل شده درفوق، آورده شده است : " ایجادروابط باجوامع مختلف ملت افغانستان یگانه پالیسی برای تحکیم ثبات سیاسی وتحکیم دموکراسی سیاسی واجتماعی دراین کشوراست... " همچنان درمتن سرمقاله، درصفحه" 52 " بعد ازجمله دوم نقل شده درفوق، بیان گردیده است:"این زعیم کیست؟واگر فعلاوجوددارد، باید صاحب جنبشی شود که ترکیبی ازعناصرمثبت وقابل قبول تمام جوامع مختلف ملت افغانستان باشد . "**

درسرمقاله شماره چهارم " عصری برای عدالت " تحت عنوان " سازمان ملل متحد ، نماینده جدید یا دیدگاه جدید" درصفحه " 43 " این چنین موضع گیری ای بعمل آمده است:

" خوشبختانه امروز طرفداران بین المللی حاکمیت با قاعده وسیع اجتماعی درافغانستان زیاد شده اند که درراس این طرفداران " ایالات متحده آمریکا قرار دارد . وهمچنان " بدیهی وروشن است که آقای " هول ، بدون پشتوانه سازمان ملل و سازمان ملل بدون پشتوانه ایالات متحده آمریکا وکشورهای اروپایی هیچگاهی قادر به دریافت فاکتورهای مطمئن سیاسی واجتماعی جهت حل اساس معضله ملی افغانستان نخواهد شد که درعین حال بتوانند به شکل واقعی زیر بنای تشکیل اولین حاکمیت باقاعده وسیع اجتماعی درافغانستان ایجاد کند رازشکست محمود میستری عدم درک از ارتباط اراده سیاسی ایالات متحده و نیاز مطلق سازمان ملل به پشتیبانی همه جانبه این کشوربود."

زعیم مورد خواست گردانندگان " عصری برای عدالت " درسرمقاله شماره پنجم نشریه بروشنی مشخص گردیده است : دراین سرمقاله تحت عنوان " بازگشت شاه نجات یک نسل ، یا نجات نسل ها ؟ " بوضاحت بیان گردیده است :

" بازگشت دوباره " محمد ظاهرشاه " همزمان که می تواند نوید صلح وثبات را برای ملت افغانستان بدهد، مسئولیت سنگین سیاسی وملی را برای شخص ایشان نیز بوجود می آورد ..... با اطمینان می توان گفت که برگشت دوباره شاه ، ایشان را ملزم به تقبل مسئولیت بزرگ سیاسی برای ارائه پاسخ به خواست عدالت سیاسی جوامع ملت افغانستان می نماید ... مسئولت بزرگ و خطیر شاه را درجوار نجات ملت ، نجات آینده ملت نیز تشکیل می دهد ... برگشت شاه راخیرمقدم باید گفت ... "

برنامه " عصری برای عدالت " راخلاصه کنیم :

سازمان ملل به پشتیبانی همه جانبه ایالات متحده نیاز مطلق دارد و ماموریت محمود میستری درافغانستان بخاطری شکست خورد که وی اراده سیاسی آمریکا درمورد

افغانستان را درنظر نگرفت . ایالات متحده آمریکا طرفدار تشکیل حکومتی با قاعده وسیع درافغانستان است . مسئولیت آمریکا را اعاده ثبات سیاسی ازطریق تحکیم دموکراسی درافغانستان تشکیل می دهد . اولین گام ایالات متحده درراستای ایفای این مسئولیت عبارت است ازجمع آوری ارائه برای جستجوی راه حل برای معضله افغانستان وکمک به ملت افغانستان برای تعیین چنان زعامت سیاسی جدیدی که می تواند اعتماد جوامع مختلف پشتون ، تاجیک ، هزاره ، ازبک و ... را بدست آورد . آمریکا مسئولیت دارد که با جوامع مختلف افغانستان ارتباط ایجاد نماید و زعیم مورد اعتماد تمامی جوامع کشور( شاه سابق) را صاحب جنبشی بسازد که ترکیبی از عناصرمثبت وقابل قبول تمامی جوامع مختلف باشد . روشن است که عناصر مثبت وقابل قبول جوامع مختلف کشور عبارتند از " شخصیت ها " و " مغزهای " این جوامع . چون " شخصیت ها " و " مغزهای " جوامع هزاره را همین گردانندگان " عصری برای عدالت " تشکیل می دهند ، آمریکا باید با این حضرات ارتباط برقرار نماید یعنی این حضرات با آمریکا ارتباط برقرارنمایند تا بتوانند ازبرکت های پولی و مالی و ... این ارتباط شاه سابق را درمیان جوامع هزاره صاحب چنان جنبشی بسازند که بتواند بر حریفان سیاسی خود فایق آید . حرکت برای اجرای برنامه فوق گرچه تکیه گاهش را درهزاره جات کسانی چون " صادق مدیر " و " علی اکبر قاسمی " و با بیان دیگر روشنفکران ونیمه روشنفکران درون حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی وانمود کرده است ودرخارج از کشور نیز به روشنفکران هزاره گی موافق با نشریه عصری برای عدالت تکیه کرده و آنها رابه تشکیل جلسات محلی فرا می خواند : اما درحقیقت پایه اجتماعی اصلی اش را خوانین و فیودال های هزاره تشکیل می دهند . ازین جهت ، این حرکت حتی اگر بتواند مطابق به برنامه مطرح شده درسطور قبلی نتیجه ببارآورد، ایجاد جنبش متشکل از خوانین وفیودالان هزاره خواهد بود که خود یکبار دیگر صف بندی و کشمکش ارتجاعی میان خوانین ازیک جانب و روحانیون ازجانب دیگر را بوجود خواهد آورد . اما درشرایط موجود فعلی این حرکت

فقط و فقط می تواند بمثابه جاده صاف کن برای نفوذ " طالبان" درهزاره جات عمل نماید .

نشریه " امروزما" دقیقا چند روز قبل از کشته شدن " مزاری " ، جنبش طالبان را خیر مقدم گفت وپیروزی هایش را پیروزی ها ی حق وعدالت خواند . پس ازآنکه مزاری بدست طالبان بقتل رسید، نشریه " امروزما " این عمل آنها رابمثابه یگانه مورد قابل نکوهش درعملکردهای شان مورد تقبیح قرار داد. نشریه " عصری برای عدالت " پس از تسخیر ولایات مشرقی کشور توسط " طالبان " این رویداد را درسرمقاله شماره پنجمش " تحت عنوان " سقوط جلال آباد آغاز مرحله خطیر برای طالبان " خیر مقدم گفت و آنرا تکمیل وحدت سیاسی و اجتماعی جامعه پشتون دانست واعلام کرد : " وحدت سیاسی و اجتماعی جامعه برادر پشتون فی نفسه وحدت میمون است ... وباین ترتیب ماهیت کاملا ارتجاعی طبقاتی ، وابستگی و مزدورمنشی آشکاردرقبال حامیان خارجی وحاکمیت انحصاری " طالبان " برتمام جامعه پشتون را که خیلی روشن و صریح از طرف آنها برای تمام افغانستان طلب می شود ، درواقع مورد تائید قرار داد . پس از تصرف کابل توسط " طالبان " نشریه " عصری برای عدالت " علیرغم روشن بودن بسیار صریح وآشکار موضع گیری های آنها بازهم باتوهم پراگنی جالبی درسرمقاله شماره ششم تحت عنوان " استراتیژی نوین جبهه دموکراسی وعدالت " می نویسد :

" ... پس از تسخیر کابل، آینده خیلی ها نزدیک باثبات خواهد رسانید که عمل " طالبان " دربرابردوسوال عدالت و دموکراسی بازهم پاسخ ایدئولوژیک مذهبی خواهد بود ویا واقعا مطابق به شعارها وعده های قبلی خویش قدرت را ترک خواهند گفت و زمینه اولین حاکمیت ملی برمبنای عدالت ودموکراسی را برای ملت افغانستان مساعد خواهند ساخت . " گواینکه تاحال پاسخ ایدئولوژیک مذهبی " طالبان " دربرابردوسوال دموکراسی وعدالت روشن و صریح نبوده است!!وباید به انتظارآینده نشست !!

مطلب فوق با کلمات دیگری درسرمقاله سکوت کابل؛ بازهم سوال قدرت سیاسی " که درصفحات اول ، پنجاه ویک قسمتی از صفحه پنجاهم شماره ششم " عصری برای عدالت " درج می باشد، بازهم به نحوی تکرار گردیده است :

" ... امروز ما شاهد حاکمیت جدید سیاسی درکشورهستیم ... ما معتقدیم که هرپدیده نوین سیاسی را قبل ازآنکه ماهیت خویش را بروزدهد،باید باخوش بینی پذیرفت ولی درفردای آشکارشدن دشمنی آن با دموکراسی وعدالت باید باتعلق جبهه مقاومت مردمی را دربرابرآن ایجاد کرد. "یعنی اینکه دشمنی" طالبان"بادموکراسی وعدالت هنوزآشکارنگردیده است (!!) لذالازم است که حاکمیت آنان را با خوش بینی پذیرفت وازاینجا " جبهه مقاومت مردمی " برعلیه آن منصرف بود ! ؟

شورای نویسندگان " عصری برای عدالت " درفراخوان شماره اول ، فراخوان شماره دوم وهمچنان درنامه سرگشاده به کریم خلیلی ( رهبر حزب وحدت اسلامی ) کاملا بصورت یکجانبه ائتلاف حزب وحدت با شورای نظار ونزدیکی اش را به جناح اکبری و حرکت اسلامی محسنی مورد نکوهش قرار می دهد ، اما درقبال " طالبان " کاملا تسلیم طلبانه موضع گیری می نماید. فراخوان شماره اول به روشنی بیان می دارد که جامعه هزاره درجبهه جنگ دربرابر " طالبان " که بعنوان عصر سیاسی کاملا مقطعی و زودگذرغرض پاک کرده جاده برای زمام داران اصلی مطرح شده اند ، قربانی خواهد شد یعنی دربرابر طالبان ، که از طرف ایالات متحده آمریکا غرض پاک کردن جاده برای شاه سابق و اعوان وانصارش بعنوان عصر سیاسی کاملا مقطعی و زودگذر مطرح شده است نباید ایستادگی صورت بگیرد زیرا که نتیجه آن جزقربانی شدن چیز دیگری نمی تواند باشد !! درواقع کل منطق سیاسی گردانندگان " عصری برای عدالت " برمحور رقابت سیاسی میان ایالات متحده آمریکا وایران درافغانستان وهمچنان جانب داری از سیاست ایالات متحده آمریکا دور می زند . درسرمقاله شماره ششم " عصری برای عدالت " تحت عنوان" استراتیژی نوین جبهه دموکراسی وعدالت " به صراحت بیان گردیده است :

" اگر آمریک ومتحدین آن با خواست دموکراسی وعدالت ما مخالف اند، روشن است که ما باید آماده مبارزه جدید شویم؛ درغیرآن * باید دراولین فرصت ، با شناخت کامل از سیاست پوچ وفرسوده ایدئولوژیک مذهبی جمهوری اسلامی ایران ،سیاست جدیدی را اتخاذ کنیم که درقدم اول باعث تصادم سیاسی با جهات وآرمان های سیاسی دیگر جوامع عدالت خواه نشود... حزب وحدت اسلامی الزاما باید سیاستی را اتخاذ کند که ... مواجه با دشمنی ایالات متحده آمریکا ومتحدین منطقوی آن نگردد ... بدون نظرداشت مسایل فوق به یقین می توان گفت که بازهم درجنگ رقابت جمهوری اسلامی ایران ایالات متحده آمریکا ومتحدین منطقوی آن یگانه جامعه ای که به ناحق قربانی خواهد گردید ، جامعه هزاره خواهد بود ...

مقاله " شعله جاوید ، خاکستری برفقر بینش " مدعی بود که " زیر بنای فاجعه اجتماعی وسیاسی افغانستان را استعمار تشکیل می دهد نه طبقات اجتماعی که مداواکننده آن مبارزه طبقاتی باشد. ما به مبارزه ضد استعماری ضرورت داریم تا اول حق تعیین سرنوشت یک ملت را بدست آوریم ... زیربنای فاجعه اجتماعی را فقدان سرنوشت وخود ارادیت سیاسی و ملی تشکیل می دهد . اگر می گوئید جنگ ضد استعماری نوعی از جنگ طبقات است ولی همین ماهیت خاص است که ایدئولوژی سازی جهان بینی شما را نیز باثبات می رساند . "

ما در " شعله جاوید شماره 16 " نشان دادیم که مبارزه ضد استعماری مطرح شده درمقاله " شعله جاوید خاکستربرفقر بینش " یک مبارزه ضد استعماری دروغین است. جبهه سائی آشکارواعلام نوکری وچاکری صریح درقبال امپریالیزم آمریکا، توسط گردانندگان" عصری برای عدالت" یکبار دیگرروشن می سازد که این حضرات نه مبارزین ضداستعماربلکه بصورت بسیار صریح وروشن مزدوران ونوکران استعمارومشخصا چاکرمنشان بارگاه امپریالیست های امریکایی اننددرنتیجه خصومت اینها علیه جمهوری اسلامی ایران و حساسیت شدید شان علیه سیاست های منطقوی آن رژیم ارتجاعی،

**اساسا نه برمبنای منافع علیای مردمان کشور منجمله مردم هزاره ، بلکه بر مبنای منافع امپریالیزم امریکا و متحدین منطقوی اش پایه ریزی گردیده است .**

---

*** - یعنی اینکه آمریکا ومتحدین آن با خواست دموکراسی وعدالت مخالف نیستند.**
**درواقع همین مبنا است که پایه مخالفت فعلی گردانندگان " عصری برای عدالت " را با حزب وحدت اسلامی نیز تشکیل می دهد . درصفحه ششم نامه سرگشاده به کریم خلیلی گفته شده است:**
**" شما خودمی دانید که ادعای بردگی حزب وحدت اسلامی برای، جمهوری اسلامی ایران جامعه ما را با دشمنی تمام کشورهای جهان و منطقه ( مشخصا امریکا و متحدینش ) مواجه ساخته است که این جنبه وابستگی حزب شما به جمهوری اسلامی ایران بیشتر از هر خطردیگرسرنوشت ملی وسیاسی جامعه را تهدید می کند... سوال اساسی دراین زمینه این است که آیارهبری شما با تابعیت ازاراده جمهوری اسلامی ایران، آرمان تاریخی جامعه هزاره را برای حق وعدالت ، قربانی جنگ نابرابرمنطقوی قدرت های منطقه جهان (آمریکا ومتحدینش) باجمهوری اسلامی ایران نمیسازد ؟"**
**مقاله " شعله جاوید خاکستری برفقربینش" مبارزه علیه حزب وحدت رااینگونه توصیف نموده بود.**
**" ... خنجر تحمیق ایدیالوژی را گذاشته اند برای تو که با مغز ودست خودت ارزش های اجتماعیت را نابود کنی ، که با جنگ ایدیالوژی بروی وزیر بنای تشکلی را قطع کنی که هویت اجتماعی وسیاسی ترا دربحران کنونی تشکیل می دهد . "**
**ما، درشماره 16 " شعله جاوید" گفتیم که مواضع فکری وسیاسی " ارزگانی " ورفقایش با خط ایئولوژیک – سیاسی حزب وحدت اسلامی خوانایی ندارد وچسپیدن اینها به حزب مذکورازجانب خود شان استفاده جویانه وفرصت طلبانه و" پوششی " است. وازجانب حزب وحدت اسلامی ناشی ازدرماندگی ای ناشی ازکمبود نویسنده ویا حتی**

فقدان آن برای انتشار ارگان مرکزی !! طردشدن تحقیرآمیزاین دسته از حزب وحدت اسلامی ونیزتبدیل شدن تحقیز آمیز ارگان مرکزی حزب وحدت اسلامی به یک نشریه خبری، این ماسک دو پارچه یی را درید وخطوط اصلی چهره ها را به روشنی نمایان ساخت. حتی قبل ا زانتشار شماره6 "شعله جاوید"، مسئول شورای نمایندگان" امروزما "دیروزی، در مراسم سالگرد کشته شدن " مزاری " درجلسه عام اعلام نمود که حرکت اسلامی ووحدت اسلامی را لباس های مندرسی می دانند که باید درموقع مناسب یعنی بعد از برش دوخت لباس جدید ، به دورانداخته شوند .

حالا بعد از تسخیر کابل توسط" طالبان "واحیا ائتلاف سابقه حزب وحدت اسلامی با شورای نظار و " جنبش ملی – اسلامی "، از قرار معلوم موقع مناسب برای گردانندگان " عصری برای عدالت " بخاطر پوشیدن لباس نوودورانداختن لباس کهنه فرارسیده است . اینها دیگر کاملا آشکارا درحال دورانداختن"هویت اجتماعی وسیاسی"حزب وحدتی هزاره گی هستند، تا" هویت اجتماعی وسیاسی " ظاهر خانی هزاره گی وبه عنوان مقدمه برآن " هویت اجتماعی وسیاسی" طالبی هزاره را کسب نمایند !! حالا از مجموع " هویت اجتماعی وسیاسی " مطرح شده درمقاله " شعله جاوید خاکستری برفقر بینش " ظاهرا فقط " مزاری "وخونش باقی مانده است که آنهم چنانچه در سطور قبلی دیدیم درقالب مبارزه علیه " شعله جاوید " وبصورت غیر مستقیم مورد حمله قرار گرفته است وموقع مناسبی برای دورانداختن آن نیز به زودی فراخواهدرسید . همسویی واتحاد عملی با قاتلان" مزاری " وبه بیان روشنتر خوشخدمتی در پیشگاه آنان (طالبان ) عملا چنین موضعی را در بردارد و ناگزیر زمانی باید کاملا بی پرده گردد. مطرح شدن حاکمیت طالبان بعنوان عنصر سیاسی مقطعی وزودگذر توسط گردانندگان عصری برای عدالت یک یاوه گویی سیاسی بوده و هست * حکومت " ربانی " یک حکومت چهارماهه اعلام شده بود ورسما یک حکومت موقت بود .

* - درینجا منظور از عنصر سیاسی مقطعی وزودگذر این است که با طالبان خود شان بلافاصله پس از پاکسازی سراسری سایرنیروهای ارتجاعی- البته اگرزور شان برسد- ازقدرت دست خواهند کشید یا اینکه اربابان شان آنها را کنار خواهندزد و " حکومتی با قاعده وسیع " را که حکومت دلخواه گردانندگان " عصری برای عدالت " محسوب می گردد، بوجود خواهند آورد .

اما همین " عنصر مقطعی وزودگذر" درمتن بحران سیاسی موجود در افغانستان ، توانست بیشتر ازچهارسال کابل را در کنترل داشته باشد وحتی تا حال – علیرغم ازدست دادن کابل – ادعا دارد که کماکان حکومت حکومت قانونی افغانستان محسوب می گردد ونمایندگی افغانستان درسازمان ملل متحد را قبضه کرده است وهمچنان اکثریت قریب به اتفاق سفارتخانه های افغانستان درکشور های خارجی را کماکان دردست دارد. " عنصرسیاسی مقطعی و زودگذر " طالبان" چند سال عمر خواهند کرد؟ اینها که امیرالمومنین تعیین کرده اند ، هر جای که می رسند دیگران را خلع سلاح می نمایند وامکان باالفعل مقاومت مسلحانه علیه خود شان را ازبین می برند . درتمام مناطق تحت حاکمیت شان کاملا انحصاری وبدون اشتراک هیچ گروه سیاسی دیگری حکومت می نمایندو هیچگونه قرا ر دادی برای موقتی بودن حکومت شان وجود ندارد درمقایسه باحکومت " ربانی " برای چه مدتی وبرای چند سال می توانند حاکمیت " مقطعی و زودگذر" داشته باشند ؛ گذشته ازاین ، حتی اگر بپنداریم که این حاکمیت را اربابان خارجی شان بمثابه " عنصر مقطعی وزودگذر سیاسی " بوجود آورده اند بازهم دلیلی وجود ندارد که نسبت به طرف متخاصم خود ترجیح داده شود ویاحتی کمتر مورد حمله ونکوهش قرار بگیرد .

درهرحال ، خط اصلی درحرکت گردانندگان " عصری برای عدالت " تمکین به اراده سیاسی ایالات متحده آمریکا است . اینها حتی وقتی مجبور می شوند کم وبیش علیه " طالبان " بنویسند کوشش می کنند مواضع شانرا موافق با منافع امپریالیست های

امریکائی نشان می دهند . اینها که قبول کرده اند " انفاذدموکراسی " پالیسی جهانی امریکا را می سازد وقتی می بینند امریکائی ها حرکت ضد دموکراتیک وبنیاد گرای " طالبان " راحمایت می نمایند ، ازآن ها می خواهند که مطابق با پالیسی جهانی شان از تشکیل زعامت جدیدی برهبری شاه سابق طرفداری کنند . ازیک چنین موقف سیاسی است که کین توزانه مارا " دیوانه هار" می خوانند دوکاندار سیاسی می گویند وحتی " حیوان چهارپا " می دانند !! به دونمونه دیگر ازاین چنین حملات توجه نمائید :

درمتن صفحه شانزدهم شماره ششم " عصری برای عدالت" می خوانیم :

" جنگ ایدیالوژیک حزبی با جامعه ، بیانگر دوکانداری سیاسی است . این مطلب در پاورقی ذیلا توضیح داده شده است " به همین علت است که اول ترا می کوبند وبا هفت " کاپیتال " کافرت می خوانند تا بعدا خیلی با صراحت اعلان دارند که " بیائید در صفوف حزب کمونیست افغانستان که یگانه پاسدار حقوق زحمتکشان وپرولتاریا است ثبت نام کنید" این دوکانداری است ، تعهد سیاسی نسبت به سرنوشت مردم نیست . "

درشماره سوم " عصری برای عدالت " تحت عنوان " با پایگاه اجتماعی جامعه مادشمن همیشه پیروز است " ، درصفحه هشتم آمده است .

" دشمن وقتی بدون پایگاه اجتماعی شد، بگذارید که بچرد وبع بع کند ، چون چریدن شکمش را پر می کند وبع بع کردن شش ها و خونش را پاک می سازد . وبغیر از ین دومنفعت کاملا فردی و خصوصی دیگر هیچ کاری و هیچ ضرری به جامعه رسانیده نمی تواند . دشمن وقتی بدون پایگاه اجتماعی شد ، بدون نظرداشت تفاوت ایدیالوژیکی با متضاد ترین چهره ها جبهات مخالف خویش درموضع گیری واحد منحط وکاذب قرار می گیرد .

بعد درپاورقی صفحه مذکور توضیح داده می شود :

به همین علت است که مشاهده می نمائیم که سید فاضل وآن آقای خود حزب تمام بین گاه گاهنامه " شعله جاوید " دریک موضع واحد و همان دشمنی دربرای " شخصیت

**های"جامعه ما قرار می گیرندو" شعله جاوید" برای کوبیدن ما مدافع سید فاضل هاومحسنی هامی شود.سید فاضل ومحسنی بهتان کمونیست مائوئیست وکافررا دربرابر مغزهای ما مطرح می کنند وآقای مائوئیست نیزبهتان " پرچمی" ونوکر جیره خوار سوسیال امپریالیزم روس" را با چنان لحنی مطرح می کند که حتی ما نیزبه شک می افتیم که مبادااسم ما به راستی درلیست اعضای"حزب دموکراتیک خلق افغانستان " درج بوده باشد وحال زمان آن رسیده است که دیگ به روغن داع بگوید رویت سیاه !!! "**

**با مطالعه جملات نقل شده فوق می توان به روشنی مشاهده نمود که چرا گردانندگان " عصری برای عدالت" هرمخالفی را ، چه این مخالف " شعله جاوید " باشد و چه شریف " ناصرزاده " ، باحربه تکفیر یم کوبندو بیخدا و ضد خدایش می خوانند. این حضرات انحصارا خود شان را " شخصیت های " جامعه و " مغزهای " جامعه – مشخصا شخصیت ها و مغزهای جامعه هزاره- می دانند و معیار شان برای تشخیص درستی ویا نادرستی یک موضع منحصرا مخالفت و یا موافقت با خود شان است .گویا ایشان انحصارا تمام حقایق جامعه و جهان را درنزد خود دارند و مرکزیگانه حقایق عالم اند ، اینها که در مورد صحبت علیه دیگران ، جنگ ایدئولوژیک حزبی را نکوهش می نمایندوهرمبارزه ایدئولوژیک – سیاسی حزبی را مبارزه ایدئولوژیک علیه جامعه قلمداد می نمایند منظورشان این است که دیگران حق ندارند علیه مخالفین فکری و سیاسی شان مبارزه ایدئولوژیک – سیاسی نمایند زیرا که این حق منحصرا به " شخصیت های جامعه " و " مغزهای جامعه " ، یعنی خود شان تعلق دارد . اینها که هر مخالف شانرا بیخدا می خوانند ، درواقع می خواهند بگویند که هرکه ایشان را قبول ندارد خدا را نیز قبول ندارد و گویا معیار با خدایی نیز خود شان هستند . اگر غیرازین بود" ارزگانی" درمقاله " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " نمی نوشت که:**

" ... خدا ضرورت آن بخش انسان است که نیاز به واقعیت ندارد . خدا دراحساس من است ، خدا درذهن من است ، خدا درآرمان ودرهرنیاز من است ومن خود را درخدا می یابم وخدا را درخود درک می کنم ... "

پس سرنوشت آن بخش انسان که نیاز به واقعیت دارد . دررابطه با خدا چه می شود ؟ درخدا شناسی " ارزگانی " این بخش به خدا ضرورت ندارد؛ اما بخش نا نیازمند به واقعیت دروجود جناب " ارزگانی " یعنی احساس ، ذهن ، آرمان ونیاز شان است که خدا درآن است و آن درخدا است ، یعنی خدا در " ارزگانی " است و " ارزگانی " در خدا است . این چنین خدا شناسی نوعی از خدا شناسی منصور حلاج است اما نوع معکوس آن . حلاج با نعره " اناالحق " خدا را تا سطح وجود خود پائین می آورد وبه این صورت حکم تکفیر ملا ها را مردود اعلام می کرد؛ اما " ارزگانی " با طرح اینکه : خدا را درخود و خودرا درخدا درک می کند، خود را تاسطح خدا بالا می برد و ازان اعلی علیین گرز آهنین تکفیر بدست می گیرد وهرمخالفی را می کوبد!!! او ویارانش درین کوبیدن بی محابا " روحانی " و غیر " روحانی " ، " سید " و عام و تئوکرات و کمونیست را ازهم تفکیک نمی نماید !! ازخشم این " خدای " " قهار " و " جبار " ویارانش برحذر باشید ، اما درعین حال باید توجه داشته باشید که این خدای " قهار " و " جبار " و یاران دوروبرش چهره مسیحایی نیز دارندو می توانند جلسات سیاسی محلی ای را سازماندهی نمایند که درتضاد و خصومت با هیچ جریان سیاسی قرار نداشته باشد !! اما برای این " مسیح و حواریون بی آزار امریکایی " لازم است که دروغ های آشکار ویا حداقل دروغ های شاخدار نگویند ؛ مثلا اینکه " شعله جاوید " مدافع سید فاضل و محسنی است ، اینکه یک حزب مخفی " بی آدرس" غیر قانونی کمونیست دفتر ودیوان برای ثبت نام افراد آنهم کافرهای هفت کاپیتاله دارد واینکه جناب "ارزگانی " درگذشته هیچگونه تعلقی به سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده و حزب دست پرورده آن نداشته اند و امروز نیز هیچگونه مراوده و دوستی و رابطه سیاسی و نزدیکی با " خلقی

**ها " و " پرچمی ها" ی دیروزی که امروز کمر به نوکری برای امپریالیزم امریکا بسته اند ندارند واینکه ما دیگ سیاهیم وایشان روغ داغ والبته مارک امریکایی پشت قوطی این روغن معلوم است "**

**منتشر شده در شماره هجدهم شعله جاوید ـ دور دوم**

*******

## خطاب به منسوبین جریان شعله جاوید :

## به حزب کمونیست افغانستان بپیوندید !

## جریان شعله جاوید را احیاء کنید !

**رفقا و دوستان مبارز !**

**وحشیگری و بربریتی که سایه شومش را بر وطن و مردمان وطن، به ویژه توده های فقیر و زحمتکش ، گسترانیده وبانگ شوم اضمحلال موجودیت میهن ازآن به گوش می رسد، نه تنها در دنیای امروزی مثل ومانندی ندارد بلکه مثالش را در تاریخ طولانی این خطه نیز کمتر می توان سراغ نمود . با توجه به این چنین وضعیت بحرانی و وخیمی است که حزب کمونیست افغانستان با احساس مسئولیت عمیق در قبال سرنوشت مردمان وطن ، تمامی منسوبین جریان شعله جاوید را مورد خطاب قرار می دهد .**

**رفقا ودوستان مبارز!**

**این یک امر مسلم است که راه حل بنیادی و اصولی بحران کشور فقط و فقط می تواند پیروزی و انقلاب دموکراتیک نوین باشد که تحقق آن صرفا می تواند از طریق برپائی و پیشبرد موفقیت آمیز جنگ انقلابی و طولانی توده های خلق های ملیتهای مختلف افغانستان ، ممکن و میسر گردد. به همین جهت حزب کمونیست افغانستان نیک می داند که مسئولیت و وظیفه اساسی مرحله فعلی مبارزاتی اش عبارت است از پیشبرد کار**

**و پیکار تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق در کشور . به یقین تا زمانیکه انقلابیون نتوانند پروسه کار تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق را به پایان برسانند و عملا چنین جنگی را آغاز نمایند و پایگاه های انقلابی تاسیس کنند، نیرو های ارتجاعی ، دراشکال و قالب های گوناگون همچنان یکه تازی خواهند کرد و قطب انقلاب ضعیف باقی خواهد ماند. اما این امر هرگز بدین معنی نیست که ما اشکال گوناگون مبارزه در مرحله فعلی مبارزاتی را دارای اهمیت وارزش مناسب و درخود توجه ندانیم زیرا که با پیشبرد اصولی و موفقانه همین مبارزات است که ما خواهیم توانست مرحله فعلی کار تدارکی را موفقانه به پایان برسانیم .**

**مهم ترین وظیفه مبارزاتی کنونی، درراستای تدارک برای برپایی وپیشبرد جنگ خلق،عبارت است از:" ساختمان واستحکام ساختمان حزب ..." درست است که ایفای این وظیفه ومسئولیت درقدم اول برعهده مشمولین حزب است، اما درعین حال، این مسئولیت متوجه تمامی آن کسانی نیزهست که علیرغم ابرازباورمندی به راه مائوتسه دون، تا حال از شمولیت درحزب کنارمانده اند.**

**حزب کمونیست افغانستان ، تمام آن شعله ای های را که بصورت جمعی ویا فردی ، به راه مائوتسه دون همچنان باورمند هستند، ولی تا حال بیرون از حزب باقی مانده اند، دعوت می نماید که با کنار گذاشتن دودلی ها و توهمات بی اساس ، جرئت مندانه به حزب بپیوندند و به این صورت خود را در مسیر درست واصولی مبارزه برای انقلاب دموکراتیک نوین قرار دهند . حزب کمونیست افغانستان ، حزب تمام مائوئیست های حقیقی کشور است واصولا نباید هیچ مائوئیست افغانستانی ، چه به شکل فردی و چه به شکل گروهی ، در بیرون ازآن دعوای پیشبرد مبارزه انقلابی را داشته باشد ، زیرا که این چنین حرکت های انفرادی ویا محفلی ، امر مبارزه مشترک مانرا صدمه می رساند و در نهایت به نفع دشمنان انقلاب تمام می شود.**

هستند کسانی که در اساس ، به دلیل عدم شرکت در تاسیس حزب ، تاحال از شمولیت درحزب ابا ورزیده اند وبرای این تنگ نظری روشنفکرانه و خود خواهانه شان دلایل به اصطلاح ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی می تراشند . ما اینها را دعوت می نمائیم که خود خواهی ها وتنگ نظری های شانرا کنار بگذارند و با پیوستن به حزب توانمندی ها و جسارت های مبارزاتی شان را درمعرض آزمون های عملی مبارزاتی بگذارند و مقدم برآن ، خود را در معرض تربیت وتجدید تربیت انقلابی پرولتری قرار دهند .

آن کسانی که منتظر نشسته اند تا ببینند کار حزب بکجا می رسد، تا اگر خواستند یک روز اطمینان بخش به حزب بپیوندند، باید بدانند که کار بیهوده ای انجام می دهند . این کار بیهوده ، نه تنها به کل پروسه انقلاب درکشور زیان وارد می آورد، بلکه به خود شان نیز ضرر می رساند . مسئولیت انقلابی، درهرحالتی طلب می نماید که با شرکت عملی در تقویه پروسه مبارزاتی ، اطمینان بخشی و موفقیت آمیز بودن این پروسه را بیشتر بسازیم و نه اینکه تماشا چی صرف باقی بمانیم .

ما ازآن کسانی که برای نه پیوستن شان به حزب ، نزد خود دلایل ایدئولوژیک - سیاسی وتشکیلاتی پراکنده ویا احیانا مدونی دارند، دعوت بعمل می آوریم که برای حل اختلافات شان با حزب ، فعالانه داخل اقدام شوند و مطمئن باشند که از جانب حزب ، بخاطر آغاز وادامه اصولی این پروسه وهمچنان انجام درست و موفقیت آمیز آن ، با تمام توش وتوان کوشش به عمل می آید . این پروسه می تواند از طریق پیشبرد منظم مباحثات تیوریک ونیز شکل دهی یک سلسله همکاری های عملی وفعالیت های مشترک مبارزاتی آغاز گردد . راه درست و اصولی این است که مباحثات تیوریک ، بعد از اتمام هر دوری ازآن ، بصورت مدون شده در سطح وسیع انتشار یابد ، تا به این صورت ، مبارزه ایدئولوژیک – سیاسی سازنده ای بوجود آید.

رفقا ودوستان مبارز !

درپهلوی ساختمان واستحکام ساختمان حزب کمونیست ، آنچه ازلحاظ مبارزه برای تشکیل جبهه انقلابی مردمی، یعنی یکی دیگر از سلاح های مورد نیاز انقلاب دموکراتیک نوین ، می تواند وباید مد نظر قرار داشته باشد، فعالیت های مقدماتی وابتدائی برای پایه گذاری این جبهه است . البته بخوبی روشن است که اساس این جبهه را اتحاد کارگران و دهقانان می سازد و این امر اصولا بعداز برپایی جنگ خلق وایجاد پایگاه های انقلابی می تواند ممکن و میسر گردد. امااین گفته هرگزبه این معنی نیست که ما در مرحله فعلی مبارزاتی ، برای ایجاد جبهه انقلابی مردمی ، هیچگونه تلاش وکوششی به عمل نیاوریم ویا برای اتحادهای موقتی و یا دوام دار میان نیروها و شخصیت های انقلابی ملی – دموکرات و آزادی خواه ، در مبارزه علیه ارتجاع تیوکراتیک حاکم کوشا نباشیم .

یکی از راه های که درمرحله فعلی مبارزاتی می تواند – وباید – درخدمت مبارزه برای تشکیل جبهه انقلابی مردمی قرار داشته باشد، کوشش برای احیاء مجدد جریان شعله جاوید است . گرچه یکتعداد از آن گروه ها وافادیکه قبلا منسوب به این جریان بودند، دیگرآنقدرازمسیر مبارزاتی این جریان فاصله گرفته اند که اگر شرکت شان درکار احیاء مجدد جریان، امر ناممکنی هم نباشد، لااقل بی نهایت مشکل خواهدبود.اما همچنان هستند دسته هاوافرادی که بایدیکجا باحزب کمونیست، درامرحیاء مجدد جریان شعله جاوید تلاش ومبارزه نمایند. این دسته ها وافراد شامل تمام آنهایی اند که بنا به دلایل معین و مشخص، نمی توانند درصفوف حزب کمونیست شامل شوند ، ولی می توانند و می خواهند که درمبارزات ملی – دموکراتیک درپهلوی حزب قرار بگیرند. ما ، ازاین دسته ها وافراد دعوت به عمل می آوریم که درامر احیاء مجدد جریان شعله جاوید فعالانه درپهلوی حزب قرار بگیرند. بخاطر پیشبرد اصولی و درست این مبارزه ، پیشنهاد می نمائیم که انتشار یک جریده ملی – دموکراتیک بصورت مشترک روی دست گرفته شود، جریده ایکه ناشراندیشه های دموکراتیک نوین باشد وبتواند ادامه کار شعله جاوید دوره اول ، محسوب گردد.

**رفقا ودوستان مبارز!**

**فقط وفقط با پیشبرد مبارزه اصولی وقاطع انقلابی درهردوسطح کمونیستی و ملی – دموکراتیک علیه ارتجاع وامپریالیزم است که تمامی انقلابیون شعله ای – اعم از کمونیست وغیرکمونیست – می توانند مسئولیت شان را درقبال انقلاب و درقبال سرنوشت کشوروسرنوشت مردمان کشور، به نحومطلوب ودرست ایفاء نمایند. ما یکبار دیگر از تمامی شما رفقا ودوستان مبارزدعوت بعمل می آوریم که درامرساختمان واستحکام ساختمان حزب کمونیست افغانستان ودرامراحیاء مجدد جریان شعله جاوید، قاطعانه وفعالانه به نحو اصولی درکنارما قراربگیرید، تا بتوانیم همه باهم یکجا درمبارزه علیه ارتجاع وامپریالیزم ودرمبارزه بخاطرانقلاب دموکراتیک نوین درکشور، آن طوری که شاید وباید، به پیش رویم ودین خود را در قبال مردمان رنج دیده وبلا کشیده میهن ادا کنیم.**

**- به پیش درراه ساختمان واستحکام ساختمان حزب کمونیست !**

**- به پیش درراه احیاء جریان شعله جاوید!**

**- به پیش درراه انقلاب دموکراتیک نوین درکشور!**

**" کمیته مرکزی حزب کمونیست افغانستان "**

**دلو سال 1375**

# مهره هاي حقير

# و

# بازي بزرگ

باورود طالبان به کابل ، وضعیت بحرانی افغانستان وارد دور تازه ای گردیده و حدت وشدت بیشتر اختیار نمود.

1 - بیرون رانده شدن حکومت ربانی – مسعوداز مرکز کشور، نه تنها باعث ختم جنگ های ارتجاعی جاری درکشور نگردید، بلکه حتی موجبات تخفیف این درگیری های خانمانسوز را نیز نتوانست فراهم آورد . درطی چند ماهی که از تصرف کابل توسط طالبان می گذرد ، مناطق بادغیس وشمالی صحنه شدید ترین درگیری ها ی جنگی میان نیروهای ارتجاعی، طالبان از یکجانب وائتلاف مخالف آن ازجانب دیگر بوده است . حدت و شدت این جنگ ها و صدماتی که طی آنها بر اهالی این مناطق وارد آمده است ، درنوع خود بسیار بیسابقه است .

طی این جنگ ها، کتله های وسیعی از اهالی بادغیس و شمالی، داروندارشانراازدست داده، صدمات و تلفات وسیع جانی را متقبل گردیده ومجبورگردانیده شده اند که به بی خانمانی وآوار گی درداخل کشور و یادر خارج از آن ، تن دردهند . مناطق شمال بادغیس مثل بالامرغاب و ساحات وسیعی از شمالی مانند کوهدامن – که شامل سه ولسوالی ودوعلاقه داری است - ، چاریکار، جبل السراج و گلبهار، تقریبا به کلی از سکنه خالی گردیده اند نو اهالی این ساحات ، به هرات وایران و نیز کابل، شمال کشور، کشور های آسیای میانه و پاکستان آواره شده اند. به نظر می رسد که این مهاجرت های وسیع ، باید نتیجه اعمال سیاست های آگاهانه ای مبنی بر تصفیه این ساحات از اهالی متعلق به ملیت های مختلف کشور باشد . پشتون های شمال بادغیس تقریبا بصورت کامل ساحه را تخلیه کرده اند و هم اکنون در مناطقی مثل قلعه نو وهرات درآوارگی بسر می برند . حین

پیشروی نیروهای مخالف طالبان از شمال به سوی کابل ، تعداد زیادی از پشتون های منطقه کوهدامن مجبور شدند سوی کابل فرار نمایند. بعد موقعیکه نیروهای طالبان مجددا بطرف شمال پیشروی کردند ، تعداد زیادی از اهالی تاجیک منطقه ، مجبور به تخلیه ساحات مورد سکونت شان گردیدند . در چند مورد مشخص یعنی درچاریکار ، گلبهار، جبل السراج وبخش هیا سفلای دره سالنگ ، طالبان بعد از تصرف مناطق ، اهالی را بیرون رانده وبطور آشکار تصفیه ملیتی غیر پشتون ها را به مرحله اجرا گذاشته اند . فشار براهالی شمالی برای تخلیه ساحات مورد سکونت های توسط طالبان ، همچنان ادامه دارد . طالبان آشکارا می گویند که بخاطری این کار را می کنند که از شورش اهالی این مناطق بیم ناک اند . اهالی غیر پشتون این منطقه – که اکثریت قاطع نفوس منطقه را تشکیل می دهند – درعملیات جنگی شورای نظار و ملیشه های شمال علیه طالبان ، کم وبیش بر ضد طالبان فعال بودند وازین بابت خسارات و تلفات فوق العاده ای برطالبان وارد آمده بود . بهر حال نتیجه عملی سیاست اخراج عمدی اهالی ازمناطق شان توسط طالبان ، عبارت است از خالی ساختن شمالی مردم تاجیک. این است ارمغان " اسلامی " ایکه توسط " سپاهیان الله " به مردمان کشور" تقدیم " گردیده است .

2 – حدت وشدت جنگ های جاری واجرای سیاست تصفیه ملیتی مناطق مختلف توسط دو طرف ارتجاعی متخاصم، نتیجه اجناب ناپذیر صف بندی ارتجاعی ای است که بعد از تصرف کابل توسط طالبان بوجود آمد. طالبان و اربابان پاکستانی آنها در ابتدا تلاش نمودند که ملیشه های شمال را بطرف خودبکشانند و یالااقل خنثی نگه دارند، تا بتوانند ابتدا کار شورای نظار را کاملا یکطرفه نمایند، اما ازآنجای که نتوانستند توقعات دوستم را برآورده نمایند درین کار توفیقی بدست نیاوردند. بهرصورت ، احمد شاه مسعوددر حالی که از کابل وشمالی بیرون رانده شده و در میان شورای نظار، ملیشه های شمال وحزب وحدت اسلامی خلیلی را دوباره احیاء نماید.تشکیل" شورای عالی دفاع از افغانستان " یا به عبارت دیگر اتحاد مجدد مرتجعین تاجیک ازبک وهزاره ، علیه

مرتجعین پشتون ( طالبان )، باعث بحرانی شدن بیشتر از پیش مناسبات میان ملیت ها مختلف افغانستان گردید .

حالادریکطرف طالبان قرار دارند که در زیرپرچم " اسلام سبحه " عامل و حامل شدید ترین نوع شوونیزم ملی پشتونیستی اندودر طرف دیگر اتحادی ازشورای نظار،ملیشه های شمال و دارودسته خلیلی وجود دارد که علیرغم اسلام خواهی های که دیگربه صورت آشکارا بی آبرو و بی حیثیت گردیده است، تمایلات ملیتی تاجیک ها، ازبک ها وهزاره هارا به خدمت گرفته اند، تاسلطه ارتجاعی شانرا، اگر نتوانند بر سراسرافغانستان گسترش دهند، لا اقل در سطح فعلی حفظ نمایند .

به این ترتیب ، تضاد وخصومت میان دو طرف متخاصم و متحارب مرتجعین حاکم بر بخش های مختلف کشور، بصورت صف بندی میان مرتجعین حاکم پشتون از یکجانب و مرتجعین حاکم تاجیک وازبک و هزاره از جانب دیگر درآمده است . درچنین حالتی یقینا توسط هر دوجانب ، احساسات ملیتی کور وتعصب آمیز مبنی بر شوونیزم ویا ناسیونالیزم محلی تنگ نظرانه وارتجاعی به شدت دامن زده می شود و برخورد های ملیتی را تا سطح تصفیه های ملیتی در مناطق مختلف کشور گسترش می دهد .

3 – تامین حاکمیت طالبان بر کابل ، باعث ایجاد تحرکی ولو ارتجاعی بطرف تامین تمامیت ارضی افغانستان نگردید ، بلکه کشور را بیشتر از پیش وبه صورت بسیار جدی به سوی تجزیه رسمی سوق داد .

اولا - همان طوریکه قبلا گفتیم صف بندی میان مرتجعین حاکم بر بخش های مختلف کشور بصورت صف بندی میان مرتجعین پشتون و غیر پشتون درآمده است و این امر گسیختگی و خصومت د رمناسبات میان ملیت پشتون از یکجانب و ملیت های تاجیک و ازبک و هزاره از جانب دیگر را به شدت دامن زده است . این چنین حالتی ، این بیم وهراس را بوجود آورده است که افغانستان رسما به دو بخش پشتون ( درجنوب) و غیر پشتون ( درشمال) تجزیه شود .

**ثانیا - هم اکنون خلاء بسیار بزرگی در مناسبات وروابط بین المللی افغانستان بوجود آمده است . حکومت طالبان تا هنوز یعنی بعد از سپری شدن چند ماه ازتسلط آنها برکابل، توسط هیچ دولت خارجی به رسمیت شناخته نشده است ، حتی توسط حامیان پرو پا قرص آنها یعنی پاکستان و سعودی و امریکا . دارودسته ربانی – مسعود ، اکنون دیگر یک گروه محلی است که تمام قلمرو تحت حاکمیتش به زحمت، یک دهم قلمرو کشوررا تشکیل می دهد. کنترل سفارتخانه های افغانستان درکشورهای خارجی ویا نمایندگی ازکشوردرمراجع بین المللی ای چون سازمان ملل متحد، حتی برمبنای اصول دیپلماتیک ارتجاعی کنونی، یک امرپوچ وعبث است وصرفا یک تشریفات خشک و خالی محسوب می گردد و نه روابط واقعی بین المللی . به این ترتیب، رسمیت دولتی افغانستان وروابط و مناسبات بین المللی آن، درسطح جهانی به حالت تعلیق درآمده است .**

**تجزیه عملی کشوربه مناطق مختلف تحت کنترل نیروهای ارتجاعی ملیتی وایجاد صف بندی ارتجاعی پشتون وغیرپشتون ازیکجانب وتعلیق رسمیت دولتی وروابط بین المللی افغانستان از جانب دیگر، حالتی رابوجودآورده است که خطرتجزیه رسمی کشور– بیشتر ازهرزمان دیگری – جدی تر به نظر می رسد .**

**4 – بازی بزرگ قدرت های جهانی و منطقوی بر صحنه افغانستان ، یکبار دیگر به روشنی و به صورت واضح به چشم می خورد .**

**افغانستان درقرن نزده ، منطقه حایلی بود میان هند برتانوی وروسیه تزاری. این کشور حایل ازشمال و جنوب پیوسته توسط هردو قدرت متصادم قیچی گردید وسرانجام درزمان حکومت امیر خون آشام ( عبدالرحمن خان) درمحدوده سرحدات رسمی موجود تثبیت گردید؛ ولی بهرحال، چه درحالت اشغال مستقیم وچه درحالت تحت قیمومیت، ازسوی امپریالیزم انگلیس بمثابه منطقه ای برای جلوگیری ازپیشروی تزاران روس به سوی هند وآبهای گرم جنوب، مورد استفاده قرار گرفت.**

باردیگرموقعی که سوسیال امپریالیزم شوروی با تجاوز به افغانستان خودرا به آبهای گرم بحر هند نزدیک تر کرد، امپریالیست هیا غربی ، درراس امپریالیزم امریکا ، دریک اتحاد وسیع با اکثریت مرتجعین حاکم برکشور های مسلمان نشین وقدرت های منطقوی ای نظیر چین، ازین خطه بمثابه سدی برای جلوگیری از پیشروی تزاران نوین ، استفاده بعمل آورند.

حالا که " شوروی " دیگر وجود ندارد و روسیه با بحرانات اقتصادی وسیاسی و اجتماعی عدیده ای دست و گریبان است ، امپریالیزم آمریکا می خواهد از طریق افغانستان به آسیای میانه نفوذ نماید، در حالیکه پاکستان وسعودی را به عنوان متحدین منطقوی با خود همراه دارد. در طرف مقابل دراصل امپریالیزم روسیه قرار دارد که می خواهد مانع پیشروی امریکائی ها بطرف آسیای میانه شود . روسها ، حکومت های آسیای میانه ، ایران وهند را به عنوان متحدین منطقوی با خود همراه دارند. درین اواخر ترکیه وبعضی از قدرت ها اروپایی نیز کم وبیش به جمع اخیر الذکر پیوسته اند .

امریکا و متحدینش ، طالبان را دارند که به طرق گوناگون ، منجمله کمک های مستقیم نظامی ، ازآنها حمایت می نمایند. حکومت های فعلی روسیه وکشورهای آسیای میانه – به استثنای حکومت ترکمنستان که گویا موقف بی طرفانه ای اتخاذ کرده است - اساسا بخاطر جلوگیری از پیشروی طالبان یعنی پیشروی امریکایی ها بطرف آسیای میانه ، از ائتلاف مخالف طالبان حمایت به عمل می آورند وهند نیز اساسا بخاطر مخالفت با پاکستان . ایران با دلایل مذهبی از حزب وحدت اسلامی پشتیبانی می نماید وهمچنان به دلایل پان ایرانیستی ازدارودسته ربانی – مسعود و همچنان خلیلی حمایت به عمل می آورد . ترکیه بخاطر تقویه پان ترکیزم از ملیشه های شمال حمایت می کند. صدراعظم جدید ترکیه که به نظر می رسد زیر لوای اسلام خواهی درصدد زنده کردن رویاهای عثمانیستی خلافت اسلامی است ، موجودیت دارودسته دوستم در افغانستان را جای پای خوبی برای خود درین کشور به حساب می آورد .

**با توجه به مطالب فوق الذکر ، دیده می شود که بازی سیاسی بزرگی ، توسط قدرت های امپریالیستی جهانی وقدرت های ارتجاعی منطقوی درافغانستان جریان دارد ، بازی بزرگی که هردو صف بندی متخاصم ارتجاعی درکشور ،مهره های حقیر آن محسوب می گردند .**

**د – با برقراری حاکمیت طالبان بر کابل نمایشات غلیظی ازاعمال شوونیستی کور قرون وسطائی درمورد زنان کابل به اجرا درآمد، که از فرط غلظت خود حتی در رسانه های جمعیت ومطبوعات کشور ها ی امپریالیستی مورد انتقاد قرار گرفته وبالاترازآن حتی با مخالفت هایی از سوی مقامات دولت ایران مواجه گردیده است . البته علیرغم تفاوت های جزئی میان سیاست های طالبان درمورد زنان وسیاست های مشمولین ائتلاف ارتجاعی مخالف طالبان ، نمی توان گفت که میان وضع زنان در مناطق خارج از تحت کنترل طالبان و وضع زنان در ساحات تحت کنترل آنها ، کدام تفاوت اساسی ای وجود داشته باشد. بی حقوقی اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی واجتماعی زنان و خرید وفروش آنها واعمال تعرضات وتجاوزات رذیلانه علیه آنها در گستره سراسری کشور وجود دارد و آنچنان ابعاد خطرناکی بخود گرفته است که به معنی واقعی کلمه ، کل جامعه را به انحطاط کامل فرهنگی و اخلاقی تهدید می نماید .**

**6 – وضع اقتصادی مرکز کشور ( کابل ) بعد از برقراری حکومت طالبان برآن ، نه تنها بهبود نیافت ، بلکه بیشتر از پیش رو به خرابی گذاشته است . تعداد زیادی از خانواده های کابلی ، از لحاظ اقتصادی متکی به کار زنان در بیرون از خانه بودند و اکنون که زنان کاملا در چهاردیواری خانه محصور گردیده اند، هیچ ممری برای اعاشه و اباته شان ندارند و لذا جبرا در داخل کشور ویا درخارج به آوارگی کشانده می شوند .**

**اینک بعد ازگذشت چند ماه از حاکمیت طالبان بر شهر کابل ، بخوبی روشن است که هیچگونه حرکتی مبنی بر احیاء مجدد اقتصادی شهر کابل به عنوان بازار مرکزی – لااقل فعلا برای مناطق تحت کنترل طالبان – به عمل نیامده است . شهرها ومناطق مختلف**

**کشور – به شمول شهر کابل – هر کدام بصورت جداگانه به مراکز بازاری کشورهای همسایه وصل شده اند و درنتیجه فرو پاشی اقتصادی کشور نه تنها بهبود نیافته است، بلکه عدم یکپارچگی اقتصادی بیشتر از پیش وبه نحو روزافزونی تشدید نیز گردیده است . درواقع به همین جهت است که تامین حاکمیت طالبان بر شهر کابل حتی باعث بهبودی جزئی دروضع پول رایج افغانستان ( افغانی) نیز نگردید . اززمان آغاز حاکمیت طالبان بر شهر کابل تا حال ارزش پول افغانی در مقایسه با دالر امریکائی، درحدود پنجاه درصد دیگر نیز ارزش خود را از دست داده است . درسمت شمال وضعیت ازین نیز بدتر گردیده است . به دلیل انتشار بسیار زیاد پول توسط دارودسته های مسعود ، دوستم و خلیلی سقوط ارزش افغانی در سمت شمال کشور در طول چند ماه گذشته ، بیشتراز صد درصد بوده است وسیراین سقوط کماکان به شدت جریان دارد .**

**خلاصه وضع اقتصادی کشورآنچنان وخیم است که به جرئت می توان گفت دردنیا مثل وماننِدی ندارد .**

**7 – یگانه " افتخاری " که افغانستان تحت حاکمیت دارودسته های تیوکراتیک اسلامی درجهان کنونی کمائی کرده است عبارت است از احراز مقام اول درجهان از لحاظ تولید و قاچاق مواد مخدر!!**

**طالبان درابتدای حرکت شان از مناطق قندهار وهلمند ، اقداماتی علیه تولید و قاچاق مواد مخدر به عمل آوردند . اما بنا به الزامات تامین حاکمیت ارتجاعی، موازی با گسترش مناطق نفوذ شان ، مجددا تولید و قاچاق این مواد درمناطق تحت کنترل آنها شروع شد وحالا اوضاع ازین بابت همانگونه است که قبل از پیدایش " تحریک طالبان" بود . درواقع هم اکنون برای طالبان نیز تجارت سود آورمواد مخدربه منبعی برای تامین مصارف نظامی شان مبدل شده است .**

**درچنین اوضاع واحوالی ، هستند کسانی که با توجیهات به اصطلاح ملی وترقی خواهانه درزیر درفش طالبان ویا مخالفان ارتجاعی شان شمشیر می زنند ویا حد اقل ازلحاظ**

سیاسی ازین طرف ویاآنطرف ارتجاعی حمایت می نمایند . مثلا در مورد طالبان گفته می شود که آنها نیروی اند که وحدت کشور را می توانند تامین کنند وبا ازبین بردن قدرت گروه های بنیادگرای اسلامی زمینه را برای برقراری یک حکومت نسبتا با زتر وآزادتر مساعد می سازند . متقابلا در مورد ائتلاف مخالف با طالبان گفته می شود که آنها خواسته های ملی ملیت های تحت ستم کشوررا نمایندگی می کنند ودرمورد زنان ، تعلیم وتربیه و غیره ، نسبت به طالبان دید بازتری دارند ودرمورد مسایلی مانند ریش گذاشتن ، شرکت درنماز های جماعت و نماز جمعه وغیره مانند طالبان سخت گیری نمی نمایند.

درین گونه توجیهات فراموش می گردد که :

1 - تمامی دارودسته های مرتجع حاکم برقسمت های مختلف کشور، نمایندگان سیاسی طبقات فیودال و بورژوا کمپرادور می باشد و مدافع نظام نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی حاکم بر کشور هستند .

2 - تمامی این دارودسته ها، مزدور قدرت های امپریالیستی و دول مرتجع خارجی بوده و آلت دست آنها بشمار می روند وهم اکنون بمثابه مهره های حقیری در بازی بزرگی که آنها در افغانستان براه انداخته اند، مطابق به اراده و منافع اربابان خارجی شان ، مورد استفاده قرار دارند.

3 – هریکی از این باند های مرتجع، یک بخش ازمجموع حاکمیت تیوکراتیک بر کشور را تشکیل می دهد وهمگی آنها دعوی دارند که حاکمیت شان اسلامی است و خواهان حکومت اسلامی درافغانستا ن هستند، حتی دارودسته رشید دوستم . هیچیک ازین باندهای مرتجع ازلحاظ برناموی طرفدار جدایی دین از دولت نبوده و ازاین بابت بین هم کدام تفاوت اساسی ندارند .

اما علاوه از سه نکته اساسی فوق ، توجیهات باصطلاح ملی و ترقی خواهانه متذکره ، درذات خود نیز حقایق عمیق وجدی ای را دربرندارد و صرفا متکی به ظاهر بینی و قشری گری هستند .

**آیا واقعا طالبان می خواهند ومی توانند چند پارچگی کشور را ازبین برده ووحدت سرتاسری آنرا تامین نمایند؟ ظاهرا به نظر می رسد که جواب این سوال باید مثبت باشد . طالبان توانسته اند در بیشتر ازدوثلث از قلمرو کشور – بشمول مرکز- به ملوک الطوایفی پایان دهندوامنیت را تامین نمایند . اما نتایج این " فتوحات درخشان " چه چیزی بوده است ؟ قرار گرفتن کشور در لبه پرتگاه تجزیه رسمی و تبدیل شدن جنگ ارتجاعی جاری به جنگ میان پشتون ها و غیر پشتون ها. درین جا چه چیزی برای تامین وحدت سراسری کشور مفید و سودمند بنظر می رسد ؟**

**آیا شوونیزم غلیظ ملیتی طالبان و بافت بسیار شدید و قوی تک ملیتی تحریک شان خود عامل عمده ای در حفظ وابقای چند پارچگی کشور بر مبنای بافت ملیتی مناطق مختلف به شمار نمی رود؟ وانگهی حتی اگر این حرکت شوونیستی غلیظ موفق به تامین وحدت کشور نیز گردد، آیا این چنین وحدتی یک وحدت حقیقی خواهد بود ؟ نه به هیچ وجه زیرا که این چنین وحدتی یک وحدت اجباری خواهد بود و نه وحدت داوطلبانه و دربطن خود خصومت ودشمنی میان ملیت های غیر پشتون از یکجانب و ملیت پشتون را ازجانب دیگر، را حمل خواهد کرد .**

**برعلاوه ، درحالیکه هم اکنون طالبان مرکز کشور را دردست دارند ، دیپلماسی خارجی شان را یکسره به اربابان پاکستان و عرب و آمریکایی شان تحویل داده اند . آیا ازین بابت ، حکومت فعلی کابل واقعا یک حکومت تحت الحمایه ( تحت قیمومیت ) بشمار نمی رود ؟ حکومتی که فقط درامور داخلی خود " آزاد " هست ، ولی امور خارجی آنرا مستقیما اربابان خارجی اش در کنترل دارند . آیا ازین بابت نمی توان گفت که این حکومت ، خاطره های حکومت عبدالرحمن خان را دوباره زنده کرده است ؟**

**طرح این موضوع که طالبان ، قدرت بنیاد گرایان را درکشور از بین می برند و زمینه را برای ایجاد یک حکومت باز تر وآزاد تر مساعد می سازند ، اساسا یک یاوه گویی است . این استدلال بر فرضیه مبتنی است که طبق آن ، طالبان بعد از سرکوب بنیاد گرایان ،**

**خود به مدارس دینی بر می گردند و قدرت را به کسان دیگری که بنحوی نمایندگان مردم محسوب گردند ، تحویل می دهند حتی گفته می شود که " سختگیری های شرعی " آنها یک امر گذار و موقتی است . درواقع بر مبنای چنین دیدی است که برسمیت شناخته نشدن حکومت طالبان توسط پاکستان و آمریکا اینگونه تفسیر می شود که گویا آنها با این کار ، مرگ حاکمیت طالبان را تسریع می نمایند . این گونه استدلالات واقعا کودکانه وناشی از فقدان تعقل سیاسی است .**

**اولا – آنچه طالبان دراجرای احکام شرع انجام می دهند ، دراساس بهیچوجه امر گذار وموقتی ای برای آنها نیست ، بلکه ناشی از دیدگاه ها ی ایدئولوژیک و سیستم تفکر سیاسی آنها می باشد . ازین نظر ، طالبان در بنیاد گرایی اگر ازحزب اسلامی ویا جمعیت اسلامی سبقت نجویند، لااقل دست کمی ازآنها ندارند . حالا از بین رفتن بنیادگرایی حکمت یار وربانی توسط بنیاد گرایی ملا محمد عمر، و نشستن دومی بجای اولی ، چه چیز مترقی ای می تواند دربرداشته باشد ؟**

**ثانیا – درتفکر سیاسی طالبان چیزی بنام حاکمیت مردم وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد، حاکمیت تئوکراتیک است که درراس آن " امیرالمومنین " منتخب شده توسط " علمای دین " قرار دارد واین " امیرالمومنین " نه بر منافع و خواست های انسانها ( مردمان کشور ) بلکه طبق احکام و اوامر شرع اسلامی حکومت می نمایند .**

**ثالثا – حامیان خارجی طالبان آنها را برای مقاصد کوتاه مدت و موقتی سازمان دهی و بسیج نکرده اند ، بلکه مقاصد دراز مدت تری را مد نظر دارند .**

**آمریکا می خواهد که ازطریق طالبان به آسیای میانه راه باز نمایند و این راه را باز نگه دارند ونیز درصورت لزوم – طبق اوضاع واحوال سیاسی روسیه – از طریق سرحدات جنوبی شوروی سابق ، علیه روسیه متحدین آن درآسیای میانه بتواند اقداماتی را روی دست گیرد . همچنان می خواهد جمهوری اسلامی ایران را بمثابه متحد محوری روسیه زیر فشار قرار دهد و این فشار را حفظ نماید .**

سیستم سیاسی طالبان وسیستم سیاسی سعودی تقریبا با هم منطبق اند و سعودی ها ازدوام حاکمیت طالبان حمایت می نمایند . همچنان آنها می خواهند که ازطریق طالبان اسلام نوع خود شان را به آسیای میانه صادر نمایند ودر رقابت های ارتجاعی منطقوی با جمهوری اسلامی ایران ، افغانستان را بمثابه متحد سیاسی درپهلوی خود داشته باشد .
پاکستانی ها می خواهند ازطریق طالبان به آسیای میانه راه باز نمایند و پیوند های اقتصادی وتجارتی با کشورهای منطقه بر قرار نمایند برای حلقات معینی ازحکام پاکستانی ، موضوع خط دیورند اهمیت جدی دارد . این حلقات اساسا سلامت افغانستان را نمی خواهند ولذا ازدوام حالت تحت الحمایگی فعلی حکومت طالبان ، تا هر زمانی که ممکن و میسر باشد ، حمایت به عمل می آورند . احزاب اسلامی حامی طالبان درپاکستان ازقدرت گیری آنها درافغانستان ونیز دوام حکومت شان ، خیالات طلایی " انقلاب اسلامی " و " حکومت اسلامی " در پاکستان را درسرمی پرورانند . بعید از امکان نیست که درصورت سرتاسری شدن قدرت طالبان درافغانستان ، " انقلاب اسلامی " آنها قبل ازآنکه بطرف شمال حرکت نمایند ، بسوی جنوب بر گردد و زمینه تعبیر خواب های مولوی فضل الرحمن و هم قماشانش رافراهم آورد . ازجانب دیگر بخش وسیعی از سرزمین افغانستان به بازاری برای خرید و فروش کالاهای خوب وخراب پاکستانی مبدل گردیده است . دوام این حالت به نفع فیودال ها و سرمایداران پاکستان است و منافع سرشاری برای جیب آنها سرازیر می نماید .
مهمترین دلیل به رسمیت شناخته نشدن حکومت طالبان توسط آمریکا و سعودی و پاکستان تا حال ، جلوگیری از تشدید بیشتر حساسیت های حکومت های آسیای میانه و هم چنان روسیه در مقابل آنها است . با افتادن کابل بدست طالبان ، حکومت های آسیای میانه وروسیه عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند و بلوک بندی شان را محکم ترکردند . آمریکایی ها مطابق به استراتیژی نرمش پذیر پیمان اتلانتیک شمالی دراروپای شرقی نمی خواهند روس ها را آن چنان تحت فشار قرار دهند که اوضاع

**ازکنترل خارج شود . آنها در مقابل کشورهای آسیای میانه از سیاست چماق و شیرینی استفاده نمایند ونمی خواهند چانس کشاندن آنها را بطرف خود شان یکسره ازدست بدهند .**

**رابعا – اکنون دیگر بخوبی روشن شده است که حتی امیدواری برای برگشت شاه سابق از طریق طالبان یک امیدواری بی پایه وواهی و یک خیال بیهود ه است . درواقع طالبان و حامیان خارجی شان توانستند تا زمان تصرف کابل توسط آنها ، با مهارت درحمایت های طرفداران شاه سابق استفاده کرده و پیش روی های شان را تسهیل می نمایند .**

**اما پس از آن همان بوقوع پیوست که از قبل معلوم بود و درک آن صرف عقل سلیم می خواست ، یعنی تحکیم حاکمیت خود طالبان برکابل و نه تسلیم دهی قدرت به شاه سابق و دیگران . این بار ورق برگشت ودوستم تلاش بعمل آورد که شاه سابق را علم نماید .**

**خلاصه دیگر بخوبی روشن شده است که صحنه افغانستان ، میدان کشمکش های مسلحانه دریک بازی بزرگ میان امپریالیست ها و مرتجعین منطقوی، بااستفاده از مهره های حقیر افغانستانی شان است و درآن برای شاه سابق بمثابه مهر سازش عمومی جا ومقامی وجود ندارد.**

**وامادر مورد نیروهای شامل در ائتلاف مخالف طالبان - :**

**آنچه دررابطه با حقوق ملی ملیت های تاجیک ، ازبک وهزاره ، در مورد شورای نظار، ملیشه های شمال وحزب وحدت اسلامی از اهمیت اساسی ودرجه اول برخوردار است این موضوع است که هیچ یک از این نیروها نیروی اصیل ملی نیست وهمگی آنها آلت دست و مزدور قدرت های امپریالیستی و دول مرتجع خارجی هستند .**

**برعلاوه :**

**شورای نظار دراساس یک تشکیلات نظامی – سیاسی اخوانی است و بخشی از جمعیت اسلامی به شمار می رود . احمد شاه مسعود، معاهده جبل السراج را با دوستم و مزاری به خاطر به قدرت رساندن جمعیت اسلامی امضا کرد و بعد ازآنکه به کابل دست یافت**

کوشش نمود که احزاب اسلامی پشاوری را تحت حکومت ربانی یعنی حکومت جمعیت اسلامی گردآورد . بعد از فروپاشی ائتلاف جبل السراج، کوشش اصلی جمعیت اسلامی – به شمول شورای نظار – همیشه این بود که اتحاد میان چهار تنظیم اصلی اخوانی ، از تنظیم های جهادی پشاوری را تامین نماید و درواقع درآخرین روز های حاکمیت ربانی بر کابل، در برقراری این اتحاد کم و بیش موفق نیز گردید. بعد از بیرون رانده شدن از کابل ، مسعود و همچنان ربانی ، یگانه چانسی که برای بقاء حاکمیت محدود شان ، حد اقل در سطح چند ولایت ، یا احیانا تسخیر دوباره کابل، دراختیار داشتند این بود که برای برقراری مجدد ائتلاف با ملیشه های شمال و حزب وحدت اسلامی تلاش نمایند. ازین جهت شامل شدن شورای نظار درائتلاف مخالف با طالبان در اصل ، بر اساس ضرورت تامین وحدت میان ملیت های تحت ستم علیه شوونیزم پشتونیستی طالبان ، صورت نگرفته است ، بلکه یگانه چانسی بوده که این نیرو برای حفظ بقاء وموجودیت خود دردسترس داشته است ، یعنی این اقدام از روی ناچاری وناشی از یک حالت اضطراری بوده است ونه برمبنای یک خط ملی اصیل در دفاع از حقوق ملی ملیت تاجیک در اتحاد با ملیت های ازبک وهزاره . شورای نظار و جمعیت اسلامی همان زمانی که برای چند سال قدرت را درکابل بدست داشتند ، صرفا درصدد استحکام پایه های حکومت اخوانی خود و گسترش آن بر سراسر افغانستان بودند وهیچ گاهی بصورت جدی در صدد آن بر نیامدند که فورمولی ولو بسیار نیم بند وناقص نیز درمورد حقوق ملی ملیت های کشور و برقراری مناسبات عادلانه و برادرانه میان آنها ، طرح و عملی نماید .

حزب وحدت اسلامی در اساس یک حزب بنیاد گرای شیعه است که دنبال چه وآلت دست جمهوری اسلامی ایران به شمار می رود . دراسناد اساسی این حزب ، چیزی بنام حقوق ملی ملیت هزاره اصلا مطرح بحث نمی باشد، بلکه آن چیزی که وجود دارد عبارت است از خواست رسمیت فقه جعفری در پهلوی فقه حنفی در کشور، یعنی خواست تامین حقوق مذهبی شیعیان افغانستان .

مشمولین این حزب ، در قالب گروه ها وسازمان های مختلف ، سالهای سال، آنها درزمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، شعار دادند که " ملی گرایی کفر است " واین شعار شان را تا حال بصورت رسمی پس نگرفته و باطل اعلام نکردند .

جنگ های داخلی ایکه گروه های بنیاد گرای شیعه ( مشمولین کنونی حزب وحدت اسلامی ) برای چندین سال در هزاره جات پیش برده اند آنچنان صدماتی بر ملیت هزاره وارد آورده است که دامنه آن به یقین از تلفات وخسارات ناشی از حملات زمینی وهوایی قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی برهزاره جات ، وسیع تر بوده است .

حزب وحدت اسلامی هرگز از شیعه بازی به مفهوم فرقه گرایی جعفری آن ، دست نکشیده وهرگز درصدد تامین وحدت میان هزاره های جعفری مذهب و هزاره های اسماعیلی و سنی برنیامده است و نه بر اساس مواضع ایدئولوژیک – سیاسی واز اسارت واصول مرامی اش می تواند دراین صدد برآید . این حزب ، فرمول بندی معین ومشخص که ولو بصورت بسیار ناقص نیز حقوق ملی هزاره ها را تامین نماید . دراسناد اساسی خود مطرح نکرده است . گرچه بعضا اینجا وآنجا ، افراد این حزب از سیستم فدرالی حرف می زنند و حتی بصورت بسیار تحریک آمیز از " هزارستان " صحبت بعمل می آورند ، اما هیچ یک از این خواسته ها و شعارها تاحال دراسناد اساسی این حزب انعکاس نیافته است . وآن چیزی که وجود دارد فقط و فقط همان خواست رسمیت فقه جعفری در پهلوی فقه حنفی در کشور است .

درحقیقت طرح مسایل ملی هزاره ها ، آنهم بصورت بسیار ناقص ونیم بند و غیر رسمی توسط حزب وحدت اسلامی ، دراساس بخاطر استفاده از احساسات ملی این مردم و به خدمت گرفتن آن درجهت خواسته های تئوکراتیک شیعی این حزب بعمل می آید و کدام پایه واساس ملی اصیل و مستحکمی ندارد .

ملیشی های شمال ، پرورده دامان ناپاک اشغال گران سوسیال امپریالیست و رژیم مزدور آنان بوده و سالهای سال در خدمت به قوای اشغالگر و ارتش پوشالی تحت فرمان شان

جنگیده اند و جنایات بیشماری را مرتکب شده اند. این ملیشی ها درزمان حضور قوای اشغالگر شوروی امپریالیستی درکشور بنا به هدف خاصی بوجود آمدند که عبارت بود از پایه ریزی مرکز دومی برای رژیم پوشالی مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در مزار شریف ، تا درصورتیکه بعداز خروج قوای شوروی از افغانستان ، این رژیم نتواند درکابل دوام بیاورد، مرکزی برای دوام وبقای موجودیت خود درشمال کشورداشته باشد . موقعی که بعداز فروپاشی شوروی حکومت حزب وطن درمعرض فروپاشی سریع قرار گرفت ، اکثریت رهبری این حزب ، طرح ائتلاف شمال و تسلیم دهی قدرت به این ائتلاف را مورد حمایت قرار دادند تا بازهم ولو زیر پوشش حضور سیاسی شان را در کابل ادامه دهند . درشرایط تازه ایکه بعداز برقراری حاکمیت طالبان درشهر کابل بوجود آمده است اینک ملیشی های شمال و شخص دوستم فرصت یافته اند که به نحو بسیار آشکاری همان نقش تعیین شده قبلی شان را دردفاع از منافع امپریالیستی روسها ، در مزار شریف بازی نمایند . دارودسته باصطلاح جنبش ملی – اسلامی ،پناهگاه و آشیانه آن عده از خائنین ملی وجنایتکاران جنگی دوران جنگ مقاومت است که هنوز هم مزدوری و چاکری درآستان باداران روسی شان را ادامه می دهند . وحتی امید احیاء مجدد امپراطوری ازدست رفته آنها را دارند . طرح ایجاد یک واحد خود مختارفدرال درسمت شمال کشور ، دراسناد " جنبش ملی – اسلامی " مطرح گردیده است ، اما این طرح دراساس مسئله ای نیست که برخواسته های ملی ملیت های ازبک و ترکمن بنا شده باشد، گرچه ازروحیه و احساسات ملیتی آنها استفاده بعمل می آید ، میتوانند ازموجودیت مرکز دوم درکشور برای دفاع از منافع روس ها استفاده بعمل آورند .

درمورد سیاست های باصطلاح بازتر مشمولین ائتلاف مخالف طالبان نسبت به سیاست های طرف مقابل شان باید گفت که اختلافات دراین جا بسیار جزئی و کم اهمیت اند ونه اساس وپایه ای ، که بتوان دراساس آن یکطرف را نسبت به طرف دیگر ترجیح داد وبالاترازآن در زیر پرچمش کمر به خدمت بست . رژیم های سیاسی هردوطرف به شدت

و دراساس ضد دموکراتیک اند و اختلافات جزئی میان آنها نمی تواند حتی کوچکترین زمینه ای برای پیشبرد مبارزه دموکراتیک درزیر پرچم یکی از آنها ، بوجود آورد .
یکی از مسایلی که درمورد دو صف بندی ارتجاعی متقابل و متخاصم ومتحارب کنونی درکشور، نباید هرگز به فراموشی سپرده شود ، این است که در درون صف بندی مذکور " خلقی "ها و " پرچمی " های سابق کماکان به خیانت ها وجنایت کاری های شان در قبال کشور و مردمان کشور ادامه می دهند . هم اکنون " خلقی " ها عمدتا در صفوف طالبان لانه کرده اند و ازاین طریق همانند سابق برای منافع یک ابر قدرت امپریالیستی می جنگند والبته صرفا با این تفاوت که این ابر قدرت دیگر سوسیال امپریالیزم شوروی نیست بلکه امپریالیزم امریکا است . در طرف دیگر عمدتا جنایتکاران پرچمی قرار دارند که همچنان برای منافع امپریالیستی روسها کمر بسته ایستاده اند واین امیدواری را نیزدارند که باداران سابق شان ، یکبار دیگر درروسیه بر سر قدرت بیایند وآنها را از " بی سرپرستی " نجات دهند . به این ترتیب جنگ میان طالبان و ائتلاف مخالف شان ، ادامه جنایتکاری ها ووطن فروشی های " خلقی " ها و " پرچمی " ها را نیز دردرون خود نهفته دارد و ترجیح دادن ائتلاف شمال نسبت به طالبان ازیک جهت ترجیح دادن پرچمی ها نسبت به " خلقی " ها به شمار می رود ، وهم چنان برعکس .
امروز هر عنصر ونیروی انقلابی ، ملی ودموکرات افغانستانی باید به خوبی و درستی دریابد که راه نجات وطن ومردمان وطن از بحران نابود کننده فعلی صرفا وصرفا عبارت است از پیشبرد مبارزات مستقل ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی مردمان کشور و حمایت نظری وعملی از چنین مبارزاتی ، درغیرآن " عطرانداختن در خندق " نه می تواند ونه قادراست که تعفن مشمئز کننده فعلی کثافت کاری های ارتجاعی وامپریالیستی موجود را بزداید وتالاب گندیده وبد بوی فعلی را به گلستان معطر وقشنگ مبدل نماید . دادرسی دادگاه تاریخ بیرحمانه و قاطع خواهد بود ودرپیشگاه آن ، ملا عمر و دوستم وتوجیه کنندگان

**به اصطلاح ملی و دموکراتیک شان در دوسیه واحدی قابل محاکمه و مجازات خواهند بود.**

**منتشر شده در شماره هجدهم شعله جاوید ـ دور دوم**

***

# پایه هاي اجتماعي

# مبارزه انقلابي

**"درجامعه نیمه مستعمره – نیمه فئودال افغانستان که تولید نیمه فئودالی برجامعه مسلط است طبقه دهقان، طبقه مولد اصلی محسوب میگردد وبخش عمده نفوس کشوررا تشکیل می دهد. انقلاب دموکراتیک نوین نه تنها ازلحاظ اینکه یک انقلاب ضد فئودالی است، بلکه ازلحاظ اینکه یک انقلاب ضد سوسیال امپریالیستی – ضد امپریالیستی وضد شوونیستی است نیز یک انقلاب دهقانی محسوب میگردد. شعار" زمین ازآن کشتکار" یعنی شعار مرکزی انقلاب دموکراتیک نوین یک شعار دهقانی است وبدینجهت دهقانان مقدم برهرطبقه وقشری ازپیشروی وپیروزی این انقلاب بهره مند می شوند. مزید برآن مساله ملی چه دررابطه باستم ملی سوسیال امپریالیستی چه دررابطه باستم ملی شوونیستی طبقه حاکمه پشتون یک مساله دهقانی است. بدین جهت دهقانان نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین بوده وبار اصلی پیشبرد این انقلاب بردوش آنان قراردارد. " نیروی رهبری کننده انقلاب نوین: گفتیم که انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان باید درجوهرخود یک انقلاب ضدامپریالیستی وضدارتجاعی پیگیرباشد. دهقانان بنابرپراگندگی ذاتی خود نمی توانند رهبری چنین انقلابی رابرعهده بگیرند. همچنان واضح است که بورژوازی ملی وخرده بورژوازی هرگز قادر نخواهند بود این انقلاب رابه صورت درست واصولی وباپیگیری رهبری نمایند.این طبقات نمی توانند مبارزه علیه ارتجاع وامپریالیزم جهانی راتابه آخر پیش ببرند زیراکه درنهایت بند های مشترک قوی**

ویاضعیفی بامالکیت خصوصی سرمایه دارانه یعنی اساس مالکیت نظام جهانی امپریالیستی دارند وقادرنیستند علیه کل سیستم جهانی موجود جهت گیری نمایند. پرولتاریا یگانه طبقه ایست که درجهان معاصر هیچگونه نفعی در حفظ نظام جهانی امپریالیستی ندارد و نفعش درسرنگونی قطعی این نظام نهفته است . ازاینجهت است که انقلاب ضد ارتجاعی وضد امپریالیستی پیگیردرافغانستان یعنی انقلاب دموکراتیک نوین فقط و فقط می تواند تحت رهبری پرولتاریا پیش برده شود ... . "

" ... خرده بورژوازی متحد استوار وبورژوازی ملی متحد نااستوار ومتزلزل پرولتاریا و دهقانان درانقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد . "( مرامنامه حزب کمونیست افغانستان صفحات 87 – 88 )

مقدم برطرح مطالب فوق ، مرامنامه حزب کمونیست افغانستان ، تحت عنوان " نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین " بیان می دارد :

" توده های وسیع خلق های کشوریعنی کارگران ، دهقانان و خرده بورژوازی بویژه توده ها وسیع ملیت های تحت ستم، زنان ستمدیده و آوارگان فقیر و بی پناه که در فقر فوق العاده و محرومیت شدید از حقوق سیاسی بسر برده مورد بهره کشی ، تعدی ، اجحاف وستم قرار می گیرند مجموعا نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک افغانستان را تشکیل می دهند . بورژوازی ملی نیز نیروی محرکه انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد ولی بنا استواری و تزلزل مختص بخود در پیشبرد امر انقلاب ... . " ( صفحه 77 مرامنامه)

چرا مرامنامه حزب کمونیست افغانستان دردرون نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین ( توده های وسیع خلق های کشور یعنی کارگران ، دهقانان و خرده بوژوازی ) ، روی توده های وسیع ملیت های تحت ستم، زنان ستمدیده وآوارگان فقیر و بی پناه تاکید ویژه ای به عمل می آورد ؟

حزب کمونیست افغانستان از پنج تضاد اصلی درجامعه افغانستان وچهار نکته اصلی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان صحبت می نماید .

**تضاد های اصلی جامعه :**

**1- تضاد خلق های ملیت های مختلف با طبقات فیودال و بورژوا کمپرادور.**

**2- تضاد تمامی ملیت ها با قدرت های امپریالیستی .**

**3 – تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی**

**4 – تضاد ملیت های تحت ستم با شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون .**

**5 – تضاد زنان با شوونیزم مرد سالار .**

**مرامنامه حزب علاوه از پنج تضاد اصلی فوق الذکر، تضاد میان آوارگی و تعلق وطنی افغانستانی ( درمورد مهاجرین ) رایکی از تضاد های مهم جامعه به حساب می آورد .**

**نکات اصلی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان:**

**1 – سرنگونی سلطه طبقات فیودال و بورژواکمپرادور واستقرار حاکمیت دموکراتیک توده های وسیع خلق های کشور .**

**2 – سرنگونی سلطه امپریالیزم بر کشوروتامین استقلال کشوری و آزادی ملی حقیقی .**

**3 – برانداختن شوونیزم و برقراری تساوی ، اقتصادی وفرهنگی میان ملیت های مختلف کشور براساس قبول حب تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت ها .**

**4 – رفع شوونیزم مردسالارانه وبر قراری تساوی میان مردان وزنان در تمامی امور سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی .**

**علاوتا پایان دادن به آوارگی مهاجرین نیز یک مطلب قابل توجه می باشد .**

**مرامنامه حزب ، از میان پنج تضاد اصلی جامعه ، تضاد خلق های ملیت های مختلف با طبقات فیودال و بورژوا کمپرادور را به عنوان تضاد عمده مرحله فعلی تکامل جامعه افغانستان محسوب مینماید و مرتبط با این تضاد عمده ، نکته عمده درانقلاب دموکراتیک نوین کشور، سرنگونی سلطه طبقات فیودال وبورژوا کمپرادور و استقرار حاکمیت توده های وسیع خلق های کشور به حساب آورده می شود . بدین صورت محور مبارزه برای**

انقلاب دموکراتیک نوین مشخص گردیده است ، یعنی محوری که سایر تضاد های جامعه و همچنان سایر نکات انقلاب به دورآن حرکت می نماید .

اما با وجودی که تضاد های غیر عمده توسط تضاد عمده رهبری می شوند ، مگر درعین حال تضاد های اصلی و مهم غیر عمده می توانند با تاثیر گزاری های منفی ویا مثبت خود ، موجبات تضعیف ویا تقویت نسبی تضاد عمده را فراهم آورند . وقتی مبارزه برای رهائی از ستم ملی شوونیستی ، مبارزه علیه شوونیزم مرد سالار ومقدم بر آنها مبارزه علیه امپریالیزم، با مبارزه علیه طبقات حاکم گره بخورد و در پیوند با این مبارزه و در تابعیت ازآن پیش برده شود، یقینی است که باعث تقویت و استحکام آن خواهد شد . تاکید مرامنامه حزب بر توده های وسیع ملیت های تحت ستم وزنان ستمدیده ، دردرون نیروهای محرکه انقلاب ( توده های وسیع خلق های کشور) د رواقع با توجه به همین امر تقویت و استحکام بیشتر و جدی تر مبارزه طبقاتی علیه طبقات فیودال و بورژواکمپرادور ، توسط مبارزات اصلی دیگر درجامعه ، صورت گرفته است .

درحال حاضر ، مساله آوارگان نسبت به زمان تصویب مرامنامه حزب تا حدود معینی برجستگی خود را از دست داده است ، اما هنوز هم یک مساله قابل توجه محسوب می گردد و نباید به فراموشی سپرده شود .

ستم برزنان، پس از فروپاشی رژیم مزدور نجیب و وقوع فاجعه " انقلاب اسلامی"، بیشتر ازپیش تشدیدگردید وبا گسترش نفوذ وحاکمیت طالبان ، به شکل وحشیانه و قرون وسطائی آشکاری درآمد.

مرتجعین اسلامی ، درطی بیشتر ازپنج سال گذشته ، همواره درهراقدامی برای " تحکیم" حکومت اسلامی شان ، در اولین گام به تقویت غل وزنجیر ستم بر زنان توجه مبذول داشته ودرپیشبرد " جهاد مقدس " برای سرکوب بیشتر و جدی تر زنان ساعی وکوشا بوده اند. طالبان در پیشبرد این " جهاد مقدس" و تطبیق " اصول اسلامی " درمورد زنان با جدیت بیشتری نسبت به باندهای " جهادی" عمل کرده اند . آنها نه تنها

حق تحصیل از دختران را درتمام قلمرو تحت حاکمیمت شان سلب کرده اند، بلکه تمام ادارات دولتی و موسسات تولیدی را نیز بر روی زنان بسته اند . بالا ترازینها ، حمام های زنانه رابسته اند و توسط گروپ های شریر وکوردل " امر به معروف ونهی از منکر " شان ، به بهانه " جهادعلیه بی حجابی و بد حجابی " ، درملاء عام ودرروزروشن به لت وکوب زنان و دختران مردم می پردازند. اقدامات طالبان درین مورد حتی مرزهای عنعنوی ستم برزنان در جامعه را درمی نوردد و آنچنان شکل و شمایل ارتجاعی بخود می گیردکه درجهان کنونی مثل وماننذی ندارد .

درهرحال ، مساله زنان درجامعه افغانستان ، به یک مساله حاد مبدل شده ودر سطح ملی و بین المللی – از دیدگاه های گوناگون – مورد توجه قرار گرفته است . زنان ستمدیده و زحمتکش دردرون توده های وسیع خلق های کشور ، یک نیروی اجتماعی مهم و درخور توجه جدی برای مبارزه انقلابی به حساب می آید . علیرغم مشکلات فراوان در راه بسیج این نیروی اجتماعی درمبارزه انقلابی ، باید بصورت جدی آنرا مورد توجه قرارداد وبه امر آگاهی بخشیدن وسازمان دهی آن کمر همت بست .

پس ازوقوع فاجعه " انقلاب اسلامی " مساله ملی ، دربعد مناسبات میان ملیت های مختلف کشور، بیشتر از پیش حدت وشدت اختیار نموده وبا پیدایش و گسترش حاکمیت طالبان بر بخش های وسیعی از کشور، بازهم بیشتر از پیش کسب شدت نموده است . درین مورد طالبان حامل شوونیزم ملیت پشتون اند درحالیکه باند های " جهادی وغیر جهادی " مخالف آنها احساسات ملیتی سایر ملیت ها را به خدمت گرفته اند.

موجودیت تاریخی و فعلی شوونیزم ملیت حاکم و تحت ستم بودن ملیت های غیر پشتون درکشور، پایه عینی مبارزه این ملیت ها علیه شوونیزم حاکم بوده و ذهنیت چنین مبارزه ای را درمیان آن ها بوجود آورده است . گرچه احساسات ملیتی ملیت های تحت ستم کشور، درحال حاضر، بطور نفرت آوری مورد استفاده قرار می گیرد ، اما باید توجه داشت که این احساسات راآنها اختراع نکرده اند ، بلکه آنرا درجهت ناسالم سوق داده و

درجهت منافع ارتجاعی شان به خدمت گرفته اند . با یقین کامل بایدگفت که اگراین باندها – علیرغم نارضایتی شدید توده های مردم ازآنها – نمی توانستند با موفقیت سوء استفاده مذکور را بعمل بیاورند ، تا حال موجودیت و حاکمیت شان بر بخش های معینی از کشور، توسط طالبان بر چیده شده بود .

مبارزه علیه شوونیزم ملی وستم ملی ، بخاطر تامین وحدت داوطلبانه ملیت های کشور بر مبنای حق تعیین سرنوشت ملیت ها، یک اصل مبارزاتی درمبارزه انقلابی محسوب می گردد . با پیشبرد این مبارزه ، برمحورمبارزه طبقاتی توده های وسیع خلق های کشورعلیه طبقات فیودال و بورژوا کمپرادور، باید جلو سوء استفاده های باندهای ارتجاعی از احساسات ملیتی ملیت های تحت ستم گرفته شده و پایه اجتماعی توده های وسیع این ملیت ها بصورت باالفعل ، به عنوان پایه اجتماعی مبارزات انقلابی تثبیت گردد .

درمیان طبقات واقشار و بخش های مختلف توده ها وسیع خلق ها ، جوانان موقعیت و وضعیت ویژه ای دارند . نسل جوان برخاسته از میان آتش و خون جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و جنگ های ارتجاعی پنج سال گذشته ، نسلی است که درسختی ها به دنیا آمده و با رنج وغم رشد کرده و بزرگ شده است .روشن است که درصورت دوام حاکمیت مرتجعین اسلامی وادامه جنگ های ارتجاعی ، آینده این نسل تا مغزاستخوان درد آشنا نیز تیره و تارخواهد بود .

جوانان بمثابه گوشت دم توپ در جنگ های ارتجاعی جاری ، قربانیان اصلی مسلخ ساخته شده توسط باند های ارتجاعی گوناگون محسوب می گردند . اینها درکشانده شدن بسوی این مسلخ، یا فریب می خورند ، یا بخاطر مجبوریت های اقتصادی دربدل یک مشت پول ناچیز به صورت سربازان مزدور درمی آیند و یا باالاجبار بسوی کشتارگاه کشانده می شوند. گذشته توام با درد ورنج بی سرنوشتی موجود وآینده تاریک ؛ این است آنچه ازحاکمیت ارتجاع اسلامی نصیب جوانان زحمتکش کشور گردیده است .

درمیان جوانان ، قشر کوچک روشنفکران ، قشر حساسی است که بیشتر و سریع تر ازدیگران نسبت به ایده های انقلابی، علاقمندی وتعلق خاطر نشان می دهد. باید توجه ویژه ای نسبت به این قشر مبذول داشت و برای بسیج و سازمان دهی توان مبارزاتی انقلابی اش کار وپیکارنمود. مساله مهم درین بسیج وسازمان دهی ، همانا سمت وسوی توده یی وبه بیان روشنتر سمت و سوی کارگری و دهقانی است . روشنفکران باید با توده های کارگران و دهقانان درآمیزند ، تا قادر گردند به معنی واقعی کلمه درمسیرانقلاب گام بگذارند . مائوتسه دون درین مورد بیان داشته است:

" درتحلیل نهائی خط فاصل روشنفکران انقلابی با غیر انقلابی ویا ضد انقلابی این است که آیا آنها مایلند با توده های کارگران و دهقانان درآمیزند وآیا بدان عمل می کنند ویا نه ... " ( صفحات 362 و 363 – جلد دوم منتخبات مائوتسه دون به زبان فارسی ) .

***

## جنگ هاي ارتجاعي و فرصت هاي مبارزاتي

سرشت وسرنوشت حاکمیت تیوکراتیک اسلامی درافغانستان باجنگ های ارتجاعی میان باند هاودسته بندی های مختلف مرتجعین اسلامی،رقم خورده است. حوادث اخیردرسمت شمال کشور، دوام وتعمیق وگسترش بیشتراین در گیری های خانه خراب کن رابه نمایش گذاشت.

با پیشروی اولیه "طالبان" که درظرف چند روز ازبادغیس تاتخار رادربرگرفت، ظاهرا چنین به نظر می رسید که جنگ به نفع آنها درحال تمام شدن است. ازمیان مجموع مراکز ولایات صرفا مراکز بدخشان وبامیان ازدسترس آنها به دورمانده بودند وظاهرا تصور نمی رفت که این دومرکز ولایت نیز بتوانند تاب مقاومت بیاورند. اما یکباره ورق برگشت ونیروهای بزرگی از"طالبان" باهم به همان سرعت شبیه به سرعت پیشرویهای شان، تقریبا ازسراسر شمال کشور روفته شدند وخطوط جبهه باتغیرات اندکی مجددا درهمان وضعیت قبل ازاین درگیری هاتثبیت شدند.

درمورد علل وعوامل پیشروی سریع اولیه"طالبان" وشکست های سنگین وسریع بعدی آنها، نظرات مختلفی ابراز میشوند که هریک تبارز دیدگاه وروحیه گویندگان آن است. مثلاگفته میشود که آنچه اتفاق افتاد نتیجه یک نقشه طرح شده توسط امریکا وسایرغربی ها یکجا بادست اندرکاران موسسه ملل متحد درقضیه افغانستان، برای تضعیف "طالبان" بود، تاآنها را وادار به طرحات ملل متحد نمایند وهمچنان رویه شانرادرمورد انفاذ شریعت تعدیل کنند ویاتغییر دهند. نظردیگر آن این است که علیرغم تسلیم رهبران "جنبش ملی اسلامی" به "طالبان" ، اهالی شمال کشوروبویژه اهالی مزارشریف، سلطه "طالبان" رانپذیرفتند وعلیه آنها دست به قیام زدند. همچنان گفته میشود که پیشروی سریع طالبان نتیجه نقشه امریکا ومتحدینش وشکست های وسیع بعدی آنها نتیجه اقدامات روسیه، حکومت های آسیای میانه وایران بوده است.

به نظر ما علل وعوامل مختلفی در شکل دهی حوادث اخیر دخیل بوده اند . ازمیان مجموع این علل وعوامل آنچه عمدگی دارد این است که نه باندهای ارتجاعی ونه حامیان خارجی آنها ، هیچ کدام درموقعیتی قرار ندارند که بتوانند برای توافق نهایی جهت ختم جنگ اقدام نمایند. درنتیجه معامله ها ، توافقات وسازشها اگرهم شکل بگیرند جنبه موقتی و گذرا خواهند داشت و خود بسرعت به عللی برای درگیری های بعدی ودوام جنگ مبدل خواهند. اصولا ازهمان ابتدای وقوع فاجعه به اصلاح انقلاب اسلامی ثور، هر توافق و مصالحه ای میان صف بندی های متخاصم مرتجعین ، مقدمه ای بوده است برای جنگ ها ی بعدی وتدارکی برای درگیری های خونین . این بار نیز یک معامله و توافق میان مخالفین دوستم دررهبری جنش ملی – اسلامی و حامیان خارجی شان از یکسو و "طالبان" و اربابان خارجی شان از سوی دیگر و تبدیل شدن سریع این معامله وتوافق به جنگ و درگیری میان آنها ، باعث شکل دهی حوادث اخیر گردید .

توافقات میان جناح عبدالمالک در جنبش – ملی اسلامی و" طالبان " هرچه بوده باشد با پا در میانی حامیان خارجی آنها ، حد اقل ازبکستان و پاکستان، همراه بوده است

وهردوطرف اهداف خاصی را تعقیب می نموده اند . یکطرف می خواسته که درحین شرکت در حکومت مرکزی ،نیروهای نظامی و تسلط منطقه یی اش را حفظ نماید، درحالیکه طرف دیگر در پی استقرار سرتاسری سلطه اش و خلع سلاح نیروهای طرف دیگر و سایرین بوده است . درتوافقات آنچه منطبق با منافع و خواست هردوطرف بود یعنی زدن اسماعیل خان وخلع ید از رشید دوستم درهمان ابتدای حرکت مشترک هردوطرف توانست جنبه عملی بخود بگیرد . اما پس از اجرای این دوکار مشترک ، بلافاصله اختلاف بروز کرد وهریکی از دوطرف معامله درپی این افتاد که اوضاع را مطابق دلخواه خود شکل دهد .

ملا محمد عمر، " امیرالمومنین " " طالبان " ، ملا عبدالرازق را بحیث رئیس تنظیمیه سمت شمال در مزار شریف تعیین نمود وعبدالمالک را درپست معاونیت و زارت خارجه نصب کرد . برعلاوه نیروهای " طالبان "به خلع سلاح سایر نیروها درمزار شریف اقدام نمودند . این اقدامات نه با خواسته های دارودسته عبدالمالک منطبق بودونه باخواسته های حامیان آن وبطور خاص با خواست های ازبکستان . درنتیجه وضع بسرعت میان دوطرف متشنج شد و جنگ ودرگیری آغاز گردید .

حتی قبل از فرارشید دوستم وتصرف مزار شریف توسط نیروهای مشترک طالبان و عبدالمالک، مواضع متضاد دوطرف بخوبی روشن بود . یک طرف مطرح می نمود که خواهان یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند درافغانستان است . درحالیکه طرف دیگر اعلام می کرد که طرفدار آنچنان حکومت مرکزی ای درکشور است که درآن حقوق تمامی ملیت ها تامین شود. "

" طالبان " وحامیان خارجی آنها یقینا اینطور محاسبه نموده بودند که تقسیم شدن جنبش ملی – اسلامی به دوجناح متخاصم باعث فروپاشی سیاسی ونظامی آن خواهد شد واین امرسلطه باالمنازع آنها را برسمت شمال فراهم خواهد کرد . ازین جهت توافقات شان با جناح عبدالمالک هرچه بوده باشد، هدف شان این بود که جنبش ملی – اسلامی

**دراثردرگیری های داخلی از هم فروبپاشد وآنها درقالب حمایت از یکطرف متخاصم کنترل اوضاع را بدست بگیرند . اما اوضاع اینگونه پیش نرفت . رشید دوستم به آسانی از میدان بیرون رفته و بخارج فرار نمود و نیروهای عبدالمالک حد اقل درسطحی باقی ماندند که درمناطق خود شان نسبت به نیروهای موجود" طالبان" درآن مناطق ازبرتری برخوردار باشند . برعلاوه جریان درگیری با " طالبان " وسرکوب نیروهای آنها درشهر مزار شریف وسایر نواحی سمت شمال خود به عاملی برای انسجام مجدد نیروهای جنبش ملی – اسلامی مبدل شد.**

**درمورد قیام علیه " طالبان " بایدبگوییم که این قیام ازلحاظ خصلت خود شبیه به قیامی بوده است که نیروهای شورای نظارو بخش اهالی شمالی قبلا علیه نیروهای" طالبان " بآن دست زده بودند. هم درقیام شمالی وهم درقیام مزارشریف نیروی تعیین کننده قیام قوت های مسلح مربوط به شورای نظار وجنبش ملی – اسلامی بوده اند وحرکت های اهالی محلی نه تنها تابع به قوت ها بوده اند بلکه از لحاظ بسیج وحرکت عملی برموجودیت وحضور آنها درمحل اتکاء داشته اند. طرح موضوع باین صورت به هیچوجه به معنی نادیده گرفتن احساسات ملیتی اهالی شمال ویا شمالی ودرمجموع ملیت های تحت ستم درکشورنمی باشد، بلکه باین معنی است که دراوضاع واحوال فعلی این احساسات توسط باند های ارتجاعی غیرپشتون بخدمت گرفته شده و عمدتا توسط آنها شکل داده می شود. درواقع یکی ازعللی که امروزجنبش ملی – اسلامی شورای نظاروحزب وحدت اسلامی ، علیرغم نارضایتی وسیع مردمان ازبک وتاجیک و هزاره ازآنها ، همچنان قادراند کم وبیش آنها را بدنبال خود بکشانند استفاده ازاحساسات ملیتی ضد شوونیستی آنها است که امروز بصورت مشخص شکل احساسات ضد" طالبان"را بخود گرفته است ازینجهت موجودیت " طالبان " اگرازیک جهت تهدیدی علیه موجودیت آنها هست ازجانب دیگر خود به عاملی برای بقا ودوام حاکمیت آنها بر مناطق معینی از کشور مبدل شده است .**

بنا بدلایل فوق، قیام علیه " طالبان "در مزارشریف را نمی تواند عمدتا بعنوان یک قیام مردمی ضد شوونیستی بحساب آورد. خصلت عمده این قیام همچنان جنگ ارتجاعی میان نیروهای ارتجاعی دارای ترکیب ملیتی مختلف بوده است وشرکت توده های مردم درآن بعنوان نیروهای تابع نمی توانسته تعیین کننده خصلت آن باشد .

ازلحاظ درازمدت آنچه ازاهمیت برخوردار است، نه صرفا قیام علیه" طالبان" درشهر مزارشریف وبیرون رانده شدن آنها ازشمال کشور، بلکه مجموع تلفات و صدماتی است که نیروهای ارتجاعی دراثرحوادث اخیر متحمل گردیدند .

" طالبان " تقریبا مجموع نیروهای راکه به سمت شمال درمناطق فاریاب، جوزجان، مزارشریف ، سمنگان وسالنگ ها داخل کرده بودند ازدست دادند، نیروی پلخمری شان شدیدا صدمه دید ویکتعداد ازرهبران شان دستگیرشدند. با یک محاسبه تقریبی میتوان گفت که مجموع این نیروها بالغ برده هزار نفر بوده اند . این تلفات وصدمات بزرگ نظامی نه تنها ازلحاظ نظامی ضربت فوق العاده ای بر" طالبان " محسوب می گردد، بلکه ازلحاظ سیاسی نیز پی آمد های مشخصی برای آنها دربرخواهد داشت . یکی از پی آمد های سیاسی این صدمات وتلفات بروز نارضایتی ونا خشنودی آشکار درمیان اهالی مناطق پشتون نشین کشور علیه طالبان است که از هم اکنون خود را نشان می دهد. ازجانب دیگر گرچه پیشروی اولیه " طالبان " درسمت شمال باعث به رسمیت شناخته شدن حکومت آنان توسط پاکستان وسعودی و امارات متحده عرب گردید، اما خود این به رسمیت شناخته شدن توام با یک سلسله حرکات مداخله گرانه صریح وروشن پاکستان – به شمول اعزام نیروهای نظامی به کمک طالبان - وابستگی و مزدوری طالبان را بیشتر از پیش روشن ساخت و باعث بی آبرویی سیاسی بیشتر آنها گردید .

جنبش ملی – اسلامی بخاطر تثبیت "مسلمانی " اش ورفع " طعنه " بقایای " رژیم " " کمونیستی" نیاز داشت که از " شر" رشید دوستم نجات یابد . این " نجات " حاصل شد و موضع جنبش ملی – اسلامی بیشتر ازپیش درمیان احزاب اسلامی ارتجاعی تثبیت

گردید، اما به قیمت بسیار گران . محاذ نیرومند سالنگ ازمیان رفت و کنترل سالنگ ها و تونل از دست جنبش ملی – اسلامی خارج شد . درسمت غرب تمام مناطق تحت تصرف جنبش ملی – اسلامی ا ز دست نیروهای آن بیرون رفت. برعلاوه در سراسر مناطق شمال کشور تعداد زیادی از نیروهای ملیشه ازهم فروپاشیدند و درجریان جنگ ودرگیری ها نیز تلفات معینی برآنها وارد آمد . ازجانب دیگر این امرکه عبدالمالک بدون اطلاع سایر نیروهای شامل در" شورای عالی دفاع از افغانستان با "طالبان" وارد معامله وساخت وباخت گردید از لحاظ تعمیق فضای عدم اطمینان میان جنبش ملی- اسلامی و متحدینش تاثیر خواهد گذاشت .

فراربانی به ایران پس از تصرف تالقان توسط طرفداران" طالبان " فرار رشید دوستم یعنی وزیردفاع تازه منتصب شده حکومت ربانی، فروپاشی" شورای عالی دفاع از افغانستان " ونابودی جبهه اسماعیل خان ودستگیرشدن خودش توسط " طالبان "، ضربات کاری ای برحکومت بی آبروی ربانی وارد آورد و آنرا بی آبرو ترساخت دستاورد های نظامی شورا یعنی تصرف گلبهار، جبل السراج، سالنگ ها و سهمگیری درفتح پلخمری،درمقایسه با صدمات وزیان های فوق الذکر کوچک می نماید . پس از حوادث سمت شمال ، بازسازی حکومت ربانی باید مجددا از سرشروع شود و این پروسه ای است که گمان نمی رود بتوان قرین موفقیت گردد .

حزب وحدت اسلامی گرچه می کوشد که مدال افتخار قیام مزارشریف را به سینه زده وبا لاف وگزاف از قهرمانی نیروهایش تعریف وتمجید نماید، اما واقعیت این است که حواث اخیر رهبری این حزب را به سختی بی آبروتروبی حیثیت تر کرده است . رهبران سمت شمال این حزب پس از فراررشید دوستم فرارا برقرار ترجیح دادند وبدون هیچگونه مقاومتی از مزارشریف خارج شدند وفقط پس از دعوت عبدالمالک مبنی بر بازگشت، به شهر مذکور عودت کردند. دربحبوحه این حوادث خلیلی بنای مذاکرات برای تسلیمی به " طالبان " راگذاشت و درتلاش برآمد فامیلش را ازکشورخارج نماید . پرقدرت ترین

**قوماندان حزب وحدت از لحاظ وسعت منطقه و تعداد نیروهای تحت فرمان یعنی عرفانی جاغوری ، پس از سقوط مزار شریف بدست " طالبان " با سراسیمگی نزد عناصر تسلیم شده به " طالبان " مراجعه کرد وباآنها پروتوکول تسلیمی به امضاء رساند . درنتیجه علیرغم اینکه حزب وحدت اسلامی ازلحاظ نظامی ضربه ندید ومناطق تحت تسلطش نیز دست نخورده باقی ماند، ازلحاظ سیاسی بسوی آبروباختگی بیشتری سوق گردید. ازجانب دیگر بی اطلاعی کامل حزب وحدت اسلامی ازجریان معامله گریها وساخت وباخت عبدالمالک با" طالبان"، دلگرمی و اتکا، حزب وحدت اسلامی به جنبش ملی – اسلامی را ضربت زده واحساس انفراد و تنهایی را در بالاترین سطوح رهبری این حزب دامن زده وآنچنان روحیه باختگی ای را بوجود آورده است که دیگر صریحا در همه جا ابراز می گردد .**

**مجموع این صدمات وخسارات نظامی وسیاسی، باعث تضعیف عمومی نیروهای ارتجاعی شده وتاثیرات خودرابرروند تضعیف بیشتر این نیروها درآینده بصورت جدی برجاخواهد نهاد.اما این امرباعث پیدایش یک راه حل ولو ارتجاعی نیز برای بحران جاری کشور نگردیده است، بلکه بحران نه تنها ادامه یافته بلکه ازجهات معینی عمیق ترنیز گردیده است.**

**تجزیه عملی کشوربه مناطق تحت کنترول نیروهای ارتجاعی بابافت های ملیتی مختلف ازیک جانب وموجودیت دوحکومت- یکی حکومت ربانی ودیگری حکومت طالبان- که یکی ازطرف یکتعداد کشورها ودیگری لااقل ازطرف سه کشور به رسمیت شناخته میشود،خطر تجزیه رسمی کشور رابیشترازبیش افزایش داده است. وابستگی نیروهای ارتجاعی به قدرت های خارجی دارای منافع ودیدگاه های مختلف سازش ناپذیردرمورد افغانستان ازیک جانب وتشدید روزافزون مسایل ملیتی بصورت ارتجاعی ازجانب دیگرپایه های مهم این خطر راتشکیل میدهند.**

**حوادث اخیر فضای عدم اعتمادموجود میان دوطرف ارتجاعی متخاصم رابشدت دامن زده است وچانس سازش وآشتی میان شانرابیشتر ازپیش ناممکن گردانیده وحامیان خارجی آنها رانیزدر یک جو بی اعتمادی وعدم اطمینان بیشتری نسبت به هم قرارداده است. تلاش های دیپلماتیک اخیر پاکستان شاید بتواندازمتشنج شدن بیشترمناسبات میان پاکستان ازیکطرف وایران وکشورهای آسیای میانه ازطرف دیگربکاهد، اما دررابطه بامساله افغانستان اگرباعث شکاکیت بیشتری میان آنها نگردد، لااقل باعث کم شدن فاصله میان شان نخواهد شد.**

**صف بندی ارتجاعی میان دوطرف متخاصم ، بیشتر از پیش شکل صف بندی ازتجاعی ملیتی ودشمنی میان ملیت ها را بخود گرفته است . مثلا " طالبان " نه تنها عبورومرور مسافرین هزارگی در مناطق پشتون نشین را ممنوع کرده وبه آزار واذیت آنها و حتی به گروگان گیری از میان شان می پردازد ، بلکه به محاصره اقتصادی هزاره جات نیز اقدام کرده است . اخیرا در شهر کویته پاکستان ، "طالبان " مراکزی برای تبلیغات وجمع آوری کمک های مالی دایر کرده بودند . آنها درین مراکز آنچنان تبلیغات خصمانه ای را علیه ملیت های غیر پشتون، بویژه هزاره ها پیش برده بودند که به شدت باعث تحریک هزاره های مقیم کویته – اعم از پاکستانی و مهاجر گردیده بود. در عکس العمل علیه این تبلیغات ، حلقات معینی از هزاره های کویته به حکومت بلوچستان پاکستان اولتیماتوم می دهند که اگر جلو تبلیغات " طالبان " گرفته نشود ، آنها ناگذیر اند خود اقداماتی روی دست گیرند و مسئولیت عواقب آن به دوش حکومت خواهد بود . حکومت بلوچستان پاکستان بعد از چند روز مجبور شد مراکز تبلیغاتی طالبان را مسدود نماید . باوجودیکه اینجا وآنجا صحبت از مذاکرات بمیان می آید ، اما فاصله میان دوطرف آنقدر زیاد است که کلمه مذاکرات برای شان دو مفهوم کاملا مختلف را افاده می نماید . جانب طالبان مذاکرات را برای تسلیمی وخلع سلاح نیروهای ارتجاعی مخالف شان می خواهند ، درحالیکه مخالفین آنها مذاکرات را برای معلوم شدن سهم شان در حکومت مرکزی**

طالب هستند و مقدم برآن می خواهند که کابل غیر نظامی شود . پیش شرط طالبان برای شروع مذاکرات یعنی رهائی اسیران شان توسط طرف مقابل درواقع به مفهوم رد مذاکرات است . بی جهت نیست که وزیر خارجه پاکستان آشکارا اعلام کرده است که طالبان به زودی برتمام افغانستان مسلط خواهند شد و کار مخالفین آن تمام است .

درچنین اوضاع واحوالی هردو طرف ارتجاعی متخاصم به شدت مداخلات خارجی را محکوم می نمایند ، اما یکطرف مداخلات پاکستان وسایر قدرت های حامی طالبان را و طرف دیگر مداخلات روسها و ایرانی ها و هندی ها و کشورهای آسیا میانه را . درین میان فاصله میان دو طرف از لحاظ سیاسی ، یعنی تامین حاکمیت سرتاسری وایجاد یک حکومت مرکزی " قوی " یا به عبارت دیگر حاکمیت انحصاری از یکطرف وتشکیل حکومتی با قاعده وسیع وبا خود مختاری های منطقوی ملیتی از طرف دیگر آنقدر زیاد است که هیچکدام ازدو طرف نمی توانند با " انحصار طلبی مطلق " ویا " تجزیه طلبی عملی " کنار بیایند . درنتیجه همان یک راه باقی می ماند وآن دوام جنگ میان باند های ارتجاعی است .

برخلاف ادعاهای وزیر خارجه پاکستان مبنی براینکه طالبان به زودی ازراه جنگ برسراسر افغانستان مسلط خواهند شد و مخالفان آنها در شرف نابودی قرار دارند ، یک نگاه واقع بینانه نشان می دهد که فرجام راه حل نظامی – حد اقل درکوتاه مدت – درچشم رس قرار ندارد . تلفات و صدمات وارده اخیر برنیروهای طالبان زود ثمر نبودن راه حل نظامی را بیشتر از پیش مسجل ساخته است . تشدید فشار بر مناطق پشتون نشین از سوی طالبان بخاطر سربازگیری های اجباری بیشتر، نه تنها باعث بروز نارضایتی های وسیع تری درین مناطق نسبت به آنها خواهد شد بلکه با این چنین سربازگیری ای ، ولو اینکه وسیع و پردامنه باشد ، امکان فتوحات بیشتر درجبهات جنگ نیز میسر نخواهد بود . از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی مخالف طالبان درحالتی قرار ندارند که بتوانند برای شکست کلی نظامی طالبان اقدام نمایند . آنها از یکجانب از لحاظ سیاسی

ونظامی میان خود شان متفرق و پراگنده اند و از جانب دیگر بخاطر جنگ هاودرگیری های گذشته ، بین شان فضای اعتماد لازم و کافی وجود ندارد . ازین جهت ناممکن – یا لااقل نهایت مشکل – خواهد بود که میان شان آنچنان اتحادی بوجود بیاورند که بتوانند برای شکست نظامی عمومی طالبان اقدام نمایند . علاوتا این نیروها درحال حاضر درموقعیتی قرار ندارند که بتوانند توده های تاجیک وهزاره وازبک را بخاطر حمله برمناطق بیرون از محدوده مورد سکونت ملیتی شان بسیج نمایند .

درحال حاضر از میان مجموع کشورهای خارجی ، پاکستان از بیشترین امکان برای مداخلات نظامی در افغانستان – به نفع طالبان – بر خورداراست . ممکن است حکومت پاکستان هوس نماید که دامنه مداخلات نظامی اش را بیشتر از پیش وسعت دهد و بخواهد مساله را از طریق نظامی حل و فصل نماید . اما هرقدر دامنه این مداخلات بیشتر گردد به همان پیمانه عکس العمل های داخلی و خارجی بیشتری را در مقابل خود برخواهد انگیخت ودرنتیجه بجای اینکه برای معضله افغانستان راه حلی پیدا شود ، آنرا بیشتر از پیش پیچیده خواهد ساخت .

انتظار نمی رود که " تلاش های صلح " ملل متحد و یا کنفرانس کشورهای اسلامی درآینده نزدیک کارساز واقع شده بتواند . موثرترین حکومت های شامل درسازمان ملل متحد مثل آمریکا و روسیه درکنفرانس کشورهای اسلامی مثل پاکستان ، ایران وسعودی خود ایجاد کنندگان خارجی معضله اند . انتظار اینکه این دوسازمان بین المللی حکومتها بتوانند برای مساله افغانستان راه حلی بیابند به معنی این است که از ایجاد کنندگان معضله انتظار حل معضله را داشته باشیم .

کنفرانس منطقوی که اخیرا از طرف بعضی ازکشورهای همسایه پیشنهاد شده است پیشاپیش محکوم به شکست است . اولا گمان نمی رود که چنین کنفرانسی بتواند تشکیل گردد و ثانیا حتی در صورت تشکیل نیز ممکن نیست که همه مشمولین آن قادر گردند منافع متضاد شان درمورد مسلاه افغانستان را باهم هماهنگ نمایند وبه یک توافق

**مشترک در مورد نایل آیند و ثالثا حتی اگر آنها بتوانند ظاهرا به چنین توافقی نیز دست یابند ، طوریکه تجارب چند سال گذشته بار بار نشان داده است ، چنین توافقی در مواجهه با آتش نفاق باند های ارتجاعی درافغانستان به خاکستر مبدل خواهد شد و چه بسا که این توافق کنندگان یا لااقل برخی ازآنها که درمورد معضله افغانستان همیشه ازسیاست دوروئی استفاده می نمایند، خود در خنثی کردن این توافقات ، پنهانی و حتی آشکار دست بکار شوند .**

**نتیجه اینکه محتمل ترین دورنما در کوتاه مدت وحتی میان مدت ، کماکان دوام جنگهای ارتجاعی و کشت وکشتار سیاه جاری خواهد بود ، کشت وکشتاری که بطور روز افزون شوونیزم و ناسیونالیزم ارتجاعی محلی را دامن می زند، اشکال قرون وسطائی بیشتری به خود می گیرد و زمینه سازیهای بیشتری برای مداخلات ارتجاعی وامپریالیستی نهان و آشکار در امورافغانستان به وجود می آورد .**

**دردورنجی که توده های مردمان ملیت های مختلف کشور دراوضاع کنونی متحمل می شوند فوق العاده وطاقت فرسا است و نارضایتی آنها نیز گسترده و وسیع . اما صرف نارضایتی ازاوضاع کنونی نمی تواند دردی را دوا نماید . این نارضایتی باید به یک مبارزه فعال انقلابی علیه کل نظام حاکم تبدیل گردد تا توده ها بتوانند از شر جهنم سوزان فعلی نجات یابند .**

**دراوضاع واحوال فعلی ، حرکت های توده ای ، چه بعنوان بخشی ازحرکت های نظامی باندهای ارتجاعی وتابع آنها ، مثلا قیام های ضد طالبان درمزارشریف و شمالی، و چه کم وبیش مستقلانه ، مثلا تظاهرات اخیر زنان هزاره کابل و یا تظاهرات زنان هرات و اعتصابات اهالی آن شهر، فاقد سمت گیری علیه کل نظام حاکم و فاقد موضع گیری علیه تمامی باندهای ارتجاعی حاکم بر کشور است و درنتیجه درهردوحالت به نفع باند های ارتجاعی گوناگون تمام می شود . به عبارت دیگر حتی توده های ناراضی از شورای نظار ، جنبش ملی – اسلامی ویا حزب وحدت اسلامی ، مادامیکه با پالیسی های " شرعی "**

طالبان مواجه می شوند ، بخشا علیه آنها به حرکت می آیندو بصورت مستقیم ویا غیر مستقیم در پهلوی نیروهای ارتجاعی مخالف شان قرار می گیرند و یا برعکس از بیم برگشت " تویکیان " در پهلوی طالبان می استند ، درحالیکه ازآنها نیز دل خویش ندارند . درین میان مرچ و مصالحه ناسیونالیزم محلی و ناسیونالیزم شوونیستی نیز بر این دیگ جوشان سردرگمی وتوهم پاشیده می شوند تا ذایقه توده ها را خلاف منافع شان بسازند .

حرکت مبارزاتی ایکه از لحاظ منافع توده های مردمان ملیت های مختلف کشور مورد نیاز است عبارت است از آ‹ حرکت مبارزاتی ایکه بر محور وحدت سرتاسری زحمتکشان کشور براه افتد و سرنگونی کل نظام ارتجاعی حاکم و تمامی باندهای ارتجاعی حاکم را هدف قرار دهد . غیرازین ، هرنوع حرکت محدود دیگری که بر محور های مبارزاتی دیگر براه افتد درنهایت به نفع مرتجعین حاکم و امپریالیست ها و مرتجعین خارجی مدافع آنها تمام خواهد شد .

یک نوع ازین حرکت های محدود، که کسانی سعی دارند آن را براه بیندازند عبارت است از پیشبرد مبارزه بر محور تامین حقوق ملی این یا آن ملیت تحت ستم کشور . چنانچه خیلی روشن و آشکار است طراحان اینگونه حرکت ازهمان ابتدا بعنوان بخشی از نیروهای ارتجاعی منسوب به ملیت های تحت ستم کشور ( شورای نظار ، جنبش ملی اسلامی ، حزب وحدت اسلامی ... ) درمی آیند و درآن حالتی که هم " هوس " می نمایند " مستقلانه " حرکت نمایند ، هنوز یک گام به پیش نگذاشته درتلاش پیوند با همان" منابع خارجی " که تکیه گاه بیرونی باند های ارتجاعی حاکم ان خسته و درمانده می شوند . گو اینکه چنین مبارزه ای پیشاپیش محکوم است که چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ خارجی بعنوان بخشی از مبارزات و کشمکش های باندهای ارتجاعی حاکم پیش برده شود و چانس حرکت مستقلانه ازآنها را نداشته باشد .

منظور از طرح مساله به این صورت به هیچ وجه نفی ضرورت مبارزه برای تامین حقوق ملیت های تحت ستم کشور نمی باشد . این مبارزه ، از دید ما بخشی از مبارزه علیه نظام ارتجاعی حاکم بوده و به هیچ صورتی نباید به فراموش سپرده شود . اما باید توجه داشت که در شرایط ملی و بین المللی موجود ودرجهان کنونی راه درست و اصولی چنین مبارزه ای چیست و چگونه می توان به بهترین صورت اهداف چنین مبارزه ای را بصورت عالی بدست آورد ؟ مساله شوونیزم ملی طبقه حاکمه ملیت حاکم وستم ملی تعمیلی بر ملیت های تحت ستم ، ریشه در نظام ارتجاعی حاکم برکشور یعنی نظام نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی دارد وتا زمانیکه این نظام سرنگون نگردد ، همچنان باقی وقایم خواهد بود .

شوونیزم ملی در اصل متعلق به طبقه حاکمه ملیت حاکم است و نه متعلق به مجموع طبقات درمیان ملیت مذکور . یقینا خرده بورژوازی ، دهاقین وحتی کارگران و به نحو شدید تری نسبت به آنها بورژوازی ملی درمیان ملیت حاکم ، ازین شوونیزم ، به نحو گسترده و یا قسمی ، متاثر می شوند و در نتیجه درخدمت طبقه حاکمه قرار گرفته وپایه اجتماعی وسیع برای شوونیزم آن فراهم می آورند ، ویقینا کم وبیش از اعمال ستم بر ملیت های تحت ستم سود نیز می برند . اما کماکان شوونیزم ملی و اعمال ستم بر سایر ملیت ها با منافع تاریخی آنها منطبق نبوده ویکی از علل وعوامل بقاء ودوام سلطه طبقه حاکمه بالای شان محسوب می گردد .

اگر محور مبارزه منافع ووحدت زحمتکشان تمامی ملیت های کشور باشد ، طبقه حاکمه ملیت حاکم به انفراد کشانده می شود ونمی تواند پایه اجتماعی وسیع درمیان ملیت حاکم برای خود بوجود بیاورد و اگر چنین پایه ای وجود داشته باشد نمی تواند آنرا حفظ نماید . درچنین حالتی تود ه های وسیع زحمتکشان ملیت حاکم خود به نیروی برای تامین حقوق ملی ملیت های تحت ستم مبدل می شوند . ولی اگر محور مبارزه خواستهای ملی این یا آن ملیت تحت ستم باشد ومساله منافع و وحدت زحمتکشان سراسر کشور

– منجمله زحمتکشان ملیت حاکم - یا اصلا مد نظر قرار نگیرد ویا بعنوان یک موضوع تابع وفرعی در نظر گرفته شود ، طبقه حاکمه ملیت حاکم این چانس را خواهد داشت که کل جامعه ملیت حاکم ، منجمله زحمتکشان آنرا ویا لا اقل بخش های وسیع آنها، را بدنبال خود بکشانند و پایه اجتماعی وسیع برای خود فراهم سازند. درنتیجه مبارزه ملی ضد شوونیستی ملیت های تحت ستم از پشتیبانی توده های ملیت حاکم محروم می گردد و پدیده دشمنی میان ملیت ها اوج می گیرد و تعصبات کورکورانه دامن زده می شود . واضح است که این چنین حالتی برای مبارزه ملی ضد شوونیستی ملیت های تحت ستم مفید نیست وتامین خواستهای آنها را مشکل می سازد .

ازجانب دیگر، مبارزه ضد شوونیزم باید مبارزه ای باشد متعلق به تمامی ملیت های تحت ستم و نه مبارزه منفرد این ویا آن ملیت ستمکش . شرایط کشور قسمی است که مبارزه منفرد ملی هر ملیت تحت ستمی محکوم به شکست است و بجائی نخواهد رسید . آنچه درین سطح محدودتر نیز می تواند وحدت مبارزاتی را تامین نماید ، وحدت تمامی زحمتکشان این ملیت ها است . البته موضع مشترک علیه شوونیزم – نظر به عمق وکیفیت آن – می تواند دریک سطح معین وحدت مبارزاتی را تامین نماید، اما این وحدت یک وحدت بسیار متزلزل، سست ولرزان خواهد بود وباعث تامین آنچنان محورمبارزاتی میان ملیت های تحت نخواهد شد که قادربه وارد آوردن ضربات کاری بر پیکر شوونیزم باشد. دلیل این امرروشن است. درست است که مجموع ملیت های تحت ستم از لحاظ مبارزه علیه شوونیزم حاکم می توانند درهرحالتی اشتراک مبارزاتی داشته باشند اما مادامیکه خواست های ملیت های مختلف مطرح است ، تضاد ها و تناقضات منافع وخواست های گوناگون مطرح خواهد بود و تامین وحدت همه جانبه ممکن نیست . خلاصه اینکه وقتی مبارزه ملی ضد شوونیستی محود عمده مبارزه تلقی گردد ، تفرقه درمیان ملیت های تحت ستم نیز ناگزیر است ، تفرقه ایکه ممکن است حتی تا سطح دشمنی میان ملیت های تحت ستم نیز پیش برود .

**اگر محور مبارزه نه وحدت مبارزاتی زحمتکشان وتامین منافع و خواستهای آنها ، بلکه مبارزه ملی ضد شوونیستی باشد ، حاکمیت طبقات ارتجاعی و نظام حاکم در محدوده ملیتی نیز دست نخورده باقی می ماند . چنین وضعیتی ازدوجهت به خود مبارزه ملی ضد شوونیستی ضربت وارد می آورد . یکی اینکه شعار ها وخواستهای مبارزاتی ملی ضد شوونیستی دراختیار فیودال کمپرادور ها ( نمایندگان آنها ) قرار می گیرد واین یعنی قرار گرفتن این شعار ها و خواست ها دراختیارآن طبقات و یا نمایندگان سیاسی شان که تاریخا خاین به منافع ملی ملیت های تحت ستم ومتحدو کارگزار شوونیزم حاکم بوده و هستند .درچنین حالتی خواهی نخواهی مبارزات ملی ضد شوونیستی نا پیگر وتوام با سازش کاری ها ومعامله گریهای گوناگون ارتجاعی خواهد بود . دیگر اینکه اکثریت قاطع جامعه یعنی کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی وحتی درسطح معینی بورژوازی ملی ، که منافع طبقاتی شانرا در چنین مبارزه ملی ضد شوونیستی نمی توانند سراغ نمایند، ولواینکه با چنین مبارزه ای همراهی نیز بنمایند ، این همراهی قاطع وهمه جانبه نخواهد بود و درنتیجه امکان بسیج جدی آنها متصور نمی باشد واین مبارزه از لحاظ پایه های اجتماعی توده ای خود بهر حال سست ومحدود خواهد بود .**

**درجهان کنونی سیستم امپریالیستی حاکمیت دارد و ستم ملی امپریالیستی برتمامی ملل کشور های تحت سلطه سه قاره اعمال می گردد . درتمامی این کشورها ، ستم ملی شوونیستی در پیوند با ستم ملی امپریالیستی قرار دارد و ازآن جدائی ناپذیر است . به همین جهت است که یک مبارزه ملی اصیل نه تنها باید ضد شوونیزم ملیت حاکم دریک کشور تحت سلطه چندملیتی باشد بلکه مقدم برآن ودر پیوند با آن باید ضد امپریالیزم نیز باشد . اگر چنین نباشد ، مبارزه ملی ضد شوونیستی هر ملیت تحت ستمی توام با این گرایش خواهد بود که د رمقابله با شوونیزم حاکم ، که در پیوند با قدرت ها ویا قدرت امپریالیستی مشخصی قرار دارد ، برای خود از میان امپریالیست ها " حامی و پشتیبان " فراهم آورد . در نتیجه مبارزات ملی ضد شوونیستی خود به زمنیه ای برای مداخلات**

**امپریالیستی و مجرائی برای نفوذ و سلطه بیشتر امپریالیستی بر کشور مبدل می گردد . روشن است که چنین مبارزه ای نمی تواند به معنی واقعی کلمه یک مبارزه ملی اصیل به حساب آورده شود ودر فرجام خود تامین کننده واقعی حقوق ملی باشد .**

**درواقع درجهان کنونی همانگونه که مبارزات ضد ستم ملی امپریالیستی به بخشی از مبارزات جهانی انقلابی مبدل شده است ،مبارزات ملی ضد شوونیستی درکشورهای تحت سلطه چند ملیتی که در پیوند با ستم ملی امپریالیستی قرار دارد نیز به بخشی از مبارزات جهانی انقلابی تبدیل گردیده است . به عبارت دیگر درجهان کنونی یک مبارزه ملی ضد شوونیستی نمی تواند یک مبارزه ضد امپریالیستی یعنی مبارزه ضد نظام حاکم برجهان ( نظام سرمایه داری امپریالیستی ) و ضد نظام حاکم برخود کشورهای تحت سلطه چند ملیتی ( معمولا نظام نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی) نباشد . به این ترتیب یک مبارزه ملی ضد شوونیستی اصیل عبارت ازآن مبارزه این است که بعنوان بخشی از مبارزات ضد ارتجاعی وضد امپریالیستی پیش برده شود . دلیل این امر روشن است . ستم ملی شوونیستی بخشی ازنظام ارتجاعی حاکم بر کشور است که درپیوند با نظام امپریالیستی جهان ووابستگی با آن قرار دارد . ریشه کن کردن این ستم مستلزم ریشه کن کردن نظام ارتجاعی حاکم بر کشور است واین امر فقط از طریق پیشبرد مبارزات انقلابی ضد ارتجاعی وضد امپریالیستی متکی بر منافع وخواست های زحمتکشان تمامی ملیت های کشورمی تواند ممکن ومیسر باشد.هر مبارزه ایکه محورش خواستها وشعارهای ضد شوونیستی باشدوخواست سرنگونی نظام ارتجاعی حاکم وسرنگونی سلطه امپریالیستی را به فراموش بسپارد ویا حتی آنرا کمرنگ بسازد و به جنبه های فرعی مبارزه تبدیل نماید ، درنهایت ولو اینکه کامیابی هایی نیز بدست آورد، یک مبارزه ملی ریفورمیستی خواهد بود ونه یک مبارزه ملی اصیل و انقلابی وریشه ای.**

**درشرایط و اوضاع کنونی جهانی – وهمچنان کشوری – همانگونه که مبارزات ملی – دموکراتیک در کل مستلزم تامین رهبری انقلابی پرولتری است ، مبارزه ملی ضد**

شوونیستی ملیت های تحت ستم نیز به عنوان بخشی از مبارزات ملی – دموکراتیک کل کشور مستلزم تامین این چنین رهبری ای می باشد . نادیده گرفتن این موضوع و برخورد به مبارزه ملی ضد شوونیستی از یک دیدگاه ناسیونالیستی محدود نه تنها به مجموع مبارزات ملی – دموکراتیک، بلکه بطور مشخص بر خود مبارزه ملی ضد شوونیستی زیان وارد می آورد و دامنه و برد آنرا محدود می سازد .

یکی از مسایلی که دررابطه با این موضوع از جانب بعضی ها مطرح می گردد این است که : درشرایط و اوضاع فعلی افغانستان ، مساله ملیتها و چگونگی مناسبات میان آنها یا به عبارت دیگر مساله شوونیزم ملی وستم ملی به موضوع عمده سیاسی درکشور مبدل گردیده است . ازین جهت لازم است که به مبارزه ملی ضد شوونیستی درمیان ملیت های تحت ستم به عنوان موضوع عمده مبارزاتی نگریسته شده و نقش محوری آن مد نظر گرفته شود .

اولا حتی اگر فرض کنیم که مساله ملیت ها وچگونگی مناسبات میان آنها به مساله سیاسی عمده در کشور مبدل شده باشد ، بازهم کماکان این موضوع مطرح است که به این مساله " عمده " ازدید منافع زحمتکشان نگریسته می شود ویا بر عکس از دید منافع استثمارگران . هر دودید متذکره نه تنها دریک سطح ملیتی خاص ، بلکه درسطح کل کشور نیز الزامات ونتایج متضاد و متناقضی را در بردارند و گسترده ترازآنها از لحاظ پیوند های بین المللی خود نیز این چنین الزامات ونتایج متضاد و متناقضی را در برخواهندداشت. براساس یک دید حل همین مساله " عمده " براساس منافع زحمتکشان تمام کشور درپیوند با منافع پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان درنظر گرفته شده وتلاش مبارزاتی برای حل نهائی آن بعمل می آید . اما بر اساس دید دیگر،این مساله " عمده " برپایه منافع استثمارگران این یا آن ملیت تحت ستم مد نظر قرار می گیرد ، منافع اساسی استثمارگران درسطح کل کشور منجمله منافع اساسی طبقه حاکمه شوونیست ملیت حاکم مورد تائید واقع می شود وازلحاظ پیوند بین المللی دررابطه با امپریالیست

**ها و مرتجعین خارجی قرار می گیرد و منطبق بامنافع آنها ودرواقع طبق دستورات و فرامین آنها بصورت قسمی وریفورمیستی حل و فصل می گردد و یا روی آن سرپوش گذاشته می شود .**

**ثانیا تضاد شدید میان نیروهای ارتجاعی حاکم بربخش های مختلف کشور رانمی توان عمدتا به عنوان تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم ملیت حاکم مشخص نمود ، بلکه در تضاد میان این نیروها مسایل دیگری مهم تراند ومساله ملیت ها ازاهمیت درجه اول و عمده برخوردار نمی باشد. دررابطه با این موضوع، مباحثی درشماره ( 18) شعله جاوید مطرح گردیده است ( درمقاله " بازی بزرگ ومهره های حقیر " ) که تکرار آنها دراینجا زاید است .**

**گفتیم که حرکت های مبارزاتی ایکه از لحاظ منافع توده های مردمان کشورمورد نیاز است عبارت است از آن حرکت مبارزاتی ای که برمحور منافع ووحدت سرتاسری زحمتکشان کشور براه افتد و سرنگونی کل نظام ارتجاعی حاکم وتمامی باندهای ارتجاعی راهدف قرار دهد .این حرکت مبارزاتی می تواند – وباید – سایر مسایل بزرگ جامعه – مثل مساله ملیت ها ومساله زنان – را نیز درخود متمرکز نماید وبرای آنها نیز راه حل های درست واصولی فراهم آورد .**

**دریده شدن باندهای ارتجاعی حاکم توسط خود شان و موجودیت نفاق و خصومت علاج ناپذیر میان آنها ، روند تضعیف روز افزون این باند ها رارقم می زند . این روند همچنان به پیش می رود وزمینه های بیشتری برای پیشبرد مبارزات انقلابی فراهم می آورد . این زمینه ها راباید دریافت و با تمام توش وتوان برای برافراشتن درفش نبرد انقلابی ( جنگ خلق ) به پیش رفت .**

**منتشر شده دددر شماره نزدهم شعله جاوید ــ دور دوم**

*******

# درفش مبارزاتي مستقل

**افغانستان یک کشور نیمه فیودال – نیمه مستعمره است ، تضاد میان نیروهای مولده خواهان تحول و مناسبات تولیدی نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی حاکم ماهیت و سرشت این جامعه را معین کرده و سرنوشت آنرا رقم می زند. اشکال مختلف ستمگری های طبقاتی، ملی وجنسی وهمچنان ضدیت هاوخصومت های خانمان براندازمیان بخش های مختلف طبقات ارتجاعی حاکم وحامیان ارتجاعی وامپریالیستی خارجی شان از یکجانب ومبارزه علیه آنها ازجانب دیگر، تماما ریشه درماهیت مذکورداشته و توسط آن هویت می یابند.**

**طبقات مرتجع ملاک وسرمایه داردلال باحمایت قدرتها ونیروهای ارتجاعی خارجی وامپریالیست ها، حاکمیت در جامعه را دردست دارند وقدرت سیاسی برآنرا اعمال می کنند. این حاکمیت عقب گراحافظ وپاسبان مناسبات کهنه وعقب مانده مسلط بوده و با تمام قوت وتوانش برای بقاء ودوام آن تلاش می نماید. بدین جهت است که مبارزه بخاطرسرنگونی مناسبات ارتجاعی نیمه ملاکی – نیمه مستعمراتی و پایه ریزی وبرقراری مناسبات نوین وانقلابی ملی– دموکراتیک درراستای حرکت بسوی ایجاد جامعه انسانی فارغ وعاری ازهرنوع ستم (جامعه کمونیستی) درقدم اول مستلزم مبارزه برای واژگونی قدرت سیاسی ارتجاعی حاکم و ایجاد اقتدار سیاسی مردمی وانقلابی است .**

**این مبارزه دراشکال متعدد و مختلف خود ، مبارزه ای است علیه کلیت ارتجاع حاکم ومبتنی بر تامین منافع زحمتکشان و مردمان ملیتها واقلیت های ملی سراسر کشور. تفرقه وتشتت شدیدا خصومت آمیزمیان مرتجعین حاکم بمثابه عامل عمده ودرجه اول جنگ های ارتجاعی جاری ودوام وگسترش این جنگ ها، که مردمان ملیت ها واقلیت های ملی مختلف کشور را بطرف مرگ و نابودی و کشور را بسوی ویرانی و فروپاشی کامل سوق می دهد ، خود در کلیتش یکی از آماج های مبارزه انقلابی است. مبارزه انقلابی در ضدیت فعال علیه کل جریان جنگ های ارتجاعی جاری می تواند معنی و مفهوم حقیقی**

**خود را بیابد. جهت گیری های مبتنی بر تمایلات کور ملیتی ویا توهمات سیاسی به نفع این و یا آن جناح ارتجاعی درگیر، در هر سطح و سویه ای که مطرح شود به همان پیمانه مفهوم مبارزه انقلابی را مخدوش نموده و حرکتش را به انحراف می کشاند.**

**اشکال متعدد و گوناگون مبارزه انقلابی درتمام مراحل این مبارزه دارای یک محور اساسی بوده و بطور مستقیم ویا غیر مستقیم باید درخدمت آن قرار داشته باشد. این محور اساسی مبارزه انقلابی عبارت است از جنگ دراز مدت توده ای . ما دامی که جنگ تود ها بر پا بوده و جریان داشته باشد ، باید تمامی اشکال مبارزات انقلابی در خدمت پیشرفت و گسترش آن قرار داشته باشد و مادامی که برای برپائی و پیشبرد آن تدارک دیده می شود، باید تمامی اشکال مبارزه در خدمت کار تدارکی جنگ مذکور به پیش برده شود .**

**مادرحال حاضردرمرحله مبارزه تدارکی برای برپائی و پیشبرد جنگ انقلابی توده ئی قرار داریم. این مبارزه تدارکی که هم اکنون محور اساسی مبارزه انقلابی درکشور را تشکیل می دهد ، یک جریان متضاد علیه جنگ های ارتجاعی جاری درکشور محسوب می گردد وقبل از هرچیز دیگری مفهوم حقیقی خود را در ضدیت علیه کلیت این جنگها نشان می دهد . باید به صورت قطع و یقین اعلام کرد که تدارک دهندگان جنگ توده ای طولانی از هیچ زاویه ای و درهیچ سطح و سویه ای در جنگ های جاری ارتجاعی شریک نیستند ودرهیچ گوشه ای ازین " تخت پرخون" جاو مکانی ندارند. مخدوش ساختن این شرط درواقع مخدوش ساختن تفاوت اساسی و بنیادی میان جنگ های ارتجاعی جاری و جنگ انقلابی مردمی ای است که برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین درکشور اهمیت حیاتی دارد و ما خواهان برپائی و پیشبرد موفقیت آمیز آن هستیم .**

**پیشبرد مبارزه انقلابی مستلزم درفش مبارزه مستقل ، به شیوه خود جنگیدن وبه شیوه خود برای برپائی و پیشبرد چنین جنگی تدارک دیدن می باشد. دردیباچه مرامنامه حزب کمونیست می خوانیم:**

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درفش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی کشور درخون خفته ما و یگانه درفش تا به آخر انقلابی درافغانستان است . کمونیست های انقلابی درکشور فقط وفقط با رزمیدن زیراین درفش سترگ است که می توانندوظایف و مسئولیت های شانرا درقبال انقلابی جهانی و انقلاب افغانستان به نحو اصولی و شایسته ای اداء نمایند.

واضح است که درفش مبارزاتی مستقل پرولتری چیزی برای پنهان نگه داشتن نیست ، بلکه برای برافراشتن درسنگر مبارزات است . آنگاهی که جنگ خلق بر پا باشد و قوت و قدرت سیاسی منطقوی در کشور به کف آمده باشد. به یقین می توان درفش مبارزاتی مستقل پرولتری را در ابعاد حقیقی آن برافراشته داشت ، یعنی توان تطبیق اهداف سیاسی ، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مندرج درمرامنامه حزب را عملا بدست آورد و بطرف کسب قدرت سیاسی سرتاسری حرکت نمود . ولی این گفته هرگز بدین معنی نیست – ونباید باشد- که در مرحله مبارزاتی فعلی یعنی مرحله تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ انقلابی مردمی داشتن درفش مستقل مبارزاتی اهمیت اساسی و حیاتی ندارد . حزب ما مداوما و قاطعانه اعلام کرده است که بدون تکیه اساسی بر درفش مستقل انقلابی هرگز نمی توان انحصار نظامی و درنتیجه انحصار قدرت سیاسی نیروهای ارتجاعی در کشور را شکستاند و قطب انقلاب را بمثابه یک قوت و قدرت موثر درصحنه جامعه مطرح نموده و در ادامه مبارزه بطرف سرنگونی سر تاسری ارتجاع به پیش رفت .

گفتیم که انقلابیون درهیچ سطح و سویه ای و از هیچ زاویه ای درجنگ های جاری ارتجاعی شریک نیستند ودر هیچ گوشه ای ازین " تخت پرخون " جا ومکانی ندارند. این شرط یک شرط بلا انصراف اولیه برای حرکت کردن درراستای مبارزه انقلابی مستقل در شرایط فعلی است ، اما یگانه شرط نیست . درواقع بدون دخالت گری فعال دراوضاع و تلاش پیگیر برای تاثیر گذاری بر آن، نه پایه های قطب انقلاب تحکیم خواهد یافت ونه نفوذ آن گسترش پیدا خواهد نمود، تا بتوان صلاحیت برپائی عملی جنگ انقلابی رابدست

آورد. پس باید قبل ازهرچیزی درمخالفت ومبارزه علیه جنگ های ارتجاعی جاری قاطعانه و پیگیر حرکت کرد و ازهیچ زاویه ای درین مبارزه تزلزل و نوسان وسستی از خود نشان نداد . باید تلاش مداوم به خرج داد که نارضایتی های وسیع و پردامنه ولی غیر فعال و فاقد دورنمای سیاسی روشن توده های مردم از جنگ های ارتجاعی جاری و نیروهای عامل و حامل آنها ، به یک جنبش مبارزاتی فعال منطبق بر منافع شان مبدل شود. این چنین تلاشی باید بصورت قاطع و روشن هم در سطح تبلیغ و ترویج به عمل آیدو هم در سطح فعالیت های مبارزاتی سیاسی و عملی به پیش برده شود .

ازجانب دیگر باید صحنه جامعه را به صورت همه جانبه درنظر گرفت وتمامی تضاد های آنرا ، بویژه تمامی تضاد های اصلی آنرا مورد توجه قرار داد . دریک چنین صحنه دارای تضاد های گوناگون ، تکیه بر درفش مستقل مبارزاتی به این معنی است که ما از طریق مطرح کردن و عملی نمودن برنامه های مان برای جامعه ، هویت خود را از سایر نیروهای طبقاتی متمایز می کنیم. یقینا برنامه های ما پتانسیل زیادی برای پذیرش و ایجاد تحرک مبارزاتی در میان توده ها دارد. زیرا که این برنامه ها خواسته ها و منافع آنها را بصورت فشرده و متمرکز بیان میکند . به همین جهت گرچه نیروی متشکل قطب انقلاب درحال حاضر ضعیف است اما ازآنجای که نیروهای طبقاتی ایکه پایه اجتماعی مبارزه انقلابی هستند ، قوی اند از کوچک به بزرگ واز ضعیف به قوی تبدیل شدن امکان پذیر است .

دررابطه با مطرح نمودن وعملی کردن برنامه ها، باید توجه داشت که این برنامه ها تبارز مشخص داشته باشند . باید با تحلیل مشخص از شرایط مشخص ، شعارها وبرنامه های مبارزاتی مقطعی به میدان آورده و مبارزه به دورآن ها را سازمان داد . این شعار ها و برنامه هاباید درهروضعیت خاص منافع و خواست های توده ها را بصورت مشخص نمایندگی نماید وبه این ترتیب بخشی از برنامه های انقلاب را شامل شود . به عبارت دیگر ، درمرحله فعلی مبارزاتی که نمی توانیم برنامه های مانرا بصورت همه جانبه ودرابعاد مختلف آن به مرحله عمل و تطبیق قرار دهیم باید سعی نمائیم که حد اقل

جوانبی ازآنرا فعالانه به صحنه بیاوریم و مبارزه حول آنها را سازمان دهیم . ما با طرح نمودن یک سلسله شعار های ملی – دموکراتیک مانند مخالفت و مبارزه علیه جنگ های ارتجاعی جاری و وحشی گری های نیروهای درگیر، مبارزه علیه دست اندازی ها ومداخلات مرتجعین خارجی و امپریالیست ها درافغانستان ، طرح خواست ها و حقوق اساسی طبقات مختلف و مردم درعرصه های سیاسی و اقتصادی ، فرهنگی واجتماعی ،حقوق ملیت های تحت ستم ، حقوق زنان و ... وبا برانگیختن و سازمان دادن خود توده ها برای مبارزه حول آنها ، می توانیم هویت خود را درنزد توده های مردم ازنیروهای ارتجاعی مختلف متمایز نمائیم . ازین طریق است که هویت برنامه ای ما برای توده های مردم روشن می شود وآنها شناخت درستی از ما حاصل می نمایند. البته واضح است که این شناخت در مرحله قبل ازآغاز جنگ خلق یک شناخت محدود است ونه همه جانبه ، اما همین شناخت محدوداست که پایه شناخت همه جانبه آینده را تشکیل می دهد ودرکلیت خود می تواند زمینه ساز عبور موفقانه از مرحله تدارکی باشد .

قدرمسلم است که طرح شعارها و مبارزات فوق الذکر وحرکت برمبنای آنها باید درخدمت گذار هرچه سریعتر واصولی تر ازمرحله تدارک و داخل شدن به مرحله آغاز و پیشبرد عملی جنگ انقلابی قرار داشته باشد، زیراکه تنها با پیشبرد جنگ انقلابی توده ای است که می توان برنامه انقلاب را بصورت همه جانبه عملا پیاده نمود . به عبارت دیگر با پیشبرد جنگ خلق است که می توان درفش مبارزاتی مستقل انقلابی را بصورت همه جانبه برافراشت و استقلالیت مبارزات انقلابی را درابعاد گوناگون آن تامین نمود .

فرصت های بیشماری برای ادامه و پیشبرد مبارزات انقلابی وجود دارد . با درس گیری از تجارب منفی وبار بار بی توجهی و کم توجهی به درفش مستقل مبارزات انقلابی ، وبا تکیه اساسی برچنین درفشی می توان – وباید – مسیر پرپیچ وخم و پرفراز ونشیب کار وپیکارانقلابی را موفقانه پیمود و به سوی قله های رفیع تر و رفیع تر فتح و ظفر انقلابی به پیش رفت .

***

# ديپلماسي جنگي

ششمین سال وقوع فاجعه " انقلاب اسلامی " درحال تکمیل است. حاکمیت اسلامی ها که ازلحاظ ایدیالوژیک با تفاسیروتاویلات گوناگون باند های مختلف تئوکرات ازاسلام وازلحاظ سیاسی بابرنامه ها یا بی برنامگی های سیاسی شدیدا متناقض این باند ها رقم خورده است، درپیوند با منافع و سیاست های حامیان ارتجاعی وامپریالیستی خارجی شان، درطول شش سال گذشته عامل وحامل جنگ های خونین ارتجاعی و خانه خراب کنی بوده است که هنوز نمی توان نقطه پایان آنرا درآینده معین و مشخص نمود .

با شکست دومین تلاش بزرگ " طالبان " برای تصرف مزار شریف ، تحرک آنها برای سرتاسری ساختن حاکمیت شان ازطریق نظامی تقلیل یافت . تا باردیگر در فرصت مقتضی به جنب وجوش درآید . این حالت هم باعث تقویت دسته بندی های درونی خود " طالبان" گردیدو هم باعث تفرقه وتشتت بیشتر و فزونتر مرتجعین مخالف شان در " جبهه نجات اسلامی " برجسته ترین بخش پروسه مذکور عبارت است از درگیر شدن خونین حزب وحدت اسلامی وجنبش ملی – اسلامی بر سربندر حیرتان وشهر مزارشریف . قبل برین ، نظامیان این دودارودسته تقریبا هیچگاهی باهم برخورد خونین نداشته اند، بلکه برعکس دوستی نزدیکی میان آنها برقرار بود. حزب وحدت اسلامی نه تنها دربرگشت دوستم به افغانستان بطور فعالی ویرایاری رساند، بلکه در حرکت های بعدی برای ازمیدان بدرکردن کامل" مالک " نیز تاحد معینی کمکش نمود . جنگ حیرتان و مزارشریف برخورد وتصادم کوچکی نبود، بلکه درگیری نظامی بزرگی بود که باعث کشته شدن زخمی گشتن و به اسارت درآمدن چند هزارنفرازنیروهای دوطرف درگیر گردید. باوقوع این درگیری ، مناسبات دوستانه " نمونه وار" ای دو دارو دسته پایان یافت و اکنون هرچهار باند اصلی حاکم برکشور، درسطوح و درجات مختلفی با هم متحارب و متخاصم هستند . گرچه تا هنوز صف بندی میان " طالبان " از یکطرف و سه نیروی اصلی در " جبهه نجات اسلامی " از سوی دیگر،همچنان صف بندی اصلی میان این باند ها را

تشکیل می دهد . اما حسب قاعده معمول شش سال گذشته پیدایش گرایشات جدیدی برای یک صف بندی تازه نمی تواند دورازامکان باشد .

نارضایتی درمناطق پشتون نشین نسبت به طالبان رو به فزونی است . این حالت باعث تشویق پیکره های سیاسی نیم نفس دارای سوابق فعالیت درین مناطق برای نفس کشیدن مجدد وعرض وجود دوباره خواهد شد و وظایف مسعود را برای سرپا نگه داشتن این بی رمق ها ، ولو ازراه تنفس مصنوعی ، بیشتر و وسیعتر خواهد کرد . از این گذشته ، حتی " استاد" خلیلی نیز میزبان " قاری بابا" ی غزنی است و امیدوار استکه با دردست داشتن این سپاه سالار بی سپاه ، راه ورود مجددی به شهر فروخته شده ازدست رفته ، برای نیروهایش بیابد.

ازجانب دیگر، به نظر می رسد که سیاست " نصریگری " حزب وحدت اسلامی خلیلی ، یک باردیگر ، هزاره جات را بکام جنگ های خونین داخلی میان خودهزاره ها فرو می برد ، تفرقه میان دوجناح دوستم ومالک درجنبش ملی – اسلامی – علیرغم بیرون رفتن فعلی مالک ازمیدان – ادامه یافته و به نظرالتیام ناپذیر می خورد ، صف بندی های گوناگون میان نیروهای ربانی – مسعود به اشکال و صور مختلف و گاهگاهی جنگی و خونین همچنان دوام دراد و هیچ نشانه ای برای تقلیل آن به مشاهده نمی رسد . این حالت باعث کشانده شدن افراد وگروپ های ازدرون مناطق تحت تصرف این نیروها بسوی " طالبان " خواهد شد .

این وضعیت باعث تقویت بافت غیرپشتونی " طالبان " وبافت پشتونی اپوزیسیون ارتجاعی مخالف آنها ، حد اقل ازلحاظ کمی ، خواهد شد و چنانچه ادامه یابد، می تواند عوامل بهم خوردن صف بندی کنونی میان مرتجعین اسلامی درقالب پشتونها و غیر پشتونها را ، در سطوح و درجات مختلف ، فراهم سازد و زمنیه را برای یک صف بندی ارتجاعی دیگری مهیا سازد. البته تا زمانیکه کابل در تصرف " طالبان " باقی بماند، احتمال صف بندی مجدد میان مرتجعین بصورت کامل آن متصورنیست و درغیر آن این

**احتمال تقویت خواهد شد و با خوانائی نشان دادن عوامل خارجی با عوامل داخلی ، احتمال تجدید صف بندی افزایش خواهد یافت .**

**امکان حل منازعه میان مرتجعین تئوکرات ازراه مسالمت آمیز وبه اصطلاح سیاسی کماکان فوق العاده ضعیف و بسیار دورازامکان است . " امارت اسلامی" به چیزی کمتراز " بیعت " مخالفین راضی نیست درحالیکه آنها " حق وحقوق" می خواهند و خواهان دریافت سهم شان از" خوان یغمای" کشوردرخون خفته اند واز غنایم جهادی شاه به هیچ وجهی نمی توانند درگذرند .**

**فعالیت های دیپلماتیکی که اخیرا آغاز شده و با هدف تنظیم مذاکرات مستقیم میان دوطرف متخاصم، پیش برده می شود ، درشرایط فعلی نمی تواند ره بجائی ببرد . البته در حال حاضر هردوطرف نیازمند اند که به مذاکرات با هم تن دردهند ، ولی این مذاکرات نه بستری برای حل منازعات به صورت صلح آمیز بلکه محملی برای دیپلماتیک ساختن دستآورد های نظامی خواهد بود، یعنی موفقیت و عدم موفقیت هردوطرف میز مذاکره ، مستقیما به پیروی ها وشکست های شان درمیدان جنگ مربوط خواهد بود و قویا احتمال دارد که خود به زمینه ای برای افزایش زدوخوردهادرآینده نه چندان دور مبدل گردد .**

**تاجای که مربوط به دوجناح شامل در " جبهه نجات اسلامی " یعنی حزب وحدت اسلامی وجنبش ملی – اسلامی می شود، آنها همیشه خواهان مذاکره و سازش اند تا ازین طریق سهم شانرا دراقتداربدست آورند . این دونهاد ادعاهای سرتاسری ندارند و برای دریافت سهم شان ، مداوما خواهان معامله وسازش باهرکه میسر شود ، بوده اند ، هستند وخواهند بود. ولی حتی دیپلماسی سازش ومعامله این دونهاد نیز برپایه چگونگی و ضعیت درمیدان جنگ پیش برده می شود . جنگی که دفاع از مناطق تحت کنترل شانرا دربر می گیرد ، چرا که نه خواست شان ازآن محدوده فراتر می رود و نه هم توان شان . ناگفته پیدا است که منظور ازدفاع ازمناطق تحت کنترل ، درشرایط فعلی دفاع درمقابل " طالبان " است و نه دفاع بصورت عام .**

جناح ربانی – مسعود ، برای بهره برداری از نارضائیت های بوجود آمده درمناطق تحت کنترل " طالبان " انتظار می کشد . این جناح می خواهد برای حرکت ها نظامی بعدی وقت بخرد وزمینه فراهم سازد ودر عین حال برای مقبول ساختن به اصطلاح دولتش درنزد مرتجعین خارجی وامپریالیست ها درعرصه دیپلوماتیک مساعدت های بوجود آورد . باند ربانی – مسعود ازهمان ابتدای وقوع فاجعه هشت ثور تا حال ، تحرکات نظامی درقبال مخالفینش را توام با مذاکره با آنها پیش برده وبصورت مداوم کوشیده است که دستاوردها ونیازمندی های نظامی را درروی میز مذاکرات ترجمه دیپلماتیک نماید.

ازجانب دیگر به نظر می رسد که طالبان دیگر باید پالیسی یک جانبه تصفیه صرف نظامی مخالفان شانرا کنار بگذارند و درسطح دیپلماتیک ومذاکرات نیز باید علیه آنها جبهه ای باز نمایند . این دیپلماسی جنگی روی علل وعوامل ذیل ، ضرورت وجودی می یابد :

1 – ماشین جنگی " طالبان " بعد از شکست دو حرکت بزرگ برای تصرف مزار ، به شدت صدمه دیده و شدیدا نیازمند ترمیم خرابی هایش می باشد . سربازگیری برای پرنمودن مجدد سنگرها ، ازداخل کشور و همچنان از پاکستان – درمیان مهاجرین ونیز درمیان به اصطلاح داوطلبین پاکستانی – به کندی پیش می رود .

2 – امارت اسلامی " طالبان" علیرغم در کنترل داشتن بیشتر قلمرو کشور نسبت به مخالفین و همچنان دردست داشتن مرکز تا حال به غیر از پاکستان وسعودی و شیخ نشین های خلیج توسط هیچ کشور خارجی دیگری به رسمیت شناخته نشده است وبرعلاوه قادر نگردیده است که چوکی های نمایندگی افغانستان را درموسسه ملل متحد تصاحب نماید .این عدم موفقیت دیپلوماتیک توام با معروفیت جنگ افروزی، طالبان را وادار می سازد که درساحه دیپلوماتیک نیز به ابتکاراتی متوصل شوند وبرای کسب وجهه تلاش نمایند .

3 – پیشبرد مذاکرات بر محورحفظ فشارهای نظامی برمخالفین ، می تواند از لحاظ ایجاد تفرقه میان مخالفین ، برای طالبان مفید وسودمند باشد .

**4 – حامیان خارجی طالبان می خواهند خود را طرفدار صلح نشان دهند وظاهرا آنها را زیر فشار قرار داده اند که با طرف مقابل شان وارد مذاکره و گفتگو شوند .**

**به این ترتیب فعالیت های دیپلوماتیک آغاز شده که حلقات معینی از آن استقبال بعمل آورده و نوید دهنده صلح وانمود می کنند هیچ چیزی نیست مگرعمدتا انعکاس دهند حالت ووضعیت طرفین جنگ در میدان محاربه و ضرورت ها و نیازمندی های بعدی آن .**

**به همین جهت است که هیچ یک ازطرفین جنگ حتی برای یک لحظه نیز تکیه اساسی بر فعالیت های نظامی شانرا به فراموشی نمی سپارند و به شدت می کوشند که قوت های نظامی شانرا تقویت نمایند . درواقع آنچه جنبه اساسی فعالیت های هردو طرف را تشکیل می دهد کار های دیپلوماتیک نیست بلکه کسب آمادگی برای عملیات نظامی بعدی است.**

**تخفیف نسبی زد وخوردها بمثابه روزهای استراحت قوت های دو طرف به زودی به پایان خواهد رسید وباردیگر دیپلوماسی جنگی اسلامی ها مفهوم حقیقی خودرا درمیدان جنگ بیان خواهدکرد .**

***

## کارگریزم دروغین

**اخیرا کتابی تحت عنوان " ضرورت حضور کمونیزم درافغانستان " توسط " حزب کمونیست کارگری ایران " منتشر شده است . مطالب مندرج درین کتاب خلاصه ای ازمباحثات یک سیمینار است که توسط " دفتر افغانستان حزب کمونیست کارگری ایران " درماه آگست سال 96 درآلمان برگزار شده بود. " دفتر افغانستان حزب کمونیست کارگری ایران " درسال 1994 توسط حزب مذکوردراروپا ساخته شد تاگویا برای ایجاد یک حزب کمونیست کارگری درافغانستان برنامه ریزی وکارنماید. مهمترین کاریرا که این " دفتر" درطی چهار سال گذشته انجام داده است ، تدویر همین سیمینار بوده است. گفته می شود که حزب کمونیست کارگری ایران قصد دارد کاراین سیمینار را ادامه دهد**

**و نشست های دیگری ازینگونه بازهم برگزار نماید وشاید هم نشست دیگری- از قرار اطلاع درسویدن – برگزارکرده باشد .**

**بهرحال مباحثات ما با " حزب کمونیست کارگری ایران " ودنباله روان افغانستانی آن بسیار وسیع وگسترده است وحال که این حزب بطور مشخص دررابطه با مسایل مربوط هب افغانستان وارد مباحثه آشکار وصریح گردیده است ، ما ازین امر استقبال می نمائیم . اما انتظار نداریم که جریان این مباحثات مثل جریان مباحثات رفقای " اتحادیه کمونیست های ایران " با حزب مذکور پیش برود. درطول چند سال گذشته هر قدریکه رفقای "اتحادیه کمونیست های ایران " مواضع و عملکردهای " حزب کمونیست کارگری ایران" را ، چه در مسایل عام تیوریک – سیاسی وچه درمسایل خاص ایران ، مورد نقد و بررسی قرار داده اند حزب مذکور سکوت پیشه کرده و چنان وانمود کرده است که چنان بحث ها ونقد های اصلا وجودنداشته است و وجود ندارد . نادیده گرفتن و نادیده انگاشتن حتی آفتاب را نیز می توان با گذاشتن دو انگشت بالای هر دوچشم درعمل پیاده نمود!! نویسندگان " ضرورت حضور کمونیزم درافغانستان" با این چنین تاکتیک درخشانی ، حتی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به هیچ گرفته و گویا به حساب نیاورده اند !! آنها به نحو بسیار حق بجانبی درمقابل حملات ضد کمونیستی امپریالیست ها ودرمقابل هیاهوی میان تهی " مرگ کمونیزم " ، تشکیل دو " حزب کمونیست کارگری " درایران ودر عراق را علم کرده اند ، تا گویا بطلان تبلیغ ها وسروصداهای دروغین مذکوررا ثابت کنند !! ولی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در دو کشور پرو ونیپال جنگ خلق را به پیش می برد و درچندین کشور دیگر درحال زمینه سازی وتدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق قرار دارد ، همانند آفتاب بادوانگشت پنهان ساخته شده نمی تواند . گرچه اینگونه نادیده گرفتن یک واقعیت و حقیقت مسلم جهان امروز بصورت بسیار متقلبانه و مزورانه چهره دروغین و ماهیت کاذب " کمونیزم کارگری" راازهمان**

ابتدا برملا می سازد اما مادامن بحث را کوتاه نمی بریم وآنرا بطور مفصلی به پیش خواهیم برد.

برای اینکه مباحثات مانرا با " حزب کمونیست کارگری ایران" بطور روشن وصریح و بدون ابهام به پیش بریم ناگزیریم این مباحثات را به بخش های مختلف تقسیم کنیم . بهتر آن است که درین مباحثات از مسایل مشخص شروع نمائیم و بعد بطرف مسایل عام برویم . برای اینکه این مباحثات زیاد طویل نشود کوشش خواهد شد که اززیاده گوئی ها وپرداختن به جزئیات غیر لازمی اجتناب شود ومسایل مورد مناقشه مستقیما نشانی شده ومورد جر وبحث قرار بگیرد.

## مرزبندي با " پوپولیزم " در افغانستان

درمبحثی تحت عنوان " یک ارزیابی تئوریک تاریخی از چپ افغانستان " که صفحات 35 – 60 کتاب " ضرورت حضورکمونیزم درافغانستان " را در بر می گیرد ، چهار نکته اساسی به عنوان نکات اساسی مورد اختلاف میان " کمونیزم کارگری " و " چپ پوپولیست " یا " چپ اپوزیسیون" مورد تاکید قرار گرفته است . نویسنده با بیان کننده این صحت ( بصیرزیار) گرچه ایرانی نیست ویک فرد افغانستانی الاصل است ،اما ازآنجای که عضو حزب کمونیست کارگری ایران است می توان نظریاتش را ، نظریات حزب مذکور به حساب آورد . " بصیر زیار" نکات مذکوررا بگونه ذیل نشانی نموده است :

" ... نقد و تبیین ما ازین جریان درخطوط کلی اش همان کاریست که رفقای ما درچندین سال قبل یعنی در دورانی که پوپولیزم در جنبش چپ ایران ازنفوذ و جایگاه قابل توجه برخوردار بود ، انجام دادند . من درینجا می خواهم بحثم دررابطه باچپ پوپولیست افغانستان را در چارنکته اساسی ، که اختلاف ما با همه سازمان ها و عناصر این جریان را بیان می کند ، خلاصه کنم .

" 1 – خصلت جامعه افغانستان – درین زمینه چپ اپوزیسیون یاسوسیالیست های خلقی تا هنوز معتقدند که افغانستان یک جامعه نیمه مستعمره ونیمه فیودال است ودراین

مسئله همه جناح های این طیف ازراست ترین آنها نظیر سازمان رهائی تا چپ ترین جناح یعنی حزب کمونیست افغانستان مشابه فکر می کنند .

" 2 – مقوله بورژوازی ملی و مترقی درنگرش وتحلیل آنان کم وبیش به قوت خود باقی است . علیرغم اینکه درافغانستان طی این چند سال هیچگونه نشانی از بورژوازی ملی با مشخصاتیکه آنان بر می شمارند وجودخارجی ندارد اما تمام اینان درنوشته ها و تحلیل های خود این موجود خیالی را پیش فرض گرفته اند و بناحق این یا آن سازمان و فرد را نماینده و سخنگوی این قشر یا طبقه اجتماعی معرفی می کنند .

" 3 – نکته سه دربحث من نگرش اکونومیستی و رفرمیستی این چپ است . این قضیه البته خاص چپ اپوزیسیون نیست . بخش وسیعی از چپ افغانستان از جمله بقایای حزب دموکراتیک خلق نیز باین مرض مبتلا اند و این یک نگرش غالب را درچپ افغانستان درشرایط موجود تشکیل می دهد . نمونه های این نگرش را درمواضع ومطالبات آنان همه روزه شاهدیم . همینکه بخش وسیع عناصر و گروه های چپ افغانستان حاضر نیستند ماهیت مذهب واحزاب مذهبی را بطور واقعی افشاء کنند وبه نحوی خود به مدافعین مذهب تبدیل شده اند ویا مایل نیستند از برابری کامل حقوق زن ومرد بطور صریح حرف بزنند ومبلغین ومدافعین این اصل دراوضاع جاری باشند ودهها نمونه دیگر، همه ازین نگرش انحرافی آنان مایه می گیرد . چون آنان معتقد اند که تغییرات باید به تدریج صورت بگیرد ، نمیشود با مذهب به یکباره در افتاد، چون توده های افغانستانی مذهبی اند وهمچنین معتقد اند که ممکن نیست از برابری کامل زن ومرد درتمام عرصه ها حرف زد و یا خواهان یک دولت سکولار ومنتخب مردم شد ، ازآنجای که جامعه افغانستان ازلحاظ اقتصادی کشور عقبمانده است و اقتصاد پایه سیاست است ودرنتیجه به مدافعین رفرم های دم بریده تبدیل می شوند ."

" 4 – نکته آخر که می خواهم به آن بپردازم جنبش مسلحانه ومواضع وانحرافات سازمان های چپ دراین جنبش است . تحت این عنوان درضمن اینکه می خواهم صحبت هایم را

**بطورعمده برانحرافات چپ اپوزیسیون متمرکز کنم اما دراشارات کوتاه به چپ درقدرت نیز خواهم پرداخت." ( صفحات 37 – 38 کتاب مذکور)**

**قبل ازهمه لازم است این نکته را روشن سازیم که ما درتمامی بخش های نوشته حاضر مواضع ودیدگاه های حزب کمونیست افغانستان را درمقابل مواضع ودیدگاه های " کمونیزم کارگری" قرار خواهیم داد ونه به اصطلاح دیدگاه های مشترک تمامی بخش های " اپوزیسیون چپ " را. تقسیم بندی ای که " کمونیست های کارگری " ازهمان ابتدای بحث شان بوجود می آورند و فی المثل سازمان رهائی و حزب کمونیست را دریک ردیف قرار میدهند وهمه را بنام پوپولیست یا سوسیالیست های خلقی مسمی می نمایند و بعد خود شانرا درمقابل تمامی آنها قراربنام یگانه طرف کمونیست راستین قرار می دهند ، یک تقسیم بندی جعل سازانه وتقلبی است . ما درمباحث جاری نشان خواهیم داد که اکونومیزم سخت جان سازمان رهائی درقالب " کمونیزم کارگری" بصیرزیار، صرفا شکل راست خود را به یک شکل " چپ " مبدل نموده واز این لحاظ ، نه بعنوان یک الترناتیف کمونیستی راستین درتقابل با مواضع سازمان رهائی، بلکه بعنوان یک بدیل اکونومیستی دیگر، موازی وهمسو با مواضع سازمان مذکور قرار دارد .**

**1 – درمورد خصلت جامعه افغانستان**

**درین مورد " بصیرزیار" به رد خصلت نیمه مستعمره – نیمه فیودالی جامعه افغانستان پرداخته واین جامعه را یک جامعه سرمایه داری می خواند . مطالبی که دراثبات سرمایه داری بودن جامعه افغانستان توسط وی مطرح گردیده است ، درواقع شامل سه بخش است: بخش اول تشریح مواضع ودیدگاه های " چپ اپوزیسیون" درمورد حالت نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی جامعه افغانستان ، بخش دوم توضیح شناخت این چپ از سرمایه داری وبخش سوم تشریح دلایل مبنی بر سرمایه داری بودن جامعه افغانستان. هرسه بخش مذکور را به ترتیب مورد دقت وارزیابی قرار می دهیم.**

**درتشریح مواضع " سازمان های چپ اپوزیسیون " مبنی بر نیمه مستعمره - نیمه فیودالی دانستن جامعه افغانستان درصفحه ( 38 ) کتاب مذکور گفته می شود :**

**" ... تمام سازمان های چپ اپوزیسیون درین نکته اتحاد نظردارند و تحلیل شان چنین است که جامعه فعلی افغانستان یک جامعه تیپیک فیودالی نیست ، یعنی در شهرهای افغانستان سرمایه داری حاکم است . یعن درشهر ها به کارگر ، سرمایه دار ، کارخانه ، بانک وغیره بر می خوریم و همین طور معتقد اند که درروستا ها نیز شرایط فرق کرده است . یعنی اقتصاد طبیعی و خودکفا از میان رفته ودردوردست ترین روستاهای افغانستان داد وستد کالا های صنعتی تعمیم یافته است . اما درضمن برین باور اند که هنوز دهقان ها توسط فیودالها استثمار می شوند و فیودالها درحیات اقتصادی وسیاسی نقش تعیین کننده دارند ودرنتیجه ادعا می کنند که درافغانستان یک شرایط تولید مختلط هم سرمایه داری و هم فیودالی حاکم است وبالاخره افغانستان را یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فیودالی می دانند .**

**سرودم بریدگی جملات فوق بوضوح آشکارو روشن است .**

**اولا – صحبت بر سرحالت نیمه مستعمره – نیمه فیودال است و نه حالت نیمه مستعمره ونیمه فیودالی . حزب کمونیست افغانستان هیچگاهی حالت نیمه مستعمراتی را ازحالت نیمه فیودالی با یک " و " اضافه ازهم جدا نمی سازد ، بلکه با گذاشتن یک خطر بر (دش) میان آنها ، هردوحالت را مرتبط با هم در یک پیوند دیالکتیکی با هم می بیند. درین موضع گیری ، نیمه فیودالیرم درپیوند ودر ارتباط با نیمه استعمار( نو استعمار یا استعمارنوین ) قررا دارد. زیراکه درعصر امپریالیزم، فیودالیزم به زائیده امپریالیزم و دنبالچه آن تبدیل می گردد وحالت مستقل خود را از دست می دهد.**

**ثانیا – مساله این نیست که درشهرهای افغانستان ، مناسبات تولیدی سرمایه داری حاکم دانسته شود. البته درشهرها، به کارگر ، سرمایه دار ، بانک و غیره بر می خوریم . اما آیا این به معنی آن است که درشهرهای افغانستان مناسبات سرمایه داری حاکم است ؟ نه**

**الزاما چنین نیست . ما مناسبات نیمه فیودالی را آن مناسباتی می دانیم که در آن اقتصاد طبیعی خود که اساسا ویران شده ولی اساس استثمار فیودالی یعنی استثمار دهاقین توسط فیودالها درآن همچنان حاکم باشد. به عبارت دیگر ، نیمه فیودالیزم، آن فیودالیزمی است که سرمایه داری - مشخصا سرمایه داری امپریالیستی عمدتا از طریق سرمایه کمپرادور- درآن به درجات مختلف نفوذ کرده ، آنرا تغییر شکل داده و به خدمت خود گرفته باشد . اما عناصر مناسبات فیودالی درمجموع درآن یک حالت مسلط داشته باشد. این حالت الزاما به این مفهوم نیست که درشهرها سرمایه داری مسلط دانسته شود و دردهات فیودالیزم . درواقع به جرئت می توان گفت که درهیچ شهری ازشهرهای افغانستان مناسبات سرمایه داری مسلط نمی باشد و البته این گفته به مفهوم نفی موجودیت مناسبات سرمایه داری درین شهرها نمی باشد. ازسوی دیگر، حالت نیمه فیودالی به این مفهوم نیزنیست که درروستا ها بصورت تمام و کمال سلطه استثمار فیودالی بر قرار است و عناصر مناسبات سرمایه داری درآنها وجود ندارد. درحالت نیمه فیودالی ، نفوذ مناسبات سرمایه داری در روستاهانیز به چشم می خورد ، نه تنها بصورت اجزا جداگانه این مناسبات ، بلکه در پاره ای ازموارد ، بصورت مناسبات سرمایه داری کامل .**

**ثالثا – این گفته غلطی است که مناسبات نیمه فیودالی را یک مناسبات مختلطی بدانیم که درآن هم سرمایه داری وهم فیودالیزم حاکم باشد . مناسبات نیمه فیودالی ، عبارت از فیودالیزم تغییر یافته توسط مناسبات سرمایه داری است ، ولی نقش مسلط ( حاکم ) رادرآن ، مناسبات فیودالی ویا به عبارت دیگر جوانب فیودالی مناسبات مذکوربازی می نماید . ومناسبات سرمایه داری درآن نقش حاکم نه بلکه نقش غیر حاکم دارد .**

**رابعا – " بصیر زیار" حتی با کنایه و با اشاره این نیز وارد این مبحث نمی گردد که چراوی ورفقایش ، حالت نیمه مستعمراتی جامعه افغانستان را ، همانند حالت نیمه فیودالی آن**

**قبول ندارند. وی صرفا به تذکر این مطلب اکتفا می نماید که " پوپولیست ها " جامعه افغانستان رانیمه مستعمره.... می دانند .**

**ارآنجای که این حضرات حالت نیمه مستعمراتی افغانستان را قبول ندارند برای شان مبارزات ضد امپریالیستی مفهوم خود را ازدست می دهد. " کمونیست های کارگری" درواقع تئوری امپریالیزم لنین را قبول ندارند تئوری ایکه درآن تقسیم شدن جهان به مشتی کشورهای سرمایه دار امپریالیست واکثریت وسیع ملل تحت ستم امپریالیزم، یک از صفات مشخصه عصرامپریالیزم وانقلابات پرولتری به حساب می آید وهمین امر اساس مبارزات ضد امپریالیستی ملل تحت ستم امپریالیزم را بوجود می آورد .**

**توضیحی که درمورد شناخت " پوپولیزم " از سرمایه داری داده می شود خیلی جالب است و معلوم نیست که " بصیرزیار" آنرا از کدام ماخذ بدست آورده است .**

**" درنگرش پوپولیستی ، سرمایه داری اساس به گونه دیگری وبا مشخصاتی ازنوع دیگر شناخته می شود . پوپولیست ها اولا سرمایه داری را معادل صنعتی شدن می دانند وآنهم درمقیاس گسترده ووسیع وبه همین قسم امکان پیاده شدن آنرا به شیوه کلاسیک یعنی مشابه پروسه ایکه دراروپا انجام پذیرفت ، فقط میسر می دانند . ازهمین رو پوپولیست ها درتحلیل شان ازسرمایه داری به گفته رفیق منصور حکمت قبل ازهمه مایلند دودکش ها کارخانه را برشمارند . وهرگاه تعداد دودکش ها کافی نباشد به راحتی به نیمه سرمایه داری بودن جامعه صحه بگزارند. " (صفحه 39 کتاب مذکور)**

**بیائید توضیح فوق را با مواضع مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درمورد شناخت ازسرمایه داری مقایسه نمائیم . درصفحات نهم ودهم مرامنامه حزب کمونیست پیرامون اقتصاد سیاسی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم را در تحلیل ازاقتصاد سرمایه داری تشکیل می دهد. سرچشمه پیدایش وعامل حیات ورشد سرمایه عبارت است ازتولید ارزش اضافی که ازطریق عملکرد مکانیزم بازار بصورت سود تحقق پیدا می کند . درتولید سرمایه داری ، سود هم آغاز تولید به شمار می رود وهم مقصد نهائی آن ، که ازهمان**

آغازاز طریق تصاحب ارزش اضافی حاصل کارجمعی کارگران و تحقق آن در بازار به دست می آید. بدین صورت ، سرمایه داری آن شیوه تولیدی است که صفت مشخصه آن کالائی شدن نیروی کارانسان می باشد .

" تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی تضاد اساسی سرمایه داری محسوب می گردد که انارشی درتولید را درخود نهفته دارد و باعث بروز بحران های متعدد سرمایه داری می شود . درجریان رشد و گسترش مداوم سرمایه که با فقر روز افزون کارگران همراه است بین سرمایه های مختلف اصطکاک بوجود می آید ورقابت میان سرمایه داران زاده می شود که درنهایت به انحصار منجر می گردد . رشد و گسترش انحصار ها درابعاد مختلف به حدی می رسد که فضای داخل سرحدات کشوری برای رشد مداوم آنها کفایت نمی کند وبه ناچار به خارج ازمرزها سرازیرشده و صدورسرمایه آغاز می گردد . امپریالیزم با صفات مشخصه خود پا بعرصه وجود می گذارد و درپهلوی استثمار کارگران کشورهای خودی به چپاول و غارت خلقها و ملل تحت ستم می پردازد. دردوران امپریالیزم ، تضاد میان تولید جمعی وتملک خصوصی ابعاد جهانی بخود می گیرد. تضاد میان امپریالیزم وخلق های تحت سلطه بوجود می آید ورقابت میان قدرت های مختلف سرمایه داری امپریالیستی درسطح جهان رشد می نماید ، کما اینکه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی بصورت روز افزون تشدید می گردد ... . "

مرامنامه حزب کمونیست افغانستان سال ها قبل دراختیار " بصیرزیار" گذاشته شده است ووی بطورقطع و یقین آنرا مطالعه کرده است. اما چگونه است که وی با مشخص ساختن حزب کمونیست افغانستان به عنوان چپ ترین جناح " سوسیالیست های خلقی " ( پوپولیست ) که معادل روسی آن همان " نارودنیک" است، مدعی میشود که :

" ... هرکه مایل است با مارکس شروع کند وازدیدگاه کارگری و کمونیستی به قضایا نگاه کند متوجه خواهد شد که آنچه را مارکس نشانه سرمایه داری شدن یک جامعه می داند غیر ازین چیزها است که پوپولیست های ماازآن می فهمند. " !!

**حالا ببینیم که " کمونیست کارگری " و مارکس شناس یگانه، درموردشناخت ازسرمایه داری چگونه با مارکس شروع می نمایند وچگونه از دید گاه کارگری وکمونیستی به قضیه نگاه می کند؟**

**" مارکس قبل ازهمه شرط لازم درسرمایه دانستن یک جامعه را در این می بیند که آیا نیروی کار درمقیاس وسیع درجامعه مورد نظر به کالاتبدیل شده است یا نه ؟ تبدیل شدن نیروی کار به کالا در مقیاس وسیع در یک جامعه از اساسی ترین مشخصات سرمایه داری است وهمین مشخصه است که به اعتبار آن پروسه تولید ارزش اضافه تحقق می یابد و همین مشخصه است که پول ووسایل تولید به سرمایه تبدیل می شود . " ( صفحه 39 و صفحه 40 کتاب مذکور )**

**لب ولباب تحقق شرط فوق الذکر درجامعه افغانستان که به اعتبار آن سرمایه داری دانسته می شود، درصفحات 42 و 43 کتاب ، به گونه ذیل مورد توضیح قرار گرفته است .**

**یکی ازعواقب اجتماعی کودتای 7 ثور تشدید پروسه بی خانمانی هرچه بیشتر روستائیان و تولید کنندگان کوچک بود . فرمان شماره 8 ( رفرم ارضی ) و شورش های مسلحانه درنواحی وسیع کشور پروسه خلع ید از تولید کنندگان مستقیم بویژه دهاقین را تشدید نمود . بخش عمده از اینان ، که جز بازوان خود امکانی برای کار وبقاء نداشتند ، به بیرون از مرزها رو آوردند و بخشی از لاعلاجی عازم شهر ها شدند .درحال حاضر حدود سه میلیون کارگر افغانستانی در پاکستان و ایران کار وزندگی می کند .به همین قسم در داخل افغانستان، علیرغم جنگ وبی ثباتی درشهرهای مختلف از جمله مزار، قندهار وهرات هزاران نفر فقط از طریق فروش نیروی کار خود شب وروز می گذرانند. همه این شواهد حاکی ازین است که پروسه تبدیل شدن نیروی کار به کالا در مقیاس وسیع در افغانستان تحقق یافته است . ونیز بخش قابل توجه جمعیت که هنوز در روستا های افغانستان زندگی می کنند نه از سرآن است که بند فیودالی این عده را درروستا وجهت**

**کار برروی زمین مالکان ارضی واداشته است . به نظر من بندرت در روستاهای افغانستان می توان خانواده ایرا سراغ نمود که یکی ازاعضای آن درخارج ازروستاها ویا درخارج ازافغانستان بویژه درایران وپاکستان به کار اشتغال نداشته باشد . چه درغیر این صورت تامین حد اقل نیازمندی های زندگی برای اکثریت خانواده های مقیم افغانستان درشرایط حاضر ممکن نیست . با درنظر داشتن این واقعیت می توان نتیجه گرفت که اکثریت ساکنین دهات افغانستان درواقعیت امر حیثیت ارتش ذخیره کار را دارند که هروقت سرمایه بخواهد می تواند مورد بهره برداری قرار دهد وهیچگونه موانع فیودالی دربرابر رشد سرمایه از چندین سال قبل بدین سو وجود ندارد . رشد اندک کمیت کارگران دراوضاع متعارف ( شرایط غیر جنگی ) و کمبود مراکز کارگری نه بعلت موانع فیودالی در برابررشد سرمایه بلکه محصول آن است که سرمایه درین ساحه جغرافیائی کمترتمرکزیافته است و کمیت سرمایه بنابر عوامل متعدد تاکنون درحدی نبوده است که این نیروی کار وسیع وارزان موجوددرجامعه را مورد استثمار قرار دهد . باوجود این شیوه تولید درافغانستان نظیر سایرنواحی عقب مانده جهان سرمایه داری است، که درمتن تقسیم کارسرمایه جهانی واولویت آن دربهره برداری ازامکانات مناسبتر ، می توند درهمین سطح پا بگیرد. "**

**" حاکمیت مناسبات سرمایه داری دریک جامعه الزاما به معنی از میان رفت کامل مناسبات ماقبل آن نبوده و مناسبات گذشته تولیدی به شکل حاشیه ای مدتها می تواند دوام بیاورد . همانگونه که درروستاهای افغانستان ما شاهد بقایای روابط ومناسبات عقب مانده فیودالی هستیم . اما زمینداران و مالکان ده از سالها پیش بدینسو وزنه سیاسی واقتصادی خود را ، وزنه ای که از موقعیت شان در مناسبات تولیدی ناشی می گردد ، از دست داده اند و نقش معینی را که درچند دهه اخیر بازی کرده اند بطور عمده درتابعیت آنان ازارگان های اداری دولت مرکزی و درشرایط حاضر در تبانی و فرمان برداری از حاکمیت محلی احزاب اسلامی مفهوم می یابد ."**

درمطالب نقل شده فوق یک توافق نظر اجمالی میان ماو " کمونیست های کارگری " وجوددارد و آن کالائی شدن نیروی کار بصورت وسیع به عنوان صفت مشخصه تولید سرمایه داری است . درواقع اختلاف برسراین است که حزب کمونیست افغانستان، جامعه افغانستان راآنچنان جامعه ای نمی داند که درآن واقعاتبدیل شدن نیروی کاربه کالا حالت مسلط داشته باشد. درحالیکه آنها مدعی اند که بخش عمده نیروی کاردرین جامعه به کالا مبدل شده است . اما این ادعا آنچنان بی پایه و بی اساس است که مدعیان رابابد به مطالب بسیار اولیه وابتدائی اقتصاد سیاسی مارکسیسی رجود داد . باید از کالا شروع نمود.

کالا چیست ؟ کالا یک محصول کاراست که مبادله و فروخته می شود . کالا از دوعنصرارزش مصرف و ارزش مبادله ( ارزش) تشکیل می گردد. چیزی که نیروی کار روی آن مصرف شود ولی دارای ارزش مصرف نباشد ، قابل مبادله وقابل فروش نیز نبوده و فاقد ارزش مبادله خواهد بود .همچنان چیزی که دارای ارزش مصرف باشد ولی دارای ارزش مبادله نباشد کالا محسوب نمی گردد . خلاصه یک محصول کار فقط وقتی می تواند کالا محسوب گردد که هم دارای ارزش مصرف باشد وهم دارای ارزش مبادله .

نیروی کار چه موقعی می تواند کالا محسوب گردد؟ مسلما موقعی که دارای ارزش مصرف و ارزش مبادله باشد . اگر نیروی کار صرفا ارزش مصرف داشته باشد ولی دارای ارزش مبادله نباشد، یعنی توسط دارنده آن که همان تولید کننده مستقیم است ، مورد مصرف قرار بگیرد و به کس دیگری ویا چیز دیگری فروخته و مبادله نشود ، کالا محسوب نمی گردد . بطریق اولی اگر نیروی کار نه توسط دارنده آن قابل مصرف بوده وارزش مصرف پیدا نماید و نه کس دیگری به آن احتیاج داشته وآنرا خریدای نماید، نمی تواند کالا محسوب گردد .بنابرین نیروی کار موقعی به کالامبدل می گردد که بعنوان یک چیز قابل استفاده مورد مبادله قرار گرفته وخرید وفروش شود.

برای اینکه نیروی کار به کالا مبدل گردد باید نیروی کار آزاد باشد ونه نیروی کار مقید. نیروی کارآزاد آن نیروی کاری است که دارنده آن جهت فروشش بعنوان یک کالا به هیچ مانع و محدودیت فیودالی و ماقبل فیودالی پابند نبوده و ازین جهت یک انسان " آزاد " باشد . همچنان نیروی کار آزاد آن نیروی کاری است که ازتعلق و پیوند با وسایل تولید آزاد باشد ، یعنی دارنده آن فاقد هرگونه وسیله تولیدی باشد . اگر یکی از این دوشرط ویا هردوی آن تامین نباشد نیروی کار نمی تواند به کالا مبدل گردد . آن نیروی کاری که به این ویا آن مانع زیر بنائی و یا روبنائی مقید باشد ، ولو اینکه ازتعلق و پیوند با وسایل تولید آزاد هم باشد، نمی تواند کالا محسوب گردد. همچنان نیروی کاری که هنوز رابطه و پیوندش باوسایل تولیدحفظ شده باشد و دارنده آن دراین یا درآن سطح دارای وسایل تولید و ابزارکار باشد نمی توند نیروی کارآزاد تلقی گردد .مسلم است که نیروی کاری که هنوز با قیودات ویا محدودیت های فیودالی و ماقبل فیودالی مواجه بوده و پیوندش با وسایل تولید نیز قطع نشده باشد، نیز نمی تواند نیروی کار آزاد بحساب آید .

فرض کنیم گفته " کمونیست کارگری " مادر موردااینکه بخش عمده تولید کنندگان مستقیم بویژه دهاقین بعد ازکودتای هفت ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی به کشور ( مورد دوم را "کمونیست کارگری" بفراموشی سپرده است ) خلع ید شده ودرحالیکه جز بازوان شان امکانی برای بقاء وکارنداشتند ، به بیرون از مرزها روآوردند ، راست باشد و این نیز راست باشد که درحال حاضر درایران وپاکستان سه میلیون کارگرافغانستانی زندگی می کنند . آیا این موضوع می تواند این امر راثابت سازد که افغانستان یک جامعه سرمایه داری است ؟

آیا موجودیت نیروی کارآزاد ناشی ازجنگ و بی خانمانی های مربوط به آن درنزد افراد افغانستانی، درصورتیکه نتواند ارزش مصرف و ارزش مبادله در خود جامعه افغانستان و دردرون خود کشور پیدا نماید، می تواند باعث سرمایه داری شدن جامعه این کشور شود؟

**نیروی کار کارگر افغانستانی درخود افغانستان نه قابل مصرف است ونه قابل مبادله و فروش، واین قابلیت ها درایران و پاکستان بوجود می آید ، این وضعیت تولید سرمایه داری و غیر سرمایه داری رادرایران و پاکستان رونق می بخشد و نه اینکه باعث سرمایه داری شدن جامعه افغانستان گردد . حد اکثر ، درآمد ناشی ازدریافت مزد توسط کارگران افغانستانی شاغل درین دو کشور، بصورت عمده ویا غیرعمده به شکل پول ویا کالا، به افغانستان انتقال می یابد ودرحد خود باعث رونق بخشیدن بیشتر مبادلات کالائی درآن می گردد .**

**اما مساله راحتی نباید صرفا درین حد دید. درسالهای گذشته ، بخش عمده آوارگان افغانستانی در پاکستان، در کمپ های مهاجرین جابجا شده بودند . اینها به صورت عمده متکی به فروش نیروی کارشان نبودند ، بلکه متکی به دریافت جیره غذائی و غیر غذائی مقررشده درین کمپ ها بودند که سهمیه بندی آن شدیداشکل قبیلوی نیمه فیودالی داشت . به این معنی که سربراه کمپ ، که معمولا همان خان و ملک قبیله بود ، سهمیه بزرگ ، مثلا سهمیه هفتاد یا هشتاد و حتی صد و صدوپنجاه خانواده را به تنهائی دریافت می کرد. درحالیکه دهاقین و فقرای قبیله صرفا یک سهمیه در یافت می کردند . سربراه های کمپ ها نه تنها ضرورتی به فروش نیروی کارشان نداشتند بلکه زندگی اشرافی نیز می کردند . سایر مهاجرین کمپ نشین بصورت های گوناگون درداخل پاکستان در پهلوی دریافت سهمیه ای شان، دست به کار وفعالیت می زدند . یک بخش بمثابه دهاقین در زراعت وبا غداری مناطق مختلف پاکستان مصروف می شدند یک بخش درشهرهای مختلف ، دستفروشی ، دکانداری وغیره می کردند، کسانی هم در دفاتر و موسسات کمکی مربوط به مهاجرین به حیث معلم و دفتردار وغیره استخدام می شدند و یک بخش هم درشهرهای مختلف ویا مراکز کارگری بیرون از شهرها ، مثل معادن ذغال سنگ ، به کارگری می پرداختند . پناهندگان افغانستانی مقیم در شهر های مختلف پاکستان نیز موقعیت های گوناگون داشتند ، از موقعیت های کارگری گرفته تا موقعیت های اداری ،**

خرده فروشی، مغازه داری ، تجارت متوسط وگاهی بزرگ وغیره . اینان عمدتا رابطه و پیوند شانرا با داخل افغانستان ( بخصوص مناطق روستائی) حفظ کرده و برای اجرای کارهای مختلف جنگی و اقتصادی ، به افغانستان رفت وآمد می کردند .به این ترتیب بخش معینی ازین آوارگان، دارای موقعیت خالص کارگری بودند . درحالیکه بخش دیگرآن وبه یقین بخش عمده آن در چنین موقعیتی قرار نداشتند.

وضعیت آوارگان افغانستانی درایران طور دیگری بود. ازهمان ابتدای جنگ از کمپ های مهاجرین درآنجا خبری نبود وآنها به نحو عمیق تری در فعالیت های اقتصادی جامعه ایران ادغام شده بودند . بخش عمده ایشان موقعیت کارگری داشتند وبخش غیر عمده شان موقعیت های غیر کارگری . اما آنانیکه موقعیت کارگری داشتند،فقط بخش معینی ازایشان از موقعیت کارگری حالص برخوردار بودند. بخش دیگر- وبه یقین بخش عمده – از موقعیت خالص کارگری برخوردار نبودند . یک عده کارگران قصلی بودند که بعد از مدتی کاردرایران مجددا به افغانستان مراجعت می کردند ودرآنجا نیز دارای موقعیت های مختلف اجتماعی از موقعیت دهقانی گرفته تا موقعیت فیودالی بودند . یک عده ازکارگران غیر فصلی نیز پیوند شانرابا موقعیت های دهقانی وروستائی درداخل افغانستان قطع نکرده بودند و کماکان دارای موقعیت خالص کارگری نبودند.

درحال حاضر ازمیان سه میلیون آواره افغانستانی مقیم ایران و پاکستان، کسانی که دارای موقعیت کارگری هستند شاید از اکثریت برخورار باشند. البته به دلیل قطع شدن جیره غذائی و غیر غذائی مهاجرین درکمپ های پاکستان . اما بخش عمده این کارگران ، نه از قیودات و محدودیت های فیودالی و حتی ماقبل فیودالی کاملا آزاد اند و نه هم رابطه و پیوند شان با مالکیت بر وسایل تولید کاملا قطع گردیده است . این قیودات و ملکیت ها بخشا جهت مسلط و بخشا جهت غیر مسلط را در میان این کارگارن تشکیل می دهد .

بناء کارگران افغانستانی درپاکستان و ایران هنوز هم بصورت عمده دارای موقعیت های غیر خالص کارگری هستند ، موقعیتی که نشان دهنده حالت نیمه فیودالی است و نه سرمایه داری خالص. ما درینجا از سرمایه داری بودن ویا نیمه فیودالی بودن ایران و پاکستان صحبتی به عمل نمی آوریم ، تا بطور متمرکز بتوانیم روی افغانستان صحبت نمائیم .

درداخل افغانستان، درحال حاضر حتی همان مراکزکارگری محدود ومعدودی که درگذشته وجود داشتند، دیگر بصورت عمده ازمیان رفته اند وفعلاوجودندارند. اگرازچند مرکزکارگری معدود باقی مانده درسمت شمال بگذریم، باید بگوئیم که بخش عمده کارگران داخل افغانستان راکارگران بخش ترانسپورت وتجارت، یعنی دریوران، کلینران وجوالی ها تشکیل میدهند.بخش عمده این کارگران نه ازقیودات ومحدودیتهای فیودالی وماقبل فیودالی آزاداندونه همازمالکیت بروسایل تولید.

گرچه درحال حاضر قیودات ومحدودیت های فیودالی وماقبل فیودالی بصورت قوانین و مقررات رسمی موجودیت ندارند و ازمیان رفته اند، ولی غالبا عنعنات وباورهای فیودالی و قبیلوی موجوددرجامعه می تواند بصورت واقعی حیثیت چنین قوانین و مقرراتی را بازی نماید. یعنی روبنای فکری مسلط بر جامعه این نقش را برعهده می گیرد . علاوتا قیودات و محدودیت های واقعی زیر بنائی نیز وجود دارند مثلا محدودیت وحتی فقدان شرایط برای کاربرد نیروی کاردرفعالیت های سرمایه دارانه درجامعه، آنچنانکه قبلا بیان کردیم .

ازجانب دیگر سلب مالکیت از تولید کنندگان مستقیم درجامعه هنوز در مجموع حالت غیر مسلط دارد ودارای وضعیتی نیست که حاکم بر جامعه دانسته شود . بعبارت دیگر آن بخش ازنیروی کار موجود درجامعه که با مالکیت بر وسایل تولید بیگانه شده باشد ، هنوز بخش غیرعمده مجموع این نیروی کار را تشکیل می دهد و نیروی کار هنوز بصورت عمده " مقید " و " غیر آزاد" است . آن بخش از نیروی کار که ازهردو جهت آزاد محسوب

**می گردد، نیز بصورت غیر عمده درداخل کشور فعال است . بناء این بخش از نیروی کار نیر بصورت عمده به تولید سرمایه داری درجامعه افغانستان تعلق ندارد ، بلکه بخشی از تولید سرمایه داری و غیرسرمایه داری دربیرون ازین جامعه را تشکیل می دهد .**

**درحال حاضر بیشتر از هشتاد فیصد از نفوس موجود درداخل افغانستان ، درمناطق روستائی زندگی می نمایند . نیروی کار اینان دریک اکثریت قاطع، نیرو ی کاردهقانی است . قید وبندهای اقتصادی ، فرهنگی وسیاسی نیمه مستعمراتی ونیمه فیودالی دراشکال جنگی و غیر جنگی خود ، آنچنان این نیروی کار را قید کرده ودرحصار گرفته است که حتی موقعی که بصورت قسمی ویا کامل رابطه اش با وسایل تولید قطع می گردد ویا فعالیت ها ی دهقانی ظرفیت بکار گیری آنرا دارا نمی باشد، ناگزیر است به خارج از مرزها سرازیر گردد، زیرا که خود جامعه نه از لحاظ مصرف ( تبدیل آن به ارزش مصرف ) به آن نیاز دارد ونه از لحاظ مبادلوی قادر است آنرا بکار گیرد. این نیروی کار که یک نیروی کارعمدتا نیمه فیودالی است ، درخارج از افغانستان جذب می گردد و سود و مافوق سود هنگفتی برای تولید آن کشورها بوجود می آورد.**

**طرح این مساله که از چندین سال قبل بدینسو هیچگونه موانع فیودالی در برابر رشد سرمایه درجامعه افغانستان وجود ندارد فقط می تواند یک یاوه گوئی باشد. " کمونیست های کارگری " ما ، رشد اندک کمیت کارگران ، کمبودمراکز کارگری و کمیت کوچک سرمایه موجود درجامعه برای استثمار نیروی کار وسیع وارزان موجود درجامعه را می پذیرد . معهذا می گوید که شیوه تولید حاکم برجامعه ، سرمایه داری است .درواقع عوامل تمرکز یابی بسیار قلیل سرمایه درافغانستان وکمیت محدود کارگران نمی تواند از شرایط اقتصادی واجتماعی حاکم برین جامعه جدا باشد . " بصیر زیار" ازعوامل متعددبروز این حالت صرفا یادآوری به عمل می آورد ، ولی حاضر نمی شود این عوامی را بصورت مشخص روشن سازد . درواقع این عوامل فقط دوتا بیشتر نیستند، یکی حالت نیمه**

مستعمراتی جامعه افغانستان ودیگری حالت نیمه فیودالی آن ، که بصورت مرتبط ودر پیوند با هم حالت نیمه مستعمره نیمه فیودال این جامعه را تشکیل می دهند .
درکتاب از تقسیم کار سرمایه جهانی و اولویت های آن دربهره برداری از امکانات مناسب تر صحبت بعمل می آید، ولی توضیح داده نمی شود و معلوم نیست که منظور ازین تقسیم کار سرمایه جهانی چه چیزی است ؟ درواقع در عصر امپریالیزم، یک تقسیم کارجهانی بزرگ در دنیا وجوددارد وآن تقسیم کار میان متروپول های سرمایه داری امپریالیستی از یکجانب و مستعمرات ونیمه مستعمرات ازجانب دیگر می باشد . الزامات واولویت ها وعدم اولویت های همین تقسیم کار بزرگ جهانی است که باعث تمرکز هرچه بیشتر سرمایه های جهان در متروپول ها وباعث تمرکز فوق العاده قلیل آن در مستعمرات ونیمه مستعمرات می گردد . این شکل از تقسیم کار سرمایه جهانی ، درپهلوی تقسیم میان پرولتاریا و بورژوازی و تقسیم میان قدرت های امپریالیستی، یکی ازاشکال اصلی تقسیم کار سرمایه جهانی را تشکیل می دهد .
البته امپریالیست ها نیازدارند سرمایه هائی به کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره صادرنمایند، درجائی مثل افغانستان کمترودرجائی مثل ایران بیشتر. اما ازآنجائیکه سیکل انباشت این سرمایه ها نه درداخل این جوامع بلکه پیوسته درمتروپول ها تکمیل می گردد، خود صدورسرمایه های مذکور نیزدرنهایت باعث تمرکز نسبی ومطلق بیشتری ازسرمایه های جهانی درمتروپول ها می گردد.
درمتن تقسیم کار سرمایه جهانی میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، از یک جانب سرمایه های امپریالیستی عناصر مناسبات سرمایه داری رابه کشورهای تحت سلطه معرفی می نماید وازجانب دیگر از نیروی کارارزان نیمه فیودالی این جوامع سود های هنگفت بدست می آورد و حفظ مناسبات مذکور را به نفع خود می بیند . درواقع همین عملکرد متضاد ومتناقض سرمایه های امپریالیستی درکشورهای تحت سلطه ، باعث اعوجاج اقتصادی درین جوامع می گردد ورشد ناموزون این جوامع را

باعث می گردد . درینجا یکی ازجوانب مختلف مناسبات سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان را به عنوان جلو گیرنده رشد نیروهای مولده درجهان حتی از طریق سرمایه دارانه آن می توان مشاهده کرد ودید که چگونه سرمایه های امپریالیستی درجهت حفظ و دوام مناسبات ماقبل سرمایه داری ، توسط امپریالیست ها ومرتجعین به خدمت گرفته می شود .

چنانچه از چندین سال قبل بدینسوهیچگونه موانع فیودالی ( به بیان دقیقتر موانع نیمه فیودالی) در برابر رشد سرمایه درجامعه افغانستان وجود نداشته است ، عامل زیر بنائی موجود در جامعه که باعث " رشد اندک کمیت کارگران " و " کمبود مراکز کارگری " و " کمیت قلیل سرمایه تمرکز یافته " گردیده است کدام مناسبات تولیدی بوده است ؟ مناسبات تولیدی برده داری ویا مناسبات تولیدی سرمایه داری ؟ شاید ماتریالیزم تاریخی مورد قبول " کمونیست کارگری" ما نقش زیر بنائی و اساسی مناسبات تولیدی حاکم برجامعه را درایجاد وضعیت موجود ، قبول نداشته باشد و عوامل دیگری را اساسی وزیر بنایی بداند !!

رشد مزید سرمایه وتوسعه آن تا سرحد حاکمیت مناسبات سرمایه داری برجامعه مستلزم دوچیز است : 1- تبدیل شدن بخش عمده نیروی کار موجود درجامعه به نیروی کا ر" آزاد" یعنی فراهم شدن زمینه اولیه کالائی شدن آن . و 2 – انباشت هرچه بیشتر سرمایه و تبدیل شدن آن به ثروت عمده موجود درجامعه . تبدیل شدن بخش عمده نیروی کار موجود درجامعه به نیروی کارآزاد ، مستلزم آن است که جدائی میان نیروی کار و تملک بر وسایل تولید بصورت عمده تحقق بیابد و قیودات و محدودیت های ماقبل سرمایه داری عمدتا از دوش نیروی کار به دور بیفتد . وقتی هنوز جدائی میان نیروی کار و تملک بر وسایل تولید صرفا قسمی صورت گرفته وهنوز عمدتا تحقق نیافته است و وقتی هنوز قیودات و محدودیت های زیر بنائی و روبنائی ماقبل سرمایه داری صرف بخشا از دوش نیروی کار برداشته شده و بصورت عمده هنوز باقی است، خود به روشنی نشان

می دهد که چه چیزی مانع تبدیل شدن بخش عمده نیروی کار موجود درجامعه ، به نیروی کارآزاد است . ازجانب دیگر ثروت موجود در جامعه را هنوز بصورت عمه ، ثروتهای ماقبل سرمایه داری یعنی زمین و حاصلات زراعتی مبتنی بر تولید نیمه فیودالی وبطور خلاصه وسایل تولیدی و تولیدات ماقبل سرمایه داری تشکیل می دهد . آیا این وضعیت مانع و جلو گیرنده حاکمیت مناسبات سرمایه داری برجامعه نمی تواند تلقی گردد ؟

درچنین حالتی چگونه می توان این ادعای بی بنیاد را مطرح نمود که : " اکثریت ساکنین دهات افغانستان در واقعیت امرحیثیت ارتش ذخیره کار را دارند که هروقت سرمایه بخواهد می توان مورد بهره برداری قرار دهد. " آیا " کمونیست کارگری" مازنان دهاتی را جزء نفوس دهات به شمار می آورند یا نه ؟ چرا وی طالب وار و به نحو مشمئزکننده ای این امررا به فراموشی می سپارد که نیروی کاراین نصف نفوس ، نه تنها دردهات بلکه حتی در شهر های افغانستان هنوز یک نیروی کار برده وار خانگی بشمار می آید که هنوز وارد مناسبات کالائی نگردیده است . ازین جهت نیرو ی کار این نصف نفوس جامعه ، بصورت بسیار قاطع وارد قلمروقانون ارزش نگردیده است وکار مولد سرمایه دارانه نمی تواند انجام دهد . آیا سرمایه هر موقعی که بخواهد ، می تواند این نیروی کار شدیدا مقید و غیر آزاد را مورد بهره برداری قراردهد؟ یاوه گوئی بی بنیادی خواهد بود اگر ادعا شود که درمقابل سرمایه برای بهره برداری ازین نیروی کار ، هیچگونه موانع فیودالی یا نیمه فیودالی وجود ندارد . اگر همانند " بصیر زیار" به نحو شوونیستی و " مردانه وار" زنان را از لیست نفوس دهات خارج نمائیم وصرفا مردان را بحیث نفوس قبول نمائیم، بازهم نمی توان ادعانمود که اکثریت ساکنین دهات افغانستان حیثیت ارتش ذخیره کار را دارند که هروقت سرمایه بخواهد ، بدن هیچگونه برخوردی با موانع فیودالی ونیمه فیودالی ، میتواند مورد بهره برداری قرار دهد. اولا طرح این مساله که سرمایه بدون هیچگونه برخوردی با موانع فیودالی – به بیان دقیقتر نیمه فیودالی – هر وقت بخواهدمی تواند نیروی کار ذخیره روستائیان را مورد بهره برداری قرار دهد ، مطابق به گفته های

بعدی خود گوینده ، غلط است . وی درجملات بعدی لااقل پذیرفته است که درروستاهای افغانستان بقایای روابط و مناسبات عقب مانده فیودالی ، حد اقل هنوز بصورت حاشیوی موجودیت دارد. طبیعی است که این مناسبات به اصطلاح حاشیوی ، می تواند بصورت حاشیوی درمقابل سرمایه موانع ایجاد نماید. ثانیا – سرمایه درشرایطی مثل شرایط اقتصادی – اجتماعی افغانستان عمدتا بانیروی کار مقید در سطوح ودرجات مختلف آن سروکار پیدا می نماید . درچنین حالتی حتی اگر اکثریت نفوس دهات حیثیت ارتش ذخیره کار را برای سرمایه کسب نماید ، بازهم نمی توان ازحاکمیت مناسبات سرمایه داری برجامعه حرف زد وبر موجودیت حاکمیت مناسبات سرمایه داری بر جامعه صحه گذاشت . بهره برداری از نیروی کار مقید ، مناسبات نیمه فیودالی را بوجود می آورد ونه مناسبات سرمایه داری خالص را . ثالثا – اکثریت نفوس دهات درسطوح مختلف دارای موقعیت دهقانی هستند و همین وضع آنها راعملادردهات نگه داشته است. این موقعیت صرفا زاده کاربرروی زمین مالکان ارضی نیست، بلکه مالیکت بر قطعات کوچک زمین ووسایل زراعتی بدوی و ماقبل سرمایه داری ، پرورش حیوانات وغیره نیزدرایجاد چنین موقعیتی نقش دارند. این موقعیت به عنوان یک موقعیت عینی غیر سرمایه دارانه ، غیر ممکن است که درمقابل بهره برداری سرمایه دارانه ازنیروی کار روستائیان موانع ایجاد ننماید . رابعا- کجا است آن سرمایه هنگفت که ازین نیروی کار وسیع و گسترده بهره برداری نماید. مگر نیروی کار صرف ، حتی اگر بپذیریم که یک نیروی کار آزاداست ، بدون سرمایه می تواند مناسبات سرمایه داری بوجود بیاورد ؟ اگر نیروی کاروسیع وارزان درجامعه وجود داشته باشد، اما کمیت سرمایه برای استثمار آن بسیار اندک باشد ، نیروی کار مذکور به خارج آواره می گردد وباعث سرمایه داری شدن خود جامعه نمی گردد . سرمایه داری بدون سرمایه غیر قابل تصور است !! نادیده گرفتن این موضوع یک سفاحت آشکار است.

**خلاصه ، حاکمیت مناسبات سرمایه داری بر جامعه مستلزم آن است که مناسبات تولیدی سرمایه داری درهرسه جزء خود بصورت مناسبات تولیدی درجامعه درآمده باشد، یعنی سیستم مالکیت بروسایل تولید نقش وجایگاه انسان ها درتولید و روابط متقابل شان و سیستم توزیع محصول درجامعه بصورت غالب سرمایه دارانه شده باشد. در غیرآن صرفا بامشاهده شکسته شدن کم وبیش مناسبات سرمایه دارانه درجامعه نمی توان برحاکمیت مناسبات سرمایه داری برجامعه حکم نمود . برای روشن شدن بیشتراین موضوع ضرور است که تفاوت میان مناسبات تولیدی سرمایه داری ومناسبات تولیدی فیودالی رادرهر سه جزء آن کمی توضیح دهیم .**

**1 – درمناسبات تولیدی فیودالی مالکیت فیودال ها برزمین ویا قسمت عمده آن – که وسیله تولیدی عمده درین شیوه تولیدی به شمار می رود - برقراراست. ولی دهاقین نیزبه درجات مختلف ازمالکیت بروسایل تولید برخورداراند. اینها عموما ابراز کارشان را ازخود دارندو برعلاوه بخشی از آنان مالک قطعات معینی زمین نیز می باشند. درین مناسبات تولید، تولید کنندگان کالائی وسایل تولید شانرا ازخود دارند. اما درمناسبات تولیدی سرمایه داری، وسایل تولید درمجموع درملکیت سرمایه داران قرارمی گیرد و تولید کنندگان مستقیم صاحب هیچگونه ملکیتی بروسایل تولید نیستند. درمناسبات تولیدی فیودالی، ملکیت فیودالی برزمین تا سطح نوعی تملک بر رعیت تعمیم می یابدو رعایا انسانان مقید ودربند ونه کاملا " آزاد" تلقی می گردند. درمناسبات تولیدی سرمایه داری ، ملکیت سرمایه دارانه بر وسایل تولید ، درهمان سطح محدود است و کارگران انسان های " آزاد" و " صاحب اختیار" اند.**

**2 – درمناسبات تولیدی فیودالی ، فیودال هابعنوان مالکان ارضی ، با استفاده از وابستگی دهاقین به زمین و مقید بودن شان به وسایل تولیدی تحت ملکیت خود شان ، ازآنها کار می کشند و درجریان تولید اجتماعی به نحوی صاحب اختیار رعایا نیز به شمار می روند . دهاقین به عنوان رعایای مقید ودربند ، جریان تولید روی زمین های مارکان ارضی**

**وهمچنان روی قطعات کوچک متعلق به خود شانرا پیش می برند. مناسبات متقابل میان فیودال ها ودهاقین ، مناسبات ارباب رعیتی است که درآن مالکان ارضی طبقه استثمارگر ودهاقین طبقه تحت استثمار اصلی درجامعه را تشکیل می دهند. درمناسبات تولیدی سرمایه داری سرمایه داران بعنوان مالکان وسایل تولید و خریدار نیروی کارکارگران – برای یک وقت معین - ، تولید اجتماعی را اداره می نمایند و صاحب اختیار نیروی کار خریداری شده به شمار می روند و نه صاحب اختیار کلی کارگران. کارگران بعنوان یک طبقه فاقد ملکیت بروسایل تولید نیروی کار شانرا دراختیار سرمایه داران قرار می دهند وبه تولید می پردازند. مناسبات میان سرمایه داران وکارگران، متقابلا مناسبات بازاری یعنی مناسبات میان خریداران و فروشندگان کالا است ، خرید و فروشی که گویا آزادانه است و غیر از تابعیت از قوانین بازار به کدام قید وبند غیر اقتصادی وابسته نمی باشد . ولی علیرغم این امر، به علت ویژگی خاص نیروی کار، یعنی تفاوت میان ارزش مصرف وارزش آن، سرمایه داران ازمصرف نیروی کارکارگران درجریان تولید، یک ارزش مازادبه دست می آورند که ارزش اضافی گفته می شود وتصاحب آن توسط سرمایه داران ، راز مناسبات استثمارگرانه میان سرمایه داران وکارگران را برملای می سازد.**

**3 – درمناسبات تولیدی فیودالی ، محصول تولید میان فیودال ها و دهقانان تقسیم می گردد که معمولا بخش عمده آن بعنوان بهره مالکانه - به اشکال گوناگون – به فیودال ها تعلقی می گیرد و بخش غیر عمده آن به دهاقین می رسد. درمناسبات تولیدی سرمایه داری محصولات تولید شده متعلق به سرمایه دارها است و کارگران هیچ سهمی درآن ندارند. آنهاصرف قیمت نیروی کارشانرا بصورت مزد از سرمایه داران دریافت می نمایند و با پول آن کالاهای مورد نیاز شانرا ازسرمایه داران می خرند .**

**حالا ببینیم وضعیت واقعی مناسبات تولیدی درهرسه جزء آن درجامعه افغانستان چگونه است ؟**

**1 – وسایل تولیدی موجود درجامعه به صورت عمده همان وسایل تولیدی ماقبل سرمایه داری یعنی زمین، زراعت بدوی و ابزار کارزراعتی مرتبط با آن است . وسایل تولیدی سرمایه دارانه درجامعه بوجود آمده ولی هنوز بخش غیرعمده مجموع وسایل تولید موجود درجامعه را تشکیل می دهد. مالکیت فیودالی برزمین همچنان برقراراست و طبق آخرین احصائیه های دولت درحدود پنجاه فیصد ازمجموع زمین های زراعتی افغانستان که مرغوب ترین قطعات زمین زراعتی موجود کشوررا دربرمی گیرد، تحت ملکیت فیودالی قراردارد. ازجانب دیگر، دهقانان که بخش عمده نفوس کشور را تشکیل می دهند، کماکان بصورت عمده پیوند شانرا با زمین وابزار کار تحت ملکیت شان حفظ کرده اند. نیروی کارآزاد کالائی هنوزبخش غیرعمده نیروی کار موجود درجامعه را تشکیل می دهد. اما علیرغم اینها به علت گسترش گردش کالائی در جامعه، تملک ارباب رعیتی فیودال ها بردهاقین دیگر بصورت عمده ازمیان رفته است و صرفا بصورت غیر عمده اینجا وآنجا در سطوح ودرجات معینی وجود دارد .**

**2 – فیودال ها کماکان طبقه استثمار گراصلی ودهاقین همچنان طبقه تحت استثمار اصلی درجامعه را تشکیل می دهند. سرمایه داران و کارگران گرچه درجامعه موجوداند، اما هنوزنتوانسته اند موقعیت طبقات اصلی را درجامعه احراز نمایند .**

**3 – محصولات زراعتی ماقبل سرمایه داری تاحال بخش عمده محصولات تولید شده جامعه را تشکیل می دهدومحصولات سرمایه دارانه بوضوح درموقعیت غیرعمده قراردارد. درتولید زراعتی کماکان سیستم توزیع محصول میان مولدین ومالکان ارضی شکل عمده و مسلط توزیع را تشکیل می دهد و سیستم مزد گیری صرفا بصورت بخشی و قسمی بوجود آمده است . گرچه ورود محصولات خارجی به کشور، گردش کالائی و مناسبات پولی را درجامعه گسترش داده است، اما هنوزازایفای نقشی که بتواند باعث مسلط ساختن سیستم توزیع سرمایه دارانه برکشورگردد، فاصله دارد. همچنان آن بخش ازمزدکارگران افغانستانی شاغل درخارج ازکشور که وارد افغانستان می گردد، گرچه**

**باعث گسترش مناسبات پولی درجامعه گردیده است، اما هنوز نتوانسته سیستم توزیع را به صورت عمده دچار تغییروتحول نماید وازین بابت نقش آن هنوزغیرعمده وقسمی است .**

**با توجه به مسایل فوق است که حزب کمونیست افغانستان، مناسبات تولیدی حاکم برجامعه افغانستان را مناسبات سرمایه دارانه نمی داند، بلکه مناسبات نیمه فیودالی ویا به بیان دقیقتر مناسبات نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی می داند.**

**درواقع دیگر نمی توان از مناسبات فیودالی درجامعه صحبت بعمل آورد، بلکه آنچه وجوددارد عبارت است از مناسبات نیمه فیودالی. اما "بصیرزیار" مداوما درگفته هایش بحث برسر مناسبات فیودالی ونیمه فیودالی را باهم خلط می نماید و چندین بار یکی را بجای دیگری می آورد و مباحثات را مغشوش می گرداند.**

**بحث سیاسی ایکه درمورد ماهیت احزاب وارگان های سیاسی از نظر به اصطلاح پوپولیست ها ، توسط " بصیر زیار" مطرح شده است ، آنچنان غلط واتهام گونه است که واقعا " جالب " به نظر می رسد . درصفحه 44 کتاب آمده است :**

**" درنگرش پوپولیستی ماهیت یک حزب و ارگان سیاسی جدا ازشرایط تاریخی و عملکردواقعی آنها درزمینه اقتصادی وبراساس پایه طبقاتی تک تک اعضای آن فهمیده می شود . ازهمین رو متدلوژی شناخت چپ پوپولیست از اساس با متد دیالکتیکی شناخت مغایرت دارد واصولایک نگرش متافیزیکی است که با واقعیت اجتماعی هماهنگی ندارد . آنانیکه ازخاستگاه اجتماعی افراد می خواهند به ماهیت یک حزب یا یک جریان اجتماعی برسند ... "**

**اولا آنچه به " چپ پوپولیست " نسبت داده می شود ، بینش خود گوینده است . اگر چنین نیست ، طرح مطلب ذیل درصفحات 43 و 44 کتاب، چه معنی ای می تواند داشته باشد ؟**

" حاکمیت مناسبات سرمایه داری دریک جامعه الزاما به معنی ازمیان رفتن کامل مناسبات ما قبل آن نبوده و مناسبات گذشته تولیدی به شکل حاشیه ای مدتها می تواند دوام بیاورد . همانگونه که درروستاهای افغانستان ما شاهد بقایای روابط و مناسبات عقب مانده فیودالی هستیم . اما زمین داران ومالکان ده از سالها پیش بدین سو وزنه سیاسی واقتصادی خود را ، وزنه ایکه از موقعیت شان درمناسبات تولیدی ناشی می گردد، ازدست داده اند و نقش معینی را که درچند دهه اخیر بازی کرده اند بطور عمده در تابعیت آنان ازارگانهای اداری دولت مرکزی و درشرایط حاضر در تبانی و فرمان برداری ایشان از حاکمیت محلی احزاب اسلامی مفهوم می یابد . "

درمورد وزنه سیاسی طبقه فیودال بعنوان یک طبقه اجتماعی باید گفت که عمده بودن این وزنه درجامعه بصورت حتمی مستلزم این نیست که فیودال ها خود بصورت عمده درارگان های دولیت ویا احزاب سیاسی ارتجاعی اسلامی حضور داشته باشند. ماهیت دولتها و احزاب سیاسی قبل ازهمه براساس عملکرد ها وبرنامه های اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی آنان تعیین می گردد . اگر دولت مرکزی ویا مثلا حاکمیت های محلی احزاب اسلامی ازلحاظ عملی وبرناموی نیمه فیودالی باشند، ولو اینکه فیودال ها خود بصورت عمده درارگان های آنها حضور نداشته باشند ، بازهم می توان حاکمیت های مرکزی ومحلی مذکور را فیودال – کمپرادوری دانست ونه سرمایه دارانه .

همچنان طرح مطلب ذیل درصفحه 45 کتاب ، چه مفهومی می تواند داشته باشد ؟

" ... ازهمین رو اگر فیودال ها بمثابه نیروی عمده درصحنه سیاسی واقتصادی افغانستان وجود نداشته باشند بازهم اینان تلاش می کنند تا تمام احزاب اسلامی بورژوازی را نمایندگان سیاسی فیودال ها معرفی کنند . "

اگراحزاب اسلامی احزاب بورژوائی نباشندواحزاب فیودال کمپرادوری باشند، یعنی ازلحاظ عملکردهاوبرنامه هایشان چنین باشنددرآنصورت ولواینکه فیودالها خودبه صورت مستقیم درصحنه سیاسی کشورنیروی عمده هم نباشند، قدرت سیاسی موجود

**این احزاب بازهم ازآنها نمایندگی خواهد کردوطبقه فیودال بعنوان یک طبقه اجتماعی، طبقه مسلط وحاکم برجامعه خواهدبود.**

**گذشته ازین مطلب، طرح این موضوع که فیودال هاوزنه سیاسی واقتصادی حاکم خود رادرافغانستان ازدست داده اند بسیارغلط است . جابجائی های قسمی در موقعیت های حاکم خاندان های معین فیودالی ویا تضعیف نقش اقتصادی وسیاسی آنها بدین مفهوم نیست که فیودال ها به عنوان یک طبقه ، دیگر وزنه سیاسی واقتصادی حاکم برجامعه محسوب نمی شوند . طی تحولات دودهه اخیر تعداد معینی از خاندان های فیودالی موقعیت های شانرا ازدست داده اند. اما تعداد زیادی از خاندان های فیودالی وافراد فیودال تازه ازدرون حاکمیت های احزاب اسلامی مختلف سربرآورده اند ودرمناطقی مثل قندوز بیشترین مقدار از زمین های زراعتی موجود در منطقه را بطرق ووسایل مختلف ، از تصرف زورگویانه گرفته تا خریداری های اجباری از صاحبا ن سابق آنها ، تحت تصرف درآورده اند .**

**مطلبی که درصفحه 44 کتاب نقل شده و به سازمان کمونیست های افغانستان ( سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان ) نسبت داده شده است ، بخشی از مندرجات مرام نامه حزب کمونیست افغانستان است ( درصفحه 62 مرامنامه حزب ) ومعنی آن هرگز این نیست که ماهیت سیاسی احزاب اسلامی بر پایه تعلق طبقاتی شخصی تک تک اعضای آنها تشریح شده باشد . درآنجا بحث بر سر طبقه فیودال به عنوان یک طبقه و تقسیم شدن آن ازلحاظ سیاسی درارتباط با باداران و متحدین امپریالیستی وارتجاعی خارجی شان است .**

**وقتی ادعا می شود که احزاب اسلامی وحتی مثلا طالبان ، احزاب خالصا سرمایه دارانه می باشند، باید دربرنامه ها وعملکردهایشان این ماهیت سرمایه دارانه نشان داده می شد . وقتی ما احزاب اسلامی را احزاب فیودال – کمپرادور ونه احزاب خالصا سرمایه دارانه می دانیم ، برپایه برنامه ها وعملکردهای واقعی آنها درصحنه اقتصاید و فرهنگی**

**و سیاسی جامعه این حکم را بعمل می آوریم که نه براساس پایه طبقاتی تک تک اعضای آنها. یقینا دربرنامه ها وعملکرد های طالبان ، عناصر بورژوا کمپرادور وجود دارد و نمی تواند وجود نداشته باشد ، ولی باید دید که برنامه و عملکردها درمجموع ، عمدتا بورژوائی اند یا فیودالی ؟ آیا بوضوح روشن نیست که برنامه ها و عملکرد های اینان عمدتادرخدمت حفظ وحتی تحکیم مزید قیودات وبندهای اقتصادی وغیر اقتصادی ماقبل سرمایداری بر نیروی کار موجود درجامعه – بطور بسیار روشن و صریح بر نیروی کارزنان – قرار دارد ونه درخدمت کالائی بودن و یا کالائی ساختن بیشتر آن . بحث برسر داشتن عنایت خاص به سرمایه داری نیست ،بلکه بر سر ماهیت حقیقی برنامه ها وعملکردهای واقعی طالبان است . ازدید ما مائوئیست ها ، نقش نجات دهندگی و آزادی بخشی بورژوازی درعصر امپریالیزم وانقلابات پرولتری منتفی است . اما این امر بدین مفهوم نیست که تمامی قید وبندهای موجود جهان وافغانستان را الزاما خالصا بورژوائی بدانیم ، بلکه لازم است ماهیت حقیقی آنها را دریابیم تا برنامه ها و شیوه های درست مبارزاتی علیه آنها را درک کرده وعملی نمائیم .**

**ادامه دارد**

**منتشر شده در شماره بیستم شعله جاوید ــ دور دوم**

## درمورد پیش شرط هاي تاسیس حزب کمونیست

**درمیان آن بخش ازمنسوبین جنبش چپ کشور ما که بیرون از حزب باقی مانده اند ، نظرات و برداشت های غلطی درمورد پیش شرط های تاسیس حزب کمونیست وجود داشته است و به یقین هنوز هم وجود دارد. یکی ازنمونه ها ومثال های این برداشته و نظریات غلط ، آن مباحثی بود که پیکاری ها دررستاخیز شماره چهارم ( رستاخیز فوق العاده ) درین مورد به راه انداختند . گرچه این مباحث ادامه نیافت و شاید هرگز ادامه**

**نیابد و یا حتی بار دیگر تکرار نگردد ، اما ازآنجای که می تواند باز تاب نظریات کسان دیگری نیز درین مورد باشد مکث مختصری روی آنرا ضروری می دانیم .**

**رستاخیز فوق العاده ، بحث درمورد پیش شرط های تاسیس حزب کمونیست را بر سه نقل قول از " تاریخ مختصر حزب بلشویک " ، " چه باید کرد" و " بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " استوار ساخته است .**

**نقل از تاریخ مختصر حزب بلشویک :**

**"امادرمسئله ساختمان وترکیب خودحزب لنین برآن بوده که حزب بایستی عبارت ازدوقسمت باشد.**

**الف – ازدایره محدودکارکنان منظم کادر رهبری که درآن باید پیش ازهمه انقلابیون حرفوی وارد گردند یعنی کارکنانی که بجز کار حزبی از هر شغل دیگر آزاد اند ، دارای حد اقل اطلاعات لازم تیوریکی ، تجربه سیاسی وآموختگی سازمانی بوده و دارای هنر مبارزه با پولیس تزاری و هنر پنهان شدن ازپولیس باشد . و ب - ازشبکه وسیع شعبات حزب از توده کثیراعضای حزب که از پشتیبانی وهمدردی صد ها هزار نفر رنجبران برخوردار اند ." ( تاکیدات از رستاخیز است )**

**نقل ازچه باید کرد:**

**لنین می نویسد – منجدا معتقدم که - 1 – بدون سازمان استوار رهبران که کار یکدیگر را بدون تامل دنبال می کنند هیچگونه جنبش انقلابی نمی تواند مستحکم باشد . 2 – هرقدر دامنه توده ای که خود بخود به مبارزه جلب می شوند وسیع تر باشد... همان قدرلزوم چنین سازمانی موکد تر می گردد و این سازمان همانقدر باید مستحکم تر شود... . 3 –که بطور کلی چنین سازمانی باید درقسمت عمده عبارت از اشخاصی باشند که بطور حرفوی بکار انقلابی اشتغال داشته باشند . 4 – که دریک کشور استبدادی هرقدرترکیب اعضای چنین سازمانی را محدود تر بگیریم تا آنجای که درآن تنها اعضای شرکت کننده که مختصرا ( منحصرا) بفعالیت انقلابی مشغول شده و درهنر مبارزه با پولیس سیاسی**

**دارای اختصاص حرفه ئی باشند، همانقدر بدام انداختن چنان سازمانی دشوار تر می گردد و 5 – همانقدر ترکیب افراد خواه از طبقه کارگر خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت درین جنبش را داشته باشد و با فعالیت درآن کار نماید وسیع تر می شود . "**
**نقل از بیانیه " جا ا " :**

---

**" درکشورهای که هیچ حزب مارکسیست – لنینیست وجود ندارد، وظیفه فوری انقلابیون کمونیست تشکیل آن به کمک جنبش بین المللی کمونیستی است. کلید استقرار حزب تکامل خط سیاسی وبرنامه صحیح با توجه به ویژگی های کشور مفروض و اوضاع عمومی جهان است . حزب مارکسیست – لنینیست باید در ارتباط نزدیک با پیشبردکار انقلابی درمیان توده ها اعمال یک خط انقلابی توده ئی وبخصوص توجه به حل مسایل عاجل سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنها است ، ساخته شود . اگراین عمل انجام نشود وظیفه ساختمان حزب یک چیزی مبرا و جدا از پراتیک انقلابی بوده و به هیچ کجا منتهی نمی شود . "**
**نتیجه گیری ایکه ازسه مطلب نقل شده درفوق بعمل میآید این است که :"حزب دارای دو مشخصه عمده واساسی(عمده واساسی باهم یکجاآورده شده است) میباشد: یکی آن تاکید برصلاحیت تئوریک حداقل لازمی یعنی خط ایدئولوژیک- سیاسی وتدوین برنامه انقلاب که یک چنین صلاحیتی همانگونه که برآن تاکید صورت گرفته به افرادکادررهبری کننده که دارای صفات وخصایل لازمه باشدمربوط میگردد. مشخصه دومی که مطمع نظراست به علاوه بحث ازشعبات حزبی وتشکیلات همانا تاکید برداشتن پایه توده ای است که لازمه ایجاد وحیات مبارزاتی حزب می تواند باشد. پشتیبانی وهمدردی توده ها، این دقیقا به مفهوم کارتوده ای انقلابی در بین توده های زحمتکش ورنجبروماحصل آن است. اگرحزب بدون چنین پایه توده ای ایجاد گردد، یعنی همدردی وپشتیبانی مردم راکسب نکرده باشد، دیگرحزب ولوکه دارای عالیترین برنامه انقلابی هم باشد بجزازیک**

**پدیده مجرد وجداازتوده ها چیز دیگری نخواهد بود. " ( صفحات 53 و 54 رستاخیز فوق العاده )**

**درینجا یک خلط مبحث آشکار وجود دارد و آن یکی دانستن پیش شرط های تشکیل حزب والزامات تحکیم احزاب تشکیل شده می باشد . آنچه در رابطه با مباحث مربوط به حزب تحت عنوان وظایف کمونیست های انقلابی، دربیانه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح است عبارت است ازوظایف تاسیس احزاب جدید و تحکیم احزاب قبلا تاسیس شده . اما رستاخیز فوق العاده به مطلب مربوط به تاسیس حزب نیز به نقل ناقص مطلب می پردازد ونتیجه ایرا که ازآن بیرون می کشد درواقع مطابق با وظایف تحکیم حزب در " چه باید کرد" و " تاریخ مختصر حزب بلشویک" است. برای اینکه مطلب بخوبی روشن شود، آن قسمت از متن بیانیه " جا ا" را که به بحث فعلی ما مربوط است ( دو پروگراف از متن صفحات 20 و 21 بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان فارسی ) بصورت مکمل نقل می نمائیم :**

**" تجربه نشان می دهد که انقلاب پرولتری فقط ا زطریق یک حزب پرولتاریائی اصیل مبتنی بر علم مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون وبرپایه خط لنینی که قادر به جذب بهترین عناصر انقلابی پرولتاریا ودیگر بخش های توده است ، می تواند به انجام رسد وبه پیش برده شود . امروز دراکثر کشورهای جهان چنین حزب موجود نیست و حتی درنقاطی که چنین احزابی وجود دارند عموما از لحاظ ایدیالوژیک وتشکیلاتی بحد کافی قوی نیستند تا از پس الزامات و فرصت های دوره ای که درراه است برآیند . بنا به همین دلایل ، تاسیس وتحکیم احزاب اصیل مارکسیستی – لنینیستی وظیفه جهانی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی است .**

**" درکشورهای که هیچ حزب مارکسیستی – لنینیستی وجود ندارد ، وظیفه فوری انقلابیون کمونیست تشکیل چنین حزبی به یاری جنبش بین المللی کمونیستی است . تدوین یک خط سیاسی وبرنامه صحیح با توجه به خصوصیات کشور مفروض و اوضاع**

عمومی جهان ، کلید تاسیس حزب است . حزب مارکسیستی – لنینیستی می باید در ارتباط نزدیک با پیشبرد کار انقلابی بین توده ها واعمال یک خط مشی توده ای انقلابی و مشخصا با توجه به حل مسایل مبرم سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنها است ساخته شود والا وظیفه ساختمان حزب می تواند ازپراتیک انقلابی مبرا وجدا گشته وبه بن بست منتهی شود .اما به همین نسبت نادرست است اگر تشکیل احزاب را به جذب تعداد معینی عضو منوط کنیم یا بر کسب نفوذ کمی معینی در بین توده ها پیش از تشکیل حزب اصرار ورزیم . دربیشتر موارد وقتی حزبی تشکیل می شود از تعداد نسبتا قلیلی عضو برخوردار است . بهر حال جذب عناصر انقلابی به زیر پرچم حزب و تعمیق نفوذ حزب دربین پرولتاریا و توده ها یک وظیفه همیشگی است .

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در توضیحات بعدی خود از ضرورت استفاده از مبارزه دو خط برای ایجاد حزب حرف می زند وروی این موضوع تاکید می نماید که حزب باید بمثابه گردانی ازجنبش بین المللی کمونیستی ایجاد شود. درمورد تحکیم احزاب تشکیل شده ، بیانیه بازهم ازضرورت مبارزه دو خط حرف می زند وبرعلاوه تاکید می نماید که حل جنبش بین المللی ونیز یکایک احزاب باید درک خود را ازتیوری انقلابی وشناخت خود را از شرایط مشخص جهان وجامعه تعمیق بخشند، برمبنای هدف کسب قدرت سیاسی ازطریق جنگ انقلابی فعالیت نمایند ازاشکال مختلف فعالیت قانونی وعلنی بصورت تاکتیکی استفاده نمایند، یک نشریه کمونیستی منظم بوجود آورند ومبارزه خود را بمثابه بخشی وتابعی ازمبارزه جهانی برای کمونیزم به پیش برند.

به این ترتیب روشن است که بیانیه " جا ا " چند پیش شرط کلیدی و مهم را درامر تاسیس حزب الزامی میداند : " تدوین یک خط سیاسی وبرنامه صحیح با توجه به خصوصیات کشورمفروض واوضاع عمومی جهان ، کلید تاسیس حزب است . حزب مارکسیستی – لنینیستی می باید درارتباط نزدیک با پیشبرد کار انقلابی بین توده ها واعمال یک مشی توده ئی انقلابی و مشخصا با توجه به حل مسایل مبرم سیاسی که

پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنها است ساخته شود والاوظیفه ساختمان حزب می تواند از پراتیک انقلابی مبرا و جدا گشته وبه بن بست منتهی شود .
بیانیه به صراحت دو پیش شرط نادرست د رامر تاسیس حزب را رد نموده می گوید: " اما به همین نسبت نادرست است اگر تشکیل احزاب را به جذب تعداد معینی عضو منوط کنیم یا بر کسب نفوذ کمی معینی دربین توده ها پیش از تشکیل حزب اصرار ورزیم . در بیشتر موارد وقتی حزبی تشکیل می شود از تعداد نسبتا قلیلی عضوبرخوردار است ( ودرنتیجه ممکن است پایه توده ئی زیاد وسیعی نیز نداشته باشد ) " درچنین صورتی گسترش صفوف حزب وتوسیع پایه توده ئی آن ، وظیفه ایست که باید بعد از تاسیس حزب ، بصورت همیشگی به آن توجه مبذول نمود . " بهرحال جذب عناصر انقلابی به زیر پرچم حزب وتعمیق نفوذ حزب دربین پرولتاریا و توده ها یک وظیفه همیشگی است .

ولی " رستاخیز فوق العاده " ازهمان ابتدای تاسیس حزب ، براساس آنچه از " تاریخ مختصر حزب بلشویک " نقل می نماید " شبکه وسیع شعبات حزب وتوده کثیر اعضاء حزب که از پشتیبانی و همدردی صد ها هزار نفر ازرنجبران برخوردارند " رابعنوان پیش شرط مطرح می نماید.
بخوبی روشن است که طرح اینچنین پیش شرط هائی ، این فرمولبندی بیانیه " جا ا " را که می گوید: " درکشورهای که هیچ حزب مارکسیستی – لنینیستی وجود ندارد ، وظیفه فوری انقلابیون کمونیست ، تشکیل چنین حزبی به یاری جنبش بین المللی کمونیستی است. " ، مردود وباطل اعلام مینماید و در نتیجه یک وظیفه فوری و عاجل به یک وظیفه غیر عاجل وغیر فوری تبدیل می گردد که سالها و سالها اتلاف وقت وقت گذرانی برای اجرا وعملی نمودن آن می تواند توجیه و تاویل " خردمندانه " پیدا نماید . آیا توجیه و تفسیر "خردمندانه" ترازین می توان سراغ نمود که از یک موجود تازه بوجود آمده

توقع داشته باشیم که ازهمان ابتدای ایجاد ویا حتی پیش از ایجاد و به عنوان پیش شرط آن خصوصیات رسیده و پخته شده یک موجود تکامل یافته را دارا باشد.
پس آیا آنچه در " تاریخ مختصر حزب بلشویک " گفته می شود ، اشتباه ونادرست است ؟ نه خیر ، چنین نیست . آن گفته کاملا درست است و یک حزب ، واقعا باید دارای آنچنان خصوصیات باشد و پیوسته برای احراز بیشتر و بیشتر چنین خصوصیاتی مبارزه نماید. اما خصوصیات ذکر شده را نباید به غلط بعنوان پیش شرط های تاسیس حزب در نظر گرفت زیرا همان طوریکه بیانیه " جا ا" می گوید در بیشتر موارد وقتی یک حزب تشکیل می شود ، درموقع تاسیس از تعداد نسبتا قلیلی اعضاء برخوردار است . به همین جهت است که خصوصیات مطرح شده مذکور را ، " تاریخ مختصر حزب بلشویک" به هیچ وجهی بعنوان پیش شرط های تاسیس حزب مطرح نمی نماید، بلکه می گوید که یک حزب قبلا تاسیس شده ورسما به وجود آمده و اعلام شده ، برای اینکه بتواند وظایف انقلابی خود راآنگونه که شاید وباید انجام دهد. می باید چه خصوصیاتی را کسب نماید وچه ویژگی های مهم را دارا می گردد.
البته یک موضوع را باید درنظر گرفت و آن اینکه " تاریخ مختصر حزب بلشویک" می گوید که : " اگر چه درسال 1898 کنگره یکم حزب سوسیال دموکرات روسیه که تشکیل حزب را اعلام داشته بود منعقد گردید با وجود این حزب هنوز بوجود نیامده بود و برنامه و آئین نامه حزب وجود نداشت ... " ( صفحه 5) ویا مثلا درجای دیگری میگوید : " بدین طریق پیروزی اصول لنین و مبارزه موفقیت آمیز " ایسکرا" برله نقشه تشکیلاتی لنین همه شرایط اساسی را که برای ایجاد حزب، یا آنچنانکه آن اوقات می گفتن برای ایجاد حزب ، حقیقی ضروری بود آماده ساخت ... " اما درعین حال به این امر نیز باید توجه داشت که " حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه " درسال 1898 تاسیس شده واین موضوع درمانیفیست تصویب شده توسط این کنگره یعنی کنگره اول " حزب سوسیال دموکرات روسیه " به ترتیب ذیل قید گردید . " اتحاد مبارزه برای

آزادی طبقه کارگر " ، " گروه رابوچایاگازتا" و " اتحادیه سراسری کارگران یهود روسیه و پولند" بدین وسیله تشکیلات واحدی را بنام حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تشکیل می دهند . "

لنین " چه باید کرد" را درسال 1902 نوشت و کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در 1903 درماه آگست تشکیل گردید . این کنگره اسناد ذیل را به تصویب رساند : " برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ، " اساسنامه تشکیلاتی حزب " ، " درباره سازمان های محلی " ، " درباره جایگاه بوند درحزب " ، " درباره خزوج بوند ازحزب " ، " درباره ارگان مرکزی حزب " ، " درباره مطبوعات حزبی " ، " درباره ترویج " ، " درباره روش برخورد به لیبرال ها" ، " درباره حزب سوسیال رولوسیونر" ، " درباره تظاهرات " ، " درباره مبارزه صنف کارگران " ، " درباره روش برخورد به دانشجویان " و " قطعنامه استاروورد درباره لیبرال ها " . درهیچیک ازاین اسناد ، موضوع تاسیس حزب مطرح بحث نمی باشد ، بلکه آنچه در آنها مطرح است ، سروسامان دادن بهتر و بیشتر ایدیالوژیک – سیاسی و تشکیلاتی یک حزب ازقبل تاسیس شده است . درواقع کنگره دوم حزب بر پایه کنگره اول و درجهت تحکیم دستاوردهای آن دایر گردید ونه بمثابه چیزی درجهت خلاف آن . به همین جهت کنگره دوم ، کنگره اول را مردود اعلام نکرد وخود را کنگره موسس حزب نیز نخواند . البته این درست است که تدویر کنگره دوم حزب ، برای نظرات لنین موقعیت مستحکم وبرتری را در درون حزب بوجود آورد، ولی حزب برای سالهای سال یک حزب بلشویک – منشویک باقی ماند وفقط در سال 1912 که بلشویک ها کاملا بمثابه یک حزب مستقل قدبرافراشتند و کاملا از منشویک ها بریدند، این حالت پایان یافت و یک حزب بلشویکی تمام عیار بوجود آمد .اما این موضوع نباید اینگونه درک گردد که گویا بلشویزم درسال 1912 تولد یافته است . بلشویزم ، بعد از طی مراحل قبلی ، درواقع درکنگره دوم حزب متولد گردید وتقریبا یک دهه بعد به

حزب مستقل مبدل شد . میتوان وضعیت مشابهی را بخوبی درتاریخ حزب کمونیست چین نیز مشاهده نمود :

درکتاب " تاریخ سی ساله حزب کمونیست چین " مقدمات تاسیس حزب ،کنگره موسس وکنگره دوم حزب ، به گونه ذیل مورد ارزیابی قرار گرفته است :

" یکسال پس از جنبش چهارمی 1919 دسته جات کمونیستی درشانگهای ، پگن ، هانکو چانگشا، کانتون ، تسینان ، هنگ چو ودیگر شهرها تشکیل شده بودند ... " ( صفحه 5 کتاب مذکور)

" دراول جولای 1921 ، 12 نماینده از دسته جات کمونیستی که پس ازجنبش چهارمی درمراکز مختلف فعالیت می کردند، اولین کنگره حزب رادرشانگهای، مرکزتمرکز صنایع وجنبش طبقه کارگر، برپا داشتند. این نمایندگان همراه با مائوتسه دون ، تنگ یی وو، چن تای چی، هوشانگ هنگ ودیگران ازجانب پنجاه ( 50 ) کمونیست نمایندگی داشتند. اولین کنگره حزب تشکیل حزب را بنیان گذاشته و ارگان مرکزی آنرا انتخاب کردند. ازآن زمان درچین حزب کاملا نوین پیدا شد ، حزب طبقه کارگر که هدف آن کمونیزم ورهنمای آن مارکسیزم – لنینیزم بود . یک نماینده نیز ازطرف انترناسیونال کمونیستی دراین کنگره حضورداشت ."( نقل از صفحه دهم کتاب مذکور)

" رفیق مائوتسه دون نمایندگی سازمان های حزبی دراستان هونان را – جای که وی قبلا بعد از جنبش چهارمی ، سازمان های انقلابی بوجود آورده بود – برعهده داشت . اودر 1920 دوگروه برای مطالعه آثار مارکسیستی به وجود آورده بود ووی درهمان سال " جامعه جوانان سوسیالیست" را بنیاد گذاشته بود . " ( صحفه دهم کتاب مذکور )

" دومین کنگره حزبی درشانگهای درجولای 1922 برگزار شد. این کنگره مانیفیست حزب را فرمول بندی نموده، برنامه حد اقل وحداکثر حزب را تدوین نموده، ایدئولوگ های مختلف رفرمیستی بورژوازی را مورد انتقاد قرار داده و وظایف مبرم خلق چین را چنین تعیین نمود : " پایان دادن به جنگ داخلی، سرنگون کردن حکومت نظامی ها

**و استقرار صلح داخلی، سرنگون کردن امپریالیزم جهانی وحفظ استقلال ملت چین متحد کردن تمام چین تحت یک جمهوری دموکراتیک وواقعی . "**

**" بدین ترتیب شرایط برای ساختمان سوسیالیزم و کمونیزم فراهم شده ، برای اولین بار درتاریخ چین حزب شعار های واقعا انقلابی ودموکراتیک را درمقابل انقلاب چین قرارداد " .**

**" ازنواقص مانیفیست آن بود که اشاره نمی کرد انقلاب دموکراتیک بایستی توسط پرولتاریا رهبری شود. ونیزاینکه مطالبات کارگران ودهقانان را برای زمین پیش رو قرارنمی داد وفقط به کارگران ودهقانان توصیه می کرد که درانقلاب دموکراتیک شرکت کرده وبرای حقوق خود مبارزه کنند. بعدها این نواقص توسط گروه اپورتونیستی چن توشیو درجهت سیاسی نادرست تری توسعه یافته ودررهبری نادرست حزب درفعالیت های انقلابی دوره دوم 24 – 1927 موثر افتاد ."**

**( صحفه دهم و صفحه یازدهم کتاب )**

**" کنگره دوم حزب تصویب نمود که حزب به انترناسیونال کمونیستی بپیوندد ." ( نقل ازصفحه دهم کتاب مذکور)**

**کتاب مذکوربیان می نمایدکه کنگره های سوم، چهارم، پنجم وششم حزب کمونیست چین نیز دارای نواقص وکمبود های مهم وجدی بوده است که درجریان مبارزات بعدی یکی پس ازدیگری رفع شده وحزب ازلحاظ برنامه یی پابپای رشد مبارزاتی اش به پیش رفته است. تسلط مشی مائوتسه دون برحزب کمونیست چین درسال1935یعنی چهارده سال بعدازتاسیس حزب تامین گردید .**

**حزب کمونیست چین یعنی حزب یک کشور چند صد میلیونی ، یعنی حزب بزرگترین کشور جهان از لحاظ نفوس ، دریک کنگره متشکل از دوازده نفر به نمایندگی از جانب پنجاه کمونیست تاسیس می گردد . حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ، یعنی حزب بزرگترین کشور جهان از لحاظ مساحت ، دریک کنگره نه ( 9 ) نفری سه روزه تاسیس**

می گردد که این نه ( 9 ) نفر نمایندگی " اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر" ، " بوند " و نشریه " رابوچایاگازتا" را برعهده دارند. اما کمونیست های " اصیل " رستاخیزی برای تاسیس حزب کمونیست افغانستان ، شرط می گذارند که قبل از تاسیس حزب باید سازمان ساخته و پرداخته شده انقلابیون حرفوی به وجود آمده باشد ، یک تشکیلات وسیع شامل شعبات متعدد تشکیلاتی و تعداد کثیر اعضاء ایجاد شده باشد و پایه توده یی صد ها هزار نفری نیز تامین شده باشد !!

حزب کمونیست چین درمدت زمان کمترازدوسال بعدازایجاداولین دسته های کمونیستی درآن کشوربوجود آمد. اما درینجا، درافغانستان ،" مشعل داران صدیق وراستین "رستاخیزی تاخیر یک ربع قرن درتاسیس حزب کمونیست بعدازایجاداولین سازمان کمونیستی یعنی سازمان جوانان مترقی رانیز کافی و وافی نمی دانند وآه وفریاد سرمی دهند که هنوزپیش شرط هاتامین نشده است.

مخالفت رستاخیز فوق العاده درحقیقت مخالفت با چگونگی تاسیس حزب کمونیست افغانستان نیست، بلکه دراساس مخالفتی است علیه حزبیت ومخالفتی است علیه تاسیس حزب درکل، درغیر آن میتوان سوال کرد که قبل از تاسیس حزب چگونه باید به سازمان ساخته و پرداخته انقلابیون حرفوی و تشکیلاتی دارای شعبات متعدد و اعضاء کثیر وپایه توده ئی صدها هزار نفری دست یافت ؟ ازطریق مبارزات قانونی وآرام ؟ ازطریق مبارزات سیاسی وآرام و بدون سروصدا ؟ از طریق آغازجنگ قبل از تاسیس و ایجاد حزب و یا حتی قبل از تاسیس یک سازمان، مطابق به مذاق " پس منظر " ؟

درواقع بهمین جهت است که رستاخیز فوق العاده از پیش شرط های عظیم در تاسیس حزب صحبت می نماید ولی از تطبیق مشخص وروشن آن درموردچگونگی تاسیس حزب کمونیست افغانستان ابا وی ورزد ویا در واقع عاجز می ماند . مثلا این امر که " تدوین حط سیاسی وبرنامه صحیح کلید تاسیس حزب است " توسط رستاخیز مورد تائید قرار می گیرد ، اما این فرمول بندی کلیدی درمورد چگونگی تاسیس حزب بصورت روشن و

مشخص مورد بحث قرار نمی گیرد ، مگر صرفا دریک مورد، یعنی بحث تضاد های اصلی جامعه افغانستان . اگر" مشعل داران صدیق وراستین " رستاخیزی واقعا باورمند بوده و هستند که اصل کلیدی " تدوین خط سیاسی وبرنامه صحیح " درتاسیس حزب کمونیست افغانستان رعایت نگردیده است ، درآن حال لازم بود ولازم است که با یک نقد اصولی ازمرامنامه حزب کمونیست افغانستان، این موضوع را روشن می ساختند و روشن بسازند. درحالیکه دررستاخیز فوق العاده ، تمام فصل اول مرامنامه حزب ( خط ایدئولوژیک – سیاسی عام ) وفصل سوم ( استراتیژی مبارزاتی ) حتی با کنایه واشاره ای نیز مرود نقد وبررسی قرار نگرفته است . ازمیان مجموع مباحث متعدد وگوناگون فصل دوم مرامنامه ( برنامه انقلاب افغانستان ) صرفا مبحث تضاد های اصلی جامعه مورد انتقاد قرار گرفته است ، آنهم با یک خلط مبحث ویکی دانستن تضاد اصلی و تضاد اساسی . این موضوع را مبحث جداگانه ای مورد توجه قرار خواهیم داد .

درمورد الزامات تشکیلاتی تاسیس حزب نیز ، رستاخیز فوق العاده به یک کلی گوئی صرف اکتفا کرده واصلا بصورت روشن و مشخص وارد این مبحث نمی شود که درتاسیس حزب کمونیست ، این الزامات و پیش شرط ها ، به این صورت ویا به آن صورت مورد رعایت قرار نگرفته است . مثلا درمورد دسته انقلابیون حرفوی ، رستاخیز نمی تواند به روشنی مدعی شود که این پیش شرط رعایت نگردیده است ، بلکه کاری را که انجام می دهد این است که با تکیه اساسی روی مواضع تشکلات ماقبل حزبی عدم صلاحیت و ناتوان مندی دوتن از اعضاء حزب را" برملا" بسازد !! درحالیکه صلاحیت وعدم صلاحیت نه تنها دو عضو حزبی مورد حمله دررستاخیز فوق العاده بلکه صلاحیت و عدم صلاحیت مجموع موسسین حزب کمونیست افغانستان را باید در برخورد با مرامنامه واساسنامه حزب ، مورد سنجش وارزیابی قرارداد و نه بر اساس مواضع ماقبل حزبی آنها . البته فعالیت های مائوئیستی ماقبل حزبی تمامی موسسین و مشمولین اصلی حزب ، دراساس قابل دفاع است اما درهرحال تاسیس حزب ، خود یک حرکت جهشی نه تنها درمقیاس

کل جنبش کشور بعد از سپری شدن مدت زمان بیشتر ازربع قرن از پیدایش آن ، بلکه درعین حال یک جهش وگسست از فعالیت های مائوئیستی ماقبل حزبی آن گروپ ها ودسته هائی نیز هست که پروسه مبارزه برای تاسیس حزب را به پیش راندند وازجهات گوناگون امر برگزاری کنگره موسس حزب را ممکن گردانیدند. یکی دانستن کامل این دو مرحله نادرست و غلط است .

علاوتا از " شعبات متعدد حزب وازتوده کثیر اعضای حزب " حرف زده می شود ، اما این موضوع اساسا به میان نمی آید که آیا حزب کمونیست افغانستان در موقع تاسیس دارای این چنین بدنه تشکیلاتی بوده است یا خیر ؟ و اگر درین سطح از توان تشکیلاتی قرار نداشت است ، وضع و حالت تشکیلاتی آن بصورت مشخص چگونه بوده است و این وضعیت و حالت تشکیلاتی چگونه نمی توانسته ممثل پیش شرط های تاسیس حزب ازلحاظ تشکیلاتی باشد ؟

درمورد برخورداری از پشتیبانی توده یی صد ها هزار نفری ، که بعنوان یکی از پیش شرط های تاسیس حزب مطرح می گردد رستاخیز بصورت مشخص نمی گوید که موسسین حزب فاقد چنین پایه توده یی بوده اند و بر این مبنا اصلا وارد این مبحث نمی شود که پایه توده یی تاسیس حزب کمونیست چگونه بوده است و درچه سطحی قرار داشته است و به چه صورت و چگونه یک پیش شرط توده یی حد اقل برای تاسیس حزب محسوب نمی گردیده است ؟

به این ترتیب وقتی بخوبی دقت نمائیم می بینیم که " رستاخیز" دررابطه با پیش شرط های تاسیس حزب، درواقع کدام انتقاد مشخص و واضح علیه حزب کمونیست ندارد بلکه صرفا کلی گوئی نموده است . آنجای که هم به بحث به اصطلاح مشخص پرداخته نتوانسته ره بجائی ببرد .

## برخورد ما درمورد پیش شرط های تاسیس حزب

---

1 – برخورد به مساله تاسیس حزب به مثابه یک وظیفه فوری .

**2 – توجه اساسی به یاری جنبش بین المللی کمونیستی دراجرای این وظیفه فوری وعاجل .**

**3 – دست یابی به خط سیاسی وبرنامه صحیح برای انقلاب افغانستان درقالب مرامنامه حزب، به عنوان اصل کلیدی .**

**4 – دست یابی به اساسنامه حزب ، ایجاد هسته ولو کوچک رهبری ، دسته کادرها و بدنه تشکیلاتی حد اقل .**

**5 - پیش برد چند ساله مبارزات برای تامین دست آورد های فوق الذکردرارتباط نزدیک با پیشبرد کار انقلابی بین توده ها و اعمال یک مشی توده ای انقلابی و مشخصا باتوجه به حل مسایل مبرم سیاسی .**

**چرا به مساله تاسیس حزب بمثابه یک امر ووظیفه فوری برخورد شد ؟**

**حزب کمونیست یکی از سه سلاح انقلاب است و البته اساسی ترین آنها . دستیابی به این سلاح برای پیشبرد مبارزات انقلابی یک امر عاجل و فوری است ، همانطوری که برای پیشبرد هر نبردی، دستیابی به سلاح مورد نیاز نبرد مذکور، شرط مقدماتی واولیه محسوب می گردد . صرف سال ها وقت برای دستیابی به اسلحه مورد نیاز برای نبرد ، صرف سالها وقت برای آغاز نبرد است . جنگ جویان با سلاح های نه چندان عالی وحتی با سلاح های ابتدائی نیز می توانند نبرد را آغاز نمایند ، ولی رزمندگانی که تحت هر شرایطی ازهمان ابتدا، سلاح هائی با کیفیت عالی برای آغاز نبرد می خواهند دراکثریت قریب به اتفاق موارد، سالها خلع سلاح باقی می مانند وسالها نبرد شان را به عقب می اندازند . امر تسلیح عاجل درموارد بسیاری به یقین مستلزم ابتدائی بودن تسلیحات اولیه نیز هست.**

**درجنبش مائوئیستی افغانستان ، امر تاسیس حزب چندین بار به تعویق افتاده بود . باراول درزمان تاسیس جوانان مترقی ، بعد درجریان فعالیت های جریانی دهه چهل ، بعد درجریان جنبش وحدت طلبانه اواسط دهه پنجاه . عوامل ایدیالوژیک – سیاسی مختلف**

انحلال طلبانه ، اپورتونیستی ، اکونومیستی و رویزیونیستی ، دراین به تعویق افتادن ها موثر بوده است . با آغاز حرکت مائوئیستی نوین ، دراواسط دهه شصت ، موضوع تاسیس حزب کمونیست با جدیت مطرح شد و بمثابه یک وظیفه عاجل خود را نشان داد . علیرغم فوریت موضوع اززمان آغاز حرکت نوین تا زمان تاسیس حزب ، مدت پنج سال سپری گردید . اگردرسال آخر این دوره پنج ساله اقدامات برای تاسیس حزب براتر وقاطع تر از پیش نمی گردید وبا جسارت اقدام به تاسیسی حزب نمیشد، شاید یکبار دیگر این امربه تعویق میافتاد وجنبش ما بازهم درهمان جائی قرار می داشت که درطول مدت زمان بیشتر از ربع قرن قبل از تاسیس حزب قرار داشت .حالا با سپری شدن مدت تقریبا هفت سال اززمان ایجاد حزب کمونیست افغانستان ، این حزب هنوز ناتوان است و تا حال نتوانسته آشکارابه نبرددست بزند. اما موجودیت حزب و مبارزات چند ساله اش برای جنبش کمونیستی مائوئیستی افغانستان کیفیتی ایجاد کرده که آشکارا نسبت به سال های قبل درسطح عالی تری قرار دارد .

مبارزات پنجساله ایدیالوژیک– سیاسی مائوئیستی ماقبل حزبی چند دستاوردبسیارعالی ببارآورده است.

1 – حزب نسبتا عالی دستاورد های ایدیالوژی – سیاسی جنبش بین المللی کمونیستی مشخصا دستاورد های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی . 2 - دستیابی به یک جمع بندی منسجم نسبت به گذشته جنبش چپ کشور . 3 - پیشبرد مبارزات ایدیالوژیک – سیاسی علیه انحلال طلبی ، سنتریزم و رویزیونیزم " ساما " ، " اخگر" ، " املا " ، " رهائی " و ... و وارد آوردن ضربات قاطع بر آنها تا سرحد بیرون کردن شان از میدان مبارزات ایدیالوژیک – سیاسی . 4 - دستیابی به یک تحلیل مشخص موردنیاز برای برنامه انقلاب واستراتژی مبارزاتی ، از شرایط کشور . درپناه تمامی این دستاورد ها بود که تدوین مرامنامه حزب کمونیست افغانستان ممکن ومیسر گردید و حلقه کلیدی دررابطه با تاسیس حزب به کف آمد . حکم غیر علمی و غیر واقع بینانه ای خواهد بود

**اگر مرامنامه حزب کمونیست افغانستان راسندی فاقد هرگونه عیب ونقص ودرنتیجه فاقد زمینه برای تکاملات بعدی بدانیم . ولی این سند سنگ بنای بنیادین بسیار درست و بسیار اصولی و فوق العاده مستحکم انقلاب کشور ما است وبا ایقان کامل باید گفت که این نقش و موقعیتش را درتاریخ انقلاب کشورحک خواهد کرد. یک دلیل بسیار مشخص برای اثبات این امر این است که اززمان تصویب آن تا حال یعنی در ظرف هفت سال گذشته، از جانب تمامی مخالفین چپ نمای حزب ، کدام نقد منظم وتدوین شده ازآن به عمل نیامده است .**

**مبارزات پنجساله مائوئیستی ماقبل حزبی ازهمان ابتدا ، با توجه اساسی به یاری جنبش بین المللی کمونیستی، مشخصا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، درامرتاسیس حزب و درامر پیشبرد مبارزات انقلابی کمونیستی درمجموع و بمثابه بخشی ازوظیفه انترناسیونالیستی به پیش برده شد. درواقع به همین جهت بود که حتی قبل ازتاسیس حزب ، حضور وشمولیت کمونیست های کشور در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تثبیت شد وجنبش کمونیستی کشورماجایگاه شایسته خودرا درجنبش بین المللی کمونیستی به کف آورد .قاطعانه باید گفت که بدون توجه اساسی به یاری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درامرتاسیس حزب وجلب عملی یاری جنبش ، توفیق ما دراین امر فوق العاده مشکل می بود وممکن بود وقت خیلی زیادی را نیز دربربگیرد. وبرعلاوه یقینا با خلاءها و کمبودات و کج روی های عدیده ای نیز مواجه می شد . ماتوانستیم درطول پنجسال مبارزات مائوئیستی ماقبل حزبی، به اساسنامه حزب دست یابیم . این امر پایه تشکیلاتی تاسیس حزب از لحاظ اصول تشکیلاتی را فراهم کرد. درطول این سالها ، یک هسته کوچک از کادرهای رهبری بوجود آمد که توانست با جسارت مسئولیت تاسیس حزب را برعهده گیرد . درطول این مدت، دسته کادرها وبدنه تشکیلاتی حداقل مورد نیاز برای تاسیس حزب نیزبوجود آمد وبه این ترتیب پیش شرط های لازم برای تاسیس حزب فراهم شد اساسنامه حزب ، سند مستحکمی است . به**

همین جهت هیچ فرد و دسته چپ نما ومخالف حزب تا حال حتی کلمه ای علیه آن به زبان نیاورده است . حتی "رستاخیز فوق العاده" که انتقاد تشکیلاتی اش علیه حزب به انتقادات عقده مندانه و کین توزانه علیه دوتن از اعضای حزب متمرکز وبلکه منحصراست ، نتوانسته درمورد اساسنامه حزب لب از لب بازنماید.

البته ، هسته رهبری ، دسته کادرها و بدنه تشکیلاتی حزب ، نه تنها درابتدای تاسیس حزب دریک سطح حداقل قرار داشت ، بلکه امروز یعنی تقریبا هفت سال بعد ازتاسیس حزب نیز ، مجموعا یک موسسه سیاسی عظیم را تشکیل نمی دهند وحزب هنوزهم یک تشکیلات سیاسی بزرگ نیست . ولی همین تشکیلات سیاسی کوچک توانسته است جرئت مندانه، مسئولیت کل جنبش کشور با برعهده بگیرد ودرشرایط بسیار مشکل و طاقت فرسا، درفش کمونیزم و انقلاب را بلند نگه دارد. انسان واقعا دچارحیرت می شود وقتی از یکجانب طمطراق های بی محتوی و بی بنیاد" رستاخیز فوق العاده " را می بیند ، ولی ازجانب دیگرمشاهده می کند که چگونه رستاخیزی ها از پیشبرد بحث علیه خودشان در" شعله جاوید" سراسیمه می گردند .اینها که سایه ما را به تیر می زنند وقتی می بینند که بحث ما درصفحات " شعله جاوید " علیه مواضع شان، به صفحات نشریه حزب وحدت اسلامی افتاده ودرآنجا مورد مناقشه و مباحثه قرار گرفته است ، سراسیمه نزد رفقای حزب مراجعه می کنند و گیله می نمایند که حزب درمورد آنها با بی مسئولیتی برخورد کرده و گویا درارگان مرکزی اش علیه آنها بحث براه انداخته است و این بحث بدست حزب وحدت افتاده و موجودیت به اصطلاح سازمان پیکار افشاء شده است . حالا این حضرات می توانند در لفظ ودرروی کاغذ ، حزب را قبول نداشته باشند، ولی عملا نمی توانند این کار را انجام دهند واز ما درقبال خود شان مسئولیت می طلبند !! ؟ گویا با طرح مباحث مربوط به " سازمان پیکار" درصفحات ارگان مرکزی حزب وحدت ، دارها برپا گردیده و " مشعلداران صدیق و راستین" به دار کشیده می شوند ! ؟

درمورد پایه توده ای تاسیس حزب باید بگوئیم که این پیش شرط با موجودیت جریان شعله جاوید، علیرغم تمامی فراز ونشیب های موجودیت ده ساله آن ، مدت ها قبل ازتاسیس عملی حزب فراهم گردیده بود. درجریان مبارزات پنجساله مائوئیستی ما قبل حزبی ، اگر نگوئیم بخش مهمی از منسوبین موجود جریان ، لااقل بخش معینی ازآنها بصورت مستقیم وغیر مستقیم تحت تاثیراین مبارازت قرار گرفتند و کم وبیش درسطوح مختلف فعال گردیدند. اصولا سالها قبل از تاسیس حزب، جریان شعله جاوید به مثابه یک جریان سیاسی سرتاسری خود را درکشور تثبیت کرده بود واصولا بحث پایه توده ای تاسیس حزب ، یک بحث حل شده بوده است . درینجا منظور نادیده گرفتن خطوط انحرافی ایکه از درون این جریان سربلند کرده اند ، نمی باشد ، بلکه منظوراین است که علیرغم این انحرافات ، تثبیت سرتاسری موجودیت جریان بمثابه یکی ازچند جریان سیاسی بزرگ کشور ، موضوع پایه توده ای تاسیس حزب کمونیست را مدتها قبل از تاسیس حزب حل کرده بود وحین تاسیس حزب نیز چنین پایه ای بصورت مشخص وجود داشت .

درمبارازت ماقبل حزبی مائوئیستی پنجساله ، سه مساله مبرم سیاسی که پیشرفت جنبش وتاسیس حزب منوط به حل آنها بود مورد حل وفصل قرار گرفتند .

1 - غلبه بر خطوط انحرافی ورویزیونیستی موجود " ساما " ، " اخگر " ، " املا " ، رهائی و ....

2 – درک روند سازش و مصالحه میان مرتجعین در قالب " مشی مصالحه ملی " .

3 – تکیه روی سبک کار مستقل کمونیستی درنظر وعمل و رد نظری وعملی فعالیت های به اصطلاح پوششی .

درین جا باید دومساله را بصورت مشخص درنظر گرفت : یکی اینکه تمامی این پیش شرط های تاسیس حزب ، سرانجام مطلوب خود را توسط سازمان کمونیست های انقلابی حاصل نمود وبه این ترتیب سازمان کمونیست های انقلاب به تنهائی توانست کنگره حزب

را تشکیل نماید. دیگر اینکه نقش مجموع مبارزات مائوئیستی پنجساله توسط گروپ های مختلف فعال درین چندسال دربه سرانجام رساندن این مبارزات تا تاسیس حزب را نباید نادیده گرفت . درین میان نقش " سازمان پیکار " نیز نباید نادیده گرفته شود، یعنی نقش منفی ایکه پیکاری ها در جریان کار کمیته انجسام ووحدت در پیش گرفتند .

یک موضوع مهم در تامین پیش شرط تاسیس حزب این است که تامین این پیش شرط ها به تنهائی کافی نیست بلکه تلاش و کوشش عملی برای تامین هرچه سریعترو بهتر این پیش شرط ها نیز یک موضوع مهم و یادرواقع موضوع مهم ترمی باشد. دررابطه با تاسیس حزب نه تنها ازلحاظ نظری به پیش شرط ها توجه شد، بلکه از لحاظ تامین عملی این پیش شرط ها نیزموضوع حل وفصل گردید و به همین خاطر تاسیس حزب حنبه عملی به خود گرفت . " پیکاری ها" می توانند پیش شرط های دلخواه برای تاسیس حزب کمونیست مورد خواست شان تعیین کنند ولی ما دامیکه ازلحاظ عملی نه بخواهند ونه بتوانند این پیش شرط ها را درعمل تامین نمایند، کارشان فقط و فقط این میشود که حزب موجود را نفی نمایند وبرای حزب " واقعی " مورد نظرشان نیز هیچ کاری انجام ندهند . اکنون هفت سال بعد ازتاسیس حزب کمونیست آنهادرهمان موقعیتی قرار دارند که همان موقع قرار داشتند وحتی میتوان گفت که درموقعیت نازلتری قرار گرفته اند .
ما تااینجا صرفا به موضوع تامین پیش شرط ها برای تاسیس حزب پرداختیم . مبحث تحکیم حزب موجود را باید جداگانه به بحث گرفت .

---

## پاسخ به یك نامه

اخیرا نامه ای ازطریق یکی از هواداران حزب بدست ما رسیده است که به دلیل اهمیت موضوعات مطرح شده درآن لازم دانستیم که متن نامه وهمچنان جوابیه آنرا درصفحات " شعله جاوید" انعکاس دهیم .

**به دفتر جریده شعله جاوید !**

**من بعنوان یک فرد روشنفکر که ازملیت ازبک می باشم درپهلوی مطالعه سایر جراید روشنفکران، شماره های شعله جاوید را که خودش را ارگان حزب کمونیست افغانستان می خواند نیز مطالعه می نمایم . درشماره های مختلف این جریده درباره شوونیزم قوم پشتون و ستم آن بالای اقلیت های غیر پشتون صحبت شده است . ازین گذشته شعله جاوید ادعا دارد که مخالف شوونیزم است واز اتحاد داوطلبانه اقوام وملیت ها براساس حقوق برابروحق تعیین سرنوشت تاسرحدجدائی طرفداری می نماید. ولی عمل آن با این گفته ها موافق نمی باشد. شعله جاوید در فعالیت عملی وروزمره اش بجای حمایت از مبارزات ناسیونالیستی وحق طلبانه جاری درکشور، با آن مخالفت می نماید . بطور مثال : درگیر شدن شعله جاوید با حزب وحدت اسلامی درزمینه نشرات یعنی مبارزه علیه " امروز ما " و" عصری برای عدالت ". ازین گذشته شعله جاوید بین ارتجاعیت حزب وحدت، جنبش ملی – اسلامی و شورای نظاراحمد شاه مسعودازیکطرف وارتجاعیت حزب اسلامی گلبدین، خالص، سیاف وطالبان ازطرف دیگر فرق نگذاشته همه آنها را به یکسان مرتجع می خواند .**

**من با استدلال عمومی شعله جاوید درمورد مرتجع بودن همه رهبران این احزاب وگروه ها مخالفتی ندارم، ولی نمیتوان بین همه آنها علامت تساوی گذاشته وازمبارزاتی که همین حالا علیه طالبان به پیش برده میشود حمایت نکرد. ما این مبارزات را که خواست مردم است و خود آنها نیز درآن شرکت فعال دارند باید بخشی ازمبارزات عادلانه وحق طلبانه بدانیم درغیر آن مثل شعله جاوید درحرف ازحقوق ملیت های تحت ستم حرف خواهیم زد ، ولی درعمل درجهت تضعیف آن گام برداشته و مواضع شوونیست ها و طالبان را تقویه خواهیم کرد .**

**"محمد سبحان " میزان 76**

**هموطن ما " محمد سبحان " !**

**درنامه شما که ازطریق یکی ازهواداران حزب بدست ما رسید به یکی از موضوعات خیلی مهم متعلق به کشور برخورد شده است، موضوعی که بسیار از باصطلاح روشنفکران منسوب به جنبش چپ ( پشتون وغیر پشتون ) دربرخوردبه آن به بیراهه می روند. عده ای از طالبان حمایت می نمایند وبخشی هم ازاپوزیسیون مخالف غیر پشتون آن ، یعنی از شورای نظار ، جنبش ملی – اسلامی وحزب وحدت اسلامی . دیدگاه ارایه شده درین نامه نیز متعلق به بخش دوم می باشد .**

**ازآنجای که مسئله حق تعیین سرنوشت ملیت ها بدست خود شان وفراهم شدن راه برای اتحاد داوطلبانه وبرادرانه آنها یعنی راه برطرف نمودن این نابرابری موجود وتامین یک چنین اتحاد داوطلبانه وبرادرانه یکی از موضوعات مهم سیاسی واجتماعی کشور می باشد . بناء مرامنامه حزب به این موضوع می پردازد :**

**"درکشور نیمه مستعمره – نیمه فیودالی چند ملیتی افغانستان ، علاوه بر موجودیت ستم ملی امپریالیستی که توسط امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها بالای ملیت ها و اقلیت های ملی اعمال می گردد ، ستمگری ملی دیگری نیز وجود دارد که توسط طبقه ( طبقات ) حاکمه ملیت حاکم پشتون برسایر ملیت ها واقلیت های ملی بعمل می آید و همانند ستم ملی امپریالیستی ودرپیوند با آن جزء لاینفکی از ساختار اقتصادی – سیاسی حاکم برجامعه محسوب می گردد... پس ازکودتای هفت ثور ، ازآنجای که رژیم مزدور دراثر حاکمیت انحصاری باند مزدور شوونیست آغشته به سموم غلیظ شوونیستی بود ، ستم ملی بر ملیت های غیر پشتون به هیچ وجه ازمیان نرفت ... . در طول دوره مقاومت علیه قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی چون مبارزه علیه اشغالگران تمام تضاد های داخلی را تحت تاثیر قرار داده بود ، تضاد های ملی داخلی چندان تبارزی نداشت ... " .**

" البته درجریان جنگ ( منظور جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی می باشد که دراین دوره کشورنه نیمه مستعمره، بلکه مستعمره – نیمه فیودال به حساب می رفت ) اهرم اصلی قدرت سیاسی همچنان دردست طبقه حاکمه ملیت پشتون باقیماند.اما مناطق وسیعی ازسرزمین های موردسکونت ملیت های تحت ستم دردست نیروهای محلی ملیتی افتاد وحاکمیت مستقیم طبقه حاکمه ملیت پشتون برآن مناطق پایان یافت.این امرازیکجانب کلا باعث تقویت بافت های ملیتی ملیت های تحت ستم درکشور گردیدوازجانب دیگرباعث ضربت خوردن جدی مناسبات حاکمیت ومحکومیت میان ملیت پشتون وسایرملیت های کشورنشد زیراکه اکثریت مطلق نیروهای محلی ملیتی که ماهیت فیودالی دارند درواقع درحکم پادوهای شوونیست های پشتون به شمارمی روند.... "

" نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب همان طوریکه منافع فیودالی – کمپرادوری خود و منافع امپریالیستی وارتجاعی باداران خارجی شانرا درمجموع لباس تقدس می پوشانند . شوونیزم شانرا پوشش وحدت صفوف جهاد درراه تشکیل حکومت اسلامی بخشیده و خواست تامین حقوق ملیت ها واقلیت های ملی مختلف کشور را یک خواست ضد اسلامی می دانند ... "

ستم ملی برملیت های غیر پشتون از جانب فیودال کمپرادور های پشتون بحمایت و پشتیبانی سوسیال امپریالیزم وامپریالیزم وبا همراهی وهمیاری فیودال کمپرادورهای متعلق به ملیت های غیر پشتون اعمال می گردد. به همین جهت مبارزه طبقاتی در میان ملیت های تحت ستم با مبارزه علیه ستم ملی شوونیست های پشتون گره می خورد، همان گونه که مبارزه طبقاتی درسطح کل کشور بامبارزه علیه ستم ملی امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی پیوند ناگسستنی دارد. بدین ترتیب مبارزه اساسی علیه ستم ملی بخشی ازمبارزه علیه سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم ومزدوران داخلی شان می

باشد که نه تنها نیروهای فیودال – کمپرادور پشتون بلکه نیروهای فیودال – کمپرادور غیر پشتون نیز آماج آن می باشد. "

" مبارزه علیه ستم ملی باید بر دوپایه استوار باشد: یکی حق تعیین سرنوشت هرملیت بدست خودش مطابق به اراده آگاهانه اش تا سرحدجدائی ودیگری وحدت همه زحمتکشان ملیتهای مختلف کشور درمبارزه علیه امپریالیزم وارتجاع." (صفحات 76 ، 77 و78 مرامنامه حزب کمونیست ... )

" شعله جاوید " با پیروی از مواضع حزب و انعکاس دهنده مواضع آن کوشیده است برای روشن نمودن بیشتر اذهان رفقا و توده ها درهر موقع مناسب به این مسئله بپردازد. . با وجود اینکه مرامنامه حزب به این قضیه به عنوان یکی از تضاد های اصلی جامعه ما برخورد نمود ه وازلحاظ اصولی حق تعیین سرنوشت هرملیتی را بدست خودش تاسرحد جدائی می پذیرد ، ولی مرامنامه حزب با تحلیل ازاوضاع مشخص کشور از یکطرف واتکاء اش به ایدئولوژی مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ورهائی بشریت ازچنگال امپریالیزم وارتجاع روی اصل اتحاد پرولتاریا وخلق های ملل تحت ستم درسراسر جهان تاکید نموده ، ازین موضع حرکت می نماید که : اتحاد همه زحمتکشان ملیت های ساکن این کشور ، حفظ تمامیت ارضی و وحدت جغرافیائی آن قطعا به نفع انقلاب دموکراتیک نوین وبه نفع همه ملیت های ساکن درین کشور می باشد. برعکس تجزیه کشور درشرایط فعلی به ضرر انقلاب دموکراتیک نوین وبه ضرر توده های زحمتکش همه این ملیت ها تمام می شود . با وجود اینکه همه نیروهای سیاسی موجود اعم ازمرتجع و ترقیخواه بر حفظ وحدت جغرافیائی این کشور تاکید و مخالف تجزیه اند، ولی درموردقبول وعدم قبول حق تعیین سرنوشت ملیت ها بدست خود شان ومسئله اتحاد داوطلبانه و قبول تامین حقوق مساوی ورفع شوونیزم ، بین شان اختلافات عمیق وریشه ای وجود دارد.

اگر مجموع نظریات موجود درین زمینه را رده بندی نمائیم جمعا به سه طرح بر می خوریم :

**1 – موضع شوونیستی .**

**2- موضع ناسیونالیستی .**

**3 – موضع کمونیست ها درقبال این مسئله .**

**1 – موضع شوونیستی :**

**این موضع درسیر حرکی تاریخی اش ازهمان بدوپیدایشش تابه امروز ولو به درجات مختلف روی این موضع تکیه داشته است که افغانستان مال پشتون هااست واین ملیت ساکن اصلی این سرزمین بوده واکثریت نفوس آنرا تشکیل می دهد .با وجود این واقعیت آنها همیشه دیگران را درحاکمیت شرکت داده وبه تنهائی حکومت نکرده اند. گاهی هم دیگران ازنیت نیک آنها سوء استفاده نموده مانع ترقی آنها شده واین اکثریت را درعقب ماندگی نگهداشته وعملا برآنها ازلحاظ فرهنگی وحتی اقتصادی ستم روا داشته اند. ( شماره 17 شهادت 9 ثور 1372 به نقل از نطق حکمتیار صدراعظم دولت اسلامی درخطاب به اعضای شورای مرکزی واراکین آن )**

**علاوتا دیدگاه شوونیستی این موضوع را نیز مطرح می نماید که: ما همه مسلمان وبا هم برادریم . برتری یکی بردیگری به لحاظ تقوی و پرهیزگاری و اطاعت از خدا و پیغمبر و اولی الامر مشخص می گردد ، بحث های از قبیل حقوق ملیت ها و خواسته های ناسیونالیستی نفاق بین مسلمان ها را باعث شده و به اسلام زیان می رساند ودرنتیجه یک برداشت غیر اسلامی و ضد اسلامی و متعلق به کمونیست ها وغربی ها می باشد .**

**دیدگاه شوونیستی با انکار کامل از موجودیت مسلطه شوونیزم وبرعکس مظلوم نمائی خویش نه تنها حاضربه قبول اتحاد داوطلبانه وبرقراری روابط برادرانه بین ملیت ها نمی باشد، بلکه درسطح برقراری یک حاکمیت فیدرالی وقبول ریفورم های جزوی این نیز نمی خواهد مصالحه نماید.**

**2 – موضع ناسیونالیستی :**

**دیدگاه ناسیونالیستی را میتوان به دو مفهوم بکاربرد. یکم به مفهوم وطن پرستی ازدید " کشورمن". دوم مفهوم برخورد به مسئله شوونیزم اعمال شونده بالای سایر ملیت ها وارائه طرحی دردفاع از حقوق ملیت های تحت ستم وراه بیرون رفت آن به آن صورتی که حاملین این دیدگاه می خواهند .**

**مطابق به دیدگاه این ناسیونالیست ها ملیت پشتون در کل حامل وعامل دیدگاه شوونیستی وعظمت طلبانه بوده وتمام آنها در پهلوی طبقه حاکمه خویش قرارداشته اند.همه افرادمتعلق به این ملیت درطول تاریخ منحیث نیروی سرکوبگرعمل نموده اند، لذاهمه آنها دشمن ملیت های غیرپشتون اند.**

**هدف اصلی این بینش ارتجاعی محصور نگه داشتن ملیت هیا غیر پشتون در چهره سیادت و حاکمیت نیروهای ارتجاعی متعلق به خود این ملیت ها می باشد .مرتجعین این ملیت ها با اتکاء به این استدلال می خواهند نه تنها دست شان درتاراج و چپاول افراد متعلق به ملیت خود شان آزاد باشد، بلکه درعین حال می خواهند زمینه سازش با مرتجعین شوونیست را نیز تحت اختیار داشته ودر فرجام بعنوان متحد شوونیست ها وهمراه با آنها درخدمت امپریالیزم قرار گیرند.**

**3 – موضع کمونیست ها درقبال این مسئله :**

**دیدگاه کمونیستی به موضوع راه حل ستم ملی بر ملیت های تحت ستم ورفع شوونیزم اعما لشونده بالای آنها نه از دیدگاه غیر طبقاتی ، بلکه از دید گاه انقلابی می نگرد ، دیدگاهی که خواهان سرنگون شدن کامل وقاطع و همه جانبه انواع اجحافات وستمگری های موجود درجامعه می باشد. مطابق به این دیدگاه سرنگونی کامل شوونیزم وطرز تفکر شوونیستی و برداشته شدن نابرابری های موجود بین ملیت ها وقتی می تواند ممکن باشد که انقلاب دموکراتیک نوین به عنوان اولین گام اساسی که راه رفع انواع این اجحافات را تضمین می نماید ، به پیروزی برسد . به عبارت دیگر اگر دیدگاه ناسیونالیزم ارتجاعی راه حل اختلافات بین ملیت ها را وبرطرف نمودن شوونیزم اعمال شونده را**

درتجزیه کشور وبابرقراری فیدرالی وتقسیم حاکمیت بین مرتجعین شوونیست و ملیت های دیگر می داند ، برعکس کمونیست ها حل این موضوع را به حل تنازعات طبقاتی وبرقراری حاکمیت دموکراتیک خلق به عنوان نخستین گام بعدا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و گذر به کمونیزم جهانی مرتبط می دانند .

بناء آنچه که درآخرین تحلیل می تواند موقف اصولی یا غیر اصولی یک روشنفکر یا حد اقل یک وطن پرست انقلابی را میتواند روشن نماید اینست که ازین سه طرح کدامش را مورد حمایت قرار میدهد وبرای پیشبرد مبارزه اش درپهلوی شوونیست ها می ایستد، یا درپهلوی دوستم ، مسعود و خلیلی ویااینکه با مخالفت با همه آنها درپهلوی حزب کمونیست می ایستد .

حزب کمونیست افغانستان را عقیده برین است که وظیفه ورسالت یک روشنفکر متعلق به ملیت پشتون اگرواقعا خودش را روشنفکر می داند ، اینست که با حمایت از موضع حزب کمونیست ، تاکید براصل پیشبرد مبارزه طبقاتی وحمایت از تامین اتحاد داوطلبانه و برادرانه همه ملیت ها، علیه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت خویش مبارزه نماید . درحالیکه وظیفه یک روشنفکر متعلق به ملیت غیر پشتون اینست که با تاکید براصل پیشبرد مبارزه طبقاتی وعمده دانستن این مبارزه طبقاتی با حمایت از اصل تامین حقوق مساوی و اتحاد داوطلبانه ، علیه ناسیونالیزم ارتجاعی مبارزه نموده آنرا دیدگاهی بداند که مانع وحدت زحمتکشان ومانع پیشبرد مبارزه مشترک آنها علیه ارتجاع وامپریالیزم می گردد .

ناسیونالیست خواندن اپوزیسیون ضد طالبان :

نه تنها محمد سبحان بلکه بسیاری از به اصطلاح روشنفکران همفکر وهم نظر محمد سبحان شورای نظار مسعود ، جمعیت اسلامی ربانی جنبش ملی – اسلامی دوستم وحزب وحدت اسلامی خلیلی – محقق واکبر رامدافع حقوق ملیت های غیر پشتون و ناسیونالیست می دانند .

اینکه این احزاب و گروه ها واقعا مدافع حقوق ملیت های غیر پشتون هستند یا نه واینکه ادعای ناسیونالیست بودن آنها چقدر منطبق به واقعیت میباشد ، بهتر است قبل ازهمه به خود این احزاب و به مواضع رسمی آنها و به عملکردهای شان مراجعه نمائیم تا حقیقت رابهتر درک کنیم .

1 – ازسه جناح غیر پشتون مخالف طالبان یکی هم شورای نظار می باشد که جمعیت اسلامی یک رکن مهم آن بشمار می رود . شورای نظار که درترکیب آن اتحاد اسلامی سیاف که پشتون است به شمول جمعیت اسلامی همه شان پیرو مذهب تسنن بوده ، تمام تفکر ایدئولوژیک سیاسی آنها اسلامی بوده و همه آنها خواهان تطبیق تام و تمام مقررات دینی برتمام زمینه های سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی از خانواده گرفته تا گستره های وسیع اجتماعی می باشند . آنها با اتکاء براصول فکری وسیاسی شان براعمال تفتیش عقاید تاکید نموده ، آزاد اندیشی وانتقاد ازکوچکترین برنامه های اسلامی شانرا عمل کفری خوانده و قاطعانه به سرکوب آن متوسل می شوند .

آنها نه تنها به اصول انسانی سلامتی سراحترام به انسانیت و کرامت انسانی ، احترام به عقاید دیگران واحترام به آزادی بیان ووجدان کوچکترین ارزشی قایل نیستند ، بلکه غیر ازخود شان به تمام انسان های فقیر ، زحمتکش ، کارکن باسواد و... به دیدگاه غلامان زرخرید شان می نگرند .

آنها نه تنها مخالف اصل برابری حقوق زنان با مردان می باشند ، بلکه برنابرابری وتبعیض تاکید نموده وآنرا نشان ونموددیگری ازمظهر اسلام خواهی شان می دانند .

به همین ترتیب آنها دررابطه به اصل برابری حقوق بین ملیت های ساکن درکشورخواست تامین اتحاد داوطلبانه وحق تعیین سرنوشت هرملیت بدست خودش تا سرحدجدائی، برخورداسلامی نموده ، این نوع بینش و طرز فکر را محکوم نموده، آنرا بینش کفری و ضد اسلامی می خوانند.

جناح تاجیک شورای نظار به رهبری مسعود منجمله جمعیت اسلامی ربانی نه صرفا درجریان جنگ مقاومت، حتی درآستانه سقوط حکومت نجیب وفرمان عفوعام وتام شان وامضاء معاهده جبل السراج(درآغوش کشیدن ملیشه های گلم جم وپرچمی ها) ستمی های بدخشی راکه دربدخشان تسلیم جمعیت اسلامی شده بودند ، قتل عام نمودند تا مهر تمایل به ستمی بودن برجبین شان نخورد؟ !

2 – حزب وحدت اسلامی : این حزب که جناح اصلی آنرا نصر ها تشکیل می دهد، به شمول آخوند های شامل درجناح اکبری یک حزب اخوانی پیرو خط امامی به شمار می آیند . نصری ها یعنی جناح اخوانی که خودرا هزاره اصیل می خواند درطول دوران جنگ مقاومت عامل مهم نفاق ودرگیری بین خود هزاره ها درهزاره جات بوده است. بحث شیعه درباری، سید وبیات و قزلباش از پیداوار تبلیغاتی این جناح بوده و بخشی ازپروسه تشدید نفاق ملیتی درداخل این ملیت می باشد.

حزب وحدت که مطبوعات چی های آن خود شانرا نماینده ملیت هزاره می خوانند، نخواسته اند و نتوانسته اند در رابطه با هزاره های سنی واسماعیلیه موضعی اتخاذ نمایند که منطبق با منافع ملیت هزاره بوده وراه اتحاد ویگانگی این سه جناح زحمتکشان هزاره را مساعد گرداند. بر عکس این حزب با تاکید روی تطبیق فقه جعفری و حق برگزاری آزادانه مراسم مذهبی و خواست تطبیق حدود شرعی بر پیروان شیعه مذهب هزاره مطابق به اصول فقه جعفری ، عملا بر اختلافات موجود بین هزاره های شیعه از یکطرف وهزاره های سنی واسماعیلیه از طرف دیگر تاکید نموده وآنرا عمیق تر ساخته است .

به همین ترتیب حزب وحدت اسلامی نیز مثل شورای نظار وجمعیت تکیه روی خواسته های ناسیونالیستی را برخورد کفر آمیز وضد اسلامی خوانده وعلیه آن جهاد نموده است وازین لحاظ بین حزب وحدت وجمعیت اسلامی کدام فرقی وجود ندارد .

حزب کمونیست افغانستان ، حساب به اصطلاح آن روشنفکران هزاره راکه موضع اسلامی ارتجاعی حزب وحدت درنظر شان ناسیونالیزم خواهی جلوه می نماید ، دیدگاه متوهم خود این ها می داند که به سراب می رود .

3 – جنبش ملی – اسلامی دوستم : اگر به پروسه تشکیل این جنبش و پس منظر مبارزاتی آن نظرانداخته شود ، می بینیم که این جنبش دراساس باندی است متشکل از لومپن ها که رهبری آن به دوش پرچمی ها بود . این باند درزمان موجودیت قوای اشغالگر ، " گلم جم " خوانده می شد و درهر محاذیکه قوای اشغالگر ویا قوای دولت دست نشانده ببرک و نجیب درمقابله با مخالفان شان احساس ضعف و ناتوانی می کردند ، یا اینکه می خواستند کینه ونفرت ملیتی را دامن بزنند این " گلم جم " هارا وارد میدان کارزار می کردند . کارنامه ننگین وجنایتکارانه " گلم جم " ازهرات وپکتیا گرفته تا لوگر، پغمان ، قندهار و .... شهره آفاق وبده است . وقتی پروسه فروپاشی حکومت نجیب آغاز گردید و گروه های شامل درین حاکمیت بسوی تجزیه ملیتی و ائتلاف بامرتجعین احزاب اسلامی شتافتند " گلم جم " نیز با شورای نظار وحزب وحدت ائتلاف جبل السراج را پایه ریختند ونام این باند جنبش ملی – اسلامی شد و گلم جم که درنزد مجاهدین، کمونیست خوانده می شد ، یک شبه از ربانی – مسعود وثیقه اسلامی دریافت نمود .

درآغاز برخی ها چنین تصور می نمودند که این اتحاد ملیتی پیش درآمدی برای حصول حد اقل حقوق ملیت های غیر پشتون و عقب نشینی شوونیزم و تن دادن به پاره گذشت ها می باشد و آنرا فال نیکی تصور می نمودند .

حزب ما درهمان موقع در برخورد به این قضیه ودر برخورد به جنگ ها و برخورد های آغازشده دراطراف کابل موضع گیری نموده ،آنرا نه جنگی برای حقوق ملیت های غیر پشتون ، بلکه آنرا از یک جانب تبارزتمایلی بسوی شوونیزم تاجیک و تلاش برای حفظ شوونیزم پشتون واز سوی دیگر جنگی برای پیشبرد اهداف خاص دیگر این دسته ها و حمایتگران خارجی شان ارزیابی نمود.

" جنبش ملی –اسلامی " که درترکیب خود برعلاوه باند گلم جم، ازبک های حزب اسلامی وجمعیت اسلامی مزار، شبرغان و میمنه را نیز تا حدودی احتوا می نماید تلاش مجموعی آنها این بوده است تا سابقه وابستگی وخوش خدمتی شانرا به قوای اشغالگر ورژیم مزدور و مارک " کمونیستی " و ستمی گری را ا زخود دورنمایند . ازینرکوشیده اند در هرزمینه ای همانند احزاب اسلامی هم پیمان شان برخورد نمایند. این برخورد کاسب کارانه ، موضع این باند را درزمینه مسئله ستم ملی و شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون آنقدر رقیق نموده است که از موضع حزب وحدت و موضع جمعیت اسلامی نمی تواند فرق داشته باشد .

" جنبش ملی – اسلامی " نیز همانند حزب وحدت و جمعیت اسلامی هیچگاهی از موجودیت سلطه شوونیستی حرفی بمیان نمی آورد و نه روی حقوق ملیت های تحت ستم و مسئله حق تعیین سرنوشت حرفی به زبان می آورد . آنچه این باند نشخوارمی نماید همانا تلاش برای حصول مقدار سهمی در حاکمیت می باشد.

" جنبش ملی – اسلامی " وحزب وحدت هردو به عنوان دونهاد معامله گرکه فقط برای حصول سهمی دراقتدارتلاش می نمایند، نه برای حقوق ملیت های ازبک وهزاره ، لذا بارها تلاش نموده اند تا همراه حزب اسلامی گلبدین و بعدا از طریق سازش با طالبان ، منافع ملیت ها را قربان مصالح تنظیمی وحزب شان نمایند .

ما از محمد سبحان ودیگر همفکرانش می پرسیم که :

1 – اگر شورای نظار احمد شاه مسعود به حقوق ملیت های تحت ستم کوچکترین اعتنایی می داشت و درنتیجه تمایلی برای ناسیونالیزم ازخود بروز میداد ، حتی در محدوده ناسیونالیزم ارتجاعی، درآنصورت چرا نتوانست در سطح عالیجاعزت بیگویچ و جوهردادایوف ایستادگی نموده و هم ملیتی هایش را زیر درفش ناسیونالیزم و فدرالیزم بسیج نماید ؟ برعکس آقای مسعود برای حفظ روحیه اخوانی واسلامی خویش ترجیح داد تا در پهلوی سیاف ومولوی یونس خالص ایستاده شود وعلیه حزب وحدت به نفع

سیاف داخل جنگ شود . تبارز دادن روحیه شوونیستی وسعی برای اعمال شوونیزم نوخاسته تاجیک ، به راه انداختن جنگ های خونین و تشدید روحیه دشمنی بین ملیت های تحت ستم ، سرکوب ستمی ها دربدخشان و تخار تاکید روی تامین حاکمیت خالص اسلامی مبتنی بر فقه تسنن و کفر خواندن دیدگاه ناسیونالیستی را محمد سبحان و همفکرانش چگونه توجیه می نمایند ؟ کجای این برخورد ها و دیدگاه های مسعود – ربانی به تفکر ناسیونالیستی و حمایت از حقوق ملیت های تحت ستم خوانائی دارد ؟

2- حزب وحدت اسلامی که آقای مزاری یگانه رهبر به اصطلاح کله شخ این حزب به شمار میرفت نیز تا زمان حیات خویش خواست تامین حاکمیت اسلامی را به خواسته های ناسیونالیستی و حصول حقوق هزاره آلش نکرد .

وی که شرم گینانه درروزهای آخر عمرش دم از حقوق هزاره ها زد، ادعا داشت که این حقوق وخواسته ها در کشوری مثل افغانستان لباس اسلامی به تن دارد و درنتیجه از طریق تحقق به رسمیت شناخته شدن فقه جعفری می تواند بدست آید ؟ !

رهبران این حزب نیز مثل سایر رفقای مرتجع شان ، منافع محدود خود شان و منافع دول حمایت کننده شانرا بالا تر ازحقوق ملیت ها ی تحت ستم قرار دادند وغیرازین نیز نمی توانستند.

ائتلاف حزب وحدت با حزب اسلامی گلبدین ، تسلیم شدن بدون قید وشرطش به طالبان و تداوم همان پالیسی های مصالحه جویانه با طالبان همه حقایق تلخی اند که فقط دروغ بودن و غیر واقعی بودن ادعای محد سبحان را به اثبات می رساند، نه خلاف آنرا .

3 – آقای محمد سبحان به عنوان یک ازبک ، درمورد اتحاد ملیشه های دوستمی با حکمتیار، کودتای مشترک شش جدی آنها علیه حکومت ربانی – مسعود ، تشکیل شورای هماهنگی بین دوستم، مزاری وگلبدین ، مصالحه ومراوده پشت پرده رهبران جنبش ملی – اسلامی با طالبان و توافقات جنرال مالک و تداوم این وضعیت مصالحه

**جویانه تا الحال چه دلایلی دارند و آنرا عملی به نفع ناسیونالیزم می دانند یا برعکس تلاش برای مصالحه مرتجعین ؟**

**4 – همین حال نه صرفا دو جناح اخوانی شامل در جبهه نجات اسلامی ، بلکه " جنبش ملی – اسلامی " نیز که گویا مصمم است تا حصول خواسته هایش به مخالفتش علیه طالبان ادامه دهد ، چرا این سه جناح حاضر نیستند از طریق تجدید نظر روی مواضع اسلامی خویش وپس گرفتن موضع کفر دانستن خواست ناسیونالیستی مبارزه برای حصول حقوق ملیت هیا تحت ستم را به محوری برای مخالفت شان علیه انحصار طلبی طالبان تبدیل نمایند ؟ چرا این سه جناح بجای طرح حاکمیت فدرالی و تشکیل جبهه ای برین مبنا ، باز جبهه ای ساخته اند که نامش را گذاشته اند " جبهه نجات اسلامی " ؟**

**چرا آنها نمی توانند فضای عدم موجودیت اعتماد نسبی بین خود شانرا به اعتماد بین خویش تبدیل نموده ومخالفت شانرا علیه طالبان هماهنگ سازند؟**

**چرا آنها بجای حل اختلافات بین خود شان به نحوی تلاش در حفظ این حالت داشته همیشه زمینه شکسته شدن ائتلاف شان وایجاد ائتلاف بلوک جدیدی را مساعد نگه داشته اند؟**

**چرا هریک از ین سه جناح بدون اینکه رهبری " جبهه نجات اسلامی " شانرا درجریان قرار دهند ، مطابق به مصلحت های گروهی شان ارتباطات شانرا باطالبان حفظ نموده وراه مصالحه با آنها را بازگذاشته اند؟**

**چرا این سه جناح به اصطلاح طرفدار ناسیونالیزم بجای اینکه روی سکولاریزم تکیه کنند باز برروی نجات اسلام از به اصطلاح شرطالبان تاکید دارند و کمتر از اسلام خواهی الترناتیفی را نمی پذیرند ؟**

**اگر جواب این همه چرا ها بنا به هردلیلی برای محمد سبحان و همفکرانش گنگ باشد و یا نخواهند آنرا روشن نمایند باید توضیح دهیم که :**

**اولا – هرسه این جناح ازلحاظ موقف طبقاتی و منافع طبقاتی ایکه آنها حامی و نگهبانش اند ، منافع شان با منافع طالبان مطابقت داشته و همه آنها نماینده فیودال کمپرادور ها می باشند. تمام جناح های در گیر خواهان تامین سلطه دین بردولت اند و طرفدار برقراری نظام نیمه فیودالی – نیمه استعماری ووابسته به مرتجعین منطقه ، عرب وامپریالیزم می باشند .**

**ثانیا – تمام این گروه های درگیر که جنگ شان از هرطرفی ارتجاعی می باشد ، بدون هیچ استثنائی عاملین و مجریان پروگرام های سیاسی ، اقتصادی و نظامی معینی می باشند که هم منافع گروهی خود شانرا درنظر دارند وهم منافع دوستان خارجی شانرا .**

**ثالثا – هرکدام ازین گروه های درگیر ( طالب ، ملیشه ، شورای نظار، حزب وحدت و گلبدین) درپهلوی جایگاه سیاسی ، ملیتی ، قبیلوی و باورهای شان ، حامیان خارجی آنها که از بذل هرگونه کمک مالی و تبلیغاتی و حمایت معنوی مضایقه نه ورزیده اند به آنها به عنوان یک پروژه مالی برخورد می نمایند . خواه این پروژه مالی فروش اسلحه باشد با قاچاق تریاک و هیروئین ، احجار کریمه وآثار وآبدات تاریخی ، خواه پروژه های اقتصادی امتداد پایپ لاین گاز ونفت از خاک افغانستان به بندر کراچی وهندوستان ، خواه کارشکنی در تحقق این پروژه وبرعکس تثبیت شدن راه های ترانزیت ولوله کشی نفت وگاز ازطریق ایران و بندرعباس .**

**یکی از پروژه های مهم دیگر همانا پروژه انتقال و فروش تریاک و هیروئین به اروپا و روسیه می باشد . راه های حایز اهمیت درحال حاضر راه ترانزیت کندز، مزار ، راههای فرعی بدخشان ، درقد، خوجه غار درپهلوی راه های تورغندی ، هرات ، اسلام قلعه وراه های فرعی نیمروز وفراه می باشد . بخشی ازین راه ها درکنترل نیروهای مخالف طالبان قرار دارد.**

**حفظ وضعیت کنونی ( ملوک الطوایفی موجود ) و استفاده ازهمه این راه ها و میدان های هوائی خود یکی ازتلاش دسته های مافیا می باشد و گروه های جهادی وطالبی دارند خود**

**به مهره های ازین مافیا تبدیل می شوند. وقتی اینها حامل پروگرام و خواسته های معین و متناقض بوده و بعنوان پروژه های مالی دول دیگر و پروژه های مالی گروهی خو شان ایفای وظیفه می نمایند، درآنصورت بخوبی میتوان درک نمود که هیچ یک ازآنها نه صلح طلب اند ونه هم حامی حقوق ملیت های تحت ستم .**

**رابعا- عوامل اصلی تغییر درتناسب قوت و قدرت این گروه های درگیر بصورت مستقیم به عوامل اقتصادی متغییر دربازار و تشدید رقابت بین دول حامی آنها پیوندمی خورد و نقش خود این گروه ها درین رابطه هیچگاهی تاهنوز اهمیت کلیدی و عمده نداشته است .**

**خامسا - موقعیت ژئوپولیتیک افغانستان و موقعیت کشورهای آسیای میانه نیز عامل دیگری درین دوره به حساب می آید و کشورهای آسیای میانه بادرنظرداشت منافع شان از لحاظ اقتصادی وسیاسی به یکی ازین دسته بندی ها تعلق خاطر داشته وباآن مراوده بر قرار نموده اند .**

**شوونیزم قوم پشتون واقلیت های غیر پشتون :**

**اگر محمد سبحان کمی دقت می نمود یقینا متوجه میشد که حزب کمونیست افغانستان به مسئله موجودیت شوونیزم آنطوری برخورد نکرده است که محمد سبحان فکر می نماید .**

**بحث حزب اعمال شوونیزم از جانب قوم پشتون نمی باشد . برعکس تصور محمد سبحان حزب کمونیست افغانستان با اتکاء به تحلیل طبقاتی ودرک درست از واقعیت مسئله اعمال شوونیزم را بر ملیت های تحت ستم عملی مربوط به طبقه حاکمه پشتون می داند که فیودال ها و مرتجعین ملیت های تحت ستم نیز با شوونیست ها همراهی داشته و درپهلوی آنها قرار داشته اند.**

**حزب ما ، زحمتکشان ملیت پشتون را که شامل کارگران ، دهقانان ، اهل کسبه و پیشه وران ، مامورین پائین رتبه ، معلمین و .... می باشند ، بخشی از مجموع زحمتکشان کشور**

وزحمتکشان جهان می داندومانند سایر زحمتکشان درمعرض استثمار گری های گوناگون قرار دارند . بیائید به جرگه ها نظراندازیم : جرگه های فیودالی که خود یکی از عنعنات فیودالی متعلق به طبقه حاکمه ملیت پشتون می باشد ویکی از سنن والای پشتونها خوانده میشود ، فیودالها ، خوانین و متنفذین محلی همیشه از آن به عنوان حربه ای برای تامین سلطه شان استفاده نموده اند . این به اصطلاح جرگه های قومی پشتونها خود به عنوان یکی ازعوامل بازدارنده حقوق دموکراتیک زحمتکشان پشتون و آشنائی شان به حقوق مدنی عمل نموده است .

مادرهیچ جائی ندیده ایم که یک فیودال و متنفذ پشتون برای یک نفر زحمتکش پشتون در بدل کار مساوی با یک نفر زحمتکش غیر پشتون مزد بهتر و بیشتری داده باشد یا بدهد ، یااینکه وقتی دونفرزحمتکش یکی پشتون ودیگری غیر پشتون بخواهد درنزدیک فیودال پشتون کارنماید که پشتونش ناتوان ترباشد ، فیودال پشتون بدلیل هم ملیت بودن منافع شخصی خود را قربان وآن پشتون را بکار گمارد. این فورمول درمورد فیودال غیر پشتون نیز صادق می باشد.

نکته دیگر بحث قوم پشتون و قوم غیر پشتون میباشد . بکار برداین اصطلاح به جای ملیت نادرست می باشد. اصطلاح قوم را میتوان با اصطلاح تیره وقبیله مترادف دانست ، نه معادل ملیت .

نکته سوم بحث اقلیت غیر پشتون می باشد . دراینجا نیز ما با برداشت محمد سبحان موافقه نداریم . درافغانستان ملیت های دارای سرزمین وقلمروی چون پشتون ، بلوچ، هزاره، ازبک، ترکمن و تاجیک زیست می نمایند . بکاربرد اصطلاح اقلیت ملی درمورد هریکی ازین ملیت ها قطعا نادرست بوده وتبارزی از برخورد شوونیستی می باشد. قلمروبرخی ازین ملیتها بزرگتر وازبرخی کوچکتر می باشد .برخی ازین ملیت ها نسبت به دیگری نفوس بیشتری دارند ولی هیچیک ازآنها به تنهائی نسبت به دیگران اکثریت

**نفوس را تشکیل نمی دهند . اما درپهلوی این ملیت ها، اقلیت های ملیتی چون اهل هنوز نیز وجود دارد که درافغانستان هیچ زمین و قلمروی ندارند .**

**توهم درزمینه مبارزات عادلانه و حق طلبانه :**

**محمد سبحان و همفکرانش ادعادارند که مبارزاتی که از جانب اپوزیسیون کنونی علیه طالبان براه افتیده و به پیش برده می شود بخشی ازمبارزات عادلانه وحق طلبانه مردم این ملیت های میباشد.**

**گرچه محمد سبحان درین زمینه دلایلش راارائه نکرده است، ولی مابامطالعه دلایل سایر همفکرانش که بصورت مشخص به مواضع زیر تکیه می نماید ، میتوانیم دید محمد سبحان را نیز بدانیم :**

**1 – ازآنجای که طالبان نماینده شوونیزم اقوام پشتون و خواهان انحصار قدرت بوده و حاضر نیستند حقوق اقوام دیگر را به رسمیت بشناسند، بناء مبارزات کنونی مخالف طالبان وحمایت مردم ازآنها ، مبارزه ای می باشد عادلانه وآزادیبخش .**

**2 – طالبان به عنوان مهره آمریکا، پاکستان و سعودی ، بخصوص پاکستان وآمریکا عمل می نمایند و درخدمت تامین منافع این کشورها قرار دارند. درشرایط فعلی خطر عمده برای حاکمیت و تمامیت ارضی کشور، مداخله امریکا بخصوص مداخله پاکستان می باشد . ازینرو مبارزات اپوزیسیون ضد طالبان ، مبارزات عادلانه و آزادیبخش به حساب می آید و حمایت کشورهای خارجی مثل ایران، روسیه ، هند ویا تاجیکستان وغیره ازین اپوزیسیون زیر هر عنوان وخواست وهدفی که به پیش برده شود، درآخرین تحلیل درخدمت حمایت ازمبارزات عادلانه وآزادیبخش مردم ما قرارمی گیرد.**

**آقای محمد سبحان !**

**اولا – شوونیزم طالبی که خودش رادرزیر لباس اسلام خواهی پنهان نموده است وظیفه اصلی اش رارهانیدن ملت اسلامیه ازتسلط عوامل " فتنه وشر" قرارداده است واپوزیسیون ضد طالبی نیزکه لباس اسلامی برتن دارد، محورمبارزاتش همانا " نجات**

**اسلام" و وادارساختن طالبان به مصالحه می باشد، نه پیشبرد مبارزات ناسیونالیستی وتلاش برای کسب حقوق ملیت های غیر پشتون.**

**ثانیا – جنگ داخلی کنونی بین دسته های اسلامی که با پشتیبانی کشورهای معینی ادامه دارد، دراساس ، هم درکل و هم بصورت عمده ، از هرلحاظی که بخواهیم آنرا مورد تجزیه وتحلیل قراردهیم ، جنگی است بین دسته های ارتجاعی وحامیان ارتجاعی آنها . این جنگ ازهردوجانب عمیقا ارتجاعی وضد مردمی بوده ، هیچ عنصری از عادلانه ورهائی بخش بودن ازآن به مشاهده نمی رسد .**

**جنگ اپوزیسیون اسلامی ضد طالبان را جنگ عادلانه و آزادی بخش خواندن آنرا به جنگ دوران مقاومت علیه تجاوز قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی شوروی تشبیه نمودن یک سفاهت تام و تمام خواهد بود، چرا که :**

**الف – مبارزات آزادیبخش وعادلانه بدون موجودیت رهبری واقعا انقلابی ومردمی ، رهبری که متکی بر منافع توده ها بوده و متضمن تامین آرمان آنها یعنی تضمین کننده رهائی آنها از چنگال ارتجاع وامپریالیزم باشد، نمیتواند مطرح بحث باشد . کجای مبارزات وخواسته های احزاب اسلامی مخالف طالبان به عادلانه و آزادیبخش می ماند ؟**

**ب – درمورد تشبیه نمودن این جنگ ارتجاعی به جنگ مقاومت دوران اشغال فقط می توان گفت که: این تشبیه خود بزرگترین اهانت به آن جنبه ای از مبارزاتیست که توده ها بصورت خود بخودی برحق علیه قوای اشغالگر براه انداخته بودند ودرعین حال اهانت به مبارزات گروه ها وسازمان های منسوب به چپ می باشد .**

**ج – حزب کمونیست افغانستان بنا بر دلایل متعددی که پای توضیح هریکی ازآنها قبلا نشسته است، جنگ مردم، احزاب اسلامی و منسوبین چپ را درجریان تجاوز قوای اشغالگرنه جنگ آزادیبخش ملی بلکه جنگ مقاومت می خواند . اما درمورد عادلانه خواندن جنگ مقاومت باید گفت که : این جنگ ازآن رو عادلانه بود که یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی بصورت آشکار تجاوز کرده وبا فرستادن حدود یکصد وپنجاه هزار**

**نیروی نظامی و سازوبرگ نظامی اش کشور را اشغال نموده بود ، وبرمردم ما بود که علیه آن قیام و ازاستقلال وتمامیت ارضی کشور شان پاسداری می نمودند ولی دردوران جنگ مقاومت انحراف مهمی دامنگیر جنبش منسوب به چپ شده بود وآن اینکه آنها با خواست جمهوری اسلامی و همنوایی با احزاب اسلامی مرتجع، خصلت ارتجاعی مبارزات این جناح را که برجنگ مقاومت مسلط شده وآنرا رهبری می نمود، عادلانه وآزادیبخش می خواندند. درحالیکه شما و دیگرهمفکران تان با قرینه سازی وقیاس آرائی مداخلات پاکستان درامور افغانستان را تاسرحد تجاوزآشکارا ارتقاء داده و آنرا با تجاوز قوای اشغالگر شوروی یکسان دانسته طالب را ببرک ونجیب را احمد شاه مسعود ربانی ، دوستم ، خلیلی ومحقق را نیروهای آزادیبخش جا زده اید بناء انحراف کنونی محمد سبحان و همفکرانش بسیارعمیق ترازانحراف آن دوران می باشد.**

**اما سخن آخردرمورد جایگاه روشنفکران قماش محمد سبحان وسابقه آنها :**

**تمام روشنفکران قماش محمد سبحان اعم از ازبک ، تاجیک ، هزاره و پشتون از لحاظ سابقه سیاسی شان منسوب به چپی ها اند یا اینکه پرچمی ، خلقی ، ستمی وافغان ملتی می باشد.**

**1 – آنهایی که پرچمی وخلقی اند، بعد ازبروز شکاف دردیدگاه رویزیونیست شان و دورریختن ادعای کمونیزم دروغین شان که با مطرح شدن تیوری پروستریکا وگلسنوست گرباچف آغاز وبا فروپاشی شوروی و بلاک وارسا به اوج خود رسید ، راهی جزچسپاندن خودشان به گروه های اسلامی وقرار گرفتن شان درخدمت امپریالیزم غرب سراغ نمی نوانستند وراه عملی آن جزازطریق تجزیه ملیتی حزب خلق وپرچم ممکن نبود. پشتون ها درپهلوی گلبدین وبعدا طالبان ، ازبک ها درپهلوی پهلوان دوستم و تاجیک ها درپهلوی مسعود وهزاره ها درپهلوی مزاری جا گرفتند ، تا بتوانند نقش ضد مردمی وضدانقلابی شان را درشرایط جدید برعهده بگیرند.**

**2 - ستمی ها وافغان ملتی ها بعنوان دو روند باصطلاح روشنفکری که ازسالهای 48 پا بعرصه مبارزه سیاسی گذاشته بودند. اولی یعنی ستمی ها درجریان جنگ مقاومت ضدسوسیال امپریالیستی بنابردلایلی در صف مدافعین رژیم دست نشانده قرار گرفتند ودرجریان تجزیه ملیتی حزب وطن بخشی از ستمی ها همراه دوستم رفتند وبرخی هم به دست جمعیت اسلامی قتل عام شدند.**

**افغان ملتی ها که ابتدا تحت تاثیر حاکمیت شوونیست های خلقی قرار گرفته و بارژیم خلقی پروتوکول آمریکایی بسته بودند ، بعدا به سوی مجاهدین روآورده عمدتا در صف حزب یونس خالص جابجا شده ودرآنجا صاحب منصب ومقامی هم شدند .**

**صرفنظر ازینکه چه دست آوردی طی این دوران نصیب ستمی ها وافغان ملتی ها شده باشد، آنها از طرز تفکر ناسیونالیستی و شوونیستی شان دست نکشیده اند ولی این طرز تفکر شان بیشتر اسلامی شده است و تمایلات قبلی شان را تحت تاثیر قرار داده است . نقش این دوجریان باصطلاح روشنفکری نیز عمدتا منفی بوده بجای خدمت به امر مردم درمخالف آن حرکت نموده است .**

**3 – روشنفکران منسوب به گروه های چپ : این بخش از روشنفکران که سابقه شعله ای بودن داشته ، برخی عضو سازمان جوانان مترقی وبرخی هم عضو سایر گروه های شامل درجریان دموکراتیک نوین بودند ، درآستانه کودتای 26 سرطان 1352 با برخورد منفی و حمایت ازخط مشی اکونومیستی و آوانتاریستی علیه خط عمدتا اصولی سازمان جوانان مترقی که یک خط مائوئیستی بود قرار گرفتند .**

**این خطوط انحرافی که بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان ، برخی درائتلاف با دولت دست نشانده وبرخی هم درهمراهی با احزاب اسلامی ودرمطابقت به پلان امپریالیزم غرب ، ارتجاع منطقه و عرب ازدرفش جمهوری اسلامی ومبارزه علیه کمونیزم حمایت نموده ونقش شان را تا سرحد دنباله روان دولت دست نشانده واحزاب ارتجاعی اسلامی تنزل داده بودند ، بعد از سقوط حکومت نجیب و**

برقراری حاکمیت اسلامی مجبور بودند باز با حفظ همان خطوط انحرافی وبینش های نادرست پیوند شان را جناح های ازین احزاب اسلامی و بقایای رژیم کودتا ( جنبش ملی – اسلامی درداخل کشور و خلقی ها و پرچمی ها درخارج ) حفظ وخود شان را محکم به آنها بچسپانند. پشتون هایش ازمولوی خالص ، گلبدین، بعدا طالبان وشورای تفاهم حمایت نمودند ولی ازبک ها وتاجیک هایش ازجنبش ملی – اسلامی ، شورای نظار وجمعیت اسلامی و هزاره هایش از حزب وحدت اسلامی جانب داری نمودند.

البته هستند گروه ها وسازمان های که نه از " طالبان" حمایت می نمایند و نه هم ازمرتجعین مخالف شان یعنی شورای نظار، جنبش ملی – اسلامی دوستم و حزب وحدت اسلامی . ولی با وجود این مخالفت ، این نهاد ها ازموضع مداخله ملل متحد درحل قضیه افغانستان و ظاهرشاه ناجی بحران کنونی حمایت می نمایند که خود این موضعگیری نیز چیزی نیست جز حمایت ازموضع شوونیستی که برتری حاکمیت شوونیست ها را دراتحاد با سایر احزاب ارتجاعی اسلامی خلقی به ملیت های غیر پشتون تضمین می نماید نه چیز دیگری را .

ما از محمد سبحان ودیگرهم فکران شان می پرسیم: آیا غیر ازشما – غیر ازگروه های منسوب به چپ – ودربخش دیگر- پرچمی ها ، خلقی ها ، ستمی ها وافغان ملتی ها - که هرکدام تان گذشته مشخص دارید ، کدام جناح دیگری هم وجود دارد که درعین دعوی وطن پرستی وملی بودن، ازطالبان ودوستم ، خلیلی ومسعود حمایت نماید ؟

بنظر ما به همان پیمانه ایکه حمایت از طالبان ارتجاعی و نادرست می باشد ، بهمان پیمانه نیز حمایت ازمخالفین ارتجاعی آنها نادرست خواهد بود. وظیفه حزب کمونیست افغانستان نیست که از مرتجعین تا مغز استخوان سیاه درمقابل ارتجاع طالبی دفاع نماید . این وظیفه متعلق به محمد سبحان و همفکرانش می باشد . بگذار آنها با تاکید دراین مواضع نادرست ، جایگاه حقیقی شان رادر تاریخ درپهلوی این مرتجعین تثبیت و محکوم کنند.

منتشر شده در شماره بیستم شعله جاوید ــ دور دوم

# مصاحبه نشریه " حقیقت "

# با سخنگوي

# حزب کمونیست افغانستان

**سوال :**

**خیل عظیمی از زحمتکشان مهاجر افغانستانی سالها است که درایران بسر می برند . آنهادرخشت پزی ها و آجر پزی ها و کارهای ساختمانی چهره آشنا هستند . مجتمع های سنگ بری در اصفهان، درجاده تهران – قم و ... مملو ازآنهاست . چرخ بسیاری از کارگاه ها، مزارع و باغات، مرغ داری ها و دام داری های ایران با استثمارآنها می گردد. زحمتکشان مهاجر افغانستانی بدون شک یک نیروی مهم اجتماعی را در جامعه ایران تشکیل می دهند .اما علیرغم وجود زمنیه عینی همبستگی وهم سرنوشتی کارگران وستمدیدگان افغانستانی وایرانی نفوذ تبلیغات " بیگانه " ستیزی و مشخصا روحیات ورفتار ضد افغانستانی را درایران شاهدیم. به نحوی که مقابله با این گرایشات ارتجاعی یکی از موضوعات مهم درکارتبلیغی وترویجی ما دربین توده های مردم است . شما این مسئله را چگونه می بینید ؟**

**جواب :**

**این مسئله سابقه طولانی داردوصرفا به دوره جمهوری اسلامی مربوط نمی شود. به زمان شاه بر می گردد .حدودا از سال 1352 بود که کارگران افغانستانی درنتیجه بیکاری ومشکلات اقتصادی وعدم اشتغال بطرف ایران سرازیرشدند. ازهمان ابتدا طبقات حاکمه ایران سعی کردند پرابلم های جامعه از قبیل بیکاری وجنایات وزندگی فلاکت بار مردم و غیره را به وجود افغانستانی ها متصل کنند. سعی کردند وانمود کنند که مسبب این مسایل افغانستانی ها هستند. سالهای آخر حکومت شاه هم شاهد جو سازی های این چنینی بودیم . مثلا برسر قاچاق مواد مخدر . میدانیم که افسران عالی رتبه شاه دست اندرکار قاچاق بودند، ولی افغانستانی ها را می گرفتند. یعنی این مسئله را دستاویز قرار**

داده بودند . جمهوری اسلامی ادامه این کار را گرفت ودرابعاد بی سابقه ای گسترش داد . یک هدف دیگر مشخص طبقات حاکمه درایران از فشارگذاشتن بر مهاجران افغانستانی اینست که بورژوازی ایران بخاطر حفظ مافوق استثمار که از کارگران افغانستانی بعمل می آورد نیاز دارد که این کارگران را همیشه درحالت خوف وغیر قانونی بودن نگاه دارد. بهرصورت هرچند وقت یکبار فشارهای ازین قبیل اعمال کنند تاکارگران افغانستانی دردوره های که به صورت " نورمال" شیره کشی می شوند از اینها راضی باشند که لااقل دستگیر شان نمی کنند ! ازمرز رد شان نمی کنند ! به زندان نمی فرستند .

سوال :

درجامعه ایران ، ستم ملی آشکاری علیه ملل ستمدیده ای که درون مرزهای ایران زندگی می کنند اعمال می شود . اما بدون شک ، وحشیانه ترین وزشت ترین شکل این ستمگری علیه مهاجران افغانستانی است . به نظر شما جایگاه ایدئولوژی عظمت طلبانه طبقات ارتجاعی ایران درفشار وسرکوب توده مهاجران افغانستانی چیست ؟ تا چه اندازه این سرکوب را با شوونیزم فارس – یا درین مورد بهتر است بگوئیم شوونیزم ایرانی – وستمگری ملی مرتبط می دانید ؟

جواب :

بدون شک شوونیزم ایرانی در سرکوب دخیل است ، اما برای اعمال این شوونیزم یک پایه مادی وجوددارد . این شوونیزم مستقیما در خدمت منافع اقتصادی شان است و برای همین اعمال می شود . یعنی یک چیز روانی نیست که از افغانستانی ها بد شان می آید. درواقع با منافع طبقاتی واقتصادی شان پیوند دارد. واقعیت این است که برخی ازاینها ( از همین بورژوازی ایران ) که این طور رذیلانه جو شوونیستی براه می اندازند و حساسیت شوونیستی را بین مردم ایران دامن می زنند خیلی هم ازوجود کارگر افغانستانی راضی هستند ، خیلی هم ازوجود کارگری که در بی حقوقی و ستم دیدگی شدید بسر می برد استفاده می کنند. به تجربه تک تک کارگران مهاجر نگاه کنید. خود این کارفرما ها به

کارگران افغانستانی می گویند : " ما خیلی راضی هستیم. خوشیم که شما باشید . با کارگران ایرانی راضی نیستیم . " بورژوازی ضدیت با افغانستانی ها را بین کارگران ایرانی تقویت میکند و از طرف دیگر کارگران افغانستانی را علیه کارگران ایرانی تحریک می کند . می گویند : " کارگر ایرانی حقوق زیادی می خواهد . همیشه موی دماغ است . شما خوبید . " وقتی فشار و سرکوب علیه مهاجران بالا می گیرد ، اینها می گویند : " ناراحت نباشید ، چند روز می گذرد و بعد وضعیت درست می شود . " خلاصه اینکه بوژوازی ایران به استفاده ازکارگران افغانستانی نیازدارد . کارگرانی که با مزد کم کار می کنند ، هیچگونه تامین اجتماعی نمی خواهند ، نه بیمه ، نه تقاعد . وقتی درسرکار آسیب می بینند هیچ چیز نمی خواهند .

سوال :

فکر می کنیم که هرآدم شرافتمند ، هر فردی که ازسلطه جمهوری اسلامی رنج می برد وبه نحوی تحت استثمار و ستم قرار دارد ، باید عمیقا به رفتار خودش ، به عکس العمل هایش نسبت به وضعیت خواهران وبرادران مهاجر افغانستانی اش فکر کند . باید ببیند چقدر نسبت به ستم ها واستثمار شدیدی که برآنها روا می شود حساسیت به خرچ داده است . باید ذهنش را وارسی کند و ببیند که نکند چون این افراد "خارجی " هستند بنظرش این وضعیت" طبیعی " آمده است ! یا بدترازآن گاهی هم به این فکر افتاده که : " اینها جای ما ، فرصت های شغلی ما را گرفته اند . چرا بر نمی گردندکشور خود شان ؟ فکر می کنم هرکارگرو زحمتکشی باید خودش را جای یک مهاجر ستمدیده افغانستانی بگذارد وآنوقت از خود بپرسد که آیا صبر یا قدرت تحمل این بار اضافی سرکوب و تحقیر و بی حقوقی را دارد؟ دراینجا اگر ممکن است مشخص تر به ستم های که بر توده های افغانستانی درایران روا می شود بپردازید . نمونه های را بازگو نمائید .

جواب :

قبل ازین ، اجازه بدهید روی یک نکته تاکید بگزارم . این وظیفه حیاتی پیش روی انقلابیون ایرانی وافغانستانی است که پیوسته درباره شوونیزم رایج درمیان توده ها روشنگری کنند و آنها را متوجه دسیسه چینی های طبقات استثمارگر بکنند . واقعیت این است که برخوردهای شوونیستی و سیاسیت های تفرقه افگنانه مرتجعین حاکم ، عوامل منفی ایجاد می کند . مثلا احساس بد افغانستانی ها به کل ایرانی ها . اینطور نیست که فقط طبقات حاکمه را ببینند . می خواهند درمورد کل ملت ایران درمیان مهاجران افغانستانی حساسیت بوجود بیاورند . یا میان کارگران ایرانی این را دامن بزنند که انگار افغانستانی ها باعث بیکاری اینها شده اند اشتغالات مربوط به آنها را گرفته اند و شغل بدست آورده نمی توانند . این هم درست است که عامل اصلی شوونیزم، بورژوازی حاکم است ولی گاهی حساسیت ضد افغانستانی را میان توده های ایران دامن می زنند ، به قسمی که توده های ایرانی را اغوا می کنند وآنها را به اقدامات بسیار زشت و شدید وخشن علیه افغانستانی ها می کشانند . این مسایل ، مبارزه علیه توطئه های ارتجاع را برای انقلابیون هردوکشور بسیار اضطراری می سازد.

اما درمورد نمونه های ستمگری :

فشار خیلی زیاد است . می دانید که مزد کارگر افغانستانی 50 فیصد مزد کارگر ایرانی است . چن سال قبل جمهوری اسلامی لایحه وضع کرد که افغانستانی ها اجازه ندارند در صنایع مواد غذائی باشند ، یعنی در نانوایی ها ، شیرینی فروشی ها، رستواران ها . گفتند افغانستانی ها کثیف هستند ، مرض دارند و... . افرادی هستند که زندگی کل خانواده و کسان شان و تمام زندگی شان وابسته به کار درایران است . کارفرما پول شان را نمی دهد دعوا هم نمی توانند . بعضی ها که می توانند واسطه جورکنند ، پولشان را می گیرند . برخی ها هستند که حقوق 6 ماه – یکسال کارشان را نداده اند . کسانی که حقوق گرفته اند سرمرز با پاسداران روبرو می شوند . آنها پول شان را می گیرند و خود شانرا دست خالی به افغانستان می فرستند . این موارد، یکی دوتانیست . درطول سالها

هزاران موردش بوده است. خیلی ها خجالت می کشند که بر گردند . بعد به برخی یک تفنگ می دهند وسرباز احزاب اسلامی می شود . فامیل می بیند فردش رفته که کارکند و مزد بیاورد ، اما سربازاجیر شده است . یعنی زمینه ساز سرباز اجیر، بازهمین رژیم جمهوری اسلامی است . به همین صورت صد ها افغانستانی را درجنگ ایران وعراقبه کشتن دادند .

ستم ها ابعاد بی سابقه ای دارد وگاه چهره بسیارهولناکی بخود می گیرد. چون بخش بزرگی از مهاجرت ها بشکل خانوادگی انجام شده و می شود، ستم وسرکوب دامنگیرکل خانواده می شود . یک نمونه را برای تان قصه می کنم : بگیر وببند افغانستانی ها بود . یک کارگر را گرفتند . درآن موقع زنش برای وضع حمل در شفاخانه بود . دوطفل صغیر درخانه بودند ( اطفال 4 ساله و 2 ساله ) . پدر دررا روی آنها قفل کرده بود . این مرد هرچه جنجال کرده بود که بابا زنم در زایشگاه است و دوطفل خوردم درخانه ، پاسدارها گوش نکردند . اورا بردند دم مرز نیمروز واز مرز رد کردند. سه هفته سرگردان بود . باالاخره کسی را درایران یافت و گفت جستجو کن وببین چه شده ؟ روزی اورا دیدم . بسیار پریشان بود . زنش درزایشگاه مرده بود واطفالش در خانه . زن درزایشگاه کسی پشتش نمی گردد و همان شب می میرد . سه چهار روز می گذرد. مردم می بینند فلانی نیست ودرخانه هم قفل است . قبلا هم تجربه اش بود که سر خیابان اورا گرفته بودند و برده بودند مرز. مردم وارد خانه می شوند ومی بینند که دوطفل خود راس گردن به گردن مرده اند . گزارشات اخیری هم که داشته ایم خیلی تکان دهنده است . ملاها کثیف صیغه را درمیان افغانستانی ها رواج داده اند . این نوع فحشاء در میان شیعه های افغانستان رایج نبود و یک عمل زشت محسوب می شد . این را رواج داده اند . بغیر از ترکمن ها و ازبک ها که کمی تریاک در بیان شان رواج داشت دیگر کسی تریاکی نبود . حالا اعتیاد در میان کارگرانی که در ایران کار می کنند زیاد شایع شده است ، درمیان پشتونها، هزاره ها و کل افغانستانی ها. درواقع همین افغانستانی هائی که کار قاچاق مواد

**مخدر را می کنند هیچکدام شان بدون پیوند با محافل و عناصر طبقات ارتجاعی حاکم نیستند. از رباط موتر سیمرغ تریاک بار می کند می برد به ارزگان. این چطور رد می شود؟**

**سوال : با توجه به شدت ستم واستثمارمهاجران افغانستانی به رژیم جمهوری اسلامی چطوربرخوردمی کنند ؟**

**جواب :**

**مهاجران افغانستانی ازجمهوری اسلامی ایران نفرت دارند . البته اوایل هزاره ها بخاطر شیعه بودن روی رژیم ایران سرمایه گزاری کرده بودند ، ولی درایران فورا تحت ستم قرار گرفتند . علتش این است که هزاره ها و همین طور ازبک ها ، بخاطر شکل ظاهر شان فورا مشخص می شوند که افغانستانی هستند ، درحالیکه پشتون ها وتاجیک ها می توانند با مقداری تغییر لهجه و تغییر ظاهر گیر نیفتند . البته ستم وتبعیض درایران دامن همه افغانستانی های مهاجر را می گیرد . یک مثال بزنم تا میزان نفرت توده های افغانستانی از جمهوری اسلامی را بهتر بفهمید . دوسال پیش در " تل سیاه " ( یک کمپ افغانستانی ) ، جمهوری اسلامی فجایع زیادی علیه افغانستانی ها مرتکب می شود این کمپ بسیار بدنام است . درواقع یک بازداشتگاه صحرائی است که قتل گاه هزاران زن و مرد افغانستانی است . همان موقع اتحادیه محصلین هزاره ( H.S.F . ) که یک تشکل صنفی محصلی ناسیونالیستی در میان هزاره های پاکستانی است ، درکویته ( پاکستان ) بخاطر اعتراض علیه کشتار 17 زن و مرد وکودک ، که از هزاره های مهاجر افغانستانی بوده اند، دراین کمپ تظاهراتی دعوت می کند . فکر می کرده اند که شاید 100 نفر بیاید ، ولی هزاران نفرآمدند که اکثریت قریب به اتفاق آنان از مهاجرین افغانستانی بودند . تظاهرات را بردند پیش روی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی و پلیس مداخله کرد و مانع تظاهرات شد . یا اگر به حرکت هائی که درخود ایران می شود مثل خیزش مشهد وغیره نگاه کنید**

**می بینید که با کمی شلوغی ، کارگران افغانستانی هم داخل مبارزه و شورش می شوند و گفت دل خود را علیه رژیم می کشند ، مثل آتش زدن موتر سپاه وغیره .**

**سوال :**

**این سوال پیش می آید که احزاب مرتجع اسلامی افغانستان ، همین احزابی که مجیز جمهوری اسلامی را می گویند ومبلغ نظام موجود درایران هستند، چطوراین تبعیض و ستم آشکار را درمقابل مهاجران افغانستانی توجیه می کنند؟ باید کار سختی باشد .**

**جواب :**

**بگذارید فقط یک نمونه اش رابگویم.روزی مردم سراغ آیت الله محسنی( نماینده خوئی درافغانستان) که درمشهد ساکن بود رفتند وازاو خواستند که با مقامات جمهوری اسلامی صحبت کند ، شاید این سیاست ها موقف شود واین برخورد ها دیگر صورت نگیرد. مردم به او گفتند : " مگر جمهوری اسلامی نمی گوید که اسلام مرزندارد پس چرا این حرکت را علیه ما می کنند؟ محسنی گفت که من با این برخورد ها موافقم و امشب درمسجد دلایلم را برایتان می گویم او شب بر منبررفت و گفت : " من با رئیس مجلس شورای اسلامی صحبت کرده ام و ایشان گفتند که آگاهانه گاهی اینها را اذیت میکنیم تا یاد شان نرود افغانستانی هستند ومتوجه مسایل افغانستان باشند ! " این استدلال بسیار احمقانه بود ! خود شان اعتراف کرده بودند که آگاهانه این سیاست ها را اعمال می کنند وتازه یک جنبه دلسوزانه هم به آن داده بودند . درواقع رژیم خودش این حرکات را آغاز می کند و بعدا خودش جلوش را می گیرد .**

**سوال :**

**به احزاب مرتجع اسلامی افغانستان اشاره کردید . مایلیم تصویر مشخص تری از پیوند های منطقه ای وبین المللی اینها و دعوا های شان داشته باشیم . این مسئله مهم است زیرابعد ازرو شدن طالبان، اینجا چهره ای از سایر احزاب ارائه می کنند که انگار نسبت به طالبها " معتدل" و" ملی" و " مترقی " هستند !**

**جواب :**

**بسیارخوب ، از طالبان شروع کنیم . طالبان یک جریان آمریکائی است . پاکستان و عربستان سعودی و آمریکائی ها نه تنها از لحاظ تسلیحاتی و مهمات و نقشه های نظامی و غیره تقویتش می کنند ، بلکه برایش نیرو می فرستند. پس ازاینکه حزب اسلامی ( حزب گلبدین ) نتوانست سیاست های آمریکا را پیش ببرد حذفش کردند . حزب اسلامی دیگر نیروئی بحساب نمی آید. بنابر این یک صف بندی دیگر شکل گرفت : صف بندی طالبان که تعداد پاکستانی ها درآن آنقدر زیاداست که دیگر طالبان هم نمی توانند منکر شوند . می گویند افراد داوطلب اند . درواقعه مزار خیلی افراد وافسر پاکستانی دستگیر شدند. میجرهای پاکستان و احزاب ارتجاعی پاکستانی درجنگ افغانستان در گیراند . سپاه صحابه یک ارتش برای خود درطالبان دارد . سعودی ها برای خود تشکیلات های خاصی دارند و غیره . چندین دسته از خود پاکستانی ها هست وهمین طور " اویغورها" که مربوط به استان سین کیانگ در چین هستند .**

**سوال :**

**بله . اویغوریکی ازشاخه های ترک است . اینها از طریق پاکستان می آیند. محافلی از پاکستان اینها را تقویت می کند . نیروهای شبه اخوانی پاکستان ، مسایل اخوانی و اسلامی رادر سین کیانگ تسریع می کنند .**

**طرف دیگر شورای نظار و جمعیت اسلامی( دارودسته مسعودو ربانی ) حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی – اسلامی است . روسیه وفرانسه اساسا پشت اینها هستند. شورای نظار کاملا ازجانب روس ها حمایت می شود . تسلیحاتی تقویت می شود . پول شان را درروسیه چاپ می کنند. از سال دوم آمدن شوروی ها درافغانستان با مسعود پیمان امضاء کردند ومناسبات میان شان برقرار شد . ازهمان زمان فرانسوی ها و روس ها از نزدیک سر این کار کردند وروابط شان وسیع شد . برای همین وقتی رژیم نجیب در معرض سقوط قرار گرفت ، کمیته مرکزی حزب وطن فیصله می کند وقدرت به ائتلاف**

شمال تسلیم می شود . این ائتلاف شامل نیروهای نظامی تحت فرماندهی رشید دوستم مسعود ( شورای نظار ) وحزب وحدت اسلامی بود . چیزی وجوددارد بنام " معاهده جبل السراج " ، پیش ازسقوط رژیم نجیب است . کمیته مرکزی حزب وطن فیصله می کند وقدرت را به ائتلاف شمال می دهد . نیروی دوستم خودش بخشی از نیروهای نجیب بود که مستشاران روسی از قبل بوجود آورده بودند .

روسها حزب وحدت اسلامی راهم به شدت تقویت می کنند وتسلیح شان می کنند . بعد از حوادث مزار مستشاران روسی رسما درجبهات عبدالمالک ، مسعود وخلیلی قرار دارند. افسران روسی که سال ها در دوران تجاوز درارتش روسیه بودند و سالها درینجا جنگ کردند و تمام مناطق را بلدند. همین افسرانی که پنج سال شش سال جزو ارتش متخاصم در افغانستان جنگ کرده اند امروز مخالفات طالبان را تعلیم می دهند ( البته بعد از وقایع مزار) و حمایت تسلیحاتی می کنند . حزب وحدت بخش مهمی از حمایت جنگی و تسلیحاتی اش از طرف روسها می شود . خلاصه اینکه بلوک بندی اصلی درافغانستان بین آمریکا و روس است و احزاب مرتجع اسلامی هم هریک به نحوی با این یا آن جهت گیری و پیوند دارد.

دراینجا لازم است مشخصا به نقش مهم جمهوری اسلامی در رابطه با این احزاب بپردازیم . همانطور که می دانید یکی از حامیان اصلی مرتجعین اسلامی در افغانستان است . مزاری رهبر سابق حزب وحدت اسلامی کاملا دست پرورده جمهوری اسلامی بود .خلیلی رهبر کنونی این حزب را که اصلا جمهوری اسلامی ساخت .

شخصیت او ساخته دست وزارت امورخارجه ایران بود . خلیلی فردی از سازمان نصر بود که کم کم به موقعیت رهبری حزب وحدت رسید وبعد از کشته شدن مزاری رهبر اصلی شد . نه تنها حزبی مانند حزب وحدت اسلامی ایران را پشت خود دارد ، بلکه جمهوری اسلامی برای مسعود وربانی هم پشتیبان مهمی حساب می شود ، یعنی در رابطه با بلوک بندی منطقوی و جهانی در رابطه با افغانستان ، رژیم ایران بیشتر پهلوی هند ، روسیه ،

فرانسه و ... قراردارد ودرچوکات کلی ترتمام دارودسته های که مقابل طالبان هستند رامورد حمایت قرار می دهد. عبدالمالک (جانشین جنرال دوستم ) به ایران می رود وبا رفسنجانی ملاقات می کند . قنسولگری ایران در مزار همیشه فعال بوده است . ایران کما بیش دوستم را حمایت می کرد و با عبدالمالک رابطه اش نزدیکتر است . مسئله پان ایرانیزم هم هست که اینها را تقویت می کند چون فارسی زبان هستند . محور افغانستان ، تاجیکستان ، ایران ، اینطور مسایل بویژه از جانب مسعود مطرح است یک حالت ایستادگی ناسیونالیزم ارتجاعی در برابر قدرت پشتون را دارد . بدین صورت که افغانستان کماکان باید درسلطه زبان فارسی باقی بماند وایران روی همین مسئله حساب بازکرده است .

سوال:

یعنی بطور کلی ما با یکسری احزاب سر سپرده و نوکر مواجه هستیم ؟

جواب :

همینطوراست . اما دامنه وابستگی ها ونحوه پیوستگی های اینها با امپریالیزم را باید بهتر فهمید . ارتباطات اینها با قدرت های بین المللی فقط دررابطه با افغانستان نیست. اینها نیرودربوسنیا می فرستند، درکشمیر، درجنگ آذربایجان وارمنستان چند دسته ازافراد مزدوراین احزاب اسلامی می جنگیدند. حزب وحدت برای خود می فرستد، حزب اسلامی گلبدین برای خودوجنبش ملی – اسلامی هم برای خود. ضمنا اینها که سرسپرده امپریالیزم هستند، ارباب هم عوض می کنند و خیلی وفادارنیستند. این را سرمسئله " اسامه بن لادن" ( یک میلیاردرعرب مخالف دربار سعودی و آمریکا که می گویند در بمب گزاری مرکز تجارتی نیویارک دست داشته ) دیدیم . کشف شد که این فرد در منطقه جلال آباد تحت کنترل طالبان بسر می برد. امریکائی ها فشار آوردند که اورا بدهند، ولی ندادند و دیگر سکوت شد. اهمیت مسئله این است که آمریکائی ها فشار آوردندکه طالبان از وی بگذرند وآنها نگذشتند. منظور این است که خیلی وفاداری ندارند. منافع را

**هرجا ببینند می روند. هم سعودی تقویت شان می کندو هم مخالفان دربار سعودی و اینها از هردو استفاده می کنند.**

**سوال : اگر امکان دارد بیشتر از خیانت ها و جنایاتی که این دارودسته های مرتجع اسلامی طی کمتر از دهسال حاکمیت مرتکب شده اند بگوئید ، از بلاهائی که سرافغانستان آورده و می آورند .**

**جواب :**

**یکی از جنایات بزرگ احزاب مرتجع اسلامی – بخصوص مرتجعینی که امروز در طرف روسها قراردارند – این است که مجموع فدا کاری های که مردم درجنگ علیه روسها کردند را لگد مال کردند . همان های که خود شانرا قهرمانان مقاومت علیه روسها می دانستند ، حالا راهنمای مستشاران روسی هستند. احزاب اسلامی این را اینطور توجیه ایدئولوژی می کنند که آنها قبلا کمونیست بودند وحالا عوض شده اند! همان مستشار روسی که آن وقت می آمد مملکت را بمبارد می کرد، نقشه می کشید و فرماندهی می کرد، حالا آمده نقش بازی می کند درجنگ های داخلی افغانستان. حتی طالبان هم با آنها رابطه میگیرد واز آنها می خواهد که برای شان پول چاپ کنند. طالبان ازلحاظ ترکیب درونی نیروهای شان می توانندرآینده نیزکم وبیش ازاین زمینه ها برخورداریاشند، چون بخشی ازنیروهای شان را دارودسته خلقی های تحت سرپرستی " شهنواز تنی " ( وزیر دفاع رژیم نجیب که علیه وی دست به یک کودتای ناکام زد) تشکیل می دهد .این دارودسته که فعلا جهت گیری آمریکائی دارد کم وبیش روابط قدیمی روسی اش را نیز باید حفظ کرده باشد . مثلا حد اقل بصورت غیر مستقیم یعنی از طریق حفظ رابطه با یک تعداد خلقی های که فعلا در رابطه با روس ها قرار دارند .**

**غارت و چور و چپاول احراب مرتجع اسلامی هم کاملا آشکار است . البته دولت پاکستان هم خیلی حساب شده برای به نابودی کشاندن و تضعیف موقعیت افغانستان به این کار ها دامن می زند. مثلا یک میدان هوای درخوست بود که موقتی بود وباند آن فلزی بود .**

یک چیز مجهز درست کرده بودند. بعد از رفتن شوروی ها ، کل فلزاتش را بردند در پاکستان فروختند . یا تانکهای نوررامنفجر کردند وبا آن همان کار را کردند . پاکستانی ها خود شان مستقیما این کارها را رهبری می کردند . میدان هوائی خوست را کاملا منهدم کردند. آن چنان اوضاعی بود که پولیس مرزی پاکستان مستقیما شروع کرد به خرید زره پوش ازاینها وملیشه های مرزی را مجهز کردند به زره پوش . وقتی طالبان قندهار را گرفتند کل قوای هوائی و قوای دافعه اش را نابود کرده بودند. کارخانجات راهم ، نزدیک کابل در گلبهار شمالی یک نساجی قدیمی بود. کسی بنام استاد فرید ( یک فرمانده نظامی حزب اسلامی ) کل ماشین های این کارخانه را که چهار هزار نفر کارگر داشت قطعه قطعه کرد و درپاکستان به فروش رساند. در اطراف جلال آباد یک تعداد فارم های زراعتی بود به نام های فارم هده ، فارم غاری آباد و ... که دولتی بود و روسها جور کرده بودند . اینها پر از درختان میوه بود و زمان ظاهر شاه دوازده هزار کارگر زراعی درآنجا کار می کردند. همه شان را عمدا ازبین بردند، درخت ها را بریدند . کل عوامل پاکستانی ها دراین جریان دست داشتند. یا مثلا " پکتیکا " یا " نورستان " یا " کنر " را در نظر بگیرید که جنگل دارند. این جنگل ها میوه خشک دارند ویا چوپ سوخت وساختمانی . یک مقدار ازاین جنگل ها در زمان جنگ تخریب شد . اما بعد از سقوط نجیب نیز میزان تخریب این جنگل ها به همان اندازه شدید است . حتی زمان جنگ از خوست تا مرکز پکتیا یک جنگل انبوه بود مثل جنگل مازندران. اما امروز ، ودرواقع بعد از به قدرت رسیدن اسلامی ها، این دره جنگلی کاملا لخت شده است . حتی باعث سیلاب های زیاد و خانه خرابی مردم این منطقه شده که قبلا اصلا نمی شد. اینطور جنایت ها هم اکنون هم جاری است . احتمالا اگر جلویش گرفته نشود تمام کوه ها همینطور برهنه می شود. درواقع اینها کلی تغییرات درمحیط زیست بوجود آورده اند و خطرناک شده است . مناطقی بوده که اصلا نسل اندرنسل سیل ندیده بودند وحالا زیر سیلاب می رود . این خود بخشی از مداخلات ارتجاعی وامپریالیستی است که کشور را نابود می کند .

مراتع دارد ازبین می رود. این جنگل ها درواقع یک منبع معاش برای مردم بوده است واین مردم زمینه معاش شان را هم دارند ازدست می دهند . مالداری و دامداری دارد از بین می رود. یورانیوم هیرمند را روسها کاملا بردند ، کل معدن را بردند. یا معدن سنگ رخام – که نوع بسیار مرغوب مرمراست – را پاکستانی ها می برند . یا بخش پنجشیر وبدخشان که احمد شاه مسعود حکومت می کند سنگ های قیمتی دارد که فرانسوی ها چشم دوخته اند . یک تفسیر هست که جنگ بین مسعود وگلبدین و حالا بین مسعود و طالبان ، جنگ بین قاچاقچیان احجار کریمه ( منظور سنگهای قیمتی است ) و قاچاقچیان تریاک و هیروئین است . امسال طالبان زکاتی که از تریاک کشت شده گرفتند 60 میلیون دالر بود . مردم آرد شانرا از پاکستان وایران می آورند نه بخاطر اینکه زمین درافغانستان نیست ، بلکه به این خاطر که اینها زمین ها را زیر کشت تریاک می برند. آمریکائی ها که ظاهرا مخالف کشت و تجارت مواد مخدر هستند، خود شان درواقع مروج آن در افغانستان هستند. طالبان کارهای می کنند که آدم شاخ می کشد . مثل عکاسی ها را درکابل بستند، یا کف زدن در استادیوم های ورزشی را ممنوع کردند. حالا اینها را چه کسی سرکارآورده است ؟ امپریالیست ها . مهم نیست که اینقدر در روزنامه های غرب علیه این اقدامات حرف بزنند. این واقعا دوروئی است . خود شان اینها را آورده اند . طالبان کی بود ؟ ازکجا آمد؟ یقینا ارباب های طالبان مشکل دارند مردم خود شانرا قناعت بدهند که ازاین حکومت دست نشانده شان حمایت کنند . تهاجم طالبان به دفتر سازمان ملل و کشتن نجیب را در نظر بگیرید . ما هیچ ناراحت نیستیم که نجیب کشته شد . اما این کار ها به اصطلاح با معیار های آمریکائی ها جور در نمی آید . چطورتوجیه می کنند ؟ کشوری که لیبیا را تحریم هوائی می کند ویا جنگ خلیج را راه می اندازد . دراین مورد چه کرد؟ هیچ . چون طالبان نوکر خود شان بود . حتی در برخورد به کاسترو یا کوریای شمالی ببینید که چقدر سر حقوق بشر فشار می آورند .اما دررابطه با طالبان چه می کنند؟ محکوم می کنند ، خوب نمی توانند نه کنند ، یک محکومیت صرف . ولی دیگر چه

**کار می کنند؟ از لحاظ سیاسی و مالی و نظامی تقویت شان می کنند. طالبان حتی با معیارهای ارتجاعی معمولی جهان هم عقب مانده هستند ووقتی با غربی ها ملاقات می کنند حتی اگر بتوانند با آنها دست هم نمی دهند ، چون به اصطلاح کافراند . ولی ارباب ها کماکان آنها را مورد حمایت قرار می دهند وتامین شان می کنند و اموروسیاست های شان را از طریق اینها پیش می برند. اینها غربی ها را نجس میدانند ولی رابطه نوکری واربابی برقرار است. سالها است که گروه های متوهم انتظار دارند .که غربی ها به اصطلاح دخالت کنند و تحریک کنند ویا قوای شانرا بیاورند. ولی هیچ نشانه ای پیدا نیست . درواقع هرکدام از امپریالیست ها سیاست های شان را از طریق یکی ازهمین ها به پیش می برد.**

**سوال :**

**درهمین مورد بحران امپریالیست ها و رقابت بین خود آنها چقدر نقش دارد که پای حمایت از مرتجعین به این بی آبروئی بروند؟ اگر حد بیشتری ازتوافق بین امپریالیست ها موجود بود، یا دچار بحران های سیاسی واقتصادی نبودند، آیا نیروهای از قبیل طالبان همین طور شانس داشتند؟ مثلا سقوط بلوک شرق چقدر در این اوضاع نقش دارد؟**

**جواب :**

**یقینا اینها نقش دارد، ولی بهر حال کار امپریالیست ها را توجیه نمی کند. اینطورنیست که گویا دل شان نمی خواهد ولی مجبوراند. بعضی ها اینطور است لال می آورند و زمینه های مادی هم دارد. اما صرفا این نیست . پایه حمایت از طالبان را فقط رقابت امپریالیستی تشکیل نمی دهد. طالبان که اصلا موجود نبود ، خود شان ساختندش و پلان کردند . این طالبان حتی دوران رقابت بین شوروی و آمریکا هم شکل نگرفته بود که بگوئیم تحت تاثیر رقابت های امپریالیستی بوده است . آنها را ساختند. درواقع آنها حساب می کنند که جامعه ای مثل افغانستان بهترازین هم نمی تواند داشته باشد. این چیزی است که قرار است هم ثبات بیاورد و هم نیازهای سیاست های منطقه ای شانرا برآورده کند.**

نیازهای پاکستان را مثلا در نظر گرفتند . منظورم این است که حالا آمریکائی ها مستقیم نمی گویند ولی پاکستانی ها می گویند که خوب فرهنگ افغانستانی ها است که مکاتب دخترانه رامی بندند، یا دررابطه با زنان، یک نفر که معلوم بود مامور" آی . اس . آی " است در مصاحبه تلویزیونی می گفت" بابا 99 درصد زنان افغانستان خود شان را پوشیده می سازند وفقط یک فیصدی هست که طالبان مجبور شان می کنند با مردم عام افغانستان خودرا منطبق کنند . حالا ما چرا اعتراض و انتقاد کنیم؟ فرهنگ شان است . "

فکر می کنم آمریکائی ها ازیکطرف نمی توانند افکار عمومی خود را قانع کنند وازطرف دیگر اتفاقا از زاویه تخفیف تضاد های بین خود شان با بقیه غربی ها است که از تمام کارهای طالبان علنا حمایت نمی کنند . اززاویه که مبادا دیگران هم دست بکار شوند. یا حتی زمانیکه روسها بعد از واقعه مزار شریف آشکارا به حمایت از مخالفین طالبان بر می خیزند . آمریکائی ها به اصطلاح بی طرف می مانند و حتی سفارت افغانستان در واشنگتن را می بندند. سیاست های آمریکائی ها کلادوروئی است . کل روند برخورد امپریالیست ها و حمایت آنها از طالبان بخشی از ذات این نظام است. یک برخورد امپریالیستی است . امپریالیزم تشکیل شده است از این قسم تضاد ها . حمایت شان از اینگونه نیروها درواقع – مثل رقابت های شان - با ذات نظام پیوند دارد. مسئله اصلا این نیست که دلشان نمی خواهد ازاینها حمایت کنند. اینها خود شانرا نمی توانند ازاینگونه تناقضات رها کنند، بخشی از ذات سیستم شان است. سیاست های اینها اصولا این گونه ساخته می شود . مسئله اینطور نیست که حالا بروند تلاش کنند این تناقضات شان را بر طرف کنند و دیگر از اینگونه نظام ها و نیروهای مرتجع حمایت نکنند . وضعیت درافغانستان خیلی متشنج است . نمی توانند توافق کنند ، زمینه این هم نیست که یکی بتواند دیگری را درافغانستان کاملا حذف کند یا تحت سلطه خود قرار دهد .

سوال :

**شماتااینجا بیشتر صف بندی احزاب مرتجع اسلامی را با ارتباطات منطقه ای و بین المللی شان توضیح دادید . سوال اینجا است که پیوند ها ووابستگی های ملیت و قومی چه نقشی درین گروه بندی ها دارد ؟ اصلا نقشی ایفاء می کند ؟**

**جواب : درابتدای دوران جنگ مقاومت یک بخش مهمی از مقاومت های ضد شوروی و ضد رژیم وابسته به حرکت های خود بخودی مردم بخصوص در مناطق روستائی مربوط می شد . اینها حرکاتی با شعار های مشخص دهقانی نبود ، برای همین ازابتدا شکل قبیله یی بخود می گرفت . درکنار جریانات متشکل سیاسی ونظامی این حرکت خود بخودی مردم هم بود . جنگ مقاومت ، جنگی پراگنده و به لحاظ نظامی با سازماندهی پراگنده بود . تحت شرایط مقاومت پراگنده ، موقعیت قوای شوروی محدود شد به شهرها . مناطق هزاره دست هزاره ها افتاد، مناطق تاجیک بدست تاجیک ها وغیره. همین باعث شد که نیروهای ارتجاعی هر ملیت ، مقاومت علیه شوروی را تحت کنترل خو درآوردند. ازهمان زمان، این مسئله ملی به اینصورت شکل گرفت . وقتی قوای شوروی می رود و نجیب سقوط می کند، این جریان به مناطق شهری این ملیتها هم توسعه می یابد و نیروهای ارتجاعی خارجی هم پشت هریک را می گیرند واین رقابت های ارتجاعی شکل رقابت های ملی هم می گیرد . مرتجعین مشکل دارند که تحت اسلام مردم را علیه همدیگر بسیج کنند ، پس تحت مسئله ملی می کنند . مثلاهزاره ها را تحت لوای اینکه " آهای دارند مناطق هزاره را می گیرند" بسیج می کنند . مردم را علیه هم تحریک می کنند. منظورم این است که مرتجعین این اوضاع را اختراع نکرده اند، بلکه دامن زدن به شوونیزم ملی و چیزهای ناسیونالیستی تحت شرایط انجام می شود که از قبل وجود داشته وبا اتکاء به آن می توانند این اوضاع را کنترل کنند وبه نفع خود مورد استفاده قرار دهند . کماکان محور کار شان ، اسلام بازی است . خصومت بین احزاب مختلف اسلامی است و حامیان شان وسیاست های منطقوی شان و غیره .**

اماچیزی را که مطرح می کنند تحت عنوان مبارزه علیه شوونیزم ، واقعیتش اینست که وحشیانه است . مثلا به این صورت که دوران جنگ های کابل ، یکتعداد پشتون ها را می گرفتند و میخ بر سرشان می کوبیدند و می کشتند. افرادمزاری ( حزب وحدت اسلامی ) پشتون ها را زنده زنده درکوره خشت پزی می انداختند، یا گوش وبینی شانرامی بریدند ورها می کردند . خود افراد حزب وحدت این کارها را می کردند . بچه های کم سن وسال هزاره ، پیر مردهای پشتون را می گرفتند وبرای تحقیر کردن به آنها تجاوز می کردند، یا به زن های شان وغیره . یا سیافی ها ، بچه های جوان های هزاره را می گرفتند وعلاوه ازاینکه به آنها تجاوز می کردند ، یک کارشان هم این بود که آنها را هروئینی می کردند وآنها دیگرنمی توانستند جایی بروند وآنها را به کارمی کشیدند .یا طالبان در مسیر پاکستان مردان هزاره را از موتر پیاده می کنند وزنهای شان را می گویند بروید . مردها را می برند به زندان پل چرخی وزنان را راهی می کنند . یا در مسیر پاکستان به قندهار وغزنی ، طالبان هزاره ها را می گیرند و می برند برای کار روی زمین های شان ، مفتی ، به زور ! چند وقت پیش در شمال کابل ( منطقه شمالی ) چند صد هزار نفر جمعیت تاجیک راکوچ دادند تحت عنوان اینکه شما وقتی احمد شاه مسعود آمده بود با او همکاری کرده اید . یا زمستان گذشته در بادغیس هزاران زن و طفل پشتون را در سرما وادار به کوچ کردند . نیروهای احمد شاه مسعود همین کار را درقندوز علیه پشتون های قندوز کرد. هم اکنون سراسر منطقه هزاره جات از طرف جنوب و شرق وغرب از طرف طالبان تحت محاصره اقتصادی قرار گرفته است که خیلی هم شدید و وحشیانه است . به این ترتیب حرکت ها از دوطرف وحشیانه است و اوضاع مثل زمان جنگ بوسنیا و یا شاید بدترازآن است .

درواقع درین وقایع چیزی بنام مسئله ملی نیست ، بلکه دامن زدن به دشمنی های ملی است که برای مثال هریک از دشمن هرپشتون باشد وازاین قبیل ، بین مردم نفرت را دامن می زنند. خصومتی که طی این جنایات بین پشتون وغیر پشتون به وجود آورده اند

تقریبا ترمیم ناپذیراست . آنقدر مرتجعین ملیت های مختلف جنایت کرده اند که تقریبا چیزی بنام سرنوشت سیاسی واحد برای افغانستان باقی نگذاشته اند، یعنی اتحاد ین توده های ملیت های مختلف افغانستان را به مرز نا بودی کشانده اند . پشت این مسئله یک مسئله مبارزاتی عادی نیست ، یک وظیفه عادی نیست ، یک جامعه فروپاشیده در مقابل ما است . باید محوری پیدا شود . اینها نشان داده اند که محورچنین وحدتی اسلام نمی تواند باشد . اینکه " واعتصموا بحبل الله جمیعا و لاتفرقوا" ( چنگ بزنید به ریسمان خدا و متفرق نشوید ) اصلا یعنی تفرقه تا حددشمنی مطلق .

سوال :

بگذارید همین جا این سوال را مطرح کنم که درجنبش کمونیستی افغانستان چقدر به مسئله ملی توجه شده وبه آن پرداخته شده است ؟

جواب :

سازمان جوانان مترقی دردهه چهل بحثش این بود که مسئله ملی فقط مربوط به ستم امپریالیستی است وستم ملی شوونیستی طبقات حاکمه پشتون بر ملیت های غیر پشتون وجود ندارد. واضح بودکه این موضعگیری بسیار نادرست بود و زیان بسیار جدی بر جنبش وارد آورد . درنوشته ایکه از سال 1356 از رفیق شهید " اکرم " برجای مانده به مسئله ملی بطور درست تری برخورد شده است . درسال 1348 وقتی با انتشار نوشته " پس منظر تاریخی " اولین انشعاب بر جریان" شعله جاوید " وارد آمد ، نظر دیگری درمورد مسئله ملی مطرح گردید . در " پس منظر تاریخی " درواقع اهمیت مسئله بیشتر از مسایل طبقاتی ارزیابی گردیده بود به قسمی که تمام صف بندی های سیاسی عمدتا به مسایل مربوط به ملیت ها ارتباط داده شده بود . این نظر نیز نادرست و زیان بار بود و مشابه به نظر " ستمی " ها بود. " ستمی " ها گروپی بودند که درسالهای اول تشکیل " حزب دموکراتیک خلق " ازآن حزب جدا شده وبا باقی ماندن در " ترینـد" شوروی مسئله مبارزه علیه شوونیزم پشتون را به مسئله عمده مبارزاتی خود مبدل نمودند .

پس ازفروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید ، درطول تقریبا پانزده سال ازدوران سلطه بلا منازع اپورتونیزم و رویزیونیزم بر جنبش ( طول دهه 50 و نیمه اول دهه 60 ) ، گروه انقلابی خلق های افغانستان وبعدا سازمان رهائی افغانستان، از موضع شوونیستی با این مسئله برخوردکردوهنوزهم دارای همین موضع می باشد.این موضع گیری کلابخشی ازخط رویزیونیستی واپورتونیستی این سازمان است. گروه های دیگر مثل " سرخا"، " ساما"، " اخگر" وگروپ های مختلف عیاران به مسئله مبارزه علیه شوونیزم ملی توجه کرده اند وکم و بیش روی آن انگشت گذاشتند. اما انحراف کلی حاکم بر تمامی این گروه ها مانع ازآن شد که بتوانند این مسئله خاص را – همانند تمامی مسایل دیگر – ازلحاظ نظری وعملی بخوبی وبطور اصولی مطرح کنند. درطول 5 - 6 سال ازمرحله مبارزات ما قبل حزبی مائوئیستی ( اززمان ایجادهسته انقلابی و کمیته تبلیغ وترویج تا موقع تاسیس حزب ) مسئله ملیت ها بهرحال یک موضوع اصلی مورد بحث نبود و توجه جدی به آن مبذول نگردید . یقینا اوضاع عمومی ناشی ازجریان جنگ مقاومت علیه متجاوزین سوسیال امپریالیست ، پایه عینی این موضع گیری را می ساخت . ولی بهر حال یک موضع گیری درست واصولی نبود . درواقع با تاسیس حزب وتصویب مرامنامه حزب وانتشار آن بود که به مسئله ملیت ها به عنوان یک مسئله اصلی جامعه افغانستان توجه گردید.

بنظر ما اگر مسئله بطور درست واصولی مطرح نشود خیلی به نفع احزاب ارتجاعی اسلامی تمام می شود . نباید درفش مبارزه عله شوونیزم به مرتجعین مخالف طالبان تسلیم داده شود ، بلکه لازم است ماهیت این نیروها بمثابه نیروهای اساسی ضد ملی و مزدورودشمن تمام خلق های افغانستان افشاء شود . درینجا مسئله ایکه بطور خاص می تواند مطرح شود این است که در حال حاضر تعداد قابل توجهی از افرادسابقا چپ با شورای نظار، جنبش ملی – اسلامی وحزب وحدت اسلامی براساس توهم نسبت به بازی های ملیتی شان ویا آگاهانه ازیک موضع گیری ناسیونالیستی ملیتی ، همکاری می

**نمایند. بعبارت دیگر هم اکنون بازی های ملیتی نیروهای ارتجاعی اسلامی از جنبش مترقی کشورنیرو می برد. زیرا که این موضوع پایه دارد، سوابق تاریخی دارد وهم اکنون یک موضوع حاد است .**

**راه حل اصولی، ایجاد یک محورمبارزاتی بر مبنای منافع زحمتکشان تمام ملیتها، با توجه به مسئله ملیتها بعنوان یک مسئله اصلی کل جامعه افغانستان است. این است که میتواند مسئله ملی راهم حل کند. هیچ راه حل دیگری نیست. اگردرچوکات انقلاب وحدت خلق های سراسرکشوربر مبنای حق تعیین سرنوشت ملیت های مختلف واتحاد داوطلبانه آنها مطرح نشود. ما درواقع این مسئله را دربست دراختیارمرتجعین اسلامی قرارداده ایم. بایدعلیه تمامی این احزاب جنایتکار مبارزه را به پیش برد. برای انقلاب درافغانستان ونجات افغانستان هیچ راه دیگری جزاین نیست.**

**سوال :**

**اگر ممکن است درمورد موقعیت زنان در افغانستان صحبت کنید . سالها است که داستان های هولناک و تنفرانگیزی از ستم برزنان افغانستانی چه درداخل کشور و چه درمهاجرت بر سرزبان ها است. می دانیم که این ستمگری یک شاخص مهم از نظام طبقاتی است و کارکردمهمی در حفظ کلیه ارکان ستم واستثمار دارد. چارچوب ها وقیود مرد سالارانه وپدرسالارانه مذهبی وسنتی ارتجاعی در حفظ این ستمگری نقش برجسته ای بازی می کنند. دراین منطقه ، ایده ها و احکام اسلامی قرنها است که در به بند کشیدن زنان نقش ویژه ایفاء کرده و آنچه برزنان در افغانستان وایران روا می شود ، یک گواه انکار ناپذیر و محک روشن از اسارت بار وارتجاعی بودن ایدئولوژی طبقات حاکمه است . درعین حال همین ستمگری بی حد وحصر زمینه و ظرفیت مبارزاتی در میان توده زنان ستمدیده را گسترده تر می کند. اگر ممکن است برای مان ازآنچه بر سرزنان افغانستان آورده اند بگوئید ؟ اشکال ستم برزنان چیست ؟**

**جواب :**

چیزی که مرز ملیتی ندارد ستم برزنان است . هرکه می خواهی باش ، پشتون یا هزاره یا تاجیک ، کافی است زن باشی هربلائی سرت می آورند . طالبان درهمان مناطقی که حاکمند ، زنان پشتون را بیشتر از ملیت های دیگر سرکوب می کنند . بخاطر اینکه این هم نوعی از ملیت گرائی است . می گویند توزن پشتون هستی چرا چادرت اینطور است و غیره ! بازازدید ملیتی ، که گویا عزت است برای ملیت شان که زنان شان حقیر تر باشند ! دراینجا ستم برزن ازلحاظ ایدئولوژیک دومنشاء دارد : یکی اعتقادات اسلامی و دیگری در پهلوی اعتقادات اسلامی رسوم قبیله یی وفرهنگ عقب مانده ایکه در جنب اسلام وجود دارد وتقویت می کند وبا اسلام دست بدست هم می دهد وشاید بقایای قبل از مسلمان شدن مردم باشد .زن در اسلام به استثنای خون یعنی قتل ، در تمام مسایلی مثل قضایا رهبریت یا مرجعیت به حساب نمی آید ، یعنی حق رهبر شدن ندارد پیش نماز نمی تواند شود، در ارث وشهادت نصف حساب است ، درمسئله ازدواج یک چهارم حساب است ، چون مرد حق دارد چهارتازن بگیرد واسلام این بی حقوقی را مقدس می کند، به آن تقدس می بخشد واینها ازلحاظ ایدئولوژیک حتی احکام شان فرا ترازاسلام می رود .مثلا در پیش اکثر مردم افغانستان زن را درزمینه ارث همان نصف هم به حساب نمی آورند . یا مثلا درمورد شهادت، کسی نمی گزارد که زن برود پیش قاضی درمحکمه شهادت بدهد. یا بحساب یک اصطلاح داریم پیش پشتون ها که به آن " بد " می گویند. این چه قسمی است ؟ این طوراست که یکی آدم می کشد، رسم این است که قبیله می نشیند وکسی که قتل کرده یک دختر ( دراصطلاح " بد" ) به قبیله مقتول می دهد برای پسران شان . آن زن گروگان است ونوعی خونبها است که به اصطلاح به صورت زن می دهند .معمولا کسانی که دختران" بد " را می گیرند یک زن دیگر هم بهرحال می گیرند، چون هر چه باشد آن زن " بد " است و به حساب نمی آید. یا مثلا دریک فامیل شوهرمی میرد ، زن بیوه درواقع جزودارائی خانواده به حساب می آید، همانجا پیش شان است و بیرون نمی رود. این ها با استفاده ازتمام مناسبات سرکوب گرانه چه ریشه اسلامی داشته

باشد، چه مربوط به فرهنگ ارتجاعی قدیمی باشد، زنان را سرکوب می کنند. واین بخصوص درمورد طالبان صادق است . طالبان ازهرچیزی که درجامعه به درد سرکوب زنان می خورد استفاده می کنند. شما ببینید چه قسمی است که حمام زنانه را مسدود کردند.

اما مسئله به طالبان محدود نمی شود . درواقع ازروزی که اسلامی ها درکابل قدرت را به دست گرفتند سرکوب زنان وگرفتن آزادی های آنان یکی ازاهداف رژیم اسلامی بوده است . از روز اولی که آمدند به طرح مسایل زنان ، به این شکل که زنان در تلویزیون نباشند وغیره ، شروع کردند. همه این احزاب مخلوطی از اسلام و شریعت را بعلاوه آداب ورسوم عقب مانده جامعه ارائه می دهند . تا جای که به مسایل اسلامی بر می گردد بین تمام احزاب ارتجاعی چه طالبان و چه مخالفین طالبان توافق وجود دارد.

سوال :

یعنی درزمینه سرکوب وستم برزنان تفاوتی بین این احزاب مرتجع اسلامی نیست ؟ اما جریانات رویزیونیست که سابقا طرفدار بلوک شوروی بودند و همینطور رسانه های غربی در مقابل سیاست های طالبان از " آزادی نسبی " زنان در مناطق رقبای طالبان داد سخن می دهند!

جواب :

اینطور نیست که هیچ تفاوتی درجزئیات بین احزاب مختلف وجودندارد. بین این ها تحت تاثیر مسایل ملیتی وعنعنات جدا گانه، تفاوت نسبی وجود دارد. مثلا شورای نظارمی گذاردزنان درادارات کارکنند، حزب وحدت می گذارد که درمناطقی زنان تحصیل کنند .اما تفاوت عمیقی بین اینها وجود ندارد. مسئله نظام است وهرگروهی که نخواهد با کل این نظام دربیفتد وآنرا سرنگون کند برخوردش با دیگران تفاوتی نخواهد کرد . این احزاب کارنامه جالب تری نسبت به همدیگر ندارند. اینطورنیست که تمام کاسه و کوزه باید برسرطالبان شکسته شود. خود این احزاب قبل از آمدن طالبان همیشه به انواع

مختلف در سرکوب زنان سهم گرفتند . همین حزب وحدت در دورانی که قدرت داشتند صد ها مورد تجاوز را اجرا کردند. زمانی که مزاری زنده بود همین لومپن های حزب وحدت دهها مورد به زنان هزاره مربوط به خود حزب وحدت تجاوز کردند ، چون دستشان بجا های دیگر نمی رسید.

درزندگی زنان روستا که اکثریت عظیم زنان هستند، هیچگونه اصلاحاتی انجام نشده است . هنوز زنان ودختران را می فروشندو بی حقوقی های اقتصادی وغیره همچنان دست نخورده باقی مانده ودرواقع مورد قبول همه شان است. وقتی که احزاب دیگر در قدرت بودند هزاران فامیل بخاطر اینکه زنان شان امنیت نداشتند کوچ کردند برای اینکه دختران شانرا نجات دهند . چون اینها دختران را می بردند ، یا پس می آوردند ویا نمی آوردند. مواردی بود که فامیل زنی را مجبور می کردند که دختران شانرا به عقد مجاهد ها یا قوماندان های شان درآورند. ولی عمدتا برای تجاوز می بردند . درکابل شاید شکلش ازدواج اجباری بود ولی در مناطق با زور برای تجاوز می بردند. مثلا دختران یک حاجی شعیه مذهب – ازروابط خود حزب وحدت – را وحدتی ها می برند وبه آنها تجاوز می کنند . حاجی مجبور می شود همه چیزش را درکابل بگذارد و به کویته پاکستان برود. درکویته و کابل مسئله پیچید و حاجی در کویته دق کرد ومرد.

بار بار از رادیو های خارجی شنیده شد که در فلانجا فلان زن یا دختر خودکشی کرده مواردی ازین قبیل بوده که دختران بخاطر اینکه آقایان مجاهدین به آنها تجاوز کرده اند ویا اینکه از ترس مورد تجاوز آنها قرار گرفتن خود کشی کرده اند، یا خود مجاهد ها آنها را از ساختمان ها پائین انداختند و کشتند به حساب اینکه خود کشی کرده اند . ازدواج اجباری هم درکابل رایج بوده است و هم درسایر مناطق . کل این احزاب مثل حزب ربانی یا گلبدین یا بقیه برای شیخ های عرب دلالی می کردند . این شیخ ها ازنظرجنسی واقعا وحشی هستند . بعضی از اینها برای عیاشی می آمدند وروابط این احزاب دختران خانواده های بی بضاعت را پیدا می کردند وبرای شان می بردند . این

دختران رامی بردند عربستان یا خلیج یا درکراچی مدتی عیاشی می کردند و بعد درکوچه ها رهایشان می کردند ومی رفتند. برخی به دام فاحشه خانه هامی افتادند وبرخی نزد فامیل های خود بر می گشتند . یک کمپ بود درپشاور بنام " ناصرباغ " که زنهای بیوه می آمدند ودراین کمپ کار می کردند واز طرف این احزاب جهادی معرفی می شدند . یک وقت دیدند پنجاه فیصد زنهای این کمپ حامله اند . افسران پاکستانی رابه جان زنها می انداختند واینها هم وحشیانه با هرکسی هرکاری می خواستند می کردند . در جنگ جلال آباد یک گروه مزدور از عربستان همراه اینها بود، اینها هفتاد زن جلال آبادی را دستگیر کرده بودند . مثل زمان خود محمد که زنان یهود را درجنگ خیبر به عنوان اموال غنیمتی می بردند ، اینها هم این زنان را به غنیمت بردند واین جهادی ها یکی شان هم اعتراضی نکردند . فقط مدتی بعد بود که تعدادی ازکوچی ها با افراد این گروه مزدور درگیر می شوند وچند تا هم کشته می شوند تا اینکه زنان را آزاد می کنند .

به این نکته هم اشاره کنم که معمولا در مورد تجاوزات جنسی افشاگری درجامعه انجام نمی شود. اشید بخاطر عقب ماندگی یا اعتقادات مردسالاری باشد که فامیل زن نمی خواهد افشاگری کند . مثلا وقتی شورای نظار بالای وحدتی ها حمله کرد وتعداد زیادی از زنان آنها را برد و وسیعا تجاوز کردند بالای زنان، حزب وحدت فیلم جورکرد وباچند تن ازین زنها مصاحبه کردند، اما خیلی از هزاره ها خوش شان نیامد .

سوال :

درمقابل این جنایات و ستمگری ها چه مبارزاتی از جانب خود زنان صورت می گیرد ؟

جواب :

هنوز آدم نمی تواند از تبارزات آشکار مبارزات زنان صحبت کند ، امابرای نمونه سربستن حمام زنانه درهرات مبارزه شد و چند زن کشته شدند. زنهای هزاره در کابل علیه قتل یک جوان هزاره بدست طالبان مظاهره کردند . اینها حرکات ضد طالبی است که درچوکات احزاب دیگر پیش می رود ، اما خود این احزاب هم تحمل این حالت را ندارند

**یعنی از یکطرف این حرکات زنان اقدامات مستقل زنان نیست ، ولی از طرف دیگر خود این احزاب هم برنامه نمی کنند ، یعنی تحمل این مبارزات را ندارند ونمی خواهند زنان این مبارزات را انجام بدهند .توهم خود زنان است که درچوکات این احزاب می روند . درنتیجه دوام این حرکت ها و مخالفت های زنان علیه طالبان با مواضع خود این احزاب مخالف طالبان در تضاد قرار گرفته وبرخوردپیش خواهد آمد. این احزاب اپوزیسیون طالبان درمقابل این مبارزات زنان سکوت کرده اند. درشمال نمونه هائی بوده که زنان درجنگ سهم گرفتند وعلیه طالبان جنگیدند وطالبان هم اعلام کرده که چند تازن رادرسنگرها دستگیرکرده وبه کابل آورده اند، واین احزاب حتی شرم می کنندوسکوت کرده اند. حزب کمونیست افغانستان وبرخی لیبرال ها وغربی ها این مبارزات زنان را مطرح می کنند یا تبلیغ می کنند، اما احزاب اسلامی مخالف طالبان با وجود اینکه ازاین حرکت نفع هم می برند، سکوت کرده اند.**

**سوال :**

**ممکن است همین نمونه سهم گرفتن زنان در جنگ را بیشتر توضیح بدهید؟**

**جواب :**

**پس ازآنکه طالبان کابل را تصرف کردند منطقه شمالی ( منطقه شمال کابل از کوتل خیرخانه به بعد تا سالنگ ) نیز به آسانی تحت کنترل آنها درآمد. موقعی که هنوز طالبان برمنطقه مسلط اند ولی جنگ علیه آنها تازه شروع شده است، نیروی بزرگی ازآنها از چاریکاربطرف کابل می آیند ودرمنطقه سرایخواجه علیه آنها مقاومت صورت می گیرد که باعث معطلی چهار پنج ساعته این نیرومی شود. سرانجام طالبان مقاومت کنندگان رامحاصره می کنندوآنهادستگیرمی گردند. دستگیر شدگان 7-8 زن و دو سه پیرمرد بوده اند که توسط طالبان به کابل انتقال داده می شود . یکی از فعالین طالبان پس از برگشت از جبهه جنگ به پاکستان این موضوع را خبر می دهد که گویا آنها 7 – 8 نفر**

**از زنان " فارسی زبانان" را نزد خود اسیر دارند . اودرعین حال می پذیرد که کارآنها دیگر خیلی مشکل شده زیرا که زنان نیز علیه شان اسلحه برداشته اند .**

**موقعی که طالبان درسازش با عبدالمالک درجنبش ملی – اسلامی ، شهر مزار شریف را تصرف کردند ، بلا فاصله احکام سخت گیرانه علیه زنان را در آن شهر به اجرا درآوردند. مقاومتی که بعدا درین شهر علیه آنها به وقوع پیوست ، به اعتراف خود شان شمولیت بعضی اززنان این شهر را درجنگ نیز در بر می گرفت . گفته می شود که اینها بیشتر زنان مهاجر کابلی بوده اند که قبلا از دست طالبان از شهر کابل فرارکرده بودند. یکی دو واقعه از حمله با چاقو و زخمی شدن طالبان توسط زنان در شهر کابل نیز گزارش شده است .**

**سوال :**

**مبارزات زنان مهاجر در پاکستان را چگونه می بینید؟ اهمیتش چقدر است ؟**

**جواب :**

**مبارزان زنان مهاجر در پاکستان از هر حیث دارای اهمیت است . این مبارزات با توجه به اوضاع اجتماعی – سیاسی پاکستان ، درحال حاضر می تواند بهتر و بیشتر ازداخل افغانستان و حتی بهتر از ایران زمینه رشد و گسترش داشته باشد. مثلا در حال حاضر در پاکستان کم وبیش شاهد فعالیت زنان افغانستانی هستیم . بعد از هر چند وقت علیه اسلامی ها تظاهراتی د رپشاور یا اسلام آباد برگزار می شود. گروپ های لیبرال منشی نیز موجود اند که درواقع در پهلوی احزاب اسلامی ای مثل " محاذ ملی – اسلامی " سید احمد گیلانی و یا سایرین " فعالیت" می کنند که بیشتر نقش خدماتی دارند مثل ارائه خدمات صحی ودارای نقش مشخص سیاسی نمی باشند .**

**باید به کار سیاسی درمیان زنان مهاجر در پاکستان توجه ویژه ای مبذول داشت . درحال حاضر حرکت های خود بخودی ای در میان این زنان وجود ندارد، ولی پتانسیل فعال شدن از لحاظ سیاسی به خوبی درمیان شان مشهود است . در حال حاضر این موضوع –**

همانند هرموضوع دیگری - دراساس مربوط به چگونگی پیشرفت وگسترش مبارزات انقلابی در مجموع است مبارزاتی که بخش مهمی از آن را مبارزات زنان تشکیل می دهد.

سوال :

دوباره برگردیم به وضعیت توده های مهاجرافغانستانی درایران . آنها تحت نظام سیاسی حاکم درایران قرار دارند و بخش بزرگی ازآنها در اقتصاد ایران تنیده شده اند . . مسئله زبان مشترک هم هست که نزدیکی ها را بیشتر می کند . خیلی سریع در جامعه جا می افتد و مناسبات بوجود می آورند . مجموعه این عوامل به مبارزه طبقاتی و انقلابی درایران و افغانستان ویژگی های بخشیده است . درست است که این وضعیت را باید درچارچوب پیوند مبارزات توده های کشور های مختلف قرار داد، اما مسئله خاص تر است . پایه های مادی اقتصادی وسیاسی ، عامل پیوند نزدیک این دو انقلاب است . شما مسئله را چگونه می بینید ؟

جواب :

همینطور است . ما دراین دنیای سرمایه داری امپریالیستی ، ازپروسه واحد انقلاب جهانی صحبت می کنیم و از پیوند درونی و تاثیر متقابل انقلاب ها درکشورهای مختلف . اما موضوع ایران وافغانستان و یژگی های خود را دارد . دراینجا یک بحث منطقی صرف مطرح نیست که انقلابات میان کشورها با هم پیوند دارد . علاوه بر پایه های اقتصادی – اجتماعی و سیاسی که درنتیجه مهاجرت گسترده وطولانی به وجود آمده ، عملکرد مرتجعین هردو کشور هم طرح است .اینها بصورت فعال با هم درمنطقه عمل می کنند . جمهوری اسلامی ایران از طریق مزدوران خود درافغانستان حضور مستقیم دارد . رژیم ایران درواقع بخشی از پشتیبانان بین المللی و خارجی تئوکراسی اسلامی درافغانستان است . مبارزه انقلابی علیه حاکمیت اسلامی ها در افغانستان درواقع ضربه ای به رژیم ایران هم هست . مبارزه علیه رژیم ایران ، مبارزه علیه حامیان مرتجعین درافغانستان

**هم به حساب می آید. به روشنی می بینیم که انگیزه عینی مبارزه علیه جمهوری اسلامی در افغانستان شکل گرفته و وجود دارد . آنها درمبارزاتی که داخل ایران علیه رژیم براه می افتد و بطور کلی در پیشرفت پروسه انقلاب درایران ذینفع هستند . به این ترتیب مسایل انقلاب دو کشور با هم پیوند خورده است .**

**سوال :**

**کارگران افغانستانی درایران از نظر کمی و کیفی دقیقا چه موقعیتی دارند ؟**

**جواب :**

**ازدومیلیون مهاجر ، بیش از یک میلیون نفر د رموقعیت کارگری هستند. این نیروی است ، چون از یک موقعیت جنگی می آیند، از مملکتی به شدت بحران زده که سالیان سال است درآن جنگ جریان دارد و اینها خواهی نخواهی د رمقابل حرکات رژیم دست به مقاومت می زنند . بر علاوه از لحاظ پیوندی که درجریان خود تولید میان اینها و توده ایرانی به وجود آمده به شدت آمادگی این را دارند که در گیر مبارزات داخل ایران شوند. این یک نیروی انفجاری است د رکنار نیروهای انفجاری دیگر درون جامعه ایران . مبارزه توده های افغانستانی علیه رژیم ایران یک مسئله مادی و موجود است. این چیزی است که آغاز شده است . اینطور نیست که یک گپ منطقی است که " منطقا اینطور خواهد شد " . جمهوری اسلامی بدست خود انگیزه های مبارزاتی علیه خود را درمیان توده های افغانستانی وحتی علیه مرتجعین افغانستانی دامن زده است . اینها بحث های ایدئولوژیک ما نیست که برمبنایش نتیجه گیری تحلیلی کرده باشیم .اینها به طور عینی درجامعه موجود است . تناقضی میان بحث های ایدئولوژیک ما با عینیات نیست . این بحث ها مبتنی برآن است واین واقعیت تائیدی بر مباحث ایدئولوژیک ما است.**

**سوال :**

**تاثیرات مهاجرت بر ذهنیت کارگران و زحمتکشان افغانستانی به ویژه نسل جوانتر آن چه بوده؟ چه تاثیری بر سطح آگاهی وافق دید طبقاتی آنها گذاشته است ؟**

**جواب :**

**توجه داشته باشید که افغانستانی ها را در بوسنیا جنگانده اند، در آذربایجان جنگانده اند، در جنگ ایران وعراق جنگانده اند وفقط محدود به ایران هم نمانده است . لذا فقط مسایل ایران نیست که آنها را تحت تاثیر قرار میدهد ، بلکه مسایل این کشور ها هم توده های افغانستانی را تحت تاثیر قرارمی دهد ، وبخصوص پیشروان شانرا . تاثیر های عجیب غریب دارد . شما توجه کنید که بچه روستائی که داخل شهر غزنین را ندیده است ، می رود ایران واصفهان را دیده وجوانب مختلف شهری ایران را می بیند ، با مسایل کارخانه آشنان می شود وغیره . از روزی که در ایران بدبینی نسبت به رژیم عود کرده و مردم نماز نمی خوانند یا فحش می دهند ، این کارگران افغانستانی هم خود شان یک مبلغ ضد مذهبی می شوند. می آیند افغانستان نماز نمی خوانند ومردم می گویند رفته اند ایران خراب شده اند . ما اینگونه کارگران را دیده ایم ، با آنها صحبت کرده ایم . از جهات معین ،مثل تاثیر پذیری های فرهنگی ، خیلی عقب ماندگی های میان آنها از بین رفته است .همین روستائی که ایران را دیده خیلی دنیا دیده تراز شهری افغانستان شده است . دیگر آن روستائی عقب مانده نیست که فقط ده اشرا دیده است ، بلکه حالا تحت تاثیر نقاط مثبت والبته منفی درون ایران نیز قرار دارد . چون درایران هم چیز های عقب مانده میان مردم هست که میدانیم ولی بهرحال نسبت به دهات متحجر زادگاه خود شان بسیار دنیا دیده تر شده اند .**

**سوال :**

**ازنقش مهاجران افغانستانی درمبارزات درون ایران بگوئید. آنها تا چه حددر وقایع سیاسی جامعه ایران درگیر می شوند ؟**

**جوا ب:**

**امروزدرایران در بسیاری از حرکت های توده ای که می شود به ترتیبی تود هائی از افغانستانی ها داخلش هستند . بنا به تمامی دلایلی که بحث کردیم ، برای من مسئله از**

**قبل پذیرفته شده است که در حرکات ضد جمهوری اسلامی ، توده یی و انقلابی ، این توده ها شامل می شوند. یا مشخص تر بگوئیم از قبل در مسایل سیاسی ایران شامل شده اند. ما نیستیم که سعی کرده ایم افغانستانی ها رادرامورسیاسی ایران دخالت دهیم . آنها خود شان این کار را از قبل کرده اند .**

**سوال :**

**برمبنای بحثی که کردید، چقدر شرایط مستعد است که اگر جنگ خلق در ایران براه بیفتد توده های افغانستانی هم علیه جمهوری اسلامی به پیوندند؟**

**جواب :**

**گفتیم که اینها داخل مناسبات ایران شده اند ودرتمام جوانب مداخله می کنند، دربین شان کسانی هستند که در خط جمهوری اسلامی می جنگند . این مبتنی بر مناسبات موجود است . آنطرفش هم صادق است . این پروسه ای است که خود ارتجاع آغاز کرده است . درحرکت های خود بخودی کسانی از افغانستانی ها را شامل بوده اند . این اساس چیزی قابل جلوگیری نیست . وقتی در جامعه ایران زدن شروع شود، حرکت های مبارزاتی مسلحانه ضد رژیم شروع شود ، این ها خود مسلح خواهند شد . جامعه افغانستان جنگ زده است . اگر حرکت های مبارزاتی مسلحانه شود ،به نوعی افغانستانی ها هم خواهند بود.**

**سوال :**

**چرا؟ چون دورنمای به شکل وطن ندارند؟**

**جواب :**

**همینطور است . وطنی نیست . به وطن اینطور نگاه می کنند که بازهمان ملایان ، بازهمان ایدئولوژی اسلامی ، باز همان بلایا. کل پروسه منوط به پیشرفت مبارزه انقلابی درایران و افغانستان است . درعمل نشان داده شده که اینها شرکت می کنند . ظرفیت های آماده موجوداست . در هردوکشورآنچه معلوم است عقب ماندگی عامل ذهنی از اوضاع عینی**

**است . با گسترش مبارزات ، رژیم سیاست های سرکوب را کوشش خواهد کرد بیشتر کند، شوونیزم را تشدید خواهد کرد. منظورم این است که رژیم ایران خود شرایطی را فراهم می کند و پتانسیل های را جهت شرکت افغانستانی ها درجنگ خلق با تدارک آن بوجود می آورد . حتی وقتی که جنگ خلق درایران شروع شود احتمالا رژیم ایران فشار روی افغانستانی ها را بیشترمی کند و بازآنها را تحریک می کند . بدین ترتیب بیشتر در مبارزات انقلابی وجنگ خلق سهم خواهندگرفت .**

**سوال :**

**به نظر ماین اوضاع بخشی ازپایه عینی را تقویت و گسترش موضع انترناسیونالیستی درمیان کارگران افغانستانی و ایرانی است . درست است که هیئت حاکمه ارتجاعی به رقابت و بد بینی میان کارگران دامن می زند. ، اما پایه های همبستگی بین کارگران بسیار عمیق است . باالفعل کردن آن دیگر وظیفه ما است . روحیه شوونیستی در بین اقشار عقب مانده طبقه کارگر ایران هم وجود دارد . امامحصول درونی طبقه نیست ، بلکه از بیرون دامن زده می شود . کارگران ایرانی و افغانستانی عملا با یک نظام واحد روبرویند و اساس مسئله این است . هرچند ستم بر کارگران افغانستانی شدید تر کارگران ایرانی است اما هریک بخشی از یک طبقه واحد تحت استثمار اند. پایه های عینی رشد انترناسیونالیزم در میان کارگران وجود دارد .**

**جواب :**

**یقینا . واین نیازمند یک کار آگاهانه است همانطور که شوونیزم و بدبینی هم نتیجه یک نقشه آگاهانه است که از سوی مرتجعین دامن زده می شود .اوضاع با قبل فرق می کند . مثلا ده سال پیش وقتی توده های مهاجر را سرکوب می کردند، بخاطر توهمی که میان شان بود، می گفتند که : " اینها کاررژیم نیست ، بلکه مجاهدین خلق و فدائی هاو " ضد انقلاب " باعث سرکوب افغانستانی ها هستند . " البته عملکردنیروهای از قبیل اکثریت ها هم دربه وجود آمدن این ذهنیت نقش داشت . اما امروز حتی عقب مانده ترین**

**افغانستانی ها هم فهمیده اند که رژیم پشت این سرکوب ها و فشارهای روی آنها است . ازاین جهت اوضاع خیلی فرق کرده است . امروز درواقع بخاطر این موضع ضد رژیمی ، طبیعی است که کارگران افغانستانی نسبت به مبارزین ضد رژیم ایران احساس همبستگی کنند . قبلا افغانستان تحت اشغال شوروی ها بود و مردم نسبت به رژیم ایران توهم داشتند ، مخالفت انقلابیون با رژیم ایران رابه زیان خود می دیدند . ولی حالا طبیعی است که باانقلابیون ایران احساس همبستگی کنند .**

**سوال :**

**به نظر ما وجود حکومت های تئوکراتیک در ایران وافغانستان و نقش برجسته ایدئولوژی اسلامی در به بند کشاندن توده ها در بسیاری نقاط جهان ومنجمله درین دو کشور به ویژه شکل بنیاد گرائی بسیار افراطی که برای نمونه امروز طالبان ارائه می دهد ، به مبارزه کمونیست های هر دو کشور علیه این نوع حکومت ها اهمیت جهانی بخشیده است . ما این فرصت واین وظیفه را داریم که با مبارزه انقلابی خود و بسیج توده ها تحت پرچم خود نشان بدهیم که تنها ایدئولوژی رهائی بخش مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است و زمینه عینی وپتانسیل توده ئی برای پذیرفتن این ایدئولوژی انقلابی و کنار زدن ایدئولوژی های کهنه وارتجاعی و جود دارد. دراین مورد چه فکر می کنید؟**

**جواب :**

**نمیشود انکار کرد که اسلام گرائی در خیلی از کشورها گسترش یافته ودرمقابل کمونیزم انقلابی یک مصاف محسوب می شود. به ویژه برخی محافل اسلامی بعد از فروپاشی شوروی کارزار بزرگی درمورد شکست " کمونیزم " و رهائی بخش بودن اسلام راه انداخته اند .**

**واقعیت این است که مرتجعین اسلامی این طرف وآن طرف جهان چیز هائی هم بهم زدند، مثل حماس یا جریانات الجزایر، اما یک مسئله را بطور مشخص دراین رابطه می توان گفت وآن اینکه پیش ازآنکه این گرایش خیلی عمومیت پیداکند وحتی درمحدوده**

کشورهای اسلامی عمق پیدا کند وبتواند بصورت منظم تفسیر کند وانسجام بدهد ، شکستش شروع شده است . . اینها میان هم متشتت پراگنده و چند پارچه هستند . افغانستان ، ایران ، سودان و عربستان را نگاه کنید . ناکام هستند. سعودی بیشتر سنتی آمده است تا بنیادگرائی جدید ، تیپ همان قدیم اش است . آنچه بصورت بنیادگرایی جدید مطرح است را درایران، افغانستان وسودان می بینیم . واقعیت این است که امروز حتی خبیث ترین بنیادگرایان هم نمی توانند ادعا کنند که کمونیزم درافغانستان به لحاظ ایدئولوژیک وسیاسی شکست خورده واسلام پیروز شده است . کسانی که هیچوقت نمی خواستندازپاکیزگی اخوانی خود دست بردارند ، امروز ناله می کنند که اسلام خراب شد ، بدنام شد وغیره . حالا مسئولیتش را بگردن دیگران می اندازند . اگر سوسیالیزم دروغین سوسیال امپریالیست های شوروی درافغانستان به بی آبروئی کشید ، وضع اینها نیز دست کمی ندارد . همه جا در واقعیت اینطور است . بخاطر همین می بینیم که اینهامجبور می شوند در جاهای مختلف عوام فریبانه وبا کذب ودروغ و صحنه سازی برخی مسایل راطرح کنند که با بنیاد گرائی شان چندان خوانائی ندارد ، مثل موضع گیری های ملیتی ، یا شعارهای که خاتمی طرح می کند . ناگزیراند طرحات دیگری بدهند ، شعارهای دیگری بدهند، چون دریافته اند که با شعارهای اسلامی صرف و خالص ممکن نیست بتوانند نظام شان را حفظ کنند ، حاکمیت وقدرت شانرا حفظ کنند . این خودش نشان دهنده اینست که بعد ازسالها حاکمیت ، شکست های ایدئولوژیک شان آغاز شده است . نمی خواهم بگویم قرعه بدتاریخ بنام افغانستان وایران خورده است . اما باید بطور تاریخی ضربه محکم بخورند . درقرن پانزدهم در اروپا می کوشیدند با وحشی گری و توحش جلو مردم را بگیرند، ولی همین وحشیگری به باورهای مردم ضربه زد. خود اخوانی ها می گویند که بیش از مبارزات به اصطلاح ضد اسلامی خلقی ها و پرچمی ها ، اسلام از مبارزات اسلامی خود ما ضربه خورده است . در نشرات شان ، مسئله برسراین نیست که خود بخود زمینه تبلیغ برای مارکسیزم – لنینیزم- مائوئیزم وایدئولوژی کمونیستی ما

**فراهم می شود ، اما وقتی باورهای کهنه مردم ضربه می خورد خود زمینه مهیائی است برای فعالیت ما .**

**سوال :**

**آیا این زمینه مهیائی که می گوئید ، شکل ملموس پیدا کرده است ؟ مثلا در کارتبلیغ و ترویج حزب، در تماس هائی که با اقشار مختلف دارید ،نشانه هایش دیده می شود ؟**

**جواب :**

**همینطور است. البته از خیلی ها که دراین مورد بپرسید جواب خواهد داد که مردم مذهبی اند وسراسلام خیلی محکم اند. اما واقعیت این است که وقتی درون شان میروی اینطور نیست .این مثل کابوس روی سینه مردم افتاده است . بحث این نیست که زدن این باورها خیلی آسان است ، اما واقعتیش این است که به آن صورتی که می گویند و می نمایانند نیرومند نیست . مسلما آسان نیست، پایه طبقاتی دارد . سنن پشتش است ، طبقات ارتجاعی پشتش است . نمی گویم خیلی ساده است . اما واقعیت این است که مثل خیمه کهنه ای می ماند که از صد جا شکاف برداشته است . بچه های افغانستانی شیعه مذهب که ایران می روند بجای اینکه تشیع شان محکم شود ، اکثرشان بی نمازبر می گردند . وضع طوری شده که دیگر درجبهات هزاره ها و ازبک ها اصلا نماز خواندن و نخواندن علی السویه شده است و یک عده خلقی – پرچمی های سابق یا شعله ئی های سابق ازین نظر بسیار آزادی عمل دارند ، اما بجای اینکه براعتقادات وباورهای خود محکم شوند و ببینند که چقدراین ایدئولوژی اسلامی سست است و بی آبرو شده ، درواقع انحلال طلبی خودرا تقویت می کنند وازاین وضعیت دفاع می کنند . حتی ملائی که قم رفته بود بما می گفت که طلبه های افغانستانی که درمدارس دینی درقم درس خوانده اند وملا شده اند دروضع بسیار بدی قرار دارند و بدون اغراق می شود گفت که 50 فیصد شان مشکلات روانی پیدا کرده اند . ازقول خود آن طلبه ها نقل می کرد که " ما نه پای مان به زمین بند است ونه دست مان به آسمان می رسد .حتی اگر درافغانستان حکومت**

اسلامی سرکار بیاید سرمابی کلاه خواهد ماند . " او همچنین می گفت که این ها تحت تاثیر فساد سیاسی واوضاع ایران وافغانستان به شدت تحت فشار ایدئولوژیک هستند . به این ترتیب درواقع بین توده های مردم ، حتی درپایه های اجتماعی خود شان ، ازلحاظ فکری و سیاسی بحساب عملکرد های خود شان وتجارب خود مردم خرابی شروع شده واین روند خیلی جدی است . با رها بحث داشتیم با رفقایمان که توده ها بسیار بیشتر ازچپی ها های سابق انحلال طلب شده اند، مستعد بحث های ضد مذهبی هستند . خیلی ها هستند که نماز و روزه شانرا هم عمل می کنند ولی باورهای مذهبی شان فروریخته است ، ضد ملا شده اند ، ضد تبلیغات مذهبی شده اند. بعد ازطالبان این چیز ها بیشتر شده است .

سوال :

آیا میشود از تمایل و گرایش درون توده ها بسوی کمونیزم انقلابی صحبت کرد؟

جواب :

ازلحاظ تبلیغ وترویج ایدئولوژیک به نفع کمونیزم انقلابی ، زمینه هابالکل خوبست . تبدیلش به یک عامل باالفعل مربوط به پیشرفت پروسه مبارزاتی بطور کل است . نمی خواهیم این را چیزی جدا از پروسه مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی وغیره وبطور کلی چیزی جدا از کل پروسه تدارک برای آغاز جنگ خلق نشان دهیم . درواقع در سطح کل جامعه مسئله را که بصورت گسترده اش مد نظر بگیریم ، می بینیم که تبدیل مائوئیزم به ایدئولوژی توده ها یک پروسه طولانی است حتی درجامعه سوسیالیستی نیز اینطور نیست که همه مردم کمونیست می شوند ، کار آگاهانه

می خواهد. ولی حتی جدا از اوضاع ایران ، در اوضاع افغانستان هم که می گفتند کمونیزم بدنام شده و شکست خورده و غیره می بینیم که ازهمه بدنام تر خودشان شده اند . حضرت مجددی آمد در مرز جلال آباد بیرق خود را زد – بعد از سقوط حکومت نجیب ، بیرق سبزش را کوبید بر زمین که گویا کمونیزم در افغانستان شکست خورد و

**اسلام پیروز شد . اما ظرف پنج شش سال اخیر نظام سیاسی شان ، ایدئولوژی شان ، سیاست های شان ، ناکام شده است . یقینا آنقدر ناکام که خود شان هم نمی توانند ازآن دفاع کنند .**

**سوال :**

**تصویر نشاط آوری است ! ودر عین حال بر ضرورت تلاش انقلابی هر چه بیشتر ما و استفاده از فرصت ها تاکید می گذارد . رفیق ! حالا که به خاتمه این گفتگو رسیده ایم اگر نکاتی در زمینه انجام و ظایف و پیشبرد فعالیت خود مان به مثابه مارکسیست – لنینیست – مائوئیست های دوکشوردارید مطرح کنید .**

**جواب :**

**ببینید! مسئله این طور نیست که فردا مردم بیرق بلند می کنند که زنده باد مائوئیزم م. مسئله وجود زمینه های بالقوه و باالفعلی است که فقط مربوط به اوضاع منطقه و جهان است . این بحث نه تنها مربوط می شود به فعالیت کمونیست ها در افغانستان بلکه مسئله ای مربوط به مبارزات کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . در کشور های تحت سلطه امپریالیزم تا کمونیست ها جنگ خلق را شروع نکنند جهش های کیفی ایدئولوژیک – سیاسی انجام نخواهد شد و حمایت های توده ئی فعال نخواهد بود. فی المثل نباید انتظار داشته باشیم که در ایران وافغانستان، احزاب کلان بسازیم بدون اینکه یک گلوله تفنگ شلیک کرده باشیم و بعد بخواهیم مردم به لحاظ ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی گروه گروه به ما بپیوندند . پس درعین اینکه زمینه های عینی و باالقوه برای تبلیغ و ترویج کمونیستی موجود است و مساعد است ، مسئله به راه اندازی جنگ خلق د رمیان است . مسئله تدارک ما برای براه انداختن چنین جنگی است . مردم مبارزه می کنند ، بصورت خو بخودی مبارزه می کنند ما باید وظایف خود را محکم در دست گرفته و انجامش دهیم .**

**– رفیق ! ازاینکه فرصت این مصاحبه را به ما دادید ، سپاس گزاریم .**

**تذکر: مصاحبه فوق موقعی صورت گرفته بود که درسمت شمال عبدالمالک هنوز روی کار بود و دوستم مجددا بر نگشته بود . این مصاحبه در ماه حمل 1377 ، از طرف اتحادیه کمونیست های ایران منتشر شده است .**

**منتشر شده در شماره بیست و یکم شعله جاوید ــ دور دوم**

***

## چاره اساسي قحطي چيست ؟

**قحطی خطرناکی میلیون ها نفر از ساکنین افغانستان را در معرض گرسنگی کامل قرار داده و هم اکنون مرگ و میر ناشی از این امر در میان اهالی آغاز گردیده است .**
**ابعاد فاجعه واقعا خطرناک است . کشت للمی در مناطق وسیعی از کشور اصلا صورت نگرفته است و در مناطق معینی که للمی کاری به عمل آمده ، بعد از کاشت تقریبا بصورت کامل از میان رفته است . کشت آبی به شدت زیان دیده و پیش بینی می شود که مجموع حاصلات غله آبی امسال صرفا یک سوم مجموع حاصلات معمولی سالانه خواهد بود . در نتیجه ضرورت واردات غله از خارج برای امسال به سطح بیشتر از 205 میلیون تن می رسد . علاوه از بخش زراعت ، بخش مالداری نیز به شدت زیان دیده است . صد ها هزار راس بز و گوسفند و شتر مالداران کوچی از گرسنگی و تشنگی هلاک شده اند و مالداری اهالی ده نشین نیز در معرض تهدید فوق العاده قرار دارد .**
**حتی اگر نرخ غله ( عمدتا گندم ) در حد فعلی یعنی از قرار یک تن دوصد دالر باقی بماند . که در شرایط فعلی امکان آن بعید است ، برای رفع احتیاج حد اقل غذایی اهالی یعنی صرف تامین نان خشک باید 500 میلیون دالر برای خرید غله وارداتی پرداخت**

گردد . این مبلغ به حساب افغانی یک رقم نجومی یعنی 000 000 000 000 40 ( چهل هزار میلیارد ) افغانی می شود . یعنی برای هر فردی از نفوس تقریبی 20 میلیونی فعلی ساکن در کشور مبلغی در حدود دو میلیون افغانی که برای هر خانواده پنج نفری تقریباده میلیون افغانی می شود . این در حالی است که قدرت خرید مردم از قبل نیز به شدت پائین بود و و ضعیت فعی آنرا بصورت فوق العاده ای باز هم سقوط خواهد داد . به ویژه قدرت خرید اهالی روستایی را که بیشتر از 85 فیصد نفوس کشور را تشکیل می دهند . مستقیما به زراعت و مالداری وابسته اند و اکثریت شان را دهاقین فقیر تشکیل می دهند آیا درست است که این قحطی وحشتناک را صرفا ناشی از خشکسالی بدانیم آنگونه که مرتجعین ، ازطالبان گرفته تا دارودسته مسعود و شاه سابق . و امپریالیست ها و محافل امپریالیستی . از امریکایی ها گرفته تا نهاد های وابسته به سازمان ملل . تبلیغ می نمایند ؟ البته واضح است که خشکسالی شدیدی درکشور وجود دارد و خشک سالی نیز یک آفت طبیعی است ، اما قحطی فعلی نه صرفا ناشی از خشکسالی است و نه خشک سالی آفتی است که با توجه به سطح فعلی توان نسل بشر برای کنترل آن کاملا غیر قابل علاج باشد .

چاره اساسی قحطی چیست ؟

زراعت و آبیاری افغانستان در اثر جنگ تجاوزکارانه سوسیال امپریالیست ها به شدت صدمه دید. بعد از خروج قوای شوروی از کشور و سقوط حکومت نجیب جنگ ارتجاعی خانمانسوز میان نیروهای اسلامی رقیب که تا حال ادامه دارد ، باعث شده که صدمات وارده تا حدود زیادی همچنان ترمیم ناشده باقی بماند. علاوتا اعمال سیاست ارتجاعی و شوونیستی تصفیه ملیتی توسط طالبان در مناطق معینی مثل شمالی ، بامیان ، مزار شریف وسایر مناطق سمت شمال ، منجر به نابودی کامل کشت و زراعت گردیده است . بطور خاص منطقه قطغن ، ( تخار ، کندز وبغلان ) که مهمترین منطقه زراعتی کشور بوده و به گدام غله افغانستان معروف بوده است ، از چند سال به این طرف به یکی از میدان

**های اصلی جنگ های ارتجاعی جاری تبدیل گردیده واین امر باعث شده است که حتی این منطقه نیز از لحاظ تولیدات زراعتی خود کفایی اش را از دست بدهد و محتاج به خرید غله وارداتی باشد . علاوتا رواج کشت تریاک یک افت غیر طبیعی دیگر است . تخمین زده می شود که مجموع زمین زیر کشت تریاک ساحه ای دارای ظرفیت باالقوه حاصلات مجموعی پنجصد هزار ( 500000 ) تن غله را در بر می گیرد . اینها عوامل مهمی در پیدایش قحطی فعلی در کشور محسوب می گردند .**

**اما خشکسالی نیز یک افت طبیعی مطلقا غیر قابل علاج نیست . توانمندی نسل بشر برای کنترل آفات طبیعی آنچنان ارتقاء یافته است که انسان ها را قادر می سازد صدمات و خسارات ناشی از آفات طبیعی مثل سیل ، زلزله ، توفان و خشکسالی را به نحو فوق العاده ای تقلیل دهند . اینکه هنوز در کره خاکی ما ، انسان ها و جوامع انسانی به نحو گسترده ای در مقابل این آفات صدمه پذیر هستند ، ناشی از سلطه مناسبات استثمار گرانه غیر انسانی یعنی سلطه مناسبات امپریالیستی بر جهان است که بخش اعظم جوامع انسانی را در فقر وناتوانی و تحت حاکمیت مناسبات عقبمانده وارتجاعی نگه داشته است .**

**افغانستان را بطور مشخص در نظر بگیریم . این کشور زمین های پهناور وسیع و منابع آبی فراوان در روی زمین و زیر زمین در اختیار دارد و اگر قادر باشد از آنها بصورت درست علمی و پلان شده استفاده نماید ، نه تنها از لحاظ غذایی خود کفا خواهد شد ، بلکه خواهد توانست در مقابله با خشکسالی های ادواری که هر چند سال یکبار پیش می آید ، نیز تدابیر عملی موثری اتخاذ نموده وتاثیرات زیان بار آنرا کلا از میان ببرد و یا لا اقل بصورت فوق العاده ای کاهش دهد . اما تا زمانیکه نظام ارتجاعی واستثمارگرانه نیمه فیودالی ، نیمه مستعمراتی که تامین کننده منافع مشت قلیلی از فیودال ، کمپرادورهای مزدور امپریالیزم است ، بر کشور مسلط باشد ، چنین قدرتی بدست نخواهد آمد . برای بدست آوردن چنین قدرتی لازم است نظام ارتجاعی ، استثمار گرانه**

، وابسته و عقب مانده موجود سرنگون گردیده و توده های مردم حاکم بر سرنوشت شان و سرنوشت کشور گردند . حاکمیت توده های مردم بر سرنوشت خود شان و سرنوشت کشور، قبل از هرچیزی در کوتاه کردن دستان استثمارگرانه فیودال – کمپرادورها برزمین و منابع آبی کشور ودراختیار گرفتن آن توسط دستان بارور و مولد و امین دهقانان معنی و مفهوم پیدا می نماید . به عبارت دیگر به سرانجام رساندن انقلاب ارضی می تواند محور چاره سازی اساسی برای پاسخدهی مناسب به آفات طبیعی و اجتماعی باشد . وقتی سرزمین کشور به مفهوم واقعی کلمه به توده های زحمتکش آن تعلق بگیرد و دستان زحمتکش دهقانان با تمام قوت و توان شان با آب و خاک آن درهم آمیزد ، برکات خاک می جوشد و هر وجب آن به گنجینه ای مبدل می گردد . در غیرآن توده های مردم محکوم اند که درسال های بارانی در حالت بخورونمیر زندگی کنند ودر سالهای خشکسالی و بی باران از گرسنگی بمیرند ویا از خیرات وصدقات دشمنان شان یعنی مرتجعین و امپریالیست ها ارتزاق کنند و به زندگی فلاکت بار ادامه دهند . به پیش در راه کوتاه کردن دستان نا امین ، نا مولد و خائن فیودال – کمپرادورها و اربابان مرتجع و امپریالیست شان از خاک و آب کشور !

به پیش در راه انقلاب ارضی !

***

## ضرورت پیشبرد مبارزه قاطع علیه ارتداد و تسلیم طلبي

مشی توده یی به مفهوم پیوند با توده ها بمنظور بردن آگاهی انقلابی در میان آنها ، درک روحیات وخواست های مبارزاتی شان و تلاش در جهت ارتقای روز افزون سطح این مبارزات ، یک وجه بسیار مهم واساسی مشی انقلابی پرولتری را تشکیل می دهد . فعالیت مبارزاتی توده یی در یک کشور نیمه مستعمره – نیمه فیودال ، که در مقاطع معینی حالت مستعمره ، نیمه فیودال را می تواند بخود بگیرد ، بصورت عمده همان

**فعالیت مبارزاتی ملی ، دموکراتیک یعنی فعالیت مبارزاتی منطبق با مرحله فعلی انقلاب که مرحله ملی – دموکراتیک انقلاب است ، می باشد . اما انقلابیون پرولتری مکلف اند با درفش مستقل خود در این مبارزات سهم بگیرند و برای به پیروزی رساندن قاطع و کامل آن ، با تمام کوشش و توانشان سعی نمایند رهبری سیاسی پرولتری را بر این مبارزات تامین نمایند.**

**ضرورت تامین رهبری پرولتری بر مبارزات ملی – دموکراتیک از این حقیقت ناشی می گردد که در عصر امپریالیزم وانقلابات پرولتری بجز پرولتاریا هیچ طبقه دیگری قادر نیست مبارزه بخاطر تامین آزادی ملی و دموکراسی ساختن جامعه را تا به آخر پیش ببرد . تجربه نشان داده است مادامیکه غیر از پرولتاریا هر طبقه دیگری چون خرده بورژوازی یا بورژوازی متوسط رهبری این مبارزات را بدست گرفته است . این مبا رزات به فرجام نهایی نرسیده . کار سرنگونی ارتجاع و امپریالیزم نیمه کاره ودروسط راه رها گردیده و با نظام حاکم سازش به عمل آمده است . ضرورت ایجاد و استحکام حزب کمونیست بمثابه حزب سیاسی پیشآهنگ پرولتاریا و به ثمر رساندن این ضرورت و تلاش ، سخنی از پیروزی نهایی مرحله ملی – دموکراتیک انقلاب نمی تواند درمیان باشد ، چه رسد به گذار به انقلاب سوسیالیستی و حرکت به سوی کمونیزم . بدین سبب سهمگیری انقلابیون پرولتری در مبارزات ملی – دموکراتیک بادرفش مستقل و تلاش بخاطر تامین رهبری پرولتری براین مبارزات مفهومی جز شرکت با درفش مستقل حزب کمونیست در این مبارزات و تلاش ها بخاطر تامین رهبری حزب نمی تواند داشته باشد.**

**به یقین تا زمانیکه حزب کمونیست وجود نداشته باشد ،اساسی ترین وظیفه انقلابیون پرولتری مبارزه بخاطر تاسیس حزب است . اما پس ازآنکه حزب تاسیس گردید ضرورت تحکیم هرچه بیشتر ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی حزب در قدم اول و ضرورت گسترش آن و ایجاد پایه توده ای حد اقل لازمه برای آن درقدم بعدی پیش می آید تا مرحله تدارک جنگ خلق با موفقیت به پایان رسیده و حزب و توده ها قادر گردند جنگ**

را آغاز کرده و به پیش سوق دهند بی گمان پیداست تا زمانیکه حزب استحکام ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی و گسترش لازمه را کسب نکرده باشد و پایه توده ای حد اقل مورد لزوم در میان پیشروان توده ها برایش سازماندهی نشده باشد ، نمی توان از اختتام مرحله تدارک برای جنگ خلق و بر پایی عملی آن صحبت به عمل آورد. البته این گفته هرگز به این معنی نیست که مرحله تدارک سال های سال تحت نام تامین استحکام و گسترش حزب و تامین پایه توده یی برای آن ، به درازا کشیده شده و اجرای وظایف مبارزاتی به هدفی در خود مبدل گردد . ولی در هر حال جنگ خلق را که یک جنگ آگاهانه است و از جنگ ها و خیزش های مسلحانه خود بخودی توده ها ، فرق کیفی دارد . فقط می توان طبق نقشه و پس از تامین ملزومات ضروری اولیه آن ، بر پا کرده و به پیش برد. تامین استحکام لازمه حزب به عنوان محور کار وبعد ازآن حد معینی از گسترش صفوف حزب و سازماندهی یک پایه توده یی اولیه ، اجزاء مهم این ملزومات محسوب می گردند .

ضرورت استحکام حزب ، صیقل دادن هرچه عمیقتر و گسترده تر سلاح ایدئولوژیک – سیاسی حزب ( خط ایدئولوژیک – برنامه سیاسی و استراتیژی مبارزاتی ) و تحکیم هرچه بیشتر تشکیلات آنرا ایجاب می نماید . همانگونه که ضرورت گسترش حزب وایجاد پایه توده یی برای آن مستلزم پیشبرد فعالیت های دعوت و تنظیم برای گسترش صفوف حزب و پیشبرد تبلیغات و افشاگری های سیاسی در میان توده های مردم بویژه پیشروان آنها و سازماندهی آنها برای وارد شدن به مرحله اقدامات مبارزاتی عملی توده یی است . به همین جهت حتی در مرحله تدارک برای آغاز جنگ خلق ، کار توده یی نمی تواندو نباید یک کار مطلق ملی – دموکراتیک تلقی گردد ، چه رسد به مرحله آغاز و پیشبرد جنگ خلق . حزب باید برنامه ها و شعار مبارزاتی اش را در میان توده های مردم ببرد و توده های مردم ، بویژه پیشروان آنها ، راباین برنامه ها و شعار ها آشنا سازد. در نتیجه خواهی نخواهی سطح معینی از تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمونیستی در میان توده ها

**پیش می آید و باید پیش بیاید تا حزب قادر گردد علاوه از پیشبرد فعالیت های ملی – دموکراتیک در میان توده ها به مثابه شکل عمده کار توده یی به جلب و جذب پیشروترین توده ها به صفوف حزب نیز اقدام نماید . فقط به این صورت می توان در مسیر توده یی ساختن حزب حرکت کرد .**

**وقتی ما از فعالیت توده یی حزب کمونیست صحبت بعمل می آوریم ، منظور ما عمدتا فعالیت درمیان دهقانان بویژه دهقانان فقیر است زیرا که دهقانان نیروی عمده انقلاب ملی – دموکراتیک و شعار انقلاب ارضی، شعار محوری آن است . اما درعین حال کار درمیان کارگران وخرده بورژوازی شهری را نیز مد نظر داریم. تا آنجائیکه مربوط به گسترش صفوف حزب می گردد ، فعالیت در میان کارگران و روشنفکران انقلابی را همیشه ، بویژه در مراحل تاسیس حزب و تامین استحکام اولیه آن ، می توان و باید بادست باز تری به پیش برد .**

**به این ترتیب فعالیت مبارزاتی توده یی که عمدتا همان فعالیت مبارزاتی ملی – دموکراتیک است، نباید به مفهوم پائین کشیدن درفش مستقل پرولتری از میان توده هاو به اصطلاح در زیر بغل زدن این درفش تلقی گردد . بر عکس صرفا آن نوع فعالیت مبارزاتی درمیان توده های مردم سزاوار نام کار توده یی است که زیر درفش مستقل پرولتری پیش برده شود . کار توده یی ویا حتی تمایلات و خواست های استوار این مسئله بویژه مادامیکه جنبش های خود جوش توده یی ویا حتی تمایلات وخواست های جدی توده یی برای دست زدن به مبارزات ، سربلند می کنند ، جدی تر و ضروری تر می گردد . درچنین حالاتی کشش های قوی در آمیختن با این جنبش ها و تمایلات و خواست ها، در صورتیکه از پشتوانه ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی مستحکم لازمه برخوردار نباشد ، معمولا به دنباله روی از توده های مردم ، در سطوح و درجات مختلف ، منجر می گردد. سطح معینی از تمایل به این نوع دنباله روی را در " طرح پیشنهادی برای تشکیل جبهه آزادیبخش خلق های افغانستان " می توان مشاهده نمود که وجه بارز آنرا ، علیرغم**

ایستادگی روی شعار های طبقاتی و ملی مبارزات ملی – دموکراتیک ، جبهه بازی قبل از فرارسیدن مرحله لازم مبارزاتی ( مرحله بعد از آغاز جنگ خلق و ایجاد پایگاه های انقلابی ) و تمایل به عقب کشیدن نسبی ولو موقتی درفش مبارزاتی آشکار حزبی از متن این مبارزات ، تشکیل می داد . درس های مربوط به این موضوع را باید بخوبی فرا گرفت و بخاطر سپرد وبرای بروز این نوع دنباله روی درآینده ، مجراو منفذی باقی نگذاشت .

درمیان جنبش چپ افغانستان ( چپ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی ) نمونه های بسیار زشتی از دنباله روی در زمان آغاز مبارزات وسیع علیه رژیم مزدور خلق و پرچم وبعد ، تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی شوروی بر کشور ، بروز نمود . وجوه مشخص این دنباله روی را نه تنها افتادن به دنبال توده های مردم بلکه حتی افتادن به دنبال احزاب ارتجاعی اسلامی ، تثبیت این دنباله روی دربرنامه های سازمانی و جبهه سازی حتی قبل از تشکیل حزب و نیز پوشش گرفتن در جبهات نظامی اسلامی ، تشکیل می داد. می توان گفت که این نوع دنباله روی تقریبا فراگیر بود وتمامی بخش های جنبش چپ را به درجات مختلف فرا گرفته بود . اما بدترین نمونه سازمانی آن سازمان رهایی و سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بودند که اولی حتی انقلاب اسلامی را ودومی کمی خفیف تر ازآن جمهوری اسلامی رادرمتن برنامه سازمانی شان تثبیت نموده بودند . هردوی این سازمان به جبهه بازی های قبل از تاسیس حزب دست زده ، یکی " جبهه مبارزین مجاهد " و دیگری "جبهه متحد ملی " را با خواست برقراری جمهوری اسلامی به راه انداخته بودند . در برنامه " جبهه متحد ملی " شعار های طبقاتی و ملی مبارزات ملی – دموکراتیک تا حد بسیار زیادی ودربرنامه " جبهه مبارزین مجاهد " به نحوبسیار عمیقی به فراموشی سپرده شده بود .

واضح بود که این دنباله روی صرفا دنباله روی از تمایلات عقبمانده توده های مذهبی نبود بلکه بدترازآن دنباله روی از احزاب اسلامی ارتجاعی را نیز در بر داشت . درواقع جنبشی که علیه رژیم مزدور " خلق و پرچم " وبعد تجاوز شوروی به راه افتاد، حتی

ازهمان ابتدا صرفا خود بخودی نبود . گرچه عنصر خود جوشی از ابتدا درآن بسیار قوی بود . تحریکات ، تبلیغات وسازماندهی و تمویل احزاب ارتجاعی اسلامی از همان ابتدا نقش معینی درآن بازی می کرد که بعد از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی وباز شدن هرچه بیشتر دستان مداخله گر امپریالیست های غربی و مرتجعین منطقه ، بر میزان این نقش بطور روز افزونی افزایش به عمل آمد . بناء حمل شعارهای اسلامی صرفامشخصه جنبش خود جوش نبود ، بلکه مشخصه حرکات آگاهانه احزاب اسلامی نیز بود . درواقع همین حرکات آگاهانه بود که شعارهای اسلامی را متن جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی هر روز بیشتر از پیش مستحکم تر و گسترده تر گردانید . اما مشی های دنباله روانه برای سال های سال اسلام بازی شانرا تحت نام پیوند با توده ها و پیشبرد مشی توده یی توجیه می نمودند .

این تسلیم طلبی طبقاتی اگر از یکجانب به عنوان یکی از عوامل تقویت روز افزون نیروهای ارتجاعی اسلامی در متن جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی عمل نمود، از جانب دیگر خط گزاران خودرا به سوی تسلیم طلبی ملی در قبال امپریالیست های غربی وحتی تا حدود معینی به سوی تسلیم شدن نیروهای نظامی معینی از " ساما " به رژیم مزدور ، تبارزی از تسلیم طلبی ملی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی بود .

اما بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان و فروپاشی حکومت نجیب ، بخش هاوافراد زیادی از منسوبین سابقه جنبش چپ کشور، کاملا وبصورت تمام وکمال از صفوف این جنبش خارج شده و حتی ادعای صرف منسوب بودن به آنرا نیز کنار گذاشتند . عده ای ازآنها از فعالیت های سیاسی بصورت کامل گوشه گیری نموده ودر مسایل زندگی روزمره فرو رفتند . بخش دیگری ازآنها بصورت منفرد ویا گروپیک با استفاده از تعلقات قومی و ملیتی در درون احزاب اسلامی هم ملیتی شان جاگرفته وبه بیرق برداران جنگ های ارتجاعی و ناسیونالیزم ارتجاعی مبدل گردیدند . اما عده دیگری از آنها ، بویژه درخارج از کشور، به برآمدهای سیاسی به اصطلاح مستقل از دارودسته های اسلامی حاکم بر

کشور، دست زده اند. این بخش که ملغمه ای از اسلام بازی ، ناسیونالیزم ارتجاعی ، لیبرالیزم نا پیگیر و تسلیم طلبی در قبال قدرت ها و مراجع امپریالیستی را با خود حمل می نمایند . تمام شعار ها و خواست های مبارزاتی انقلابی و ملی – دموکراتیک رارسما وعلنا کنار گذاشته و طالب اجرای اصلاحات حقیرانه ای در نظام ارتجاعی حاکم هستند ، آنهم توسط امپریالیست ها و مراجع امپریالیستی . این بخش برنامه های آشکار ارتجاعی ضد انقلابی و پروامپریالیستی شان را با ظاهرسازی توجه به سطح خواست ها و آمادگی های توده های مردم ، ارائه می نمایند. اما به خوبی روشن است که نه تنها اساس این برنامه ها ، بلکه انگیزه های آگاهانه مطرح کنندگان آن نیز در اصل نه توجه به خواستها و آمادگی های موجود توده های مردم ، بلکه جلب توجه مقامات و مراجع امپریالیستی است ، تا بلکه نظرلطفی بسوی آنها افگنده و از حمایت های مالی و سیاسی خود ، بهره مند شان سازد . هر سند برناموی ، هر اعلامیه و هر نشریه ایکه از سوی گروهایی مثل شورای دموکراسی ، " کمیته آمادگی نهضت ملی " " نماد" و گروه های مشابه دیگر بیرون می آید ، باصراحت تمام و به نحو بسیار علنی تسلیم طلبی طبقاتی وملی و مواضع ارتجاعی و مزدور منشانه اشکار آنها را نشان می دهد . آخرین برآمد این نوع تسلیم طلبی طبقاتی و ملی واتخاذ مواضع آشکار ارتجاعی و پرو امپریالیستی ، انتشار سندی بنام " منشور جبهه مقاومت ملی افغانستان " واز طریق آن اعلام موجودیت جبهه مذکور است .

" منشور جبهه مقاومت ملی افغانستان " از وجوه مشخص زیرین برخوردار است :

1 – عدم موضعگیری علیه تئوکراسی حاکم ، عدم طرح خواست دموکراتیک جدایی دین از دولت، گرایش تئوکراتیک وتسلیم طلبی در قبال تئوکراسی حاکم .

2 – تحلیل غیر علمی از تاریخ دوصد سال اخیر افغانستان یعنی تحلیل از تاریخ نه بر مبنای مناسبات و مبارزات طبقاتی بلکه بر مبنای مناسبات میان اقوام و ملیت ها

ومبارزات اقوام وملیت ها و این مناسبات و مبارزات را یگانه نیروی محرک تاریخ شمردن .

3 - فقدان موضعگیری علیه امپریالیزم و به بیان روشنتر داشتن مواضع تسلیم طلبانه آشکار در مقابل امپریالیزم و براین مبنا عدم خواست سرنگونی سلطه امپریالیزم بر کشور وبه بیان دیگر خواست حفظ وبقای این سلطه .

4 – عدم موضعگیری در جهت دفاع از منافع و خواست های زحمتکشان و توده های خلق و نادیده گرفتن کامل این منافع و خواست ها .

5 – عدم موضعگیری درمقابل نیمه فیودالیزم و طبقه فیودال و مرتبط با آن عدم موضعگیری علیه بورژوازی کمپرادور و بورژوا کمپرادور ها و درواقع تایید سلطه نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور .

6 – عدم ایستادگی علیه شوونیزم مرد سالار وعدم درک ضرورت شگوفائی مبارزات حق طلبانه زنان .

7 – بی باوری روی ضرورت قطعی برپایی و پیشبرد جنگ علیه طالبان و استراتیژی مبارزاتی مسالمت آمیز وغیر جنگی را همسنگ استراتیژی جنگی دانستن و به بیان روشن تر تسلیم طلبی استراتیژیک در مقابل طالبان .

8 – سلطه ناسیونالیزم ارتجاعی هزارگی به صورت روشن وصریح بر هر سه بخش متن منشور یعنی بخش های تحلیل تاریخی ، بررسی اوضاع جاری و اهداف .

9 – دموکراسی خواهی ارتجاعی یعنی دموکراسی خواهی ایکه به ضد ارتجاع است ونه ضد امپریالیزم .

طبیعی است که وقتی چوکات سیاسیت ، مبارزات سیاسی وایجاد تشکیلات سیاسی را دراصل الزامات مراجع تمویل کننده ارتجاعی وامپریالیستی تعیین نماید ، تسلیم طلبی های طبقاتی وملی حد ومرزی نمی شناسدو بی مسلکی های سیاسی جای هرگونه پرنسیب و اصول سیاسی را بصورت تمام وکمال می گیرد. دراین نوع سیاست تجارتی ،

اتخاذ مواضع ارتجاعی وضد انقلابی حتی در سطح مواضع " منشورجبهه مقاومت ملی افغانستان " نیزباقی نمی ماند بلکه درسطوح فوق العاده زشت وتهوع آوردیگری نیزمی تواندبراه افتدکه نشاندهنده بی مسلکی تمام عیار سیاسی و اجتماعی وعلامت سقوط درجایگاه منحط ترین وجاهل ترین عناصرخرافاتی وارتجاعی خواهد بود .

پیشبرد مبارزه علیه ارتجاع وامپریالیزم بدون پیشبرد مبارزه علیه اپورتونیزم – دراشکال و صورگوناگون و مختلف آن ناممکن است . درحال حاضر " سیاست تجارتی " بر خاستگان از لجنزاز ارتداد وخیانت بدترین نوع اپورتونیزم و وقیحانه ترین شکل آن است و مبارزه علیه آن در راس مبارزه علیه اشکال گوناگون اپورتونیزم قرار دارد .

***

## خشم زنان نیروي قدرتمندي در راه انقلاب

ستم بر زن بعد جهانی دارد . نصف انسان های کره خاکی در دایره ستم جنسی بسر می برند وادعای مبنی بر برابری میان زنان و مردان یک ادعای دروغین میباشد . امپریالیست ها از زنان بعنوان کالای تجارتی استفاده می نمایند و در نمایشات تجارتی آنان را در بازارهای جهانی عرضه می کنند . در کشورهای تحت سلطه که عموما مناسبات نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی تسلط دارد زنان بصورت جدی تری تحت ستم قرار دارند . دراین کشور ها آشکارا و بعنوان یک قانون به رسمیت شناخته شده زنان را بردگان مردان بحساب می آورند و آنان را مانند هرچیز دیگر ملکیت مردان می شمارند .

شدیدترین نوع این ستم برزنان را می توان در افغانستان مشاهده نمود . زنان این کشور در بدترین وضعیت و تحت شدیدترین فشارها بسر برده و ستم جنسی وحشیانه ای بر آنها اعمال می گردد . باروی کارآمدن طالبان حدت و شدت این فشار بیشتر گردیده و حلقه این ستم تنگترگردیده است .

ستم برزنان افغانستان ازتمام روزنه های اجتماع بیرون آمده و زنان مجبوراند درتمام حلقات اجتماعی از خانواده گرفته تا گستره کشوری باراین ستم را متحمل گردند . ازادوا

ر گذشته های دورتاحال نقش زن بعنوان انسان ذیدخل درمسایل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه نادیده گرفته شده وتمامی این عرضه ها عملا تحت تسلط مردان قرار داشته است . چون مردسالاری یک قانون مسلط برجامعه می باشد، جو مسلط اجتماعی طوری است که می توان گفت همه مردان بنحوی شوونیزم مردسالار را با خود حمل می نمایند.

باورود طالبان در عرصه سیاسی کشور ومسلط شدن آنان بر امور مملکت فشارستم برزنان چند برابرگردیده است . وضعیت زنان آنچنان است که حتی حامیان امپریالیستی طالبان " مدافع حقوق زنان " این کشور گردیده اندو این جز عوام فریبی چیزی دیگری نیست . امپریالیست ها بدنبال حقوق انسانها ، منجمله زنان ، بلکه در پی منافع اقتصادی وسیاسی خود شان هستند. ولی اینکه حتی آنان ناگزیراند با سیاست های طالبان درمورد زنان همنوایی نشان دهند ، خود نشان می دهد که این سیاست ها تا چه حد وحشیانه ، جاهلانه و غیر قابل تحمل است .

مسئله زنان یک مسئله اصلی جامعه محسوب می گردد . شوونیزم مردسالار و اعمال ستم برزنن یکی از اجزای اصلی ساختار جامعه است و در پیوند با ستم طبقاتی ، ملی وسعت عمومی می گیرد. اشکال سه گانه ستم ( طبقاتی ، ملی و جنسی ) با هم توآم بوده ، از همدیگر متاثر گردیده و متقابلا بالای همدیگر تاثیر می گزارند . به همین جهت مبارزه برای رهایی زنان از مبارزه طبقاتی و ملی جدایی ناپذیر بوده و بدون پیشبرد مبارزه علیه تمامی این اشکال ستم موفقیت نهایی در امر مبارزه انقلابی ناممکن می باشد .

در شرایط واوضاع فعلی که بر حدت وشدت ستم برزنان از طرف ارتجاع حاکم بطور روز افزون افزایش به عمل آمده است تکیه روی مسئله زنان یک امر بسیار جدی در پیشبرد مبارزه انقلابی را تشکیل می دهد. انقلابیون با تکیه روی مسئله زنان می توانند گام های جدی در مسیر مبارزه بخاطر سرنگونی نظام موجود به پیش بردارند .

واضح است که بدون سرنگونی نظام موجود نمی توان از قرار گرفتن زنان در مسیر رهایی کامل سخنی بمیان آورد زیرا که ستم بر زن بخشی از نظام مسلط ارتجاعی موجود است و در پیوند با سایر اشکال ستم قرار دارد. ازاین جهت فقط آن نیروی می تواند روی مسئله زنان بعنوان یک قضیه جدی نگاه کند که در صدد تحول بنیادی وریشه ای در جامعه باشد نمی تواند از مبارزه بخاطر رهایی کامل زنان سخنی بمیان بیاورد نیروایکه علیه تمامی اشکال ستم یعنی ستم طبقاتی، ملی وجنسی مبارزه نکند و در صدد تغییر اساسی مناسبات اجتماعی نبوده و درنهایت حافظ نظام موجود باشد . درنهایت امر صرفا می تواند تا حدود معینی از تغییر اشکال ستم برزنان و دربهترین حالت از تخفیف کم و بیش آن سخنی بمیان بیاورد . ولی هرگز نمی تواندمبارزه بخاطر رهایی کامل زنان را احیاء نماید . به همین جهت تغییر حکومت ها بدون ایجاد تحول و تغییر اساسی درجامعه ممکن است وضعیت زنان را کمی بهتر نماید ولی هرگز نمی تواند بار ستم مرد سالاری را بصورت کامل از دوش آنها بردارد .

مبارزه حق طلبانه زنان را باید در ارتباط با مبارزه طبقاتی انقلابی وملی انقلابی به پیش برد ویک چیز جداگانه ودرخود بحساب نیاورد . ولی این گفته هرگز به این معنی نیست که نیروی انقلابی زنان را باید کم اهمیت شمرد و مسئله زنان را به یک امر فرعی مبدل گردانید . نصف نفوس جامعه را زنان تشکیل می دهند و خشم آنان نیروی قدرتمندی درراه انقلاب است که اگر کاملا رها گردد نیروی مهیبی در سرنگونی نظام ارتجاعی مسلط خواهد بود . با بسیج زنان وارتقای سطح آمادگی مبارزاتی آنان بعنوان کتله عظیمی از انسانها که زیر ساطور شوونیزم مرد سالار خورد می گردند می توان یک نیروی قدرتمند وقهار انقلابی را بحرکت درآورد . جنبش انقلابی کشور توام با مبارزه به خاطر پرنمودن خلاهای دیگر خویش باید در صدد پرنمودن خلاء گاه های خود درمورد مسئله زنان بعنوان یک مسئله جدی بر آید . بسیج زنان در مسیر انقلاب صفوف مانرا پربارتر و سنگرهای مانرا مستحکمتر می نماید . با پیشبرد مبارزه فعال و پیگیر برای تقویت جنبش

**زنان می توان خود اعتمادی و اتکاء بخود در امر پیشبرد مبارزات را دروجود زنان تقویت کرد و این جنبش را به بخش فعالی از کل جنبش انقلابی مبدل کرد . بالابردن سطح آگاهی وارتقای مبارزاتی زنان گام مهمی در جدی گرفتن و مهم شمردن مبارزه حق طلبانه آنان محسوب می گردد . آگاهی انقلابی را باید بی محابا در میان زنان برد و پیشروترین آنان را از خرده کاری های زندگی روزمره رها نمود و در میدان مبارزات انقلابی و مشخصا مبارزه به خاطر رهایی زنان فعال کرد**

**زنان نباید منتظر مساعد نمودن زندگی انسانی برای شان از طرف قدرت های امپریالیستی و مزدوران آنان باشند . این گونه انتظار داشتن و منتظر بودن از شدت ستم نمی کاهد بلکه آنرا افزایش می دهد . ستم برزنان به مفهوم به مصاف طلبیدن آنان و اعلان و پیشبرد جنگ علیه آنان است . این مصاف و جنگ باید با صلای جنگ پاسخ داده شود . جنگ ستمدیدگان با نظام پوسیده ارتجاعی و ستمکار. جنگ باید با جنگ پاسخ داده شود زیرا دشمن را فقط می توان با نیروی قهار انقلابی از پای درآورد و نابود کرد . سرنگونی شوونیزم مردسالار طالب پیشبرد جدی ترین و پیگیرترین شیوه های مبارزاتی و جنگ است و فقط به این صورت می توان دیوارهای پوسیده آنرا از بیخ و بن ویران کرد . با تسلیم شدن و سرفرود آوردن در مقابل این هیولای مهیب فقط و فقط میتوان ستم وبردگی را ابقا نمود و بازهم بر عمر منحوس آن افزود.**

**مسئله زنان یک نقطه ضعف بسیار جدی دشمن است ودشمن خوب می داند که اگر زنان در عرصه مبارزات انقلابی فعال شوند تهدید بزرگی علیه موجودیت نظام پوسیده و تاریخ زده اش بوجود می آید . این یکی از بزرگترین نقاط ضعف دشمن است . باید ازاین نقطه ضعف جدی حد اکثر استفاده را بعمل آورد . زنان باید بدانند که جز با تکیه بر نیروی قهر انقلابی امکان رهایی کامل میسر نیست . گره تضاد ستم جنسی ، ملی وطبقاتی را فقط می توان با ضربه شمشیر گشود، شورش بر حق است !**

**نابود باد نظام پوسیده مرد سالار!**

***

## به پیشواز طرح برنامه حزب مائوئیستي ایران

اخیرا طرح برنامه حزب کمونیست ایران توسط اتحادیه کمونیست های ایران ارایه شده است . اعلام این برنامه قدم بزرگی برای پرولتاریای ایران است که موجبات نشاط و شادی کمونیست های جهان را فراهم آورده است . کمونیست های افغانستان نیز از این پیشروی کمونیست های ایران واعلام برنامه ای که حاصل و دستاورد مبارزات کمونیست های ایران از دوران های طوفانی وپرتلاطم مبارزاتی چند دهه گذشته ایران می باشد ، به شورآمده وازآن به گرمی استقبال می کنند.

این برنامه از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا که برنامه حزبی پرولتری را که برایدئولوژی م . ل . م استوار است برای اولین بار درایران ارائه می کند .

انقلاب کبیر اکتبر در روسیه تحت رهبری حزب بلشویک الهام بخش تاسیس حزب کمونیست ایران تحت رهبری حیدرعمواوغلی در دهه 20 میلادی ( دهه اول قرن حاضر شمسی ) شد . گرچه طبقه کارگرایران از نظر کمی ضعیف واز نظرسیاسی بی تجربه بود ، اما با تشکیل حزب خود توانست در عرصه سیاسی و مبارزاتی حاد آن دوران نقش ایفا نماید و اعتماد واحترام توده های مردم را به خود جلب کند . اما جوانی این طبقه وبی تجربگی حزبش آنرا در مقابل سرکوب وحشیانه ارتجاع حاکم و خطوط غیر پرولتری و اپورتونیستی ضربه پذیر کرد و ضربات وارده برآن مانع نضج گیری این حزب شد .

ازآن زمان طبقه کارگرایران از حزب سیاسی خود محروم ماند . هرچند که این طبقه پیوسته در صف اول مبارزات قرار داشته حزب توده که در دهه 20 شمسی تاسیس شد . دردوره های طوفانی سالهای 22 ، 29 از پایه توده یی وسیعی برخوردار بود. اما این حزب هیچگاه حزب طبقه کارگرایران نبود . بلکه در بهترین شرایطش حزب رفرمیست بود که خودرا مشغول کارهای پارلمانی کرده و آماده بود تا برای گرفتن چند چوکی در پارلمان ، با گرفتن چند پست وزارت منافع اساسی توده ها و طبقه کارگر را به معامله بگذارد . در

همان دوران بود که کودتای شاه با کمک همه جانبه امپریالیزم آمریکا و سازمان جاسوسی اش " سیا " انجام گرفت و سرکوب جنبش بپاخاسته توده مردم آغاز شدودولت ملی دکتر محمد مصدق را سرنگون کرد . حزب توده که از امکانات وپایه توده یی وسیع برخوردار بود درمیان حیرت همگان هیچگونه عکس العملی نشان نداد و طبقه کارگر و توده های مردم را غیر مسلح در مقابل ارتجاع تنها گذارد . آنگاه این نا رهبران خائن گریخته و خیلی زود به مریدان خروشچف رویزیونیست مبدل گشتند .

در سالهای 41 باردیگر جنبش مردم بپا خاست اما این بار طبقه کارگر نه تنها ازحزب خود محروم بود بلکه هیچ گروهی که خودرا منتسب به جنبش چپ بداند وجود نداشت و میدان برای لیبرال ها وارتجاع اسلامی که برای مدت طولانی از صحنه سیاسی جامعه دور مانده بودند خالی ماند تا باردیگر ایده های ارتجاعی و عقب مانده خود را براین جنبش تحمیل نمایند و جای پای رابرای خود بوجود بیاورند .

خیزش ها و مبارزات گسترده دهه شصت میلادی در سطح جهان ، تاثیرات خود را بر جنبش انقلابی ایران گذارد و روشنفکران انقلابی را به جمعبندی از دودهه گذشته جنبش مردم ورهبری رفرمیستی حاکم بر آن واداشت . این جمعبندی از دیدگاه های طبقاتی مختلفی صورت گرفت . منجمله از دید جریاناتی که متاثرازانقلاب کوبا و خط چریکی چه گوارا بودند وراه انقلاب ایران را جنگ چریکی جدا ازتوده ها می دانستند .

درهمین دوران روشنفکرانی که متاثر از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین تحت رهبری مائوتسه دون بودند نیز برای پیشبرد مبارزه انقلابی در صدد چنین جمع بندی برآمدند . ازآنجمله سازمان انقلابیون کمونیست ( هسته اولیه اتحادیه کمونیست های ایران ) بود که در سال 1349 اعلام موجودیت کرد . این سازمان بر پایه ایدئولوژی مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون شکل گرفت و با مرز بندی قاطع علیه رویزیونیزم و خطوط انحرافی و اپورتونیستی بر ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر استراتیژی جنگ طولاتی مدت خلق وایجاد حزب کمونیست برای

رهبری این مبارزات تاکید کرد و درهمین جریان به مبارزه نظری و سیاسی ایدئولوژیک علیه متاثرین از انقلاب کوبا و خطر رژی دبره و چه گوارا پرداخت . مبارزات این سازمان علیه ارتجاع و امپریالیزم و رویزیونیزم ونماینده آن درایران ( حزب توده) نقش مهمی را در تربیت کادرهای کمونیست ایفا نمود و رویزیونیست های توده یی را که کمونیزم قلابی سوسیال امپریالیزم روس را بجای کمونیست عرضه می کرد و درپی جناح مترقی در رژیم شاه در گشت و گذار بود تا با این حیله مردم را به همزیستی مسالمت آمیز با رژیم شاه فراخواند، رسوا نمود .

باردیگرجنبش کمونیستی ایران کمر راست می کرد و جنبش نوین کمونیستی ایران متولد می شد. اتحادیه کمونیست های ایران از پیوند سازمان انقلابیون کمونیست و گروه پویا که ادامه گروه فلسطین بود در سال 1355 بوجود آمد فعالین گروه پویا نقش مهمی را در مبارزات دانشجویی داخل بخصوص مبارزات عظیم ضد رژیمی در مراسم تشییع جنازه جهان پهلوان تختی بازی کرده بودند همچنین سازمان انقلابیون کمونیست و به دنبال آن اتحادیه کمونیست های ایران نقش بسیار مؤثری در رادیکالیزه کردن جنبش دانشجویی خارج از ایران داشتند و همچنان مبارزه علیه انحرافیون قدیمی و نوظهور از جمله تئوری ارتجاعی سه جهان و نمایندگان آنان درایران را به پیش بردند.

درهمین اوان سالهای طوفانی انقلاب 57 فرا رسید و طبقه کارگرایران همچنان از حزب خود محروم بود . جنبش نوین کمونیستی علیرغم تلاش بی وقفه اش و مبارزاتی که در عرصه های سیاسی ایدئولوژیک نموده بود نتوانست کیفیت لازم را برای تاسیس حزب پیشآهنگ طبقه کارگرکسب کند .

ارتجاع وامپریالیزم که از پیشروی های کمونیست ها و جنبش چپ در این دوران پرتلاطم به وحشت افتاده بودند سراسیمه به فکر وچاره افتادند و با سازش های پشت پرده قدرت سیاسی را به ارتجاع مذهبی و عناصر لیبرال وابسته به آن سپردند تا از تعمیق انقلاب و نفوذ بیشتر جنبش چپ جلوگیری بعمل آورند .

این تاوانی بود که طبقه کارگر به خاطر نداشتن حزب خود می پرداخت . فعالین اتحادیه کمونیست های ایران در این هنگام یعنی در بحبوحه انقلاب و سرنگونی رژیم شاه در عرصه های مختلف مبارزاتی در مقیاس سراسری فعالانه حضور داشتند و در این میان از هیچ گونه فداکاری و ازخود گذشتگی دریغ نورزیدند . ارتجاعیون تازه به قدرت رسیده خیلی زود به دستاورد های انقلاب ، یکی پس از دیگری حمله ورشدند . در حالیکه دفاع ازاین دستاوردها برای توده های مردم و جنبش کمونیستی و انقلابی حکم مرگ وزندگی را داشت . به همین منظور بود که اتحادیه به سازماندهی در جنبش زنان و جوانان پرداخت و " جمعیت زنان مبارز" را سازماندهی کرد و در دفاع از جنبش حق طلبانه خلق کرد " تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان " را تاسیس کرد که در مبارزه مسلحانه وجنبش های دهقانی این خطه نقش مهمی را ایفاء نمود . اتحادیه همچنین با شرکت فعال خود در عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی در دفاع از منافع انقلاب به اندوخته های مبارزاتی کمونیست های ایران افزود . درهمین هنگام دو گروه دیگر یکی " رزم خونین " و دیگری " گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر " بهمراه محافل کمونیستی دیگری که در آستانه انقلاب 57 فعال شده بودند به اتحادیه پیوستند . تلاش های از جانب اتحادیه کمونیست های ایران و سایر نیروها و گروه های کمونیستی برای تشکیل حزب کمونیست بعمل آمد اما این تلاش ها به دلیل اغتشاش و آشفتگی تئوریک وسیاسی ایدئولوژیک حاکم بر اکثر این جریانات نتوانست به نقشه ای برای ایجاد حزب کمونیست ایران تبدیل گردد .

از طرف دیگر شکست پرولتاریا در چین و غصب قدرت سیاسی توسط رهبران سرمایه داری منجر به ایجاد یک بحران سیاسی ایدئولوژیک در جنبش بین المللی کمونیستی گردیده بود . این بحران تاثیرات خود را بصورت عقب نشینی از اندیشه مائو و نفی خدمات مائو به علم انقلاب در بسیاری از جریانات منتسب به چپ بر جای می نهاد . بازتاب این بحران د راتحادیه کمونیست های ایران ، به شکل اتخاذ موضعی سنتریستی نسبت به اندیشه مائو ظهور کرد . عواقب چنین سیاستی بصورت کمرنگ شدن اهمیت مسایل

**جنبش کمونیستی بین المللی جلوه گر شد . این بنوبه خود به معنی کمرنگ شدن اهمیت تشکیل حزب کمونیست وبر افراشتن بیرق مستقل پرولتاریا ورشد خرده کاری و دنباله روی از جنبش خود بخودی بود .**

**در همین دوران رژیم جمهوری اسلامی و رهبرش خمینی زمینه های قلع و قمع کمونیست ها و سایر نیروهای انقلابی را فراهم می آورد وباالاخره فرمان حمله را در 20 خرداد 60 صادر کرد و کمر به نابودی جنبش کمونیستی وانقلابی ایران بست . بسیاری از نیروهای چپ تاب مقاومت در مقابل این حملات وحشیانه و کم سابقه را نیاوردند . دراین زمان اتحادیه کمونیست های ایران با اتکاء به تجارب گذشته ، ضرورت سازماندهی مقاومت و پاسخ دهی در مقابل این ارتجاع هار را اعلام کرد . اتحادیه کلیه نیروهای چپ را برای پیشبرد چنین امری فرا خواند و خود نیز بفوریت به سازماندهی آن مشغول شد وجریان سربداران را بوجود آورد . بسیاری از رفقای اتحادیه کمونیست ها دراین جریان متشکل شده و در جنگل های مازندران در شمال ایران موضع گرفتند و پس از چندین درگیری با سپاهیان ارتجاع در خزان سال 60 که منجر به نابودی بسیاری از مزدوران رژیم شد باالاخره سربداران قیام آمل را در پنج دلو همین سال بر پا کردند و تعداد زیادی از مزدوران رژیم را نابود نمودند . ندای این قیام در سرتاسر کشور طنین افگند و شور و شوق بی انتهای توده های مردم را برانگیخت . ارتجاع که از این قهرمانی به خود لرزیده بود دیوانه وار به سرکوب توده ها پرداخت .**

**سربداران با اعلام اینکه قدرت سیاسی از لوله تفنگ بر می خیزد اولین حرکت مستقل را از جانب جنبش کمونیستی ایران برای کسب قدرت سیاسی انجام داد . قیام سربداران نه تنها قیام علیه حکومت خونخوار و ارتجاعی بود بلکه قیام علیه سنتهای موجود در جنبش چپ ایران نیز بود که کسب قدرت سیاسی را یا در برنامه خود نداشت ویا اینکه بصورتی گنگ آنرا به آینده ای نامعلوم موکول می کرد . قیام سربداران قیام علیه آنانی بود که جنبش کمونیستی را دنباله رو این ویا آن طبقه غیر کارگری می ساختند .**

**این قیام قهرمانانه گسستی بود از انحرافاتی که دراتحادیه رخنه کرده بود . این گسست راهگشای بود که می بایست با گسست های بعدی در بطن مبارزات مرگ وزندگی طبقاتی متعاقب آن کامل می شد و چنین شد . علیرغم اینکه تمام رفقای رهبری و بسیاری از کادرهای ارزنده اتحادیه کمونیست های ایران در جریان این قیام و ضربات وحشیانه بعدی رژیم از بین رفتند اما گسست از انحرافات موجود در جنبش کمونیستی و گسست از انحرافات ناشی از موضع سنتریستی ادامه یافت . این روند با برافراشتن دوباره بیرق مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائو در شورای چهارم اتحادیه کمونیست های ایران در بهار 62 دنبال شد .**

**اتحادیه بعد از قیام سربداران دوبار در سالهای 61 و 64 شمسی تلاش های دیگری را برای آغاز مبارزه مسلحانه آغاز نمود . اما این تلاش ها ناکام ماند ودراین پروسه شمار دیگری از رهبران و کادرهای فداکار اتحادیه در دام جنایت کاران جمهوری اسلامی افتادند . این مسئله لزوم گسست های بیشتر از التقاطات خطی را در مقابل اتحادیه مطرح کرد . پیوستن اتحادیه به " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " نه تنها یک جهش ایدئولوژیک در ر وند تکاملی خط ایدئولوژیک – سیاسی این سازمان بود بلکه زمینه های مهمی را برای پیشرفت های بعدی اش مهیا نمود . چنین شرایطی این امکان را برای اتحادیه فراهم آورد تا درک عمیق تر از خدمات فنا ناپذیر مائو واندیشه های او بدست آورد. اتحادیه درادامه این پروسه با اتخاذ استراتیژی جنگ خلق و محاصره شهر ها از طریق دهات خود را از التقاطات زدود . این پیشروی ها بدون شرکت در مبارزه طبقاتی در عرصه جامعه بدون مبارزه علیه انحلال طلبی سیاسی و تشکیلاتی و بدون مبارزه علیه نظرات انحرافی و اپورتونیستی و اکونومیستی که یکی پس از دیگری در برخورد به شکست انقلاب وبه کج راه کشاندن مبارزات مردم ظهور می کرد ممکن نبود . یکی از عوامل مهم پایداری اتحادیه پا فشاری بر اصول سیاست های انقلابی پرولتری م . ل . م . است . اتحادیه کمونیست ها با اتکاء به میراث م . ل . م و همچنین سابقه مبارزاتی خود**

درجامعه ایران و همچنین مبارزه علیه برداشت های اکونومیستی درکش را از ساختار اجتماعی ، اقتصادی و مناسبات زیر بنایی جامعه ایران تعمیق داد و بار دیگر مشخص نمود که بر خلاف یاوه گویی های رایج انحرافی ، جامعه ایران جامعه ای است نیمه فیودال – نیمه مستعمره و این درک را از طریق جزوات و مقالاتی در حقیقت ارگان اتحادیه کمونیست های ایران به جنبش ارائه نمود .

پیشروی هاودستاوردهای اتحادیه کمونیست های ایران طی 20 سال مبارزه و عبورازحاد ترین و پر تلاطم ترین دوران تاریخ مبارزاتی ایران و سر بلند کردن از ضربات مهلک جمهوری اسلامی تنها با پافشاری بر مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم وبر افراشته نگهداشتن آن ممکن شد .

مبارزات عملی ونظری دراین دوران های پرافت و خیز و سرنوشت ساز مواد ومصالح مهمی را برای اتحادیه فراهم نمود تا از نظر سیاسی – ایدئولوژیک و تشکیلاتی آبدیده تر شود و برنامه حزب کمونیست مائوئیستی ایران را ارائه دهد . اتحادیه کمونیست های ایران با تکیه براین اصل که برای تاسیس یک حزب کمونیست واقعی خط ایدئولوژیک – سیاسی صحیح تعیین کننده است . بر هرگونه حزب سازی های قلابی خط بطلان کشید . ازدوران انقلاب 57 تا بحال برنامه های حزبی گوناگونی بنام طبقه کارگر و کمونیست ارائه شد که غیر از برنامه اولیه حزب کمونیست ایران در دهه اول قرن بیستم هیچ یک از این برنامه ها بیان کننده منافع پایوی طبقه کارگر نبوده و تنها بازتاب نگرش واهداف خرده بورژوایی و بورژوا رفرمیستی بودند ازآن جمله می توان به برنامه حزب کمونیستی که از طرف کومله و سهند در اوایل دهه 60 شمسی ایجاد گردید وهمچنین به برنامه حزب کمونیست کارگری که ازآن منشعب شد اشاره نمود . این برنامه ها دستاورد های بیش از 150 سال مبارزه طبقه ما در عرصه جهانی را نادیده گرفته، از مارکسیزم تئوری بی آزاری ساخته ، اکونومیزم بورژوایی را عین مارکسیزم جا زده و

**رفرمیزم را به جای انقلاب به توده ها پیشکش می کنند . آنها می خواهند سوسیال دموکراسی غربی را بجای سوسیالیزم انقلابی بر توده ها تحمیل کنند .**

**در مقابل طرح برنامه حزب کمونیست ایران خط تمایز میان مارکسیزم و رویزیونیزم را بدرستی ترسیم می کند و به طبقه کارگر می آموزد که آنان حق دارند علیه هرآنچه ارتجاعی است شورش کنند . هدف سیاسی این برنامه نه چانه زدن وامتیاز گرفتن از طبقات حاکمه ، بلکه سرنگونی کردن آنها و مناسباتی که آنان نمایندگی می کنند درراستای کسب قدرت سیاسی و پیشروی بسوی سوسیالیزم و هدف نهایی کمونیزم است .**

**این برنامه بیانگر منافع تنگ نظرانه و کوته بینانه ناسیونالیستی نیست بلکه هدفش پیشبرد انقلاب ایران در خدمت به انقلاب پرولتاریای جهانی می باشد .**

**این پیشروی کمونیست های ایران ، می تواند در تقویت جنبش کمونیستی منطقه نقش مهمی را بازی کند . تشکیل حزب کمونیست مائوئیستی ایران می تواند زنجیره احزاب کمونیستی مائوئیستی را از ترکیه به افغانستان و جنوب آسیا ( هند ، بنگلادش و نیپال ) متصل کند و اتحاد آنها را که از قبل در " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " بوجود آمده است با همکاری های مشخص عملی و سیاسی ایدئولوژیک محکمتر نماید. حزب کمونیست افغانستان به آینده همکاری های عظیم با حزب مائوئیستی که درایران تشکیل خواهد شد و احزاب مائوئیستی سایر کشورهای منطقه و مبارزه مشترک علیه دشمنان طبقاتی وارتجاع هار منطقه از جمهوری اسلامی ایران گرفته تا حکومت طالبان و وابستگان محلی وارباب بین المللی آنها با امیدواری عظیمی می نگرد . حزب کمونیست افغانستان اطمینان دارد که پیشروی های مائوئیست ها به استحکام و عزم مبارزاتی آنها می افزاید. پرولتاریا و کل بشریت مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ( علم رهایی بشر ) را در سرتاسر منطقه می پراکند و آنرا به نیروی سهمگینی علیه حکام اسلامی وارباب امپریالیست شان مبدل می نماید .**

***

## دستاورد هاي جنگ خلق در نيپال

بیشتر از چهارسال از آغاز جنگ خلق در نیپال می گذرد . جنگی که قدرت خلق را در مقابله با قدرت پوسیده ارتجاعی تجربه می نماید . جنگی که سرنوشت نوینی را برای طبقات پائینی پی ریزی می نماید . جنگی که بدون اتکاء به هیچ قدرت امپریالیستی آغاز گردیده و با اتکاء به نیروی خلق این کشور به پیش می رود . حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) در راس این جنگ قرار دارد . حزبی که توانسته است برای توده ها اعتماد ببار بیاورد . حزبی که با اتکاء بر نیروی خلق این جنگ را به پیش می برد و می داند که تنها راه رهایی و نجات از قید وبند نظام پوسیده همانا پیشبرد جنگ خلق است . پیشروی های چهار ساله این جنگ توجه همه جهانیان را بخود جلب نموده است . اکنون از نیپال به عنوان یک کشور آرام ودارای مناظر زیبا یاد نمی گردد ، بلکه ازآن بعنوان یک کشور درحال جنگ یاد می نمایند. دشمنان این جنگ را جنگ چریکی بیرحمانه یا جنگ خونخوار وبی رحم توصیف می نمایند. ولی انقلابیون جهان این را از دید دیگری نگاه می نمایند . جنگ الهام بخش ، جنگی که پیروزی ها ودستاورد های جهانی دارد . جنگی که با پیشروی های آن ما شاد می گردیم و دشمنان ما غمگین .

جنگ خلق در نیپال توسط نیروی نظامی ضعیفی آغاز گردید . وعمدتا همان سلاح های محلی و قدیمی مردم را شامل می شد . درطول این چهار سال گروپ های کوچک به گروپ های بزرگ نظامی تبدیل گردیده و ارتش خلق که متشکل از دهقانان ، کارگران و ملیشیا های روستایی اند تشکیل گردیده است . منطقه ایکه ارتش خلق آنرا تحت کنترل دارد بیشتر از دومیلیون نفر باشنده دارد وتمام این مردم عملا زیر چتر دولت نوین خلق بسر می برند . ازاین منطقه بعنوان پشت جبهه برای ارتش خلق استفاده می شود . اکنون توده های ساده دهاتی نیپالی به جنگ جویان انقلابی مبدل گردیده اند وزنان ودهقانان فقیر که ضعیف ترین نیرو بحساب می آمدند فرماندهان گروپ های نظامی ارتش خلق

**گشته اند و عملا آنرارهبری می نمایند ودرکمیته های قدرت نوین خلق عضویت کسب نموده اند.**

**در مناطق آزاد شده ، حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) به برقراری کمیته های قدرت نوین خلق اقدام می نمایند و با استفاده از قدرت سیاسی بدست آمده به سرنگون نمودن مناسبات اقتصادی و اجتماعی کهن دست زده و مناسبات نوین اقتصادی و اجتماعی را بوجود می آورد .**

**اخیرا حزب کمونیست نیپال مصمم گردید تا قدرت نوین خلق را بصورت علنی مستقر نماید . به همین منظور در مناطق پایگاهی انتخابات علنی برگزار کرد تا توده ها بتوانند آزادانه ومستقیما به شکل دادن ارگان های دولت نوین اقدام نمایند . افراد کاندید شده شامل نمایندگان حزب کمونیست و همچنان نمایندگان دهقانان ، زنان و روشنفکران چپ و اقلیت های ملی بودند که در انتخابات شرکت کرده وارگان های قدرت نوین خلق را تشکیل می دادند . اقشار مختلف توده ها با هر گرایش سیاسی حق داشتند در انتخابات شرکت نمایند ورای بدهند. فقط دشمنان طبقاتی ( ملاکین، بوروکراتها وغیره ) از حق دادن رآی محروم بودند . انتخابات در مناطق آزاد شده همزمان با برگزاری انتخابات برای شورای دولتی برگزار گردید . در بسیاری مناطقی که دولت کمپاین های انتخاباتی برپا نموده بود کسی حاضر نشد کاندید شورا انتخاب شود و در بعضی مناطق حتی یک نفر هم رآی نداد . شکست دولت برای انقلابیون پیروزی بزرگی بود . نشرات مترقی و مستقل وحتی بعضی از روزنامه های دولتی این دوانتخابات را با هم مقایسه کردند و گفتند که انتخابات دولتی یک انتخابات نمایشی ودرمقابل انتخابات مائوئیست ها بیان دموکراسی واقعی بوده است .**

**پیشبرد جنگ خلق و ظیفه مرکزی حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) می باشد . اما تطبیق برنامه های حزب کمونیست در مناطق آزاد شده نیز ازجمله وظایف مهم می باشداین برنامه ها عبارت اند از : ریشه کن کردن فیودالیزم و کوتاه کردن دست ملاکین**

**و رباخواران بانکها از جان ومال دهقانان . برقراری برابری میان زن و مرد وواژگون کردن تمام آداب و سنن فیودالی ضد زن و قیودات دیگری که بر دست وپای زنان است و تضمین حقوق ملل واقوام مختلف . علاوتا در مناطق آزاد شده فعالیت در ساحات خدمات صحی ، آموزشی و توسعه اقتصادی . بخش امنیت و مالی آغازگردیده است .**

**تکیه روی مسئله جبهه متحد که در پهلوی حزب و ارتشی یکی از سه سلاح انقلاب دموکراتیک نوین می باشد برای حزب کمونیست اهمیت حیاتی دارد که در اساس روی اتحاد کارگران و دهقانان استوارمی باشد. ولی حزب کمونیست نیپال با تحلیل از خصوصیت ویژه جامعه نیپال اقلیت های ملی و قبایل کوهستانی را که ازجهات مختلف تحت نظام موجود رنج می برند . با تکیه روی خواست های عادلانه آنان ، را نیز در جبهه متحد فراخوانده و اکثرآنان به جبهه متحد پیوسته اند .**

**فعالیت حزب کمونیست نیپال در شهرها عمدتا استوار است برسازماندهی و بسیج سیاسی توده ها، ولی برخی عملیات نظامی کوچک نیز سازماندهی می گردد . حزب کمونیست سیاست های دولت را افشاء نموده ودراعتراض به آن اقدامات در شهر ها جنبش های توده های براه می اندازد .**

**فعالیت های مطبوعاتی حزب نیز گسترده است . علاوه بر روزنامه های محلی ، رونامه نگاران مترقی در روزنامه هایی که وسیعا منتشر می شوند بدون ترس دست به انتشار واقعیات می زنند . در ماه حمل امسال ( 1379) هفته نامه انگلیسی گاردین چنین نوشت " هفته گذشته مائوئیست های نیپال فراخوان اعتصاب دادند و کشور را به حالت تعطیل درآوردند . برخی رسانه ها خبر ازدهها عملیات توسط چریک ها دادند . گاردین به این نکته نیز اشاره کرد که چریک های مائوئیست نیپال... بخشی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که گروه راه درخشان ( حزب کمونیست پرو) و مائوئیست های هند نیز بخشی از این جنبش می باشند .**

**منتشر شده در شماره بیست و سوم شعله جاوید ــ دور دوم**

# صلح طلبي امپرياليست ها ومرتجعين خسي هم نمي ارزد

مقامات ارشد آمریکایی ، درین اواخر آشکارا ازین موضوع صحبت بعمل می آورند که "طالبان" به انتهای نقش شان رسیده اندوشاید سلطه شان را از دست بدهند. این " بی لطفی " ارباب بزرگ و شکل دهنده اصلی " امارت اسلامی " از کجاناشی می شود؟ آیا با بروز آشکار این " بی لطفی" اقبال سیاسی " تحریک اسلامی طالبان " را باید رو به رونق دانست ؟

تقریبا شش سال قبل از امروز، جنبش طالبان از طرف پاکستان و عربستان سعودی به حمایت و رهبری آمریکائی ها ، بمثابه وسیله ای برای فراهم آوری شرایطی د رافغانستان که بتواند برای آمریکائی ها و متحدین منطقوی شان به عنوان یک پل عبور به سوی جمهوری های آسیای میانه مفید باشد، وارد میدان سیاسی افغانستان گردید ، این بود که از " نیروی سیاسی" که در پاکستان ساخته شد وازطریق مرز چمن و سپین بولدک وارد افغانستان گردید ، این بود که از طریق خاتمه دادن به " خانه جنگی " و" تامین صلح" درافغانستان یک حکومت مرکزی مطلوب برای آمریکائی ها و متحدین منطقوی شان بوجود بیاورد تا زمینه نفوذ به آسیای میانه و دسترسی به منابع سرشار گاز ونفت این منطقه را برای آنها فراهم آورد.

برای به پیروزی رساندن سریع این برنامه ، میلیاردها دالر به مصرف رسید، ده ها و بلکه صد ها هزار انسان قربانی شدند، صدها هزار انسان به آوارگی و بی خانمانی کشانده شدند و ارتجاعی ترین قوانین و مقررات اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی واجتماعی بر مردم افغانستان تحمیل گردید. اما " جهاد " طالبان برای برقراری حاکمیت " امارت اسلامی" بر سراسر افغانستان ، بر خلاف پیش بینی برنامه گزاران و اجرا کنندگان آن ، به درازا کشید و هنوز هم دورنمای اختتام موفقیت آمیز آن روشن به نظر نمی رسید . طولانی شدن غیر قابل انتظار این " عملیات برای تامین صلح" را مورد تهدید قرار داده است .

بخش های عمده " تحریک اسلامی افغانستان " وجنبش " پان اسلامیستی " در اکثریت " کشور های اسلامی " جهان ازهمان ابتدا" طالبان" را بعنوان الترناتیوی برای اعاده حیثیت "جنبش اسلامی" که توسط عملکرد های چند ساله " جهادی ها " به شدت لطمه خورده بود، مورد حمایت قرار دادند وبلکه درشکلدهی آن نقش گرفتند . طولانی شدن و سخت تر شدن هرچه بیشتر " جهاد علیه فسق وفجور" ، ضرورت هرچه بیشتر گسترش منابع تامین نیروی انسانی و مالی آنرا هم درسطح کشوری وهم در سطح بین المللی به وجود آورد . از این کانال بود که نقش " تحریک اسلامی" کشوری و بین المللی در "امارت اسلامی افغانستان " روز به روز بیشتر گردید. درنتیجه افزایش جدی این نقش ، همسوئی و همگامی نیرومند اولیه میان آمریکایی ها و " جنبش اسلامی" بین المللی ( منظور بخش سنی مذهب آن است ) دروجود" طالبان " کم وبیش صدمه دید . " اسامه بن لادن " ( پان اسلامیست اهل سعودی ومخالف دربار آن کشور) علیه " کفارآمریکائی" اعلام جهاد نمود و مدتی بعد انفجاراتی در سفارتخانه های آمریکا در افریقا با بجاگذاشتن تلفات سنگین بوقوع پیوست . آمریکائی ها بخاطر انتقام گیری ، پایگاه های مورد استفاده اسامه در افغانستان را، که زمانی خود با صرف میلیون ها دالر اعمار نموده بودند، مورد حملات راکتی قرار دادند . ازآن زمان به بعد موضوع اسامه بن لادن ، به یک مسئله اصلی مورد منازعه میان آمریکائی ها و "طالبان" مبدل گردیده است و تمامی فشارهای وارده از سوی آمریکائی ها بخاطر تسلیم دهی اسامه به آنها برای محاکمه ، تاحال ناکام بوده است .

ازجانب دیگر وشاید مهم ترازموضوع اسامه ، عکس العمل بسیار جدی و شدید کشورهای آسیای میانه درقبال پدیده " طالبان " به عنوان عامل و حامل بنیادگرایی درمنطقه است که بصورت یک عامل نیرومنددرجهت نزدیکی روز افزون این کشورها با روسیه عمل می نماید وسخت به ضرر آمریکا و ناکامی نقشه های نفوذ آن به منابع نفت و گاز این کشورها است . درواقع همین موضوع رابابد یکی ازعوامل به درازا کشیدن جنگ درافغانستان

**وناکامی " عملیات برای تامین صلح" آمریکائی دانست. شکل گیری " گروپ پنج شانگهای " که علاوه ازروسیه، قراقستان وقرغیزستان و تاجیکستان و چین را نیز در بر می گیرد، وازبکستان نیز بعنوان ناظر درآن شامل است و درین اواخر اقدام به تاسیس یک مرکز مشترک " ضد تروریستی " درپایتخت قرغیزستان نموده است، نشان می دهد که طالبان به یکی از عوامل مهم نزدیکی نه تنها جمهوری های آسیای میانه بلکه حتی چین بطرف روسیه مبدل گردیده است . درمقایسه میان" ترکیه سکولار" و" طالبان بنیاد گرا" می بینیم که استفاده آمریکائی ها از ترکیه بعنوان پل عبور برای رسیدن به منافع نفت و گاز حوزه کسپین و آسیای میانه موفقانه ترازمورد طالبان بوده است. پروژه تمدید پایپ لاین گازونفت ازباکو تا سواحل مدیترانه از طریق عبور از آذربایجان ، گرجستان وشرق ترکیه ، علیرغم مشکلات معینی ، در دست اجرا قرار دارد، درحالیکه پروژه تمدید پایپ لاین گازازترکمنستان به سواحل پاکستان از طریق افغانستان لغو گردیده است . البته تا آنجای که به حمایت از جنگ چچین و حتی به رسمیت شناختن حکومت چچینی ها توسط طالبان مربوط می گردد ، " امارت اسلامی " نقش مفیدی را برای تثبیت پروژه باکو – مدیترانه بازری نموده است ، ولی خود این نقش نیز درحال حاضر منبع تشویش شدیدی برای حکومت های آسیای میانه وباعث نزدیکی آنها به روسیه گردیده است . چنانچه ازبکستان زمانی آشکارا به سوی آمریکائی ها خزیده بود، بار دیگر به طرف روسیه برگشته و زیر چتر حمایت نظامی هوائی آن قرار گرفته است .**

**به این ترتیب آمریکائی ها در یافته اند که نفوذ ودسترسی به آسیای میانه از طریق افغانستان تحت حاکمیت طالبان، مشکلات معینی را دربرداشته است . ازین جهت با وجودیکه آشکارا سنگی پرتاب کرده اند اما منکر سنگ پرانی اند و به قول معروف" سنگ زده اند ودست به پس پشت گرفته اند." آنها برای رسمیت بخشیدن به تحریم اقتصادی طالبان" فعالانه "تلاش کرده اندوسخن از"سخت تر"ساختن آن بعمل می آورند. آنها حول مسئله زنان وحقوق بشرمطالب زیادی علیه طالبان قلقله می نمایند**

وبابنیاد گرائی مذهبی" مخالفت "نشان می دهند. آنها حتی یکصد هزاردالربرای گروپ های افغانی درروم وسایر پایتخت های اروپائی فراهم می نمایندوبدین وسیله گروپ پنج نفره تحت سرپرستی" هدایت امین ارسلا"را ازسوی شاه سابق برای مذاکرات صلح به اسلام آبادمی فرستندوبطورضمنی ازلویه جرگه پیشنهادی شاه سابق حمایت می نمایند. آنها به " صراحت " می گویند که تلاش طالبان برای حل مشکل افغانستان ازطریق صرف نظامی یک تلاش ناکام بوده است

اما تمامی مسایل فوق به این معنی نیست که آمریکائی ها بصورت کامل درمقابل طالبان قرار گرفته ودرصدد سرنگونی آنها برآمده اند . مقامات ارشد آمریکایی نه تنها موضوع کمک نظامی به اتحاد شمال ( صف بندی ارتجاعی تحت رهبری مسعود) را قویا مورد تردید قرار داده اند بلکه می گویند که نمی خواهند یکبار دیگر به شمولیت در مسایل نظامی در افغانستان ( برنامه نظامی علیه طالبان ) کشانده شوند.

امریکایی ها ردای صلح برتن کرده اند، آنها کنفرانس ضد تروریستی برای آسیای میانه در واشنگتن دعوت می نمایند ومی خواهند یکجا باروس ها یک گروپ کار دوطرفه درمورد افغانستان بوجود آورند. اما حربه عمده آنها برای پیشبرد ( بازی صلح درافغانستان ) شاه مهره جنگی سرمست از تریاک " طالبان " است . آنها آشکارا می گویند که به شمول " اتحاد شمال " هیچ بدیل قابل اتکائی درافغانستان برای طالبان و جود ندارد . با توجه به تمامی مسایل فوق است که لب و لباب " برنامه صلح " آمریکا برای افغانستان را می توند در گفته های ذیل " کارل ایندرفورت" یک مقام ارشد وزارت خارجه آمریکا، مشاهده نمود : " صلح فقط آن زمان به افغانستان خواهد آمد که طالبان قبول نمایند مملکت تنها با قدرت نظامی پیش نمی رود و سایر گروه ها را برای مذاکره برای رسیدن به یک توافق دعوت نمایند . "

معنی ومفهوم دقیق طرح فوق چیست ؟ طالبان می خواهند بایکسره ساختن کامل مشکل افغانستان از طریق نظامی پیش بروند . امریکائی ها با این طرح موافق نیستند و

می گویند پیشبرد کار تنها از طریق نظامی ممکن نیست و باید با تکیه بربرتری نظامی موجود بقیه کارها را از طریق مذاکره وجلب توافق سایر گروه ها ، به انجام رساند. یقینا منظور همان گروه های مطلوب برای آمریکائی ها است ونه همه آنها . به عبارت دیگر " طرح صلح " آمریکا برای افغانستان این است که " طالبان " سایر گروه های پرورده شده توسط امریکا ، مثل بوروکرات های سابق وغیره واحیانا شاه قبلی را در حکومت جاه و مقامی بدهند . طالبان سرمست از باده " حکومت اسلامی خالص " یعنی " حکومت خالص ملائی " حاضرنیستند سایرین را در قدرت شریک سازند وامریکائی ها برای تحمیل آن بالای طالبان فشارمی آورند . خلاصه اینکه " امارت اسلامی " کماکان محورعمده سیاست های آمریکا درموردافغانستان را تشکیل می دهد دلیل آن روشن وآفتابی است . تضادی که میان ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و امپریالیزم روسیه وجوددارد و تبارزات آن در حوادث سیاسی ونظامی منطقه بزرگی از جهان ( اروپای شرقی، بالکان ، قفقاز ، آسیای میانه وشرق دور) بسیار آشکار است. بسی جدی تر ومهم تر از اختلافاتی است که میان آمریکائی ها ودست پروردگان " طالبی " آنها وجود دارد ، آمریکائی ها صرفامی خواهند این دست پرورده " اسلامی " کم وبیش اصلاح گردد تا " تجدد طالبان " آسیای میانه که چشم امیدی به سوی "مدرنیزم آمریکائی " دارند از ترس " ریش و دستار و برقه " اجباری آنها بسوی روسها نگریزند ودست رسی به منابع سرشار نفت وگاز منطقه ناممکن نگردد.

اینچنین است که حاکمان پاکستان باوجودیکه دراساس از لحاظ سیاسی ونظامی کماکان " امارت اسلامی " را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می دهند ، " مشکلات" معینی نیز با " طالبان " پیدا کرده اند . آنها بخصوص از بابت تمایل هند برای پیوستن به گروپ پنج شانگهای یعنی همسو شدن آن با چین درمورد مسایل افغانستان و همچنان تمایل ایران برای پیوستن به این گروپ ، که انزوای سیاسی منطقوی برای پاکستان ببار خواهد آورد، واهمه دارند. حکومت فعلی پاکستان تلاش دارد از طریق دست زدن به ابتکاراتی مثل

**ایجاد کمتیه های ضد تروریستی در مراکز ایالتی پاکستان ، مطالبه تحویل دهی افراطیون مذهبی قابل محاکمه از طالبان، تقویت ترتیبات امنیتی در طول خط مرزی دیورند برای جلوگیری از ورود قاچاقی مواد و نیز رفت و آمد آزادانه دو طرفه افراد ، بستن راه ترانزیتی تجارت با افغانستان و ایجاد فشار بالای طالبان برای بستن تعدادی از مراکز تعلیمات نظامی درافغانستان ، می کوشد از یکجانب تاثیرات سوء قدرت گیری طالبان ، در داخل پاکستان را خنثی نماید وازجانب دیگر حمایت نظامی و سیاسی آشکارش را از طالبان بپوشاند وزمینه مانور برای سیاست هایش درمورد افغانستان پیدا نماید. اجرای این سیاست ها برای پاکستان ضرر های نیز در برداشته است .**

**اختتام جنگ ارتجاعی جاری درکشور از طریق پیروزی کامل یکی از جوانب این جنگ، هنوز خارج از چشم رس قرار دارد. از جانب دیگر تامین صلح از طریق سازش میان مرتجعین وامپریالیست ها نیز بسیار بعید بنظر می رسد . این چین صلحی حد اقل نیازمند سازش میان "طالبان" ، پاکستان و آمریکا از یکطرف و "اتحاد شمال" ، روسیه ، ایران ، هند، کشورهای آسیای میانه و چین از جانب دیگر است که تامین آن در شرایط فعلی نهایت مشکل و بلکه ناممکن به نظر می رسد . ابتکارات صلحی که درحال حاضر امریکائی ها و پاکستان ها به راه اندخته اند، در اساس نه بخاطر تامین صلح درافغانستان بلکه برای ابقاء وپیشبرد ابتکار سیاسی شان در افغانستان پیش برده می شود ودرنهایت بنفع " طالبان" تمام می شود. توهمات در مورد صلح طلبی آمریکائی و متحدین مرتجع منطقوی شان یک خس هم ارزش ندارد وفقط به درد دورانداختن می خورد . چنین توهماتی درمورد بلوک بندی تحت سرپرستی امپریالست های روسی نیز همان اندازه بی ارزش است . گذشته ازاین ها ، آنها چه صلح بخواهند و چه به جنگ دامن بزنند به دنبال منافع ارتجاعی و امپریالیستی شان هستند. و سرنوشت و منافع مردم افغانستان برای شان ارزشی ندارد.**

سوال اصلی دررابطه با منافع وسرنوشت مردم ما این است که آیا آنها قادر می گردند سرنوشت خود وکشورشان را بدست گیرند وافغانستان راازملعبه مرتجعین وامپریالیست ها به پاگاهی برای زدن وسرنکون ساختن آنها مبدل نمایند یا نه ؟ ارائه پاسخ عملی مثبت به این سوال قبل همه مستلزم استحکام وتقویت حزب پیشاهنگ پرولتری(حزب کمونیست مارکسیست – لنینیست – مائوئیست) است تا بتواند مرحله مبارزاتی تدارکی را هرچه اصولی تر مستحکم تروسریع تر به پایان رساند. وبابرپائی جنگ خلق وایجاد ارتش توده یی، اتحادوسیع مبارزاتی توده های مردم علیه ارتجاع وامپریالیزم را ممکن سازد وانقلاب دموکراتیک نوین درکشوررا به سوی پیروزی هدایت نماید .

***

## اسلامي سازي ، يك سياست ناكام

اخیرا مقامات جمهوری اسلامی ایران درموردگسترش فوق العاده اعتیاد به مواد مخدر و فحشا در " ایران اسلامی " اعترافات جالبی به عمل آوردند. آنهااعلام کردند که تعداد مجموعی افراد معتاد به مواد مخدر درایران به چند میلیون نفررسیده وتنها درتهران روزانه پنج تن مواد مخدر به مصرف می رسد. آنها همچنان اذعان کردند که فحشابه نحو روز افزونی درایران گسترش یافته و سن متوسط آن از بیست وهفت سال به بیست سال پائین آمده است که معنی آن کشانده شدن هرچه بیشتر زنان و دختران جوان به سوی فحشاء وتن فروشی است .

گسترش اعتیاد به موادمخدر در " ایران اسلامی" آن چنان روز افزون است که به نحو وسیعی دامن کارگران مهاجرافغانستانی را نیز گرفته است . یکی از " تحایفی " که این کارگران از" جمهوری اسلامی ایران "با خود به افغانستان می آورند اعتیاد به مواد مخدر بویژه تریاک است . این کارگران میگویند که در شهر های مثل تهران واصفهان محافل

**تریاک کشی آن چنان آزادانه برگزار میگردند که " حضرات حجت الاسلام ها و آیت الله ها " درآن شرکت می نمایند و قلیانی دودمی کنند .**

**درمورد وسعت دامنه فحشاء به نظر می رسد که اعترافات مقامات جمهوری اسلامی ایران صیغه بازی های آخوندی را در بر بگیرد. این نوع فحشاء رسمی که تحت عنوان متعه یا نکاح موقت جوازوکلای شرعی دارد ، نه تنها درشریعت جمهوری اسلامی نامشروع دانسته نمی شود بلکه فضیلت نیز دارد ومبادرت به آن " مباح " و باعث کسب " ثواب " است .**

**فحشاء واعتیاد به مواد مخدر در زمان حاکمیت رژیم شاهی نیز درایران دامنه وسیعی داشت. درآن زمان آخوند ها وسایر طرفداران برقراری حاکمیت اسلامی درایران ، فساد مذکور را نشانه " حکومت طاغوتی " و علامت دوری جامعه از " اخلاقیات و معنویات عالی اسلامی " قلمداد می کردند . اینک به نظر می رسد که آن " اخلاقات و معنویات عالی اسلامی " پس از بیست ودوسال تطبیق " احکام اسلامی " توسط " حکومت اسلامی " نشانه ها وعلایم موجودیتش را بصورت گسترش بیشتر از پیش تعداد معتادین و مصرف مواد مخدر نشان می دهد .**

**وسعت گرفتن دامنه مفاسد اخلاقی صرفا محدود به موارد فحشاء واعتیاد به مواد مخدر نیست بلکه تمامی عرصه های جامعه ایران را در برگرفته است . یکی از این موارد گستردگی روزافزون فساد اداری به شیوه رشوه خواری و اختلاس درتمامی نهاد ها وسازمان های اداری و امنیتی رژیم است که ازیک مامور وسپاهی ساده گرفته تا مدیران و رؤسا ووزراء وافسران عالی رتبه قوای مسلح را دربر می گیرد.**

**معیار های اخلاقی تحت حاکمیت " رژیم اسلامی " تنها در" ایران اسلامی " نیست که حالت زار وابتر دارد. " سودان اسلامی " یک نمونه دیگری محسوب می گردد. دراین کشور سالها است که " حکومت اسلامی " برقرار است ، یکی از موارد مهم " جهاد " برای تامین کامل حاکمیت اسلامی وبرقراری احکام اسلامی درجامعه سودان تلاش رژیم برای**

برچیدن زنان دست فروش از خیابان های خرطوم است که تعداد آنها قبلا هزاران تن بوده است . ثمره این " جهاد" چندین ساله کم شدن فوق العاده این زنان دست فروش است ، اما ازجانب دیگرفیصدی فحشاءبه شدت بالارفته و برعلاوه بر دامنه شرکت زنان درواقعات جنایی از قبیل دزدی ، قطاع الطریقی و آدم کشی افزایش چشم گیری بعمل آمده است . تازه با تمام اینها ، رژیم موفق نشده است که زنان دست فروش را کاملا از خیابان ها برچیند . اخیرا پیش آمد جالبی در رابطه با این موضوع رخداده است . اکثریت زنان دست فروش باقیمانده با کاردوچاقو مسلح شدند تا درمقابل مزاحمت علیه کار وبار شان به مقاومت دست بزنند .

نمونه های ایران و سودان نشان میدهند که سقوط اخلاقیات ومعنویات جامعه تحت حاکمیت " رژیم اسلامی " استثنایی نیست که صرفا در افغانستان رخ داده است ، بلکه یک قانون مندی عام است .

درزمان مظاهرات سالهای چهل " عبدالرحیم نیازی " رهبر بنیان گذار" سازمان جوانان مسلمان" دراکثر خطابه ها وبیانیه های بلند بالا و چند ساعته اش شعار گونه نعره می زدند که :

" آب درکوزه و ما تشنه لبان می گردیم – یا ر درخانه وماگرد جهان می گردیم "

وتوضیح می داد که :

" ما بخاطر نظام فاسد موجود وایجاد یک نظام عادلانه که درخور انسان این اشرف مخلوقا ت باشد، هیچ نیازی ندارم که بسوی مکتب فاسد و ضد انسانی کمونیزم که اخلاقیات ومعنویات انسان را از بین می برد و آنرا تا سرحد حیوانات سقوط می دهد ، برویم ما مکتب نجات بخش اسلام را داریم که با تطبیق احکام آن انسان نجات می یابد و به مدارج عالیه تکامل اخلاقی ومعنوی می رسد و درنتیجه : رسد آدمی بجای که بجز خدا نبیند " این " مدارج عالیه اخلاقی ومعنوی " درزمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، خود رابه وضوح و روشنی نشان داد . درآنزمان ، علیرغم سلطه انحرافات گوناگون بر

بخش های مختلف جنبش چپ افغانستان و کمبودات جدی و فوق العاده سیاسی – ایدئولوژیک و تشکیلاتی آنها ، برتری اخلاقی و معنوی جبهات نظامی و گروپ های مسلح تحت رهبری چچنی ها – حتی جبهات پوشش ونفوذی – نسبت به جبهات نظامی و گروپ های مسلح تحت رهبری اسلامیست ها درعرصه های معینی بسیار روشن و واضح بود . درحالیکه درجبهات نظامی اسلامیست ها ، آزار جنسی بچه ها، چرس کشی ، دزدی ودست درازی های آشکار ونهان واهانت و تجاوز به زنان شیوع داشت، درجبهات و گروپ های نظامی تحت رهبری چپی ها ، تقریبا ازهیچ یکی از این مفاسد نشانه ای وجود نداشت . ملاها و سردمداران جبهات نظامی اسلامی ها برای توضیح این مسئله دلیل بسیار جالبی تراشیده بودند . آنها برای پیروان ساده شان می گفتند : دلیل اینکه درمیان مائوئیست ها مفاسد اخلاقی وجود ندارد اینست که آنها کافر و بی دین اند ویا شیطان اند و شیطان وسوسه شان نمی کند. اما ما که شکرمسلمان و موحد و خدا پرست هستیم ، شیطان دشمن ماست و همیشه تلاش دارد ما را بطرف ارتکاب اعمال نامشروع وسوسه نماید و مقاصد اخلاقی را درمیان ما دامن بزند!!

ازقرار معلوم بعد ازوقوع " فاجعه هشت ثور" وقدرت گیری اسلامی ها درسرتاسرکشور، "وسوسه های شیطانی " بیشتر از پیش قوت گرفت و " شیطان " به آنچنان فعالیت وسوسه گرانه ای در میان " اسلامی های جهادی " دست زد که بوی گند و کثافات " فسق و فجور" آنها ، اسباب غیظ و غضب " طلباء کرام " و " مدرسان عظام " آنها را فراهم آورد و " مجاهدین ضد فسق و فجور" د رقالب " تحریک اسلامی طالبان " علیه " جهادی ها " اعلام " جهاد " نمودند !!

اما بنظر می رسد که " وسوسه های شیطانی " با برقراری " امارت اسلامی " طالبان در بخش عمده سرزمین افغانستان، نه تنها پایان نیافته است ، بلکه شدت روزافزون نیز کسب کرده و دامنه فسق و فجوررابیشتر از پیش گسترش داده است !!

درسایه حاکمیت " امارت اسلامی " ، افغانستان به بزرگترین تولید کننده مواد مخدر درجهان تبدیل شده است و کشت تریاک و تولید هیروئین و تجارت این مواد ، محور اقتصاد مملکت را تشکیل می دهد . رقم عمده درآمد مالیاتی فروش تجارت تریاک و هیروئین کاملا قانونی است و سردمداران " امارت اسلامی " رهبران و گردانندگان اصلی آن به شمار می روند . زمانی یکی از پیروان مذهبی ملاعمر ، امیر المومنین طالبان ، درمورد حلال و حرام بودن کشت و تجارت تریاک ، از وی " استفتاح " بعمل آورده بود . ملا عمر درجواب گفته بود که " مابمب اتم نداریم ، اما تریاک بمب اتم ما است و ما بااین بمب اتم کفار را مضمحل می نمائیم "

واضح است که با استفاده ازاین " بمب اتم " ، حاکمیت طالبان بربخش عمده سرزمین افغانستان برقرار گردیده است . اما درمورد اعتلای اخلاقی ومعنوی ناشی ازاین حاکمیت چه می توان گفت؟ روشن است که تاثیرات " رادیوی آنها گسترش داده است . بالاترازآن ، نتایج اخلاقی ومعنوی حاکمیت یک باند تشکیل شده بر محورتولید وتجارت مواد مخدردرکل ، چه چیزی می تواند باشد غیر ازسقوط اخلاقی ومعنوی درتمامی ساحات زندگی فردی و اجتماعی وقتی طالبی ازماموریت چند ماهه سیاسی ونظامی برمی گردد، دوستان و آشنایان وی ، بویژه درساحات ولایات قندهار، هلمند وارزگان که درواقع مرکزاصلی طالبان را تشکیل می دهد ، قبل از هرچیز دیگر مایل اند بدانندکه طالب زن و موترسواری جدید با خود آورده است یا نه ؟ موترسواری معمولا " دستاورد" چوروچپاول است درحالیکه زن جدید یابا پول هنگفت "خریداری" می شود ویااختطاف می گردد.

" توخود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل "

این ناکامی اخلاقی ومعنوی وبه بیان روشن تر سقوط اخلاقی ومعنوی " امارت اسلامی " که یگانه نمونه ای نیست و نمونه های " جمهوری اسلامی ایران " و " حکومت اسلامی سودان" را نیز درپهلوی خوددارد، چه چیزی را می سازد؟ چراکار"مجاهدین ضد فسق

وفجور" که زمانی حامیان خارجی شان ، پیشروی های برق آسای شان را درمقابله با " جهادی های فاسق و فاجر" ناشی از برتری آشکار اخلاقی و معنوی شان می دانستند ، این چنین به افتضاح و رسوائی کشیده است .

یک نتیجه گیری رایج " عامه پسند " اعلام می نماید که این ها مسلمانان حقیقی نیستند . حتی کسانی از میان غیر مذهبیون ، با بکار برد عبارت " سوء استفاده از احساسات مذهبی توده ها " توسط طالبان وسایر اسلامی ها ، این مبحث را پایان یافته محسوب می کنند و وانمود می سازند که راه حل نهایی مسئله را یافته اند . اما موضوع اساسا این گونه نیست و توسل به تحت سوال قرار دادن حقیقت مسلمانی طالبان و سایر هم قماشان شان خاک پاشیدن به چشم توده های مردم و فریب کاری درحق آنها است . این فریب کاری که عملا درخدمت تاریک نگهداشت ذهنیت توده های مردم قرار می گیرد ، برای خود عاملین آن نیزمفیدیتی دربرندارد . چه کسی می تواندر مسابقه برای "بهترین مسلمان بودن " با " حضرات " شیخ گلب الدین حکمتیار دراین مسابقه ورقابت با زنده شده اند . مگر درایران کسانی مثل " قطب زاده " و " بنی صدر " و حتی " رجوی " توانستند ثابت نمایند که آنها ونه آیت الله ها و حجت الاسلام های باند خمینی و خامنه ای ، مسلمانان حقیقی هستند ؟ این امر نتیجه یک واقعیت مسلم است : حقیقی ترین مسلمانان درجهان امروز همین طالبان، جمهوری اسلامی چی های ایران ، حاکمان اسلامی سودان وسایر هم مسلکان شان می باشند. درواقع همین موضوع ، ونه هیچ موضوع دیگر اساس ناکامی های افتضاح آور این " حکومت های عدل الهی " را تشکیل می دهد.

افتضاحات اخلاقی " امارت اسلامی " طالبان و سایر رژیم های اسلامی حاکم ، بخشی از شکست های کلی این گونه رژیم ها را درعرصه های مختلف اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، و فرهنگی می سازد و وجهی از شکست ایدئولوژیک آنها را نشان می دهد.

امروز دیگر بخوبی و روشنی و در جریان عمل چندین ساله رژیم های اسلامی ثابت گردیده است که آنچه زمانی تحت نام " سیستم اقتصادی اسلامی " به مثابه " راه سوم میان سرمایداری و کمونیزم " توسط" جنبش های اسلامی " شعارداده می شود، هیچ نیست مگر همان سیستم اقتصادی موجود نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی حاکم بر اکثریت " کشورهای اسلامی" ، دربدترین و زشت ترین شکل و شمایل خود، حکومت های اسلامی موجود نه تنها سیستم اقتصادی نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی حاکم را دست نخورده باقی گذاشته اند، بلکه برای تقویت و جوه فیودالی این سیستم تلاش های وسیع نیز انجام می دهند. این حاکمیت ها از لحاظ طبقاتی بصورت بسیار صریح و روشن نمایندگان سیاسی فیودال کمپرادورها هستند و مامورین شان حفظ وتقویت نظام استثمار گرانه و ستم گرانه موجود بوده و هیچ ربطی با منافع اساسی توده های مردم و تامین این منافع ندارند . این موضوع را درایران و سودان به همان وضاحتی می توان دید که درافغانستان اساسا اسلام بعنوان ایدئولوژی سیاسی – مذهبی ، طی قرون متمادی ، برکشور های مثل افغانستان وایران وغیره حاکمیت داشته و بمثابه ایدئولوژی طبقه حاکمه فیودال توسط حکومت ها و سلسله های مختلف که " اولوالامر مسلمین " داشته می شده اند ، ازیک جانب مورد تقویت قرار می گرفته است و ازجانب دیگر درحفظ و تقویت نظم حاکم مورد استفاده قرار داشته است دردوره معاصر که رشد تحولات بورژوایی و همچنان پیدایش جنبش های کمونیستی ، با تقدم و تاخرهای زمانی متفاوت ، " کشورهای اسلامی " را دربرگرفت ، پیدایش جنبش های سیاسی اسلامی جدید در حقیقت امر یک عکس العمل فیودالی و حامل دیدگاه های آن بخش از طبقه فیودال حاکم بوده و هست که تحولات جدید را نمی پسندد و بازگشت به گذشته را در سر می پروراند . ازین جهت قدرت گیری این " جنبش ها " د رکشورهای مختلف اسلامی در نفس خود ، قدرت گیری ارتجاع و واپس گرایی اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ودرنتیجه ایدئولوژیک بوده است .

به عبارت دیگر ایدئولوژی اسلامی ، حکومت اسلامی ، نظام اقتصادی اسلامی واخلاقیات اسلامی داروهای نیستند که تازه کشف شده باشند . این ها طی سده های متمادی بر کشور های مثل افغانستان ، ایران و غیره سلطه داشته اند، اما نه درمان کننده بیماری بلکه خود ، علامت مرض بوده اند. توسل به این داروهای امتحان شده بجای اینکه شفا بخش دردهای جامعه باشد، برابعاداین دردها می افزاید و عمق و گسترش شان می دهد . " مدرن سازی " این داروی کهنه نیز نمی تواند کاری از پیش ببرد . این حکایت درواقع همان حکایت تریاک است . استفاده از تریاک برای درمان سرفه یک شیوه قدیمی تداوی سرفه است . اما اعتیاد به تریاک خطرناکترازسرفه است . درقرن نزده " مورفین " که یک ماده مشتق شده از تریاک و شکل " مدرن شده " تریاک است ساخته شد و برای تداوی معتادین به تریاک مورد استفاده قرار گرفت، اما اعتیاد به مورفین خطرناکتر از اعتیاد به تریاک به کار رفت ، اما اعتیاد ازمیان نرفت بلکه شکل خطرناکتری بخود گرفت . دراین اواخر برای تداوی اعتیاد به هیروئین ، ماده مخدر دیگری بنام" متادن " ساخته اند که به ویژه درآمریکا مورد استفاده قرار می گیرد. به یقین این تداوی نیز همان نتیجه ای را ببار خواهد آورد که هیروئین و مورفین ببار آورده اند یعنی خطرناکتر شدن بیشتر از پیش اعتیاد ونه علاج آن .

اگر بطور خاص مسئله " ارزش های اخلاقی " را در نظر بگیریم ، با وضاحت تمام می بینیم که مشکل اساسی طالبان این نیست که آنها دررابطه با تطبیق درست " ارزش های اخلاقی اسلامی" مسلمانان خوبی نیستند، بلکه این است که این ارزشها دیگر به قدر کافی کهنه و فرسوده شده اند و نمی توانند یک سیستم ارزشی قابل قبول و چاره ساز درقرن بیست ویکم را تشکیل دهند . مثلا کل برخوردی را که طالبان با زنان بعمل می آورند اساس منطبق با ضوابط وقواعد اسلامی است . اما از آنجای که شرایط والزامات جوامع بشری درکل وبه بیان اخلاقی آن، وجدان بشریت معاصر، بطور مثال نمی تواند عمل مشروع و جائز اسلامی به غنیمت گرفتن زنان درجریان " جهاد " را مورد پذیرش

قرار دهد ، عملکردطالبان درین مورد ، تبارز آشکاری از فساد اخلاقی تلقی می گردد . آنها خود به این امر واقف اند. بناء از یکجانب این عمل جائز اسلامی را مکررا مرتکب می شوند و از جانب دیگر نمی توانند ازاین عملکرد شان در قبلا افکار عامه جهانی آشکارا دفاع نمایند ، لذا انکار به عمل می آورند و اعلام می کنند که به آنها تهمت زده می شود. درواقع بنا به همین دلایل است که حکومت های اسلامی نه تنها ازلحاظ سیاسی، اقتصادی ، اجتماعی وفرهنگی درکل شکست خورده اند بلکه بطورخاص دررابطه با اسلامی ساختن جوامع ازلحاظ اعتقاد به مذهب واجرای احکام مذهبی نیزبطور فاحشی دچار شکست گردیده و می گردند .

احصائیه ای را که اخیرا مقامات جمهوری اسلامی ایران در مورد نماز انتشارداده اند، به نحو گویائی افشاء می کنند ، این شکست فاحش است .

این احصائیه می گوید که 77 ٪ اهالی ایران اصلا نماز نمی خوانند . 12 ٪ آنها گاهگاهی می خوانند و صرفا 11 ٪ اهالی را نمازگزاران دایمی تشکیل می دهند . احصائیه فیصدی افراد " تارک الصلواه " در میان جوانان را 86 ٪ برآورد کرده است . این است ثمره تلاش بیشتر ازدودهه حکومت اسلامی تحت رهبری مرجع تقلید شیعیان جهان ، برای اسلامی ساختن جامعه ایران !! نماز دراسلام ستون دین است . وقتی این ستون در" ایران اسلامی " اینگونه ویران و فروریخته باشد، حال واحوال احکام دیگری مثل روزه چگونه خواهد بود ؟

درافغانستان ، درعکس العمل با برگزاری اجباری نماز توسط طالبان ، نماز گریزی به تدریج اوج می گیرد و اظهارات مبتنی بر شک وتردید درمورد اساسات واصول اسلامی درمیان مردم بخاطر شکست عمومی و کلی سیستم اسلامی حکومت ، درحال شیوع است .

این چنین است که مبارزه برای جدائی دین از دولت یعنی مبارزه برای مبدل ساختن مذهب و اعتقادات مذهبی به یک امر خصوصی افراد، نه تنها یک جزء مهم مبارزات ملی

– دموکراتیک درمرحله فعلی را تشکیل میدهد، بلکه مبارزه ای است که دورنمای پیروزی درآن روشن به نظر می رسد . تئوکراسی حاکم گرچه وحشی وسرکوبگر است ، اما در تحلیل نهائی ببرکاغذی است و از لحاظ عینی وذهنی به شدت ضربه پذیر است . سلطه این هیولا مثل حالت ابتلا به سنگینی در خواب است که اگر صدا دهی و به حرکت درآیی نابود می شود .

**به پیش درراه انقلاب دموکراتیک نوین وانقلاب سوسیالیستی**

**به پیش درراه ایجاد جامعه بی طبقه کمونیستی درجهان**

***

## زن ستيزي طالبان

بتاریخ 7 جولای مری مکمکین زن آمریکایی که بیشتر از 30 سال درافغانستان زندگی کرده و از مدتی بدینسو در رابطه با زنان کار می کرده است همراه با 7 تن از همکارانش به جرم جاسوسی توسط پولیس طالبان از شهر کابل دستگیر شدند و بعداز 4 روز دوباره رها گردیدند . درارتباط بااین موضوع طالبان اعلان نمودند که تمام زنانی که بعد ازین با مؤسسات خیریه کار می نمایند حق کارکردن را ندارند . به گفته رئیس پولیس مذهبی طالبان مولوی محمد ولی ، مری مکمکین بعد از تثبیت شدن اینکه وی واقعا جاسوسی می کرده است توسط پولیس دستگیر گردید. وی گفت که جرم جاسوسی درافغانستان مرگ است ولی طالبان مهربانی کرده اند و وی را زنده رها نموده اند، وگرنه حق داشتند اورا بکشند . جالب است به مجرد اینکه ثابت می گردد که مری مکمکین جاسوس بوده است تمام زنان دست شان ازکار گرفته می شود!!

مری مکمکین می گوید که فقط در رابطه با زنان کار می نموده است واین کارش برای طالبان خطرناک تلقی گردیده است . او گفت که من برای طالبان زنی خطرناکی هستم

زیرا با زنان کار می نمایم . وی اعتراف کرد که علیه سیاست طالبان در رابطه با زنان تبلیغ نموده است . او گفت که طالبان می خواهند زنان در خانه قید باشند و غیر از سرپرستی اطفال دیگر وظیفه ای نداشته باشند درس نخوانند و با سواد نشوند . اینکه کدام یک راست می گوید به بررسی کوتاهی از سیاست طالبان و موقعیت زنان درافغانستان می پردازیم .

شوونیزم مرد سالار و ستم بر زن یکی از ارگان های اصلی جامعه افغانستان بحساب می آید . ازادوار گذشته تا حال ، درمراحل مختلف ، اعمال ستم بر زن یکی از قضایای خیلی جدی این جامعه بوده و می باشد ، دیدگاه غالب درمورد زنان همان دیدگاه عقب مانده فیودالی است که از قرن ها قبل پایه ریزی گردیده است . ایدئولوژی مذهبی با دیدگاه سنتی عقب مانده فئودالی توام گردیده و مرد سالاری بعنوان قانون غالب در سطح جامعه خود را تثبیت نموده است . با مسلط شدن امپریالیزم درعرصه جهانی وپایه گرفتن بورژوازی کمپرادور درافغانستان کوشش هائی بعمل آمده است تا دراین عرصه نیز ریفورم های بورژوائی بعمل آید، اما این ریفورم ها که با فراز ونشیب همراه بوده تا حال تاثیرات چندانی نداشته و درنتیجه نیروهای کارزنان کماکان درچوکات مناسبات فیودالی مقید باقیمانده وبه بازار بورژوائی وارد نگردیده است .

قدرت گیری بورژوازی بوروکرات دروجود حکومت امان الله خان با اصلاحات درمورد زنان همراه است . امان الله خان اصلاحات را درمورد زنان از دربارش شروع نموده وآنرا درکشور گسترش داد . تشویق حکومت امانی باعث شد که زنانی با دیدگاه بورژوائی همنوائی نشان دهند .

تاسیس مکاتب دختران اولین اقدام عملی امان الله خان دراین زمینه می باشد . تاسیس مکاتب دخترانه و تشویق دختران جهت رفتن به مکتب، امان الله خان را د رتقابل با افکار فئودالی و مذهبی عقب مانده قرار داد . وی با وجودداشتن قدرت دولتی دررابطه با پروگرام اصلاحات برای زنان با مخالفت های جدی روبرو گردید . بعد از سقوط حکومت

های امان الله و حبیب الله وروی کارآمدن حکومت خاندان طلایی پایه های بورژوازی کمپرادوردرافغانستان به تدریج مستحکم تر گردید . پروگرام اصلاحات در مورد زنان باردیگر درزمان صدارت شاه محمود شروع شد که درزمان صدارت داود ادامه یافت وبعد ازآن دوره " دموکراسی ظاهر شاهی " بیشتر از پیش قوت گرفت . ظاهرشاه با اصلاحاتش توانست طیف وسیعی از دختران را به طرف تعلیم وتربیه جلب نماید . با اوج گیری جریان های سیاسی درکشور ، زنان توانستند نقش اجتماعی بیشتری برعهده بگیرند . اینجاست که سه دیدگاه متفاوت درمورد زنان دروجود نیروهای سیاسی کشور پایه می گیرد . دیدگاه فئودالی، دیدگاه بورژوائی و دیدگاه انقلابی ، ازمیان هرسه دیدگاه، دیدگاه اول قوی تر ودیدگاه های دومی و سومی به مراتب ضعیف تر عمل می نموده اند .

بعد از کودتای 7 ثور 1357 شمسی وبه قدرت رسیدن رژیم وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی، دیدبورژوائی وابسته به سوسیال امپریالیزم از طرف دولت وابسته دررابطه با زنان بصورت وسیعی زمینه های عملی پیدا نمود ورژیم حاکم با داشتن بینش بورژوائی توانست زنان زیادی را درخدمت سیاست های بورژوائی اش قرار دهد . ولی از آنجای که اقدامات رژیم صرف به شکل ریفورمیستی روی دست گرفته شده بود نتوانست بعد از سقوط حکومت نجیب زنان را به نیروی مبدل نماید که یک دفاع حد اقل نیز ازآن بعمل آورد . دولت اسلامی به سرکوب زنان پرداخت وحجاب اسلامی را برآنان تحمیل نمود .

ولی با پیدایش و گسترش طالبان برکشور بود که زنان در تنگنای ستمی شدید تر ازهرزمانی دیگر قرار گرفتند . حکومت طالبان زنان را اولین هدف سر کوب شان قرار دادند . ایدئولوژی و فرهنگ غالب فیودالی بعنوان ایدئولوژی وفرهنگ ضد زن به رسمیت شناخته شد و ستم برزن قانونا تثبیت شد . طالبان دررابطه با زنان خیلی " منطقی " عمل می نمایند زیرا ایدئولوژی شان حکم می نماید که زنان باید تابع مردان باشند و بدون چون وچرا ازمردان اطاعت نمایند . تابعیت زن از مرد قانون برسمیت شناخته شده مذهبی است واین را هر فرد مسلمان می داند . وقتی طالبان می گویند ما مطابق قانون

به زنان حق می دهیم راست می گویند حق قایل شدن برای زنان درچوکات مذهبی همین است که طالبان عملی می نمایند ولی زنان قربانی سنت های فرهنگی جامعه نیز می شوند، سنت فئودالی باالهام ازایدئولوژی مذهبی زنان را در انقیاد بیشتر نگه می دارد. در فرهنگ فئودالی مسلط افغانستان زنان مانند هرجنس دیگر در معرض خرید وفروش علنی قرارمی گیرند . خریدن زن از طرف مرد، وی را قانونا به ملکیت مرد در می آورد وآزادی اش را سلب می نماید.

کار نمودن وفعالیت زن در بیرون از خانه در فرهنگ فیودالی بی ننگی و بی غیرتی برای مردان بحساب می آید. گرچه زنان دهاتی در پیشبرد فعالیت های زراعتی با مردان شان همکاری می نمایند ولی ازآنجای که این فعالیت ها در چوکات کار خانگی صورت می گیرد، از لحاظ مذهبی و فرهنگی حساسیت برانگیز نیست . اما کار زنان در بیرون از خانه و دررابطه با مردان بیگانه حساسیت برانگیز است زیرا که این نوع کار مستلزم تماس داشتن با " مردان نا محرم " است و تماس داشتن زنان با مردان نامحرم از جمله گناه های کبیره به شمار می رود . پای نهادن زن بیرون از دروازه خانه عملا خلاف ورزی مذهبی است و زن مسلمان پاک آنست که در بیرون از خانه شوهرش پای ننهد .

طالبان " با غیرت ترین " و " با ننگ ترین " مردان افغانستانی بشمار می روند زیرا بیشتر از هرفرد دیگر افغانستانی برزنان ظلم روا می دارند و ستم می کنند .آنها که مدعی اند احکام شریعت درمورد زنان را پیاده می نمایند واقعا می نمایند وکرده اند. به مجرد وارد شدن طالبان درشهر کابل وسایر مناطق ، مکاتب دخترانه تعطیل گردید وزنان کارمنددست شان ازکارگرفته شد، بیرون رفتن زنان ازخانه ممنوع گردید وزنان خلاف ورز مورد ضرب وشتم نیروی امربه معروف طالبان قرار گرفتند . بیشتر از 50 فیصد زنان شهر کابل برای مسئولیت گیری بارفامیل های شان قدم به بیرون نهاده بودند وعملا سهم خویش را دراین مورد اداء می نمودند. اما با ورود طالبان دست شان از کار گرفته شد و برمشکلات فامیل های شان افزوده گردید . درکشوری که بیشتر از 50 نفوس آن عملا

درچهاردیواری خانه زندانی باشند وهیچ گونه نقشی در تغییرات زیربنایی و روبنایی نداشته باشند چه انتظاری از پیشرفت وتغییر درآن جامعه می توانیم داشته باشیم . به یقین می توان گفت که بدون شرکت زنان درتمام موارد تغییر ودگرگونی ناممکن می باشد زمانی میتوانیم از یک اجتماع سالم وانسانی سخن بگوییم که زنان و مردان آن جامعه بدون هیچ امتیاز و تبعیضی کنارهم قرار گرفته و درتغییرات آن جامعه سهیم باشند . آیا می توانیم از سیستم حکومتی که نصف نفوس جامعه را در قید وبند نگه داشته اند انتظار پیشرفت وترقی دادن جامعه را داشته باشیم ؟ هرگزنه ، این سیستم فرسوده فقط به درد نابود شدن می خورد . دروضعیتی که اقتصاد کشور نابود گردیده و تمام آبادی اش به ویرانه مبدل گردیده است چه کسی باید آنرا بازسازی نماید؟ زمانی که خرافات وجهالت برمملکت حکمروائی نماید چه کسی باید ویرانی های این مملکت را به آبادی تبدیل نماید؟ درموجودیت همچون نظامی که زنان را به حبس ابد محکوم نموده است و مردان را به جرم ریش تراشی به زندان گسیل می دارد چگونه می توان انتظار داشت که افغانستان آباد گردد ؟ پس راه حل چه است ؟ عده ای طالبان را متهم می نمایند که اینها مانع ورود سرمایه های خارجی به افغانستان هستند . گویا " بشردوستان " امپریالیست در انتظار نشسته اند که در صورت مساعد شدن زمینه به کمک مردم افغانستان بشتابند و کشور را آباد نمایند، به زندان فرستاده شدن مری مکمکین توسط طالبان این توهم را تقویت می نماید . سوال اینجاست که آیا طالبان واقعا مری مکمکین را به جرم جاسوسی به زندان فرستاده است ؟ نمی دانیم چه چیز طالبان نیاز به جاسوسی دارد ؟ اینها چه چیزی مخفی از امپریالیست ها دارند که نیاز به جاسوسی داشته باشد ؟ حکومتی که خودش مهره دست نشانده باشد قبل از هرکس دیگر تمام سیستم حکومتش جاسوس بلکه پایگاه اربابش است . گمان نمی رود امپریالیست ها نیازداشته باشند جاسوسانی را وظیفه بدهند تا ازحکومت طالبان جاسوسی بعمل بیاورد . آیا از تمام مؤسسات باصطلاح خیریه فقط مؤسس مری مکمکین وظیفه جاسوسی داشته است ؟

چرا طالبان افراد بقیه موسسات را که مردان اداره می نمایند و دررابطه با سیاست طالبان درمورد زنان سکوت کرده اند به جرم جاسوسی نمی گیرند و زندانی نمی سازند ؟ معلوم است که برای طالبان جاسوسی کردن ویا نکردن آنها ازاهمیتی برخوردار نیست زیرا می دانند که خود شان در امر جاسوسی مهره های اصلی تراند ، ولی کسی حق ندارند سیاست های زن ستیزی طالبان را افشاء نماید .

واقعیت اینست که طالبان و مؤسسات امپریالیستی هردو، دوسریک نخ می باشند . اینکه طالبان مانع ورود سرمایه های امپریالیستی درافغانستان باشند نیز نمی تواند قابل قبول باشد، زیرا حکومت طالبان برای امپریالیست ها درشرایط فعلی که تقسیم کار درسطح جهانی عملی گردیده است قبل ازاینکه مانعی بر سر راه باشد در یک دایره واحد درسطح جهانی وظیفه اش را اجرا می نماید . نباید ازامپریالیست ها انتظار داشت که دست مرحمت بسوی ما دراز نماید و ما را ازبدبختی نجات دهد ، زیرا که آنها خود عاملین اصلی این بدبختی اند. اینکه طالبان چرا بطور مشخص فلان مؤسسه امپریالیستی را غیر قانونی اعلام می نماید فقط به این دلیل است که این مؤسسه زنان را تشویق می نماید که در کارهای بیرون ازخانه فعال گردند . ولی این سیاست قبل ازاینکه تشویق زنان برای تامین آزادی شان باشد بیشتر برای رفع احتیاجات کاری مد نظر قرار می گیرد زیرا اولا زنان به معاش بسیار کمی استخدام می شوند ودرثانی مؤسسات باصطلاح خیریه نمی تواند بدون موجودیت کارمند زن کارهای خویش را پیش ببرد .

انتظارداشتن ازامپریالیست هاهیچ دردی رادوا نمی نماید.تنها با اتکا، به نیروی خود مان می توانیم کشورآباد داشته باشیم.نیروی که تمام افرادکشوررا اعم اززنان و مردان در برگیرد . تنها با نابودی نظام موجود می توان پایه های اجتماع سالم را پی ریزی نمود وجامعه آزاد ومستقل بوجود آورد.

زنان بصورت باالقوه دارای شوروشوق انقلابی عظیمی می باشند که اگر درجهت انقلاب رها شود تاثیرات باالفعل بزرگی بر پیشرفت پروسه انقلاب ، خواهد داشت.

**گزارش ذیل از شهر کویته پاکستان به " شعله جاوید" رسیده است . متن این گزارش درمورد " اتحادیه استادان مکاتب و مدارس مهاجرین افغانی در شهر کویته " و اساسنامه آن است ، به نحوگویائی نشان دهنده بی مسلکی تمام عیار سیاسی واجتماعی بخشی از " روشنفکران " تسلیم طلب افغانستان است که بخاطر گردن نهادن به الزامات مراجع تمویل کننده ارتجاعی و امپریالیستی به جایگاه منحط ترین و جاهل ترین عناصر خرافاتی وارتجاعی سقوط کرده اند . ما بخاطر اینکه یکی از تبارزات فوق العاده زشت وتهوع آور اپورتونیزم برخاسته از لجنزار ارتداد و تسلیم طلبی را به خوانندگان " شعله جاوید" نشان داده باشیم ، اقدام به انتشار این گزارش رسیده می نمائیم.**

**گزارشی از کویته :**

## سقوط در قعر منجلاب

**سال گذشته اتحادیه ای بنام " اتحادیه استادان مکاتب ومدارس مهاجرین افغانی درشهر کویته " توسط عده ای ازمعلمین و استادان مهاجر افغانستانی در پاکستان تشکیل گردید. گرچه این اتحادیه تا حال نتوانسته چندان فعال باشد ، اما هنوز هم بصورت رسمی موجودیت دارد و عناصری از تشکیل دهندگان آن کوشش های معینی برای فعال ساختن آن بعمل می آورند . اما منظور از تهیه و ارسال این گزارش توجه به این جنبه از موجودیت و فعالیت اتحادیه مذکورنیست بلکه بررسی وارزیابی از جهت گیری اجتماعی وفرهنگی و درنهایت سیاسی ارتجاعی و ضد انقلابی این اتحادیه است که بصورت بسیار روشن در اساسنامه اش تبارز یافته است . " اساسنامه اتحادیه استادان ... " با این جملات ، آغاز می گردد :**

**" بسم الله الرحمن الرحیم . نحمده و نصلی علی رسول الکریم ، اما بعد ! سپاس بی کران خدای را که به تقدیر عزیزش ما را درزندگی اندهبار( اندوهبار) غربت نشانید و لذت وطن**

را از دوری آن چشانید . چه جنگ های ویرانگر وتباه کن بیشتر از بیست سال نه تنها مردمان مارا به خاک وخون کشانید بلکه شیرازه تعلیم وتربیت را در وطن محبوب ما از هم پاشانید و عوض نورجلال، نفاق و ضلال بی اعتمادی و ناصداقت ( عدم صداقت ) کارید وماحصل آن عده ای مجبور به فرار ودورازوطن آواره شدند وعده ای زیر بم و بارود ( بمب و باروت ) جان می سپارند . "

میلیون ها تن افغانستانی زیر بمب و باروت جان سپرده اند وهنوز دیگرانی جان می سپارند ، میلیون ها نفر افغانستانی درغربت وآوارگی بسر می برند و سلسله این بی خانمانی هنوز هم ادامه دارد، شیرازه تعلیم و تربیه در افغانستان از هم پاشیده و نفاق وگمراهی بر کشور مسلط گردیده است . اما این همه ناشی از تقدیر عزیز الهی است و لذا نه تنها جائی برای شکایت وجود ندارد بلکه " خدای " را " سپاس بی کران " نیز باید گفت !! این دید تقدیر گرایانه بغایت ارتجاعی و به شدت عقب مانده و ضد علمی " اساسنامه اتحادیه استادان ... " سقوط تدوین کنندگان و تصویب کنندگان آنرا در عمیق ترین قعر منجلاب جاهلیت و ابتذال نشان می دهد .

حتی توده ای عقب مانده مذهبی بخاطر" بلاومصیبتی" که دامن گیرافغانستان وافغانستانی ها گردیده است ، به سپاس گویی آنهم سپاس گوئی بی کران، به " درگاه خدا " نمی پردازند، بلکه " دست توبه واستغفار" بلند می کند وطالب بخشودگی " گناهان " خودوهموطنان بلاکشیده و مصیبت زده شان می شوند . این فقط بخش کوچکی از خرفت ترین و جاهل ترین عناصر مذهبی اند که بمثابه تحتانی ترین وعمیق ترین چوروم های درون منجلاب جاهلیت و خرافات ، از بابت " بلا و مصیبت " وارده برمردم افغانستان ، " خدای " را سپاس می فرستند و " تقدیر عزیزش " را شکر گزاری می نمایند.

درتقدیر گرایی " اساسنامه اتحادیه استادان ... " هیچ قدرت ونیرو وشخصیتی درقبال اوضاعه واحوال جاری کشور و مردم کشور تقصیر وملامتی ای بر گردن ندارد. جنایات

خلقی ها و پرچمی های رویزیونیست ، مزدور و وطن فروش، تجاوزگری ها وقتل عام ها و ویران گری های متجاوزین سوسیال امپریالیست ، مداخلات و دست اندازی های امپریالیست های غربی وقدرت های ارتجاعی منطقه ، جنایات و وحشی گری های اسلامی های جهادی و طالبی ، همه ناشی از " تقدیر عزیز الهی " است و کسی دراین میان ملامت نیست !! چقدر باید خرفت وجاهل بود تا این مزخرفات را برروی کاغذ آورد ویا برای این لاطائلات سرجنباند و تائید شان کرد؟ چقدر باید خود غرض و خود پسند و فریب کار بود تا طرح این چنین یاوه گویی ها را فعالیت درمیان مردم و پیوند با توده ها بحساب آورد؟ این تقدیر گرائی مبتذل ، تکیه گاه ایدئولوژیک " اتحادیه استادان ... " را در" بیطرفی سیاسی " ادعائی این اتحادیه تشکیل می دهد ، موقفی که فقط می تواند به عنوان " بی شرفی سیاسی " تعرفی گردد . چرا می گوئیم " بی شرفی سیاسی " ؟ اولا به این خاطر که اگر کسی کوچکترین شرف سیاسی داشته باشد ، نمی تواند جنایات خلقی ها وپرچمی ها وارابان سوسیال امپریالیست شان را نادیده بگیرد ، مداخلات و دست اندازی های امپریالیست های غربی و قدرت های ارتجاعی منطقه درزمان تجاوز شوروی وبعد از آن را به فراموشی بسپارد و خیانت های اسلامی های جهادی وطالبی را هیچ بشمارد ، بین آنها و مردمان زجر دیده و بلا کشیده افغانستان علامت تساوی کشیده و همه را تابع و مطیع " تقدیر عزیز الهی " بداند و از بابت این همه " بلا و مصیبت" خدای را سپاس بی کران بفرستد و حتی در حق جانیان، تجاوزگران، خاینان ، چپاولگران و فاسقان به "دعای بد" متوسل نشود !! فقط یک چیز باقی مانده است ، " دعای مغفرت " برای سوسیال امپریالیست ها ، امپریالیست ها وقدرت های مرتجع خارجی و جنایتکاران جهادی وطالبی ، و این ضرورتی ندارد زیرا که دربینش تقدیر گرای اساسنامه " گناه " و " ثوابی " و " توبه " و " استغفاری " درکار نیست وهمه مطیع " تقدیر الهی " اند !! ثانیا به این خاطر که این " بی طرفی " درواقع بیطرفی نیست و فریب کارانه است . اساسنامه

" اتحادیه استادان... " صراحتا درجهت تئوکراسی " طرفی گیری" دارد . به اساسنامه اتحادیه نظر می اندازیم :

" بسم الله الرحمن الرحیم . نحمده و نصلی علی رسول الکریم ، اما بعد! سپاس بیکران خدای را که به تقدیر عزیزش ... " ( صفحه اول پروگراف اول )

" ما با التجا به بارگاه حضرت منان ( ج ) وآستان مطهر رسول مقبول خدا ( ص ) این اتحادیه خویش را با اهداف عالی اسلامی ... " ( صفحه اول پروگرام آخر)

" اصول واساسات اسلام را درهرعرصه تعلیم اساس فعالیت خود می شماریم " ( صفحه سوم ، سطر چهارم )

" ایجاد رقابت های سالم و سازنده تعلیمی و تربیتی دربین شاگردان از قبیل مسابقات قرائت قرآن کریم ... " ( صفحه دوم ، هدف شماره ششم )

اولین جزء تشکیل دهنده آرم اتحادیه " آیه مبارکه " ومن یوت الحکمت فقداوتی خیرا کثیرا" در فرازآرم " ( صفحه هفتم 9 ، فصل توضیح آرم )

کیست که نداند حاکمیت " تئوکراتیک " وفعلا بصورت حاکمیت طالبان ، عامل مستقیم تمام مشکلات اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی واجتماعی ، منجمله عامل مستقیم فروپاشی شیرازه تعلیم وتربیه درکشور محسوب می گردد. " اساسنامه اتحادیه استادان ... " تحت نام " بیطرفی در مسایل سیاسی " حاضر نیست به این حقیقت روشن و آفتابی اذعان نماید ودرواقع آنرا نادیده می گیرد . علت آن معلوم است . " اتحادیه استادان ... " خود بخشی ازهمان حاکمیت تئوکراتیک است که تحت نام " بیطرفی در مسایل سیاسی " می خواهد درچوکات فعالیت های مربوط به تعلیم وتربیه ، استادان مکاتب ومدارس مهاجرین افغانستانی در شهر کویته را سازمان دهی نماید. مطالب نقل شده فوق از متن اساسنامه اتحادیه این مطلب را به صراحت و روشنی نشان می دهد.

**هویت تئوکراتیک " اساسنامه اتحادیه استادان ... " صرفابمثابه یک موضوع عام باقی نمی ماند، بلکه شکل وشمایل مشخص نیز بخود می گیرد . فصل دوم سند، تحت عنوان " اساسنامه " با این جملات آغاز می گردد:**

**" اصول واساسات اتحادیه مکاتب و مدارس مهاجرین افغانی درشهر کویته " برمبنی ( برمبنای) اصول مقررات اسلامی ، ملی ، فرهنگی ، تاریخی ، جغرافیائی وسایر پالیسی مربوطه قبلی ( قبل از 7 ثور 1357 ) قرار ذیل طرح می آورد ( طرح می گردد) . ( صفحه دوم و سوم اساسنامه )**

**یعنی اینکه نصاب تعلیمی زمان ظاهروداود ، اصولا و اساسا بعنوان نصاب تعلیمی مورد قبول " اساسنامه اتحادیه استادان ... " اعلام می گردد. به عبارت دیگر تئوکراسی اتحادیه استادان بطور مشخص " تئوکراسی ظاهرشاهی" است ، نه تنها طبق اصول مقررات اسلامی ، بلکه طبق اصول مقررات ملی ، فرهنگی ، تاریخی ، جغرافیائی وهمچنان سایر پالیسی های مربوطه مطروحه!! یکی از صفات مشخصه حاکمیت تئوکراتیک این است که تعلیمات دینی اجباری ( معمولا یک دین خاص ) بخشی از نصاب تعلیمی عمومی آن را تشکیل می دهد . نصاب تعلیمی ظاهرشاهی تعلیمات دینی اسلامی اجباری است واین تعلیمات درشکل مذهبی حنفی آن تطبیق می گردد . شوونیزم پشتون جزء بسیار مهم دیگری از نصاب تعلیمی ظاهرشاهی را تشکیل می دهد، که درتمام مضامین بویژه مضامین پشتو و تاریخ مورد تبلیغ و ترویج قرار می گیرد . دراین نصاب تعلیمی ، متعلمین پشتون نسب برای کسب صفات شوونیستی به شدت مورد تلقین قرار می گیرند و فرزندان ملیت های غیر پشتون ناگزیرومجبوراند که درمورد صفات برجسته پشتون ها ولیاقت آنها برای حاکمیت ، دروس زیادی را فرا بگیرند . خلاصه ، این نصاب تعلیمی مبتنی بر اجبار در فراگیری دروس دینی، ستمگری مذهبی و ستمگری ملی است . اساسنامه در یکجا ازعدم تعصب مذهبی و تبعیض ملی اتحادیه حرف می زند . باید پرسیدکه درکجای " اصول و اساسات اتحادیه استادان... " تعصب مذهبی و تبعیض**

ملیتی وجود ندارد؟ اگراین " اصول واساسات " را می توان مبتنی بر عدم تبعیض و تعصب ونبود نفاق خواند ، پس چه چیزی را می توان تعصب وتبعیض ونفاق نام گذاری کرد ؟

شوونیزم جنسی یکی دیگر از صفات مشخصه اصول تعلیمی تئوکراتیک وبصورت مشخص نصاب تعلیمی ظاهر خانی است . اصول تعلیمی طالبی حق تحصیل و آموزش را برای زنان ودختران به رسمیت نمی شناسد و برمبنای آن مکاتب دخترانه بی محابا توسط طالبان درکشور مسدود می گردند . اما " اتحادیه استادان... " درکویته ازتوان مسدودکردن مکاتب دختران برخوردارنیست و ناچار است طبق مقررات نصاب تعلیمی ظاهرخانی به موجودیت این مکاتب اذعان نموده و حق مشمولیت معلمین زن رادراتحادیه قبول نماید. این اتحادیه " فاقد تعصب و تبعیض جنسی " پذیرفته است که آن مکاتب دخترانه وهمچنان معلمان زن که دراتحادیه شامل می شوند ، می توانند و حق دارند معلمین مرد را بحیث نماینده شان معرفی نمایند واین " پدروکیل " ها می توانند در جلسات اتحادیه به نمایندگی از مکاتب دخترانه و معلمین زن شرکت نمایند !!

یکی از سردمداران طالبان می گفت که : " حقوقی که ما به زنان داده ایم در سراسر جهان کسی به آنها نداده است و نخواهد داد " . لابد حقوقی که " اتحادیه استادان ... " برای مکاتب دخترانه و معلمین زن قایل شده است ، ازنوع همین حقوق اعطائی طالبان برای زنان است !! یک نمونه اش حق انتخاب " پدر وکیل " . آخرکوردلی هم حد واندازه ای دارد !! اینها " قشر روشن واستادان آن"هستندکه" با احساس و دلسوز" اند ، آنها را بجای طالبان جاهل مدارس دینی و مدرسان وحشی و قسی القلب آنها عوضی نگیرید!! به همین جهت معلمان زن و مکاتب دخترانه کویته ، اعطای " اتحادیه استادان ... " را به لقایش بخشیده اند وحتی یکی ازآنها درین اتحادیه شرکت نکرده اند .

درموردچهره های شناخته شده طالبی واخوانی شامل " دراتحادیه استادان... " سوالی به میان نمی آید، ولی آنهایی را که خوش شان نمی آید طالب و اخوانی خوانده شوند،

میتوان وباید مورد سوال قرارداد و پرسید که چه ضرورتی برای این همه " اسلام بازی " وجود داشته است ؟ چه الزامی برای قبول و پذیرش نصاب تعلیمی ظاهرشاهی موجود بوده است ؟ مگردرمحیط کویته برای مکاتب مربوط به مهاجرین افغانستانی ، از سال ها به این طرف وهم اکنون ، یک آزادی نسبی برای انتخاب نصاب تعلیمی وجود ندارد ؟
عناصری که بدشان نمی آیدانقلابی ومترقی خوانده شوند، چراتا این حد سقوط می کنند که حتی نام" ملی" نیزبرازنده شان نباشد. اینگونه تسلیم شدن به ارتجاع وشوونیزم فقط می تواند" توابیت " خوانده شود .
این توابان بصورت واضح وروشن چاقوی قونسلگری وخانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته را دسته می کنند که هم اکنون اکثریت مکاتب مربوط به مهاجرین هزاره درشهر کویته را تحت کنترل دارند. آنها یا نمونه قراردادن " اتحادیه استادان ... " سعی می کنند نشان دهند که چترحمایتی جمهوری اسلامی ایران برای هزاره ها یک ضرورت است وبیرون رفتن اززیراین چترویا بیرون ماندن ازآن، فقط می تواند به تسلیم شدن درمقابل ستمگری ملی ومذهبی منجر گردد.

***

## گلوبالیزسیون . تشدید تضاد هاي نظام امپریالیستي

حدود یک قرن پیش سرمایه داری وارد مرحله نوین یعنی امپریالیزم شد . گرچه سرمایه داری مدتها پیش از آن مرزهای ملی را زیر پانهاده بود و بدنبال سود بیشتر ودرمقابله با محدودیت های بازار داخلی کالاهای خودرا به کشورهای دیگرصادر می کرد، اما امپریالیزم ، جهانی شدن سرمایه را در بعدی کیفیتا بالا تر به معرض نمایش گزارد.
دراین مرحله با تمرکز عظیم تولید و بوجود آمدن اتحادیه های سرمایه داری وسرمایه مالی ، بازارهای جهان بین اتحادیه های انحصاری سرمایه داری تقسیم شد و کل جهان تحت سلطه چند کشوربزرگ سرمایه داری که وارد مرحله امپریالیستی شده بودند درآمد

. سیالیت سرمایه مالی و جدایی اش از تولید و همچنین سلطه بر کشورهای عقب مانده ، امکان صدورسرمایه را در سطحی وسیع تسهیل نمود . اما مهمترازآن برای چنین سرمایه ای صدور به خارج از مرزها یک ضرورت بود آنگونه که لنین می گوید : " آنچه ضرورت صدورسرمایه را بوجود می آورد اینست که سرمایه داری در معدودی از کشورها " بیش از اندازه نضج یافته " و عرصه بکارانداختن سرمایه سودآورتنگ شده است . " ( امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری ص 414 منتخبات)

باورود سرمایه به کشورهای عقب مانده فئودالی ، اقتصاد طبیعی خود کفایی دراین کشورها ضربه خورد و " بازاری جهت فروش کالا برای سرمایه داری پدید آمد و درعین حال با خانه خرابی توده های عظیم دهقانان و پیشه وران نیز بازار نیروی کار برای سرمایه داری پیدا شد . " ( انقلاب چین و حزب کمونیست چین مائو جلد دوم ص 456 ) بدین ترتیب سرمایه های امپریالیستی با صدورسرمایه وکالا نه تنها این بازارها را غصب کردند بلکه با استفاده از مواد خام ارزان واستثمار وحشیانه نیروی کار ارزان سود های کلانی را به جیب می زدند.

دراین دوران یک سلسله از کشورهای عقب مانده به دایره اقتصاد سرمایه داری جهانی وارد شدند وساختارهای اقتصادی آنها تابع امپریالیزم شد .

روندی که با پیدایش امپریالیزم بوجود آمد یعنی روند ادغام هرچه بیشتر سرمایه های کشورهای مختلف در شبکه اقتصاد جهانی درطول قرن بیستم ادامه یافت . این روند بعد ازجنگ دوم جهانی یعنی با ظهور امپریالیزم آمریکا بمثابه سرکرده امپریالیزم جهانی جهش دیگری نمود .

امپریالیزم گرچه مرحله ای نوین از سرمایه داری است ، اما تضاد های پایه یی سرمایه داری رابا خود حمل می کند و فراترازآن آنها را بیش از پیش تشدید می کند .

با پیدایش امپریالیزم وجهانی شدن اقتصاد سرمایه داری ، متضاد طبقه سرمایه دار یعنی پرولتاریا درکشورهای عقب مانده تولد یافت و عهده دار رهبری انقلابات دموکراتیک

دراین کشور ها شد. این تولد پرولتاریا را درعرصه جهانی قدرتمند تر ساخت و منافع و موجودیت نظام امپریالیستی را بسختی مورد تهدید قرار داد .

گرچه امپریالیست ها در قرنی که گذشت سلطه خود برمردم جهان را تحمیل کردند، اما این سلطه ننگین و نفرت انگیز تنها با وجود سرکوب ها و وحشی گری ها وجنگ های دهشتناک وبی سابقه در تاریخ بشریت ممکن شد .

درطول حیات امپریالیزم پرولتاریا و خلق های جهان بارها امپریالیزم ونوکران محلی شان را به مصاف طلبیدند و منافع و موجودیت آنها را مورد تهدید قرار دادند . دردهه های 30 و 60 و درمواردی جوان انقلاب اکتبر روسیه ،انقلاب چین و انقلاب ویتنام امپریالیزم را با شکست روبرو نمودند ودرپاره ای ازاین موارد کل سیستم را تا لبه پرتگاه کشانیدند و کاغذی بودن این سیستم را به نمایش گزاردند . دستاورد طبقه ما و خلق های سراسر جهان در طول یک قرن سلطه امپریالیزم اعجاب آوربوده است . پرولتاریا توانست در دونقطه جهان امپریالیست ها و نوکران شان را شکستی جانانه دهد و با کسب قدرت سیاسی، جوامع نوینی را بسازد ودرخارج ازاین سیستم جهانی پیش روی های اعجاب آوری را انجام دهد .

اما علیرغم این دستاوردها جوانی و کم تجربگی این طبقه باعث شد تا موقتا قدرت را ازدست بدهد وخود رابرای پیروزی های آینده آماده سازد . اما پیشرفت های این طبقه و ایدئولوژی آن یعنی مارکسیزم – که امروزدر م . ل . م تبارز می یابد – بر سراسر قرن بیستم سایه افگند . مبارزات کمونیست ها برای آینده بشریت شعله ای را در دل زحمتکشان و خلق های سراسر جهان برافروخت که تمام وحشی گری های امپریالیستی و تهاجمات سیاسی – ایدئولوژیک آن از خاموش کردن آن عاجزماند .

گلوبالیزاسیون :

فروپاشی اتحادشوروی و بلوکش مهمترین تحول درمناسبات میان امپریالیست ها از زمان جنگ جهانی دوم به بعد بود و این تحول تاثیرات عمیق استراتیژیک و اقتصادی بر عرصه جهانی از خود بجا گذاشت . بعد ازاین واقعه روند جهانی شدن اقتصاد شتاب گرفت و از طریق قرار دادهای بین کشورهای امپریالیستی در سطوح منطقوی وجهانی ابعادتازه ای یافت . فشار بین المللی برای لیبرالیزه کردن اقتصاد کشورها ، بخصوص اقتصاد کشورهای تحت سلطه آغاز شد تا زمینه های سهولت گردش سرمایه های امپریالیستی را فراهم سازد. این وقایع تحولات مهمی را دراقتصاد ودرهم بافته شدن هرچه بیشتر شبکه اقتصاد جهانی بوجود آورد که به گلوبالیزاسیون معروف شد . تاثیرات گلوبالیزاسیون به عرصه اقتصاد جهانی محدود نشده و تاثیرات عمیق سیاسی –اجتماعی برجهان گزارده و زندگی چند میلیارد انسان را تحت تاثیر خود قرار داده است . به همین علت بررسی آن ازاهمیت بیشتری برخوردارمی باشد . اینک به تحولاتی که در چند عرصه مهم اقتصاد جهانی بوجود آمده است می پردازیم تا مکانیزم و عملکردهای این اقتصاد را بیشتر درک کنیم .

الف – متمرکز شدن سرمایه :

دردهه گذشته روند ادغام وترکیب سرمایه های امپریالیستی و بدنبال آن تمرکز سرمایه ، شتاب بیشتری یافته است این روند همچنان ادامه دارد و کمتررروزی است که شاهد ترکیب و ادغام دو ویا چند سرمایه انحصاری و بوجود آمدن بلوک های بزرگ سرمایه یی ویا خریدن یک سرمایه توسط سرمایه دیگرنباشیم . این ادغام ها دربسیاری موارد ازسطح یک کشور فراتر می رودوبه ترکیب سرمایه های انحصاری که شرکت های دو ویا چندین کشور را درهمان رشته دربر دارد ، می انجامد. وارد شدن درچنین انحصاری جهانی و متمرکز ، برای بسیاری از کمپنی ها یک ضرورت است زیرا جدا نگهداشتن خود واجتناب ازآن نابودی واز بین رفتن را نتیجه خواهد داد . آخرین نمونه چنین حرکتی را

می توان در خرید شرکت تلفن موبایل آمریکایی " وویس استریم " در24 جولای امسال توسط شرکت عظیم " دویچه تلی گم " جرمنی مشاهده نمود . دراین معامله " دو یچه تلی گم " مبلغی معادل با هفت ، و پنج میلیارد دالر پرداخت کرد . همین معامله به تنهایی نشان می دهد که سرمایه ها تا چه اندازه ای متمرکز شده اند. درهمین دوره نیز شاهد بیرون رفتن بسیاری از سرمایه ها ویا تابع اتحاد های بزرگترشدن آنها بوده ایم . این تمرکز در چنان ابعادی صورت گرفته که تنها چند شرکت آمریکایی و جاپانی و اروپائی نسبت بزرگی از سرمایه های کلی جهان را دراختیار گرفته و نسبت به مراتب بالاتری را کنترل می کنند . گفته می شود که 500 شرکت بزرگ صنعتی کنترل 25 ٪ از اقتصاد جهانی را دردست خود دارند.

اما مهمترین و کلیدی ترین عنصر جهانی شدن اقتصاد ، جهانی شدن مدار تولید است .

ب – جهانی شدن مدارتولید :

بوجود آمدن بازار جهانی و پیشرفت های عظیم تکنالوژیکی در زمینه های تولید و حمل ونقل و همچنین پیشرفت های جهشی درزمینه تکنالوژی ارتباطات ، قدرت و توانایی وامکان جدا کردن پروسه تولید و متصل کردن دوباره آنرا بوجود آورده است . این پیشرفت ها کمک می کند که برای تامین بازارهای مختلف وتولید با مخارج کمتر و استفاده حد اکثر از مزایای طبیعی و قانونی مناطق مختلف استثمارتشدید شود و سرمایه را بگونه سودآور تر بکار گیرد . حال بیش ا زهرزمان دیگرپروسه تولید سرمایه داری تقسیم شده و درسطحی جهانی ادغام گردیده ، ارزان تر شده و تحول یافته است . یک نتیجه غیر قابل انکار تقسیم پروسه کار بین المللی انتقال مرکز ثقل تعدادی از صنایع جهانی به کشورهای تحت سلطه می باشد . اینک درکشورهای مثل برزیل ، مکزیکو ، کوریای جنوبی و برخی دیگر از کشورهای جنوب شرق آسیا بسیاری از قطعات و بخش های ازیک محصول با کیفیت بالاتولید می شود . این انتقال چون گذشته تنها به شرق

آسیا بسیاری از قطعات وبخش های از یک محصول با کیفیت بالا تولید می شود. این انتقال چون گذشته تنها به بسته کاری قطعات آن هم دربخش مصرفی منتهی نمی شود بلکه این تولید عرصه های بیشتری چون صنایع زراعتی و فعالیت های خدماتی را نیز شامل می شود . این انتقال مرکز ثقل که درنهایت بخاطربه حد اکثر رساندن سود انجام می شود در زندگی کارگران وکل مردم این کشورها تاثیرات زیادی گذاشته است که پائین تر مورد بحث قرار خواهد گرفت .

اما روند جهانی شدن به این عرصه ها ختم نمی شود بلکه جنبه دیگرآن جهانی شدن درعرصه مالی است .

ج – جهانی شدن عرصه فعالیت سرمایه مالی :

وجود امپریالیزم از همان ابتدا با وجود سرمایه مالی جوش خورده است . لنین می گوید : " جهان به مشتی دولت ربا خوار واکثریت عظیمی از دولت های وامدار تقسیم شده است . " ( امپریالیزم بمثابه : ص 429 منتخبات )

اما این پدیده در پروسه یک قرن تحولات زیادی را از سرگذرانده است و درچند دهه گذشته مبدل به یکی از عرصه های شده است که در عملکرد و کنترل امپریالیزم در سراسر جهان نقش کلیدی بازی می کند . ازاواسط دهه هفتاد تا اوایل دهه هشتاد میلادی شکل مسلط سرمایه گذاری دربسیاری از کشورهای تحت سلطه شکل سرمایه وامی بود یک دلیل آن آغاز بحران های دهه هفتاد که توسعه سرمایه ها را با محدودیت های معینی مواجه و روبروساخته بود . جنگ ویتنام باعث بی ثباتی شدید نظم پولی بین المللی گذشته و موقعیت امپریالیزم آمریکا را تضعیف کرده بود. رقابت شوروی سوسیال امپریالیستی درعرصه های سیاسی اقتصادی نیز عامل بازدارنده دیگری دربرابر غرب بود . درنتیجه سرمایه مولد دیگرنمی توانست چون سابق رشد کند و برخطرات سرراهش افزوده شده بود و ثبات لازم برای عملکرد آن وجود نداشت . درمقابل سرمایه گذاری

استقراضی تضمین شده و کم ریسک تر بنظر می رسید زیرا وام ها بدولت ها سپرده می شد وبا شرایط سخت و تعهدات بین المللی همراه بود . سرمایه استقراضی راه مهمی برای تولید سود درکشورهای تحت سلطه محسوب شد و مقروض ساختن این کشورها نقطه اتکائی برای تجارب جهانی و فعالیت های اقتصادی شد . بدین طریق صادرات کشورها ی امپریالیستی تحریک می شد زیرا بخش بزرگی از وام ها به واردکردن محصولات صنعتی از کشورهای امپریالیستی اختصاص می یافت و اقتصاد کشورهای تحت سلطه را بیش از پیش به دایره اقتصاد جهانی وارد می کرد وآنرا بیشتر وابسته می نمود دراین میان می توان به وامی که شوروی سوسیال امپریالیستی به دولت داود خان داد ، اشاره کرد . این وام باعث آغاز مناسباتی گردید که سرانجامش وابستگی بیشتر افغانستان به شوروی شد و اشغال کشور را بهمراه داشت بحران قرض که از اواسط دهه هشتاد آغاز شد همچنان یکی از معضلات کشورهای تحت سلطه و سیستم امپریالیستی بوده است . مقدار وام کشورهای تحت سلطه دراواسط دهه هشتاد ازمرز یک تریلیون گذشت . کشورهای مکزیکو وبرزیل و بیشتر کشورهای آمریکای لاتین درصدراین لیست قرارداشتند، اما اکثریت قریب باتفاق کشورهای تحت سلطه دراین لیست قرار می گرفتند و ازبازپرداخت قروض خود عاجز بودند . مقداراین قرض ها امروز کمترنشده بلکه به یک معضل مزمن و حل ناشدنی کشورهای تحت سلطه مبدل شده و موضوع مورد بحث هریک از کنفرانس ها وجلسات سران کشورهای امپریالیستی و همچنین کشورهای تحت سلطه شده است . این موضوع همچنین یکی از موضوعات مهم کنفرانسی سران هشت کشور پیشرفته صنعتی بود که درتاریخ 21 تا 23 ماه جولای امسال درجاپان تشکیل شد . اخیرا گزارشی ازطرف یک مؤسسه توسعوی بنام کریستین اید بیرون آمده است که درآن اشاره شده است ، بنگلادش 16 بیلیون دالر قرض دارد و مقداری که باید بابت بازپرداخت این قروض بپردازد دوبرابر بودجه بخش صحیه ودرمان آن است. درآمد سرانه این کشور 223 دالر درسال می باشد و بیش ازنیمی ازجمعیت آن درآمدی کمتری ازیک دالر درروز دارند .

جالب توجه آنست که این کشور جزو کشورهای که " به سختی مقروض اند " محسوب نشده است و مشمول تخفیفات وام دهندگان نمی شود. این خود گویای عمق فاجعه ایست که کشورهای تحت سلطه را دربر می گیرد . کشورهای فقیرمجبوراند که هرسال مبلغ عظیمی از درآمد شان را بابت سود این وام ها بپردازند وبدین ترتیب عملا هیچگاه نتوانند از مقدار واقعی وام ها بکاهند بلکه درآن پیوسته افزوده می شود . ازسال 84 به بعد تمام وام های جدیدی که به کشورهای تحت سلطه داده می شود صرف باز پرداخت قروض قدیم می گشت بدین ترتیب بحران قرض بطور روز افزون غیر قابل مهار گشت و کشورهای مقروض توان باز پرداخت قروض را ازدست دادند وبا باند های وام دهنده درموقعیت متزلزلی قرار گرفتند . امپریالیست ها کوشیدند این بحران رامهار کنند آنها به کشورهای مقروض فشار آوردند که کم ازکم بهره وام های شان را به موقع پرداخت کنند . صندوق بین المللی پول مشغول طراحی " اصلاحات ساختار های " شد وبرنامه های ریاضت کشی و خانه خراب کن را شرط اعطای وام های جدید قرا ر داد وبدین ترتیب تمام دارایی های کشورهای تحت سلطه درابعاد بی سابقه به کشورهای ثروتمند منتقل شد.

این مارابه یکی دیگر ازعناصرگلوبالیزاسیون یعنی نفوذ و کنترل اقتصاد کشورهای تحت سلطه توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول وسایرنهادهای تجارتی و مالی امپریالیستی می رساند.

د – کنترل اقتصاد کشورهای تحت سلطه توسط نهاد های امپریالیستی :

قبلا گفته شد که صدور سرمایه مالی بشکل وام یکی ازعناصر مهم گلوبالیزاسیون است اما قرض یک پدیده سیاسی است ونه صرفا یک پدیده اقتصادی . همانگونه که لنین از قول شولتیسه گرونیتس می نویسد " بین وام ده و وامدار ارتباط محکم تری وجود دارد تا بین فروشنده وخریدار" . ( امپریالیزم بمثابه ... ص 429 منتخبات )

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نهاد های امپریالیستی هستند که مؤظف اند چنین ارتباطاتی را برقرار سازند . این دونهاد پس ازجنگ جهانی دوم بمثابه جزئی از طرح کلی ایالات متحده برای تجدید سازمان اقتصاد جهان و سلطه برآن بوجود آمدند . تقسیم کار بین این دونهاد بدین ترتیب بود که صندوق مسئولیت نظارت و کنترل برامور مالی کوتاه مدت مبادلات مالی کشورهای عضو را به عهده گرفت و بانک جهانی به تخصیص سرمایه به نحو اجرای پروژه های درازمدت ترنظیر بند سازی ، راه سازی ، برق رسانی ، آبیاری وغیره پرداخت . اما بعد ها با بروز بحران ها وظایف این نهاد ها گسترش یافت و وظیفه آنها دفاع ازمنافع مالی امپریالیست ها درمقابل خطرات و بحران های قرضی شد . به این دلیل این نهادها وظیفه یافتند تا تدابیری برای دفاع وامنیت منافع بانک های امپریالیستی در برابر بحران قرضی که درکشورهای تحت سلطه سربلند کرده بود ببیندیشند . اولین اقدام هماهنگ کردن سیاست حکومت ها و نهاد های بانکی بود صندوق، کشورهای مقروض و کشورهای را که خواهان وام جدید بودند ملزم ساخت که به یک سلسله اصلاحات اقتصادی دست بزنند . که بتوانند وام ها و بهره وام ها را به باندهای امپریالیستی باز گردانند . صندوق تنها با این شکل درموعد بازپرداخت ، قرض ها را تمدید می نمود یا وام دهی وسرمایه گزاری خارجی جدید را تائید می کرد . این اساس " برنامه اصلاحات ساختاری " نهادهای نامبرده اینست که 1 – این کشورها درآمد خود ازبازار جهانی را افزایش دهند.

تضادهای سیستم امپریالیستی که روز بروز حدت می یابند گسیختگی رو برشد نظم جهانی امپریالیستی را به نمایش گذاشته وانقلاب جهانی پرولتری را به پیش می برد.

2 – مخارج داخلی خود را کاهش داده برصادرات شان بیفزایند 3 – از طریق کاهش مخارج تولید وکاهش ارزش پول خود کالاهای صادراتی ارزان تری تولید کنند که توان رقابت با کالاهای مشابه را در بازار جهانی داشته باشند . 4 – آنها موظف اند که موانع

**اقتصادی بر سرراه نفوذ سرمایه امپریالیستی را بردارند تااین سرمایه ها با سهولت بیشتری به آن کشورها نفوذ کنند و به سرمایه گذاری های سودآورتری دست بزنند .**
**اما این شرایط به چه معنی است؟ درمجموع شرایط صندوق فراهم کردن یک فضای مساعد برای سرمایه گذاری خارجی است که آنها عبارت اند از خصوصی سازی سرمایه های دولتی ، کاهش خدمات اجتماعی و سوبسید ها برمواد غذایی پایه ای توده ها وافزایش مالیات ها که همگی بربارسنگین توده های این کشور ها می افزاید . این سیاست ها قرار بود که به کمک این کشورها برسد تا از بحران قرضی بیرون بیایند اما درحقیقت تنها افزایش وام ها را نتیجه داد وبه عمق بحران های اجتماعی افزود . فقر ، قحطی ، جنگ ، بیکاری ، بیماری ، محرومیت از هرگونه خدمات و رفاه اجتماعی ، بی خانمانی و مهاجرت های اجباری ارمغان این سیاست ها بوده است . سیاستی که عنصر مهمی از گلوبالیزاسیون امروز را می سازد .**

**نتایج گلوبالیزاسیون :**
**امروز بیش از 5 میلیون از نفوس کشور ما آواره کشورهای همسایه و یا کشورهای خلیج و دیگر کشورهای جهان شده اند. آنها در جستجوی یافته کاری بد ترین شرایط را متحمل می گردند . همچنین امروز قحطی دهشتناکی سراسر کشورمارا در برگرفته است که بگفته " برنامه جهانی غذایی " بین 8 تا 12 میلیون نفر یعنی حدود نیمی از کل جمعیت را در خطر قرار خواهد داد که برای 3 تا 4 میلیون آنها این خطر شدید است . تا حال میلیون ها رآس ازحیوانات اهلی از بین رفته اند و تعدادی از باشندگان کشور نیز جان شان را از دست داده اند . امروز جنگی در کشورما ین نیروهای ارتجاعی جریان دارد که منافع هیچ یک از طرفین آن با منافع مردم همسویی ندارد. شکست ویا پیروزی هر طرف در خدمت منافع یکی از امپریالیست ها ویا ارتجاعیون منطقه خواهد بود . برخلاف آنچه بسیاری می گویند مصیبت های که مردم ما با آن روبرویند دردرجه اول نتیجه خشکسالی**

ومشکلات داخلی افغانستان نیست . این فجایع نتیجه مستقیم عملکرد سیستمی در سطح جهان است که افغانستان نیز درآن قرار دارد .آنچه در اینجا اتفاق می افتد بی ارتباط با آنچه در تایلند و پرو ویا مکسیکو می افتد نیست . همه اینها با هم مرتبطند به این دلیل ساده که همان سرمایه امپریالیستی با همان منطق ویا همان عملکرد در سراسر جهان درحرکت است . این تنها افغانستان نیست که قبلا از نظر غذایی وابسته به مرحمت کشورهای امپریالیستی نبود و حالا هست ، این تنها افغانستان نیست که ارزش پول رایجش در دودهه گذشته صد ها بار کاهش یافته است . بیش از 80 کشور تحت سلطه از نظر اقتصادی فقیر تراز یک دهه پیش قرار دارند . طبق آماری که سازمان بین المللی کار در 21 جون 2000 بیرون داد تنها در 5 سال گذشته بررقم فقرای جهان 200 میلیون نفر افزوده گردیده است که این جمعیت عمدتا در کشورهای تحت سلطه قرار دارند . وباز طبق همان منبع ربع جمعیت 6 میلیاردی جهان با درآ'دی کمتراز یک دالر درروز زندگی می کند. این نیست درکشورهای تحت سلطه به ثلث می رسید . " روزانه بیشتر از ( 0 / 30000) کودک درجهان ازبیماری های قابل درمان می میرند . درجهان کنونی 100 میلون کودک بر سرپرست وبی خانمان درخیابان ها بسرمی برند و 2 /1 میلیون دختر جوان به خود فروشی می پردازند . " ( مقاله ای از مارک مالوچ براون در انترنشنال هرالد تریبون)

وضع حقوق بشر درسراسر دنیا بد تر شده است وحتی محیط زیست ازحملات و دستبردهای امپریالیست ها و نوکرانشان درامان نمانده است . آلودگی هوا بخصوص درکشورهای تحت سلطه بسیار فراتر از یک نگرانی عمومی است و عملا به یک معضل وسیع صحی وعامل بیماری و مرض تبدیل گشته است .

اما بلند گوهای تبلیغاتی امپریالیستی بانگ تعریف وتمجید از این اقتصاد را سرداده و بی اعتنا به این واقعیات دهشتناک آنرا بزرگترین دستاورد بشریت ، اوج پیشرفت و ترقی وموج آینده می نامند. اما سرمایه گزاری در کشورهای تحت سلطه چه بشکل سرمایه

مولد، چه بشکل سرمایه استقراضی ویا بهر شکل دیگر جز بدبختی وفقر و وابستگی نتیجه یی نداده است . این سرمایه گزاری ها اقتصاد بیمار ومعتاد این کشورها را هرچه بیشتر وابسته می کند، وابسته به تزریق سرم های امپریالیستی ، که هر چه بیشتر تزریق می شود ، ازبهبود و سلامتی خبری نیست بلکه اوضاع وخیم تر و احتیاج به آن بیشتر می شود . این سرمایه گزاری چون زهری است که بر گلوی این اقتصادیات بیمار چکانیده می شود ، چون طنابی است که بر گردن آن ها بسته می شود وهرچه بیشتر باشد این طناب زخیم تر و سخت تر بسته خواهد شد.

اما اینک به برخی از مشخصات اقتصاد گلوبالیزه شده و تبارزات آن درکشورهای تحت سلطه می پردازیم .

بیکاری :

امپریالیست ها و نوکران شان بانگ سر می دهند که ادغام شبکه اقتصادجهانی پیشرفت های اقتصادی را برای این کشورها به ارمغان می آورد ویا حد اقل به ایجاد فرصت های شغلی می انجامد . اما واقعیت اینست که بیکاری درخود کشورهای امپریالیستی ابعاد وسیعی بخود گرفته است . درآلمان وفرانسه بیکاران به مرز 5 میلیون نفر می رسد . ولی بیکاری در کشورهای تحت سلطه گاه بیش از نیمی از جمعیت فعال این کشور ها را در بر می گیرد . اگر به آن تعداد زنانی که درچهاردیواری خانه عملا حبس می باشند و جمعیتی که در اقتصاد حاشیوی بسر می برند را بیافزاییم رقم غیر قابل باوری را در پیش روی خود می بینیم . 30 فیصد نیروی کار جهانی هم چنان بیکار یا کم کار است . درکشورهای تحت سلطه بیش از یک میلیارد نفر بیکارند ویا درگیرکارهای هستند که کفاف معیشت شان را نمی دهد. بدین گونه می توان گفت بیکاری گسترده یکی از مشخصات گلوبالیزاسیون است .

**این درست است که سرمایه گزاری های خارجی فرصت های شغلی معینی را ببار می آورد، اما اولا این فرصت های شغلی بسیار محدود است . ثانیا درمقابل هر شغلی که ایجاد می شود دهها و چه بسا صد ها شغل از بین می رود. بسیاری ازسرمایه گزاری ها بصورت سرمایه های مولد نبوده است و دربیشتر موارد شکل سرمایه استقراضی ویا غیر تولیدی دارد . سرمایه های استقراضی در بسیاری موارد مستقیما صرف باز پرداخت قروض ودرمواردی صرف خرید مواد ضروری غذایی می شوند ودر سرمایه گزاری های که پیرامون آنها ممکن است اشتغال بوجود بیاید با هیچ سرمایه گزاری انجام نمی شود ویا مقدار فوق العاده ناچیزی انجام می گیرد. سرمایه گزاری های امپریالیستی حتی اگر بشکل سرمایه های مولد هم باشد ، بخاطر بکار گیری تکنولوژی های پیشرفته به نیروی کار اندکی احتیاج دارند . این امکانات شغلی نمی تواند حتی به مقدار ناچیزی ازاین مشکل واقعی و بزرگ بکاهد .**

**اما از طرف دیگر وارد شدن دایره اقتصاد جهانی ویا شرایطی که توسط امپریالیست ها و نهادهای وابسته به آنها تحمیل می شود ، صد ها برابر شغل های ایجاد شده بدلیلی که در ذیل خواهد آمد، از بین می روند . یکی از شرایط نهاد های امپریالیستی اینست که موانع از سرراه تجارت بین المللی برداشته شود . این امر سیل محصولات صنعتی وزراعتی را به این کشورها سرازیر می کند و تولید کنندگان داخلی اعم از صنعتی وزراعتی را که قدرت رقابت با این محصولات را ندارند بسرعت به ورطه ورشکستگی می اندازند . تولید کنندگان امپریالیستی می توانند همان محصولات را بهتر و ارزان تربه بازار عرضه کنند . درآنصورت دیگر کشت گندم مفید نخواهد بود، مالداری مفید نخواهد بود واین امرباعث خواهد شد تا هر روز به مقیاس وسیعی بر خیل عظیم لشکریان ذخیره نیروی کار در بعدی بین المللی افزوده شود . این خیل عظیم یا درجستجوی کاربه طرف شهرهای بزرگ روان می شوند ویا به کشورهای مجاور ویا پیشرفته تر مهاجرت می کند.**

**مهاجرت : برای کشورهای که حدود ثلث جمعیت آن یا به کشورهای دیگر مهاجرت کرده اند ویا به جابجایی درداخل کشور پرداخته اند ، مهاجرت پدیده نا آشنایی نیست . این مهاجرت ها که زمانی بهانه اش جنگ بود همچنان ادامه دارد و دلیل آن بیش ازهرچیز نتیجه عملکرد اقتصادی جهانی وتاثیرات آن بر کشورها می باشد . بوجود آمدن بیکاری دراین سطح وسیع بطور اجتناب ناپذیری به این مهاجرت ها دامن می زند. هر سال درحدود 75 میلیون نفر در جستجوی کار ازکشورهای تحت سلطه به کشورهای دیگر مهاجرت می کنند .**

**این مهاجرت ها در حقیقت انتقال نیروی کار ارزان است که یکی از ملزومات اقتصاد جهانی کنونی است . بخش اندکی ازاینها وارد بازار کار کشورهای امپریالیستی می شوند اما اکثریت آنها به جابجایی منطقوی دست می زنند و بطوردائمی ویا موقت ویا فصلی به صف مهاجرین می پیوندند . این پدیده گرچه نتیجه مستقیم عملکرد گلوبالیزاسیون است اما از ملزومات آن نیز می باشدودر ارتباط با بازسازی و حشیانه نیروی کار در سطح جهانی قرار دارد زیرا در اقتصاد گلوبالیزه شد تولید صنعتی براساس تشدید یابی فقر وایجاد گسترده نیروی کار مازاد درکشورهای تحت سلطه گسترش می یابد . یعنی به نیروی کاری احتیاج است که ارزان باشد وبه سادگی جابجا گردد. درآنصورت سرمایه امپریالیستی انعطاف پذیر تر می گردد و دامنه مانورآن افزایش می یابد . کارگران مهاجر افغانستانی بخش مهمی از این نیروی کار ارزان را تشکیل می دهند . کارگران ایرانی و پاکستانی خود فوق استثمار می شوند اما کارگران افغانستانی در این کشورها گاه دستمزدهای کمتر از نصف آنان را دریافت می دارند . افغانستان از نظر سرمایه گزاری های مولد و یا اشتغال زا مورد لطف وعنایت امپریالیست ها قرارنگرفته است . اما این بدان معنی نیست که افغانستان خارج از این اقتصاد قرار گرفته ویا اینکه هیچگونه سرمایه گزاری درآن صورت نمی گیرد ، تنها شکل وعملکرد آن متفاوت است . از یک طرف کمک ها وسرمایه های وسیعی که کار بردهای جنگی ونظامی وشکل امور خیریوی**

**دارند به افغانستان وارد می شوند واز طرف دیگر افغانستان نیروی کار ارزان و تریاک به خارج از کشور صادر می کند و بدین ترتیب اقتصاد این کشور به دایره اقتصاد جهانی پیوند خورده و شدیدا تحت تاثیر آن قرارگرفته است .**
**خلاصه اینکه مهاجرت های بی رویه ای که امروز درسطح جهانی بوجود آمده است عملا همان صادر کردن نیروی کار ارزان است که نتیجه کارکرد اقتصادگلوبالیزه شده است و از طرف دیگر از ملزومات چنین اقتصادی است .**

**تک محصولی کردن و تقسیم کار بین المللی :**
**حرکت بطرف تقسیم کار بین المللی با شکل گیری امپریالیزم آغاز شد. اما عملکرد امپریالیزم وجهانی شدن روز افزون اقتصاد تاثیر مستقیمی برآن نهاد وآنراهرچه بیشتر اختصاصی نمود . امروز اقتصاد اکثر کشورهای تحت سلطه برحول تولید ویا صادرکردن یک محصول می چرخد . اگر امروز درافغانستان کشت تریاک وارز حاصل از فروش آن بخش عمده ای از درآمداقتصادی کشوررا تشکیل می دهد ، درجایی دیگر قهوه ، برنج ، نیشکر ، ویا تولیدات نفت ، مس و ... چنین نقشی را بازی می کند . دربسیاری از کشورهای نفت خیز فروش حاصله از نفت بیش از 95 ٪ بودجه کشوررا تشکیل می دهد . چنین روندی که هرروز تشدید می یابد نتیجه عملکرد اقتصادی است که تحت تسلط اقتصاد امپریالیستی است و به آن وابسته می باشد. تعیین تکلیف نهادهای امپریالیستی برای اقتصاد کشورهای تحت سلطه یعنی برداشتن موانع از سرراه ورود کالا و سرمایه و همچنین نقش گیری در تجارت جهان وارائه محصولات ارزان برای بدست آوردن ارز، تاثیر مخربی بر اقتصاد این کشور ها می گذارد . این کشورها قدرت رقابت در همه رشته ها را ندارند، بنابراین نه تنها دربازار خارجی نمی توانند به رقابت بپردازند بلکه بازار داخلی را هم به تولید کنندگان وانحصارات امپریالیستی می بازند . درنتیجه تولیدکنندگان داخلی به ورشکستگی کشیده می شوند . کل این اقتصاد حتی در بخش**

زراعتی رو به اضمحلال می رود وتکیه اصلی بروی آن رشته یی صورت می گیرد که امکان رقابتش را داشته باشد . درنتیجه منطق سود به ناچار اقتصاد کشور را به جهتی سوق می دهد که تولید کنندگان از تولید احتیاجات اولیه مردم دست می کشند و به رشته هایی که دربازارجهانی تقاضا دارد روی می آورند . البته این رشته از رشته های صنعتی نیست بلکه عمدتا یکی از تولیدات کشاورزی است که به شرایط طبیعی مربوط است مثل قهوه ، میوه جات ، نیشکر، خشخاش ، کوکا ... ویا به منابع دیگر طبیعی ومعادن ارتباط دارد مثل نفت ، ذغال سنگ ، مس ، طلا ، کبالت و... اما کار به اینجا ختم نمی شود . دربسیاری موارد شرکت های امپریالیستی نیز انحصار تولید این محصولات را بعهده می گیرند . احتیاج به تکنولوژی پیشرفته برای استخراج مواد معدنی واستفاده از تخنیک پیشرفته برای بالا بردن باردهی از یک طرف ، واز طرف دیگر محروم بودن کشورهای تحت سلطه ازاین تخنیک ها برای این اقتصاد های وابسته و معتاد راهی باقی نمی گذارد مگر سرفرود آوردن درمقابل سروران سرمایه وتقدیم کردن دار و ندار شان به شرکت های انحصاری . افغانستان دراین تقسیم کار بین المللی همانگونه که قبلا اشاره شد عمدتا دردوبخش فعال می باشد یکی تولید تریاک و دیگری فراهم کردن نیروی کار ارزان . این دو رشته به منابع اصلی ارز برای افغانستان تبدیل شده اند.

درمورد کشت خشخاش وتولید تریاک تخمین زده می شود که در سال 700 میلیون دالر درآمد ارزی برای افغانستان در بردارد واین کشت بصورت غیر مستقیم مورد تائید امپریالیست هاست . درآمد ناشی از صدور نیروی کار ارزان مبلغی در حدود نیم میلیارد دالر تخمین زده می شود .

تضییقات و فشارهایی که از طرف دولت های مرتجع مثل ایران یا خلیج بالای کارگران افغانستانی بعمل می آید عمدتا به منظور فراهم کردن شرایط برای تشدید استثمار وارزانترکردن این نیروی کار است . اما این مسئله باعث شده است که اکثریت این

کارگران دراین جوامع جذب نشده وخانواده خود را درافغانستان باقی بگذارند و مقدار اعظم دستمزد ناچیز خود را برای تامین معاش خانواده خود به کشور پس بفرستند .
بدین ترتیب نیروی کار مولد بعنوان نیروی کار ارزان به خارج از کشور صادر می شود وبهترین زمین های زراعتی که محصولات کشاورزی حاصل ارآن زمانی شکم مارا سیر می کرد، به کشت خشخاش اختصاص یافته است تا احتیاجات موادمخدر یک سیستم فاسد وبی آینده و روحیه باخته را تامین کند و از بابت آن رژیم طالبان و قشر نازک وابسته به آن چیب های کلان خودرا پرکنند. این درحالی است که نیمی از مردم ما را خطر قحطی تهدید می کند و تعداد کثیری از مردم ازابتدایی ترین احتیاجات روزمره محرومند وبرای تامین نان خشک وابسته به مرحمت و کمک کشورهای امپریالیستی و مؤسسات خیریه آنها می باشند .

گلوبالیزاسیون ، تشدید تضاد های امپریالیزم :
امروز درمیان اقتصاد دانان بورژوازی بحث درمورد گلوبالیزاسیون بسیار داغ است . برخی تلاش می کنند که تصویر آراسته ای از گلوبالیزاسیون ارائه دهند و آنرا موج آینده تلقی کنند. برخی می گویند که علیرغم فشارها و دردهایی که گلوبالیزاسیون ببار آورده گامی به پیش است ودرنهایت بنفع بشریت است . عده ای به انتقاد ازآن پرداخته اند و می گویند که تقسیم منافع گلوبالیزاسیون بین کشورهای پیشرفته و" درحال رشد " عادلانه صورت نگرفته است و همه کشورها باید از منافع آن بطور عادلانه ای بهره بگیرند. عده ای تئوریست های بورژوازی و به پیروی آنها جریانات انحرافی دردرون جنبش چپ تلاش می کنند نتایج تئوریکی از گلوبالیزاسیون بگیرند که بس غیر واقعی و گمراه کننده و مضر است . مثلا آنها می گویند که سرمایه دیگر خصلت ملی خود را ازدست داده است و سرمایه مستقل از ملت عمل می کند. درنتیجه دیگر جنگی درکار نخواهد بود. آنها می

گویند که دیگر دولت ها از قدرت لازمه برای کنترل سرمایه های برخوردار نیستند واین نهاد های اقتصادی هستند که همه چیز را تعیین می کنند . آنها می گویند که کل جهان دیگر سرمایه داری شده است ، درنتیجه همه کشورها به یک اقتصاد واحد سرمایه داری پیوسته اند وتقسیم پایه یی بین کشورهای امپریالیستی وتحت سلطه از بین رفته است . گرچه معتقدین به این تئوری ها از زوایای گوناگونی به این نتایج می رسند ، اما همه آنها سخت در اشتباهند . آورندگان این احکام در گلوبالیزاسیون مرحله نوینی از فاز اقتصادی را می بینند که درآن تضادهای پایه یی امپریالیزم مستقیما نفی شده اند . این احکام درست نیستند ودرخدمت منافع امپریالیزم قرار می گیرند .

سرمایه از کاراکتر ملی خود جدایی ناپذیر است :

با پیدایش امپریالیزم مدار سرمایه بین المللی می شود وانباش بنحو روز افزونی در یک مقیاس جهانی صورت می گیرد اما هیچگاه وابستگی خود از بازار کشورخود و دولت آن کشور را از دست نداده است . آیا اینک این واقعیت بزیر سوال رفته است؟ خیر زیرا اول از همه سرمایه علیرغم عملکردش در سطح جهانی احتیاجش به یک پایگاه را همچنان حفظ کره است و با تاثیرات سیاسی - اجتماعی ناشی از گلوبالیزاسیون بیش از پیش به آن احتیاج دارد . این پایگاه شامل یک بازار ملی قدرتمند است . بازار ملی قوی یک نقطه قوت این سرمایه است وقدرت رقابت را درسطح جهانی بالا می برد. در این پایگاه مرکز فرماندهی سرمایه قرار دارد . درنتیجه اکثر سود حاصله به اینجا بر گشت می خورد و دراینجا سرمایه گزاری می شود و دراینجا تحقیقات و تحولات این سرمایه صورت می گیرد . سرمایه احتیاج به دولتی دارد که با سیاست های معین در سطح بین المللی از سرمایه ملی دفاع کند . درهمین کنفرانس امسال سران 8 کشور دراوکیناوای جاپان یکی از مسایل مورد منازعه ، فشار برروی دولت جاپان بود تا دست از حمایت ها از سرمایه های داخلی و حفاظت از بازارهای خود بردارد یا لااقل آنرا سست کند اما جاپان حاضر به

همکاری دراین مورد نشد . جنگی که درسال گذشته به جنگ کیله معروف شد و مبتنی بود بر رقابت های بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا نمونه دیگری از آن است . آمریکا معتقد بود که اتحادیه اروپا باید موانع درمقابل واردات کیله ای را که توسط انحصارات آمریکایی درقاره آمریکا تولید می شود، بردارد ورقابت آزاد باشد . اما اتحادیه اروپا دراین رابطه منافع شرکت های انحصاری خود را که درکشورهای وابسته در آسیا و آفریقا به تولید کیله می پردازند ، درنظر داشت . سرمایه همچنین به دستگاه وارتشی احتیاج دارد تا بتواند محیط بین المللی را برای آن سرمایه امن کند . لشکر کشی های امپریالیستی درهمین چند سال اخیر این واقعیت را بخوبی نشان می دهد . یکی از اهداف مهم جنگ بالکان و حمله مشترک کشورهای ناتو، نه دفاع از کوسووبلکه در حقیقت امن کردن وبا ثبات کردن کل منطقه بالکان تحت سلطه امپریالیزم امریکا و متحدینش برای به پیش خزیدن وبه تسلط درآوردن مهمترین بخش های بلوک شوروی سابق از جمله میدان نفتی منطقه بحیره کسپین بود . این جنگ ونمونه های دیگر زمینه را برای نفوذ یابی سرمایه های انحصاری این کشورها مساعد می سازد . نمونه های بی شماری وجود دارد که نشان می دهد سیاست های دولت های امپریالیستی ازحمایت از سرمایه های انحصاری متعلق به آن کشورجدایی ناپذیر است . این دولت ها نه تنها درزمینه سیاست خارجی بلکه در زمینه سیاست داخلی نقش کلیدی برای سرمایه های انحصاری خود بازی می کند . آنها می توانند با تغییرات زیر بنایی وروبنایی مثل بنادر سازی ، گسترش سیستم ارتباطات و تامین انرژی ، توجه و اختصاص بودجه درآموزش وتربیت وتعلیم شغلی و افزایش مهارت ها بر سهولت حرکت وعملکرد سرمایه بیفزایند.

نهادهائی چون صندوق بین المللی پول و همچنین بانک جهانی دراساس نهادهایی ماوراء ملی نیستند بلکه اجرا کنندگان سیاست های مشترک امپریالیست ها اند که درآن ایالات متحده سرکرده است . اهداف آنها بیشتر مساعد کردن اوضاع اقتصادی کشورهای عقب مانده برای نفوذ سرمایه های امپریالیستی است. کشورهای مختلف امپریالیستی

در مدیریت این نهاد ها نقش دارند ودرحقیقت این مدیریت به نسبت سرمایه آنها تقسیم شده است و بدیهی است هرکشوری که قدرت بیشتری دارد نقش بیشتری در تصمیم گیری آن ایفاء می کند. این نه جدایی آنها ازدولت ها و ملیت ها بلکه رابطه مستقیم داشتن با آنها را نشان می دهد . این واقعیات نشان می دهد که نه تنها خصلت ملی سرمایه ازبین نرفته است بلکه تضاد بین انباشت در سطح بین المللی وخصلت ملی سرمایه بسیار بیشتر تشدید یافته است . خطرجنگ نه تنها از بین نرفته است بلکه این خطر به شیوه واشکال مختلف مرتم جهان را تهدید می کند . این خطر تا نابودی کامل امپریالیست ها همچنان موجود خواهد بود .

اقتصاد جهانی ناموزون است :

نتایج هولناک گلوبالیزاسیون درسطح جهان وتعمیق شکاف بین کشورهای پیشرفته وعقب مانده روشن ساخت که گلوبالیزاسیون اقتصادی بکدام سو میب رود . وارد شدن همه جانبه تر کشورهای تحت سلطه به اقتصاد جهانی امپریالیستی نهبه معنی پیشرفت این کشورها ونه به معنی سرمایه داری شدن آنها است . واقعیت این است که ارتباطات میان اقتصاد های کشورهای مختلف موجب تشدید رشد ناموزون میان کشورهای مختلف شده وبرای کشورهای متفاوت نتایج متفاوتی را در برداشته است . سرمایه گزاری درکشورهای تحت سلطه تنها بخش کوچکی از سرمایه های امپریالیستی را دربر می گیرد درحالیکه نرخ سرمایه بازگشتی از کشورهای تحت سلطه حد اقل دوبرابراست و سرمایه بازگشتی لزوما درهمانجا دوباره سرمایه گزاری نمی شود بلکه برحسب شرایط این کشورها ودرانطباق با تحولات بازارجهانی وارد و یا خارج این کشورها می گردد . از طرف دیگر این سرمایه گذاری ها درمناطق " مناسب " شدیدا متمرکز است. در بسیاری از کشورها اصلا در امور تولیدی سرمایه گزاری نمی شود ودرقرنطینه قرار می گیرند . شیره بسیاری از کشورهاکشیده می شود ووقتی که دیگر کارآیی خو را از دست می دهند

درگوشه ای رها می شوند تااز گرسنگی بمیرند و یا اینکه از گرسنگی همدیگر را بکشند. وقایع هولناک درافریقا تبارزی از این مسئله است. در سال 95 میلادی سه جهنر سرمایه گذاری هایین که در کشورهای تحت سلطه شده بود تنها در 12 کشور متمرکز بود و چنین تمرکزی درمیان این 12 کشورهم وجود داشت . حتی تمرکز درکشوری که سرمایه گذاری می شود نیز موجود است . مثلا درحول شهرهای بزرگتر . همین مسئله به رشد سرمایه داری بوروکراتیک دراین مناطق کمک می کند وبه ناموزونی رشد سرمایه داری می افزاید. سرمایه داری دراین کشور ها بگونه ای ناهمگون بی ارتباط با هم و بصورت جزیره ای رشد می کند. اما مشکل واقعی درخود این سرمایه گزاری هاست و همین سرمایه گذاری هاست که قبل از هرچیز فقر وفلاکت تولید می کند. همین سرمایه گذاری هاست که اقتصاد را وابسته ، معتاد و بیمارمی کند . گلوبالیزاسیون خود برپایه چنین ناموزونی رشد کرده تکامل یافت وآنرا به سطح بسیار بالاتری گسترش داده است . قبلا یکی از مهمترین عواملی که مشوق امپریالیست ها در سرمایه گذاری در کشورهای تحت سلطه بوده ، نیروی کارارزان وقابلیت برای فوق استثمار است . این ارزانی نیروی کار امروز به اوج خد رسیده است . کارگرانی که برای یک کارخانه بسته بندی یک نوع موتر جاپانی در پاکستان بصورت روز مزد کار می کنند با بیش از دهسال سابقه کار در روز فقط 2 دالر دستمزد دریافت می دارند درحالیکه دستمزد همان کار درجاپان از ساعتی 30 دالر تجاوز می کند . زنان را با دستمزدی بشدت نازل به بازار کار کشانده اند واز کار کودکان خردسال چون بردگان بگونه یی وحشیانه و بی سابقه استفاده می کنند . این امرکه گلوبالیزاسیون کلیه ویا بسیاری ازکشورهای تحت سلطه با اتکاء به مناسبات عقب مانده ونیمه فئودالی می توانند با دستمزد فوق العاده ناچیز خودامرار معاش کنند. بنابراین ورود سرمایه های امپریالیستی ناممکن است به عرصه هایی ویا جنبه هایی ازاین مناسبات عقب مانده ضربه وارد کند اما بنابر ملزومات کار کرد سرمایه امپریالیستی این مناسبات باز تولید خواهند شد ودراساس این مناسبات عقب مانده پابرجاباقی ماند. به

**یک کلام گلوبالیزاسیون شیوه های ماقبل سرمایه داری را تولید وحفظ می کند زیرا که به آن مناسبات احتیاج دارد.**

**با گلوبالیزاسیون پایه یی میان مشتی از ملل سلطه گر واکثریتی از کشورهای تحت سلطه بیش ازهرزمان دیگر مصداق می یابد و انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر برای رهایی ملل تحت سلطه چون افغانستان ، از یوغ امپریالیزم بیش ازهرزمان دیگر ضرورت یافته است .**

* * * * *

**گلوبالیزاسیون نتیجه رشد وتکامل یک سیستم پوسیده و خونخواراست که به معنای واقعی یک شکست کامل برای نظام امپریالیستی بحساب می آید. نتایج آن برای بشریت فاجعه بار بوده است، فقر و فلاکت تولید کرده وآنرا به اوج خود رسانیده است ، به اختلاف طبقاتی درهمه کشور ها بخصوص در کشورهای تحت سلطه دامن زده ، برشکاف میان کشورهای غنی و فقیر افزوده ، به تعلیم وتربیه ضربه زده ، سطح صحت و درمان را بحد بحران زایی پایین آورده ، به جنگ ها ودامنه آنها افزوده ، وضعیت حقوق بشر درسطح جهان را وخیمتر کرده ، محیط زیست را به نابودی کشانیده و هزاران نتایج فلاکت بار دیگر ببار آورده است . این است آنچه گلوبالیزاسیون برای توده های مردم جهان بخصوص فقیر ترین بخش های آن به ارمغان آورده است .**

**این واقعیات آنانی را که ازاین نعمت شدیدا رنج دیده اند وآنانی را که این ناعدالتی ها را می بینند به خشم آورده وبه میدان مبارزه کشانده است . هیچ جلسه و کنفرانسی از سران کشورهای امپریالیستی ونهاد های مربوط به آنها درارتباط بامسایل اقتصادی جهان وجود ندارد که با اعتراض ومبارزه این مردم آزادیخواه مواجه نشود . درماه دسامبر گذشته یعنی 8 ماه پیش ، یکی ازبزرگترین مبارزات علیه کنفرانس مهم " سازمان جهانی تجارت " برگزار شد و خیابان های شهر سیاتل درآمریکا که محل برگزاری این کنفرانس بود به صحنه نبردمیان تحمیل کنندگان تجارت امپریالیستی و مبارزان مخالف آن تبدیل**

گردید . این مبارزه انعکاس جهانی داشت و پیام آن که قیام علیه بیدادگران عصر بود به گوش جهانیان رسید. واشنگتن پست در 20 آوریل 2000 نوشت که " نهادهای اقتصادی مرموز درحال حاضر چنان خشمی را دردل مردم شعله ور می سازند که جنگ ویتنام ، حقوق مدنی وسلاح های هسته ای دردهه های 70 و 80 میلادی می ساخت . " این مبارزات هم در سطوح و هم دراعماق شتاب می گیرند و بدون شک ضربه محکمی را بر سروروان سرمایه فرود خواهد آورد .

گلوبالیزاسیون تحفه جدیدی نیست بلکه همان امپریالیزم است که فشار خود را بطور فجیع تر وشدیدتری بر مردم جهان وارد می سازد، هما ن امپریالیزمی که تضاد های پایه یی اش بسطح نوینی تشدید یافته است ، مناسباتش کهنه و فرسوده است ونیروهای مولد بیش از هرزمان دیگر رشد کرده است و بیش از هرزمان دیگر درپوسته خود بی قراری می کند.

گلوبالیزاسیون دربطن خود خطراتی را برای امپریالیزم همراه دارد . کوچکترین خطری که سرمایه امپریالیستی را در نقطه ای ازجهان تهدید کند ، تهدیدی است علیه کل سرمایه جهانی . این واقعیت در سقوط بازار بورس آسیای جنوب شرقی روشن شد . این سقوط اقتصاد چندین کشور " ببرهای اقتصادی " ازاین منطقه را به آستانه نابودی کشاند. امواج آن به آنجا خاتمه نیافت به نقاط مختلف دنیا، تا سقوط پول روسیه و مکسیکو ، انتقال یافت و امپریالیست ها را به تکاپو واداشت تابه اقدامات اضطراری دست بزنند. شبکه ای که سیستم امپریالیستی ، از اقتصاد جهانی ساخته است بدین معنی است که باوارد شدن هر شوک به هر نقطه آن ، امواجی تولید می کند که کل سیستم را بلرزه در می آورد . این بدین معنی است که سیتسم امپریالیستی در مقابل بحران های سیاسی ، اقتصادی و مالی بسیار ضربه پذیرترو شکننده تر شده است . این پایه مادی مهمی برای تقویت انترناسیونالیزم است . این فرصت های مهم و گرانبهای را برای پرولتاریای بین المللی فراهم می کند تا ازاین نقاط ضعف سیستم امپریالیستی نهایت

**استفاده را بعمل آورد ، صفوف خود را متحد کند واز مبارزات در سطح جهان و بحران های سیاسی اقتصادی درهرنقطه ای از جهان برای امر مبارزه خود علیه این نظام پوسیده ودرحال اضمحلال بهره جوید .**

**سلطه امپریالیزم برجهان درطول یک قرن بیش از حد زیاد است و این سیستم باید هرچه زودتر برچیده شود . گلوبالیزاسیون با تولید فقر وفلاکت گورکنان خود را درسطح جهان پدید می آورد وبا ایجاد شبکه بین المللی سرمایه صفوف پرولتاریای بین المللی راقدرتمند تر می سازد. پرولتاریای بین المللی ومردم آزاده و شریفی که تحمل این وضع غیر انسانی را ندارند نسبت به این امر بی تفاوت نبوده اند و بی تفاوت نخواهند ماند . آتش خشم و کینه ای را که ازاین سیستم منفور و نوکران بومی آن دردل خلق های تحت ستم جهان ایجاد شده است زبانه خواهد کشید و تاروپود این سیستم ضد مردمی رادرکام خود فرو خواهد برد و آینده واقعی بشریت را، که درآن برای استثمار واستعمار جایی وجود ندارد ، برخاکسترآن بنا خواهد نمود .**

---

**عصرماعصرامپریالیزم وانقلابات پرولتری است. سیستم اقتصادی وسیاسی امپریالیستی غالب برجهان کنونی چهارچوب اساسی جوامع مختلف درسطح جهانی رامعین مینماید.انقلاب پرولتری یگانه راه نابودساختن امپریالیزم وتمامی سیستم های استثمارگرانه ازجهان ما می باشد وپروسه ای است که باوجودپیچ وخم ها وعقب گردهاپس از پیروزی انقلاب اکتبرآغازگردیده است .**

**منتشر شده در شماره بیست و چهارم و بیست و پنجم شعله جاوید ــ دور دوم**

***

# سرنگون باد عاملین اصلي آوارگي

# وبي خانماني مردمان ما

جریان سیل آسای ترک دیار کنندگان افغانستانی به خارج از کشور را سرکابش و فروکش نیست . طبق شمارشی که مقامات حکومتی پاکستان ارائه می کنند تنها طی سه ماه سپتامبر، اکتوبرونومبر سال جاری ، در حدود سی هزار آواره افغانستانی خط دیورند را عبورنموده و وارد قلمرو پاکستان گردیده اند . اما ازآنجای که این شمارش صرفا عابرین آواره ازدونقطه مرزی بولدک وتورخم یعنی دو مسیر عمومی را ، آنهم بصورت تقریبی ، در بر می گیرد و شامل آن تعداد آوارگانی که از سایر معابر عبورکرده اند نمی شود ، بطور یقین می توان گفت که تعداد حقیقی پناه جویان افغانستانی به پاکستان ، طی مدت مذکور، بسیار بیشتر ازرقم سی هزار نفر بوده وحد اقل باید دو برابر آن یعنی شصت هزار نفر محاسبه گردد . چنانچه تعداد آوارگان وارد شده به ایران نصف تعداد فوق الذکر در نظرگرفته شوند ، که یقینا حد اقل همین تعداد بوده اند، دیده می شود که طی این مدت بصورت متوسط روزانه یک هزار نفر افغانستانی از خانه و کاشانه شان کنده شده وبا بی خانمانی وآوارگی درکشورهای دیگر کشانده شده اند .

چرا چنین است و چرا علیرغم برقراری سلطه " امارت اسلامی طالبان " بر بیشتر از هشتاد درصد قلمرو کشور وتامین " امنیت " درین مناطق ، جریان خروج آوارگان ازکشور نه تنها متوقف نشده ویا حد اقل کاهش نیافته است ، بلکه در ماه های اخیر شدت نیز اختیار نموده است ؟ چهارعامل رابايد در زمره عوامل اصلی این وضعیت محسوب نمود :

1 – دوام جنگ های ارتجاعی جاری درکشور.

2 – ویرانی شدید اقتصادی کشور .

3 – خشک سالی .

4 – بی امنیتی سرتاسری .

درجنگ های اخیر منطقه قطغن ، بخش های بزرگی از اهالی این منطقه، در دونوبت ، به آوارگی بزرگی از اهالی این منطقه ، دردونوبت ، به آوارگی کشانده شدند. یکبار در جریان پیشروی نیروهای طالبان وبار دیگر در جریان حملات متقابل نیروهای " جهادی " مخالف آنها و دست بدست شدن مجدد قسمت های بزرگی از منطقه. اما تاثیرگزاری های مستقیم وغیر مستقیم دوام جنگ های ارتجاعی صرفا به مناطق مورد درگیری محدود نمی شود وسایر مناطق را نیز کم و بیش در بر می گیرد وبرعلاوه امکان بروز درگیری در مناطق وسیعی از کشور مثل سمت شمال و غرب کشورنیز وجود دارد .

ویرانی های اقتصادی بازمانده از دوران اشغال کشور توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی، در دوره حاکمیت جهادی ها بر کل کشور،عمق و گسترش بیشتری یافت و رویکار آمدن " طالبان"

نیز آنرا عمیق تر و گسترده تر ساخت . تعزیرات اقتصادی وضع شده توسط " سازمان ملل متحد" که قرار است حکومت طالبان را تحت فشار قرار دهد ، مصیبتی بر مصیبت ها افزوده است وصرفا توانسته است اقتصاد ویران کشور را ویران تر بسازد. درحالیکه از لحاظ ایجاد فشار بر حکومت طالبان ، موثریت چندانی نداشته است . این ویرانی شدید اقتصادی که تمام شئون اقتصادی کشور را در بر گرفته و بیکاری فوق العاده وسیع و طاقت فرسایی را در سراسر کشور بوجود آورده است ، در حال حاضر عامل عمده براه افتادن سیل آوارگان به خارج از کشور محسوب می گردد و دامنه تاثیرات آن نسبت به عامل دیگری بیشتر است .

مواجه شدن اقتصاد ویران کشور با خشک سالی شدید، اوضاع اقتصادی را بیشتر از پیش وخیم ساخته و عامل دیگری برعوامل آوارگی افغانستانی با افزوده است . مطابق به احصائیه های " پروگرام غذایی جهانی " ( WFP ) تا ختم ماه فبروری سال 2001 در حدود یک میلیون نفر از ساکنین افغانستان در معرض مرگ ناشی از قحطی قرار می گیرند . این درحالی است که هیچگونه طرح و برنامه عمومی مشخص از سوی قدرتمندان

مرتجع حاکم برای مقابله با وضعیت جاری وجود ندارد وحتی کمک های به اصطلاح بشر دوستانه ارتجاعی و امپریالیستی خارجی نیز برای نجات ( قحطی ) زدگان به قدر کفایت موجود نیست .

مقامات " طالبان " وحامیان ارتجاعی وامپریالیستی خارجی آن ادعا دارند که درقلمرو سیع تحت حاکمیت " امارت اسلامی " امنیت تامین گردیده و جان ومال وعزت اهالی محفوظ است . اما این امنیت ادعائی صرفا یک افسانه ودروغ بزرگ است . درست است که درمناطق وسیعی ازقلمرو تحت حاکمیت طالبان ظاهرا جنگ وجودنداردوامنیت راه های عبورومروربطورنسبی بهتر ازسابق است،اما رژیم " طالبان "خود به بزرگترین عامل بی امنیتی در کشور مبدل گردیده است .

درحال حاضر، " امارت اسلامی " عامل عمده دوام جنگ های ارتجاعی جاری در کشور محسوب می گردد . نصف نفوس جامعه یعنی زنان ، تحت حاکمیت طالبان ، از امنیت و مصئونیت بر خوردار نیستند . تود های ملل تحت ستم که درمجموع اکثریت نفوس کشور را تشکیل می دهند. تحت بهانه های مختلف و صرفا بخاطر تعلقات ملیتی شان، بطور روز مره تحت فشار های گوناگون قرار دارند. امنیت شغلی بویژه برای زحمتکشان حتی در همان سطح عادی ارتجاعی آن نیزوجود ندارد . رژیم طالبان وبطور مشخص سیستم قضائی آن بصورت خارق العاده ای فاسد است و امنیت و مصئونیت قانونی و قضائی معمولی ارتجاعی نیز درآن وجود ندارد . طی ماه های اخیر ، سلسله ای از سرقت ها و راه گیری های گسترده در مناطق مختلف تحت حاکمیت طالبان به راه افتاده وبه یک پدیده عمومی و گسترده مبدل گردیده است . اینکه این سرقت ها و راه گیری ها عمده توسط خود نیروهای طالبان صورت می گیرد ، شیوه عام است وکمتر کسی درمورد آن شک وشبهه دارد .

درمناطق تحت کنترل " جهادی " مخالف " طالبان " نیز وضع بهتری وجود ندارد . سرشت ارتجاعی آن باعث می گردد که از شکست ها وضربات مهلک وارده بر خود به

هیچ وجهی نتوانند درس گیری و عبرت آموزی نمایند. آنها کماکان همان سیاست ها و عملکرد های ضد مردمی ، ضد ملی و ضد دموکراتیک شناخته شده شان را ادامه می دهند ونمی توانند ادامه ندهند . زیرا که این سیاست ها و عملکرد ها برای آنها ذاتی و سرشتی است ویقین با سرنوشت نهایی شان را تعیین می نماید .

این چنین است که سیل آوارگی و بی خانمانی مردمان ما در اطراف واکناف جهان همچنان ادامه دارد و تحت حاکمیت ارتجاع تئوکراتیک مزدور امپریالیزم ، درونمای روشنی برای اختتام آن به نظر نمی آید . البته مرتجعین وامپریالیست ها و نظام حاکم متعلق به آنها درافغانستان و جهان از حل و فصل این مشکل دم می زنند و " اقداماتی " را روی دست می گیرند ، اما فقط درآن صورتی ودرآن حدودی که ضرورت حفظ وبقای نظام ضد مردمی شان اقتضا نماید . ولی آنچه منافع علیای توده های مردم اقتضا می نماید، امید بستن به " طرحات " و " اقدامات " مرتجعین و امپریالیست ها برای حل وفصل این مشکل نیست که حتی اگر بنا به احتمال ضعیف شکل سراسری وعمومی نیز بخود بگیرد ، صرفا آوارگی وبی خانمانی مردمان ما را صورت مخفی تر و مستور تری خواهد بخشید . راه چاره اساسی ، تشدید مبارزات انقلابی علیه مرتجعین وامپریالیست ها ونظام ضد مردمی شان است تا با سرنگونی نظام وحاکمیت آنها وبرقراری نظام و حاکمیت انقلابی ومردمی ، نه تنها آوارگی و بی خانمانی جاری کنونی مردمان ما پایان یابد ، بلکه برای خاتمه بخشیدن به " اشکال پوشیده " آوارگی وبی خانمانی توده ها نیز راه باز شود . این است آن برنامه ایکه ما در صدد تحقق آن هستیم و باید باشیم .

***

# مرگ بر صهیونیزم

# درود بر خلق دلاور فلسطین

پنجاه ودوسال از زمان بوجود آمدن اسراییل میگذرد وازبدوتولد تاکنون بیش از هر چیز دیگری بعنوان پایگاه نظامی ، درخدمت امپریالیزم غرب بوده است . اسرائیل بعنوان تحکیم کننده تقسیم بندی جهان دریکی از مهمترین مناطق استراتیژیک ، با وفاداری کامل بمدت پنج دهه به آمریکا خدمت کرده است . اسرائیل این وفاداری را ازطریق گوشمالی این یا آن دولت عرب وسرکوبی جنبش فلسطین نشان داده و موقعیت اش را در صفوف بلوک غرب تحکیم نموده است . درهیچ نقطه دیگری از کره خاکی ، دولت یا نیروییافت نشده که در دفاع از منافع عمومی امپریالیست ها های غربی مثل اسرائیل از روحیه تهاجمی برخوردار باشد . اگر امپریالیزم آمریکا از دولت اجیری مثل اسرائیل برخوردار نمی بود ، یقینا مجبور می بود قوی ترین نیروی نظامی خود را در شرق میانه مستقر نماید .

اسرائیل ازموقعیت حسابی درنظام مناسبات قدرت جهانی امپریالیست ها برخوردار بوده ویکی از خصوصیاتش سرکوب تمام نیروهای انقلابی و غیر وابسته به امپریالیزم غرب است . ماهیت اسرائیل بمثابه یک قلعه نظامی پیوسته این الزام را با خود به بهمراه دارد که همیشه نقش سرکوب گر را ایفا نماید و بطور کامل و مدام درحال انجام این وظیفه باشد . بقاء این رژیم و نقش نظامی اش لازم وملزوم به همدیگر اند و هرگزنمیتوند روی آرامی بخود ببینند. موجودیت این رژیم مستلزم موقعیت ممتازش در مناسبات امپریالیستی درشرق میانه می باشد واین موقعیت ضرورت جنگی اش را به همراه دارد . در طول پنجاه ودوسال گذشته اسرائیل کوچکترین استراحت در نظامی گری اش ندیده است . مصارف جنگی این رژیم پیوسته رو به افزایش بوده وبیش از سی درصد تولید ناخالص ملی اسرائیل صرف بودجه نظامی می گرد . تولید اسرائیل عمدتا تولید جنگی است ، چرا که این پایگاه برای بقا ودوام خود ، پیش از هرچیزی به اسلحه نیاز داردو حد

**اکثر باید ازین جهت خود کفا باشد . رژیم اسرائیل برای وابستگانش خطرناکترین سلاح ایدئولوژیک یعنی صهیونیزم را دراختیار دارد . صهیونیزم آن سرش ایدئولوژیکی است که دولت اسرائیل را بهم می چسباند وجنایاتش را رسمیت می بخشد . مطابق به این ایدئولوژی ارتجاعی ، مدافعین رژیم اسرائیل افراد برگزیده خدا نیستند و سرزمین فلسطین از جانب خداوند به آنها اعطا نگردیده است . یهودیان نسل برترازدیگران اند ونباید با دیگران ادغام شوند . اکثریت شهروندان اسرائیلی عساکر داوطلب رژیم صهیونیستی می باشند و از امتیازات ویژه ای نیز برخوردار هستند .**

**مردم فلسطین درمدت پنجاه ودوسال توسط رژیم ارتجاعی و اشغالگر اسرائیل آواره شده اند ، هویت ملی آنان زیرسوال رفته ومورد هجوم قرار گرفته است . کشتار وشکنجه فلسطینی ها از برنامه های اولیه رژیم صهیونیستی است . اما هراندازه که امپریالیست ها وصهیونیست ها برکشتار و شکنجه شان علیه مردم بپا خاسته فلسطین اضافه می نمایند ، مقاومت هاو خیزش ها نیز اوج تازه ای بخود می گیرند . این مردم توپ و تانکی دراختیار ندارند و سلاحی که دردست دارند قدرت بسیج توده ها است . همین امر باعث شده که تمام امپریالیست ها در هراس بیفتند و همه دست در دست هم داده درصدد سرکوب خیزش های فلسطینی ها باشند .**

**قتل وکشتاراخیر درتاریخ جنبش فلسطین کم سابقه بوده است . این بار عساکر اسرائیلی برخلاف چند سال قبلی دستور دارند که جهت سرکوب تظاهرات فلسطینیان از گلوله های واقعی استفاده کنند ونه گلوله های پلاستیکی. عساکر اسرائیلی که از منطق کشتارکارمی گیرند فکر می نمایند که می توانند ازطریق تشدید خون ریزی مقاومت مردم فلسطین را فلج کنند . برای صهیونیست ها هر فلسطینی یک عامل تهدید کننده ویک خطر باالقوه است و مؤثرترین راه جلوگیری ازاین خطر ، درمخیله بیمارگونه شان ناود کردن این خلق مبارزاست .**

باوجود تمام سرکوبی ها ، کشتارها وشکنجه ها آتش مبارزه خلق فلسطین فروکش نکرده واکنون دامنه وسیع بخود گرفته است . دراوضاع وشرایط فعلی مردم بپا خاسته فلسطین به خوبی احساس می نمایند که طرح برقراری صلح در منطقه هیچ معنی ای جز صلح بین ستمگر وستمدیده ندارد. اکنون به اثبات رسیده است که طرح صلح درجغرافیای اسرائیل پاسخگوی خواست ها ونیازمندی های خلق فلسطین نیست . اگر این طرح عملی هم گردد و " دولت خودمختار فلسطینی " برپا نیز شود، یک دولت وابسته و تحت کنترول اسرائیل و قدرت های امپریالیستی خواهد بود. برقراری چنین دولتی چیزی جز ادامه تبعیض برای مردم فلسطین زیر سلطه اشغالگران اسرائیلی نخواهدبود که درآن سرانی مانند یاسرعرفات مشتی از بورژوازی دلال استثمار گر وگوش به فرمان امپریالیست ها خواهد بود . برقراری چنین دولتی مسئله ملی فلسطینی ها را حل نخواهد کرد بلکه شکل جدیدی به آن خواهد داد .

آنچه امروز در فلسطین می گذرد نتیجه وپاسخ طبیعی اوضاع آن خطه می باشد . تحلیل گران غربی اعلام خطر می نمایند که اوضاع از کنترل "رهبران" فلسطینی خارج گردیده است. آنها در صدد اند تا اتوریته های " رهبران " را در اذهان توده ها ترسیم نمایند . درین میان اسلامی ها که زمانی خود جهت جلوگیری از گسترش جنبش چپ بوجود آمده بودند ، به این طریق یا آن طریق خود رابه اربابان شان عرضه می کنند تا آنها بالای شان حساب نمایند. این چنین است که حماس و حزب الله که "موساد " و " سیا " درتشکیل شان نقش به سزائی داشتند، دعوتدار رهبری " مبارزه " علیه اسرائیل می گردند تا نگذارند جنبش فلسطینی سمت وسوی آشکار وروشن انقلابی و ضد امپریالیستی بیابد . مسئله فلسطین کماکان یکی از مسایل مهم شرق میانه است ودرسطح جهانی تاثیرات جدی وعملی می گذارد . مبارزات فلسطینیان تاریخ جهان را مزین ساخته است . مقاومت این جمعیت اندک که درموقعیت حساسی قرار گرفته اند و درست درمقابل یکی از با ابهت ترین ستون های امپریالیستی که بعد ازجنگ جهانی ساخته شد ، قرار دارند .

**شجاعانه وجانبازانه است . فلسطینی ها درنبرد علیه اسرائیل تنها درسنگروخط مقدم نبرد علیه امپریالیزم قرارمی گیرند بلکه نقش محوری ای دراین نبرددارند. به همین دلیل چشم خلق های عرب همواره به تحولات فلسطینی دوخته شده است. پیزوی ها و فداکاری های آنان شوروالهام به بار می آورد و شکست های شان قلب هارا می فشرد. این خیزش ها باجرقه مبارزات ضد امپریالیستی درسراسر کشورهای عربی بوده است . بهر باری که فلسطینیان بپا خاسته اند هراس وترس درمحافل امپریالیستی بوجود آمده است . بی جهت نیست که امپریالیست ها به مبارازت این خلق اندک ولی مبارز ومصمم این قدر ابهت می دهند .**

**حکام عرب که خود دست پروردگان اربابان امپریالیستی اند، بهر اندازه ایکه با رژیم صهیونیستی مخالفت ظاهری داشته باشند ، بنا به ماهیت ضد انقلابی وضد ملی شان ، از پروسه انقلابی ای که برای درهم شکستن اسرائیل لازم است ، درترس وهراس اند . بسیج توده های فلسطینی وعرب درجنگ علیه اسرائیل واربابان شان تمام سیستم ومناسبات دولتی وابسته به امپریالیزم راکه پس ازجنگ دوم جهانی درکشور های عربی ایجاد شده است ، زیر سوال می برد . به همین دلیل تمام رژیم های عربی پشت طرح صلح امپریالیزم ایستاده اند و برای برد یاسر عرفات تجویز می دهند. طرح امپریالیستی آن است که یک دولت دست نشانده درفلسطین ایجاد گردد تا درآینده وسیله ای باشد برای سرکوب توده ها . این دولت کوچک مزدور به هیچ نحوی نمی تواند فلسطین را به پایگاه انقلابی مبدل نماید و چنانچه تشکیل نیز گردد ، فقط به درد سرنگون کردن می خورد .**

**پس راه حل چیست ؟**

**جنبش خود بخودی نمی تواند مدت طولانی ادامه یابد . پیشبرد انقلاب نیازمند آن است که مبارزین " سنگ بر کف " آنانیکه برای اشکال عالیتر مبارزه در تلاش اند به گونه ای آموزش یابند که فردا به سربازان آگاه ارتش خلق حقیقی تحت رهبری پیشاهنگ**

پرولتری تبدیل شوند. تابتوانند سیاست های ریفورمیستی مسلط بر جنبش فلسطین را در هم شکنند و مبارزات رهایی بخش جهت درهم شکستن دولت دست نشانده را به پیش سوق دهند . اگر چنین نباشد ، امپریالیست ها دیر یازود ابتکار عمل را بدست گیرند وامواج خیزش را هر چند بطور موقت، پس بزنند و یا تحت کنترل قرار دهند .

اوضاع عینی ایجاد نیرویی را طلب می کند که علم مبارزه پرولتری یعنی ( م . ل . م ) را راهنمای خود سازد . علمی که نشان می دهد ستم صهیونیستی مرتبط با ستم امپریالیستی و تابع آن است . علمی که قادر است پیچیدگی سیاسی – ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی وملی فلسطین را بر متن اوضاع جهانی که آنرا شکل داده ، توضیح دهد و سردرگمی توده های انقلابی را رفع نماید . بدین ترتیب اوضاع عینی ایجاد نیروی را طلب می کند که توده های فلسطینی را نه تنها برای احقاق حقوق ملی و سرزمین شان ، بلکه برای یک انقلاب اجتماعی علیه هرنوع ستم و استثمار برانگیزد ورهبری نماید .

***

## درباره مسئله ملي

درکشور نومستعمره – نیمه فیودالی افغانستان تضاد های بزرگ مختلف ومتعددی وجوددارند مانند 1 – تضاد خلق های افغانستان با فیودالیزم وبورژوازی کمپرادور ، 2 – تضاد ملیت های افغانستان با امپریالیزم درراس آن امپریالیزم آمریکا ، 3 - تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم ملیت حاکم ، 4 – تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار ، 5 – تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی ( بخصوص طالبان و جمعیت اسلامی ) بر سر تاراج دارای های ملی وچور وچپاول هست و بود مردم زحمتکش کشور از میان تضاد های فوق ، تضاد ملیت های افغانستان با امپریالیزم و تضاد میان شوونیزم ملیت های افغانستان با امپریالیزم و تضاد میان شوونیزم ملیت حاکم و ملیت های تحت ستم موضوع اصلی مبحث فعلی ما را تشکیل می دهند .

**پس ازخروج قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی از افغانستان وسرنگونی رژیم نجیب وداردوسته اش ، مسلط شدن احزاب مرتجع اسلامی بر کشور واخیرا تسلط باند هار وضدمردمی اسلامی طالبان بر اکثریت مناطق کشور ، ضرورت های مبرم مبارزاتی را پیش روی حزب ما قرار داه است تا از اوضاع سیاسی – اجتماعی کشور تحلیل علمی و همه جانبه ای به عمل آورده، خط فاصل دقیق وروشنی میان دیدگاه کمونیستی و دیدگاه های ضد کمونیستی (اعم ازچپ وراست) ایجاد نماید . تا درآینده مرزمیان کمونیزم ورویزیونیزم و دیدگاه های ارتجاعی مخدوش نگردد .**

**کشور افغانستان باالفعل به دوبخش تجزیه شده است که قسمت اعظم آن در کنترل امارت اسلامی طالبان قرار دارد وقسمت کمترآن تحت کنترل ائتلاف شمال به سر قومندانی احمد شاه مسعود .**

**طالبان که از پشتیبانی همه جانبه حکومت های پاکستان ، امارات متحده عرب و عربستان سعودی برخوردارند و این حکومت ها نه تنها با به رسمیت شناختن امارت اسلامی کوشیده اند آن را از انزوای سیاسی در سطح جهان برد آرند بلکه با گسیل کمکهای مالی ونظامی توان رزمی آنها را بیشتر نموده عملا در کشتار مردم افغانستان و جنایات بی حد وحصر طالبان سهم بسزایی گرفته اند. بر علاوه کشور های که ازآنها نامبرده شد، در پشت همه این جنایات دستگاه منفورسیا و حکومت آمریکا از هیچگونه کمکی به رژیم طالبان فروگذار نمی نمایند ولی در عرصه جانی بخاطری که خود ودولت شانرا " بشردوست " جابزنند ظاهرا سیاست های بر ضد " تندروی " ، طالبان عدم مراعات حقوق بشر توسط ایاشن و ضد زن بودن شان در پیش گرفته اند . اگر به مسئله دقت صورت گیرد کاملا روشن می گردد که این صحنه سازی ها و تحریمات اعمال شده از طرف آمریکا بر ضد طالبان و مسئله بن لادن درواقع ساختن بینی خمیریست تا چهره منفور خود را ظاهر انسانی بخشند ، ورنه برای همگان واضح وروشن است که حکومت های که حامی طالبان اند و درعرصه های سیاسی ، نظامی واقتصادی به آنها کمک های**

**همه جانبه می نمایند مانند پاکستان ، عربستان سعودی، امارات متحده عرب و ... همه و همه نوکران پروپاقرص منطقوی آمریکا بوده و سر زنجیر های همه شان بدست اربابان کاخ سفید نشین شان قرار دارد .**

**آمریکا در طی یک دهه جنگ مقاومت در افغانستان بر ضد سوسیال امپریالیزم شوروی ونوکران داخلی اش بخاطر جلوگیری از نفوذ سوسیال امپریالیزم درمنطقه از هیچگونه کمک های مالی ونظامی به نوکران افغانستانی خود مضایقه نکرده ، آنها را از نظر تسلیحات نظامی به تمام معنی اکمال می نمود .**

**پس از شکست و خروج قوای سوسیال امپریالیستی از افغانستان ، آمریکا زمینه را برای تاخت و تاز هر چه بیشتر خود آماده تر از قبل دیده فشار را بر رژیم نجیب بطور مستقیم وغیر مستقیم اضافه نمود تا اینکه سرانجام رژیم نجیب در برابر فشار های وارده تاب نیاورده، حکومت رابرای احزاب اسلامی ارتجاعی تسلیم نمود . احزاب اسلامی که هدفی جز رسیدن بقدرت برای پرنموند کیسه های خود نداشتند وقتیکه سرمست ازباده پیروزی داخل پایتخت شدند وهمه چیزرا در دسترس خود دیدند هرکدام خواستند که ازوضعیت موجود بنفع خود استفاده نمایند . درنتیجه این استفاده جویی های شخصی وگروهی ازیک طرف و سرسپردگی شان به کشورهای مختلف ارتجاعی منطقه وامپریالیست ها از طرف دیگر ، جنگ قدرت میان جناح های مختلف اسلامی شکل گرفت.**

**این قدرت طلبی های ارتجاعی وسرسپردگی به درگاه های مختلف ارتجاعی خارجی و امپریالیستی ارمغانی جز قتل وغارت، چوروچپاول ، آوارگی و بی خانمانی برای خلق های مظلوم ودربدر کشور ما نداشت و نباید هم می داشت . چرا که هیچ یک ازین احزاب ارتجاعی خواست های بر حق وعادلانه خلق های ما را که همانا استقلال و هویت ملی ، آزادی ، دموکراسی و برابری بود نه تنها نمایندگی نمی کردند بلکه بصورت نسبی نیز در نظرنداشتند . تامین استقلال وهویت ملی آزادی ، دموکراسی وبرابری ملیت ها نه**

درگرواحزاب ارتجاعی اسلامیست نه درچنته احزای ناسیونالیست تک بعدی ، بلکه تامین استقلال وهویت ملی ، آزادی ، دموکراسی وبرابری ملیت ها در گرو مبارزه طبقاتی بر ضد نظام ارتجاعی کشور، ارتجاع منطقه و امپریالیزم قرار دارد.

جنگ ارتجاعی بین احزاب اسلامی باعث آن گردید که نه یکی ازاین احزاب توانست حکومت فراگیر مرکزی بوجود آورده، ونه بین همه احزاب . به دلیل وابستگی به دولت های مختلف ارتجاعی منطقه و قدرت های امپریالیستی گوناگون . بر سر یک حکومت فراگیر توافق به عمل آمد. کشور افغانستان عملا تبدیل به صحنه رقابت بین کشورهای ارتجاعی منطقه و امپریالیست ها بخاطر تامین منافع خود شان گردید.

امپریالیزم آمریکا چون نتوانست ازآب گل آلود افغانستان ماهی دلخواه اش توسط نوکرانش بگیرد دست به ترفند جدیدی زده مهره تازه ای را که مردم عام کشور باهویت شان آشنائی چندانی نداشتند، توسط نوکرش درمنطقه ( پاکستان ) وارد صحنه سیاسی و نظامی کشور نموده خود پشتسر کشور پاکستان پنهان شد ، تااز یکطرف وضعیت و عملکرد نوکران تازه اش را از نزدیک نظاره کند واز طرف دیگر از دید مردم افغانستان پنهان باشد تا آنها ندانند که این باند ارتجاعی مزدور را کی به جان آنها انداخته است .

طالبان که باشعارهای : حکومت خدا برروی زمین خدا ، ما خواهان قدرت نیستیم بلکه می خواهیم صلح وامنیت بوجود آوریم ، ما خواهان برابری وبرادری تمام اقوام وقبایل کشور می باشیم ، ما بر ضد دزدی وآدم کشی قیام نموده ایم ، ... موارد صحنه سیاسی ونظامی افغانستان گردیده بودند. پس ازآنکه درجبهات نظامی برتری های نسبت به حریفان شان حاصل نمودند ، به زودی ماهیت اصلی خود وشعارهای شانرا برای مردم کشور وجهانیان نشان دادند که نه تنها درجنایت و آدمکشی دست کمی از حریفان خود ندارند بلکه درکشتار های دسته جمعی اقوام وملیت های غیر پشتون ، آواره و متواری نمودن از خانه ها وکاشانه های شان به آتش کشیدن هست وبود آنها نسبت به سایرین " برتری " نیز دارند .

بزودی این عملکرد ها روشن گردانید که در زیر آن عمامه های سفید سرهای اهریمنی قراردارند که جز به نابودی خلق های افغانستان وبربادی سرزمین این کشور به چیز دیگری نمی اندیشند و درپی ریش های یک قبضه ای ، منفورترین وبد نام ترین افرادی خود را پنهان ساخته اند که دستان شان به هزاران جنایت ضد انسانی آلوده است .

" حضرت امیرالمومنین ملا عمر مجاهد آخوند " که بدستور اربابان اش فتوای بر سرگذاشتن عمامه ، ماندن ریش شرعی به اندازه یک قبضه ، حرام بودن تلویزیون و گرفتن عکس را صادر نموده است باید بداندکه اگر سرهای شان را پوست هم نمایند ، اگر ریش شان تازمین هم برسد، اگر با چهره های منفور شان در تلویزیون نیز ظاهر نگردند ، با آن هم مردم ، بخوبی آنها را شناخته اند ونیک می دانند که اینها عبارتند از همان عناصر منفور جهادی های سابق وافراد بد نام خلق و پرچم که امپریالیزم آمریکا ایشان را موقتا برای مدتی از صحنه سیاسی ، نظامی بیرون کشیده، تربیت وآموزش داده ودر چنته شعبده بازی خود نگه داشته بود تا در پرده بعدی نمایش خیمه شب بازی خود وارد صحنه نموده به رویا های دیرینه خود که همانا دست یافتن به خاک افغانستان وفرمانروایی بی چون وچرا بر خلق های آن و استفاده از این سرزمین بعنوان پل عبور به آسیای میانه است نائل گردد. اینکه آمریکا به آرزوی دیرینه خودخواهدرسید یا نه، اینکه " طلاب کرام " درعرصه سیاسی و میدان های رزمی می توانند خود شان را تثبیت نموده ، از آزمون اربابان شان موفق و سربلند بیرون آیند یا خیر ؟ پاسخ به این سوالات را بطور قاطع وروشن گذشت زمان می تواند برای ما بدهد . اما با وجود آن هم مطابق برداشت های خود مان با تحلیلی از ماهیت واهداف طالبان نتیجه گیری های خود را می نماییم .

افرادرهبری طالبان تعدادی ازجهادی های سابق که دارای روحیه وبینش شوونیستی می باشند باعده ای از افراد شکست خورده باند خلق و پرچم با افکار فاشیستی تشکیل میدهد . این تحریک مستقیما توسط آی . اس . آی و سی . آی . ای بوجود آمد، و موجودیتش نیز از خاک پاکستان اعلام شد . امپریالیزم امریکا از مزدوران سابقه اش دل

شکسته و مایوس گردیده بود و واضحا درک می کرد که از طریق آنها دست یافتن به اهدافش ناممکن می باشد این مولود نامیمون خود را بمثابه الترناتیوی در برابر آنها وارد صحنه نمود . این تحریک که دست های قدرتمندی مثل پاکستان ، عربستان وآمریکا محکم سرپایش نگهداشته بود ومغز های متفکرین سی . آی . ای و آی . اس . آی برنامه های عملی اش را دیکته می نمودند، با پشتوانه مالی این کشورها و استفاده از شعارهای اسلامی توانست ازمیان آوارگان مهاجر افغانستانی در پاکستان و مدارس دینی دراین کشور ( چه مدارس مربوط به افغانستانی ها و چه مدارس مربوط به پاکستانی ها ) صفوف نظامی خود را بوجود آورد . برعلاوه دولت پاکستان نظامیان خود را درلباس طالب درصفوف آنها قرارداده از نقطه سرحدی بولدک حملات شان را در داخل افغانستان شروع نمود و ولسوالی اسپین بولدک را در تصرف خود آوردند . اما قبل ازآنکه حملات شان را بالای شهرقندهار آغاز نمایند بناء به توصیه وهمکاری باداران شان راه تطمیع فرماندهان شهر مذکور را درپیش گرفتند و عده ای را خریدند جهادی های بحران زده یکی پس از دیگری در برابرطالبان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند وزمینه ای برای ورود طالبان به شهر آماده گردید . پس از تصرف شهر قندهار طالبان دربین پشتون ها دست به تبلیغات شدید شوونیستی زده روحیه برتری طلبی را درآنها بیشتر از پیش تحریک نموده وازاین طریق توانستند توجه عده زیادی از آنها را بطرف شان جلب نمایند . درپهلوی این کار برای کوچی ها وعده سرزمین ملیت های غیر پشتون را دادند که این وعده با استقبال کوچی ها روبرو شد . کوچی ها که این آرزو را از دیر باز بدینسو درسر می پرورانیدند افراد داوطلب زیادی را داخل صفوف طالبان نمودند . طالبان بایک سلسله اقدامات علیه دزدی و راهزنی نیز توانستند محبوبیتی دربین مردم که ازبی امنیتی به ستوه آمده بودند کسب نمایند . خلاصه اینکه با استفاده از شعارهای مذهبی، تقویت شوونیزم پشتون، خریدن سران وقوماندان های جهادی ، تامین نسبی امنیت وهمکاری های مستقیم حکومت پاکستان ومذهبیون این کشور، پیروزی های چشمگیری

رادرمیدان نظامی بدست آوردند و حدود هشتاد وپنج درصد خاک افغانستان را تصرف نمایند. این موفقیت ها نه تنها ناشی از توان رزمی آنها بوده است ونه هم درگیروبرنامه ها و پلان های موفقیت آمیزباداران شان، بلکه علت عمده آنرا می توان درعدم داشتن پایه های مردمی مخالفین شان ، چند ملیتی بودن شان، چند حزبی بودن شان، درضعف افراد وفرماندهان شان دربرابرامکانات وپول ودرجنایات بیشمار شان دانست که مردم ما روا داشته باشند .

تحریک طالبان که هم اکنون بر قسمت اعظم کشور مسلط است بطور قطع دوام وبقاء چندانی نخواهد داشت و دیر یا زود به سرنوشت محتومش دچارخواهد گردید . ناامنی و بی بند وباری در قلمرو تحت حاکمیت این تحریک روز بروز افزایش می یابد . رشوت ستانی در دستگاه های اداری و قضایی آن اوج بسزایی گرفته است ، دزدی وجنایت دربین شان شیوع یافته که اکثریت عاملین آنرا خود شان تشکیل می دهد ، تعصبات شدید ملیتی و مذهبی نسبت به سایر ملیت ها و مذاهب روا می دارند واز همه مهمتر اینکه دربین ملیت های تحت ستم پایه اجتماعی دارند ، ودربین ملیت پشتون نیز این پایه ازمدتی بدینسوسست گردیده ودرحال درهم ریختن است . پشتونها درکل وکوچی ها در خاص ، دیگر حاضر نیستند که فرزندان شان را گوشت دم توپ این تحریک نموده، آنها را فدای منافع حکومت پاکستان، عربستان سعودی و امپریالیزم آمریکا نمایند. اینها همه وهمه برای امپریالیزم آمریکا خاطر نشان می سازد که ازهمین حالا باید در صدد عوض نمودن صحنه باشد و عروسک های جدیدی را مورد تربیت وآموزش قرار دهد تا درصحنه های بعدی از آنها استفاده بعمل آورد . ائتلاف شمال که در میدان های جنگ شکست های فاحشی را از طالبان خوردند ، درواقع یک ائتلاف نا متجانس و نا همگونی بود که درآن از خلقی ها وپرچمی ها گرفته تا خوانی وملی گرایان مرتجع نقش داشتند . این ائتلاف نه براساس خط فکری سیاسی – نظامی مشترک ونه بر مبنای اهداف و خواست های مشترک بوجود آمده بود بلکه بعد از ظهور و پیروزی های طالبان دراثر فشار های

باداران شان مانند حکومت های روسیه ، ایران ، کشورهای آسیای میانه و ترکیه احساس خطر مشترک ازسوی طالبان نظر به مصلحت های سرهم بندی شده بود. دردرون ائتلاف هر حزب ودسته اهداف وبرنامه های خود شان را تعقیب نموده و مطابق آن عمل می نمودند . بادران شان نیز نظر به خواست ها ومنافع خود شان با هریک از این احزاب برخورد جداگانه داشته و ازآنها استفاده جویی های جناحی می نمودند . اکثریت افراد این ائتلاف را از قوماندان ها گرفته تا افراد عادی اشخاص بی بندوباری تشکیل می دادند که نه برای جان مردم ارزشی قایل بودند و نه به حیثیت و عزت شان احترام می گذاشتند . این ائتلاف اگر توسط طالبان از بین نمی رفت نیز ازدرون متلاشی می شد و محکوم به شکست حتمی بود . تاریخ ثابت نموده است ، هر تشکیل و نهادی که بر ضد منافع و خواست های برحق مردم قرار گیرد سرانجامی جز نابودی چیز دیگری نخواهد داشت .

ازائتلاف نام نهاد شمال فقط مسعود توانست نیروهایش را در برابر حملات طالبان حفظ نماید که دلیل عمده اش هماناسردادن شعارهای است که در همسویی با خواست های ملی تاجیک ها سرداد وبدین وسیله توانست همکاری های آنرا بطرف خود جلب نماید . همکاری تاجیک ها با مسعود گذار موقتی بوده اصولا نمی تواند مدت طولانی ادامه داشته باشد . مسعود هیچگاه درصدد تامین منافع ملیت تاجیک نبوده ، فقط به اقتضای زمان و نظر به موقعیت خودش بطور نسبی روی خوشی به خواست های آنها نشان داده است .

درآخرین تحلیل ، تحریک اسلامی طالبان ، جمعیت اسلامی مسعود ، ربانی ، جنبش ملی – اسلامی دوستم ، ملک ، حزب وحدت اسلامی ، حزب اسلامی وسایر احزاب مرتجع اسلامی کشور تفاوتی ازهم نداشته همه وهمه سروته یک کرباس اند . تمامی اینها مرتجع ونوکر ارتجاع منطقه و امپریالیزم بوده وبرای تامین منافع باداران شان تلاش می نمایند ودرتقابل با ضرورت های عینی جامه وخواست های برحق وعادلانه خلق های افغانستان که همانان هویت و استقلال ملی – آزادی و دموکراسی و برابری می باشد ، قرار دارند . این خواستها با برپایی و پیشبرد مبارزه طبقاتی قاطع و پیگیر برضد مناسبات

فرتوت نیمه فیودالی – ارتجاع منطقه وامپریالیزم متحقق و دست یافتنی است . آزادی و رهایی ازیوغ ستم ملی امپریالیستی و شوونیستی را هیچیک از احزاب ارتجاعی و اسلامی نمی تواند برای ملیتهای افغانستان به ارمغان آورد . رزمیدن زیر پرچم احزاب مرتجع اسلامی تحت هرنام ونشانی که باشد با هر نیت و مقصدی که صورت گیرد پر وبال دادن به آنهاست و نمی تواند دردی از مردم را دوا نماید .

دراوضاع واحوال فعلی کشور مسئله ستم ملی شوونیستی از حساسیت های خاصی درمحافل روشنفکری کشور ودرجلب افکار عامه برخورداراست . به همین جهت تعدادی ازمحافل وافراد دانسته وندانسته ویا هم برای فریب مردم ، شعار مبارزه ملی ضد شوونیستی را گاه و بی گاه آنهم مطابق اوضاع و احوال عمومی و خود شان سر می دهند . زمانی این شعار ها چنان باب طبع و مد روز وعامه پسند شده بود که از چپ وراست شعار های دراین مورد شنیده می شد ، محافل و میتنگ ها برگزار می گردید ، اعلامیه ها و قطعنامه ها وصورت جلسات منتشر می گردید . گرمی بازار مبارزه علیه ستم ملی شوونیستی دامنگیر جنبش چپ افغانستان نیز گردیده و تعدادی از افراد منسوب ویا قبلا منسوب به این جنبش نیز بر سر شوق آمدند و خواستند متاع شانرا دراین بازار عرضه نمایند .

ادامه دارد

***

## درمورد ماهیت حزب کمونیست افغانستان

حزب سیاسی محصول مبارزه طبقاتی است . محصولی که درعین حال اساسی ترین ابزار پیشبرد این مبارزه نیز می باشد . یک طبقه اجتماعی برای مبارزه جهت کسب قدرت سیاسی و حفظ تسلط سیاسی اش بر جامعه ، باید تشکیلات و رهبری ای برای خود بوجود بیاورد که اراده و خواستش رادرخود فشرده کرده و نماینده ومدافع منافع طبقاتی اش

باشد . این چنین تشکیلات ورهبری غیر از حزب سیاسی آن طبقه چیز دیگری بوده نمی تواند . بدین ترتیب ، حزب سیاسی بسته سیاسی اساسی طبقه اجتماعی را می سازد و طبقه اجتماعی پایه اجتماعی اساسی حزب سیاسی را تشکیل می دهد . بناء تمامی احزاب سیاسی خصلت طبقاتی دارندو هیچ حزب ماوراء طبقاتی بصورت حزب تمام خلقی ویاحزب تمام ملت وجود ندارد . رویزیونیست ها و مرتجعین تحت چنین القابی با نیرنگ و فریب ماهیت طبقاتی استثمار گرانه وارتجاعی احزاب شانرا می پوشانند . رویزیونیست های خلقی و پرچمی ، حزب شانرا " حزب دموکراتیک خلق " نامیدند . اما این حزب ، حزب دموکراتیک خلق نبود بلکه حزب بورژوازی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوکش بود . درحال حاضر " طالبان " خود رانماینده کل " ملت افغانستان " جار می زنند . اما این باند نه نماینده منافع کل ملت ، بلکه نماینده منافع فیودال ها و بورژوا کمپرادوریا – عمدتا فیودال ها ویا بورژوا کمپرادورهای پشتون – است که نه درخدمت ملت بلکه در خدمت باداران امپریالیستی وارتجاعی خود قرار دارد. دسته های مرتجعی که درجنگ ارتجاعی جاری درکشور درمقابل " طالبان " قرار دارند نیزهر یکی خود را حزب یکی از ملیت های تحت ستم کشورجا می زنند . اما این صحت ندارد و اینها هرکدام نماینده فیودال های بورژوا کمپرادورهای هریک از ملیت های تحت ستم بوده ومزدور گوش بفرمان اربابان خارجی امپریالیستی وارتجاعی شان هستند .

آنچه دراساس ماهیت اساسی یک حزب سیاسی را معین می نماید ونشان می دهد که این حزب نماینده سیاسی کدام طبقه اجتماعی است . ایدئولوژی رهنما ، برنامه سیاسی واستراتیژی مبارزاتی آن حزب و به بیان فشرده ، خط ایدئولوژیک – سیاسی حزب مذکور است ونه خاستگاه طبقاتی یکایک اعضاء وحتی رهبران آن . گرچه درنهایت یک طبقه اجتماعی منطقا باید پایه اجتماعی حزب خود باشد، اما این امر در مورد این طبقه اجتماعی بعنوان یک کلیت مصداق می یابد و الزاما تمامی افراد شامل در آن طبقه را بصورت یکایک و درمجموع در بر نمی گیرد. برعلاوه تحقق این موضوع درمورد یک طبقه

**اجتماعی به عنوان یک کلیت نیز فقط موقعی بصورت عمده صورت باالفعل بخود می گیرد که طبقه مذکور به آگاهی طبقاتی و درک باالفعل منافع طبقاتی اش بصورت عمده دست یافته باشد. درغیر آن حتی اکثریت مشمولین یک طبقه اجتماعی می توانند در خدمت منافع طبقاتی سایر طبقات وحتی طبقه مقابل ، قرار بگیرند . آنچنان که دهقانان ناآگاه درخدمت منافع طبقاتی فیودال ها قرار می گیرند . در چنین صورتی این افراد نه بعنوان نماینده ومدافع منافع طبقاتی طبقه ایکه بصورت عینی به آن تعلق دارند ، بلکه بعنوان نماینده و مدافع منافع آن طبقه ایکه درفش سیاسی منافع و خواست هایش را برافراشته اند، می اندیشند و عمل می کنند.**

**حزب کمونیست افغانستان ، حزب سیاسی پیشآهنگ پرولتاریا درافغانستان است . این حزب در اساس ازآن جهت حزب سیاسی پیشآهنگ پرولتاریا در افغانستان است که اندیشه راهنما ، برنامه سیاسی و مشی مبارزاتی آن یعنی خط ایدئولوژیک سیاسی اش پرولتری است ونه اینکه یکایک اعضاء آن خواستگاه طبقاتی پرولتری دارند .**

**دراینجا جا دارد دیباچه مرامنامه حزب کمونیست را بصورت مکمل نقل نمائیم :**

**" حزب کمونیست افغانستان ، حزب سیاسی ... پیشآهنگ پرولتاریا درکشور است . مرامنامه حزب کمونیست افغانستان که بیان مرام های پرولتاریای بین المللی ومرام های پرولتاریای افغانستان بمثابه بخشی از پرولتاریای جهانی است واساس موجودیت وپایه وحدت حزب را می سازد . ایدئولوژی ، برنامه سیاسی و مشی استرتیژیک مبارزاتی آنرا، که عبارت اند از : مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ، انقلاب دموکراتیک نوین وجنگ خلق دربر می گیرد .**

**ایدئولوژی راهنمای اندیشه وعمل حزب کمونیست افغانستان مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است که ایدئولوژی وعلم انقلاب پرولتاریای جهانی ویگانه ایدئولوژی انقلابی ، علمی وآزادیبخش در جهان می باشد . مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم اساس**

**ایدئولوژیک برنامه سیاسی و مشی استراتیژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان را می سازد .**

**برنامه سیاسی حزب کمونیست افغانستان در مرحله فعلی انقلاب کشور عبارت است از به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین واستقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق. تحقق اهداف سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان شرط ضروری گذار به انقلاب سوسیالیستی درکشور وحرکت به طرف کمونیزم است .**

**مشی استراتیژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی برپایی وپیشبرد جنگ خلق است که جنگی طولانی متکی بر توده های وسیع ، عمدتا دهقانان ، تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب پیشآهنگ آن می باشد . تازمانیکه جنگ خلق بر پا نگردیده ، مجموع مبارزات حزب کمونیست در خدمت تدارک برای آغاز آن قرار دارد و پس ازآنکه عملا آغاز گردید تمامی اشکال مبارزاتی و توان رزمی حزب در خدمت پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز آن خواهد بود . این اصول مرامی " پرولتاریای بین المللی و ... پرولتاریای افغانستان بمثابه بخشی از پرولتاریای جهانی " اساس موجودیت و پایه وحدت حزب را می سازند. حزب کمونیست افغانستان بر مبنای این اصول ساخته شده وبراساس پذیرش این اصوف در نظر وعمل است که ماهیت پرولتری می یابد . حزب باید حامل و عامل این اصول باشد، یعنی این اصول را با خود حمل نماید وبه این اصول عمل نماید. درغیر آن ماهیت پرولتری آن زیر سوال می رود و درصورت سلطه خط ضد پرولتری برآن کلا قلب ماهیت یافته وحتی علیرغم حفظ ظاهری نام ونشان به یک حزب ضد پرولتری و رویزیونیستی مبدل می گردد .**

**اینکه حزب کمونیست باید حامل وعامل اصول مرامی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی باشد، یک موضوع صرفا قابل ادعا نیست بلکه مهم ترازآن یک موضوعی عملی و قابل تطبیق است . منظور ازین گفته این نیست که ادعا واعلام آشکار تعلق به این اصول از اهمیتی برخوردار نمی باشد . یکی از انحرافات رایج درجنبش کمونیستی**

**افغانستان این بوده و هست که به موضوع اعلام علنی و آشکار تعلق به اصول مرامی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی راهنمای عمل است و عمل ما باید مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی باشد و اعلام آشکار کمونیست بودن و قبول کمونیزم اصلا اهمیتی ندارد . حتی تا آنجا پیش می رود که ادعا واعلام تعلق به کمونیزم را نوعی علنی گری فوق العاده مضربحال جنبش انقلابی کشور ارزیابی می کند . این انحراف با روگردانی ازاعلام آشکار هویت کمونیستی، " برآمد دموکراتیک " را تجویز مینماید ودرگذشته حتی " برآمد اسلامی " را مطرح می کرد . چنین تجویزاتی حتی در بهترین حالت خود که همان تجویز " برآمد دموکراتیک" باشد ، ثمره انحلال طلبی ایدئولوژیک ، سیاسی بوده ودرعین حال به پیشبرد این انحلال طلبی خدمت می نماید . این انحراف درواقع انصراف از کمونیزم وموضع گیری پرولتری بوده وبر خلاف ادعا حاملین وعاملین آن به کدام عمل مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی نیز منجر نمی گردد .**

**موضوع اعلام آشکار هویت کمونیستی توسط حزب کمونیست افغانستان یک تفنن روشنفکرانه نیست بلکه متنی بر یک ضرورت جدی مبارزاتی است . حزب کمونیست افغانستان دایما بیان کرده است که درفش مبارزاتی کمونیستی ، درفش برای پنهان کردن و زیربغل زدن نیست ، بلکه درفشی است که برای برافراشتن درمیدان مبارزات انقلابی ودعوت از انقلابیون کمونیست جهت پیوستن به آن ودعوت از توده های انقلابی برای رزمیدن تحت رهبری آن . حزب درهمان اوان تاسیس خود وتصویب مرامنامه اش ، با صراحت درمقدمه مرامنامه اش اعلام نمود که :**

**" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درفش مستقل پرولتاریای جهانی درسنگرمبارزات طبقاتی و ملی کشور درخون خفته ما ویگانه درفش تا به آخر انقلابی در افغانستان است . کمونیست های انقلابی در کشور فقط وفقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که میتوانند وظایف ومسئولیت های شانرا درقبال انقلاب جهانی وانقلاب افغانستان به نحواصولی و شایسته ای ادا نمایند . "**

دراینجا موضوع برسرنام ونشان ظاهری و خشک وخالی نیست ، بلکه موضوع بر سر برافراشتن و برنیفراشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتری است .بر افراشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتری در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی افغانستان یک ضرورت اساسی مبارزاتی است زیرا که این وفقط این درفش استکه تا به آخرانقلابی است وقادر است مبارزات انقلابی توده ها را تا نهایی ترین فرجام آن رهبری نماید . تامین این ضرورت بدون اعلام آشکار هویت کمونیستی ،در قالب حزب کمونیست افغانستان ، ناممکن است . درواقع مسئله مخفی کاری با اعلام آشکار هویت کمونیستی و اعلام آشکار موجودیت حزب ربطی ندارد ، بلکه یک موضوع تشکیلاتی است . آنهم نه ازین جهت که کلا موجودیت تشکیلاتی حزب از انتظار مخفی بماند ، بلکه ازین جهت که تعلق تشکیلاتی اعضاء حزب مخفی باقی بماند . ضرورت مخفی باقی ماندن تعلق تشکیلاتی اعضاء حزب یک موضوع امنیتی است ودرآن حد وحدودی که ضرورت های امینتی ایجاب می نماید، الزامی واجتناب ناپذیر است . اما این ضرورت را نباید تا حد مخفی باقی ماندن تعلق تشکیلاتی اعضاء حزب ازتوده ها بمثابه یک اصل ، بصورت منفی ارتقاء داد . یعنی میان عوامل دشمن و توده ها درعمل علامت تساوی رسم کرد. مقدم برآن ، این ضرورت را نباید تا حد مخفی نگه داشتن موجودیت حزب ، بصورت منفی ارتقاء داد و تحت نام مخفی کاری ،درفش مبارزاتی پرولتری را عملا به زمین انداخت وتحت درفش های طبقاتی دیگری خزید .

یقینا صرف اعلام موجودیت کمونیستی به هیچ جایی نمی تواندمنجر گردد . همانطوری که گفتیم حامل وعامل اصولی مرامی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی بودن صرفا یک موضوع قابل ادعا نیست بلکه مهم ترازآن یک موضوع عملی و قابل تطبیق است و همین موضوع جهت عمده آن را می سازد . اصول مرامی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی راهنمای عمل است و درعمل مبارزاتی انقلابی تبلور می یابد . اگر اصول مرامی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی راهنمای عمل قرار نگیرد ودرعملکردهای

مبارزاتی انقلابی متبلور نگردد ، اعلام آشکار موجودیت و هویت کمونیستی واقعا به یک تفنن روشنفکرانه مبدل می گردد . دراین نقش روشنفکرانه ادعاهای کمونیستی و برآمد کمونیستی صرفا به کلان گویی ها و پرگویی های " روشنفکرانه " در حلقات " روشنفکری " مبدل می گردد . ودربهترین حالت صورت قلم فرسایی های فضل فروشانه درنشریه های درونی ونیمه درونی را بخود می گیرد . اما موقعیکه پای عمل مبارزاتی درمیان توده ها ودرسطح جامعه به میان می آید، اصول مرامی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی و هویت کمونیستی کنار گذاشته می شود ،این اصول هویت چپروانه و غیرقابل تطبیق اعلام می گردد و رنگ " سرخ " کلان گویی با قلم فرسایی های " روشنفکرانه " به " رنگ خاکستری" درمی آید . در بدترین نوع این تفنن روشنفکرانه اعلام موجودیت کمونیستی و هویت کمونیستی صرفا درحد ادعاهای لفظی شفایی درونی باقی میماندو حتی نمی تواند رنگ تحریر وصورت نوشته خوان درونی را به خود بگیرد . حزب کمونیست افغانستان ازاین تفنن " روشنفکرانه " به دور است وباید به دورباشد . موجودیت و هویت کمونیستی حزب نمی تواند – ونباید – در میان حلقات " روشنفکرانه " ودرون صفحات نشریه های درونی و نیمه درونی و لچک وزولانه شود ،بلکه باید در سطح کل جامعه ودرمیان توده ها به جولان در آید و بی محابا پرو پال بگشاید و با تمامی قوت و توان برای تطبیق عملی اصول مرامی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی مندرج درمرامنامه حزب در جریان عمل مبارزاتی تلاش به عمل آید . درغیر آن هیچ اصولیت انقلابی ای بر تاسیس و اعلام موجودیت حزب کمونیست مرتبت نیست و وجود وعدم وجود حزب از لحاظ سیر ونتایج مبارزات سیاسی درسطح جامعه، با هم برابرخواهد بود . بعبارت دیگر چنانچه تفنن روشنفکرانه با هویت کمونیستی و موجودیت حزب کمونیست به جهت مسلط در حزب مبدل گردد ، حزب نقش مبارازتی انقلابی پرولتری خود را از دست می دهد و درفرجام فقط می تواند به طرف انحلال کامل گامزن باشد .

**دلیل آن روشن است. وقتی حزب عمدتا به لانه و کاشانه تفننات روشنفکرانه مبدل گردد، موجودیت و پویت کمونیستی حزب صرفا شکل نمایشی را بخود می گیرد . شکلی که دیر یازود موجودیت ظاهری صرف آن نیز درسطح وسیعی مورد سوال قرار خواهد گرفت و کنار گذاشتن علنی آن مطرح خواهد شد .**

**ادامه دارد**

********

## پیشرفت هاي جنگ خلق درنیپال و پرو

**نیپال :**

**جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست ) وارد پنجمین سالش گردیده است . جنگی که جهت سرنگونی حکومت ارتجاعی و برقراری دولت انقلابی ادامه دارد . این جنگ انقلابی با وجود مشکلات از خلال پیچ وخم ها هرروز پر بارتر می گردد . دومیلیون انسان در منطقه تحت کنترل حزب کمونیست ، دولت نوین خلق را ایجاد کرده و زندگی زیر چتر مناسبات انقلابی راتمرین می نماید .**

**پولیس نیروی اصلی برای سرکوب خلق بوده است : آنها خانه ها را ویران ، اموال مردم را تاراج می نمایند. افرادمشکوک که به نظرپولیس با انقلابیون رابطه یا همکاری داشته باشند . توسط پولیس دستگیر می گردند ودراکثرموارد کشته می شوند . اخیرا دولت کانگرس نپال جهت مقابله با چریک ها تصمیم دارد ارتش هایی را بسیج نماید. این گونه عمل نشان می دهد که پیشرفت های جنگ خلق تهدید بزرگی برای طبقه حاکمه این کشوربوجود آورده وارتجاعیون را بیمناک ساخته است .**

**بتاریخ 25 سپتمبر ارتش خلق حمله بزرگی را بالای مرکز فرماندهی ناحیه دولپا درشهردونایی در منطقه غربی سازمان داد. منطقه ایکه جنگ خلق درآن پیشرفت های چشم گیری داشته است . گرچه حملات دیگری نیز دراین منطقه توسط ارتش خلق سازمان داده شده وموردا‌جرا قرارگرفته است ، ولی این اولین بار است که ارتش خلق مرکز فرماندهی منطقه را مورد حمله قرارمی دهد .**

**مطابق هب خبرجراید نپالی که عمدتا هواداران دولت هستند، دراین حملات 14 نفر پولیس کشته و حدود 40 نفرزخمی گردیده اند علاوتا 11 نفر افراد پولیس به اسارت درآمده اند. رئیس پولیس منطقه وبعضی ازافرادبلند پایه پولیس نیزشامل کشته شدگان می باشند .17 نفرزندانی بعد از تخریب زندان منطقه توسط ارتش خلق بااستفاده ازبمب های ساخت خودچریکها رها گردیده است.**

**بانک منطقه نیزتحت کنترل چریکها درآمده و60 میلیون روپیه نپالی ازاین بانک مصادره گردیده است .**

**چریکها قبل از شروع جنگ برای مردم منطقه خبرداده بودندکه درجریان جنگ باید درخانه های شان بمانند . مردم نه تنها ازاین دستور اطاعت نکرده اند بلکه با چریکها همکاری نیز داشته اند. این جنگ مدت 5 ساعت ادامه داشته است .**

**حکومت قبلا اخطار کرده بود که مرکز پولیس منطقه مورد تهدید حمله چریکهای مائوئیست است و مورد حمله قرار خواهد گرفت . هشت ساعت قبل از شروع عملیات 50 نفر از کماندوهای تعلیم دیده شده جهت مقابله با چریکها اعزام شدند .**

**وزارت داخله خبر داده بود که تعداد اندکی مائوئیست ها دراین عملیات سهم داشته اند. ولی مطابق به خبر پولیس تعداد 1000 نفر از چریکهای مائوئیست دراین عملیات سهم داشته اند و تعداد افراد پولیس 200 نفر بوده اند .**

**دریک عملیات دیگر 300 نفر از چریکهای مسلح ویونیفرم پوش قبل ازنصف شب مرکز پولیس را محاصره کردند که بعد از 4 ساعت زد وخورد 8 نفر پولیس کشته شدند. بقیه**

افراد پولیس خودرا تسلیم چریکهای ارتش خلق نمودند. پولیس خبرداد که چریکها بعد از تاراج مرکز پولیس آنرا توسط انفجار بمب های دست ساخته شان تخریب نموده اند و تمام اسناد و مدارک را با خود برده اند.

چهارروز بعد از عملیات منطقه " دونایی " وزیر داخله نپال " گووپنداراج جوشی " بعد ازانتقاددرمورد عدم مداخله ارتش درعملیات استعفا داد . مطابق به خبر " کتمندوپوست" قبل ازعملیات در منطقه پولیس وارتش به توافق رسیده بودند که باید تمام راه های منطقه توسط ارتش مسدود وتحت کنترل قرار بگیرد وتمام افراد مشکوک باید دستگیر گردند. ولی جوشی می گوید که وقتی چریکها منطقه را مورد حمله قراردادند مرکزارتش منطقه هیچ عکس العملی ازخودنشان نداد درحالیکه صدای فیر وانفجار برای مدت 5 ساعت در اطراف این منطقه بگوش می رسیده است .

جوشی ارتش شابی را موردانتقاد قرار داد که درفرستادن اسلحه برای پولیس منطقه از خود کوتاهی نشان داده است. بگفته وی اگرارتش درمورد فرستادن اسلحه برای پولیس کوتاهی نمی کرد احتمال وقوع چنین عملیاتی خیلی ضعیف بود . وی می گوید که ارتش جهت فرستادن اسلحه برای پولیس 170 میلیون روپیه گرفته است.

یک روز بعداز استعفاء جوشی وزیر داخله جدید" پیودل" اعلان نمود که جهت فرستادن ارتش و بسیج آنها درعملیات علیه مائوئیست ها بحث های جدی ای جریان دارد . وی علاوه نمود که حل مشکل فقط می تواند با بسیج ارتش ممکن باشد .

اول اکتبر بعد از یک جلسه وبحث طولانی بین احزاب سیاسی شامل در حکومت نپال دراین مورد ( فرستادن ارتش درجنگ علیه ارتش خلق ) توافق به عمل نیامد ،ولی چند روز بعد وزارت دفاع حکومت با پخش یک اطلاعیه هوشدارداد که بدون بسیج ارتش در مقابله با مائوئیست ها ختم جنگ ناممکن می باشد . صدراعظم دولت نپال بعد ازانتشار این اطلاعیه گفت که بدون شک ارتش درمقابله با مائوئیست ها بسیج خواهدشد.

**مطابق به قانون اساسی حکومت نپال " شورای دفاع ملی " می تواند مطابق به هدایات شاه که قوماندان عالی ارتش شابی می باشد، دستور بسیج ارتش را بدهد .**
**انقلابیون نپالی می دانند که به دلیل پیشرفت های جنگ خلق دیر یا زود ارتش در قضیه مداخله خواهد کرد ودولت شابی ارتش راجهت مقابله باچریکها بسیج خواهد نمود . حزب کمونیست نپال تدابیر جدیدی جهت مقابله با ارتش را گرفته است . جنگ خلق در نپال باوجود تمام مشکلات وسختی هایش پنج سال تجربه را برای انقلابیون بجا گذاشته است . انقلابیون اکنون می دانند که چگونه با مشکلات تازه به مقابله برخیزند . یقینا ارتش با جنایات بیشتری در جنگ داخل خواهد شد وبرای سرکوب توده ها ازهیچ نوع جنایت دریغ نخواهند کرد.**
**جنگ خلق در نپال امیدی است برای خلق های ستم دیده در سراسر جهان جنگی که اکنون با چلنج های جدیدی روبرو است . توده ها ونیروهای انقلابی درسراسر جهان باید با تمام قوا از این سنگر خلق بدفاع برخیزند ودردفاع ازآن عمل حکومت کانگرس نپال رابابد محکوم نمایند.**
**حکومت ورژیم ارتجاعی پرو پیوسته درتلاش بوده اند تا جنگ خلق پرو را که توسط حزب کمونیست آن کشور رهبری می شود کم اهمیت جلوه داده و پیش رفت های این جنگ را منکر گردند. با وجودیکه دستگیری رهبران حزب ( صدر گونزالو فلیسیانو... ) برای این حزب مشکلات زیادی بوجود آورده است، ولی این حزب علیرغم تحمل این صدمات فرزندان نوین خلق را درصحنه نبرد سوق داده است .**
**گزارشات ذیل توسط جراید پرو که عمدتا هواداردولت می باشند به نشر رسیده است :**
**1 – بتاریخ 7 اکتبر نیروهای حزب کمونیست یک برج برق دولتی راتخریب نموده ودرفش سرخ را درپای این برج به اهتزار درآوردند.**

**2 – بتاریخ 2 اکتبر تعدادی از نیروهای حزب کمونیست که توسط یک زن جوان رهبری می شد تظاهراتی را در منطقه " دتینگورتریا" سازمان داده و سرک عمومی که مناطق مختلف را به این منطقه وصل می نماید مسدود نمودند.**

**3 بتاریخ 28 جون تعداد 50 نفر ازچریک های مائوئیست یک پایگاه نظامی دولتی را در منطقه " مارتین دی پانگوا " از مربوطات ولایت " ساتیپو" مورد حمله قرار دادند . دراین عملیات ازنیروهای دولتی 2 نفر کشته و یک نفر زخمی گردیدند .**

**4- بتاریخ 5 جولای چریکها توسط کشتی به منطقه بحری " ساتیپو " حمله کرده و تقریبا دوتن ادویه ودیگر مواد ضرورت راازیک کشتی دولتی به غنیمت گرفتند .**

**5 - رئیس سابقه پولی مخفی " جانکارو" می گوید که تظاهرات ماه جولای که علیه انتخابات ریاست جمهوری در پرو بوقوع پیوسته بود توسط حزب کمونیست مائوئیست که همیشه درمخالفت علیه دولت پروفعال می باشد ،رهبری گردیده بود .**

**6 – یکی ازجراید مخالف جنگ خلق در پرو " لاریپلیکا" دریک گزارش می نویسد که حزب کمونیست پرو در منطقه ساتیپو یک بسیج دهقانی سازمان داده است که ارتش درمقابله باآن ناکام بوده است . دراین بسیج تعداد زیادی از دهقانان منطقه یک مزرعه اشتراکی بوجود آورده اند که آنرا بصورت مشترک کشت و اداره می نمایند . قوای دولتی طی حملاتی سی تن ازاین دهقانان را دستگیر کرده وبه منطقه دیگری انتقال داده است . این دهقانان به شدت تحت فشار قرار دارند. آنچنان که اجازه تماس با نمایندگان جراید وحتی صلیب سرخ را ندارند.**

**7 – بتاریخ 14 اپریل چریک های مائویست یک هلیکوپتر را مورد حمله قراردادند . دراین حمله پنج افسر قوای دولیت کشته شده و معاون رئیس پولیس مخفی دولت زخمی گردیده است. درین عملیات 200 نفر چریک شرکت داشته اند .**

**منتشر شده در شماره بیست و ششم شعله جاوید ــ دور دوم**

***

# علیه تجاوز امپریالیزم آمریکا به پا خیزیم !

# مرگ بر

# امپریالیست هاي متجاوز

دهشت افگنی عظیمی براه افتاده است ماشین جنگی امپریالیزم آمریکا، بمثابه مجهزترین و مخرب ترین ماشین جنگی درجهان با پهلو بندی های مستقیم قوت های مسلح امپریالیزم انگلیس ، همکاری های نظامی نزدیک قدرت های امپریالیستی دیگری چون کانادا،استرالیا، جرمنی، فرانسه وغیره وخوش خدمتی های خیلی گسترده ای ازقدرت های ارتجاعی رنگارنگ وابسته به امپریالیست هادرافغانستان ، منطقه وجهان ، به تعرض وتجاوزپرداخته ومخروبه نشینان را به آتش می کشد. بهانه ومحمل این جنون جنگی پردامنه ، سرکوبی یا دست گیری مشتی از" تروریست ها " و " دهشت افگنان " پرورده شده و ساخته وپرداخته شده توسط خود امپریالیست های آمریکایی و شرکاء " ، اعلام گردیده است. اما درواقع این زورگویی ددمنشانه وقلدری سبعانه ، اهداف وسیعی را درافغانستان ، منطقه وجهان دنبال می نماید که نه تنها تعویض نوکر درافغانستان وتحکیم حضور امپریالیست های آمریکایی درمنطقه ، بلکه زورنشان دادن به مردمان جهان ، تلاش برای حفظ سلطه جهانی و جلوگیری از گسترش مبارزات توده ای در کشورهای امپریالیستی از طریق صدور ناآرامی های سیاسی به کشور های تحت سلطه و ... رانیزدربر می گیرد . بدین سان کشوری که میلیون ها نفراز ساکنین آن در معرض گرسنگی ومرگ ومیر ناشی ازجنگ های خانمان برانداز داخلی و قحطی و خشکسالی قرار دارند و میلیون ها تن دیگر ازاهالی آن در اطراف واکناف جهان آواره اند ، یکی بار دیگر مورد پامالی قرار می گیرد تا قصر اقتدار مبتنی بر استثمار وستم ونیرنگ " امپراطوران " جهان پا برجا و پررونق باقی بماند .

**اما کورخوانده اند . آتشی که توسط امپریالیست های آمریکایی و شرکاء و نوکران شان برافروخته شده ، عاقبت بدامان خود آنها خواهد افتاد، همانطوری که آتش برافروخته شده طالبی و لادنی سرانجام بدامن خود شان افتاد . مظلومیت خلق های افغانستان و لگد مال شدن آنها توسط امپریالیست ها ونوکران " فرمان بردار" و نا " فرمان " شان آنچنین خشن و پردامنه است که توده های خلق های سراسر جهان را به سرعت وشدت تکان خواهد داد و درپی آن امواج قدرتمندی از مبارزات توده ها ی جهان علیه تجاوز گری ها وزورگویی های امپریالیستی سربلند خواهد کرد. طلایه های این خیزش از هم اکنون خود را نشان داده است .**

**مائوئیست های افغانستان درموقعیت فوق العاده اساسی قرار گرفته اند. آنها مسئولیت دارند مظلومیت تکان دهنده خلق های افغانستان را بزبان کوبنده و گویای مقاومت مردمی علیه تجاوز امپریالیستی ترجمه نمایند . جاهلیت و ارتجاعیت تئوکراسی طالبی ولادنی نه تنها زمینه ساز تجاوز امپریالیستی به افغانستان گردید، بلکه با تفسیر های ارتجاعی و ضد مردمی از مقاومت علیه تجاوز امپریالیستی ، باعث شکست مقاومت توده های مردم علیه امپریالیست های متجاوز نیز خواهد گردید . جنایات بزرگی که آنها در حق توده ها روا داشته و می دارند ، روحیه مقاومت وایستادگی علیه تجاوز امپریالیستی را در نزد بخش بزرگی از توده ها به سستی کشانده است ودرصورت دوام بنحو عمیق تری به سستی خواهد کشاند . تفسیر های ارتجاعی جاهلانه آنها ازجنگ ضد تجاوز امپریالیستی بصورت جنگ اسلام علیه عیسویت ، باعث تقویت و گسترش پایه های اجتماعی جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی در داخل کشورهای امپریالیستی و بطور مشخص امریکا خواهد بود و برای مبارزات توده ای ضد جنگ درین کشورها محدودیت آفرینی خواهد کرد. ما وظیفه داریم راه مقاومت مردمی را نظرا و عملا به پیشگاه توده ها ارائه نمائیم و با تمام قوت وتوان آنها را دراین راه بسیج کنیم . ما باید با تمام قوا برای ارتقاء و گسترش روحیه مقاومت وایستادگی علیه تجاوز امپریالیستی درمیان توده های**

افغانستانی بکوشیم و سهم مانرا درشگوفایی روز افزون جنبش جهانی ضد جنگ تجاوز کارانه امپریالیستی بنحو شایسته ای اداء نمائیم درغیر آن بدبختی کشور ومردمان کشورادامه خواهد یافت و صفحه دیگری از تاریخ افغانستان به نفع امپریالیست ها ومزدوران شان نوشته خواهد شد .

***

## شاه شجاع سوم یا ببرك دوم

ارتش مهاجم استعماری انگلیس در هفتم آگست 1839 ، کابل را تصرف نمود . بهانه این لشکر کشی اشغالگرانه استعماری اعاده سلطنت شاه شجاع بود. اما نه تنها لشکر کشی استعماری انگلیس ها شکست خورد بلکه شاه شجاع نیز به سزای اعمالش رسید و توسط مبارزین ضد انگلیسی کشته شد ازآن ببعد ، شاه شجاع سمبول هر حاکمیتی دانسته می شود که توسط لشکر کشی تجاوزکارانه قدرت های استعماری و امپریالیستی به قدرت برسد . به همین جهت مادامیکه ببرک پرچمی ، سوار بر میله های تانک های روسی در ششم دسامبر 1979 وارد افغانستان شد ، به شاه شجاع دوم معروف گردید .

ازقرار معلوم بازهم شاه شجاع یا ببرک دیگری برای ورود به " ارگ شاهی " یا " خانه ضد خلق" آمادگی می گیرد . اما این شاه شجاع سوم صرفا توسط قوای مهاجم یک قدرت استعماری یا امپریالیستی به قدرت بازگردانده نمی شود ، بلکه قدرت های امپریالیستی متعددی دراین یلغار زور گویانه شامل اند. رهبری هجوم تجاوز کارانه را امپریالیست های آمریکائی برعهده دارند. امپریالیست های انگلیسی درآن مستقیما شرکت دارند. امپریالیست های روسی کمک های اطلاعاتی و دیپلماتیک فراهم می نمایند و سایر قدرت های امپریالیستی نیز به تائید ازآن به نحوی از انحاء پا پیش گذاشته اند . این فرقی است که میان شاه شجاع سوم و شاه شجاع اول وجود دارد . علاوه ازاین ببرک دست نشانده سوسیال امپریالیست های شوروی بود درمورد مخالفت اردوگاه

امپریالیستی رقیب شوروی به رهبری امپریالیست های آمریکائی قرار داشت اما ببرک دوم مهره سازش وتبانی میان امپریالیست های آمریکائی و امپریالیست های روسی محسوب می گردد . این فرقی است که میان ببرک اول وببرک دوم وجود دارد .

فرق دیگری که وجود دارد این است که شاه شجاع یکجا با قوای استعماری مهاجم انگلیسی به افغانستان وارد شد و ببرک نیز یکجا با قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی . اما شاه شجاع سوم با ببرک دوم یکجا با قوای متجاوز امپریالیست های آمریکائی و شرکاء به افغانستان وارد نگردیده است . ظاهرا " عزت " این عالی جناب بسیار " زیاد " است . وی فقط پس ازآنکه راکت زنی ها، بمباران های هوایی و سوقیات قوای زمنی امپریالیست های آمریکائی وشرکاء تا حد معینی به نتیجه رسید وموانع از سرراه " ایشان " برای ورود به قصر دلگشا رفع گردید ، قدم رنجه خواهند کرد وتمامی افغانستانی های را احسان مند و منت گزار خواهند فرمود.

شاه شجاع سوم یا ببرک دوم که باید شاه شجاع آمریکائی و ببرک آمریکائی نامیده شود ، دم و دستگاه واداره نظامی ساخته و پرداخته ای از قبل ندراد وبه قول معروف دستانش تهی واطرافش خالی است . ازین جهت همانند شاه شجاع وببرک ، کاملا به قوای مهاجم امپریالیستی اتکاء دارد وبه وجود و حضورآن وابسته است این قوا نه تنها باید موانع ورود " حضرت اعلی " به " قصر امارت " و جلوس بر سریر قدرت را بر طرف نماید، بلکه باید از درون قوت های ملایی وخانی وجنگ سالاری موجوددرافغانستان ، که نقدا متعلق به وی و تحت فرمانش نیستند ، یک قوت مشترک قابل اتکاء برای وی را نیزبه وجود آورد. اما این قدرت ها هرکدام پایه وتجارب و رهبران خود را دارد. آنها در طول بیست وچند سال گذشته " گرم – و – سرد " جنگ های متعدد و متوالی را چشیده اند . این " تجارب " آنها را به جگرخورهای اژدها نفسی مبدل کرده است که معده نرم وملایم " رومی " شده به زحمت توان حل وهضم آنها را خواهد داشت . مقدم برآن " دهان بی دندان " و" گلوی ناتوان " به مشکل قادر به جویدن و بلعیدن این سخت جان ها خواهد بود .

شاه شجاع وببرک کارمل تنها به قوای نظامی انگلیسی و روسی احتیاج نداشتند ، بلکه به مستمری پولی استعماری وسوسیال امپریالیستی انگلیسی و " شوروی " نیز قویا محتاج بودند . شاه شجاع سوم با ببرک دوم نیز علاوه از احتیاج به قوت های تجاوز گر واشغالگر امپریالیست های آمریکائی و شرکاء به حمایت های پولی آنها هم به شدت احتیاج خواهد داشت . دلیل آن روشن است . حاکمیت شاه شجاع سوم یا ببرک دوم بنا به سرشت ذاتی خود نمی خواهد ونه می تواندبرای بازسازی اقتصادی افغانستان به نیرو و توان توده های افغانستان تکیه نموده و آنرا بسیج نماید . بناء " مجبور " است دست نگر " عنایات " و " بخشش های " امپریالیست ها باشد . کشوری که در طول یکربع قرن چهار بار یکی پشت سرهم ویران گردیده است ، برای بازسازی اقتصادی بدون اتکاء به قوت عظیم توده های مردم ، به " عنایات " و " بخشش های " هنگفتی از سوی امپریالیست ها نیاز دارد . چنانچه این خانه ویران ترازویرانه بدینسان " سرازنو" ساخته هم شود ، فقط به یک صورت می توان درآن حیات بسر برد . خانه به صاحبان پول فروخته شود ویا لااقل به گروگان گذاشته شود و صاحبان اصلی آن در آن به کرایه بنشینند !!

گفتیم چهار بارویرانی یکی پشت سرهم . آنهم درکشوری که ازقبل هم ویرانه ای بیش نبود . این کشورباری توسط قوای مهاجم و اشغالگر سوسیال امپریالیستی و پوشالی های بومی آنها ویران گردید پس ازآن " جهادی های قهرمان " به این کارادامه دادند . " طالبان کرام " کارجهادی ها را " پیگیری" کردند. اینک نوبت به تجاوزگران آمریکائی و شرکاء رسیده است تا کلوخ های این ویرانه باربار ویران شده را درهم بکوبد .

ثلث نفوس کشور در اطراف واکناف جهان آواره اند . نصف نفوس ساکن درداخل کشور به آنچنان آوارگی و فاقه کشی یی گرفتار اند که به نان بخور ونمیر شباروزی محتاج اند هفت میلیون نفر افغانستانی ساکن در کشور در معرض مرگ ناشی از گرسنگی قرار دارند وهم اکنون درهر شبانه روزی تعدادی از گرسنگی می میرند . جنگ خانمانسوز میان داره های " اسلامی " جریان دارد . لادنی های عربی و " عجمی" درهرسو و به هرسو به قلدری

مصروف اند خشک سالی آنچنان بیداد می کند که نه آسمان به حال این مردم واین کشور می گرید و به چشمه سارها به بدحالی شان می خندد . مرده های شان همچون مرده های مورچگان درراه ها وبیراهه ها چهار گوشه جهان پراکنده اند ازآب های استرالیا گرفته تا جنگل های اروپا و تا " تل سیاه " ایران و تابرف کوچ های کوه های ترکیه فقط مصیبت کروزها و بمب های خوشه ای آمریکائی وانگلیسی کم بود که این " بلای آسمانی " نیز " نازل " شد تا کشتار بیشتر، گرسنگی بیشتر ، آوارگی بیشتر و ویرانی بیشتر به " ارمغان " آورد .

می گویند شترها پنبه دانه و پیرگاو ها کنجاره خواب می بینند . شتریا پیره گاو مذکور موصوف نیز از مدتها به این سو، پنبه دانه وکنجاره " ارگ " درخواب می دید . هنوز دوسه سالی ازقشون کشی رومی ها به افغانستان نگذشته بود که گفتند و آوازه کردند که ضرور است خواب های پنبه دانه ای وکنجاره ای " ذات همایونی " شرمنده تعبیر گردد . اما سالهای سال اوضاع واحوال عالم وجهان سوی افغانستان و خود افغانستان قسمی بود که " تعبیرگران " گوناگون برسر تعبیر واحدی از خواب های او باهم اتفاق نمی کردند . " شری " که برخواست به " خیر " وی تمام شد . " تعبیر گران آمریکائی ، تصمیم " قاطع " گرفتند که تعبیر واحدی از خواب های " المتوکل علی الهی " بعمل آوردند . " تعبیر گران " بزرگ و کوچک دیگر هم مجبور شدند پشت سر" تعبیرگرکبیر" ایستاده شوند . این چنین است که پسر " شاه غازی و شهید " فرصت یافته است که بار دیگر رو بسوی " ارگ شاهی " بنماز بایستد وبرای ادای " حج اکبر " ادعا " سلطنت " با " سرتراشیده " و " احرام " به گردن آویخته ، منتظر وقت مناسب باشد . این وقت هرچه زودتر فرابرسد ، برای این شترموی ریخته و گاو پیر بی دندان بهتراست . وی وقت کمی دراختیار دارد . چنانچه تعبیر عملی خواب هایش به درازا بکشد، ممکن است ازحول هوس های دست نیافته ، به لرزه دل گرفتار آید وبه " خواب ابدی " فرو رود ، خوابی که دیگر " تعبیری " نخواهد داشت . این شیخ پیر سال ها است که " شیخ فانی " است و به

حساب " ابجد" عمرش از " ی " گذشته است ، آنهم نه پنج سال یا ده سال بلکه خیلی بیشتر ازآن .

شاه شجاع سوم با امیر دوست محمد خان هم دوره خود ( رئیس " دولت اسلامی " افغانستان ) یک مشکل بزرگ دارد.

امیردوست محمد خان ازآغوش تزاران روسی فرارکرد وبر روی شانه های مبارزین ضد انگلیسی ازسمت شمال کشور تا نزدیکی های کابل خود را رساند . و شبانه یکه و تنها بسوی انگلیسی ها فرارنمود وبه آنها تسلیم شد . پس ازآن تحت الحفظ به هندوستان انتقال یافت . او از همان جا به پسرش" وزیر محمد اکبرخان " با اسم رمز" قطی نسوار"خود پیغام فرستاد که ازجنگ علیه انگلیس هادست بردارد. درازای این خدمت بعد از کشته شدن شاه شجاع به امارت رسید .

اما امیردوست محمد خان موجود درعین حالی که پشت سر" ملا امام " قصر سفید" اقتدا" کرده است ، " وظیفه خور" خوان " قصر کرملین " نیز با قیمانده است . وی با وجودیکه " وزیرمحمد اکبرخان " ( بز پنجشیر یا روباه پنجشیر) خود را ازدست داده است و درسوگ " جوان مرگی " وی ، باسرژولیده و گریبان چاک ، نالان است ، اما نه گرفتار گردیده و نه تحت الحفظ به "هندوستان "انتقال یافته است ، بلکه سپاه و لشکر موجودی دردست دارد و قلمروی نیز دراختیار وپشت گرمی روسها و هندوستانی ها و ایضاء جمهوری اسلامی چی ها رانیز درپشت سراز "بخت بد" شاه شجاع سوم ، امیردوست محمد خان موجود هنوز در درباررویکتوریائی کنونی ( "سازمان ملل متحد" ) نمایندگی و سفارت دارد وبه رسمیت شناخته می شود. ازامکان بعید نیست که دم و دستگاه امیردوست محمد خان حی وحاضر قویتر و گسترده تر گردد وبنابه " حرص ذاتی " و پشت گرمی های اربابان خارجی ، فیلش یاد هندوستان نماید و بخواهد " سکه بنام خود ضرب زند " یقینا این " هوس ها " به " مراد " نخواهد رسید ، اما تا

وقتی گردوغبارها بخوابد " شیخ فانی "به گمان اغلب فانی خواهد شد و شاه شجاع سوم ناشاده خواهد مرد .

ببرک دوم با حفیظ الله امین رانده شده از سوی اربابش ( امیرالمومنین طالبان ) نیز یک مشکل بزرگ دارد .

روس ها دراولین ساعات لشکر کشی و تهاجم شان ، حفیظ الله امین را بقتل رساندند ووی مقاومت کوچکی نیز درمقابل اربابان خود بعمل آورده نتوانست بهمین جهت موقعی که ببرک کارمل به کابل وارد شد، بیم از حفیظ الله امین و" ضابط های ماشینی " اش درمیان نبود .

اما اربابان آمریکائی قادر نشدند بصورت فوری کار حفیظ الله امین آمریکائی را یکسره نمایند وی علیه اربابان آمریکائی اش اعلام " جهاد " داده است و درمقابل وی مقاومت می نماید . ازین جهت ترس از حفیظ الله امین زنده وبرحال نیز موجود است ومعلوم نیست که کی و چگونه سرش زیر بالش خواهد شد .

تازه تمامی این مشکلات به دایره خود امراء وارباباں شان منحصر است . شاه شجاع را توده های مبارز ضد انگلیسی از میان بردند این توده ها هم اکنون نیز موجود اند و چنانچه " سالاران" شان را بیابند و نظم وضبطی بهم رسانند ، قادراند شاه شجاع سوم و لشکریان حمایت گر آمریکایی اش را نیز نابود و تارومار نمایند وهم زمان با آن " امیردوست محمد خان " و " حفیظ الله امین " موجود را نیز به سزای اعمال شان برساند.

***

## ستایش هاي دروغین ، تجلیل هاي بي پایه

احمد شاه مسعود بتاریخ نهم سپتامبر توسط دو خبرنگار عرب ترور شد . طرفدارانش بالای اسامه بن لادن دندان خواهی کرده واعلام کردند که ازوی انتقام خواهند گرفت .

احمد شاه مسعود باسلسله جنگ های زرگری ایکه برعلیه روس ها انجام داد ، چهره ضد روسی وقهرمان جنگ مقاومت را بخود گرفت . او یگانه فردی معرفی شد که جنگ های گوریلائی و پارتیزانی را بخوبی می داند ، همیشه آثار نظامی شخصیت های بزرگ جهان را مطالعه می کند، نقشه مندانه می جنگد و تحلیل درست نسبت به قضایای مربوط به جنگ درافغانستان وآینده آن دارد، اطرافیان مسعود تعریف و تمجید از وی را آنچنان اغراق آمیز ساختند که اورا مارشال تیتوی افغانستان و چه گوارای آسیا لقب دادند . جالب اینکه عده ای ازعناصر چپ تصور می کردند که مسعود " شعله ای " است وحتی ادعا می کردند که او ازجمله روابط فلانی ها است ویا با فلانی ها تعهد دارد .

اولا باید گفت که مسعود نه " شعله ای " بود ونه با " شعله ای ها " ارتباط و تعهدی داشت . برعکس تاآخر دشمن سرسخت و قاتل خونی " شعله ای ها " باقی ماند . او تمامی عناصر چپ در پنجشیر را یا به قتل رساند ویا مجبور به فرار از آنجا نمود وحتی چهره های مانند احمدجان پهلوان را که از محبوبیت قومی درپنجشیر برخوردار بود نیز از میان برد. فقط چند ما ه بعد ازورود قوای متجاوز امپریالیستی به افغانستان ، داره های نظامی تحت فرمان مسعود، حملات گسترده ای را بالای گروپ ها و دسته های چریکی چپ درکاپیسا و پروان که علیه قوای اشغالگر و رژیم پوشالی کابل درحال جنگ ونبرد بودند براه انداخت . این جنگ ازاواسط بهار 1359 تا اواخر خزان 1359 برای مدت بیشتر از هفت ماه دوام نمود . دهها قریه و صد ها خانه توسط حمله آوران به آتش کشیده شد و ویران گردید . صد ها تن از چریک های مبارز ضد روسی و اهالی مدافع آنها درمنطقه به شهادت رسیدند . مهاجمین مسعودی حتی بالای اطفال شیرخوار رحم نمی کردند و با برچه گلوهای شان را می بریدند و شکم های شان را پاره می کردند. طرفداران مسعود درزمستان سال 1360 با مکروفریب و نیرنگ برسر راه جبهه تحت رهبری انجینیر سرور قندوز که یکی از فعال ترین جبهات جنگی ضد روسی درمنطقه خود بود، کمین کردند وعده زیادی ازافراد این جبهه به شمول انجینیر سرور را به شهادت رساندند . بقیه افراد

این جبهه که دستگیر گردیده بودند ، سالهای سال درزندان ماندند ، بعضی های شان درهمان زندان از بین رفتند وسایرین شان از طریق روابط قومی و محلی آزاد گردیدند همچنان جبهه کوهی صافی با حیله ونیرنگ وقتل عام افراد آن جبهه توسط طرفداران مسعو د وبراثر هدایت مستقیم خودش از میان رفت . مسعودی های محل درقدم اول قوماندان جبهه وهمراهانش را به بهانه مهمانی با حیله ونیرنگ دستگیر کردند وبعد ازآن بالای جبهه از چهار طرف حمله ور شدند. تعدادی از افراد جبهه درجریان جنگ کشته شدند وتعداد بیشتری دستگیر گردیدند . تمامی دستگیر شدگان را به کناره دریا ی پنجشیر انتقال دادند وهمه را زنده زنده به دریا انداختند به این ترتیب جبهه کوهی صافی در اثر یک قتل عام ازمیان رفت و ازمیان تمامی مشمولین آن فقط سه نفر زنده نجات یافتند . یکی ازاین نجات یافتگان اعصابش را از دست داد و دوتن دیگر بعد ها بصورت مرموزی درشمالی بقتل رسیدند .

این حوادث صرفا به عنوان نمونه ذکر گردید . مسعود درهرجای که دستش رسید بقتل ونابودی عناصر دسته های مترقی و انقلابی اقدام نمود . دلیل آن روشن و واضح است او یک عنصر مرتجع بنیاد گرا و نوکر ومزدورامپریالیزم بود وتا آخر عمرهمین طور با قی ماند . البته مسعو د ازین هوشیاری برخوردار بود که عناصرباور باخته قبلا " شعله ای " را به خدمت بگیرد و آنها را بخاطر تحقق اهدافش استعمال نماید . وی تعدادی ازاینگونه افراد را درپنجشیر وشمالی وکابل وقطغن و بدخشان ، تحت فرمانش قرار داد وازآنها بخوبی ومهارت کار گرفت .

طرفداران داخلی وخارجی مسعود،اوراپس ازمرگش بعنوان قهرمان مقاومت ضدتجاوز"شوروی " ستودند. این ستایش دروغی بیش نیست و تاحد زیادی ساخته و پرداخته روس ها است .

مسعود کسی بود که در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی ، با قوای اشغالگر آتش بس نمود تا درپناه آن به گسترش نفوذش بپردازد . وی پس از آتش بس با

قوای متجاوز ، " شورای نظار " را پی ریزی نمودودرحالیکه جنگ علیه قوای " شوروی " و رژیم مزدور کابل را متوقف نموده بود برای گسترش نفوذ " شورای نظار " جنگ داخلی گسترده ای را درمناطق شمالی و قطغن براه انداخت . گرچه پس ازآنکه موعد آتش بس مذکور به پایان رسید ، دوباره بصورت رسمی ظاهرا تجدید نگردید، اما قوای شوروی تا آخرین لحظاتی که درافغانستان مستقر بودند ، به نحوی آتش بس با مسعود را رعایت کردند و بجز حملات هوایی پراگنده و تعرضات زود گذر و نمایشی ، اقدام جنگی جدی ای علیه وی بعمل نیاوردند .

رژیم مزدور کابل بار بار برای تصرف پنجشیر به لشکر کشی پرداخت. اما ازان جای که قوای "شوروی" به نحو مؤثری ازاین لشکر کشی ها حمایت نمی کرد، قوای پوشالی داخلی نمی توانست کاری از پیش ببرد و لذا مسعود پس از هریکی ازاین لشکرکشی ها شکست ناپذیر تر ظاهر می شد.

درواقع پس ازآنکه مسعود با قوای شوروی آتش بس نمود، دستگاه کا جی بی بصورت عمدی و نقشه مندانه از وی چهره سازی می نمود . این اقدامات پس از خروج قوای شوروی و درزمان رژیم نجیب بیشتر از پیش شکل جدی بخود گرفت . دراین موقع بخشی ازافراد شبکه کا جی بی و مستشاران نظامی شوروی درافغانستان علنا از مسعود بعنوان " قهرمان ملی " آینده افغانستان نام می بردند او دردوره " مشی مصالحه ملی " رژیم نجیب و درچوکات " آشتی ملی " مطروحه این رژیم همیشه از کابل پول ، اسلحه و مهمات می گرفت و پیشنهاد نمود که چوکی وزارت دفاع حکومت را اشغال نماید . سرانجام پس ازفروپاشی شوروی " حزب وطن " بنا به فیصله اکثریت کمیته مرکزی اش ، تصمیم گرفت که قدرت را به مسعود ونیروهای مؤتلف به وی تسلیم نماید .

ازآنجای که پشتون سالاری نجیب مزدور را اجازه نمی داد که وی قدرت را به مسعود و متحدینش تسیم نماید. جناح وی با گلبدین حکمت یار رابهط گرفت و قوت هیا تحت رهبری او را دعوت نمود که به کابل داخل شوند . به این ترتیب هم قوت های ائتلاف تحت

رهبری گلبدین حکمتیار وهم هقوت های ائتلاف تحت رهبری احمد شاه مسعود بنا به دعوت جناح های مخالف " حزب وطن " به کابل دعوت گردیدند . درنتیجه از همان آغاز ورود آنها به کابل جنگ داخلی میان جناح های مخالف اسلامی آغاز گردید. این چنین بود که احمد شاه مسعود ، در پهلوی گلبدین حکمتیار، بعنوان یکی از چهره های اصلی جنگ خانمانسوز وارتجاعی داخلی میان " جهادی ها " مشخص گردید . نقش احمد شاه مسعود در تخریب کابل و کشتارکابلی ها و همچنان چوروچپاول اهالی این شهر و تعرض و تجاوز بردختران وزنان آن اگر نسبت به نقش گلبدین حکمتیار بیشتر نباشد، به هیچوجه کمترازآن نیست .

احمد شاه مسعود و دارو دسته اش به مشخص تصرف شهر کابل و دراختیار گرفتن قدرت مرکزی افغانستان ، شوونیزم غلیظی از خود بروز دادند . این شوونیزم نوخاسته ، علیرغم اینکه هیچ گاهی دایره قدرت و سلطه اش سرتاسری نگردید ، در برخورد با ملیت های تحت ستم ، بویژه در داخل شهر کابل ،تبارزات جنایتکارانه و خون آشامی از خود نشان داد. این تبارزات شوونیستی وبرتری طلبانه نوخاسته به مثابه عامل مهمی در سربلند کردن و سلطه دوباره شوونیزم ضربت خورده ولی از میان نرفته پشتون ممد و مددگار واقع شد.

حکومت ربانی ودراین میان شخص مسعود ، نقش مهمی در تقویت و گسترش نفوذ وتوسعه قلمرو تحت اداره طالبان بازی کردند . پس ازآنکه طالبان بولدک و تخته پل را تصرف کردند. ملانقیب جمعیتی که قوماندان فرقه قندهار بود ازآنان استقبال کردوفرقه قندهار را با تمام تجهیزات و تسلیحاتش به آنها تسلیم نمود . درنتیجه طالبان به هیولائی بدل شدند که دیگر درقندهار می گنجیدند آنها بطرف زابل وغزنی حرکت کردند . راه غزنی بصورت عمدی باز گزارده شد و " قاری بابا" والی غزنی که هم والی حکومت ربانی بود وهم با تازگی به " جمعیت اسلامی " پیوسته بود ، همانند ملا نقیب قندهاری، شهر غزنی را نیز بدون مقاومت به طالبان تسلیم نمود . درحقیقت امر نقشه مسعود این بود

که توسط طالبان نیروهای تحت رهبری گلبدین حکمتیار درمیدان شهر و چهار آسیاب را ضربت بزند و از میان ببرد و پس از آن نیز با فشار دوجانبه ای ، توسط قوای خودش و قوای طالبان ، و حدتی ها و ملیشه های دوستم را در کابل از سرراه بردراد. به همینجهت بود که از همان ابتدای قوت گرفتن طالبان ، رادیوی کابل که تحت اداره حکومت ربانی و مسعود قرار داشت با شادمانی تبلیغات می کرد که وقت گلبدین حکمتیار به پایان رسیده است . حتی ربانی شخصا در سخنرانی هایش در رادیوی کابل از حرکت طالبان حمایت به عمل می آورد .

وقتی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و متحدینش در شهر غزنی ، وردک ومیدان شهردرمقابل طالبان شکست خوردند و طالبان درمیدان شهر مستقر شدند ، احمد شاه مسعود مخفیانه به میدان شهر رفت تا قوماندان طالبان " ملا مشر " را ملاقات نموده و مطمئن شود که آنان حمله بر چهار آسیاب را سازمان می دهند . فقط پس ازآنکه با فرار گلبدین حکمتیار ، چهار آسیاب بدست طالبان افتاد و منطقه تحت کنترل حزب وحدت اسلامی در کابل نیز در اختیار شان قرارگرفت . طالبان و نیروهای تحت رهبری احمد شاه مسعود در مقابل هم قرار گرفتند و جنگ میان آغاز گردید.

مسعود قبل ازآنکه از کابل توسط طالبان اخراج گردد یکبار دیگر اخوانی گری اش گل کرد وبا گلبدین حکمتیار ازدرآشتی و ودوستی درآمد و به او اجازه داد که درحکومت کابل شریک و سهیم گردد . او فقط پس ازآنکه ازکابل بیرون رانده شد، در صدد برآمد که با متحدین هزارگی وازبکش دوباره عقد اتحاد ببندد . این اتحاد پایه واساس محکمی نداشت و صرفادراثر یک حالت اضطراری ناشی از تهدید طالبان بوجود آمده بود . به همین جهت بود که همیشه از درون درحالت متلاشی شدن قرار داشت . نیروهای نظامی مربوط به شورای نظار و حزب وحدت اسلامی در بامیان علیه همدیگر مرتبا جنگیدند و اهالی محل را چور وچپاول کردند. مالک به خون خواهی رسول پهلوان علیه دوستم شورید و با طالبان متحد شد . در مزار شریف و بدخشان جنگ های متعددی میان

**نیروهای مختلف شامل در جبهه متحد و حتی نیروهای جمعیتی و شورای نظاری به وقوع پیوست درتمامی این نزاع ها و خانه جنگی ها ، مسعود دست دراز دشات و آتش افروزی می کرد .**

**مسعود هیچگاه قهرمان ملی افغانستان نبوده است . ارتباطات او درزمان عقد آتش بس با قوای متجاوز " شوروی " با روس ها برقرار گردید و دوام یافت . وی در طول سالهای متمادی جنگ ارتجاعی و خانمان سوز داخلی ، بعنوان چهره اصلی مزدور و خدمت گذار امپریالیزم روسیه و متحدینش درقضیه افغانستان ، ظاهر گردیدو تا آخر عمر به ایفای این نقشش ادامه داد . وی قربانی جنگ ارتجاعی خانمانسوز گردید که خودش یکی از آتش افروزان اصلی آن بود. به همین جهت اکثریت مردمان افغانستان ، علیرغم اینکه از لادنی ها نفرت دارند ، از قتل احمد شاه مسعود شادمان شدند چهره مرتجع خون آشامی درجنگ میان ارتجاعیون ازمیان رفته است . جای هیچگونه افسوس و افسردگی ای نمی تواند در میان باشد .**

**منتشر شده در شماره بیست و هفتم شعله جاوید ــ دور دوم**

***

## تهاجم امپریالیستي و رژیم دست نشانده

**مهم ترین موضوع یا موضوع عمده دراوضاع فعلی افغانستان این است که این کشور تحت تهاجم واشغال امپریالیزم آمریکا ومتحدین آن قرار دارد وهمین عامل است که عمدتا اوضاع سیاسی ، انقلابی ، اقتصادی واجتماعی فعلی افغانستان راشکل می دهد . درین میان مهمترین مسئله عبارت است از شکل دهی رژیم دست نشانده ارتجاعی کارگزار امپریالیزم جهانی و به ویژه امپریالیزم آمریکا مهمترین جوانب این موضوع را مورد توجه قرار می دهد.**

# فروپاشي طالبان وقوت گيري مجدد جنگ سالاران

تهاجم نظامی آمریکا و متحدین آن برافغانستان بمثابه عامل عمده فروپاشی وازهم گسیختگی رژیم طالبان و تشکیلات القاعده دراین کشور عمل نمود وهمین عامل در تقویت ونیرومند شدن مجدد جنگ سالاران شکست خورده مخالف طالبان و " فتوحات " تقریبا سرتاسری آنها نیز نقش عمده بازی نمود .

آن ها فقط پس ازآنکه بمباران سنگین دوماهه آمریکائی ها و متحدین آن ها بر نیروها وتاسیسات نظامی طالبان و القاعده ضربات کاری وارد نموده و خطوط جبهه آنها را فرو پاشاند ، سراز نو جان گرفتند و پیشروی کردند. دراثراین بمباران های سنگین ، نیروهای نظامی طالبان والقاعده آنچنان از رمق افتاده بودند که صرفا در جنوب مزار شریف ، تالقان و کندوز مقاومت مختصری به عمل آوردند و در سراسر بقیه مناطق کشور، به استثنار قندهار و کوهستانات " توره بوره " در مشرقی ، تقریبا بدون هیچگونه مقاومت وجنگی از سنگر های شان فرار کردند ویا تسلیم شدند.

نیروهای نظامی مربوط به " جبهه متحد اسلامی " قبل از آغاز تهاجم نظامی امپریالیست های آمریکایی و متحدین آنها ، آنچنان حالت زار داشتند که قادر نبودند هیچ حرکت جدی نظامی علیه نیروهای نظامی طالبان والقاعده به عمل آورند و صرفا می توانستند در قسمت های کوچکی از مناطق دورافتاده کشور، به زحمت برای حفظ وبقای روبه اضمحلال خود تقلا نمایند . این نیروها به ویژه پس از ترورواحمد شاه مسعود در یک موقعیت درحال نابودی کامل قرار گرفتند واگرآمریکایی ها و متحدین شان به داد آنها نمی رسیدند ، نابودی سریع شان غیر قابل اجتناب بود.

دقیقا پس ازآنکه مسلم گردید که آمریکایی ها برافغانستان تهاجم می نمایند، امپریالیست های روسی به قیمت دهها میلیون دالر، اسلحه ومهمات جدید دراختیار نیروهای مربوط به " جبهه متحد اسلامی" قرار دادند تا آنها قادر گردند بعنوان بخشی از قوای پیاده تحت پوشش قوای هوایی آمریکایی عمل نمایند. پس ازآنکه قطعات خاصی

از نیروهای آمریکایی وانگلیسی در سه جبهه اصلی جنگ ( جبهه جنوب مزار شریف ، جبهه تالقان – کندوز و جبهه شمال کابل ) مستقر گردیدند تا حملات هوایی را بصورت دقیق هدایت نمایند و هرچه بیشتر مؤثرسازند ، فشار بر نیروهای طالبان والقاعده شدت گرفت و به سرعت خطوط جبهه آنها را ازهم پاشاند .

اما حالت و وضعیت جنگ سالاران مرتجع مخالف طالبان درمناطق پشتون نشین ازاین هم بدتربود. آنهادرواقع شکست خورده های بودند که نیرو وقوتی دراختیار نداشتند .

اقدام برای اعزام دو" فرستاده خاص " ارتش آمریکا وسی . آی . ای به مناطق پشتون نشین یعنی " عبدالحق " و " حامد کرزی " به ناکامی منجر شد . " عبدالخالق " توسط طالبان دستگیر واعدام گردید و" کرزی " نیز آن چنان برمضیقه قرار گرفت که فقط بکمک هلیکوپترهای آمریکایی توانست از تهلکه فرار نموده و منطقه را ترک گوید . این حالت باعث گردید که نیروهای نظامی مربوط به " جبهه متحد اسلامی " نقش اصلی قوای پیاده افغانستانی تحت رهبری آمریکا را برعهده بگیرد . فقط پس ازآنکه طالبان والقاعده مناطق شمال ، شمال شرق ، غربی ، مرکزی و کابل را ازدست دادند ، " کرزی" توانست تحت پوشش هوایی آمریکایی ها و پشتیبانی نیروهای زمینی شان ، دوباره وارد منطقه ارزگان گردد ونیروهای را گرد آورد .

درجلال آباد علیرغم اینکه نیروهای طالبان والقاعده بدون هیچگونه جنگ ومقاومتی شهر را تخلیه نموده بودند ، دربدوامر موقعیت حاجی قدیر فوق العاده متزلزل و شکننده بود و فقط پس ازآنکه با پول وسازماندهی آمریکایی ها وبا همکاری مقامات محلی پاکستانی ، از شهر پشاور پاکستان واطراف آن ، یک نیروی کرایی کثیر العده را ازمیان مهاجرین افغانی بسوی جلال آباد اعزام کرد، موقعیتش نسبتا مستحکم گردید.

" گل آقا " والی قندهار تازمانی که طالبان والقاعده کابل را دردست داشتند، درشهر کویته پاکستان به سر می برد پس ازآنکه طالبان والقاعده کابل را تخلیه کردند ، پول وسازمان دهی آمریکایی ها و همکاری مقامات محلی پاکستانی براه افتاد و تعدادی از

میان مهاجرین افغانستانی برای " گل آغا " به کرایه گرفته شدند و پس ازمسلح شدن در پاکستان ، بطرف قندهار سوق داده شدند . این نیروی کرایی یکجا با ایله جار قومی مربوط به " گل آغا " ازمحور جنوب شرق وایه جار قومی مربوط به " کرزی " از شمال علیه طالبان والقاعده وارد عمل گردیدند ، اما تازمانیکه فشاربمباران آمریکایی ها نیروهای طالبان والقاعده را مجبور به تخلیه قندهار نکرده بود، نتوانستند که کاری از پیش ببرند . پس ازآنکه طالبان دریک توافق پنهانی با " کرزی " قدرت درقندهار را تحویل دادند وشهر را تخلیه کردند ، " گل آغا " با تکیه برحمای قوای آمریکایی مستقر دراطراف قندهار و نیروی کرایی آورده شده از کویته ، علیه اداره جدید مورد توافق " رئیس اداره موقت " در قندهاروارد عمل شد . قوای ایله جار " گل آغا " یکجا با قوای کرایی و کوماندوهای آمریکایی درواقع بالای قندهار حمله کردند ویک تعداد تاسیسات مهم دولتی بشمول ساختمان ولایت دراین شهررا قهرا به تصرف درآوردند و " کرزی " و شورای قومی قندهار واداشته شدند که موقعیت " گل آغا " را بعنوان والی قندهار به رسمیت بشناسند .

درسایر مراکز ولایات پشتون نشین نیز فقط پس ازآنکه طالبان والقاعده دراثر فشار قوای هوایی آمریکا و متحدینش ازاین مراکز خارج گردیدند و خود قدرت را به کسان دیگری حواله کردند ، جنگ سالاران محلی دوباره جان گرفتند .

آخرین مواضع مستحکم نیروهای القاعده درکوهستانات " توره بوره " درجنوب جلال آباد نه تنها با بمباران سنگین هوایی بلکه با حملات کوماندوهای قوای پیاده آمریکایی نیز مواجه شد . نقش قوت های محلی افغانستانی مربوط به شورای مشرقی در جنگ های " توره بوره " نه تنها نمایشی وفرعی بود ، بلکه این قوت ها و یا لااقل بخش های ازآنها ، تحت پوشش محاصره نیروهای القاعده ، به معامله گری پرداختند و با رشوه گیری ای تعدادی زیادی از نیروهای " تحت محاصره" را ازمنطقه بسوی پاکستان بیرون کشیدند . پس از فروپاشی نیروهای القاعده در "توره بوره " نیروی های آمریکایی نه تنها افراد

اصلی تسلیم شده و دستگیر شده را دراختیار گرفتند ، بلکه باخارج شدن نیروهای نظامی مربوط به " شورای مشرقی" از ناحیه عملا استحکامات طبیعی ونظامی آنجا را به تصرف درآوردند و به یکی از پایگاه های عمده خود درافغانستان مبدل کردند .

## سرهم بندي جلسه بن

موقعی که جلسه بن تشکیل گردید ، بمباران شدید بالای نیروهای طالبان والقاعده درقندهار و اطراف آن توسط قوای هوایی آمریکا ومتحدین آن دوام داشت و قوای زمینی آنها نیز درمنطقه پیاده شده بود و مصروف عملیات بود . ولی درواقع تازمان اختتام جلسه بن ، سلطه و اقتدارطالبان والقاعده بر چند ولایت جنوبی کشوربعنوان یک "عامل فشار" بالای شرکت کنندگان درآن جلسه ،عمدتا توسط آمریکایی ها ومتحدین شان حفظ گردیده بودند. این " عامل فشار" نه تنها درشکل دهی کلی جلسه بن سهمش رااداء کرد، بلکه بطور خاص درانتخاب " حامدکرزی" بعنوان رئیس اداره موقت نیز نقش بازی نمود . درواقع به همین خاطر بود که بلافاصله پس ازاختتام جلسه بن، نه تنها بمباران هوایی وفعالیت زمینی قوای آمریکایی دراطراف قندهارشدت یافت ، بلکه نیروهای بیشتری نیز بسیج گردیدند وطالبان والقاعده در مدت کوتاهی واداشته شدند که قندهاررا تخلیه نمایند .

جلسه بن درواقع ادامه جلسه ای بود که قبل ازآغاز تهاجم نظامی آمریکا وانگلیس بر افغانستان ، میان محفل روم ( محفل شاه سابق ) و " جبهه متحد اسلامی " برگزار شده بود . سرپرستی آن جلسه را بطور آشکار چند سناتورآمریکایی برعهده داشتند . توافقاتی که دراین جلسه میان دوجناح مذکور برسر تشکیل حکومت بعد از سقوط طالبان حاصل گردید ، استقبالیه ای بود درآغاز تهاجم نظامی آمریکا وانلگیس در افغانستان . درواقع هردوجناح شرکت کننده درجلسه پیشاپیش به استقبال مهاجمین شتافتند و برچکمه های خونریز شان بوسه زدند .

شاه سابق تقریبا بلافاصله بعد از این جلسه اعلام کرد که : " وی دراصل خواهان حمله قوای خارجی درافغانستان نیست ، ولی اگر این قوانینش را مثل نقش قوای متفقین درآزادی فرانسه از چنگال نازیزم ، در مورد افغانستان ایفا نماید ، وی ازان استقبال می نماید . " ربانی نیز بار بار اعلام کرد که : " عمر حکومت طالبان وتروریست ها به سر رسیده و نیروهای دولت اسلامی افغانستان آماده اند نقش شان را در سرنگونی محتوم این رژیم خون آشام برعهده بگیرند . "

با آغازحملات قوای آمریکایی ومتحدین شان برافغانستان ، ازیکجانب اجرای توافقات میان جناح حکومت ربانی و جناح شاه سابق اجرا نشده باقی ماند وازجانب دیگر برنامه اعزام " عبدالحق " و " حامد کرزی " به مناطق پشتون نشین که مبنی بر سازمان دهی " طالبان میانه رو " ورؤسای قبایل پشتون برا ی به عهده گرفتن نقش اصلی در سرنگونی حکومت طالبان والقاعده درقدم اول ونقش اصلی درتشکیل حکومت بعد از سقوط طالبان درقدم دوم ، بمثابه پایه اجتماعی برای جناح شاه سابق بود ، به شکست انجامید . درنتیجه بعد ازسقوط طالبان ، " خلاء قدرت سیاسی " از لحاظ نبود یک حکومت مرکزی ولو اسمی درکابل بوجود آمد علاوتا جناح حکومت ربانی بصورت نیروی قدرت مند اصلی بعد ازسقوط طالبان عرض اندام نمود ، امری که نقش اصلی جناح شاه سابق درحکومت بعدی را به چلنج می گرفت و کل برنامه سازش و تبانی میان امپریالیست ها بر سرنقش اصلی جناح شاه سابق در حکومت دست نشانده را با مشکل روبرو می ساخت .

امپریالیست ها بخاطر سرهم بندی کردن هرچه سریعتر یک حکومت باصطلاح مرکزی وبرقراری یک تعادل نسبی میان دوجناح اصلی ( جناح حکومت ربانی وجناح شاه سابق ) ، با عجله و گویا ازطریق " سازمان ملل متحد " جلسه بن را فراخواندند ودرآن علاوه ازدوجناح اصلی ، دوگرپ دیگر یعنی " جلسه قبرس " و " جلسه پشاور" را نیز شامل ساختند ، تا پایه های اجتماعی حکومت دست نشانده باصطلاح وسیع تر گردد .

دراین جلسه درابتدا قراربود در مورد مسایل کلی مربوط به حکومت آینده صحب گردد وبرعلاوه مدت برگزاری آن حداقل سه روز وحد اکثرپنج روز تعیین شده بود . ولی ازآنجای که آمریکایی هاو متحدین شان بیم داشتند که این توافقات کلی این جلسه به سرنوشت توافقات جلسه قبلی میان جناح شاه سابق و جناح حکومت ربانی دچار گردد ونبود حکومت مرکزی برای آنها مشکل آفرین و مسئله ساز گردد وبرعلاوه بالادستی آشکار جناح ربانی دست نخورده باقی بماند، هم مستقیما خودشان و هم ازطریق مقامات " سازمان ملل متحد " فشار آوردند که درهمین جلسه تمام مسایل مربوط به حکومت آینده حل وفصل گردد و لو اینکه کار جلسه به درازا بکشد . درنتیجه یک جلسه سه روزه وحد اکثر پنج روزه مدت ( نه ) روز دوام یافت . درجریان جلسه نه تنها سروصدای " ربانی " و " سیاف " از بابت فشارهای تحمیل گرانه آمریکایی ها ومتحدین شان ، بویژه مقامات دولتی آلمان ، دایر بر محدود کردن قدرت و قوت جناح شاه و خاتمه دادن هرچه سریعتر به رهبری شان درحکومت باربار بلند گردید ، بلکه شرکت کنندگانی از جلسه نیز آشکارا درمواردی اعترا ض کردند وحتی جلسه را ترک گفتند که هیچکدام سودی نبخشید زیرا که از " بالا " تصمیم گرفته شده بود که ضرورتی برای تشکیل جلسه بعدی درداخل افغانستان ویا درخارج باقی نماند .

البته ذکر این نکته ضروری است که اعتراضات " ربانی " و " سیاف " وهمچنان بعضی ازشرکت کنندگان درجلسه بن ، در سر چگونگی تقسیم قدرت درحکومت بوده است و نه برسر اصل مسئله یعنی مداخله امپریالیست ها درتشکیل حکومت درافغانستان .

جلسه بن گرچه موقعیت های کلیدی درکابینه حکومت موقت را به جناح ربانی واگذارکرد، اما رهبری جناح شاه سابق برحکومت را تثبیت نمود . جلسه ازشاه سابق دعوت بعمل آورد که رهبری حکومت موقت را برعهده بگیرد .اما وی علی العجاله از تقبل مستقیم این مسئولیت ابا ء ورزید و صرفا مقام و مسئولیت افتتاح کننده لویه جرگه اضطراری را پذیرفت تا احتمالا دردوره بعدی رهبری " حکومت عبوری " را به عهده

بگیرد .مسئولیت رهبری حکومت موقت ( اداره موقت ) به " حامد کرزی " سپرده شد ، یعنی درواقع به نماینده شاه سابق به همین جهت ، " حامد کرزی " قبل از تقبل عملی مسئولیت " اداره موقت " به دست بوسی شاه سابق شتافت و او هم قرآنی پشت وپناهش ساخت و " دست پیری " برپشتش کشید . علاوتا موقعیت های در کابینه به افراد متعلق به " محفل روم " وهمچنان " جلسه پشاور " – که آنهم درواقع هوادار شاه سابق است – تعلق گرفت.

جلسه بن آنچنان تحمیل گرانه وتوام با فشار های امپریالیستی بود که یکی از شرکت کنندگان جلسه علنا اظهار نمود که : " آنها خود شان را زندانی احساس می نمایند " قوای امنیتی مجهز و گسترده ای که گویا برای حفظ وامنیت جلسه سازمان دهی وبسیج شده بود درعین حال برای شرکت کنندگان درجلسه حالی می گردید که قدرت اصلی تصمیم گیری در دستان چه کسانی قرار دارد . یکی دیگر از شرکت کنندگان جلسه بطور واضح گفت : " جلسه خوشه جلسه دهه " خوآرمان چی تحمیل ده . " ( جلسه ، جلسه خوبی است اما افسوس که تحمیلی است . )

## ائتلاف بین المللي امپریالیستي ، ارتجاعي وجلسه بن

تشکیل جلسه بن بطور عمده در نتیجه شکل گیری ائتلاف بین المللی به اصطلاح ضد تروریزم تحت رهبری امپریالیزم آمریکا وبطور مشخص در نتیجه پیروزی های نظامی امپریالیست های آمریکایی ومتحدین شان در " جنگ ضد تروریزم " در افغانستان علیه رژیم طالبان والقاعده و سقوط قدرت این رژیم ، ممکن و میسر گردید .

قبل براین ، اززمان خروج قوای شوروی از افغانستان تا وقوع حادثه یازدهم سپتامبر ، به اصطلاح سازمان ملل متحد بار بار " سعی " به عمل آورده بود که از طریق ایجاد یک " حکومت با قاعده وسیع " در افغانستان برپایه سازش وتبانی میان جناح های ارتجاعی درگیر جنگ ، "ثبات سیاسی " و " صلح " دراین کشور برقرار نماید . اما تمامی این تلاش

ها سودی نبخشیده و به ناکامی منجر گردیده بود زیرا که این سازش وتبانی عمدتا مستلزم آن بود که قدرت های امپریالیستی وارتجاعی مداخله گر در جنگ ارتجاعی داخلی افغانستان درمورد این کشور به سازش وتبانی دست می یافتند. ازآنجای که بنا به عوامل بین المللی این سازش وتبانی ممکن و میسر نمی گردید ، جنگ ارتجاعی در افغانستان ادامه می یافت .

اما پس ازوقوع حادثه یازدهم سپتامبر واعلام آمادگی امپریالیست های آمریکایی برای آغاز"جنگ ضد تروریزم" که منجر به شکل گیری ائتلاف بین المللی امپریالیستی و ارتجاعی " ضد تروریزم" گردید . به سرعت سازش وتبانی امپریالیستی وارتجاعی وسیعی درمورد افغانستان در سطح بین المللی بوجود آمد . آنچنانکه حتی رژیم های برسر قدرت درپاکستان ، سعودی وامارات متحده عربی را که رژیم طالبان را به رسمیت شناخته بودند ، نیز در بر می گرفت درچنین شرایطی بود که بازماندگان احمد شاه مسعود خود نزد ظاهرخان شتافتد وتحت سرپرستی سناتوران آمریکایی باوی به توافقاتی رسیدند . ظاهرخانی که قبلا احمد شاه مسعود خود درمورد وی باربار برای آمریکایی ها اعلام کرده بود که اگر به اندازه یک کلاه پکول جای که فقط پایش بتواند درآن جا بگیرد، زمین در اختیار داشته باشد به جنگ ادامه خواهد داد و قدرت را به ظاهر خان تسلیم نخواهد کرد .

تبلور عملی ائتلاف بین المللی امپریالیستی وارتجاعی " ضد تروریستی " در افغانستان به شکل یک تهاجم وسیع بین المللی بر افغانستان که در مدت کمتر از دوماه منجر به سقوط حکومت طالبان و فروپاشی تشکیلات القاعده درافغانستان گردید، بطور مشخص زمینه را برای تشکیل حکومت سازش در کابل مساعد ساخت در جریان تقریبا دوماهه این جنگ ، تمامی طرفهای خارجی وداخلی امپریالیستی و ارتجاعی ضد طالبان والقاعده تحت رهبری امپریالیست های آمریکایی در یک طرف جنگ قرار گرفتند و درواقع مشترکا جنگیدند ویا ازین جنگ حمایت کردند .این وضعیت باعث گردید که همه آنها

برای حرکت به سوی تشکیل حکومت سازش در افغانستان آماده شوند و با تشکیل جلسه بن به توافقات نهایی دراین زمینه دست یابند .

جلسه بن ازلحاظ ترکیب جناح های شرکت کننده افغانستانی درآن ، شامل جناح های ذخیل در کارزار تهاجمی تحت رهبری امپریالیست های آمریکایی وحامیان این کارزار بود، هرچند که همگی آنها را در بر نمی گرفت . دوعامل مهم در انتخاب جناح های افغانستانی شرکت کننده درین جلسه ، یکی همراهی و توافق آنها با جنگ براه افتاده تحت رهبری امپریالیست های آمریکایی بود ودیگری توجه نسبی به حضور نوکران تمامی قدرت های امپریالیستی وارتجاعی ایکه در سطوح و درجات مختلفی درین جنگ شامل اند ، از آمریکا گرفته تا جمهوری اسلامی ایران . جناح های " جبهه متحد اسلامی " و " محفل شاه سابق " عملا تحت درفش جنگی آمریکا قرار داشتند ودوجناح " جلسه پشاور" و " جلسه قبرس " ازاین درفش جنگی حمایت می کردند از جانب دیگر محفل شاه سابق بمثابه حلقه اصلی سازش و تبانی میان امپریالیست های آمریکایی دراین جلسه شرکت کرد وجناح امپریالیست های روسی وبطور ویژه بعنوان جناح مورد حمایت امپریالیست های آمریکایی دراین جلسه شرکت کرد و جناح " جبهه متحد اسلامی " عمدتا بعنوان جناح مورد حمایت امپریالیست های روسی و فرانسوی و حکومت های ارتجاعی هند وایران ودرعین حال بصورت جناح مورد حمایت امپریالیست های آمریکایی و سایر شرکای غربی شان بعد از آغاز تهاجم بر افغانستان، درین جلسه سهم گرفت . علاوتا " جلسه قبرس " عمدتا موردحمایت جمهوری اسلامی ایران قرار داشت و " جلسه پشاور" نیزعمدتا موردحمایت حکومت پاکستان .

## موافقتنامه بن یا سند خیانت ملي

همانگونه که جلسه بن تجمع خائنین ملی نوکرامپریالیزم در زیر بال امپریالیست هابا تن پوشی از " سازمان ملل متحد " ، این آله دست امپریالیست ها ، برقامت رسوا وبی آبروی

آن بود ، موافقتنامه بن نیز نتوانست و نه می توانست ، غیر از یک سند خیانت ملی چیز دیگری باشد .

درسراسر متن این سند و ضمایم آن حتی با اشاره و کنایه نیز ذکری ازتهاجم امپریالیستی تحت رهبری آمریکا بر افغانستان به عمل نیامده است . گواینکه اصلا چنین اتفاقی رخ نداده باشد . درحالیکه تازمان تدویر جلسه بن هزاران تن از اهالی ملکی شهرها و روستاهای افغانستان در زیر بمباران ها وراکت زنی های مهاجمین آمریکایی و متحدین شان جان داده بودند و صد ها هزار دیگر درداخل کشور ویا کشورهای همجوار به آوارگی کشیده شده بودند . کروزهای یک هزاروپنجصدکیلویی و بمب های سنگین هفت هزار کیلویی خرابی های وسیعی بار آورده بود . هزاران وبلکه ده ها هزار تن بمب های خوشه یی و بمب های ماین پاش بالای کشور ومردمان کشور استعمال شده بود . درموارد متعددی از سلاح های کیمیاوی کارگرفته شده بود وادامه جنگ تهاجمی امپریالیستی حتی کمک رسانی های عوام فریبانه به اصطلاح بشردوستانه به قحطی زدگان را آنچنان دچار اختلال و توقف ساخته بود که افراد متعددی همه روزه ازگرسنگی می مردند.

همان طوریکه درین سند موضوع تهاجم امپریالیستی برکشور کاملا نادیده گرفته شده است ، درمورد جنایات جنگی امپریالیست ها درحق مردمان افغانستان نیز کاملا چشم پوشی صورت گرفته است و حتی تقاضای کوچکی ازآنها برای رعایت قوانین جنگی مندرج در کنوانسیون های مورد تصویب خود آنها به عمل نیامده است . تازه موضوع به اینجا نیز ختم نمی شود . درقسمتی از موافقنامه بن گفته می شود که :

" مقام رهبری موقت با جوامع بین المللی در مبارزات با دهشت افگنی ، مواد مخدره وجنایات سازماندهی شده همکاری خواهد کرد " اگر ازظواهر کلمات مندرج درین جمله بگذریم و مفهوم حقیقی آنها را با توجه به واقعیات عینی مد نظر قرار دهیم ، مفهوم جمله مذکوراین است که : ( مقام رهبری موقت با تهاجم امپریالیستی ایکه تحت نام

مبارزه با دهشت افگنی ازسوی آمریکا و شرکاء جنگی اش علیه افغانستان براه افتاده است ، همکاری خواهد کرد . )

این تعهدی است کاملا یکجانبه که " طرف افغانستانی " را بدون قید وشرط ملزم به همکاری با مهاجمین درحال جنگ می نماید . بدون اینکه مهاجمین درحال جنگ هیچگونه تعهد و قول وقراری به " طرف افغانستانی " ویا حتی " سازمان ملل متحد " ازبابت رعایت " قوانین جنگ " و " حقوق بشر " بسپارد . این جمله صرفا یک تعهد نیست ، بلکه درعین حال و مقدم برآن بیان حقیقی آن مناسباتی است که عملا وبطور عینی درمیدان کارزار وجود دارد ، یعنی مناسبات میان اربابان و فرمانده و نوکران گوش بفرمان .

این چنین است که در موافقتنامه بن ، تعدی از حقوق بشر مسئله ای صرفا مربوط به افغانستانی ها است و مهاجمین امپریالیست ازآن بری الذمه اند . دربند ششم ضمیمه شماره دوم این موافقتنامه گفته می شود که " ملل متحد حق خواهد داشت تا تعدی از حقوق بشر را تحقیق نموده ودرصورت لزوم اجرائات تادیبی را سفارش نماید . ملل متحد همچنان برای توسعه وتطبیق پروگرام تعلیمی حقوق بشر که دربلند بردن آگاهی درمورد احترام و فهمیدن حقوق بشر نقش دارد مسئول می باشد . "

ازین قرار نه تنها تعدی از حقوق بشر مسئله صرفا مربوط به افغانستانی ها است بلکه عدم فهم و آگاهی درمورد حقوق بشر نیز فقط به این " نا متمدن ها " تعلق دارد وفی المثل امپریالیست های" متمدن " آمریکایی هم حقوق بشر را دایم رعایت می نمایند وهم درمورد آن فهم وآگاهی دارند . درچنین صورتی طرح ریزی موضوع " تشویق جدی ملل متحد ، جامعه بین المللی و ارگان های منطقوی جهت همکاری با مقام رهبری موقت در مبارزه علیه دهشت افگنی بین المللی ، زرع وداد و ستند مواد مخدر " مندرج در بند ششم ضمیمه شماره سوم موافقت نامه بن ، صرفا می تواند بیان دیگری از همان

**تعهد یک جانبه مندرج در متن موافقت نامه که قبلا به آن اشاره کردیم ، باشد ونه چیز بیشتری .**

**به این ترتیب روشن است که تقاضای مندرج دربند اول ضمیمه شماره سوم موافقت نامه بن یک تقاضای فریب کارانه است ونه چیز دیگری . درآنجا گفته می شود : اشتراک کنندگان جلسه "تقاضا می نمایند تا ملل متحد وجامعه بین المللی ( بحران امپریالیست ها ومرتجعین ) جهت تضمین حاکمیت ملی، تمامیت ارضی ووحدت افغانستان وهمچنان عدم مداخله کشورهای خارجی دراموروداخلی افغانستان تدابیر لازم اتخاذ نمایند. " ازینجا مفاهیم " حاکمیت ملی " ، " تمامیت ارضی " و " وحدت افغانستان "وهمچنان "عدم مداخله کشورهای خارجی دراموروداخلی افغانستان " دراذهان نوکرمنش ومزدورصفت خائنین ملی جمع شده در جلسه بن روشن ومشخص می گردد . دراین اذهان برده وار، تضمین کننده حاکمیت ملی ، تمامیت ارضی ووحدت افغانستان ، تهاجم بین المللی امپریالیست ها برای کشوراست وتضمین کننده عدم مداخله کشورهای خارجی درامور داخلی افغانستان نیز سرهمبندی کردن یک حکومت دست نشانده ومزدور ازطریق برگزاری یک جلسه فرمایشی خود ساخته توسط امپریالیست ها از طریق به اصطلاح سازمان ملل متحد . این حکایت همان حکایت معروف شمشیر شاه شجاع است . با این تفاوت که وی خودرا لایق آن شمشیر نمی دانست ومی گفت که اگر صاحبش پیدا شود آنرا به وی خواهد سپرد ، ولی خائنین ملی کنونی با وقاحت تمام خود را لایق آن شمشیر می دانند. چنانچه درموافقت نامه بن از " نقش قهرمانانه مجاهدین درتحفظ استقلال افغانستان وحیثیت مردم خود " صحبت به عمل آورده می شود و " ازآن مجاهدین افغانی که درطول سال ها ازاستقلال ، تمامیت ارضی و وحدت ملی کشور دفاع نموده ... " سپاسگزاری به عمل می آید. چه " دلاور" است " دزدی " که به کف " چراغ " دارد !**

# شاه سابق مهره سازش وتباني امپرياليستي وارتجاعي

امپریالیست های آمریکایی ، از مدت ها قبل برای به قدرت رساندن شاه سابق و محفل وی تلاش می کردند . آنها در ابتدا ازطالبان بمثابه عامل فشاری بالای حکومت ربانی برای تسلیم دهی قدرت به ظاهرخان کارمی گرفتند. درست موقعی که طالبان دردروازه های کابل رسیدند و "چهارآسیاب" به مرکز فرماندهی عملیاتی آنها تبدیل گردید. وزیرخارجه وقت امریکا طی مذاکراتی بااحمد شاه مسعود درکابل علنا به وی اخطار نمود که از کابل به نفع شاه سابق بیرون برودورنه طالبان بالای شهرحمله خواهند کرد.ولی احمدشاه مسعودکلاه پکولش رابالای میزانداخته بود وبه وزیرخارجه آمریکا گفته بود که اگر به اندازه این کلاه یک جای پای درافغانستان داشته باشد،همچنان خواهد جنگید وقدرت را به شاه سابق تسلیم نخواهد داد. وی به وزیرخارجه آمریکا گفته بودکه آنها بخاطراین جهاد نکرده اند که سلطنت ظاهرشاه دوباره برقرار گردد .

یکی ازجناح های شرکت کننده درترکیب طالبان دربدوامر، طرفداران شاه سابق بود وعلنا وبصورت وسیع تبلیغ می شد که طالبان برای مساعد ساختن زمنیه برای وی می جنگند . " حامد کرزی " رئیس کنونی اداره موقت به همین جهت درابتدا به طالبان پیوست و برای مدتی برای آنها کارکرد. موقعیکه طالبان در فتح کابل وهرات دچار مشکل شدند ، سردار عبدالولی داماد شاه سابق به نمایندگی از وی سفری به پاکستان انجام داد وطرف داران ظاهرخان هم از داخل کشور وهم از میان مهاجرین افغانستانی در پاکستان برای استقبال ازوی وسیعا بسیج شدند و جلسات متعدد گسترده ای ترتیب دادند .این جلسات زمینه مساعدی را برای پیشروی نیروهای طالبان در سایر مناطق پشتون نشین مثل " جنوبی " و " مشرقی " وهمچنان به سوی هرات مساعد ساخت که خود زمینه مساعدی برای تصرف کابل توسط طالبان فراهم نمود . پدر " حامدکرزی " که درآن موقع مسئولیت دفتر ظاهرخان در کویته پاکستان را برعهده داشت ، نقش مهمی در استقبال از سردار عبدالولی و تدویر جلسات در کویته ایفاء نمود .

موقعیکه طالبان کابل را تصرف کردند ، طرفداران شاه سابق همانند " خلقی ها " روز شماری می کردند که امروز و فردا موقعیت های شانرا درحکومت کابل اشغال خواهند کرد . ولی اینگونه نشد پیش بینی اولیه مبنی براینکه در صورت سقوط کابل بدست طالبان ، نیروهای تحت رهبری جنگ سالاران جهادی وغیر جهادی مخالف طالبان به سرعت فروخواهد پاشید وجنگ خاتمه خواهد یافت ، به تحقق نه پیوست . ازجانب دیگر طالبان والقاعده به تازگی باهم وصل شده بودند و " ملاعمر" تحت تاثیر " اسامه " قرار گرفته بود . این دوعامل باعث گردید که طالبان مدتی بعد از تصرف کابل علنا علیه ظاهرخان موضع گیری کردند و تسلیم دهی قدرت به وی وحتی شرکت وی در رهبری حکومت رامنتفی اعلام کردند . چنین به نظر می رسد که طالبان دراین موقع قناعت مقامات آمریکایی را بخاطر ادامه جنگ درمورد تحویل ندادن قدرت به شاه سابق فراهم کرده بودند . بخصوص ازین جهت که درآن موقع حکومت پاکستان نیز با این امر موافق بود . ولی پس ازآنکه گردهمائی وسیع ملاهای پشتون در قندهار " ملا عمر" را بحیث " امیر المؤمنین " انتخاب کرد ، قناعت آنها ازمیان رفت و فاصله شان با طالبان و " ملاعمر" بیشتر شد .

پس ازآنکه منازعه میان حکومت آمریکا وطالبان بر سراسامه بالا گرفت ونیروهای نظامی آمریکا پایگاه های القاعده درافغانستان راموردحملات راکتی قرارداد،حکومت آمریکاعلنابه تمویل " محفل روم " آغاز کرد و منسوبین آنرا تشویق کرد که فعالیت های سیاسی شان را تشدید نمایند .

درواقع به ادامه همین حمایت های قبلی که بعد ازحادثه یازده سپتامبر سناتوران آمریکایی جلسه میان " محفل روم " و " جبهه متحد اسلامی " را سازمان دهی و سرپرستی کردند وپس ازآن بنا به تشویقات وفشار های مقامات آمریکایی و متحدین آمریکا جلسه بن تشکیل گردید .

همان طوریکه قبلا گفتیم پس از حادثه یازده سپتامبر ، حمله آمریکا و متحدینش بر افغانستان و فروپاشی حکومت طالبان والقاعده درین کشور ، زمینه یک سازش وتبانی در سطح بین المللی وملی میان امپریالیست ها ومرتجعین بر سر قضیه افغانستان کاملا مساعد گردید و شخص ظاهرشاه و محفل وی بعنوان مهره وحلقه اصلی این سازش وتبانی درصدرقرار گرفت . این موضوع درمهم ترین نکات مورد تصویب درجلسه بن انعکاس یافته است .

الف : درپذیرش طرح " لویه جرگه " طی دومرحله ، یعنی لویه جرگه اضطراری درمرحله اول برای انتخاب حکومت انتقالی ولویه جرگه اساسی درمرحله دوم برای ایجاد قانون اساسی برای افغانستان . جناح ربانی ادامه حکومتش راازطریق تدویر " شورای اهل حل وعقد " توجیه می کرد و برای چندین سال با طرح " لویه جرگه " مخالفت می کرد . ولی درجلسه بن وجلسه قبل ازآن ، طرح مذکور را پذیرفت .

ب : درپذیرش درقانون اساسی 1964 (1343) یعنی قانون اساسی " دموکراسی تاجدار" ظاهرشاهی بعنوان قانون اساسی دوره موقتی ودوره انتقالی .

ج : درپذیرش رهبری" معنوی" شاه سابق،آن هم بااین عبارت :" ... اشتراک کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان علیحضرت محمد ظاهرشاه اسبق افغانستان رادعوت نمودند تا ریاست اداره موقت رابدوش بگیرد. ذات شاهانه فرمودند: او ترجیح می دهد یک کاندید مناسب وقابل قبول برای اشتراک کنندگان به صفت رئیس اداره مؤقت انتخاب گردد. " ( بند دوم قسمت سوم موافقت نامه بن )

د : درقبول رهبری شاه سابق بر لویه جرگه اضطراری بصورت افتتاح کننده آن

هِـ : درانتخاب یک تن از منسوبین " محفل روم " (حامد کرزی ) یعنی یک تن از " فرستادگان" خاص آمریکا به افغانستان بعد از آغاز تهاجم نظامی امپریالیستی به عنوان رئیس اداره مؤقت .

به این ترتیب روشن است که جناح های مختلف شامل درحکومت مؤقت،علیرغم هرگونه تضاد واختلافی که باهم داشته باشند،همگی بصورت عمده،چه ازلحاظ طرح وچه ازلحاظ رهبری حکومت درحال وآینده.برای استقرارحکومت ظاهرخانی کارمینمایند. حضورواستقرارنظامی امپریالیست های آمریکایی ومتحدین آنهادرافغانستان، تضمین کننده برقراری ودوام این روند است.

## تحویل دهي قدرت به " اداره مؤقت "

حکومت دست نشانده ایکه درجلسه بن تشکیل گردیده آنچنان به قوت های نظامی امپریالیست ها متکی بوده و هست که بدون حضور آنها نمی توانست محفل آغاز کارش را برگزار نماید . قبل ازآنکه محفل " تحویل دهی قدرت " از سوی برهان الدین ربانی " به " حامد کرزی " به تاریخ 22 دسامبر 2001 ( اول جدی 1380) آغاز گردد ، دسته های عساکر انگلیسی به کابل وبه ویژه به محل برگزاری محفل رسیده بودند تا امنیت محفل و محل آنرا تامین نمایند . جنرال انگلیسی فرمانده " قوای بین المللی کمک امنیتی " وبالاترازآن جنرال آمریکایی فرمانده عمومی نظامی " ائتلاف بین المللی ضد تروریستی " در افغانستان دربن محفل شرکت داشتند.

مقامات حکومت ارتجاعی قبلی ربانی وحکومت دست نشانده جدید و همچنان خارجیان شرکت کننده در محفل ، بشمول وزیرخارجه جمهوری اسلامی ایران و " آیت الله " محسنی آخوند بلند مرتبه شیعه در افغانستان که دعا کننده آخر محفل و پرحرف ترین سخنران محفل بود ، از روز 22 دسامبر 2001 (اول جدی 1380 ) بمثابه یک روز تاریخی که درآن شاید برای اولین بار درتاریخ افغانستان انتقال قدرت از یک حکومت به حکومت دیگر بطریق مسالمت آمیز وغیر جنگی صورت می گیرد تجلیل بعمل آوردند . اما حضور عساکر و صاحب منصبان نظامی انگلیسی در اطراف ساختمان محل برگزاری محفل ،

دردروازه های عبوری ساختمان و دراطراف خود محفل ، حضور جنرال انگلیسی وآمریکایی در متن محفل و حضور نظامیان آمریکایی در شهر کابل و اطراف آن " همگی نشان می دادند که این تجلیل ، صرفا یک فریب کاری ورجز خوانی بیهوده و مزدور منشانه است .

انگلیس ها به محفل 22 دسامبر 2001 ( اول جدی 1380 ) اهمیت بسیار دادند . آنها نه تنها عساکر و صاحب منصبان نظامی شان را برای تامین امنیت محفل اعزام کرده بودند ، بلکه سگ های بوی کش واقعی شان را نیز " زحمت " داده بودند که مدتها بعد ازکشتن شاه شجاع و مگناتن ولارد برنس در کابل و قتل عام قوای متجاوز هفده هزار نفر انگلیسی در راه جلال آباد در جنگ مقاومت ضد انگلیس دراوایل قرن نوزده ، اینک دراوایل قرن بیست ویک که " تمدن غرب " هزاره نوین اش می خوانند، باردیگر حکومت دست نشانده ای را بر سریرقدرت نصب نماید !! به همین جهت رادیو تلویزیون" بی بی سی " از ابتدا تا انتهای محفل را بصورت زنده پخش کردند و تبلیغات بسیاری درمورد آن بعمل آوردند . مطبوعات انگلیسی نیز توجه ویژه ای به این محفل مبذول داشتند ومطالب مبسوطی در مورد آن منتشر کردند .

قبل از برگزاری محفل چهره های مشخصی ازشرکت کنندگان درجلسه بن و اعضای کابینه حکومت موقت ، آشکارا در مصاحبه های رادیو – تلویزیونی و مطبوعاتی بیان می کردند که " قوای بین المللی کمک امنیتی " باید قبل ازآغاز کار اداره مؤقت بکابل برسد ، آن هم به تعداد زیاد، در غیر آن آنها بکابل نخواهند رفت چون احساس امنیت نخواهند کرد این عدم احساس امنیت اگرازیکجانب ناشی ازوجود بقایای طالبان والقاعده بود از جانب دیگر ناشی از ترس وبیم جناح های مختلف شرکت کننده در جلسه بن و حکومت مؤقت از همدیگر بوده و می باشد ، بویژه ناشی از ترس وبیم سایر جناح ها از " جبهه متحد اسلامی " ودر درون " جبهه متحد اسلامی " ترس وبیم سایرجناح های" جبهه متحد" ازجناح "جمعیت اسلامی"و"شورای نظار"درکابل

محفل22سپتامبر2001(اول جدی 1380) بعنوان مظهری ازوحدت ملی افغانستانیها قلمدادگردید، ولی بخوبی روشن بود که پیوند دهنده اصلی مجموعه گردآمده دراین محفل،جنرالان ، سربازان و سگ های بوی کش انگلیسی و آمریکایی حاضر در صحنه بودند و کماکان هستند .

## امنیت اشغالگرانه وباز سازي استعمار گرانه

حاکمیت دست نشانده نه تنها ازلحاظ شکل گیری ، تشکیل وتحویل گیری قدرت بلکه ازلحاظ ادامه کار نیز قویا متکی بر حمایت های نظامی قدرت های امپریالیستی در افغانستان است . دو وظیفه اصلی که برای " اداره مؤقت " - وهمچنان " حکومت انتقالی " – درنظر گرفته شده است عبارتند از " تامین امنیت " و " بازسازی سیاسی واقتصادی " که مرتبط به هم ومتقابلا لازم و ملزوم همدیگر اند ، یعنی " بازسازی سیاسی واقتصادی " بدون " تامین امنیت " ممکن نیست و متقابلا بدون " بازسازی سیاسی واقتصادی " نیز " تامین امنیت " ناممکن خواهد بود .

درمورد " تامین امنیت " مطالب ذیل درموافقت نامه بن درج گردیده است.

" درک این حقیقت که تشکیل کامل قوای امنیتی جدید افغان و فعال ساختن آن شاید بوقت نیاز داشته باشد ، دراین صورت تدابیر امنیتی دیگری که در ضمیمه شماره یک این موافقت نامه مفصلا تحریر گردیده است باید اتخاذ گردد . "

" ضمیمه 1- اشتراک کنندگان مذاکرات ملل متحد در باره افغانستان درک می نمایند که مسئولیت بوجود آوردن امنیت ، قانون ونظم ونسق سرتاسری کشور در خود افغان ها مضمر است. آنها تا این نقطه تعهد می نمایند که درحدود نفوذ وامکانات خویش خواهند کوشید تا چنان امنیت را برای تمام مردم بشمول ملل متحد ودیگر افراد ارگان های دولتی وغیر دولتی بین المللی جابجا شده در افغانستان یقینی سازند . "

" 2 – با درنظر داشت این هدف ، اشتراک کنندگا ن خواهان همکاری جامعه بین المللی با مقامات جدید افغان در زمینه تاسیس وتربیه قوای مسلح وقوای جدید امنیتی افغان می باشد . "

" 3 – درنظر باید داشت که تشکیل وفعال شدن کامل قوای امنیتی و قوای مسلح جدید افغان مدت زمانی را در برخواهد گرفت . لذا اشتراک کنندگان مذاکرات ملل متحد در مورد افغانستان از شورای امنیت ملل متحد تقاضا می نماید تا اجازه جابجا نمودن مؤقتی قوای ملل متحد درافغانستان را تحت غور قرار دهد . این قوه در تامین امنیت کابل ونواحی اطراف آن کمک خواهند نمود . درصورت لزوم شده می تواند همچو قوه بصورت تدریجی به مراکز شهری و ساحه های دیگر نیز توسعه یابد . "

" 4 – اشتراک کنندگان مذاکرات ملل متحد در مورد افغانستان وعده می دهند تمام واحد های نظامی را از کابل ودیگر مراکز شهری که درآن قوه ملل متحد جابجا گردیده بعقب کشند . مطلوب خواهد بود اگر چنین یک قوه در اعمار مجدد افغانستان معاونت نماید . "

حالت مسخره ای است !! مسئولیت تامین امنیت برعهده خود افغانها ( اداره مؤقت ) است . اما این اداره قوای امنیتی و قوای مسلح نظامی دراختیار ندارد . لذا " جامعه بین المللی " باید درزمینه تاسیس و تربیه قوای مسلح و قوای امنیتی جدید با " مقامات جدید افغان " همکاری نمایند . چون تشکیل و فعال شدن کامل " قوای امنیتی و قوای مسلح جدید افغان " مدت زمانی را در بر خواهد گرفت باید شورای امنیت ملل متحد یک قوه را درافغانستان جابجا نماید . درهر ساحه ای که قوه ملل متحد جابجا شود واحد های نظامی افغانستانی باید ازآن ساحه بیرون بروند و تامین " امنیت" را برعهده " قوای ملل متحد " واگذار نماید !!

این است مفهوم تامین امنیت توسط خود " افغانها " !! دراین مفهوم جریان عمل " تامین امنیت " بصورت معکوس ازبند شماره چهارم ضمیمه شماره اول موافقت نامه بن شروع

می گردد و گویا بطرف بند اول پیش می رود . ابتدا " قوای ملل متحد " واردکابل می شود و واحد های نظامی افغانستانی از کابل ونواحی اطراف آن بیرون می رود . بعد دایره حضور " قوای ملل متحد " وسیع تر ووسیع تر می شود وسایر مراکز شهری و ساحه ها را در بر می گیرد وهمانند مورد کامل " واحدهای نظامی افغانستانی " از آن مراکز وساحه هانیز بیرون می روند . دراین جریان " جامعه بین المللی " با " مقامات جدید افغان " در زمینه تاسیس وتربیه قوای مسلح و قوای امنیتی جدید افغانستانی " کمک وهمکاری " می نمایند . پس ازآنکه تشکیل قوای نظامی وامنیتی افغانستانی تکمیل گردید و این قوا ها کاملا فعال گردیدند ، آنگاه هست که " افغان ها " خواهند توانست مسئولیت نظامی وامنیتی افغانستان را کاملا برعهده بگیرند و البته روشن است که تاآن موقع باید " تحت قیمومیت " نظامی وامنیتی امپریالیستی وارتجاعی خارجی قرار داشته باشند .

این پروسه " تحت الحمایگی نظامی وامنیتی " چه مدتی دوام خواهد کرد ؟ بطور قطع شش ماه " دوره مؤقت " و دوسال " دوره انتقالی " را دربرخواهد گرفت و پس ازآن نیز به احتمال قریب به یقین ادامه خواهد یافت ، مگرآنکه با موانع جدی مواجه گردد .

اما مهمتر ازاین ها اینست که دراین جا یک مغالطه آشکار وجود دارد . موافقت نامه بن در مورد قوای جنگی امپریالیستی تحت رهبری آمریکایی ها در افغانستان هیچ نمی گوید واین موضوع راکاملا نادیده می گیرد . واقعیت این است که نیروی اصلی تامین کننده امنیت برای رژیم دست نشانده ونیروی اصلی نظامی درافغانستان فعلی همین قوای جنگی امپریالیستی است و نقش" قوای ملل متحد " درمقایسه با نقش این قوه بسیار فرعی و تابع است ودراساس متکی و مشروط به آن است علاوتا " قوه ملل متحد " تحت قومانده ستاد قوای نظامی تحت رهبری آمریکا در افغانستان قرار دارد و ازاین نظر در واقع بخشی از آن بشمار می رود . به همین جهت جدا سازی روشن آنها نیز چندان مشخص بوده نمی تواند . گذشته ازاین ها تا آن جای که بطور مشخص به " تامین امنیت " برای " بازسازی " مربوط است نقش قوای نظامی روسی را نیز نباید نادیده گرفت . وقتی

مجموع این قوه های امپریالیستی وارتجاعی را مد نظر بگیریم ، تصویر بخوبی روشن ونمایان می گردد . نقش قوت جنگی نظامی بطور عمده برعهده قوای نظامی تحت رهبری آمریکا قرار دارد . نقش قوای امنیتی پولیسی بطور عمده برعهده " قوای ملل متحد " قرار دارد ونقش قوای عمده در بازسازی را هر سه قوه مذکور برعهده دارند .

به این ترتیب قوای امپریالیستی باید وظایف قوت های جنگی نظامی وقوای امنیتی پولیسی را عمدتا در افغانستان بدوش بگیرند و علاوه برآن ارتش و پولیس ارتجاعی را بازسازی نمایند تا بعد ها حکومت دست نشانده قادر گردد وظایف نظامی وامنیتی خود را بمثابه یک حکومت نیمه مستعمراتی بدوش بگیرد . ازآن جای که قوای مسلح ( ارتش و پولیس ) درهر دولتی نقش مرکزی برعهده دارد و حکومت دست نشانده فاقد نیرو وتوان برای ایفای این نقش مرکزی است حتی نمی تواند یک حکومت نیمه مستعمراتی تلقی گردد ، بلکه صرفا می تواند یک حکومت پوشالی و مستقیما تحت الحمایه محسوب گردد .

با گذشت بیشتر از سه ماه اززمان " تحویل گیری قدرت " توسط " اداره مؤقت " اتکای نظامی وامنیتی این " اداره " بقوت های امپریالیستی وارتجاعی خارجی نه تنها تخفیف نیافته بلکه اگر اوضاع را درمجموع در نظر بگیریم می توانیم بگوییم که این اتکاء بیشتر نیز گردیده است .

قوت های نظامی تحت رهبری امریکا یی ها کماکان به تحکیم و گسترش پایگاه های خود درافغانستان و اطراف افغانستان ادامه می دهند . این قوت ها هم اکنون در اکثر شهرها ونقاط استراتیژیک مهم افغانستان پایگاه های شان را مستقر کرده اند و مصروف تحکیم و گسترش این پایگاه ها هستند برعلاوه گزمه ها وگروپ های سیار زمینی و گشت های هوایی شان را به هر جاو هرنقطه ای ودرهرزمانی که خواسته باشند اعزام می نمایند و هر" وظیفه ای " را که خودشان برای شان تعیین نمایند " اجرا " می کنند . خواست توقف بمباران ها و عملیات های نظامی که معمولا ازمیان اهالی ملکی وحتی از میان

منسوبین " اداره مؤقت " تلفات زیادی می گیرد ، اکنون بیک خواست نسبتا وسیع مبدل گردیده است . اما " حامد کرزی " رئیس اداره مؤقت علیرغم رد درخواستش توسط حکومت آمریکا مبنی بر تبدیل قوای نظامی تحت رهبری آمریکا به " قوای ملل متحد " درافغانستان ، ازادامه حضوراین قوت ها در کشور با طرح این موضوع که هنوز " جنگ ضد تروریزم " در افغانستان پایان نیافته است ، دفاع بعمل آورده است . آن مقاماتی از " اداره موقت " که به " شورای نظار جمعیت اسلامی " تعلق دارند ، بصورت پیهم از موجودیت خطر طالبان والقاعده بخاطر ادامه سیاست های حمایتی آی اس آی از بقایای آنها ، می نالند . این نالش ها هرنیت وقصدی را دنبال نماید یکی ازالزامات جبری اش این خواهد بود که ضرورت حضور قوای جنگی تحت رهبری آمریکا راصحه بگذارد و ادامه آنرا منطقی جلوه دهد. به ادامه این روند اخیرا انگلیس ها یکهزاروهفتصد نفر نظامی جدیدبا ساز وبرگ مکمل زمینی وهوایی آماده کرده اند که به افغانستان اعزام نمایند .

دایره فعالیت " قوای بین المللی کمک امنیتی " تاحال به شهر کابل ونواحی اطراف آن و ازلحاظ تعداد به چهارهزاروپنجصد نفر محدود ومعدود مانده است . اما ازآنجای که وضع " امنیتی " در ولایات وهمچنان درخود کابل چندان اطمینانی نیست ودرگیری های پیهم نظامی میان جناح های مختلف درولایات وهمچنان انتقام گیری ها و قتل وسرقت ها درکابل و شاهراه های منتهی به کابل و ولایات مختلف بطور روز افزونی ادامه دارد ، از کرزی گرفته تا والیان و سخنگویان ولایات بصورت پیهم ودرگسترش ساحه و افزایش تعداد " قوای بین المللی کمک امنیتی " اصرار می ورزند . آنها حتی علنا مطرح کرده اند که تعداد این قوا باید تا پنجاه هزار نفر بالا برده شود وعلاوه ازکابل سایر ولایات کشور یعنی سراسر افغانستان را در بر بگیرد .

وضع " امنیتی " خود اداره مؤقت " آنچنان رقت آور است که ساختمان های صدارت و وزارت خانه ها توسط عساکر انگلیسی و آلمانی و ترکی نگهبانی می شود وحتی محافظت شخص رئیس حکومت وتعدادی از وزراء را نیز همین عساکر برعهده دارند. اما علیرغم

این" امنیت گیری های شدید " وزراء حکومت ازخطر جانی مصئون نیستند در بیرون ازکابل ، والیان انتصابی " حکومت مؤقت " برای ولایات با مقاومت های مسلحانه مواجه می شوند ودست از پا دراز تر وتلفات داده و اسیران درجا گذاشته وسلاح و موترباخته ، ازشهرها تحت ولایت شان پس پامی شوند . علاوتا " جبهه متحد اسلامی ... " که " داداتحاد" می دهد ، خود درمیان خود بجنگ و درگیری می پردازد و وضع " امنیتی " تحت حکومت " اداره مؤقت " را به نمایش می گذارد بهمین جهت است که درخواست های شان صرفا به توسیع دایره فعالیت " قوای بین المللی کمک امنیتی " و افزایش تعداد آنها محدود ومنحصر باقی نمی ماند . بلکه تمدید زمان " حکومت " این قوا را نیز در بر می گیرد و توام با اصرار و پافشاری زایدالوصفی مطرح می گردد .

دربند اول قسمت پنجم " موافقت نامه بن " گفته می شود که : " با انتقال رسمی قدرت تمامی مجاهدین ، قوای مسلح و نیروهای مسلح کشور تحت قومانده و کنترل مقام رهبری مؤقت قرار گرفته و نظر به ضرورت قوای مسلح و قوای جدید امنیتی افغان سازماندهی خواهد گردید . "

مسئله این است که اززمان توافق روی این موضوع تا زمان تطبیق عملی آن راه دراز و مشکلات متعدد و سنگینی در پیش است . ورنه ضرورتی برای دوره تحت الحمایگی وقیمومیت مستقیم نظامی و امنیتی امپریالیستی پیش نمی آمد " مجاهدین " ، " قوای مسلح " و " گروه های مسلح " هم از لحاظ تعداد وهم از لحاظ تجهیزات ، برای " تاسیس وفعال شدن قوای امنیتی وقوای مسلح جدید افغان " کم وکسری ندارند . اما مجموعه اینها گروه ها ودسته های متعددی را تشکیل می دهند که به پشتوانه های امپریالیستی و ارتجاعی گوناگون و متضادی وصل اند و سال های سال با هم دشمنی ها وعناد های خون آلود وحساب ها نا تصفیه شده فراوانی داشته اند . ازاین جهت کثرت وتعداد آنها نه مایه سهولت نظامی و امنیتی بلکه یک علت مهم مشکلات نظامی و امنیتی برای " اداره مؤقت " به شمار می رود .

ازینجاست که دراجرای عملی بند اول قسمت پنجم " موافقت نامه بن " که قبلا نقل گردید، نقش قیم های امپریالیستی وارتجاعی خارجی بر جسته می گردد تا مجموع این دارودسته های مسلح را دریک ارتش واحد و یک قوه پلیسی واحد در سطح سراسر کشور از نو سازماندهی نمایند. بند چهارم ضمیمه شماره سوم " موافقت نامه بن "روی همین موضوع تکیه نموده است . " تشویق ملل متحد وجامعه بین المللی در شناسایی نقش قهرمانانه مجاهدین ( ! ) که در تحفظ استقلال ( ! ) و حیثیت مردم ( ! ) ایفا نموده اند با هماهنگی مقام رهبری مؤقت ، ادغام دوباره مجاهدین درقوای مسلح و قوای امنیتی جدید افغان واتخاذ تدابیر لازم . "

پس شناسایی نقش " قهرمانانه " مجاهدین درعمل به معنی آن خواهد بود که آنها قسمت اصلی " قوای مسلح " و " قوای امنیتی " دولتی را تشکیل دهند ، قوایی که توسط قدرت های امپریالیستی گوناگون " تاسیس " و " کاملا فعال " خواهد شد .

" تدابیر لازمی " که تاحال درین مورد " اتخاذ " گردیده است :

امپریالیست های آمریکایی درمورد آموزش تسلیم ارتش جدید قول " همکاری " داده اند وبرعلاوه مبلغ پنجاه میلیون دالر قرضه برای مصارف آن منظور کرده اند . امپریالیست های انگلیسی در مورد آموزش افراد ارتش جدید اعلام " همکاری " کرده اند . امپریالیست های آلمانی اعلام کرده اند که مسئولیت آموزش وسازماندهی " پولیس جدید افغان " را برعهده می گیرند درآموزش "ارتش جدید " را برعهده خواهند گرفت . امپریالیست های روسی برای تهیه پرزه جات فالتو برای تسلیحات موجود و تهیه وسایل و تسلیحات نظامی جدید برای " اردوی جدید افغان " آماده " معاونت وهمکاری " اند .

این قول وقرار ها صرفا اعلام نگردیده اند بلکه ازهم اکنون درعمل نیز پیاده می شوند . همکاری ها به توزیع اسلحه درقندهار و ننگرهار و هزاره جات عملا آغاز کرده اند ونیروی مربوط به " گل آغا "، " حاجی قدیر " و " خلیلی " را مسلح می نمایند .اوضاع چنان

**است که نیروهای تحت فرماندهی گل آغا در قندهار از مستی دریافت اسلحه ومهمات مدرن و جدید آمریکایی به تخریب و نابودی کتلوی سلاح های دست داشته موجود شان پرداخته اندو تاحال مقادیرمتنابهی اسلحه و مهمات را که بقول خود شان دیگر کهنه شده و به درد نمی خورند از میان برده اند . صرفا یکی ازاقلام این سلاح ها ومهمات نابود شده ، هشتاد کانتینرمین ضد تانک و ضد پرسونل بوده است که ازگدام های تسلیحاتی طالبان به دست آنها افتاده بود . روس ها به ارسال اسلحه برای نیروهای " جمعیت اسلامی " و " شورای نظار " ادامه داده اند وهمچنان برای دوستم و ازطریق وی برای حزب وحدت خلیلی درهزاره جات اسلحه و مهمات می رسانند . علاوتا روس ها از طریق ایران برای نیروهای تحت فرماندهی اسماعیل خان نیز کار اسلحه و مهمات رسانی را ادامه داده اند . این کارها درواقع بخاطر تقویت جناح های نظامی مورد نظر امپریالیست های آمریکایی و روسی وبخاطر تثبیت هرچه بیشتر موقعیت آنها در "اردوی جدید افغان " صورت می گیرد.**

**قرار بوده است که کار آموزش نظامی یک گروه ششصد نفره ازمناطق مختلف افغانستان توسط مربیان نظامی آمریکایی ، انگلیسی ، آلمانی و ترکی در کابل شروع گردد . این گروه که قرار است مطابق به معیار های نظامی ارتش های شامل درپیمان ناتو آموزش ببینند ، اولین هسته ارتش جدید را تشکیل می دهند . این کار که گویا با تشکیل گروه های خرد ویا بزرگ بیشتری درآینده ادامه خواهد یافت ، دراین سطح ویا آن سطح ارتش حکومتی آینده افغانستان را به پیمان ناتو وصل کرده واز آموزش ها وتسلیحات روسی دور خواهد کرد . درواقع منظور این سلسله آموزش های نظامی تحقق همین امر است یکی از جنبه های این کار ، احیای جای پای قبلی ارتش ترکیه در ارتش افغانستان است که اززمان امان الله خان شروع شد و سالها ادامه یافت ، ولی پس از نفوذعمیق ارتش " شوروی " در درون ارتش افغانستان اززمان صدارت داودخان به بعد ازمیان رفته بود .**

اما تطبیق عملی این پروگرام ازمدت دوماه به این طرف آغاز نشده باقی مانده است . برای اولین گروپ ششصد نفره به تعداد سی نفرصاحب منصب در نظر گرفته شده بود که شامل چهارده صاحب منصب پشتون و یازده صاحب منصب تاجیک بود و صرفا پنج صاحب منصب هزاره وازبک و ترکمن و بلوچ و نورستانی و غیره را در بر می گرفت . این ترکیب مورد اعتراض دوستم و خلیلی واسماعیل خان و غیره قرار گرفت و درنتیجه پروگرام مذکور اجرا ناشده باقی ماند. کرزی سعی نمود از طریق تدویر یک سیمینار وسیع شامل جنگ سالاران گوناگون این "مشکل " را حل وفصل نماید . این سیمینار دایر گردید اما بدون اینکه نتایج آن اعلام گردد خاتمه یافت . بعبارت دیگر " مشکل " مذکور هنوز بحال خود باقی مانده است .

جای شکی وجود ندارد که روسها پروگرام آموزش های نظامی مذکور را تخریب می نمایند . آنها خود ضرورتی برای ارائه " کمک های " آموزشی نظامی نمی بینند و صرفا برای کمک های تسلیحاتی آمادگی نشان داده اند . روس ها آشکارا گفته اند که ازلحاظ آموزشی چیزی برای ارائه به " افغان ها " ندارند بلکه می خواهند خودازتجارب بیست وچند ساله جنگ آنها بیاموزند.

مربیان پولیس آلمانی قبل ا زکودتای 7 ثور 1357 درکار سازمان دهی و تربیت پولیس افغانستان نقش داشته اند و این ساحه کار برای آنها ساحه آشنایی است . " قوای پولیسی" ایکه اینک درکابل درچوکات وزارت داخله اداره مؤقت فعالیت می نماید ودر زمان حیات احمد شاه مسعود کارسازماندهی اش توسط شورای نظار ، آغاز گردیده بود . تاحدی با استفاده ازهمان میتودهای آلمانی و با استفاده از مربیان آموزش دیده توسط آلمانی ها سازماندهی و تنظیم گردیده است . علاوتا مربیان فرانسوی نیز درآن دخالت داشته اند . بنظر می رسد این کار توسط " قوای بین المللی کمک امنیتی " و مشخصا مربیان آلمانی و فرانسوی ادامه یابد .

بازسازی اداری ، درپهلوی بازسازی نظامی و پولیسی یکی دیگر از جنبه های مهم بازسازی توسط " اداره مؤقت " را تشکیل می دهد . تشکیل خود " اداره مؤقت " وآغاز کار آن سنگ بنای اساسی بازسازی اداری مورد نظر را بوجود آورد . قدم بعدی که احیاء و نوسازی تشکیلات اداری وزارت خانه ها و مؤسسات مربوط آنها درکابل است که همزمان یا به دنبال آن احیای تشکیلات اداری ولایت و ولسوالی ها باید روی دست گرفته شود .

بازسازی اداری درکابل مستقیما تحت نگهبان ها ومراقبت های امنیتی " قوای بین المللی کمک امنیتی" پیش برده می شود . اما دربازسازی اداری ولایات که تا حال درحد تقرر والیان ویا تائید موقعیت های والیان برگزیده شده توسط " شوراهای ولایتی " بصورت قسمی پیش رفته است ، ازچتر حمایتی امنیتی " قوای بین المللی کمک امنیتی "بصورت غیر مستقیم توسط " اداره مؤقت " استفاده بعمل می آید . ولی قوای نظامی جنگی تحت رهبری آمریکایی ها و مشخصا خود قوای نظامی آمریکایی بدلخواه وبه اشکال گوناگون دراین امر دست درازی می نماید مثلا گروه بندی های میهنی را حمایت می نماید وگروه بندی های میهنی را مورد حمایت قرار نمی دهد وحتی برخی ها را بمباران می کند .

پس از بروز ناامنی های معین ، بویژه ترور وزیر هوایی ملکی و تروریزم " اداره مؤقت " درکابل حامدکرزی احتمال " ضرورت " پیشنهاد برای توسعه اختیارات " قوای بین المللی " کمک امنیتی " درکابل را مطرح کرده است توسعه اختیارات این قوا هیچ معنی دیگری ندارد جز تقویت بازهم بیشتر کنترل آنها بر مرکز کشور. یکی از راه های مؤثر این کار، اخراج باصطلاح قوای پولیسی مربوط به وزارت داخله حکومت مؤقت و سپردن مسئولیت تامین امنیت شهرکابل بصورت مکمل به " قوای بین المللی کمک امنیتی " است راه دیگر می تواند افزایش اختیارات این قوا باشد بقسمی که " قوای امنیتی " وزارت داخله حکومت مؤقت رسما تحت آمریت و کنترل آنها درآید .

" اداره مؤقت " در طی تقریبا سه ماه دوره گذشته کارش هنوز نتوانسته است صرفا مشکل تقرر والیان درولایات کشور را حل وفصل نماید . درتعدادی از ولایات توافق برای تعیین والی میان " اداره مؤقت " و " شورا های ولایتی " که معمولا به شکل شوراهای مرکب از جنگ سالاران محلی و متنفذین فیودال وجود دارد ، حاصل شده است درتعدادی از ولایات برسراین موضوع بین " اداره مؤقت " و " شوراهای ولایتی " اختلاف وجوددارد و درتعداد دیگری از ولایات حتی برای تعیین والی ازسوی باصطلاح حکومت مرکزی تاحال اقدامی صورت گرفته نتوانسته است . دلیل این امر روشن است : " اداره مؤقت " از قدرت مؤثری برای تعیین والیان ولایات برخوردار نیست درولایاتی مثل پکتیا حتی درمقابل والی تعیین شده توسط " حکومت مؤقت " مقاومت مسلحانه صورت گرفته وازمرکز ولایت بیرون رانده شده است و" حکومت مرکزی " مجبور شده است برسر فرد سوم با " مقامات محلی " به توافق برسد . درولایاتی مثل پکتیا ، خوست ، لوگر، لغمان وغیره یا والیان تعیین شده توسط " اداره مؤقت " با عدم پذیرش گسترده از سوی مقامات محلی روبرو گردیده است ویا هم " مرکز" ازاعزام والیان جدید باز داشته است . درولایاتی مثل هرات ، فراه ، نیمروز ، غور، بادغیس ، هلمند و غیره ، تاحال اقدامی برای تعیین والی توسط " حکومت مرکزی " ونه هم طرف " شورای ولایتی " درسمت شمال و شمال شرق ، همان والیانی اداره امور ولایات را دردست دارند که از طرف جنرال دوستم و جنرال داود تعیین شده اند و" حکومت مؤقت " درمورد آنها تاحال اصلا اقدامی بعمل نیاورده است .

خلاصه اوضاع آنچنان درهم برهم است که حامد کرزی رئیس " حکومت مؤقت " برای افزایش تعداد " قوای بین المللی کمک امنیتی " و جابجایی آنها درولایات به عذرورزی افتاده و باربارعرایضش را به گوش دولت انگلیس وهمچنان از طریق " ابراهیمی " به گوش " شورای امنیت ملل متحد" رسانده است . در صورتیکه این عرایض شنیده نشود

، – که تاحال نشده است – به یقین " اداره مؤقت " نخواهد توانست کنترلش را حتی درسطح صرفا تقرروالیان برتمامی ولایات کشور برقرار نماید .

تدویر لویه جرگه اضطراری برای ادامه کار بازسازی سیاسی درسطح حکومت مرکزی ، که باید " حکومت انتقالی " را بعد از سپری شدن مدت کار " اداره مؤقت " بوجود بیاورد ، مورد مهم دیگری از بازسازی سیاسی محسوب می گردد . در" موافقت نامه بن "گفته شده است که ملل متحد در تاسیس واجراآت کمیسیون تدویر لویه جرگه اضطراری کمک خواهد کرد اما درجریان عمل ، نماینده " ملل متحد " ، تمامی بیست ودونفر اعضای این کمیسیون بشمول رئیس آنرا خود انتصاب نمود ، به یقین کار " انتخاب " ویا انتصاب اعضای لویه جرگه اضطراری ، با توجه به وضعیت جاری ، آنچنان با اغتشاش و درهم برهمی و دعوا ها و منازعات همراه خواهد بود که درآن مورد نیز درنهایت ، فیصله کننده نهایی دراکثر موارد" نماینده ملل متحد " خواهد بود درهرحال اولین و فراگیر ترین معیار درانتخاب ویا انتصاب اعضای لویه جرگه اضطراری آن خواهد بود که آنها شرایط تحت الحمایگی افغانستان و " قیمومیت " امپریالیست ها برسر نوشت کشور را قبول داشته باشند وعلیه سلطه مستقیم قوای امپریالیست ها برکشور منجمله در شکل باصطلاح قوای ملل متحد، مخالفتی نداشته باشند . طبعا این افراد نمایندگان اتوریته های ارتجاعی و نوکرامپریالیزم درولسوالی ها ، ولایات و مناطق مختلف کشور خواهند بود تا تجمع آنها به معنی حقیقی کلمه مفهوم تاریخی واجتماعی " لویه جرگه " را درشرایط کنونی متبلور سازد .

درتاریخ افغانستان اولین لویه جرگه در سال 1707 میلادی توسط میرویس خان هوتکی برای مقابله با سلطه حکومت صفوی ایران دایر گردید . دومین لویه جرگه در سال 1747 میلادی توسط احمد شاه ابدالی دایر گردید که سرآغاز سلطنت درانی ها درافغانستان به شمار می رود . ازآن پس لویه جرگه های دیگری نیز تا زمان سلطنت امان الله خان دایر گردیدند که همانند دولویه جرگه اولی ، همه دارای ترکیب کامل فیودالی – قبیلوی و

درباری بشمول آخوند ها بودند . درزما ن امان الله خان برای اولین باربعضی ازتحصیل کرده ها به لویه جرگه راه یافتند که عاقبت نظرات و پشنهادات آنها نیز بجای نرسید زیرا شاه امان الله در موارد متعددی به نظرات فیودال ها وآخوند های تاریک اندیش تمکین نمود ( درلویه جرگه ای موسوم به لویه جرگه پغمان ) .

آخرین لویه جرگه تدویر شده در تاریخ افغانستان لویه جرگه زمان نجیب الله بود که قانون اساسی پیشنهادی حکومت وی را تصویب نمود و خودش را بحیث رئیس جمهور افغانستان انتخاب کرد(!)

لویه جرگه در اصل یک تجمع فیودالی – قبیلوی است و شرکت کنندگان آن بزرگان قبایل هستند واساسابه نظام قبیلوی پشتون ها تعلق دارد . درشرایط حاضر که اتوریته های سمتی قبیلوی درسراسر کشور وسیعا ضربت خورده وجای آنها را بصورت گسترده ای جنگ سالاران مرتجع وابسته به امپریالیست ها گرفته است ، لویه جرگه مفهوم وشکل دیگری پیدا نموده است هیچ لویه جرگه ای درتاریخ افغانستان درتائید اشغال کشورتوسط قوای خارجی دایر نگردیده است . حتی لویه جرگه زمان نجیب الله موقعی دایر گردید که خروج قوای " شوروی " از افغانستان تکمیل گردیده بود . لویه جرگه اضطراری ظاهرخانی پیشنهادی "جلسه بن"یگانه لویه جرگه ای درتاریخ افغانستان خواهد بود که هم محصول اشغال کشور توسط قوای امپریالیستی وهم تائید کننده آن است. " لویه جرگه اساسی" که بدنبال خواهد آمد نیزهمانند"جلسه بن"و" لویه جرگه اضطراری " تجمعی از خائنین ملی دست نشانده اشغالگران امپریالیست وتائید کننده آنها خواهد بود .

لویه جرگه حتی با معیار های بورژوایی نمی تواند یک مجمع دموکراتیک تعلقی گردد . اساس شرکت درآن ، انتصاب توسط قدرت مندان مرتجع – ازسطوح طایفوی و قبیلوی گرفته تا سطح کشوری – است وتوده های مردم درآن نمی توانند حتی با معیارهای بورژوائی و طبق اصل ظاهری " یک نفریک رای " شرکت داشته باشند . لویه جرگه

همچنان گردهم آیی کهنه و فرسوده ای است که حتی آخوند مرتجعی مثل شیخ آصف قندهاری درمورد آن گفته بود که : " چسپیدن به لویه جرگه درقرن بیست ویک خجالت آوراست . "

پذیرش لویه جرگه بعنوان مکانیزم تعیین حکومت انتقالی ، تصویب قانون اساسی و تعیین نظام سیاسی آینده افغانستان خود نشان می دهد که امپریالیست ها و دست نشاندگان و مزدوران بومی آنها درحال پختن چه آشی برای کشور ومردمان کشور هستند .

یکی از نکات مربوط به " لویه جرگه اضطراری " که درمورد آن تبلیغات زیادی صورت می گیرد که زنان درآن شرکت خواهند داشت واقعیت این است که " لویه جرگه " دراصل یک مجمع مردانه است . اما " لویه جرگه اضطراری " اولین " لویه جرگه ای " نیست که زنان درآن شرکت خواهند کرد . در" لویه جرگه " زمان نجیب الله نیز زنان معینی شرکت کرده بودند اولین زنان کسانی بودند که تائید کننده " مشی مصالحه ملی "نجیب الله بودند . در" لویه جرگه اضطراری " نیز زنانی شرکت خواهند کرد که امپریالیست های متجاوز واشغالگررا فرشتگان نجات زنان افغانستان تلقی نمایند . ناگفته پیداست که چنین زنانی نه نماینده توده زنان زحمتکش و تحت ستم خواهند بود ونه از خواسته ها ومنافع آنها دفاع بعمل خواهند آورد . بلکه سرخاب و سفید آبی خواهند بود درچهره های کریه و خون ریز تجاوزگران و اشغالگران امپریالیستی .

واما بازسازی اقتصادی اساس و بنیان بازسازی سیاسی را تشکیل می دهد و پایه بقاء ودوام آن بشمار می رود . این برنامه بسیار گسترده است ونه تنها بازسازی سکتورهای مختلف اقتصادی را دربر می گیرد بلکه تامین بودجه نهادها و مؤسسات دولتی ازارتش و پولیس گرفته تا ادارات ملکی را نیز شامل می شود .

قدر مسلم است که بازسازی اقتصادی افغانستان حتی در حد همان اندازه و کیفیت وماهیت زنان قبل ازکودتای هفت ثور 1357 ، به امکانات مالی وسرمایه های هنگفت نیاز

دارد زیرا که تقریبا همه چیز باید ازنوساخته شود . این کشور طی بیست و چند سال گذشته جنگ ، درچهارنوبت به ویرانی کشانده شده است وهربار دامنه ویرانی ها وخرابی ها عمیقتر و گسترده تر گردیده است.

درنوبت اول سوسیال امپریالیزم شوروی ونوکرانش طی بیشتر از یک دهه ، اقتصاد افغانستان را به ویرانی کشاندند . درین مرحله شبکه های آبیاری وزمین های زراعتی در کشور وسیعا در اثر بمباران هاوعملیات های نظامی قوای مهاجم و اشغالگر سوسیال امپریالیستی و پوشالی های بومی آنها ویران گردید و هزاران ده وروستا با خاک یکسان شدند . درین مرحله گرچه در شهر هائی مثل قندهار و هارت نیز در اثر جنگ هاودرگیری های پیهم خرابی های گسترده بارآمد . ولی عمدتا روستاها و مناطق روستایی کشور بودن که به خرابی کشانیده شدند. جنگلات و سیعا از میان رفتند وبزرگ راه ها که دریک کشور فاقد راه آهن یگانه راه مواصلاتی مدرن زمینی به شمار می رود بطور گسترده ای تخریب گردید . دراین مرحله تخریبات اقتصادی دارودسته های بنیاد گرای اسلامی نیز عمدتا در دهات متمرکز بود ، مثلا تخریب و به آتش کشاندن صدها و بلکه هزاران ساختمان مکاتب دردهات که از طرف آنها " لانه کفر" به حساب می آمدند وهمچنان نابودی جنگلات و فارم های زراعتی بزرگ دولتی در اطراف جلال آباد، کنروجاهای دیگر.

مرحله دوم ویرانگری دوره تقریبا پنج ساله حکومت جهادی ها درکابل بود. درین مرحله تخریبات وویران سازی ها عمدتا متوجه شهر ها و به ویژه شهر کابل وهمچنان مؤسسات صنعتی بود . شهر کابل بطور سیستماتیک به ویرانه مبدل گردید و فابریکه های صنعتی در کابل ، شمالی ، قطغن ، قندهار وهرات همه به تاراج رفته و وسایل آنها بصورت ماشین های مستعمل ویا حتی آهن پاره ها درداخل وخارج کشور توسط " مجاهدین فی سبیل الله " به فروش رسید . تجهیزات ضد هوائی، وسایط زرهی و نقلیه و حتی طیارات و میدان های هوائی نظامی به ویژه در ولایات هم سرحد با پاکستان وسیعا از میان رفتند و یا در خارج از کشور به فروش رسیدند . وسایل ادارات دولتی و سیعا مورد چوروچپاول قرار

گرفتند و ساختمان های اداری دولتی و ساختمان های مکاتب بیشتر از پیش تخریب وویران گردیدند . با ازمیان رفتن نقش کابل به عنوان بازار مرکزی کشور همچنان نابودی سیستم گمرکات تجارتی ، تجارت کشورکلا به زائیده تجارت کشورهای همسایه به ویژه ایران و پاکستان مبدل گردید وبا سقوط سرسام آور و روز افزون ارزش افغانی قسمت های وسیعی از کشور به منطقه تومان و کلدار مبدل شد .

مرحله سوم ویرانگری، دوره سال های حکومت طالبان بود . دراین مرحله ویرانگری ها هم در شهر ها وهم در روستا ها ادامه یافت . درتمام شهر های افغانستان که کنترل آنها بدست طالبان افتاد وسایل و تجهیزات باقیمانده ادارات دولتی بطور مکمل از میان رفت . ساختمان های باقیمانده مکاتب دراثر تعطیل شدن تقریبا سرتاسری مکاتب ، بدون مراقبت باقی ماندند واکثرا خود بخود ازمیان رفتند . درمناطق وسیعی از شمال ، شمال شرقی ، شمالی وهزاره جات ، دراثر تصفیه های ملیتی مناطق توسط طالبان و کوچ دادن های اجباری صد ها هزارنفر ازاهالی محلی ، ساحات وسیعی با خاک یکسان گردیدند . وابستگی اقتصادی ولایات هم جوار به ایران وپاکستان به این کشور ها ادامه یافت و عمق و گسترش بیشتری پیدا نمود . ترویج روز افزون کشت تریاک ، کشت غله جات وسایر مواد خوراکی را شدیدا وبیشتراز پیش ضربت زد و وابستگی غذایی اهالی کشور به مواد خوراکی وارداتی را بیشتر از پیش تشدید نمود . اقتصاد کشور ازهرلحاظ ضربت خورد وبه یک اقتصاد متکی به صدور قاچاقی نیروی کارارزان وتریاک وسایر مواد مخدره مشتق شده ازآن به کشورهای گوناگون مبدل گردید .

با آغاز حملات هوائی گسترده امپریالیست های آمریکایی ، یکبار دیگر سلسله ویران کاری ها و تخریبات روی شهر ها متمرکز گردید . تقریبا تمامی تاسیسات نظامی از میان برده شد و توام با آن مناطق همجوار با این تاسیسات و سیعا تخریب گردید و همچنان مناطق اطراف خطوط نظامی طالبان به شدت ویران شد

سلسله این تخریبات وویران کاری های بیست و چند ساله که کمتر با آباد سازی واعمار همراه بوده است ، همان شیرازه اقتصادی ضعیف و ناتوان نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی قبلی افغانستان را نیز تقریبا بصورت کامل از هم پاشانده و اکنون این کشور ویرانه ای بیش نیست .

بازسازی اقتصادی این چنین کشور ویران شده ای امکانات مالی فوق العاده وهنگفت تلاش هاوکوشش های بیحد و حصری را نیازمند است که اگر اساس آن بر نیرو وتوان توده های مردم ومنافع آنان مبتنی نباشد ، خود پایه های اقتصادی عظیمی برای وابستگی های عمیق و گسترده اقتصادی تا حد به لیلام گذاشتن داروندارکشور نزد منابع مالی امپریالیستی وارتجاعی خارجی به وجود خواهد آورد .

برنامه بازسازی اقتصادی ای که گویا توسط " اداره مؤقت " به راه افتاده است بطور مکمل به منابع خارجی امپریالیستی وارتجاعی وابسته است وسیاست اتکاء بخود درآن اصلا جائی ندارد.

محاسباتی که درحواشی " جلسه بن " به عمل می آمد ، مصارف پولی بازسازی طی یک دوره پنج ساله را پانزده میلیارد دالر تخمین می زد . بعد ها وزارت پلان "حکومت مؤقت " مصارف ده ساله بازسازی را مبلغ چهل و پنج میلیارد دالر برآوردنمود . مقامات " حکومت مؤقت " حین شرکت در " کنفرانس توکیو" که درمورد برنامه بازسازی افغانستان دایر شده بود ، انتظار داشتند که وعده همین مبلغ پانزده میلیارد دالر برای پنج سال وچهل وپنج میلیارد دالر برای ده سال را دریافت نمایند . آنها همچنان انتظار داشتند که تمامی قرض های سابقه افغانستان مشمول بخشودگی گردد . اما آنچه در عمل اتفاق افتاد این بود که " قدرت های اقتصادی جهان " مجموعا برای پنج سال مبلغ 8 / 4 میلیارد دالر وعده دادند و هیچ قرض دهنده ای از قروض سابقه دست بردارنشد.

قبل از " کنفرانس توکیو" وضعیت " حکومت مؤقت " ازلحاظ اقتصادی به شدت به وخامت گرائید، تا حدی که وزیرداخله " حکومت موقت " لب به شکایت گشود که "

قدرت های اقتصادی جهان با وعده های دروغین کمک های مالی در جلسه بن آنها را فریب داده واکنون همه ازین بابت پا پس کشیده اند " . " حکومت مؤقت " قادر نشده بود که حتی معاشهای مامورین خود را پرداخت نماید . درچنین حالتی مقامات " حکومت مؤقت با وجودیکه در" کنفرانس توکیو " قادر نشده بود که حتی معاش های مامورین خود را پرداخت نماید . درچنین حالتی مقامات " حکومت مؤقت " با وجودیکه در " کنفرانس توکیو " صرفا وعده تقریبا یک سوم کمکی را که برای پنجسال انتظار داشتند ، دریافت نمودند . اما با آنهم اظهار خرسندی کردند وآنرا علامتی از حمایت جهانی از " اداره مؤقت " اعلام نمودند .

بخشی ازین کمک ها نقدی و بخش دیگر جنسی خواهد بود . اما این کمک ها چه نقدی و چه جنسی همه به حکومت داده نخواهد شد . آنچه به حکومت داده خواهد شد اساسا مصارف نظامی و پولیسی و اداری را دربرخواهد گرفت . تمایل بسیار اندگی برای بازسازی سکتور دولتی اقتصاد وجود دارد . بناء می توان پیش بینی نمود که بازسازی اقتصادی اساسا یا توسط خود کمپنی های خارجی و یاتوسط " NGO " ها پیش برده خواهد شد .

ناگفته پیداست که بانک مرکزی (دافغانستان بانک ) و چاپ وانتشار پول کماکان درکنترل حکومت باقی خواهد ماند. اما فعلا بانک مرکزی عملا وجود ندارد وهمه داروندارآن توسط حکومت قبلی " مجاهدین " وبعدا توسط طالبان به تاراج رفته است . " اداره مؤقت " تاحال درکاراحیای بانک مرکزی ناکام بوده است وبه همین جهت مجبورگردیده است برای جذب کمک های پولی خارجی یک شماره بانکی درامارات متحده عربی بازنماید. شماره بانکی ایکه تاحال چندان کارآمد نبوده است .

دوام بی رویه وسرسام آور چاپ بانکوت افغانی توسط مراجع گوناگون یک مشکل بزرگ است . روس ها به چاپ بانکوت برای جمعیت اسلامی وشورای نظار ادامه می دهند . بقایای طالبان نیز همچنان بانکوت افغانی چاپ می نمایند . ازطرف ایران نیز کانتینرهای

افغانی همه روزه دراختیار اسماعیل خان قرار می گیرد که فکر می شود آنهم چاپ روسیه باشد . این امر باعث گردیده است که ارزش افغانی کماکان درحد پائینی باقی بماند. قبل از تشکیل کنفرانس بن باری ارزش افغانی از 70000 افغانی یک دالر به 15000 افغانی یک دالر بالارفت . اما با تشکیل کنفرانس بن وبعدازآن ارزش افغانی دوباره سقوط نمود وتا حال از 30000 افغانی یک دالر بالانرفته است .

درزمان حکومت جهادی ها وبعد ها حکومت طالبان درمناطق وسیعی از افغانستان بانکوت افغانی شدیدا ازاعتبار افتاد و جای آنرا کلدار پاکستانی وتومان ایرانی گرفت . درهمان مواقع درمعاملات نسبتا بزرگ دلار آمریکایی نیز کم وبیش درجریان افتاده بود. اما با روی کارآمدن حکومت مؤقت " کرزی " جریان دالر آمریکایی درافغانستان وسیعا گسترش یافت . تاحدی که بخشی ازمقامات " بانک جهانی " طرح داده اند که برای یک دوره چند ساله بانکنوت افغانی رسما از جریان خارج گردد و جای آنرا دالر آمریکایی بگیرد . این طرح نیز بی ثباتی پولی کشور را به شدت دامن زده است . به محض اینکه طرح مذکورعنوان گردید، ارزش افغانی به شدت سقوط کرد . آنچنان که مقامات " اداره مؤقت " ناچار شدند بصورت فوری اعلام نمایند که این طرح صرفا از طرف " بانک جهانی " عنوان گردیده است وهنوز قرار نیست درعمل پیاده شود وچنانچه درآینده درعمل پیاده گردد، بانک نوت های افغانی موجود " ناچل " اعلام نخواهد شد بلکه تبادله خواهد شد

درهرحال " اداره مؤقت " می توانست مطابق به موافقت نامه بن دست به چاپ وانتشار بانکوت افغانی بزند که بنا به دلایل بالا تا حال قادرنشده است این کار را انجام دهد . قویا احتمال دارد که عمر این اداره به پایان برسد ولی نتواند به این کار دست بزند.

شکی وجود ندارد که کل پروگرام بازسازی – اعم از نظامی و پولیسی واداری واقتصادی – یک پروگرام مستعمراتی است ، اما درین حد نیز سسه مشکل و محدودیت جدی است :

**1 – مقدار کمک های وعده داده شده برای پنجسال ( تقریبا پنج میلیارددالر) صرفا یک سوم کمک مورد انتظار مقامات " اداره مؤقت " است و بیگمان به شدت غیر کافی است . چنانچه قرار باشد چند میلیون پناهنده افغانستانی از پاکستان و ایران وسایر کشورها درطی این پنج سال به افغانستان عودت نمایند و سکنا یابند و بیجا شدگان چند میلیونی درداخل کشور نیز مجددا درمناطق شان جابجا گردند ، حداقل نصف مبلغ وعده داده شده مذکور، بلعیده خواهد شد . نصف باقیمانده میتواند تا جایی مصارف پنج ساله نظامی و پولیسی واداری را تکافو نماید ولی برای بازسازی اقتصادی چیزی باقی نمی ماند . بناء صرفا یک راه وجود دارد وآن اینکه درهرسه ساحه مذکور بودجه های غیر کافی اختصاص یابد و کار بازسازی وعودت و جابجا سازی پناهندگان از خارج وداخل بصورت ناقص پیشبرده شود .**

**2 – منابع کمکی امپریالیستی وارتجاعی خارجی دروعده های کمکی که داده اند اساسا دنبال منافع خود شان بوده اند . اینامر درارائه عملی کمک ها نیز نمی تواندصادق نباشد . ازین جهت امکان کاهش وافزایش درکمک های وعده داده شده درعمل وجود خواهد داشت . ولی با توجه به مجموعه اوضاع جهانی ، منطقوی وکشوری می توان پیش بینی نمود که کاهش در میزان کمک های وعده داده شده امکان خیلی بیشتری ازافزایش درآن خواهد داشت . این امر به نحو بیشتری پروسه بازسازی را درعرصه های مختلف غیر مؤثر خواهد ساخت و بحران کل امپریالیست های و مرتجعین رادرافغانستان بیشتر از پیش دامن خواهد زد.**

**3 – " اداره مؤقت " وکل دارودسته های ارتجاعی دست نشانده و به یک معنی دیگر کل کشور ومردمان کشور در یک حالت اضطراری ازلحاظ نظامی، امنیتی ، اداری واقتصادی قرار دارند . اما درمجموعه پروگرام بازسازی هیچگونه طرح و نقشه ای برای جواب دهی به این حالت اضطراری وجود ندارد و منابع امپریالیستی وارتجاعی خارجی هیچ عجله ای دررساندن کمک به دست نشاندگان شان نمی دهند . این وضع بحران**

میان مرتجعین حاکم را به شدت دامن می زند . آنچنان که گل آغا والی قندهای و رئیس تنظیمه زون جنوب چندی قبل اخطار داد که چنانچه هر چه زودتر به وضع موجود پایان داده نشود مجددا جنگ داخلی در سطح وسیعی بروز خواهد کرد و کشور دچار بحران شدیدی خواهد شد .

سرنوشت بازسازی اقتصادی همانند سایر عرصه های آن با سرنوشت سیاسی کشور ارتباط وپیوند دارد . با تهاجم امپریالیستی بحران و تشتت میان مرتجعین حاکم پایان نیافت بلکه عمق و دامنه آن روز بروز بیشتر می گردد وبصورت جنگ ها و درگیری های داخلی ارتجاعی میان شان بروز می نماید . حتی می توان گفت که " بت ظاهرخان " هنوز نیامده به افغانستان درحال شکستن است. وی قرار بود دراوایل سال عیسوی جاری به افغانستان برگردد که برنگشت . بعد قرار شد که همزمان با نوروز عودت نماید ودرمراسم نوروزی در مزار شریف شرکت نماید که بازهم از جایش تکان نخورد . حالا قرار است دراوایل اپریل بسوی افغانستان قدم رنجه فرماید که بازهم ممکن است ازین کار صرفنظر نماید و قرار دیگری تعیین نماید. گرچه این به تاخیر افتادن ها آمد آمد وی ، سوالات معینی درمیان مرتجعین حاکم و حتی عامه مردم درمورد کل پروسه جاری ایجادکرده است ، اما از لحاظ بر ملاشدن چهره کاذب " پروژه لویه جرگه " ظاهرخان هرچه زودتر به افغانستان برگردد مفید خواهد بود . وی چراغ جادو دراختیار ندارد و به یقین می توان گفت که نمی تواند کل تاروپود اوضاع ناهنجار و متشتت کنونی را بهم ببافد وبحران کنونی را حل وفصل نماید . ظاهرخان درافغانستان به سرعت عدم کارآئی اش را نشان خواهد داد و پتش خواهد شکست . ادامه بحران سیاسی ، پروسه بازسازی اقتصادی کشور را بازهم به نحو بیشتری تحت فشار قرار خواهد داد و برآنرا محدود خواهد ساخت .

مسئله مهم وجدی در بازسازی اقتصادی افغانستان که کسانی با اجرای آن خواب کوریای جنوبی شدن و حتی خوا ب بازسازی بعد ازجنگ جهانی دوم اروپا را در سر می پرورانند

، این است که این پروگرام درشرایطی روی دست گرفته شده است که کل اقتصاد جهانی امپریالیستی به شمول اقتصاد های نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی وابسته به آن دچاررکود بین المللی است . درچنین حالتی که امکان شگوفائی حتی از اقتصاد های " شگوفای " امپریالیستی مثل اقتصاد جاپان ویا اقتصاد وابسته ای مثل اقتصاد کوریای جنوبی سلب گردیده است . درمورد افغانستان ویران شده چه انتظاری می توان داشت ؟ درچنین حالتی امپریالیست ها هرچه بیشتر بنا به اجبارات اقتصادی شان به این طرف کشانده می شوند که از نیروی کار ومواد خام ارزان افغانستان هرچه بیشتر شیره کشی نمایند. حتی اشتغالی را که بوجود می آورند نمی توان انتظارداشت که مقدار پرداخت آن به کارگران حتی درسطح پرداخت به کارگران افغانستان درایران باشد . ازین جهت فرار نیروی کارازافغانستان شاید کم وبیش محدود گردد ولی کماکان ادامه خواهد یافت و کماکان نیروی کار قاچاقی یکی ازاقلام " صادراتی" مهم کشور را تشکیل خواهد داد ، همانطوری که کشت تریاک ادامه یافته است وحتی نسبت به سال قبل بردامنه ووسعت آن افزایش به عمل آمده است .

گذشته ازاینهاومهم ترازهمه اینها این موضوع است که امپریالیست های آمریکایی وشرکاء امپریالیستی شان می خواهند حضورنظامی شانرا درافغانستان طولانی مدت بسازند . آنها اکنون از بیست سال حضور نظامی شان در افغانستان صحبت به عمل می آورند . این قصد ونقشه باعث می گرددکه آنها بصورت عمدی بحران موجود درافغانستان راازجهات وجوانب گوناگون آن طولانی وکشداربسازند تا زمینه وبهانه ای برای استقرارنظامی شان درین کشوروجود داشته باشد .

امپریالیست های آمریکایی برای دلسوزی به مردمان افغانستان به این کشور تهاجم نکرده اند . آنها برای بهبود مردمان ما حکومت دست نشانده ایجاد نکرده اند وبرای تشکیل حاکمیت نماینده مردم پروژه ارتجاعی " لویه جرگه " را به راه نینداخته اند . آنها دنبال منافع شان درافغانستان ، منطقه وجهان هستند وبرای حفظ وبقای نظام غارتگرانه

جهانی شان ودوام نظام ارتجاعی و فرسوده وابسته به نظام شان درافغانستان تقلا می کنند . راه تمکین به تهاجم امپریالیستی وتائید رژیم دست نشانده راه تسلیمی وخواری و زبونی ملی وطبقاتی است . راه نجات حقیقی ، راه مبارزه برای برپائی مقاومت مردمی وادامه آن تا پیروزی است . باید با تمامی قوت و توان وبا قبول هرنوع قربانی و فداکاری درین راه به پیش رفت .

## تذکراتي درمورد دو نکته ضروري :

1 – طبق موافقت نامه " بن " ساحه حضور " قوای بین المللی کمک امنیتی " می توانست علاوه از کابل ، سایر مراکز شهری رانیز دربر بگیرد . باتوجه به بی امنیتی های وسیع در سراسر افغانستان ، حامد کرزی باربار از " سازمان ملل متحد" وبطور مشخصی از " شواری امنیت" آن درخواست نمود که فعالیت " قوای بین المللی کمک امنیتی " برعلاوه مرکز کشور ، سایر ساحات بویژه ساحات مهم را نیز باید در بر بگیرد وبرتعداد آن نیز افزایش بعمل آید . این درخواست دوبار در" شورای امنیت سازمان ملل متحد " مورد بحث قرا رگرفت . ولی هردوبار منظور نگردید . درابتدا فقط گفته می شد که " قدرت های جهانی " درمورد گسترش ساحه فعالیت " قدرت های جهانی " درمورد گسترش ساحه فعالیت " قوای بین المللی کمک امنیتی " و افزایش تعداد علاقمندی ندارند . ولی دلیل این عدم علاقمندی بیان نمی گردید . درین اواخر مقامات دولتی عالی رتبه آمریکا اعلام کردند که ضرورتی به گسترش ساحه فعالیت وافزایش تعداد" قوای بین المللی کمک امنیتی " وجود ندارد زیرا که قوای " ائتلاف بین المللی ضد تروریستی " یعنی قوای جنگی امریکائی ومتحدین آن در ولایات افغانستان " مخصوصا ولایات مهم ، حضور نسبتا مؤثری دارند ودرارتباط با مقامات محلی در برقراری و حفظ نظم کوشا می باشند .

طرح این موضوع بصورت آشکار توسط مقامات آمریکایی دهان کرزی وسایر درخواست کنندگان افزایش تعداد و گسترش ساحه فعالیت " قوای بین المللی کمک امنیتی " در " اداره مؤقت " رابست و پس از آن هرگز تقاضای شان مطرح نگردید .

به این ترتیب امپریالیست های مهاجم آمریکایی و شرکاء آشکارا نشان دادند که حتی " قوای بین المللی کمک امنیتی " را که گویا قوای مربوط به " سازمان ملل متحد" است . برای شان نوعی مزاحم تلقی می نمایند و حاضر نیستند که بیرون ازکابل به این قوا اجازه فعالیت دهند. مسئله این است که هرقدر ساحه فعالیت " قوای بین المللی کمک امنیتی " گسترش یابد ساحه فعالیت های جنگی قوای " ائتلاف بین المللی ضد تروریستی " محدود تر گردد ویا لااقل این قوا در ساحات معینی برای پیشبرد فعالیت های جنگی شان دچارمحدودیت و گویا اشکالات قانونی می شوند . همان طوریکه مثلا شهر کابل باحضور " قوای بین المللی کمک امنیتی " در آن ، ازساحه فعالیت های نظامی قوای " ائتلاف بین المللی ضد تروریستی " خارج گردیده است .

این موضوع نشان می دهد که امپریالیست ها و خاصتا امپریالیست های آمریکایی درصورتی که منافع شان اقتضا نماید ، موافقت نامه های امضاء شده ویا سرهم بندی شده توسط خود شان را نیز نقض می نمایند و ازاعتبار می اندازند همچنان این موضوع نشان می دهد که " نقش امنیتی "به اصطلاح قوای سازمان ملل متحد و قوای بین المللی کمک امنیتی" صرفا روکشی برای هجوم واشغالگری امپریالیستی است.امروز منافع امپریالیست های آمریکایی ایجاب نمود که ساحه فعالیت این قوا گسترش نیابد و محدود نگهداشته شودفردا ممکن است همین منافع ایجاب نمایدکه به حضور این قوا درافغانستان خاتمه داده شود . ودرشهر کابل نیز قوای آمریکا و متحدین آن استقرار یابند .

2- دولت بریتانیا صرفا برای مدت سه ماه فرماندهی " قوای بین المللی کمک امنیتی " را پذیرفته بود وبعد ازآن قرار بود که برای سه ماه دیگردولت دیگری که درقوای

مذکورافسر وعسکر داشته باشد ، مسئولیت امنیتی این قوا را متقبل گردد . این مسئولیت برعهده دولت ترکیه افتاد تاهم شرط " مسلمانی " بجا گردد وهم فرماندهی در دست " ناتو" باقی بماند .اکنون موعد " مسئولیت " فرماندهی جنرال بریتانوی به پایان رسیده است ،اما ترک ها هنوز آمادگی ندارند . " مسئولیت " شان را عملا برعهده بگیرند ، آنها علنا اظهار می دارند که حاضراند این مسئولیت را برعهده بگیرند اما تضمین های روشنی از آمریکامبنی برکمک بردرصورت بروز مشکلات برای فرماندهی ترکی " قوای بین المللی امنیتی " می خواهند . شاید منظورازتضمین ، مالی و تسلیحاتی نیز باشد . اما درهرحال تا هم اکنون آمریکایی ها درین مورد سکوت اختیار کرده اند وچیزی نمی گویند ، یعنی علاقه ندارند چنین تضمین های بدهند .وترک ها نیز نمی خواهند وشاید نمی توانندبدون تضمین و تامین وبصورت " مجانی " مسئولیت فرماندهی " قوای بین المللی کمک امنیتی " را برعهده بگیرند.

به این ترتیب " قوای بین المللی کمک امنیتی " به نوعی ازهم اکنون دچار بحران گردیده است ومعلوم نیست که درآینده می تواند مدت " مسئولیتش را در افغانستان تمدید نماید یا نه ؟ ازقرار معلوم امپریالیست های آمریکایی علاقه زیادی به ادامه حضوروتمدید مدت " خدمت " این قوا ندارند تا بتوانندبادستان کاملا باز وبدون حتی کمترین " مزاحمتی " پروسه حکومت سازی شان را درافغانستان به پیش برند .

به پیش بسوی سوسیالیزم وکمونیزم !

زنده باد جنگ خلق !

## انعکاس جهاني جنگ تجاوزکارانه علیه افغانستان

به محض اولین نشانه های حمله نظامی امپریالیست های آمریکایی ومتحدین شان به افغانستان ، مبارزات ازجانب توده ها ،گروه های انقلابی ومترقی ، دانشجویان ، روشنفکران ، هنرمندان ، سایر افراد مترقی وانقلابی، علیه این جنگ آغازشد . مبارزات

مهمی در همان اواخر ماه سپتامبر یعنی قبل از آغاز جنگ صورت گرفت و امپریالیست ها را با محدودیت های شان روبروکرد مخالفت توده های مردم درکشورهای مختلف که از بخش های مختلف جامعه ، بانظرات سیاسی متفاوت صورت می گرفت ، اما همگی معتقد بودند که بااین جنگ نه آزادی ، بلکه چیزی جز کشتار و بدبختی برای مردم افغانستان ببار نخواهد آمد . آنها در مقابل آمریکا ایستادند نه به این دلیل که طرفدار طالبان بودند ، بلکه برعکس به این دلیل که معتقد بودند که طالبان واسامه کسانی نیستند جز همان دست پروردگان وتغذیه شوندگان امپریالیست های آمریکایی .

امپریالیست ها که سالها این جانیان را حمایت کرده و برسرکارنشانده بودند و کلیه اعمال جنایت کارانه آنها ازجمله ستم وحشیانه برزنان را مورد حمایت قرار داده بودند به یکباره علیه آنان شده و آنها را بعنوان منفورین شماره یک معرفی کردند و ناگهان متوجه حقوق زنان واقلیت های مذهبی وغیره شدند . آنها بااستفاده از چنین پوششی قصد ارتکاب یک جنایت بزرگ دیگری علیه بشریت را در سر می پروانیدند . جنایت بزرگی علیه مردم ستمدیده افغانستان .

حادثه 11سپتامبر ، برای امپریالیست ها فرصتی را بوجود آورد تا نه تنها جنگ تجاوزکارانه خود علیه مردم افغانستان را آغاز کنند و منافع امپریالیستی خود را درمنطقه گسترش دهند ، بلکه این امکان را نیز بوجود آورد تا دستگاه ترور وخفقان خود رادر اقصی نقاط جهان وحتی خود کشورهای امپریالیستی سنگین تر کنند . این انعکاس دیگری است از تحولات کنونی که مبارزات علیه آنرا با مبارزه علیه جنگ درافغانستان پیوند زده است .

هیئت حاکمه آمریکا که از " وحدت ویکپارچگی " بی سابقه مردم در آمریکا دم می زد وازاین بابت مست شده و سرازپانمی شناخت ، دیوانه وار به تدارک برای آغاز جنگ و امتحان سلاح های سنگین وکشتار جمعی د رخدمت به منافع امپریالیستی خود کمر

بسته بود اما مدت زیادی لازم نبود تا افکار عمومی به نیرنگ های امپریالیستی پی ببرد وعلیه این نیرنگ ها و جنایات کثیف به مبارزه برخیزد .

مردم در سراسر جهان صدای اعتراض خود را یکپارچه علیه آغاز این جنگ بالا بردند و پس از آغاز جنگ مبارزات و مقاومت خود را علیه آن شدت بخشیدند . سازمان های نظرسنجی ، که یکی از وظایف شان خلق افکارعمومی برای برنامه های طبقه حاکمه می باشد . مجبور شدند که به کاهش حمایت مردم از سیاست های جنگی امپریالیزم آمریکا اعتراف کنند .گاردین در 31 اکتوبر گزارش می دهد که آمریکا حمایت اولیه افکار عمومی بین المللی برای جنگ را در بسیاری کشورهای اروپائی از دست داده است .

طبق این گزارش سنجی ها ازاین خبر می دهند که در بریتانیا دردوهفته اول جنگ 120 فیصد حمایت از جنگ کاسته شد . درترکیه 70 فیصد مردم مخالف اعزام نیرو به افغانستان بودند. دریونان 30 فیصد مردم منطقه بودند که واقعه 11 سپتامبرنتیجه سیاست های غلط یک ابرقدرت از دهه های قبل بوده است . درایتالیا نیز با آغاز بمباران ها مخالفت ها بالا گرفت . یک نظاهرات ضد جنگ بیش ازدوصد هزار نفر را به خود جلب کرد .درروما نیا54 فیصد مردم مخالف بمباران ها بودند . درآلمان 54 فیصد خواهان متوقف کردن بمباران ها شدند . درحالیکه 20 فیصد مخالف درگیر شدن نظامی آلمان درجنگ زمینی بودند . بسیاری کشورها که قول حمایت از آمریکا درجنگ علیه افغانستان را داده بودند عقب نشستند . حتی دردرون دولت های متحد نزدیکی چون کویت و انگلیس تقاضای توقف بمباران ها بالا گرفته بود . ا ز طرف دیگر آمریکا مجبور بود که حمایت های معینی را از برخی دولت ها خریداری کند . مثلا روسیه حمایت خود را در مقابل کمک های مالی و امتیازات معینی حاضر بود ارائه کند ، هرچند که از یک طرف خواهان آن بود تا بخشی از بحران های خود راحل کند واز طرف دیگر تلاشش آن بود تا آمریکا را درگیر یک جنگ زمینی درافغانستان کند .

واقعیت این است که زمان خطرات بزرگ همراه است با زمان های که میلیون ها مردم وارد زندگی سیاسی می شوند و شروع می کنند آنچه را که به آنها درطول مدت ها گفته شده است . به زیر سوال ببرند . حتی آمارهای وابسته به سازمان های امپریالیستی حاکی از آن است که امپریالیست های امریکایی بسرعت حمایت افکار عمومی مردم را با شروع جنگ ازدست دادند. آنها که تلاش کرده بودند حادثه مرکز تجارت جهانی و کشتن مردم درآن را به مثابه امری برای تدارک جنگ وخدمت به اهداف امپریالیستی خود بکار برند ، باگذشت زمان با مشکل روبرو شدند مردم دنیا با دیدن تصویر ها و صحنه هایی که چگون مرد م آواره دهات و محلات فلاکت زده افغانستان ، در زیر بمباران های وحشیانه آمریکا قرار می گیرند . با این سوال روبرو شدند که این همه جنایت برای چه چیزی است ؟

عکس العمل مردم درکشورهای تحت سلطه درخاورمیانه وآسیا حتی عمیقتر و بسیار خشم آگین تر بود بطوری که حتی باعث تشاد هایی در درون خود حکومت ها مث مصر وپاکستان شد .

## مبارزات ضد جنگ در آمریکا :

مبارزات مردم آمریکا درمقابل هیئت حاکمه خود از اهمیت فراوانی بر خوردار است و محدودیت های بزرگی را برای آنها در اعمال سیاست های جنگی شان بوجود می آورد. اما امپریالیست ها نتوانستند از چنین مخالفتی جلوگیری کنند . روز 29 سپتامبر یعنی حدود یک هفته قبل از آغاز بمباران ها ، حد اقل ده هزار نفر در سرک های واشنگتن علیه تدارک برای جنگ به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند . قرار بود این تظاهرات علیه بانک جهانی وصندوق بین المللی پول انجام شود. اما بعد از واقعه 11 سپتامبر، یکی از سازمان دهندگان اصلی ، این تظاهرات را ملغی اعلام کرد اما بسیاری دیگر بسیج برای این تظاهرات را ادامه دادند وآنرا به مبارزه علیه جنگ مبدل کردند. بر روی یک بیرق

عظیم نوشته شده بود ، " امپریالیزم باید درهم شکسته شود ، نه افغانستان ". موفقیت دراین تظاهرات سیلی محکمی بود به تبلیغات هیئت حاکمه که ادعا می کرد 90 فیصد مردم ازجنگ حمایت می کردند وآنچنان که خود بوش ادعامی کرد برای انجام هرکاری دارای " چک سفید " از طرف مردم بود. درحالیکه این تظاهرات پایه ای برای دهها تظاهرات دیگر در شهرهای نیویارک ، سیاتل ، پورتلند ، سانفرانسیسکو ، برکلی و جاهای دیگر شد که هزاران نفر را در مخالفت با جنگ تجاوزکارانه به سرک ها کشید . دراین تظاهرات ها نه تنها بسیاری از سفید پوستان آمریکایی بلکه بسیاری از ملیت ها و مهاجرین از کشورهای مختلف شرکت کردند وبا مردم افغانستان اعلام همبستگی نمودند.

باحمله سبعانه آمریکا و متحدینش در 7 اکتوبر به افغانستان این مبارزات درآمریکا ودرسراسر جهان شدت یافت . در بسیاری از شهر های آمریکا همچون بسیاری دیگر از شهرهای دنیا مردم به سرک ها ریختند . در نیویارک به مدت کوتاهی این جمعیت به ده هزار نفر رسید . ائتلافی به اسم " نه به نام ما " متشکل از گروه های متفاوت تظاهراتی رابرای روز یکشنبه فرا خواندند ، که شعارآنها این بود . " اندوه ما فریادی برای جنگ نیست " دراین تظاهرات بسیاری ازرهبران جمعیت ها ، اقلیت های مهاجر ، مذاهب وهمچنان خانواده های کشته شدگان مرکز تجارت جهانی و ادولف پرزاسکویول و مایردماگویوبرندگان جایزه نوبل ، سخنرانی کردند .

درست قبل از آغاز جنگ ماموران حکومتی ، مردمی را که در پارکی در محل یاد بود کشته شدگان حادثه نیویارک جمع می شدند و به بحث می پرداختند متفرق کرده وهمه چیز را ازآنجا بر داشتند . حتی عکس قربانیان حادثه نیویارک را . این مسئله ختم مردم را برانگیخت و با پیام های خود وبا روشن کردن شمع به اعتراض پرداختند .این عمل برای مردم بیشتر از پیش روشن کردکه مسئله قربانیان حادثه یازده سپتامبر برای هیئت

حاکمه آمریکا تنها دستاویزی برای جنگ و حمله به افغانستان و دنبال کردن عملیات جنایت کارانه ومنافع امپریالیستی شان بوده است .

جنبش ضد جنگ نه تنها از طرف بسیاری از توده های عادی مردم بلکه همچنین توسط هنزمندان، روشنفکران و شخصیت ها مورد حمایت قرار گرفت . مثلا در 7 اکتوبر بیش از 150 هنرمند درنمایشی بنام " اندوه ما فریادی برا ی جنگ نیست " با لباس سیاه برتن و با صورت های پوشیده توسط ماسک به صف ایستاده و درحالیکه دستان خود را به هم داده بودند به مدت یک ساعت سکوت کردند . این نمایش تاثیر عظیمی را بر مردم نهاد. همچنان در شیکاگو ، تظاهرات در نقاط مختلف شهر، در 7 و8 اکتوبر توسط گروه ها ومنفردین سازماندهی شد که چند هزار نفر به آن پیوستند . همچنین تظاهرات ورا ه پیمایی هایی در سیاتل با شرکت دانشجویان به راه افتاد . در لوس آنجلس و بسیاری شهرها و محیط های دانشگاهی دیگر نیز تظاهراتی برگزار شد .

## در کانادا:

علاوه بر برگزاری بسیاری جلسات وفعالیت های اعتراضی علیه جنگ در کانادا ، روز 16 تا 18 نوامبر هزاران نفر دراوتاوا جمع شده به مبارزه علیه نمایندگان 20 کشور بزرگ اقتصادی که جلسه داشتند ، پرداختند . علیرغم شرایط بد و خفقان آوری که بعد ازواقعه 11 سپتامبر برای مردم عادی و نیروهای مترقی و انقلابی بوجود آمده بود . آنها علیه فقر مردم توسط سرمایه و جنگ تحت رهبری آمریکا علیه مردم افغانستان وجنایی کردن مخالفت های سیاسی به مبارزه پرداختند .

درتورنتو نیز یک راهپیمایی بصورت هفتگی برگزار می شد . ویژگی این راه پیمائی های این بود که ملیت های مختلف و مهاجرین درآن شرکت می کردند . این تظاهرات از طرف ائتلافی از نیروهای مختلف و آگاه تورنتو برگزارمی گردید .

## اروپا:

چندین فعالیت بزرگ درشهرهای اروپا مثل لندن ، روم ، برلین ، پاریس ، آمستردام و دیگرشهرها در مخالفت با جنگ برگزار شد . تعداد وسیعی از مردم بخش های مختلف با نظرات سیاسی متفاوت دراین فعالیت های اولیه ضد جنگ شرکت کردند .

دربریتانیا که یکی از نزدیک ترین متحد آمریکا دراین جنگ تجاوزگرانه بود نیز مخالفت ها علیه جنگ شدت داشت . علاوه بر ده ها جلسات و تظاهرات های ایستاده که در شهری های مختلف بریتانیابرگزار شد ، دراواخر ماه اکتوبر دراعتراض به جنگ علیه خلق های ستمدیده افغانستان ، درشهر لندن تظاهراتی برگزار شد که درحدود 20000 نفر از سراسر کشور درآن شرکت کردند. این تظاهرات از طرف ائتلافی متشکل از نیروهای سیاسی وجنبش های صلح طلب و مهاجرین مختلف برگزار شده بود که درافشاء چهره جنگ طلب امپریالیزم نقش بازی کرد و رهگذران ازآن استقبال کردند . در 4نوامبر نیز تظاهراتی از طرف کمیته زنان اتحادیه دانشجویان دانشگاه لندن فراخوانده شد . این تظاهرات در اعلام مخالفت باجنگ علیه افغانستان و همبستگی بازنان افغانستان برگزارشد که چند صد نفر ازدانشجویان دانشگاه لندن ، که اکثریت آنان را زنان تشکیل می دادند درآن شرکت کردند. آنها با شعارهای" نه به جنگ ، نه به امپریالیزم ونه به بنیادگرایی" و" همبستگی با زنان افغانستان " به راه پیمائی پرداختند . درپایان این تظاهرات کنفرانسی درساختمان اتحادیه دانشجویان دانشگاه لندن برگزار شد که سخنرانان به افشای این جنگ واهداف آن پرداختند . اولین سخنران این جلسه سخنگوی بخش افغانستان و همچنین درحمایت ازطالبان وبن لادن و ائتلاف شمال داشته است، پرداخت که با استقبال شرکت کنندگان روبروشد.

تظاهرات بزرگ دیگری در 18 نوامبر به فراخوان ائتلاف " نه به نام ما " برگزارشد که حدود چهل هزارنفر از سراسر کشور درآن شرکت کردند . شرکت کنندگان دراین تظاهرات نزدیک به دوبرابر شرکت کنندگان تظاهرات بزرگ قبلی بودند که این خود حاکی ازآگاه شدن ودرعین حال فعال شدن تعداد بیشتری از مردم بود . این زنگ خطری

برای امپریالیست ها بود که مردم خودکشورهای امپریالیستی درمقابل این جنایات سکوت نخواهند کرد و به مبارزات خود شان ادامه داده وآنرا گسترش خواهند داد .
دردیگر کشورهای اروپا ، سیاست های تجاوزگرانه امپریالیزم ، با خشم مردم همراه بود . مبارزات و اعتراضات آغاز شد و هرروز اوج بیشتری گرفت . به محض آغا ز جنگ هزاران نفر از مردم اروپا به سرک ها ریختند تا علیه این جنگ تجاوزگرانه علیه مردمی که دهها سال دستخوش جنایات ونیرنگ های امپریالیستی بوده اند، به اعتراض بپردازند . مثلا چهار هزار نفر در بروکسل بلژیک ، هشت هزار نفر در بارسلونیای اسپانیه ، دوهزار نفر در برزبانیا در اطریش، یک هزار ودوصد نفر در کوپنهاگن دنمارک ، یک هزار وپنجصد نفر در ناروی ، شش هزار نفر در روم و سه هزارنفر در آلمان دراین مبارزات شرکت داشتند . یکی از خصوصیات مبارزات ضد جنگ در اروپا چون آمریکا وکانادا ، پیوند دادن آن بامبارزات ضد گلوبالیزاسیون بود . این مسئله افشاء می نمود که چگونه مسئله جنگ با مسئله گلوبالیزاسیون درهم آمیخته است .
درروم در روز دهم نوامبر ، بیش از یکصدوپنجاه هزار نفر علیه سازمان جهانی تجارت و علیه جنگ درافغانستان دست به تظاهرات زدند ، این درحالی بود که صدراعظم ایتالیا تلاش کرد که با فراخوان تظاهراتی دردفاع از جنگ به مقابله بپردازد . اما تعداد افرادی که به این فراخوان پاسخ دادند ، تقریبا یک چهارم کسانی بودند که در تظاهرات ضد جنگ شرکت کردند واین شکستی مفتضحانه برای امپریالیست ها بود . اعتراضات درایتالیا نیز همانند بقیه جاهای اروپا از قبل آغاز شده بود، مثلا دراواخر اکتوبر سه تظاهرات درشمال ، پایتخت وجنوب کشور برگزار گردیده بود
دربرلین روز 10نوامبر تعداد پنج هزار نفر جمع شده وبه راهپیمائی پرداختند . سخنرانان در انتها به افشای لایحه های جدید " ضد تروریستی " پرداختند . همچنین تظاهراتی در فرانکفورت برگزارشد که به درگیری با پولیس کشیده شد و به عقب نشینی پولیس منجر شد و پرچم آلمان نیز به آتش کشیده شد . چندین تظاهرات نیز درشهر کلن از

طرف نیروهای طرفدار صلح و ضد نژاد پرستی برگزار شد که درخاتمه آن بیانیه سازمان 8 مارس نیز خوانده شد که با استقبال مردم روبرو گردید . در 15 نوامبر در همین شهر دفتر حزب سبزها ازطرف گروه های ضد جنگ و ضد نژاد پرستی به اشغال درآمد . این عملیات درست درروز قبل از تصمیم گیری نمایندگان احزاب آلمان برای فرستادن 3900 عسکر آلمانی به افغانستان درشورای آلمان بود .

10 نوامبر ، ژنو در سویس شاهد تظاهرات ده هزار نفری مردمی بود که در مقابل دفتر مرکزی سازمان تجارت جهانی بر ضد گلوبالیزاسیون و جنگ امپریالیستی علیه مردم افغانستان به اعتراض پرداختند .

دراول دسامبر نیز تظاهراتی در شهر برن سویس دراعتراض به جنگ ودسیسه های امپریالیزم آمریکاعلیه افغانستان برگزار شد که درآن درحدود 5000 نفر از مردم با نظرات سیاسی مختلف ، ازسراسر کشورشرکت جستند . دراین تظاهرات نیروهای دموکرات ، انارشیست ها و نیروهای مذهبی و لیبرال شرکت کرده بودند . این تظاهرات به سیاسی کردن مردم کمک کرده و بسیاری را به موضع گیری علیه جنگ و همچنین اهداف امپریالیزم ازاین جنگ ومحکوم کردن آن واداشت .

همچنین درمبارزاتی که دراواسط ماه دسامبر در بروکسل علیه جهانی شدن سرمایه صورت گرفت بخش های مهمی از آن فعالانه به محکوم کردن جنگ تجاوزگرانه پرداختند.

دراکثریت قریب به اتفاق مبارزات فوق هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی واحزاب ویا سازمان های وابسته به آن وهمچنین سایر نیروهای مائوئیست ، با شرکت و پشتیبانی خود خشم و انزجار خود را از اهداف پلید امپریالیست ها ابراز می داشتند و تلاش می نمودند که شعارهای انقلابی و ضد امپریالیستی را تقویت کنند .هواداران حزب کمونیست انقلابی آمریکا حزب کمونیست ترکیه ( م – ل ) ، حزب کمونیست ایران ( م – ل – م ) حزب کمونیست افغانستان ، حزب کمونیست مائوئیستی ایتالیا ، کمونیست های

**انقلابی آلمان ، حزب کمونیست فیلیپین ، هواداران جنگ خلق در نپال و ... ازجمله فعالینی بودند که در اعتراضات وتظاهرات ضد جنگ درآمریکا و اروپا شرکت داشتند .**
**علیرغم انعکاس محدود و ناچیز مبارزات ضد جنگ سایر نقاط جهان در رسانه های خبری ، اخبارپراکنده ومحدود رسیده حاکی ا زوجودمبارزات مهم مردم در اقصی نقاط جهان در عرصه های مختلف علیه جنگ بوده است .**
**تظاهرات ها و راهپیمائی های زیادی درکشور های شرق میانه ، جنوب آسیا ، جنوب شرقی آسیا ازجمله درپاکستان ، اندونیزیا ، هند ، نپال و ... برگزار شد . سایر مردم جهان نیز مبارزه علیه جنگ را با مبارزه علیه طبقه حاکمه در کشور خود پیوند زدند. مثلا در کوریای جنوبی تظاهرات یادبود از چونگ تاایل ( کارگری که در اعتراض به استثمارگران در سال 1970 خود را آتش زده بود ) با مبارزه ضد جنگ علیه افغانستان همراه شد . تظاهرات در مانیلای فیلیپین علیه گلوبالیزاسیون نیزبا شعارهای ضد جنگ تجاوز گرانه همراه بود.**
**درحیدرآباد هند ، مبارزه ضد جنگ که توسط حزب کمونیست هند م – ل ( جنگ خلق ) سازماندهی شده بود به درگیری و جنگ خیابانی با پلیس هند کشیده شد .**
**همچنین در اعتراض به همین جنگ ، چریک های هوادار حزب کمونیست هند م – ل ( جنگ خلق) به یک عملیات چریکی علیه کارخانه کوکاکولا به مثابه یکی از سمبول های امپریالیزم آمریکا پرداختند وخسارات مالی به آن وارد ساختند .**
**یک گزارش خبری از کتماندوی نپال اطلاع می دهد که گروهی از دانشجویان هوادار مائوئیست ها با دادن نامه های به سفارت های انگلیس وآمریکا خواستار توقف فوری جنگ می شوند.**
**همچنین تظاهراتی در شهر های توکیو در جاپان و ملبورن در استرالیا صورت گرفت که در راه پیمایی های اولیه آن در رو ز آغاز جنگ در هریک حدود پانزده صد نفر شرکت کردند .**

علاوه بر مبارزات توده یی که در سرتاسرجهان برگزارشد می توان به اکسیون های اعتراضی و جلسات مشخص که از طرف سازمان های مختلف برگزارشد اشاره نمود . ازآنجمله فعالیت های که نیروهای هوادارحزب کمونیست افغانستان و حزب کمونیست ایران ( م – ل – م ) مشترکا درکانادا ویا برخی کشورهای اروپایی برگزار کردند ، مثلا در تورنتوی کانادا جلسه ضد جنگ امپریالیستی برگزارشد که متشکل از چندین گروه وسازمان سیاسی بود . دراین برنمه یکی ازهواداران حزب کمونیست افغانستان به افشاگری علیه اهداف این جنگ دست زد که با استقبال شرکت کنندگان روبروشد . همچنین سازمان هشت مارس ( ایرانی – افغانستانی ) دریک کارزار سراسری ضد جنگ امپریالیستی فعالیت ها واکسیون های را درکشور های مختلف از جمله هالند، آلمان ، انگلستان و کانادا سازماند داد .

ازجمله فعالیت ها نی ز میتوان به جلسه ای که از طرف گروه های پناهنده در لاهه برگزارشد اشاره کنیم که درآن یکی از افغانستانی های مقیم هالند با استفاده از تحلیل های مائوئیستی به اهداف منطقوی و اقتصادی این جنگ از طرف امپریالیست ها پرداخت اوهمکاری امپریالیست های اروپای با امپریالیزم آمریکا را افشاء کرد و ازطرح شان برای پایپ لاین نفت در منطقه وتاثیرش بر توده های افغانستانی سخن گفت .

این فعالیت های افشاگرانه و اعتراضی همچنان دراقصی نقاط جهان به شیوه های گوناگون و درسطوح مختلف ادامه دارد .

برای ادامه مبارزات ضد جنگ در اروپا ، کانادا و امریکا کمیته ای بنام " کمیته تدارک جبهه ضد تهاجم امپریالیستی به افغانستان " شکل گرفت که درآن نیروهای مائوئیست از جمله هواداران حزب کمونیست افغانستان نیز شرکت دارند .

لازم به یاد آوری است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازما ن های وابسته به آن در مناطق فعالیت خود فعالانه در این مبارزات شرکت داشته و برای ارتقای سطح این مبارزات کوشیده اند . بجا است که به اعلامیه و فراخوان کمیته جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی بعد ازواقعه 11 سپتامبر وبعد ازآغازجنگ اشاره کنیم . همچنین حزب ما ( حزب کمونیست افغانستان ) واحزابی که درمعرض این جنگ قرارگرفته ویا ممکن است قرار بگیرد ، مثل حزب کمونیست انقلابی – آمریکا ، حزب کمونیست ایران ( م – ل – م ) وحزب کمونیست ترکیه ( م – ل ) نه تنها ازاعلامیه های درارتباط با وقایع اخیر وعلیه جنگ تجاوزگرانه درسطوح وسیعی پخش کردند بلکه به سازماندهی اکسیون ها شرکت در فعالیت های ضد جنگ امپریالیستی پرداخته اند . علاوه برآن می توان به اعلامیه های از طرف حزب کمونیست مائوئیست ( ایتالیا) و کمونیست های انقلابی ( آلمان ) نیز اشاره کرد . این رفقا همچنین درراهپیمایی های توده ای که درمناطق فعالیت شان برگذارشد فعالانه شرکت کردند . علاوه برآن میتوان از فعالیت های دیگر نیروهای مائوئیست از جمله حزب کمونیست هند م – ل ( جنگ خلق ) ، حزب کمونیست فیلیپین وحزب کمونیست انقلابی ( کمیته تشکیلات ) کانادا نیز یاد نمود که دراعلامیه های خود به محکوم کردن جنگ تجاوزگرانه امپریالیستی پرداختند . ازطرف دیگر یازده سازمان وحزب مائوئیستی در جنوب آسیا به نام کمیته همآهنگی سازمان ها واحزاب مائوئیست در جنوب آسیا ( کمپوزا) اعلامیه مشترکی در رابطه با محکوم کردن تلاش های جنگ افروزانه و تهدیدات تجاوزگرانه آمریکا متحدینش و ضرورت مقاومت علیه آن ثابت کردند .

قابل ذکر است که اعلامیه حزب کمونیست افغانستان که در24 سپتامبر دررابطه با واقعه 11 سپتامبر و لزوم مبارزه درسطحی بالاتر علیه تجاوزگران بیرون آمد ، به چند زبان مختلف از جمله انگلیسی و اسپانیایی وترکی و... ترجمه شده است و توسط احزاب وسازمان های متشکل درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی وسیعا تکثیر و پخش گردیده است ویا درنشریات آنان مثل کارگرانقلابی ، حقیقت و ... مجددا چاپ شده است . بطور مشخص رفقای گروه کمونیست انقلابی ( کلمبیا ) ، بیش از 20000 نسخه ازآن را به زبان اسپانیایی در کشور خود پخش کردند .

امپریالیزم آمریکا علیرغم تلاش ها ونیرنگ های فراوان واستفاده از واقعه 11 سپتامبر به مثابه " چک سفید " و اجرای قوانین فاشیستی علیه شهروندان خود و بخصوص مهاجرین ، نتوانست از مبارزات ضد جنگ جلوگیری کند . این مبارزات بالاگرفت وهمچنان درسطوح مختلف در عرصه های گوناگون ادامه دارد .

***

## مصاحبه" حقیقت " با سخنگوي حزب کمونیست افغانستان

رفیق عزیز ! درودهای رفیقانه ما را بپذیرید ! می خواهم در ارتباط با جنگ تجاوزکارانه امپریالیست های آمریکایی و شرکاء علیه افغانستان که عملا آغاز گردیده است ، سوالاتی را با شما در میان بگذارم .

- درود های رفیقانه متقابل ما نثار شما وسایر رفقا !

حقیقت : اهداف امپریالیست های آمریکایی از براه انداختن جنگ تجاوزکارانه علیه افغانستان را چگونه ارزیابی می کنید ؟ آیا منظور آنها صرفا سرکوب باند اسامه وباند رهبری طالبان یا آن طوریکه خود شان میگویند صرفا نابودی یا دستگیری تروریست ها و شبه پناه دهندگان به آنها است یا اینکه اهداف وسیع تری را دنبال می کنند ؟

جواب : باند های طالبان واسامه بن لادن محصول سیاست های خود امپریالیست های آمریکایی و متحدین منطقوی شان مثل پاکستان و عربستان سعودی است . امپریالیست های آمریکایی ومتحدین شان درمقام مقابله علیه رقیب سوسیال امپریالیستی شان تا توانستند به ترومپت " جنگ اسلام علیه کفر " دمیدند وافراطیون مذهبی اسلامی را در سراسرجهان بسیج و سازماندهی کرده برای پیشبرد " جهاد مقدس " علیه " کفار شوروی " به افغانستان فرستادند . پیشبرد این سیاست باعث گردید که ده ها سازمان و گروه بنیاد گرای اسلامی در کشور های اسلامی مختلف بوجود بیایند . بعداز خروج "

شوروی ها " از افغانستان وبخصوص بعداز فروپاشی " شوروی " و جنگ خلیج، امواج این جنون مذهبی ایجاد شده از سوی امپریالیست های آمریکایی و متحدین شان به سوی خود آنها برگشت . اما سیاست پرورش جنون مذهبی در ایجاد طالبان وسلطه آن بر بخش عمده خاک افغانستان کماکان ادامه یافت . این امر باعث شد که گروه ها ودسته های بنیاد گرای اسلامی کشور های مختلف در افغانستان پناهگاه و پایگاه امنی بیابند وبرکیفیت ودامنه فعالیت های شان بیفزایند . اکنون این نوکران دست پرورده دیروزی به " تروریست های " شروروپناهندگان به " اشرار دهشت افگن " برای خود شان مبدل گردیده و " جهاد علیه کفر آمریکایی " براه انداخته اند .

ازاین جهت یقینا موضوع سرکوب باند اسامه وتنبیه یا سرکوب باند رهبری طالبان مطرح است . اما اهداف امپریالیست های متجاوز صرفا به این موضوع خلاصه نمی شود ، بلکه مسائل و سیع تری را درافغانستان ، منطقه وجهان نیز در بر می گیرد . مسائلی که موضوع ملا عمر و اسامه در مقایسه با کلیت آن اهداف وسیع تر وزنه کمتری دارد وبرعلاوه به مثابه یک بهانه و محمل درخدمت تحقق آن ها قرار دارد .

حقیقت : مهم ترین اهداف امپریالیست های آمریکایی در افغانستان چه چیزهای اند ؟

جوا ب : درقدم اول زدن ویا دستگیری باند رهبری " القاعده " و همچنان زدن باند رهبری طالبان ویا وادارکردنش به تسلیم دادن اسامه وافراد رهبری القاعده . گرچه پس از آغاز حملات موضوع وادارکردن رهبری طالبان به تسلیم دهی اسامه وهمراهانش بصورت عمده منتفی شده است، اما کماکان بعنوان یک احتمال ولو ضعیف مد نظر آمریکایی ها قرار دارد به عبارت دیگر هنوزهم راه برای اینکه رهبری طالبان اسامه وهمراهانش را تسلیم نماید بازگذاشته شده است . قبول موجودیت سفارت خانه طالبان دراسلام آباد توسط حکومت پاکستان حتی بعد از آغاز حملات آمریکایی ها و شرکاء با درنظرداشت همین احتمال معنی ومفهوم پیدا می نماید. درهرحال بوجود آوردن یک حکومت دست نشانده و مطیع و فرمان بردار مطرح است که به احتمال قوی باید تحت

**رهبری شاه سابق قرار داشته باشد . آنها می خواهند که جای پای شان را ازلحاظ نظامی ، سیاسی واقتصادی درافغانستان محکم نمایند .**

**به این ترتیب صرف موضوع تنبیه ویا سرکوب نوکران نافرمان درمیان نیست بلکه تعویض آنها با نوکران جدیدوفرمان بردارنیزمطرح است.درواقع موضوع اول درخدمت موضوع دوم قرار دارد.**

**ویران سازی هرچه بیشتر افغانستان وبه بیچارگی کشاندن هرچه وسیع ترتوده های افغانستانی درذهنیت بیمار گونه امپریالیست ها ، ضمانت های مطمئنی برای بقاء ودوام سلطه و اقتدارسبعانه شان براین کشور بوجود می آورد . آنها تصور می کنند که دریک کشورکاملا ویران شده ودرمیان مردم کاملا برباد شده خواهند توانست به نحو بهتری چهره مسیح مداواکننده وبودای نجات دهنده بخود بگیرند . ازهم اکنون به این کاراقدام کرده اند . یک راکت کروزدومیلیون دالری با سرگلوله یک ونیم هزار کیلویی برویرانه های افغانستان پرتاب می کنند تاکلوخ های آن نیز پارچه پارچه شود ودرمقابل آن بسته های غذائی به قیمت یک هزار دالر برای ویرانه نشینان بمثابه مانده های آسمانی فرو می بارند تا بر سر جنازه های عزیزان شان ازآنها استفاده نمایند . وشکرانه نعمت ها ومهربانی های انسان دوستانه قاتلان متجاوز را بجا آورند.**

**حقیقت : در مورد اهداف امپریالیست های آمریکایی درسطح منطقه ارزیابی شما چگونه است ؟**

**جواب : آسیای میانه وآسیای جنوبی مناطق ناآرامی اند و افغانستان دروسط این دومنطقه قرار دارد می توان گفت که درین دو منطقه درحدود ده ساحه برخورد های مسلحانه وجود دارد که هرکدام کیفیت ووسعت خود را دارد ، ازجنگ خلق در نپال که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست آن کشور قرار دارد گرفته تا جنگی مثل جنگ طالبان ومخالفین " جهادی " شان . آمپریالیست های آمریکایی وشرکاءبا براه انداختن حمله بر افغانستان وتحت پوشش آن قصد دارند حضور نیرومندی دراین مناطق بهم رسانند تا**

بتوانند اوضاع را به نفع خود شان بصورت مؤثری تحت کنترل درآورند . آنها تحت پوشش " جنگ ضد تروریستی " ازهم اکنون توانسته اند درازبکستان و تاجیکستان حضور نظامی داشته باشند . وهمچنان در پاکستان جای پای نظامی یافته اند وبرعلاوه قلمرو های هوایی هند، ترکمنستان و قزاقستان دراختیار نیرو های شان قرار گرفته است . هرقدر جنگ به درازا بکشد این حضور نظامی سنگین تر خواهد شد . به همین سبب این گفته " بوش " که جنگ آغاز شده طولانی خواهد بود ، از یک جهت ممکن است بیان کننده تمایلات باطنی امپریالیست های آمریکایی باشد . این حضور نیرومند نه تنها ازجهت دست یابی به منابع سرشاراین مناطق برای شان خدمت خواهد کرد ، بلکه ازلحاظ محاصره حریف روسی ازجنوب و تضعیف جدی نفوذ آن در آسیای میانه وجای گرفتن در بغل گوش چین نیز یک موقعیت دلخواه را برای شان فراهم خواهد آورد. محاصره ایران را نیز نادیده نمی توان گرفت . البته روشن است که این مسئله تضاد ها را دراین مناطق به شدت دامن خواهد زد وبرای ائتلاف بین المللی تحت رهبری آمریکا چلنج های جدی ای بوجود خواهد آورد .

حقیقت :اهداف امپریالیست های آمریکایی درعرصه جهانی را چگونه ارزیابی می کنید ومی بینید؟

جواب : حوادث واشنگتن و نیویارک غرور امپریالیست های آمریکایی را درهم شکست زیرا که ضعف دستگاه های مهیب اطلاعاتی آنها را نشان دادو ضربه پذیری شان را به نمایش گذاشت . آنها می خواهند از طریق به راه انداختن این جنگ و انتقام گیری ددمنشانه، غرورضربت خورده شان را اعاده نمایند وتوانمندی و قوت نظامی شان را به جهانیان نشان دهند . آنها می خواهند به توده های جهان نشان دهند که قوت های مسلح نیرومند و مجهزو سرکوبگری برای حفاظت از نظام شان در اختیار دارند . آنها می خواهند نشان دهند که نظامشان مقتدر ومستحکم است و بقاء ودوام آن تضمین شده است . با توجه به این مسایل است که جنگ براه افتاده فعلی یک اقدام دهشت افگنانه

به سویه بین المللی است . آنها زور وقوت شان را در افغانستان نشان می دهند تاهمه ازآنها بترسند و دم بر نیاورند .

یک هدف مهم جنگ دهشت افگنانه براه افتاده ، کنترل ناآرامی های سیاسی درکشورهای امپریالیستی است . درین اواخر مبارزات مهمی در کشورهای امپریالیستی شکل گرفته که دامنه ووسعت آن روز بروز بیشتر می شود . یک نمونه آن مبارزات به راه افتاده علیه " گلوبالیزاسیون" است که کیفیت وادامه بین المللی دارد . ازین جهت اینها دشمن تراشی می کنند و" تهدیدات خارجی بزرگ " خلق می نمایند تا بتوانند توجه توده ها ومردمان شان بسوی آن دشمنان و " تهدیدات خارجی " بگردند ونه تنها نارضایتی ها را مهارکنند ، بلکه توده ها را به دنبال سیاست های دهشت افگنانه بین المللی شان بسیج نمایند . شما می بینید که یک رئیس جمهور بی کفایت وبی شخصیتی که بازحمت وبازور فیصله های قضائی در انتخابات ریاست جمهوری امریکا توانست به اصطلاح اکثریت کسب نماید وبه قصرسفید راه یابدوپس ازآن نیز مایه تمسخرتوده ها باشد، بعد ازشروع حمله به افغانستان ناگهان موقعیتش درمیان طبقه حاکمه مستحکم شد وعلاقمندانی را دراقشارخاصی ازجامعه بدست آورد. اما آنچه را که امپریالیست ها ازدیدنش عاجزهستند . اینست که ازطرف دیگر درمیان توده های وسیعی جنبش ضد جنگ واعتراضات درخود کشورهای امپریالیستی بالا گرفته است . چنانچه در انگلستان و آلمان وسایر کشورها شاهدش بوده ایم .

حقیقت : برخی ها معتقدند ، کنارزدن طالبان وجایگزین کردن آن با رژیم " معتدلی " مثل رژیم ظاهرخان فضای تنفسی برای نیروهای دموکراتیک فراهم می سازد . آیا واقعا رژیم طالبان را با یک رژیم معتدل جایگرین خواهند کرد و چنین رژیمی فضای تنفسی برای نیروهای دموکراتیک ایجاد خواهد کرد ؟

جواب : دریک چنین تحلیلی موضوع تجاوز امپریالیستی که بصورت باالفعل جریان یافته است به فراموشی سپرده می شود . این تجاوز، کشتار بیرحمانه و وسیع و آواره سازی

**های میلیونی توده های مردم و ویران سازی های گسترده را دردهات و شهرهای افغانستان دربردارد . اینها کارهایی اند که بصورت باالفعل درحال انجام آن هستند موضوع به این سادگی نیست که استبداد طالبی می رود و رژیم ارتجاعی جای آنرا می گیرد .**

**امپریالیست های آمریکایی خود استبداد طالبی را بوجود آوده اند و آنرا پروبال داده اند و مخالفت امروزی آنها با رژیم طالبان د راساس بخاطر استبدادی بودن و تئوکراتیک بودن این رژیم نیست ، بلکه بخاطر آنست که این رژیم ثبات مورد نظرشان را در افغانستان بوجود آورده نتوانست . دوام و موجودیت آن در خدمت منافع منطقوی شان نیست وبعلاوده برای خود شان نیز درد سرآفرین شده است و به این ترتیب تاریخ استعمال شان پایان یافته است . رژیم سعودی و رژیم های شیخ نشین های خلیج عین رژیم طالبان اند . اما چون موجودیت این رژیم ها بنفع شان می باشد ، امپریالیست ها با آنها مشکلی ندارند و بالاترازآن تحت حمایت شان نیز قرار دارند .**

**رژیمی که قرار است جای رژیم ملاعمر را بگیرد رژیمی خواهد بود متشکل از تمامی جنایتکاران جنگی " جهادی " و طالبی و سایر مرتجعین به استثنای حلقه معدودی از رهبران طالبان ، تحت رهبری مرتجع خائینی چون شاه سابق . این ترکیب ماهیت رژیم مذکور را نشان میدهد یعنی یک ماهیت ترکیبی " طالبی " و " جهادی " . آیا این ماهیت صرفا با حذف ملاعمر و چند تن دیگر از رهبران طالبان به ماهیتی مبدل خواد شد که فضای باز و امکان تنفس برای نیروهای دموکراتیک فراهم نماید ؟**

**کسانی که این گونه توهم پراکنی می نمایند و درنهایت در خدمت تجاوز امپریالیستی و مشروعیت دادن به یک ترکیب جدید از حکومت دست نشانده جهادی – طالبی در افغانستان قرار می گیرند ، فکر می نمایند که ماهیت و کارکرد رژیم های سیاسی با تغییر وتبدیل این رهبر حکومت یا آن رهبر حکومت دچار دیگرگونی و تحول جدی و قابل اتکاء می شود . آنها خواب دوره " دموکراسی تاجدار " ظاهرشاهی در دهه چهل شمسی را**

می بینند . در حالیکه هم شرایط جهانی وهم شرایط افغانستان دچار تغییر و تحول جدی شده و برگرداندن آن شرایط دیگر ممکن نیست . آنها خوش خیالی های را دامن می زنند که امپریالیست های آمریکایی و شرکاء وشاه سابق واعوان وانصارآن حتی وعده نمی دهند چه رسد به این که بر سراجرای آن متعهد باشند . وانگهی مگرقرار است وعده های سرخرمن امپریالیست های غارتگر و متجاوز و نوکران حقیرآنها ، حتی در صورتیکه مطرح شود ، باعث دلخوشی وآرامی خاطر نیروهای دموکراتیک گردد ؟ سوسیال امپریالیست های شوروی و نوکران شان وعده " انقلاب " دادند ، اما آن وعده شان را چگونه اجرا کردند؟ " جهادی ها " وعده استقلال و آزادی دادند ، اما چه چیزی به ارمغان آوردند ؟ امپریالیست های آمریکایی و شرکاء باروی کارآوردن وتقویت رژیم طالبان ، وعده اختتام جنگ سالاری ، امنیت و ثبات سیاسی دادند . اما این وعده را چگونه پوره کردند ؟ حالا چرا باید به استقبال ایجاد " حکومت باقاعده وسیع " متشکل از تمامی مرتجعین و مزدوران امپریالیست ها شتافت و از خوشحالی سرازپانشناخت ؟ امپریالیست های آمریکایی و شرکاء بخاطر تعویض نوکر و یا بهتر بگوئیم بخاطر سازماندهی بهتر نوکران رنگارنگ شان دریک ائتلاف وسیع ، جنگ خانمان برانداز دیگری را با دامنه ووسعت بی سابقه برمردمان ما و کشورما تحمیل کرده اند . چرا باید این جنگ تجاوز کارانه را به خوش خیالی و توهم بمثابه راه گشای دموکراسی و فضای باز سیاسی مورد استقبال قرارداد ؟ مگر ببرک کارمل و اناهیتا و نجیب و هم باندهای شان حینی که سوار بر میله های تانک های متجاوزین سوسیال امپریالیست به افغانستان داخل شدند ، قابل استقبال بودند که حالا " کارمل آمریکایی " و اعوان وانصارش مورد استقبال قرار بگیرند ؟ آیا کشته شدن حفیظ الله امین توسط " شوروی ها " و نشستن ببرک کارمل بجای آن می توانست مایه دلخوشی باشد که حالا کشته شدن احتمالی ملا عمر توسط آمریکایی ها و نشستن شاه سابق ویا مرتجع ونوکر امپریالیست دیگری بجای آن باعث دل گرمی گردد ؟

**حقیقت : بنظرشما این افراد ومحافل روی تفاوت های جزئی با تفاوت های که در شکل ممکن است توسط رژیم تحت رهبری شاه سابق با رژیم فعلی طالبان بوجود بیاید ، حساب بازکرده اند ؟**

**جواب : بله همینطور است . خوب ، رژیم تحت رهبری شاه سابق – چنانچه بوجود بیاید - با رژیم فعلی طالبان تفاوت های خواهد داشت ، اما تفاوت داریم تا تفاوت . چنانچه رژیم برهان الدین ربانی نیز با رژیم طالبان تفاوت های دارد . اما مسئله این است که این تفاوت ها از دید منافع توده های مردم تفاوت های بسیار جزئی واندک اند و ازآن مهمتر تفاوت های شکلی اند و نمی توانند ارزش بیشتری داشته باشند . همانطوریکه گفتیم قرار است که رژیم بعد از رژیم ملاعمر یک رژیم مشترک تمامی مرتجعین طالبی و " جهادی " وسایر مرتجعین باشد . این رژیم پایه ها واصول مشترک بسیار واساسی با رژیم طالبان خواهد داشت . همانند آن دست پرورده امپریالیست ها و مرتجعین خارجی خواهد خواهد بود. طبقات استثمارگر فیودال و بورژوا کمپرادور را نمایندگی خواهد کرد ، تئوکرات خواهد بود و نه سکولار. شوونیزم ملی را حامل خواهد بود وبرملل تحت ستم اعمال ستم خواهد کرد ، شوونیزم جنسی و ستم برزنان را پابر جا نگه خواهد داشت وبرای نیروهای ملی ، دموکرات وانقلابی وبطور خاص کمونیست ها ومشخصا مائوئیست ها ، یک رژیم سرکوبگر خواهد بود . دراین رژیم ممکن است ریش گذاشتن اجباری نباشد ، قمچین داران امر باالمعروف ونهی عن المنکر وجود نداشته باشند ، مکاتب دخترانه کاملا مسدود نباشد ، دستاربستن اجباری نباشد ، بجای عشر شرعی مالیات دولتی ازاهالی گرفته شود و ... این تفاوت ها تفاوت های بسیار شکلی وبی ارزش هستند و خجالت آور و ننگین است که به بهانه بدست آوردن آنها ، یک جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی با قتل عام وآوارگی ها وویران گری های ناشی ازآن مورد استقبال قرار بگیرد .**

**این رژیم قرار است که از طریق تدویر " لویه جرگه " این که درپناه دود و آتش کروزها و بمبهای آمریکایی برگزار می شود بوجود بیاید . " لویه جرگه " در اساس یک سنت فیودالی قبایلی پشتون ها است که درآن سران قبایل ورهبران مذهبی گرد می آیند و راجع به امورکشوری تصمیم می گیرند . این " جرگه " حتی در سطح خود پشتون ها نیز یک تجمع دموکراتیک و نماینده مردم نیست وتحمیل آن برملت های غیر پشتون و حامل ستم ملی بوده و هست . این " لویه جرگه " چنانچه در چنین شرایطی یعنی در زیر آتش حمله امپریالیست ها دایر شود ، حتی درمیان مجموعه " لویه جرگه " های دایر شده تاریخ افغانستان بدترین آنها خواهد بود .**

**امپریالیست ها ومرتجعین بطور همیشگی از ایجاد تغییرات شکلی در استثمار و ستمی که بالای توده ها اعمال می نمایند، فریب کارانه برای اغفال توده هاودوام واستحکام نظام شان استفاده می نمایند . آنهای که خود را بخشی از جنبش ملی دموکراتیک و حتی بخشی از جنبش کمونیستی افغانستان می دانند ، ولی افق دید شان آنقدر محدود وحقیر است که بخاطر تغییرات شکلی احتمالی، یک جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی را نادیده می گیرند ودرواقع به استقبال آن می شتابند ، نقش تاریخی ننگینی بازی می نمایند ؛ همانند ببرک و آناهیتا و پیروان شان بلکه حقیرانه ترازآن ها .**

**حقیقت : با توجه به اینکه مسئله زنان یکی از حساس ترین مسایل جامعه افغانستان است ، بنظر شما تغییرات و تحولات احتمالی توسط حمله امپریالیستی چه تاثیری بر موقعیت زنان افغانستان خواهد گذارد ؟**

**جواب : همانطوریکه گفته شد در رژیم مبتنی بر اتحاد تمامی مرتجعین تحت رهبری ظاهرشاه ممکن است داره های امر باالمعروف و نهی عن المنکر وجود نداشته باشد ویا دروازه های مکاتب دختران کاملا مسدود نباشد ، همچنان ممکن است حمام های زنانه بسته نباشد و یا مثلا زنانی در ادارات دولتی استخدام گردند ، اما مناسبات ستمگرانه برزنان پابرجا خواهد ماند . به عبارت دیگر آنچه درمورد مسئله زنان پیش خواهد آمد**

ایجاد تغییرات معین شکلی خواهد بود . به عبارت دیگر حتی اگر جنگ تمام شود و بعد از جنگ تغییراتی درمورد زنان پیش بیاید این " تغییرات " شکلی خواه بود . این " تغییرات " شکلی نیزدامنه ووسعت محدودی خواهد داشت و صرفا بخش معینی اززنان و دختران شهری را دربرخواهد گرفت و زنان ودختران دهاتی را که درحدود 80 فیصد مجموع زنان ودختران را تشکیل می دهند و همچنان اکثریت زنان ودختران شهری را در بر نخواهد گرفت . بنابرین بیش تر از نود فیصد زنان ودختران حتی ازین تغییرات شکلی ناچیز بهتر بهره ای نخواهند برد . به این ترتیب این تغییرات حتی مناسبات ستمگرانه برزنان را سست نخواهد کرد ، چه رسد به آنکه آنرا مورد ضربت قرار دهد. رژیم تحت رهبری ظاهرخان یک رژیم فیودال – کمپرادور و تئوکرات خواهد بود . از چنین رژیمی نباید انتظارداشت که مناسبات ستمگرانه برزنان را مورد ضربت قراردهد و به آنان آزادی ورهائی ازقید ستم عطا نماید . رژیمی که قرار است بر اساس سنت فئودالی " لویه جرگه " به میان بیاید ، مناسبات ستمگرانه برزنان منجمله سنت ها وعنعنات مربوط به این مسئله را دست نخورده باقی خواهد گذاشت و نمی تواند طوردیگر عمل نماید .

حقیقت : موقعیت وجایگاه جمهوری اسلامی ایران دراوضاع کنونی چگونه است ؟

جواب : موقعی که چند سال قبل دیپلمات های ایرانی درمزارشریف توسط طالبان بقتل رسیدند، جمهوری اسلامی ایران نیروهای نظامی وسیعی در مرزبا افغانستان متمرکز ساخت و چنین نشان می داد که قصد جنگ با طالبان وحمله به افغانستان را دارد . اما تهدید آمریکایی ها کارش را کرد وجمهوری اسلامی ایران عقب نشست. حالا از اساس جمهوری اسلامی ایران از کمپاین امپریالیزم آمریکا وشرکاء حمایت می نماید ولی درعین حال روی اختلافاتی با آمریکایی ها انگشت می گذارد . مثلا جمهوری اسلامی ایران بخاطر ظاهرسازی خواهان آن است که این کمپاین بنام " سازمان ملل متحد " انجام یابد و نه بنام آمریکایی ها .

جمهوری اسلامی ایران از سرکوب رژیم ملا عمر خرسند است چرا که با این رژیم اختلافات و کشمکش های خصمانه ای داشته است . ازجانب دیگر جمهوری اسلامی ایران ازقوت گرفتن درباره حکومت ربانی نیز خرسند است چرا که این حکومت از قبل مورد حمایتش بوده است . اما ازطرف دیگر روی کارآمدن شاه سابق درافغانستان را نمی پسندد و آنرا زمینه ساز مطرح شدن بیشتربرشاه سابق ایران درآن کشور محسوب می نماید. همچنان از مستقر شدن نیروهای آمریکایی و شرکاء در افغانستان و همچنان پاکستان و ازبکستان بیمناک است و آنرا به نفع خود نمی داند.

به نظر می رسد که دراوضاع واحوال فعلی جمهوری اسلامی ایران قبل ازهرچیز دیگری در صدد تحکیم روابط و مناسباتش با روسیه برآمده است . خرید های تسلیحاتی هنگفت جمهوری اسلامی ایران ازروسیه در شرایط فعلی کمتر مورد توجه آمریکائی ها قرارمی گیرد و شاید هم عامدانه نادیده گرفته شود تا ائتلاف شکننده بین المللی تحت رهبری آمریکا درز بر ندارد . به این ترتیب جمهوری اسلامی اساسا از کمپاین بین المللی براه افتاده حمایت می نماید و مخالفت اصولی با آن ندارد . البته مسلم است که رقابت میان دوجناح حکومت در جمهوری اسلامی ایران بر سراین موضوع موجود خواهد بود . جناح خاتمی از فرصت پیش آمده برای نزدیکی بیشتر به آمریکائی ها استفاده خواهد کرد ، درحالیکه جناح مقابل آن بیشتر درمورد رقابت با " القاعده و طالبان بر سر رهبری " پان اسلامیزم " نگرانی خواهد داشت .

حقیقت : پس از آغاز حمله آمریکا به افغانستان ، پناهندگان افغانستانی در خارج از افغانستان با چه اوضاع واحوالی روبروخواهند بود؟

جواب : محافل امپریالیستی وارتجاعی خود ازآواره شدن حدود یک ونیم میلیون نفر افغانستانی دیگر به خارج از افغانستان سخن می گویند . از هم اکنون جریان حرکت این پناهندگان به سوی پاکستان ، علیرغم مسدود بودن معابر عمومی میان افغانستان وپاکستان توسط قوای سرحدی پاکستان ، آغاز گردیده است . مقامات ونهاد های وابسته

به UNHCR ( کمیشنری عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان ) در پاکستان بطور سریع و وسیعی دوباره فعال گردیده اند و بودجه های هنگفتی برای سازماندهی تعداد زیادی از کمپ های جدید برای پناهندگان افغانستان یا عملا دراختیار شان قرار گرفته است ویا وعده داده شده است . معاشات خوب واستفاده جویی های وسیع بازهم درراه است واین امر باعث خوشوقتی این مقامات ونهادها گردیده است . پیش بینی می شود که چند صد هزار پناهنده افغانستانی دیگر به جمع پناهندگان موجود درایران اضافه خواهند شد تا تعداد بیشتری از افغانستانی ها درایران مورد استثمار مضاعف قرار بگیرند و مزه شوونیزم ایرانی مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران را مستقیما بچشند .

درغرب پس از وقوع حوادث یازدهم سپتامبر در واشنگتن و نیویارک ، جو نژاد پرستانه ای علیه شرقی ها درمجموع دامن زده شده است که افغانستانی ها در درجه اول ازآن " مستفید " شده اند و درآینده نیز " بهره " خواهند برد . درآمریکا زنان و دختران پناهنده افغانستانی در بازار ها وسرک ها مورد تهدید و حتی لت وکوب قرار گرفته اند.

خلاصه آوارگی های وسیع تر ، محرومیت های بیشتر و شرایط سخت تری درانتظار افغانستانی ها درمجموع منجمله پناهندگان افغانستانی درخارج از افغانستان خواهد بود.

حقیقت : پرسش آخر ما از شما درمورد وظایف و مسئولیت های مائوئیست های افغانستان و جهان در اوضاع کنونی است ؟

جواب : اوضاع بسیار حساس است . اگر توده ها درافغانستان تصور کنند که یاباید با تجاوز امپریالیست ها تسلیم شوند ویا باندهای " طالبان " و " القاعده " وسایر شرکا ء شان را حمایت نمایند . بدبختی افغانستان و مردمان افغانستان پا برجا خواهند ماند . وظیفه مائوئیست ها است که راه رهایی حقیقی را به توده های افغانستانی نشان دهند و درین راه بسیج شان نمایند.

س حزب ما اعلام کرده است که قاطعانه مصمم است علیه تجاوز امپریالیستی با تمام قوت وتوان ایستادگی نماید و برای سازماندهی و برپائی مقاومت مردمی با درفش مستقل

انقلابی کاروپیکارنماید . ماباید جنگ مقاومت ضدامپریالیزم آمریکا وشرکاء را همچون مرحله ای ازجنگ خلق وانقلاب دموکراتیک نوین درافغانستان پیش ببریم وضمن مقاومت علیه تجاوز امپریالیستی بعنوان وظیفه عمده مرحله فعلی ،" پان اسلامیزم " و" تئوکراسی" ارتجاعی حاکم فعلی،اعم ازطالبی وجهادی را بعنوان یکی ازآماج های اصلی مبارزات انقلابی در نظر بگیریم ومبارزهعلیه آنرا بصورت ها وشکل های گوناگون به پیش ببریم . درین مورد ضروری است که تجارب مثبت ومنفی دوران جنگ مقاومت ضدسوسیال امپریالیزم شوروی، قویا مد نظرقرار بگیرد .

مائوئیست های افغانستان در قدم اول وظیفه دارند کمبودات و ناتوانی های خود شان را هرچه اصولی تر و زودتر رفع نمایند .

تا بتوانند در میدان جنگ افغانستان عملا حضور داشته باشند . اجرای این وظیفه ، مسئولیت محوری ما را تشکیل می دهد مائوئیست های افغانستانی خارج از کشور وظیفه دارند که درقدم اول به این تلاش و کوشش بپیوندند ، درغیرآن برای حمایت و تقویت آن در اشکال و صورگوناگون درخارج از کشور کوشا باشند .

ماهمچنین وظیفه داریم برای برپایی یک جنبش وسیعتر ملی – دموکراتیک ضد تجاوز امپریالیستی که علاوه از مائوئیست ها ، سایرافراد و حلقات ملی ، دموکرا ت وانقلابی افغانستانی درداخل وخارج کشور را در بر بگیرد، نیز بکوشیم . پیشبرد درست واصولی این وظیفه ، قبل از همه مربوط به پیشرفت های کار وپیکار ما دراجرای وظیفه ومسئولیت محوری ما خواهد بود و باید به آن خدمت نماید و تابع الزامات آن باشد . مائوئیست های افغانستان وظیفه دارند پیوند فشرده ای با جنبش مبارزاتی ضد جنگ که دردرون کشورهای امپریالیستی سر بلند کرده است ، داشته باشند و یکجا با مائوئیست های سایر کشور ها برای سمت دهی انقلابی این جنبش کوشا باشند .

مائوئیست های جهان وظیفه دارند از تلاش های مائوئیست های افغانستان برای برپایی مقاومت مردمی علیه تجاوز امپریالیزم آمریکا و شرکاء حمایت های بیدریغ وهمه جانبه

**بعمل آورند . تبلیغ برای مواضع و فعالیت های مائوئیست های افغانستان ، شدت بخشیدن به مبارزات ضد امپریالیستی ، شرکت فعال در جنبش مبارزاتی ضد جنگ و همکاری نزدیک و مستقیم با مائوئیست های افغانستان و مبارزات آنها درکشورها وساحات تحت فعالیت شان را ازهم اکنون وبصورت باالفعل می توان در نظر داشت . مبارزه و مقاومت علیه کارزار تجاوزکارانه امپریالیست های آمریکایی و شرکاء باید یک مبارزه ومقاومت جهانی باشد .**

**حقیقت : ضمن آرزوی مؤفقیت و پیشرفت های مهم برای حزب شما و همه مائوئیست ها دراین مبارزه مهم علیه امپریالیزم ، ازین که با انجام این مصاحبه موافقت کردید ، سپاس گذاریم .**

**سخنگوی حزب کمونیست افغانستان : با قدردانی اززحمات شما برای انجام این مصاحبه ، برای همه رفقا آرزوی مؤفقیت می نمائیم .**

**منتشر شده در شماره بیست و هشتم شعله جاوید ــ دور دوم**

## مسئولیت انقلابیون مائوئیست

**اینک مدت بیشتر از یک ونیم سال از زمان اشغال افغانستان توسط امپریالیست های آمریکایی وشرکاء و روی کار آمدن رژیم دست نشانده حامد کرزی درکابل می گذرد نتایج این استعمارگرانه و بکار گماری رژیم دست نشانده ، در تمام ابعاد و به روشنی درعمل خود را نشان داده است . تهاجم امپریالیست های آمریکایی و شرکاء درافغانستان واشغال این کشور توسط آنها یکبار دیگر افغانستان را به مستعمره امپریالیست های اشغالگر مبدل نموده است . مقدرات افغانستان مستعمره، مستقیما توسط امپریالیست**

**های اشغالگر تعیین می گردد و این کشور حتی فاقد استقلال و آزادی ظاهری وصوری است . با گذشت بیشتر از یک ونیم سال از عمر رژیم دست نشانده ، سریعا وبصورت بسیار روشن در عمل ثابت گردیده است که این رژیم ، کاملا پوشالی وآلت دست امپریالیست های اشغالگر آمریکا وشرکاء است وازخود هیچگونه اراده ای ندارد سرنوشت کشور در دست چند جنرال اشغالگر آمریکایی و اروپایی و بویژه در دست زلمی خلیل زاد نماینده خاص بوش قرار دارد . این افغانستانی نسب آمریکایی شده ، سالها است که دیگر به یک مهره مهم دردم ودستگاه امپریالیزم آمریکا مبدل گردیده است . او نه تنها نماینده خاص بوش در امور افغانستان است ، بلکه چنین خدمت گذاری ای را در عراق اشغال شده توسط امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی نیز برعهده دارد زلمی خلیل زاد هم اکنون نقشی را در افغانستان تحت اشغال بعهده دارد که در زمان سلطه استعماری انگلیس ها در افغانستان ، لارد برنس و مکناتن برعهده داشت . او همان گونه اراده اموافغانستان را دردست دارد که درزمان سلطه اشغالگران سوسیال امپریالیست های شوروی بر کشور ، سفیر شوروی در دست داشت . این زلمی خلیل زاد است که نه تنها درامور سرتاسری مربوط به رژیم دست نشانده مثل لویه جرگه ویا قانون اساسی ، بلکه در مسایل خرد وکوچکی مثل برخورد های محلی ذات البینی جنگ سالاران جهادی و غیر جهادی نیز به نمایندگی از بوش تصمیم نهایی را می گیرد ورک وراست و صریح و روشن به دست نشاندگان حقیر اعلان می نماید دراین میان کل رژیم دست نشانده ، بویژه شخص باصطلاح رئیس دولت مؤقت اسلامی افغانستان غیر از آلت دست مورد استعمال امپریالیست های اشغالگر ، حیثیت دیگری ندارد .**

**نقش " سازمان ملل متحد " نیز خدمت گذاری به اشغالگران امپریالیست آمریکایی و شرکاء است. سازمان ملل متحد بمثابه پرده ساتری در خدمت به پوشاندن تجاوز واشغالگری عریان نظامی امپریالیستی مورد استفاده قرار گرفته و می گیرد . اما این پرده داری رسوا ، با گذشت زمان ، بیشتر از پیش و بطور روز افزون رسوا و مفتضح گردیده**

**است . توده های افغانستانی تفاوتی میان باصطلاح نیروهای امنیتی " سازمان ملل متحد " و قوت های جنگ امپریالیست ها به سردمداری امپریالیست های آمریکایی نمی بینند و تمامی آنها را آمریکایی می گویند.**

**امپریالیست های آمریکایی و شرکاء تحت بهانه مبارزه علیه دهشت افگنی به تجاوز و اشغالگری علیه افغانستان دست زدند اینکه آنها خود بزرگترین دهشت افگنان در جهان هستند ، یکبار دیگر عملا در افغانستان به اثبات رسیده است . آنها ظاهرا مزدوران دست نشانده خود شان یعنی طالبان و القاعده را مورد حمله قرار دادند و سرنگون کردند . ولی دراین جریان عملا به قتل هزاران نفر از اهالی ملکی افغانستان دست یازیدند . این قتل و کشتار هنوز هم ادامه دارد واگر جلوش گرفته نشود درآینده نیز ادامه خواهد یافت . آنها بی مهابا سیاست ایجاد دهشت ورعب در میان مردمان افغانستان را پیش می برند تا روحیه مخالفت و مقاومت علیه تجاوز واشغالگری درآنها تضعیف گردیده و از میان برود و کاملا به انقیاد تن در دهد .**

**دروغین بودن و ادعای سرخرمن داده شده آنها نیز در جریان عمل کاملا ثابت گردیده است . آنها وعده دموکراسی داده اند اما بجای طالبان برادران تنی تئوکرات جهادی شان را روی کار آوردند که در جنایت کاری علیه توده ها و دشمنی با حقوق دموکراتیک آنها ، هیچ کم وکسری نسبت به طالبان ندارند . مقدم براین ، با توسل به ضد دموکراتیک ترین شیوه یعنی تجاوز به یک کشور واشغال آن ، اساسا نمی توان بسوی تامین دموکراسی پیش رفت . آنها از آزادی زنان افغانستان دم زدند ، اما زن ستیزان کماکان در قدرت هستند و سرکوب زنان که بربرقع پوشی آنان ، نمایش نمادین آن است ، بی پرده و آشکار ادامه یافته است . آنها بیهوده زندگی مردمان افغانستان را وعده دادند ، اما فقر وفلاکت سرتاسری به بیدادگری ادامه می دهد . فزونی گدایان مردوزن آواره درکناره های خیابان های شهر کابل ، نشانه گویای ازاین حالت است . آنها اشتغال برای نیروهای کارسرگردان را وعده دادند ، اما این سرگردانی کماکان ادامه دارد و روزنه های**

فرار به خارج از کشور باز وفعال است آنها وعده تامین امنیت دادند ، اما امنیت نه تنها برای توده ها ، بلکه حتی برای مهره های اصلی حاکمیت دست نشانده نیز تامین شده نتوانسته است . درواقع قوت های اشغالگر امپریالیستی و جنگ سالاران دست نشانده خود عاملین اصلی بی امنیتی ودوام آن در کشور محسوب می گردند آنها از بازسازی همه جانبه افغانستان دم زدند اما چنین بازسازی این درسایر عرصه ها که هیچ ، حتی در عرصه بازسازی دولت ارتجاعی یعنی سروسامان بخشیدن به رژیم دست نشانده نیز کمتر به چشم می خورد.

اینچنین است که توهمات نسبت به امپریالیست های اشغالگر و دست نشاندگان شان به سرعت در حال از میان رفتن است و نارضایتی توده ها اشکال فعال تر و رزمنده تری بخود می گیرد امواج خروشان مبارزات میلیونی توده ها که در سطح بین المللی علیه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر آمریکایی و شرکاء براه افتاده است ، درتوهم زدائی توده های افغانستانی و شگوفا شدن روز افزون مبارزات آنها ، نقش جدی و فزاینده بازی می نماید . بدینسان زمینه های عینی و ذهنی مقاومت انقلابی و مردمی درمیان توده ها بطور روز افزونی جوشنده تر می گردد . انقلابیون مائوئیست باید فعالانه عوامل عینی و ذهنی مذکور را دریابند و مسئولیت سمت و سو دادن انقلابی آنها را جسورانه برعهده بگیرند.

***

## پروسه وحدت جنبش کمونیستي ( م ل م ) افغانستان و پیشرفت‌هاي آن

آغاز و پیشرفت پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان به منظور تامین وحدت اصولی این جنبش در یک حزب کمونیست واحد به همیاری کمیته جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی، مهمترین عرصه مبارزاتی جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان در پاسخ دهی مناسبت به الزامات و ضروریات مبارزاتی پرولتری و توده یی در شرایط کنونی محسوب می گردد . این پروسه که پس از آغاز تهاجم نظامی امپریالیست های آمریکایی و شرکاء بر افغانستان وتقریبا همزمان به " تجمع خائنین ملی در بن " شروع شد با پیشرفت خود و با جذب گروه ها و شخصیت های ( م ل م ) دیگر افغانستانی ، علاوه از آغازگران اولیه آن بسوی تامین وحدت اصولی جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان دریک حزب کمونیست واحد به پیش می رود .

اساسات ایدئولوژیک – سیاسی اصولی تشکیلاتی و محورسیاسی کنونی پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان بصورت روشن وصریح در اولین توافقنامه میان آغازگران این پروسه ، بیان گردیده است .

مبنای اساسی این حرکت وحدت طلبانه ، توافق روی اساسات ایدئولوژیک – سیاسی و اصولی تشکیلاتی ذیل است :

الف : اساسات ایدئولوژیک – سیاسی :

1 – حزب کمونیست افغانستان حزب پیشآهنگ پرولتاریا در افغانستان .

2 – مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ، ایدئولوژی رهنمای اندیشه وعمل حزب .

3 - انقلاب دموکراتیک نوین ، برنامه حد اقل حزب برای گذار به برنامه حد اکثر ، انقلاب سوسیالیستی برنامه حد اکثر حزب ، رسیدن به جامعه جهانی بی طبقه کمونیستی دورنمای غایی و هدف نهایی حزب ، ازطریق ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و برپایی انقلابات فرهنگی متعدد و گسترش وتعمیق انقلاب در سطح جهانی .

4 – جنگ خلق، استراتیژی مبارزاتی حزب وفعالیت تدارکی برای برپائی وپیشبرد جنگ خلق، محوراساسی مبارزاتی درمرحله کنونی.

**5- تکیه براصل انترناسیونالیسم پرولتری، ازطریق مبارزه درصفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، برای تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی وشرکت درمبارزات انقلابی پرولتری ومبارزات آزادیبخش ضد امپریالیستی وضدارتجاعی درسطح جهانی.**

**ب:اصول تشکیلاتی:**

**1- نفی وطرد سکتاریسم وضرورت نمثیل وحدت اندیشه، وحدت اداره ووحدت عمل پرولتاریادر درافغانستان، دریک حزب کمونیست واحد.**

**2- رهبری متمرکزحزبی، متناسب بااستراتیژی جنگ خلق وتدارک برای برپائی وپیشبرد آن.**

**3- سانترالیسم دموکراتیک.**

**4- انتقاد وانتقاد ازخود.**

**5- مبارزه دوخط.**

**محورسیاسی کنونی این حرکت وحدت طلبانه راضرورت پیشبرد مبارزه متحدانه علیه کارزار تجاوزکارانه امپریالیست های امریکائی وشرکا انگلیسی، روسی... آنها برافغانستان وکارزار زور گویانه امپریالیستی درسطح جهانی تشکیل میدهد.**

**برپایه این اساسات ایدئولوژیک- سیاسی، اصول تشکیلاتی ومحور سیاسی کنونی ،دراولین توافقنامه آغازگران پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، موافقه به عمل آمد که:**

**دسترسی به یک برنامه ویک اساسنامه مشترک حزبی، پایه وحدت دریک حزب کمونیست واحد راتشکیل میدهد.**

**برای دسترسی به یک برنامه ویک اساسنامه مشترک حزبی، آغازگران ومشمولین بعدی پروسه وحدت جنبش کمونیستی(م ل م) افغانستان، مرامنامه واساسنامه فعلی حزب کمونیست افغانستان رابمثابه دوسند محوری دربحث ومبارزه برای دسترسی به برنامه واساسنامه مشترک حزبی ویابه عبارت دیگربمثابه اسناداصلی موردبحث دراین حرکت**

مبارزاتی،پذیرفتند.این موضوع موردتوافق قرارگرفت که مرامنامه واساسنامه فعلی حزب کمونیست، باتوجه به مجموعه پیشنهادات اصلاحی وتعدیلی حزب کمونیست افغانستان وسایرمشمولین این پروسه وپیشبرد مباحثات وسیع درسطح کمیته مشترک نمایندگان وکادرها وصفوف مشمولین این پروسه وکل جنبش کمونیستی افغانستان وجنبش کمونیستی بین المللی، بازنویسی گردد.این بازنویسی ازطریق برخورد نقادانه به اشتباهات،کمبودات ونواقص مرامنامه واساسنامه موجود وبرمبنای سانترالیزم دموکراتیک، انتقاد وانتقاد ازخود ومبارزه دوخط صورت میگیرد. این بازنویسی نقادانه درعین تکیه وایستادگی روی مواضع درست واصولی ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی(م ل م) متبلور درمرامنامه واساسنامه مذکورراکم وبیش اصلاح نماید،بخش هائی رابصورت جدی تعدیل کند، بخش هائی راتغییردهد، بخش هائی راحذف نمایدوبربخش هائی مطالب جدید مختصرویامفصل بیفزاید.

درپیش گرفتن این سبک کاربرای دسترسی به برنامه واساسنامه مشترک حزبی جهت تامین وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م) افغانستان دریک حزب کمونیست واحد، مبتنی برديد مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان درمورد حزب کمونیست، تاسیس حزب کمونیست وتامین وحدت جنبش کمونیستی(م ل م) دریک حزب کمونیست واحد است که دراولین اعلامیه مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی(م ل م) افغانستان متبلور گردیده است: تمثیل وحدت اندیشه ،وحدت اراده ووحدت عمل پرولتاریادریک کشور دریک حزب کمونیست واحد، بمثابه پیشاهنگ پرولتاریا، وظیفه اساسی کمونیست های (م ل م) درمسیر دستیابی به سلاح های موردنیاز انقلاب محسوب میگردد. حزب کمونیست درمیان سه سلاح معجزه آسای انقلاب نقش اساسی رابرعهده دارد. بادسترسی به این سلاح اساسی است که میتوان به دو سلاح دیگر انقلاب یعنی ارتش خلق وجبهه متحد دست یافت.

جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان برای دستیابی به سلاح اساسی انقلاب یعنی حزب کمونیست، مسیر پرفراز ونشیب ودردآوری راپیموده است. این جنبش درزیربار انحرافات وکمبودهای متعدد وسنگین، سال های سال ازدستیابی به این سلاح محروم ماند. تاسیس حزب کمونیست افغانستان، گسست کیفی مهمی ازین راستاکه تشکیل حزب کمونیست افغانستان را به هدفی درخود مبدل ساخته وپیش شرط های گوناگون غیر اصولی رادرپیش پای آن قرارمیداد، محسوب میگردد. اما این گسست ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی، بنابر علل وکمبودهای معین ومشخصی که کل جنبش کمونیستی(م ل م) افغانستان، منجمله موسسین حزب کمونیست افغانستان، ازآن رنج میبردند، قادر نگردید وحدت جنبش کمونیستی کشور دریک حزب کمونیست واحد راتامین نماید.

کمیته انسجام ووحدت جنبش کمونیستی افغانستان درابتدا توسط کمیته تبلیغ وترویج م - ل -ا "و" هسته انقلابی کمونیست های افغانستان تشکیل گردید وبعدا املا- بخش مائوتسه دون اندیشه" و" سازمان پیکار برای نجات افغانستان " نیز درسال1368(1989) به آن پیوستند. این کمیته بمثابه کمیته وحدت دهنده میان بخش های مختلف حرکت نوین درجنبش کمونیستی افغانستان که تحت تاثیر مواضع ایدئولوژیک – سیاسی وفعالیت های مبارزاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، ازاواسط دهه شصت بوجود آمد، فعالیت هایی راانجام داد. امااین کمیته به دلیل عدم تجانس ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی خود نتوانست تمامی مشمولین خود رابطرف تاسیس حزب کمونیست افغانستان هدایت نماید. دوموضوع محوری ایدئولوژیک – سیاسی وتشکیلاتی دراین عدم تجانس یکی پذیرش وعدم پذیرش مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم بجای مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائو تسه دون ودیگری دیدگاه های مختلف درمورد پیش شرط های تاسیس حزب کمونیست بود.

املا – بخش مائوتسه دون اندیشه و " هسته انقلابی کمونیست های افغانستان " برمبنای پذیرش مارکسیزم – لنینیزم - مائوئیزم بجای مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه

دون به پای تشکیل " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " رفتند این سازمان که توانست عضویت رسمی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را حاصل نماید بنا به دلایل مختلف به تنهائی و بدون شرکت دوبخش دیگر ( کمیته تبلیغ و ترویج م – ل – ا و سازمان پیکار ... ) اقدام به تاسیس حزب کمونیست افغانستان نمود . این اقدام جسورانه و گسست کیفی مهم از گذشته ، مورد حمایت قاطع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار گرفت و کمیته تبلیغ و ترویج م – ل – ا که تقریبا همزمان با " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " بجای " م – ل – ا " " م – ل – م " را مورد پذیرش قرار داده بود ، چند ماه بعد به حزب کمونیست افغانستان پیوست .

" سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " نه تنها بدون شرکت دوبخش دیگر ، اقدام به تاسیس حزب کمونیست افغانستان نمود بلکه کار تهیه و تدوین " مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " و همچنان " اساسنامه حزب کمونیست افغانستان " را بصورت درونی و صرفا در داخل سازمان پیش برد و جروبحث عمومی حول مندرجات آنها را در سطح عمومی جنبش دامن نزد .

طی یک دهه گذشته بخش های دیگری از جنبش کمونیستی ( م ل م ) کشور به صورت های جداگانه به تکاملات ایدئولوژیک – سیاسی خود ادامه دادند و بر مبنای قبول مارکسیزم – لنینیزم - مائوئیزم و تایید قاطع از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متشکل گردیده و مبارزات شان را پیش بردند " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " برمبنای مارکسیزم – لنینیزم - مائوئیزم و حمایت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1994 کمیته مشترکی با دو بخش جدا شده از " ساما " بنام " کمیته وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان " تشکیل دادند و به مبارزات شان برای دستیابی به وحدت حزبی ادامه دادند . قبل برین گروپ دیگری بنام " اتحاد انقلابی کارگران افغانستان " تشکیل گردیده بود که در ابتدا بر مبنای مارکسیزم – لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون استوار بود وبعد ها مارکسیزم – لنینیزم - مائوئیزم را مورد پذیرش قرار

داد . این گروپ نیز ازهمان ابتدای تشکیل ، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را مورد حمایت قرار داد .تحت تاثیر مواضع و مبارزات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش مائوئیستی خود افغانستان ، چند سال قبل یک هسته مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی توسط منسوبین جنبش مائوئیستی افغانستان در اروپا تشکیل گردید . این هسته پس ازآغاز پروسه وحدت ... به حزب کمونیست پیوست " س . پ . اصولیت ... " نیز نشراتی دارد . وحدت این مجموعه دریک حزب کمونیست واحد بر مبنای وحدت ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی از طریق توافق اصولی روی یک برنامه واساسنامه حزبی واحد ، مفهوم وحدت عمومی جنبش کمونیستی ( مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ) کشور را افاده می نماید . تامین این وحدت عمومی یک امر نهایت مطلوب واصولی است . اما چنانچه بخش های معینی قادر به درک مطلوبیت و اصولیت این امر وبه ویژه اضطراریت تامین آن نگردد باز هم نمی توان پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) کشور درچوکات یک حزب کمونیست واحد را متوقف ساخت . این پروسه قاطعانه به پیش می رود ، زیرا که وحدت مائوئیست های کشور دریک حزب کمونیست واحد یک امرنهایت اصولی ویک ضرورت انصراف ناپذیر مبارزاتی است .

کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان تا حال موفق گردیده است که مباحث مهمی از مسوده جدید اولیه برنامه حزبی مشترک را مدون و مرتب نموده وبرای نظرخواهی در سطح عمومی جنبش کمونیستی پخش نماید . این مباحث عبارت اند از : مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم ، رویزیونیزم . اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی ، انترناسیونالیزم پرولتری ، پیشینه تاریخی افغانستان ، سیمای کنونی افغانستان ، مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان و طبقات اجتماعی جامعه افغانستان .

یقینا پیشبرد کار مشترک و وسیع مبارزاتی ای مثل پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) کشور وبه فرجام رساندن آن تا حد تدویر کنگره وحدت و تامین وحدت جنبش

کمونیستی ( م ل م ) کشور دریک حزب کمونیست واحد بدون فراز ونشیب و پیچ وخم به پیش نمی رود . ولی علیرغم فراز ونشیب ها و پیچ وخم های سرراه ، کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان مصمم است تا هر چه اصولی تر و زودترکار ترتیب و تدوین قسمت های باقیمانده مسوده جدید اولیه برنامه مشترک حزبی وهمچنان مسوده جدید اولیه اساسنامه مشترک حزب را انجام رسانده وبرای نظر خواهی وسیع تر درسطح جنبش کمونیستی پخش نماید.

کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان همراه با پیشبرد هر چه اصولی تر و سریع تر وظیفه عمده اش ، همکاری های عملی مبارزاتی میان مشمولین پروسه وحدت ... را شکل داده وبرای تعمیق و گسترش این همکاری ها می کوشد .

پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان ، نه تنها با پیشرفت های خود به سوی تامین وحدت اصولی جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان در یک حزب کمونیست واحد به پیش می رود بلکه درجریان آن و بخاطر پاسخدهی مناسب به امر تعیین هرچه روشن تر و اصولی تر وظایف جنبش کمونیستی درین خطه ، کنفرانس مشترک احزاب وسازمان های م ل م افغانستان وایران نیز برگزارگردیده است . برگزاری موفقانه این کنفرانس ، به ابتکار کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حضور فرستاده آن ، نه تنها پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان را به نحو جدی به پیش سوق داد ، بلکه سطح اتحاد جنبش کمونیستی ( م ل م ) درمنطقه را نیز ارتقاء داده و می تواند سنگ بنای خوبی برای اتحاد بیشتر جنبش کمونیستی ( م ل م ) منطقه درآینده محسوب گردد .

در " قطعنامه کنفرانس مشترک احزاب وسازمان های (م ل م) افغانستان وایران... " آمده است که :

**جنبش کمونیستی افغانستان بخش تفکیک ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی است . دراین چوکات ( م ل م ) های افغانستان مکلف اند که پروسه وحدت آغاز شده میان نیروهای مختلف ( م ل م ) را بمثابه وظیفه عمده مبارزاتی شان بخاطر ایجا یک حزب کمونیست واحد در کشور، هرچه اصولی تر وشتابنده تر به پیش برند با اجرای موفقانه این وظیفه عمده مبارزاتی است که می توان درجهت اجرای هرچه درست تر و اصولی تر وظیفه اساسی مبارزاتی که همانا تدارک ، برپایی و پیشبرد جنگ خلق است و درشرایط فعلی شکل مشخص مقاومت مردمی وانقلابی ضد تجاوز امپریالیستی را بخود می گیرد ، به پیش گام برداشت .**

**علاوه از " قطعنامه کنفرانس مشترک احزاب وسازمان های ( م ل م ) افغانستان و ایران ... " مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان ، تا حال پنج اعلامیه مشترک انتشارداده اند که عبارت اند از :**

**- اعلامیه مشترک مورخ 29 عقرب 1380 درمورد آغاز پروسه وحدت جنبش کمونیستی(م ل م ) افغانستان .**

**- اعلامیه مشترک مورخ اول قوس 1380 درمورد جلسه بن ، تحت عنوان " تجمع خائنین ملی نوکر امپریالیزم در زیر بال و پر امپریالیست ها را محکوم کنیم "**

**- اعلامیه مشترک مورخ اول جدی 1381 ، درمورد پروسه وحدت جنبش کمونیستی ... " تحت عنوان " با تعمیق و تسریع هرچه اصولی تر پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان، برای اجرای فعالانه وظایف مبارزاتی مان آماده شویم .**

**- اعلامیه مشترک اول ماه می 2003 ( 11 ثور 1382 ) تحت عنوان " به پیشوازروزجهانی کارگران " :**

**کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی افغانستان ، بعد از به انجام رساندن هرچه اصولی تر و سریع تر وظیفه تدوین وترتیب مسوده های جدید برنامه و اساسنامه مشترک حزبی و ارائه مجموعه آنها به جنبش کمونیستی برای نظرخواهی**

وسیع تر ، بصورت " کمیته تدارک برای تدویر کنگره وحدت " درمی آید و ظیفه تدارک برای تدویر کنگره وحدت درعین حالیکه باید یک وظیفه کوتاه مدت باشد و خود بمثابه یک مرحله طولانی دیگر در نیابد ، باید بصورتی پیش برده شود که باعث تنزیل معیارهای شرکت درکنگره نگردیده وکیفیت آنرا پائین نیاورد .

ازطریق به فرجام رساندن هرچه اصولی تر و سریع تر پروسه وحدت جنبش کمونیستی ( م ل م ) افغانستان وتامین وحدت این جنبش دریک حزب کمونیست واحد است که ما می توانیم برای اجرای فعالانه وظایف مبارزاتی مان آماده شویم . دامن زدن به گرایشات سکتاریستی ودرغلطیدن به خرده کاری ها ،تحت هربهانه وعنوانی که صورت گیرددرآخرین تحلیل فقط وفقط می تواند اجرای فعالانه وظیفه مبارزاتی ضد تجاوز امپریالیستی و رژیم دست نشانده توسط آنان را خدشه دارسازد.

برپایی و پیشبرد مقاومت انقلابی و مردمی ضد تجاوز و اشغالگری امپریالیستی و رژیم دست نشانده ، که درشرایط کنونی کشور شکل مشخص جنگ خلق است ، نه تنها وظیفه اساسی مبارزاتی بلکه وظیفه عاجل و اضطراری مبارزاتی نیز هست . این وظیفه در بعد بین المللی خود که همانا برپایی یک قطب رزمنده انقلابی بین المللی نیرومند وفعال علیه کارزار جهانی امپریالیست های به سردمداری امپریالیست های آمریکایی ، تحت رهبری جنبش بین المللی کمونیستی ( مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی ) است . نیزیک امر عاجل و اضطراری محسوب می گردد. برین مبنا به فرجام رساندن هرچه اصولی تر و سریع تر پروسه وحدت جاری یعنی تشکیل حزب کمونیست واحد نیز وظیفه ای است عاجل و اضطراری که انجام آن هرچه زودترطلب می شود در شرایط که کشورتحت اشغال و توده ها زیر بمباران قرار دارند ، دیر جنبیدن می تواند ترجمه مشخصی ازنجنبیدن باشد . پس باید وقت را دریابیم و مبارزات مان را شدت و سرعت بخشیم و هرچه زودتر برای برپایی و پیشبرد مقاومت انقلابی و مردمی آماده شویم .

***

# پیشروي هاي جنگ خلق در نیپال و مداخلات امپریالیزم آمریکا

جنگ خلق در نیپال که در فبروری 1996 تحت رهبری حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) آغازشد ، توانسته است دراین مدت دست آورد های عظیمی بدست آورد دراین مدت آتش جنگ خلق در سراسر نیپال شعله افگنده و توانسته است که پشتیبانی بی دریغ توده های وسیع مردم ، بویژه توده های ستمدیده و زحمتکش را از آن خود کند .

دولت نیپال که نتوانست با حملات وحشیانه وانواع توطئه ها وضرب و شتم توده ها مانع پیشروی جنگ خلق شود در 29 جنوری 2003 اعلام آتش بس نمود وبه دنبال آن حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) نیز بیانیه ای صادر کرد و فراخوان آتش بس نمود . ح ک ن ( م ) ضمن حفظ هشیاری در مقابل توطئه های ارتجاع ، از خلق نیپال خواست که برای کنفرانسی متشکل از همه احزاب سیاسی ، تشکیل دولت مؤقت وانتخابات برای تشکیل مجلس مؤسسان مبارزه کنند.

اما مرتجعین نیپال وارباباں امپریالیست شان در همین اعلام آتش بس صادق نبوده ودرآن خرابکاری می کنند ودرتلاشند تا دراولین فرصتی که احساس کردند اوضاع بنفع شان است ، آنرا نقض کنند ویا بهم بزنند دراعتراض به این سنگ اندازی ها طبق گزارش آژانس فرانس پرس ده هزارنفر از دانشجویان ، گروه های زنان و اتحادیه های صنفی در کتمندو به تظاهرات برخاستند وعبورومروررا درقلب پایتخت متوقف ساختند تا علیه مرتجعین داخلی و امپریالیزم آمریکا که به توطئه های خود ادامه می دهند اعتراض کنند و نقشه های پلید آنها را افشاء نمایند .

امپریالیست های آمریکایی که بشدت از اوضاع نگرانند، اخیرا مداخلات آشکار خود را در نیپال و بخصوص علیه جنگ خلق افزایش داده اند . این دخالت ها در اظهارات

دیپلماتها و مقامات آمریکایی روشنتر می شود در ماه مارچ دونالد کمپ مقام عالیرتبه وزارت امورخارجه آمریکا اعلام کردکه تحولات ( نیپال ) می تواند مناطق وسیع تری را بی ثبات کند اودرادامه گفت که " نیپال می تواند سقوط کند و به بهشتی باالقوه برای تروریست ها تبدیل شود چیزی شبیه آنچه که درافغانستان بود . " ( به نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح )

این بهانه ای بود که آمریکا برای تجاوز به افغانستان بکار برد ونیز برای عراق ازآن استفاده کرد اینک امپریالیست ها در تلاشند تا زمینه ها را برای اشغال و تجاوزگری در نیپال آماده کنند آمریکا نه تنها در عرصه سیاسی بلکه همچنین با کمک های مالی اقتصادی و نظامی این موضع سیاسی را تقویت می کند آمریکا یک کمک 70 میلیون دالری را که 14 میلیون دالر آن برای سلاح وآموزش نظامی درنظر گرفته شده است به نیپال اختصاص داد و علنا اعلام کرد که یکی از اهداف این کمک ها جلوگیری از پیروزی مائوئیست ها در نیپال است . انها رسما اعلام کرده اند که : نتیجه آتش بس هر چه باشد ، ما ازدولت حمایت می کنیم تاکنترل خود را حفظ نماید وازمردم نیپال حمایت کند. البته برکسی پوشیده نیست که حمایت دولت نیپال از مردم همان چور وچپاول وستمی است که برتوده ها روا می دارد .

آمریکا مصمم است که نگذارد که خلق نیپال سرنوشت خود را بدست گیرد بلکه مرتجعینی که مناسبات عقب مانده نیمه فئودال – نیمه مستعمره را نمایندگی می کنند و قیمومیت آنرا به دست مرتجعین خارجی وداخلی می سپرند برخلق حکومت کند .

دولت امریکا دریک اقدام ضد مردمی و مرتجعانه دیگر خود درماه می حزب کمونیست نیپال (مائوئیست ) را درلیست سازمان های تروریست خود قرارداد.

این درحالی است که توده های خلق هرروز پشتیبانی خود را ازارتش رهایی بخش ونیروی رهبری کننده آن یعنی حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) افزایش می دهند و دولت ارتجاعی را در چارچوب مراکز نظامی ودولتی و شهرهای بزرگ محدود کرده اند .

**این درحالیست که سیستم ارتجاعی حاکم در نیپال که امپریالیزم آمریکا از آن بی پروا حمایت می کند سیستم ارتجاعی است که مردم نپال را پیوسته مورد مورد رعب و وحشت قرار می دهد . آنها را شکنجه کرده زنان را مورد تجاوز قرار می دهد . خانه های شان را به آتش کشانده وحدود 6000 نفر از بهترین دختران وپسران خلق نپال را دراین 7 سال به شهادت رسانده است .**

**همه این مسایل نشانه وحشت تروریست های واقعی یعنی امپریالیزم آمریکا ونوکرانشان ازبه قدرت رسیدن خلق است . این امرنشان می دهد که نیروهای انقلابی چه ازطریق جنگ خلق و چه ازطریق مبارزات سیاسی عرصه را برمرتجعین تنگ کرده اندوآنها مذبوحانه دست وپای می زنند واقعیت اینست که پیروزی قدرت مردمی در نپال نزدیک تر از هر زمان دیگر خودنمایی می کند .**

**منتشر شده در شماره بیست و نهم شعله جاوید ــ دور دوم**

Volume 1

# Selected Works and Articles

Zia

www.cmpa.io